بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
حمد بیحد و شکر بلاعد منعمی را سزد که نشانهای تحقیق فرقانیه را در حدایق صدور انسانی
بشکفانید و فوایح انوار انهار و ازهار بهار دقایق فرقانیه بمشام جان و جنان
ایشان رسانید و از حضیض ذل جهل بذروه اوج علم ترقی داد و مدار مصالح دینی و
دنیوی اهل تکلیف بر احکام صحیفه آسمانی نهاد تا در وی تفکر و تدبر کار فرموده بران
عمل نمایند و فراخور آن نعیم جاودانی و نعم جنانی یابند و صلاة صلوات سامیات
و تحفه تحیات زاکیات بر سید رسل و نسیم کل توکل و ماموراً مر قل شاه ایوان نبوت ماه
آسمان رسالت مخاطب بخطاب معجز نظام وما ینطق عن الهوی متکلم بکلام میمنت انجام
ان هو الا وحی یوحی محمد مصطفی و بر آل نامدار و عترت عالی مقدار او که هر یک در عمان
علم اند و جوهر کان حلم خصوصا بر آن سید اصفیا و افضل اوصیا تاجدار هل اتی و انما
مشرف بتشریف لا فتی امیر المومنین و امام المتقین و صفوة الهاشمیین علی المرتضی
العلی المزکی علیهم صلوات الله العلی العالی الاعلی **اما بعد** بر ارباب دین مبین
و اصحاب یقین متین مبرهن و معین است که الفاظ شریفه قرآنی در نهایت فصاحت
و غایت بلاغت اند و معانی لطیفه فرقانی بحکم ولا رطب ولا یابس بالحد و غایت و
هر کس بقدر همت و توانائی از و مقاصد دینی و مطالب دنیوی استنباط نموده اند و
زنگ جهالت و غفلت بدان وسیله از آئینه ضمیر خود زدوده و بلا شک دولت عاجل
و سعادت آجل از و حاصل است و فایده او عام است و نفعش تمام و بعضی از ارباب تفسیر
رحمهم الله العلی العلام از برای سهولت انام بترجمه آن اقدام نموده اند و در معانی آن ابواب
خاص و عام کشوده لیکن اکثر آن از اظهار آیات با برکات که در شان امیر المومنین و از مناقب
باقی اهل بیت سید المرسلین است علیهم صلوات الله والسلام الی الابد و از احکام آنچه

انواع

ان

مطابق

۲

طریقه م

مطابق و موافق حقیه خلیه ایشان عاری بنابرین بنده حقیر قلیل البضاعة علی ابن
حسن الزواری احسن الله احواله و جعل بالخیر آماله مرتکب ترجمه آن شد از روی اخلاص
که ارشاد یافته ترجمة الخواص بر وجهی که آنچه از آن در شان امیر المومنین و آل سید المرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین باشد بر اقوال محققان اهل تفسیر روح الله ارواحهم اظهار
نماید و هر چه از مناقب ایشان از منطوق آن مفهوم گردد ایما بآن بکند و از احکام آنچه
از اقوال در بار ایشان بود و آن نیز که مطابق و موافق طریقه حقیه ایشان باشد بیان
کرد انزو ترجمه مواهب علیه نور الله مرقده مولفها درین ترجمه بقدر احتیاج بشرط توافق
منظور داشته و از برای سهولت طالبان طریق اطناب مسلک نگذاشته مگر در سوره رفیعه
فاتحه فاتحه که اصل همه کتب و ام القرآن است و صحت صلوة که افضل اعمال بدنیه است
منوط بر آنست و امور عجیبه و علوم غریبه در و مندرج بر هیئتی که مرغ ایجاز در و مجال
پرواز نیست پس لاجرم طناب اطناب را کشیده داشتن در آن اقرب و اولی است و در
باقیات بجهت ضبط و استحضار ایجاز و اختصار انسب و احری والله الموفق والمولی
و قبل از شروع در بیان ام الکتاب فواید و نکاتی چند در باب استعاذه گفته میشود
الاستعاذة اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پناه میگیرم و التجا مینمایم و امان
میطلبم و یاری میجویم و فریاد میخواهم بمعبود بحق و خداوند مطلق از شر وسوسه دیو
فریبنده مرانده از رحمت با مجرم و مرشده از ریاض جنان با رمیدم کشته از طبقه آسمان بدان که
استعاذه یکی از ضروریات طالبان درجات و عطیات و همه پیغمبران صلوات
الله علیهم باستعاذه اقتدا نموده اند و بواسطه آن بفوز و فلاح دارین مشرف گشته اند
اول نوح نجی علیه السلام بحق تعالی استعاذه نمود و گفت رب انی اعوذ بک ان
اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی آن استعاذه او را قبول نمود و بعد از آن دو خلعت
کرامت کرد یکی برکت و دیگری سلامت که یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک
و دیگر ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه آن وقت که او را در آتش میانداختند استعاذه
بحق تعالی نموده گفت اعوذ بالله خلقنی فهدانی من شر من عصاه فاذنی حق تعالی
قبول فرموده دو خلعت ارزانی داشت یکی خلت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و دیگری سلامت
که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و دیگر یوسف صدیق علیه السلام بحق تعالی پناه برده

الذی م

گفت معاذ الله انه ربی حق تعالی پناه داد و در خلعت برستگی عصمت که کذلک لنصرف
عنه السوء والفحشاء و دیگری مملکت که وکذلک مکنا لیوسف و دیگر موسی علیه السلام
بحق تعالی پناه برده گفت انی عذت بربی وربکم ان ترجمون حق تعالی او را پناه داد و با
دو خلعت یکی مکالمت که وکلم الله موسی تکلیما دوم قربت که وقربناه نجیا و دیگر زن
عمران مادر مریم علیهما السلام پناه برد بحق جل وعلا که انی اعیذها بک وذریتها من
الشیطان الرجیم پناهش داد با دو خلعت یکی دختر نیک اختر چون مریم که وانی سمیتها
مریم و دیگر قبول و تربیت که فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا بعد از آن
مریم نیز پناه برد که انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حق تعالی پناهش داد با دو خلعت
یکی فرزند ارجمند چون عیسی علیه السلام که فناداها من تحتها و دیگری رفع تهمت از او
که قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت و
اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا ثانیا پیغمبر صلی الله علیه وآله به پروردگار خود
پناه برد که رب انی اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون
حق سبحانه وتعالی پناهش داد با خلعتها و کرامتها یکی متابعت در دنیا که ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله و دیگر شفاعت در عقبی که عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و دیگر افضلیت و خاتمیت نبوت ولکن رسول الله وخاتم النبیین و دیگر دختر
نیک اختر مثل فاطمه زهرا علیها السلام و دیگر وصی و داماد مثل امیر المومنین صلوات الله
علیه که انا اعطیناک الکوثر و دیگر نسل پاکیزه و ذریت طاهره مانند ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا پس بنده مومن باید که بمتابعت ایشان استعاذه نماید بحضرت عزت بتخصیص
در حین تلاوت تا حق سبحانه وتعالی او را در پناه خود راه دهد و او را نیز دو خلعت
کرامت کند یکی رضا که رضی الله عنهم ورضوا عنه و دیگری لقا که مقام قربت که فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و استعاذه متنوع است بعضی بزبان کلمه اعوذ گوید
و بارکان متابعت نکند آن استعاذه را چندان فایده نباشد و استعاذه حقیقی آنست
که مرور و ورود شیطان و طریق اغوا و اضلال او باز شناسی و از هر سبیل که بقصد تضلیل
تو می آید سر راه بروی در بندی و ارباب مجاهده که عنان اختیار از دست آن مکار ربوده اند

فرموده اند

۳

فرموده اند که ازده باب در می آید اول از باب حرص و آز بقناعت توان بست وما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها نصب العین خود ساخت دوم از باب [illegible] دنیا
و طول امل در می آید آنرا بخوف موت مفاجاة باید مسدود کرد الحکم بعینه وما تدری نفس
ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت سیوم از راه طلب راحت و تنعم در می آید
آنرا بزوال نعمت و سوی حساب مقابله باید نمود و تادیب او بوعید ذرهم یاکلوا ویتمتعوا
ویلههم الامل فسوف یعلمون باید کرد چهارم بعجب و خودبینی در می آید آنرا بمکر
و خوف عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت از آیه فمنهم شقی وسعید باید جست پنجم
دخل و تصرف و کلمه [illegible] استخفاف برادران مومن است از آن بجهت داشت و بمعرفت حقوق
ایشان مبادرت باید نمود ششم سرور و عبور و کلمه بسم حسرت آنرا برضا بقسمت الهی
و عدل در حکم پادشاهی مقابله باید کرد و استدلال بدلیل نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا باید نمود هفتم از راه ریا و سمعه و طلب ثنا و خودنمایی در می آید آن طریق
از راه را باخلاص باید گرفت و اعتماد بر آیه ولا یشرک بعبادة ربه احدا باید کرد هشتم
از راه بخل در می آید بدل ... ما فی ایدی الناس قرار باید داد و ببقا ما عند الله باقرار
باید کرد نهم راه کبر و روی کشاده است آنرا بقوت بازوی تواضع تنگ توان ساخت و بحکم
کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم بزرگی و کرامت را در تقوی و پرهیزکاری باید داشت
دهم مهر آمد و شد او از راه طمع است دست طمع را از خلق کوتاه باید کرد و روی همت بر خزائن
کرم نامتناهی الهی باید آورد و آیه عالیه ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا
یحتسب بر قدر او اعتماد که خود ساخت والحمد لله علی ما هدانا الفواید اول اگر گویند
که چه حکمت است در عدول از بالله اعوذ باعوذ بالله با آنکه اول مفید حصر است و آن ابلغ است
جواب آنست که اینجا اهتمام بذکر تعوذ است چنانچه اهتمام بذکر قرائت در اقرا باسم ربک
لا جرم در هر دو محل تقدیم عامل آمد بر معمول و اینجا که تقدیم معمول اهم بود چون بسم الله
چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تقدیر عامل بعد از معمول آمد چنانکه گوییم بسم الله
ابتدا زیرا که در تسمیه ابتدا باسم الله اهم است چنانچه در استعاذه ابتدا بتعوذ اهم است
دوم عدول از فعل ماضی بمضارع با آنکه گفت اعوذ و نگفت عذت بجهت اعتبار تجدد استمرار
تواند بود سیوم لفظ اعوذ اگرچه خبر است اما بمعنی دعاست تقدیرش اللهم اعذنی

چهارم حکمت در عوذ الله انست اخبر آنست که بنده اظهار عجز خود کند گویا میگوید که
من با وجود فتور انسانیت و قصور بشریت بعهد عبودیت وفا نمودم و گفتم اعوذ بالله خداوندا
تو بمهابت کرم و غایت فضل از رحمت سزاوار تری که بعهد ربوبیت وفا نمایی و بگویی
که اعیذک من الشیطان الرجیم بنده من تو پناه خواستی با وجود ضعف بشریت من چگونه
پناهت ندهم با کمال قوت و قدرت ربوبیت **النکات** باید دانست که مقصود از استعاذه
محض نیست در دفع وسوسه شیطان مرید اما چون معظم مقاصد دفع و رفع آن مفسد
است از نجهت تخصیص یافت بذکر در قرآن مجید و اگر مستعیذ بصدق نیت و خلوص طویت
قصد جمیع مضار دنیویه و اخرویه نماید میشود و نتیجه آن بیابد در ساعت **نکته اول**
اعوذ بالله عز و جل است از خلق بحق و از ممکن بواجب مطلق زیرا که کلمه اعوذ اشارتست بالتجا
نات از همه جهات و بالله عبارتست بمعبودی که قادرست بتحصیل کل خیرات و دفع کل
آفات و هر که خود را شناسا گردد بقصور شناخت حق او را حاصل شود بلا فتور بانکه
او قادرست بر کل مقدور و هر که دانست خود را با اختلاف احوال پروردگار را شناخت بصفت
جلال و صفت کمال و هر که معرفت خود حاصل کرد بامکان معرفت حضرت عزت حاصل نمود
بوجوب بعد عرفان **دوم** سر استعاذه التجاست بقادری که دافع آفاتست و قرائت قرآن
اعظم طاعات و در نقل آمده که اگر تلاوت قرآن کسی را از سوالی باز دارد حق تعالی بهتر از آن
باو عطا فرماید از نیست که اختصاص یافت استعاذه بقرائت **سیوم** نزد فرار از عدو
غدار میگویی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد استقرار در پناه حضرت کریم ستار بزبان
میرانی که بسم الله الرحمن الرحیم **چهارم** استعاذه تطهیر لسانست از انچه جاری
شده از غیر ذکر ذی الجلال و چون طهور و تطهیر رسید مستعد ادا صلوه حقیقی بحصول پیوست
که ذکر الله است یعنی بسم الله در انحال **پنجم** عبد ماموراست بمقاتله عدو ظاهر که قاتلوا
الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و بمحاربه عدو باطن که ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوا و هر گاه که مقاتله دشمن ظاهر میکنی ملک امداد بتقدیم میرساند که
یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و هر گاه که محاربه عدو باطن مینمایی ملک
اعانت میفرماید که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و مقررست که محاربه عدو باطن
اولیاست چه اگر عدو ظاهر غلبه کند دین و ایمان باقی میماند و اینکس از ماجورین است

واگر عدو

واگر عدو باطن غالب آید آنکس از مفتونین است و اگر دشمن ظاهر کشته او را شهید ست و اگر عدو
باطن او را بفتنه انداخت طرید است و خلاصی از شر او نیست مگر باخلاص بوسیله استعاذه
پناه بردن بحضرت کارساز **ششم** در حدیث قدسی وارد است که اگر طالبی خواهد که سلطان
معرفت در حجره دل او بر سریر محبت نشیند بوی باید که آنرا از لوث شیطنت پاک سازد و
باستعاذه بپردازد تا سلطنت معرفت در و قرار یافته او را بانواع عنایت بنوازد **هفتم**
شیطان در حضور پدر همه قسم یاد کرد که انی لکما لمن الناصحین فدلیهما بغرور و در باره پسران
سوگند خورد که لاغوینهم اجمعین پس اگر خواهند که از غرور او ایمن گردند و از اغوا او سالم
نشینند استعاذه را پناه خود سازند تا از شر او سالم مانند **هشتم** چون اسم الله در میان
اسماء الله تخصیص یافته از برای استعاذت دلالت تمام دارد بر آنکه دشمن آدمیان که شیطانست
در غایت قوت و استیلاست در اغوا از نجهت استعاذه مخصوص گشته باسمی که جامع
جمیع صفات کمالیه است پس گویا در دفع او یاد کرده حق سبحانه و تعالی را با جمیع صفات
بانکه گفته اعوذ بالله القادر العالم الخبیر العلیم الحکیم الذی لا یرضی بشیء من المنکرات و
غیرها من الاثام الخفیه من الشیطان الرجیم **نهم** حق جل و علا میفرماید که بندگان من او را
نمی بینند و او ایشانرا می بیند پس اگر خواهند که از کید او ایمن گردند التجا بر بیننده بصیری که
شیطانرا بیند و شیطان او را نه بیند باید که بگویند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
دهم الف لام شیطان از برای جنس است تا مفید استعاذه باشد از آن جنس مطلقا
خواه مرئی و خواه غیر مرئی و اگر از برای عهد نیز دارند شاید اما ذریت او بالتبع داخل
باشند **یازدهم** استعاذه که قرین بسمله میگردد مفید انست که دشمن شما شیطان
رجیم است و حضرت معبود رحمن رحیم پس حذر کنید از شیطان رجیم تا واصل گردید
برحمن رحیم **دوازدهم** شیطان عدو غالبست که انه یریکم هو و قبیله من حیث لا
ترونهم و حق جل و علا حبیب غالب کرد و الله غالب علی امره پس هر گاه که قصد کند ترا دشمن
غالب ملتجی شو و پناه بر حبیب غالب تا ترا از شر او نگاه دارد **سیزدهم** تعوذ استیذانست
از خدای تعالی از جهت مکالمه بقرآن چه هر که بحضور پادشاهی خواهد که باید بی تو
و استیذان میسر نگردد پس چون بنده خواهد که بحضور قرآن آید استیذان وی به
تعوذ تواند بود پس امر باستعاذه از نجهت فرموده **چهاردهم** دشمن دوست را دشمن

کوفتن نشانه محبت است و غیر دوست بدوست گریختن تتمیم عبودیت و امتثال اوامر
الله نمودن تقدیم شرط اعتذار برسیدن از کسی که از خدا نترسد اظهار مسکنت والتجا بخدای
تعالی نمودن تاکید احتیاط و جمله این معانی در حیطه استعاذه مسطور است لاجرم
بنده بآن مامور است اعاذنا الله تعالی من کل شیطان رجیم بحق بسم الله الرحمن الرحیم

سورة فاتحة الکتاب مکیة و مدنیة وهی سبع آیات الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدای سزای پرستش بخشاینده بر خلق بوجود و حیات و روزی دهنده
در کل اوقات مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد لله رب العالمین
مر ثنا و آفرین که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده و هست و خواهد بود جمله آن ثناها و کمال
مر خدایراست که مستحق و موصوفست بهمه اسما و صفات کامله آفریننده و پرورنده و
تربیت کننده و سازنده کار همه عالمیانست از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع
و حیوانات و غیر آن الرحمن الرحیم بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان
بخشاینده دیگر بار برافت بر مومنان و در آوردن ایشان بهشت جاوید مالک یوم الدین
خداوند روز جزا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان یا قاضی روز
حساب یا جزا دهنده در این روز از هر باب ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم
و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و در انجاح
سایر حوایج و مهمات اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم بنما ما را راه
غایبی راه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو
و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام است و طریق آل سید انام علیهم
الصلوة والسلام که طریق نجاتست و موصل بارفع درجات چنانچه بریده روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که راه راست راه اهل بیت ماست راه آنکسانیست
که بفضل خود انعام فرموده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت
و عصمت و شهادت و صلاحیت و طاعت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان مثل کافران و جهودان و نه راه گمراهان مانند ترسایان
و مخالفان خاندان که در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند و گمراه گشته اند و مرویست

از اهل البیت علیهم السلام که قرآن چهار ربع است ربعی در شان ماست و ربعی در باب دشمنان
ما و ربعی در فرایض و احکام و ربعی در قصص و امثال و چون در قرآن شش هزار و ششصد
و شصت و شش آیتست و آیت احکام پانصد پس مراد از ربع با آنست که ربع حقیقی نیست
که جزوی از چهار جزوی متساوی المقدار باشد بلکه ربع باشد باعتبار معنی یا آنکه فرایض
و احکام نیز فقهیه و اصولیه می باشد پس آیات مذکوره در فقهیه باشد نه در اصولیه تا کل
تا ربع حقیقی در فرایض و احکام باشد و الله اعلم در بیان فاتحة الکتاب دو مطلب است
اول در بسمله دوم در باقی فاتحه و در و چند بحث است و خاتمه المطلب الاول بدانکه
که بسمله جزو فاتحه است و در جمیع سور قرآنی نیز جزو است و در بیان بسمله مسایل است
اول بعضی از اهل تفسیر رحمهم الله بر آنند که ذکر اسم اینجا مقحم است و معنی بسم الله بالله است
چنانکه فرموده که و یذکر فیها اسمه ای و یذکره و فرموده که تبارک اسم ربک و سبح اسم
ربک ای تبارک ربک و سبح ربک و گویند که در قرآن چهار کلمه صله می باشد و آن
اسم است و وجه و کاد و طفق مثل و اذکر اسم ربک و یبقی وجه ربک و لم یکد یریها
و طفقا یخصفان و حکمت در زیادتی اسم اینجا آنست که اخفش میگوید که اسم را در بسم الله
زیاده کردند از برای تبرک و استعانت و بعضی دیگر میگویند تا فرق شود میان یمین و تیمن
مثلا اگر گفتی بالله مظنه قسم بودی پس از الله آن بذکر اسم نمود و لیکن جمهور بر آنند که اسم
اینجا زاید نیست بلکه مقصود است و مراد از آن ابتداست بذکر اسماء حسنی که حق تعالی
خود را بآن نامها خوانده و فرموده است که و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و در ذکر اسما
حسنی دو چیز مراد است یکی ثنای حضرت او و دیگر قضای حوایج بزرگ آنها و اهل اشاره
گفته اند که ذکر اسم از برای هیبت کل خلق فرمود که اگر افتتاح کتاب به الله میکرد قلوب ارباب
انتباه از هیبت تجلی الله میگداخت مگر آنکه او را محفوظ داشتی در کنف حفظ و حمایت خویش
پس چون تاب آفتاب تجلی جلال و عظمت الله را بحجاب اسم متواری ساخت قلوب سالکان
در سایه آن بروح و راحت جمال الطف بر کمال پرورش داد و از اینجاست که اهل تحقیق گفته اند
الاسم هو و سم الحق علی اهل معرفته یعنی اسم آن سمه خدای تعالی است که دلهای اهل معرفت
را بآن داغ میکند دوم ارباب تفسیر رحمهم الله دو وجه فرموده اند در معنی تعلق بسم الله
بقرائت یکی تعلق کتبت بقلم که باء استعانت باشد بآن معنی که گویا فعل او معتد به

شرعًا مکر بعد از تصدیر او بذکر الله کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل امر ذی بال لم
یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر کار ذی شانی رفیع نشانی که ابتدا کرده نشود
در وی بسم الله پس آن ابتر است یعنی ناقص وضایع است ویکی دیکر تعلق دهن یا بیان که
بمعنی مصاحبت باشد چنانچه تنبت بالدهن یعنی متبرکا باسم الله اقرأ واین وجه اغرب
است واحسن اما اغرب از جهت انکه این ادخل است در عربیت چه همه کس برین اطلاع
ندارد مکر انکه او را مهارت تمام باشد بفنون استعمالات بخلاف اول که بواسطه ابتذال
وامتهان شایع است واما احسن از برای انکه اسم الله را بمثابه آلت داشتن از ادب دور است
واز تعظیم مهجور چه آلت من حیث انه آلة مقصود بالذات نمی باشد واسم الله اسم واقدم
شیء است وآنکه حق سبحانه وتعالی آنرا بر السنه عباد جاری ساخته از جهت تعلیم
ایشانست که چگونه بآن تبرک جویند وتعظیم نمایند والحمد لله تا آخر نیز ازین قبیل است
ولهذا بتعلیم مسئله موسوم کشته چنانچه در ابتداء فاتحه سمت تحریر خواهد یافت
انشاء الله تعالی **سیوم** مستحسن شمرده اند تفخیم لام را وتغلیظ لفظ الله را بعد از فتحه
وضمه دون کسره تا فرق شود میان آن کلمه جلیله ومیان لفظ اللات که اسم بت است
در ذکر واز برای آنکه تفخیم مشعر است وتعظیم وبسبب آنکه لام رقیقه مذکور میکردد
بطرف لسان وغلیظه کفته می آید بهمه زبان وآنچه در عمل اکثر است در تول ادخل است
مع چنانکه در توریة وارد است این مضمون که دوست دار خدا را بتمام دل خود ونقل
ازکرم بلام غلیظه ثقیل است بر لسان زیراکه مع صعود ست بعد از انحدار **چهارم**
باء بسم الله را بلند مینویسند تا دلالت کند بر همزه وصل محذوفه ویا آنکه میخواهند
که افتتاح نمایند بکلام الله مکرم بحرف معظم ولهذا بعضی از ولاة میفرموده اند که
دراز بکنید باء او روشن کردانید سین را ومدور بسازید میم را در بسم الله از جهت
تعظیم کتاب الهی واهل اشارت درین باب بشارتی داده اند که با حرفی مخفض وپست است
در صورت پس چون متصل شد بکتیبه لفظ الله بلند ومرتفع میکردد پس در وهیئت که دل
بنده مومن که متصل شود بقرب حضرة باری وتجلی آثار بر وجلوه نماید بحکم قلب المؤمن
عرش الله مرتبه او بلند ومنزلت او ارجمند کردد **پنجم** اسقاط لام تعریف در خط در لفظ الله
بر اصلست چنانکه در سایر اسماء معرفه بلام واما حذف او وقبل از ها از جهت کراهت اجتماع

حروف

۶

حروف متشابهه است در صورت عند الکتابة واز برای آنکه مشابه اللات میکردد و
کابت اهل اشارت فرموده اند که اصل در الله الا اله بوده که شش حرفست وبعد از نفی چهار
حرف باقی میماند همزه ودو لام وها وهمزه وها از اقصای حلق اند ولام از طرف لسان واین
مناسبت تمام دارد بحال عبد که ابتدای حال او از مقام نکرت وجهالت است اندک اندک
ترقی میکند در علم ومعرفت تا بنهایت مرتبه وسیع وطاقت بشریت میرسد ودر عالم
مکاشفات وانوار مشاهدات تبرجه ذات وصفات ترقی مینماید تا منتهی میکردد بفنا
در بحر بقا وحقیقة النهایة الرجوع الی البدایة تحقق می پذیرد واما حذف الف پیش از نون
از الرحمن جایز است در خط واکر بنویسند حسن است **ششم** اسم یکی از اسماء عشرة است که
بنا کرده اند اوایل او را بر سکون وآن اسما انیست ابن ابنة ابنم امرء امرأة اثنان اثنتان اسم
است ابن واسم نزد اهل بصره در اصل سمو بود بدلیل تکسیر او بر اسما وتصغیر او بر سمی و
تصریف او بر سمیت پس اشتقاق او از سمو باشد که بمعنی علو ورفعت است زیراکه رفعت
میدهد مر مسمی او شعارست مر او را ونیز کفته اند که لفظ معرفت از برای معنی ومعرف
مقدم است بر معرّف در معلومیت پس او مستعلی باشد برو ومقدم وعجز او را حذف کرده اند
چنانکه در ید ودم پس دو حرف باقی ماند اول از حرفین متحرک بود ودوم ساکن پس چون
ساکن را متحرک ساختند از برای اعراب ساکن کردند متحرک را بجهت اعتدال پس احتیاج شد
بهمزه وصل تا ابتدا بمتحرک کرده شود ووقف کردند بر ساکن حجره از کلت واشاعت وبعضی
رد میکنند همزه را وسین را بجای خود میکذارند ومیکویند که سم وکاه سین را ضمه می
دهند وسم میکویند ونزد ایشان اصل او سمو است ونزد اهل کوفه اشتقاق اسم از وسم است
وسمت که بمعنی علامتست زیراکه او علامت معرفه است واین قول ضعیف است که اکر چنین
میبود مرآینه تصغیر او وسیم می بود وجمع او اوسام **تذنیب** بعضی از متکلمین بر آنند
که اسم غیر مسمی وغیر تسمیه است واشعری از ایشانست اکر مراد از اسم لفظ اوست مقرر است
که اسم غیر مسمی است زیراکه آن لفظ مؤلفست از اصوات مقطعه ومرکبه از حروف مجتمعه
ومختلفه است باختلاف امم واعصار چه اسم کاهی موجودست ومسمی معدوم وهمچو
لفظ معدوم ومنفی ومانند آن وکاه قضیه منعکس است مثل حقایق که وضع نشده
بازای ایشان اسما وکاهی متعدد است با وجود اتحاد مسمی مثل اسماء مترادفه واسماء الهی

وگاهی متحد است با وجود تعدد مسمی همچو اسماء مشترکه و نیز از بودن اسم اسم بازای مسمی
و بودن مسمی مسمی از برای اسم از باب اضافت مثل مالکیت و مملوکیت و بلاشک متضایفان
متغایر اند و مشکل نشود این بانکه تشخص عالم است بنفس خود زیرا که بالاعتبار متغایرند
و نیز از تلفظ بعسل لازم نمی آید وجود حلاوت در لسان و از تلفظ بنار وجود حرارت
در زبان و بعضی دیگر گویند که اسم عین مسمی است چه حق تعالی فرموده که تبارک اسم
ربک بجای تبارک ربک و جواب این آنست که همچنانکه واجبست بر ما تنزیه ذات حضرت
خالق از نقایص واجبست تنزیه اسم او نیز از چیزی نالایق و نیز گاه هست که لفظ
اسم را زیاده میکنند مجازا کقول القایل الی الحول ثم اسم السلام علیکما و تسمیه نیز مغایر
مسمی و اسم است و در تحقیق این بعضی از علماء محققین آورده اند که اسم لفظی است مفرد
موضوع از برای معنی و باین تعریف مر انواع کلمه را شامل گردد و گاه باشد که مقید
سازند باستقلال و تجرد از زمان تا در مقابل فعل و حرف افتد چنانچه مصطلح نحاة است
و اما مسمی معنی را گویند که اسم در محاذی وی موضوع باشد و تسمیه عبارتست از وضع
اسم در برابر معنی و گاه باشد که تسمیه گویند و مراد ذکر شیء باشد باسم وی چنانچه گویند
سمی زیدا و لم یسم عمرا و تغایر میان این هر سه امر ظاهر است اما خفائی که هست در آنست
که اسم نفس مسمی است چنانچه مذکور شد و خلاف درین آنست که آنکس که وی الله گفت
ذاکر اسم حق است و یا ذاکر حق انکه اسم را غیر مسمی میگوید میگوید او گروی ذاکر اسم الله است
نه ذاکر الله و چون اسم غیر حق است پس او ذاکر غیر حق باشد جواب میگویند که اسم و مسمی اینجا
یکی است تا ذاکر اسم الله ذاکر الله باشد و کلمه جلیله لا اله الا الله مفید توحید بود و فرق نباشد
برین تقدیر میان آنکه گوید ذکرت اسم الله و آنکه گوید ذکرت الله و این قول را جمع آن میشود
که اسم را زیاده کرده باشند چنانکه گذشت و وضع اسما و افعال سابقست بر وضع حروف
زیرا که حروف رابطه است در میان اسما و افعال و مراد ازین حروف حروف موضوعه اند
نه حروف هجا چه آنها موضوع نیستند از برای معنی بلکه از برای غرض ترکیب اند و ظاهرا
نزد اهل عربیت وضع اسما نیز سابق است بر وضع افعال زیرا که اسم لفظی است که دلالت میکند
بر ماهیت و فعل لفظی است که دلالت میکند بر حصول ماهیت از برای شیء از اشیا در زمان
معین پس بنابرین اسم مفرد باشد و فعل مرکب و مفرد سابق است بر مرکب طبعا پس بالوضع

نیز

نیز سابق باشد بجهت توافق در میان ایشان و نیز فعل محتاج است بفاعل و فاعل محتاج نیست
بفعل و نیز اسم مستغنی است در افاده از فعل و بعکس نیست و اظهر نزد محققان این فن
آنست که اسماء ماهیات سابقند بالرتبه بر اسماء ذوات قایمه بانفسها زیرا که معرفت ذوات
تا ر الحاصل نمیشود مگر بتوسط صفات قایمه بذوات و معرفی باید که معلوم باشد قبل
از معرف پس مناسب سبق او شد در ذکر نیز و اسما واقعه بر مسمیات نه است اول اسمی
که واقع میشود بر ذوات دوم اسمیست که واقع میگردد بر شیئی بحسب آنکه جزئی است از
اجزاء او مثل وقوع حیوان بر انسان سیوم اسمیست که وقوع او بر وی بواسطه صفت
حقیقیه است که قایم است بذات مسمی او چون سواد و حار چهارم اسمیست که واقع است بر وی بحسب
صفت اضافیه مانند معلوم و مفهوم و مالک و مملوک پنجم اسمیست که واقع است بر وی
بجهت صفت سلبیه مثل اعمی و فقیر ششم اسمیست که واقع میشود بر وی بجهت صفت حقیقیه
با صفت اضافیه مثل عالم و قادر نزد آنکه قایل است بآنکه علم صفت حقیقیه است یا صفت
سلبیه و لوازم این نوع اضافه است بمعلومات و برین سبیل است قدرت هفتم صفت
حقیقیه است با صفت سلبیه مثل مفهوم مجموع قادری که عاجز نیست از هیچ چیز و عالی
که محل نیست چیزی را هشتم صفت اضافیه است یا سلبیه مثل لفظ اول که معنی او
سابق غیر مسبوقست نهم صفت حقیقیه است با صفت اضافیه و سلبیه و ظاهرا
اسمی از اسما یافت نشود که خارج باشد ازین اسماء تسعه والله اعلم علما را اختلافست که
آیا اسمی بجهت ذات مخصوصه باری تعالی وضع کرده اند یا نه بعضی برآنند که بازای
ذات او اسمی نیست زیرا که حقیقة واجب الوجود چون مدرک بشر نیست پس چگونه موضوع
تواند بود از برای او اسم مخصوص بذاته و فایده بران چون مرتب تواند شد و بعضی
در جواب گفته اند که بلاشک ادراک تام عبارتست از احاطه تامه است و ممکن نیست که
محاط احاطه کند بمحیط خود هرگز و حق سبحانه و تعالی بهمه اشیا محیط است پس هیچکس
ادراک او نتواند کرد کما ینبغی سوی خودش اما وضع اسم بازای ذات باری تعالی منافی
عدم ادراک او نیست کما ینبغی و لیکن منافی عدم ادراک اوست مطلقا پس بنابرین جایز است
که کسی که این آثار بدیعه و صنایع عجیبه از وی بفعل می آید و برین وجه آثار و لوازم او وضع
میکرده مسمی باین لفظ است و هرگاه که واضع حق جل و علا باشد او خود مدرک ذات

ذات خود است کما ینبغی پس او اسم مخصوص وضع کرده باشد بازای ذات عالی خود که مشارکت نداشته باشد در و غیر او حقیقت او هر گاه که وضع اسم از برای حقیقت مخصوصه ممکن باشد پس سزاوار آنست که آن اسم اعظم اسما باشد و اشرف اذکار زیرا که شرف علم و ذکر بسبب شرف معلوم و مذکور است پس اگر بنده از بندگان الله را بواسطه قرب آن درگاه اتفاق افتد که برین اسم اعظم مطلع گردد بروجهی که معنی او برو منجلی شود دور نیست که عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد امر او گردند و سلسلهٔ طاعت امر او نه پیچند و خرق عادات که از انبیا و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بظهور می آمد ازین مقوله است و در اسم اعظم اختلافست **بعضی** گویند ذو الجلال و الاکرام است و دیگری گوید الحی القیوم و سند هریک حدیث نبویست **و دیگران** گویند که اسماء الله تعالی همه عظیمه اند و میان ایشان تفاوتی نیست بآن معنی که اسم اعظم از دیگری است بلکه اگر کسی دل خود را از غیر خود صافی سازد و از محرمات و شبهات متخلی گردد و برضا و خشنودی حق تعالی متحلی شود و از جادهٔ مستقیمه انحراف نجوید بهر اسمی از اسماء الهی که او یاد کند نظر باو اسم اعظم است و طایفهٔ دیگر گویند که اسم اعظم الله است که اسم ذات و آن اشرفست از اسم صفت چنانکه ذات را شرفست بر صفت و مجموع صفات داخلست در ذات و بعکس نیست و دیگر آنکه در قرآن این کلمهٔ جلیله را دوازده هزار و پانصد و شصت محل ذکر فرموده اند از بسیاری محبت که حضرت عزت را نسبت باین اسم بوده **چنانکه** وارد شده که من احب شیئا اکثر ذکره کسی که دوست دارد چیزی را بسیار کند یاد آنچیز **و دیگر** قول اینجماعت آنست که اسما بنت زید روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اسم اعظم درین دو آیت مذکور است که **والهکم** اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحه سورهٔ آل عمران که الله لا اله الا هو الحی القیوم و آنحضرت فرموده که دعا کنید باسم اعظم دعای و بلاشک باجابت مقرون گردد و آنچه خواهد ببرکت اسم اعظم بیابد اما بشرط ولایت اهل البیت علیهم السلام **چنانچه** منقولست از ابی الحسن علی الهادی علیه السلام که دعای بنده مقبول نگردد بدرگاه الهی لیکن بشرط دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما و تمام اعمال ازین قبیل است که بشرط دوستی ایشان مقبولست و **محمد** بن مسلم روایت کرده که من گفتم بابی جعفر امام محمد الباقر و بابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که ما بسیاری از مخالفان

شما

شما می بینیم که انواع عبادت میکنند و خضوع و تضرع و خشوع و نیاز بسیار مینمایند بدرگاه الهی آن هیچ نفع و فائده دارد برای آنها فرمود که نه شک درینها و باآن دعا و عمل فایده ندارد و حق تعالی قبول نمیکند عمل آن بنده و منقولست از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه الصلوة و السلام که از حق درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در واقعه بمن نمودند که بگو اللهم انی اسالک باسمک الله الله الله الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و ببرکت این کلمه هرچه از حق خواستم کرامت فرمود اما اسمی که دلالت میکند بر مسمی بحسب جزو از اجزاء او و آن در حق باری تعالی محالست و لزین اطلاق روا نیست زیرا که ذات عالی او مبرا و منزه و معراست از شائبهٔ ترکیب و بهیچ وجه متصور نیست و اما اسمی که دالست بحسب صفت حقیقیه که قائمست بذات مخصوصه با آنست که این صفت وجود است یا کیفیتی است از کیفیات وجود یا صفت دیگر است مغایر وجود و کیفیات او پس سه قسم ازین تردید حاصل شد **قسم اول** اسماء داله بر وجود یعنی از آن شیء است و جایز است اطلاق او بر حق تعالی نزد اکثر لقوله تعالی قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ای ذاته **و دیگر** خبر که کان الله و لم یکن شیء غیره بود خدای تعالی و نبود شیء غیر او **و دیگر** آنکه شیء عبارت است از چیزی که صحیح باشد که بدانند و خبر از و توان داد و این بر ذات باری تعالی رواست و حجت مخالف آنست که در تنزیل وارد است که الله خالق کل شیء پس اگر او شیء باشد لازم آید که او خالق نفس خود باشد **جواب** گفته اند که این از قبیل استثناء عقلی است و او تخصیص یافته بدلیل عقل **و دیگر** از آن اسما موجود است و اتفاق اهل اسلام بر آنست که جایز است اطلاق این اسم بر خدای تعالی چه معنی قول موحد لا اله فی الوجود الا الله **و دیگر** ذات است و بلاشک اطلاق او جایز است زیرا که صادق است بر هر حقیقتی که او ذات صفات یعنی صاحب صفات قائمه باو **و دیگر** نفس است قال الله تعالی تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که انت کما اثنیت علی نفسک ای ذاتک و حقیقتک **و دیگر** شخص است که آنحضرت فرموده که لا شخص اغیر من الله و مراد بشخص حقیقت متعینهٔ ممتازه است از ما عدا **و دیگر** نور است که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و نیست مراد از و آنچه مشابه کیفیت مبصره باشد بلکه مراد از و آنست که او

ظاهر بنفسه است و مظهر اغیر بوجه اظهار و ظهوری نیست فوق ظهور و اظهار او زیرا که
او واجب الوجود لذاته است ازلاً و ابداً چه او موجودی است که مخرج جمیع ممکنات از
کتم عدم بمقتضای وجود بنور او نور الانوار باشد و بس تعالی و تقدس و بعضی دیگر از اسما
صورت و در خبر وارد است که انّ الله خلق آدم علی صورته ای التی کان علیها یعنی
تولد او از نطفه و دم نبود و جنین و رضیع نبود و صورت نمود بلکه حق تعالی بقدرت
کامله خود او را دفعةً رجلی کاملی خلق کرد یا آنکه مراد از صورت صفت باشد چنانچه
میگویند صورة این مسئله اینست یعنی خلق کرد او را بر صفت خود با آنکه او را خلیفه خود
ساخت لذریه این و متصرف او را در جمیع احکام رضیه همچنانکه نافذ است حکم حق تعالی
در جمیع عالم و ممکن است که مراد بصورت اشارت باشد بوجه مناسبت که میان علت
و معلول می باشد زیرا که ظلمت از نور صادر نمیشود و نور از ظلمت و بعضی دیگر از اسما
جوهر است و آنرا اطلاق میکنند بر واجب الوجود بآن معنی که هرگاه یافت شود وجود او
محتاج بمحلی نباشد که قایم گردد باو و مستغنی باشد از محل زیرا که این مبنی است
از آنکه وجود او زاید باشد بر ماهیت او و امّا اطلاق این بر معنی دیگر ممکن است
و آن آنست که بذاته قایم باشد و محتاج نباشد بشیء در شیء اصلا لیکن اذن شرع وارد
نشده باین اطلاق پس واجبست امتناع از وی و دیگر جسم است و آن اطلاق نیز جایز
نداشته اند مگر مجسمه پس اگر اراده کنند بجسم جوهری که قابل ابعاد ثلثه باشد این معنی
بر حق تعالی محالست از جهت لزوم ترکیب و تجزی و اگر معنی دیگر خواهند که بذات خالق
باشد قایم بنفس مستغنی از محل اما اذن شرعی وارد نشده باین اطلاق پس امتناع نیز
از و لازم باشد و دیگر ماهیت و انیت است یعنی حقیقتی که سوال کنند از وی با می و شیء
دال بر و لفظ آنست و این اطلاق افادی نیست هرگاه از انها حقیقت و ذات مخصوصه
اراده کرده شود مگر من حیث الشرع که تجویز نکرده باشد و دیگر حق است و معتبر است
که او لحق الاشیاست باین اسم اما بحسب ذات زیرا که او موجود حقی است که عدم و زوال
بر وی روا نیست و امّا از آن حیثیت که گفته آید که این خبر حق است و صدق بلاشک آن
خبر الحق و اصدق است و امّا بسبب آنکه میگویند که این اعتقاد حق است اینچنین است
زیرا که اعتقاد وجود و وجوب او لحق و اصدق و اصوب اعتقادات مطابقه است

قسم دوم

9

قسم دوم در اسماء داله بر کیفیت وجود بعضی از آن اسما قدیم است و آن در لغت مفید
طول مدتست و در شرع اقدس مرادفست ازلی و امّا اراده کرده اند از این دو معنی
آنچه اول نبوده باشد او را در طرف ماضی مثل ابدی در جانب مستقبل و همچنین است
سرمدی که اشتقاق او از سرمد است که بمعنی تعاقب و توالیست و زیاده کرده اند
میم را از برای مبالغه و میخواهند بنسبتی که درین الفاظ است آنکه حق سبحانه و تعالی
منسوبست بعدم بدایت و نهایت در طرفین امتداد و همیکه مسمی بزمانست و دیگر
ازومت و مستمر است و اراده کرده اند از اینها انتفای اجزا و تعاقب ابعاض او و مخفی نیست
که این الفاظ صحیح است اطلاق او حقیقتاً بر زمان و زمانیات امّا در حق عالم الخفیات
جل ذکره صحیح نیست مگر بر سبیل المجاز بعد از توقیف و بعضی دیگر باقیست کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا
فَانٍ وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و این معنی مفید آنست که باری تعالی آخر
اشیا باشد باین اسم و دیگر دایم است و او مثل باقی است و دیگر واجب الوجود است یعنی
ذاتی که تقاضای وجود او کند و بالذات از و منفک نشود ابداً پس ممتنع الفنا و ممتنع
العدم باشد ازلاً و ابداً و لهذا میگویند که خدای یعنی خود آی بآن معنی که آمده است
بنفس خود و بخود قایم است نه بغیر و دیگر از و کاینست قال الله تعالی وَکَانَ اللهُ عَلِیماً
حَکِیماً و در بعضی ادعیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که یا کاینا قبل کل
کون و یا حاضراً مع کل کون و یا باقیاً بعد انقضاء کل کون و بدانکه لفظ کان مفید
حصول و ثبوت و وجود است الا آنست که آن بر دو قسم است یکی از آن مفید حصول
شیء است در نفس و دیگر مفید موصوفیت شیء است بشیء و اول تام است بواسطه استناد
او بآن شیء و آن کان تامه است و ثانی تمام نمیشود مگر بذکر دو شیء و آن ناقصه است
مثل کان زیدٌ عالماً یعنی حاصلست موصوفیت زید بعلم و اطلاق این دو قسم بر حق تعالی
جایز است قسم سیوم در صفات حقیقیه که مغایر وجودند مثل عالم و قادر و حی
و غیر ذلک معتزله و فلاسفه منکرند قیام مثل این نوع صفات بذات واجب الوجود
و دلیل ایشان آنکه واجب الوجود لذاته واجبست که واحد باشد از جمیع جهات وحدت
پس اگر این صفت واجب الوجود است لازم می آید شریک باری با آنکه جمیع میان وجوب
ذاتی و میان بودن او صفت از برای غیر و صفت مفتقر بموصوف محالست و اگر آن صفت

ممکن الوجود است پس لابد است او را از علت موجده و محال است که آن علت حق تعالی باشد
زیرا که قابل شیء فاعل آن شیء نمی‌تواند بود و نیز ذات او اگر کافی است از تحصیل آن
صفت پس ذات او بدون آن صفت کامل باشد در علت و هو المطلوب و اگر کافی نیست
لازم می‌آید نقص که منافی وجوب وجود است و حجت مثبتین از متکلمین آنکه الله عالم واجب
که عالم و قادر و حی باشد و حال آنکه ما تفرقه میکنیم میان آنکه ذات الله ذات و میان
ذات الله عالم و قادر و حی و این دلالت میکند بر مغایرت میان ذات و صفات و
آنانکه اثبات صفات حقیقیه میکنند میگویند مثلا که علم صفتی است که لازم است
تعلق او بمعلوم و قدرت صفتی است که لازم است صحت تعلق او بایجاد مقدور و صفتی
عاریه از نسب و اضافات در حق باری تعالی نمی‌باشد مگر صفت حیات اگر گویند که او
عبارت از دراکیت و فعالیت است بانکه این اعتبار صحیح است که عالم و قادر باشد
و گویند بعضی که صفات باری تعالی عین ذات اوست و عالم و معلوم و احد بالنسبه اند
نظر بعلم او و مغایرت میان ایشان بالاعتبار است چنانچه در کلام سابق شده و تتمه
ازین در صفات اضافیه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و محققان گفته اند که
حیات عبارت است از بودن شیء بحیثیتی که صادر شود از و چیزی که از شان او آن
باشد که صادر تواند شد کما ینبغی صادر شود و بلا شک حق تعالی باین اشیا احق است
زیرا که وجوب وجود مقتضی اتصاف اوست بجمیع صفات کمالیه و صدور اشیاء ممکنه
از و بر وجه افضل و اکمل و لهذا حضرت حق مدح فرموده خود را به الله لا اله الا هو
الحی القیوم و عنت الوجوه للحی القیوم و اما اسماء داله بر صفات اضافیه بعضی
از و تکوین است و آن نزد معتزله و اشعریه نفس مکونات و غیر ایشان بر غیر آن رفته اند
حجت معتزله و اشعریه آنست که صفت مسماة بتکوین اگر موثر است بر سبیل صحت پس آن
قدرت است لا غیر و اگر بطریق وجوب است لازم می‌آید که او سبحانه موجب بالذات باشد بحکم
قول حکیم است نه فاعل مختار و نیز اگر از صفات قدیمه است لازم می‌آید قدم آثار و اگر از
صفات حادثه است محتاج میگردد بتکوین دیگر و این موجب تسلسل است و دیگران گفته اند
که او عبارت از صفت اضافیه فقط نیست بلکه او عبارت است از صفت حقیقیه موصوفه
بصفت اضافیه چه بودن او بانکه موجد است عقلا مغایر بودن اوست بانکه قادر است

زیرا که

زیرا که قادر بر فعل گاه ایجاد میکند و گاه نمیکند و بعضی دیگر معلوم و مذکور و مسبح و
مجید و معزز است که او مسبح است بکل لسان و ممدوح است نزد هر انسان و چون
این نوع اضافات از قبیل غیر متناهیه است بر استقصاء ممکن نه از برای ذات باری بحث
این نوع از صفات غیر متناهیه باشد و بعضی دیگر از آنها الفاظ متقاربه اند مثل
موجد و معنی او موثر است در وجود و محدث و او اخص است چه موجد گردانیدن
اوست بعد از عدم و کون مثل موجد است و دیگر منشی و معنی او انشا کننده است بر تدریج
و مبدع و مخترع و معنی انشا ایجاد دفعی است و مثل آنهاست فاطر و صانع و خالق
بمعنی مقدر است و آن در حق باری تعالی راجع میگردد بعلم و اما باری آنست که
ایجاد کند شیء را بر وجهی که موافق مصلحت باشد و بعضی دیگر الفاظی است که دلالت
کند بر ایجاد شیء بعینه و آنها نیز قریب بغیر متناهیه اند و بعضی دیگر از آن الفاظ اند
که دلالت دارند بر ایجاد نوعی فلانی از جهت حکمت فلانیه مثلا اگر منافع را بخلق کرد نافع
است و اگر الم را آورد ضار است و اگر حیوة را ایجاد فرمود محیی است و اگر موت را بظهور
آورد ممیت است و اگر بعضی را تخصیص کرد باکرام لطیف است و اگر قهر فرمود قهار است
و اگر در عطا تقلیل نمود قابض است و اگر تکثیر نمود باسط است و اگر در مجازات ذنوب عقاب
فرمود منتقم است و اگر ترک آن کرد حلیم و غفور و عفو است و اگر جاه و حشمت داد رافع
است و اگر منع فرمود خافض است و علی هذا پس آن یک ذات است که در هر مقامی نامی دارد
و اما صفات سلبیه بعضی از آن عاید میگردد بذات بانکه جوهر و جسم و مکانی و حالی
و محلی نیست و محتاج نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات و انه لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد و بعضی دیگر راجع میشوند بصفات و مخفی نیست که هر صفتی که از
صفات نقص و اجب است تنزیه واجب الوجود از آن و آن یا آنست که راجع میگردند
باضداد علم همچو نفی نوم که لا تاخذه سنة و لا نوم و نفی نسیان که و ما کان ربک نسیا
و نفی جهل که لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و یا راجع اند باضداد
قدرت بانکه منزه است در افعال خود از تعب و نصب که و ما مسنا من لغوب و بانکه
محتاج نیست در فعل خود بآلات و تقدم ماده و مدت که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان
نقول له کن فیکون و هیچ تفاوتی نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر و ما امر الساعة الا

كلمح البصر او هو اقرب و قدرت او نهايت ندارد و منتهي نميگردد كه ان يشأ يذهبكم
ويأت بخلق جديد وما ذلك على الله بعزيز و بار راجعند بصفت وحدت مثل نفي
انداد و اضداد كه ليس كمثله شيء ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من اله
و بار راجع بصفت استغنا اند كه وهو يطعم ولا يطعم وهو يجير ولا يجار و بعضي
ديگر عايد ميكردند بافعال بانكه حق تعالى خلق نميكند باطل و عبث و لعب را كه وما
خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا افحسبتم انما خلقناكم عبثا وما خلقنا
السماء والارض وما بينهما لاعبين و راضي بكفر و ظلم نيست و نمي اهدو و دوست
نميدارد فساد عباد را و بي سابقه جرم ظلم عقوبت نميكند كه ما يفعل الله بعذابكم
ان شكرتم وآمنتم و منتفع نميشود بطاعات مطيعين و متضرر نميگردد بذنوب
مذنبين بلكه فايده و نفع و وبال و ضرر آن عايد بايشان و بر ايشانست كه ان احسنتم
احسنتم لانفسكم وان اسأتم فلها و كسي را عبث و عبث نميفرمايد و اعتراض در افعال
متقنه و احكام محكمه او نه كه لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون و ديگر از اسماء سلوب
قدوس و سلام است زيرا كه او منزه و سالم است از نقايص امكان و ديگر عزيز است
و او آنست كه يافت نشود او را نظير و هيچ چيز غلبه نكند بر وي و ديگر حليم است كه
تعجيل ننمايد بعقوبت بندگان و منع نكند از وصول رحمت بر ايشان و صبور است كه
معذب نسازد بدكاران را با وجود قدرت بران واما اسماء دالة بر صفات حقيقيه
مع اضافه بعضي از آن قادر است و قدير و مقتدر و مالك و ملك و مليك و قوي
و ذو القوة و تمام اين معاني راجع بقدرت است و بعضي ديگر از آن راجع بعلم است كه
ولا يحيطون بشيء من علمه عالم الغيب والشهادة وهو بكل شيء عليم علام
الغيوب الله اعلم حيث يجعل رسالته علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم
والله يعلم ما تسرون وما تعلنون وعلم آدم الاسماء و خبير و رقيب است بعليم
و همچنين است شهيد هرگاه كه تفسير او بمشاهد كنند و هرگاه كه از شهادت اخذ كنند
آن از وصف كلام است و حكيم مشارك علم است از آن حيثيت كه او ادراك حقايق
اشيا كما ينبغي ميكند و ديگر لطيف است و كاهست كه اراده كرده ميشود با او ايصال منافع
بغير بطريق خفيه عجيبه و تحقيق آنست كه نافذ است تصرف او در جميع اشيا و بعضي ديگر

راجع

راجع ميكردند بكلام و كلم الله موسى تكليما وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا
و گويند كه تكلم زياده بر خلق نيست و آن آنست كه تكلم را خلق ميكند در اجساد مثل
تكلم در شجره موسى عليه السلام بر طور و بعضي ديگر راجع باردات ميشوند كه يريد
الله بكم اليسر رضي الله عنهم يعني مريد افعال و اعمال صالحه بندگانست يحبهم
ويحبونه والله يحب المطهرين يعني مريد ايصال خير است بايشان وكل ذلك كان
سيئه عند ربك مكروها كراهيت عبارت از اراده عدم فعل است و نزد معتزله
صفت ديگر است غير اراده و گويند اراده باري علم اوست باشتمال فعل بر مصلحتي
كه داعي باشد بر ايجاد فعل و كراهت او علم اوست باشتمال فعل بر مفسده كه صارف
باشد از ايجاد آن فعل و بعضي ديگر راجع ميشوند بسمع و بصر كه انني معكما اسمع
وارى انه هو السميع البصير لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار يعني عالم
بمبصرات و مسموعات واما صفات اضافيه مع سلبيه مثل اسم الاول كه او مركبست
از دو معني يكي آنكه حق تعالى سابق است بر غير خود و غير او بر و سابق نيست و مثل الآخر
كه حق تعالى باقي و پاينده است بعد از غير و باقي و پاينده نيست غير او و مثل قيوم كه غير
او باو قائمست و محتاج بويست و او قايم بخود است و محتاج بغير نيست من جميع الوجوه
و اسم الظاهر اضافه محضه است و همچنين اسم الباطن يعني ظاهر است بحسب آثار و دلايل
باطن است بحسب ماهيت و حقيقت واما اسمي كه دالست بر مجموع صفات حقيقيه و اضافيه
و سلبيه اسم الله است و جايز نيست در دين اسلام اطلاق اين لفظ بر غير باري تعالى
و ديگر از اسما عظيم و كبير است كه وهو العلي العظيم و اين دو اسم قريبند در معني يكديگر
و بعضي تفرقه كرده اند بانكه وارد شده كه الكبرياء ردائي والعظمة ازاري و رداء
ارفع است از ازار و نيز اختصاص يافته تحريمه صلوة بالله اكبر دون الله اعظم و ليكن
نيست كه اطلاق عظم و كبر بر حق جل و علا بحسب جسميت و مقدار نيست چنانچه در اجسام
مي باشد از جهت لزوم تبعيض و تجزيه و اين بر باري تعالى محالست چنانچه بدلايل
مبرهن گشته و ديگر از اسما مثل علي و متعالي كه از علو مراد ازيشان مزيد رتبت و
شرف بر ممكنات نه بمعني كه مستلزم تمكن باشد زيرا كه آن بر حق تعالى محالست
و اطلاق مجموع اين اسماء مذكوره بر حق جل و علا بواسطه اذن شرعست واما كه

معانی آن هو الله بعلام الغیوب است که هر که از عباد که مستعد انکشاف این معانی باید
بروجدان کرد این نسل انبیاء مرسلین است وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
تتمه در اسماء مضمره و توقیفیه و ابحاث مختصه باسم الله حق سبحانه و تعالی اسما
مضمر مشهود را مدح فرموده که اِنَّنِی اَنَا اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا و صحیح نیست مر غیر او را این ذکر
مگر بر سبیل حکایت و از بعض اهل کمال این کلمات صادر شده که انا من اهوی و من اهوی
انا و این اشارت بکمال محبت و غایت ارادت اتصاف بصفت محبوب و فناء ارادهٔ او در
ارادهٔ حق و فرموده که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ و صحیح نیست این
ذکر از عبد مگر بنظر حضور و مشاهدت و دیگر فرموده که لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ و این ذکر صحیح است
از عبد غائبین و درجات حضور و شهود مختلف میگردد بواسطه قرب و بعد مکانی
و کمال تجلی و نقصان پس هر حاضر غایبست نسبت بما فوق او از درجات و بسا غایبی که
حاضر هست در فؤاد بواسطه انوار تجلیات سلام علی الغایب الحاضر و در لفظ هو اسرار
غریبه عجیبه مندرجست بعضی از آن آنست که هر گاه که عبد بموافقت قلب بر زبان راند
که یا هو گویا میگوید ما للتراب و رب الارباب یعنی چه مناسبت است میان مخلوق
شده از خاک و میان خالق و مربی عناصر و افلاک و چه مشابهت است میان متولد
از نطفه و دم و میان موصوف بازلیت و قدم و این استفهام بر سبیل انکار است یعنی
مطلقا مناسبت و مشابهت نیست و لهذا منادی کنند بندای غائبین که یا هو و دیگر
آنکه قایل که گویا و ناطق گشت بکلمه یا هو پس گویا حکم جزم کرد بر آنکه آنچه ماسوی الله
است نفی محض است و اصلا از وجود ندارد زیرا که اگر در وجود دو شیء حاصل میبود
قول هو صلاحیت این و آن هر دو میداشت پس نزاع متعین نمیشد و دیگر آنکه اگر میگفت
یا رحمن پس گویا متذکر یا مستظهر رحمت و همچنین اگر میگفت یا کریم و غیر ذلک از صفات
و لقا هر گاه که گفت یا هو پس گویا مستغرق گشته در بحر بی پایان عرفان و ماسوی
ذات ملاحظه کرده بر وجه فنا و خذلان و دیگر آنکه گویا قایل میگوید که مدح تو نمی
گویم و ثنای تو بر تو نمیخوانم مگر بهویت تو من حیث هی که حضرت تو ارفع و اعلا است
که ثنا گویند بر تو بسلب نقائص مخلوقات که از صفات جلالت یا باسناد کمالات
ممکنات بسوی تو که از صفات اکرام فیه و لاست و دیگر این ذکر مفید آنست که منادی

بسیط محض است و طرف نفی نیست بتصور او الا باشارت عقلیه و دیگر آنکه عبد اگر گویا
در این مقام دهشت بر او غلبه کرده ذهول بر او روی نموده از کمال اوصاف بهمکر این اشارت
و اختصاص این ذکر باین سر از آن جهت است بعضی از عرفا فرموده اند که لا اله الا الله توحید
عوام است و لا هو الا هو توحید خواص زیرا که معنی کلمه لا اله الا الله نفی الوهیت است
از ماسوی حق سبحانه و تعالی و اثبات آن مر او را اما ذاکر صادق اگر چند گاه بخلوص نیت
بکلمه طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مداومت نماید پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی
بر باطن او فایض هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی
در دید شهود او نماند معنی لا اله الا الله لا هو الا هو شود چه لا هو معنی او کل شیء هالک
است و الا هو معنی و الا وجهه ای ذاته و از جمله اذکار شریفه است که یا هو یا من لا هو
الا هو یا ازلی یا ابدی یا دهر یا دیهور یا من هو الحی القیوم الذی لا یموت و دیگر یا هو یا من هو یا
من لا هو الا هو یا من لا هو الا هو و این از اذکار جلیلة القدر است که جزو اول فنا عما
سوی الله است و دوم فنای فی الله و سیوم فنای عما سوی الذات و چهارم فنا از فنای
عما سوی الذات و منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده که خضر نبی را
علیه السلام در واقعه دیدم و بوی گفتم که تعلیم کن مرا چیزی که بواسطه آن بر دشمنان
مظفر و منصور گردم فرمود که یا علی بگو یا هو یا من لا هو الا هو صباح این حال را بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله عرض کردم فرمود که او اسم اعظم بتو تعلیم کرد که همین اسم در روز بدر بر زبانم
من جاری بود و حق سبحانه ببرکت این اسم ما را نصرت فرمود و اما اسماء توقیفیه در آن اختلاف
کرده اند که اسماء الله توقیفیه اند یا نه بعضی از علما بر آنند که توقیفیه اند زیرا که ما وصف
میکنیم حق سبحانه و تعالی را بآنکه عالم است و وصف نمیکنیم بآنکه او طبیب یا فقیه است
پس اگر اسماء الله توقیفیه نمیبود اطلاق مثل این اسما بر وی سبحانه روا میبود و حال آنکه جایز
نیست اگر چه بر سبیل تجوز باشد و بعضی دیگر بعدم توقیف رفته اند و احتجاج ایشان آنست
که اسماء الله و صفات او مذکور میگردد بفارسی و ترکی و بآن لغات چیزی در قرآن و اخبار
وارد نشده با آنکه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز اطلاق این اسما و جواب گفته اند که عدم
توقیف در غیر لغت عربیه موجب عدم او در لغت عربیه نیست مع ذلک قول حق آنست که وَ
لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا پس هر اسمی که دلالت دارد بر صفات و نعوت جلال آن حسن است

واطلاق او جایز لیکن بعد از توقیف و نیز باید دانست که بعضی الفاظ در کلام مجید وارد
شده که دلالت میکند بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت در حق حق تعالی مثل استهزا
که اَللّٰهُ یَستَهزِئُ بِهِم و استهزا مذموم است بسبب جهل قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ
أَن أَكُونَ مِنَ الجَاهِلِينَ و دیگر از آن مکر است وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ و دیگر غضب وَغَضِبَ اللّٰهُ
عَلَيهِم و دیگر تعجب که بَل عَجِبتُ وَيَسخَرُونَ بضم تا که قرائت حمزه و کسائی است و تعجب حالتی
است که عارض قلب میشود نزد جهل بشیء و دیگر تکبر که الجَبَّارُ المُتَكَبِّرُ و دیگر حیاست که إِنَّ
اللّٰهَ لَا يَستَحيِي أَن يَضرِبَ مَثَلًا و حیا تغیری است که عارض قلب و وجه میشود
بواسطه فعل قبیح و قانون و معیار در تصحیح این الفاظ آنست که با مر بدایات این احوال
امری است که یافت میشود با او در بدایت و اثری که صادر میگردد از و در نهایت مثلا
غضب حالتی است که حاصل میشود در قلب بواسطه غلیان دم و سخونت مزاج او
و اثر حاصل از و در نهایت ایصال ضرر است بمغضوب علیه پس غضب در حق باری
تعالی محمول است بر اثری که حاصل گشته در نهایت نه امری که کاین است در بدایت و
قس علی هذا و آورده اند که حق سبحانه و تعالی را چهار هزار اسم مشهور است هزار از آن
در قرآن و اخبار آمده و هزار در توریة و هزار در انجیل و هزار در زبور و بعضی دیگر گویند
که حق سبحانه و تعالی را هزار اسم دیگر است در لوح محفوظ که از بشر کسی را بر آن اطلاع ندارد
مگر آنکه اراده او باشد و این مستبعد نیست زیرا که اقسام صفات الله بحسب سلوب
و اضافات منحصر نیست پس هر کرا اطلاع بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم علوی و سفلی
بیشتر است اطلاع او بر اسماء نامتناهی او اکثر است و اگر گوییم او را در ترتیب هر مخلوقی
و بهر خاصیتی و منفعتی اسمیست همچو منافع اعضا و حیوان و نبات و اشجار اسماء
الله از حیز عد و حد احصا بیرون میرود کما ورد فی القرآن وَإِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّٰهِ لَا
تُحصُوهَا و میان خلق و اسماء خالق مناسبات عجیبه و حالات غریبه هست و نفوس
مختلفند و جنسیت علت ضم است پس هر اسمی که معنی او غلبه کرد بر بعضی نفوس هرگاه که
او بآن اسم مواظبت نماید مقرر است که اثر او و خاصیتش با و اسرع عمل خواهد بود و الله الموفق
و المعین و اما ابحاث مختصه باسم الله آنست که نزد خلیل بن احمد و متابعان او و نزد
اکثر اصولیین و فقها این لفظ مشتق نیست البته و این اسم علم ذات واجب الوجود است و

دلیل

١٧

دلیل برین آنکه اگر مشتق باشد معنی او معنی کلی خواهد بود که نفس مفهوم او مانع نباشد
از وقوع شرکت بین کثیرین و قدرین هنگام لا اله الا الله موجب توحید محض نباشد پس کافر
هو المستشهد أَن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ در اسلام داخل نشود همچنانکه اگر گوید أَشهَدُ أَن لَا إِلٰهَ إِلَّا الرَّحِيمُ
و المَلِكُ داخل نمیگردد بواسطه این قول در اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس تا این اسم
متعین نگویند ایمان تمام نشود و نیز ترتیب عقلی اول ذکر ذات است و بعد از آن ذکر صفات
مثل زید الفقیه الاصولی النحوی پس میگوییم که الله اسم علم است و قرائت کسی که إِلَىٰ صِرَاطِ
العَزِيزِ الحَمِيدِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرضِ بخفض اسم الله خوانده بسبب آن
نیست که او وصف است بلکه از برای بیان است و در آن و زان قول است که مررت
بالعالم الفاضل الكامل زيد و نیز وارد است در قرآن که هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِيًّا این استفهام
بر سبیل انکار است یعنی لا یطلق اسم الله علی احد من ذوی العقول و غیرهم حق سبحانه و
تعالی صیانت نمود تا هیچ فردی از افراد مخلوقات باین نام موسوم نشد و هیچ کافر معبود
باطل خود را باین نام نخواند و مراد باو صفت نیست و الا لازم می آید خلاف واقع پس واجب
که مراد با او اسم علم باشد و این نیست مگر الله تعالی که اسم حقیقی اوست زیرا که تمامی اسما را
باو می شناسند و او را باسماء دیگر نمی شناسند مثلا گویند رحمن و رحیم و ملک و قدوس
و صبور و حلیم اسماء الله اند و هیچکس نگوید که الله اسم رحمن است یا اسم رحیم و علی هذا
وجهت قائلین باشتقاق آنست که در کلام مجید وارد است که وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي
الأَرضِ و حال آنکه جایز نیست که گویند هو زید فی البلد و جایز است که گویند هو العالم فی
البلد در جواب میگویند که چرا جایز نیست که گویند این قول جاری مجری آن باشد
که هو زید الذی لا نظیر له فی البلد و دیگر میگویند آن طایفه که قایل باشتقاق اند
که چون اشاره حسیه ممتنع است در حق حق تعالی علم نیز برین سبیل ممتنع است و نیز
علم از برای تمیز است و در و مشارکتی نیست اصلا چون احتیاج بتمیز ندارد جواب آنکه
وضع علم از برای تعیین ذات معینه است و در و احتیاجی باشارت حسیه نیست
و این موقوف حصول شرکت نیست و حال آنکه میان فریقین نزاع لفظی است زیرا که جماعتی
که باشتقاق قایلند متفق اند بر آنکه الاله مشتق است از اَلَهَ اِلٰهَةً ای عَبَدَ عِبَادَةً و
و اسم جنس است مثل رجل و فرس و واقع میشود بر هر معبودی حق و باطل بعد از آن

غلبه بر معبود بحق است و اورا اسم غالبه است مثل النجم که اسم هر کوکبی بوده بعد از ان
غلبه او بر ثریاست و همچنانکه سنه بر عام قحط و بیت بر کعبه و کتاب بر کتاب سیبویه
واما الله بحذف همزه مختص است بمعبود حق و بر غیر او اطلاق نمیکنند و مراد بمعبود بحق
آنست که او را استحقاق و استیهال معبودیت باشد و این غیر الله تعالی نیست که استحقاق
و استیهال او را حاصلست ازلا و ابدا چنانچه مخفی نیست و هر چه ماسوی اوست او را
عابدست بقدر استعداد خود کافر و فاسق و شجر و حجر و نبات و جماد و ان من شيء
الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم ان كل من في السموات والارض الا آتي الرحمن
عبدا و عبد صالح آنست که عبادة معبود لذاته بتقدیم رساند نه از جهت رغبت
در ثواب و رهبت از عقاب که اگر غرض حصول مطلوب کند یا فقدو یا فوت مرغوب
عاید نیست و مع ذلک سزاوار آنست که قطع نظر از عبادة خود نیز بکند تا خالصا لوجه
الله باشد و بعضی گویند که او مشتق است از الهت الی فلان ای اسکنت که بمعنی سکون
و تسکین است زیرا که نفوس تسکین نمی یابد مگر بسوی جلال او و عقول قرار نمیگیرد مگر
نزد جمال او چه کمال الذات محبوبست كه الا بذكر الله تطمئن القلوب و بعضی گویند که
از وله است که ذهاب عقل است و در ان یکسانند سیاحان بحر عرفان و سرگردانان
بادیه ظلمات جهالت و تیه خذلان و نیز گویند که مشتق از لاه است که بمعنی ارتفاع است
زیرا که او مرتفع است از مشابهت ممکنات و مناسبت محدثات و نیز گویند که از اله فی
الشيء است و فتی که در ان امر حیرت قرار نیابد میگویند که عقل حیرانست در ادراک ذات
بیچونش که بوی عنبر سد و گرد سراپرده او نمیتواند گشت و اینجا عجز از درک ادراک است و
بعضی دیگر گویند از لاه یلوه است که بمعنی احتجابست که کنه صمدیت او محتجبست از عقول
و افهام و استدلال کرده اند بآنکه شعاع که مستفادست از شمس از روی تعین بواسطه
دوران اوست از حیثیت وجود و عدم و طلوع و غروب چه اگر شمس ثابت می بود در
وسط السماء دائما اطمینان حاصل نمیشد که شعاع مستفاد از وست و چون ذات واجب
الوجود باقیست بر یک حالت و همچنین ممکناتی که تابع اند او را بس باخطور کنند ببال
ضعفا که این اشیا مگر بذواتها موجودند بس بنابرین سبب احتجاب نیست نور او مگر کمال
ظهور او بس حق محتجب باشد و خلق محجوب و نیز گویند که مشتق است از اله الفصیل این و

است که طفل مولع است بمادر خود زیرا که عباد در وقت بلا و اضطرار دست تضرع بجانب او
بر میدارند و حاجت از وی میخواهند که واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منيبين اليه واين
ارشان ناقصانست و اما کاملان از اهل جلیس و انیس است و ایشان غیر از و ملجا و ملاذی
ندارند و توجه بیکجا و بیکدوست کمارند و نیز گفته اند که اشتقاق از اله الرجل باله است
در وقت فزع بواسطه ضرری که بوی روی نموده پس زینهار جست بوی و حق سبحانه
او را زینهار داده و او زینهار دهنده خلایق است که وهو يجير ولا يجار عليه و بعضی
از لطایف اسم الله آنست که هرگاه که تلفظ بهمزه نشد لله باقی میماند که ولله جنود السموات
والارض و اگر لام بادیه از ین حذف کرده شد صورت له پیدا میکند که له ما في
السموات والارض و اگر لام باقیه نیز متروک گشت ها مضموم باقی میماند که از هو خبر
میدهد که اعظم اذکار است چنانچه مذکور شد و این کمال اعجاز است که هر چه از اجزاء لفظ
زایل شود او بر صرافت معنی خود باقی باشد و واو و زایدست بدلیل سقوط او در تثنیه
و جمع که هما و هم و این بحسب لفظ بود و اما بحسب معنی هرگاه کسی واجب الوجود را باین اسم
یاد کرد او را بجمیع صفات کمال یاد کرده زیرا که او اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات
کمالست بخلاف سایر اسما و لهذا اصح کلمه شهادت باین کلمه جلیله است واما امور یکه
متعلق به الرحمن الرحیم است بدانکه رحمن فعلانیست از رحم و رحیم نیز فعیل است از و
و اشتقاق هر دو از رحمت است او آن ترک عقوبتست مر کسی را که مستحق آن باشد یا ایصال
خیر است با هلش و اصل رحمت تعطف و رقت است و رحم را از جهت رقت و انعطاف رحم
میگویند و در منع صرف رحمن اختلافست چون او را مونثی نیست که بر وزن فعلی باشد مثل
عطشی یا بر وزن فعلانه باشد پس کسی که در منع صرف فعلان صفت وجود فعلی شرط
کرده است نزد او رحمن متصرف است و انکس که انتفاء فعلانه شرط کرده غیر منصرف و چون
بواسطه تعارض دلیلان ساقط شوند صرفه او جهی هست که اصل در اسما صرفست
و منع صرف لاندر صورتی هست که قیاس بر اخوات او باشد مثل عطشان و غرثان و بعضی
گویند که ایشان هر دو بیک معنی اند همچو ندمان و ندیم و جمع بینهما از برای تاکیدست
و اتباع مثل جاد مجد و بعضی دیگر میگویند که مبالغه در رحمن زیاده است چه زیادتی
در لفظ مستلزم زیادتی است در معنی و لهذا آمده است که رحمن الدنیا والاخرة و رحیم

الدنیا و بسا که میگویند رحمن الدنیا و رحیم الآخرة زیرا که رحمت او در دنیا عام است مؤمن
و کافر و بر و فاجر را و در آخرت مختص بمؤمنانست پس الرحمن خاص اللفظ عام المعنی باشد
و الرحیم بعکس و اما خصوص الرحمن از آنجهت که بر غیر حق تعالی اطلاق نمیکنند چه آن
صفات عالیه است مثل دران و عنوف و اما عموم آن از آن حیثیت که شامل است جمیع
موجودات را از طریق خلق و رزق و نفع و اما عموم الرحیم اشتراک تسمیه خلق است با او
و اما خصوص رجوع اوست بلطف بر مؤمنان و بعضی گفته اند که الرحمن نظر باهل سماوات
که تطوق کرده ایشان را بطاعات و ناطق گردانیده السنه ایشان را بانواع تسبیحات و
دور ساخته ایشان را از آفات و قطع کرده از ایشان مطاعم و لذات و الرحیم نسبت باهل
زمین است بارسال رسل و انزال کتب و بعضی دیگر گویند که رحمن مفتاح مکاشفه است
و رحیم مرقات مشاهده یعنی برحمت رحمانیت ابواب مکاشفت کشاده میگردد و برحمت
رحیمیت ترقی بذروه اعلای مشاهدت میسر میشود و مقدم داشت رحمن را در ذکر
بر رحیم و حال آنکه او اعلی است از رحیم و در عادت تدریج از ادنی باعلی است چه رحمن
متناول است عظام نعم و اصول آنرا پس ارداف فرمود او را برحیم که گوییا بر سبیل تتمه است
تا متناول شود آنچه ادق و الطف است از وجوه بنده را سه چیز است دل و نفس و جان
دل از نام الله عزت ایمان و شرف عرفانست و نفس از اسم رحمن قسمت دینی و راحت است
و جان از اسم رحیم لذت عفو و غفرانست بدانکه نوزده نکته در بیان بسمله مرقوم میگردد
بعدد حروف او **نکته اول** حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما التحیة
و السلام فرموده که جمیع علوم مندرج است در کتب اربعه سماویه و علوم آن چهار در قرآن
مندرج و علوم قرآن در سبع مثانی منطوی است و علوم فاتحه در بسمله محتوی و علوم
بسمله در باء او مختفی و شمه از اسرار این در وجه تسمیه فاتحه بام الکتاب بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی و غرض اصلی در تحصیل کل علوم وصول عبد است برب و باء او
از برای الصاق است و لهذا بعضی از اهل تحقیق اصل ابقد برکرده اند در متعلق او و امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا النقطة تحت الباء و ازین خبر معتبر چند چیز
معلوم میشود یکی آنکه آنحضرت نقطه مرکز علم اولین و آخرین باشد دوم دیگر واسطه
وصول عبد باشد برب و دیگر قول اهل اشاره که بسمله را کلید در گنج حکیم گفته اند

ومبدأ

و مبدأ ظهور و محقق بسمله اوست پس مفتاح کنوز رموز حقایق و خزاین الهی بید او باشد
پس کسی که خواهد که بر آن فی الجمله اطلاع پیدا کند بی وسیله او آن در را نتواند کشود و
دیگر چون بلسان اهل حال الف مرتبه احدیت و با مرتبه احمدیت که اثنینیت است
و ظهور با بنقطه می شود که اشارة باشد فرموده آنحضرت بآنکه سبب ظهور دین احمدی
او شده و بعثت بازوی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده و صلحه بیان (چنانچه)
واقع است دیگر چون با در مرتبه دوم خود واقع شود که مرتبه امامت است باء میشود
و این اشارت باشد به بشارت انا مدینة العلم و علی بابها پس هر که جویای مدینه علم
احمدی باشد بی گشودن در در آن مدخل نتواند نمود القصه هیچ مرتبه از مراتب بی وسیله
او بحصول نمیرسد و صحت ایمان و قبول اعمال بندگان وابسته بمحبت اوست و اولاد امجاد
او و تبرا از دشمنان ایشان و این مرتبه بغایت ظاهر است کسی را که بصیرت باشد **نکته
دوم** ابتدای کلام ربانی شده بالف اشعار باشد بآنکه بحکم من یطع الرسول فقد اطاع
الله فاکهی منقاد صاحب این مقام نمی شود منقاد صاحب مقام اول نیست و مقام صاحب
سیوم در ضمن دوم مندرج است زیرا که مقام توحید اصل است و مقام نبوت فرع اوست
و مقام امامت فرع نبوت پس این سه مقام بهم منوط اند بیکدیگر و میسر نیست کسی را (مربوط)
بآنکه ابتدا با نمود زیرا که الف صفت ترفع و تطاول دارد و با صفت انخفاض و انکسار
این ایما باشد بآنکه بنده باید که در مقام خضوع و فروتنی باشد تا بحکم من تواضع
لله رفعه الله حق سبحانه و تعالی مرتبه او را بلند سازد و درجه او را ارجمند گرداند
نکته سیوم الف ابتدای مخارج است که مجاری از اقصای حلق است و با از انتهای
مخارج که با لبهای شفه است و چون الف اول و با آخر مندرج شد تحقیق معنی
هو الاول و الآخر ظاهر است و چون صورت الف در رقم آید ظاهر شد معنی او
در با مستبطن بماند هو الظاهر و الباطن جمال نمود و اهل تحقیق بر آنند که این چهار اسم شامل
جمیع اسما و صفاتند پس بر این تقدیر علوم اولین و آخرین منشعب از ظهور اسماء و
صفاتند و اسماء و صفات بتمامی در این چهار اسم و این چهار اسم متجلی در باء بسم الله
نکته چهارم روایتست که حضرت موسی نبی علیه السلام مریض شد و وجع بطن او
بغایت رسید تضرع و شکایت بدرگاه اله عرضه داشت حضرت ملک علام بوحی اعلام

فرمود که در فلان بیابان گیاهی بدین صفت روییده است تناول نمای که شفای عاجل
در ضمن آن متحقق میگردد پس موسی علیه السلام رفت و آن گیاه را تناول کرد فی الفور عافیت
یافت باذن الله تعالی بار دیگر آن مرض عود نموده متوجه همان گیاه شد تناول فرمود
مرضش بروی بازدیاد نهاد گفت ای عالم السر و الخفیات در اول خوردم شفا یافتم و در
آخر مرض شدت یافتم سبب این چیست حضرت معبود در جواب فرمود که در نوبت اول
بنام من که وارمیدست بردی بران گیاه لاجرم شفا یافتی و در دوم به بسم الله دست دراز
نکردی موجب زیادتی مرض گشت ای موسی بدانکه دنیا سم است و اسم من که
ما تریاق اوست **نکته پنجم** نقلست که رابعه عدویه بیتوته فرموده بود در خانه
و تمام شب بطاعت و عبادت گذرانیده و بذکر بجمله اشتغال نموده و چون نزدیک
بصبح شد خواب برو غلبه کرد در ان اثنا دزدی درون خانه درآمد متاعی که در آنجا
یافت برداشت و متوجه بیرون شد در خانه را مسدود گشته یافت آن متاع در گوشه خانه
گذاشته در را گشوده دید دیگر متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن کرد در را بسته
یافت تا سه نوبت ناگاه از گوشه خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست بدار
و بیرون رو که اگر حبیب که بذکر و فکر ما گذرانیده در خوابست سلطان سراپرده
جلال که حافظ و ناصر اوست خواب برو روا نیست **نکته ششم** یکی از عرفا در چراگاه
گوسفندان بچرا اینده گرگی در میان آن گوسفندان واقع و بان اغنام مضرتی نمیرساند
شخصی بران اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح کرده راعی گفت از روز
باز که راعی غنم باز از فانی و نعم صلح نموده یعنی از یاد او غافل نبوده **نکته هفتم**
روایتست که فرعون قبل از انکه دعوی باطل الوهیت کند امر کرده بود که تا بر در کوشک
او این کلمه جلیله طیبه مرقوم گردانیده بودند و در بعضی از تفاسیر مذکور است که جبرئیل
علیه السلام نوشته بود چون او دعوی ربوبیت کرد و موسی علیه السلام ارشاد
در حال و مآل آن شوم بر نهادند دید حق تعالی بیان اید که خداوندا بجای این لعین را خوانده
و از هیچ نوع اجابت و قبول ندیدم حق تعالی بوی وحی فرمود که ای موسی تو هلاکت وی
میخواهی چرا که نظر بکفر وی داری و من نظر بران کتابتی دارم که بر در کوشک او مرقوم
است و سوگند بعزت و جلال ما که تا آن نام بر در آن کوشک مثبت خواهد بود عذاب

ما

ما با او نتیجه نخواهد بود و آورده اند که چون وقت عذاب وی رسید جبرئیل علیه السلام
بیامد و آن نام را از آنجا محو کرد انگاه به بلا گرفتار مبتلا گردانید و درین خبر عالی از نکته
ایست که کافر طاغی که این کلمه در بیرون سرای او نوشته است عذاب این جهانی بوی
ملحق نمیشود و از عقاب سالم میماند پس مومنی که تا دکان بر نگار این نام بزرگوار از اول عمر
تا آخر نموده باشد و بر سویدای دل او نقش بسته اگر از عذاب آنجهانی مصون و محفوظ
ماند از کمال کرم خداوند سبحانه و تعالی چه عجب **نکته هشتم** حضرت پروردگار ذات
بزرگوار خود را رحمن رحیم گفته پس چگونه صفت مرحمت او بظهور نرسد و رحمت
او بر غضب او بحکم سبقت رحمتی غضبی سابق نباشد روایت کنند که یکی از سایلان ضعیفی
بدر خانه رفیعی سوال کرد و چیزی خواست بوی محقری دادند سایل کلنگ و بیل بر
داشته در ایستاد و در آن خانه بجد و جهد تمام میکند گفت چرا چنین میکنی مگر
دیوانه گفت دیوانه نیستم اما این را برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت
یا سایل را لایق در باید نواخت اکنون چون در او کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت
نموده ما گناهکاران از فضل رحمت خود محروم مگذار و حجاب پندار از پیش روی این
ضعیفان بیمقدار بردار هرگاه که بعضی از عبید متاع پادشاهی را ابتیاع میفرمایند داغ
ملکیت بران میکشند تا دشمن در و طمع نکند حضرت حق جل و علا میفرماید که ای بندگان
من اگر میخواهید که شیطان رجیم شما را از راه نبرد و ایمان شما را بغارت نبرد داغ تسمیه
را بر جبین جان کشید تا از شر وسوسه و غارت او ایمن باشید **نکته نهم** حضرت نوح
نجی صلوات الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد و کشتی قرار نمی یافت فرمود که بسم الله
مجریها و مرسیها پس او دران وقت قرار گرفته راکبان آن نجات یافتند پس گاهی که نصف
این کلمه جلیله سبب نجات اهل آن طوفان شود پس اگر مومنی در تمام عمر تکلم او مواظبت
نماید امید که از امواج حوادث ایام دنیا و آلام موج عقبی محفوظ ماند **نکته دهم**
در قرآن نوزده نام حق تعالی مذکور است چون آنرا امتثال سازی هر قسمی وصف نام باشد
و امت نیز سه صنفند سابقان و مقتصدان و ظالمان پس حق تعالی این سه نام را که هر یک
متضمن ... و سه نام بود برین سه فرقه منقسم گردانید الله نصیب سابقان آمد و رحمن
نصیب مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان کانه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای سابقان

الله منم بيدار باشيد اي مقصدان رحمن منم هشيار باشيد اي ظالمان رحيم منم اميد
وار باشيد با الله مستدعي ولايت است كه اللّٰه وليّ الذين آمنوا و رحمن موجب محبت كه
انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودّا و رحيم مقتضي رحمت كه
وكان بالمؤمنين رحيما و در شش موضع رحمت در قبر و حسرات او و قيامت و ظلمات
او و قرائت كتب و فزعات او و صراط و مخافات او و نار و دركات او و جنت و درجات
او و اما در قبر در خبر است كه چون بنده مومن را بقبر در آرند و سر قبر استوار كرده دوستان
از سر قبر وي باز گردند او را در ان كنج زاويه تنگ و تاريك لحد تنها بگذارند حق سبحانه
و تعالي بكمال لطف و بنده نوازي با بنده خود خطاب فرمايد كه عبدي بقيت فريدًا
وحيدًا بنده من درين كنج زاويه لحد تنها ماندي اين دوستان و ياراني كه از براي ايشان
عصيان ما ميورزيدي و استرضاي ايشان از رضاي ما بر گزيدي ترا اينجا تنها گذاشتند
فانا ارحمك اليوم رحمة يتعجب منها الخلائق منها امروز روزيست كه ترا برحمت خود بنوازم
چنانچه همه خلائق ازان متعجب بمانند انگاه ملائكه را خطاب فرمايد كه اي ملائكه من
اين غريبي است از وطن و مسكن خويش جدا افتاده و از يار و ديار و همنشين خود دور شده
درين كنج زاويه لحد مهمان منست ميخواهم كه انچه ممكن است بروي كرم و احسان
نمايند و بر بدن بر محي وي انتشار روح و ريحان فرمايند كل دستهاي جنت بر سر بالين
بنده من برند و دري از بوستان سراي بهشت در لحد بنده من بگشايند و شعله
از نور بر بالين بنده من نهيد و او را اين باز گذاريد كه بمقتضاي الله مونس كل وحيد رحمت
من مونس و همنشين بنده من خواهد بود تا بآن وقت كه بزم وصال در سرا پرده اجلال
ترتيب نمائيم و نقاب احتجاب از پيش جمال بدست شوق وصال بگشائيم اما در قيامت
در خبر است از حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله كه فرمود كه فردا بنده را حاضر كنند فرمان
آيد كه قبه بر بنديد و بنده مرا دران قبه در آريد انگاه حق سبحانه و تعالي بوي خطاب
فرمايد كه چه كس آفريد ترا گويد الهي حضرت تو فرمايد كه چه كس تربيت كرد ترا گويد عنايت تو
كه روزي دادي و ديگر تعداد نعم خود فرمايد كه حق گذاري اين نعمتها آن بود كه نعمت مرا
آلت معصيت سازي و چندانكه نعمت بيشتر دادم تو معصيت بيشتر كني بنده سر بخجالت
در پيش اندازد فرمان آيد كه اي بنده من سر بردار كه هر ساعت كه معصيت كرده آمرزيدم

بنده ديگر را هم برين منوال سوال كنند و بهمين خطاب معاتب گردانند بنده از شرم
و خجالت در گريه آيد حق سبحانه و تعالي فرمايد كه اي بنده من تو آن روز گناه ميكردي
و ميخنديدي ترا شرمسار نكردانيدم و پرده ات ندرانيدم امروز كه گناه نميكني
و با وجود آن گريه ميكني و ميخواني كي فضيحت كنم گناهت آمرزيدم و بهشت واجب گردانيدم
اما ميزان آمده است كه رسول صلي الله عليه و آله و سلم فرمود كه امت مرا در روز قيامت
بيارند و اعمال ايشان در ميزان در آرند حسنات ايشان بر سيآت راجح آيد امم
سالفه گويند كه امت محمد را بواسطه چه عمل با وجود قلت طاعت كفه حسنات ايشان
راجح آمد پيغمبران ايشان گويند كه ابتداء كلام ايشان سه نام از نامهاي بزرگ ملك
علام جل و علا بوده است كه اگر ميان سه نام را در كفه نهند و ساير حسنات و
سيآت عالميان را در كفه ديگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سيآت بچربد و آن
سه نام بسم الله الرحمن الرحيم است اما قرائت كتب ابوذر غفاري رحمه الله روايت
كند كه حق سبحانه و تعالي امر فرمايد در روز قيامت تا گناهان بنده را از نامه اعمال او
جدا سازند بعد ازان حساب فرمايد و سيآت او را بحسنات مبدل گردانند بعد ازان
فرمايد تا بنده را ببهشت برند اما صراط در خبر است كه چون بنده مومن قدم بر
صراط نهد آتش دوزخ در زير قدم وي يخ بندد چنانچه چربي در زمستان سرد بر طبق
مي بندد تا آتش بفرياد آيد كه جُز يا مؤمن فانّ نورك اطفا لهبي كه زود بگذر اي
مومن كه نور تو فرو نشاند زبانه مرا اما نار ابو سعيد خدري رحمه الله گويد كه حضرت
رسول صلي الله عليه و آله فرمود كه آنانكه اهل دوزخ اند در آتش دوزخ نميرند اما طايفه
كه منتظر رحمت باشند و از براي تهديد ايشان در دوزخ در آورند نه از براي تعذيب
ايشان را در آتش بميرانند تا وقت بيرون آوردن ايشان انگاه فرمان رسد كه ايشانرا
بفضل الهي به بهشتشان در آرند و ازين استبعاد نبايد كرد كه بحار رحمت الهي ازان
زياده است كه بكمال تقرير و بيان پيموده گردد و بقياس خرد خرده دان مفهوم و معلوم
شود و بهر حال دست ولا بدامن آل عبا بايد زد تا قسيم جنت و نار بامر كردگار بنده را
ازين ورطها بكنار ننموده به بهشت عدن رساند نكته يازدهم آورده اند كه حق سبحانه
و تعالي وحي فرمود بموسي بن عمران عليهما السلام كه بدرستي و راستي كه من امت محمد را

صلی الله علیه وآله به نام از اسماء حسنی خود مکرم گردانم که هیچکس را بآن سعادت
مستسعد نکرده باشم و هرگاه که مرا بآن سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا
آن سه نام کدام است حق تعالی فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اتفاقا درین وقت
نزد موسی علیه السلام نابینایی بود و این گفت و شنید میشنود گفت یارب بحق هذه
الاسماء رُدّ علیّ بصری بود که از آن جهت این سه نام که بینایی من باز ده فی الحال حق تعالی
بینایی به وی باز داد و نکته درین خبر آنکه یکی از امت موسی علیه السلام این نام شنود
و این نام عالی مقام را شفیع خود کرد ایزد حق تعالی به برکت این نام او را بینایی داد تا همه
خلق دیدند پس چه گمان میبری در حق مومن موحد که چندین سال این نام را ورد
زبان و هر گوز در جان دارد اگر حق تعالی دیده دل او را بینایی دهد که سبب نجات او شود
چه عجب **نکته دوازدهم** آورده اند که لقمان حکیم رحمه الله براهی میرفت رقعه دید
افتاده و بروی کلمه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نوشته آن رقعه را برداشت و در دهان
ابتلاع نمود حق تعالی درهای علم و حکمت بر روی او بگشود و نکته اینجا آنست که لقمان
کاغذ پاره که بروی این کلمه نوشته بود فرو برد این همه علم و حکمت می یابد پس بنده مومنی
که این کلمه که حق سبحانه بقلم حکمت و انامل قدرت بر صفحه دل و صحیفه جان وی ثبت
فرموده باشد اگر بمواده دل او را بعلم و حکمت و محبت خویش مشرف دارد عجب و غریب
نخواهد بود **نکته سیزدهم** یکروزی عیسی پیغمبر صلوات الرحمن علیه بر مقبره میگذشت
ملائکه عذاب را مشاهده کرد که میتی را در قبر عذاب میکردند بعد از معاودت از
حاجت خود دید که ملائکه رحمت بران قبر ایستاده اند و طبقهای نور در دست گرفته
از جهت نثار همراه میت در آن امر تعجب فرموده گفت بار خدایا این چه سرّ غریب
و حال عجیب بود وحی آمد که ای عیسی این شخص عاصی بود و روزگار را در طغیان و عصیان
گذرانیده بعد از فوت او زن او که از وی حامله بود وضع حمل شد و پسری آورد او را
امروز بمکتب دادند و معلم تلقین او کرد که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و آن طفل
آن را بر زبان راند اکنون ما را شرم می آید که پدر او را در زیر زمین عذاب کنیم و فرزند
او بر زبان نام ما برد **نکته چهاردهم** عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم
بر کفن او بنویسند و میگفت که چون قیامت قایم شود و مردگان از قبور سر بیرون کنند

خواهم

خواهم گفت که ای دانای آشکار و نهان برای ما کتابی فرستاده و آنرا معنون بعنوان
بسم الله الرحمن الرحیم ساخته امروز بعنوان کتاب خود با ما معامله فرمای **نکته
پانزدهم** آورده اند که روز قیامت بنده را بیارند و نامه اعمال وی که مملو باشد از
قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی دهند بنده در حین گرفتن نامه بر سبیل داب
و عادت معتقده در دنیا گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نامه را ستاند چون بگشاید نامه را
سر تا پای همه سفید بیند که در وی هیچ نوشته نباشد گوید که درین نامه هیچ چیز
مکتوب نیست چه چیز خوانم مرا و گویند که این نامه سر تا پای از سیئات نوشته
بود از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم همه نابود گشت **نکته شانزدهم** نقلست که
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که بنده را در قیامت امر بدوزخ شود چون
بکناره دوزخ رسد بگوید که بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ
از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد **نکته هفدهم** چون سوره توبه مشتمل بود بر
قتال کفار و برائت از ایشان بطغرای بسم الله الرحمن الرحیم موشح نشد و در حدیث
وارد است که اگر خواهند که در وقت جامه کندن حایلی واقع شود میان عیون جنیان
و عورات بنی آدم باید که بگویند بسم الله الرحمن الرحیم و درین معنی خبر [illegible]
بشارتی باشد که هرگاه که این اسم اعظم حجاب میتواند بود میان تو و دشمنان تو که جنیان
اند در دنیا پس امید هست که در آخرت نیز نقابی باشد میان تو و میان زبانیه آتش دوزخ
نکته هجدهم حروف بسمله نوزده است و شبانروزی بیست و چهار ساعت و حق
سبحانه و تعالی واجب فرموده پنج نماز را در پنج ساعت یعنی از آن تا این نوزده حرف که در
قرات مذکور میگردد کفاره گناهانی باشد که در آن نوزده ساعت بوقوع میرسد و
نیز زبانیه آتش نوزده اند که عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و هرکه میخواهد که حق تعالی او را از نوزده
زبانیه دوزخ نجات دهد این نوزده حرف بر زبان راند که حضرت حق جل و علا این
حروف را در پیش زبانیه سپری و حاجبی کرده اند تا بنده از ضرر آن محفوظ ماند چه آن
نوزده زبانیه از خشم خدای تعالی سرشته است و این نوزده حرف بنور رحمت آغشته
و مقرر است که رحمت بر خشم غالب است که سبقت رحمتی غضبی **نکته نوزدهم** بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
نوزده حرفست و مراتب موجودات اگرچه منحصر است در هجده و لیکن چون انسان اگرچه

نوعی از حیوانات اما اشرفه سنوانند بود که مرتبه علیحده داشته باشد چنانچه مجموع
نوزده کردد بر وفق حروف بسمله تا بدانی که رفتار و ثبات این نوزده مرتبه موجودات
ببرکت این نوزده حروف بسمله است و نوزده مرتبه موجودات عقل کل است و جان
کل و عرش و کرسی و هفت آسمان و چهار عنصر که آتش و باد و آب و خاکست و سه موالید
که معدن و نبات و حیوانست و انسان کانه مرتبه دیگرست سوی مرتبه حیوانیت
و وزان مقابله او اینست که با در مقابل عقل کل است که اول ما خلق الله العقل و اوراست
جمیع کمالات ممکنه حاصلست و سین بازای جان کل است که نفس ناطقه است و آن
بر دو قسم است اول نفس فلکیه و بعضی گویند که مربی از کواکب سیاره مانند دلست
و افلاک جزئیه او مانند سایر اعضا و نفس فلکیه اول متعلق است بکوکب و بواسطه
کوکب بافلاک جزئیه و دوم نفس انسانیه که مشار الیه انا است و بعضی از حکما گویند
که نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست و حیوانات دیگر را هم هست بلکه نباتات
نیز از ادراک خالی نیستند و لهذا اگر در سمت حرکت نبات در وقت نمو مانعی پیدا شود
آن نبات قبل از وصول بآن مانع منحرف میگردد و سمتی دیگر تعیین مینماید و میم
در مقابله عرش است که مرتبه کمال و مبدأ هستی دایره عالم کبیر است و الف بازای
کرسی است که ابتدای ملک و علم مطلق است نظر بحال او چنانچه امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود که سلونی عما دون العرش سوال کنید از هرچه غیر عرش است فرموده
آنحضرت مشعر است بر آنکه اهل روزگار فوق کرسی که عرش است ادراک نمیتوانند
کرد بنا برین این فرمود و اگر نه آنحضرت باب مدینه علم نبوی است که خازن وحی الهی
و بالهام حق علم اولین و آخرین برو ظاهر است چنانچه مذکور شد و لام اول در برابر
فلک زحل است که مبدأ فیض تربیت بر پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای
قدیم و مردم سیاه و عابدان و زاهدان و آهنگران و لام دوم در مقابل فلک مشتری
است که مبدأ فیض تربیت است بر سادات و قضاة و اشراف و ارباب مناسب
و وزیران و مدبران و علما و متقیان و مردمان معتدل و ها بازای فلک مریخ است
که مبدأ تاثیر تربیت او نظر بسپاهیان و اهل سلاح و ترکان و مردمانی که حرارت مزاج
ایشان غالب باشد و الف در مقابل فلک آفتاب که مبدأ فیض نور رحمت و مربی

تربیت

تربیت او پادشاهان و بزرگان و اهل اوامر و نواهی اند و لام در مقابل فلک زهره است
که تاثیر بتربیتش نسبت بزنان و خادمان و معاشران و اهل طرب است و را در مقابل
فلک عطارد که مبدأ تربیت او نظر بدبیران و اصحاب دیوان و وزیرکان و حکیمان
و اهل علوم دقیقه و نقاشانست و حا در مقابل فلک قمر است که آسمان دنیاست و
تاثیرات قمر نظر بر رسولان و پیکان و مسافران و اهل تجارت و سیاحت و وزرا
و وکلا و عوام الناس است و میم در مقابله کره ناریست که مبدأ عناصر اربعه عالم
سفلی است و نون در محاذی کره هوائیست که مبشر فیض باران رحمت و الف در
برابر کره آبست که مبدأ حیوة است و را که مبدأ موالید ثلثه است که آن معدن است
و حا در برابر نباتست که رکن اعظم مصالح این عالم است و یا در مقابل مرتبه حیوانیت
است که محل حلول حیات و از مصالح کلیه است و میم بازای مرتبه انسانیت که غرض
اصلی است و مبدأ دایره وجود عالم صغیر است اگرچه در مرتبه موخر است اما در شرف
مقدم است و صورت حسنه او احسن صورتست که و صوّرکم فاحسن صورکم اللهم
ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر مطلب دوم در
تفسیر و بیان فاتحة الکتاب و فوائد آن از هر باب و در وی چند بحث است اول در بیان
اسما این سوره رفیعه و بعضی از فضایل او بدانکه اسما این سوره بسیار است و کثرت
اسما دلالت دارد بر شرف مسمی اول فاتحة الکتاب که تسمیه او باین از جهت آنست
که افتتاح باوست در مصاحف و در تعلیم و در قرائت صلوة و ابتدای آنکه الحمد
فاتحه هر کتابست چنانکه فاتحه قرآنست و گفته اند بسبب آنکه اول سوره که از آسمان
نازل شده آنست یا آنکه این سوره فاتحه ابواب فتوحاتست در دنیا و فاتحه ابواب
جنانست در عقبی اما در دنیا بواسطه آنکه همه مرادات و سعادات بتشبث بذیل
قرائت وی حاصل آید و در عقبی بیمن و برکت وی ابواب ثمانیه جنت بروی گشاده
گردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت را هشت
درست و هر دری را مفتاحی است و مفتاح اول ایمانست و ولایت اهل بیت علیهم
السلام دخلی عظیم دارد در صحت ایمان و باقی مفاتیح او هفت آیت فاتحه دوم الحمد
زیرا که اول او الحمدست و اهل اشارت در باب تسمیه او بالحمد فرموده اند که اول چیزی که

حق سبحانه وتعالی آفرید عقل صافی مزاج بود چنانچه گذشت ونحن این کسی که در وجود
آمد عاقل روشن دل بود که اول ما خلق الله نوری آن عقل با این عاقل دست بگردن
در آورده واین عاقل با آن عقل سر بگریبان بر آورد عقل نورانی چون از عدم بوجود
آمد بر آستانه کبریا بسجود آمد وعاقل حقانی چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه
کبریا در قیام آمد که الذي يراك حين تقوم وتقلبك في الساجدين فراش قدرت
خوان مالامال از طعام حکمت وغذاء معرفت ترتیب کرده در پیش ایشان کشید ابتدا
در آن مائده به الحمد لله رب العالمين شد بدین سبب یعنی ملقب بسورة الحمد آمد
وشکر اولین وآخرین باو مؤدی گشت که له الحمد في الاولى والآخرة سیوم ام
الکتاب وام القرآن زیرا که او اصل قرآن واصل هر کتاب است نزلت از آسمان بواسطه
اشتمال او بر الهیات ومعاد واثبات قضا وقدر ونبوات وامامات چه الحمد
لله رب العالمين الرحمن الرحيم دلالت کند بر الهیات ومالك يوم الدين بر معاد
وایاك نعبد وایاك نستعين بر نفی جبر وقدر واثبات کل امور بقضاء الله تعالى
بر وفق مصالح واهدنا الصراط المستقيم هم دلالت بر اثبات قضا میکند وهم
بر نبوات وامامات با آنکه در وخلاصه جمیع کتب سماویه که آن ثناست بر حضرت
عزت واشتغال بخدمت وطاعت وطلب صراط مستقیم ودین قویم با آنکه مقصود
از جمیع علوم معرفت عزت ربوبیت است وذلت عبودیت وهمه در این سوره
مندرج است با آنکه افضل سور قرآنست همچنانکه مکه که ام القری است اشرف بلاد است
چهارم سبع المثانی زیرا که هفت آیت است ودر نماز مثنی میشود با آنکه
نصف او ثناء عبدیت اول ونصف دیگر اعطای رب مر عبد را با آنکه مستثنی است
از جهت این امت کما قال صلی الله علیه وآله والذي نفسي بيده ما انزلت في التورية
والانجيل ولا في الزبور مثل هذه السورة یعنی آنحضرت فرمود که بحق آن خدایی که جان من
بید قدرة اوست که سمت نزول نیافت در توریة ونه در انجیل ونه در زبور مانند
این سوره با آنکه دوبار نازل گشته با آنکه اثنیه ومدایح حق جل وعلاست وبامثانی
است بآن معنی که هفت آیتست وقرائت وی برابری میکند با قرائت هفت سبع قرآنی
یعنی بالتلاوت تمامی قرآن وبا مثانی است باعتبار اشتمال او بر حصر حق الله وحق

العبد

العبد وبالمثانی است باعتبار تضمن وی دو نوع معانی متقابله مثل ذکر ربوبیت
وعبودیت وخالقیت ومخلوقیت وعمل وتوفیق وهدایت وضلالت ودوست
ودشمن وبالمثانی است بجهت اشتمال کلمات مثانی در معنی واحد وآن هفت
دولت اول مثل الله ورب دوم رحمن ورحیم سیوم ایاك وایاك چهارم الصراط وصراط
پنجم علیهم وعلیهم ششم غیر ولا هفتم المغضوب علیهم ولا الضالين وبالمثانی است
از آن حیثیت که مشتمل است بر معانی کثیره وهر یك از آن دو قسم است اول اسماء
الله وصفات او سبحانه وآن دو قسم است قسمی است که دلالت بر عظمت وجبروت
وکبریا میکند وقسمی است که دلالت بر رحمت ورأفت ولطف واحسان میکند وذکر
الله ورحمن ورحیم مشتمل است بر این هر دو قسم اول ودوم ثنای خداوند جل
وعلا نیز بر دو وجه است ثناست بر ذات وصفات او وثناست بر آلاء ونعمای
او وکلمه الحمد لله مشتمل است بر این هر دو قسم سیوم ربوبیت نیز بر دو نوع است یکی
از عدم بوجود آوردن ودیگری موجود را نگاه داشتن وکلمه رب افاده این هر دو
نوع تربیت مینماید چهارم عالم نیز متنوعست بر دو نوع عالم فنا وعالم بقا یا عالم
کبیر وعالم صغیر والعالمين متناول است هر دو نوع را پنجم رحمت نیز بر دو ضربست
رحمت در دنیا ورحمت در آخرت ویا رحمت عامه ورحمت خاصه الرحمن الرحيم دلالت
میکند بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا وجزا متفرع بر دو چیز باشد
بر طاعت ثواب وبر معصیت عقاب ومالك يوم الدين بهر دو نوع دلالت دارد
هفتم طاعت دو صنفست عبادت وعبودیت وایاك نعبد بر هر دو صنف دلالت
میکند هشتم استعانت نیز بر دو وجه می باشد بر تحصیل خیر وبر ترك شر وایاك
نستعين متناولست مر هر دو را نهم فرقه اهل ضلال دو گروه اند جبریه
وقدریه ودو کلمه اهدنا الصراط المستقيم رد مذهب هر دو فرقه میکند دهم
هدایت بر دو گونه است هدایت بیان وهدایت ارشاد وصراط الذین بر هر دو گونه
هدایت دلالت دارد یازدهم مهتدیان دو طایفه اند انبیا واولیا علیهم السلام
وانعمت علیهم شامل است هر دو طایفه را دوازدهم مخالفان دو فرقه اند کفار
ومبتدعان غیر المغضوب علیهم ولا الضالين هر دو فرقه را متناولست پنجم

وافیه زیرا که این سوره قابل تنصیف نیست یعنی نصفی مثلاً در یک رکعت خوانند
و نصفی دیگر در رکعت دوم و اهل اشارت در تحقیق این معنی نکته غریبی آورده‌اند
چنین گویند که نماز بر مثال جانوریست که افعال مخصوصه و ارکان معلومه قالب
آن جانورست و سورهٔ الحمد جان اوست و از اینجاست که نماز وجود ندارد بی او
که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب اگرچه اجزای دیگر این حکم دارند لیکن او در میان
نمازست در محل استقامت چنانچه جان در میان قالب و جان از جهان امرست
که قل الروح من امر ربی و امر از عالم وحدتست که و ما امرنا الا واحدة و وحدت
از یگانگیست و یگانگی هرگز دو نشود و جان را خود خاصیت آنست که متجزی نگردد
لاجرم الحمد نیز که روح اعظم و جان معظم است که و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا در قالب نماز هرگز منقسم و متجزی نشود ششم کافیه زیرا که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که ام القرآن عوض میشود از غیر و غیر او از قرآن عوض
او نمیشود هفتم شافیه چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که فاتحة
الکتاب همه دردها را شفاست و اهل اشارت تفصیل آن بر سه وجه نموده‌اند که
شفا صوری اجساد باز بسته بمعانی الفاظ اوست و حیات قلوب و ارواح و نجات
ابدان و اشباح از امراض قلبیه و اعلال اعتقادیه و خلقیه و علمیه و عملیه و نفسانیه
و جسمانیه پیوسته بقرائت و تدبر اوست هشتم اساس زیرا که سور قرآنیه را همچو
اساس است با آنکه مشتملست بر اساس عبادات و مطالب دینیات نهم صلوة چنانکه
در خبر وارد است که حضرت حق فرموده که قسمت کرده شد صلوة در میان من و میان
عبد من بتنصیف یعنی فاتحة الکتاب چنانکه مذکور شد که فاتحه نصفی ثنای منست
و نصفی دیگر دعای عبد و این از باب تسمیه شیء است ببعض اجزاء او و از اینجا معلوم
میشود وجوب قرائت فاتحه در صلوة دهم تعلیم مسئله زیرا که حضرت ذو الجلال
تعلیم میفرماید مر عباد را آداب سؤال که ابتدا بثناست بعد از آن باخلاص بعد از آن
بدعا یازدهم کنز چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که نزلت
فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش یعنی فرود آمد سورهٔ فاتحه از گنجی که در زیر عرش
مخزونست و در تحقیق سخن حضرت شاه اولیا و ماه اصفیا علیه الصلوة و السلام چنین

میگویند

میگویند که فاتحة الکتاب نقدیست که در دار الضرب ازل در زیر عرش سکه ظهور یافته
و از آنجا بخزانه که در زیر عرشست عبور نموده محتمل که آن لوح محفوظ باشد و در این
کلام چهار چیز مذکور شده اول فاتحه است که گنج ازلست دوم عرش که گنج خانه ابدیت
سیوم کعبه که نائب عرش است چهارم سید عالم صلی الله علیه و آله که خزینه دار ملک
الملوکست و حفظ آن تفویض بنائب خود فرموده که امین گنج الهی است و این چهار
سایه پرور یکدیگرند عرش سایه پرور فاتحه است و کعبه سایه پرور عرش است و آن
حضرت سایه پرور جمله است و همه بیکدیگر نسبت تماثل و تشابه درست کرده‌اند
و آن به وجه درست میگردد اول آنکه فاتحه اول قرآنست و عرش اول همه جهانست
و کعبه اول همه مکانست که ان اول بیت وضع للناس و آنحضرت اول همه عالمیانست
که اول ما خلق الله نوری و بحکم خبر معتبر انا و علی من نور واحد امیر المؤمنین علیه
السلام در اولیت داخلست وجه دوم آنکه علم اولین و آخرین از حیطه فاتحة الکتاب
بدر نیست الحمد اصل همه کتابهاست و فذلکهٔ تمام قرآنست و لهذا ام القرآنش خوانند
باز جمله جهان از انطوای عرش بدر نیست از این جهت اصل همه جهان شد ام الکتابش
نام نهادند که و عنده ام الکتاب باز جمله اقالیم جهان از شکم کعبه بدر رفت مکه اصل
همه قری شد و بدین سبب ام القری مکه گشت که لتنذر ام القری باز جمله انبیا را از
نور سید بهره است اصل همه انبیا شد و او را نیز امی خوانند وجه سیوم آنکه فاتحه
قبله هفت سبع قرآنی آمد و عرش قبله هفت طبقه آسمانی و کعبه قبله هفت اقلیم
این جهانی و سید عالم نیز قبله هفت قبیله ملک و جن و شیاطین و طیور و وحوش
و هوام و اصناف انسانی آمد دوازدهم سوره مناجات زیرا که مصلی در حالت نماز
با حضرت کارساز راز میگوید بخبر معتبر المصلی یناجی ربه و حضرت حق دعاوی او را
باحسن وجهی اجابت مینماید سیزدهم سورهٔ تفویض زیرا که مشتمل بر استعانت
عبد جمیع امور بحق جل و علا تفویض نموده و باز گذاشته که باعانت او باتمام رساند
سیما عباداتی که بآن مامورست چهاردهم سوره رقیه چنانچه ابو سعید خدری
روایت کرده که جماعتی از یاران و رفقا در سفری که من با ایشان بودم و بقبیله از قبایل
عرب بگذشتیم هیچکس از ایشان با ما مراعاتی و مواساتی ننمود اتفاقا در آن روز سید آن

فتیلها را مار کرفتی و قوم او بعض از ایشان را توجه بجانب ما نمودند و صورت حال را کفتند
که اکر افسون کری هست با ما بفرستید که او را دوا کند ایشان ابا می نمودند که ما ایشان را
نصیحت کردیم و ایشان تفقد حال ما نکردند و ضیافت ننمودند و ایشان معذرت می کفتند
و تمهید عذر مینمودند تا بالاخره مقرر شد که ایشان کله کوسفندی بدهند و یکی
از ایشان برود و او را مداوا کند بعد از ان یکی از ایشان رفت و بر وی فاتحة الکتاب
خواند و دست بوی فرود آورد و الله تعالی ببرکت این سوره عزیز کوار فی الفور او را شفا
داد والله رؤف بالعباد و دیکر از فضایل این سوره کریمه آنست که در وی حرف ثا نیست
که از ثبور است که لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا و جیم نیست که
از جهنم خبر میدهد که وان جهنم لموعدهم اجمعین و خا نیست که خزی است
که یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه و زا نیست که ان شجرة الزقوم
و شین نیست که شهیق است که لهم فیها زفیر و شهیق و ظا نیست که اشارت بلظی
است که کلا انها لظی و فا نیست که از فراق است که یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون
که مجموع از اجمع میکنی ثجخ زشظف میشود و چون حق سبحانه اسقاط فرمود
که از فاتحة الکتاب این حروف دال بر عذاب را که آن هفت حرفست که بعدد
ابواب جهنم است که لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم امید چنانست
که هر که مداومت نماید بر قرائت فاتحه حق سبحانه و تعالی او را نجات دهد از دخول
ابواب نیران و خلاصی از درکات عذاب جاویدان چنانچه درین روایتی بس
غریب وارد کشته که قیصر روم بعد از دخل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کتابتی
بطیبه طیبه مدینه صلوات الله وسلامه علی اهلها فرستاد مضمون مکتوب
آنکه سوره فاتحة الکتاب از نزد شما بما رسید و بر تفسیر آن اطلاع پیدا کردیم اما
شبهه در تحقیق اهدنا الصراط المستقیم بخاطر خطور میکند که اکر یقین دین شما
بر حق است و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم و صراط مستقیم پس طلب آن تحصیل
حاصل است و آن جایز نیست و اکر در حقیقت و حقیت دین خود شکی دارید پس
ایمان که عزم یقین است هنوز در دل شما تحقیق نپذیرفته رفع این شبهه نمائید و
غبار تردد از آئینه تودد بزدائید و دیکر آنکه اعلام فرمائید که مراد از مغضوب علیهم

چه طایفه اند و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و دیکر سوال چند امتحانی در ذیل آن
مکتوب مثبت ساخته بودند و استکشاف آن از بعضی که دعوی خلافت داشتند
نموده و آن اسوله بتفصیل این بود که خبر کنید ما را از چیزی که نفس میزند و حیوة
ندارد و نفر از جمله آدمیانست و نه از ذوی الحیوانات و دیکر بیان کنید که چهار حیوانی
که در رحم متعلق ناشده و بشیمه متعلق ناکشته بعالم ظهور آمدند کدامند و دیکر آن
موضعی که از ابتداء آفرینش وی تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب بر وی نتافته کدام
است و دیکر قبری که صاحب خود را سیر داده چه چیزست و دیکر آنکه نه از جنس انس
است و نه از نوع جن و نه از صنف ملک و بوی وحی نازل کشته کدام است و دیکر رسولی
که نه از آدمیانست و نه از پری کدام است و دیکر عصای موسی از چه بود و نام او چیست
و طول او چه مقدار بود و دیکر چیزی که در دنیا برای دو کس است و در عقبی از آن
یک کس کدام است اکر چنانچه جواب این سوالها بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال
نمائید بدین شما در آئیم و قبول دین اسلام نمائیم چون مکتوب رومیان رضیه مدعیان
خلافت عاجز کشته رجوع بحضرت باب مدینه علم رسول و زوج ستوده بتول حلال
مشکلات اهل ارض و فتوی یعنی امیر المؤمنین ابی الحسن علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
شد آنحضرت زبان خامه بیان معجز نشان به تقریر جواب بر روی کاغذ بصر بر
تحریر در آورد و اسوله مشکله خصم را بانامله بنان بتفصیل یکیک بیان فرمود و اول
فرمود که معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست که ثبتنا علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة
یوم القیمة یعنی آنذات راست که بما کرامت فرموده ما را بر آن ثابت دار در ایام حیات ما
در دنیا و چون رخت بعالم بقا بریم ببرکت این ثبات و استقامت ما را در قیامت بطریقی
موصل بجنت دلالت نمای و دلیل برین آنست که در آیت دیکر فرموده که ان هذا صراطی
مستقیما فاتبعوه اولا بیان استقامت صراط فرموده و حقیقت آن تعیین نموده انکاه
باتباع آن که عبارت از ثابت بودنست بر آن دلالت فرموده و اما از مغضوب علیهم
مراد یهودند و از ضالین نصاری یعنی قوم یهود بدلیل و باؤا بغضب من الله که در شان
یهود وارد شده و ضلوا عن سواء السبیل که در باره نصاری صادر کشته و هر که از طریق
محمد و اهل بیت او انحراف جوید حکم ایشان دارد در ضلالت و آن سوالهای دیکر آنچه نفس

میرند و جان نثار صبح است که وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و آن چهار زنی که در رحم قرار
نگرفته اند یکی آدم و دیگری حوا و دیگری کبش ابراهیم خلیل علیه السلام و دیگر عصای
موسی علیه السلام و در بعضی روایات بجای کبش ناقه صالح آورده اند و امّا آن موضعی
که آفتاب یکنوبت بران بیش نتافته دریای قلزم است در حین عبور موسی علیه السلام
و قوم او و امّا آن قبر که صاحب خود را سیر میداد ماهی یونس بود علیه السلام و آنکه نه
از انس و جن و ملائکه است و بوی وحی نازل گشته زنبور عسل است که وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى
النَّحْلِ و آن رسول که نه از ملائکه بود و نه از آدمیان و نه از پریان است غراب و هدهد است
قال الله تعالی فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ که در قتل قابیل هابیل را حق سبحانه
غراب را فرستاد تا زمین را کاوید و گفت سلیمان علیه السلام مر هدهد را که اذْهَب
بِكِتَابِي هَٰذَا که هدهد نامه سلیمان را برد نزد بلقیس و عصای موسی نام او زاید است
و طول او ده گز بود مثل طول موسی و او از درخت عوسج بوده و آنچیزی که در دنیا از آن
دو کس است و در آخرت از برای یک کس آن رحمت است که در دنیا نیکان و بدان رسیده
و در عقبی خاصه از برای نیکانست بعد از آن در آخر کتاب نوشته بودند که کدام سوره
است از سور قرآنی که در وی هفت حرف از حروف هجی نیست و آیات او هفت است بعدد
درهای دوزخ که در بندد بر روی قاری خود آن ابواب را و در انجیل چنین یافته ایم که
هر که بخواند سوری که در وی هفت حرف هجا نباشد حرام گرداند خدای تعالی جسد او را
بر آتش حضرت امیر علیه السلام در عقب این سوال نوشت که آن سوره فاتحة الکتاب است
که در وی هفت حرف نیست ثا و جیم و ذا و شین و ظا و خا و فا و این مکتوب را بسر ملک روم
فرستاد و چون قیصر روم بخواند حقیقت دین اسلام بروی منکشف گشت امّا بر قوم خود
اظهار نتوانست کرد بدل قبول اسلام نمود و اسیران اهل اسلام را باز فرستاد ببرکت این سوره
کریمه و بیمن علم امیر المؤمنین علیه السلام و نیز آنحضرت بعبد الله عباس گفت که یا عبد الله
لو کنت فی معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا اگر آنچه بر خاطر خطیر و ضمیر منیر ما
از معانی و حقایق سبع مثانی ظاهر و لایح گشته بقید کتابت در آرم هفتاد شتر از آن بار توانم
کرد یا عبد الله هر که این سوره را در سه بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد و هر که معنی او بتحقیق
بداند بهشت از برای او واجب شود مبحث دوم در فرق میان حمد و مدح و شکر و فرق

میان ایشان

میان ایشان و تصحیح بعضی دیگر از الفاظ فاتحه بدانکه حمد قولیست که دلالت کند برانکه
او مختص است بفضیلتی معینه و آن فضیلت انعام است بر تو و بر غیر تو و لابدست که باشد
بر جهت تفضیل نه بر سبیل تهکم و استهزا و مدح عبارتست از قولی که دال باشد برانکه
او مختص است بنوعی از انواع فضایل یا اختیاری یا بغیر اختیار و شکر بر نعم واصله است بتو خاصه
و آن بلسان و بجنان و بجوارح می باشد و حمد بلسان فقط می باشد و او یکی از شعب
شکر است و مدح از برای حی و غیر حی باشد مثل لالی و یواقیت ثمینه و حمد از برای حی فقط
می باشد و مدح گاه قبل از احسان و گاه بعد از آن می باشد و حمد بعد از احسان وجود می
گیرد و مدح گاهی منهی عنه است لقول النبی صلی الله علیه و آله أَحْثُوا التُّرَابَ فِي وُجُوهِ
المَدَّاحِينَ یعنی برزنید خاک را در رویهای مدّاحان که مراد ازین مدح غیر موقع است
و حمد مامور به است مطلقا کما قال صلی الله علیه و آله مَنْ لَمْ يَحْمَدِ النَّاسَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ کسی که
حمد خلق بجای نیارد حمد خالق بجای نیاورده و دیگر آنحضرت حمد را راس شکر فرموده
که الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده و حمد را راس شکر فرموده زیراکه ذکر نعمت
بلسان و ثنا بر منعم آن اشیع و ادل است نظر باعتقاد و آداب جوارح از جهت خفای
عمل قلب و آنچه در عمل جوارح است از احتمالات بخلاف عمل لسان که آن در غایت ظهور است
بواسطه نطق و در و خفائی نیست و نقیض حمد ذم است و نقیض مدح هجا است و نقیض
شکر کفران پس اگر عبد گوید المدح لله این دلالت ندارد برانکه خدای تعالی فاعل مختار است
چه مذکور شد که مدح از برای غیر مختار نیز می باشد و اگر گوید الشکر لله این ثنائی است
بسبب انعامی که واصل شده است باین قایل چه شکر در مقابل انعام وجودی میگردد و امّا
هر گاه که گفت الحمد لله کانه گفته است که اگر عطا کنی مرا و اگر نکنی انعام تو عام است و نعم
شامله تو بر همه طالبان واصل و تمام و تو مستحق حمد عظیمی و بلا شک این اولی است از ان
دو دیگر و نیز حمد گفته می آید بر دفع بلا و شکر موردی میشود در مقابل نعما و نعمت را عطا
اکثر است از نعمت در دفع بلا ابن کانه میگوید که من شاکرم مراد نعمتین را این چگونه
باشم در اعلای آن و نیز دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم او اولی باشد و اگر
قایل حمد الله گوید این مفید آنست که همین قایل بحمد او اشتغال دارد و بس و امّا هر گاه
که گفت الحمد لله این افاده آن میکند که او جل و علا محمود و سزاوار حمد است قبل از حمد حامدین

وشکر شاکرین و نیز معنی الحمد لله آنست که مطلق حمد و ثنا مخصوص حق تعالی است و ملاء او
که لا رحبنی وجاء مفید این معنی است و این بسبب کثرت نعما و انواع آلای اوست
بر عبید و اما و مخفی نیست که این اولی است از آنکه مخصص واحد او را حمد گوید و هر
حمدی که از ازل تا ابد گفته شود همه راجع بمنعم حقیقی است که مستحق حمد اوست که
وما بکم من نعمة فمن الله والحمد لله فرمود واحمدوا الله نفرمود بصیغه امر زیرا که او جل
جلاله عالم است بر آنکه انسان عاجز است از ایشان بحمد و شکر خالق انس و جان و مقرر است
که تکلیف بر فوق قدرت و طاقت حسن نیست و این بسبب آنست که نعم الهی غیر متناهی
است که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و هرگاه که ممتنع باشد وقوف بر نعم خالق
متعذر خواهد بود اقتدار بر شکر و ثنای لایق و نیز ممکن است قیام بحمد الهی و شکر
نامتناهی وقتی که حق سبحانه و تعالی ویرا قدرت بر حمد و شکر ارزانی فرماید و خلق
کند در قلب او داعی و معارف او و زایل سازد از و عوایق و صوارف او و هر یک از اینها
انعامات از حق تعالی و بحث این فضل کلام در و نمودن موجب تسلسل است و نیز
اشتغال بحمد و شکر باین معنی آنست که منعم علیه در مقابل انعام منعم شکر گوید
و هر که اعتقاد کند که حمد و شکر او مساوی نعم غیر متناهی الهی است پس او شرک
آورده و قول واسطی که الشکر شرک مفید این معنی است زیرا که آتش عجب بواسطه
شکر او وختن و نظر از نعم نامتناهی الهی دوخته لاجرم همه اعمال حسنه او سوخته
و غیر از ریا و سمعه چیزی نیندوخته و سر این سخن عبارت ازین است اما هرگاه
که گفت الحمد لله معنی این آنست که کمال حمد حق و ملک ملک تعالی است جل و علا نخواه
خلق قادر باشد بر ادای آن یا نباشد منقول است که حضرت داود نبی صلوات الرحمن
علیه فرموده که یارب چگونه شکر تو بتقدیم رسانم و حال آنکه تمام نمیشود شکر من مگر
با نعام تو بر من و این آنست که مرا توفیق شکر است فرمودی حضرت عزت در جواب
فرمود که چون اعتراف نمودی بعجز شکر گذاری پس اکنون شکر مرا بحسب قدرت و طاقت
ایشان نموده و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که فهم این سخن بر عقل بغایت دشوار
که علم باستحاله شکر شکر باشد و عجز از شکر ادای شکر بود فاما برای ارباب معارف
و حقایق این معنی مکشوف و مبرهن است زیرا که هرکه بعین توحید نظر کند و از منشا ذلک

ومراحل

ومراحل بقدم قدم سیر کند و حقیقت کل شیء هالک الا وجهه بروی ظاهر و مکشوف
گردد داند که هر چیز که قوام وی بذات وی نیست مر او را بنفس وی وجودی نیست
و وجود حقیقی آنست که قایم بذات خود باشد و قایم بذات عبارت از آنست که اگر
تمامی موجودات دیگر را معدوم فرض کنی وی موجود باشد پس اگر این موجود لذاته
که قایم بنفس خود است اگر دیگر موجودات قایم بوی باشند او قیوم بود و مقرر است
که قیوم یکی است وحده لا شریک له هر که را این معانی نصب العین گردد داند که هر چه
در عالم رقم وجود بر عنوان منشور بر کشیده اند همه خلعت وجود از وی پوشیده
اند و بازگشت همه بدوست پس هر که را اطلاع دست دهد نفس خود را تمام از میان
بر دارد و لا احصی ثناء علیک او ورد زبان سازد تا تفویض شکر بتمامی بحضرت او نماید
و در حین شهود حقیقت حق سر انت کما اثنیت علی نفسک ظاهر گرداند تا چون عجز
خود را مشاهده کرده بلکه خود را تمام نیست دیده شکر حق سبحانه و تعالی را تفویض
هم بحق کند حق تعالی بمقتضای کنت سمعه و لسانه شکر خود بعوض بنده خود بگوید
تا شاکر و مشکور هم بخود بود و شکر حقیقی این باشد والله اعلم و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که هرگاه که حضرت معبود بر بنده نعمتی انعام فرمود و او گفت
که الحمد لله حق تعالی فرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که من او را عطا کردم چیزی
بیمقدار پس او تحفه در مقابل آن آورده بلا قیمت بیگفتار و معنی این سخن آنست که
آنچه حضرت حق بر بنده انعام فرمود شیء واحد است و چون او گفت الحمد لله معنی
او اینست که جمیع محامدی که ایشان نمایند ما اولین و آخرین خافقین از ملایکه
و ثقلین تمام راجع بحضرت رب العالمین است تا وقت قول دعویهم فیها سبحانک
اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و تا ابد
الآبدین و دهر الداهرین پس منعم به متناهی است و حمد غیر متناهی پس هرگاه که متناهی
را از غیر متناهی اسقاط کند غیر متناهی باقی میماند پس از برای عبد طلعات غیر متناهیه
ذخیره گردد پس لا بد است در مقابل آن نعم غیر متناهیه و لهذا بنده مستحق ثواب ابدی
و خیر سرمدی میگردد و دیگر هیچ شک نیست که وجود بهتر از عدم است و وجود
هر چه ماسوی الله است پس هرگاه که عبد گفت الحمد لله کانه گفته است که حمد مر خدایراست

بر هر مخلوق که خلق فرموده و بر هر محدث که احداث نموده از نور و ظلمت و سکون و حرکت
و عرش و کرسی و جنی و انسی و ذات و صفات و جسم و عرض و آنچه مقصودست و
غرض از ازل الآزال و ابد الآباد گویند که تسبیح مقدم است بر تحمید چه وارد شده
که سبحان الله والحمد لله پس سبب وقوع بدایت بتحمید چیست میگوییم تسبیح
داخلست در تحمید و بعکس نیست زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه باری تعالی مبراست
در ذات و صفات از نقایص و معایب و تحمید دالست بر آنکه او محسن است بر عباد
و احسان کاملی متحقق میشود که عالم باشد بجمیع موجودات و معلومات تا مواقع
و مواضع حاجات را داند و قادر باشد بر همه مقدورات تا قدرت داشته باشد
بر تحصیل آنچه بندگان بآن محتاجند و در حال احتیاج بدیشان رساند و خود
غنی مطلق باشد در دفع آن تا مشغول بحاجت خود از حاجت غیر باز نماند پس ثبوت
احسان تمام نمیشود مگر بعد از آنکه منزه باشد از نقایص ممکنات و معرا و مبرا باشد
از آفات بدانکه الحمد لله تعلقی بماضی دارد و آن موقع شکر است از نعم سابقه و
تعلقی نیز بمستقبل دارد که اقتضای تجدد نعم لاحقه است و فایده او در حال بگوینده
واصل میگردد و این آنست که ذمت حامد را از دین نعم سابقه بری میگرداند و تجلب
نعم لاحقه بتقدیم میرساند که لئن شکرتم لازیدنکم و باول مسدود میگردد ابواب
نیران و بثانی منفتح میشود ابواب جنان چه الحمد لله هشت حرفست بعدد درهای
بهشت والحمد لله کلمه جلیله است پس باید که در محلش ذکر کنند تا مقصود از وی یابند
چنانچه در نقل واردست که سری سقطی رحمه الله گفته که سی سالست که من
استغفار میکنم که یکبار الحمد لله را گفته ام و آنچنان بود که وقتی در بازار بغداد آتش
افتاد و بعضی از دکاکین مردم بسوخت و از دکان من بود سالم ماند چون این خبر بوی
رسید گفت الحمد لله بعد از آن میگفته که از دین و انصاف و مروت و شفقت دور بود
که فرح نمودم و بآن راضی شدم چه مدار دین بر دو امرست یکی تعظیم امر حق و دیگری
شفقت بر خلق که التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله پس آنچه بر خود روا ندارند
بر خلق نیز روا نباید داشت تا حق شفقت و انصاف بجای آورده باشند پس حمد بر نعم دین افضل
است از حمد بر نعم دنیا و حمد بر اعمال قلوب اولی است از حمد بر افعال جوارح و حمد بر نعم

من حیث

من حیث هی عطیة للمنعم اولی است از حمد بر وی من حیث هی نعم و این مقامات بحسب اعتبارات
تا حمد در مواضع لایق واقع گردانند اول که روح در آدم صفی علیه السلام حلول کرد و بناف
او رسید او را عطسه آمد و گفت الحمد لله رب العالمین و آخر دعوی اهل جنت این خواهد
بود که الحمد لله رب العالمین پس فاتحه عالم مبنی بر حمد شد و خاتمت او مبنی از حمد گشت
پس سعی و اجتهاد بتقدیم می باید نمود که اول اعمال و آخر احوال مقرون بحمد ذو الجلال
شود تشنیع میکنند جبریه بر معتزله که ایشان اثبات کرده اند فعل و اختیار را از
برای عبد و استحقاق حمد مترتب میگردد بر اشرف نعم که ایمانست پس اگر ایمان بفعل
عبد باشد او مستحق حمد باشد نه حق جل و علا جواب آنست که ایمان بفعل و اختیار
عبد است لیکن اختیار مستند بحضرت پروردگار است که توفیق کرامت فرموده پس
مستحق حمد او باشد نه عبد و لام تملیک در لله دالست بر آنکه او سزاوار حمد مطلق است
جل جلاله و لام الحمد از برای تعریف جنس است و معنی او اشارتست بحمدی که متعارف
است بین الناس و معلوم است فائده او و بودن او از برای استغراق مجرد وهم است
چه حمد این بین داخل نمیشود و نیز لام تعریف از برای تعیین است و اشارت و هیچ کدام
از تعیین و اشارت دلالت ندارد بر احاطه و شمول که مدلول استغراقست و نیز از
تحمد الله فهم نمیشود مگر حقیقت حمد من حیث هی پس تناسب منابل و نیز که حمد است اینجا
بلند و بعضی گفته اند که مآل قولین یکی است زیرا که اختصاص بماهیت مقتضی اختصاص
است بهمه افراد پس بر هر تقدیر استغراق ثابت باشد چه محامد همه حامدان راجع
بجناب اوست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف کرده اند که آیا شکر منعم واجبست عقلا
یا شرعا آنانی که گویند واجب عقلی است از جمله ادله ایشان کلمه الحمد لله است که قول حق
جل و علاست که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق علی الاطلاق و نیز در عقب او فرموده که
رب العالمین و ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت میکند بر آنکه آن حکم معلل است بآن وصف
پس معلوم شد که استحقاق حمد او را ثابت است بآنکه رب العالمین است قبل از مجیء شرع اقدس
و بعد از وی و رب بمعنی مالک یا مصدر است و وصف باو از جهت مبالغه است مثل عدل
و او بر سبیل اطلاق مختص بباری تعالی است و بطریق اضافه جایز است اطلاق او بر غیر مثل
رب الدار و رب المال و غیر ذلک و عالم اسمی است موضوع از برای جمع هیچی انام و وسط واو

آن برای ذوی العقول است از ملایکه و ثقلین و بعضی گویند اسم آنچه تربیت کرده دانسته شود یا خالق از جواهر و اعراض لقوله تعالی قال فرعون وما رب العالمین قال رب السموات والارض وما بینهما پس بنا بر اول مشتق باشد از علم و تخصیص یافته بذکر او برای تغلیب و ثانی از علامت و جمع کرده شد تا شامل باشد هر جنسی را از آنچه نام نهاده میشود بدان او بواو و نون از جهت تغلیب آنچیز برآنکه در وصف است از صفات عقلا و یوم مدتی است از طلوع نصف شمس تا غروب نصف جرم و در عرف شرع شریف ابتدای طلوع فجر صادق است تا انتهای غروب او که ذهاب حمرهٔ مشرقیه است و مراد باو در آیه رفیعه وقت است زیرا که آنجا آفتاب نخواهد بود و دین جزا است بخیر و شر کما تدین تدان و عبادت اقصی غایت خضوع است و اصل در هدی اماله است و از وست که هدنا الیک ای ملنا اهدنا یعنی امله ده قلوب ما را بسوی حق و لازم او طریقی است موصل بمطلوب و صراط جاده ایست و اصل او سین است از سرط الشیء که بمعنی ابتلاعست کانه سالک در حال سلوک طریق را بسان لقمه ابتلاع مینماید و صراط مذکر و مؤنث می باشد همچو طریق و سبیل و اصل نعمت مبالغه و زیاده است و آنچه در قرآن بکسر نون واقع است بمعنی منت و عطیه است و بفتح نون بمعنی تنعم و وسعت عیش است و غضب در لغت شدت است و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال غیبوبت است و ضلال کافر غایب شدن اوست از طریق حق

مبحث سیوم در فواید رب العالمین **فایده اول** موجود یا واجب الوجود است و او حق سبحانه و تعالی است و یا ممکن الوجود و آن ما سوی حق جل و علا است که عالم است و آن متحیز است یا صفت متحیز یا نه این و نه آن **قسم اول** که آن متحیز است اگر قابل قسمت است پس آن جسم است و الا پس جوهر فرد است و جسم یا علویست یا سفلی و علوی مثل سموات و عرش و کرسی و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب و سفلی یا بسیطه است که آن عناصر اربعه است که یکی ارض است و دیگری ما که آن بحر محیط است و آنچه منشعب میشود از وی در قعر مکشوف از زمین و دیگر هواست و از وست کرهٔ بخار و کرهٔ نسیم و از وست هوای صافی و دیگر نار است یا مرکب است و آن معادن و نباتات و حیوانات بر شایبن انواع و اصناف آن و تفصیل ترتیبش در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **قسم دوم** اعراض است با اجناس و انواع او **قسم سیوم** ارواح است و آن

باسفلیه

باسفلیه مخیره است مثل جن یا شریره است همچو شیاطین و یا علویه متعلقه با جسام مثل ملایکه سموات چنانچه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که در سموات یک شبر نیست مگر در و ملکی قایم است یا قاعد یا غیر متعلقه با جسام است و آن ملایکه مقرب اند کر و ما یعلم جنود ربک الا هو و هر چه موجود است سوی واجب محتاج است بواجب در وجود و بقا پس او اله عالمیانست از آنجهت که آنرا از صحرای عدم بفضای وجود آورده و رب عالمیانست از آن حیثیت که باقی داشته احوال مستمرهٔ ایشان از آنچه سمت تبیین خواهد یافت انشاء الله تعالی و هر که احاطه او زیاده باشد بر احوال موجودات وقوف او در تفسیر رب العالمین بیشتر خواهد بود **فایده دوم** مربی بر دو قسم است **اول** آنکه تربیت کند تا فایده ببیند از ایشان **دوم** آنکه تربیت نماید تا فایده و نفع رساند بایشان و اول ایشان مخلوقین است که غرض ایشان از تربیت یا ثوابست یا ثنا یا لقب یا غیر آن و دوم درباب حق سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایده مخلوق و تربیت او از برای نفع خلقان است چه خزینهٔ رحمت او بی نهایتست و افاده و افاضه جود و کرمش بلا غایت علم او کافیست از مقال و کرم او مغنی است از سوال بواسطه عدم تقیید رزق از بندگان باز نگیرد و در وقت اضطرار دعای ایشانرا رد نکند با آنکه انواع تربیت فرموده ایشانرا از ابتدای فطرت تا نهایت خاتمت که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین این کریمه اشارت بتربیت خاص ایجادی است **و دیگر** فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم و این کریمه عبارت از تربیت خاص ابقائی است **و دیگر** الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا و بنینا فوقکم سبعا شدادا و جعلنا سراجا وهاجا و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا و غیر ذلک من الآیات که ترجمه هر یک از اینها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در محلش و این ایما بتربیت عالم کبیر است

چه تربیت رب العالمین مر بنده را از دو نوع است تربیت خاص و تربیت عام و باز تربیت
خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی و تربیت ابقائی و تربیت ایجادی عبارت از ابداع
وجود و اختراع بنیهٔ انسانی است و تربیت ابقائی ابقاء بنیهٔ انسانست و تربیت عام
عبارت از تربیت عالم کبیر است که اشارت باسمان و زمین و ما بین آنست و شمه از تربیت
خاص ایجادی آنست که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و آن نطفه است
و دیگر بعیده و آن آب و خاکست که اصل نبات و حیوانست که خاک رویانندهٔ نباتست
و آب تربیت کنندهٔ آن تا نبات را قابلیت غذا و حیوان حاصل آید و حیوان غذاء انسان
گردد یا دیگر نباتات قابله مثل حبوبات و فواکه و الطف آن غذاها نضج یافته و بر اطوار
سیرها نموده بمرتبهٔ نطفگی رسد تا نطفه مر وجود انسان را ماده قریبه گردد انگاه حق
سبحانه و تعالی از برای آن نطفه پنج چیز ترتیب فرموده محلی و مجرائی و مکمنی و آلتی
و مهبطی محل وی صلب است تا بعد از تلطیف و تصفیه آنجا قرار گیرد و مجرای وی
کلیتانست و مکمن وی مثانه و چون بمثانه آید اسم منی بروی اطلاق یابد فاما هنوز
از رنگ حمرت به بیاض انتقال نیافته و نضج نپذیرفته تا آنهنگام که از وی بخاری
متصاعد گردد و عروق آلت بواسطه آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید تا بقوت
آن حرکت بشدت نضج پذیرفته گرم و سفید گردد و رایحه روح در وی پدید آید
انگاه از بین آلت بتازیانه شهوت بیرون رانند و با نطفه انثی که محل آن صدر است امتزاج
داده در مهبط که کنایت از رحم است قرار دهد انگاه بامداد قوت فعل و انفعال آب
زن را چون بزر دانه شیر به پنیر مایه آب مرد منجمد گرداند و اورا در رحم بشکل کرم صورت
دهد و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است و هر گاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد
بصورت کری می باشد و لهذا آب را چون بر هوا اندازند آن قطرها بشکل کره بر زمین می آید
چون دانهای مروارید و حکمت درین آنست که رحم قرارگاه نطفه است و چون جرم نطفه
اندکست و رحم بزرگ پس اگر بر صورت کری می باید تا رحم از همه جوانب اورا احاطه تواند
کرد و چون منی بر رحم رسد و سه روز بر آید بر ظاهر او حبوبات بقدر ۲ کاملا خود غشا
صلبی پدید کند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه و از همه اعضای آدمی می آید
و هر اینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با او هست و جود او در رحم قرار گرفت

وچون نطفه م

اجزای

اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس ابن غشای صلب بر گرد او از جهت حفظ اجزای
روحانی تم خواهد بود و بعد از انجماد خون حیض را غذای آن منجمد سازد تا آن نطفه را
بمرتبهٔ علقگی رساند و باز بهمان غذا تربیت نموده بمضغگی ترقی دهد بعد از ان قطعه
لحمی ساخته در تقویم بشریت و نقوش انسانیت بروی منقش گردانند و لحم و عظم و غضاریف
منقسم سازد و در حصار جلد محروس و محفوظ گردانند و در تربیتش کواکب افلاک
و طوایف املاک منصوب گردانیده بخدمتش مشغول سازد تا در ماه اولش زحل تربیت
نماید و در ماه دوم مشتری و در ماه سیوم مریخ و در ماه چهارم آفتاب و در ماه پنجم
زهره و در ابتدای این ماه روح حلول کند و در ششم عطارد و در هفتم قمر چون ماه
هفتم تمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد لاجرم اگر درین ماه متولد شود زیستنی باشد
باز در هشتم تربیتش حواله بزحل کنند در نوبت مراجعت و چون نحوست و انقطاع
لوازم شان زحلست و طبیعت موت دارد که سرد و خشکست اگر درین ماه متولد
شود زیستنی نباشد و در ماه نهم که اتفاق ولادت بقوت مشتری است و او سعد
اکبر است متولد گردد حیات یابد تا بوقتی معین و عمر را انگاه کواکب بتقدیر رب العالمین
مربی روح حیوانی گردند و ملائکه تربیت نفس انسانی نمایند تا ولید طفل گردد
و بعد از ان رضیع و مراهق تا بحد بلوغ رسد بعد از ان فتی و دیگر شاب و دیگر کهل
و دیگر شیخ و هرم که حین وفاتست و بعد از ان محشور شود تا جزای عمل یابد ان
خیراً فخیر و ان شراً فشر پس در هر نفسی صد هزار گونه تربیت نفس انسانی خاص متوجه
اطوار انسانیست و این نیست مگر تربیت رب العالمین و اما تربیت ابقائی ربوبیت
رب العالمین آنست که در ابقاء معاقد این معانی و تشید قواعد این مبانی محتاج
بودیم بچند چیز ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را نگاه دارد و با حساس آن
قوی راه نیابد از جمله آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل از آن حاصل آید و عامل
حواس از عمل احساس معزول نگردند و امور عقلیه که بازبسته بحواس است بواسطه آن
فتور مختل نماند پس اغذیه موافقه بکمال کرم ترتیب فرمود و تاثیرات عالم بالا و ارسال
باران را منشاء آن اغذیه ساخت چنانچه شمهٔ از کیفیات آن در ترتیب گفته خواهد
شد ان شاء الله تعالی و در طبیع قوت اشتها نهاد و آلت اخذ از دست و اصابع خمسه و

مفاصل و اظفار پدید آورد و بر احداق لذت کرامت فرمود انگاه از برای ادخال طعام
حقهٔ لعل بدخشانی دهان را حکاک قدرت به پیرایهٔ صنعت بشکافت و درر غرر
اسنان را در وی ودیعت نهاد و درین چشمهٔ یاقوت رمانی مهندس حکمت ربانی جل
و علا که در گلستان روی بنیاد نهاده بود آب حیوانی از چشمهٔ سلسبیل جنانی جاری
کردانید انگاه درین کارخانه طاحونه می بایست تا آن غذا را نرم ساخته ابتلاع آن
بر آکل آسان کرداند لاجرم بکمال قدرت لحیین را بر مثال دو سنگ آسیا بر یکدیگر
منطبق کردانید و اسنان اعلی و اسفل را بسوهان حکمت محدد و تیز ساخته انیاب را بکسر
و رباعیات را للقطع و اضراس را للطحن باز داشت و مفصل لحیین را متخلخل کردانید و
فک اسفل را در تحت فک اعلی برعکس طاحونات در دوران آورده تا کمال قدرت وی
بدانی انگاه زبان را در دهان بتحریک طعام دلالت فرمود تا از یکجانب بدیگر جانب میبرد
و از میان بکرات میفرستد و درشت را نرم میسازد و ادراک طعم آن مینماید و از اصول
اسنان و چشمهای زیر زبان شربت خوشگوار آب دهان را بآن ممزوج میکرداند تا
بواسطهٔ آن رطوبت از حنجرهٔ انسانی بآسانی فرو میبرد انگاه در معده چهار قوت
ترتیب فرموده تا بسبب آن قوی اربعه طعام از مرتبهٔ نباتی بدرجهٔ حیوانی ترقی مینماید
و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه است چون آن طعام بمعده میرسد
در نضج محلل به پنج هضم لطیف از کثیف و صاف از درد ممتاز میسازند و خون و صفرا
و سودا و بلغم از یکدیگر جدا میکنند و خون را در عروق می پالایند و از مرشح این و
ماساریقا لطیفترین آنرا بتجویف قلب درمی آرند تا ممد روح حیوانی میکردد و درین
ترتیب که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات مشارکت دارد یعنی هم در جسد و ترکیب
اجزا و اعضا و کیفیت ترتیب هر یک ازانها و هم در روح نباتی و حیوانی و نفسانی فاما انسان را
بکمال احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه ازین عالم است و نه متولد از تاثیر اخلاط
و عناصر اربعه و مولود نه از ملک و ملکوت مستفاد و امتیاز آدمی از سایر حیوانات
باین روح است و آنرا روح انسانی کویند و حکما آنرا از داخلیت بدن و خارجیت منزه
دارند و از احتیاج بمکان مبرا اکرچه اهل شرع شریف قایل بداخلیت اند چون روغن
در شیر فاما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست و روح انسانی

را

را نیز ترتیب رب العالمین جل ذکره بدرجهٔ کمال و ذروهٔ جاه و جلال میرساند تا ارباب
معرفت ترقیات این روح نه مرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح انسانی باین نه
مرتبه ممکن است و آن چنانست که چون انسان تصدیق انبیا کرد سیما تصدیق بنبوت محمد
بن عبدالله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین بمرتبهٔ
ایمان رسید و نام وی مؤمن کشت و چون با وجود تصدیق انبیا و ائمه اوقات خویش
بعبادت مصروف ساخت بمقام عبادت رسید نام وی عابد کشت و چون با وجود
زهد و عبادت معرفت ذات و صفات میسر شد و ذات و صفات الهی بر وجه اتم و
حکمت اشیا کماهی بدانست و بدیدهٔ دید بمقام معرفت رسید نام وی عارف شد و چون
با وجود معرفت محبت و الهام خداوندی جل جلاله مخصوص کشت بمقام ولایت رسید
نام وی ولی شد و چون با وجود محبت و الهام حق سبحانه و تعالی او را بوحی و معجزات
مؤید کردانید بمقام نبوت رسید او نبی شد و اکر با وجود وحی و معجزه او را بکتاب
مخصوص کردانید بمقام رسالت رسید نام او رسول کشت و چون با وجود کتاب شریعت
اول را منسوخ کردانید و شریعت دیکر نهاد بمقام اولوالعزم رسید و اولوالعزم شد و
چون با وجود مرتبهٔ اولوالعزمی او را ختم نبوت داد وی خاتم کشت و ختم بر دو قسم است
ختم نبوت و ختم ولایت ختم نبوت بسید انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
شد و ختم ولایت بر دری برج رسالت و ولایت محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهما
تمام کشت اینست ترقی روح انسانی از مرتبهٔ مؤمنی تا بمقام خاتمی که بکمال تربیت الهی و
ربوبیت حضرت کماهی مر نوع انسانی را متحقق میکردد و در هر مرتبه ازین مراتب مذکوره
مر حضرت خداوندی را جل و علا تربیتهاست که در تحت عبارت درنیاید و باشارت نیز
مبین نکردد والله الملهم بالصواب **قسم دوم** در ترتیب عالم کبیر است
و آن آنست که حق سبحانه و تعالی از عرش مجید تا بفرش بسیط بر طبق طبقات مرتبه مرتبه
ترتیب خویش را از مافوق عرش تحت الثری میرساند و عرش را که کنبد افلاکست واسطهٔ
تربیت کرهٔ خاک کردانید و بنای جهان بر دو چیز نهاده زمان و مکان عرش غایت مکانهاست
و دهر نهایت زمانهاست و هر چه مکانست در حیطهٔ عرش است و هر چه زمانست در انطوای
دهر عرش همه امکنه محیطست و دهر همه ازمنه مشتمل انگاه رب العالمین جل ذکره

کرسی از فروغ عرش بیافرید و زمان از فروغ شیب دهر در وجود آورد زمان بجای کرسی
در جهانی که عرش آن دهر است و کرسی قایم مقام زمانست در عالمی که دهر آن عالم عرشست
آنگاه کرسی که فروغ عرش است بر دوازده قسم است که موسوم بدوازده برج است و زمان
که در حیطهٔ دهر است بر دوازده بهر است که ملقب بدوازده ماه است آن دوازده برج را
در تجلی عرش برداشت که عرش پرورده نور حق سبحانه و تعالی است و این دوازده ماه را
در پرتو دهر بپرورد که تربیت یافته صفات خداوندست آنگاه بواسطه هفت آسمان
دوازده برج مکانی را بچهار ارکان جهان پیوست باز بمیانجی هفت کوکب آن دوازده
ماه زمانی را بچهار فصل روزگار در بست آنچهار ارکان مکانی را بر هفت اقلیم قسمت
کرد و این چهار فصل زمانی را بر هفت روز منطوی کردانید آنگاه عرش را بر سیصد و
شصت قایمه قسمت کرد و دهر را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل ساخت آن سیصد و
شصت قایمه چون بکرسی رسید سیصد و شصت درجه کردید و چون آن بآدمی رسید
که غایت همه است سیصد و شصت رک شد باز آن سیصد و شصت لطیفه دهری
چون بزمان رسید سیصد و شصت روز شد و آن سیصد و شصت روز چون بانسان
پیوست که صافی جمله است سیصد و شصت نفس آمد کذلک ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین
آنگاه حضرت رب العالمین جل جلاله بربوبیت کامله و تربیت شامله تدبیر امور
کلیه و جزئیه از ورای این همه مراتب باین سلاسل غیبیه و روابط لاریبیه از اوج
ربوبیت بحضیض عبودیت میفرستد که یدبر الامر من السماء الی الارض و مجموع این
سلاسل زمانی و روابط مکانی را در نور ذات و اشعه لمعات صفات خود غرق
کردانید که الله نور السموات والارض تا طالب حقیقت باین ذریعت بجناب قدس
توسل تواند نمود و رقعهٔ عبودیت بر ذیل ربوبیت باین علاقه تربیت و رشتهٔ تثبیت
توصل تواند کرد ذلک تقدیر العزیز العلیم حق سبحانه و تعالی برای صلاح عالم آسمان
تزیین فرمود بزینت کواکب که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و بضیاء شمس
و بنور قمر که هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و بعرش که رب العرش العظیم
که شمهٔ از آن مذکور شد و بکرسی که وسع کرسیه السموات والارض و بلوح که فی
لوح محفوظ و بقلم که ن والقلم و تسمیهٔ او در قرآن بسقف مرفوع و سبع طباق

وسبع

وسبع شداد شده و خلق او مشتمل بر حکم بلیغه و غایات صحیحه است که ربنا ما خلقت
هذا باطلا و دیگر معتقد اعمال و مهبط انوار و قبله دعا و محل ضیا و صفا است و لون
او انفع الوان است که مستنیر است و شکل او اشکل و احسن اشکالست که مستدیرست
و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات اهتداء اهل زمین و طلوع و غروب آفتاب
از برای زینت عالمین تذنیب در حالات بروج اثنی عشر و کیفیات عناصر اربعه
و احوال قمر و اسباب نزول باران و باد و غیر آن از جهت بقا و تربیت نوع انسان بدانکه
از وجوه حکمت دوازده برج آنست که انتظام و مصالح عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک
از سنوات بچهار فصل بنابرین حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل کردانید از
منطقه فلک اعظم و از این جهت دو دایره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل
و دوم اول میزان و از این تقاطع دو نقطه دیگر پیدا شد که غایت بعد این دو دایره است
از یکدیگر یکی اول سرطان و دوم اول جدی و بدین طریق فلک بچهار قسم متساوی
منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان و آن فصل بهار است و ربع دوم از سرطان
تا اول میزان و آن فصل تابستانست و ربع سیوم از اول میزان تا اول جدی و این
فصل خریفست و ربع چهارم از اول جدی تا باز بحمل و این فصل زمستانست و چون
هر حادثی را لا بد است از مبدا و وسط و نهایتی پس هر ربعی منقسم به سه قسم لازم کردد
لاجرم فلک بدوازده قسم منقسم شود و هر قسمی از آن برجی آمد و حکمت الهی بتقاضای
آن کرد که مدار آفتاب مایل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب مختلف کردد و
فصول اربعه ظاهر شود و نشو و نما بحصول پیوندد جهت مصالح عالم چه اگر مایل
نبودی و دایم سیر آفتاب بر یک سمت و مدار بودی آن موضع از زمین که مسامت
مدار آفتاب باشد در غایت حرارت و گرمی خواهد بود و آن موضع که از وی دور بود در
غایت برودت و جمودت و آنچه از زمین که میان این دو موضع واقع باشد در کمال
اعتدال بود و این احوال بر یک منوال هرگز متغیر نشود پس موضعی از مواضع آفاق دایمی
حرارت و احراق مستولی باشد و موضع دیگر که در مقابل اوست پیوسته برودت
و جمودت وقوع یابد و در مواضع دیگر علی الدوام باعتدال مایل باشد پس تفاوت فصول
اربعه و نشو و نما منتفی کردد و امور عالم مختل ماند و حال آنکه در اختلاف شب و روز

زیاده ونقصان ازجهت نظام وترتیب ومصالح عالم ازضروریاتست چنانچه از
اول جدی که ابتدای زمستانست تا اول سرطان که مبداء تابستانست روز در
تزایدست وشب در نقصان واز اول سرطان تا اول جدی بعکس آن شب در تزاید
است وروز در نقصان وروز وشب برابرست که اول حمل است که ابتدای بهارست
ودیگر اول میزان که مبداء خریفست وحکمت درین آنست که در تابستان آفتاب
برسمت راس می باشد وآن موجب گرمی هواست پس اگر روز در تزاید بودی درین
فصل گرما بحد افراط رسیدی وامور عالم مختل گشتی ودر زمستان آفتاب از سمت راس
دور می باشد واین سبب سردی هواست پس اگر روز در نقصان بودی سرما نیز
بافراط کشیدی وموجب بطلان حیوة شدی پس حکمت وتربیت آفریدگار عالم چنان
اقتضا کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حرارت کم باشد وبحد اعتدال
باز آید که سبب عدم اختلالست فتبارك الله احسن الخالقین وسر این اختلاف آنست
که آفتاب برسمت منطقة البروج حرکت میکند وجمیع نقاط که بر منطقة البروج
فرض کنیم بحرکت فلك اعظم متحرك گردد وهر یك احداث دایره دوره میکنند وآنها را
مدارات یومیه گویند وافق دایره ایست میان مرئی وغیر مرئی از فلك که تنصیف
مدارات یومیه میکند در خط استوا که دایره ایست بر روی زمین مسامت معدل
النهار پس شب وروز آنجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه قطع
مدارات شمالیه بر وجهی کند که آنچه فوق افقست اعظم باشد از آنچه که در تحت
افقست وقطع مدارات جنوبیه برعکس این پس از اول جدی تا اول سرطان روز در
تزاید باشد وشب در نقصان واز اول سرطان تا اول جدی بعکس آن ودر اول
حمل ومیزان شب وروز برابر باشد ودیگر از غرایب حکمت خالق عالم در ترتیب بروج
آنست که طبایع بروج در حرارت وبرودت چنان آفرید که یکی گرم باشد ودیگری سرد
وهم بدین ترتیب تا آخر چنانچه حمل گرم است وثور سرد وجوزا گرم وسرطان سرد
واسد گرم است وسنبله سرد ومیزان گرم است وعقرب سرد وقوس گرم است وجدی سرد
ودلو گرم است وحوت سرد وطبایع بروج را در یبوست ورطوبت چنان آفرید که حمل
وثور هردو خشك اند وجوزا وسرطان هردو تر واسد وسنبله هردو خشك اند ومیزان

وعقرب

وعقرب هردو تر وقوس وجدی هردو خشك اند ودلو وحوت هردو تر وچون بتعقل
تامل کرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود وبیان این آنست که حرارت و
برودت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت قوی ودر اثر پذیرفتن بغایت ضعیف
واما رطوبت ویبوست نیز دو کیفیت اند در اثر پذیرفتن بغایت قوت ودر اثر کردن
در نهایت ضعف از بنست که حکما گویند که حرارت وبرودت از کیفیات فاعله ورطوبت
ویبوست از کیفیات منفعله اند چون این مبین شد میگوئیم که اگر دو برج که بیکدیگر
متصل اند هر دو گرم باشند یا هر دو سرد چون آفتاب در آن بروج واقع شود آن تاثیر
بغایت قوت گیرد واز حد اعتدال تجاوز کند وضد حیوة صورت بندد اما چون یکی
از آن بالطبع گرم باشد ودیگری که متصل است باو سرد اعتدال حاصل شود وبحد افراط
نکشد واما رطوبت ویبوست دو کیفیت منفعله اند وامتیاز در تاثیر زیاده قوتی نیست
پس اگر یکی خشك باشد ودوم تر بسبب مجاورت خشك باتر در وهیچ اثر بوقوع نیاید
پس حکمت الهی چنان اقتضا کرد که دو برج متصل خشك باشند ودو برج متصل دیگر
تر تا بسبب آن دو برج خشك متصل باتر متصل آثار آن خشکی باتری او از برای مصالح عالم
بظهور آید واز ترکیب افلاك برین وجه مقتضی پرسه نوع عالمست یکی عالم صغیر که
انسانست دوم عالم عناصر که عالم سفلیاست سیوم عالم افلاك که عالم علوی است
وچون حق جل وعلا افلاك را بیافرید واو را بحرکت در آورد حرکت سبب حرارت شد
واین مستلزم آنست که هر جسم که بفلك بغایت نزدیك باشد گرم وسبك ولطیف باشد
وآن آتش است وهر جسم که دور تر بود گرمی ولطافت در وکمتر بود وآن هواست وآنچه
از وی دور تر بود لطافت او کمتر باشد وآن آبست وآنچه در غایت دوری بود از
فلك لاجرم در غایت سردی وکثافت بود وآن خاکست پس عناصر عالم سفلی برین ترتیب
مرتب باشد فوق آن همه آتش بود وزیر او هوا وزیر هوا آب وزیر آب خاك وحکمت
بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش وخاك ضد اند چه آتش علوی ونورانی وگرم است
وخاك سفلی وظلمانی وسرد است بنابرین آتش را با خاك مقارن نساخت بلکه هوا و
آب در میان هر دو حایل گردانید تا ضد آن از یکدیگر دور باشند وهر یك بسبب مجاورت
آن دیگر متهور نشود ذلك هو الفضل الکبیر اما کیفیت فهم آنکه حق سبحانه وتعالی

جرم قمر را تیره خلق کرده و نور او از شمس مستفاد است تا بزیاده و نقصان و بدر و هلال
او مواقیت محتاجٌ الیه عباد از ایام حج و صوم و معاملات و غیر ذلك از و معلوم شود و از
برای دیگر حکمتها و سرّ این آنست که در وقت اجتماع روی تاریك ماه مواجه ماست و روی
روشن او مواجه آفتاب و دایرهٔ ضوء که فاصل است میان روشن و تاریك منطبق است
بر دایرهٔ رویت که فاصل است میان مرئی و غیر مرئی و چون این دو دایره از هم گذشتند
و تقاطع کردند هلال پیدا شد و بعد انفراج دایرتین روشنی می‌افزاید تا وقت
مقابله که باز دایرتین مذکورتین منطبق شدند و بدر مرئی شد و بر این منوال که
نور افزون میشود نقصان می‌پذیرد تا باز تطابق دایرتین تحقق یافت و محاق شد
والله اعلم و اما اسباب باران و برف و رعد و برق و غیر ذلك آنکه هر گاه هوای آب
ممزوج شد از بخارست و آتش ممزوج بخاك دخان و گرمی آفتاب سبب صعود هر دو
میشود و بخار متصاعد مجتمع سحابست و اجزای او گرد می‌آیند اگر از تکاثف بخار
بعضی از اجزای آبی ملاقی بعضی دیگر شود یا بعضی از اجزای آن بسبب خنکی هوا یا از جهت
سرمای محتبس در آن بخار با آب منقلب شود قطرات آب از آن حاصل آید و میل بحیز
طبیعی خود کند و آن بارانست و اگر هوا سرد و تر باشد استعداد آن بیشتر باشد و قطرات آن
منجمد گشته فرود آید این ژاله است و اگر انجماد او زیاده نباشد زود رود و بواسطهٔ عظم
باز باد در سرما بوده آنچه فرود آید برف باشد و از بن وادیست قطرات سرد که از
سقف حمام بچکد و گاهی دخان در جوف سحاب محتبس میشود و او را میشکافد آواز
رعد است و بعضی گویند که رعد ملکی است که موکل ابرست و او را بضرب تازیانه
میراند و در کشاف این نقل وارد یافته از امیر المؤمنین علیه السّلام و گاهی از شدت
حرکت مشتعل میگردد و آن برقست و گاهی بخار دخانی محتبس در زمین او را می‌لرزاند
و میشکافد آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخارست که در زمین محتبس شده بواسطه
برودت که باو رسیده آب میشود و بیرون می‌آید و بعضی آبیست که بعمق نفوذ کرده
و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون میشود والله اعلم و بعضی از اهل دانش
در کیفیت حصول باد چنان آورده اند که باد عبارتست از هوای متحرك و سبب حرکت
هوا تموّج یا ابرست بجانب سفل که در آنها پیدا شود از جهت تکاثف و تراکم اجزای بعضی

بر بعضی یا بسبب تحریك دخان و هوای دیگر که از جانب بالا متحرك شده باشد یا بسبب حرکت
دوریه فلکی یا غیر آن چنانچه در بعضی اوقات از حرکت دخان مرتفع در جانب سفل
ظاهر میشود و چون تداخل میان اجسام محالست لازمست که هر جزء از اجزای هوا که متحرك
شود جزئی که بعد از و باشد حرکت دهد و لیکن چون اجسام عنصری قابل آنست که
مقدار او زیاده و کم شود باعتبار رقت قوام و کثافت آن پس هر جزء سابق بسبب مجانبت
جزء لاحق تکاثفی پیدا کند و حرکت او کمتر از حرکت جزئی شود که پیش از و باشد و همچنین
تا آن زمان که بجانبی رسد که حرکت بالکلیه منعدم گردد مانند آنکه سنگی در حوض آب
اندازند چه از تحریك سنگ دایرهٔ محیط بعضی بر بعضی حادث شود و هر دایرهٔ قریبه
موجب حرکت دایرهٔ بعیده شود و لیکن حرکت بتدریج ناقص شود تا آنجا که دیگر دایره
حادث نشود و آب ساکن گردد و اسامی بادها از عرب چهارست شمال و جنوب و
صبا و دبور شمال آنست که از جانب قطب شمالی می‌آید و جنوب آنکه از جانب قطب
جنوب آید و صبا آنکه از جانب مشرق آید و دبور آنکه از جهت مغرب آید و غیر این چهار
قسم را نکبا گویند یعنی باد کج و حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را برای مصالح
اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین است و کوهها که ظاهر گردانیده بر روی زمین
در و منافع بسیارست از برای صلاح عالمیان اولاً تکون اجساد سبعه در کوه می
باشد که آن ذهب و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب و دیگر احجار نفیسه
چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن و دیگر کوه سبب کثرت آبهای چشمهاست
و حکمت درین آنست که در اندرون زمین اجزاء آب بسیارست بواسطهٔ ان ابخره
که بمجاورت برودت آب شده چنانچه گذشت و چون حرارت بر زمین مستولی
شود آن اجزاء آبی همچو بخار دیگ متصاعد گردد و اگر بر آن زمین کوه نباشد آن اجزا
پراکنده شود و اگر کوه باشد آن قطرهای آب در زیر زمین مجتمع شود و پراکنده نگردد
و دیگر باران و برف در کوه بیشتر می‌باشد بسبب ارتفاعات بخارات و کثرت باران سبب
مصالح عالم است **فایدهٔ سیوم** چون کلمهٔ جلیلهٔ الله احسن اسماست تعقیب
شود او را بکمال الصفات که آن رب العالمین است چه وجود ما سوی او فایض
بتربیت و احسان و جود و امتنان اوست چنانچه بعضی از آن مذکور شد یا اول

دالست بر تمامی آن و ثانی بر مافوق آن تمام زیرا که رب العالمین چنان تربیت میکند که
مرمای غیر از تو ندارد و نه چنان سلوک مینماید که گوییا بر وی غیر او ندارد و این نه انصاف
بلکه کفران و عناد است قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ حضرت حق محافظت تو
میکند و از شر شب و روز نگاه میدارد و این از رحمت بی نهایت اوست و تو که مخلوق اویی
در مقابل این عصیان میورزی و تو از برای عبادت رب آورده شده وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس ویران مساز حقیقت خود را بمعصیت کار ساز چه آدمی بنیان
رب است و هر که منهدم میکند بنیان رب را بعصیان بحقیقت دور است از رحمت رحمان
و کفر است بنعمت خدای ان **بحث چهارم** در فواید الرحمن الرحیم **فایده نخستین**
اهل تفسیر رحمهم الله پنج وجه در اعاده این دو اسم سامی ذکر فرموده اند **اول** تا اشعار
باشد بانکه در بسمله رحمت نامتناهی الهی نظر بمبدا فطرت است که بی مدت و ماده از کتم عدم
بفضای وجود آورده و در غیر بسمله نظر باعاده وجود است بار دیگر در قیامت که در
مجازات هر کسی بمرادات و مقصودات وی برساند عاملان را بپاداش عمل بجنات نعیم
واصل گرداند و عارفان را لطف ازلی بمشاهده جمال در بزم وصال بنشاند و ذکر مالک
یوم الدین در پی او موید این معنی است **دوم** تا باعث بود بر کثرت ذکر که علامت محبت
دائمی یاد حبیب کردن است **سیوم** آنکه بوصف ذات بکمال خویش بربوبیت فرمود و
گفت رب العالمین اکنون بیان ربوبیت خویش باین دو کلمه معین میکرداند که تا
میفرماید که رب العالمین است برحمانیت که خلق را در دنیا روزی میدهد و برحیمیت
که در آخرت بر ایشان می بخشاید **چهارم** اول ذکر حمد فرمود و بواسطه حمد بود که آدم
که ابو البشر علیه السلام برحمت الهی مشرف گشته که چون بعد از عطسه کلمه الحمد لله گفته
بود بخطاب مستطاب یرحمک ربک استسعاد یافت همچنین اینجا نیز اول بندگان را
تعلیم حمد فرمود و بعد از ان برحمتشان امیدوار میکرداند **پنجم** آنکه تا اخلاق بود دانند
که صفت رحمت بر غضب غالبست کما قال سبحانه و تعالی سبقت رحمتی غضبی و از سبقت
رحمت غلبه او بر غضب است که بنده مومن در دنیا و آخرت از آثار غضب و عقوبت
الهی مصون و محفوظ است الحمد لله علی ذلک **فایده دوم** بدانکه هر اسمی که از اسماء
الله بر بواطن بندگان اگاه از انعکاس نور آن صفا و جلا ایست و آن انعکاس انوار

وقبول

وقبول فیض اسرار بر لحظ بنده می رساند و بقدر مناسبت حظ و فایده میگیرد بنابرین ثمره
آن از سمت تباین یافته و بعضی از اکابر دین چنین ایراد فرموده اند که حظ بنده از این
دو اسم که رحمن و رحیم است آنست که متصف بصفت رحمت شود و شفقت و مرحمت
دثار و شعار او گردد اما از اسم رحمن آنکه بر غافلان رحم کند و ایشان را بوعظ و نصیحت
بطریق لطف نه از روی عنف از راه غفلت منحرف گردانیده بفقر و ذکر و مستقر فکر متمکن
گرداند و بعاصیان بچشم رحمت و شفقت نگرد نه بنظر استخفاف و استنکاف و
هر معصیت که در عالم وقوع یابد آن معصیت نفس او باشد و بجان بقدر امکان
در ازاله آن بکوشد تا آن عاصی را از سخط و غضب الهی برهاند و از اسم رحیم آنکه هر گاه
عقده در کار افتد و بفقر و فاقه و محنت و رنجی بلاطاقت شود در احلال آن اشکال
بامکان کوشش نماید و آن عقده را بهمت از رشته معاملات آن بنده بگشاید و بتعهد
فقیران و تفقد اسیران بمال و منال و شفاعت و سعایت حسب الوسع سعی بلیغ
مبذول دارد و اگر بمعاونت باین طریق میسر نگردد بدعا و رفع حاجت بحق سبحانه اعانت
نماید و باظهار حزن و تاسف و تحسر و غم و اندوه در آن مضرت و حاجت شریک آن
فقیر دردمند باشد و از برای تسلی محتاجان در ملابس و مآکل با ایشان مرافقت و موافقت
نماید چنانچه در نقل وارد است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روز جمعه
بر منبر بود و خطبه میفرمود جامه کهنه بر پیوند پوشیده و شمشیری که غلاف آن از لیف
خرما در دست مبارک داشت مگر که ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب حال امیر المومنین
نیست آنحضرت بعلم ولایت دانسته فرمود که لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ
رَاقِعِهَا مَا لِعَلِيٍّ وَزِينَةِ الدُّنْيَا كَيْفَ أَفْرَحُ بِلَذَّةٍ تَفْنَى وَنَعِيمٍ لَا يَبْقَى وَكَيْفَ أَشْبَعُ وَ
حَوْلَ الْحِجَازِ بُطُونٌ غَرْثَى وَكَيْفَ أَرْضَى بِأَنْ أُسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُكُمْ فِي خُشُونَةِ
الْعَيْشِ وَشِدَّةِ الدَّهْرِ وَالْبَلْوَى بمرتبه که چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله
بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چه کار که گل او
خارست و نوش او نیش و ما چگونه شاد باشم بلذتی که باندک زمانی بسر آید و بمعرض فنا
در آید یا بنعیمی که اصلا نپاید و چگونه شاد باشم و سیر خورم و در ولایت حجاز شکمهای
گرسنه باشد و از غایت جوع در اضطراب مخمصه باشد چگونه راضی باشم بآنکه موسوم مرا

امیر خود خوانند و مقتدای خود دانند و من در دشواریها و سختیها با ایشان شریک
نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت
ازین کلمات با برکات بسیار گریستند در آن روز و آورده اند که رحم کردن بر بنی نوع خویش
چنان باید که هر که اقرب باشد بوی ایصال رحمت باو اولی و احری دانند و هیچکس با آدمی
نزدیکتر از نفس وی نیست پس باید که اول بنفس خویش رحم کند و بعد از آن بغیر کما قال
علیه الصلوة والسلام ابدأ بنفسک و ثمّ رحم بغیر بهمت تحریر پذیرفت و اما رحم کردن
بنفس خویش است بر دو قسم است در امور روحانیه است یا امور جسمانیه اما روحانیه
بر دو وجه است نظریه و عملیه اما انجب قوت نظریه آنست که نفس را از جهل مخلی سازد
و بعلم محلی کرداند و بقوت عملیه آنکه او را در اخلاق از افراط و تفریط باز دارد چنانچه
و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد چنانچه بعضی از آن در فواید
الصراط المستقیم سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله اما در امور جسمانیه نیز بر دو وجه
یکی امور مطلوبه بالذات و دیگری مطلوبه بالعرض اما مطلوب بالذات بر مثال الذات
جسمانیه چون مطعوم و منکوح و مرحمت بر بدن دور نمودن امور لمتاع اوست از حد
اسراف قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا و اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و
مرحمت در آن بر نفس آنست آنجا نیز حد وسط رعایت کند کما قال الله سبحانه و
الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما و در غیر مصرف صرف
ننماید و اگر بر عکس این طور که مبین شد شفقت و مرحمت بر نفس مقرر ندارد از جمله ظالمان
بر نفس خویش باشد و وخمت ظلم و وقاحت آن در دارین هم بنفس او ملحق گردد
ولا یحیق المکر السیئ الا باهله و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور در دو امرست
صدق مع الحق وخلق مع الخلق با خدای تعالی صدق پیش بردن و با خلق بخلق نیکو
زندگانی کردن فایده سیوم رحمن است که متصور نیست صدور آن از عباد
چون اعضای سلیمه و اعطای ایمان و عرفان و سکینه و مانند آن رحیم است آنچه
قادر است بر آن عباد چون اعطای دراهم و دنانیر و تزویج و اطعام و مانند آن رحمن است
که از نطفه مذره صورت حسنه میسازد رحیم است که بطاعت ناقصه بنده را جنت
خالصه مینوازد فایده چهارم بعضی از مردم از برای مهم اندک نزد پادشاه بزرگ

قدر

قدر رفته پادشاه فرموده که از جهت مهم حقیر پیش مرد حقیر رو بدید بزرگانه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که اقتصار بر رحمن میکردم هر آینه شرم میداشتی که سؤال امور حقیره بر من
عرض کنی پس رحمانم تا طلب امور عظیم از من کنی و رحیم تا حوایج حقیره از من طلبی حتی بند نعل
و نمک دیگ فایده پنجم کسی که اهمال کرده در باب ولد خود و او را بتازیانه شفقت ادب
نکرد بزعم آنکه ترحم بحال او فرموده و حال آنکه آن فی الحقیقه ترحم نیست چنانچه گفته اند
من لم یؤدبه الابوان ادبه الملوان کسی که پدر و مادر او را ادب نکردند روزگار در
تادیب او شیمه خود بظهور خواهد آورد که فواید عظیمه در ضمن ادب مندرج است
و ادب خصلتی بغایت شریف است و نعمتی بسیار لطیف پس آنچه در عالم بظهور می آید
از بلا و محنت فی الحقیقه آن رحمت است عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان
تحبوا شیئا وهو شر لکم و قصه خضر و موسی علیهما السلام مؤید این معنی است و حکیم محقق
سبق را امور حقایق مینهد نه بر ظواهر علایق زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر قلیل از
قبیل شر کثیر است فایده ششم مریم و عیسی را علیهما السلام رحمت عطا فرموده که ولنجعله
آیة للناس ورحمة منا و این سبب نجات او شد از توبیخ کفار و فجار و بعد رحمت عالم انعام
فرموده که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بل امید بر نام آنست که ما را بسبب این رحمت
نجات کرامت فرماید از عذاب نار فایده هفتم حق تعالی وصف فرموده پیغمبر را برحمت
چه در حالتی که اشقیا دندان مبارک آنحضرت را بسنگ جفا انداختند و ایذا رسانیدند
زبان مبارک بجز هدایت نگشود و بر کفار نابکار دعای بد و نفرین نفرموده و این فرموده
که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا دلالت کن بر طریق حق که ایشان
جاهلانند و نمیدانند و روز رستخیز که همه کس نفسی نفسی گوید آنحضرت امتی امتی
خواهد فرمود و چون حضرت معبود کریم وصف فرموده نفس خود را به الرحمن الرحیم پس گویا
میفرماید که رحمت واحده کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات پس بندگان را بگو که
که من رحمن رحیم و رحمت من غیر متناهی است و معصیت ایشان متناهی و متناهی را
نمیتواند کرد غیر متناهی را و زود بود که معصیت امت که دوستداران اهل بیت اند
علیهم السلام در بحار رحمت من فانی گردد و بنص ولسوف یعطیک ربک فترضی رضا
و خشنودی آنحضرت بحصول پیوندد در نقل آمده که ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام

بر منبر میفرمود که عامه میگویند که امیدوارترین آیات قرآنی اینست که یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو
الغفور الرحیم و ما که اهل بیتیم میگوییم که آن اینست و لسوف یعطیک ربک فترضی
و مقرر است که تا یکی از امت آنحضرت در دوزخ باشند راضی نخواهد شد **فایده هشتم**
حکایت کنند از سلطان ابراهیم ادهم قدس سره که فرمود یکروزی مهمان جماعتی شدم
و ایشان مائده انداختند ناگاه غرابی از هوا در آمده گرده ازان مائده ربوده بر هوا
رفت من چون این را دیدم در عقب او روان شدم دیدم که میل زیر کرده بر سر تلی فرود
آمد و جوانی آنجا دست بر گردن بسته افتاده این گرده را پیش وی انداخت و دیگر
هوا گرفت گفتم سبحان الله که رزق او را بوی رسانید و از ذو النون مصری رحمه الله
منقولست که روزی در خانه نشسته بودم که ناگاه داعیه بیرون رفتن در خاطر
من خطور کرد و دل قرار نمی یافت در ان اثنا بیرون آمدم و بجانب آب نیل رفتم آنجا
عقرب قوی دیدم که می شتافت بسرعت هرچه تمامتر چون بکنار آب نیل رسید
وزغی از آب بیرون آمده این عقرب بر پشت او سوار شد و شناکنان او را بدان طرف
نیل برد با خود گفتم سبحان الله این حالتی بس عجیب و غریبست بر کشتی سوار شده بدان
جانب رفتم دیدم که عقرب از پشت او فرود آمده متوجه درختی شد که آنجا بود نگاه
کردم جوانی را دیدم در پای آن درخت خفته و افعی قصد او دارد چون افعی نزدیک
او رسید عقرب دویده خود را رسانیده متعرض و مزاحم او شد و هر دو در هم
پیچیده کوشش کردند تا هر دو مردند جوان سالم ماند و این سلامتی محض رحمت الهی بود
و در ادعیه عرب وارد است که یا رازق النعاب فی عشه ای روزی دهنده بچه غراب
در آشیان او و حکایت او آنچنانست که بچه غراب چون از بیضه بیرون آمد
قطعه گوشت سرخ می باشد مادر چون او را همرنگ خود نمی بیند از وی دوری
میجوید و متنفر می باشد و گرد او نمی گردد و تعهد حال او نمی نماید درین وقت حق تعالی
بکمال رحمت رحمانی پشه را بروی گمارد تا بروی مجتمع میشوند و آن بچه کلاغ آن
پشه ها را ابتلاع نموده قوت خود میسازد و بآن پرورش می یابد تا چندانکه باندام
او پر میجهد و بعد دیگر پشه بروی مجتمع نمیشود زیرا که چون گوشت وی پوشیده شد

اشفاع

اشفاع پیشه از وی منقطع گشت انگاه مادرش را پر وقت وی میفرستد تا چون
همرنگ خود می بیند بتعهد حال او قیام مینماید و این حالات غریبه از کمال رحمت الهی
عجیب نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت عزت عزشانه اندر صد
جزو رحمت و یک جزو از ان بدنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیر و بهائم
و غیر ذلک منتشر است و بدان جمعیت دارند و روزی میجویند و با یکدیگر شفقت و
مرحمت میکنند و نود و نه جزو دیگر در روز قیامت بر بندگان فائض خواهد ساخت
و شاید که این بر سبیل تمثیل و تفهیم باشد والا مکرمت او بی نهایتست و رحمت او
بلا غایت **مبحث پنجم** در فوائد مالک یوم الدین **فایده اول** روز قیامت
از برای قضیه عدالت قائم میشود تا محسن از مسیئ و مطیع از عاصی و موافق از مخالف
ممتاز شوند و این ظاهر نمیشود مگر در روز جزا که ان الساعة آتیة اکاد اخفیها
لتجزی کل نفس بما تسعی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره روایتست که چون قیامت
قائم شود شخصی را بعرصه قیامت در آرند چون نظر کند باحوال خود هیچ حسنه نیابد
که در میزان اعمال بنهد بیند ناگاه ندائی شنود که ای فلان بهشت در آی بعملی که
در دنیا از تو بوجود آمده او گوید ای پروردگار من عملی نکرده ام که شایسته بهشت
گردم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار شده از پهلو به پهلوی دیگر
گردیدی و کلمه الله بر زبان راندی و دیگر باره بخواب رفتی و اینحال را فراموش کردی
اما چون بر من فراموشی و خواب روا نیست که لا تاخذه سنة و لا نوم فراموش نکردم
و این کرامت جزای آن عملست و دیگر منقولست که فردا در قیامت شخصی را حاضر
کنند و بر پای میزان بدارند و حسنات او را با سیئات موازنه کنند حسنات او در
میزان خفیف و سبک آید شخص ملول گردد بیند ناگاه کلمه شهادت که باخلاص گفته
و با مودت اهل بیت علیهم السلام ضم کرده بران کفه میزان نازل گشته او را ثقیل و گران
سازد و او مستوجب بهشت شود و مقرر است که ذکر الله اثقل اعمال حسنه است در
میزان اعمال و اگر حقوق الله باشد بلکه تمام بر مسامحه منوط است زیرا که او غنی مطلق
است که ان الله لغنی عن العالمین بخلاف حقوق الناس که آن اولی است باحترام

ازان چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده در میان جمعی که هیچ میدانید که مفلس کیست
گفتند آنکس که او را مال و منال و متاع و دینار و درهم نباشد آنحضرت فرمود که مفلس
کسی است که در قیامت بنماز و روزه و زکوة حاضر شود فاما ایشان نموده باشد دشنام
و قذف مومنان و اکل مال یتیمان و سفك دما و ضرب بلا موقع حسنات او را در
عوض این حقوق داده شود و او بی حسنه بماند مع علاوة حقوق الناس و خطایای
دیگر او را کشان کشان بدوزخ سوزان برند اللهم اجرنا من عذاب النار بحرمة
سید الابرار و آله الاخیار فایده دوم در مالك یوم الدین یازده قرات
ایراد نموده اند اول مالك بالف و کسر لام و خفض کاف و این قرات اختیار عاصم و
کسائی و اعمش و جماعتی دیگر از قرات دوم ملك بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و
این اختیار نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و ابن عامر است سیوم ملك بسکون لام
و خفض کاف و این اختیار ابو عمرو است بروایت عبد الوارث بن سعید و ابو هریره
قرات مبنی بر لغت است چهارم مالك بالف و نصب کاف و این قرات ابن عبد العزیز
و اعمش است پنجم ملك بکسر لام و نصب کاف مروی از ابو حیات و شریح بن زید
و این هر دو قرات منصوب بر ندا است ششم ملك بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل
ماضی و یوم الدین منصوب بر مفعولیت و این قرات یحیی بن یعمر است هفتم مالك
بالف و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالك و این قرات عون عقیل است هشتم
ملیك برفع کاف نهم بنصب کاف دهم بخفض کاف یازدهم ملاك آنکه مالك نزد
احتجاج نموده بچند وجه اول آنکه در وی حروف زایدی هست پس ثواب او اکثر باشد
دوم در قیامت همه مملوکند و مالکی نیست بغیر از وی جل جلاله سیوم مالکیت سبب
اطلاق تصرف و ملکیت اینچنین نیست چهارم حال مملوکیت ادونست از احوال
رعیت پس قهر در مالکیت اکثر باشد از و در ملکیت پنجم ممکن است که رعایای ملك
خود را از رعیتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوك که او اقتدار بر اختیار ندارد و نیز واجبست
بر ملك رعایت حال رعیت اما بر رعیت خدمت ملك واجب نیست و بر مملوك خدمت
مالك واجبست و مملوك در هیچ امری از امور مستقل نیست مگر باذن مالك حتی نماز
و روزه تطوع و امامت و شهادت و غیر ذلك ششم آنکه مالك ابلغ است زیرا که

گویند

گویند مالك کل شیء بلکه اضافت بناس کنند و ملك الناس گویند هفتم آنکه مالك را
هم بذات اضافه کنند و هم بفعل چنانکه گویند مالك العبید و مالك التصرف بخلاف
ملك که آنرا اضافه بفعل کنند نه بذات و حجت آنکه ملك خوانده بغیر الف آنست که
هر یکی از اهل بلد مالك میتوانند بود اما ملك نه زیرا که شان ملك ارفع و اعلاست
و نیز ابلغ است و بآیات قرآنی موافقت دارد که قل اعوذ برب الناس ملك الناس
فتعالی الله الملك الحق و غیر ذلك پس متعین آن باشد و نیز ملك اقصر است از مالك
و او مستلزم تطویل املاست و ممکنست که درك کند او را مرك پیش از اتمام لفظ و جواب
گویند که عزم قایم مقام فعل است و دیگر آنکه مالك باضافه مذکور شود چنانچه گویند
مالك بنده و مالك دار و امثال آن و ملك مطلق مذکور گردد گویند وی ملك است
و آنچه بذات خود مدح بود بغیر اضافه ابلغ است از آنچه مدح باشد باضافه و فهم
از قرات این حکم چند بر و متفرع است اما احکام متفرعه بر قرات اولی آنست که قرات
مالك ارجح است از قرات ملك زیرا که اقصی آنچه از ملك متوقع است عدل و احسانست
و آنکه مردمان محفوظ مانند در ظل حمایت او و مملوك از مالك طلب نفقه و کسوت
و تربیت اطعام و انعام میکنند و انتظار خوان نعم او محظوظ میشود و ملك از مردم
طمع میدارد و مالك از مملوك طمع نمیدارد و ملك اختیار میکند از عسکر مگر آنکه
قوی جثه و بزور دست و آنکه ضعیف و عاجز است میگذارد و التفات بحال او
نمیکارد و مملوك اگر مریض شد مالك او را معالجه می‌کند و اگر ضعیف گشت اعانت مینماید
و نتیجه ملك هیبت و سیاست و نتیجه مالك رافت و رحمت و احتیاج ما برافت
و رحمت زیاده است از احتیاج بهیبت و سیاست و اما متفرع بر قرات ثانیه
آنکه او در دنیا ملك الملوکست که قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء
وتنزع الملك ممن تشاء و در آخرت ملك و ملکی نیست مگر او و بالذبراء او که لمن
الملك اليوم لله الواحد القهار ملك او را هیچ نوع مشابهتی و مشاکلتی بملك
مخلوقین نیست چه اگر ایشان بذل کنند خزاین خود را روی به نقصان مینهند
و ذخایر ایشان بانجام میرسد بخلاف ملك الهی که خزاین رحمت او غیر متناهیست که
ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و چون عطای او اکثرست ملك او اوسع است

واز لوازم ملک او کمال رحمتست و لهذا رب العالمین الرحمن الرحیم را قرین مالک یوم
الدین ساخت واز نظایر اوست اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ
مَلِکِ النَّاسِ پس هر کدام از ملوک دنیا که متصف باین صفت باشند ظل الله فی الارضین
بر ایشان صادقست که کفر و ظلم سبب خرابی عالم است و موجب بر نشانی و انقطاع بنی
آدم که تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا اَنْ دَعَوْا
لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا و طاعت و عدالت متضمن صلاح معاش و معاد عباد که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا
یَعْمَلُونَ پس بر مردمان واجب و لازم است که اطاعت ملوک خود نمایند در امور مشروعه
معقوله و بر مملوک محتم است که مالک الملک را منقاد باشند تا امور معاش
و معاد ایشان منتظم گردد چون وصف فرمود حضرت معبود بآنکه مالک یوم الدین
است اظهار کرد از برای عالمیان کمال عدل خود را بیکبار بنفی ظلم که وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِیدِ و در جای دیگر بثبوت عدل که وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ و هیچ چیز
از برای نظام عالم و صلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست و ظهور برکت و انتفاع
وارتفاع او امتناع از جور و ظلم است سلطان را ارتباط تمام است در صلاح و فساد
عالم اگر عادلست موجب برکت و معموریست و اگر جابرست سبب قلت و خرابی است
چنانچه آورده اند که روزی نوشیروان برسم شکار با لشکری بیرون رفته بود اتفاقا
مانعی از لشکر جدا افتاد و تشنگی برو غلبه کرده روی بطرفی نهاد ناگاه بباغی رسید که
درو انار و اثمار بیشمار بود باندرون باغ رفته کودکی که در آنجا بود گفت بروو اناری
از آن درخت بیار و او رفت و آورد آنرا افشرده آب بسیار خوش طعم بیرون داد
و او را خوش آمده قصد آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر باره گفت که انار
دیگر از آن درخت بیار چون آورد و فشرد آب بغایت کم و بی طعم بیرون داد از سر
آن پرسید کودک گفت شاید که سلطان زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه
قصد ظلم او اینچنین شده باشد نوشیروان ازین سخن تعجب نموده در دل رجوع کرده
ازان قصد بازگشت نمود و گفت انار دیگر بیار چون آورد و فشرد این بار از اول بار پر آب
تر و مزه ناک تر بود گفت در تغییر این چه حکمت بود کودک گفت شاید که تغییر احوال خود کرده
باشد

باشد و از ظلم بازگشت کرده بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان مقاله کودک را
مطابق حال خود یافت در دل خود بالکل از ظلم بازگشت نمود و صیت عدل او بهمه اقالیم
انتشار یافته **فایده سیوم** معنی ملکیت و مالکیت حق سبحانه و تعالی آنست
که او قادرست بر ترجیح وجود ممکنات بر عدمش و او قادرست بر نقل آن از صفتی
بصفتی دیگر چنانچه اراده او باشد بی مانعی و منازعی و بر قضیه حکمت و عدالت
او ملک و مالک یوم الدین اوست زیرا که قدرت بر احیا الخلق بعد از امانت و علم
باجزا متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کامله او و علم شامل او محیط جمیع معلومات
پس یوم الدین را مالکی نباشد غیر حضرة رب العالمین پس اگر گویند که مالکیت
متحقق نمیشود مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه قیامت هنوز قایم نشده
و موجود نگشته پس سزاوار آن بود که گفته شود که مالک یوم الدین بتنوین بدلیل
آنکه اگر کسی گوید انا قائل زید باضافه بی تنوین مرتبت آن اقرار است و اگر گوید
انا قائل زیدا آن تهدیدست جواب آنست که چون قیام قیامت امر حقست و بودنی
و جایز نیست اختلال در حکمت حضرت ذی الجلال بنابر تحقق وقوع وجود او اگر نبود
همچو شی قائم فی الحال و بنابران قومی که گفته اند که هر که مرد قیامت او قایم شد
که آن قیامت صغری است سوال بالکلیه مرتفع میگردد اگر گویند تخصیص مالک
یوم الدین بچه معنیست با آنکه حضرت مالک علام مالک همه ایامست جواب
آنکه چون در دنیا طایفه از متمردان بودند که در ملک دعوی منازعت میکردند
چون فرعون و نمرود و غیر ایشان و آن روز روزی خواهد بود که هیچکس در ملک
با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتوانند کرد چنانچه مذکور شد
و می شاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن روز فرمان هیچکس نافذ نباشد
و از هیبت آن روز هیچکس را مجال التصرف در هیچ امری ممکن نبود تخصیص بجهت آنست
که امروز بخلق نام ملک دادیم و هم ملک ارزانی داشتیم مالکان در املاک خود بخل
میورزند و ملوک در ممالک خود جور و تعدی مینمودند چون روز قیامت شود
تمامی املاک از ملاک استرداد نمائیم و تمامی ممالک از ملوک باز ستانیم تا ملک و ملک
خاصه از آن ما باز ماند نه بخلی ماند در ملک و نه جوری در ملک **فایده چهارم**

قدریه میکویند هرانچه که واقع میشود اگر از جانب حق است پس ثواب از برای شخص
بچیزی که ازو بفعل نیامده است عبث باشد و عقاب او برانچه نکرده باشد
ظلم پس فایده مالک یوم الدین چه باشد جواب آنکه بنده را افعال اختیاریه هست
چنانچه بر عاقل کامل مخفی نیست ثواب و عقاب او منوط بر آنست و حق سبحانه و تعالی
در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آنرا که باختیار کارهای شایسته ازیشان بفعل
آید چه جمیع صفات کمال او را ثابتست و بعضی ازان صفت لطف و قهرست و الا
نقص لازم آید که منافی الوهیت است و بعضی مظهر لطف اند و برخی مظهر قهر و دیگر در
حکمت بالغه آن چون و چرا نیست که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون که موجب انقلاب
است آن باطل است و کمیل بن زیاد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه از سر قدر
پرسید آنحضرت در جواب فرمود که آن راه تاریکست پس درو سلوک منمایید که
راه به بیرون ندارد و دریای بی پایان است درو درمروید که غرق شوید
و سر از اسرار الهیست بر خود مبندید که اطلاع بر حقیقت آن ندارید چنانچه
در نهج البلاغه مذکورست پس آنچه شارع فرموده فرمان آنرا از دست نباید گذاشت
که طریق نجاتست **فایده پنجم** درین سوره کریمه پنج اسم از اسماء الله مذکورست
که آن الله و ربّ و رحمن و رحیم و مالک است گویا که حضرت حق میفرماید که اوّلا ترا
خلق کردم پس الله و معبود علی الاطلاق باشم بعد ازان ترا تربیت کردم بانواع نعم
پس ربّ و پروردگار باشم بعد ازان اصناف عصیان از تو بوجود آمد من آنرا عفو
کردم و پوشیدم پس رحمان و بخشنده گناهان باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی
ترا آمرزیدم و بهشت جای دادم پس رحیم و آمرزنده و درآرنده باشم ببهشت و
بعد ازان جزای اعمال ترا بتو رسانیدم پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن الرحیم
یکبار در بسمله و دیگر در سوره دلیل است بر آنکه عنایت الهی برحمت نامتناهی اکثرست
از دیگر اوصاف کما هی و مع هذا معقب کردانید آنرا بمالک یوم الدین تا عبد میان خوف
و رجا باشد و غرور بنده نکند و نظیر این کلامست غافر الذنب و قابل التوب
شدید العقاب **فایده ششم** حق حمد و مدح و تعظیمی که در میان مردمان جاریست
نمی باشد مگر آنکه کامل باشد در ذات خود و اگر چه صفت احسان ازو بظهور رسد

واما اگر بواسطه احسان باشد که ازو به بنده عاید شده در ماضی یا بسبب رجا و طمع
در مستقبل خواهد بود یا از جهت خوف و رهبت گویا که حق سبحانه میفرماید که اگر شما ثنا
میکنید بکمال ذاتی پس اقدام بحمد من نمایید که منم الله و اگر از جهت احسان سابق است
پس منم ربّ العالمین و اگر از برای احسان مترقب است پس منم رحمن و رحیم و اگر از
برای خوف از عقابست پس منم مالک یوم الدین **بحث ششم** در فواید ایاک نعبد
فایده اوّل بلاشک تقدیم مفعول مفید اختصاص است یعنی عبادت نمیکنیم
و نمی پرستیم احدی را سوای تو که تویی مستحق عبادت و پرستش و حاکم درین ذوق
سلیم است و ذهن مستقیم و استحقاق این اختصاص از برای حق جل و علا ظاهرست
زیرا که عبادت عبارت از نهایت تعظیم است و این تعظیم با آنکسی است که صادر شده
باشد ازو غایت انعام و نهایت اکرام و انعام حق نسبت بعباد انچنین است که اگر
حالات خود را بتدقیق نظر ملاحظه نماید برو ظاهر گردد که کمال انعام از حضرت ملک
علام نسبت به بنده بظهور آمده از مبدا فطرت تا منتهای خلقت و نیز ثابت شده
بدلایل قاطعه که حق سبحانه و تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادرست بهمه
مقدورات و جواد و غنی و حکیم علی الاطلاق است و غیر ذلک از صفات کمالیه
پس معبود بحق و خداوند مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او و نیز عبودیت ذلت
و نهایت پستیست هر جا که مولی اشرف و اعلی عبودیت اذلّ است و ادنی و حق سبحانه
و تعالی اشرف و اعلای موجوداتست در ذات بلا مثال و اولای ممکناتست بصفات
متعال پس عبادت او را الحق و الیق باشد و نیز ماسوای واجب غنی ممکن فقیرست و
محتاج مشغولست بحاجات خود و بحاجت دیگری نمیتواند پرداخت پس قاضی الحاجات
حق جل و علا باشد و مستحق عبادت نیست غیر او که وَقَضَی رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
إِيَّاهُ **فایده دوم** ذکر الله مورث خشیت و مهابت تا عبد در حالت عبادت
ملتفت یمین و شمال نشود و از ذکر ذی الجلال باز نماند گویند که یکی از کشتی گیران
با یکی از استادان آن فن که دران صنعت سر آمد بود کشتی گرفت و بواسطه عدم
معرفت چند نوبت برو غالب شد تا یکبار در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان
استادست مغلوبیت او عجب مینماید او که این شنید فی الفور ازو ترسیده از استاد افتاد

ودیگر با او مقاومت نتوانست کرد و این نبود مگر بواسطه احتشام او و بعد از عرفان و
نیز ذکر معبود موجب قوت عبدست تا ثقل عبودیت بآن قوت بر دارد و این ارکان
بر وسبک کرد و این بسبب تقدیم ذکر اوست همچنانکه اگر کسی خواهد که بار گرانی را بر دارد
وابا و غذائی کی مدد شود بر برداشتن آن بر و مقدم میدارد تا حمل او بر و آسان شود
و مثل عاشق که جمیع محن و آلام در حضور معشوق سهل می انکارد و بر و تعب نمی
نماید و نیز بحکم إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
مُبْصِرُونَ هرگاه طایفه از شیطان سرگردانی از کسالت و غفلت و بطالت
جلال الحدیث از مشرق انوار إِيَّاكَ نَعْبُدُ طالع گشته او را مبصر و مستعد اداء حق
عبودیت میسازد و مس او را ناچیز و ضایع میکرده اند و نیز اگر عبد ابتدا بعبادت
کند محتمل که شیطان او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هرگاه که تغییر
این اسلوب کرد و گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ از احتمال وسوسه و شرک دور ماند و نیز واجب
لذاته مقدم است در وجود پس مناسب آنست که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز
تنبیه است بر آنکه آنچه بر بنده واجبست اولا معرفت الله است بعد از آن عبادت
چه عبادت بلا معرفت فایده ندهد و لهذا بعضی از اهل تفسیر وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ
الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ به لیعرفون تفسیر فرموده اند و نیز نظر اهل تحقیق و عرفا
بر معبودست نه بر عبادت عابدان و بر منعم است نه بر نعمت جاویدان و لهذا
در شان بنی اسرائیل فرمود که اذکروا نعمتی و که باره این امت ذکر نمود که اذکرونی
اذکرکم و تفاوت ذکرین نزد اهل بصیرت مخفی نیست و ذکر معبود اولی است
از ذکر عبادت **فایده سیوم** در حکمت نون نعبد چند وجه ایراد نموده اند
یکی آنکه نون تعظیم است از جانب حق تعالی نظر به بنده که او را تعلیم و تلقین فرموده و نفی
را که مبنی است از تعظیم و تکبر چنانچه در حالت حکایت از نفس خود میفرماید
که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ گویا فرموده که چون تو اظهار عبودیت من میکنی
و استکانی نداری که عبد من باشی ترا بمثابه یک امت میدارم که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
كَانَ أُمَّةً وَاحِدَةً و دیگر آنکه اگر إِيَّاكَ أَعْبُدُ میگفت مقرر است که آن اخباریست
از نفس قایل و بر و لیکن چون گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ معنی او اینست که من یکی از عبید توام

و بلا شک معنی ثانی ادخل در تواضع و فروتنی و الیق است بادب و نیازمندی
و دیگر تنبیه است بر آنکه نماز بجماعت اولی است از فرد چنانچه حضرت سید عالم صلی
الله علیه و آله فرموده که تکبیرة الاحرام در نماز جماعت بهتر است از دنیا و ما فیها و دیگر
مراد اینست که من ترا خالص میکردانم بعبادت و جمیع ملائکه مقربین و عباد صالحین
با من درین قول اتفاق دارند و دیگر آنکه چون مؤمنان برادرانند پس گانه خجل و
علامیم باید که چون تو بر من ثنا گفتی و ستایش من بر زبان راندی که الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین منزلت و مرتبت تو نزد ما بلند و مرتفع
گشت پس اقتصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود بلکه بر تست که سعی کنی در اصلاح
حال جمیع برادران و مؤمنان بآنکه بگوئی ایاک نعبد و ایاک نستعین و دیگر آنکه
گانه عبد معترف بتقصیر میگوید که ای معبود من عبادت من مشوب و مخلوطست
بتقصیرات بسیار و من آنرا مخلوط بعبادت جمیع عابدین کردانیده ام حتی عبادت
انبیا و اولیا و صلحا و ملائکه مقربین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
پس لایق نیست بکرم بی نهایت تو که تمیز فرمائی میان جمیع این عبادات یا همه را رد کنی
بلکه مقتضای رحمت بلا غایت آنست که آنرا در ضمن این بپذیری مثل آنکه شخصی
اگر سلعه بیک صفقه فروخت و از آن بعضی معیوب بود بر مشتری است که
همه قبول کند یا جمیع را رد نماید نه آنکه بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید
فایده چهارم کسی که ذوق عبادت یافت و فواید آن شناخت دل و جانش از فرح
و خوشحالی وی نماید از اشتغال بآن و بار گران تکالیف بر و آسان میگردد و اشتغال
او بغیر عبادت او را ثقیل و گران می آید زیرا که کمال لذات محبت و اکمل احوال انسان
اشتغال اوست بخدمت ملک منان و وجود مکلف مستنیر است بنور طاعت و منضی
است بضوء عبادت چنانکه در خبر وارد است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه
بالنهار کثرت صلوة شب ظلمت اندرون و موجب صفا و بها و جمالست در روز و نیز تکلیف
امانتست که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اداء امانت واجبست
عقلا و شرعا که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا و اداء امانت از
احد جانبین سبب اداء اوست از جانب دیگر و فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله وسلم مر ابن عباس را بطريق وصيت كه يا غلام احفظ الله في الخلوات يحفظك الله
في الفلوات اي پسر محافظت جانب حق نماي در خلوات وآسايشها تا حق نگاهدار
واعانت نمايد در فلوات ودشوارها ونيز اشتغال بعبادت ذو الجلال اشتغالست
از عالم غرور وبراي سرور ركون است از خلق بحق واين موجب كمال لذت وغايت
بهجت است وكسي كه اين حالت را مستبعد داند پس بايد كريمهٔ فلما رأينه اكبرنه وقطعن
ايديهن را از كلام ايزد متعال بخواند چون جمال بشر را اينقدر تأثير باشد پس هر گاه كه
جلال عظمت الهي در دل عابد وجد تجلي كند معلوم است كه حيرت او بيفزايد ودهشت
روي نمايد واز خود فراموش كند ووقتي كه جام شهود نوش كند وبايد دانست كه
عبادت را سه درجه است اول عبادت او از براي رغبت در ثواب يا رهبت از عقاب
باشد واين مرتبه زهادست كه روي از متاع دنياي فاني تافته اند وبراي باقي آورده
بطمع آنكه آن اشرف واعلاست واين مرتبه ادني است نزد اهل ذوق وحال دوم حق را
عبادت نمايند بواسطهٔ تشريفي كه عبادت راست كه آن قبول تكاليف است با انتساب
بحضرت وهاب واين مرتبه وسطي است سيوم آنكه قطع از طمع ثواب وخوف عقاب
نموده او را عبادت كند بسبب آنكه كسي كه استيهال واستحقاق عبادت دارد معبود علي
الاطلاق است كه پرستش او را سزاست وعبادت او را واو عابد بنده فقير حقير هست
ومعبود خداوند علي الاعلي والوهيت موجب عزت وهيبت است وعبوديت مقتضي
خضوع وذلت واين مرتبه اعلي است كه عبوديت مسمي است ونيست اشارت باين مرتبه است
كه اگر مصلي بجاي اصلي قربة الي الله اصلي لثواب الله يا هرباً من عقاب الله گويد نمازش باطل
واز كلام معجز نظام امير المؤمنين است صلوات الله عليه كه ما عبدتك خوفاً من نارك
ولا شوقاً الي جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك وفرق تمام است ميان عبادت
وعبوديت عبادت بندگي كردنست وعبوديت بنده بودن واين آنست كه در همه احوال
بندهٔ او باشي چنانچه در همه احوال حضرت ذي الجلال خداوند تست وعبادت موقت
وآن كردن طاعتست وعبوديت موبدست وآن ماندن از معصيت است عبادت
كردن آنچه خداي تعالي پسندد عبوديت پسنديدن آنچه خداي تعالي كند عبادت
دادن مال زكوة عبوديت خوش بودن در رفتن مال بنا بر حادثات وديگر آنكه عبوديت

ازاشرف

از اشرف مقاماتست كه حق تعالي بهترين كائنات را بآن ياد فرموده كه سبحان الذي
اسري بعبده ليلاً من المسجد الحرام وعيسي نبي بآن مفاخرت كرده واول بآن تكلم نموده
كه اني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا وامير مؤمنان وامام متقيان بآن مباهات
نموده كه كفي بي فخرا ان اكون لك عبدا وكفي بي شرفا ان تكون لي ربا اللهم اني
اني وجدتك الها كما اردت فاجعلني عبدا كما اردت يعني كافي وبسنده است
مرا كه بآن فخر كنم كه بندهٔ توام ومرا آن شرف بس كه تو پروردگار مني بار خدايا يافتم آنچنان
ترا چنانچه خواستم پس مرا چنان بنده گردان كه تو خواهي وبعضي از اهل تحقيق گفته اند
كه مقام عبوديت نبي اشرفست از مقام رسالت او زيرا كه عبوديت منصرف ميشود از خلق
بحق وبرسالت انصراف اوست از حق بخلق وبعبوديت بنده از تصرفات معزولست و
برسالت بتصرفات مشغول ولهذا اشرف تقديم يافته در قول موحد كه اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله لن يستنكف المسيح ان يكون
عبدا لله ولا الملائكة المقربون مبحث هفتم در فوايد واياك نستعين فائده
اولي بلا شك قدرت دارد باينكه متمكن باشد از فعل وترك آن وحصول رجحان او
بواسطهٔ مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است ديگر باره تقسيم عود ميكند واين خود موجب
تسلسل است پس ميبايد كه منتهي شود باعانت حق سبحانه وتعالي ونيز همه بندگان طالب
طريق خيرند با آنكه مساوي اند در قدرت وعقل وجد وطلب واين سعادت فايز نميشوند
مگر بعضي از عباد واين متسبب نيست مگر باعانت حضرت حق كه بسبب قابليت فطري اصلي
ايشان را توفيق طاعت كرامت ميفرمايد واز معصيت دور ميگرداند چه ايشان گوش هوش
گشوده اند بكلام الهي وباختيار تلقي بآن مينمايند وحضرت حق نيز فرق وگذاشت ميفرمايد
در ايشان واعانت ميكند ايشان را بتوفيق طاعت ودوري از معصيت واين طايفه
مظهر لطفند بخلاف آن جماعت كه سر از آن نموده اند كه سخن حق نشنوند وتلقي آن ننمايند
مع ذلك اختيار آن دارند كه بشنوند وبعمل آرند پس اين طايفه مظهر قهرند كه شقاوت
را بر سعادت اختيار كرده اند واين موجب خذلان وفرو گذاشت حق است ايشان را كه فلما
زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابليت فطريه ايشانست كه حق اعانت مي
فرمايد وفائدهٔ استعانت ظاهر ميشود در آنكه حق سبحانه وتعالي طاعت را واسطهٔ

نیل مطلوب کردانید مثل شیخ که بعد از اکل طعام بحصول مبر رسد فایده دوم
قایل را میرسد که بگوید که استعانت بر عمل حسن است قبل از شروع درو نه بعد از
شروع پس چرا مقدم نداشت استعانت را بر عبادت جواب آنکه کانه عبد میگوید
که شروع در عبادت تو نموده ام بی استعانت من منوط بکرمت در اتمام آن که
منع نکند مرا مانعی و معارضه ننماید مرا صارفی که قلوب العباد بین اصبعین من
اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء که انقلابات در احوال عباد بسیارست و نظر فیها
و خاتمت است و عبادت را باعانت او باتمام میتوان رسانید و عاقبت و خاتمت
بامداد او بخیر مقرون میگردد و بنده می باید که خود را مستعد فیض و اعانت الهی
کرداند چه تخصیص باسم الرحمن که درین حدیث وارد شده مشعر است بانکه رحمت
کامله الهی شامل همه جهات عبدست و کیفیت تقلیب او از همه جهت از دایره رحمت
بیرون نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا به بندکان میرسد همه رحمت
اما از طرف عبد اکثر عدم طاعت و معصیت است و حصول آن از نفس بنده است
و عقاب بسبب این مترتب میشود و نیز استعانت مطلقه متناول همه معان
فیه نیست پس ذکر عبادت حکم وسیله دارد در طلب اعانت بر حوایج و تقدیم وسیله
و سبب بر مسبب انسب است والله اعلم فایده سیوم عبد اقتدا بحضرت خلیل
کرده میگوید در اعانت غیر تو نمیخواهیم چه نمرود مردود دست و پای حضرت خلیل
علیه صلوات الله الملک الجلیل بسته بود در حالت القای او بآتش نمرودی جبرئیل
علیه السلام نازل شده فرمود که ای خلیل الک حاجة ترا هیچ حاجتی هست آن
حضرت در جواب فرمود اما الیک فلا مرا حاجت هست بتو نه جبرئیل گفت پس حاجت
از قاضی الحاجات بخواه گفت حسبی من سوالی علمه بحالی کافیست از سوال من علم او
بحال من و نکته درین آنکه مومن در صلوة مقید دست و پایهای او از مشی و دستهای
او از بطش و لسان او از کفت مکر از قرائت و ذکر پس چنانچه حضرت جلیل در شان
خلیل فرموده که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم پس همین میگوید آتش دوزخ
بعضی کمای مومن نور طاعت تو نار مرا فرو نشاند فایده چهارم طلب اعانت نمیکنیم
بغیر تو و از غیر تو استعانت نمیخواهیم زیرا که ممکن نیست که او اعانت من کند مکر باعانت تو

اورا

اورا بدین قطع واسطه میکنم و نظر بعبادت نمیکنم مکر باعانت تو فایده پنجم چون
ایاک نعبد موهم عجبست بواسطه عبادت ازاله آن نموده بایاک نستعین فایده
ششم ایجاد و مقامات معرفت ربوبیت و معرفت عبودیت و نزد اجتماع
هر دو حاصل میشود در بطنی که مذکورست در اوفوا بعهدی اوف بعهدکم اما معرفت
ربوبیت پس کمال او مذکورست در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم
الدین و انتقال عبد از عدم سابق بر وجود دلالت میکند که او آله است و حصول
فواید بر عبد او در حال وجود دالست بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد مبنی
بر آنکه مالک یوم الدین است اما معرفت عبودیت مبدا او ایاک نعبدست و
کمال او ایاک نستعین در جمیع مطالب و مآرب و هرگاه تمام شد وفا بعهد مرتب برو
مترتب کشت که اهدنا الصراط المستقیم است تا آخر و این احسن و ابلغ ترتیبی است چنانچه
بر صاحب فطنت مخفی نیست فایده هفتم بدانکه از اول تا باول این آیه کلام بر وجه
غیبت بود اکنون بطریق خطاب جای کردانید و این را التفات گویند چه اولی آنست
که از غیبت بخطاب عدول کنند و یا از خطاب بغیبت روند و یا از غیبت بتکلم
آیند و حکمت درین آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوبی دیگر منتقل کردد سامع
را از استماع آن نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بر یک اسلوب آن نشاط نباشد
و وجه التفات که درین سوره وقوع یافته مبتنی بر چند وجهست اول
آنکه مصلی نزد شروع در صلوة کانه اجنبی است بنا برین ثنا بر حضرت رب العالمین
تا بمالک یوم الدین بالفاظ مغایبه وارد کشته بعد از آن کانه حق سبحانه میفرماید
که چون تو بحمد و ثنای من اقدام نمودی و اقرار بالوهیت و ربوبیت و دیگر صفات
من کردی در دعوی عبودیت صادق آمدی ما نیز حجاب برداشتیم و ابدال نمودیم
محل بعد را بمقام قرب پس در حالت شهود و حضور تکلم کن بالفاظ مخاطبه و بگو که
ایاک نعبد و ایاک نستعین دوم آنکه عبد چون یاد کرد که سزاوار حمد اوست و جاری
کردانید بر وی صفات عظیمه را بانکه پروردگار عالمیانست و بانکه منعم است بر خلق
بانواع نعم بلا نهایت و بانکه مالک کل امورست در عاقبت بواسطه اینها علم او تعلق
گرفت بمعلوم عظیم الشان رفیع البرهان که مستحق ثنا اوست و حقیق خضوع و

استعانت بنده در مهمات پس بان معلوم متصف بصفات کمال و متمیز بنعوت
جلال خطاب میکند که ای آنکسی که باین اسماء حسنی موسوم و باین صفات علیا موصوف
و معلوم مییز ابعبادت خاص میگردانیم و باستعانت اختصاص میدهیم لا نعبد غیرک
و لا نستعین سواک زیراکه دلالت خطاب بر اسناد بآن معلوم متمیز که سزاوار نیست
عبادت مر غیر او را اظهر و تمامتر است **سیوم** آنکه دعا در حضور الیق و اولی است
چنانچه ثنا در غیبت اوقع و احری است و بطریق انبیاء در حضور او نسبت چنانچه
قرآن ازان خبر میدهد که حضرت آدم فرمود که ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت سلیمان
این دعا نمود که رب هب لی ملکا و حضرت رسالت پناه مخاطب باین خطاب شد که
قل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود که رب لا تذرنی فردا و غیر ذلک من الآیات
چهارم آنکه چون عبد شروع در صلوة نمود بنیت تقرب کرد و حق جل و علا را
ثنا گفت بر وجه لایق حق سبحانه و تعالی دعای او را استجاب فرمود در تحصیل این قرب
بی فتور و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون مقام حضور ... ازما
سوی بالکلیه غایب شد چنانچه لذت و الم درک نمیتواند کرد و این مرتبه مخصوص
انبیا خصوصاً سید المرسلین و الائمة المعصومین است صلوات الله علیهم اجمعین
فایده هشتم بدانکه اهل شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند آله خود را
از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه و نحاس و غیر ذلک و بعضی دیگر از نبات
مثل شجر معین و دیگر از نبات مجوس عبده سبح و عزیر و بعضی دیگر از اجسام بسیطه
مثل عبده نار که مجوس اند یا اجسام علویه مثل عبده شمس و قمر و دیگر کواکب و طایفه
میگویند که مدبر عالم نور و ظلمت است و ایشان ثنویه اند و جماعتی میگویند که
ملائکه عبارت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را روحی است از ارواح فلکیه که مدبر
اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ میکنند ازین ارواح صور و تماثیل را
و پرستش مینمایند و ایشان عبده ملائکه اند و بعضی میگویند که عالم را دو آلهه است
یکی خیر که الله است و دیگری شر که ابلیس است چون این نوع طرق مختلفه باطله در میان
خلایق هست حق سبحانه و تعالی سوره کرامت فرموده که تصدیق بآن موحد از مشرک
و معبد از شیئ و منافق از موافق امتیاز می یابد زیراکه الحمد لله دلالت دارد بر جمیع

انواع

انواع حمد و متضمن تسبیح است که او مستثنی است از سایر صفات چنانچه مذکور
شد و ایاک نعبد دالست بر توحید محض و برائت از هرچه غیر معبود بحق است که
غیر معبود بحق سزاوار ستایش نیست و معبود بحق لایق ثنا و ستایش هست و اکبر است
از هر شیئی چه غیر او همه مخلوق اند و استیهال معبودیت ندارند چنانچه بدلایل قاطعه
ثابت شده پس ایاک نعبد قایم مقام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است
و لهذا در رکعات اخیره جاری مجری فاتحه میشود که مصلی مخیر است در میان فاتحه
و تسبیحات اربعه و ایاک نستعین نایب مناب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بحث هشتم در فواید اهدنا الصراط المستقیم **فایده اول** گویند طلب هدایت
از مؤمن تحصیل حاصلست چه مؤمن مهتدی است چنانچه در سؤالات اهل روم مذکور
شد و جواب آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و آنحضرت تقریر نمود که جواب دیگر
ندارد و لهذا بعضی نیز گویند که مراد از صراط اولین است در تحمل میثاق عظیمه
از جهت رضات الله مثل تحمل نوح علیه السلام بر جفای قوم و دیگر انبیا علیهم السلام
و نیز در هر خلقی از اخلاق طرف افراط و تفریطی دارد و هر دو مذموم اند و حد وسط
محمود است پس مؤمن بعد ازانکه معرفة الله را بدلایل حاصل کرد هدایت یافته
گشت لکن لابد است او را ازین حصول ملکات و اخلاق فاضله که وسط است بین طرفین
و مستقیم است بین منحرفین مثلا قوت شهویه طرف افراط او فجور است و طرف تفریط
او جمود و آن هر دو مذموم اند و وسط او که عفت است محمود است و همچنین قوت غضبیه
طرفین او که تهور و جبن اند مذموم اند و وسط او که شجاعت است محمود است و قوت
اوهم نفسانیه که کربزه و بلاهت مذموم اند و وسط او که حکمت است محمود و بالجمله حاصل میشود
از توسط قوت شهویه حیا و رفق و صبر و قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع
سخاست کرم و ایثار و عفو و مروت و مسامحت و لازم می آید از توسط استعمال
قوت غضبیه بزرگی نفس و علو همت و ثبات و حلم و سکون و تحمل و تواضع و حمیت
و رقت و از توسط استعمال قوت نطقیه ذکا و سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت
تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر و حاصل میشود از کمال توسط در قوای ثلثه که شهویه
و غضبیه و نفسانیه است کمال عدالت و تابع است او را صداقت و الفت و وفا و شفقت

وصله رحم ومکافات وحسن شرکت وتسلیم وتوکل وتعظیم معبود بحق وخداوند
مطلق وملائکه مقربین وانبیاء مرسلین وائمه معصومین واولی الامر وانقیاد
اوامر ونواهی ایشان وتقوی کامل میکردد وتمام میشود بانبیاعی وآن موجب اکرام
باری میکردد که اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللهِ اَتقیٰکُم ولهذا برای آنکه قوت نطقیه ذاتی است
وقوت غضبیه وشهویه حصول ایشان مراورا بواسطه تعلق بدنی است پس کمال
توسط او در نطقیه آنست که استعمال کند اورا بحیثیتی که ازو دور ممکن نباشد
وکمال توسط دران دو دیکر آنست که استعمال آنها بطریقی باشد که اقل ازو متصور
نکردد وازین احوال مقتضی است بسعادت ابدی ودولت سرمدی ونیز علم نظری قبول
زیادتی میکند بسبب تواصل اوقات وقلت فترات وبواسطه زیادتی ادله پس کسی
که معرفت الهی بدلیل واحد داند چنان نیست که اورا بدلایل متعدده اخذ کند
وهیچ موجودی نیست از اقسام ممکنات الا که در وجود دلالت واضحه هست بر وجود
واجب الوجود ووحدانیت وبر قدرت وجود رحمت وحکمت بالغهٔ او وچنانکه
روایت کنند که مردی در زیر درختی خفته بود ودر درخت مینکریست ناکاه برکی
ازان درخت بر روی وی افتاد آن مرد آنرا برداشته بر زبان او جاری شد که من
الذی انبت الورق علی الشجر یعنی کیست آنکس که رویانید برکرا بر درخت درین حالت
برکی دیکر بیفتاده بروی نوشته بود که اَلَّذِی اَنبَتَ الوَرَقَ عَلَی الشَّجَرِ هُوَ الَّذِی شَقَّ عَلَی
وَجهِکَ البَصَرَ وَالسَّمعَ عَظمًا فِی رَاْسِکَ وَاَنطَقَ لَحمًا فِی فَمِکَ یعنی آنکس که برک بر درخت
رویانید که چشم ترا شکافته بینا کردانید واستخوان ریزه را در سر تو شنوا ساخت وکوشت
پاره در دهان تو بسخن کویا بینا ساخته ومقرر است که صحت دین اسلام بدلیل واحد
کفایت میکند اکرچه ذهول بحصول سد راه باقی دلایل بر کافه میکویند که هدایت کن
مارا بر کیفیت هر شی از ادله داله بر ذات عالی وصفات متعالی تواز علم وقدرت
وغیر ذلک ونیز میتواند بود که مراد به الصراط المستقیم اقتدا بانبیا واولیا باشد
با آنکه انسان بالکلیه معرض باشد از ماسوی الله ومقبل باشد بالهمکی همم وقلب بذکر
وفکر او تا غایتی که اکر مامور کردد بذبح ولد صلبی مثل حضرت خلیل در ذبح اسمعیل
مطیع ومنقاد باشد واکر اشارت شود بالقاء نفس در ظلمات بحر فرمان کردن

نظر

٤٢

نظر بهیچ بودن پیغمبر واکرام شود اورا بتلامذت وشاکردی کسی که از وی اعلم باشد
فرمان الهی خریدار بود مثل موسی نبی با وجود منصب نبوت وکتاب وشریعت
وخواجه خضر علیه السلام ونیز چون طرق مختلفه در میانست با وجود فرق
اسلام که هفتاد وسه فرقه اند وازانجمله ناجیه یک فرقه اند میکویند هدایت کن
وراه نمای مارا بطریق سوی که دروغ وریب ولغزانی نباشد وآن طریق جماعتی
است که محبت ایشان عصمت است در اولی وعقبی ومودت ایشان واجب بدلیل
کریمه قُل لَا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربیٰ ایشان طایفه اند که شان
ایشان قرآنست ومدح کوی حضرت ایشان که آنجماعت اهل بیت رسول اند صلی الله
علیه وآله اجمعین وبفحوای مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
ومن تخلف عنها غرق مفهوم ومعلوم است که فرقهٔ ناجیه ازجمله آن فرق ایشان اند
که بکشتی نجات ایشان در آمده اند وباقی که دران کشتی در نیامده اند ودست
وکلا بدامن آل عبا نزده اند وطریق دیکری را اختیار کرده اند هالکند چه طریق مستقیم
طریق آل محمد است چنانچه بریده روایت کرده ودیکر بوجوه را صراط مستقیم تلقین فرموده
که در سوال اختیار نموده زیرا که خط مستقیم اقرب خطوطی که موصل است بین
نقطتین پس صراط مستقیم اقرب باشد بمطلوب ونیز مستقیم واحد است وما سوی
آن معوج وبعضی ازان مشابه بعضی دیکر نیست در اعوجاج ومقرر است که استقامت
ابعد است از خوف واقرب بخلاص وطباع بجانب او اکثر ودر اختیار لفظ صراط
بر طریق وسبیل تذکره ایست مر صراطی را که جسر ممدود است میان طرفین جهنم
سهل الله تعالی علینا ورود وعبوره **فایده دوم** اهدنا بلفظ جمع فرموده
زیرا که دعا بعنوان اعمیت اقربست باجابت چه اکر دعای بعضی که قرین اجابت شد
اکرم الاکرمین دعای دیکرانرا بتبعیت آن مقرون باجابت میکرداند وازینست که
در خبر وارد است که قبل از دعا وبعد از دعا بر پیغمبر وآل صلوات الله علیهم صلوات
فرستند که صلوات بر رسول وآل البته مستجابست وچون طرفین دعا مستجاب
شد وسط او نیز بتبعیت مستجاب میشود ونیز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرموده که دعا کنید بدرکاه حق جل وعلا بالسنه که بآن عصیان نکرده باشید کفتند که

یا رسول الله این السنه از کجا آرد فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو بلسان او عصیان
نکرده و او بلسان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع حامدین است و ایاک نعبد
متناول جمیع عبادت عابدین و ایاک نستعین استعانت همه مستعینین پس لا جرم
هدایت از برای کل است مجملا آنکه طلب اقتدا بکل الصالحین است در صراط الذین انعمت
علیهم و فرار از طالحین در غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و هرگاه در دنیا بدین
شیمه سلوک نمایند امید که در عقبی نیز در سلک و من یطع الله و الرسول فاولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
باشند فایده سیوم بعضی از ارباب وصول و محرمان حرم قبول گفته اند که
صراط مستقیم عبارة از عبور طریق تقرب و وصول بمقصد حقیقت است و سالکان
این مسالک را به پنج کام طی کرده اند و به پنج قدم بمنزل مقصود رسیده اند قدم
اول بر نفس خود مینهند تا مرادی و نامرادی در نظر ایشان یکسان میشود و قدم دوم
بر دنیا مینهند تا هستی و نیستی در نظر ایشان مساوی میگردد و سیوم قدم بر خلق
مینهند تا رد و قبول ایشان برابر میشود چهارم قدم بر جان مینهند تا حیات و ممات
در نظر ایشان تفاوت نمیکند بلکه مایل میشوند بممات و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله
علیه فرموده در حین شهادت که فزت و رب الکعبة یعنی فیروزی یافتم بخدای
کعبه پنجم قدم در حرم سرای قدس مینهند تا غبار انوار تجلی جمال و جلال الهی
مشاهد ایشان میگردد و دل ایشان بحقایق ایمان منور میشود که للذین احسنوا
الحسنی و زیادة چنانچه در نهج البلاغة مذکور است که بعضی از خواص از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه پرسیدند که هل رأیت ربک حتی عرفته یعنی آیا دیدی پروردگار
خود را تا شناختی او را فرمود در جواب لم اعبد ربا لم اره یعنی نپرستم خدای را
که ندیده باشم او را گفتند کیف رأیته یعنی چگونه دیدی فرمود که ما رأته العیون
بمشاهدة العیان و لکن رأته القلوب بحقایق العرفان یعنی ندیدم او را بدیده سر
و لیکن دیدم او را بدیده سر بطریق برهان عقلی و حجت کشفی فایده چهارم بعضی
گویند که صراط مستقیم از طریق الی الله است و آن بار بسته بر دو کار است یکی کام از
دنیا در کشیدن و بکام دوم عقبی را پس پشت انداختن و بقرب مولی واصل گردیدن که الدنیا

حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله پیغمبر
و این سر فرموده که درویش را نه دنیا مطلوب است و نه عقبی محبوب طلب کردن دنیا
رنجوری است و طلب کردن عقبی مزدوری مزدور بهشت مینازد و عارف بدوست
مبحث نهم در فواید صراط الذین انعمت علیهم فایده اول در کشاف
آورده که فایده بدل آوردن این کلمه چه بود چرا ابتدا نفرمود که اهدنا الصراط الذین
انعمت علیهم میگویند که فایده این تأکید است که ذکر شیء مرة بعد اخری آکد است از
ذکر وی مرة واحدة و دیگر آنکه تا اشعار باشد باین که صراط مستقیم طریقه مؤمنان
و سلیقه مسلمانان است یا دلیلی باشد داله بر استقامت ایشان بابلغ وجهی و نظیر
این چنانست که کسی گوید کسی را که ترا دلالت کنم بر بزرگترین مردم و فاضلترین ایشان
و فلانی را تعیین کند این اسلوب کلام ابلغ است در وصف آن شخص ببزرگی
و فضل از آنکه دلالت کنم بر فلانی که افضل و اکرم است زیرا که ذکر آن شخص اولا بر سبیل
تفصیل واقع است در نفس و اکد است در وصف او بفضل و کرم فایده دوم
حسن نعمت آنست که منفعت مفعول له او بر جهت احسان نظر بغیر باشد که اگر فاعل اگر
منفعت نفس خود اراده کند بر جهت احسان آن نعمت نیست پس مستحق شکر نگردد
و هر چه بخلق عاید میشود از جلب نفع و دفع ضر آن از جانب حق جل و علاست که
و ما بکم من نعمة فمن الله زیرا که نعمت واصله از جهت غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق
سبحانه و تعالی میشود زیرا که خالق این نعمت و آن منعم و داعیه انعام در وی همان
حق تعالی است و اول نعمتی که به بندگان ارزانی فرموده نعمت حیوتست که با وی
ممکنست انتفاع بمنافع و احتراز از موانع چه اولا فرموده که کیف تکفرون بالله و
کنتم امواتا فاحیاکم و در عقب آن ذکر کرده که هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا
فایده سیوم گویند که آیا حق سبحانه و تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی داشته
و یا نه مراد نعمت دنیوی است نه اخروی چه نعمت دین در حق ایشان ممکن نیست بعضی
گویند که نعمت دنیوی نیز در حق ایشان نه و انیست از دو وجه یکی آنکه اگر او را بر کفار
نعمت بودی لازم آمدی طلب صراط کفار بدلیل صراط الذین انعمت علیهم زیرا که مبدل
منه که الصراط المستقیم است در حکم تنحیه و طرح است جواب این آنست که غیر المغضوب

دافع اذیت و وجه دوم از سوال آنکه نعمتهای ایشان از مال و صحت و عافیت و
لذات و منافع همه استدراجی است و آن بمنزله طعام مسموم است که بظاهر مر
آکل را در خوردن آن لذت و راحتست فاما تلخی و محنت هلاک در عقب دارد
و نعمت عبارت از منفعتی است که خالص باشد از ضرر قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُم
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و املاء و مهلت که متعلق بکید
متین باشد چگونه نعمت توان گفت و النعمة لها عاقبة محمودة و دیگر فرموده است حق
که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا
إِثْمًا ازین معلوم شد که عافیت و مهلت ایشان بواسطه آنست که گناه ایشان زیاده
گردد نه از جهت خیر ایشانست جواب این برین وجه گفته اند از آنکه املا و مهلت
نظر بکفار نعمت و خیر نباشد لازم نمی آید که اصل حیاة و سایر اسباب انتفاع از
حیطهٔ نعمت بیرون رود چه مهلت تاخیر نعمت است بعد از ثبوت استحقاق
آن و لا محالة هذه نفس مهلت نیز تمتع خالیست چنانچه از ضرر خالی است کما قال الله
تبارک و تعالی وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ و این بمنزله طعام
مسموم نیست بلکه بمثابه آنست که شخصی طعام لذیذ غیر مسموم تناول نماید و بواسطه
فساد مزاج آکل تا بسبب استعمال الطعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام فاسد گردد
و نسبت باکل هیچ زهر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که نعم المال الصالح للرجل الصالح و چگونه نعم ناشناخته آنچه عموم نداشته
باشد و حال آنکه میفرماید یَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً الآیة
و دیگر فرموده وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ و این در معرض امتنان و شرح نعم و قوع یافته
و دیگر فرموده وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ و شکر نباشد
مگر بعد از نعمت **فایده چهارم** مراد بنعمتی که در انعمت علیهم مذکور شده اکثر
بر آنند که متناول است هر نعمتی را خواه دینیه و خواه دنیویه اما نعمت دنیویه فقط
از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین خارج میشود و باقی میماند نعمتی که حضرت
عزت کرامت فرموده در دنیا و آخرت بر انبیا و صدیقین و شهدا و صلحا که
انعم

انْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ و چنانکه
اصل نعم دنیویه حیوتست که مستتبع کل منافع و مبرات است پس همچنان اصل نعم
دینیه که ایمانست مستلزم جمیع خیرات و سعادات است و چنانچه کما ابدان بحیوات
کما ارواح بایمانست و موت آن بفقدان إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ
فِي الْقُبُورِ و همچنین که حیوة بدن از فضل خواص ایمان نیز بحو فوق اوست و اضافه
ایمان بعید اضافه اثرست بقابل و این قبول مستوجب ثواب ابدی و سعادت
سرمدی میگردد و در نار مخلد نمیماند چه او را تشریفی کرامت فرموده با عظم انعام
معاقب نخواهد ساخت او را باشد الامر که ما الانعام الا بالتمام گویند اگر رعایت
اصلح بر حق تعالی واجب باشد مقررست که آن انعام نیست زیرا که ادای واجب را
انعام تسمیه نمیکنند جواب آنکه این نزاع لفظی است چه لا بدست که آنچه اصلح
باشد از و صادر شود و لا بد بحکمت بالغهٔ او نیست خلاف این تو آنرا هر چه میخواهی
تسمیه کن **فایده پنجم** بعضی از اهل تحقیق آورده اند که منعم علیهم چند طبقه
اند اول آنانی که در آیت رفیعه أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ الآیه مذکور شد
و نعمت در حق ایشان نبوت و رسالت و امامت و خلافت و راستی و شهادت
و صلاحیت است دوم اولیا اند که انعام در بارهٔ ایشان صدق و رضا و تقوی
و یقین است سیوم عارفانند و نعمتی که در بارهٔ ایشان اجرا فرموده معرفت ذات
و صفات اوست سبحانه چهارم ابرارند و انعام در حق ایشان حلم و رأفت است
پنجم مریدانند و انعام ایشان حلاوت طاعتست ششم علما اند و انعام در حق
ایشان استفتاح ابواب معارف و ارشاد و هدایت خلایق بطریق قویم و
صراط مستقیم چه ایشان زنگ جهالت و غفلت بصیقل علم از سویدای خود
زدوده اند و بعمل گوی دولت از میدان سعادت ربوده و فضیلت علم همین
بس که حضرت حق جل و علا فرموده که وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي و حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ هفتم مومنانند و انعام ایشان
استقامت در ایمان چه معرفة الله و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و نبوت

وامامت ومعاد بدلائل وبراهین یقینیه حاصل کرده اند ومرتکب باوامر الهی شده
اند ومجتنب از نواهی او گشته ودر متابعت آل مصطفی صلی الله علیه وآله استوارند
واین عطیه کبری ونعمت عظمی است **فایده ششم** حضرت ابی عبد الله جعفر
بن محمد صادق علیهما السلام فرموده که صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی طریق آنانی
که بر ایشان وضع منت فرمایی بغفران ومشرف گردانی بدرجات جنان نه طریق
آنان که در معرض سخط اند وهجران وبواسطه عدم فرمان برداری در دار عقوبت
ونیران چون کفره وظلمه آل محمد صلعم **مبحث دهم** در فواید غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ **فایده اول** مغضوب علیهم طایفه اند که مایل اند در
اخلاق یا در اعتقاد بطرف تفریط که ایشان یهود بودند و [illegible] شیمه ایشان
داشته باشند در تفریط مثل خوارج ونواصب ومخالفان اهل بیت که تفریط
مینمودند در باره امیر المومنین ودر باره باقی ائمه انام علیهم الصلوة والسلم
وتفضیل غیر بر امیر المومنین علیه السلام میکردند وحال آنکه در کتاب کشف الغمه
روح الله روح مولفه مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر دوستی
امیر المومنین علیه السلم مردمان را ترغیب میفرمود وبران مبالغه مینمود واز بغض
وعداوتش تنفیر میکرد که فرق میان مومن وکافر از بغض وحب آنحضرت معلوم
میشود بموجب فرموده حب علی ایمان وبغضه کفر یکی پرسید که یا رسول الله بغض
او را بچه در یابیم فرمود که علامت بغض او آنست که غیر برابر وتفضیل کنند و
بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بنیاد مخالفت کردند وبغض ورزیدند وبروی
آنحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب تفصیل آن مذکور است ومتابعت او
که فرض عین بود بلکه عین فرض بکردند وضالین جماعتی اند که مایل اند بجانب
افراط وایشان نصاری اند ومثل نصاری در افراط وغلو مانند غلاة که امیر
المومنین علیه السلم را بشر ندانستند بلکه آله دانستند ولهذا امیر المومنین در جواب
سوال حارث همدانی رحمه الله میفرمود که مبغض قالی مباشید ومفرط غالی نیز
باید که نباشید چه این هر دو طریق ضلالت وحد وسط را معیار سازید آنها باز
پس افتاده اند وانها پیش رفته اند هر یک می باید که بحد وسط خود را برسانند

چه طرفی

چه طرفی نجاتست ومرا بنده داند که حق سبحانه وتعالی در باره من عنایت بلا
غایت فرموده بمرتبه که در وقت مردن هر که باشد از مومن ومنافق مرا بچشم سر
معاینه ببیند ومن بر احوال او مطلع گردم از اسم ووصف واقوال وافعال او وآنچه
کرده از نیک وبد بالهام الهی وبرکت حضرت رسالت پناهی مرا معلوم باشد ولی
حارث تو در محل عبور بر پل صراط مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن وجویمه کم ترا
باشد مترس واندیشه مکن ترا در آن وقت شربت آبی بچشانم که خنک تر باشد از یخ
وشیرین تر باشد از عسل ووقتی که دوزخیان را بر آتش عرض کنند من خواهم گفت بآتش
که ای آتش زنهار که گرد این مرد نگردی ونزدیک او نشوی که سر رشته محبت او
بوصی پیغمبر باز بسته است چنانچه این ابیات مشعر است باین مضمون **شعر**

قول علي لحارث عجب ❊ كم ثمة اعجوبة له حملا ❊ يا حار همدان من يمت يرني
من مؤمن او منافق قبلا ❊ يعرفني طرفه واعرفه ❊ بنعته واسمه وما فعلا
وانت عند الصراط تعرفني ❊ فلا تخف عثرة ولا زللا ❊ اسقيك من بارد على ظماء
تخاله من حلاوة العسلا ❊ اقول للنار حين توقف للعرض ❊ دعيه لا تقربي الرجلا
دعيه لا تقربيه ان له ❊ حبلا بحبل الوصي متصلا ❊ آنحضرت این ابیات بنده

ودیگر بحکمان فرموده که این کتاب کنجایش آن ندارد حارث گفت این کلمات با برکات
شنید گفت اکنون باک ندارم که مرگ بمن ملاقات کند یا من بمرگ ملاقات کنم
وطایفه یهود ومثل ایشان تخصیص یافته اند بغضب زیرا که غضب مستلزم
بُعد وطرد است ومفرط در هر شیی معرض است از آن واما مفرط مقبل است ولکن
از حد اعتدال تجاوز کرده مقصود را فوت نموده در بادیه حرمان حیران مانده
كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ ویهود تفریط کردند در شان پیغمبر خود
بانکه اطاعت نکردند کلیم را وایذا رسانیدند بغایتی که چون حق سبحانه وتعالی ایشان را
از دریا بسلامت گذرانید واز فرعون نجات داده او را غرق گردانید با تمام لشکریان بعد از آن
یهود داعیه کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که بعد از
رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اختلاف در باب خلافت بسیار شد بعضی
از یهود مدینه بدین سبب شادان گشته روی بامیر المومنین علیه السلم آورده

وكفتند ما دفنتم نبيكم حتي اختلفتم فيه هنوز دفن نا كرده سيغمبر خود را در ميان شما
اختلاف افتاد در باره سيغمبر آنحضرت در جواب فرمود كه انما اختلفنا عنه لا فيه
جز اين نيست كه اختلاف از و كرديم نه در و كه ما ميكفتيم كه آنحضرت نص فرموده در
خلافت وامامت وخصما منكر بودند اما اختلاف در اصل نبوت نكرديم بخلاف
شما كه اصل نبوت را منكر شديد و كوساله برستي اختيار كرديد و بت برستي داعيه
بود يد مراد و بدان ابشانند ليكن آن حالت در ايشان نيز سرايت داشت و لكنكم
مَا جَفَّتْ اَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى اِذَا قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ وليكن هنوز
قدمهاي شما خشك نشده بود از دريا دران وقت كه نجات يافتند از فرعون كفتيد
به سيغمبر خود كه بديد كن از براي ما خدايان مثل اين خدايان كه ديده بودند كه در بعضي
قري شام بت برستي ميكردند كه ما نيز ايشان را عبادت كنيم قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
حضرت موسي فرمود كه شما قومي بغايت جاهلانيد كه حق تعالي نهايت اكرام وانعام
با شما بجاي آورده باشد و شما اين داعيه كنيد اين كمال جهالت و تفريط است مثل
معاندان زمان امير المؤمنين كه بعد از رحلت حضرت رسالت صلي الله عليه وآله كه بغايت
غايت آزار بود با اهل بيت بجاي آوردند و بواسطه مخالفت فتنه و رخنه در دين
اسلام انداختند و سخن خداي و رسول بيكسو نهادند و ديكر فرمود كه يَا اَيُّهَا
الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ آذَوْا مُوْسَى فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ يعني شما كه اهل ايمانيد
و دعوي مسلماني ميكنيد مباشيد مثل آنجماعتي كه ايذا ميرسانيدند موسي كليم را
بس بايد كه شما با سيغمبر خود اين شيوه بكار نبريد و بعضي كه وصي و نايب مناب آن سيغمبر
باشند حال آنكه بعضي شيوه بود را بيشه كردند و سيغمبر را در حالت حيوة آزردند
كه فرمود فو موا عني برخيزيد از بيش من و در وقت ممات فاطمه زهرا را عليها السلام
آزردند كه بيمان آزار سيغمبر است صلي الله عليه وآله بحكم اين حديث كه الفاطمة
بِضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللّٰهَ يعني فاطمه زهرا
باره از بدن من است هر كه برنجاند او را مرا رنجانيده و هر كه مرا برنجاند خداي تعالي
را رنجانيده اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
بدين منزلت است و آزار امير المؤمنين عليه السلام در خبر غدير عليكم جنانجه

بر مؤمنان و غير معلوم است و نصاري در باره سيغمبر خود افراط نمودند كه كفتند الْمَسِيْحُ
ابْنُ اللّٰهِ وَاِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ مانند اينست كه غلاة ميكويند اينها طرف ضلالت و
عدي بن حاتم از سيغمبر صلي الله عليه وآله روايت كند كه آنحضرت فرمود كه المغضوب عليهم
يهودند و مثل ايشان دران صفت داخل است و ضالين نصاري اند و مانند آنها با
ايشان دران صفت شريكند و مصداق اين قرآنست كه در شان يهود وارد شده كه وَبَاءُوْا
بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ در شان نصاري است كه وَضَلُّوْا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيْلِ و منكر ولايت همان
منكر نبوت زيرا كه نبوت ظاهر نبي است و ولايت باطن او و اما مؤمنان طلب وسط
اختيار كرده اند كه محمود و ستوده است و اين از الطاف الهيست كه ايشان را امت وسط
كردانيده كه وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ كه خير
الامور اوسطها اما جنان مي بايد اعتقاد و عمل را درست ساختن كه از وسط خارج
نشود فايده دوم آيت كريمه دالست بر آنكه هيچكدام از انبيا و ائمه و ملايكه عليهم
السلام اقدام ننموده اند بر اعتقادي يا عملي كه مخالف حق باشد و الا كه ضلالت لازم شود
كه فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ و آن مستلزم عدم اقتدا باشد بايشان و حال آنكه اقتدا
كردن بايشان واجب و لازم است فايده سيوم كويند فايده عدول جيست از آنكه
نفرموده كه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِيْنَ باينجه فرمود كه صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
جواب آنكه اين بنا بر فايده ايست و اين آنست كه ايمان كامل ميان خوف و رجا مي باشد
جنانجه حضرت رسول صلي الله عليه وآله فرموده كه اكر خوف مؤمن و رجا او موازنه كنند
بايد كه برابر باشد بس صراط الذين انعمت عليهم دلالت دارد بر رجا و باقي آيه بر خوف
و ايمان بطرفين و ركنين خود كامل ميكردد خاتمه در بيان مناسبت ميان فاتحه
و اعمال صلوة و ميان اسماء خمسه و عبادات ابدانكه ايات فاتحه هفت است و اعمال
محسوسه نيز در صلوة هفت است قيام و ركوع و انتصاب از و سجود اول و انتصاب
از و سجود دوم و جلوس بس اين اعمال بمثابه شخص است و فاتحه مر او را بمنزله روح
جنانجه شمه از آن سمت تبيين يافت و حصول كمال نزد اتصال روح است بجسد بس
بسم الله الرحمن الرحيم بازاء قيام است و لهذا الحرف با كه قرين بسمله شد از انخفاض بارتفاع

پوست و نیز بسمله از برای ابتداست که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه بسم الله فهو ابتر
و قیام نیز اول اعمالست والحمد لله رب العالمین در مقابل رکوع است زیرا که حمد
در مقام توحید نظر بحق است و بخلق و منعم چه ثنا بر حق تعالی بسبب انعامات که
صادر شده از و بعبید و آن حالتیست متوسط میان اعراض و استغراق همچنانکه رکوع
متوسط است میان قیام و سجود و نیز در کر نعم کثیره مثقل ظهر است و آن سبب انحناست
والرحمن الرحیم مناسب انتصابست زیرا که عبد چون تضرع نمود بدرگاه معبود برکوع مقتضی
رحمت او آنست که باز گرداند او را بانتصاب ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود
که هرگاه عبد سمع الله لمن حمده گفت حضرت عزت نظر میفرماید بجانب او برحمت و مالک
یوم الدین ملایم سجده اولیست بواسطه دلالت او بر کمال قهر و جلال و کبریای عظمت
و جلال او و ایما بجهة خوف شدید است که مستتبع غایت خضوع و نهایت خشوع است
و ایاک نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس بین السجدتین زیرا که ایاک نعبد اخبار
از سجده متقدمه و ایاک نستعین استعانت بحضرت عزت بآنکه توفیق فوز دهد
از رحمت سجده ثانیه و اهدنا الصراط المستقیم سؤالست از برای اسم اشارتین لایق باو
سجده ثانیه است تا دلالت کند بر نهایت خشوع و صراط الذین انعمت علیهم تا آخر مطابق
قعود است چه عبد هرگاه ایشان بغایت تواضع نمود و قابل اکرام حق گردید که در قرب
وی بقعود مامور گشت و تشهد در حضور قرائت میکند چه آن حضرت در معراج
و لهذا فرموده که الصلوة معراج المؤمنین و نیز مراتب خلق انسان هفت است که
ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیة پس نور آیات فاتحه سرایت کرد
در اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مؤمن نور علی نور حاصل گشت بعد از آن
منعکس شد بر وجه او سر من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار عبارت از ظهور رسید
دوم شطر اول از فاتحه مشتمل است بر اسماء خمسه که خاصه حق جل و علا است
و فیضان انوار او بر اسرار و وقوع می یابد و شطر ثانی مشتملست بر صفات که مر عبد راست
و متصاعد میگرداند از آن اسرار این انوار و عبد را در آن معارج اعتلا و مدارج ارتقا
حصول میرسد و تقریر این اسرار آنکه حاجات بنده بقاضی الحاجات یا از جهت دفع
شر است یا از برای جلب خیر و هر یک از اینها در دنیاست یا در عقبی و چهار قسم از این دو

حاصل شد

حاصل شد و اینجا قسم دیگر هست که اشرف اقسام است که اقبال بطاعة الله است که عبودیت
او نه از برای رجاء ثواب و خوف عقابست و بنده چون مشاهده اسم الله نمود طالب او
میشود و قطع نظر ما سوی الله میکند و اگر مطالعه نور رب کرد طلب میکند از و خیرات
جنان را و اگر ملاحظه نور رحمن نمود خیرات و مبرات دنیا از و توقع دارد و اگر بر نور
نور رحیم یافت طلب عصمت مینماید از مضار آخرت و اگر نور مالک یوم الدین را منظور
نظر ساخت از و مسئلت مینماید که او را از آفات دنیا و عذاب عقبی محروس و مصون
دارد و در صراط مستقیم او را ثابت و راسخ دارد و در زمره نعمت داده شدگان انعمت
علیهم در آرد و از مغضوبان و گمراهان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نگاه دارد
اللهم ادفع عنا شر الدنیا والآخرة انک رب العالمین و مالک یوم الدین و انت
ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین بحق سیدنا محمد خاتم النبیین و آله و عترته المعصومین
الطیبین الطاهرین

سورة البقرة مدنیة وهی مائتان و ست و ثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین ۝ الم حروف مقطعه اسرار قرآنست
و هر کس بدان اطلاع ندارد و مقطعات قرآنی بعد از حذف حروف مکرره این ترکیب
حاصل میشود که علی صراط حق نمسکه علیه رحمت ما و از آنکه میدانند امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که بدرستی که هر کتابرا صفوتیست و صفوت این کتاب
حروف تهجی است و هر کس در آن بقدر دانش و فهم چیزی فرموده اند بعضی معنی
انا الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای دانا و دیگری گوید که او از صفات افعالست
الف عبارت از آلای او و لام اشارت بلطف او و میم بمجد او و بعضی دیگر گویند که الف
از الله مختصرست و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی این کتابیست که حق سبحانه و تعالی
بواسطه جبرئیل علیه السلام بمحمد صلی الله علیه و آله فرستاده و نیز گویند که حروف
مقطعات اسماء سورند و دیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند و هذا منقولست از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میفرموده در وقت دعا یا کهیعص یا حمعسق و
نیز گویند که اسماء قرآنند و بعضی گویند الف اشارت باستقامتست و لام باعوجاج و
میم بجسم یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج و جسم دل یکتا و بیان کرد آن کتابی که

حق سبحانه و تعالی در کتب ما تقدم با نزال آن وعده فرموده بود این کتاب کامل است یعنی
قرآن که هیچ شک و شبهه نیست در و یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست
که هر کس که در و ادنی تاملی کند از ریب و شک باز ایستد و داند که شبهه را در و مجال
دخلی نیست دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان بدو منتفع شده
اند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
حق سبحانه و تعالی وصف میفرماید متقیان را که افعال حسنه از ایشان بظهور می آید
و سیئه از ایشان محو و ناچیز میشود بحکم إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و بعضی
از آن عمل قلبیست که آنان از صدق عقیده میگروند بآنکه حق تعالی است با آنکه
براهین یقینیه وحدانیت او را دانسته اند با صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل او
و نبوت و امامت و قیامت با متعلقات آن و ملائکه و وحی و مانند آن و از جمله
غیبت حضرت مهدی صاحب الزمانست صلوات الله علیه و بپای میدارند نماز
پنجگانه را و ادا میکنند با شرایط و آداب و هیات و کیفیات آن و از آنچه بدیشان
عطا کردیم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه
ایمان اساس حسنات و صلوات ام عبادات بدنیه فرموده حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله که نماز عماد و ستون دین است و میان عبد و کفر ترک نماز است و زکوة
افضل عبادات مالیه چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده که زکوة قنطره
اسلام است پس اختصار فرمود بمثل آنچه عنوان سایر طاعات و مانند اصول
و بواقی حسنات و مندرج است درین اجتناب از فواحش و منکرات وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و آنها که ایمان
می آورند بآن چیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و بآنچه منزل گشته
پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و بسرای آخرت که دار الجزا
ایشان که مذکور گشتند بر وقوع آن متیقن اند ایمان در لغت افعالیست از امن
و حقیقت او امن بودنست از تکذیب و مخالفت و در اصطلاح اعتقاد کردن بآنچه
واجب است بدل و اظهار کردن آن بزبان و تصدیق آن بعمل پس آنکه اخلال در اعتقاد
کرد و اگرچه قائل شهادتین باشد پس او منافق است و آنکه اخلال بشهادتین نیز کرده

پس او

پس او کافر است و آنکه اخلال بعمل نمود پس او فاسق است و بعضی دیگر گویند که ایمان اقرار بلسانست
و تصدیق بجنان و عمل بارکان و بعضی اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی باشد
یا علمی که از سر دلیل آمده باشد و دیگری گوید که عبارت از تصدیق بهر چه معلوم است
که از دین محمد ضرورة باعتقاد و محقق طوسی قدس سره فرموده که ایمان تصدیق بجنانست
و اقرار بلسان و او شرط کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که وَجَحَدُوا بِهَا
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ چه بزبان منکر آن معجزه بودند و در دل یقین داشتند و نه ثانی
زیرا که فرموده قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا چه اعراب گفتند
ایمان آوردیم بمحمد یا بقرآن حق تعالی فرمود بگو ایمان نیاوردید و لیکن بگوئید انقیاد
داریم چون کلمه شهادت بزبان میگفتند و کفر عدم ایمانست و فسق خروج از طاعة
و نفاق اظهار ایمانست و اخفای کفر و فاسق مؤمن است زیرا که حد برو صادقست
و عمل بارکان داخل نیست در حد ایمان بدلیل إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
چه عطف مقتضی مغایرتست و بعضی از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجودست دیگری
وجود عینی و ذهنی و عبارتی و بلاشک وجود عینی اصل است و باقی فرع اند
و تابع اما وجود عینی ایمان نوریست که حاصل میشود در دل بسبب ارتفاع حجاب
میان او و میان قرب حق جل ذکره که بجز دل انوار تجلیات او را مشاهده میکنند که
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و این نور قابل قوت و ضعف
و اشتداد و نقص است چنانچه سایر انوار کما قال تعالی وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ
إِيمَانًا هر چند حجاب مرتفع میشود آن نور زیاد می یابد و متقوی میگردد ایمان و
متکامل میشود تا منبسط شد آن نور و منشرح گشت صدر او و اطلاع پیدا کرد بر حقایق
اشیا و متجلی شد از برای غیوب باذن علام الغیوب و دانست هر شیء را در موضع خود
پس ظاهر گشت تصدیق جمیع انبیا سیما تصدیق نبوت خاتم النبیین و امامت امیر المؤمنین
و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه اخبار نموده اند از آن اجمالا
و تفصیلا از احوال مبدا و معاد بر حسب نور و انشراح صدر او و منبعث میشود از دل او
داعیه عمل بکل مأمور به و اجتناب از کل منهی عنه و وجود ذهنی نور پس ملاحظه کردن
مؤمن است آن نور را و مطالعه او و او را ملحوظ خاطر ساختن و وجود لفظی او پس خلاصه

از آنست که شارع فرموده است و آن کلمهٔ شهادتست و مخفی نیست که مجرد تلفظ بآن قول
بی آن نور فایده ندهد چنانچه تشنه را تلفظ بآب زلال فایده نکند لیکن تعبیر از ما فی
الضمیر میسر نیست مگر بواسطه نطق و چون بر ضمایر غیر عالم السر و الخفیات اطلاع ندارد
تلفظ بکلمهٔ شهادت کردن و صدق آن مدخل عظیم دارد در حکم بایمان مرد و کفر او و هذا
دما و اموال بسبب تلفظ بآن محفوظ و مصون میمانند أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمااند
که ذکر یافت بر راه راست و نشان در هستند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق
او راه صواب یافته اند و همان گروه ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان
بدرجات ثواب این آیتها که گذشت در شأن مومنان اهل اسلام است و بعد از مدح
مومنان در ذم کافران و مخالفان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ
أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ بدرستی آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمانرا
بظلمت شرک و نفاق یکسانست بر ایشان آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب یا
نترسانی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ بسبب نافرمانی مهر
نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا ایشان حق فهم نمیکنند و بگوشهای
ایشان تا سخن حق نمیشنوند و بر دیدهای ایشان پوششی است تا راه حق نمی بینند
چون حق بر ایشان ظاهر شد و ایشان بپوشانیدند و دانسته ترک دین کردند حق سبحانه
و تعالی نیز فرو گذاشت فرمود که ختم عبارت از نیست و بعضی گویند ختم عبارتست
از علامتی که بعد از ارسال رسل و انزال کتب بمرتبه رسید توغل ایشان در کفر
که علم الهی محیط آن شد که ایمان نخواهند آورد تا که سیاهی در دل ایشان پیدا میشود
که ملایک میدانند بآن علامت که ایمان نمی آرند با آنکه حق شاهد است و حاکم که ایشان
قول حق را قبول نمیکنند همچنانکه گویند که فلان ختم است یعنی دخل نمیتوان کرد
با آنکه حق تعالی مذمت میفرماید ایشانرا که حکم آن دارند که جای مهر بر و نهاده باشند
که کسی تصرف نکند ایشان از این قبیل اند ایمان داخل نمیشود و کفر بیرون نمیرود و
مر ایشانراست از روی استحقاق عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و لعن و طعن

ودر عقبی بزجر و عقوبت و قهر وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ۝ و از آدمیان کسانند که میگویند که بگرویدیم بخدای تعالی
و بروز باز پس یعنی قیامت و حال آنکه نیستند گروندگان و راست گویان مثل
عبد الله بن ابی سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان يُخَادِعُونَ
اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ فریب میدهند
بزعم خود خدایرا و آنانرا نیز که ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان
خود میکردند از روی خداع و فریب نمیدهند مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب
هم بدیشان باز میگردد و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ
مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ در دلهای ایشان بیماریست
و آن نفاق و شک و حقد و حسد است پس زیادت کرد خدای تعالی مر ایشانرا
بیماری نفاق یعنی هرچند قرآن فرود می آید شک و شبههٔ ایشان می افزاید و حسد
و حقد ایشان روی بازدیاد مینهد و مر ایشانراست عذابی دردناک که آنرا انقطاع
نباشد بسبب آنکه بودند که با مومنان دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان
میکردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۝ و چون گفته شود
یعنی گویند مومنان مر منافقانرا که فساد مکنید در زمین بکفر و معصیت و فریب
مومنان گویند جز این نیست که اصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا
إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ۝ بدانید ای شنوندگان بدرستی که
منافقان ایشان تباه کارانند و فتنه انگیزان و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ
السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ۝ و چون گویند مر این منافقانرا که بگروید بدلها چنانچه
گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان قوم آیا ایمان آریم یعنی
نیاریم همچنانکه ایمان آورده اند سفیهان و بیخردان با آنکه اهل نفاق میدانستند
که مومنان عقلاء زمان اند سفیه گفتند ایشانرا بجهت آنکه خود را الحق و اعلم
اعتقاد کرده بودند حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد و فرمود بدانید
ای مومنان بدرستی که منافقان ایشان بیخردان و نادانانند که نظر بر عاقبت ندارند

تکار آخرت فرو میگذارند ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند و اذا لقوا الذین آمنوا
قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن ۝ و چون
ببینند و ملاقات کنند اهل نفاق آنکسانی را که ایمان آورده اند گویند ما نیز
ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آورده اند که منافقان روزی امیر
المؤمنین را علیه السلام دیدند با جماعتی زبان بمدح کشادند و خوش آمد گفتند آن
حضرت فرمود که از خدا بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق را نسبت بما
مفرمای که ما نیز همچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان
چون مومنانرا ببینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند
بشیاطین خود یعنی پیشوایانی که دارند گویند از روی صدق که ما با شماییم و
بر دین و آیین شما بجز این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان بامومنان
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون ۝ خداوند تبارک و تعالی جزای
سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند و مهلت دهد و فرو گذارد در زمانی
دراز مر ایشانرا در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها متحیر
می باشند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما
کانوا مهتدین ۝ آنها که اهل این صفتند آنکسانند که از روی نادانی بخریدند
و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل
بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ را بهشت پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی
ایشان ایشانرا و این گروه نیستند راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی مثلهم کمثل
الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی
ظلمات لا یبصرون ۝ صفت ایشان مانند صفت آنکسی است که شب تاریک
ابرناک در بیابان برافروزد آتشی بجهت آنکه راه ببیند یا جانبی محترز کند تا از دزدان
و ددان و دشمنان ایمن شود پس آنهنگام که روشن کرد اندکی آتش گرد اگرد آتش
افروزنده را ببرد خدای تعالی نور آتش ایشانرا و فرو گذارد ایشانرا در تاریکیها
یعنی در تاریکی شب و ظلمت و ابر نه ببینند گرد اگرد خود را صم بکم عمی فهم لا یرجعون ۝
ایشان کرانند از شنیدن حق گنگانند از گفتن حق کورانند بدیده بصیرت از دیدن

حق پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بهمین وجه محشور شوند این مثل منافقانست
که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و
بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور
از ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند
او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابعهم فی آذانهم
من الصواعق حذر الموت و الله محیط بالکافرین ۝ یا مثل ایشان مانند باران
بزرگ قطره ایست که بهیبت تمام برآید از آسمان که در آن باران یعنی در اثنای باریدن
آن باران و ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب و آواز رعد و روشنی برق
در می آرند و اهل آن باران از بیم انگشتان خود را در گوشهای خود از بیم صدای
صاعقها و آوازهای مهیب که بدیشان نرسد براه نگاه داشت خود از بیم هلاک
و بیم مرگ تشبیه فرموده حق سبحانه و تعالی باران که از بالا می آید بقرآن و آنچه
در وست از ظلمات بچیزی که در قرآن وقوع یافته از شدت و ابتلا و آنچه در و
واقع است از رعد بچیزی که در قرآن ورود دارد از زجر و آنچه در وست از
برق بآنچه در قرآنست از بیان و آنچه در وست از صواعق بآنچه در قرآنست از
وعید در آجل و خواندن بجهاد در عاجل ایشان میخواهند که اینها را نه بینند و نشنوند
و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بناگرویدگان و مکافات و مجازات ایشان
بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و
اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء
قدیر ۝ نزدیک باشد که روشنایی برق بر باید بیناییهای ایشانرا هر گاه که بدرخشد آن
برق و آن درخشیدن روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان در آن
روشنی و چون تاریک گردد راه برایشان بواسطه خفای نور برق همانجا بایستند
و متحیر گردند حال منافقان برای غنیمت و مال بنور اسلام می روند و چون اخذ
کردند فرو مانند که در دل ایمان ندارند حیران شوند در تاریکی کفر و اگر خواستی
خدای تعالی از روی غضب هر اینه ببردی شنواییهای ایشانرا بآواز رعد و ببردی
دیدهای ایشانرا بدرخشیدن برق یعنی اظهار میفرمود کفر ایشانرا و هلاک میکرد

ایشان از اینرسی که خدای تعالی بر همه چیزی توانا است و احوال منافقان در عرض
بهمین منوالست یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِي خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ
لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ای مردمان بترسید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق
پرستش اوست آن آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و بیافرید آنکسان را
که بودند پیش از شما و شما را بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید از خشم و عذاب
الهی الَّذِي جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ آن خداوندی
که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فایده شما زمین بساط گسترده جهت آرام در رو
و حرکت برو و گردانید آسمان را سقفی برافراشته و فرو فرستاد از جانب آسمان
آبی بر فایده یعنی باران پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته
شد از انواع میوها و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما پس مگیرید
مر خدا را همتایان و انبازان در ملک او و حال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست
و نشاید که باشد وَإِنْ کُنْتُمْ فِي رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ
مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ و اگر هستید شما
در شک و گمان از آنچه ما که ما فرو فرستادیم آنرا ببنده خود یعنی بر بنده ما که حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و میگوئید که آن ساخته و بافته اوست پس بیارید شما که اهل
بلاغتید بمقداری سوره یعنی بکلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور
غیبیه باشد مانند قرآن و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید حاضران محافل
خود را از شعرا و خطبا بمددکاری جز خدای تعالی اگر هستید راست گویان در آنکه
این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ
الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سوره
نیاوردید و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن پس بپرهیزید از
آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه آتش انگیز آن مردمان اند
یعنی کافران و معاندان و سنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوش
آماده کرده شده است اینچنین آتش برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ کُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا
قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَهُمْ فِیهَا خَالِدُونَ و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق تعالی گرویدند بخدای
و رسول و قرآن و بجای آوردند کارهای نیکو از واجبات و مستحبات مضمون
بشارت آنکه مر ایشان راست در آخرت بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد میرود
از زیر درختان و منظرهای آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل هر گاه که روزی
داده شوند بهشتیان از آن درختان از میوهای گوناگون روزی ساخته و طعامی
پرداخته گویند که این آن میوهاست که داده و خورانیده بودند ما را پیش از این در
دنیا و بیارند پیش مومنان از میوهای بهشت مانند میوهای دنیا برنگ و صورت
اما بطعم مختلف باشد چه مزه همه میوها در یک میوه بهشت هست و مر اهل بهشت
راست در بوستانهای بهشت زنان از حوری با کرم سرشت یعنی صافی جوهر و خوش
منظر و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند کاند إِنَّ اللَّهَ لَا یَسْتَحْیِي أَنْ
یَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا
وَیَهْدِي بِهِ کَثِیرًا وَمَا یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ بدرستی که خدای تعالی ترک
نکند و باک ندارد از آنکه بیان کند مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند
که یهود ذکر مگس و عنکبوت شنیده بودند در قرآن استهزا میکردند که این سخنها
سخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم
ندارد و اگر چه مثل بپشه خورد بود پس آنچه فرا آن باشد چون ذباب و عنکبوت
پس آنکسان که گرویده اند و دانسته اند که قرآن کلام خداست پس بیقین میدانند که آن
ضرب المثل درست و راست است از نزد پروردگار ایشان و اما آنهایی که پوشیده اند
حق را پس میگویند از روی جهل و عناد چه چیز خواست خدای بدین که گفت از
روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق سبحانه و تعالی بعدل خویش گمراه کرد اند یعنی چون
ایشان اختیار کفر کنند و گذارد بدان مثل بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تامل
نکنند و حکمت آنرا در نیابند و بتفصیل خود راه نماید یعنی آنها که ایمان بر کفر اختیار کردند

در تفسیر اهل البیت مسطور است که [illegible] ان الله لا یستحیی [illegible]
[illegible] علیه و آله [illegible]
[illegible] الذین آمنوا [illegible] وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا [illegible]

بهمان مثل بسیاری را از مؤمنان که دران تفکر فرمایند و با آنکه کفار چون تکذیب
کلام حق کردند و منکر شدند و گفتند که از کلام حق نیست گمراه شدند بدین سبب
و چون حصول ضلال بسبب او شد اضافه فرمود بخود و هدایت نیز چنین چون
مؤمنان قبول کردند بسبب او آن نیز اضافه کرد بخود و گمراه نکند خدای تعالی بدان
مثلی که زده مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری باختیار کردن ایشان
ضلالت را الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ
بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ این فاسقان آنانند
که می شکنند بغدر و خیانت پیمان خدا را که بر ایشان گرفته است از پس استواری
آن پیمان در روز میثاق و میبرند این بیوفایان و عهدشکنان آنچه خدای تعالی
فرموده است که اطاعت او و رسول او و نایب مناب رسول او کنند که بآن به
پیوندند و قطع نکنند میکنند همین گروه فساد مینمایند در زمین بمخالفت حق
و متابعت نفس آن قوم ایشانند زیان کاران در دنیی و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ
بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ چگونه
کافر میشوید بخدای تعالی و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آثار حیات
نبود چون نطفه و علقه پس زنده کرداند شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از
تسویه پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال شما پس دیگر بار زنده کرداند شما را
در قبور یا بنفخه احیا شما را زنده سازد برای نشور پس بسوی او باز گردیده شوید
برای مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ او آن خداوندیست که بقدرت
بی علت بیافرید برای انتفاع شما آنچیزها که در زمین است همه آن از جبال و
معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد از آفریدن زمین قصد کرد
بسوی آفرینش آسمان پس راست کرد بی قصور و اعوجاج و خلل آنها را هفت
آسمان و او بهمه چیزها نیک داناست یعنی داند که هر چیز را ساخت و برای
چه آفرید ظاهر آیت آنست که زمین را پیش از آسمان خلق کرده باشد بدلیل ثم که
از برای تعقیب و تراخیست و در جای دیگر از قرآن که وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا

[illegible]
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
والائمة من ولده علیهم السلام

خلاف

خلاف این معلوم میشود جواب میگویند که خلق زمین پیش از آسمان بوده اما گسترد
زمین را و بعد از آنکه آسمان را خلق کرد زمین گسترانید و مبسوط ساخت وَإِذْ قَالَ
رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝
و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که من آفریننده ام در زمین
خلیفه بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین
خلیفه باشد در اعانت حق و اهانت باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام
گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد میکند
و نافرمانی از و صادر میگردد در زمین و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف
ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان
مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و معصومین بجهت این معنی گفتند که
چنین کسی را خلیفه میسازی و حال آنکه ما بپاکی یاد میکنیم ترا بامر تو یا بتوفیق
تو که موجب حمد تست و ذکر میکنیم بپاکی ترا هر ناشایست فرمود خدای تعالی با این
ملایکه بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید
یعنی اهل عصمت در آن میان باشند وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى
الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ و بیاموخت حق
سبحانه و تعالی آدم را علیه السلام بعد از خلق او که خلیفه عبارت از وی بود
نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات با مسمیات پس عرض کرد اشخاص
آن مسمیات را بر فرشتگان که آن میگفتند پس گفت بر طریقه تنبیه بر عجز ایشان
که خبر دهید بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اگر هستید راست گویان
در طمع بر استحقاق خلافت قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ۝ گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه
میکنیم ترا از همه نقایص تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی
ما را بدرستی که تویی دانا بعلم و کار بحکم کار صایب کردار قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۞ گفت خداي تعالي بي واسطه اي آدم خبر ده اين ملائكه را بنامهاي ايشان كه حاضر اند برآدم كه خبر داد آدم ملائكه را بنامها مسميات گفت حق تعالي آيا نگفتم مر شما را بتحقيق كه من ميدانم آنچه پوشيده است از احوال آسمانها و آنچه مخفي است از امور زمين و ميدانم آنچه شما ظاهر ميكنيد از گفتار اتجعل فيها و آنچه بوديد شما كه بزعم خود مي پوشيديد از كراهت معزول شدن از حكومت زمين وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۞ و ياد كن آنرا نيز كه گفتيم مر جميع فرشتگانرا كه بيكبار سجده كنيد مر آدم را سجدهٔ تحيت و تعظيم پس سجده كردند تمام ملئكه مگر عزازيل حق سبحانه و تعالي بجهت نافرماني او را ابليس لقب كرد يعني نااميد از رحمت الهي كه سر باز زد از سجدهٔ آدم و تكبر و گردن كشي كرد و بود در علم خداي تعالي از جمله ناگرويدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ و گفتيم از محض كرم كه اي آدم ساكن شو تو و جفت تو يعني حوا در بهشت و بخوريد از ميوهاي بهشت خوردني بسيار هرجا كه خواهيد و نزديك مگرديد اين درخت را يعني شجرهٔ انگور يا انجير و اشهر گندم است و مرويست از امير المومنين عليه السلام كه شجرهٔ كافور بود پس باشيد اگر بدين شجره نزديك شويد از ستمكاران بر نفسهاي خود بارتكاب نافرماني چون نهي تنزيهي وارد شده نسبت بحال انبيا آنست كه منهي اگرچه تنزيهي باشد مرتكب نشوند و اولي و احق آن بود كه نزديك نشوند چون ترك اولي كرد او را بنافرماني نسبت داد و گرنه انبيا صلوات الله عليهم معصوم اند از گناهان صغيره و كبيره فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۞ پس بلغزانيد و از جاي ببرد آدم و حوا را آن سركش نافرمان از بهشت بعد از آنكه بدستياري طاوس و مار به بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه كرده بيرون كرد ايشانرا يعني بسبب او از آنچه بودند در آنجا از كرامت و نعمت و گفتيم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابليس را كه همه فرود رويد از بهشت بزمين بعضي از شما مر بعضي را دشمن باشند چون ابليس و مار كه

دشمن

دشمن اولاد آدم اند و مر شما راست و ذريت شما را در زمين موضع قرار و برخورداري و منفعت تا هنگام رسيدن آجال و بر آمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۞ پس فرا گرفت آدم از پروردگار خويش سخني چند كه آن بود اينست كه رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بعد از آن كه بر كوه سرنديب دويست سال گريسته بود و در تفسير طبرسي رحمه الله آورده كه آن كلمات اين مضمون بود كه الهي بحق محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين صلوات الله عليهم كه توبهٔ مرا بپذير و بقبول گردان چون بر ساق عرش نوشته ديده بود پس خداي تعالي قبول فرمود و بپذيرفت توبهٔ او را بدرستي كه خداي تعالي اوست توبه دهنده بندگان مهربان بر ايشان علي بن ابراهيم در تفسير نقل ميكند از ابي جعفر عليه السلم كه عمر آدم عليه السلام نهصد و سي سال بوده و در روز جمعه روح در دميدند بعد از زوال و دفن كردند و بر در مكه قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ گفتيم ما ديگر بار فرو رويد از بهشت همه شما پس اگر بيايد بشما از نزد من دلالات و بياني با رسال رسل و انزال كتب پس هر كه متابعت كند دلالات و بيانات مرا پس هيچ ترسي از تخيل حلول مكاره نيست بر ايشان كه متابعت كرده اند چه ايشان از آفات ايمن باشند و نيستند ايشان كه از فوت مقاصد اندوهناك شوند چه بنيل مرادات اخروي فائز خواهند گشت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞ و آنكساني كه بپوشيدند حق را و بدروغ داشتند دلالات وحدانيت مرا آن گروه اهل آتش اند و ايشان در ان آتش جاويد ماندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۞ اي فرزندان يعقوب ياد كنيد نعمتهاي مرا آن نعمتهاي كه از فضل خود انعام كردم بر شما يعني بر پدران و گذشتگان شما و نيكوئي بجاي آباء شما نيكوئيست بجاي اولاد كه فخر و مباهات بدان ايشانرا نيز حاصل است و وفا كنيد به پيمان من كه در شان پيغمبر امي بشما بسته ام در توريه تا وفا كنم بعهد شما يعني جزاء آن وفا بشما برسانم و از من بترسيد در شكستن پيمان من وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ

فَاتَّقُونِ ۝ و بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در حالتی که آن موافقست در توحید
و وعد و وعید مر آنچیز را که با شماست یعنی توریة و مباشید اول گروه منکرون
بقرآن و بدل مکنید آیتهای کتاب من که توریة است بهای اندک را مخاطب اهل
توریة اند که بهر دنیا و صلوة آیات توریة را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه
و آله می پوشیدند و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی وَ لَا
تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ و میامیزید سخن راست در حق
که در توریة است از صفات محمدی صلی الله علیه و آله بنا حق که شما بدست خود می نویسید
و میپوشید حق را و شما میدانید که این پیغمبر موعودست وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَ آتُوا
الزَّكَوٰةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ۝ و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز
گزارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت در نقل وارد است که اول کسی که نماز با پیغمبر
گزارد امیر المؤمنین بود صلوات الله علیهما أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا میفرمایید مردم را بنیکویی
و فراموش میکنید شمای خویش را و حال آنکه شما میخوانید توریة را آیا پس اخرد را
کار نمیفرمایید وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوٰةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۝
و یاری خواهید بشکیبایی کردن در ادا طاعت و بگزاردن فرایض و بدرستی که نماز
با شرایط و ارکانش گزاردن بر وجه کمال هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست مگر
بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت و عبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که
نفسهای ایشان بعبادت ممتاز شده و در مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات
حق بدیشان رسیده چه امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین در شبانروزی هزار
رکعت نماز میگزاردندی بر وجه کمال و اکثر اوقات بروزه میبودند و مکرر حج
پیاده میفرمودند و امیر المؤمنین علیه السلام با وجود جهاد آن ورد را فرو نگذاشت
نمیفرمودند الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝ این خاشعان
آنانند که یقین میدانند که ایشان رسنده اند بجزای پروردگار خویش و
بدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردگار خود جهت پاداش بازگردندگانند
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝

تفسیر اهل البیت علیهم السلام [illegible]

ای بنی

ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییهای مرا آن نیکوییهای که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد
کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَ اتَّقُوا
يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ و بترسید از عذاب روزی که در آن روز حق گزاری نکنند
و نتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره اندک چیزی را از مکافات و پذیرفته
نشود از آن نفس کافر یعنی برای او در خواستن بر آن تقدیر که کسی شفاعت کنند
و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و نباشند
کافران و مخالفان که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکنند
در دفع عذاب وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ
أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝ و یاد کنید ای بنی
اسرائیل چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع و متعلقان فرعون که می
چشانیدند سخت ترین و بدترین عذابی میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب
خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
و خرابی ملک بر دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت و
در این ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار
شما بزرگ و بی نهایت وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝
و یاد کنید نیز آنرا که بشکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که از فرعون
میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را
از ضرر آن لشکر و بآب فرو بردیم کسان فرعون را با فرعون و حال آنکه شما می نگریستید
بدریا که چگونه شکافته میشد و غرق ایشان را نیز مشاهده میکردید وَ إِذْ وَاعَدْنَا
مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۝ و یاد کنیم آنرا که
وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریة و وعده دادن موسی را بطور
و باز آمدن از آن جانب بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا گرفتید شما گوساله
بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما ستمکارانید بوضع حق در عبادت در غیر
موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم

از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شد
واین عفو از برای آن بود که مگر شما شکر کنید خدا را بر نعمت عفو و اذ آتینا موسی
الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون ۝ و یاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را فرقه
و حجت کننده میان حق و باطل یعنی عصا و ید بیضا تا مگر شما راه راست یابید
بدان کتاب و حجت و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم
العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب
علیکم انه هو التواب الرحیم ۝ و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی
آنها را که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای
خویش به فرا گرفتن شما گوساله را بخدایی پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی
آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشید کسان خود را که گوساله
پرستیده اند این کشته شدن بهتر است شما را از زندگانی دنیی نزد آفریننده شما
بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها را در پیش افکندند
و هرون علیه السلم با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا
وقت استوا هفتاد هزار از ایشان را بکشتند پس چون فرمان حق را قبول کردید پس حق
تعالی توبه شما را پذیرفت بدرستی که اوست بسیار پذیرنده توبه از عاصیان
توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند
آشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهان بمجاهده و ریاضات و اذ قلتم
یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون
و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام
بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند که
ای موسی با تصدیق نکنیم مر ترا درین که این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن
خداست تا وقتی که ببینیم خدا را آشکارا و روی برویی پس فرا گرفت
اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که با آواز بهیبت از آسمان فرود آمد و شما
یعنی مردم شما می نگریستند بدان آتش گویند که چون آن قوم آن آتش دیدند سوخته شدند
یا آن آواز شنودند بیکبار مردند و موسی علیه السلام متحیر در ایشان مینگریست و میگفت

خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشان را
زنده گردانید چنانچه فرمود ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون ۝
پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را پس از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه تا
باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که جوهر از اصول نعمت است
وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم
وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون ۝ و سایه بان ساختیم بر سر شما ابر را
تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند
و با ایشان خیمه و سایه بان نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل
سمانی و آن طایریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر گویند که آن مرغان
بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور
رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه
و بریان بی پوست و پی و خون و استخوان بنی اسرائیل بر میداشتند و با ترنجبین
می آمیختند و میخوردند و گفتیم بخورید از پاکیزه های آنچیزی که روزی کردیم شما را
یعنی هرچه روزی میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف
کرده ذخیره مینهادند همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی
و لیکن بودند از روی نادانی بر نفسهای خود ستم میکردند که مر ایشان را بر حق اعتماد
نانموده بادخار میکوشیدند و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم
رغدا وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید
المحسنین ۝ و یاد آورید که چون گفتیم شما را در آیید درین دیه ایلیا که قریه جباران است
پس بخورید از این دیه یعنی میوه ها و طعامهای وی هرجا که خواهید و هرچه خواهید
خوردنی گوارنده و در آیید بدری از درهای این دیه سجده کنان شکرانه خلاصی
یافتن از تیه و بگویید درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان
بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما بجود و کرم
و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین ظلموا قولا
غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون ۝

ما فيه لعلكم تتقون ۝ و ياد كنيد آنرا كه فرا گرفتيم از شما پيمان شما را ايمان بعث موسي عليه
السلام و عمل باحكام توريت و برداشتيم بر زبر سر شما كوه طور را تا پيمان بستيد آورده اند
كه بني اسرائيل بعد از نزول توريت مزد آغاز نهادند و گفتند احكام اين كتاب بغايت
دشوار است ما كردن نخواهيم حق سبحانه و تعالي كوهي را از كوههاي فلسطين كه آنرا طور
گفتندي فرمان داد تا بر زبر سر ايشان بايستاد و در پيش روي ايشان آتشي افروخته
و در عقب درياي زخار پديد آمد و چون گريزگاهي نديدند بروي در افتاده سجده
شدند حق تعالي فرمود كه فرا گيريد آنچه عطا داديم شما را از احكام توريت بجد تمام
و جهد قوي و ياد گيريد آنچه در وست از ثواب و عقاب تا باشد كه شما بپرهيزيد
از هر ناشايست و نابايست ثم توليتم من بعد ذلك فلولا فضل الله عليكم و
رحمته لكنتم من الخاسرين ۝ پس روي بگردانيديد از فرمان من از پس عهدي
كه كرديد پس اگر نه فضل و بخشايش خداي بودي بر شما و بخشش او نسبت بشما مرايته
ميبوديد شما از جمله زيان كاران ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا
لهم كونوا قردة خاسئين ۝ و هر اينه بتحقيق دانسته ايد شما آنرا كه در زمان داود
عليه السلام از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ايله در حكم روز شنبه كه منع
كرده بوديم از صيد ماهي و ايشان مخالفت نموده در آن روز بحيله ماهي ميگرفتند پس گفتيم
مر ايشان را كه چون خلاف فرمان كرديد باشيد بوزينگان خوار شدگان فجعلناها نكالا
لما بين يديها وما خلفها وموعظة للمتقين ۝ پس ما گردانيديم آن عقوبت را
عذابي و عبرتي كه بند نهند و پند گيرند باشد مر آنها را كه پيش از ايشان بوده اند
و در كتب ايشان مسطور بود و مر آنانرا كه از پس ايشان آيند و شنوند و موعظه براي
پرهيزكاران امت محمد صلي الله عليه و آله وإذ قال موسى لقومه إن الله يأمركم
أن تذبحوا بقرة قالوا أتتخذنا هزوا قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلين ۝
و ياد كنيد آنرا كه گفت موسي عليه السلام گروه خود را بوقتي كه در ميان خود كشته يافته
بودند عاميل نام و ميخواستند كه قاتل او معلوم گردد بدرستي كه خداي تعالي ميفرمايد
شما را آنكه بسمل كنيد گاوي را تا بعضي از او بر مرده زنيد و زنده شده بگويد كه قاتل او كيست
گفتند قوم موسي آيا فرا ميگيري ما را اهل فسوس يعني بلهانه ميگيري ما را بپرسيم

كه عاميل را كه كشته است و تو ميگويي كه گاوي بكشيد موسي گفت پناه ميگيرم بخداي
از آنكه باشم از نادانان و افسوس كنندگان قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال
إنه يقول إنها بقرة لا فارض ولا بكر عوان بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون ۝
گفتند بخوان و سوال كن از براي پروردگار خود را تا بيان كند از براي ما كه آن گاو
صفت چيست و سال او چند است سوال از ماهيت جهت آن بود كه هرگز چيزي چنين
نديده بودند و نشنيده كه از نوع بقر اين صورت صادر تواند شد پس آنرا جاري مجراي
چيزي داشتند كه گويا حقيقت آن ايشانرا معلوم نيست و في نفس الامر سوال
از ماهيت نبود بلكه از سن و سال و صفت او مي پرسيدند لاجرم در جواب ايشان
گفت موسي عليه السلام بدرستي كه ميگويد خداي تعالي كه آن گاو گاويست نه پيري
از كار افتاده و نه جوان و نارسيده ميانه است ميان آنچه مذكور شد از پيري و
جواني پس بكنيد آنچه شما را فرموده اند قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها قال
إنه يقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين ۝ گفتند بار ديگر بخوان
از براي ما پروردگار خود را تا پيدا و هويدا سازد براي ما كه چيست رنگ آن گاو
گفت موسي كه خداي تعالي ميگويد كه آن گاويست زرد كه در نهايت زردي رنگ
او و آن گاو شاد و مسرور ميگرداند از رنگ خود نظر كنندگان را بوي قالوا ادع لنا
ربك يبين لنا ما هي إن البقر تشابه علينا وإنا إن شاء الله لمهتدون ۝ ديگر باره
گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشكارا گرداند براي ما كه آن گاو چه كار و
كار كند يا صحرا چرند بدرستي كه گاوان متشابه شده اند بر ما بر ميانه سال و زرد
رنگ بسيارند و بدرستي كه ما اگر خواهد خداي تعالي كه از جمله راه يافتگان باشيم
بدين گاو از حضرت رسالت صلي الله عليه و آله منقولست كه اگر بني اسرائيل ان شاء الله
نگفتندي هرگز آن گاو را نيافتندي قال إنه يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الأرض
ولا تسقي الحرث مسلمة لا شية فيها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها و
ما كادوا يفعلون ۝ گفت موسي كه ميفرمايد خداي تعالي كه آن گاويست نه رام گشته
و نه زور شده كه بشوراند زمين را و نه گاويست كه آب دهد كشت را يعني آب كشد
براي زراعت دست باز داشته شده است از همه كارها و بسر خود چرا ميكند باقي

و تمام خلقت نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی حتی سم و شاخش
نیز زرد است چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها
بیان کردی آوردی راستیه او صفت تمام روشن بازگفتی و آن گاو مذهبه نام
داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که در خدمت مادر بدل و جان کردی پس بنی
اسرائیل بخریدند آنرا از وی بانکه پوست او را پر زر کردند در قیمت آن پس کشتند
او را و نمیخواستند که بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای او وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ اول قصه است میفرماید که یاد
کنید آنرا که بکشتید یکی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول
یعنی در کشتن او و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده آنچه را که
میپوشیدید شما که آنرا بپوشید از قتل با حق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ
الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بپاره
از آن گاو که بیخ دم بود یا غیر آن بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت
و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال او را بصحرا
برده بقتل آورده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد همچنانکه این
مرده را زنده کرد اینجا زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان او مینماید بشما دلایل
قدرت خود را در احیا تا باشد شما فکری کنید و در یابید که کسی که قدرت دارد
بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده
شدن عامیل پس آن دلها که شما راست همچو سنگ در سختی و درشتی بلکه سخت تر
از قساوت و غلیظ تر از سنگ بدرستی که بعضی از سنگها است هرآینه چیزی که
روان میگردد از وجوبهای عظیم و بعضی دیگر هست از آن آنچه هرآینه بشکافد
پس بیرون آید از و آب و بتحقیق که هست از حجاره آنچه فرود آید از بلندی بزمین
گراید از ترس خدای تعالی و در دل شما ترس نیست و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه

شما میکنید ای یهود أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ آیا طمع در بسته اید
ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان مر شما را در آنچه میگویید
از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از اسلاف ایشان که
بواسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور پس بگردانیدند آن سخن را پس از آنکه
دانسته بودند و دریافته چون میان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او را
شنودیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرموده توانید بکنید و اگر قادر نباشید
بران مکنید و حال آنکه ایشان میدانند که افترا مینمایند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا
قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ
بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ و چون ملاقات کنند یهود با آنکه ایمان آورده اند
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گویند ما نیز گرویده ایم و چون خلوت کنند
بعضی از اصاغر ایشان ببعضی از اکابر گویند آن اکابر ایشان را که آیا شما حدیث
میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله بدانچه گشاده است
خدای تعالی ابواب دانش آنرا بر شما در کتاب شما آورده اند که بعضی از یهود مدینه
در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود
خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مخبران را سرزنش نمودند که شما ایشان را
از صفات آنحضرت خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته
باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را میدانستید و متابعت
نکردید آیا چرا در نمی یابید که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ آیا نمیدانند جهودان بتحقیق که خدای
تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول الله صلی الله علیه و آله و اتباع او
و آنچه آشکارا میکنند از دوستی ایشان بنفاق پس ظاهر و باطن را موافق باید ساخت
وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۝ و از جهودان
جماعتی اند نانویسندگان و ناخوانندگان نمیدانند توریة را و نمی شناسند
که در وی چه چیز است مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد

ونویسند ایشان مگر آنکه گمانی می برند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ
ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ۝ پس کلمهٔ عذاب مر آنان راست که ایشان می نویسند نوشته
محرفه را بدستهای خود یعنی مباشر آن باشند و بدیگری نفرمایند پس میگویند
این نوشته از نزد خدا است و چرا چنین میکنند تا بخرند یعنی استبدال کنند
بدان کلام تحریف داده بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطهٔ اخذ رشوت
صفت مصطفی را صلی الله علیه و آله که در توریة بدین وجه بوده که مردی
نیکوروی مجعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا پس تغییر کردند و نوشتند
که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو گذاشته موی
یک چشم باشد و این صفت دجالست و با عوام خود گفتند که این پیغمبر موعود
نیست پس وای مر ایشان را از آنچه نوشتند و تغییر کردند دستهای ایشان
دیگر بار وای بر ایشان چیزی که کسب میکنند از رشوت و اکل حرام وَقَالُوا لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ و گفتند یهود بزعم خود که مارا مس نکند
آتش دوزخ و بما نرسد مگر بمقدار روزی چند شمرده شده هفت روز یا چهل روز
که بعدد روزهای گوساله پرستیده اند بگو ای محمد مر ایشان را آیا فرا گرفته اید
از نزدیک خدای عهدی و پیمانی که مستثنا از زیاده از آنچه میگویند عذاب نخواهند
کرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را بلکه میگویید
و افترا میکنید بر خدای تعالی آنچه را که نمیدانید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ
خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ نه چنانست که ایشان میگویند
بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آرد و دشمن محمد و آل باشد صلی الله علیه و علیهم
و فرا گیرد گرداگرد او گناه او یعنی برو مستولی شود تا بر کفر و عداوت بمیرد پس آن گروه
اهل دوزخ و ساکنان اند ایشان در آتش جاوید بمانندگان وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ و آنانکه گرویدند بخدای
و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشتند و مستحق آن

ایشان

ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشند وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ
وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ۝ و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریة عهد و پیمان فرزندان
یعقوب را و گفتیم مپرستید شما مگر خدای را که سزای پرستش اوست و نیکوئی
کنید بپدر و مادر نیکوئی کردنی و دیگر نسبت خویشان و یتیمان و بیچارگان
و بگوئید مر مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد بعضی گویند آن امر
بمعروف و نهی از منکر است و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که فرمود که بهترین
سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود که حق سبحانه و تعالی دوست نمیدارد
لعن گوی را و نماز را بپای دارید باشرایط آن و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام
پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما
و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در و نعت محمد صلی الله علیه و آله
صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ
دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف
شما و با ایشان عهد بستیم که مریزید خونهای اقربا و هم دینان خود را و بیرون مکنید
کسان خود را بستم از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را
باز خرید پس اقرار کردید و قبول نمودید و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این
عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ
إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ پس شما آن گروهید که بعد از آنکه اید میکشید کسان خود را
و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سرایها و منزلهای ایشان هم پشت شده اید
بر آن قوم مغلوب شده از شما به بزه کاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند
از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله

نيز مسترك بودند يكي اوس وديكر خزرج بني قريظه با اوس يكي شدند وبني نظير
با خزرج اتفاق كردند وهر فرقه از يهود بمعاونت حليف خود بآن ديكري قتال كردندي
وبعد از غلبه در خرابي منازل ايشان كوشيدندي تا همه قوم مغلوب بجلا
انجاميدي وچون كسي اسير شدي باتفاق فدا دادندي چنانچه ميفرمايد واكر
بشما آيند اسيران بني اسرائيل ايشانرا فديه ميدهيد يعني باسير ديكر بدل ميكنيد
وحال آنكه حرام شده است بر شما بحكم ميثاق بيرون كردن ايشان ازين فقره تعلق
باقبل دارد آيا ميكرويد شما بپاره از احكام توريه كه فديه اسيرست وكافر ميشويد
ببعضي ديكر كه قتل واخراج است پس نيست مكافات آنكس كه بكند اينچنين عهد
شكني ونافرماني از شما كه جهود ايد مكر خواري ورسوائي در زندكاني اين سراي
كه قتل بني قريظه است واجلاي بني نظير وروز رستخيز بازكردانيده شوند
از حشركاه بسوي سختترين عذابي كه عذاب دوزخ است ونيست خداي غافل
از آنچه شما ميكنيد از عهد شكني اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة
فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون ۝ اين كروه آنانند كه از سفاهت
خريده اند وبدل كرده زندكاني محقر دنيا را بنعمت جاويد آن سراي پس سبك
كرده نشود از ايشان عذاب نه در دنيا بنقصان جزيه ونه در آخرت بخروج
از آتش ونباشند ايشان كه ياري داده شوند در دنيا برفع آفات از ايشان
ودر محشر بتخفيف عقوبات ولقد آتينا موسى الكتاب وقفينا من بعده
بالرسل وآتينا عيسى ابن مريم البينات وايدناه بروح القدس افكلما
جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم وفريقا تقتلون ۝
وبدرستي كه ما عطا كرديم موسي را توريه واز پي در آورديم پس موسي پيغمبران را
چون يوشع وسليمان والياس وزكريا ويحيي عليهم الصلوة والسلام وداديم
عيسي را كه پسر مريم بود نشانهاي روشن ومعجزات هويدا چون اخبار از غيب
واحياي موتي وقوت داديم بجان پاكيزه يا بجبرئيل يا باسم اعظم يا بانجيل آيا
هركاه كه از نزد ما آمد بشما فرستاده بآنچه دوست ندارد نفسهاي شما او را
سخن او بر وفق هوا ومدعاي شما نباشد تعظم كرديد وكردن ننهاديد بلكه

ازيشان

ازيشان دروغ كوي داشتيد چون رسول الله وعيسي عليهما السلم وكروهي را
بكشتيد چون زكريا ويحيي عليهما السلم وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم
فقليلا ما يؤمنون ۝ وكفتند يهود كه دلهاي ما در غلافست يعني پوشيده از فهم
وبازداشته شده از قبول حق ميفرمايد نه چنانست كه ايشان ميكويند بلكه
خداي تعالي ايشانرا رانده است ومرد لطف ازيشان بازكرفته بسبب ناكرويدن
ايشان پس اندكي ازيشان ايمان آوردند چون ابن سلام واصحاب او ولما جاءهم
كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين
كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين ۝ وآنهنكام
كه بديشان آمد نوشته از نزد خداي تعالي كه قرآنست كواه وموافق مر آن كتابرا
كه با ايشانست در توحيد ونبوت وامامت وحشر وآنچه از اصول ايمانست
قبول نكردند وبدان نكرويدند وحال آنكه بودند پيش از نزول اين كتاب كه در وقت
فرو ماندكي طلب نصرت وفتح ميكردند بدين كتاب وبكسي كه اين بدو فرود آيد
بر آنانكه نكرويده اند از مشركان عرب يعني هركاه كه كفار عرب قصد يهود كردندي
وكار برايشان تنك شدي دستها برداشته كفتندي بار خدايا نصرت ميخواهيم
از تو بمحمد صلي الله عليه وآله كه رسول آخر الزمانست پس آن وقت كه آمد بديشان
آنكس كه شناخته بودند كافر شدند پس لعنت خداي بر ناكرويدكان كه بدانش خود
كار نكنند وعناد ورزند وضع ظاهر در موضع مضمر بتسجيل بكفر ايشان است
بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله
على من يشاء من عباده فباءوا بغضب على غضب وللكافرين عذاب مهين ۝
بد چيزيست كه ايشان فروختند بآن چيز بهره نفسهاي خود را واين آنست كه كافر
ميشوند بآنچه فرو فرستاده خداي تعالي كه آن قرآنست از جهت رشك بردن
بر آنكه فرو فرستد خداي تعالي از فضل خود كه كتاب ووحي است بآنكس كه خواهد
از بندكان خود كه سزاوار آن باشد پس بازكشتند جهودان بخشمي از خداي
تعالي يا مستحق كشتند خشمي را بر بالاي خشمي ديكر خشمي بانكار عيسي عليه السلم
وانجيل وخشمي بانكار محمد صلي الله عليه وآله وقرآن ومر كافرانراست عذابي خوار كننده

واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا ویکفرون بما وراءه
وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ۝
وچون گویند مر جهودان را که بگروید بآنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن
گویند که ما می‌گرویم بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریة و کافر میشوند بآنچه
جز کتاب ایشانست و آن هر دو که انجیل و قرآنست درست و راستست در حالتی
که باور دارنده است مر آن کتاب را که با ایشانست و ازینجا کفر ایشان بتوریة
لازم می‌آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز بگو پس چرا کشتید
پیغمبران خدای را پیش ازین اگر بودید شما گرویدگان بتوریة ولقد جاءکم
موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون ۝ و هر اینه که آمد
بشما موسی بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است پس شما
فرا گرفتید گوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگرانید بر نفس
خود واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا
قالوا سمعنا وعصینا واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم قل بئسما یأمرکم
به ایمانکم ان کنتم مؤمنین ۝ و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم
زبر شما کوه طور را ما گفتیم فرا گیرید آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بنیرو و جد
وجدی تمام و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند باشکارا شنیدیم و پذیرفتیم
و پنهانی با خود گفتند و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل
و خورانیدند یعنی در آورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله بسبب جحود
و انکار بگو بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بآن چیز ایمان شما و آن کفر است
بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و آله اگر هستید شما گرویدگان بخدای تعالی چه
اگر کسی مؤمن باشد ایمان او او را بکفر نفرماید پس آنچه ایشان تصور ایمان
کرده اند نه ایمانست بلکه کفریست قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة
من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ۝ بگو ای محمد در جواب دعوی
ایشان که میگفتند که جز بهشت جای ما نخواهد بود که اگر هست بزعم شما که
مر شماراست سرای آخرت و نعمت بهشت نزدیک خدای تعالی پاکیزه و خاصه

بی

بی دیگر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت
خاصه ازان شماست ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم
بالظالمین ۝ و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بآنچه پیش فرستاده است دستهای
ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و خدای تعالی داناست
بحال ستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة ومن الذین
اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر
والله بصیر بما یعملون ۝ و هر اینه یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان بر زندگانی
دنیا و از آنکسانی نیز که شرک آورده اند مثل مجوس دوست میدارد یکی از ایشان
که کاش عمر داده شود هزار سال و از نیست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست
که هزار سال بزیی و نیست که رهاننده او باشد از عذاب دوزخ آنکه عمر بسیار
داده شود عمر دراز در کفر و نافرمانی چگونه سبب نجات شود و خدای تعالی بیناست
بآنچه جهودان و مجوس و غیر ایشان میکنند بعضی از یهود گفتند که جبرئیل است
که وحی می‌آرد بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اسلاف ما را از جبرئیل علیه السلام
زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر ایشان نازل شده اگر بجای او میکائیل میبود
ما با ابو القاسم ایمان می‌آوردیم حق سبحانه و تعالی فرموده که قل من کان عدوا لجبریل
فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه وهدی وبشری للمؤمنین ۝
بگو ای محمد هر که باشد دشمن مر جبرئیل را گو از خشم بمیر پس بدرستی که او فرو
می‌آرد قرآن را بر دل تو بفرمان خدای تعالی در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
مر آنچیزی را که پیش ازوی نازل شده و حالا با ایشانست چون توریة و زبور و قرآن
راه نماینده است بحق و مژده دهنده است مر مؤمنان را ببهشت و درجات من کان
عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین ۝ هر که
باشد دشمن مر خدای را و فرشتگان او را و فرستادگان او را و جبرئیل و میکائیل را
پس بتحقیق که خدای تعالی دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و رسول اند ولقد
انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر بها الا الفاسقون ۝ و هر اینه ما فرستادیم
سوی تو نشانهای روشن که قرآنست و غیر آن و کافر نشوند بدان آیتها مگر بیرون

دفتگان از فرمان خدای تعالی أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ ۝ و آیا هرگاه که یهود عهدی کردند عهد کردنی بشکستند آنرا گروهی
از ایشان بلکه بسیاری از ایشان منکرونند بتوریة وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و آنهنگام که آمد بدیشان فرستاده از نزدیک خدای تعالی
یعنی محمد صلی الله علیه و آله باور دارنده مر توریة را که با ایشانست بیند اختند
گروهی از آنانکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علماء ایشان بیند اختند توریة
و قرآنرا پس پشت خود گوئیا که آن علما نمیدانند که توریة و قرآن کلام خداست
و محمد صلی الله علیه و آله رسول ویست وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ
سُلَيْمَانَ ۝ و پیروی کردند این جماعت یهود آنچیزی که میخواندند دیوان در زمان
پادشاهی سلیمان علیه السلام و آنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام
شعبدهای سحر نیرنگها با نیرنگهای کهانت برآمیخته نوشته بودند و میان
ارذال و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران اطلاع یافته بفرمود تا آن
نوشتهارا آوردند در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن
کرد بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آوردند و چنان
وانمودند که سلیمان علیه السلام با آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده بعد از ان
یهود سلیمانرا بسحر نسبت دادند حق سبحانه و تعالی برائت ذمه وی کرده فرمود که
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۝ و هرگز کافر
نشد سلیمان و جادوئی نکرد و لیکن دیوان زمان او کافر شدند در می آموختند
مردمانرا جادوئی وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۝ و یهود
متابعت کردند آنچیزیرا که فرو فرستاده شد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل
که آن هاروت و ماروت است و ایشان بر آدمیان که کار طعنه میزدند و نافرمانی
آغاز نهادند حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان داده برای حکومت خلق بزمین
فرستاد مرتکب گناهان کبیره شدند از شرب خمر و قتل ناحق و غیر ذلک حق تعالی ایشانرا
از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل

بوی

بوی سر آویخته معذب‌اند و این نقل عامه است و بعضی گویند که ایشان از شیاطین
بودند نه از فرشتگان یا بعد از عصیان از لباس ملکیت منخلع شدند و کسوت
بشریت پوشیدند اما در عیون الرضا مذکور است که پرسیدند از حضرت امام رضا
علیه السلام که زعم قومی آنست که ایشان دو فرشته بودند و چون بزمین آمدند
عصیان کردند چنانچه مذکور شد آنحضرت فرمود که معاذ الله ازین مقاله چه فرشتگان
معصوم‌اند و محفوظ از کفر و قبایح بالطاف نامتناهی الهی کما قال الله تعالی لَا
يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و دیگر وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ إِلَى آخِرِ الْآيَة و دیگر بَلْ عِبَادٌ
مُكْرَمُونَ و غیر ذلک بلکه ایشانرا حق تعالی فرستاد به پیغمبر آن زمان بصورت بشری
که اطلاع بر سحر پیدا کنند و سحر را باطل سازند و مردم را از آن باز دارند و حقیقت
سحر باز نمایند حاشا که عصیان کنند مجملش اینست و تفصیلش در انجا مذکور است
و انزال سحر بدیشان از جهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه
و تعالی در زمان حکومت و قبل از معصیت تا فواه این علم بدیشان فرستاد تا جمیع
زیرکان تعلیم دهند و ایشان بر حقیقت مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند
وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا
مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۝ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۝
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ ۝ و نیاموختند این دو فرشته درین وقت که در چاه‌اند بران قول هیچ
جادوئی تا گویند پیش از آموزانیدن آنکسرا که جز این نیست که ما آزمایش خلقیم
از خدای تعالی پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر کارها مترتب نیست بلکه
هست پس می آموزند از ان دو فرشته آنچیزیرا که جدائی افکنند بدان میان مرد و زن
بآن و نیستند جادوان ضرر رساننده بسحر هیچکس را مگر بقضا و قدر خدای تعالی
بانکه کسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد و الا نه و می آموزند آنچه ایشانرا
زیان رساند و سود نکند پس عاقل این کار نکند و هر اینه نیک دانسته‌اند یهود هر که
سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد نیست او را در آن سرای بهره از نیکوئی و کیفیش

ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون ۝ و بد چیزیست آنچه فروختند بدان چیز
نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند بدان این سوره را
از کلام معجز نظام امیر المؤمنین است علیه السلام که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو
ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش دوزخ گرفتار است ولو انهم آمنوا
واتقوا لمثوبة من عند الله خير لو كانوا يعلمون ۝ و اگر این جهود گرویدندی
بمحمد صلی الله علیه وآله و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و شبهه
نیست که هر آینه پاداش از نزدیک خدای تعالی بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت
پیغمبر صلی الله علیه وآله می ستانند اگر بودندی که بدانستندی يا ايها الذين
آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب اليم ۝ ای
آنکسانی که گرویده اید مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه وآله
که یهود گفتار شما را دست آویز خود ساخته با آن حضرت این کلمه میگویند و در لغت
ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان باین معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را
حق سبحانه فرمود که این کلمه مگویید و بگویید انظرنا یعنی بسوی ما بنگر و بشنوید
حکم خدا را بسمع قبول و مر کافرانراست عذابی دردناک ما يود الذين كفروا
من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم والله
يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم ۝ دوست ندارند آنانکه حق را
پوشیده اند از اهل توریة و نه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکویی
از نزد پروردگار شما مراد وحی و قرآنست که جامع همه خیراتست و خدای
اختصاص میدهد بنبوت و وحی خود هر که را می خواهد و خدای تعالی خداوند
فضل بزرگست ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم
ان الله على كل شيء قدير ۝ هر چه منسوخ میگردانیم از آیات قرآن بر وفق
مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها می بریم بیاریم
بهتری از آن آیت منسوخه مثل مصابرت غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن
مقرر ساخت یا بیاوریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت
مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است

جهودان

جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانی است و بر خدای تعالی
روا نیست حق سبحانه فرمود که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی که خدای
تعالی بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا توانائیست بر کمال الم تعلم ان الله
له ملك السموات والارض وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير ۝ آیا ندانستی
با آنکه حق تعالی است که بی شک مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد
کند و نیست مر شما را جز خدای تعالی دوستی که از وی بشما نفع رسد و نه یاری دهنده
که از شما دفع ضرر کند ام تريدون ان تسألوا رسولكم كما سئل موسى من قبل
ومن يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء السبيل ۝ یا میخواهید آنکه سوال
کنید پیغمبر خود را همچنانکه سوال کرده شده بود موسی علیه السلام پیش ازین
جهودان میگفتند که می باید که کتابی بیاری بیکبار چنانچه موسی آورده بود
حق تعالی فرمود که شما از محمد همان میطلبید که پدران شما از موسی میطلبیدند و هر که
بگزیند کفر را بایمان پس هر آینه گم گشته است از راه راست ود كثير من اهل الكتاب
لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين
لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتى يأتي الله بامره ان الله على كل شيء قدير ۝
دوست میدارند بسیاری از اهل توریة آنکه گردانند شما را از پس ایمان شما نگرویدگان
یعنی شما را بدین خود برند از روی حسد از نزدیک نفسهای ایشان یعنی بمقتضای
نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن گشته مر ایشانرا آنچه راست و درست
یعنی رسالت سید انام و حقیة قرآن و صحت دین اسلام پس درگذرانید ای
مؤمنان و بگذرید از قتال ایشان و روی بگردانید از ایشان تا بیارد خدای تعالی
فرمان خود که حکم است بقتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی
از تعذیب و انتقام تواناست واقيموا الصلوة واتوا الزكوة وما تقدموا
لانفسكم من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير ۝ و بپای
دارید نماز را و بدهید زکوة مال را و آنچه از پیش میفرستید از برای خود از مال
دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات بیابید آنرا نوشته از نزدیک
خدای تعالی و ثواب آن بیابید ازو بدرستی که خدای تعالی آنچه شما میکنید

از خبر و صدقه و غیر ذلک بینات وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ و گفتند
جهودان هرگز در نیاید در بهشت مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوی
آنها آرزوهای بیحاصل ایشانست بگو بیارید حجت خود را باین دعوی اگر هستید
راست گویان در قول خود بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ
رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه
هر که تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای و او نیکوکار است در کردار و گفتار
پس مر آنکس راست مزد او نزد آفریدگار او و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد
ایشان و نباشند ایشان اندوهناک از تصور زوال آن مزد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ
النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ
الْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا كَانُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ و گفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری نجران که نیستند
گروه ترسایان بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان که نیستند جهودان
بر چیزی که معتد به باشد و حال آنکه هر دو راست میگفتند چه همه ایشان
میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند که نصاری بجهت زن و فرزند
مر حق را باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که بجهت انکار عیسی و انجیل
ایشان کافر و بیحاصل اند همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند
و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مانند گفتار یهود و نصاری بآنکه
یهود و نصاری بر باطلند پس خدای تعالی حکم کند میان ایشان در روز رستخیز
در آن چیزی که هستند ایشان که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و میان
مخالفان و معاندان اهل بیت علیهم السلام نیز در آن روز چنین حکم خواهد فرمود
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَن يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ
مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ۝ و کیست ستمکارتر از آنکس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد
کرده شود در آنجا نام خدای تعالی یعنی نکرد است که در مساجد خدا را یاد کنند

و پرستش

و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی آن مسجد و آن بخت نصر بابلی بود یا طیطوس
رومی که بیت المقدس را خراب کرد و در روایتست از ابی عبد الله علیه السلام که
مانعان مشرکان قریش اند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از دخول مکه و مسجد
الحرام منع کردند و هر که ساعی در خرابی مسجد باشد درین حکم شریکست جمع مساجد
بنابرین باشد و الا آنها یک مسجد را خراب کردند یا هر موضعی از وی مسجدیست برای
سجده زید بن علی از پدران بزرگوار خود نقل میکند و ایشان از امیر المؤمنین ع
که مراد از مساجد جمیع زمین است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که تمام
زمین را از برای من مسجد ساخته اند و خاک آنرا پاک گردانیده اند آن گروه که
مانع ذکر بودند و در خرابی مسجد کوشیدند نیست مر ایشانرا و نسزد آنکه در آیند
در آن مسجد مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که کفار
و اهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد مر ایشانراست در جهان رسوایی و خواری
و جزیه دادن و در آن سرای عذابی بزرگ دائمی وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا
تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و مر خدا راست جای بر آمدن
آفتاب و جای فرو رفتن آن پس هر جا که روی گردید پس آنجهت طاعت او است
نزول این آیت شریفه وقتی بود که سمت قبله پوشیده شده بود بر بعضی از لشکریان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هر کدام بطرفی نماز گزارده بودند بعد از آن
که تحری کرده بودند چون بمدینه رسیدند خواستند که آن نماز را اعاده کنند
آیت آمد که حاجت نیست باعاده و چنانست که اگر علامات پوشیده شود و وقت
وسیع است یک نماز را بچهار طرف باید گزارد و الا بمحتمل و اگر چه بیکجهت باشد
پس اگر مطابق بوده بعد از انکشاف فیها و الا اگر استدبار بوده اعاده کند
خواه وقت باقی باشد یا نه و در وقت اعاده کند اگر بجانب محض یمین یا یسار
گزارده و اگر وقت فوت شده اعاده نکند و نیز اگر انحراف اندک بوده مطلقا
اعاده نکند بدرستی که خدای تعالی بزرگ مغفرتست و بسیار عطا دانا بمصالح
امور مؤمنان وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ ۝ و گفتند بی باکان از یهود و نصاری فرا گرفت خدای تعالی

فرزندی یعنی مسیح و عزیر پاکی و بی‌عیبی او راست نه چنانست که ایشان میگویند
مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اهل آسمان و زمین
همه مملوک و مخلوق اوست چه ولد از جنس والدی باشد نه از جنس خالق
همه آنچه در آسمان و زمین است مر او را فرمان بردارانند یعنی جمیع در تحت تصرف
وی‌اند بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝
از نو پدید آرنده آسمان و زمین است و چون خواهد تا تقدیر کند کاری را پس
جز این نیست که گوید مر آنچیز را که باش پس باشد وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ و گفتند آنانکه نمیدانند
و نمی‌شناسند خدا را چون مشرکان مکه چرا سخن نمیگوید با ما خدا یا بر یکی از ما
پیغامی نمی‌آید همچنانکه این مشرکان میگویند میگفتند آنانکه بودند پیش از ایشان
از یهود و نصاری مانند گفتن ایشان بیکدیگر مشابه است دلهای کفار در کفر
و قساوت هر آینه ما بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت و امامت برای گروهی که
طالب یقین اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۖ وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۝
بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد با قرآن و دین اسلام مژده دهنده مومنان
و بیم کننده کافران و منافقان و پرسیده نخواهی شد از آنها که اهل جحیم اند
و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد آورده اند که روزی بر زبان حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بگشاید
و از غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهج مستقیم باز آیند
حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا
ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت و بر ماست حساب اهل ضلالت وَلَنْ
تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ
الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝ و هرگز خشنود نشوند از تو نه جهودان و نه ترسایان
تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشان را بدرستیکه راه نمودن خدای تعالی آنست که راه

شما را یهودیت و نصرانیت میخوانند و او مر ما را باسلام راه مینماید و اگر متابعت
نمایی آرزوهای ایشان را در باب دین پس از آنچیزی که براستی آمده است بتو
از دانش که وحیست در حقیت اسلام و بطلان ملة ایشان نیست ترا از عذاب
خدای تعالی دوستی رهاننده و نه کسی یاری دهنده و شرطیه کاهست کرمکه این دو
محال است و این از قبیل است یا صورت خطاب با حضرت باشد و معنی با جمع
با امت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ
وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی
توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان
ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رحمه الله از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن
بقولی که در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بهر تقدیر میخوانند آن کتاب
یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردنست آن گروه ایمان دارند
بکتاب نه آنها که تحریف کردند و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد پس
آن گروه ایشانند زیانکاران يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای
مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما و بدرستی که پدران شما را
تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای
الهیست وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ و بترسید از عذاب روزی که از هیبت
آن کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای
او را یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد و سود نکند هیچ نفسی را خواهش خواهندگان
بر تقدیر وجود شفیع و نباشند کافران که یاری کرده شوند بجهت دفع عذاب
از ایشان وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۝ و یاد کن ای محمد وقتی را
که بیازمود یعنی امر کرد مر ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر و نواهی
یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند که سنن حنیفیه است پس ابراهیم

عليه السلام باتمام رسانيد اورا و قيام نمود بدان در تفسير طبرسي مي آورد كه شيخ ابو جعفر
بن محمد الصادق عليهما السلام پرسيدم از قول حق جل و علا كه وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ
بِكَلِمَاتٍ اين چه كلمات بوده است فرمود كه آن كلماتيست كه آدم متوسل بآن شد
و توبه او پذيرفته گشت و آن اينست كه أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ كه توبه مرا قبول كن حق سبحانه و تعالى قبول نمود چنانچه گذشت ديگر
گفتم يابن رسول الله معني فَأَتَمَّهُنَّ چيست فرمود كه اين كلمات اتمام خواهد يافت
تا قايم كه دوازدهم ائمه است كه نه از آن از اولاد حسين عليه السلام باشند يعني
ائمه اثنا عشر كه ختم بقايم ايشان خواهد شد گفتم يابن رسول الله خبر كن مرا از قول
الهي كه وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فرمود كه بآن امامت اراده فرموده كه در عقب
حسين عليه السلام پديد كند تا روز قيامت گفتم يابن رسول الله امامت چون
در اولاد حسين پديد آمد نه از اولاد حسن حال آنكه هر دو فرزند و سبط رسول الله اند
و سيد شباب اهل جنت اند فرمود كه موسي و هرون هر دو پيغمبر بودند و برادران
بودند نبوت در صلب هرون نهادند نه در صلب موسي كسي را نميرسد كه چون و چرا
گويد هرچه ميكند در ضمن آن حكمتي است لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ و در عدة
الداعي آورده كه مرويست كه حق سبحانه و تعالى چهار خصلت در عوض شهادت
امام حسين عليه السلام بوي كرامت فرموده در تربت وي شفا پديد كرده و در قبة
وي دعا را باجابت مقرون ميگرداند و ائمه انام را عليهم السلام از ذريت وي بوجود
آورده و نمي شمارد ايام زيارت آنحضرت را از اعمار ايشان و آن بقعه از زمين كه
مشهد مقدس وي است بلا شك دعا در آنجا مستجاب است گفت خداي تعالى چون
متابعت فرمان كردي بدرستي كه من كرداننده توام براي مردمان پيشوايي در دين
كه بعد از تو بتو اقتدا كنند همه نيكان گفت ابراهيم با حق تعالى و از فرزندان و اولاد
من نيز امامان پيدا كن فرمود خداي تعالى در جواب او نرسد عهد من يعني امامت
من ستمكاران را يعني عاصيان و كافران را از ذريت تو پس آن جماعت از ذريت او كه كافر
و مشرك و عاصي بوده باشند ايشان از منصب نبوت و امامت و خلافت دورند چه
هر مشرك ظالم است بدليل إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و ظالم من ثبت له الظلم است

وائمه

وائمه يعني صادقست بر وي دائما و از اين جهت نام وي را مؤمن مي نامند چه او را ايمان
ثابتست در حال نوم و اگرچه در آن حال او را ضد نبوت حاصل نيست پس امامت و خلافت
از بني اسمعيل خواه ائمه اثنا عشر باشند بنص الهي كه از اول عمر تا آخر معصوم بوده اند
و خدا پرست و ديگران كه برين صفت نبوده اند خود ايشان از اين منصب و نا حق گرفته
باشند وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ
مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و ياد كن آنگه گردانيديم خانه كعبه را جاي بازگشت مردمان را
يعني حاجيان را كه هر سال [illegible] باز گردند و آنجا ثواب بحساب رسند و گردانيديم
آنرا موضع ايمني كه در وي ايمن باشند و فراگيريد اي مومنان از مقامي كه منسوبست
با براهيم عليه السلام نمازگاه و آن موضعي است كه در وي حجري وضع كرده اند و اثر
قدمهاي مبارك آنحضرت بر وي است و امامية استدلال كرده اند باين كه نماز طواف
كه دو ركعتست در مقام ابراهيم عليه السلام واجب زيرا كه حق سبحانه بدان امر
فرموده و ظاهر امر مقتضي وجوبست و نماز واجبي نيست نزد مقام ابراهيم غير نماز
طواف بلا خلاف پس نماز طواف آنجا واجب باشد و عهد كرديم يعني فرمان فرستاديم بسوي
ابراهيم و اسمعيل آنكه پاك سازيد خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصي و
امير المومنين صلوات الله عليه بعد از ايشان نيز اين فرمان را بجاي آورده بر دوش حضرت
رسالت صلى الله عليه و آله بالا رفت و آنخانه را از اوثان و انجاس پاك ساخت براي
طواف كنندگان و براي مقيمان و معتكفان و براي ركوع كنندگان و سجود آرندگان
يعني نماز گذارندگان و حسان بن ثابت رحمه الله در اين باب مدحي گفته چنانچه
در بسيار كتابها آورده اند تا غايتي كه در روضة الاحباب نيز مذكور است كه **شعر**
قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مِدْحَةً ۔ ذِكْرُهُ يُخْمِدُ نَارًا مُوصَدَةً ۔ قُلْتُ لَا أَقْدِمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ
ضَلَّ ذُو اللُّبِّ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ ۔ وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا ۔ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ
وَضَعَ اللَّهُ بِظَهْرِي يَدَهُ ۔ فَأَحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَّدَهُ ۔ وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ
فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ ۔ يعني گفتند مرا كه بگو در شان امير المومنين مدحي و منقبتي
كه ياد كردن او فرو مي نشاند آتش سوزان را گفتم در جواب كه اقدام نمي توانم نمود در مدح

کفار مردی که راه گم کرده صاحب عقل تا که پرستش کند او را و لیکن پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده ما را که در شب معراج که عروج کرده بود بعالم بالا که در آن محل نهاده حق
سبحانه و تعالی به پشت من دست قدرت خود را و حال آنکه دریافت دل این بتحقیق
خنکی آن دست را و علی علیه السلام نهفته بود قدمهای خود را در وقت انداختن
بتان از سطح کعبه در موضعی که حق سبحانه و تعالی نهاده بود دست قدرت خود را
از این حرکت شمه از رتبه امیر المومنین علیه السلام معلوم میتوان کرد وَإِذْ قَالَ الصلوة
إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ۝ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که ای پروردگار من بگردان این
مکان را که برای تو در آن خانه ساختیم شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و روزی
ده اهل این بلد را از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا
جبرئیل یکی از دیه‌های فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین قلع
ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله
از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجا
پس ابراهیم علیه السلام تخصیص کرده رزق بمومنان و گفت روزی ده هر که ایمان دارد
از آنان که ساکن این شهر باشند بخدای و بروز آخرت گفت خدای تعالی هر که کافر
شود پس او را برخوردار گردانیم برخورداری اندک یعنی همین در دنیا پس او را
به بیچارگی برانیم بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ و یاد کن
آنرا که برداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانه کعبه و اسمعیل که با وی شریک
بود در رفع بانکه سنگ جمع می‌آورده و بدست پدر علیه السلام می‌داده تا بکار میبرده
و بعد از اتمام بنیه و پدر دست نیاز برداشته میگفتند ای پروردگار ما قبول کن
از ما این کار خیر را بدرستیکه تویی شنوا مر دعای ما را و تویی دانا به نیتهای ما
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا
وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ ای پروردگار ما و بگردان ما هر دو را ثابت

برسلام

بر اسلام و مخلص مر ترا و گردان از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده مر ترا
و مرویست از صادق علیه السلام که مراد بامة مسلمه از ذریت ابراهیم علیه السلام
بنی هاشم اند خاصه و بنمای ما را مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون
میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما در گذران اگر
در عمل قصوری و تقصیری واقع شده باشد بتحقیق که تویی پذیرنده توبه مقصران
بخشنده بزهکاران رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ای پروردگار ما برانگیز
در میان ذریت ما با آن امت مسلمه فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت ما بان منتفع
و عزیز باشند بدان رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا و بیاموزد ایشان را قرآن و معانی
آن و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب شرایع و احکام بدرستی که تو توانایی و
قادر بر اجابت دعای ما تویی دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را نیز
بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از اولاد اسمعیل
مبعوث گرداند و ذریت طاهره نیز بوی ارزانی فرموده بجهت حفظ دین متین
او که سید المرسلین است صلوات الله علیهم اجمعین وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ
إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِينَ ۝ و کیست که باز گردد یعنی هیچکس که باز نگردد از کیش ابراهیم علیه السلام
مگر کسی را که خوار گرداند نفس خود را یا جاهل نفس خود باشد چه هر که خالق خود را
نشناسد جاهل نفس خود است و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را علیه السلام در دنیا
بکرم و فتوت و نبوت و عبادت و خلت و عمارت خانه کعبه و بدرستی که او
در آن سرای از جمله فیروزیافتگان و پیغمبرانست إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ
أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را علیه السلام پروردگار
او تسلیم شو در هر چه حکم من بر آن جاریست گفت ابراهیم علیه السلام که تسلیم کردم
خود را مر پروردگار عالمیان را تا هر چه خواهد بکند و آن حضرت تسلیم فرموده بود
دل خود را از برای حق و زبان خود را از برای برهان و بدن خود را از برای نیران
و ولد خود را از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ

ويعقوب يا بني ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا وانتم مسلمون ۝
و وصیت کرد بملت خود ابراهیم علیه السلام پسران خود را و وصیت کرد یعقوب
علیه السلم نیز اولاد خود را بموافقت جد خود مضمون هر دو آنکه ای پسران من بدرستی
که خدای برگزید برای شما دین مرضی که اسلام است پس ممیرید مگر که شما مسلمان
باشید یعنی باید که بر اسلام بمیرید ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال
لبنيه ما تعبدون من بعدي قالوا نعبد الهك واله آبائك ابراهيم واسمعيل
واسحاق الها واحدا ونحن له مسلمون ۝ آیا شما حاضر بودید آنهنگام که آمد
بیعقوب اسباب مرگ او آن وقت گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز خواهید
پرستید از پس من گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران
ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند ابراهیم که جد بود پدر گفت زیرا که جد حکم پدر دارد
و اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب گوید نظر بر اتحاد اصل
و از ین مقوله است پدر گفتن آزر که عم بود عبادت میکنیم خدا را که یگانه و یکتاست
و حال آنکه ما مر این خدا را منقادیم بطاعت تلك امة قد خلت لها ما كسبت
ولكم ما كسبتم ولا تسألون عما كانوا يعملون ۝ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب
علیهما السلم و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مر ایشانراست آنچه کسب
کردند و مر شما راست آنچه کسب کردید و پاداش آن خواهید یافت و شما پرسیده
نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت
آبا ثواب دهند و بکفر ایشان معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را باعمال
ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذت خواهند کرد
وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهيم حنيفا وما كان
من المشركين ۝ و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که بباشید از جمع یهود و
گفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید بگو نه جهودی و نه ترسایی بلکه
متابعت میکنیم کیش ابراهیم را در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست و
نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرندگان قولوا آمنا بالله وما انزل الينا و
ما انزل الى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى

وعیسی

وعيسى وما اوتي النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون ۝
بگویید ای متابعان ملت ابراهیم در جواب آنها که گرویدیم بخدای تعالی و بآنچه
فرود آمده است بما یعنی قرآن و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم
علیه السلم یعنی صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و به نبیره او
یعقوب و بفرزندان یعقوب و ایشان متعبد باحکام صحف بودند و ایمان
داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت
و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات از نزد خداوند خود هیچ
جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان در ایمان و ما خدا را گردن نهادگانیم فان آمنوا
بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم في شقاق فسيكفيكهم
الله وهو السميع العليم ۝ پس اگر ایمان آورندی یهود و نصاری بمانند آنچه
شما ایمان آورده اید یعنی بهمه کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافتندی و
اگر بر گردند پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوتند و تو ای پیغمبر
از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند
و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را و اوست شنوای مقالات و حرکات و کافران
باقرار و انکار و دانا باعتقاد هر دو گروه ترسایان نیز طرح مخالفت افکندند با مسلمانان
مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را نه صبغه ایشان آن بود که
مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیت غوطه دادندی باعتقاد آنکه
آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیح و آنرا قایم مقام ختان دانستندی
حق تعالی فرمود صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون
که بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله که دین خداست و گویند مراد
ختان است و آن تطهیر مسلمانانست و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین
و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تلوین و ما خدا را باتباع صبغة الله پرستش
کنانیم گفته اند صبغة الله رتبت ولایت و درجه محبت است هر که برنگ دوستی
بر آورند از همه عالمش برسر آورند مثل امیر المومنین و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین که برگزیدگان عالمند و دوستان ایشان بزرگان نوع بنی آدم

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُونَ ◌ چون یهود و نصاری دعوی باطل از سر دوستی و عزت فرزندی
حق سبحانه و تعالی کردند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان آیا مخاصمه میکنید
با ما در دین خدای تعالی و دعوی اولویت در انتساب بحق و حال آنکه او پروردگار
ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه
کس واجب باشد و ما راست جزای کردهای ما و شما راست مکافات عملهای شما
و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ◌ یا میگویید ای
جهودان و ترسایان که این پیغمبران و پیغمبرزادگان بودند بر دین یهودی و این
قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست بگو آیا شما داناترید بادیان
انبیا یا خدای تعالی که ایشان را بدان دین مبعوث گردانیده و کیست ستمکارتر بر خود
از آنکس که بپوشد گواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی این تعریض باهل کتابست
بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلعم و نیست خدای تعالی بیخبر
از آنچه شما میکنید از کتمان حق و بعضی نیز که کتمان شهادت خلافت و امامت
امیرالمؤمنین علیه السلام کردند درین حکم داخلند تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ◌ آن قوم مذکور گروهی بودند
که رفتند و درگذشتند مر ایشان راست همان رسیدن که خود کسب کرده اند و شما را نیز
همان خواهد رسید که کرده اید و مسئول نمیشوید از آنچیزی که دیگران کرده اند
تکرار آیت برای تأکید و تقریر یا جهت تنبیه و تحذیر است سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ
النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ◌ زود باشد که گویند کم خردان از مردمان
یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز بازگردانید مسلمانان را از قبله ایشان
آن قبله که بودند بر آن یعنی بیت المقدس و وقتی بود که آنحضرت بعد از هجرت
بجانب بیت المقدس نماز گذارده بود با مؤمنان بامر حق یهود ازین صورت خشنود

الجزء الثاني

شده

شده میگفتند که محمد صلی الله علیه و آله اگر دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگزارد
یا میگفتند این مرد راه بقبله نمیبرد تا ما ازما ندید قبله را نیافت خاطر خطیر آنحضرت
ملول گشت فرمان الهی در رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان
و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی خبر داد که زود
باشد که چنین گویند بگو که مر خدا راست همه جهات هم مشرق و هم مغرب و
یمین و شمال هر چه مقتضای وقت باشد چنان میکند پس هیچ امر هست نه خصوصیت
جهت راه مینماید هر کرا خواهد بسوی راهی راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است
علیه السلام و هر آنکه مستحق آن شده وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ◌ و همچنانکه قبله شما را ای
مسلمانان افضل قبلها ساختیم و تولا امیرالمؤمنین علیه السلام در انجا نیز بنوعی
افضلیت اوست شما را هم گردانیدیم گروه عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای
انبیا بر منکران نبوت روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه
و آله بر راستی شما گواهی معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا
لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً
إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ◌ و نساختیم قبله عبادت تو آن قبله را که تو هستی بر آن یعنی کعبه
مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله
از آنکس که باز گردد بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند بکفر خود و بدرستی که نیست
تحویل قبله بزرگ و گران مگر بر آنها که خدای تعالی راه نمود ایشان را بقبله حق که
مستحق آن گشته بودند و نیست خدای تعالی با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز
شما را بهر طرف که گزارده اید این جواب آنست که یهود میگفتند که آنانکه بجانب بیت
المقدس نماز گذارده اند و پیش از تحویل قبله وفات یافته بر ضلالت مرده باشند
مثل اسعد بن زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع نگرداند شما را تا تباه نکند
ایمان شما که بسمت بیت المقدس داشته اید بدرستی که خدای تعالی بر همان مهربانست
صلاح ایشان فرو نگذارد و بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند و در کنز الفوائد

آورده که در وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ دو وجه احتمال دارد یکی آنکه جَعَلَ متضمن معنی
تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بود بر خاص و مراد از جَعَلْنَا حَوَّلْنَا باشد و این
بنا بر آن قول است که آن حضرت توجه فرموده باشد در مکه پیش از هجرت به بیت
المقدس چنانچه روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد خود از حضرت
صادق علیه السلام که محول شد قبله بسوی مکه بعد از آنکه رسول صلی الله علیه
و آله نماز گزارده بود سیزده سال بسوی بیت المقدس بعد از مهاجرت و آنحضرت
بمدینه مبارکه هفت ماه دیگر نماز گزارد بجانب بیت المقدس و بعضی نه ماه یا ده یا
سیزده یا نوزده ماه نیز گفته اند بعد از آن بامر الهی رو آورد بکعبه معظمه و ابن عباس
نیز اینچنین روایت کرده الا آنکه کعبه را در میان خود و بیت المقدس حایل کردانیدی
در نماز و وجه دوم بر حذف موصوف و تقدیر آنکه سابق کردانیدیم قبله
جهتی که بودی بر آن یعنی کعبه و این وجه بنا بر آنست که در مکه نماز گزارده بسوی
کعبه چنانچه مذکور شد و بعد از آن روی آورد در مدینه بسوی صخره بجهت
تالف یهود پس مجزیه بر قول اول منسوخ باشد که توجه بجانب صخره است و بر قول
ثانی ناسخ که توجه بسوی کعبه است و قول اول اصح است زیرا که قول علما
اهل البیت است علیهم السلام بدرستی که خدای تعالی بر همان مهربانست صلاح
ایشان فرو نگذارد و بخشاینده است مر ایشان ضایع نکرداند مثل اسعد بن
زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع نکرداند نماز شما را یا تباه نکند نما
شما که به بیت المقدس داشته اید قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ
قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ بدرستی که ما می بینیم کردانیدن روی ترا در جهت
آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن مخالفان پس چون ما توجه
ترا با آسمان دیدیم پس متوجه ساختیم ترا باین قبله که تو میخواهی و می پسندی
پس بکردان روی خود را در همه وقت بسوی مسجد الحرام که محیط بخانه
کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بدو ماه

که آنحضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم
در نماز با امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر مؤمنین و مؤمنات روی از صخره
کردانیده بمیزاب توجه فرمودند در آن حال زنان بجای مردان آمدند و مردان
بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شمه نفاق داشتند به تبعیت آنحضرت
نگشتند و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب
جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل
و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید پس بکردانید روهای خود را بسوی
مسجد مذکور چون کسی متمکن است از مشاهده کعبه قبله آنکس است و آنکه متمکن
نیست و دور است جهت است بقول اصح نه حرم و تحقیق آنانکه داده اند ایشانرا
کتاب مرآینه می دانند که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن از پیش
پروردگار ایشانست چه در توریه خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان به قبله نماز
گزارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود
میکنند از امر قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ
وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝ و بخدای اگر بیاوری تو
ای محمد بر آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا هر معجزه و نشانی یعنی
اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه پیروی
نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبله ایشانرا و نیستند بعضی ایشان
پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است
و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو ناممکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض
آرزوهای ایشانرا در باب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانش آنکه قبله ابراهیم
علیه السلام است بدرستی که باشی تو آنهنگام که متابعت ایشان نمایی از جمله
ستمکاران این مبالغه است در قطع طمع ایشان و شرطیه کاه مرکب از دو محال
می باشد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا
مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ آنانکه داده ایم ایشانرا توریه می شناسند

پیغمبر را صلی الله علیه وآله همچنانکه می‌شناسند پسران خود را در میان کودکان
بلکه در باب پیغمبر اعرف اند زیراکه ممکن است که پسر از ین کس نباشد و بدرستی که گروهی
از ایشان هر اینه میپوشند حق را از عوام و سفها و ایشان میدانند که میپوشند
الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝ آنچه درست و راست از پروردگار تست
پس مباش خطاب با آنحضرت و مراد امت اند یعنی مباشید از شک کنندگان
از آنکه امر قبله من عند الله است نه از غیر او وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ۝ و هر گروهی را از خداپرستان جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد
پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است
هر جاکه باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب بیارد خدای تعالی شما را
و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل بدرستی که خدای تعالی بر همه
چیز از احضار و تمییز توانا است وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ و از هر مکان در هر زمان
که بیرون آیی پس بگردان روی خود را هنگام نماز بطرف مسجد محترم و بدرستی
که این امر مامور بهست کردنی و کار درست فرمان بردنی و خدای تعالی آگاه هست
از آنچه میکنید شما از امتثال و عدم آن وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي
عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ و از هر بلاد که بیرون آیی پس مقابل گردان
روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد حرام و هر جاکه شما باشید ای امت در حضر
و سفر پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را بسوی آن مسجد و تکرار
این سبب تکرر علل اوست سه علت از برای تحویل ذکر فرموده بجهت تعظیم
رسول و طلب رضای او و معلوم کردن آنرا باز ذکر نموده تا نباشد مر یهود و مشرکان را
بر شما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمد صلی
الله علیه وآله دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند

که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه
کی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود
مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل باوطان خود روی بکعبه آورد
و مشرکان طعنه میکردند که محمد صلی الله علیه وآله دانست که ما بر حقیم دیگر باره
روی بقبله ما کرد پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه و بترسید از من
بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوف بر لِئَلَّا يَكُونَ یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را
بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص است
بملت حنیفیه بر شما تا مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و امیر المومنین صلوات
الله علیه فرموده که تمام نعمت مردن بر دین سید انام است كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ
رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۝ گفته اند نعمت بر شما تمام کنیم در آخرت چنانچه
در دنیا تمام کردیم بارسال رسول فرستادیم در میان شما فرستاده هم از شما که میخواند
بر شما آیتهای ما که قرآنست و پاک میگرداند شما را از شرک و میآموزد شما را قرآن
و حلال و حرام آن و تعلیم میدهد شما را آنچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۝ پس مرا یاد کنید بطاعت
تا شما را یاد کنم بمغفرت یاد کنید مرا بدعوت تا یاد کنم شما را باجابت یاد آرید مرا
در دنیا تا یاد آرم شما را در آن سرا یاد کنید مرا در خلوات تا یاد کنم شما را در فلوات
یاد آرید مرا در رخا تا یاد آرم شما را در بلا یاد کنید مرا بمجاهدت تا یاد کنم شما را
بهدایت یاد کنید مرا بصدق و اخلاص تا یاد کنم شما را بخلاص و مزید اختصاص
یاد کنید مرا بعبودیت تا یاد کنم شما را بربوبیت یاد کنید مرا در رنج تا یاد کنم شما را
در فرج و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست و سپاس داری کنید
نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝ ای گروندگان یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی به
شکیبایی که کلید درجاتست و بنماز که مجمع عباداتست بدرستی که خدای تعالی
با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و در روایت ابن عباس رضی الله عنه آورده

که در قرآن هر جا که یا ایها الذین آمنوا واقع است امیر و رئیس و سر و سرور آن امیر المؤمنین
علیه السلام و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا
تشعرون و مگویید مرانکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد
که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما و لیکن شما نمیدانید
کیفیت آن حیوة و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال
و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین هر اینه میآزماییم شما را یعنی با شما
معامله آزمایندگان میکنیم و آن آزمایش بچیزی اندک است از بیم دشمن
در غزا یا از ظالم و گرسنگی بقحط و تنگی و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات
رود و نقص در نفسها به بیماری و ضعف و شیب و نقصان میوها بآفات سماوی
و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند و بشارت ده صابران را بکرامات که
ممکن است الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
آنانکه چون برسد ایشان را دشواری و رنجی و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم
اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا و ما بسوی حق بازگردندگانیم
اعتراف به بعث و نشور مرویست از صادق علیه السلام که چون خبر شهادت
جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهما بامیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود که
انا لله و انا الیه راجعون و پیش از آنحضرت کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود حق سبحانه
و تعالی آیت فرستاد و گفت این کلمه را سنتی کردم تا هر مصیبت زده که بوی اقتدا کند
و این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت باشد چنانچه میفرماید اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون آنگروه که در مصائب
رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشانست رحمتها از پروردگار ایشان پی در پی
و نعمت بهشت و آن گروه هم ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم
و با کلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است ان الصفا و المروة من شعائر الله
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله
شاکر علیم بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان
از نشانهای حج خانه خداست پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت

احرام یا متوجه عمره شود که زیارت کعبه است بعملهای خاص پس هیچ گناهی نیست
بروی در آنکه طواف کند با ایشان و سعی نماید در میان ایشان چه کفار در جاهلیت طواف
این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف
این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعار ماست و هر که بطوع
و رغبت خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع
پس خدای تعالی جزا دهنده شکرگوینده کانست دانا باعمال بندگان ان الذین
یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بدرستی که آنانکه بجهد و حسد میپوشند
آنچه فرو فرستاده ایم از سخنان روشن از نبوت و امامت و احکام و بعث و نشر
و راه نمود فی بعثت و وصف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حالات امیر المؤمنین
علیه السلام که در غدیر خم وقوع یافته بموجب فرموده الهی و قبول ناکردن مخالفان
از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای مردمان از یهود و غیر آن در کتاب تورات
و قرآن یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کرده اند آن گروه که پوشندگان
حق اند خدای تعالی دور میکرداند ایشان را از رحمت خود و لعن میکنند بر ایشان لعن کنندگان
یعنی ملائکه یا جن و انس و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق تعالی بر تو جمعکم اللهم
العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک
اتوب علیهم و انا التواب الرحیم مگر آنانکه بازگردیده اند از شرک بایمان و توبه
کرده اند آنچه پنهان میداشتند بر ایشانند که بسبب توبه و اصلاح بازگردم بدیشان
برحمت و منم قبول کننده توبه گناهکاران مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان
الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون بدرستی که آنانکه
کافر شدند و بمردند و حال آنکه ایشان کافرانند و کتمان کنندگان حق آنگروه آنها اند
که بر ایشانست لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه
مردمان یعنی مؤمنان که ایشان بانسانیت موسوم اند و از ین ملاعین جاوید انند
در لعنت یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نباشند ایشان که مهلت

داده شوند یا منظور نظر الهی کردند و هر که حق بر و ظاهر شود و بسبب حب و حسد و
جاه دنیا کتمان آن کند در این حکم داخل است وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ
الرَّحِيمُ ۝ و خدای شما معبودیست یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او که واحد است در ذات و واحد است در صفات و واحد است در افعال اما
آنکه واحد است در ذات که اگر غیر او با او شریک می بود در حقیقت او لازم می آمد
ترکیب او از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و هر مرکب محتاج است و هر محتاج ممکن
و ذات او از شائبه امکان منزه است و اما آنکه واحد است در صفات زیرا که
صفات غیر او از غیر است و صفات او از نفس اوست و دیگر صفات غیر او زوال پذیر است
و از وی زوال نیست و دیگر صفات او غیر متناهی است و صفات او غیر متناهی و دیگر
موصوفیت ذات باری تعالی بصفات نیست بآن معنی که حال باشند در وی ذات
او محل آن صفات باشد و نه بآنکه استکمال ذات او باین صفات بود چه ذات عالی او
مبدأ این صفات است و استکمال مبدأ بچیزی که از مبدأ باشد موجه نیست بلکه
ذات او بذاته مستکمل است و تحقق صفات کمال از او لازم این استکمال ذاتیست و اما
آنکه واحد است در افعال زیرا که ما عدای او ممکن الوجود است مفتقر است بتکوین و تجدید
که میان واجب بالذات و ممکن بالذات آن قدر تفاوت در میان افعال ایشان
متفاوت است و فعل حق را بفعل بنده هیچ نوع مناسبتی و مشابهتی نیست فعل
حق در غایت اتقان و استواری است و فعل بنده در نهایت قصور و فتور و
بی اعتباریست تعالی الله عن ذلک گویند قریش گفتند به پیغمبر که حق تعالی را وصف کن
این آیت نازل شد بخشاینده است در تربیت اشباح مهربانست بر تقویت ارواح
در این مقام تخصیص فرمود بذکر الرحمن الرحیم که دو صفت رحمتند زیرا که ذکر
احدیت و فردانیت مفید قهر و شدتست پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این دو صفت تا
روح و راحت حاصل شود قلوب را از هیبت احدیت و عزت فردانیت و تا شعار
باشد که خلق عالمیان و انسان نیست مگر از جهت رحمت و احسان إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته
و بی علاقه در هوا معلق بداشته و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و نهادیست
مضبوط و از پی در آمدن شب و روز هر یکی دیگری را بر سبیل تعاقب تا اختلاف ایشان
در طول و قصر و سواد و بیاض و دیگر در کشتیهای گران بار که میروند در دریای
مواج زخار با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد
خدای تعالی از آسمان یا از ابر یا از آب باران پس زنده ساخت و تازه کرد ابدان زمین را
بآن آب بعد از مردگی و پژمردگی و پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده چون بهایم
و سباع و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در ابر فرو داشته
در او شده مر خدایرا میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود هر آینه علامات
یعنی در این هشت علامت که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت
مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات بکار برند آورده اند که چون
آیه عالیه رایت وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند که ما سیصد و
شصت بت داریم می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند
ساخت و محمد صلی الله علیه و آله میگوید که من یک خدا دارم و کار همه عالمیان
میسازد اگر این حجتی بیاورد و علامتی بنماید ما را تسلی او لازم گردد پس آیت
وافی هدایت إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نازل شد مشتمل بر هشت علامت
از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و در و تفکر نکند
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا
أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا
وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ۝ و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد بجز از خدای تعالی
همتایان و شریکان یعنی بتان دوست میدارند ایشانرا چنانچه خدایرا دوست می باید
داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدایرا بجهت
آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست میدارد و او را خدای
تعالی ایشانرا دوست داشت تا ایشان او را دوست گرفتند چنانچه بر طریقه فرموده

اگر تخم بجنبم نکشتی تعالی بحبونه رستی و چون به بینند و بدانند آنها که ظلم
کردند با تخاذ انداد بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند در آن محل شناسند
آنکه همه قدرت و غلبه مر خدایراست و آنکه نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذاب
برایشان إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ
بِهِمُ الْأَسْبَابُ ۝ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان
کردند از آن جمع که متابعت ایشان نموده اند و ببینند عذاب را هم تابعان
و هم متبوعان و بریده شود از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از
خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ
كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ
مِنَ النَّارِ ۝ و گویند آنها که متابعت کرده بودند چون بیزاری متبوعان
از خود مشاهده کنند کاشکی ما و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا تا ما بیزاری
کنیم از ایشان آنجا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا همچنانکه در این روز
نمود عذاب را بدیشان بنماید خدای تعالی کافران کردارهای ایشان حسرتها
و پشیمانیها برایشان یعنی اعمال اگر بزعم ایشان حسنه بود همه حبط و سبب حسرت
شود با اعمال سیئه و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان از آتش
يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است پاک و
پاکیزه و بلا شبهه و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید و
بعقیده راه او بگردانید بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ
بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ جز این نیست که میفرماید
شما را شیطان یعنی وسوسه میکند ببدی و کار زشت یعنی گناهان نهان و
آشکار و دیگر وسوسه میکند که دروغ بگوئید و افترا کنید بر خدای تعالی
در تحلیل خبائث و تحریم طیبات آنچه ندانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ
اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۝ و چون گویند مر این طایفه را که پیروی کنید

آنچه را خدای تعالی فرستاده است یعنی حلال و حرام قرآن گویند بآن عمل نمیکنیم
بلکه پیروی میکنیم آنچه یافته ایم بر آنچه پدران خود را یا متابعت پدران میکنند
و اگر چه بودند پدران ایشان که فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست
نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً
وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝ و صفت پند دهنده کافران و مخالفان
چون صفت کسی است که بانگ میزند بجانوری که نمی شنود مگر خواندنی و آوازی
و هیچ از آن فهم نمیکنند ایشان نیز از پند دهنده جز آوازی نمیشنوند و حقیقت
سخن او را در نمی یابند کرانند از شنیدن کلام حق گنگانند از گفتن سخن درست
کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر و نایب او با ایشان
گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝ ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزها یعنی از حلالات آنچه
شما را روزی داده ایم و سپاس گوئید خدای را از روزی حلال اگر هستید شما
از روی صدق خاص مر او را می پرستید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ
الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ بعد از امر بتناول حلال میفرماید که جز این نیست که حرام
کرد خدای تعالی بر شما مردار را که از و انتفاع بگیرید و آنچه زیست که ذبح نیافته
باشد از حیوانات ماکول اللحم و خون روان و گوشت خوک را و همه اجزای او
مستثنی است از میته آنچه حیوة در و حلول نکرده مثل پشم و موی و وبر و پر
و سم و دندان و شاخ و ناخن و استخوان و پوست بالا بین تخم مرغ و پنیر مایه
که از اینها انتفاع میتوان گرفت و بسیار دیگر از محرمات هست که از سنت نبوی
و الفاظ امامی معلوم میتوان کرد و حرام کرد آنچه آواز برداشتند بآن در وقت ذبح
برای غیر خدای تعالی یعنی بنام بتان یا غیر آن پس هر که در مانده و بیچاره گردد باکراه
یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نشود بقطع طریق
یا خروج بر امام مفترض الطاعه یا طالب معصیت نباشد و نه تجاوز کنند از حد
شرع یا سیر گشتند بر است برو هیچ گناهی نیست در تناول و انتفاع از آن

بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که عند الضروره ازین محرمات بخورد
مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ
يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ۝ بدرستی آنان از علمای یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت آنچه
فرو فرستاد خدای تعالی از نعت پیغمبر و احکام آن و میخرند یعنی بدل میکنند
بدان کتمان بهای اندک آن گروه نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش را ذکر شکم
تاکید است در خوردن نه از برای که اکل در غیر بطن نیز مستعمل می باشد چنانچه
گویند فلان مال فلان را خورده و منی که تلف کرده باشد پس انجام امر آنست که
فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا آنکه در درون و بیرون ایشان
آتش جای کرده و سخن نگوید خدای با ایشان در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن
نفعی و راحتی و نعمتی باشد و پاک نکند ایشانرا از خبایث اعمال یعنی گناهان
ایشان با آتش سوخته نشود و مر ایشانراست عذابی دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ
لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ آن گروه آنانند که از روی جهالت بخریدند یهودیت را که
محض گمراهیست بایمان و معرفت یعنی بدل کردند ایمانرا بکفر و این معامله در
دنیاست و اختیار کردند عذاب جاودانی را با آمرزش ربانی و این سودای
آخرتست چه چیز ایشانرا شکیبا گردانید بر آتش و چنان آتشی که ابد الآباد در آن
باید بود این عذاب مر ایشانرا بسبب آنست که خدای تعالی فرو فرستاد توریة را
براستی و ایشان حکم او را پوشیده نمودند و در کتمان آن کوشیدند و قرآنرا فرستاد
در مخالفت افزودند و نشنودند و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در توریة و
در قرآن در خلاف و عناد دور از وفاق افتادند لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ

وابن

وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَآتَى الزَّكَوٰةَ وَالْمُوفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۝ در این آیت عالیه رایات اصول خمسه که
توحید و عدل و نبوت و امامت و معادست و عبادات شرع که نماز و روزه
و زکوة و حج و جهاد است مذکور و معلوم میشود صریحا و ضمنا علما اختلاف
کرده اند در آنکه این خطاب عامست یا خاص بعضی گویند خاصست با اهل کتاب
چه ایشان خوض بسیار می نمودند در امر قبله در وقتی که محول شد از بیت المقدس
بکعبهٔ معظمه و هر یک از یهود و نصاری ادعی می نمودند که بر توجه بقبله ایشانست
و بعضی دیگر گویند که خاص باهل ایمانست چه ایشان میل بسیار داشتند بقبله
خودشان که کعبه است و جماعتی دیگر برانند که خطاب اعم است از هر کدام
و این قول بنظام اشبه است که در وی تخصیصی نباشد کانه حق تعالی میفرماید
که کار مقصور نیست بر امر قبله چه آنچه مطلوب و مقصود حقیقی است نه
همین است و بس بلکه آن این خصالست که بعد ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی
و معنی بر هر قسم از خوبیست خواه قلبی باشد یا لسانی یا جوارحی یا مالی غرض که
آن اسمیست که جامع جمیع طاعات و خیراتست که موجب قربت گردد پس ایمان ای
من جمیع آنچه با و ماجور گردند و اصل او و اساس است و از روست بر که خلاف بجز آن
از جهت اساس او پس خلاصه آنکه حق تعالی میفرماید در تحقق ماهیت بر چند امر
که یکی از آن ایمان بخداست و اهل کتاب اخلال نمودند و تصدیق نکردند آنچه یهود
گفتند که عزیر ابن الله و نصاری گفتند المسیح ابن الله تعالی الله عن ذلك
و دیگر یهود وصف کردند غنی مطلق را بفقر و خود را بغنا که إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ
دوم ایمان بروز قیامتست و یهود رخنه در آن کردند و گفتند بهشت نرود مگر یهود
و نصاری که قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ و دیگر میگفتند
معذب نخواهیم بود در دوزخ مگر روزی چند که وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا
مَعْدُودَةً و نصاری منکر معاد جسمانی بودند و این همه تکذیب روز بازپسین است
سیوم ایمان بملائکه است و یهود تصدیق آن نمینمودند بلکه اظهار عداوت

جبرئیل علیه السلام میکردند که مَن کَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلٰئِکَتِهِ چهارم ایمان بکتب
آسمانیست و یهود منکر بودند بقرآن که أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ
پنجم ایمان بانبیاست و یهود ایشانرا بقتل میآوردند که وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وطعن وقدح در نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میکردند
ششم بذل اموالست بر وفق امر الهی ایشان القاء شبهات باطله می نمودند وتحریف
کتاب میکردند از برای طلب مال اندك که وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا هفتم بپای داشتن
نمازست وبدادن زکوة وایشان منع مردم میکردند ازین هر دو هشتم وفا بعهدست
یهود نقض عهد کردند که وَيَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ نهم صبر بر بلایا
وضرا که تکالیف واحکام توریة بود ایشان قبول نمیکردند تا کوه بر سر ایشان واقع
وگمان کردند که بر سر ایشان فرود خواهد آمد که وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا
آتَيْنَاكُمْ دهم صبر در کارزار است ایشان ابا نمودند وگفتند به پیغمبر شان موسی ع
که فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ واموری مذکوره که یکی ایمان
بخدا بود می باید بر وجهی باشد که علم بذات مخصوصه مقدسه وی حاصل شود
بطریق دلایل وبراهین وعلم بآنچه واجبست از صفات ثبوتی که هشت است
بآنکه قادرست بر کل ممکنات وعالم است بجمیع معلومات وحی ومرید وکاره و
مدرك وقدیم ومتکلم است وصادق وعادلست که بر وجه حکمت بالغه ومصلحت
کامله افعال متقنه ازو صادر میشود واز قبایح منزه است که نکند و واندارد
وآنچه ممتنع است از صفات سلبی که هفت است بآنکه جسم وجوهر وعرض
ومحل حوادث ومرکب ومرئی نیست وشریک ندارد بلکه یکتاست در ذات
وصفات از جمیع جهات وداخلست درو علم بحدوث عالم وعلم باصول
آنچه متفرع است بر حدوث دوم ایمان بروز قیامت این امر متفرعست بر
اولی زیرا که هرگاه ندانیم که باری تعالی عالم است بجمیع معلومات وقادرست
بر جمیع ممکنات ممکن نیست که بدانیم صحت حشر ونشر را وداخلست در تحت روز
بازپسین معرفت آنروز از ثواب وعقاب وحساب ومیزان وصراط وغیر ذلك
واین هر دو مبدا ومعاد بود سیوم از وسائط که ایمان بملئکه است داخلست

درتحت

در تحت آن آنچه متصل است باداء رسالت ایشان به پیغمبران تا بما برسانند آنچه
را ایشان وارد شده وغیر ذلك چهارم که ایمان بکتابست داخلست در تحت کلام
قرآن وجمیع کتب منزله الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان به نبیین است داخلست
در تحت آن ایمان به نبوت وصحت شریعت ایشان سیما نبوت سید المرسلین
صلوات الله علیه وآله اجمعین وداخلست نیز در تحت این امر امامت ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوتست چنانچه
نبوت فرع توحیدست پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست وایمان برسول
مستلزم ایمان بامام وهذا آنکه ایمان بامامت ائمه اثنا عشر نزد ارکانست و
مومن نیست
داخلست نیز که جمیع انبیا وائمه علیهم السلام پاك ومطهر ومعصوم اند در اداء
رسالت وامامت صادق اند وسید وخاتم رسل محمد بن عبدالله است صلعم
ودیگر آنکه بزرگوار وی صلوات الله علیهم پس باقی نماند چیزی که واجب باشد
ایمان بآن الا که داخلست در تحت این وترتیب این بر این وجه آنست که مکلف را
مبدا ووسط ونهایتی است ومعرفت مبدا ومنتهی مقصود بالذات اند
ومراد بآن ایمان بخدا وبروز بازپسین است واما معرفت وسائط پس آن تمام
نمیگردد مگر برسالت وآن تمام نمیشود مگر بامور ثلثه که یکی ملك است که حامل
وحی است ودیگر کتاب که نفس وحی است ودیگر رسول که وحی بوی ورود می یابد
وایمانرا بر اعمال الجوارح مقدم داشت زیرا که اصلست وتا تنبیه باشد بر آنکه عمل
قلب اشرفست از اعمال الجوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلب است ومعنی این
فقره از آیت آنست که نیست بر ونیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید
کرد آنکه بگردانید روهای خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری وبطرف
مغرب چون یهود ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی آنکسیست که بگرود بخدای
تعالی ویگانگی ویکتائی او نه چون یهود ونصاری که عیسی وعزیر را در الوهیت
شرکت میدهند وبگرود بروز آخرت ومتعلقات او ودخول بهشت را بخود اختصاص
ندهد مثل جهودان وترسایان وبگرود بفرشتگان وهمه را دوست دارد نه
چون یهود که با جبرئیل علیه السلام دشمنی میورزیدند وایمان آرد بهمه کتابهای او

نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل
کتابین که بعضی را ایمان می آورند و ببعضی نه امر دوم در تحقیق ماهیت بر ایتاء مال
که ابتدا را عمالت و وجه تقدم این بر سایر اعمال اهتمام بشان مصارف تواند بود
بآنکه چون مال محبوب طبایع است بسبب امتثال امر الهی بمصارف خیر صرف کردن و
فایده بخلق رسانیدن کاشف فرد کامل تر است و اگرچه نماز افضل اعمالست امّا این
نظر بغیر است چه اینجا الطاعت خوبست و فایده و نفع بخلق و مع ذلک دادن
زکوة موجب تطهیر مال است از حرام و پاک کردن نفس از رذیله بخل بر هم امتثال
امر حق و فایده خلق و هم فایده از برای او و ضمیر علی حبه سه احتمال دارد راجع
بمال یا با یا بحق امّا اولی آنست که راجع بحق باشد که دلالت بر اخلاص تمام دارد
و در این ترتیب ذی القربی را مقدم داشت زیرا که فقیر هرگاه قریب است بعطی
او اولی است بصدقه از غیر زیرا که او جامع است میان صدقه و صله و قرابت
دیگر ذکر یتامی است زیرا که نابالغ صغیر فقیر که او را پدر نباشد و قدرت بر کسب
نداشته باشد اعتنا و اهتمام در بارهٔ او اهم خواهد بود از آنکه ادون از و بود
دیگر مساکین اند زیرا که مسکین کسی است که قادر نیست بر چیزی که بآن معاش
تواند کرد یا قادر هست اما بمعاش او وفا نمیکند پس این کمال احتیاج است مع ذلک
سوال نمیکند دیگر ذکر ابن سبیل است که راه گذر باشند چه ایشان منقطع شده اند
از مال و خان و مان خود و مشقت سفر بر خود نهاده اند و چیزی ندارند پس مدد
باید کرد ایشان را تا بجای خود باز گشت توانند نمود دیگر ذکر سایلانست بحکم و اما السائل
فلا تنهر حق سوال را ضایع نتوان گذاشت هرچند فی الحقیقه او را احتیاجی نباشد
چه ایشان توشه کش راه آخرت اینکس اند و در حدیث آمده که سائل رسول حق است
اگرچه بر اسب سوار باشد و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع فرموده
حق سوال را با ایمان که این مخصوص آنحضرت گشت و دیگر ذکر رقابست و آن بندگانی
که خود را مکاتب ساخته اند و از برای نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانی که
بخرند و آزاد کنند اگرچه در مرتبه سابقه نیستند امّا این عمل مستلزم ثواب عظیم است
و معنی این فقره اینست که و بدهد مال خود را بر دوستی مال یا بر دوستی اینها یا بر دوستی

حق

حق که خالصاً لوجه الله باشد خویشان و درویشان او و پدران که خورد سال
باشند و محتاجان که سوال نکنند و راه گذر باشند که هیچ در دست ندارند و درویشان
خواهنده را و در بهای بندگان مکاتب که خواهند خود را از خواجه باز خرند
یا بندگانی که بخرند و آزاد کنند امر سوم در تحقیق ماهیت بر اقامت صلوات و
ایتای زکوة و نماز از افضل اعمال بدنی است و بحکم حافظوا علی الصلوات چنانچه
مذکور شده هر که در محافظت نماز کوشد بآنکه شرایط و ارکانش نیکو بجای آرد نماز
نیز محافظت او کند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یا امر نماز او را محفوظ
دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب و اخلاق او گردد و بطریق اهل البیت علیهم
السلام وارد شده که آنچه سبب تقرب بنده است بخدای تعالی بعد از معرفت
بهتر از نماز نیست و اول چیزی که از بنده در قبر پرسند نماز خواهد بود و در افضلیت
او همین کافی است که بنده در حالت نماز با خدای تبارک و تعالی راز میگوید
و دیگر دادن زکوة است و زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره و زکوة مال
واجبست در نه جنس که هر یک از آن بنصاب رسیده باشد با دیگر شرایط چنانچه
در کتب فقهیه مقرر است و آن شتر و گاو و گوسفند و زر طلا و نقره و گندم و جو
و مویز و خرماست و در غیر اینها واجب نیست و آن در لغت بمعنی طهارت و نمو
آمده پس اگر اخراج زکوة از مال نکنند باقی ماند حق فقرا در مال او و مانع آن بخل
پس در اینهنگام مرتکب گشته بتصرف در مال حرام و متصف شده برذیلت بخل پس گاه
اخراج زکوة نمود پاک باشد مال او از حرام و بری شد نفس او از رذیلت بخل پس
اخراج زکوة مطهر نفس و مال باشد و اقتضاء او آنست که چون اخراج زکوة کرد
برکت نماید در مال او زیاد میشود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند در آنکه
مراد از این ایتاء زکوة واجبه است یا مندوبه بعضی گویند که واجبه است پس اگر
در فقره اولی که و آتی المال است نیز واجبه باشد تکرار لازم می آید گویند که آن
از مندوبه است و جماعتی گویند آن نیز از واجبات است لیکن مراد دفع حاجات
ضروریه است مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجبست و نفقه واجبه
و منذور و کفارات لازم یا آنجا عام تر از واجب و مندوب باشد یا مراد ایتای

مصارف باشد وانجا اداي آن وحث بران پس در هر دو موضع واجب باشد والله
اعلم ومعني اين فقره اينست كه وبكذارد غازي مفروضه را با شرايط وار كان وبدهد
زكوة مفروضه را در وقت آن امر چهارم در تحقق ماهيت بر وفا بعهد است وآنكار
جوانمردان صاحب كمال است وحسن عهد از خصال بزرگان ستوده فعال ودر حديث
آمده كه لا دين لمن لا عهد له كمال دينداري نيست مر كسي را كه رعايت عهد نكند
ومراد باين عهد دو قولست يكي آنكه ابتداي آن از حق تعالى بوده باشد كه حضرت
حق از بندكان خود عهد فرا كرفته بر السنهٔ رسل كه عمل بطاعات وقربات وي كنند
واجتناب از معاصي ومنهيات وي نمايند وايشان قبول نموده اند پس بايد كه
بآن وفا كنند نه مثل اهل كتاب كه نقض آن نمودند وقول ديكر آنكه ابتداء لزوم آن
عهد از مكلف باشد واين ميتواند بود كه ميان او وحق جل وعلا باشد يا ميان بنده
وحضرت رسول صلى الله عليه وآله يا ميان آنحضرت وساير مردم اما آن عهد كه ميان
مكلف وحق تعالى است آنست كه التزام نذور وعهود وايمان نموده باشند وفا
بآن واجبست واما آنچه ميان بنده وحضرت رسولست آنست كه بعضي معاهده كردند
در بيعت شجره از قيام بنصرت وامداد واعانت آنحضرت در دفع وقمع دشمن دين
وجد در جهاد وموالات با احبا ومعادات با اعدا ومعاهده در غدير خم از نصب
امير المؤمنين صلوات الله عليه وقبول كردن ايشان آنحضرت را بامامت وخلافت نيز
درين داخلست پس بايد كه بآن وفا نمايند تا در سلك ابرار باشند ومستحق مدح
كردند واگر نقض آن كنند معلوم است كه مستوجب ذم ابد خواهند بود مثل اهل كتاب وآنچه
ميان آنحضرت وساير مردم است بعضي از واجبات مثل آنچه لازم است ايشانرا
در عقود معاوضات از تسليم وتسلم وشرايط لازمه وغير ذلك وبعضي ديكر از مندوبات
مثل وفا بمواعيد در بذل مال وغير آن امر پنجم در تحقق ماهيت بر صبر است بر فقر وفاقه
وبر مصيبت وزوال مال وتعب ورنج ومرض وپريشاني احوال وجد واجتهاد در هنگام
جهاد وصبر صفتيست بغايت مقبول ومرضي است ومنقبت صبر همين بس كه مضمون
ان الله مع الصابرين عون الهي در دنيا با ايشانست وبفحواي انما يوفى الصابرون
اجرهم بغير حساب مزد ايشان در عقبي بسيار وبي پايانست ونصب الصابرين كه درين

آيت

۷۸

آيت على المدح است دلالت تمام دارد بر مزيت صبر بر ديكر صفات چه هر كاه ذكر كرده شود
صفات كثيره در مقام مدح يا ذم وتغيير اعراب در اوصاف وقوع يابد مقصود اتم
واكمل مي باشد چه كلام مردد اختلاف اعراب كويا كه چند نوع كلام است وچند ضرب
از بيان ونزد اتحاد اعراب يك وجه است ويك جمله وممكن كه در كلمه البأساء حج داخل
باشد چه او عام تر از مشقت مال وبدنست ودر رنج مرد ودخل دارد ودر كلمه الضراء خاص
بدنست وصوم در كلمه الضراء مدخل دارد چه شخص چنانچه از ضرر مرض متضرر ميشود
بكرسنكي نيز متضرر ميشود وثواب بسيار بر حج مترتب است چه او تكليف شاقي است
جامع ميان كسر نفس وتعب بدن وصرف مال وتجرد از شهوات واقبال وتوجه به بيت الله
ووعيد عظيم مترتب است بر ترك حج چنانچه مذكور خواهد شد در آل عمران انشاء الله
ودر داشتن روزه ثواب جزيل مترتب است وتشبه بملائكه ملاء اعلى وقطع مادهٔ
شيطانيت وكسر قوت شهويه حيوانيه ونصرت قوت عاقله ملكيه از صوم حاصلست
ودر فضيلت او انا اجزي كافيست درين اضافه روزه دار را رتبه بلندست ودرجهٔ
ارجمند وكلمه البأساء كه درين آيه شريفه وقوع يافته بمعني جهادست واو در لغت
سختي وشدتست وحرب را بوي تسميه كرده اند زيرا كه در وي شدت وعذابي مي باشد
چه در وي بذل نفس ومالست بجهت اعلاي اسلام واقامت شعار ايمان وآن از اعظم
اركان اسلام است چنانچه در حديث آمده كه بالاي هر بر و نيكوئي بر و نيكوئيست
تا غايتي كه كشته شود مرد پس فوق او بر و نيكوئي ديكر نيست واميرالمؤمنين صلوات
الله عليه فرموده كه جهاد بابيست از ابواب جنت كه ميكشايد حق سبحانه بروي دوستان
خود واوات مذكوره در آيت كريمه از براي جمع است پس از شرايط بر آنست كه جمع باشد
در او جميع اين اوصاف كه اگر يكي ازين اوصاف نباشد مستحق وصف بر نكردد ولهذا
حق سبحانه وتعالى حصر فرموده صدق وتقوي را بجمعي كه جامع جميع اين صفات
باشند ومعني باقي آيت آنست كه وديكر صاحب بر وفا كنندكانند بعهد خود شان
چون عهد كنند واين عهد با حق وخلق مي شايد چنانچه مذكور شد وايشان صبر كنندكان
بر فقر وفاقه ودر رنج وسختي خواه حج وصوم باشد يا غير آن ودر هنكام كارزار
ومقاتله اين كروه كه موصوفند باين صفتها آنانند كه بتحقيق راست كفتند در دين

واین طایفه ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها و محققان گفته اند که کمالات
انسانیت با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و
تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق بحق سبحانه و تعالی و بما یؤمن به و حسن معاشرت
مواسا کردن عیال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا بعهد
و صبر بر مکاره و مجموع در این آیت مذکور است بل این آیت جامع جمیع کمالات انسانی
باشد و در حدیث آمده که کسی که بمضمون این آیت عمل کند بتحقیق که او استکمال ایمان
نموده و در نهج البلاغة مذکور است که همام که یکی از عابدان آن زمان بود از امیر المؤمنین
علیه السلام سوال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان کیانند آنحضرت فرمود
که متقیان در دنیا اهل فضائلند که گفتن ایشان صوابست و پوشش ایشان جامهای
خراب بر روی زمین بتواضع روند و چشم از محارم الله بپوشند و علم نافع را استماع
نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت ایشانست
و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشانرا مقرر ساخته در وقت معینی هر آینه قرار
نمی یافت ارواح ایشان در اجساد شان بیک طرفة العین از برای شوق بثواب
و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خورد و میان ایشان
و بهشت چنانست که گویا می بینند که ایشان در آنجا بناز و نعمت اند و میان ایشان
و دوزخ نیز آنچنان که گویا مشاهده میکنند که در آنجا بعقوبت معذبند و دلهای
ایشان دائما محزون است و همیشه مردم از شر ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیف است
و نحیف و حاجت ایشان اندک و خفیف و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف بر شکر و صبر
مینمایند در ایام قصیره چون یقین دارند که در عقب او خواهد بود راحات طویله
تجارات ایشان همه سود است و روش ایشان همه مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق
تعالی آنچه آرزوی ایشانست آماده کرده اما آنان باختیار درست داشته اند و خود را
فدای راه خدای تعالی کرده اما در شب اقدام را استوار ساخته اند از برای رضای حضرت
رحمن گاهی نماز و وقتی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر با آواز حزین با ناله و انین
بانکه دوای درد قلوب بآن میکنند هرگاه که رسیدند بآیتی که در و تشویقی هست میل
دل مینمایند بسوی آن بجهت طمع ثواب و انفاس ایشان بر می آید از برای شوق

دران باب و چنان گمان میبرند که نصب العین ایشان آیت ایشانند و هرگاه بآیتی گذشتند
که در و تخویفی فهم میشود گوش دل بر آن داشتند و چنان انگاشتند که زفیر و
شهیق جهنم در اصول گوشهای ایشان وقوع یافته پس ایشان افتادگانند که اوساط
خود را بر زمین نهاده اند بجهت سجده حق و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و
دستهای خود را گسترده و زانوها و اطراف قدم خود را سپرده برای رضای رب الارباب
در فکاک رقاب و اما در روز شیمه ایشان حلم است و شیوه ایشان علم شعار ایشان حسنات
و دثار پرهیزکاری و برلخوان و خوف الهی چنان دریافته ایشانرا که ناظر چنان پندارد
که بیمارانند و حال آنکه مرض بدنی ندارند و مخالطه مردم را امری عظیم میشمارند
و راضی نیستند باعمال قلیله و کثیر اعمال را اکثر نمیدانند بلکه خود را در اعمال متهم
میدانند و از آن ترسان و لرزانند و اگر کسی ایشانرا بامر طاعت نسبت داد از آن هراسانند
و میگویند که ما خود را بهتر میدانیم از غیر ما و خدای تعالی داناترست باحوال ما
بار خدایا ما را مگیر بآنچه ایشان در باره ما میگویند و بگردان ما را بافضل آنچه ایشان
گمان می برند و بیامرز ما را بنوعی که ایشان ندانند و علامت ایشان آنست که می بینی
که قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص
در علم و عمل در حلم و قصد در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقه و صبر در شدت
و طلب حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت و مقرر است که این
اوصاف شیعه بنیان و ائمه معصومین و صدیقین است صلوات الله علیهم اجمعین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ
الْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ
ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای مؤمنان و گرویدگان فرض کرده شد بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم
در کشتگان آزادی بآزادی و بنده به بنده و زنی بزنی و بباید دانست که شرائط قصاص
پنج است اول قتل محقون الدم باشد پس مسلم را قصاص نتوان کرد بر ذمی و حربی دوم
تکلیف قاتل است پس کودک و دیوانه را قصاص نتوان نمود بعاقل سوم انتفاء ابوت است
پس پدر و جد را قصاص نتوان کرد به پسر و نبیره چهارم مساوات در دین است پس

قصاص نتوان کرد مسلم را اگرچه بنده باشد بکافر و اگرچه آن کافر ذمی باشد پنجم
مساوات در حریت است پس قصاص نتوان کرد حر را بعبید و درین صور بها و دیت
و قیمت لازم شود و تفصیلش در کتب فقهیه مبین است پس هر که جرم فرو گذاشته شود است
برای او از جهت برادر او چیزی ضمیر له و اخیه هر دو بقاتل راجع است و آخ عافی
که ولی مقتولست یعنی کسی که ترک کرده شود از برای او قتل و راضی شود از و بدیت
چه ورثهٔ مقتول مخیرست میان یکی از سه چیز قصاص یا دیت یا عفو پس این دو قصاص
ساقط میشود و قصاص را در قتل عمد اختیار می توان کرد نه شبیه عمد و خطا که
در آن دیت است و اگر در قتل عمد که صلح بدیت کردند پس بر قاتل است بعد از صلح از
پی رفتن بنیکویی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت و ادا کردن دیت
بوارث مقتول بر وجه مقرر و نیکویی نه بامهال و بدخویی و از ابی عبدالله علیه السلام
مرویست که بر عافی است اتباع بمعروف که تشدد نکند در طلب دیت و اگر معسر باشد
مهلت دهد تا وقت یسار و مطالبت نکند بزیادتی بر حق خود و بر معفو له است
ادای آن نزد امکان این عفو از قصاص یعنی دیت یا بادیت سبکساریست شما را از
پروردگار شما و مهربانی و بخشایش از و و در تسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که از
حد در گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد یا دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر
قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیت داده
دیگری را بکشد پس مر اوراست در آخرت عذابی دردناک وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوةٌ
یَا اُولِی الْاَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ۞ و مر شما راست در حکم قصاص بقا و زندگانی
یعنی چون کسی قصد کسی کند و بخوف قصاص از اراده باز ایستد آن شخص از کشتن
سالم ماند و از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقاء شماست ای خداوندان
عقل تا باشد که بپرهیزید از قتل ناحق ارباب تفسیر رحمهم الله آورده اند که
قصاص ازالهٔ حیوتست و ازالهٔ شیء نفس آن شیء نمی باشد پس مراد اینست که
مر شما راست در حکم قصاص حیوة چنانچه مذکور شد چه در حکم قصاص نفوس
محفوظ میمانند پس در و حیوة باشد و چه حیوة که اهل ظلم و کفر جماعتی را میکشتند
بعوض یک تن و گاه غیر قاتل را بجای قاتل میکشتند و این سبب انتشار فتنه بود

ویکی

و یکی که نفس قصاص سبب نوعی از حیوة باشد و آن حاصل است بباز ایستادن
از قتل و آن سبب حیوة دو نفس میشود بلکه جماعتی و آن حیوة عظیم است که
ثبوتش او مفید آنست و علماء بیان رحمهم الله میگویند که این کلمات باین کات
در غایت ایجاز و نهایت اعجاز است که از ایجاز قصر است زیرا که عرب تعبیر کرده اند
از معنی با الفاظ کثیره مثل قَتْلُ الْبَعْضِ اِحْیَاءٌ لِلْجَمِیعِ کشتن بعضی زنده ساندن جمیعست
و دیگر اَکْثِرُوا الْقَتْلَ لِیَقِلَّ الْقَتْلُ بسیار کنید کشتن را تا کم گردد کشتن و او جز او نیست
که اَلْقَتْلُ اَنْفیٰ لِلْقَتْلِ قتل ناچیزکننده تر قتل است و آیت کریمه از ین او جز و
ابلغ است از چند وجه اول آنکه قول ایشان بعموم صحیح نیست زیرا که قتل
ناچیزکننده تر قتل نیست از روی ظلم بلکه ادعی است و اگر تخصیص کنند و گویند
از روی قصاص انفی است نه از روی ظلم پس تقدیر باید کرد این را و آیت مفید
این معنی هست بی تقدیر دوم قتل از روی قصاص انفی نیست مر قتل را از روی
ظلم از آن حیثیت که قتل است بلکه از آن حیثیت که قصاص است و این حیثیت
معتبر نیست در آیت نه در کلام ایشان سیوم غرض اصلی حیوتست و نفی قتل که مراد است
بجهت حصول حیوتست پس تنصیص بر مقصود اصلی اولیست چهارم تکرار
بضرورت مستهجن و ناخوش است و در کلام ایشان تکرار هست و در آیت نه پنجم
حروف ملفوظه معتبر است در ایجاز نه مکتوبه و آن در آیت ده است و در کلام
ایشان چهارده ششم اغلب در کلام ایشان اسباب خلافست و در آیت با وجود
غایت وجازت سبب فاصله است هفتم ظاهر قول ایشان مقتضی آنست که شیء
سبب انتفاء نفس خود شود و این محال است و در آیت نوعی از قتل که قصاص است
سبب نوعی از حیوة شده و این مستبعد نیست بسبب ظهور تغایر هشتم صنعت
تقابل مرعی است در آیت که لفظ قصاص و لفظ حیوتست و در انجا مرعی نیست نهم
آیت مشتمل است بر لفظی که صلاحیت تفأل دارد که حیوتست و در کلام ایشان
مشتمل بر دو قتل دهم آیت مشتمل بر دو اسم است و ادات و کلام ایشان بر سه اسم
و ادات و اگر اعتبار کنند ادات تعریف را در آیت یکی است و در کلام ایشان دو
و اگر اعتبار تنوین کنند برابری میکند ادوات را و باقی ماند آنجا زیادتی اسما

بحال خود با آنکه افعل تفضیل هرگاه در کلام واضافه نباشد مستعمل بمن می باشد
پس تقدیر کلام چنین شود که القتل انفی للقتل من کل شیء بل ایجاز وقصر کجا ماند
نظر بآیت والله اعلم كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا
الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ فرض کرده شد بر شما
چون حاضر شود یکی را از شما اسباب وعلامات مرگ از مرض وغیر آن اگر بگذارد
مال بسیاری وصیت کردن برای پدر ومادر وبرای خویشان ونزدیکان بانصاف
نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق واسبی بر پرهیزکاران از حرمان والدین
واقربا گویند که این حکم منسوخست بآیت مواریث وقرار بر میراث لیکن نسخ رافع
وجوبست نه جواز بر تقدیر نسخ واجماع منعقد است بر مشروعیت وصیت
از ثلث ومنقولست از امام محمد باقر علیه السلام که وصیت از برای وارث
نیز جایزست فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه
شنیده باشد پس جزین نیست که گناه تبدیل باشد بر آنانکه تبدیل ایصا کنند
وذمت موصی ازان بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنواست هم کلام موصی
وهم قول مبدل را داناست بر نیت موصی وتبدیل وصی فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا
أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ پس هر که بداند ودریابد
از وارث وغیر او وصیت کننده میلی از حق بباطل بسهو یعنی چیزی که بآن
وصیت جایز نیست مثل محرمات یا بزه کاری بعمد یا آنکه زیاده از ثلث باشد
یا آنکه در وی اضراری باشد مر وارث را پس اصلاح کند میان موصی لهم ومیان
ورثه پس بروهیچ وبالی وبزه نیست بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
مر موصی را چون بحق بازگردد مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درگذرد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ۝ ای گروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه
فرض کرده شده بوده بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی این عبادت خاص شما نیست
بلکه هیچ امتی نرهیده اند ازین طاعت آزاده نبوده اند ازین فرمود تا بر تن امتنان

باشد

باشد واین فرض بسبب آنست تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی ومتقی شوید
بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ
مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ۝ روزه دارید روزی چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و
نه باشد یا سی وگویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی وعاشورا که قبل
از روزه رمضان فرض بوده پس هر که باشد از شما که اهل تکلیفید وبیماری که
بسبب روزه داشتن بیماری او زیاده شود یا بر حال سفر بود وقتی که سفر
معصیت نباشد ومسافت هشت فرسنگ قصد کرده باشد پس افطار کند پس
بر وی واجبست شمار آن روزها که افطار کرده بود روزهای دیگر روزه داشتن و
بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند وخواهند که ندارند وبعضی گویند
که اینجا لا مضمرست وتقدیرش لا يُطِيقُونَهُ یعنی که نتوانند که روزه دارند
بواسطه مانعی چون پیری وشیر دادن بکودک آن وبارداری که وضع حملش
نزدیک باشد وغیر آن فدیه دادنست وآن خوردن درویش است بازای
هر روزی مدی از طعام یا نصف صاع ازان بنا بر وجه اول حکم آیت منسوخ
باشد وبر ثانی نه پس هر که زیادت کند بطوع خود نیکویی را وزیاده از مقدار
فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام دهد پس آن تطوع بهترست مر ورا
بسبب زیادتی اجر وروزه داشتن شما نیکویی عظیم است مر شما را اگر هستید
بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ۝ آن روزها که گفتیم ماه رمضانست آن ماهی که
فرو فرستاده شد درو قرآن یعنی ابتداء نزول درو بوده یا نزول قرآن در فضیلت
او وهمت ذکر یافته یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمد
واز آنجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شد در حالتی که
راه نماینده است مر مردمان را ودلالتهای روشن است از حلال وحرام واز حدود
واحکام وسایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق وباطل فَمَنْ شَهِدَ

منكم الشهر فليصمه ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر
يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة ولتكبروا الله
على ما هديكم ولعلكم تشكرون ۝ پس هر كه حاضر باشد از شما در ين ماه
پس بايد كه روزه بدارد درين ماه و هر كه بيمار باشد يا در سفر بود پس بر وى لازم
و واجبست قضاء آن روزه بعدد روزها از ايامى ديگر و ذكر مرض و سفر دليل است
بر تاكيد امر بافطار و بانكه آن عزيمت است نه رخصت و جايز نيست ترك آن و آنانكه
در آيت كريمه فافطر تقدير كرده اند خلاف ظاهر است و حال آنكه جماعت بسيارى
بر وجوب افطار در سفر رفته اند سيما ائمه معصومين صلوات الله عليهم
اجمعين چنانچه شيخ طبرسى رحمه الله آورده كه از ابى عبد الله جعفر الصادق عليه
السلام رويت كه روزه دارنده در ماه رمضان در سفر مثل افطار كننده است در
حضر و نيز از آنحضرت مرويست كه اگر مردى در سفر روزه دارد بميرد من بر
نماز نگذارم و ديگر اخبار معتبره نبوى بسيار درين باب وارد است چه حق
تعالى شما آسانى ميخواهد بشما دشوارى لاجرم مريض و مسافر را امر بافطار
فرموده كه اين جواب سوال مقدر است تقديرش آنكه چون بر مريض و مسافر
روزه ساقط شد پس چرا قضا بايد كرد مى فرمايد در جواب كه اراده كرد در بدن
شما آسانى را پس امر بافطار فرمود و اراده نمود بتمام نمودن شما روزه را بعوض عظيم
و ثواب جسيم امر بوجوب قضا فرمود و اين كرد تا به بزرگى او را ياد كنيد بتكبير
گوئيد در شب عيد فطر بعد از نماز مغرب و عشا و صبح و نماز عيد و مگر كه شما
شكر گوئيد بر نعمت تيسير و اجر و ثواب روزه و اذا سالك عبادى عنى
فانى قريب ۝ اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لى و ليؤمنوا بى
لعلهم يرشدون ۝ و چون بپرسند ترا اى محمد بندگان من از صفت من يا
معامله من با ايشان در وقت دعا پس من نزديكم بعلم و اجابت اين غايت عنايت
بسرعت اجابت كه جواب را موقوف بر تبليغ رسول نداشت و نگفت كه بگو بلكه
گفت من نزديكم باجابت اجابت ميكنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند در هر جا كه
باشد و اين دليل است بر آنكه او منزه است از مكان كه اگر او را مكان بودى

از هر ناحيه

از هر ناحيه با ايشان نزديك نبودى پس من حاجت خوانند را روا ميكنم اگر خير ميبود
در اجابت حالى بود و تاخير ميكنم اگر خير در آنست و رد ميكنم اگر مضرت او در آنست
پس بايد كه بخوانند مرا و طلب اجابت از من كنند و بايد كه بر ايمان بمن ثابت باشند
تا شايد كه براه راست باشند و بعضى گويند كه مراد از عبادى داعى روزه دارانند
كه دعاى ايشان قرين اجابت احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن
لباس لكم و انتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم
و عفى عنكم فالآن باشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم ۝ در بدايت حال اسلام انرا
در شبهاى رمضان تا اداى نماز خفتن يا خواب كردن زيادت اجازت مفطرات
نبود چون اين امر بر مردم مشكل بود و از ايشان گاهى مواقعه واقع مى شد بواسطه
غلبه شهوت مباشرت از براى سهولت ايشان فرمود كه حلال كرده شد مر شما را
شب روزه مباشرت با زنان خود ايشان پوشش اند مر شما را و شما نيز لباسيد مر ايشانرا
و تسميه هر يك از زوجين بلباس استعاره ايست بانچه در ميان ايشانست از شبه
زيرا كه لباس مى پوشاند بدن و عورت را و هر يك از ايشان مى پوشانند بدن و
عورت خود را سبب صاحبش از غير خود چه اگر آن نمى بود منكشف بود عورت او نزد
غير او دانست خداى تعالى در ازل آنكه شما باشيد كه خيانت كنيد با نفسهاى خود
و ستم روا داريد بر خود بمباشرت در غير وقت آن پس رجوع كرد بر شما برحمت
و رخصت داد بارتكاب مفطرات در شبهاى روزه و عفو كرد از شما آن خيانت را
پس اكنون مباشرت كنيد با ايشان در ليالى صيام و بجوئيد آنچه نوشته است
خداى تعالى براى شما در لوح محفوظ يعنى فرزند مراد آنست كه غرض اصلى از مباشرت
بايد كه طلب بقاى نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت و كلوا واشربوا حتى يتبين
لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل و لا
تباشروهن و انتم عاكفون فى المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها
كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون ۝ و بخوريد و بياشاميد
در شبهاى صوم تا وقتى كه روشن شود مر شما را رشته سفيد كه كنايت از روشنائى صبح
روز است از رشته سياه كه اشارت بتاريكى شب است از صبح بيان خط ابيض است

چون بعضی رشتهٔ سفید و سیاه بر پای بسته بنظر اشتغال نمودندی تا وقتی که
میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر نازل شد دانستند که
مراد نور صبح است و بعضی این قول را رد کرده اند زیرا که لازم می آید تاخیر بیان
از وقت حاجت و آن باتفاق ممتنع است و اما تاخیر بیان از وقت خطاب جایز
نزد اکثر و مستلزم عبث نیست از آنکه مراد از و فهم نشود چه جایزست که مراد
خطاب استعداد امتثال و عزم باشد بر فعل مامور به بعد از بیان تا مثاب
شوند بر عزم لیکن سزاوار آنست که این پیش از دخول رمضان باشد تا لازم نیاید
تاخیر بیان از وقت حاجت پس باتمام رسانید روزه را تا شب روز عبادت
از طلوع صبح دوم است تا ذهاب حمرهٔ مشرقیه و مباشرت مکنید زنان را و حال آنکه
شما معتکفان باشید در مسجدها و بر قول اصح مراد ازین مساجد بیت که نبی یا
وصی نبی صلوات الله علیهم در آنجا با جماعت مسلمانان نماز جمعه گذارده باشند
و آن چهار مسجد است مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره
که اعتکاف درین چهار مسجد منعقد میشود و بعضی هر جامع بلد را در صحت
الحاق کرده اند آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن اند از حدها نیست
که حق تعالی درین مقرر فرموده پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع
تجاوز از آن همچنانکه بتبیین این احکام فرموده بیان میکند خدای تعالی آیتهای
خود را از اوامر و نواهی و وعد و وعید برای عامهٔ مردمان شاید که به پرهیزند
از حدود در نگذرند وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى
الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ و مخورید
مالهای یکدیگر که واقع است در میان شما یعنی مال یکدیگر را مخورید بناشایست چون
دزدی و قمار و خیانت و ظلم و غصب و عقود فاسده و رشوت و نحو مکدر
و القا مکنید بدان مالها بسوی حکام ستمکار یا بعضی ازین مالها رشوت
بحکام مدهید تا بخورید بحمایت ایشان مقداری از مالهای مردمان بظلم و ستم
یا بسوگند دروغ یا بگواه زور و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ
قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ

الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝
سؤال میکنند ترا ای محمد از ماههای نو معاذ بن جبل و غیره از حضرت رسالت صلعم
پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه باریک مینماید و بعد از آن تمام نور و تمام
میگردد دیگر باره روی بتناقص مینهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی میدانست
که ایشان از حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایده
آن فرستاد بگو که آن هلالهای نشانه هنگام و وقتهاست برای مردمان در امور
مزدوران و عدهٔ زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و
تحقیق شروطها و علامت اوقات ند برای حج که موسم آن را بدان بدانند و حکمت
زیاده و نقصان آن در فوائد رب العالمین در تفسیر فاتحه مذکور شده بود
و ذکر اهله دلالت تمام دارد بر آنکه صوم با اهله ثابت میشود نه بعدد زیرا که حق
جل و علا نص فرموده که اهله معتبرست در مواقیت و اگر آن معتبر نبود تخصیص
توقیت بعدد میفرمود و نیست نیکویی با آنکه در آیید بخانها از پشتهای آن
در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه
در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی
و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد این عمل را بر تمام دانستندی
و تارک آن را فاجر خواندندی حق سبحانه و تعالی میفرماید که این نه برست و لیکن
بر کسی است که از خشم خدای بترسد و از اعمال زمان جاهلیت بپرهیزکند
و در آیید بخانها در حال احرام و غیره از درهای آن و بترسید از خدای تعالی
و پاس اوامر و نواهی او بدارید مگر شما رستگاران شوید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ و بکشید
و کارزار کنید در راه خدای تعالی آنانی را که با شما کارزار میکنند و از حدود در مگذرید
یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز بکنند و گویند این حکم بآیت
هم سیف منسوخ شد بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد ستمکاران را وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ
الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ

فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين ۝ نزول این آیت بعد از صلح حدیبیه بود سال
دیگر اصحاب تاملی بسته داد در رفتن به نیت قضاء عمره که مبادا قریش از
سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود
حق تعالی فرمود اگر جنگ کنند جنگ کنید چنانچه در آیت سابقه فرمود و
دیگر فرمود که و بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم و
بیرون کنید ایشانرا از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی مکه و شرک آوردن ایشان
سخت‌تر است از کشتن شما ایشانرا در حرم و مقاتله مکنید کافرانرا نزدیک مسجد
الحرام مراد مکه و حرم است تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و در و
هتک حرمت کنند پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند پس بکشید ایشانرا و
باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده
همچنین است پاداش کافران ستمکار فان انتهوا فان الله غفور رحیم ۝
پس اگر باز ایستند از شرک پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است کافرانی
که در زمان کفر مرتکب شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رسانند
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان
الا علی الظالمین ۝ و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی
اثر شرک نماند و نه مخالف حق و این در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واقع نشد و نه در زمان صحابه و امر الهی حق است و غایتش صحیح پس این موقوف
حضرت مهدی است صلوات الله علیه که عالم را از شرک و خلاف پاک سازد
و باشد پرستش و طاعت مر خدا را پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست
ستمکاری یعنی جزای مکر بر ستمکاران الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات
قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم
واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین ۝ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال
که بعمره قضا میروید بماه حرام یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کرده اند
یعنی اگر جنگ کنند که ایشان در این ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما در
ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن دماء را از ایشان بر آرید و حرمتها را مساوات

یعنی

یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را پس هر که بر شما
ظلم کند بابتدای مقاتله پس شما نیز بر وی ستم کنید با او یعنی قتال نمایید این لفظ
بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزا او بر وی رسانید بمانند آنچیزی که بر شما
ستم کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید و بدانید که خدای تعالی
با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین ۝ و چون حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله عزم عمره قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و آنها را که
زر هست با چیزی نمیدهند حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای
تعالی که جهاد است و میفکنید بدستهای خود خود را بورطه هلاک یعنی بخل
مورزید که مودی بهلاک دل است و نیکویی کنید با غازیان بدرستی که خدای تعالی
دوست میدارد نیکوکارانرا واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر
من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله وتمام کنید حج و عمره
یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید برای خدا
نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند پس اگر باز داشته شوید اگر منع
از جانب دشمن است که بمکه و مشعر و عرفات حاضر نتوانند شد و تلبس باحرام نموده اید
قربان میکنید و حلال میگردانید خود را از آنچه حرام از و بسته بود بدید خواه در حرم
و خواه خارج حرم اما واجبات بر شما ساقط نمیشود و اگر منع از بیماری و خوف و کم شدن
قوت و کم گشتن راحله باشد پس بر شماست آنچه میسر شود از قربانی پس اگر احرام حج
بسته بود آنرا یعنی باید فرستاد و اگر بعمره بسته بود بمکه ارسال باید نمود و متراشید
سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید تا برسد قربانی بمحل او که منی است یا حج
و اگر معتمر است قصر باید کرد و آنکس حلال میشود در بحال از همه چیز مگر از زنان تا
سال آینده حج بجای آرد اگر واجب بوده باشد و اکتفا بطواف نساء میکند در آینده
اگر سنت بوده و اگر یکی از موقفین را در یافت حج او صحیح است والله فمن کان
منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک فاذا
امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیام

ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم یكن
اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید العقاب
پس هرکه باشد از شما بیمار در وقت احرام یا باشد او را بتحقیق آزاری از سر او چون صداع یا جراحت
یا غلبه جانوران و بدین سبب ضرورت بود که سر تراشد پس بر وست فدیه
دادن از روزه آن روز یا آنکه سه روز روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام دادن
ده مسکین بود هر مسکینی را مدی از طعام یا از قربانی و آن گوسفندیست که قربان
کند پس چون ایمن شوید از مرض و خوف عدو و غیر آن پس هرکه تمتع گیرد بعمره بتوی
حج یعنی هرکه جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع بدانکه اقسام
حج سه است تمتع و قران و افراد و صورت تمتع احرام بعمره است بسوی حج از
میقات و هفت نوبت طواف خانه کعبه کردن و دو رکعت در مقام ابراهیم علیه السلام
نماز گزاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت و قصر موی سر کردن
یا غیره و بامداد روز هشتم ذی حجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات بودن تا غروب
و باز گشتن بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن بعد از آن و رمی جمره عقبه
کردن و بعد از آن ذبح نمودن باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن و طواف خانه
کردن و دو رکعت نماز طواف در مقام گزاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن
و طواف نسا بجای آوردن و باز دو رکعت نماز در مقام گزاردن و شب ایام تشریق
در منی بیتوته کردن و دو روز او از هر روز بر هر جمره از آن سه جمره هفت سنگ
انداختن و روز سیوم آن اگر آنجا باشد اینچنین کند و اما مفرد حج با احکامش
بر عمره مقدم میدارد و قارن نیز چنین میکند الا آنست که او سیاق هدی
میکند نزد احرام و مفسران درین آیت میفرمایند که هرکه متمتع باشد پس بر و لازم است
آنچه میسر شود از قربانی شکرانه آنکه او را توفیق داده در جمع میان دو عبادت
پس هرکه نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود پس حکم او روزه داشتن است سه روز
پیوسته در ایام حج و دو روز پیش از عید که روزه داشت آن نیز حکم پیوست دارد
و بر وست هفت روز دیگر روزه داشتن چون باز گردید بوطن خود این ایام سه
و هفت ده عدد تمام است و اگرچه ضم یکی ازین دو عدد بآن دیگر معلوم است

لیکن

لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مثنی وثلاث ورباع ازاله این وهم فرمود بضم
دو عدد و اگرچه عشره نیز مستلزم کمال او است لیکن آن مفید بدلیت هدی است
از روی جزا و ثواب این حکم حج تمتع مر کسی راست که نباشند اهل او از مجاوران
مسجد حرام یعنی این فرض آنکس است که دور است از مکه بدوازده میل و زیاده از هر جانب
و بعضی گویند اصح چهل و هشت میل است از هر جانب و فرض آن دو دیگر مذکور شد
و بترسید از خدای تعالی و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایید و بدانید
که خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج اشهر معلومات
فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وما تفعلوا من
خیر یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب
زمان حج ماههای معروف مشهورست یعنی شوال و ذی القعده و ذی الحجه
پس هرکه فرض کرد اندر خود درین ماهها حج را بایقاع نیت و تلبیات اربع
پس باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید و بدرغ
نطق نکند و ارتکاب محظورات ننماید و قول لا والله و بلی والله نگوید یا جدال
و لجاج نورزد و آنچه میکنید از نیکوئی میداند آنرا خدای تعالی و توشه برگیرید
قومی از قافله بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج
نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه و تعالی فرمود که توشه
بردارید تا بر دامن مردم گران نباشید چه بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و
ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان ولشارتی بتزود سفر آخرت
نیز هست چه سفر آخرت اصعب است و چون سفر دنیا از توشه لابد است
پس برای سفر از دنیا با آخرت ازید و اولی ولنب است و آن زاد زاد تقوی است
و بترسید از من ای خداوندان عقل لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا
من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه
کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین نیست بر شما گناهی از آنکه
بجوئید و طلب کنید در موسم حج روزی از پروردگار شما بواسطه تجارات
بعضی از عرب جمعی تاجر از آنکه بحج آمدندی میگفتند ذا حج لا حاج این آیت

پس حاصل حق سبحانه و تعالی فرمود که سود او معامله ایشان را از فیض حج بی بهره
نیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد پس چون برگردید از موضع
که آنرا عرفات گویند پس یاد کنید خدای را نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین
و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و بدرستی
که بودید شما پیش از هدایت حق تعالی یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی
الله علیه و آله از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵ پس بازگردید خطاب با قریش و خلفای ایشانست و
ایشان را حمس گفتندی از جهت تشدد ایشان در کیش خود که همه عرب را وقوف
بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی
بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز با دیگر باز
گشتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که بازگردید از آنجا باز گردند همه مردمان و طلب
آمرزش کنید از خدای تعالی بتحقیق خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته
مستغفران را مهربانست بر آنکه حج گزارند فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ۵ پس چون بگذارید و بجای آرید کارهای حج و لوازم آنرا
پس یاد کنید و ثنا گوئید خدای را همچو یاد کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت
آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک در پس حرم یا در میان مسجد منی
و جبل الرحمه بایستادندی و برفعت نسب و شهرت آبا و اجداد مفاخرت کردندی
حکم شد که همچنانکه پدران را یاد میکنید خدای را ذکر کنید بلکه فراوانتر و بزرگتر
الان زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود پس از مردمان
کسی هست که میگوید ای پروردگار ما بده ما را در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا
میطلبند و نیست خواهنده دنیا را در آن سرای نصیبی و بهره اگر داعی کافر است
از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است آن بهره که مومنان دیگر دارند
او ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ ۵ و از مردمان کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای

نیکوئی

نیکوئی یعنی توفیق طاعت و در آن سرای نیکوئی یعنی دار کرامت و گفته اند حسنه
این جهان قناعتست و از آن جهان شفاعت و نگاه داشتن از عذاب دوزخ امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده است که حسنه اینجهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور
بهشتی و عذاب النار زوجه ناشایسته در بهشت گوئی زشت خوی بد لقا أُولَئِكَ
لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۵ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند
مر ایشانراست بهره تمام از آنچه عمل کرده اند یعنی درخواست نموده اند و خدای تعالی
زود شمار است بقدر لمحه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ
فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۵ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید در روزهای
شمرده که ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و ابتدای تکبیر بعد از
نماز ظهر عید اضحی است تا پانزده نماز کسی را که بمنی است و در غیر آن در عقب ده نماز
پس هر که شتاب کند و از منی برود در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس برو
هیچ گناهی نیست و هر که تاخیر کند و سه شب در منی باشد برو نیز حرجی نیست مطلقا
و وزر و وبال نباشد مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر بتقویه اشتغال
خود سازد و بترسید از خدای تعالی در بقیه عمر و بدانید که شما بسوی خدا
محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید دید وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ۵
و از مردمان کسی هست که خوش آید ترا و در شگفت اندازد سخن گفتن او در مصالح
زندگانی دنیا و بگواهی می‌آرد خدای را بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که
دل و زبان من یکیست و حال آنکه ستیزه ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ
لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ۵ و چون برگردد از
حضرت تو برود و بشتابد در زمین بر سر سینه تا تباهی کند در آن و تباه کند آنکه کشت
زار را بسوختن و هلاک کند چهار پایان را و خدای تعالی دوست نمیدارد و نمی پسندد
معصیت و تباه کاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ
وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵ و چون گویند مر این منافق را بترس از خدای تعالی بگیرد او را حمیت

جاهلیت بار نکاب کاه پس بسنده است مر اورا جهنم که نام آتش است که دوزخیانرا
بدان عذاب کنند و بد قرارگاهی آتش وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۝ و از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خودرا یعنی جان بذل
میکند بطلب خوشنودی خدای و آن غیر امیر المؤمنین علیه السلم نبود که در شب
غار بر فراش سید مختار صلی الله علیه و آله تکیه کرفت و جانفدای آنحضرت کرد و جبرئیل
و میکائیل علیهما السلم آنحضرت را تعزیت نموده حق جل و علا محافظت کردند تا صباح
و صه آیت سابق کویند که در شان اخنس ثقفی سمت نزول یافته و بعضی کویند
درباره مخالفان و معاندان زمان امیر المؤمنین علیه السلم وارد شده و خدای
مهربانست به بندکان خود که طلب رضای او جان فدا می کنند و یک طرفة العین در
عاصی نمیشوند مثل اهل بیت رسول علیهم السلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ
كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ ای کسانی که
ایمان آورده اید بظاهر در آیید در اسلام همه شما بیکبار و یا ثابت باشید بران
و پیروی مکنید کامهای شیطانرا یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه
قیام منمایید بدرستی که شیطان مر شمارا دشمنی است هویدا که بوساوس خود
خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ پس اکر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن از پس آنکه
آمد بشما احکام حلال و حرام پس بدانید که خدای تعالی غالب است و قادر بر عقوبت
مخالفان در دین محکم کارست انتقام نکند مکر بحق هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ
فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝ آیا چشم
میدارند یعنی نمیدارند هیچ ایشان که بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند مکر آنکه بیاید
بدیشان عذاب خدای در سایه بانها از ابر سفید چنانچه قوم شعیب علیه السلم
در یوم ظله بود و بیایند فرشتکان که موکلند بر عذاب و کزارده شود کار یعنی
جزای همه کس بدو رسد و بسوی جزای او بازکردانیده شود کارها سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ ۝ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ۝ بپرس ای محمد مر دینه یا مومنان بنی اسراییل را که چند داده ایم بدان

ایشانرا

ایشانرا از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و آله یا معجزات
هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن و هرکه تبدیل کند انرا بود و بکرداند
نعمت خدایرا که نعمت پیغمبرست از پس آنکه آمده است بدو در توریة پس بدرستی که خدای
تعالی سخت عقوبتست برو در دنیا بقتل و جلا و در آخرت بعذاب بلا انتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ آراسته کردانیده اند برای ناسپاسان و پوشندکان حق
زندکانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میکردند و سخریه میکنند و افسوس میکنند
از آنانکه ایمان آورده اند بنهار الاغنیا و زیش فقرای صحابه میکردند و بر ایشان میخندیدند
و خود را اعلی میدانستند حق تعالی میفرماید و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی ایشان درو
و کدایان بالای فسوس کنندکان و خنده زنان در روز قیامت چه مومنان در درجات
اعلی باشند و ایشان در درکات ادنی و خدای تعالی روزی دهد هر کرا خواهد بی اندازه
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ۝ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۝ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ
أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۝ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ بودند
آدمیان یعنی آدم علیه السلم و اولاد او کروه یکانه بر یکملت بعد از آن مختلف شدند
پس برانکیخت خدای تعالی پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس و غیر ایشانرا علیهم السلم مژده
دهندکان اهل طاعت را بثواب و بیم کنندکان ارباب معصیت را بعقاب و منزل
کردانید با ایشان کتابها که احکام شرایع در آن مبین بود براستی و درستی تا حکم
کند به پیغمبری میان مردمان در انچیزها که اختلاف کرده اند در آن و اختلاف نکردند
در کتاب یا حق در دین او مکر آنانکه کتاب بدیشان داده بود یعنی یهود و نصاری
که ایشان تحریف و تبدیل کردند از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای
پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تردد بود بلکه از جهت تعدی که در میان ایشان
هست یا از روی ستمکاری پس راه نمود خدای تعالی آنانرا که ایمان داریند بدان
چیزی که اختلاف کردند در آن از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه و تعالی

مؤمنان از انچه مختلف فيه بوده نمود بعلم وارادة وامر خود از اختلاف در امر قبله بود يا
ايام هفته يا غير آن وخداي تعالي راه مينمايد بفضل خود هر كرا ميخواهد بسوي راه راست
كه آن راه محمد وآل محمد ست عليهم السلام أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ
مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ ۗ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ۝ ايا مي پنداريد آنكه
درآييد ببهشت ونيايد بشما مانند محنت آنها كه كذشته اند پيش از شما يعني مي پنداريد
كه رايكان ببهشت رويد وبشما نرسيده آنچه دوستان خدا كشيده اند پيش ازين
رسيده است بديشان سختي وناكامي ودرويشي وبيماري وشكستكي واز جاي
برانكيخته شدند از بسياري بلاها كه بديشان رسيد تا آنكه كفت پيغمبر ايشان و
كفتند آنانكه ايمان آورده بودند با آن پيغمبر كه باشد ياري دادن خداي تعالي
ما را وظفر يافتن ما بر خصمان التماس تعجيل نصرت ميكردند تا آنكه برسبيل استبشار
كفت حق سبحانه وتعالي بر رسول ايشان كفت بدانيد كه ياري دادن خداي تعالي
مومنان را نزديكست يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ
بِهِ عَلِيمٌ ۝ مي پرسند ترا كه چه چيز نفقه كنند سوال كننده عمرو بن جموح بود
واو در جنك احد كشته شد ومردي پير عظيم القدر توانكر بود از انحضرت
پرسيد كه مالي چند دارم چه نفقه كنم حق تعالي فرمود بكو آنچه نفقه ميكنيد
واخراج مينماييد از مال پس براي پدر ومادر بايد سوال از وجه نفقه بود و
جواب در بيان مصرف آمد كه اهتمام بدان بيشتر است زيرا كه نفقه وقتي معتد به
باشد كه بمحل خود واقع شود واز جمله مصارف در نفقه والدين اهم است وخويشان
نزديك وبي پدران خورد سال كه قادر نباشند بر اكتساب نفقات ودرويشان كه چاره
معيشت خود ندانند وراه كذريان ومهمانان وآنچه بكنيد از نيكوييها هر كس كه باشد
پس بدرستي كه خداي تعالي بآن نيكويي داناست وبر آن جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا
شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ نوشته شد بر شما كارزار

كردن

كردن با دشمنان دين وآن قتال مكروهست مر طبع شما را وشاقست بر نفس شما وشايد كه
شما مكروه داريد چيزي را بمقتضي طبيعت خود وحال آنكه آنچيز بهتر باشد شما را چون
غزو كه مكروه مي شماريد وخير شما در انست هم بحسب ديني از ظفر وغنيمت وقهر اعدا
واعزاز دين وهم بحسب آخرت از رتبت شهادت ونعيم مخلد ودرجات عليين
وشايد كه آنچه دوست داريد چيزي را از روي كالت طمع كه آن تخلفست از جهاد كالتم
وآن بدتر شما را هم در ديني بتحمل ذل وغلبه اعدا وهم در آخرت بحرمان از ثواب غزو
وبعد از درجه شهدا وخداي ميداند مصلحت شما را وشما نميدانيد يَسْأَلُونَكَ عَنِ
الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ۗ
مي پرسند ترا از ماه حرام يعني از قتال در وي واين قتالي بود كه واقع شده بود ميان
عبد الله جحش وعمرو حضرمي كه در ميان كاروان قريش بود واو كشته شد يعني عمرو
وكويند اول رجب بود بار ديگر اهل اسلام سوال كردند جواب آمد كه بكو جنك در ماه
حرام كاري بزركست هنوز در ان وقت قتال در ماه حرام حرام بود اما آنچه كافران
ميكنند از بي راهي وباز داشتن مردمان از راه خداي تعالي كه ايمانست وناكرويدن
بخداي تعالي وكفر بمسجد حرام يا منع مردم از طواف آن ونماز در ان وبيرون كردن
اهل مسجد يعني پيغمبر صلي الله عليه وآله واصحاب او از مسجد بلكه از مكه كه بر مسجد
مشتملست بزركترست نزديك خداي تعالي از قتال رجب وعقوبت آن بيشتر و
شرك بخداي بزركست از قتل حضرمي وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ
عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ۚ وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ
فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
وهميشه باشند مشركان كه بتعصب وعناد با شما اي مومنان جنك كنند تا شما را
باز كردانند از دين شما كه دين اسلامست اكر توانند وقادر باشند وهر كه بر كردد
از شما از دين خود ومرتد شود پس بميرد وحال آنكه او كافر باشد يعني بر ردت باقي
ماند تا مردن پس آن كروه مرتد را باطل باشد عملهاي ايشان درين سراي كه ايشان
امان نمانند واستحقاق مال وزوجه وميراث از ايشان مسلوب كردد ودر آن سراي

براستحقاق ثواب نمانند و نکرو هم ملازمان دوزخ اند ایشان در آن آتش جاویدان
مانند ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون
رحمت الله والله غفور رحیم بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول
او و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی آن
گروه امید میدارند رحمت خدا را و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست و بر ایشان
مهربانست و پوشیده نیست که سرور و امیر مهاجرین و مجاهدین امیر المومنین است علیه
الصلوة والسلام یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس
واثمهما اکبر من نفعهما ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله
لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة می پرسند ترا ای محمد از تناول
خمر و مباشرت قمار بگو در بین هر دو گناهی بزرگست و منفعتهاست مر مردمان را و منافع خمر
بلذتی است یا سود فراوان در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه بر درویشان
چه رسم جاهلیت آن بوده که در قمار بر مساکین قسمت کردندی القصه اثم کبیر
در اشتغال بدانهاست و منافع تمام در ترک آنها و گناه خمر و قمار بزرگترست از نفع آنها
و می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند همان عمرو بن جموح دو مر بار پرسید که دانستم
که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آید از نفقه
خود و عیال و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که آنچه فاضل آید از قوت سالیانه همچنانکه
احکام انفاق بیان کرد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی خویش
باشد که شما تفکر کنید در کار این سرای و آن سرای که دل بر دنیا ننهید و توشه آخرت
بردارید ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم
والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم
و می پرسند ترا از کیفیت معیشت با یتیمان بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن
مال ایشان بهترست از تجنب از ایشان چه بعضی خواستند که قیام بمهمات ایشان
ننمایند و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید پس ایشان برادران
شما اند در دین چه بعضی راه مخالطه بر ایشان نگشودندی و خدای تعالی میداند
تباه کننده مال ایشان را از اصلاح دهنده کار ایشان و اگر خواستی خدای تعالی غالبست و قادر

براعنات

براعنات دادی در آنچه کرد از ترک آن ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة
خیر من مشرکة ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن
خیر من مشرک ولو اعجبکم اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة
باذنه ویبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون و بزنی مخواهید زنان مشرکه
را تا وقتی که ایمان آرند نزول این وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده بود که زنی که
بود عناق نام مشرکه او را بزنی بخواهد و نیز در آن اوقات عبد الله بن رواحه کنیزک
خود را آزاد کرده بعد از آن او را بزنی خواست اما مومنه بود بعضی زنان زبان طعن
کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و فلانه زن مشرکه که با مال و جمال است
نخواست آیت آمد که هر آینه کنیزک مومنه بهترست از زن آزاد مشرکه و اگر چه شما را
در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال و زن مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک
تا وقتی که ایمان آرند و هر آینه بنده مومن بهترست از مرد آزاد مشرک و اگر چه شما را
بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند
بسوی آتش یعنی کفر که از نکاح آن سبب رسیدن بدوزخ است و خدای تعالی
میخواند بر السنه رسل خود بسوی بهشت و آمرزش یعنی بعملهای که بدان آمرزیده
شوند و به بهشت برسند بتوفیق او و روشن میکند احکام خود را از حلال و حرام برای
مردمان شاید که ایشان پند گیرند ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء
فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله
ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین می پرسند ترا از حیض زنان بگو که حیض
مکروهست که نفس آدمی را از آن نفرت باشد پس دور باشید و یکسو روید از زنان
در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال جویید از مجامعت در فرج که آن حرام است نه آنکه ترک
مخالطه و مکالمه و مواکله نمایید چون یهود و نه آنکه در ملاعبت و مباشرت افراط کنید
چون نصاری که در آن حال مباشرت و مجامعت میکردند در قبل پس بجهت تاکید میفرماید
و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتی که پاک شوند یعنی خون
منقطع گردد و بقرائت یطهرن مشدد تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و قبل
از غسل مباشرت مکروهست و بعد از غسل حلال پاک و اقل زمان حیض سه شبانروز

متوالی است و اگر آن ده روز چون پاک شوند غسل کنند پس بیایید بدیشان از آنجا که خدای
تعالی بآن امر فرموده است یعنی قبل و محمد حنفیه علیه السلام فرموده که از قبل نکاح آنه
از رهگذر فجور بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان از نجاسات باطنه
و دیگر دوست دارد پاکی کنندگان و پاکیزه کاران از نجاسات ظاهره نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ
فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ زنان شما موضع کشت شما اند و منبت اولاد اند پس بیایید بکشتزار خود
هر جا که خواهید اما اولی موضع حرث است نه محل فرث که مکروه است و طبع نیز از آن
تنفر دارد و فرا پیش دارید برای خود یعنی طلب اولاد کنید یا قصد صیانت نفس کنید
از حرام و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر او و مباشرت نهی او و بدانید که شما
رسندگانید بآنچه از پیش میفرستید و مژده ده مؤمنان را به بهشت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ
عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ و مگردانید
نام خدا را بهانه و مانع سوگندهای خود ابن رواحه از شوهر خواهر خود بشیر نام رنجیده
بود و سوگند بخدا خورده که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند حق تعالی این کریمه
فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا و از آنکه بپرهیزید
از مروت و با یاران مکالمه نکنید و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای تعالی
شنواست سوگند شما را دانا بضمیر سوگند خورندگان لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ نگیرد خدای تعالی شما را
یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود در سوگندهای شما یعنی بی اختیار بر زبان
کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و وی را اراده قصد سوگند نباشد
و از امام محمد باقر و از امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است چنین است و در این
لغو کفاره و مؤاخذه نیست و لیکن مؤاخذت میکند شما را بآنکه عزم کنند دلهای شما
و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده
بیاید ان شاء الله تعالی و خدای تعالی آمرزنده است بنده را یعنی بیمین لغو نگیرد و بردبار
در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ
فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ مر آنان را که سوگند خورند از زنان خود که با ایشان

نزدیکی

نزدیکی نکنند بوطی مطلق یا زیاده از چهار ماه پس اگر صبر کردند اعتراض نیست و هرگاه
که رفع کردند آنرا بحاکم شرع انتظار بردن چهار ماه است بآنکه حاکم مولیه را مخیر سازد
میان رجوع و طلاق پس اگر مدت منقضی شد و طلاق نگفت پس آن رجعی است و اگر چنین
نکردند پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان بوطی و
کفارت بدهند فیها و الا لازم است حاکم را که مولی را حبس کند و طعام و شراب را بر وی تنگ
گرداند تا یکی از دو امر که طلاق یا رجوع با کفاره است اختیار کند و آنکه بر سوگند نایستاد
پس خدای تعالی آمرزنده است مر شکننده سوگند را مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را
و کفارت مقرر فرمود وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ و اگر عزم کنند طلاق
چنانچه گذشت پس بدرستی که خدای تعالی شنواست قول مولیه را دانا است بعزم او
وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ
فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۝ و زنان رها کرده بالغه مدخول بها که
حامله نباشند انتظار برند بر نفسهای خود تاکید است در انتظار سه طهر که دو حیض
درمیان باشد چون در آید بسیوم شروع کرد عده منقضی شد و حلال نباشد زنان را
آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای تعالی در رحمهای ایشان از طهر و حیض و حمل
چه کتمان آن سبب ابطال حق زوج است پس از زنان روا نبود اگر هستند که ایمان دارند
بخدای تعالی و روز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا
وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝
و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن با ایشان در زمان تربص یعنی مادام که در
عده رجعیه اند اگر خواهند شوهران بدان رجعت بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر
و آزار رسانیدن بدیشان و مر زنان راست بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردان را
بر ایشانست نحو حسن معیشت و حسن معاشرت اما حق زن بر مرد مهر و نفقه و کسوه و اسکان
و عدم اضرار است و حق مرد بر زن فرمان بردن او و ناموس او نگاه داشتن و قدم
از دایره عفت و صیانت بیرون ننهادن و حفظ اداب او کردن و حیله نا کردن در اسقاط
حمل و مردان راست بر زنان افزونی و بلندی بآنکه مهر ایشانست و نفقه از ایشان
یا بمیراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار بدست رجال

و دیگر استعداد نبوت و ولایت و کمال عقل و خدای تعالی غالبست عزیز میکرداند مردانرا
و فضل مینهد بر زنان داناست بحکمت حکم میکند بر بندگان الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا
أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ طلاق شرعی تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق که اگر دو طلاق
یا سه طلاق بیکدفعه بگوید بدعت است پس در طلاق رجعی یا خود گرفتن است
برجعت یا استیناف عقد اگر عده منقضی شده باشد یا رها کردن بنیکوئی بعضی گویند
بطلاق سیوم است تا یکبارگی از قید نکاح خلاص شود و آنچه منقولست از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست که او را باز گذارد تا عده منقضی شود و آن
طلاق باین گردد و اصح این قولست زیرا که طلاق بکنایه واقع نمیشود مگر بلفظ صریح و
حلال نیست شما را ای مردان آنکه فرا گیرید از آنچه داده اید بزنان خود را چیزی از مهر
و نفقه مگر آنکه دانند مرد و زن آنکه بپای نمیتوانند داشت احکام الهی را در صحبت
و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست آنکه مرد و زن
اقامت نمیتوانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ وزر و وبالی نیست بر مرد و زن
در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بدان خود را باز خرد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ
يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت
و خلع اندازه های خدای تعالی است که برای مصالح بندگان مقرر کرده پس از اندازه مبرید
حدود را و هر که از حد و اندازه می برد پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
پس اگر طلاق دهد مرد بعد از دو طلاق زن خود را پس آن زن حلال نباشد برای مرد بعد
از طلاق سیوم که دو رجعت در میان باشد تا وقتی که بنکاح درآرد شوهر دیگر او را
و زوج ثانی بعقد دوام وطی نماید بقبل در وقتی که بالغ مسلم باشد و این حکم مخصوصست
بما عدای طلاق عده که آن حرام میشود در طلاق نهم حرام ابدی پس اگر طلاق دهد
شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این

مطلقه

مطلقه آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید و مهری بعد از مدت عده شوهر ثانی
اگر میدانند یا گمان می برند آنکه بپای دارند احکام خدای تعالی و حق یکدیگر شناسند
و این که گفته شد از تحریم و تحلیل اندازهای احکام خدا است بیان میکند آنرا برای گروهی
که میدانند که این از نزد حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و چون طلاق دهید زنانرا و برسند بنزدیک مدت یعنی
بانقضای عده ایشان پس نگاه دارید ایشانرا به نیکوئی یا رها کنید ایشانرا بنیکوئی
تا عده ایشان منقضی شود و مالک نفس خود شوند و باز مدارید ایشانرا و رجعت
مکنید از روی رنج رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عده و هر که
چنین کند و ضرر رساند بمسلمی یا مسلمه پس ستم کرده است بر نفس خود و خود را در معرض
غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی بافسوس یعنی اعراض مکنید
از آن و تهاون منمائید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض میگرداند
بر شما خصوصا در باب مناکحات که چهار حرم جمع میتوان کردن در عقد دوام و
متعه و ملک یمین آنچه خواهند و دیگر ذکر کنید آنچیز را که بر شما فرستاده است
از قرآن و احکام حدود آن خدای پند میدهد شما را بقرآن و منع میکند از ظلم
و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزها از
اعمال شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ
أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
و چون طلاق دهید زنانرا و برسند بانتهای مدت عده خودشان پس منع مکنید ایشانرا
و باز مدارید آنکه بنکاح درآرند شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند
چون رضا دهند میان مردمان بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت
این نهی که کردیم پند داده شود بدو هر که باشد از شما که بوجه اخلاص گرویده بخدای

وبروید سخن ایزاین پند گرفتن شما یا ترك منع واضرار پاکیزه ترست مر شما را از روی
معاش چه زوجین یکدیگر را دیده اند وشناخته وپاکتر از آنکه حرام اندیشند
وفکر فجور نمایند وخدای میداند که زن ومرد خواهان اند یکدیگر را وشما نمیدانید
وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى
الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ این جمله خبریست در معنی امر یعنی
وباید مادران که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مرانکس که خواهد انکه تمام کند
شیر دادن فرزند را واین اقصی مدت رضاع است واقل آن بیست ویکماهست وکمتر
ازان جور بر صبی وبر انکس است که فرزند برای او زاده اند روزی این شیر
دهندگان یعنی خوردن ایشان وپوشش ایشان بطریق انصاف واعتدال لَا تُكَلَّفُ
نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ
ذَلِكَ تکلیف کرده ورنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش وتوانائی آن دارد
میشاید باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزند شیرخواره خود که اورا از خود جدا کند
وبه پدر دهد ونباید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی اورا بر رضاع
اکراه نکند واگر قبول کند نفقه وکسوه ازو باز نگیرد ونباید که ترك نزدیکی نکند بمادر
از جهت خوف حمل واو نیز امتناع ننماید از جهت همین واین قول از صادقین علیهما السلام
منقولست ونباید که ضرر نرساند پدر بفرزند خود که اورا در وقت شیرخوارگی از مادر
باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی ازو زیاده از خورش
وپوشش نطلبند وبر وارث مولود له وقتی که متوفی شود لازم است مانند آنکه بر مولود له
بوده در نفقه وکسوه وعدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ
مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس اگر خواهند
پدر ومادر جدا کردن فرزند را از شیر قبل از تمام حولین از روی خوشنودی هر دو
یعنی پدر ومادر ومشاورت کردن بایکدیگر در باب رضاع ونظر که کمتر از دو سال
باشد چنانچه مذکور شد پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ازینجهت واگر خواهید آنکه
دایه گیرید بجهت شیر دادن برای فرزندان خود مادر را مانعی باشد از شیر دادن

بابلنر

بابا شد پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن چون تسلیم کنید بدایگان آنچه
اراده کرده اید دادن آن بدیشان بنیکوئی وخوش خوئی بی مضایقه ومبالغه وبترسید
از خدای تعالی در باز گرفتن مزد ودادن وبدانید که خدای تعالی بدانچه میکنید
از رضاع وفصال واسترضاع بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ
أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وآنانکه بمیرند
از شما وبگذارند زنانرا باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه وده روز
مگر که حامله باشند که عدة ایشان ابعد اجلین است از وضع حمل وچهار ماه
وده روز یا کنیزك که عدة او دو ماه وپنج روز بود واین حکم عامست خواه مدخوله
وغیر مدخوله وصغیره وکبیره وحامل وغیر حامل وحائل باشد لیکن از زن حامله
آنکه مذکور شد پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر
ووبالی نیست بر شما ای حکام یا ای ورثه در آنچه زنان کنند در نفسهای خویش
از شوهر کردن بنیکوئی یعنی موافق شرع وخدای تعالی بآنچه شما میکنید از مردان
وزنان داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ
فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ونیست گناهی
بر شما ای اغیار نکاح در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر دهید از برای
خواستگاری زنان معتده اما نه معتده رجعیه که آنجا تعریض وتصریح هر دو
حرام است از اجنبی وتعریض کلامیست که رغبت نکاح از ان فهم شود مثلا
برینوجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید چون عده بسر آید
مرا خبر کن یا آنکه بپوشید در دلهای خویش میداند خدای تعالی آنکه شما زود باشد
که یاد کنید آن زنانرا بنیکوئی بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که
آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بجماع ووطی وعده مدهید چه
آن کلام فحش است خطبه بآن مطلقا جایز نیست مگر آنکه بگوئید سخنی نیکو بتعریض

واشارت نه بتصریح در عبارت وقصد مکنید عقد نکاح ایشانرا تا برسد کتاب یعنی
آنچه خدای تعالی فرض کرده که آن عده است بنهایت خود ومدت آن منقضی گردد
وبدانید که خدای تعالی میداند آنچه در درونهای شماست از عزم برکاری که جایز
نیست پس بترسید وحذر کنید از عقاب او وبدانید که خدای تعالی آمرزنده است
آنرا که بترسد از عقوبت بردبار است بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم ان طلقتم
النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی
المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین اگر طلاق دهید زنانرا مادام
که مس نکرده باشید یعنی جماع واقع نشده باشد وبال نیست طلاق دادن زنان
مادام که فرض نکرده باشید ونام نبرده از برای ایشان مهری که مقرر است پس طلاق
دهید وبرخوردار سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید واین چیز مختلف است
باعتبار حال زوج پس مرد توانگر اندازه توانایی او مثل اسب یا جامه یا ده دینار
طلا ومتوسط پنج دینار یا جامه متوسط وبر مرد درویش یک دینار طلا یا انگشتری
واز صادقین علیهم السلام این منقولست متعه دادنی بوجهی که شرعا وعرفا شاید
وخدای تعالی واجب کرداند متعه را واجب کردانیدنی بر نیکوکاران وان طلقتموهن
من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون
او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل
بینکم ان الله بما تعملون بصیر واگر طلاق دهید ایشانرا پیش از آنکه مباشرت
کنید ودخول نمایید وبدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس بر شماست
اداء نیمه از آنچه فرض کرده اید مگر عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند
از بلوغ ورشد وعقل وزوجه راهست که تمام حق را عفو کند وولی را نیست مگر
عفو از بعض حق یا آنکه عفو کند آنکسی که بدست اوست عقده نکاح که آن زوج است
واگر در گذرید شما که شوهرانید وتمام مهر ادا کنید نزدیکترست به پرهیزکاری از بیداد
وفراموش مکنید وبا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که
این زن در عقد من محبوس بوده واز رجال امن مایوس شده او را بتمام مهر دلشاد سازم
وزن نیز فکر کند که این مرد بمن نرسیده واز مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از او

هیچ

هیچ نگیرید بدرستی که خدای تعالی بدانچه شما میکنید از خیر وفضل بیناست حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین محافظت کنید وایستادگی نمایید
بر نمازهای فریضه بمواقیت وحدود وحقوق آن تا نماز نیز شما را از ناشایست باز دارد
وشرایط محافظت بخصوصه به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید وبعضی گویند که
آن نماز بامداد است که میان سواد لیل وبیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و
دو نماز نهاریست یا از هر طرف آن نماز یست که در ان قصر میکنند وبعضی گویند که نماز
پیشین است که در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریه است وبعضی گویند
که نماز عصرست وحدیثی درین باب وارد است که آنرا وسطی بواسطه آن گفت که
دو نماز روزانه یکجانب دارد که در یکی قصرست ودر دیگری نه ودو نماز شبانه طرف
دیگر بهمین وجه ودیگری گوید که نماز شام است واو میانه نمازهاست در مقدار
واو میان اقل واکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه ودو صلوة جهریه وقطعا
دیگر نماز خفتن را گویند که میان دو صلوة جهریه واقع است که افتتاح واختتام عبادات
لیلیه بدینسان باشد یا میان دو نماز است که قصر ابدینسان راه نیست وگویند او در میان
نمازها پنهانست مثل لیلة القدر در میان شبها واسم اعظم در میان اسما تا دایم طالب
آن باشند ودیگر او میسر نماید که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید
واصح اقوال آنست که قنوت دعاست در نماز یا برداشتن دستها فان خفتم فرجالا
او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون پس اگر ترسید
از دشمن پس پیاده نماز کنید در حالت رفتن اگر وقوف ممکن نباشد یا سوار نماز گزارید
در جنگ بهر نوع که ممکن باشد یا چون ایمن شوید شکر گویید خدا را همچنانچه در
آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر آنچه نبود دیده شما که آنرا دانید والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
فان خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف والله عزیز
حکیم وآنانکه وفات کنند از شما وبگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر
مرده یکسال عده میداشتند وجامهای کهنه میپوشیدند وقاعده ترین وتجمل فرو
میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در مصلحتها با اولیای شوهر بسر بردندی

یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اهل او بر او از بالای خانه [illegible]
برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای
شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه شوهر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه فرمود مردی انصاری درگذشت و از وی زنی
و پسری و مادری ماند و آنحضرت ترکه او را بولد و والده قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین
نفرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند در آن محل این آیه نازل شد
و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان ملازم مانند فرض کرد خدای تعالی
فرض کردنی برای زنان ایشان متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر
تا یکسال غیر بیرون کردن وی از مسکن شوهر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای
سال ایشان از نفقه منع باشد پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن یکسال پس گناهی نیست بر شما
در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر از انچیزی که بروفق شرع
باشد و خدای تعالی غالبست و انتقام کشد از هر که مخالفت امر او کند صواب کارست
در آنکه حکم کند و این حکم منسوخ است بآیت عدت چهار ماه و ده روز چنانچه گذشت
وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ و زنان طلاق داده شده را
که مس نکرده باشید متعه ایست که بدان برخوردار شوند بطریق نیکویی و توسط از غلو
و تقصیر از غنی و متوسط و فقیر بر قدر حال او سزاوار گردانیده است خدای تعالی
سزاوار گردانیدنی بر پرهیزکاران مراد متقیان از شرک یعنی همه مسلمانان و تخصیص
متقیان جهت تشریف ایشانست كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝
همچنانکه این احکام بیان کرد روشن میگرداند خدای تعالی برای شما احکام خود را در آنچه
محتاج [illegible] که شما عقل خود را در قبول و تفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ آیا ندیده‌ای بیننده یا ندانسته
و بنظر تعجب نگاه نکرده بسوی آنانکه بیرون رفتند از منزلهای خود و سرای خویش
و ایشان چند هزار بودند [illegible] که در قریه داوردان از نواحی واسط
پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی ایستادند و اغلب مردند

سال دیگر

سال دیگر طاعون معاودت کرد همه اهل قریه که هفت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد
هزار یکبار از دیه بیرون رفتند از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا
در وادی میان دو کوه فرود آمدند پس گفت مر ایشانرا خدای تعالی که بمیرید در بعضی
از تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی
و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود مردم از اطراف
و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند از آنجا
درگذشتند و مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند پس زنده گردانید
ایشانرا و این صورت بر آنوجه بود که روزی حزقیل بن بوذی که ثالث خلفای موسی
علیه السلام بود زیرا که اول یوشع بن نون بود و ثانی کالب بن یوفنا و ثالث حزقیل بر آن
موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه از غیبت بدنیا
بودی نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه و تعالی خطاب رسید که فلان کلمه
بگوی طبرسی رحمه الله آورده که گفت أَحْيُوا بِإِذْنِ اللَّهِ زنده شوید باذن خدای تعالی
و گویند این دعا خواند که اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَرَبَّ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ
أَسْأَلُكَ بِطَاعَةِ الْأَرْوَاحِ الْبَالِغَةِ إِلَى عُرُوقِهَا وَبِطَاعَةِ الْقُبُورِ الْمُتَشَقِّقَةِ عَنْ أَهْلِهَا
أَلْحِقْهُمْ بِالْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ این کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشانرا
زنده ساخت در تفسیر طبرسی آورده که عمران بن اعین از ابی جعفر الامام محمد الباقر
علیه السلام پرسید که این طایفه که حق سبحانه و تعالی ایشانرا زنده گردانید چنانچه
نظر مردم بر ایشان افتاد و دیگر میرانید یا نه که ساکن شدند در خانها و طعام خوردند
و مکث کردند آنحضرت فرمود بلکه رد فرمود و باز گردانید ایشانرا تا در خانها ساکن شدند
و طعام خوردند و نکاح کردند و مکث نمودند در دنیا آنچه خدای [illegible]
بعد از ان باجال خود مردند بدرستی که خدای تعالی هر اینه خداوند فضل است بر
مردمان و لیکن بسیاری از مردمان سپاس داری نمیکنند [illegible] بنی اسرائیل که چندین
معجزه دیدند و فرمان حق را کردن ننهادند شما ای [illegible] کنید وَقَاتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ و کارزار [illegible] خدای تعالی برای
اشکار کردن دین خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی شنواست قول متخلفان از جهاد

که باعث ترغیب بدین سنت پسندیده است بر ضمایر ایشان مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدا را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند
وام دادن نیکو یعنی در وام تعجیل کند یا منت ننهد تا مال را عوض بنماید یا خالص لوجه
الله باشد و در حدیث صحیح وارد شده که ثواب قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است
و برین تقدیر مضاف محذوف باشد و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست
و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه في سبیل الله را بقرض از برای آنکه اعطای
عوض در آن لازمست چه آن عملی است که موجب ثواب است و دیگر آنکه اصل قرض قطع است
و آن قطعه ایست از مال که جدا میکنند و میدهند تا عوض آن بستانند و چون حق
سبحانه و تعالی از احتیاج منزه است پس غرض ازین آنست که عملی کنید که مستوجب
ثواب شوید که ثواب عوض آن عمل باشد و اجر آن را خواهید داد از فضل او پس خدای تعالی
مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را از برای او ضعفهای بسیار
مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بیرون از حصر و شمار تصور کنند چنانچه شیخ
مرحوم شیخ بهاء قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده که ابو ایوب خزاز
گفت که من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که میفرمود
که چون آیه کریمه مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا نازل شد آنحضرت فرمود که بار خدایا
زیاده کن برای من پس این آیت سمت نزول یافت پس معلوم فرمود آنحضرت که
ثواب نزد خدای عز و جل بشمار در نمی آید و آخر ندارد پس عملی که از برای خدای تعالی کنند
جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد این آیت که نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر
خدای تعالی چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون اهل ایمان بوعده حق سبحانه
واثق بودند در معامله این قرض سابقت نمودند اول ابو الدحداح انصاری و نام
او عمرو بن الدحداح بود پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض را از ما میطلبد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن بهشت برد
ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین آنها حنیفه نام دارد
اگر آنرا قرض دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible]

که من

که من ضامن میشوم که حق سبحانه و تعالی دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی فرماید
گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند آنحضرت فرمود که آری
چنین باشد پس دست مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله گرفت و حنیفه را در راه
حق سبحانه و تعالی صدقه کرد فی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندان را گفت یا ام
الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو
و کودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا نمودی بارک الله فیما اشتریت
و آنحضرت درباره او فرمود کم من عذق رداح و دار فیاح في الجنة لابي الدحداح
یعنی بسی از باغهای تر که پر درخت و خانهای خوش هوای پر زینت در جنت خواهد
بود از برای ابی الدحداح یا دیگرانست و خدای تعالی فرا میگیرد و تنگ میکند روزی
بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و گشاده میگرداند رزق را
بر جمعی بنابر مصلحت خود و منفعت و مصلحت ایشان در آنست و بسوی پاداش
خود باز گردانیده خواهید شد در بحر الحقائق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که
ستاننده اوست و منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند
و منت اغنیا نکشند و قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جزوی نه بینند و باسط
اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ
عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد
بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از وفات موسی
علیه السلام چون گفتند این بزرگان مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح شمویل
بود که حق سبحانه و تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند یوشع بن
نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب یا شمعون بن صفیه از اولاد لاوی بن یعقوب
بوده اما از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام اول منقولست و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر
خود را که بحکم خدای برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی تا با اعدا

او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه
عاد که همیشه بت می پرستیدند و شرک میورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت
داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و ایشان از ملکی و کارفرمائی
عاجز بوده بسبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد
گفت آن پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض کرده آید بر شما کارزار کردن با دشمنان دین
آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را و چه بود ما را که قتال نکنیم در راه خدای
تعالی و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود و از پسران خود یعنی ما را
مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک ایشان چهار صد
و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از زنان ایشان بیرون کرده و بدان سبب
ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد بر ایشان
کارزار با اعادی برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی از ایشان و ایشان
سیصد و سیزده تن بودند و خدای تعالی داناست بستمکاران که ایشان از جهاد تخلف
ورزیدند و چون اشموئیل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید
جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند حق
سبحانه و تعالی ظرفی پر از روغن و عصائی بوی فرستاد و فرمود که هر که بنزد تو آید
و روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم
را سزاوار است اشموئیل علیه السلام در آمد فی الحال و این خبر بقوم رسانید و هر یک
از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد شد آغاز نهادند برای هیچ کدام روغن بجوش
نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا یا دباغی که شاول نام داشت
و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی آورده اند که دست او بر بالای سر
دیگران رسیدی بخانه اشموئیل علیه السلام در آمد فی الحال دهن القدس بر نیاد غلیان
کرد و عصا با قامت او مساوی افتاد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا
قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای

بتحقیق

بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمانروائی گفتند قوم از روی
استبعاد که چگونه باشد و از کجاست مر طالوت را پادشاهی بر ما و ما سزاوارتریم
بپادشاهی که از سبط یهودا ایم و او از سبط بنیامین است زیرا که نبوت در سبط لاوی
بن یعقوب بوده که موسی و هرون از آن سبط اند و پادشاهی و سلطنت در سبط یهودا
بوده که داود و سلیمان علیهما السلام از آن سبط اند و در سبط بنیامین نه نبوت بوده
و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط وی مملکت نیست مردی دباغ یا سقاست با امکان
استبعاد ایشان از دو وجه بود یکی اینکه مذکور شد و دیگر آنکه او را عطا نکرده اند
بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری باید که صاحب
خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد پیغمبر ایشان
ازاله فرمود شبهه ایشان را از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که بدرستی
که برگزید خدای تعالی او را بر شما و سلطنت داد کسی را نرسد که اعتراض کند بر حکم الهی
دوم آنکه افزونی داد او را و کشادگی و بسیاری در علم و دانش بامر حرب و سیاسی
و تدبیر ممالک و عساکر و بیفزود او را در تن که طالوت مردی نماینده و با جمال بود
و بیک سر و گردن از اهل زمان خود زیاده تر بودی چون ایشان طعن مینمودند و نقصان
جاه و مال حق سبحانه و تعالی مقابله فرمود آنرا بوصف علم و قدرت چه مناسبت آنها
زیاده است مر استحقاق ملک را از نسب و مال زیرا که علم و قدرت از کمالات اصلیه اند
مرجع انسان او جاه و مال و لم منفصل اند از ذات انسان و این هر دو در معرض هلاک
و زوال اند بخلاف آن دو که ممکن نیست سلب آن از انسان و بعلم و قدرت متوسل میتوان
شد در جاه و مال و تمکن به بی قیل و قال سیوم آنکه خدای تعالی مالک الملک است
علی الاطلاق میدهد ملک خود را هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملکداری
هست بر کسی را چون و چرا نرسد چهارم آنکه خدای تعالی بسیار فضل است در دادن
زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد دانا است باستحقاق کسی که او را برمیگزیند
بر اسباب رزق و ابواب اسباب سلطنت بر وی خواهد گشود دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب
ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمدند گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی
باید تا دلها از بفرمان داری و هوا خواهی و رغبتی پدید آید اشموئیل علیه السلام از خدای

تعالی درخواست وحق جل وعلا از علامات پادشاهی واعلام داد وقال لهم نبیهم
إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ
آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وگفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت آنست که بیاید بشما تابوت
سکینه وآن صندوقی بود از چوب شمشاد طلا اندوده که سه ذرع در دو ذرع بود
در طول وعرض وصورتهای انبیا در آنجا منقوش دروی سکینه ایست از پروردگار شما یعنی
چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد وگفته اند سکینه جانوری بود بصفت گربه
ودو چشم داشت چون دو شعله افروخته که کس طاقت دیدن آن نبود واز امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که روی او مشابه بروی انسان بود ودو بال داشت ووقت
کارزار از تابوت بیرون آمدی ومانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی
وایشانرا منهزم ساختی وهمیشه بنی اسرائیل تابوت را پیش صف کرده داشتند
ودیگر درین تابوت باقی چیزیست از آنچه بگذاشته اند موسی وهرون علیهما السلام
که مراد از آن نفس ایشانست چه در دو باب عرب هست که آل گویند ونفس او خواهند
وآنچه از موسی وهرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود وعمامه هرون وپاره
از تخته ها که در شکسته بودند از الواح واین تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل
گرفته بودند وبولایت خود برده ودر هر موضعی که داشتندی آفتی باهل آن موضع
رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند وحق سبحانه فرشتگانرا امر کرد تا آنرا برداشته
نزد اشمویل علیه السلام آوردند چنانچه فرموده بر دارند ملائکه آن تابوت را وبشما آرند
بدرستی که در رسیدن تابوت نشانه ایست حجتست شما را بر صدق قول پیغمبر شما
طالوت اگر هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را
منقاد گشتند [illegible] مقاتله جالوت نمود هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان
شدند وهوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا
مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً

بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بزمان اشمویل
علیه السلام از شهر ایلیا با آن لشکرهای ساخته گفت طالوت باعلام اشمویل بالهام
ربانی که ای قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست درین هوای گرم بجوئی
از آب که میان اردن وفلسطین ظاهر شود تا مطیع وعاصی از شما پدید آید پس هر که بیاشامد
ازین جوی پس او از اتباع من نیست وهر که بچشد ونیاشامد پس او از منست یعنی پیرو
باشد هر که آب نخورد مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود وآنقدر اندک حق سبحانه
وتعالی بقدرت کامله خود جوئی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکر در آن هوا
با تشنگی غالب بدان جوی رسیدند همه بیاشامیدند ندانسته از آن جوی زیاده از غرفه مگر
اندکی از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند چنانچه گذشت که بیک کف آب اختصار
کردند وهمه از آن غرفه سیراب شدند وهمه مطهرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد
وآنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت وتشنگی بیشتر بر ایشان
غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند وبر کنار جوی بماندند با لشکر ملاقات
نکردند آورده اند که این قصه مشابهتی بحال اهل دنیا دارد که قوم طالوت بمثابه
سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس وهوا شده وآن اندک اندک آب جوی
آب مال ومتاع دنیاست هر که بآن بیالاید وبر زیاده از آنچه ضرورت معاش است
میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد عطش بجمع
آن افزون گشته اطمینان نیابد وچنین کس بر لب نهر دنیی بمانده از دولت غزا با
لشکر هوا محروم وبی بهره است وهر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بقدر
خورش وپوشش که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه وتعالی او را بعبرت
خود مؤید گردانیده از روی معنی بنوازد وفیروز سازد پس چون عبور کرد
وبگذشت طالوت وآنکسانی که ایمان آورده بودند وقول او را تصدیق نموده بگذشتند
با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند نیست توانائی ما را امروز
بجالوت ولشکرهای او وقولی آنست که از لشکر او شصت وشش هزار از جوی بگذشتند
واز آن چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار وششصد
وهفتاد وهفت تن ترسان وبد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم گفتند

آنانکه یقین میدانستند آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزای
خدای تعالی باشند و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری
از گروه اندک مؤمنان که غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت
و مددکاری خدای تعالی و خدای تعالی با صبر کنندگانست بتایید و معونت و چون
خائفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در
مقابله لشکر جالوت صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تفسیر هشتصد هزار
سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت نیز خود مردی عظیم الجثه
شدید الشوکه بود در بعضی از تفاسیر مذکورست که اسلحه او هزار رطل آهنین
بوده از جمله خودی بر سر مینهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝
و آنهنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند از برای جالوت و لشکرها
او گفتند مؤمنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار
و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما اضافه کن و نگاه دار بتایید خود قدمهای ما را در معرکه
حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ
وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ ۝ پس بشکستند و بهزیمت کردند
مؤمنان کافران را باعانت و توفیق خدای تعالی چه صبر و ثبات قدم در معرکه موجب
ظفر و نصرتست غالبا و در نهج البلاغه وورود یافته که در روز جمل چون امیر المؤمنین ع
رایت نصرت آیت را بمحمد حنفیه رضوان الله علیه داد آداب حرب را بوی تعلیم کرد
و فرمود تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ
ارم ببصرك اقصى القوم وغض بصرك واعلم ان النصر من عند الله تعالی یعنی کوه از جا رود
تو از جا مرو و بنه دندان بر دندان خود و بعاریت بده بخدای تعالی استخوان سر را
که مشتمل است بر دماغ میخ ساز در زمین قدم خود را بینداز نظر خود را بر نهایت قوم
تا بدانی که چگونه می آیند و فرو خوابان چشم خود را یعنی از کشیدن آن که علامت ثبات
به برق شمشیرهای بسیار مغلظه مترس و بدانکه نصرت از نزد خدای تعالی است غرض که
جگر و صبر و ثبات قدم می باید تا نصرت مترتب شود القصه و بکشت داود بن ایشا

علیه السلام

علیه السلام جالوت را بسنگ فلاخن و طبرسی رحمه الله در تفسیر خود آورده که علی بن ابراهیم
بن هاشم رحمهم الله روایت کرده از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام و ابی عبد الله جعفر
الصادق علیهما السلام که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به پیغمبر
آن وقت که جالوت را خواهد کشت کسی که درع موسی پیغمبر بر قد او راست باشد و او
مردی خواهد بود از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا راعی باشد و
ایشا را ده پسر باشد و کوچکتر ایشان داود بود علیه السلام و فتی که حق تعالی طالوت
را برانگیخت بپادشاهی و او جمع میکرد لشکر را بجهت حرب جالوت فرستاد بنزد
ایشا که او با پسران حاضر شود در معرکه ایشا آمد با نه پسر هر یک را از ایشان درع
موسی علیه السلام میپوشانیدند ببالای هیچ کدام راست نمی آمد طالوت گفت با ایشا
که دیگر ترا فرزند نیست گفت یکی دیگر هست کوچکتر ایشان که برای رعایت گوسفندان
گذاشته ام گفت بفرست و بیار چون فرستاد در آمدن با وی فلاخنی بود در راه سه
سنگ فیروزج با وی بسخن آمدند یا الهی که بردار از ما که بکار تو خواهد آمد آنرا
برداشته چون بلشکر رسید درع موسی علیه السلام بر قامت او درست آمد و او
جوانی شجاع قوی بود بعد از آنکه نار قتال اشتعال یافت داود علیه السلام در
مقابل جالوت آمد و یک سنگ انداخت به میمنه لشکر او و بهزیمت فرستاد و یکی
دیگر زد به میسره لشکرش در ایشان نیز تار و مار افتاد و جالوت بر فیل سوار بود و
بر سرش تاجی بود که بر موضعی پیشانیش در ترشاهوار نشانده بود که بغایت درخشان
بود داود نبی علیه السلام سنگ دیگر زد در موضع در او که از آن طرف بیرون رفت
سنگ ۳ و مغزش پریشان شده از فیل افتاد و جان بداد و این بر بسیار دیگر از لشکر یافت
خورد و بقتل آورد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد
و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصفی
ملک با وی گذاشت و آخر تمام ملکت بدو رسید گویند که میان این صورت
و یافتن داود علیه السلام ملک و نبوت را هفت سال بود چنانچه فرموده که
و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی
نبوت با زبور و بیاموزانید او را آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبران را بکار آید

وکویند صنعت زره کری بود یاد انسان زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم
بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ واکر نه خدای تعالی
باز داشته باشد مردمان را بعضی از آن ببعضی یعنی اکر دفع نکردی خدای شر
مشرکان را بسبب جهاد کننده هر اینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او
باطل کشتی ولکن خدای تعالی خداوند فضل و رحمت بر عالمیان تِلْكَ آيَاتُ
اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ این قصها که در معجزات و لغات
بود نشانهای قدرت خداوندست که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل علیه السلم
بر تو میخواند بفرمان ما بدرستی بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم
میدارند و بدرستی که تو هر اینه از جمله فرستادکانی بهمه خلایق تِلْكَ الرُّسُلُ
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا
عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ
الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۝ آن پیغمبران
و فرستادکان که درین سوره مذکور شدند افزونی دادیم بعضی از یشان را بخصایص
بر بعضی دیکر از پیغمبران چه کس بود که خدای تعالی باوی سخن کفتی بی واسطه
چون آدم علیه السلم که فرمود یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و چون موسی عم
که کفت إِنِّي أَنَا رَبُّكَ و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که فرمود که فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ
مَا أَوْحَى و برداشت بعضی از یشان را بپایهای بلند و تفاوت انبیا علیه السلم ازین
جهت است که بعضی از یشان مبعوث بعضی از آدمیان بودند و بعضی با کثر
ایشان یا بتمام زمره انسان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و
دیکر آنکه کروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را به بیداری و نزد بعضی از
مفسران مراد از بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله که مفضل است بر انبیا علیه السلم
بفضائل بسیار و خصائص بی پایان از انجمله او را رحمت عالمیان ساخت که
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ و قرین کردانید نام نامی خود را با نام بزرکوار او
در اذان و اقامت و در تشهد و در خطبه و غیر ذلک و طاعت او را بطاعت خود

که

قال الصادق علیه السلام [illegible]

99

که وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و بیعت او را به بیعت خود که إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ و عزت او را بعزت خود که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ و
رضای او را برضای خود که وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ و اجابت او را باجابت
خود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ و محبت او را بمحبت خود که
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و دیکر معجزات آنحضرت زیاده از
هزارست و دیکر انبیا را در بیغمبری نبوده معجزه یکی از آن قرآن مجید است او خود
مشتملست بر دو هزار معجزه بلکه زیاده که ایشان معارضه و تحدی بیک سوره
از سور قرآنی نتوانستند نمود مثل الکوثر که سه آیت است و هر سه آیت از آن حالا
معارضه و تحدی دارد پس آن معجزه باشد برأسه و دیکر آنکه صحیفه قرآنی
باقی خواهد بود بر صحیفه روزکار تا اوان قیام قیامت مع هذا قرآن از جنس آنچیز
که باقی میماند دو زمان که آن حروف و اصوات و معجزه دیکر انبیا منقطع و منقرض
شد با وجود آنکه از جنس چیزی بود که ممکن بود که مدت طویله باقی ماند و دیکر
بسیاری از اخلاق حمیده و خصال مرضیه در آنحضرت مجتمع بود که در دیکران
از ایشان متفرق بود وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ اشارت باین معنی است و دیکر شرع
و دین او ناسخ جمیع شرایع و ادیانست و بر همه خلایق مبعوثست که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ و بمقتضای كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ هر کاه تابع
افضل باشد بطریق اولی که متبوع افضل خواهد بود و دیکر بواسطه تعظیم حق
سبحانه و تعالی او را در قرآن باسم ندا نفرموده بخلاف دیکر انبیا که فرموده یا آدم
و یا نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و ندا با آنحضرت به یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ و
یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ فرموده و اسم صریح پیغمبر را ذکر کرده تا قرآن از برکت نام او بی بهره
نباشد و دیکر او را نسل پاکیزه طاهر زکیه کرامت فرموده که خود بطهارت ایشان
شهادت نموده که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و وصی او اشرف و افضل اوصیاست که علی مرتضی است که زوج سیدة النساء
فاطمه زهراست و پدر نامدار حسن و حسین است که بهترین جوانان اهل بهشتند
و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بهترین اهل زمین اند

که متصف اند بصفت عصمت وطهارت وامامت وفضیلت وخرق عادت وغیر
ذلک من الصفات وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که هر پیغمبری که بود ذریت
او از صلب او بوده الا ذریت من که از صلب علی بن ابی طالبست واو بمنزله نفس رسولست
چنانچه در آیت مباهله سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله ودلایل افضلیت آنحضرت
بحد غایتست باجماع جمیع امت وحق سبحانه وتعالی فرمود که دادیم ما عیسی
پسر مریم را معجزهای روشن وهویدا چون ابراء الاکمه والابرص واحیای موتی وقوت
دادیم او را بجان پاک که جبرئیل علیه السلم درو دمید واگر خواستی خدای تعالی
برسبیل الجا کارزار نکردندی بواسطه اختلاف آنانکه از پی انبیا بودند از پس آنکه
آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولیکن اختلاف کردند پس
از ایشان کسی بود که بگروید یعنی برایمان خود ثبات ورزید وملازمت دین
پیغمبر خود شد واز ایشان کسی بود که کافر شد واز دین اعراض نمود وطریق حق ترک کرد
تعریض یهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی علیهما السلم از راه راست
منحرف شدند وماننده معاندان زمان اهل اسلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه
وآله که عناد ومخالفت پیشه کردند واز راه راست روی گردانیدند ونشانه تیر
بعد وخذلان ومستوجب نار حرمان شدند واگر خواستی خدای تعالی بنابر الجای
تکلیفی اختلاف نکردندی مخالفت آنکه بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و
اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست وتکرار از برای تأکید است ولیکن
خدای تعالی میکند آنچه میخواهد یعنی جزا میدهد آنچه خواهد از لطف وخذلان
بسبب ضلالت وعصمت وهدایت نظر باعمال نیک وبد بندگان یا ایها الذین آمنوا
انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة
والکافرون هم الظالمون ای آنکسانی که گرویده اید نفقه کنید از آنچه
بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیش از آنکه بیاید روزی که از هول
وهیبت آن روز نه خرید وفروخت نباشد نه کسی خود را از عذاب باز خرد ونه دوستی
بود تا کسی را حمایت کند ونه شفاعت خواهی بود بوقت حلول عذاب وناگرویدگان
ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت

در غیر

در غیر موضع بعضی گفته اند الحمد لله که نفرمود که والکافرون هم الظالمون ونفرمود
که والظالمون هم الکافرون ولا اشکل می بود کار الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی
العظیم خدای تعالی سزای پرستش اوست هیچ معبودی نیست در وجود
مر خلق را مگر او که استحقاق عبادت او را ثابتست زنده پیش از همه زندگان
وزنده بعد از فنای ایشان پاینده در ذات وصفات باقی قایم بتدبیر وحفظ
مخلوقات فرا نگیرد او را مقدمه خواب از فتور وضعف آن که نعاس گویند ونه خواب
که بر کرد حواس ظاهر است مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه
وآنچه در زمین است از کائنات سفلیه کیست آنکس که او در خواست کند
از انبیا وملائکه وغیر ایشان نزدیک او روز قیامت کسی را مگر بدستوری او
که اجازت شفاعت دهد میداند خدای تعالی آنچه در پیش اهل آسمانهاست
وزمینها از امور این جهان وآنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان
وفرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بدانچه او خواهد که بدان
محیط شوند فرا رسیده است وگنجایش یافته کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست
یا فرا گرفته است علم او همه آسمانها را وآنچه در آنست وتمام زمین وآنچه بر آنست
واز ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلم اینچنین مرویست واصبغ بن نباته از
امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده که آسمانها وزمین وآنچه در آنهاست از مخلوق
در جوف کرسی است وچهار ملک او را بر میدارند بامر الهی واو را در رنج نیفکند
وبر وگران نیاید نگاه داشتن آسمان وزمین واوست برتر از خیال وهم بزرگتر
از اندیشه افهام این آیت شریفترین آیتهاست از قرآن ودر حدیث آمده است
که این آیت راز بانی است که تقدیس میکند خدای عز وجل را نزدیک عرش و
ثعلبی روایت کرده از عبد الله بن عمر که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه وآله
شنیدم که میفرمود با امیر المؤمنین علیه السلم که یا علی سید بشر آدم است وسید عرب

محمدست واین نه فخرست ودر حدیث دیگر وارد است که سید بشر محمدست وسید
عرب علي وسید فرس سلمان وسید روم صهیب وسید حبشه بلال وسید
جبال طور وسید شجر سدره وسید شهور ماههاي حرام که رجب وذي القعده
وذي الحجه است وسید ایام جمعه است وسید کلام قرآن وسید قرآن البقره
وسید البقره آیة الکرسي یا علي بدرستي که در وي پنجاه کلمه است که در هر کلمه
پنجاه برکتست ومرویست از ابي جعفر محمد الباقر علیه السلام که فرمود که هر که
یکبار آیة الکرسي بخواند حق سبحانه بگرداند از وي هزار مکروه از مکاره دنیا و
هزار مکروه از مکاره آخرت دفع کند که آسانترین مکاره دنیا فقر باشد واز آن
آخرت عذاب قبر وخواص وفضایل قرآن او در اخبار بسیارست لا اکراه
في الدین قد تبین الرشد من الغي فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم ۝ هیچ اکراهي نیست
در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعني اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود
از یهود ونصاري ومجوس وصابیون بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه وگفته اند
حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نکنند
اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاري
دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایي از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نمود
بافسون وافسانه او مغرور گشته دین ترسایي اختیار کردند وهمراه او متوجه شام
شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله دستوري خواست که
برود وایشانرا باکراه باز راه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که
بدین مند بین شده است بدرستي که روشن شده راه راست از گمراهي یعني کفر
از ایمان وحق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد یعني منکر شود بآنچه مي پرستند
جز خداي تعالی خواه شیطان وخواه بتان وخواه سحره وکاهنان وهر که بگرود
بخداي پس بدرستي چنگ در زده بدست آویز محکم که قرآنست یا اتباع طریق محمد
وآل او صلی الله علیه وآله که آن سبب توفیق است در هدایت وموجب سعادت
در نهایت واین عروه ایست که هیچ انقطاع وانفصالي نیست مر او را وخداي تعالی

شنواست

شنواست قول کسي را که متوسل است بعروه وثقی داناست بنیت خالص متمسک
بدان عروه الله ولي الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون ۝ خداي تعالی دوست آنکسانیست که بوي گرویده اند
یا متولي کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم بدین فو بیرون مي آورد
ایشانرا از تاریکیهاي کفر وضلالت ومخالفت بروشنایي ایمان وهدایت وموافقت
یا از نکرات بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت
باخلاق ربوبیت وآنانکه حق نپوشیدند خواه یهود ونصاري وهر بند وغیر اینها
از مخالفان ومعاندان دوستان ایشان طاغوتند یهود را کعب الاشرف وحیي بن
اخطب وامثال ایشان وبت پرستانرا اصنام وآلهه باطله واهل ارتداد را شیاطین
واهل خلاف ونفاق را طواغیت قریش از معاندان وبتان ودیوان که طاغوت
عبارت از ایشانست بیرون مي آرند یعني میخوانند کافرانرا از ایمان میثاقي بسوي کفر
یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند بتکذیب آن پیغمبر ومعاندانرا از اقرار
بانکار آنگروه یعني کافران ومخالفان ومعاندان با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ
ایشان در آن آتش جاوید مانند که باشند الم تر الی الذي حاج ابراهیم في ربه ان آتیه
الله الملک اذ قال ابراهیم ربي الذي یحیي ویمیت قال انا احیي وامیت
قال ابراهیم فان الله یأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت
الذي کفر والله لا یهدي القوم الظالمین ۝ آیا ندیدي وبه بصر بصیرت
نظر نکردي بسوي آنکسي که از روي عناد حجت ومخاصمت کرد با ابراهیم علیه السلام
که در دین خداي یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار او واین مجادله
آن وقت بود که داده بود خداي تعالی او را پادشاهي یا این جرات ومجادله براي
آن بود که خداي تعالی ملک بوي ارزاني داشت واو دست بغي از آستین طغیان
بیرون آورد وسر تکبر از گریبان عصیان برکرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که اول
کسانی بود که علم تجبر وتکبر افراشتند وادعاي ربوبیت کردند وهمه روي زمین
در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم علیه السلام بتانرا شکست ووراي ارکان دولت

نمرود بر سوختن او قرار یافت و بابعد از القای او با آتش که بر وی سرد شده بود و این قول
از ابی عبد الله علیه السلام منقولست نمرود گفت او را بیار زیرا چون او را حاضر کردند
نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرده آنوقت
که گفت ابراهیم در جواب سخن او که پروردگار آنکس است که از روی قدرت
زنده میگرداند و از عدم بوجود می آورد و می میراند و از منزل بقا بوادی فنا میبرد
گفت نمرود من هم زنده میکنم و میمیرانم پس دو زندانی واجب القتل را که رشته امید ایشان
از زندگانی قطع کرده بود طلبید و یکی را آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را
طلبید و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میمیرانم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود
که مگر احیا بمعنی عفوست و اماتت بقتل و ندانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت
در اجساد و آن بجز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود
تلبیس میکرد لاجرم حضرت ابراهیم علیه السلام بحجتی دیگر روشن تر انتقال نمود گفت ابراهیم
علیه السلام پس بدرستیکه خدای تعالی می آورد آفتاب را هر روز از افق که محل طلوع
اوست پس تو بیار آنرا از جانبی که محل غروب اوست پس مبهوت گردانیده شد آنکس که
کافر بود یعنی نمرود ملعون و حجت او منقطع گشت و خدای تعالی راه نمی نماید بطریق
احتجاج گروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ
أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ
قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ
لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا
ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یا بنحو من مر
بر آیت اولیست آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که او
بگذشت بر دیهی و آن دیه افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن دیه
ساقط شده بود پس دیوارها بر آن سقفها افتاده و این نوع نهایت خرابیست و گویند
که مرور برین دیه خراب ارمیا بود یا خضر اما اشهر آنست که عزیر بوده و این از ابی عبد الله
علیه السلام نیز مرویست و عزیر توریه یاد داشت و از کبار احبار بود که بخت النصر
بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار

خلاص

خلاصی داد و عزیر متوجه بیت المقدس بود بقصد آبادانی آن بدیهی که بر دو فرسخی
ایلیا بود رسید موضعی پس ویران دید اما درختان آن دیه میوه دار بود قدری
انجیر بچید و مقداری انگور را باز کرد دید در سایه دیواری قرار گرفته انجیری
چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بفشرد و پاره ای بیاشامید و بقیه که بود در خیک
کرد و دراز گوشی که داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه مینگریست
چون دیه را بغایت خراب دید گفت چگونه و بر چه وجه زنده گرداند این دیه را
خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد از خرابی او با اهل او و یا چه کیفیت زنده
گرداند بعد از مردن ایشان و این تعجب نه از استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت
احیا مینمود پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این تامل و تفکر صد سال و خر او
نیز بمرد پس زنده گردانید او را بر همان شکل و صورتی که بود و طبرسی رحمه الله نقل میکند
از امیر المومنین علیه السلام که عزیر در آن وقت که از مردم غایب شد حامله بود زن او
آبستن بود و عزیر پنجاه ساله بود و این نوعی دیگر از اعجاز است در خبر هست که حق
سبحانه و تعالی او را طعام و شراب داد و بمیرانید و حمار او را نیز از نظر خلق بپوشانید
چون هفتاد سال از مرگ او بگذشت بخت النصر هلاک شد حق سبحانه و تعالی پادشاهی
فارس را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد
و این دیه از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند که او را
هنگام چاشت میرانیده بود و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود
پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم میمالید گفت
مر او را که اینجا چند وقت است که درنگ کردی گفت عزیر درنگ کردم اینجا روزی
و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت یا پاره از روزی گفت آن فرشته نه چنانست
که تو گمان برده بلکه درنگ کرده اینجا صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست
اوضاع آن موضع را بر نهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره با او گفتند پس نگاه
کن بسوی طعام خویش یعنی انجیری که در سله نهاده بودی و بنگر بسوی شراب خویش
یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی که هیچ تغییر نکرده آن عصیر و دیگر بنگر
بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگه خطاب رسید

که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و دیگر ما گردانیدیم
ترا آیتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند و نگاه کن بسوی
استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت چگونه آنرا حرکت میدهیم
و بعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم پس بپوشانیم مر آن استخوانها را گوشتی
عزیر در آن استخوانها مینگریست ندایی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و
اجزای متفرق جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزای مجتمع شده صورت
بدن او سمت تسویه یافت و جان بجسدش در آمد فی الحال بر جست و نعره زدن
آغاز کرد پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق
معاینه گفت میدانم حال بعیان چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال و
بیان آنکه خدای تعالی بر همه چیزی از احیا و اماتت توانا است پس عزیر به میان
قوم رفت و پیران قبیله او را نشناختند و گویند که بعضی او را شناخت و امتحان کردند
تا تورات را از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که کتب ایشان را سوخته بودند و بخت
النصر چهل هزار کس را از قاریان تورات بقتل آورده بود و تورات را در جای دفن
کرده بودند چون بیرون آوردند با آن توراتی که او املا کرده بود موافق بود
بی زیاده و نقصان وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن
قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ
اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ و یاد کن آنرا که ابراهیم علیه السلام گفت ای پروردگار من
بمن نمای بقدرت کامله خود که چگونه زنده میگردانی مرده گانرا سؤال نمود
برای کیفیت احیا نه بود نه آنکه در اصل احیاء او را شبهه بود گفت خدای تعالی
آیا تو ایمان نیاوردی که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو
ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفته بودی که رَبِّيَ الَّذِي
يُحْيِي وَيُمِيتُ گفت ابراهیم علیه السلام بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرو
و لکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه و چگونگی آن و چون احیا
متنوع میباشد و حضرت ابراهیم علیه السلام نوع وجود خلق دیده بود و دانسته

که احیای

١٠٤

که احیای خلق بعد از موت وجود دیگر است و آن نیز مبین او نبود در خواست نمود
که بمن نما که احیا بکدام نوع میکنی بی واسطه یا بواسطه تا چون مرا علم بدان حاصل آید
دل من از آن دانش آرام پذیرد یا سخن آنست بعد از آنکه عالم بود بر احیا و اماتت حق
بطریق استدلال و برهان بر وجه مشاهده و عیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده اند
که ابلیس بر لب دریایی میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران
دریا و ددان صحرا هر یک از و پاره می بودند ابلیس لعین با خود گفت خوش دام حیله
با فندم جمعی کوته نظران سبکسار گران طبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای
متفرقه از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان جمع چگونه
توان کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بخلیل علیه السلام که بکنار فلان دریا شو
که دشمن من مکری بگستره است و سررشته زنی بدست آورده و میخواهد جمعی را
بقید ریبانی در آرد خلیل علیه السلام آمد و ابلیس متحیر و در شبهه خود القا کرد
ابراهیم علیه السلام فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای
وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند
پس ابراهیم علیه السلام زبان سؤال گشود که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این عجم
طاغی یاغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از ابی عبد الله جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام مرویست گفت خدای تعالی اگر مشاهده این حال آرزو می
داری پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و از ابی عبد الله علیه السلام منقولست که آن
کبوتر و خروس و زاغ و طاوس بود پس جمع کن ایشانرا بسوی خود یعنی بر دست گیر
و در اشکال و هیأت نیکو تأمل نمای و در قانون هر یک بنظر تدقیق بازبین
تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا جمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر
بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی سرهای ایشانرا نگاه دار پس وضع کن بر سر کوهی که ممکن
باشد که جزوی از آنها بروی توانی نهاد چه مرتب بر جمیع جبال متعذر است
و این از قبیل ارادهٔ عام و ارادهٔ خاص مخصص حمل آنست که هر کوه که نزدیک تو باشد
و توانی بنه و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست ده کوه است که فرمود که بنه از تن
مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته پاره پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان

تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و می شتابند شتافتنی و بدان از روی یقین
بدرستی که خدای تعالی غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی محکم کارست
در مجمع [illegible] القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم
و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر
آمیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته بر ده
کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ
و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای هر یک
از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی
سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت
ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن می باشد که مرغان بر زمین نه آن
مرغانند یا تخییل ابراهیم شد که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه
ادراک باصره بر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال
پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام میدویدند و از انجا پرواز نموده
بسرهای خود که در دست ابراهیم بود متصل میشدند آورده اند که هر که خواهد که
نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنیه را به تیغ عبادت و ریاضت
بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان
گردند و ایشان را بداعیه شرع و عقل بخوانند تا بطریق توسط و [illegible] شتابندگان باز آیند
محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر که پیوسته با مردم
مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوتست
ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ که منبع حرص است و صفت حرص
و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینتست سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند
که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت بذبح آرد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد
و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت
لازمست اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که از نم هواست
سوم زنگ و بوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است

در کشف الغمه

۱۰۴

در کشف الغمه آورده روایت از یونس بن ظبیان که او گفت که من نزد ابی عبد الله
جعفر صادق علیه السلام بودم با جمعی دیگر گفتم یا ابن رسول الله قول حق جل و علا
مر ابراهیم علیه السلام که فرا گیر چهار مرغ را این جمع کن ایشان را بسوی خود آیا از اجناس
مختلف بودند یا از یک جنس بودند آنحضرت فرمود که آیا میخواهی آنکه بنمایم شما را
مثل آن گفتم نعم چهار مرغ را بنام طلبید اما بجای خروس آنجا باز نیست همه آنجا
حاضر شدند فرمود تا همچنان ذبح کردند و پرهاشان کندند و پاره پاره کردند
و باهم کوفتند و مخلوط ساختند پس هر یک را بدست مبارک گرفت و هر یک را
طلبید بسوی سرهای خود آمدند و بسرهای خود متصل شدند و برخاسته
پرواز کردند این امر بعینه از آنحضرت بظهور آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ
حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ مثل آنکسانی که بی شائبه غرض
و داعیه عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدای تعالی
بر غازیان و مجاهدان بلکه همه ابواب البر همچو مثل حبه ایست که در زمین پاک
طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل
او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود در هر خوشه صد دانه که یکی هفتصد
حاصل آمده باشد و این در جاورس بسیار ظاهر گردد و در دیگرها ممکن اگر اراده
حق باشد و خدای تعالی زیاده میگرداند این هفتصد بهفت هزار و بیشتر برای
هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب نیت و خدای تعالی بسیار بخشایش است
که یکی را هفتصد و زیاده میدهد داناست بنفقات و غرایز و نیات ایشان غرض
ازین تمثیل تصویر اضعاف و ترغیب تصدقات که چون نظر با جر کنند که یکی را
هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را
در جهاد یا سایر خیرات پس از پی نمی آرند آنچیز را که نفقه میکنند و کرده اند
منتی یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن و دیگر از پی در نیاورند صدقه

صدقهٔ خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولاً و فعلاً مر ایشانراست
مزد صدقهٔ ایشان نزدیک پروردگار ایشان و نه ترسی نیست ایشانرا از کم شدن
مزد و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ
خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ۝ سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر
درویش را و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام
او بهتر است مر سئول را در نفع از آن صدقه که بتبعیت سائل از پی در آرند
آزار رنجی و آزاری از سرزنش و غیره و خدای تعالی بی‌نیاز است از صدقهٔ آنها
که مشوب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار و مکدر سازند بردبار است
تعجیل نکند در عقوبت منت نهان و آزار رسانان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ
عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ ای گروه گروندگان
باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقات خود را بمنت نهادن بر درویش چه ما
که از آن حسنت و توانگر را آن بیش نیست و منت صاحب مال راست بر حال را
پس متصدق باید که بشکر آنکه مظهر اثر خیر واقع شده است منت دارنده باشد
نه منت نهنده و دیگر ناچیز مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن
بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت کرم و جود نتواند شد
حق تعالی درین آیه بجهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان میفرماید که نفقهٔ خود را بمنت و
آزار باطل مسازید همچو ابطال آنکسی که آنرا بر اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق
متسم گشته نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان و بحقیقت نمیگرود بخدای
تعالی و بروز آخرت که اگر بخدای گرویدی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران
و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مراآت پس نمودار
صدقهٔ این منافق مرائی همچو نموداری سنگی است خاره هموار که بر آن سنگ خاک
خشک پس بر آن سنگ رسید باران بزرگ قطره که سیل آورد و بسیار خیزد پس

پشت

پشت آنخاک را از سنگ و بگذاشت آن سنگ را تهی پاک از گرد و خاک و خاشاک مثلی
منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عذاب
از سحاب حساب و بتابی ریزان کرد آثار آن نفقات بجد سنگی بحاصل بماند و اعمال
اهل ریا بر همین حال دارد قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی بر ثواب چیزی
از آنچه تصدق کرده باشند بریا و خدای تعالی راه ننماید یعنی تخم هدایت در دل
نیفکند گروه ناگرویدگان را وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ
تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ
يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ و مثل نفقهٔ آنانکه باعتقاد و اخلاص
بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند برای خشنودی خدای و
از برای ثبات و یقین صادر شده از نفسهای ایشان بیافتن صواب صدقه
مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بر موضعی بلند که تابش آفتاب زود تر بوی رسد
و رواح لواقح بر وی بیشتر وزد و بار بر زد بگیرد و از آفت مغمور شدن آب دور تر و این
باغ در چنین زمینی برسید بوی باران بزرگ قطره پس بداد و بر آورد میوهٔ خود را
دو برابر یعنی بیکسال چندان برد که زمینهای دیگر بدو سال دهند یا سالی دو بار بر آورد
پس اگر نرسد بدان باغ باران عظیم القطرات پس بروی رسید ضعیف بارانی و او نیز
او را کافیست یعنی اثر بارانرا ضایع نمیکند و بکم و بیش محصول میدهد و مقصود از این
مثل حصول اجزای مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از باداشت
نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار و خدای تعالی بدانچه
شما میکنید از روی اخلاص و ریا بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد أَيَوَدُّ
أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا
مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ۝ تمثیل دیگرست برای صدقهٔ
اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکار است یعنی دوست ندارد
آنکه باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار
میرود از زیر درختهای او جویهای آب مر صاحب باغ راست در آن بوستانها از همه

میوه‌ها مانند همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت فضیلت یا کثرت ایشانست و حال
آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگی سال و مر او راست در این پیری
فرزندان خورد ناتوان و معیشت پدر و فرزندان همه از این بوستانست
پس بدین بوستان رسید بادی گرم و گویند گرد بادی که در او باد آتشی است و
انچنین باد آتشین را سموم گویند پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ
متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان
کسبان امیدواری دارند بسوزد و ایشان محروم مانند بمحرومیانی که در باب صدقه
و جهاد کرده شد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای الطاف و احسان
خود را شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ
وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ ۝ ای گروه مومنان نفقه کنید در راه خدای تعالی از پاکیها
و برگزیده‌ها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت و از آنچه بیرون آوردیم برای شما
از زمین چون حبوبات و اثمار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه
رسیده‌تر و برگزیده‌تر بودی پنهان میکردند بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مال
داران دنیی دوست صاعی خرما از متاعی که هیچ نیرزیدی بیاورد و در میان
خرماهای نیکو بریخت و کالای خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق
سبحانه و تعالی از این معامله نهی فرمود و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید
قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دنائت همت از آنچه بر نفقه کنید و حال
آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم
فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید و بدانید آنکه خدای تعالی
بی نیاز است از آنچه که تصدق بمال خبیث کند ستاینده است آنرا که صدقه از مال کریم
دهد الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً
مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ ۝ دیو سرکش یعنی ابلیس و گویند دیگری از شیاطین

انس بالفقر ان وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق
از درویشی و محتاجی و میفرماید شما را ببخل و امساک و منع صدقات و خدای تعالی
وعده میدهد شما را بر صدقه دادن آمرزش از خود مر گناهان شما را در عقبی و
افزونی روزی و مکافات خیر در دنیی و خدای تعالی بسیار فضل است بر نفقه
کنندگان دانا باستحقاق ایشان برسعت فضل و مغفرت را یُؤْتِی الْحِکْمَةَ
مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝
میدهد خدای تعالی حکمت و دانش انفاق مر کرا میخواهد تا داند چه می باید داد و
بکه می باید داد یا دانستن که میان القای رحمانی و ملت شیطانی تمیز نماید تا از وعید
شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد و مروی از ابی عبد الله علیه السلام
آنست که مراد بحکمت علم قرآن و فقه است و عمل بر طبق آن پس هر کرا حکمت دادند
پس بدرستی که دادند او را نیکوئی بسیار بعضی از اکابر فرموده اند که حق سبحانه
و تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ و دانش را بکثرت خیر
موصوف ساخته فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند
و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود ننهند که او را خیر کثیر داده اند و اهل دنیا را
متاع قلیل امیر المومنین علیه السلام فرموده که علم بهتر است از مال از هفت وجه
علم میراث پیغمبرانست و مال میراث فرعونیان دیگر علم نقصان پذیر نیست
در انفاق و مال نقصان پذیر است و دیگر مال محتاج است بنگاه دارنده و علم صاحب
خود را نگاه میدارد و دیگر در وقت مرگ مال را میگذارد و علم با او ست در قبر
و دیگر مال حاصلست از برای مومن و کافر و علم مخصوص مومنست و دیگر همه مردم
محتاجند بعالم در امور دین و محتاج نیستند بمالداران امور و دیگر علم مقوی
و ممد او ست در وقت گذشتن از پل صراط و مال مانع است و سد راه و در نهایت
باید نگیرند مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ
نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصَارٍ ۝ و آنچه بیرون کردید ای مومنان
از نفقه اندک یا بسیار بسرها یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع یا با خلاص یا غیر آن
از وجوه خیر یا سبیل بر در راه خدای تعالی یا آنچه قصد کرده اید بر خود واجب

کردانید یا از نذر معین یا غیر معین وانعقاد آن بلفظ لله علی کذا میشود
پس بدرستی که خدای تعالی میداند آنرا وفراموش نمیکند وفراخور آن مجازات ومکافات
خواهد داد ونیست مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند
بوفا نرسانند از یاری دهندکان در آخرت که عذاب از ایشان بازدارد ان
تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم
ویکفر عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر اگر آشکارا کنید صدقات
خود را در وقت ادا کردن پس نیک چیزیست آنچه دیگرانرا بران رغبت افتد
وبر بخیلان حجت لازم شود وقلوب بیگانگان بآشنایی با اهل حق میل کند
واگر پنهان دارید صدقات را وبدهید آنرا بدرویشان در خفیه پس آن اخفا بهتر است
مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور میماند ودرویش نیز از مذلت اخذ وی
ناموس محفوظ می باشد بعضی اخفا را عام دارند در فرایض ونوافل چه جماعتی
در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در اخفا مبالغه عظیم داشته اند
در نفقه فرایض وغیر در صدقه تطوع وبعضی برآنند که اخفا متعلق بنوافلست
ودر فرایض اظهار اولیست تا مظنه ترک زکوه نباشد بکسی ودیگر دلیل مسارعت
بامر حق تعالی وسبب رغبت توانگران اما در تطوع بهر حال اخفا اولیست واز ابن عباس
منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ابوحمزه ثمالی
روایت کند که امام زین العابدین علیه السلام انبان نان برمیداشت بر پشت مبارک
خود در دل شب وبان تصدق میفرمود فقرای مدینه را ومیفرمود که صدقه
پنهانی فرو می نشاند غضب یزدانی را وچون رحلت فرمود در وقت تغسیل دیدند
که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند
گفتند انبانهای آرد در شب برمیداشت بر دوش ومیگردید کوچهای مدینه برمی آمد
وبفقرای مدینه پنهانی صرف میکرد ابن عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه
که ما در صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن الحسین علیه السلام ودر حدیث
آمده که صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب ربانی را وچیزی میسازد گناهان
وخطیئات را چنانچه آب آتش را می نشاند ودفع میکند هفتاد باب را از بلایا

ودرحدیث

ودر حدیث دیگر ورود یافته که هفت طایفه در سایه حمایت الهی باشند در روزی
که هیچ سایه وحمایتی نباشد مگر سایه حمایت وعنایت او اول حاکم وپیشوایی که شیمه
عدالت داشته باشد ودیگر جوانی که شیوه طاعت وعبادت الهی را از دست نگذارد
ودیگر مردی که دل او متعلق بمساجد باشد وتردد بمساجد شعار او بود ودیگر دو مرد
که دوستی ورزند در راه خدای تعالی ومجتمع باشند برو ومتفرق کردند برو ودیگر
مردی که زن صاحب جمال او را طلب کند برای آمیزش او گوید که من از خوف الهی کرد تو
نمیگردم در هیچ حال ودیگر مردی که تصدق کند بمال ودر اخفای آن کوشد بمرتبه
که دست راست او نداند آنچه آنرا بنفقه داده دست چپ او ودیگر مردی که بذکر
الهی اشتغال نماید در خلوت واز چشم او اشک ریزان باشد در بیشتر اوقات
پس از کمال عنایت الهیست که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد خیر شما را
وخدای تعالی دور کند از گناهان شما در مظالم نبود وخدای تعالی بدانچه
شما میکنید از ابدای صدقه واخفای آن داناست لیس علیک هدیهم ولکن
الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا
ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون آورده اند
که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت رضاعی که میان ایشان ویهود ثابت بود
برایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند واز جام کلام سید
انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر یهود کناره
شدند چون صورت حال بعرض رسالت پناه رسید این آیت آمد که نیست بر تو
ای محمد راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت وبس ولکن
خدای تعالی بعنایت خود راه نماید بایمان هر کرا خواهد که استعداد این امر دارد
پس آنحضرت فرمود که صدقه کنید بر اهل ادیان وباتفاق علما اخراج صدقه
در تطوعات بغیر مسلم جایزست اما در صدقه واجب ایمان شرطست وآنچه نفقه
کنید از مال خود پس از برای نفس خود میکنید وثواب آن راجع است بشما خواه
منفق علیه مسلم باشد یا نباشد ونفقه نمیکنید شما که مومنانید مگر برای طلب
خشنودی خدای وآنچه نفقه میکنید از مال خود توفیه مزد آن میکند برای

شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرساند و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب
اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ
بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝
این صدقه و نفقه شما برای درویشانست آنانکه باز داشته شده اند در راه
خدای تعالی نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزو و یاد ولم طاعت سیر کردن در
زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند امام محمد باقر
علیه السلم فرموده که ایشان چهار صد تن بودند که ایشانرا اصحاب صفه میگفتند
چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه کمینه منزلی نداشتند
که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت پناه
بود صلی الله علیه وآله و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سابقه التفات بر کسب
میپرداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرموده که
می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند بسبب
باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق و توکل بر حضرت ذی الجلال تو می شناسی
ایشانرا ای محمد بنشان و علامت ایشان که صفرت لونست و نزاری بدن و خمیدگی
پشت و بیداری اشک سوال نکنند مردمان را و چیزی نخواهند از ایشان از روی
الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و
ترک سوال بجهت یقینی که داشتند که روزی رسان خداست و اینانرا
بی روزی نخواهد گذاشت و شفقت و مرحمت بر خلق که ناگاه مردم رد سوال
نکنند و از بستکاری باز مانند که مَا أَفْلَحَ مَنْ رَدَّ السَّائِلَ و آنچه نفقه میکنید
از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان بس بدرستی که خدای تعالی
بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای تعالی برای مستحقان مالهای
خود را شب و روز در پنهان و آشکار الغرض استغراق اوقات باعطای

صدقات

صدقات در اسباب نزول آورده و مروی از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم
اینچنین است که امیر المومنین صلوات الله علیه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق
نمود و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و دیگری بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد
و حضرت رسالت صلعم پرسید از آنحضرت که ترا چه برین داشت که بدین نوع
تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم
جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموضع رضا برسد
مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه کردند مزد صدقات ایشان نزد پروردگار
ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند که مزد آنست که ایشانرا
در مقام عندیت فرود آرد که فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و خوفی نباشد
ایشانرا و نه ایشان اندوه خورند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا
يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا
وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ
وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ آنانکه
میخورند مال ربا را یعنی فروختن یکی از کیل و موزون بآن دیگر که در جنس یکی
باشند با زیادتی عینیت یا حکمیت مثل زر بزر و نقره بنقره و گندم بگندم با زیادتی
که هر دو حال باشند یا مساوات که یکی از آن نسیه باشد که آن حکم زیادتی دارد
بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور مگر چنانچه بر میخیزد آنکس که بزنند
و بیفکند او را دیو یا پری بسایه پرواز نمودن مراد صرع و جنون است زعم عرب
آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را متخبط میسازد پس
حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که
خورندگان ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه
شناسند ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلم نقل فرموده از حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله که آنحضرت فرموده که در شب معراج قومی را مشاهده کردم که هر کدام
از ایشان که میخواست که برخیزد قادر بران نبود بواسطه بزرگی شکم او از جبرئیل
علیه السلم سوال کردم که اینها چه قومند فرمود که اینها ربا خوارانند که نمیتوانند

برخواست مگر بطریق ربواکان آن عذاب ایشانرا بسبب آنست که ایشان گفتند که
جز این نیست که بیعی که درو ربا نیست مثل بیعی است که درو ربواست گفتار یک درم
بدو درم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بیعست و میان ربوا و بیع فرق
نکردند حال آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را و حرام ساخته ربوا را پس هر که
بیاید او را یعنی بوی رسد پندی از پروردگار او که نهی است از ربوا پس باز ایستد
از آن پس مر وراست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت و امر او
آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او معفو شد و امام محمد باقر علیه السلام فرموده
که هر که دریافت اسلام را و توبه کرد از اعمالی که در زمان جاهلیت کرده حق سبحانه
نگه دارد او را از گذشته و کار او مفوضست بخدای تعالی یعنی مهم او در زمان
آینده وابسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره
نگردد و هر که باز گردد با استحلال ربوا پس از آنکه خدای تعالی آنرا حرام کردانید
پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی ملازمان دوزخند ایشان در آن
جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد
در دوزخ و امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که
حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را در ربوا آکل و موکل و دو گواه و کاتب آن
و دیگر فرموده که ربوا را هفتاد بابست آسانتر آن نزد خدای عز و جل مثل کسی است
که با مادر خود زنا کرده و در تفسیر طبرسی این احادیث مذکورست یمحق الله الربوا
و یربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم * کم و کاست میکرداند خدای تعالی
مالیه ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و
ابن عباس رحمه الله فرموده که هر چه از آن مال صدقه دهد یا در حج و غزا نفقه
کند برفته نشود و این کم ناقصانست و افزون کرداند خدای تعالی صدقات را
یعنی هر چند کم باشد مزد آن بسیار خواهد بود و خدای تعالی دوست نمیدارد
هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم
و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون * بتحقیق آنانکه بگرویده اند بامر و نهی و در عمل

آورده اند

آورده اند او امر را بموجب فرمان و بپای داشتند نماز را و بدادند زکوة را مر ایشانرا نزاست
مزد ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه
پیش فرستاده اند و نه ایشان اندوهگین شوند برای آنکه از عقب گذاشتند
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین * ای گروه
گرویدگان بترسید از عذاب خدای و دست بدارید از آنچه مانده است از ربوا اگر
هستید شما از اهل ایمان و باور دارندگان مر حرمت ربوا را روایتست از ابی جعفر
علیه السلام که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت ربوا خوار بود و بعد از حرمت ربوا
او را بر ثقیف بقایای بود و خالد ولید بعد از اسلام خواست که طلب آن بقایا کند
این آیت نازل شد که بگذارید بقیه ربوا را فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله
و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون * پس اگر نکنید
و بقیه ربوا را ترک ننمایید پس آگاه و آماده باشید بجنگ کردنی که لاحق شده باید
بحرب خدای که آن نزاست و بحرب رسول او که شمشیر اوست و اگر توبه کنید از گر هتن
ربا پس مر شماراست مایههای شما نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید
و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو که
ربوا خوار بودند گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته
بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره که ربوا داده بودند از غایت تنگدستی تا ادراک
ثمار مهلت ساختند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل مینمودند و از امهال و تعجیل
ابا مینمودند آیت آمد که و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر
لکم ان کنتم تعلمون * و اگر واقع شود خداوند دشواری و مفلسی یعنی عظیم
تنگدست و مفلس باشد پس حکم آن مهلت دادنست تا وقت توانگری و آسانی
و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهترست شما را اگر دانید شما که آنچه خدای
میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانیست و اتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون * و بترسید
از عذاب روزی که همه شما باز گردانیده شوید در آن روز بحساب خدای
با جزائی که مقرر کرده از ثواب و عقاب پس تمام داده شود مر هر نفسی را جزای آنچه

عمل کرده باشد از نیك و بد وایشان یعنی بازگردیدکان بوی ستم کرده نشوند
طبرسی رحمه الله ذکر کرده که این آیت آخر آیتی است که صفت نزول یافته و جبرئیل
علیه السلام چون این آیت آورد گفت یا رسول الله این آیت را بنه در سر دویست
و هشتادم از آیات سورة البقرة چه آیتی که پیش ازین نزول اجلال یافته بود الیوم
اکملت لکم دینکم بود در مقام عرفات یا در غدیر خم و اصح این قولست
و بعد از ان ذنب فرمود هشتاد و یکروز بعد ازین آیت ربا نازل شد و دیگر این آیت
بیست و یکروز بعد ازین آیت در حیات بود و بعضی گویند نه روز و بعضی گویند هفت
روز و بعد از ان رحلت فرمود در بیست و هشتم صفر در سال یازدهم از هجرت
نزد غروب شمس در روز دوشنبه و یکسال گذشته بود از ملك اردشیر بن
شیرویه بن پرویز بن هرمز بن نوشیروان والله اعلم یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا
تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا
يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ
اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا
أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ
رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ
أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ ۵ ای جماعت گرویدکان چون
معامله کنید با یکدیگر بوامی یعنی عقد بندید که عوض دران دین باشد تا وقتی
نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمله
بر وصف معامله و اسم متعاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع
بدان کنید و این امر بر سبیل ارشاد است مطلق و باید بنویسید آن وثیقه را
در میان شما نویسنده بعدل و راستی یعنی زیاده نکند در اجل و مال و نقصان
ننماید و نکند چیزیرا که مرضی متعاملان نباشد و عالم باشد بر قانون معاملات
تا مقصود از و بکمال یابد و باید که سر باز نزند کاتب تنکیر کاتب بعد از نفی افاده
عموم میکند و این کتابت بقول بعضی فرض علی الکفایه است و بروایتی فرض عین
و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقول حق تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ

وگفته اند مستحب است بر اعیانی که بدین امر عارف‌اند چه از باب وَتَعَاوَنُوا عَلَى
الْبِرِّ است و اجود این قولست پس اولی آنست که ابا نکند چون التماس کنند از کاتب
آنکه بنویسد وثیقه معامله را چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان
نوع که امر مشروع وارد شده یا آنکه همچنانکه حق تعالی بر تو تفضل فرموده تو نیز بر مردم
تفضل نمای بموجب وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ پس باید که بنویسد و باید که املا کند
بر کاتب آنکسی که بر وست دین و بر بار خود اقرار کند و باید که بترسد املا کننده
از خدای تعالی که پروردگار اوست و کم نکند در وقت اقرار از ان حق که بر وست
چیزی را چه جایزست که صاحب حق امی باشد پس اگر مدیون در املا اهمالی کند
ضرر رساننده باشد بصاحب حق و این حرامست پس اگر باشد آنکسی که بر وست حق
یعنی بر ذمت اوست سفیه یعنی کسی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کند
و باز بیخورد در معاملات یا عاجز ناتوان چون کودك خرد یا پیری که عقل و
هوش از و رفته باشد یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمیتواند آنکه املا کند او که
مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض کنت در زبان داشته باشد یا
آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نباشد پس باید که املای آن حق کند
ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر او و او پدر است و جد پدری در طفل و
مجنون و با عدم ایشان وصی و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه اگر مستمر بوده
بدو وجه رست و اگر عارضی است و طاری گشته حاکم است و وکیل و مترجم غیر
مستطیع را و باید که ولی املا کند براستی و بانصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و
گواه گیرید بر معامله خود دو گواه از مردان یعنی مومنان بالغ عاقل پس اگر این
دو گواه نباشند یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس یکمرد و دو زن
گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در موضع
مستوره و وصیت مسموعه است و در حدود بی مردان مسموع نیست مطلقا مگر
در زنا که به سه مرد و دو زن رجم ثابت میشود بر محصن و به دو مرد و چهار زن
جلد لازم میشود بر او و مسموع نیست با مردان در طلاق و خلع و وکالت و وصی
گردانیدن و نسب و اهلّه و امثال آن مقبولست شهادت یکمرد و دو زن در نکاح و عتق

و قصاص و امّا در دیون و اموال مثل قرض و مضاربه و غصب و عقود معاوضات
و وصیت و جنایت که موجب دیت ثابت میشود بیک مرد و دو زن و در دیون
و اموال بدو زن و یمین ثابت میگردد و گواه باید که فرا از آن کسان که بسندیده
و راضی باشند یعنی مردان مرضیین و زنان مرضیات و در دین این اشارتست
بعدالت است چه فاسق غیر مرضی می باشد پس بیان میفرماید علت اعتبار عدد را
در دو زن یعنی دو زن برای آن باید تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن
معامله را که بر آن گواه بوده‌اند پس یاد دهد یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت
غلبۀ رطوبت صفت نسیان بر امزجۀ نسوان غالبست پس دو زن باید تا تذکر
یکی نسیان دیگری زایل کرده و لا یأب الشهداء اذا ما دعوا و لا تسأموا ان
تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة
و ادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم
جناح الا تکتبوها و اشهدوا اذا تبایعتم و لا یضار کاتب و لا شهید
و ان تفعلوا فانه فسوق بکم و اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم
و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت چه آن نیز فرض علی الکفایه است
و اگر یافت نشوند غیر از ایشان هر دو فرض عین میشود چون خوانده شود برای
ادای آن و ملول مشوید آنکه بنویسید نامه دین که سر رشته با اقرار مدیون این
کتابت شما راستتر است نزدیک خدای تعالی و صواب‌تر مر گواهی دادن را چه کتابت
مذکور شهود است و نزدیکتر است که بشک نشوید در مقدار حق و مدت
آن و تعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابت مگر آنکه باشد بازرگانی بحضور
که میگردانید آنرا میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد پس نیست
بر شما گناهی آنکه ننویسید آنرا و گواه گیرید و این امر نیز از برای ارشاد مصلحت
دنیویه است چه خرید و فروخت غیر دین کنید یعنی نقد بنقد و باید که رنج
رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار بکتابت نفرمایند و نه گواه را حضر
رسانند بر قول شهادت چون مانعی داشته باشد که قطع مسافت دور ش
باید کرد بی مؤنت و غیر ذلک این معنی که گفته شد بر تقدیر بیست که تضارّ فعل

محمول

مجهول باشد پس اگر معلوم را اعتبار کند منطوق قرآنست که باید کاتب نرنجاند کسی را
و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت
نماید و از راستی در نگذرد و گواهی بپوشد و بوقت طلب باز نگیرد و اگر بکنید ای معاملان
اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و گواه پس آن فعل منهی نافرمانی باشد لاحق بشما
و بهمه شما بترسید خدای را و فرمان خدای را خلاف مکنید و می آموزاند خدای
تعالی شما را مصالح دین و دنیا یعنی شما و خدای تعالی بهمه چیزی داناست و
ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا
فلیؤد الذی اؤتمن امانته و لیتق الله ربه و لا تکتموا الشهادة و من
یکتمها فانه آثم قلبه و الله بما تعملون علیم ● و اگر باشید شما بر حال سفر
و نیابید کاتبی را که بنویسد حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود
پس وثیقه باشد گروهای گرفته شده بعضی گروها شرط داشته اند و بعضی نداشته اند
و اجود این قولست پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را و دل از خیانت او جمع
باشد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام
او را و انکار حق نکند و باید که بترسد از خدای که پروردگار اوست و در امانت
خیانت نکند و مپوشید گواهی را که بپوشیدن آن از گناهان کبیره است و هر که
بپوشد گواهی را پس بدرستی که وی گناهکار است دل او و در اضافه اثم بقلب
تنبیهی تمام است بر وعید بانی هر کاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و
غلیظ تر است از آثام متعلقه باعضای ظاهره و دیگر فائده ذکر قلب آنست و اگر
تخصیص بجمله آثم است نه قلب تنها که افعال الجوارح تابع افعال القلوب و متولد
میگردند از آنچه حادث و حاصل میشود در قلب از دواعی و صوارف پس اسناد
فعل بقلب که محل اقتراف و معدن اکتساب ابلغ است و در حدیث وارد است
که در جسد بنی آدم گوشت پاره هست که صلاح او صلاح تمام جسد است و فساد
او فساد همه جسد و خدای تعالی بر آنچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان
آن داناست لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر

چون حق سبحانه وتعالی درین سوره بزرکوار از برای سهولت بندکان از صغار وکبار
از علم اصول که آن دلایل توحیدست ونبوت وامامت ومعاد وبسیاری از
شرایع وتکالیف ذکر فرمود مثل صلوة وزکوة وصوم وحج وجهاد وقصاص و
حیض وطلاق وعده وصداق وخلع وایلا وارضاع وبیع وشری وربوا و
مداینه ورهن خاتمه میفرماید سوره رفیعه را بکلام معجز نظامی که دلالت
دارد بر کمال ملک وعلم وقدرت او که مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ستاره
وفرشته یا او راست عوالم روحانیه که استار غیوب وبواطن صفات اند وآنچه
در زمین است از موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما ومظاهر
افعال اند واکر آشکارا کنید آنچه در نفسهای شماست از عزایم ونیات یا پنهان
سازید آنرا شمار میکند خدای تعالی بدان چیز شما را یا خبر میدهد شما را از آن
تا دانید که دانای ضمایر ومطلع بر سرایر اوست آورده اند که حق تعالی روز
قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از کفتار زبان وکردار اعضا و
اندیشه دل پس بیامرزد بعد از آن احصا مر آنکس را که خواهد بفضل خود و
عذاب کند هر کرا خواهد بعدل وخدای تعالی بر همه چیز از غفران وتعذیب
تواناست درین کلام غایت وعد مطیعان است ونهایت وعید مذنبان
بعضی بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است وجمعی
کویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود
نه بر اخبار واین آیه خبرست پس منسوخ نشود ونزول آیت لا یکلف الله بعد از آن
آیت برای آنست تا دانند که مواخذه بر خطرات نخواهد بود زیرا که در وسع نیست
وتحمل کرد وان تبدوا ما فی انفسکم اشارت بافعال جوارح باشد واو تخفوه
عبارت از افعال قلوب وعقاید فاسده وبلا شک بآن مواخذ خواهند بود پس
آیت شریفه منسوخ نباشد اما بوساوس وحدیث نفس مواخذ نخواهند بود
آورده اند که چون این آیت نازل شد اصحاب از تامل در مضمون آن متالم کشته
بی طاقت شدند وبجناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمده کفتند
یا رسول الله ما را تکلیف بکاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستادند

کم طاقت

کم طاقت استماع آن نمی آید بر آنحضرت استفسار نمود که آن چه چیز وکدام عملست
کفتند یا رسول الله اکر احیانا خیال معاصی در دل ما می آید وفکر مناهی در خاطر ما خطور
میکند وما آنرا مکروه میداریم واز قوت بفعل نمی آریم وحق سبحانه میفرماید که
یحاسبکم به الله اکر ما را بدان بکیرد کار دشوار شود وهیچکس از عهده آن
بیرون نیاید سید عالم فرمود که مکر شما همان میکویید که بنی اسرائیل میکفتند
که سمعنا وعصینا لاجرم چند بار بکفتار ایشان متفرع شد بکویید سمعنا
واطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافت کفتند سمعنا و
واطعنا ببرکت این کفتار کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد وحضرت حق تعالی در
این امت وسبکباری ایشان آیت فرستاد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر کروید واعتقاد
کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه وآله بدان چیزی که فرستاده شده است بدو
از پروردکار او که آن آیات قرآنست واحکام دین وحقوق شرع ومومنان
نیز از امت او بدان منزل کرویدند اما ایمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بتحمل وتبلیغ بود
وایمان ایشان باقرار وتصدیق یعنی آنحضرت بعلم یقینی دانسته بود که آن ملک
که این کلام معجز نظام را از جانب حق جل وعلا برسبیل وحی نازل کردانیده واین ملک
محفوظ ومعصوم است از تغییر وتحریف که امین وحی است نه کلام شیطان مضل
که مردود بارکاه حق است ومومنان نیز علم حاصل کرده بودند که او صادقست
در دعوی نبوت واین کلام حق است که برو نازل میکردد واین مرتبه متاخر است
وهر که تامل صادق کار فرماید درین سوره رفیعه ودر بدایع ترتیب آن بداند
واذعان کند که قرآن معجزست بحسب فصاحت الفاظ وبلاغت معانی ونیز بسبب
ترتیب ونظم مبانی پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر
ورسول که همه ایشان از نبی ومتابعان کرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود
ازلی وابدی واسماء حسنی وصفات جلال وکمال از ثبوتی وسلبی وافعال متقنه
واحکام کامله او وبفرشتکان او که مقربان حضرت کبریا اند وپاک ومطهرند

نه بنات وی و رسلند از حق تعالی بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل و بکتابهای منزل
وی که همه خواست و سخن اوست و بر فرستادگان او که همه مطهر و معصوم اند
از کردن و وحی گزارنده و دعوت کننده اند براه حق و معرفت این مراتب اربع از
ضروریات ایمانست اول ایمان بخداست زیرا که تصدیق رسول موقوفست بر وجود
مرسل دوم ایمان بملائکه است چه ایشان وسایط اند میان خالق بشر و بشر سیوم
ایمان بکتبست چه آن وحیست که ملک از جانب ملک تعالی می آرد به پیغمبر
و آنحضرت بامت میرساند پس لاجرم واقع باشد رسول در مرتبه چهارم که چهارم ایمان
برسل است و این ترتیب نظر بعالم تکلیفست و وسایط و الا مقام لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازان برترست و باید دانست که
ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست و ایمان برسول مستلزم ایمان بامام پس ائمه
معصومین صلوات الله علیهم درین حکم داخلند که نایبان سید المرسلین اند
میگویند نبی و مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان میان هیچکس از رسولان او بلکه
بهمه ایمان میآریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند و گفتند
مومنان شنیدیم قول خدا را و فرمان بردیم امر او را پس طریق التفات از تخصیص
غیبت بدو و خطاب بر آمده گفتند مطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما
و بسوی تست بازگشت همه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته
علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا
انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ٥ در بیخ نیفکند خدای تعالی
هیچ نفس را بامر نماید بکاری مگر بقدر طاقت او و مر آن نفس را باشد آنچه کسب کند
از نیکوییها و بر وی باشد آنچه بجای آرد از بدیها چون در کتاب مزبور اعمال و
نفس فی هست و لهذا تخصیص یافته بجانب شر بانکه لا ان مسکین در انکه بنده
مواخذ نمیشود بسیات مگر بعد تصمیم رو و در بسط قلب بخلاف خیر که مثابست که بر
هر وجهی که از وی صادر شود باز حق جل و علا حکایت میفرماید از مومنان چهار
نوع دعا را که ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم و عمل یا امر ما فوت

نعما

وارحمنا

بالخطا

بالخطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم و بار مکن بر ما اری گران همچنانکه بار کردی
آن بار گران را بر آنکسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه
بر ایشان واقع بوده چه پنجاه وقت نماز را بر یهود فرض گردانیده بود و
امر کرده که ربع مال زکوة بدهند و اگر نجاستی واقع میشد بر جامه ایشان حکم بود
که ببرند بمقراض و دیگر خسف و مسخ و غرق و غیر ذلک باز میگویند ای پروردگار ما
و تحمیل مکن بر ما آنچیزی که طاقت نیست ما را بان که حدیث نفسست و وسوسه
یا عذابی که بار کشیدن آن نتوانیم یا استیلای شیطان بواسطه غلبه شهوات
بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول گرداند بنده را و از فرمان برداری باز دارد
یا لغزیدن قدم از راه راست و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیها را و ما
و بیامرز گناهان ما را و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای تو کار ساز و یاری دهنده
مایی پس یاری ده ما را و مظفر گردان بر گروه ناگرویدگان آورده اند که در و اعف
حذف ندا و نبود که کلمه ربنا است زیرا که ندا مشعرست به بعد و دوری پس ترک
ندا دالست برانکه هرگاه بنده مواظبت نماید بر تضرع و دعا و زاری بیابد مقام
قرب را و درین سه زاری و فرق میان عفو و مغفرت و رحمت آنست که عفو
اسقاط عذابست و مغفرت پوشش گناه بعد از اسقاط چه اگر پوشش نباشد از نجات
و فضیحت مصون و محفوظ نگردد پس اول اسقاط عذاب جسمانیست و ثانی اسقاط
عذاب روحانی و بعد از تخلیص از هر دو اقبال میسر نماید بر طلب تفضل و آن نیز
بر دو قسم است جسمانی که آن نعیم جنتست که وارحمنا عبارت ازانست و دیگر
روحانی که آن توجه و اقبال بالکل بجانب حضرت منانست که انت مولینا اشارت
بانست و در و اعتراف بانکه حق سبحانه و تعالی متولی امور اوست بتمامه در
حصول مصالح و مقاصد دنیویه و اخرویه او و چون اعراض نمود از ما سوی او
و توجه بجانب او کرد میگوید ما را درین مقام ثابت دار و اعانت فرمای ما را
بر غلبه و قهر بر هر که مخالف تو باشد از کفار حربیه و نفوس اماره و قوی جسمانیه
که داعی ما سوی تو باشند اللهم ثبتنا فی مقام الایمان و الایقان و احشرنا
فی زمرة محمد و آله و عترته بالفضل و الامتنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرموده که هرکه بخواند هرشب این دو آیت را از سورة البقره او را کافیست و دیگر فرموده
که خواتیم سوره البقره را بمن اعطا فرموده اند که از گنج زیر عرش است که اعطا نفرموده اند
بهیچ پیغمبری پیش از من و دیگر فرموده که فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی این دو آیت
از گنجهای جنت که بید قدرت خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند
بدو هزار سال و هرکه بخواند این دو آیت را بعد از نماز خفتن مجزی است او را از قیام
شب در خبرست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را در شب معراج
میخواندند و ملائکه آمین میگفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود تم سوره البقره

سورة آل عمران مدنیة وهی مایتان آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت باآلاء عمیم حق است و لام بلقاء کریم او
و میم بمجد قدیم او برکت آلاء او علی العموم در دنیی همه را شامل است و نعمت
قرب لقاء او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض مجد بی منتهای او در
هر دو سرای اخص خواص را حاصل الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب
بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس و
انزل الفرقان ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید والله عزیز
ذو انتقام خدای سزای پرستش اوست نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او زنده که حیات هر زنده از وست پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی
از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مناظره
کنند و آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند که
ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه دین آلهی در گوش داریم حضرت پیغمبر در جواب قبولهم
فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است
ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق تعالی محقیم و اگر عیسی
پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای
تعالی روا نیست و خود میدانید که عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما
اعتراف میکنید که تصویر بصورت مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بوده و بعقیده شما

پروردگار

114

پروردگار عالم مصور نیست بلکه مصورست و دیگر خود میگویید که عیسی علیه السلام
اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری باو نسبت میکنید و حق تعالی
ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخواستند و هشتاد و
آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان یکبار در الوهیت عیسی بود و
یکبار در نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لاجرم باول سوره ذکر الوهیت
حضرت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که
فرو فرستاد بر تو قرآن را بدرستی در اخبار و راستی در دلالات در حالتی که
موافق است این کتاب مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید
و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش از فرستادن قرآن
راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله
مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی
علیهما السلام میکردند ثابت میشود و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند
میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده
و دعوی صادق و کاذب ازان متمیز میشده و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده که فرقان آیات محکماتست در کتاب بدرستی آنانکه منکر شدند
نشانهای قدرت آلهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق افتد ایشان راست
عذابی سخت یعنی پیوسته و خدای تعالی غالبست و قادر بر عذاب کفار خداوند
عقاب و غضب بر ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء
هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم
بدرستی که خدای تعالی پوشیده نمیماند بر وی چیزی از کائنات نه در زمین و نه
در آسمان بلکه علم آلهی محیطست بر جمیع معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی
از مغیبات حاصل بود و آنهم نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بربوبیت عیسی شواید کرد آنکه
عالم و محیط بهمه موجودات آنکس است که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران
شما بهر نوع که میخواهد ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا دراز
و کوتاه بر حسب قابلیت ماده و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم

مراعات صورت یافته و مصور صورت خود شوانند بود زیرا که مصور مخلوقست و مخلوق
بخالق محتاج و خالق الله است نیست معبود بجز او سبحانه و تکرار حجت قهر بر وحدانیت
علی رغم انف نصاری که بثالث ثلثه قایل اند فی معنا و فی ما تقدم دانا و محکم کار
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا
به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب اوست آنکه فرو فرستاد
بر تو قرآن را بعضی از ین کتاب نشانهای روشن است و آیتهای مفصل مبین که
در لفظ و معنی او هیچ اشکالی نیست و آن آیات محکمه اصل و معظم قرآنست
زیرا که محکمات بذواتها مفهوم میگردند و متشابهات باعانت محکمات مفهوم
میشوند پس لاجرم محکمات اصول متشابهات باشند و آیتهای دیگر مانند اند
یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد تا در ین تامل افاضل علما
ظاهر شود و ایشان بواسطه تفکر و تفحص در معانی آن مثاب گردند و بعضی برآنند
که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه داشته
باشد و دیگری گوید محکم ناسخ است و متشابه منسوخ و نیز گفته اند که آنچه
بعقل مبین گردد محکم است و آنچه بمدد نقل روشن شود متشابه است و گویند
نیز متشابه حروف مقطعه اند که یهود با نصاری از روی حساب جمل بدان مدت
دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر کردند
در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یک و المص صد و
شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب
میکردند بر ایشان مشتبه میشد و میگفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه
و تعالی فرمود اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی
بناحق است یا شک در سخن الهی پس پیروی مینمایند آنچه را که لفظا و متشابه
و معنی او مشکلست از کتاب برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانچه گفتند یهود که این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است

و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و دیگر اتباع متشابهات
میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و مشتهای خود و نمیدانند تاویل آنچه
متشابه است مگر خدای تعالی که آنرا فرو فرستاده و ثابت قدمان در علم که در
رسوخ تمام دارند میدانند و مروی از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام این قولست
که راسخان علم در دانستن تاویل داخل باشند و فرموده که رسول صلی الله علیه
و آله افضل راسخین است در علم چه جمیع آنچه بروی نازل شده از تاویل و تنزیل
عالم است و اوصیای او بعد از و امیر المومنین تا مهدی صاحب الزمان صلوات
الله علیهم در رسوخ و دانستن تاویل با آنحضرت شریکند چنانچه مخفی نیست
بر مومنان چه در نقل صحیح ورود یافته که امیر المومنین صلوات الله علیه
در اول خلافت بمنبر شرف بر آمد و فرمود که ایها الناس بحضور جمله مهاجر و
انصار که پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و آنچه میتوانید از طرق سموات
از من سوال کنید که من دانا ترم و احاطه علم من بطرق آسمانها زیاده ترست
از طرق زمین بخدا سوگند که اگر وساده فرش سازند و من بر آن بنشینم هر آینه
حکم کنم میان اهل توریه بمضمون توریه ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان
و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان و میان اهل فرقان با آنچه در فرقان مثبت است
قسم بخدا که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بحر یا در بر یا در سهل یا در جبل
یا در آسمان یا در زمین مگر نزد من چون روز معلومست که در شان چه کس نازل
شده و در چه قضیه وارد گشته و حقیقت آن چیست و نیز کو کشف از بعضی
مخبرست و دیگر فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله آموخت مرا هزار باب از علم و
منکشف شد مرا از هر بابی از آن هزار باب دیگر و آنکه حق سبحانه و تعالی وصف
فرموده ایشان را برسوخ مؤید این قولست که در دانستن تاویل داخل باشند پس
بر ین تقدیر بر الا الله وقف لازم نباشد و آنانی که داخل نداشته اند وقف لازم
باشد و اصح قول اولست و راسخان در علم در ین حالت میگویند ما گرویدیم
بمتشابه همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست و یاد نکنند و پند
پذیر نشوند مگر خداوندان عقلهای صافی ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هد

وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ هم قول راسخان علم است و
ایشان میگویند متاع دانش خود را بزیور علم آراسته میگویند ای آفریدگار ما
مپیچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق پس از آنکه ما را راه نمودی و ببخش
ما را از نزدیک تو توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت یا بما
ارزانی دار عصمتی مبرا از شک و شبهه بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا
إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝ ای پروردگار
ما بدرستی که تو فراهم آورنده همه مردمانی یعنی پس از مرگ ایشان جهت حساب
روزی که ما را در وی هیچ شک نیست در وقوع آن بدرستی که خدای تعالی خلاف
نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۝ بتحقیق آنانکه
کافر شدند یعنی قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
سرزنش میکنند که درویش است و پیرایه ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت
و مکاثرت مینمایند دفع نکند و باز ندارد مالهای ایشان که بدان می نازند
و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند از عذاب خدای هیچ چیز
نه در دنیا اگر بمحنت در مانند و نه در آخرت که ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند
و آنگروه ایشانند آتش افروز دوزخ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ عادت این مشرکان با یهود
با نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مانند عادت تابعان
فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام و مثل عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند
چون عاد و ثمود که بدروغ داشتند آیتهای ما را با معجزات انبیای خود را پس بگرفت
ایشانرا خدای تعالی بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن و خدای سخت عقوبتست
بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ بگو
ای محمد مر آنکسانی را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد زود باشد
مغلوب شوند در عقبی بسوی دوزخ و بد آرامگاهست دوزخ بر خطاب با کفار
قریش میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ

كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی در درستی نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در دو گروه که هم رو در هم دیدار شدند در حرب بدر گروهی
کارزار میکنند در راه خدای تعالی لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و ایشان سیصد و
سیزده تن بودند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست و سی و شش تن انصار
و گروهی دیگر ناگرونده بخدای که لشکر ابوجهل و ابوسفیان بودند و ایشان نهصد و
پنجاه تن بودند و اینجا چهار احتمالست اول آنکه ضمیر یرون مسلمانان باشند
و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکانرا
دو برابر خود که ششصد و بیست و شش دیده باشند اگرچه ایشان سه مقابل
مسلمانان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مسلمانان را بر دو تن از کا فران
غالب کرده اند که فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ در چنین محل کفار را دو برابر ایشان
بدیشان نمودند تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند
و علامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند دوم آنکه ضمیر یرون مشرکان
باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم عاید بمشرکان یعنی میدیدند مشرکان
مسلمانانرا دو برابر مشرکان که قریب بدو هزار باشند که در چشم کفار نمودند علامت
صحت نبوت یکی دیگر این بود تا مشرکان خائف و منکوب و مغلوب گردند سوم
آنکه ضمیر یرون مشرکان باشد و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم هم مسلمانان
یعنی مشرکان میدیدند مسلمانانرا دو چندان مسلمانان که این هم موجب رعب
و ترس کفار باشد و این احتمال منافی نیست با آیتی که در سوره انفال واقع است
که وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ چه اختلاف در دو وقت ممکنست که اول مسلمانانرا
در نظر کفار اندکی نمودند تا دلیر شوند و ثانیا غلبه و کثیر نمودند تا زبون و حقیر گردند
چهارم آنکه فاعل یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم
هم مشرکان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکانرا دو برابر مشرکان در یقین و این منافی
نیست چه این موجب نصرت کافرانست و خوف مؤمنان و آیت منافی نیست مگر در
عادت دیگر باشد که با وجود انخذال مؤمنان بعون و یاری ذوالجلال دست اعتصام

جبل متین دین سید انام علیه الصلوة والسلم زده پای در معرکه استوار کرده بودند
فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ را نصب العین ساخته روی نکردانیدند که این یکی
از امتحانات الهی بوده باشد که او لا بسیار بوده باشد در نظر ایشان تا حزن و ثبات
قدم ایشان در معرکه دین باخلاص و یقین درست بر مردم ظاهر سازد و ثانیا تقلیل
موذ ار کردانیده باشد و ایشان را از ان نیندیشیده دل قوی ساخته بوده باشند
در معرکه و بعد از ان برحال اول مرئی ایشان شده باشد و خدای تعالی قوت دهد
بیاری کردن خود هر کرا خواهد بدرستی که در تقلیل اکثیر و در تکثیر تقلیل هر اینه
اعتباریست مر خداوند بینایها را ... دلالت که بصیرت گویند زُیِّنَ
لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ
الْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الْمَآبِ ۞ آراسته شده است برای مشرکان دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات
و زینت دهنده گویند حق سبحانه و تعالی است که پیدا کرده در طباع دواعی و
میل بایشان و تزیین جهت امتحان بندگانست و محنت و تشدید بجهت تکلیف
و دیگری گفته که مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات
را از زنان که بهترین دام شیطان ایشانند و پسران که محبوب طباع والدین اند
و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است
یا هشتاد هزار درهم نقره یا پر پوست گاوی دینار و درهم و از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلم منقولست که پری پوست گاو از مسکوک و دیگر اسبان داغ دار علامت
مراد آن نشان اسب است که عیب و هنر او ظاهر میکرد اند چون مطلق الیمین
و غرّه محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار
یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند
و کشت زار یا زمینهای زرع اینکه یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشته است چیز
که رجوع بدان پاینده از ان در زندگی دنیا و خدای که معبود بحق است نزدیک
اوست نیکویی بازگشت حُسْنُ الْمَآبِ جز در قرب رب الارباب متصور نیست
قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ

تحتها

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ ۞ بگوای محمد امت خود را آیا خبر دهم شما را بهتر از اینها که گفته شد برای
آنها که پرهیز کردند از شرک که جامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش یا کذشتند
یا متاع دنیا را دست بداشتند چون اهل صفه و ایشانرا نزدیک پروردگار ایشان
بوستانهاست که اندکی از ان بهتر است از دنیا و هر چه در وست آن بوستانهای
که میوه دار زیر قصور با اشجار آن بوستانها جویهای آب جاوید باشند و متقیان
در ان بوستانها خالد و جهت آنست که نعمت دخول در ان بخوف انقطاع منقص
نگردد و مر ایشانراست جفتها از حوری و انسی پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا را
می باشد و دیگر ایشانراست خوشنودی است از خدای و این از بهشت و نعیم بهتر است
و خدای تعالی بیناست به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۞ متقیان که ما از ایشان اجمال خواهند بود
آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما بدرستی که ما گرویده ایم بانچه
فرموده پس بیامرز برای گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش
و فردا ما را از آتش دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَ
الْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ۞ دیگر این متقیان صبر کنندگانند بر طاعات
یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند
در قول و فعل و نیت و فرمان بردارانند امر خدای را در پنهان و آشکارا و همیشه
به نیاز و دعا و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق و آمرزش
خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان در ثلث
آخر شب یا اداکنندگان نماز بامداد بجماعت ابو عبد الله امام جعفر صادق
علیه السلم فرمود که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت است
و روایت کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هرگاه
من ارادهٔ عذاب اهل زمین میکنم چون نظر میکنم بعمار مساجد و تهجد
گزاران عابد و دوستداران راه من بجد و استغفار کنندگان در سحرها که
و مساجد باز میدارم از ایشان عذاب را شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ

وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ در اسباب نزول آورده
که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال
کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای تعالی کدام است این آیت
نازل شد که گواهی داد خدای تعالی ای حکم فرمود یا اعلام نمود یا بیان کرد آنکه او
خدایی است که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او و فرشتگان
نیز بهمین وجه گواهی دادند چون معاینه عظم قدرت و عظمت او را ملاحظه
کرده بودند و خداوندان علم یعنی علما اهل ایمان بهمین گواهی میدهند بجهت
مشاهده آثار دالّه بر وحدانیت و کمال قدرت و حکمت او و در حالتی که هر یک
از ملائکه و علما حاضرند و قائمند بعدل در ادای شهادت یا خدای تعالی گواهی
داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت
حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه بمعاینه مذکوره اقرار بوحدانیت
او و گواهی علما بسبب مشاهده مذکوره ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت
علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد
و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ چنانچه
مذکور شد نیست هیچ معبودی بسزا مگر او غالب با اقتدار محکم کار و تکرار
کلمهٔ توحید بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادلهٔ توحید و عزیز است
و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید و تجرید و وصف و لطف
مگر بر وجه امر هر چه مامورند بلفظ او کلمهٔ توحید دانسته در شهادت بر وحدت
خود آورده اند که در گرد کعبه معظمه سیصد و شصت بت بود چون آیت شهد الله
نازل شد همه بروی در افتادند و نگونسار شدند إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ بدرستی که دین پسندیده
نزدیک خدای تعالی اسلام است نه یهودیت و نصرانیت و بعضی گویند مراد
باسلام تسلیم است مر خدای تعالی و اولیای او را که آن تصدیق است و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده در خطبه که نسبت میدهم اسلام را نسبتی دادنی

که کسی پیش از من آن نسبت نداده باشد اسلام تسلیم است و تسلیم یقین و یقین تصدیق
و تصدیق اقرار و اقرار اداست و ادا عملست و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده
و دیگر فرموده که آنحضرت فرمود که مؤمن دین را از حق تعالی فرا میگیرد و فرا نمیگیرد
از رای خود چه مؤمن میداند ایمان خود را از عمل خود و کافر میداند کفران خود را در
انکار خدای مردمان خطاب بود منافقت دین دین شماست بدرستی که سیئه در رو
بهتر است از حسنه در غیر او زیرا که سیئه در رو مغفور میگردد و حسنه در غیر او مقبول
نمیشود و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام خواست محمد صلی الله علیه وآله پیغمبری
بحق آنانکه داده اند بدیشان توریة را چه نعت و صفت و وقت ظهور آنحضرت
در کتب خود دیده بودند مگر پس از آنکه بدیشان دانش بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان
آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جور
که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم و هر که نگرود بقرآن با معجزاتی که
خدای تعالی به پیغمبر ارزانی داشته پس بدرستی که خدای تعالی زود حساب کننده است
یعنی زود باشد که مخالفان رخت بدار الجزا کشند و خدای تعالی ایشان را جزا دهد
بر کفر و انکار ایشان چه او فوت نمیکند چیزی را از اعمال ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ
وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ
أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝ پس
اگر این یهودان خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام
جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم
خود را یعنی خودی خود را و گفتار و کردار و نیت خود را بسپردم مر خدای را و آنها
که پیروی من کردند همین کرده اند که من کردم و بگوی مر آنکسانی را که کتاب بدیشان
داده اند یعنی یهود و نصاری و بگوی مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند آیا
اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام یعنی امر است یعنی اسلام آرید پس
اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ
ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام دادند ترا هیچ ضرری
نیست پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس و خدای بیناست به بندگان

و تکذیب و تصدیق ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بدرستی که آنگروه که کافر شدند بقرآن و محمد یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق
سبحانه و تعالی واقع است در کتابهای ایشان و میکشند پیغمبرانرا بی آنکه کشتن
و راستی باشد درین سخن تاکید است که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند
که بغیر حق میکشند چه چیزی از ایشان صادر نشده که در کیش ایشان نیز مستوجب
قتل کردند و این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل
چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بقتل آوردند بعد از آن یکصد و دوازده
کس از زهاد و عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشان
نیز در آخر روز کشتند چنانچه پیغمبرانرا و میکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت
میفرمایند بعدل و راستی از مردمان یعنی ماسوی انبیا پس خبر ده ایشانرا بعذاب
دردناک یعنی وعیدده ایشانرا بجای بشارت أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آنگروه قاتلان با اسلاف و اخلاف ایشان
آنانند که بی شائبه شبهه تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند که
ما بذیرنده احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بلاشک اعمال
ایشان حبطه و تباه است درین سرای که کس آنرا نمی ستاید و در آن سرای که
ثوابی بران مترتب نمیشود و نیست مر ایشانرا در روز قیامت از یاری دهندگان
که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ
إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا نمینگری
بسوی آنانکه داده شده اند بهره را از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند
از آن خوانده میشوند بسوی توریة تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه
یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده ان شاء الله مذکور خواهد
شد و گویند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جمعی یهود را باسلام دعوت
کرد نعمان بن ابی اوفی گفت که ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره

حضرت

119

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل بر نعت
و صفت منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نموده
آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة میخوانند پس روی
میگردانند گروهی از ایشان که رؤسای یهود بودند و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ این اعراض از حکم توریة ایشانرا بسبب آنست که ایشان میگویند نخواهد
رسید بما آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده که هفت است یا چهل و فریب داد
مر ایشانرا در کیش ایشان آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت
و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ
كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع
کنیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن و داده شود
هر نفسی را بتمام جزای آنچه کسب کرده است و ایشان ستم زده نشوند بنقصان
حسنات و زیادت سیئات آورده اند که در روز غزای خندق حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله کندن خندق را بخش فرموده بود که هر کدام از مهاجر و انصار
سلمان فارسی رحمه الله بجانب خود کلان میکردند مهاجر میگفتند که سلمان
از ماست و انصار میگفتند از ماست در آن میان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که سلمان از ماست یعنی از اهل البیت ماست عمرو بن عوف گوید
که من و سلمان و حذیفه و نعمان مزنی و شش مرد از انصار در چهل گز جا حفر
خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگ سختی پدید آمد چنانچه از شکستن
آن عاجز شدیم سلمان اینحالت بدان حضرت رسانید آنحضرت بدان موضع کلنگ
بدست مبارک گرفت بقوت روحانی بی نهایت ضربی چنان ضربی فرود آورد که
آن سنگ قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش
کوههای مدینه روشن شد چنانچه مداین و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران
در آمد نوبت دیگر ضرب آنحضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد
که بروشنائی آن عمارات صنعا و یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که

قصور قیاصره روم بنظر در آمد اصحاب تکبیر گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که زود باشد که امت من بر مدائن ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف در آورند
آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعشعهٔ رایت شرع
من سایهٔ یمن و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد و مومنان مبتهج و مسرور شده
مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزاء و سخریه افکنده زبان
طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کافران و مشرکان گرد مدینه خندق میکند و بمجرد
آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم
و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ
مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ
تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوای بار خدای ای خداوند
پادشاهی و متصرف در آن عطا میکنی پادشاهی هر کرا خواهی و میستانی ملک را از هر
که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی
زمام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد سپارد و عنان شهریاری از کف
اختیار هر که خواهد بیرون می آرد و گفته اند که ملک نبوت و رسالت که از بنی
اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد و امامت نیز به بنی اسماعیل ارزانی داشت
یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بدان زمان عتبهٔ علویه
نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده
بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیقست که هر کرا عطا کرد عزیز
دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت و ارجمند میسازی
هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و اهل بیت و متابعان ایشان و خوار
و بیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بکفر و بدعت و نکرت چون ابو جهل و بنی امیه
و پیروان ایشان که دعوی خوزهر کدام آنچه می باید داد میدهد و گفته اند عزت
بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بمرتبهٔ تمکین
رساند و نکایت حرص توانگر را از صف نعال افکند و نزد محققان عزت بلقا
لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بیده قدرت تست

تحصیل

تحصیل همه نیکوییها از عطای ملک و اعزاز ملک مومنان و اگر چه همه بدست اوست
که در قرآن و هر کس بوی میرساند جزای نیک را بنیک و بد را بد اما تخصیص خیر
بمقتضای مقامست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل
ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا مراعات ادب کرده باشد در خطاب
و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است با آنکه خیر وجودی
و شر عدمی و عدم را باوجود آمیزش نتوان داد و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در بعضی ادعیه فرموده ان الخیر کله بیدیک والشر لیس یعود الیک
بلکه نهی که تو بر همه چیز از انتزاع و اعطا و اعزاز و اذلال توانایی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي
النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ در می آری شب را در روز یعنی از وقت زوال آفتاب
بنقطهٔ انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای شب
میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام رسیده بود
در اول سرطان اطول ایام رسنه میشود چنانچه شمهٔ ازین در فاتحه مذکور شد
و در می آری روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای
شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول
لیالی میشود و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه است
یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و بیرون می آری مرده را چون
نطفه و دانه و بیضه از زنده که آن حیوان و درخت و مرغ است یا بیرون می آری
مومن را از کافر و کافر را از مومن و این را از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
روایت کرده اند و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هر کرا میخواهی بیشمار یعنی
مرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ باید که فرا نگیرند
مومنان که دوستانند نا گرویدگان را که دشمنانند دوستان و متولیان امور
خود از بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومنان باید که

کافر از بر دوستی بگیرند چه کافر دشمن حق است پس دشمن حق را دوست نباید گرفت و هر که بکند این دوستی با دشمنان پس نیست آنکس از طریق دین خدای در چیزی یعنی او در دین حق هیچ چیز ندارد مگر آنکه بترسید و حذر کنید از ضررهای کافران و مخالفان ترسیدنی و حذر کردنی پس در صورتی که کفار و اهل خلاف غالب باشند و مؤمنان و اهل حق مغلوب بحسب ظاهر و مؤمن از خوف نفس اظهار موافقت و مودت ایشان کند بزبان و بدل اعتقاد نکند ضرری ندارد و این آیت دلالت میکند بر آنکه تقیه جایز است در دین نزد خوف بر نفس چه او دافع ضرر است و دفع ضرر را واجب نباشد کلا اقل جایز خواهد بود و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که التَّقِیَّةُ دِینِی وَدِینُ آبَائِی تقیه دین منست و دین پدران من اهل خلاف میگویند که تقیه نفاق است زیرا که هر یک از اینها ابطان امریست و اظهار خلاف او از جهت دفع ضرر و نفاق حرام است جواب میگویند که فرق بسیار است میان تقیه و نفاق چه نفاق اخفا و ابطان کفر است با اعتقاد بآن و این حرام است و تقیه اخفا و ابطان ایمانست با اعتقاد بآن و این حرام نیست تقیه نزد امامیه بر سه قسم است حرام و مباح و واجب حرام در کشتن ناحق است پس هر چه مستلزم اباحه خون کسی بود که مباح نباشد کشتن او در و تقیه جایز نیست زیرا که وجوب او بجهت حفظ دم است پس سبب اباحت آن نتواند بود و مباح در اظهار کلمه کفر است که در هر دو امر مباح واسند کالاجتماع اند بقضیه عمار و ابوین او که پدرش و مادرش تقیه نکردند در اظهار کلمه کفر و کشته شدند و عمار تقیه کرد و سالم ماند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر دو را ثواب گفت و واجب ما عدای این دو قسم است زیرا که اداء تقیه انفیست مع ذلک الاجماع الطایفه است این وقتیست که ترک آن مستلزم ضرر باشد پس اگر محقق نگردد ضرر پس فعل او مباح است یا مستحب اما تبری از ائمه علیهم السلام حرام است چه در آن صورت ترک تقیه اولی است چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که در سب مضایقه نیست در تقیه زیرا که مراد از آن که گفته و ستمل النجات یعنی من در ان باکم و طاهر و شما سالم میمانید و اما از من تبری مکنید که من بر فطرت درست متولد شده ام و در روایت دیگر وارد است که در برائت

در بیان تقیه

پس بر گزید کردنها را یعنی تا بترسند و این دلیل افضلیت است خصوصاً کسی که اقتدا بآنحضرت داشته باشد و میترساند خدای تعالی شما را او تنکاب منالعها از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر شود از محض قهاریت حق سبحانه و تعالی بی واسطه غیر نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار و مخالفان یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست میداند خدای تعالی آنرا و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و خدای تعالی که علم ذاتی او باین همه محیطست بر همه چیزی تواناست و قدرت ذات او بهمه مقدور احاطه کرده پس هر چه میکنید میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ از روزی که یابد هر کسی از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر کرده اینده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات را و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد آن نفس آنکه باشد میان او و میان آن عمل بدی زمانی دور یعنی نخواهد مطلقا که عمل خود را به بیند حق میفرماید خدای شما را از خود آگاه کرده اند که خدای تعالی شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب و خدای تعالی مهربانست به بندگان که مبالغه میفرماید در تحذیر و تخویف ایشان قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگو ای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لا و نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدا را پس پیروی من بکنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و دوست داشتن بنده

خدا برا آنست که اطاعت امر الهي نمايد و مجتنب باشد از مناهي او و بالكل بوي مقبل
باشد و بدوستان وي ولي غير او از دشمنان معرض بود و دوست داشتن خداي
تعالي بنده را آنست که طاعت او را بپذيرد و ثواب و پاداش نيكو اعطا فرمايد چنانچه
چنين كنيد بيامرزد گناهان شما را و خداي تعالي آمرزنده است يعني ميپوشاند انواع
معاصي بندگان را در دنيا كه بر متابعت راسخ باشند و مهربانست بر ايشان برحمت
خاصه در آخرت كه ثواب كرامت فرمايد ايشان را بر مثقال ذره از فرمان برداري حسنه
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۝ بگو
فرمان بريد خدا را در اوامر و نواهي و اطاعت پيغمبر او كنيد در احكام شرع اقدس
پس اگر برگرديد و اعراض كنيد از طاعت خداي تعالي و رسول او پس بدرستي كه
خداي تعالي دوست نميدارد ناگرويدگان را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت
ميكند كه تولي و اعراض از طاعت خدا و رسول كفر است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا
وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ۝ بدرستي كه خداي تعالي برگزيد آدم را كه بديع فطرت بتعليم اسما و سجده
ملائكه و ابوت انبيا و اصفيا و اوصيا و نوح را بنبوت و طول عمر و ترتيب سفينه
و نسخ شرع متقدم و نفس ابراهيم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالميان
و بناء خانه كعبه و آل عمران كه موسي و هرون بودند برسالت و تكليم رجال ميان
زمان ايشان و گويند مراد از آل ابراهيم اولاد ويند كه اسمعيل و اسحق اند و اولاد
ايشان كه اسحق و يعقوب باشد و تمام انبياء بني اسرائيل اگر از آل عمران مراد
اولاد موسي و هرون باشد چه موسي و هرون هر دو پسر عمران بودند و او
پسر يصهر بن قاهث بن لاوي بن يعقوب بن اسحاق و از اولاد اسمعيل حضرت
رسالت صلي الله عليه و آله داخلست كه خلعت رسالت و خاتمت و افضليت پوشيد
و از امير المؤمنين تا صاحب الزمان صلوات الله عليهم نيز كه بزيور امامت و خلافت
و عصمت آراسته اند و نيز گفته اند كه آن عمران پدر مريم است و آل او عيسي و
مريم بودند كه خداي تعالي ايشان را برگزيد مريم را بتقديس و طهارت و عيسي را
بكتاب و رسالت و نسب اين عمران نيز باسحق منتهي ميشود چنانچه در بعضي

تفاسير

تفاسير مذكور است كه عمران كه پدر مريم است پسر ماثان بوده و او پسر يعازار بن
ابي يود بن ربابيل بن شالتال بن يوحنا بن ادسا بن امون بن ميشكين حازقيا
بن احاذ بن يوثام بن عزريا بن بوارم بن ساقط بن ايشا بن راجعيم بن سليمان
بن داود بن ايشا بن عويد بن سلمون بن باعز بن نحشون بن عميا ذن بن رام
بن حضرون بن فارض بن يهودا بن يعقوب بن اسحاق و ميان هر دو عمران
هزار و هشتصد سال بوده و همچنين برگزيد فرزندان اين پيغمبران بعضي از ايشان
از بعضي زاده شدند مراد اولاد پسنديده اند از آباي برگزيده و خداي تعالي
شنواست مر اقوال باطله يهود كه گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ با مزخرفات نصاري كه
پسر عمران گفتند ابن الله داناست باغراض فاسده ايشان از نعما الات إِذْ قَالَتِ
امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ ياد كن اي محمد چون زن عمران بن ماثان كه مادر مريم و
جده عيسي بود عليه السلم و او حنه بنت فاقوذه بوده و او را خواهري بود ايشاع
نام كه در حباله زكريا پيغمبر بود عليه السلم پس يحيي بن زكريا پسر خاله مريم باشد
اين حنه در وقتي كه حامله شد مرويست از ابي عبد الله عليه السلم كه حق سبحانه
و تعالي وحي فرمود بعمران كه من بخشنده ام ترا فرزندي نرينه فرخ مباركي كه ابراي
اكمه و ابرص نمايد و مرده را زنده كند باذن حق و او را برسالت خواهم فرستاد به
بني اسرائيل و اين را او بزن خود حنه گفت او بعد از حمل بدين سبب گفت اي پروردگار
من بدرستي كه من نذر كردم براي تو آنچه در شكم منست آزاد كرده شده از قيد كارها
دنيي تا خالص ترا پرستد و خدمت مسجد تو كند در آن زمان خدمت مسجد قدس را
بزرگ ميداشتند و فرزند را براي آنكار نذر ميكردند و در شريعت ايشان انقياد
والدين بر فرزندان در چنين نذرها فرضيه بوده بعد از نذر حنه را شوهر خودش
عمران گفت و يحك اين چيست كه گفتي شايد كه در شكم تو دختري باشد و خدمت
مسجد را نشايد بر زبان حنه جاري شد كه پس قبول كن خدايا از من آنچه كردم بدانكه
كه شنوايي سخنهاي مرا كه در باب نذر گفتم دانايي بغرض من در اين نذر كه جز رضاي تو
نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ

وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید به نسمه است بانذیره
گفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردگار من بدرستی که من بنهادم آن بار را
فرزند ماده و خدای تعالی داناتر است بآنچه حنه وضع کرده و گفت حنه که نیست
فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند ماده که بمن داده و
بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی
کنیزک خدای و بدرستی که من در پناه می آرم او را و فرزندان او را از وسوسه
دیو سرکش رانده شده یا از مس او و برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده
از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ
أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝
پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار او پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه
و برویانید او را یعنی نشو و نمای او و نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح
و عصمت و سداد و معرفت که چون بحد سالکی رسید بانواع عبادات بر همه
احبار غالب شد و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سدنه و
احبار را گفت فراگیرید این نذر کرده شده را که ازان خداست بر هر کافی که نیست و نه
کس بودند بقبول وی رغبت نمودند بدختر پیشوای خودشان چه بنی ماثان
رؤس و احبار و ملوک بنی اسرائیل بودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که
قرعه زدند بران وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت تورات کردندی بکنار
نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کسی که بر سر آید تربیت مریم
بدو متعلق باشد پس قلم زکریا بر روی آب آمد و گویند که بر روی آب راست
ایستاد چنانچه در تکفل و کفالت مریم بوی مقرر شد و فرا سپرد حق تعالی مریم را
بزکریا و او از اولاد سلیمان بن داود علیهما السلام بود و زکریا او را بخانه برده جهت
ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده
غرفه که بجز نردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که

زکریا

زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی
و در محافظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار
ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا بغرفه که آنجا
می بود می یافت نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بود در فصل زمستان و
محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید
گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او گفت مریم این رزق که
می بینی از نزد خدای تعالی است یعنی از جنت او بدرستی که خدای تعالی روزی
میدهد هر کرا میخواهد بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق یا از روی
غرابت و شرافت او و این خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور می آمد در کشاف
آورده که در زمان قحط یکروزی رجوع فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بجانب فاطمه علیها السلام و از طعام پرسید اتفاقا یکی از برای فاطمه دو گرده و پاره
گوشت هدیه آورده بود که او هرگز ندیده بود و او آنرا در کاسه سرپوشیده
گذاشته بود آنرا پیش آنحضرت آورده چون سر برداشت پر از نان و گوشت بود
حضرت فاطمه حیران بماند دانست که از جانب خداست آنحضرت پرسید که ای فاطمه
این از کجاست فرمود که از نزد خدای تعالی است حق جل و علا هر کرا میخواهد روزی
بیحساب میدهد آنحضرت فرمود که الحمد لله که ترا پسندید نظیر زنان بنی اسرائیل
گردانید یعنی مریم بنت عمران بعد از ان فرستادند و امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین را علیهم السلام طلبیدند و همه ایشان از ان طعام سیر گشتند و بهمه
همسایها رسید چنانچه سیر خوردند هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۚ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝ دران وقت که زکریا عزم نماز نمود در
هنگام آن مشاهده کرد طمع افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان
محراب بخواند زکریا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزد خود
فرزندی پاک از آلایش گناه بدرستی که تو از کرم شنونده دعایی یعنی اجابت کننده
فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ پس ندا کردند

او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم بلفظ جمع یاد کرد
و حال آنکه زکریا ایستاده بود نماز میکرد در محراب که مسجد بود یا محرابی که داشت
بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است پیش از ولادت
تسمیه یافت و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده شد یا آنکه عقم مادر بی
باو احیا پذیرفت یا دین باو زندگی یافت یا دلها بنبوت زنده گشت در حالتی که
آن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی که او کلمه ایست از نزدیک خدا
یعنی از کلام حق بوجود آمد بی پدر و یا مردم باو راه می یافتند چنانچه راه مییابند
بکلام الهی و تسمیه او بروح الله بواسطه آنکه مردم زندگی یافتند بنبوت او
چنانچه ابدان بارواح زندگی می یابند و یحیی علیه السلام بزرگتر بود از عیسی علیه
السلام بشش ماه و اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیه السلم و صفت یحیی
آنست که بمهتری بحلم و علم و تقوی که شرائط سیادت است آراسته بود و باز
ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب و اباطیل اسلام و حدیث از
ابی عبد الله علیه السلم و پیغمبری شایسته رفیع المنزله از جمله پیغمبران و این کلام
دلالت میکند بر آنکه فرزند صالح نعمتی است از جانب حق تعالی بجهت این بشارت
دادند او را و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب انی یکون
لی غلام وقد بلغنی الکبر وامرأتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء ۝
گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسر و بدرستی که فرا رسیده است مرا
پیری و زن من سالی گویند در آن وقت زکریا صد و بیست ساله بود و حرم او نود و
هشت ساله و زن من از ایتاع نازاینده است اگرچه بشارت بفرزند یافته بود بعد
از طلب میخواست که بداند که بچه کیفیت خواهد بود گفت آیا ما را جوان میسازی
یا در همین پیری فرزند میدهی گفت خدای تعالی یا جبرئیل گفت بر زبان خدای تعالی
همچنین بر همین حال که هستید از پیری خدای تعالی میکند آنچه میخواهد
بروفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس
ثلثة ایام الا رمزا واذکر ربک کثیرا وسبح بالعشی والابکار ۝ گفت زکریا
ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایتاع خبردار کند

بولد

بولد گفت جبرئیل علیه السلم که خدای تعالی میگوید که نشانه تو آنست که
سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان سه شبانروز مگر آنکه
اشارت کنی برمزی یا اشارت بچشم یا سر یا بر زمین نویسی و یاد کن پروردگار
خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه و در بامداد بر ذکر گفتن قادر بود
و با مردمان نه و سه شبانروز اینحال داشت بواسطه آنکه حق سبحانه و تعالی
سه نعمت عظمی باو کرامت فرموده بود یکی در این سن قوت رجولیت و ثانی
بار گرفتن در زن او با وجود عقم و پیری و دیگر فرزندی مثل یحیی بشکرانه
این سه نعمت سه شبانروز بذکر حق مشغول بود و از گفتن با مردم منع و الهام کرد
نعمتی در مقابل روزی و باب فی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله
تعالی واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک
علی نساء العالمین ۝ و یاد کن آن زمانی را که جبرئیل گفت علیه السلم یا جمعی
از ملائکه مشافهه گفتند ای مریم بدرستی که خدای تعالی برگزید ترا برای عبادت
یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمت و پاک ساخت ترا از لوث شرک
یا از اقذار و ارات که نسا را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات
قبیحه و تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید و لیکن امام محمد
باقر علیه السلم فرموده که برگزید ترا از ذریت انبیا علیهم السلم و پاک کرد این ترا
از زنا و سفاح و برگزید ترا از برای ولادت عیسی علیه السلم بی شوهر پس تکریر
نباشد باینمعنی که آنحضرت فرمود و باین صفات برگزید ترا بر زنان عالمیان
آن زمان زیرا که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سیده نساء عالمیانست علیهما
بقول سید زمین و زمان یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی
مع الراکعین ۝ ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را
و سجود کن خدا را و رکوع کن با رکوع کنندگان ممکن که رکوع و سجود اینجا
بمعنی صلوة باشد یعنی بهمه احوال نماز کن فرادی یا بجماعت یا آنکه مراد معنی
خود باشد و تقدیم سجود بر رکوع بجهت تنزل و فروتنی بود زیرا که مقام عبودیت
مع ذلک واو مفید ترتیب نیست ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک ۝

وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ
إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و ذکریا و یحیی
از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو سوی تو وحی میکنیم
و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم و تو نبودی ای محمد نزدیک احبار بیت المقدس
آنهنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند
که کدام از ایشان التزام نماید بتعهد مریم و تو نبودی نزدیک ایشان آنوقت
که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و آیت دالست بر انکه قرعه را مدخلی هست
در تمییز حقوق و ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام فرموده که اول کسی که
قرعه بروی زدند مریم بنت عمران بود و بعد از ان این آیت خواند و قرعه زدن
سنتیست و دیگر یونس بن متی علیه السلام و عبد المطلب وقتی که اورا نه پسر
شده بود نذر کرد که اگر دهم فرزند خدای تعالی او را روزی کند او را قربان کند
چون عبد الله که دهم بود متولد شد قادر نشد که او را ذبح کند چه رسول الله
صلی الله علیه و آله در صلب او بود قرعه زد بین شتر و بر عبد الله بنام
عبد الله بیرون آمد دیگر ده دیگر افزود هم بنام عبد الله بر آمد تا بصد شتر
رسانید انگاه بنام ایشان بیرون آمد گفت میدانم که حق سبحانه و تعالی
باین راضی و خشنود است آنزمان شتران را قربان کرد و لهذا حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله فرمود که انا ابن الذبیحین من پسر دو ذبیحم یکی اسمعیل و یکی
عبد الله بن عبد المطلب علیهم السلام إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ
بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ۝ دیگر یاد کن
آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت علیه السلام ای مریم بدرستی
که خدای تعالی مژده میدهد ترا بکلمه ازو که مراد عیسی است علیه السلام که بکلمه
کن حاصل شد بی پدر یا انکه بشارت داده بود در کتب سالفه که کلمه بمعنی
بشارت باشد که گویا بشارتی ازوست نام آن کلمه مسیح است که لقبست
و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم است و آن بمعنی مبارکست

برزبان

بزبان عبری و او بپسر مریم راست آید و رد است بر نصاری که ابن الله میگفتند بر اضافه
فرموده بر بهر که او را استایش است و تمام قدر در وی بطاعت یا بنبوت یا بعلو قرب
بی پدر یا برفع بر آسمان در وقت سی و سه سالگی یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان
یا بقتل دجال باعانت مهدی صاحب الزمان علیهما السلام و در آخرت بشفاعت یا بعلو
درجه و از نزدیک گردانیده شدگانست بکرامت خدای تعالی و سخن گوید این
فرزند در گهواره که بجای مهد باشد او را یاد در زمان صغر بوقتی که شایسته
گهواره بود و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی که کلام او در هر دو حال
یکسان باشد در مهد معجزه و در کهولت دعوت و از انبیای شایسته است قَالَتْ
رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ
أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ۝ گفت مریم از روی استبعاد یا بطریق استعظام از کجا
و بچه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارجست
از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل علیه السلام مریم بی حالکه تو هستی
بی مساس بشری خدای تعالی می آفریند آنچه میخواهد چون خدای حکم کند کاری را
پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم اوست باش پس باشد گفته اند لفظ کن
اخبار است از سرعت تکوین اشیا نگوید یا و یعنی مشقت کردن خلق او را دشوار نیست
چنانچه قادرست بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قادرست بر آفریدن ایشان
دفعةً بی سببی و مادهٔ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَرَسُولًا
إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ
الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ
بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝ و بیاموزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده
پیشتر و چون صحف شیث و ابراهیم علیهما السلام و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت
شریعتست و تعلیم دهد او را توریة و انجیل بتخصیص آن از کتب منزله بجهت تفضیل
و گرداند او را فرستاده بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان بانکه
من بتحقیق آمده ام بشما با علامتی معجز از پروردگار شما و آن علامت گویای رسالت منست و مراد

از آنچه جنس است نه فرزند زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول به هیئتی که من میسازم
و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس خود را در آن مرغ
از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغ زنده پرواز کنند باذن خدای تعالی یا مشیت
او گویند انواع مرغان باین نوع میساخت و می پرانید و بعضی گویند همین بشکل
خفاش مرغی از گل میساخت زیرا که قوم آنرا از وی طلب میکردند آنرا بر دست گرفته نفس
در وی میدمید بقدرت ربانی طیران میکرد و میان آسمان و زمین به پرواز
می آمد و گفته اند در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین
می افتاد علامت دوم و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او و سپید و پاک
میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض آورده اند که روز بودی که
پنجاه هزار مریض و بیماران و نابینایان نزد عیسی جمع میشدند و همه را مداوا میفرمود
بشرط ایمان چون در آن زمان علم طب بکمال بود حق سبحانه و تعالی تخصیص داد او را
باین معجزه چهارم زنده میکنم مردگان را بفرمان خدای تعالی تکرار این کلمه برای رفع
توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد مفسران بر آنند که
عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد یکی عازر که صدیق بود ایشان ازو سه روز بود
که مرده بود خواهر او آنحضرت را بر قبر وی برد و دعا فرمود و او زنده گشت بامر الهی
و از قبر بیرون آمدن بخانه رفت و چند سال باقی ماند و فرزندان آورد و دیگر
فرزندی از پیرزنی مرده بود و بر تخته می شستند او را بر دعا فرمود و او زنده شد
بر تخته نشست و فرود آمد و جامه پوشید و رجوع کرد باهل خود و باقی ماند
و او را چند فرزند شد و دیگر دختر ده ساله که یک روز بود که مرده بود دعا کرد
او را نیز زنده ساخت و چند سال ماند و شوهر کرد و فرزند آورد و دیگر سام بن
نوح که چهار هزار سال از موت او گذشته بود دعا فرمود برو با اسم اعظم او از قبر بیرون
آمد موی بنه سر سفید شده بود گفت مگر قیامت قایم شد فرمود عیسی علیه السلام
که نه بلکه ترا زنده ساختم تا او در آن زمان پیر نمی شده اند زیرا که سام پانصد سال عمر
کرده بود و هنوز جوان بود بعد از آن گفت که بمیر سام گفت بشرط آنکه حق تعالی سکرات
موت از من رفع کند عیسی دعا فرمود پس چنین شد و بعد از آن وفات کرد و گویند که

بلسم

بلسم یا حیی یا قیوم مرده زنده میفرمود علامت پنجم و خبر میدهم شما را بآنچه میخورید
و آنچه ذخیره میکنید در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که
پدران و مادران شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز گذاشته و ایشان
بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات باز گفتندی بدرستی که در این پنج معجزه آیه
علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من اگر هستید شما باور دارندگان
که این معجزیست با ایمان آرندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝ و آمدم نزد شما
باور دارندگان مر آنچیز را که پیش از من بوده که آن کتاب موسی است علیه السلام و من
مقرر کننده شبهات آنم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم از برای شما بعضی از آنچه
در شریعت موسی حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم روز شنبه و آمدم شما را بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات بود لا آیات
و ایراد آیت بلفظ واحد شبهه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارد پس بترسید
از خدای تعالی در مخالفت من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق بدرستی که خدای
تعالی پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید او را این است راه راست و رسانند
بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝ پس آنهنگام که دریافت عیسی علیه السلام
از ایشان کلمه کفر و دانست که بر کفر ایشان و آن اجتماع دشمنان و جهود بر قتل وی چون
عیسی علیه السلام آغاز دعوت فرمود و جهودان قصد وی بر خواستند عیسی فرار نمود
از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی
میگرفتند و عیسی با ایشان گفت که بیایید که بهتر از این صیادی پیشه گیرید گفتند که
آن کدام است فرمود بیایید تا آدمی را بتوحید حق دعوت کنیم ایشان بکار ما هم
مشغول باید آنجا شکار آریم الاشباه گمراهی کنیم و در بعضی تفاسیر آورده اند فرمود
که بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی فرمود منم عیسی بن مریم عبد الله و رسول او
ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن گفت عیسی علیه السلام از شما کاشند یاران من

در کار خداي تا نصرت الهي دهند کفتند حواريان يعني جماعت صيادان و کفته‌اند
حواريان کازران و رنک رزان بوده اند و معني حواري خاصه و برکزيده باشد
اين خواصکان در جواب عيسي کفتند ما ياران خدائيم يعني نصرت کنندکان دين
وي بکرويده‌ايم بخداي تعالى و تواي عيسي کواه باش بانکه ما کردن نهندکانيم دين
خدا را ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين پس
ايشان دعا کردند که اي پروردکار ما ايمان آورديم بآنچه فرو فرستادي يعني انجيل
و پيروي کرديم فرستادهٔ ترا يعني عيسي عليه السلام پس بنويس ما را بفضل و کرم عميم در زمرهٔ
احسان قديم با آنها که کواهانند ترا بوحدانيت و انبيا را بتصديق و رسالت و
کفته‌اند کاف يعني جمع است و مراد از شاهدين امت بزرکوار سيد مختار است صلي
الله عليه و آله و معني دعاي حواريان اين بود که خدايا جمع کن ميان ما و امت محمد
صلي الله عليه و آله که ببرکت آنحضرت امت او از همه امتان اکمل و افضلند و يا ما را
از جملهٔ مستغرقان شهود تجلي آثار خود کردان و در تفسير طبرسي آورده که چون حواريان
متابعت حضرت عيسي اختيار کردند وقتي که کرسنه ميشدند ميکفتند يا روح الله
کرسنه‌ايم دست مبارك بر زمين يا کوهي که آنجا بود ميزد و کرده بيرون مي‌آمد و ايشان
تناول ميکردند و چون تشنه ميشدند ميکفتند يا روح الله تشنه‌ايم همچنان
دست بر زمين يا کوهي ميزد آب بيرون مي‌آمد و ايشان مي‌آشاميدند پس وقتي
کفتند که کيست که افضل و بهتر از ما که هرکاه کرسنه ميشويم ما را طعام ميکني
و چون تشنه ميشويم ما را آب ميدهي و بتو کرويده‌ايم و پيروي و متابعت ترا
اختيار نموده‌ايم عيسي عليه السلام در جواب فرمود که افضل و بهتر از شما کسي است
که عمل ميکند بدست و از کسب خود ميخورد بعد از آن بقصاري اقدام نمودند
و جامهاي مردم ميشستند و کرايهٔ آن صرف خود ميکردند ومكروا ومكر الله
والله خير الماكرين يهود اتفاق کرده بودند و حيله انکيخته که عيسي را بقتل
آورند چنانچه در سورهٔ نسا مذکور خواهد شد انشاء الله حق تعالى عيسي را باسمان
برد و جزاي مکر بديشان رسانيد که بجاي او مهتر خود را کشتند بخواري تمام و خداي
تعالى بهترين مکافات کنندکانست اهل مکر را اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك

ورافعك الي ومطهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين
كفروا الى يوم القيمة ثم الي مرجعكم فاحكم بينكم فيما كنتم فيه
تختلفون ياد کن آنرا که کفت خداي تعالى که اي عيسي من فرا کيرنده توام از دنيا و
بر دارنده توام بسوي جاي خود يعني بمقر ملائکه خود و پاک کننده و نجات دهنده توام
از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند بتو و کردانندهٔ آنکسانم که بمتابعت تو کردند
يعني مومنان امت تو بالاي آنانکه کافر شدند بتو يعني يهود و اين فوقيت بآن
بود که نصاري غلبه کردند بر يهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عيسي عليه السلام
يا غالب شدند بر ايشان بشمشير بواسطهٔ معاونت قياصره که ملك از يهود زائل شد
و با اقتدار نصاري در آمدند در بلاد روم و فرنك و پيوسته ترسايان بر جهودان
غالب خواهند بود تا روز رستخيز پس بسوي منست بازکشت همه شما يعني عيسي و
تابعان و منکران او و پس حکم کنم براستي ميان شما در آنچيزي که شما در وي اختلاف
ميکنيد يهود موسي را عليه السلام معتقدند و محمد و عيسي را عليهما السلام منکرند
و نصاري موسي و عيسي را تصديق مينمايند و محمد صلي الله عليه و آله منکرند
و بثالث ثلثه قائلند و مومنان ميکويند که الله تعالى يکيست و محمد و موسي و عيسي
صلوات الله عليهم فرستادکان اويند پس حق تعالى فرمود که بنسبت اين طوايف
حکم کنم فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والاخرة و
ما لهم من ناصرين پس آنانکه کافر شدند يعني يهود و نصاري پس عذاب کنم
ايشان را عذابي سخت در ين سراي بقتل و سبي و لزوم جزيه و خواري و در آن
سراي بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نيست مر اين کافران را از ياران و نصرت
دهندکان در منع عذاب ايشان واما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فيوفيهم
اجورهم والله لا يحب الظالمين واما آنکسان که ايمان آوردند يعني امت محمد
صلي الله عليه و آله و عمل صالح کردند پس بدهد خداي تعالى مزدهاي ايشان را
در دنيا به نيك نامي و در عقبي بدرجات کامي و خداي تعالى دوست نميدارد
ستمکاران را ذلك نتلوه عليك من الايات والذكر الحكيم اين کلام که
مذکور شد در قصص انبيا عليهم السلام ميخوانيم آنرا بر تو و آن از علامات نبوت و

دلالت رسالت تست واز یاد کرد نست محکم از نظر فی خلل و تعرض زوال یعنی قرآن
آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان طعن و اعتراض
کشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و ظاهر میکنی بروی مینهی آنحضرت
فرمود که عیاذاً بالله که نام عبد الله بر عیسی را دشنام باشد او بنده است و فرستادهٔ
خدای تعالی و کلمهٔ ایست القا کرده به بتول عذرا ایشان از آتش غضب برافروخت
و گفتند هیچ آدمی دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی فرستاد
که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بدرستی که صفت عیسی و شان غریب
او نزدیک خدای تعالی است یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند
همچو صفت و شان آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید
چگونه او را ابن الله میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت در بعضی اوصاف
پس عیسی علیه السلام مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم آبست با در آنکه وجود
خارج از عادت مستلزم آورده اند که تخصیص فرمودهم دو را بتطهیر روح ایشان
که از مرور بر مراصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هردو و سیغه ایست بمحض
قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند یا و ید خدای تعالی
قالب او را از خاک پاک پس گفت مر آن قالب را که بحکم من باش بشر مستوی الخلقه
زنده بروح پس بود انچنان تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم که آدم بباش
باد را گفتم که عیسی بباش و پیش از ایشان کسی که از خاک و باد مخلوق نشده بود پس
درین خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و پیغامیست رسیده از پروردگار
بتو پس مباش ای شنونده از شک کننده مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات
در آن و شنونده جمیع مومنانند امثال است یعنی ای مومنان شما مباشید از جماعتی
که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری
که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند و در زندان گمان
محبوس ماندند فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

ابنائنا

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب
عیسی علیه السلام از پس آنکه بتو آمده از دانش تو عیسی که بنده و رسولست پس بگوی
ایشان را که بیایید تا از برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما و زنان ما و
زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان شما را پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب
لعنت کنیم بر یکدیگر پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل
کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وفد نجران را که عاقب
و سید و آن جماعت که با ایشان بودند طلب فرمود و گفت هر چند من در حجت می
افزایم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم
تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شده زمان
و مکان را معین ساختند ایشان چون رجوع با سقف کردند با او احوال گفتند فردا برو
و به بینید اگر محمد صلی الله علیه و آله بفرزندان و اهل خود بیرون می آید از مباهله
حذر کنید و اگر با اصحاب می آید مباهله نمایید که بر چیزی نیست روز دیگر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست امیر المؤمنین را گرفته و امام حسن و
امام حسین در پیش انداخته و فاطمه علیها السلام از عقب روان شدند و آنحضرت
با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگویید و نصاری نیز بیرون آمدند
و مقدم ایشان اسقف بود چون چشمش بر پیغمبر افتاد و بآن جماعت از کسی پرسید
که ایشان کیستند که با پیغمبرند گفت یکی علی پسر عم و شوهر دختر اوست و دو پسر
مردم است بسوی او و دوی دیگر پسران دختر او بند از علی که حسن و حسین اند
و آن دیگر دختر نیک اختر اوست فاطمه زهرا که اعز و اشرف خلق است بسوی او آنحضرت
پیش آمد بر زانو در آمد اسقف گفت بیاران خود که پیغمبر بزانو در آمد از برای مباهله
مثل پیغمبران دیگر سید با اسقف گفت تو هم پیش رو و فریاد برکش دیگر ای یاران از
مباهله این بزرگواران بپرهیزید که من روهایی می بینم که اگر از خدای تعالی در
خواهند که کوهها را از مواضع آن زایل گردانند و سیقدین میدانم که اگر مباهله کنید
یک ترسا بر روی زمین زنده نماند انگاه از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود

در صلح زدند صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی
زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس بر همین عنوان الصلح نامه نوشتند و بنا از آنجا
باز گشتند و طبرسی رحمة الله علیه آورده که سید و عاقب اندک زمانی باز گشتند
و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله دو حله و عصا و قدحی و نعلینی
بر سبیل تحفه و هدیه آوردند و مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر وفد
نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی
و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی و
اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابناءنا حسن وحسین اند علیهما السلم در آنحال
مکلف بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با بلوغ علمای امامیه رحمهم
الله در جواب میگویند که ایشان تام العقل با دیگر صفات کمال از علم وحلم و
عصمت مخلوق شده اند حق سبحانه وتعالی ائمه معصومین را صلوات الله
علیهم بچیزی چند اختصاص و امتیاز داده که دیگران با ایشان مشارکت ندارند
و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که این دو پسر من حسن وحسین امامند خواه
ایستاده و خواه نشسته یعنی در جمیع احوال و مراد از نساءنا فاطمه زهراست علیها السلم
زیرا که غیر از او در مباهله حاضر نبود و در این تفضیل زهراست بر جمیع زنان عالم
و موید این آنکه آنحضرت فرمود که فاطمه پاره از بدن منست و حق سبحانه وتعالی
خشم میکیرد بخشم فاطمه و خشنود میشود بخشنودی فاطمه و غیر این از احادیث
و مراد با انفسنا امیرالمؤمنین است علیه السلم نه غیر او زیرا که خواننده پیغمبر
صلی الله علیه وآله غیر او نبود و الا لازم می آید که داعی نفس خود باشد پس او
می باید که غیر او باشد و او بغیر از امیرالمؤمنین علیه السلم نبود و این دلالت میکند
بر غایت فضل و علو درجه و نهایت مرتبه که دیگری با وی در آن مشارکت ندارد
که حق سبحانه وتعالی او را نفس رسول فرموده و باتفاق آنحضرت افضل رسل و
اشرف کائنات است پس لازم می آید که مساوی افضل نیز افضل باشد و مع ذلک
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم پیش از خلق بنی آدم
بدو هزار سال و دیگر فرموده که صفاتی که در انبیا علیهم السلام متفرق بود در وی

مجتمع

مجتمع است و شیخ مرحوم سعید ملقب بشهید رحمه الله رساله در تفضیل ایشان نوشته
و مضمون آن اینست بدانکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر حضرت حق جل و علا
بخلق فرستاده و بعضی دویست و بیست و چهار هزار گفته اند و حق و اصح اولست
و از آنجمله سیصد و سیزده پیغمبران مرسلند که جبرئیل علیه السلم بنظام بر ایشان
آمدی و آنجمله افضلند از باقیان و از آنجمله اولوا العزم پنج اند و بعضی شش گفته اند
و اول حق است و ایشان از جمیع نبیین و مرسلین افضلند و اولوا العزم نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد است صلوات الله علیهم اجمعین و بلا شک حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله افضلست از سایر انبیا باتفاق جمیع امت و اما امیر
المؤمنین صلوات الله علیه لا شک باتفاق جمیع علمای محقه افضلست از سایر
انبیا ما عدای خمسه و بعضی از علما تفضیل کرده اند او را بر ایشان ما عدای حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله زیرا که او مساوی آنحضرت است بقوله تعالی وَأَنفُسَنَا
وَأَنفُسَكُمْ و بقول حضرت رسالت پناهی که تو از منی و من از تو و کوشت و خون تو
کوشت و خون منست تو منی و من تو و تو میشنوی آنچه من میشنوم و می
بینی آنچه من می بینم و تو پیغمبر نیستی ولیکن وصی و وزیر منی و بلا شک محمد
صلی الله علیه وآله افضل است پس مساوی افضل هم افضل باشد و اما امام حسن
و امام حسین علیهما السلم بی خلاف نزد این طایفه محقه مساویند بر باقی اولوا
العزم و بعضی بتفضیل رفته اند بر ایشان و میان ایشان که دو سبط نبی اند
حق مساواتست چه حدیث مقتضی آنست که میان ایشان مساوات باشد الا
آنکه امام حسن در سال بزرگترست از امام حسین و تفضیل نهاده اند ایشانرا به
باقی ائمه تسعه و اما میان ایشان و باقی اولوا العزم خلافست در تفضیل و عدم
تفضیل اما حق و اصح مساواتست در و اختلاف کرده اند تفضیل محمد بن الحسن
المهدی بر ثمانیه و لیکن حق آنست که میان تسعه مساواتست و اگر کسی احوال ایشانرا
بنکو تامل نماید فی الجمله رتبه ایشانرا معلوم تواند کرد إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ
الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که
این قصها که مذکور شد هر اینه آنست خبر راست و درست و نیست هیچ معبودی

سزاي پرستش مگر الله تعالى که استحقاق معبوديت او را ثابت و تحقیق کر
خداي تعالى اوست غالب و قوي و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ
پس اگر برگردند ترسایان و روي از مباهله برتابند پس بدرستي که خداي تعالى
داناست بحال تباه کاران وضع مظهر بجاي مضمر تنبیه است برآنکه حقیقت
فساد اعراضست از طریق توحید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا
بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
بگو اي اهل کتاب خطاب باز ترسایانست و یا بیهود مدینه و یا بفریقین و عموم او
و مضمون خطاب انیست که بیایید بسوي سخن راست میان ما و شما یعني کلمه
که همه مردم باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیزست یکي آنکه نپرستیم
مگر خداي عز و جل را تعریض بیهود و نصاري است در عبادت عزیر و عیسي ع
و دوم آنکه شرك نیاریم بخداي چیزي را و شرك این هر دو گروه ظاهر هست و سیوم آنکه
فرا نگیریم بعضي از ما بعضي دیگر را خدایان جز خداي تعالى اتخاذ ارباب از نصاري
آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت
در ذات ایشان ظاهر هست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل
و تحریم پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل پس بگویید اي پیغمبر و اصحاب
مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم این از باب تعریض است یعني پس معترف
شوید که شما کافرانید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ
التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اي یهود و نصاري چرا
شما دو گروه خصومت میکنید در دین ابراهیم علیه السلام مدعاي یهود آن بود
که حضرت ابراهیم یهودي بود و ترسایان میگفتند نصراني بوده حق تعالى فرمود
که چرا در دین او مجادله میکنید و او را یهود و ترسا میخوانید و حال آنکه فرستاده
نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاري حکم او را
کردن دارند مگر بعد از زمان ابراهیم علیه السلام و مقررست که ابراهیم علیه السلام
بیش از موسي علیه السلام بوده بهزار سال و قبل از عیسي بدو هزار سال و چون او پیش از

دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت
بوي چگونه توان کرد آیا در نمي یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ
حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ تنبیه میکند که گوش دارید که شما آن گروه که خصومت کردید
و حجت آوردید در آن چیز که هست شما را بآن دانشي یعني نعت محمد صلی الله
علیه و آله که در توریة و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید پس چرا خصومت
میکنید و مجادله مینمایید در انچه نیست شما را بآن دانشي و خداي تعالى
میداند که ابراهیم علیه السلام بر دین هیچیکي از شما نبود و شما نمیدانید حقیقت
حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نبود ابراهیم علیه السلام جهود و نه ترسا چه آن هر دو
از صفت مذمومه اند که از ملة محرفه اند و دین نزدیك خداي اسلامست
و این دلالت میکند که موسي علیه السلام یهودي نبوده و نه عیسي علیه السلام
نصراني چنانچه ابراهیم علیه السلام از هر دو بري بود یعني از یهودي و نصراني
و لکن بود ابراهیم علیه السلام پاك و منحرف از عقاید ردیه مخلص و تسلیم
کننده و نبود از شرك آرندگان یعني تعریض اهل کتابست که مشرك شدند باعتقاد
الوهیت عیسي و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ آورده اند که وقتي که جعفر بن ابي طالب
با جمعي از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند قریش عمرو عاص بن ابي خلاف
و عبد الله ابن ابي ربیعه را با هدایا بپیش نجاشي فرستادند تا مسلمانان را بدست
ایشان باز دهد القصه مجلسي ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد
و ایشان را ملزم ساخت و نجاشي جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد سوره عنکبوت
و روم را خواند نجاشي و اصحابش آب دیده کردند باز گفتند بخوان دیگر ازین کلام
زیبا آنگاه سوره الکهف را خواند عمرو بعد از ین خواست که نجاشي را بغضب
آرد گفت ایشان عیسي و مادرش را دشنام میدهند نجاشي پرسید از جعفر که
چه میگویید در باب عیسي و مادرش علیهما السلام او سوره مریم را خواند و فرمان

خوش آمد گفت بخدا که عیسی زیاده برین نیست که درین کلام وصف کرده‌اند و
بعد ازان نجاشی جعفر و قوم او را گفت سر نهید که هیچ تفرقه نخواهد رسید
بحزب ابراهیم علیه السلام عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کدام است نجاشی گفت
این گروه که می‌بینی و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده‌اند عمرو را این سخن خوش
نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی
موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد
بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی
کردند او را در زمان او و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و آنانکه ایمان آوردند
بدین پیغمبر و خدای دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست و این آیت دلالت
بر آنکه ولایت و دوستی حق ثابت میشود بدین نه بنسب و مؤید این قول
امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که اولی‌ترین مردمان با نبیا اعلم ایشانست
بآنچه بر ایشان منزل گشته بعد ازان این آیت خواند باز فرمود که دوست محمد
و ولی محمد صلی الله علیه و آله آنکس است که اطاعت کند خدا را و اگرچه دور
باشد نسب او و دشمن محمد کسی است که عصیان نماید امر خدا را و فرمان او را اگرچه
از خویشان نزدیک باشد وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ
وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ آرزو میبرند گروهی از جهودان آنکه شما را
گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است و معاذ بن جبل که یهود ایشان را بدین خود
دعوت میکردند و میخواستند که از راه بیفکنند و گمراه نمیسازند مگر نفسهای
خود را چه وبال الضلال بر ایشان عاید است و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ ای گروه نصاری
و یهود چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما گواهی
میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ ای گروه یهود
چرا می‌آمیزید درستی را بکجی و ناراستی یا غلط میپوشید توریة را بتحریفات
خودی میپوشید اقرار را که قبل از بعثت پیغمبر آخر زمان داشتید بانکاری که

بعد ازان

بعد ازان داریند و چرا میپوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است
صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما میدانید که میپوشید نخواهد ماند چراغی که
افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ دوازده تن بودند از یهود
خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله در آیند
از روی مکر و حیله و باخر روز چنین فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم
و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن
شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله
بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند این طایفه اهل کتابند سخنی چنین
از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت
شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه و آله منحرف شده بدین ما در آیند
حق سبحانه و تعالی مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و این آیت فرستاد که گفتند
گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد ایمان آرید یعنی بزبان
اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده بر مؤمنان یعنی قرآن در اول روز
و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیزی که در اول روز اقرار کرده اید
شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز گردند از دین
خود وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ
مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و چون خیبریان دیدند که در شرف ایشان ظاهر شد
و مکر ایشان بر ملا افتاد یهود مدینه را وصیت کردند و گفتند که تصدیق مکنید
مگر آنکه پیروی کند دین شما را که یهود نیست هیچ یک از ایشان ابدا بدرستی که دین حق
دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و بر ذوق ایشان را
پس باز تتمه کلام ایشان از ایمان میگویند که تصدیق مکنید بجز هم دینان خود را و
باور مدارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شما را داده اند از علم و

فضل وحکمت واین را باور مدارید که مسلمانان مخاصمه کنند نزد پروردگار شما زیرا که
دین شما درست تر است وحجت شما قوی تر و روشنتر بگو بدرستی که برتری وبهتری
بالا فزونی در علم وحکمت بدست قدرت خداوندست میدهد آنرا بهر که میخواهد
وخدای تعالی بسیار رحمت داناست باهل استحقاق در اعطای فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خاص میکرداند باسلام یا قرآن یا بنبوت
وامامت هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد و خدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ
إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ واز اهل کتاب کسی باشد که او را امین سازی بهزار و دویست
اوقیه از مال اداکند آن مال را بتو و آن عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و
دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام آنرا ادا کرد واز ایشان باشد
کسی که او را امین کردانی بیک دینار ادا نکند یا باز ندهد بتو مگر آنکه باشی بر سر
وی ایستاده بجهت تقاضا واو فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار
امانت بدو داده بودند و وی دران خیانت کرد و بعضی گویند آنها که ادای امانت
میکنند نصاری اند و آنها که نمیکنند یهودند این خیانت مر یهود را بسبب آنست
که گفتند نیست بر ما در باب خیانت با عرب که خوانند و نویسنده نیستند که ما
و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نداند مباح است و مال
امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که توریة روا داشته است که
با مخالف دین خود خیانت میکنیم و میگویند در این سخن بر خدای تعالی دروغ
چه در همه ادیان وشرایع باداء امانت حکم رفته است وحال آنست که ایشان
میدانند که خیانت حرامست بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت
عرب و حکم اینست که هر که وفا کند بعهد خویش که خدای تعالی با او بسته است
در توریة باداء امانت و ترک خیانت و پرهیز در باب حلال و حرام پس بدرستی
که

که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ
وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ
إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که آنانکه میخرند
و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلعم وسوگندان
دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند که این از جانب حق است
بهای اندک و آن صاعی چند از جو و گزی چند از کرباس از کعب بن اشرف
ستاده اند و نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تحریف کرده و برین افترا
در پیش جهال سوگند خورده با آنکه هر چند بسیار ستاده باشند نسبت بثواب
آجلی اندک خواهد بود آن گروه عهد شکنان وسوگند بدروغ خورندگان
هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا دران سرای از ثواب خدای تعالی و سخن نگوید
خدای تعالی با ایشان که بآن سخن خوشدل گردند و بنظر رحمت بر ایشان ننگرد
نه نزد سخیز و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه و مر ایشانرا باشد عذابی که هرگز
منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ
وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدرستی که از جهودان گروهی هستند چون
کعب و یاسر و حیی که از روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن
کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن مفتریات را بلغت عبری
میخوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از توریة است و حال آنکه
نیست از توریة و میگویند آن محرّف و مفتری از نزدیک خدای تعالی است
و نیست آن از نزد خدای تعالی و میگویند بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن الهی
سخن او میگویند و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از تحریف بود ذکر
افترا نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میکنند که او دعوی الوهیت
کرده و امت را بعبادة خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ
يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ

تکتمون ۝ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی علیه السلام
با آنکه بدهد خدای تعالی وی را انجیل و فهم آن یا فضل امور و اقضیه و پیغمبری
پس آنکس گوید مردمانرا خود را باشید شما بندگان یا پرستندگان من جز از خدای
تعالی ولیکن گوید که باشید ربانیان در دین و استوار آن در دانش بسبب آنکه
باشید شما که از روی اخلاص بیاموزید مر دیگرانرا کتاب که از حق فرود آمده
و با آنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درس کنید کتاب را از معنی آیت
چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را بر وجهی دهد بافاده و استفاده
و آنکه محمد حنفیه علیه السلام در روز دفن عبد الله بن عباس رحمه الله فرمود
که وفات یافت ربانی امت مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند
قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده بتیغ تکبیر بر صفات نفس
فریبنده کرده روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده ولا یامرکم ان
تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون ۝
و نفرماید آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را آنکه فرا گیرید فرشتگان را و
پیغمبران را خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را
پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر بود آیا میفرماید آن پیغمبر
مر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد از آنکه شما هستید شما گردن
نهادگان مر دین اسلام را یعنی نه چه پیغمبر مبعوث شد که شما را بایمان خواند نه
بکفر واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین ۝
و یاد کن که چون فرا گرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق
تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه و تعالی از همه پیغمبران فرا ستدند
که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و آله و مضمون میثاق چنین است
که هر چه بدهم شما را از کتاب منزل و فهم آن پس باید شما را رسول فرستاده از نزد
من که محمد است صلعم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت

تا مرا بنه

تا مرا بنه ایمان آورید بوی و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید الا
باظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری او و فرماید از امیر المؤمنین صلوات
الله علیه مرویست که حق سبحانه و تعالی هیچ فرود پیغمبرانرا از آدم و آن نیز که
بعد از وی باشد الا از پیغمبران و عهد ستاد که چون محمد صلی الله علیه و آله مبعوث
شود و هر که از ایشان زنده باشد ایمان بوی بیارد و او را نصرت کند و الا این عهد
و پیمان از امت و قوم خود برساند گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق
بر ایشان آیا اقرار کردید و فرا گرفتید برین که گفتیم عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید
گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم گفت خدای تعالی که پس گواه باشید بعضی
بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا و من که خدایم با شما
از گواهانم برین اقرار فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون ۝ پس هر که
برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت وی کردن بعد از این عهد و پیمان
پس آن گروه معرضان و بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان با این مقام عهد و پیمان
افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه یرجعون ۝ آیا پیمان شکنان بجز دین خدای میطلبند و حال آنکه گردن
نهاده است هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است برغبت و نفرت
یعنی اگر خواهند و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان
بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره یا مؤمن بطوع و کافر بکره
از دهرک که فایده ندارد و بسوی او بازگردانیده خواهند شد طایعان و کارهان
قل آمنا بالله وما انزل علینا وما انزل علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط وما اوتی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و موسی
نحن له مسلمون ۝ بگو ای محمد که ایمان آورده ایم بخدای تعالی که یکتاست در ذات
و بی همتاست در صفات و گرویده ایم بآنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن
و آنچه نازل گردانیده اند بر ابراهیم و در وی و بر پیغمبران علیهم السلام و کتاب ایشان
همان صحف ابراهیم بود علیه السلام چه ایشان در تحت شریعت او بودند و آنچه
داده اند بموسی علیه السلام که توریة است و بعیسی علیه السلام که انجیل است و

آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث وادریس وداود وحنوق وشعیب
که کتب برایشان نازل شده بود از پروردگار ایشان جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان
بینه همه ایمان می آوریم نه بعضی دون بعضی چون یهود ونصاری وما خداوند را
گردن نهادگانیم در امر ونهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ وهرکه طلب کند غیر دین اسلام دین دیگر وا پس پذیرفته نشود
آن دین از وی واو بواسطه ترك اسلام در دادن سر از زیان زدگان باشد این تهدید
جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند وجهت آنها که بعد از وصول بشرف اسلام
دست از دامن دین متین باز دارند ومرتد شوند میفرماید که كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ
قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ چگونه راه نماید خدای تعالی استفهام بمعنی نفی است
یعنی راه ننماید خدای تعالی گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند
وایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان روی برتافته بدار کفر پیوستند
چون حارث بن سوید وطعمة بن ابیرق ومقیس بن ضبابه ووحوح بن اسلت
وامثال ایشان که اول گرویدند بخدای تعالی وگواهی دادند که فرستاده خدای تعالی
یعنی محمد صلعم حق است وهو لا صدق آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی
قرآن ومعجزات پیغمبر وخدای تعالی راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند
در موضع ایمان أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ آن گروه مرتدان
پاداش ردت ایشان آنست که برایشان باشد لعنت خدای وآن دوریست از رحمت
او ولعنت فرشتگان وآن بیزاریست از ایشان ولعنت همه مومنان وآن مذمت
کردن مرایشانرا جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت سبب
گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ ونباشند ایشان که مهلت داده شوند
از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ
ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ مگر آنانکه باز گردیدند از کفر ورجوع با ایمان
کنند از پس آنکه برگشته اند از حق وصلاح آورند ضمایر خود را وعزم جزم نما

بانکه

بانکه بر ایمان ثابت وراسخ باشند پس بتحقیق که خداوند تعالی آمرزنده توبه کارانست
مهربانست برایشان جلاس برادر حارث بن سوید این آیت را بر دست امینی نزد برادر
فرستاد حارث بعد از تلاوت آن گفت من هرگز از تو دروغ نشنوده ام برادر دروغ
بر رسول خدای تعالی افترا نمیکند ورسول نیز بر خدای تعالی دروغ نمی بندد و
خدای تعالی از همه راستگوی ترست پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی
بمدینه نهاد وبوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند وایشان
از توبه ابا نمودند وجواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم وانتظار
مغلوبیت محمد وانصار واعوان می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد
والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم وتوبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان
ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ۝ بدرستیکه آنانکه کافر شدند بخدا ورسول او پس از گرویدن
ایشان پس زیاده کردند کفر را بر کفر دیگر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بآیت توبه
نیز کافر شدند هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند
ایشان اند گمراهان از طریق هدایت یا هلاك شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ
بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ وآنانکه کافر شدند ومردند
وایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان
پری زمین زر واگر چه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر آن مقدار زر دهد که سطح
زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد وفدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد
از وی مقبول نخواهد بود وآنها که کافر میمیرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر آلام
بیحساب ونباشد ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب
از ایشان صاحب کشاف در ربیع الابرار آورده که در وقت وفات عمر میگفت بعزیزان
وجماعتی که بر گرد وی بودند که اگر روی زمین پر بود از زر سرخ وسفید من
فدای خود دادمی از هول آنچه من می بینم ومشاهده میکنم این بعینه همان سخن
آنجماعتست که مذکور شد لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۝ وَمَا تُنْفِقُوا

مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝ هرگز نیابید نیکویی و بدانچه مطلبید نرسید
یا نیابید بهشت تا آنکه نفقه کنید یا صدقه دهید از آنچه دوست میدارید
از مالها که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن
که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان
که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از دنانس تعلق بما سوی بپردازید
و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود رسد در عقبی
و هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی رسد روایت کنند از ابی
الطفیل که او گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جامه خرید در نظر آنحضرت
خوب نمود فی الحال بکسی تصدق فرمود و فرمود که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله
شنیدم که هر که ایثار کند بر نفس خود و با وجود احتیاج خود بدیگری صرف
نماید که مستحق باشد حق سبحانه و تعالی در قیامت اختصاص فرماید او را به بهشت
و کسی که چیزی را دوست دارد و آنرا از برای رضای خدای تعالی تصدق کند
حق سبحانه و تعالی فرماید در روز قیامت که احسانی که بندگان در میان
یکدیگر کرده اند در دنیا من امروز مکافات و مجازات آن بهشت ارزانی میفرمایم
بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب
آن نزدیک من بیرحی است و آن ضیعه بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی
که حضرت گاه گاه بآنجا تشریف فرمودی و از آب و میوه آن تناول نمودی و آن طفیل
راه حق است هر جا که خدای تعالی حکم کند و ضع کنید پس در جواب ابی طلحه
فرمود بخ بخ این مالی باسود بسیار و حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود
و آنچه نفقه میکنید از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال و
خواه از غیر آن پس بدرستی که خدای تعالی بدان چیز دانا است بر حسب نیات
شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ
إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا
إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ همه انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان
یعقوب را آورده اند که چون آیت فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا

علیهم

عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامها که
پاك حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود
ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی این قول ایشانرا
تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود مگر
آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خود و آنچنان بود که یعقوب را علیه السلام مرضی عارض
شد گویند که عرق النسا بود فرمود که اگر خدای تعالی مرا شفا بخشد هر طعام و
شراب که نزد من دوستر باشد آنرا بر خود حرام سازم حق سبحانه و تعالی وی را
شفا بخشید و یعقوب علیه السلام گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات
و مشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله و وفا بنذر بر خود حرام کرد جهودان
بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند در توریة بجهت اینها را حکم کرده
حق تعالی فرمود که نه چنین است که اینها میگویند بلکه بسبب نذر اینها را بر خود
حرام کرد پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر ایشان همچنین بر انکار اصرار
نمایند بگو توریة بیارید پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت
کنید اگر هستید از راست گویان و چون یهود از آوردن توریة صحیح ابا کردند
افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ پس هر که افترا کند و بربندد بر خدای
دروغ را در تحریم و تحلیل از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از بنی اسرائیل بوده
نه از حق سبحانه و تعالی پس آن مفتریان ایشان ستمکاران اند و هیچ ستمی از
ترك انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ بگو خدای تعالی راست گفت در خبر تحریم و سخن جهود
دروغ بود پس متابعت کنید کیش ابراهیم و دین ابراهیم را در استباحت گوشت
و شیر شتر و جز آن که او مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و نبود از شرك
آرندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ
فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۝

آورده اند که مسلمانان تفاخر بکعبه میکردند و میگفتند افضلست از بیت المقدس
و یهود میگفتند بیت المقدس اعظم است که رجوع انبیا بآنجا بوده و در ارض مقدسه
واقعست حق تعالی آیت فرستاد بدین معنی که اول خانه که بر روی زمین عمارت
کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه ایست که در بکه واقعست
و گویند بکه مسجد است بجهت ازدحام مردم در وجه بک بمعنی ازدحام است که
اصل اوست و مکه تمام حرم یا بکه اسم همان بقعه است که خانه در وست و مکه
اسم شهر و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمودند که پیش ازان نیز بیوت
عبادات بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کرد اینرا بر مردمان و
زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت و اول کسی که بنا کرد بعد از طوفان
ابراهیم بود علیه السلام بعد ازان قومی از عرب بنا کردند از جرهم دیگر بعد از جرهم
عمالقه بنا کردند بعد ازان قریش و آن مبارکست چنانچه فرمود که برکت داده شد
یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی و طواف
و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و نظر بعضی اماکنه
و غرض اصلی از ذکر این اولیت بیان فضیلت و ترجیح اوست بر بیت المقدس
و اولیت بنا را درین مقصود چندان تاثیری نیست بلکه اول بنائی که از برای
طواف و زیارت باشد تا مردم بشرف حج مشرف شوند و مثاب کردند آنرا تاثیری
تمامست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از فضیلت آن بیت همین کافیست
که آمرزش رب جلیل باشد و مهندس جبرئیل و بانیش ابراهیم خلیل و تلمیذش
فرزند دلبندش اسمعیل و این خانه خداوند هدایتست مر عالمیان را که بمعرفت قبله
ایشانرا اهتدی میباید زیرا که نماینده است مسلمانانرا بهشت درین خانه یا
در حرم نشانهای روشن است یکی از انها مقام ابراهیم است و آن سنگیست
که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیتست بلکه چهار آیتست اول تاثیر
آن سنگ از قدم آنحضرت دوم غوص کردن قدم او در و تا کعبین سیوم بقای
آن رقم مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی
و آیتی دیگر آنست که هرکه در آید باین خانه باشد ایمن از قتل و غارت و ابوجعفر

محمد بن

محمد بن علی الباقر علیه السلام فرموده که هرکه در آید باین خانه و عارف باشد بجمیع آنچه
خدای تعالی برو واجب کرده ایمن گردد در آخرت از عذاب دایم و اگر جاهل است ایمن
میگردد از مکروهات دنیوی چه هرکه پناه برد دست تعرض ازوی کوتاهست مادام
که در خانه باشد و دیگر آیات مطویات هست چون میل قلوب بدان و اختصاص
آن بقبله مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام آن
خانه ننشیند و هرگز بی طواف کردن نباشد و هرکه نظر بخانه کند البته دیده اش
اشکبار شود و اهل الله هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند سیما صاحب الامر
علیه السلام و حیوانان بطواف آن مایل باشند و از آب زمزم آن مرضی شفا می یابند
و محفوظند وحوش از سباع ضاره و اگر بیند مرغ خوریده بر بام کعبه بالا رود البته
آزاد شود و هرگاه باران از جانب رکن یمانی می باشد آن سال در یمن فراوانی و
ارزانی میشود و اگر بطرف رکن شامی واقع شد ارزانی در شام می باشد و اگر بر تمام
خانه واقع شد در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند و امثال این آیات واضحه بسیارست
و بعضی عرفا گفته اند که مقام ابراهیم مقام خلت و هرکه بدین مقام در آید از همه
فتنها ایمن گردد در آمدن بحرم صورت سبب امانت از تیغ دشمن و دخول در حرم
واسطه ایمنی باشد از خنجر قطیعت و این بر دوستان از همه ایمنی زیاده است
و مر خدای راست بر مردمان قصد خانه کعبه هرکه توانائی دارد بسوی خانه کعبه
از جهت راه و استطاعت زاد و راحله و مؤنت عیال در رفتن و آمدن و
امکان سیر کردن آن صحت و امن طریق و قدرت بر رکوب و سعت وقت و هرکه
نگرود بفرضیه حج پس بدرستی که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیازست و وجوب
حج فوریست و با شرایط یکبار واجبست در جمیع عمر و حق سبحانه و تعالی درین
آیت تاکید چند فرموده در امر حج اول ایراد او بصیغه خبر دوم ایراد او در صورت
اسمیه سیوم ایراد بر وجهی که مفید آنست که آن حقی است مر خدای را در رقاب مردمان
چهارم تعمیم حکم است اولا باز تخصیص او و آن ایضاح بعد از ابهامست و این
ابلغست از آنکه یکبار مذکور گردد پنجم تسمیه فرموده تارک حج را بمفعل کفر و از جهت
آنکه ترک آن از اعظم کبایرست و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که

هرکه بروی حج واجبست و بجای نیاورد و بمیرد او بر دین یهودی و نصرانی مرده باشد
ذکر استغنا کرده درین موضع دلالت بر شدت مقت و خذلان و سخط دارد [illegible]
عن العالمین فرموده و نفرموده عنه چه هرگاه استغنا از تمام عالم داشته باشد
بی شک ازو نیز دارد و استغنای کامل ادل است بر سخط و ابو عبد الله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم فرموده که مراد از قول حق تعالی که و نحشره یوم القیمة
اعمی آنانند که حج بر ایشان واجب شده باشد و حج نکرده باشند ایشان در قیامت
کور برانگیخته شوند و گویند ففروا الی الله امر بحج است یعنی حج کنید به بیت الله
و این دلیلست که حج کفاره گناهانست یعنی در پناه حق گریزید از گناهان خود که او
ارحم الراحمین است قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله
شهید علی ما تعملون بگوای اهل کتاب چرا می پوشید یا انکار میکنید بآیتهای روشن
که خدای تعالی در وحی بحج فرستاده یا معجزاتی که بمحمد صلی الله علیه و آله
مخصوص فرموده یا علاماتی که در صفت او بشما فرستاده و بشارت داده بآن
و شما واقفید بر آن و خدای تعالی واقف و مطلع است و گواه بدانچه شما
میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله
من آمن تبغونها عوجا و انتم شهداء و ما الله بغافل عما تعملون بگوای
اهل توریة چرا باز میدارید از راه خدا که دین اسلامست و منع میکنید کسی را که
بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد قبیله عمار یاسرست که در قفای
ایشان از یهود بکیش خود میخواندند میطلبید برای آن راه راست کجی و انحرافی یعنی
مسلمانان را میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی از شخصی که شما متابعت او میکنید
آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او بر وجهی که تعیین داده بودند با
اهل اسلام میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام و حال
آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام واز وصیت ابراهیم و
یعقوب علیهما السلم دانسته اید و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا
ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم
بعد ایمانکم کافرین ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت

انصار

انصارست میگوید که اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب
اویند باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافر و بدکاران یعنی اگر متابعت شاس و
متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته
عیب جویی و بدگویی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان
انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان
حرب و قتال دایم و قایم بود چون مسلمان شدند و آن خصومت بوداد و اتحاد
مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت میان آن
دو فریق تازه کرد و شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و
از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده
که در آن ایام در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه
در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان
نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و اوسیان تحمل نکرده آغاز فحش خزرجیان کردند
و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقابله و میدان مجادله
بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند و غبار از معرکه هیجا برانگیختند
فی الحال جبرئیل امین علیه السلم باین آیتها نازل شد و آنحضرت بمعرکه ایشان در آمده
در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم
جاهلیت مینگذارید و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین
داری او فرو میگذارید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان
خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار
گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند
و حق تعالی بر ایشان بدین وجه خطاب میکند و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم
آیات الله و فیکم رسوله و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
و چگونه کافر میشوید و حال آنست که شمائید که خوانده میشود بر شما قرآن که
در و حلال و حرام و آنچه از مقاصد دینی و دنیوی است ازو حاصل است و در میان
شماست رسول او و گوینده دین قویست که رسول برگزیده است در میان شما که

آیات و علامات و معجزات بسیار از فضل او مشاهده میرود یکی آنکه از عقب میدید
آنچه از پیش می‌بیند و دیگر چشم او بخواب میرفت و دل مبارکش بیدار است و دیگر
سایه نداشت که بر زمین افتد و دیگر مگس بر آنحضرت نمی‌نشیند و دیگر زمین فرو
میبرد آنچه از وی جدا میشود و هرگز کسی بول و غایط او را ندیده و آن محل بوی خوش
میداده و دیگر هر چند مرد دراز قد می‌بود بقد وی نمی‌رسید و دیگر در میان هر دو
شانه اش مهر نبوت بود و دیگر هر جا که میرفت مردم از بوی خوش محمدی میدانستند
که آنحضرت از آنجا گذشته و دیگر در شب ظلمانی جبهه مبارکش درخشان بود
مثل شمس نورانی و دیگر مختون متولد شده بود و غیر این از آیات و نزد امامیه
بتحقیق رسیده که ائمه معصومین صلوات الله علیهم این علامات در ایشان
نیز موجود بود بالتمام که در امامت باین از غیر ممتاز بودند و این را در کشف الغمه
و غیر ذلک در کتابهای دیگر آورده اند لیکن مهر ایشان مهر امامت بوده نه نبوت
و هر که چنگ در زند بدین خدای تعالی یا کتاب وی بدرستی که راه نموده شود
بسوی راه راست یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ ای گروه گرویدگان از او بترسید و بپرهیزید از خدای تعالی چنانچه
سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است و آنچنان مرویست
از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام چه تقوی بر وجهی که حق او باشد هیچکس
نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این شفقت از این امت رفع نموده ناسخ این آیت
فرستاد که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزکاری کنید آن مقدار که مقدور شما
و مسیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه
امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ
إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ یُبَیِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چنگ در زنید ای انصار بدین خدای تعالی
که حبل متین است همه شما حبل الله یا قرآنست یا متابعت سید انام و موافقت
ائمه کرام علیهم الصلوة و السلام امر میفرماید همه مجتمع شوید در اعتصام آنجناب

چه

چه اگر چنگ در زنید به عروه وثقی و حبل متین ایشان را بمقصد اصلی توان برد و بعلو
حقیقی توان رسید پراکنده مشوید از خدمت وی و یاد کنید نعمتهای خدا را
که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآنست و هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
ببلد ایشان آنرا یاد آورید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب
میکردید پس خدای تعالی پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و یمن
خدمت سید انام علیه الصلوة و السلام پس گشتید شما برحمت خدای تعالی برادران
دینی یکدیگر و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت بر کنار و مغاکی از آتش
دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را در آن حال دریافتی
هر آینه بدوزخ میرفتید پس شما را باز رهانید خدای از افتادن در آن آتش
همچنین که بیان کرد احوال شما را از عداوت قدیمی و الفت جدید بیان میکند خدا
دلایل روشن میکرم اند برای شما دلایل وحدانیت خود را تا باشد که شما ثابت مانیدن
بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر آینه باید که باشد از شما گروهی
که ایشان بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام یا بایتلاف مؤمنان با یکدیگر
و جمعی بر آنند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای تعالی میخوانند
و بفرمایند بنیکوئی و باز دارند از منکر هر چه حق سبحانه تعالی و رسول او
بدان امر فرموده اند معروفست و هر چه از آن نهی نموده اند منکرست و محققان
گویند معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس و آن گروه که داعی خیر و آمر
معروف و ناهی منکر ایشان رستگارانند در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله
ورود یافته عالم آل محمد علیه السلام فرموده که ایشان ائمه هدی علیهم السلام
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ و مباشید ای مسلمانان مانند آنانکه متفرق شدند
بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه
و سامریه و موشکانیه از یهود و نسطوریه و مار یعقوبیه از نصاری و گفته اند
مبتدعان این امت چون مشبهه و مجسمه و نواصب و خوارج و غیر ذلک

هر فرقه دشمن فرقه دیگر بند و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال
از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام
و این امت در همان روز که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و این اختلاف
ایشان بود از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن در کتب ایشان و آنگروه
پراکندگان و مخالفان مر ایشان راست عذابی بزرگ یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ
وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ در آن روز که سفید گردد رویهای و سیاه گردد
رویهای پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان و حق تعالی بفرماید تا از روی
توبیخ با ایشان گویند آیا کافر شدید پس از ایمان خود این شامل است اهل کتاب را
که بعد از ایمان به پیغمبر صلعم کافر گشتند و منافقان که بزبان اقرار و بدل
انکار کردند و کافران که روز میثاق بربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند و در دنیا
کافر شدند و مرتدان که بعد از استیفا بسعادت ایمان گرفتار امر شقاوت
و خذلان گشتند و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام که بعد
از تمسک بدین حق در ورطه ضلالت و بدعت افتادند پس بچشید عذاب دوزخ
بر آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و بتیه ضلالت افتادید در تفسیر
علی بن ابراهیم رحمه الله آمده که چون این آیت عالیه تبت نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که امت من وارد شوند در روز قیامت بر پنج رایت
پس یک رایت با عجل این امت باشد که مخالف اولست پس من سوال کنم از ایشان
که چگونه سلوک کردید با ثقلین که قرآن و عترتند بعد از من گویند در جواب
که بزرگتر را تحریف و تغییر کردیم و به پس پشت انداختیم یعنی منظور نداشتیم
و اعتبار نکردیم و اما کوچکتر را پس با ایشان عداوت ورزیدیم و بغض ایشان
در دل نگاه داشتیم و ایذا رسانیدیم و گفتیم من گویم بروید بدوزخ تشنه
و جگر سوخته که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت دیگر باشد با فرعون
این امت که مخالف دوم است پس گویم چه عمل کردید با ثقلین بعد از من گویند
که اکبر را پاره کردیم و تغییر دادیم و مخالفت نمودیم و اما اصغر را پس دشمنی کردیم

ودر بجانیدیم

در بجانیدیم و گفتیم پس گویم وارد شوید بدوزخ سوزان تشنه جگر که سیاه باد
رویهای شما پس از آن وارد شود رایت دیگر با سامری این امت که مخالف سوم است
پس گویم ایشان را که چه کردید با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر را عصیان
ورزیدیم و اما اصغر را پس فرو گذاشتیم و ضایع ساختیم گویم بروید بآتش
سوزان و جگر بریان که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت ذی الثدیه بیاید که
با اول و آخر خارجیان گویم سلوک شما چه بود با ثقلین بعد از من در جواب گویند
ما اکبر را دریدیم و بری شدیم و اعتبار نکردیم و اما اصغر را دشمنی کردیم و محاربه
و مقاتله نمودیم و گفتیم پس گویم در روید بدوزخ تیران جگر تشنگان که سیاه باد
رویهای شما پس از آن ظاهر گردد رایتی پنجم آیتی با آن امیر المؤمنین و امام المتقین
و سید الوصیین و صاحب الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین صلوات
الله علیه باشد پس پرسیم از ایشان که چگونه سلوک کردید بعد از من در جواب گویند
که اکبر را پس متابعت کردیم و اطاعت نمودیم و اما اصغر را پس دوست داشتیم بدل
و جان و مدد کردیم و نصرت نمودیم تا ریخته شد در نصرت و مودت ایشان خون
ما و مایم که در روید به بهشت عنبر سرشت خوشحال و سیراب که سفید و درخشان
باد رویهای شما بعد از آن خواند که یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ تا آخر
وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ و اما آنانکه
سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان و دوستان اهل بیت پس باشند
در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال ایشان سفید
رویان در رحمت یا در جنت جاوید باشند و سفید رویی محبان اهل البیت
علیهم السلام از این نقل معلوم توان کرد که در کشف الغمه وارد است که اسمعیل بن
محمد حمیری که به سید اشتهار داشت اما علوی نبود و اول در اوقات غیر اثناعشر
داشت و چون بخدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام رسید
او را از آن طریق گردانید و این مذهب اختیار کرد و قصاید بسیار در مناقب
دارد حسین بن عوف روایت کند که در وقت بیماری سید بن بعیادت او رفتم
اتفاقا وقتی بود که جان می سپرد و موافق و مخالف همسایها بر گرد وی بودند

ناگاه نکته سیاهی بر روی او ظاهر شد مثل نقطه از مداد و زیاده میشد و در تزاید
بود تا تمام روی او را فرو گرفت مؤمنان حاضر غمگین شدند و ناصبیان شادی
کردند و شماتت نمودند درین اثنا نقطه سفیدی بجای نقطه سیاه ظاهر شد
و می افزود و سیاهی محو می شد تا تمام روی او سفید گشت در غایت صفا و
نورانیت دران حال چشم گشود و این ابیات را گفت شعر
كَذَبَ الزَّاعِمُونَ اَنَّ عَلِيًّا ۔ لَا يُنَجِّي مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتِ ۔ قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ
وَعَفَا لِيَ الْاِلٰهُ عَنْ سَيِّئَاتِي ۔ فَابْشِرُوا الْيَوْمَ اَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ ۔ وَتَوَلَّوْا عَلِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ
ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ ۔ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ ۔ یعنی دروغ پنداشتند
زعم کنندگان که علی علیه السلام نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از آن
عیب و شین و بخدا سوگند که در رفتم بهشت عدن و عفو فرمود حضرت
معبود از گناهان و سیآتی که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را
آنکه تولا کنند بعلی تا وقت وفات و باز بعد از وی تولا نمایید به پسران عالی
مقدار او و یکی بعد از یکی هر کدام که بدان صفات و شیمه باشند انگاه کلمه
شهادت عرض کرد و جان بحق تسلیم نمود رحمة الله علیه این نقل دلالت کرد که
طریق مخالفت روسیاهیست و موافقت روسفیدی جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
حق آمد و باطل زایل ساخت تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللّٰهُ
يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ۔ آنچه مذکور شد درین سوره از اخبار و احکام آیتهای
خداوندست از وعد و وعید و غیر آن که میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو
بدرستی و راستی و نیست خدای که خواهد بیدادی از نزد خود بر جن و انس
یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا
فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ۔ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از نجوم
و ملائکه و آنچه در زمین است از ارکان و موالید و بسوی خدای تعالی باز
گردیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَوْ آمَنَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَاَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۔ هستید شما بهترین گروهی

که از خلوتخانه غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان یعنی آنست که
بودید بهترین امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق
که در جواب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نمودند و خیریت این امت بجهت آنست که
در سلک خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منتظم اند و فی ذات که مرضی آنحضرت
باشند و آنحضرت از ایشان ناخشنود نباشد و گفته اند خیریت درین سه صفت
که یاد میفرماید که میفرمایید بمعروف و آنچیزیست که شرع اقدس آنرا مستحسن شمارد
و نهی میکنید از منکر و آنچیزی بود که آنرا شارع مستقبح داند و ظاهر آیت دلالت میکند
بر وجوب امر و نهی علی الاعیان بجهت الحاق و اصحاب قولست و بعضی واجب
علی الکفایه داشته اند و میگروید از روی تحقیق بخدای تعالی و ایمان بخدای
متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بآن لازمست از توحید
عدل و نبوت و امامت و حالات آخرت و مجملا بما جاء به النبی و اگر ایمان آوردندی
و تصدیق کنندی علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن
مر ایشانرا باشندی ایمان و تصدیق بهتر ایشانرا از کفر و انکار بعضی از ایشان گرویدگانند
چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین
لَنْ يَضُرُّوكُمْ اِلَّا اَذًى وَاِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ۔
هرگز بشما ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی بجهت گفتنی که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتان بر مسلمانانی بندند یا اهل ایمان از قتال خود بترسانند و اگر کارزار
کنند با شما پشتها بر شما گردانند و بهزیمت روند و پس از هزیمت یاری کرده نشوند
نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اَيْنَمَا ثُقِفُوا اِلَّا
بِحَبْلٍ مِنَ اللّٰهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ۔ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ
ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۔ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۔ وضع کرده شد بر جهودان علامت خواری و بی اعتباری
در نفس ایشان یعنی که هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت جزیه است هر کجا
یافت شوند آن ذل با ایشان باشد این استثنای منقطع است یعنی خواری لازم
ذات ایشانست لیکن ایشان از زینهار رسیده هستند بعهد از خدای که قبول جزیه است

وبعضی از مومنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه و بازگشتند به بود بخشمی
از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب آلهی شدند و زده شد یعنی موضوع شد
بر ایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه
بیت مضروب که خیمه زده است بر اهل آن این خواری و مسکنت و رجوع بغضب
حق بآنست که ایشان هستند که از روی عناد منکر و بند بقرآن با احکام بود و به
با معجزات محمد صلی الله علیه وآله و می کشتند پیغمبران انبیا را و ناواجب و فی نفس
الامر قتل انبیا نا حق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است
از آنکه اعتقاد حقیت کنند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبا بود لکن
واقع شده بود اما رضای ایشان بدان ابنا از اجداد قاتلان می آید این قتل و کفر
بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود آلهی آورده اند
که چون عبدالله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام
دریافتند یهودان زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف
اسلاف کرده اند با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیت فرستاد که لیسوا سواء من
اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون نیستند
مومنان اهل کتاب برابر با کافران از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام با قیام
بحدود آلهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه
ابن سلام و اصحاب او بودند با چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت
کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه وآله نیز ایمان
آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند میخوانند قرآن را در ساعت شب
و گفته اند میان مغرب و عشا و این را ساعة الغفلة میگویند و ایشان سجده [illegible]
میکنند یا نماز میگزارند در این ساعت و اشهر آنست نماز عشاست که مخصوص این امت
شده چه اهل کتاب نمیگزارند عشا را و آنحضرت فرمود که اهل ادیان هیچ طائفه
در این وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله والیوم الآخر ویأمرون
بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی الخیرات واولئک من الصالحین
امت قائمه ایمان حقیقی میآورند بخدای تعالی و بروز قیامت و میفرمایند خلق

تصدیق محمد صلی الله علیه وآله با همه مامورات شرع و نهی میکنند از تکذیب
یعنی باز تمام منهیات و می شتابند در ارتکاب فعل خیرات و طاعات بجهت خوف
موت و آن گروه یعنی امت قائمه باین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان
و پسندیدگانند و این آیت شریفه دلالت میکند بر عظم و قدر نماز شب نزد حق سبحانه
و تعالی و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که دو رکعت نمازی که بنده میگذارد در آخر شب
بهتر است او را از دنیا و ما فیها و اگر نه بر امت شاق میبود من واجب می کردم این دو
نماز شب را بر ایشان و ابو عبدالله علیه السلام فرموده که خانهائی که در وی نماز شب گزارند و
قرآن تلاوت نمایند روشن میکرداند آسمان را از برای اهل آن مانند ستارگان که
روشن میسازند نهایه را برای اهل زمین و دیگر فرمود که بر شماست که دست از
نماز شب ندارید که سنت و شیوه پیغمبر شماست و دأب صالحانست و برنده امراض
اجساد شما خواه امراض بدنی یا قلبی وما تفعلوا من خیر فلن تکفروه والله
علیم بالمتقین و آنچه میکنید از نیکی و عمل شایسته پس هرآینه سپاس نا داشته
نخواهد شد یعنی نقصان بثواب اعمال ایشان نمیرسد نقص ثواب را کفران گفته چنانچه
توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله تعالی وکان سعیکم مشکورا و خدای تعالی
داناست باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم
من الله شیئا واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون بدرستیکه آنانکه
کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وآله و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند
از نظر دار زینان سالهای ایشان که برشوه میدهند بر علمای خود را با انچه رشوه
میگیرند از قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند
از عذاب خدای چیزی را و آن گروه کفار ملازمان آتش دوزخند ایشان در آتش
جاوید ماندگانند مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر
اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته وما ظلمهم الله ولکن انفسهم
یظلمون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب
او در حرب احد خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان
خرج یا نفقه منافقان بریا و سمعه در زندگانی دنیا مانند بادیست که باشد

در آن باد سرماي سخت كه برسد بكشت زار قومي كه بشرك ومعاصي ستم كرده اند
بر نفسهاي خود يا حق خداي تعالي را بزاده اند پس هلاك ونابود كرد اند آن باد سرد
كشت ايشانرا وستم نكرد خداي تعالي بر مزارعان بر نابود شدن زروعات ايشان
وليكن ايشان هستند كه بر نفسهاي خود ظلم ميكنند بارتكاب عملي كه بدان
مستحق عقوبت مي شوند صاحب كشاف آورده كه حق تعالي تشبيه كرد آن مالها كه
نفقه ميكردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان كشت زار سرما زده كه منتفع نتوان
بكسي بر رسد وگفته اند مثل انفاق نا پسنديده ايشان در اهلاك چون سرمايست مهلك
در اهلاك حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ
خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۝ اي گروه گرويدگان فرا مگيريد
دوستي نهاني از دون مؤمنان كه ابنا جنس شما اند جمعي از صحابه با منافقان
دوستي داشتند ويا با يهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت يا حق رضاع
يا قرب جوار بهم صداقت ورفق داشتند حق تعالي نهي كرد مؤمنانرا از همنشيني
ايشان كه بيگانه اند هرگز آشنا نشوند ايشان تقصير نكنند در باره شما از روي تباهي
دوست دارند آنكه شما دايم باشيد در رنج ومشقت وتحقيق آشكارا شده است
دشمني يعني علامت عداوت از دهنهاي ايشان يعني از سخنان كه بر دهن ايشان
ميگذرد يهود پيوسته در تجسس عيوب مسلمانان بودند واهل نفاق نيز نسبت
با حضرت رسالت صلي الله عليه وآله سخنان فتنه انگيز ميگفتند وآنچه پنهان
ميدارد سينهاي ايشان بزرگتر است وبيشتر از آنكه بر زبان ميرانند هر اينه ما بيان
كرديم براي شما آيتها در وجوب موالات آشنايان ومعادات بيگانگان اگر هستيد
شما كه از روي انصاف تعقل كنيد ودر يابيد مواقع نفع را كه دوستان جاني اند
ومكامن ضرر را كه دشمنان نهاني اند هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ
الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝
ها تنبيه است بر خطاياي ياران كه با اغيار دم دوستي ميزدند انتم تعبير است

اولا

اولا كه خطير يعني آگاه باشيد شما بدان خطاكاران كه با جفا كاران طرح دوستي
افكنده اند پس بيان خطا ميكند بر نوعي كه شما دوست ميداريد ايشانرا وميخواهيد
كه بديشان نرسد چيزي بسبب آنكه كفر هست وشما ايمان داريد بهمه كتابهاي آسماني وايشان
بعضي را منكر اند وهرگاه بشما رسيد گفتند ما نيز ايمان آورده ايم مثل شما وچون
با يكديگر خلوت كنند مي خايند وميگزند بر دشمني شما سر انگشتانرا از غايت خشم و
كينه بگواي محمد كه بميريد بخشم خود امر توبيخ است يعني آنكه بخشم ودردي كه
از مؤمنان در دل داريد بميريد مگذرانيد تا بوقت مرگ بدرستي كه خداي تعالي داناست
بدان علتها كه در دلهاي شماست ومطلع بر آن كينها كه در سينهاي شماست بعضي
برانند كه اين كلام دعا عليهم است حق تعالي پيغمبر خود را فرمود كه بهلاك ايشان
دعا كند پس معني آنست كه خداي تعالي شما را بميراند بدان خشم وكينه وحسد كه
داريد إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ اگر رسد بشما نعمتي
وغنيمتي چنانچه در حرب بدر بود دلتنگ گردند ايشان ازو وبدحال شوند واگر رسد
شما غمي والم چنانچه در حرب احد واقع شد خوشدل وفرحناك شوند بآن واين
علامت عداوت كه بغم كسي شادمان وبشادي كسي غمناك شوند واگر شما اي مؤمنان
صبر كنيد بر رنجها وجهود يا كيد منافقان يا آزار كفار وپرهيز نماييد از مخالطه اعدا شما را
زيان نكند مكر وحيله ايشان هيچ چيز بدرستي كه خداي تعالي بآنچه ايشان ميكنند
از عداوت وكيد وجفا رسنده است واحاطه كننده بعلم نقلست از ابي عبد الله عم
وشيخ مفيد رحمه الله نيز آورده وديگران كه سبب غزاي احد آن بود كه بقية السيف
قريش چون از بدر مراجعت كردند وبمكه رفتند بهم نشستند وگفتند كه در بدر هفتاد
تن از نامداران ما كشته شدند وهفتاد تن ديگر را اسيري گرفتند انديشه اين كار
ميبايد ابو سفيان گفت لشكري را از احياي عرب جمع مي بايد كرد حتي زنانرا نيز
بيرون مي بايد برد تا بر كشتگان خود گريه ونوحه كنند ودر رفتن وانتقام خود كشيدن
را الا اين الم تسكين نمي يابد وبرين انديشه شدند ولشكري فراهم آوردند سه هزار
از سوار ودو هزار از پياده واز مكه بيرون آمدند وزنان نيز نوحه گران با ايشان

بیرون آمدند تا از مدینه گذشته در حوالی احد نزول کردند در روز چهارشنبه
هفتم شوال سیوم سال از هجرت چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله برین احوال
مطلع شد اراده فرمود که در مدینه توقف کنند و در نفس مدینه جنگ شود سعد بن
معاذ و جمعی دیگر از اوس گفتند که یا رسول الله هرگز عرب بر ما دستی نداشتند
در اوان شرک اکنون که زمان اسلام است و محمد نبی در میان ماست ایشان را چه
یارا که با ما مقاومت توانند نمود و بر تقدیر آنکه هرکه از ما کشته شود شهید است
واگر زنده ماند غازی است و درین باب مبالغه نمودند آنحضرت روز جمعه
با هزار کس از مهاجر و انصار از مدینه بیرون فرمود بقتال ایشان در اثنای طریق
عبدالله بن ابی سلول با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام داده مراجعت نمودند
حضرت رسول صلی الله علیه وآله با هفتصد جوان در برابر مشرکان صف کشیده
کوه احد در قفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب دشمن آوردند و عبدالله
بن جبیر را با پنجاه تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمودند و بنوقف
در آن مرکز و محافظت آن بسیار مبالغه نمودند بمرتبه که اگر چه بینند که لشکر [illegible]
رفتند دست ازین رخنه ندارید و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر همایون
اقدام نمود خالد بن ولید نیز دویست سوار و پیاده در کمین گاه برداشته بود و
مقرر کرده که چون جنگ در پیوندد ایشان رخنه را اگر توانند شکافته
از عقب لشکر اسلام درآیند و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رایت نصرت آیت
بشاه ولایت مقرر فرموده بود و رایت نکبت غایت قریش با طلحه بن ابی طلحه عبدی
از بنی عبدالدار بود در اثنای جنگ لشکر اسلام زور آوردند و لشکر کفر را بهزیمت
فرستادند و اکثر بغنایم افتادند تیراندازان رخنه چون چنین دیدند خندان گفتند
و روی بغنایم نهادند الا دوازده کس که پیش ابن جبیر ماندند و او هرچند منع نمود
که مخالفت قول رسول خدای میکنید فایده نکرد خالد ولید که رخنه را خالی دید
با آن دویست کس روی بدان جا نهادند و ابن جبیر را با دیگران کشتند و از عقب لشکر
اسلام درآمدند و اهل اسلام اکثر بغنایم مشغول بودند تاختند و شمشیر در میان اهل
اسلام نهادند تا ایشان را مغلوب ساختند و وحشی حبشی علیه اللعنه حمزه را

شهید

شهید کرد و بعضی دیگر نیز همین شربت چشیدند و سر و روی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وآله بخون آغشته ضربتی زدند که بعضی از دندانهای مبارکش از درج
یاقوتین بیرون افتاد و آنحضرت براین صبر فرمود و بر دامن مبارک خون از لب و دندان
پاک میکرد که بر زمین بچکد واکثر گریختند الا چهارده کس که ثبات قدم ورزیدند
هفت از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر اسدالله الغالب امیرالمومنین علی بن ابی
طالب علیه الصلوة والسلام بود با شش دیگر و از انصار ابودجانه اسدی بود با شش
دیگر چون امیرالمومنین صلوات الله علیه دید که حال چنین شد پای صبر و مردی
در آن معرکه استوار کرد و آن بلا و غبار آن جان خریدار گشت و بتایید الهی و نیروی بازوی
شاهی بسوی علمداران قریش تاخت و بیک طرفة العین هفت تن از علمداران بنی
عبدالدار را بخاک مذلت انداخت و علم کفر را سرنگون ساخت و علم اسلام را برافراخت
و بضرب ذوالفقار آتش بار بسیاری را از آن ملاعین از پای درآورد تا هجوم ایشان را
درهم شکسته آنحضرت را از معرکه بیرون آورد و علم همایون بر سر مبارک خویش برداشت
و بعضی آورده اند که علم را [illegible] گرفت و لشکر کفر بهزیمت رفتند و چون قضیه
منعکس شد امیرالمومنین صلوات الله علیه از یکطرف و ابودجانه از یکطرف میکشتند
تا خود را بآنحضرت رسانیدند و امیرالمومنین آنحضرت را از میان کشتگان بیرون
آورد و برداشت و علم را برافراشت و کفار چون چنان دیدند بازگشتند بجانب مکه
چون لشکر اسلام که بر کوهها بودند دیدند که علم کفر افتاد و رایت اسلام برپا شد
متوجه شدند جبرئیل علیه السلام درین حال از نزد ذوالجلال آمد آفرین گویان
و گفت یا رسول الله آنچه کمال مواسات و جوانمردی بود امروز علی بجا آورد با تو آن
حضرت فرمود که چون نکند که او از منست و من از و جبرئیل علیه السلام فرمود که
من از هر دو شما و ابوعبدالله علیه السلام فرموده که در آخر جنگ حضرت رسول صلی الله
علیه وآله نظر کرد دید که جبرئیل امین در میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته
و باواز بلند میگوید که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی حق سبحانه و تعالی
ازین محاربه خبر میدهد که وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از نزد اهل

اهل خودت که یکی از ازواج باشند یا یکی از اهل البیت که میساختی و مهیا میکردی
بجهت مومنان جایهای ایستادن برای کارزار و چنان بود که میمنهٔ لشکر را زبیر
بن عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد بن اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و امیر المومنین علی را
از برای خود نگاه داشت و خدای تعالی شنواست قولهای شما را که در باب خروج
از مدینه میگفتند و وقوف دران دانا است بنیتهای شما و تعلیم قدیم دانسته بود
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه
از خزرج آنکه بددلی کنند و بازگردند بوقتی که ابن ابی باز می گشت و جنگ نکردند
و حال آنکه خدای تعالی یار و نگهدارندهٔ این دو گروه بود و بر خدای تعالی نه غیر او
باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ
وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و بدرستی که خدای تعالی نصرت
داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده و
حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان در حرب
شما فکر نداشتند و آن در سورهٔ انفال مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید
شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت
مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میفرماید یاد کن إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ چون
میگفتی تو مر آن گروه را در کارزار وقتی که درمانده بودند یا کفایت نمیکند و بسنده نیست
آنکه مددکاری کند پروردگار شما شما را به سه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستادگان
از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده
بشرط صبر و تقوی چنانچه فرموده بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ بلی ایجاب
بعد از نفی یعنی مددکاری نمایند اگر صبر کنید در جنگ دشمن و بپرهیزید از مخالفت
قول پیغمبر که در باب حرب گوید و اشهر آنکه اصح آنست که صد رسول روز بدر

از حق تعالی

از حق تعالی مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته
پس از آن به سه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود و بیاید بشما دشمنان
شما از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند این که
مدد کند شما را پروردگار شما به پنج هزار سوار از ملائکه نشان کنندگان مر اسبان
خود را و این عادت ستوده بود میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا
بر مرکب بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و
اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرفها
از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ
بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و نگردانید خدای تعالی
آن امداد یا انزال را که وعده داد مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح و برای آنکه
بیارامد دلهای شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزد این خدای تعالی
غالبی که مغلوب نشود که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ
طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع تعلق بنصرکم
دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند گروهی از کافران
آنکه کافر بودند یا در هم شکند و رنجی از ایشان و دران واقعه فی الواقع شکستی
عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد کس اسیر شدند چنانچه
سمت ذکر یافت یا آنکه خوار و نگونسار کرد ایشان را پس بازگردند و بهزیمت شوند
در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعد از جنگ چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت
خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و
جلال این آیت نازل شد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ
فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ نیست تو را از این کار که نفرین کار است چیزی یعنی زمام استیصال
و استصلاح این طایفه بدست تو نیست گفته اند او بمعنی الا است یعنی
از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قول آنست که او برای
عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی

نصرت دادند شما را یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید
قریش یا بعضی بزیمه روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان
شوند و اولی آنست تا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند بدرستی
که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست بیامرزد هر کرا خواهد
و عذاب کند هر کرا خواهد و خدای تعالی آمرزنده است دوستان خود را مهربان
بر سید کاخود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گرویدگان مخورید مال ربا افزوده تو بر تو
و گفته اند اضعافا در رد راهست و مضاعفة در اجل چه در جاهلیت یکی مال
خود را بربا میداد تا وقتی معین آنگه در اجل وی با مهلت افزود تا بار آنرا مدیون همه
مال مدیون مستغرق میشد و بترسید از خدای تعالی در آنچه نهی کرده است
مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَ
الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که
برساند شما را بآتش آن آتشی که آماده کرده شده است مر کافران را تا نار تعذیب
و مؤمنانرا تا تادیب و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند و اطاعت کنید رسول را
در آنچه فرماید باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا
إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
و بشتابید بسوی آنچیزی که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار شما
اقامت کار در مقام ملزوم او راست جهت تشویق بندگان بموجبات مغفرت
و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض و این را نقل کرده اند از امیر المؤمنین علیه السلام
یا تکبیر اول که جماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل فتح
مکه یا متابعت رسول و آل علیهم السلام یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام و آلت
برین جمله چون آیت در خلال قصه احد نازل شد محققان گویند که این مسارعت
بتقدیم کل نیست بلکه بتقدیم دلست و این نقلی که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه

کرده اند

١٤٨

کرده اند مناسبت چه در ادای فرایض توجه تام می باید و اخلاص تا موجب مغفرت
شود و بی توجه قدم گل است نه قدم دل در بحر الحقایق آورده که بشتابید
درین راه بقدم تقوی که ترکیب نفس است از اخلاق حیوانی که بجز بدین قدم رفتار
قرب و جنت وصال رسیدن محالست و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی
که از روی عظمت پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آن آسمانها و زمینها صفت
عرض زمین بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر گفته
آورده که اگر آسمانها را طبق طبق سازند بجنسی که هر یک از این طبقات سطحی باشد
مؤلف از اجزای لا یتجزی و وصل کنند این طبقاترا با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند
عرض بهشت این مقدار تواند بود آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران
از شرک و ریب که رسول هرقل رومی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که
تو دلالت میکنی ببهشتی که عرض او عرض آسمانها و زمین است پس آتش کجاست
آنحضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب کجاست یعنی هر گاه فلک دوره میکند
روز حاصل میشود در جایی از عالم و شب در ضد آن جا نیست پس همچنین بهشت
در جهت علوست و آتش در جهت سفل والله اعلم و بقوله الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ آنانکه نفقه میکنند در آسانی و سختی مراد همه احوالست یعنی انسان
بهیچ وجه خالی از عسر یا یسر نیست یعنی در هر حال نفقه میکنند و گفته اند
نفقه کنند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی و فرو خورندگان
خشم را با وجود قدرت و عفو کنندگان از مردمان و در گذرندگان از کسی که
بر ایشان ستمی کرده باشد و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکارانرا و بهترین
اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند
و در تفسیر آورده که روزی ابی عبدالله حسین بن علی علیهما السلام با جمعی مهمانان
بر سر خوانی نشسته بودند خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت بیم
پایش بحاشیه بساط بر آمده کاسه بر سر آنحضرت افتاد و بشکست و آش بر رخسار
مبارکش فرو ریخت امام از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست

برزبان خادم جاري شد كه وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ آنحضرت فرمود كه خشم فرو
خوردم خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ شاهزاده گفت عفو كردم خادم
گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ امام عليه السلام جواب داد كه از مال خود ترا آزاد
كردم و مؤنت تو بر من است در مدت حيوة وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ وَالَّذِينَ معطوفست بر الذين
ينفقون و مضمون كلام آنكه منفقان دو طايفه اند يكي آنها كه بصفت انفاق
و حلم و عفو و احسان موصوفند دوم تايب غير مصر و ايشان آنانند كه
اندوي متابعت هواي نفس چون بكنند كاري ناشايست باسم كنند بر نفسهاي خود
بمباشرت معاصي و نزد بعضي فاحشه كردار ناپسنديده است و ظلم گفتار ناستوده
يا اول كباير و آخر صغاير و بقول بعضي فاحشه ظلم خطا و عمدست يا زنا و آنچه ما
دون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبيل و بر هر تقدير
بعد از آن فاحشه و ظلم ياد كنند عقوبت خدا يا عقاب او را يا بنده كه چرا چه
كردي يا متذكر شوند وعده مغفرت را كه با استغفار باز بسته است پس آمرزش
خواهند براي گناهان خود و كيست كه بيامرزد گناهان را استفهام است يعني نفي
يعني هيچكس نيامرزد جرائم بندگان مگر خداي تعالی و اصرار نكردند بعد از استغفار
بر آنچه از ايشان صادر شده از معاصي يعني ديگر بر سر آن فعل نرفتند و ايشان
كه اصرار نكنند ميدانند كه عقوبت اصرار از عذاب گناه عظيم تر است نزول اين آيه
در شان نبهان تمار بوده كه زني صاحب جمال از خرما خريدن نزدوي آمد و
نبهان از دل بدو كشش كرده بهانه خرماي خوب تر او را در گوشه كاشانه برده در كنارش
كشيد و بعد از وقوع قبله زن زبان نصيحت كشاد كه اتق الله يعني بترس از خدا
و دامن پاك مرا بلوث حرام آلوده مگردان نبهان از خوف الهي دريافت و پشيمان شده
في الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سيد عالم صلى الله عليه
و آله رسانيد و فرمود كه من در ميان شما ام و شما چنين كارها ميكنيد حق تعالی
براي تاكيد اميدواري تائبان اين آيت فرستاد و بعضي گويند كه جماعتي آمدند

بحضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله از مؤمنان و گفتند يا رسول الله گرامي تر بوده اند
بني اسرائيل بر خداي تعالی از ما چه ايشان اگر گناهي در شب ميكردند كفارت آن
صباح بر آستانه خانه او نوشته مي بود كه ببر بيني خود را يا گوش خود را و چنين
و چنين آنحضرت ساكت شد اين آيت آمد بعد از آن آنحضرت فرمود كه من
خبر كنم شما را به بهتر از آن و اين آيت را خواند اين براي تسهيل امتست
كه در بني اسرائيل تشديد بود كه استغفار را بدل از آن داشت أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ
مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَا ملين ۝
آن گروه متقيان كه منقسم بدو قسم بودند پاداشت ايشان آمرزش است از پروردگار
ايشان و بوستانهائي كه ميرود از زير ابنيه يا اشجار آن جويها جاويد باشند كه اند
در آن و نيكو مزديست مزد عمل كنندگان يعني مغفرت و جنت قَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝
بدرستي كه گذشته بود پيش از شما واقعها ميان جهانيان از غم و شادي
و راحت و محنت و دولت و نكبت كه حق تعالی مقرر نهاده بحدوث اين وقايع
با اهل سنن مرادست و سنن شرايع باشد يعني ايشان بوده اند با نواع دينها
بجهت تكذيب انبيا عليهم السلام هلاك شده اند پس برويد و سير كنيد در زمين
و ببينيد بلاد عاد و ديار ثمود و بيابان لوط پس بنگريد بنظر عبرت كه بسبب
نافرماني چگونه بوده است عاقبت كار تكذيب كنندگان هَٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ
وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۝ اين كلام كه در قصه احد و بدر گذشت بياني
شرح كه از امم گذشته و وقايع روزگار داديم سبب هويدا شدن حق است براي
عاقبت مردمان و زيادتي بصيرت و پندي مشتمل بر رهبت و رغبت مر پرهيزگاران را
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ و سست مشويد
و ضعف منمائيد چون در حرب احد خواجه عالم صلى الله عليه و آله و سلم
بشعب در آمد ابو سفيان با خالد وليد علم نجلد بر بالاي كوه برده خواست كه
بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را غرغه بخاطر رسيد و حضرت عزت تسليه
ايشان را آيت فرستاد كه سستي مكنيد و اندوهناك مباشيد از جراحات و مصيبات

با فوت غنائم و حال آنكه شما برتر آئيد بحسب امكان يا از روي محاربه بر ايشان
بيشي و از ايشان بيشي داريد يعني در جنگ بدر يا برتري شما آنست كه كشتگان شما
در صدر نعيم‌اند و از آن ايشان در قعر جحيم يا مقام شما درجات عاليه خواهد بود
و از آن ايشان درك الاسفل و مجملاً آنست كه اين بشارت بوده مؤمنانرا بعلو و غلبه
يعني شما منصور و غالب خواهيد بود در عاقبت اگر مستعد گرويدگان بوعده كه
حق فرموده وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ
قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ اگر بشما رسيد جراحتي
و زخمي پس بدرستي كه رسيده است گروه كفار را در روز بدر مثل قرح و جرح
شما و اين روزها كه مدار زندگاني بر آنست ميگردانيم آنرا ميان مردمان روزي بدولت
و عشرت گذرد و روزي بنكبت و حسرت فيوم علينا و يوم لنا و اين مداوله
براي آنست كه پند گيرند و براي آنكه به بيند خداي تعالي يا بداند اوليا او
صبر آنانرا كه بدو گرويده اند و براي آنكه فرا گيرد از شما گواهان يعني گواهي ديگر
باشيد كه در معركه جهاد كدام جان فدا كرده و كه روي بگريز آورده و معلومست
كه گريز فرار امير المؤمنين است كه در هيچ معركه روي نگردانيد و مغلوب نشد
بلكه غالب كل غالب بود در هر محاربه و مقاتله و خداي تعالي دوست نميدارد
ستمكارانرا كه مشركانند يا جماعتي كه بي‌وجه از معركه روي گردانند وَلِيُمَحِّصَ
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۝ و فائده ديگر در مداوله آنست كه پاك
گرداند خداي تعالي مؤمنانرا از گناه چه بلاها كه باهل ايمان ميرسد مكفر ذنوب
ايشانست و ديگر آنكه در نقصان افكند و هلاك سازد كافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ أَن
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۝
آيا پنداريد آنكه در آئيد به بهشت و نداند خداي تعالي آنهارا كه جهاد كردند
از شما و نداند شكيبايانرا بر فرمان رسول و صابرانرا بر هجوم مصايب و وقوع نوائب
ملخص سخن آنست كه بي محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسيد وَلَقَدْ كُنتُمْ
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ۝ و بدرستي

كه شما بوديد كه از روي اشتياق دار كرامت آرزو مي برديد مرگ را يعني شهادت
پيش از آنكه مشاهده كنيد اسباب آنرا كه حرب است پس بتحقيق بديديد آنچه ميطلبيد
از مقاتله كفار و حال آنكه شما مينگريستيد بياران و برادران شما كه مقتول ميشدند
يا نظر ميكرديد به پيغمبر صلي الله عليه و آله و او را تنها گذاشته در خلاص خود ميكوشيديد
آورده اند كه چون حضرت رسالت صلي الله عليه و آله زخمي كه از عبد الله بن قميه خا
خورده بود و در ميان كشتگان نهان شد ابن قميه بعد از بن حركت شنيع آواز
شور بر كشيد كه محمد را بقتل آوردم و بعضي گويند كه ابليس لعين صداي الا ان
محمداً قد قتل در ميان خاص و عام افكند قومي از ضعفاي اسلام خواستند كه رجوع
بعبد الله ابي نموده التماس كنند تا از ابو سفيان كه براي ايشان خط امان بستانند
و قومي ديگر بگريختند و بعضي از اهل نفاق ميگفتند چونكه محمد كشته شد بيائيد
تا باز گرديم بدين اول خود انس بن نضر كه عم انس بن مالك بود اين را شنيده گفت اي
قوم اگر محمد كشته شد خداي محمد خود كشته نشده و حيات شما بچه كار مي آيد
بعد از رسول صلي الله عليه و آله پس قتال كنيد بر آنچه او قتال ميكرد ناگاه در بين اثنا
كعب بن مالك آواز برداشت كه يا معاشر المسلمين اينك رسول الله بشارت باد
شما را و گفت كه اول من شناختم رسول صلي الله عليه و آله از چشمهاي مبارك كه
در زير مغفر چون زهره درخشان بودند بعد از آنكه آنحضرت منهزمان را ملامت
ميكرد كه چرا فرار بر قرار اختيار كرديد و پشت بر ميدان كارزار آورديد ايشان زبان
عذر گشوده گفتند كه ما آوازه قتل تو شنيديم روزگار بر ما شوريده شد و از غايت
ترس بگريختيم و عثمان بعد از سه روز پيدا شد حضرت عزت بدفع عذر ايشان
اين آيت فرستاد كه وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ
انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ
الشَّاكِرِينَ ۝ نيست بنده ستوده من محمد مگر فرستاده از پيش من بدرستي كه
بگذشته اند پيش از وي فرستادگان و اين عالم را بدرود كرده پس اگر بميرد اين پيغمبر يا كشته شود
باز ميگرديد شما بر پاشنهاي خود يعني ترك جهاد ميكنيد يا مرتد ميشويد و هر كه برگردد
يعني باز رود بارتداد يا ترك جهاد كند در پس باو زيان نرساند بدان برگشتن خود خدايرا

چیزی زیرا که وی بود مضار و منافع بروی و اثبت و بوده باشد که جزا دهد خدای
سپاس دارندکان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا
وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي
الشَّاكِرِينَ ۝ و نباشد و نبود هیچ نفس را آنکه بمیرد مگر بمشیت خدا و فرمان
او نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او سپری کرده شده
کس پیش از آن نمیرد و از آن نمیرد که نکند در این آیت تحریص مسلمانانست بر جهاد
و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر
و اجل او معین است هراینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک
آورده اند که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که چونست که در هیچ معرکه
آثار خوف از بشره مبارک تو ظاهر نمیشود جواب فرمود این دو فرد را شعر
ای یومی من الموت افر ۝ یوم ما قدر او یوم قدر ۝ یوم ما قدر لم اخشی الردی
واذا قدر لم یغن الحذر ۝ یعنی کدام از این دو روز از مرگ بگریزم روزی که تقدیر شده
با روزی که تقدیر نشده روزی که تقدیر نشده باشد نترسم هلاک او را و مرا اندیشه
نداریم و هرگاه که تقدیر شده فایده ندارد حذر و بر این بنا شکیبا اند اولیا و هر که بسعی مجاهد
جهادی که میکند پاداش این جهان ابرهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم
و هر که خواهد باعمال خود جزای آنجهان ابرهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت
و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ
مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ۝ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا
اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ۝ و چندا از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در آحی
مقاتله و کارزار کرد که با او بودند سپاه فراوان ربیّی نام سپاهی است که کم از ده هزار
نباشند و مرویست که ربیون سپاهی است که ده هزار کس باشند و این روایت
ابی جعفر علیه السلام و ابن عباس رحمهما الله ربی یعنی ربانیست یعنی فقها و علما
و حکما و اتقیا با پیغمبران خود بودند پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب
ایشان با آنچه بایشان رسید از سختیها در جهاد با کفار و ضعیف نگشتند از حرب
بسیار و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض است بر امت و آنها که التجا با ابی سفیان نمودند ۝

از ابوسفیان خط امان میطلبیدند و خدای تعالی دوست میدارد صابران را
بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا
وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ و نبود قول مؤمنان بعد از قتل نبی
ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز از برای ما گناهان
ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود و درگذار از حد در گذشتن
ما را در کارها و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین و یاری
ده ما را بر گروه کافران ابن ثعلبی روایتیست که حضرت پیغمبر فرمود اهل جهاد را دین
که آداب محاربه با اعدای دین اینست که با او دست نگاه دارند و خالصاً لوجه الله
کارزار کنند خواه صاحب دعوت شهادت یابد یا نیابد فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ پس بداد خدای تعالی ایشان را برکت دعا
و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان
و یافتن غنایم و دیگر عطا کرد ایشان را نیکویی و پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت
با رضا و لقا که مقام قربت و خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را
در امور و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه باو بر یک کار
مرد و چه هر که او را دارد همه دارد و چنانچه در حدیث وارد یافته که دلهای
خلایق بر سه گونه است بعضی مشغولند بدنیا و بعضی بعقبا و بعضی بمولی اما قلوبی
که مشغولند بدنیا پس مر آنها راست شدت و عقوبت و بلا و اما دلهای که اشتغال ایشان
دارند بامور آخرت پس مر ایشان راست علو درجات و اما دلهای که برضای مولی خشنود است
پس مر ایشانراست دنیا و عقبی و مولی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا
يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ ای گروه گرویدگان اگر فرمان برید
کافران را در شان جمعی است که از ابوسفیان طلب امان میکردند و امیر المؤمنین ص
فرموده که در شان منافقان است که بمؤمنان میگفتند که این زمان پیغمبر شما کشته شد
و رایت دولت کفار و ابوسفیان استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد
حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان کار کنید باز گردانند شما را بر پاشنهای شما
یعنی بکفر باز برند پس آنگاه گردید شما زیان کاران در هر دو سرای یعنی بالاتر از آن نمی باشد

که کفر را بر ایمان اختیار کنند و نیز از بر جان پس فرمان دشمنان مبرید بل الله مولیکم
وهو خیر الناصرین ۝ بلکه بدانید که خدای تعالی یار و دوست و مددکار شماست
پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجوئید و او بهترین یاری کنندگانست سنلقی
فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا ومأویهم النار
وبئس مثوی الظالمین ۝ زود باشد که در افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم حق
سبحانه و تعالی همچو در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه حتی
ترک قتال کرفتند و باز کشتند و آورده اند تا بمکه خوف تمام داشتند که مبادا لشکر
اسلام از عقب ما بیاید و در حدیث ورود یافته که حق سبحانه و تعالی بیکماهه
راه رعب و ترس در دل کفار می افکند و القای رعب بسبب آن بود که ایشان شرک
آوردند بخدای تعالی و انباز کرفتند آنچه را که نفرستاده است خدای تعالی
باشراک آن حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی
بودی فرو فرستادی و جای ایشان آتش دوزخ است و بد آرامگاهی است ستمکاران را
دوزخ ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم وتنازعتم
فی الامر وعصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون ۝ منکم من یرید الدنیا ومنکم
من یرید الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل
علی المؤمنین ۝ و هر آینه راست کرد خدای تعالی وعده خود را از برای شما در باب ظفر
چه آن ظفر مشروط بصبر بود که اگر صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند
مغلوب شدند چه فرموده بلی ان تصبروا و در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله یاری
نکرد که در احد جمعی برین سخن انکار کردند ابن عباس فرمود که میان من و خدای تعالی
کتاب خدای فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد آن هنگام که میکشتید کافران را
از روی شتاب زیرا که حس قتل است بر وجه استیصال و سرعت و این کشتن بحکم
خدای تعالی با علم او با معونت او بود در اول روز ظفر شما را بود تا آنگاه که بد دل
شدید و مخالفت کردید در کار حرب و عاصی شدید در امر خود عبد الله بن جبیر
و سخن پیغمبر را صلی الله علیه و آله کوش ناکرده ترک مرکز کرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبی

پس از انکه

پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست میدارید از نصرت و غنیمت از شما کسی باشد
که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از جبل و مرکز
فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و از شما هست آنکس که
خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این کروهی بودند که بر مرکز ثبات
قدم ورزیدند تا وقتی که بعضی شربت شهادت چشیدند مثل حمزه رضوان
الله علیه تا هفتاد کس که ابن جبیر با بقیه اصحاب رخنه از آنجمله اند و بعضی دیگر
بشرف ظفر و نصرت فایز شدند مثل امیر المومنین صلوات الله علیه با چهارده
کس که سابقا قسمت ذکر یافت از مهاجر و انصار پس شما را باز داشت و روی شما را
بکردانید از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید شما را یعنی معامله
آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا کردد و بدرستی که
عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل
نکردانیدند و خداوند سبحانه و تعالی فضل و رحمت بر کروندکان از جمله
فضل و آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اذ تصعدون ولا تلوون علی احد و
الرسول یدعوکم فی اخریکم فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم
ولا ما اصابکم والله خبیر بما تعملون ۝ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت
بالای کوه میکریختید و نمی ایستادید و التفات نمیکردید بر هیچکس از مردمان
یا ملتفت نمیشدید بیکی که آن رسول الله است صلعم شما را میخواند پیغمبر در عقب
شما و میفرمود که ارجعوا الی عباد الله فانی رسول الله یعنی بسوی من بسوی من
باز کردید ای بندکان خدای که منم رسول الله و شما اجابت نمیکردید پس شما را
مکافات کرد خدای تعالی غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر
شهادت و جراحت و بعضی از اصحاب با یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این
پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد دیگر تا اندوهکین نکردید
بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید بر آنکه بشما رسیده
از قتل و جراحت و هزیمت و خدای تعالی آگاه است بآنچه شما میکنید از ثبات
قدم و از هزیمت ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم

وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ
مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ
فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي
صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
پس فرستاد خدای تعالی بر شما از پس اندوه و ملال امنی و آرامشی و آنچه بود خوابی
سبک که می پوشید یعنی در می پیچید گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند
بمرتبه که نزدیک بود که از مرکب بر زمین افتند و منافقان از خوف چنانچه مرتبه
بآن بود که عقلهاشان ببرد و فائده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال
از ایشان و ایمن شدن ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی باشد و گروهی دیگر
که منافقان بودند بدرستی که در غم افکنده بود ایشانرا نفسهای ایشان گمان
بردند بخدای تعالی گمانی ناسزا و ناروا گمانی را که اهل جاهلیت را می بود که مر
محمد صلی الله علیه و آله را تمام نخواهد رسید میگویند آیا هست ما را بر سبیل
انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود هیچ چیز یعنی طمع
غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر نشد و قولی آنست که این قول ابن ابی
و معتب بن قشیر و اصحاب ایشانست که در جواب بنو الخزرج گفتند هل لنا من
الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت
مر خدایراست و فرمان او راست نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش
از شکوک و شبهات آنچه اشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر
مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان
میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی
یا اگر دین ما بر حق بودی اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند
و هزیمت بما راه نیافت بگو اگر می بودید ای منافقان در خانهای خود نمی خواستید
که با ما بیرون آیید هر اینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته

شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید
هر اینه مومنان بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید
که بعد از چنان غمی و المی که داشتید ایمنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق
باشید و برای آنکه ظاهر گرداند خدای تعالی آنچه در سینهای شماست از اندیشها
و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلهاست از نیتها و عزیمتها و خدای تعالی
داناست بآنچه در سینها باشد از سرائر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ
يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی آنکسانی که روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند
آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد
جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب لغزش کرد و فرمان وی بردند
بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه و آله
و بدرستی که خدای تعالی درگذرانید از ایشان گناه را بجهت توبه و اعتذار
ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است بردبار است تعجیل نکند در عقوبت
گنه کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ
ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ای گروه
گرویدگان مباشید مانند آنکسانی که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای
برادران کشته و مرده خود را از منافقان نسبی یا سببی چون برفتندی در زمین
برای تجارت و بیرون شدندی یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی
اگر بودندی نزد ما و بسفر غزو نرفتندی نمردندی در راه سفر و کشته نگشتندی
در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید در این قول تا بگرداند خدای
تعالی آن مخالفت شما را با گمان ایشانرا که اگر ما بودندی تلف نشدندی دریغی
و اندوهی در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده می دارد نه حضر و بیرون و او می
میراند نه حرب و سفر و خدای تعالی بآنچه شما میکنید ای گرویدگان از صبر و
ثبات بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ

مما یجمعون ۝ و بخدا اگر کشته شوید در راه خدای که جهادست یا بمیرید در
خشنودی خدای بر فراش هر اینه آمرزش از خدای عز و جل و بخشش او بهتر
از آنچه کافران فراهم می‌آرند از متاع غرور و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون ۝
و اگر بمیرید ای مومنان با خشنودی حق تعالی یا کشته شوید در کارزار هر اینه
بسوی خدای تعالی که معبود شماست حشر کرده شوید پس چون رجوع بجانب
اوست و فراخور آن جزا خواهد داد نیک را نیک و بد را بد پس بطاعت کوشید
و در جهاد کوشش نمودن و روی از متاع فانی گردانیدن و برای باقی آوردن
نسبت ندارد و در معنی این ابیات فرموده ابو عبد الله حسین بن علی ابن
ابی طالب علیهم الصلوة والسلام شعر وان تکن الدنیا تعد نفیسة ۝
فدار ثواب الله اعلی و انبل ۝ و ان تکن الابدان للموت انشئت ۝ فقتل امری بالسیف فی الله افضل ۝
و ان تکن الارزاق قسما مقدرا ۝ فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل ۝ و ان تکن الاموال للترک جمعها ۝
فما بال متروک به المرء یبخل ۝ یعنی و اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را نفیس شمارند
پس معتبر است که خانه جزای آلهی از آن اعلی و اعظم است و اگر هست که بدنها از
برای مرگ مخلوق شده اند و این امر واقعی است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه
خدای افضل و بهتر است و اگر هست ارزاق قسمت شده مقرر و مقدر پس قلة
حرص مرد در کسب و جهد نیکوترست و اگر چنانچه جمع اموال از برای ترک
پس چه حالست چیزی را که ترک کرده خواهد شد بآن مرد یعنی ترک آن خواهد کرد
بخیلی نماید و مصرف نکند فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر
فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین ۝ پس ببخشایشی که بود
نازل شده از حضرت حق تعالی نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن وقت
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ
و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بنسبت آن جماعت رعایت
نمود حق تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی تو برحمت می بود و اگر میبودی
تو درشت یا سخت گوی یا جفا کننده سخت دل و نامهربان هر اینه اصحاب ترا ترک کرده

متفرق

شدندی از نزدیک تو و با تو بنا را امید نبودی پس در گذر از ایشان و عفو کن تقصیری
که در خدمت تو کرده اند و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای
حقوق من ورزیده اند و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن
حکم جزم صادر نشده تا بدان خوشحال شوند و اطمینان یابند و بدانند که ایشان را
نزد آنحضرت قدر و وقع و اعتباری هست و آن موجب الفت کلی گردد و مشاورت
مخصوص بوده با امور محاربه و مقاتله با کفار و چون قصد کاری کردی بعد
از مشورت پس توکل بر خدای تعالی کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد توکل کنندگان را و توکل حقیقی کسی راست که از غیر حق نترسد و جز باو امیدوار
نباشد ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم
من بعده و علی الله فلیتوکل المؤمنون ۝ اگر خدای تعالی شما را نصرت دهد چنانچه
در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ
احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را بعد از فرو گذاشتن و بر کرم خدای
باید توکل کنند باور دارندگان و ما کان لنبی ان یغل و من یغلل یأت بما غل
یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون ۝ و نباشد و سزا نبود
هر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اعراب صحابه از پیغمبر صلعم در خواست
مینمودند که ما را از غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت آمد
که خیانت پیغمبر در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ
گم شد و جمعی به کلمات از روی نفاق نسبت آن به سید علی الاطلاق صلی الله علیه
و آله کردند حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما از این خیانت
بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت و غیر آن خیانت نکند چه نبوت و خیانت
با هم جمع نشود و هر که خیانت کند مطلقا و خصوصا در غنائم بیاید بگاه آنچه در آن
خیانت کرده است یا بیارد آنچه را که در آن خیانت کرده بر گردن روز رستخیز و علی رؤس
الاشهاد بدان فضیحت شود اگر چه سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد
از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آورد آنحضرت آن را قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری پس تمام

داده شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم کرده نشوند
در وقت جزا افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأویه جهنم وبئس
المصیر ۝ آیا آنکه پیروی کند خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد همچو کسی که
بازگردد بخشمی از خدای تعالی بسبب خیانت و آرامگاه او دوزخ باشد و بد جای بازگشت
دوزخ هم درجات عند الله والله بصیر بما یعملون ۝ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان
حق‌اند خداوندان پایهای بلندند یا مراتب ایشان از است در جهات دید خدای تعالی و حق جل
و علا بیناست بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت کذاری لقد من الله
علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم
الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ۝ هر آینه بتحقیق منت نهاد
خدای تعالی بر گرویدگان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی
از آدمیان میخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاک میکرد دلهای ایشان
از دنس مقتضیات طبیعت و رشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد
یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بپاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزد ایشان را کتاب
یا معارف شرعیه و حدیث یا اسرار معارف عقلیه و بدرستی که بودند همه مردمان پیش
از بعثت رسول در گمراهی هویدا نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند
اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم
ان الله علی کل شیء قدیر ۝ آیا هرگاه بشما رسد مصیبت تا بایستی از هزیمت و قتل
و جراحت از اعادی و حال آنکه رسیده بودید از ایشان دو چند از این یعنی یافته بودید
از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن از ایشان
کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این گفتید از روی جزع این از کجا رسید
و ما مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ماست بگو این که شما را پیش آمده هم از نزدیک شما
که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا از مرکز نموده روی بطلب غنیمت
آوردید و مرویست از امیر المؤمنین و ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله علیهما که در روز
بدر حکم بقتل اسیران شده بود اصحاب راضی بفدا شدند که اسیران را نکشند اما حکم آلهی
چنان ورود یافته بود که اگر نکشند ایشان را او بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان از

اصحاب

اصحاب کشته شوند ایشان این را قبول کردند که حالا منتفع میشویم و چون کشته گردیم
شهید باشیم پس این قتل از نزد ایشان شده باشد بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی
از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله
ولیعلم المؤمنین ۝ ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا
قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون ۝ و آنچه بشما رسید از کروهات
ضایع شما در آن روزی که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند
بعلم آلهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطه آن کرده بود یا عقوبتی بود از جانب حق
نسبت ایشان بسبب گناهی که از ایشان بوقوع آمده بود که ترک امر رسول صلی الله علیه
و آله کرده بودند چه مراد از اذن اینجا نه اباحت چنانچه ظاهر این کلام است زیرا که
لازم آید اذن در معاصی که آن کشتن کافرست مسلم را و این بر حق تعالی روا نیست و
تا تمیز دهد حضرت آنانرا که نفاق ورزیدند یعنی تا مؤمن از منافق امتیاز یابند
و گفته شد مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن و رجوع ایشان از راه بمدینه
که بیایید و از حرب باز مگردید و بجهت معاونت کارزار کنید با مشرکان در راه خدای
تعالی یا دفع کنید شر مشرکان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند گفتند اگر
ما را هم حرب میدانستیم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود
می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد محمد صلی الله علیه و آله با اقربای خود صلح خواهد کرد
این منافقان بسوی کفر آن روزی که این سخن گفتند نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل
کفر نزدیکترند در یاری دادن که با اهل ایمان میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای
ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که
جنگ واقع شود یا بزبان اظهار اتباع رسول صلی الله علیه و آله میکردند و در دل منکر
بودند و خدای تعالی داناترست بآنچه منافقان میپوشند از کینه و حقد و حسد
و عداوت الذین قالوا لاخوانهم وقعدوا لو اطاعونا ما قتلوا قل فادرءوا عن
انفسکم الموت ان کنتم صادقین ۝ این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت
فریب جهال گفتند از برای منافقان خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده بودند

وحال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از فرمان گرفتار
بزاری کردندی مار آن برادران در اضطراف از راه و سکون در مساکن خود گشته نشستند
چنانچه مانند هر یکی ای محمد که اگر اخبار مرگ بدست شماست پس دفع کنید از نفسهای
خود مرگ را اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که
منافقان که این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان از راه رسید و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ
يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝
و مپندار آنان را که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان
مردگانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یاران
را گفت که چون برادران روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در حواصل
مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانی
سازند و از جویبارهای بهشت آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین
باشد در سایهٔ پایهٔ عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و
برادران ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت
کردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان این آیت را نازل فرمود که شهیدان را مرده مپندارید
بلکه ایشان زندگانند نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان
میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا میشوند ایشان چون سایر مردگان یا رد سلام
زائران میکنند یا بدستور زندگان روزی داده میشوند از میوهای بهشت در حالتی
که شادمانند بدانچه چیزی که عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان از فضل خویش که
آن دولت خشنودی حق است و با نواع راحات و لذات متلذذ اند که فوق آن متصور نیست
جعفر ابن ابی طالب رضوان الله علیه که در جنگ موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله فرمود که بمن نمودند که جعفر در بهشت عدن دو بال مرصع دارد که
با ملائکه در هوای بهشت طیران میکند با اصناف نعمات طبرسی رحمه الله در تفسیر خود
آورده که بعضی حدیث روح را منکرند و میگویند که روح عرض است پس جایز نیست که
متنعم شود و لیکن این قول صحیح نیست زیرا که روح جسمی است رقیق هوائی ماخوذ

از هیچ و دلیل بر آنکه بیرون میرود از بدن و میبوی او باز می آید و بلا شک احساس
ضلال است در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسیه با انوار الوهیت شوقی بدید آید
ذوات ایشان از لمعات معارف ربانی مستنیر گردد اندر یُرْزَقُونَ اشارت بآنست و
بر آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست که بهجت واقع
ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و سروری قوی تر از نظر بجمال وجه کریم نتوانند
و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند بآنانی که هنوز در نرسیده اند بایشان
از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک باشند
بشادی ایشان بآنست که براحوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند
آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند که
اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در وی گذارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ
وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ شادمانی مینمایند برحمتی که فائض
شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد
و فضل آنچه زاید بر آن بمقتضی اراده خدای دارد و بدینکه فرح دارند شهیدان بآنکه
خدای تعالی ضایع نکند اجر کار مؤمنان موحد و مجاهد را الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلهِ وَ
الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝
آنانکه از روی صدق اجابت کردند فرمان خدا و رسول او را وقتی که بخروج از مدینه
امر فرمود و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه
و آله و سلم آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه فرمود
تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ احد نبوده بدین غزوه بیرون
نیاید ایشان اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمرا
الاسد معسکر همایون منزه شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت آن
لشکر اسلام باحیا و قبایل عرب رسید و دانستند که ایشان از عجز و انکساری نیست حق تعالی
باین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدای تعالی و رسول او کردند از پس آنکه رسیده
بود ایشان را جراحتها مر آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفا و عهد و بترسیدند
از غضب خدای تعالی در مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و السلام چون اجابت کردند

ومخالفت نمودند ایشانرا امروز برکت یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را
بعد از رجوع ندامتی روی نمود و عزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد
ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد آمد با او گفتند همراهی در دل ایشان افتاد
از روحا روی بجانب مکه آوردند و در راه قافله از تجار با طایفه از اعراب بادیه
که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نموده گفتند که محمد را باز هر جا که به بینید از ما
بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال
بلکه استیصال شمارا میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات
نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله
در تفسیر خود آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از رجوع فرمود بجماعتی که برود
وخبر قوم بما رساند کسی اجابت نکرد غیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اجابت
نمود آنحضرت فرمود که ملاحظه کن اگر بر اسبها سوار شده اند و شترانرا بکتل
گذاشته اند یقین جزم عزیمت مدینه دارند و اگر بر شتران سوار اند و اسبان بکتل
میکشند یعنی داعیه مکه دارند امیر المؤمنین علیه السلام روان شد با بعضی از ملازمان
خود جماعتی مردم رسیدند در راه و آن خبر ابوسفیانرا رسانیدند ایشان دغدغه
ناکرده گفتند حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ چون امیر المؤمنین علیه السلم نزدیک قوم رسید
مشاهده فرمود دید که بر شتران سوار شده اند و اسبانرا کتل کرده اند مراجعت فرموده
این خبر رسانید معلوم فرمودند که بجانب مکه روانند و سخنان جماعت اراجیف
گوی در هیچکدام از لشکریان تاثیری نکرد و بهیچ وجه از تزلزل بیان خلوص ایشان
راه نیافت بلکه در سواد تصدیق افزوده و جواب ایشان نیز همین بود که امیر المؤمنین
فرمود که حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ قَالَ
لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف گفتند مر ایشانرا مردمان
یا تجار یا اعراب بدرستی که ابا سفیان و اصحاب او جمع شده اند و متفق الکلمه
گشته اند برای قتال شما پس بترسید از آمدن ایشان که شمارا با ایشان طاقت حرب نیست
پس زیاده کرد این سخن مومنانرا تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند و گفتند

پسنده است ما را خدای باری دهنده و کفایت کننده و نیکو کارگذاری است حضرت
پروردگار این قول اکثر مفسرین است و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از آن
در غزوه بدر صغری فرود آمده و ابو الجارود نیز از امام محمد باقر علیه السلم این روایت
کرده که روز حرب احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرده که میعاد حرب ما در سال
دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در جواب او بگوئید که چنین
باشد که دیگر سال که نزدیک بوعده رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را
مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت
از سفر بدر باز گشت نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز و کثرت لشکر
کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد در جواب حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
میشنود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصحاب احد و جمعی که مجموع هزار و
پانصد مرد بودند ببدر فرمود و هشت روز آنجا توقف نمود و بازارها قایم گشت
و در معاملات ربح فراوان بدست آمد و کفار از بیم لشکر اسلام بدان موضع نیامدند
وحق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر ناس ثانی عبارت از ابوسفیان و اتباع
اوست و بتمه حال مؤمنان انست که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝ پس باز گشتند بعد از حمراء
الاسد و بقول ثانی از موضع بدر با عافیتی تمام با انواع کلام از خدای و زیادتی
با ارزانی مال و تجارت نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه با سلامت
رفتند و بکرامت باز آمدند و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول
و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست برفع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ
يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۝ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ جز این نیست که آن تخویف
تخویف شیطان بود که می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله
با نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود و تا بترساند بدان منافقانرا و از لشکر پیغمبر
صلی الله علیه و آله رو گردان شوند و آن صورت سبب شکست مسلمانان گردد و معنی
که آن شیطان اینست که همان ابوسفیان باشد که مخوف بود و اهل نفاق اولیای
او باشند پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان و بترسید از من در مخالفت

امر ین اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا ولا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخرة ولهم
عذاب عظیم ۝ و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه می شتابند در یاری اهل
کفر چون ابن ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیدند و فرو گذاشتند ۝
بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را چیزی
بسبب مسارعت در کفر میخواهد خدای تعالی آنکه نگرداند ایشان را یعنی ندهد
بهره در ثواب آن جهان و مر این مسارعان را عذابی بزرگست یعنی بسیار و همیشه
ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا ولهم عذاب الیم ۝
بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند ایمان را بکفر هرگز زیان نکنند
خدای تعالی چیزی بسبب شرا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد و مر ایشان را
عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا
انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ۝
و نه پندارند کافران آنکسانی که کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان
که درنگ ایشان در دنیا بهتر است از برای ایشان بدرستی که درنگ و مهلت
میدهیم ایشان را تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند و مر ایشان را
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه
حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله
یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم
بران نیست خدای تعالی که بگذارد مومنان را بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید
از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه ظرف حکمت الهی نهند
حال شما را بر محک امتحان زنند تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است از پاک
که محلی بحلیه ایمانست یعنی مومن مخلص و این تمییز باجتهاد باشد تا منافقان تخلف
نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر
ایشان که بطریق وحی سید عالم صلی الله علیه و آله را معلوم کرده و مخصوصان
و امینان بران اطلاع یابند مثل اهل بیت علیهم السلم و از جمله مکنونات ضمایر

اهل النفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امت مرا بصورت
و حلیه بمن نمودند بهمان شابه که ذرات ذریات بآدم علیه السلم نموده بودند مرا بالهام
الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان
مانند منافقان گفتند با بطالب که پسر برادر تو اینچنین دعوی بلند میکند و از حال
دل متزلزل ما غافلست اگر راست میگوید گو علی الیقین با ما بگو که کدام مخلص است و
کدام منافق آیت آمد که چنان نیست که خدای تعالی مطلع گرداند شما را ای منافقان
ولیکن خدای تعالی برگزیند برای اطلاع بران از فرستادگان هرکه را خواهد او را بر
احوال غیبی مطلع گرداند و تابعان نبی نیز از نبی اطلاع پیدا کنند پس شما ای مومنان
بگروید بخدای بران وجه که او مستحق است بعلم و باور دارید رسولان او را که
بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب باکفار یا منافقان باشد و اگر ایمان آرید
برین وجه و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق شما را باشد مزدی بزرگ ولا
یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما
تعملون خبیر ۝ و نپندارند آنانکه از دنائت همت بخیلی میکنند بدانچه خدای تع
از مال دنیا بدیشان داده است از فضل و کرم خود آن بخل بهتر است مر ایشان را بلکه این
آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق
شداید و اهوال زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود بآنچه بخل کردند بآن
از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشان را واقع باشد در روز رستخیز چنانچه
در حدیث آمده که هرکرا خدای تعالی مالی عطا فرمود و انکس از روی بخل زکوة آن
ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت مار بزرگ که از بسیاری
شدت زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی آشکار بود
وانچنانی ماری خبیث ترین مارهاست بر آن مار میباید و طوق کردن او شده
هر دو کاره روی و دهن او را بگیرد و بزبان تقریع و توبیخ و سرزنش گشاده گوید که
من آن مال توام و من آن گنج توام که در دنیا با وی مباهات میزدی و طرح مفاخرت
بر اقران می افکندی و مر خدای راست میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند

وملك آسمان وزمين بي دعوي مدعيان ونزاع منازعان اورا مسلم ماند كه لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ محققان گفته اند كه ميراث در حقيقت چيزيرا گويند
كه بملك كسي در آيد وپيش از آن در ملك ايشان نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و
زمين را ميراث بر وجه مجاز گفته چه عاريتست در دست ايشان ودر حقيقت
از آن خداوندست پس چون اهل ملك آسمان وزمين بميرند عاريت بصاحب
او باز رسد ودر اين سخن اشارتي هست بآنكه بخيل از راه نفس الامر مالك نيست وآنچه
دارد از آن خست پس نهادن ديگري بخل ورزيدن غايت غباوت ونهايت شقاوت
وخداي تعالي بآنچه شما ميكنيد از نفاق وافساد داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ
الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ
حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بدرستي كه بشنيد خداي تعالي سخن آنهارا
كه گفتند بدرستي كه خداي تعالي درويش است وما توانگريم چون آيت أَقْرِضُوا
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا به پيغمبر صلي الله عليه وآله فرود آمد آنحضرت نوشت بيهود بني قينقاع
كه بپاي داريد نماز را وبدهيد زكوة را وآيت اقرضوا الله را ويكي از صحابه داده
فرستاد او چون بآنجا رسيد ديد در يك بقعه جماعتي بسيار نشسته اند در گرد شخصي
كه اورا فنحاص بن عازورا ميگفتند او نامه پيغمبر صلعم داد باو وايشانرا دعوت
نمود باسلام بآنچه مضمون نامه بود فنحاص گفت اگر آنچه تو ميگويي حق است پس خدا
فقير باشد وما غني كه اگر غني ميبود از ما قرض نميطلبيد آن صحابي طپانچه بروي
او زد از غضب پس اين آيت نازل شد وبعضي گويند قائل اين قول حيي بن اخطب بود حضرت
حق از روي تهديد گفت كه زود باشد كه بنويسيم يعني حفظه را امر نماييم تا بنويسند
آنچه ايشان گفتند ونسبت فقر بما اسناد كردند وغنا را بخود وديگر خواهيم نوشت قتل
اسلاف ايشان پيغمبران را بناحق وما ميگوييم ايشانرا از روي تحقير بآن وقت قيام
قبور بچشيد عذاب آتش سوزنده را ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اينچنين عذابي شما را بسبب چيزيست كه از پيش فرستاده دستهاي
شما ذكر يد براي تحقيق فعل است وگرنه فاعل ايشانند وافعال ايشان قتل انبيا
بوده وعبادت عجل وامثال آن وديگر اين عقوبت بسبب آنست كه خداي تعالي

نیز

نسبت ستمكاري بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابيد از روي عدل شمارا معذب
ميسازد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ
تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ديگر شنيد قول آنانكه گفتند بدرستي كه خداي تعالي عهد كرده
وپيمان فرستاده بما يعني ما را امر كرده بآنكه ايمان نياوريم وتصديق نكنيم فرستاده را
تا وقتي كه بيارد براي ما قرباني كه بخورد آنرا آتش بني اسرائيل را خوردن قرباني حلال
نبوده آنرا در وسط بيتي مكشوف السقف نهادندي وپيغمبر آن زمان در ميان خانه
ايستاده مناجات كردندي وعظماي بني اسرائيل از خارج بيت سر نهاده بپيش آنرا
متوجه بودندي تا وقتي كه قربان مقبول شدي وعلامت قبول آن بود كه آتش سفيد
بي دود با آواز مهيب از آسمان فرود آمدي در قرباني پيچيدي وبسوختي پس جهودان
ميگفتند كه در توريه مذكور است كه جز بدان پيغمبر مگرويد كه قرباني برين وجه
بيارد حق تعالي ايشانرا الزام ميكند كه بگو بتحقيق آمدند بشما فرستادگان خداي پيش
از ظهور من بمعجزهاي روشن چون عيسي ع پس چرا كشتيد ايشانرا مثل زكريا كه صاحب
ذبح بوده پسرا ويحيي را اگر هستيد راستگويان كه متابعت پيغمبر صاحب قربان ميبايد
كرد اين دلالت دارد بر تكذيب قول ايشان ودلالت بر عناد ايشان وبر آنكه پيغمبر
اگر ايشان برآن معتقد ميبودند روي فوق مدعاي ايشان نيكو كرويدند همچنانكه پيش از
پيغمبران عليهم السلام ايشان بآن نبودند با معجزاتي ديگر نگرويدند وكشتند فَإِنْ
كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
براي تسلي آنحضرت كه كفار تكذيب او مينمودند ميفرمايد پس اگر تكذيب كردند ترا
ملول مشو بدرستي كه تكذيب كرده شده اند فرستادگان پيش از تو چنان فرستادگاني
كه ايشان آورده بودند حجتهاي روشن ومعجزهاي ظاهر ومواعظ زاجره با احكام
شرعيه وكتاب روشن كننده حلال وحرام مثل توريه وانجيل وغير ذلك كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ
أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ هر نفسي چشنده
مرگ است وزود باشد اي اهل تكذيب واصحاب تصديق كه همه شما از شربت بچشيد

وجز این نیست که عطا داده شوید مزدهای اعمال خود را روز برخاستن از قبور پس
هر که دور کرده شود از آتش دوزخ و در آورده شود به بهشت پس هر آینه رستکاری
یافت و بمراد رسید و نیست زندگانی این جهان مگر برخورداری ناپایدار حیات
دنیا را بمتاعی تشبیه فرموده که خریداران فریب خورده مراد آنست که زندگانی
دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ نمی
ارزد آیت دلالت کرد که نعیم آخرت را نسبتی نیست برای غرور وهذا حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله فرموده که موضع تازیانه در بهشت بهترست از دنیا وما فیها
لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝
بخدا که شما آزمایش کرده خواهید شد در مالهای خود اهل شرک بعد از مهاجرت
اهل ایمان دست تعدی بمال وضیاع هریک که در مکه داشتند دراز کرده از برای
خود می اندوختند و هرکرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب میسوختند
حق تعالی آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف
و در نفسهای خود بجهاد با امراض و علل و هر آینه خواهید شنید از آنکه کتاب بایشان
داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و از آنکسان نیز که شرک آورده اند رنج بسیار
یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر شود هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وآله و هم
بنسبت شما و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و بپرهیزید از مکافات ایشان و با نتقام
گذارید پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهای دین است و در منهج
نشانهای آن از حقائق ایمان وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ
لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ
مَا يَشْتَرُونَ ۝ و یاد کن آنرا که فرا گرفت عهد و پیمان آنانکه عطا کرده اند ایشانرا
توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که هر آینه بیان کنید
برای مردمان کتابرا که در شأن محمدست صلی الله علیه وآله و مپوشید امر پیغمبر را
پس بینداختند کتابرا یا پیمانرا از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات
و خریدند یعنی بر گزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود بهای اندک و آن ماکول و مشروبی

احبار

احبار و اسافله بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند پس بد چیزیست که میخرند
یعنی بدل مکنید نعیم جاوید را از حطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ۝ مپندار ای محمد آنانرا که شادی میباشند بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن
نعت تو و اینها دوست میدارند که ستوده شوند بآنچه نکردند پیغمبر صلی الله علیه
وآله از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آنرا مخفی داشتند و بنوعی دیگر سخن
آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا
داعیه استحسان نیز بود این آیت نازل شد یا در شان منافقانست که از غزوه
تخلف کرده اند و چون پیغمبر صلی الله علیه وآله باز آمد زبان اعتذار گشوده توقع
تحسین داشتند پس مپندار ای بنی اسرائیل وای مومنان ایشانرا که اهل نجات اند
از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه و مر ایشانراست
عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و خدای تعالی بر همه
چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار توانا است آورده اند که قریش از یهود
پرسیدند معجزات موسی علیه السلام که چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا
با معجزهای دیگر در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی ع سوال کردند
احیاء موتی و ابراء ابرص و اکمه گفتند پس بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
آمده گفتند از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدینجا آمده ایم
اگر کوه صفا را از بهر ما زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو بدانیم حق تعالی این آیت
فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت ایزدید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ بدرستی که در آفرینش آسمانها
و آنچه در رویست و در آفریدن زمین و آنچه بر رویست و آمد شد شب و روز
با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت هر آینه نشانهاست بر وجود
صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از
شوائب حس و وهم صافی و بادراک دقائق اسرار و حقائق آثار وافی باشد

الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق
السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
واین اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند خدا را در حالت ایستادن
ودر وقت نشستن ودر زمانی که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست
یعنی دائم با ذکر حقند وپیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا
اکثر ذکره یا مراد از ذکر نمازست که باین هیأت سه گانه میکنند بر حسب طاقت خود
یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست
وبر نعمت قعود که پایداری صحت درانست وبر راحت خوابگاه ومنام که آسایش تمام
بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست
اما ذکر دل را فتوری وقصوری نمی باشد پس مراد ازین ذکر صاحب دلانند که
مشغول بذکر دل وجانند که قائمند یعنی متوجه بامر الهی وقعودا او قاعدند یعنی
باز ایستاده از ملاهی وعلی جنوبهم از ارتکاب مناهی بر جانبند یا قائمند بر
آستانه خدمت وقاعدند بر بساط قربت وعلی جنوبهم آسودگانند در بارگاه
وجد وحال بر کناره از پندار وهم وغرور وخیال واندیشه میکنند از روی استدلال
در آفرینش آسمانها وزمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیر ومبدع
حکیم ومحجب بعد وهجران از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آمده
واز روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی تو این مخلوق را که
آسمان وزمین است آفریدنی باطل وبیحاصل یا خلق نکرده آنرا عبث وهزل پاکی
تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی پس نگاه دار ما را بعنایت لطف خود از عذاب
آتش دوزخ ثعلبی رحمه الله روایت میکند در تفسیر خود از محمد حنفیه رضوان
الله علیه واو از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول صلی الله علیه وآله هرگاه برخواستی
از شب مسواک میکرد ونظر میفرمود بجانب آسمان ومیخواند ان فی خلق السموات تا
فقنا عذاب النار وورود یافته از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
کلام میفرموده اند باین پنج آیت که ان فی خلق السموات است تا لا تخلف المیعاد
که در وقت برخواستن از برای نماز شب بخوانند ودر هنگام خواب کردن وبعد

اندر دو رکعت نافله فجر ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من
انصار ای آفریدگار ما بدرستیکه تو از روی عدل هر که را در آری بدوزخ ودر آنجا
جاوید ماند پس بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبت که اگر خلود نباشد وبعد
از استیفاء عقاب او را بیرون آرند نه خزی وفضیحتست ونیست ستمکارانرا ازان
مشرک ویهود وامثال ایشان از ظلمه آل محمد صلی الله علیه وآله یاران ومددکارانی
که عذاب دوزخ از ایشان مندفع سازند ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع
الابرار ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم ندای نداکننده را که باشکارا میخواند
خلق را بسوی ایمان واین منادی محمدست ص یا قرآن واین عام ترست چه بسیار
کس دعوت رسول را صلی الله علیه وآله در نیافته اند وهمه از قرآن میشنوند که
بزبان بیان ندا میکند وندای محمدی را صاحب الامر علیه السلام باتمام خواهد رسانید
که تمام خلق را دعوت فرماید به ایمان وهر که قبول نکند بتیغ سیاست وی در آید
ومنادی برین وجه گوید که بگروید به پروردگار خود پس اجابت کنندگان گویند
اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم بتوحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد
ومتعلقات او ای آفریننده ما پس بیامرز گناهان ما را از کبائرست یا مطلق
گناهان گذشته ودر گذران وبپوش از ما بدیهای ما را از صغائر یا گناهان
آینده است وبمیران ما را با نیکان ونیکوکاران یعنی با ایشان که معصومند
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
ای تدبیر کننده وبصلاح آرنده کار ما بده آنچه وعده فرموده بر تصدیق وفرستادگان
خود که نعیم جاودانیست یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان
یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلم
فرموده که ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم
علیه السلم فرموده که ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله را فرمودی که واستغفر لذنبک وللمؤمنین ورسوا مگردان
ما را روز رستخیز بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را وچون آل عبا علیهم التحیة

و الثنا باین پنج آیات بابرکات که مشتملست بر دعوات مداومت میفرموده اند
سیما در جوف لیل لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول رسیده بروایح رحمت
از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ
عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ
پس اجابت فرمود دعاهای ایشانرا پروردگار ایشان باینکه گفت من ضایع نگردانم
عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از حضرت رسالت صلعم
سوال کردم که هر جا ملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را بثنا بسیار
یاد کرده و مهاجرانرا از زنان نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عمل
کننده را از شما ضایع نکنم از مرد و زن بعضی از شما از بعضی دیگرند یعنی شما از
یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم
داده است هر که عمل کند مزد آن برد ذکورت و انوثت را در آن مدخلی نیست این
نه از قبیل ارثست و غیر آن که تفاوتی باشد پس آنانکه هجرت کردند از شرک
یا از اوطان خویش و بیرون شدند از دیار و سراها و منزلها خود یعنی پیغمبر صلی
الله علیه و آله و آنانکه مشرکان ایشانرا بیرون کردند از مکه رنجانیده شدند
در راه طاعت من مراد متابعان اسلام اند چون بلال که بضرب و شتم و صهیب
که او را بنهب اموال مبتلا گردانیدند و کارزار کردند با کفار و کشته شدند در جهاد
این طایفه مهاجران هر اینه در گذرانم از ایشان بدیهای ایشانرا و در آرم ایشانرا
ببوستانهای کسمیر و در زیر درختان یا در زیر بخت منازل آن جویها و پاداش
دهم ایشانرا پاداش دادنی از نزد خدای تعالی وضع مظهر در موضع مضمر دلیل
بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیت و تقیید باسم الله که
دالست بر ذات و مجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست و خداست که نیکویی
پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در طبرسی و دیگر تفاسیر آورده اند که
مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند در خاطر

ایشان

ایشان میگذشت چرا باید بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدای شناسان در
رنج و محنت حق تعالی جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود فرمود که مراد درویشان
امتند لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران در شهرها برای تجارت
و آن آمد شد ایشان برخورداری اندکست زود باشد که زایل شود پس از آنکه
بآخرت روند بازگشت ایشان جهنم باشد و بد آرامگاهست جهنم لَكِنِ الَّذِينَ
اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ لیکن آنانکه بترسیدند از عذاب پروردگار خود
بمتاع دنیی مغرور نگشتند پس مر ایشانراست بوستانها بران وجه که میرود در
زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین جاوید باشند
دران بوستانها در حالتی که ایشانرا این بهشتها پیشکش و ماحضر باشد از نزدیک
خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل مهمانان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی
آن دلیل است بر کرامت مهمانان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان
دار السلام خواهد بود پس نعمت تجلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا نباشد و آنچه
نزدیک خدای تعالی است از الطاف خفیه و بهشت مزد نیکوکارانرا از متاع فانی
وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ
لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ در اسباب نزول آورده اند که در شان ابن سلام و اهل نجران نازل شده
و جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید که در شان نجاشی که ملک حبشه بود نازل شد
و نام او اصحمه بود که بعربی عطیه است وقتی که در حبشه وفات کرد جبرئیل علیه السلام
این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید آنحضرت با اصحاب گفت که بیرون روید
و نماز بگذارید بر برادر خود که در حبشه وفات کرده پرسیدند چه کس است فرمود
که نجاشی و خود نیز بیرون فرمود و به بقیع رفت حق سبحانه و تعالی کشف حجاب
زمین فرمود تا سریر نجاشی بنظر آنحضرت در آمد آنگاه نماز بروی گذارد منافقان
گفتند که نظر کنید باین مرد که نماز میگذارد بر علج نصرانی که هرگز او را ندیده و بر دین او نبوده

برعلج

این آیت نازل شد و هر آینه از اهل کتاب کسی هست که میگرود بخدای تعالی و آنچه
بر شما منزل شده که قرآنست و بدان نیز که بایشان فرستاده اند که توریة است یا
انجیل در حالتی که ترسکاران اند یا متواضعان مر خدا را بدل نمیکنند باحکام توریة
یا نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهای اندک چنانچه احبار میشوند خوار آنگروه جامع
شدند مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزد پروردگار ایشان بدرستی
که خدای تعالی زود حسابست بآسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ۝
ای گروه مؤمنان صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد بر اعدا و حقیقت آنست که
بر امتثال احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد و شکیبائی نمائید در مقا
دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید
مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان
و اسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه
انتظار نماز است بعد از نماز و امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت فرموده که
از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود که اسباغ وضو
در جمیع حالات و نقل اقدام بجماعات و انتظار صلوة بعد از صلوات پس رباط
عبارت از نفیست و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید شاید که شما رستگار شوید
محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و
مصابرت فرمایند بر مراقبت قلوب بمع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام
قضا و ابی بن کعب روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره آل عمران
بخواند رحمت داده شود بهر آیتی از و یکنوع امانی بر جسر جهنم و هر که سوره آل
عمران در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای تعالی و ملائکه بر و تا آفتاب متواری شود

سورة النساء مدنیة وهی مائة وست وسبعون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ ۝ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا کَثِیرًا وَنِسَاءً ۝
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا ۝

ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خویش آن آفریدگاری که
بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف و اشکال و السنه از یکتن که آن آدم است
علیه السلام و بیافرید از آن تن تنها جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان
پهلوی چپ آدم بیافرید و پراکنده کرد و ظاهر کرد ابتدا از آدم و حوا بواسطه توالد
و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان و بترسید از مخالفت امر خدای آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر
میدهید بآنخدا و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید بدرستی که
خدای هست و بود و باشد بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است
و هر که داند که حق تعالی نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای
آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی از و شرم دارد وَآتُوا الْیَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا
تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَلَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِکُمْ إِنَّهُ کَانَ حُوبًا
کَبِیرًا ۝ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان مالهای ایشانرا که بحکم ولایت
و وصایت و ولایت تصرف کرده آید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته
میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند لاغر
گوسفندی فربه و بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق تعالی فرمود که و بدل
مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید بتبدیل جیده از مال یتیم که
در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که به نسبت شما طیب است
و مخورید مالهای ایشانرا آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل
و یا خیانت در وی هست نزدیک خدای تعالی گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان
نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسر مانده و او بوصایت اموال او متصرف
شد چون پسر بحد بلوغ رسید مال خود را از عم خود طلب نمود غطفان در ادای
آن تعلل میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبویه افتاد این آیت فرود آمد غطفانی
گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر بی بهانه تمامی مال را تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ
خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامَىٰ فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ
فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَٰلِکَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ۝

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا
واکر می‌ترسید شما یا میدانید آنکه عدل نکنید و راستی نورزید در اموال یتیمان
آورده اند که این آیت در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و صرفی
در مال آن یتیمه داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد حق خدمت و تعیین
کابین چنانچه باید فرو کذارد بانواع مشقت او را الزام میشد و هرچه میکرد طبیعت
او بود بیش می‌آورد آیت فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان دور دید
و ادای مال ایشانرا از روی عدالت نمیتوانید پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را
از زنان دوکانه و سه کانه و چهار کانه ناکح مختار است که از اعداد مذکور هر کدام
را که بخواهد در عقد دوام چهار جمع میتواند کرد و زیاده برین جایز نیست لیکن متعه
و ملک یمین را حصری نیست پس اکر دانید یا ترسید آنکه عدل نتوانید کرد میان این
زنان پس اختیار کنید یکی را یا بکیرید آنچه را که مالک آنست دستهای شما یعنی
شما را ملکیت در ان تصرف هست مثل کنیزکان در هر خریده این اختیار واحده یا سری
نزدیکترست بآنکه میل نمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید مر زنانی را که
بعقد نکاح در آورده اند کابینهای ایشانرا در حالتی که هست آنها هدیه و عطیه از
خدای تعالی بخشیده شده بدیشان زیرا که حق تعالی استمتاع را مشترک کردانیده
میان زن و شوهر و بازای استمتاع مهر تعیین فرموده پس آن عطیه باشد از خدای
تعالی که شما از آن فی داشته پس اکر این زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بکذرند
از هر چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی پس بخورید آنچیز را
و بکار برید سازکار خوشکوار روایت کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که هنی آن باشد که در وی کناهی نبود و مری آنکه باری بر دل و رنجی در تن نباشد
وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ
وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا و مدهید بسفیهان و بیخردان یعنی کسانی که اموال خود را
در غیر اغراض صحیحه صرف نمایند مالهای خود را خطاب باولیای سفهاست و
اضافه مال بدیشان جهت تصرف ایشانست در آن بحق ولایت آن مالهای که کردانیده
خدای تعالی برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج

جهاد

و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بهره مدهید
سفهارا یعنی وظیفه مقرر کنید در ان مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه
دهید ایشانرا بقدر حال و بکوئید بعد از منع مال ایشانرا سخنی نیکو و پسندیده
مثلا اکر یتیم باشد کوئید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم تو خواهم کرد و دیکر از انواع وعده کنید که دل ایشان بدان خوش سازند وَابْتَلُوا الْيَتَامَى
حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا
إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ
بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا
و بیازمائید یتیمانرا که مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و وقوف بر بیع و شرا
و اکر زنانند بنسج و غزل و ترتیب امور خانه تا آنکاه که برسند بحد نکاح و این کنایه
از بلوغ است و آن بیکی از سه چیز معلوم میتوان کرد با احتلام یا بموی در رستن بر عانه
یا بسن اکر پسرست تا بپانزده سال و اکر دختر است تا به نه سال پس اکر دیدید و در یافتید
بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال که در ان فریب
نخورند پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که در تصرف شما بوده و مخورید ای اولیا
مالهای یتیمانرا و تلف مکنید از روی کزاف و اسراف یعنی بمجاوزت از ان حد که حاکم
شرع تعیین کرده و دیکر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی کرفتن
از خوف آنکه بزرک شوند و مال از شما باز ستانند و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانکر
پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد و هر که
باشد از انجماعت که مال یتیم در دست ایشانست درویش و محتاج پس باید که
بخورد از مال یتیم به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بقدر آنچه اجرت
سعی اوست و اولی آنست که از کفایت و اجرت آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون بدهید
و باز کردانید به یتیمان مالهای ایشانرا پس کواه بکیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان
جدال و خصومت پدید نیاید و بسنده است خدای تعالی کواه بندکان یا جزا دهنده
بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در زمان جاهلیه
چنان بوده است که زنان و اطفال و پیران خورد سال را میراث نمیدادند و میکفتند که

مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت از دشمن فرا
تواند آورد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت فرمود طریقهٔ میراث
برهمین قانون مستمر بود تا روزی امرأته بجناب نبوت مآب آمد و گفت که اوس
بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت کرده و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار
گذاشته و ابنای عم او بحیطهٔ تصرف در آورده اند و مرا و صغیر از ان محروم و بی نوا
گذاشته حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ایشان را طلبید و صورت ماجرا پرسید
ایشان باز اندا ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریقهٔ آبا و
اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا
مَفْرُوضًا ۝ مردان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست از مالی که بگذارند پدر و
مادر و خویشاوندان نزدیک و مر زنان را نیز حصه هست از آنچه والدین و اقربا
بگذارند و از آنچه کم باشد از مال گذاشته یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان
بهره با نذر پدید کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشانی
که میراث نمی برند و یتیمانی که بیگانه باشند و درویشان و محتاجان پس بدهید
ایشان را چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که حضار
مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و
بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده و بگویید ایشان را سخنی پسندیده که موجب
فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا
عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۝ و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند
پس از مرگ ایشان فرزندان عاجز و ضعیف بترسند بر ایشان از بینوایی و ضایع شدن
و این نهی است از وصیتی که موجب اجحاف و نقصان ورثه باشد و امر فرموده آنانی را
که حاضر شده اند وصیت او را که نگذارند که او زیاده بر ثلث وصیت کند و حضار را نهی
کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند بعد از وفات ایشان حرمان ایشان
جایز هست یا نه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا

ندارند نسبت بدیگران نیز جایز نشمارند و بعضی گویند ورثه باید که با ضعفای اقارب
و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر باشند در ایشان شفقت و رحمت مرعی
دارند و تفکر کنند که اگر ایشان از فرزندان ضعفا میبود و بعد از وفات ایشان بچنان
مجلس در میآمد حرمان ایشان جایز میبود یا نه پس باید که از عذاب خدای تعالی بترسند
و باید که بگویند با یتامی و ضعفا یا با حاضران مجلس قسمت قول و سخنی راست و درست
یعنی عذری جمیل و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا
يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝ بدرستی که آنانکه از روی جور و ستم
میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان از جهت بیدادی و ستم جز این نیست که میخورند
در شکمهای خود جز آتش وجه آنچه امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه وآله که فرمود که حق سبحانه و تعالی بر انگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و
بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود
که نمی بینید که خدای تعالی میفرماید که إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
و در تفسیر کبیر آورده که روز قیامت خورنده مال یتیم بر هیئات در آید و آتشی که
در درون او از ان مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون
می آید و باین علامت همه کس او را بشناسند که این خورندهٔ مال یتیمانست پس بدین تعبیر
حمل کل بر ظاهر انسب است و نزدیک باشد که در آیند آنکه خورندگان مال یتیمان در آتش
افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ
لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ
أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً
مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ امر میکند شما را خدای تعالی در کار فرزندان
شما و مقادیر میراث ایشان را او نصیحت میکند بحکم خویش در باب فرزندان شما سهام
میراث را بر نوعی مقرر که مستحق باشد مثل بهرهٔ دو زن پسر اگر باشند اولاد ذکور و اناث
خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو پس مر ایشان راست دو بخش از سه بخش آنچه

متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یک دختر و بس پس مر او راست نصفی از متروکات متوفی حق سبحانه و تعالی سهم زیاده از دو دختر تعیین فرموده و سهم یک دختر را و از آن دو دختر را ذکر نفرموده وجه این چیست جواب گفته اند که در وجه آن اختلاف کرده اند ابن عباس گوید که تعیین او نصف است بنا بر ظاهر آیت زیرا که زیاده از دو تعیین او دو بخش از سه بخش است و باقیان گفته اند حکم او همان حکم زیاده از دوست از چند وجه اول بنقل اهل البیت علیهم السلام برین و اجماع امت و لهذا معمول الیت دوم اگر ایشان را نصف میبود تقیید بوحدت صورت نمیداشت سیوم یک دختر با برادر یک بخش از سه بخش میبرد پس اولی آنست که با خواهر نیز چنین برد پس از برای هر دو ثلثان باشد چهارم حق سبحانه و تعالی تعیین فرموده از برای دو خواهر ثلثان را و دو دختر که از خواهران امسّ و اقربند از روی رحم بطریق اولی که ثلثان باشد و پدر و مادر میت مر هر یکی را از ایشان حصه شش یک است از آنچه گذاشته باشد فرزند اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه مرد و خواه زن اگر مرد است باقی را برد باجماع و اگر زن است و یکیست نصف اصل میبرد شش یک که باقی مانده رد میکنند بر پدر و مادر و دختر بر سبیل اخماس مگر با اخوه میت که رد میکنند بر پدر و دختر بطریقه ارباع پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و اگر چه فرزند فرزند باشد و میراث برند از و همین پدر و مادر او پس مادر راست یک ثلث از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود معلوم شد که باقی نصیب ابست چنانچه ذکر احوال ذکور با اناث فرمود و احوال اناث جدا گانه ذکر نفرمود و حال پدر و مادر نیز جدا ذکر کرد و حال ایشان با اولاد مذکور ساخت و ذکر حال ذکور جداگانه ذکر نفرمود معلوم شد که ایشان برابر میبرند و الا تفصیل میفرمود بجهت آنکه احوال اناث را تفصیل فرمود پس اگر باشد مر این متوفی را برادران که لا اقل دو نفر باشند یا چهار خواهر یا چهار خنثی یا یک برادر و دو خواهر یا که ایشان پدر و مادری یا پدری باشند پس مادر میت را باشد شش یک از متروکات و اب نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده باشد موصی بدان یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد پدران شما و پسران شما

نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکترست و بکار آینده تر مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت یا آنکه شما نمیدانید هیچکدام که کدام یک پیش از صاحب او میمیرد تا آن دیگری بمال او منتفع شود و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع فرمود سهام مواریث را و فرض کرده اند فریضه ثابت از نزدیک خداوند بدرستی که خدای تعالی هست دانا بمراتب هر یک از ورثه حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۝ و مر شما راست ای شوهران نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی و خواه ولد ابن که قائم مقام ابست و با ولد ابن هر چند پایان رود پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود پس شما را حصه چهار یک باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف و با ربع که حصه شماست بتوانید گرفت از پس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۝ و مر زنان راست چهار یکی از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده تا چهار همه در ربع شریک اند اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان اگر چه ایشان کنیزک باشند هر چند که باشند پس اگر باشد شما را فرزندی بهر وجه که بود پس آن زنان راست غیر کنیز هشت یکی از آنچه شما گذاشتید از اموال از پس انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که در ذمت شما باشد وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝ و اگر باشد مردی که از و میراث میگیرند یکی که والدین و اولاد ندارد و این ضم کلاله قرابتست از جهت عرض نه طول مثل اخوه و اخوات و اعمام و عمات و اخوال

وخالات و اولاد ایشان و مراد اینجا منتسب بمادر است و باقیات در آخر سوره بیاید یعنی
کلاله مردی بود یا زنی بود و میت مرد او زن نیز درین حکم داخل است برادر مادری
باشد یا خواهر مادری پس هر یکی ازین برادر و خواهر را ازین یکی حصه رسد از میراث
کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست پس اگر باشند اولاد ام بیشتر از
برادری و خواهری پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از زن و مرد
انباز اند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و زاید از سدس و ثلث نمیکند
بر ایشان اگرچه سوی ایشان نسبت دارند از برادران و خواهران پدری مادری یا پدری
اگر پدر مادری نباشند درجه باید بمادری ایشان از درجه ساقطند و اگر آنها
نباشند اینها قائم مقام ایشانند و باید دانست که مراتب میراث سه است اول
ابوین و اولاد دوم اخوه و اجداد سیوم اعمام و اخوال اند با وجود اول دوم
نمیبرد و با وجود دوم سیوم نمیبرد و تفصیل آن در کتب فقهیه مبین است و
این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ وصیت کرده
شده است بدان یا پس از ادای دینی گویند او کرده او دین و فوت یافته یعنی الا
و تقدیر کلام چنانست که میراث پس از انفاذ وصیت است مگر که آنجا دینی باشد
که آن مقدم است بر وصیت زیرا که اتفاق جمیع فقها است که اول از متروکات
میت مؤنت تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین همچنین از اصل و دیگر وصیت
از ثلث و دیگر میراث تا اول باشد بدو صرف نمیتوان کرد و انفاذ وصیت و ادای
دین در حالتی است که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و در دین و ضرر
در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین
مر کسی را که در ذمت او چیزی نداشته باشد تا وارث نبرد نگاه دارید وصیتی
را که هست از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بنیات شما در نفع
و ضرر و بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان را عفو فرماید
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ آن احکامی که تقدیر یافت در امور یتامی
و مهمات نکاح و قسمت مواریث اندازهای حکم خداست که از آن در نتوان گذشت

و هر که فرمان برد خدا را و رسول او را درین حکمها در آرد خدای تعالی او را در بوستانهایی
که پیوسته میرود از زیر اشجار آن جویها در حالتی که داخلان درین جنات جاوید
باشند در آن و این ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود رستگاری بزرگست
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ
مُهِينٌ ۝ و هر که فرمان خدا و رسول او نبرد و در گذرد از آن اندازها که در حلال
و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده خدای تعالی در آرد او را در آتش وجه آتشی
در حالتی که جاوید باشد در آن و اصح آنست که خلود جهت استحلال محرمات بود
و مر آن عاصی مستحل را باشد عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ
نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ
حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝ و آن زنانی که از جهت متابعت
هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما مراد محصنات اند
یعنی شوهرداران پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این
زنان چهار مرد عادل عاقل بالغ از شما که مؤمنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند پس
اگر گواهی دادند پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که
که در اول اسلام احکام عقوبت زنان برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس
سازند تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت با استیفاء ارواح ایشان کند
مر این یا کرد اند خدای تعالی یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند
که از حبس خلاصی یابند و بعد از آن وحی فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمودند که فرا گیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند که آن راه کدام است آنحضرت
فرمودند ثیب به ثیب رجم است و بکر به بکر صد تازیانه و بیرون کردن مدت یکسال
پس بحکم این حدیث امساک ببیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند ۝
وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
تَوَّابًا رَحِيمًا ۝ و آن دو کس نزد ابو مسلم آنست که تذکیر تثنیه دلالت میکند که مراد
از این لوطه باشد لیکن اکثر مفسرین بر آنند زن و مرد رفته اند یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزاد اید پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش کنید

وملامت نمایید ابن عباس فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذا بایدکرد پس اگر توبه ازان
فاحشه کنند وکار خودرا اصلاح آورند پس شما روی بگردانید یعنی دست بازدارید
ازیشان گویند که این حکم نیز بحکم جلد ونفی منسوخ است وآورده اند که این دلالت
میکند برانکه زانی هرگاه که توبه کرد پیش از رفع بحاکم اورا حد نزنند واما بعد از رفع
وحضور پس اگر زنا باقرار ثابت شده امام مخیرست میان حد وعدم حد واگر به بینه
ثابت شده حد لازمست بدرستی که خدای تعالی هست توبه پذیرنده از بندگان مهربان
بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ
مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست
که قبول توبه بر خدای تعالی لازمست بطریق وجوب ملکدان روی وعده که خلف دران
متصور نیست ووعدهٔ قبول برای کسانیست که بدی میکنند بنادانی آورده اند
که گناه مؤمن بجهالت اگرچه بر سبیل عمد باشد زیراکه جهل اواختیار گناه میدارد نه
از روی شک وعناد وجحود واستکبارست ومی شاید که جهل باشد بعقوبت آن و
ایشان بجهل عملهای بد میکنند پس بازگشت مینمایند بحق تعالی از زمان نزدیک یعنی
پیش از حضور مرگ یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش ازانکه دوستی گناه در دل
او متمکن شود واصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگست یعنی پیش از تغیر برای
واگرچه اندک باشد چون وقت حلول اجل وزمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفس را
دم آخر تصور باید کرد وازرجوع بحضرت او غافل نباید بود پس آن گروه که مرد توفیق
یافته بعد از گناه توبه کنند توبه دهد خدای تعالی ویادکرده دعفرت برایشان وهست
خدای تعالی دانا بتوبه تائبان حکم کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ
التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ
الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ونیست
قبول توبه مرانکسانیرا که بطریق اصرار بدیها میکنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد
بیکی از یشان مرگ هر کرا گوید بدرستی که من توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه
منافقانست وتوبهٔ ایشان اسلام باشد بحسب باطن واین صورت در وقت معاینه
مرگ ازیشان مقبول نیست ونه توبه مقبولست مرآنهارا که میمیرند وحال آنکه ایشان

کافر

١٦٥

کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح از بدن کافر ومنافق بوده مقبول نیست زیراکه
آن ایمان یاس است وآن سود نمیدارد که فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن گروه
که منافق باشند وآنها که بکفر میمیرند آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذاب
دردناک که تخفیف نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی
وفات کردی وزوجهٔ ازو بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که
استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی واورا بدین عمل
در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود اورا بنکاح
در آوردی والا بشوهری دادی ومهر معجل وی خود تصرف کردی یا اورا از تزوج منع
کرده محبوس داشتی تا مهر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا
بمردی ومیراث او بدین کس میبردی واگر آن زن قبل از القای ثوب برو با اهل خود پیوستی
وارث زوج متوفی برو دست نبودی ودر اول اسلام همین قانون رعایت کردندی
تا وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد وزنی کبیشه نام بنت معن از وی ماند
محصن که پسر ابو قیس بود از زنی دیگر کبیشه را بتحت تصرف در آورده با او معیشت بطریق
خسارت آغاز نهاد وغرض آنکه هرچه دارد ببرد دهد کبیشه صورت حال در نظر
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بوقف عرض رسانید آنحضرت فرمود که بخانه بازگرد
وبای اضطراب در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه بازگرد
بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده
گفتند یا رسول الله ما همه بدستور حالم زهر آلود این بلیه نوشیده ایم ولباس محنت طراز
این قضیه پوشیده حق تعالی این آیت فرستاد واز ابو جعفر علیه السلام نیز اینچنین
رویست وآیت اینست که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَ
عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا
كَثِيرًا ای گروه گرویدگان روا نیست شمارا آنکه میراث گیرید زنانرا از روی ناپایست
وکراهت ایشان تقید میراث گرفتن مکروه کلالت نمیکند که بطوع ورغبت ایشان ایشانرا
میراث توان گرفت چه مفهوم مخالف حجت نیست ونیز تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی

ما عدا شکیته که قوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم
خشیت هم جایز نیست و منع میکنید ایشانرا از تزویج و گفته اند که خطاب بمردان است
که از زنان خود بتنگ آمده باشند برای آنکه از سر مهر در گذرند ایشانرا در خانه باز
میداشتند حق تعالی میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید برای آنکه
ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر مگر آنکه بیایند بعمل زشتی که روشن
کنند حال ایشان باشد و فاحشه درین آیت گویند که نشوز است یعنی چون سر باز
از صحبت مرد بر دارد و ابو که ازوی خلع طلبد و گویند فاحشه زناست و حد آن
در جاهلیت یا بدایت اسلام استرداد صداقت ایشان بوده و حالا این حکم منسوخ
و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد کل معصیت است آنچه درین آیت ورود
یافته اولی است و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند به نیکویی در قول
و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به
از آن نیست پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی
و بگرداند خدای تعالی بسبب آن برای شما در آن چیزی مکروه نیکوئی فراوان یعنی
ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ
قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا و اگر خواهید شما
بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان طلب بدل
کردن زنی بجای زنی دیگر و داده باشید یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید
مالی بسیار جهت کاوین پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندک و نه بسیار
آیا میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم و حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتان از ادر قول
باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهری مهری از
برای زن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی اوست
که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریحست و در کنز العرفان و کشاف و غیر آن مذکور است
که عمر بر منبر میگفت که مهر گران مکنید زنانرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از دوازده
اوقیه مهر نکرد اگرچه آن زن مکرمه و پرهیزکار باشد زنی برخاست و گفت ای عمر
چرا منع میکنی ما را از چیزی که حق سبحانه و تعالی برای ما بدان کرده چه او فرموده

که وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا او گفت که هرکه هست دانا تر و فقیه تر است از عمر حتی زنان
و از رای خود رجوع کرد وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ
مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا میستانید مال را از زنان
و حال آنکه رسیده است بعضی از شما ببعضی دیگر افضا کنایه از مباشرت و فرا گرفته اند
آن زنان از شما در وقت عقد پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی
ایجاب و قبول که بآن حلال میشود فروج و در حدیث آمده که أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ
اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ یعنی فرا میگیرید زنانرا بامانة الله و احلال
فروج ایشان مینمایید بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت
زنان پدران خود را نکاح میکردند حق تعالی از آن عمل نهی فرموده و گفت وَلَا تَنكِحُوا
مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا
و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید آنانرا که خواسته اند پدران شما از زنان نکاح
در آورده مگر آنچه گذشته است که معفو عنه است بدرستی که نکاح زن پدر بود
قبل از نهی و هست بعد از تحریم عملی زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای تعالی و مقتا
این عمل نزد اشراف عرب مبغوض و مکروه میبود و فرزندی که از زن پدر متولد
شدی مقتی میگفتند یعنی دشمن داشته شده و بد راهی که این راه گرفته اند
که مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی و
مقت عبارت از آنست سیوم قبح عرفی وَسَاءَ سَبِيلًا اشتمال بر آنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ
أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَ
أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ
وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم
بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا
بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا حرام کرده شده بر شما
نکاح مادران شما و این عمومی دارد حق سبحانه و تعالی درین آیت محرمات را سه
قسم ذکر فرموده اول آنچه حرام میشود بنسب و آن هفت است اول مادر یعنی هر زنی
که نسب مردی بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر

پدر پدر هرچند بالا رود وخواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هرچند که
باشد حکم مادر دارد در تحریم دوم دختران شما وآن نیز عام است هر زنی که بولادت
بوی باز گردد خواه صحیح وخواه فاسد زیرا که بنت زنا لغةً بنت است از جهت اولاد
ذکور واناث بیکدرجه یا زیاده در بنات داخلست سیوم خواهران شما هر زنی که
با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری
و مادری و پدر مادری را چهارم خواهران پدر شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او
هرچند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی بر وی بوده یعنی پدری یا مادری یا مادری
و پدر عمه آنکس است پنجم خواهران مادران شما یعنی هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر او
تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته خاله آنکس است و وقوع آن
بوجوه مذکوره امکان دارد ششم دختران برادر بهر وجه که اخوت ثابت میشود
از وجوه ثلثه وبنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند انچه دور شوند
همان حکم دارد هفتم دختران خواهر بهر وجه که اختیت تحقق یابد واین نیز
متناولست بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان هرچند که پایان روند
همان داخل بنات اخت اند دوم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود برضاع وآن دو است
اول مادران رضاعی یعنی وحرام کرده شده است بر شما مادران شما آنهایی که شما را
شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان دوم خواهران رضاعی
یعنی وحرام کرده اند خواهران شما از جهت شیر خوردن نص برامهات واخت وورود یافته
اما تحریم بنت هرگاه خواهر باشد دختر بطریق اولی حرام خواهد بود وجه در اطلاق
نص بامر داخلست واما عمه وخاله بجهت نسبت و مع ذلک پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده که حرام است از رضاع هر آنچه حرام است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت
از محرمات نسبیه مثل آن حرام باشد از رضاعیه واین نسب دوم است وتفصیلش
برین وجه است که حرام است مادر رضاعی هرچند بالا رود بر مرتضع ودختر او و
دختر دختر او هرچند که باشد ودختران پسر او هرچند پایان روند وخواهر ودختر
خواهر هرچند که بزیر روند وعمه وخالو وخاله هرچند که بالا روند ودختر
برادر هرچند که پایان روند وحرام است بر زنان مثل ایشان از مردان به پنج شرط

اول

اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد دوم یکشبانه روز شیر خورده باشد یا گوشت
او رویده باشد یا استخوانش سخت شده باشد از شیر او یا پانزده بار شیر سیر از پستان
او خورده باشد که دیگری در میان شیر نداده باشد سیوم حیوة شیر دهنده است
پس اگر شیر خورده باشد از پستان زن مرده یا بعضی در زندگی وبعضی در مردگی
حرام نیست چهارم شیر خورده باشد پیش از آنکه دو سال تمام شود از شیر دادن او
نسبت بمرتضع اما نسبت بولد مرضعه معتبر نیست بر قول اصح پنجم آنکه
شیر از یک فحل باشد پس اگر متعدد باشد چنانچه پاره از فحلی و پاره از فحلی دیگر
باشد حرام نیست واگر شیر دهنده متعدد باشد و فحل یکی بود حرام است واگر شیر
دهنده را اولاد باشد از غیر فحل او اولاد نسبی حرامند بر مرتضع هرگاه شرائط تمام
شد پس شیر دهنده مادر رضاعی شیرخواره باشد وشوهر او پدر وپدران ایشان
اجداد و برادران وخواهران ایشان اعمام وعمات واخوال وخالات واولاد شیر دهنده
که از آن شوهر دارد برادران وخواهران وحرام است بر شیرخواره هر ولدی که از فحل
نسبی ورضاعی وهر ولد شیر دهنده نسبی ورضاعی که از آن شیر باشد که اگر از شیر دیگر
وحرام است بر پدر شیرخواره اولاد فحل نسبی ورضاعی واولاد شیر دهنده نسبی نه
رضاعی واولاد او که از آن شیر نخورده اند نکاح میتوانند کرد با اولاد فحل و
اولاد شیر دهنده نسبی ورضاعی وحرام نیست بر شیر دهنده پدر شیرخواره وکسی که
شیرخواره را نکاح کرد حرام است بر وی شیر دهنده وحرام نیست مادر مادر و اولاد رضاع
سیوم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود بمصاهره ومصاهره آنست که هرگاه مردی زنی را
وطی کند یا عقد کند بر وی دیگری بر وی حرام شود یا حرام شود نکاح آن زن بر غیر او و
آن چهار است اول مادران زنان شما وجدات منکوحه از قبل مادر وپدر بهر نسبت
بهر وجه که باشد بر زوج حرام است بتحریم ابدی ومادر حرام میشود بمجرد عقد
بر دختر اما دختر بمجرد عقد بر مادر حرام نمیشود بلکه بدخول بر مادر حرام میگردد
دوم دختران زنان شما هرچند پایان روند حرامند آن دخترانی که در کنار
تربیت شما پرورش یافته اند وشرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند
از زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید شما که در آمده باشید

بالایشان این دخول کنایه از مباشرت پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب
سیوم و زنان پسران شما اند آن پسرانی که از پشتهای شما باشند چون حضرت
رسالت صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود
طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسرخود را
خواسته این آیت ورود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است بر شما نه زن کسی که او را
پسرخوانده باشد و زن پسر پسر هر چند که باشد همین حکم دارد چهارم آنکه حرام است
بر شما جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح چه عین ایشان حرام نیست چنانچه
اگر یکی مفقود باشد بفوت یا بموت خواهر دیگر را عقد میتواند کرد مگر آنچه از پیش
گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند
که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلم جمع کرده بود میان دو خواهر
لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلم و در دین وی حلال بوده بدرستی
که خدای تعالی هست آمرزگار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل
کرده اند مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ
مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ
بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ
بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و حرام کرده شد بر شما شوهرداران
از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دستهای شما از کنیزان شوهرداران چه اگر
حادث شود ایشان را استرقاق باشتراء یا اتهاب یا میراث یا سبی و غیر ذلک مالک
جدید را میرسد فسخ نکاح و وطی بعد از اعتداد و داخلست در این حکم کنیزی که
خواجه بغلام خود تزویج کرده باشد پس او را رسد که فسخ آن بکند و بعد از عده وطی کند
و خبر ابی سعید خدری نیز دلالت بر این دارد چه او نقل میکند که در حرب حنین
که از غنائم اوطاس مال بغنیمت با مسلمانان رسید و از جمله زنان که شوهران ایشان
را بحب و ینب مینا اخشیم بقید اسیری با در آمدند و چون حرمت زنان شوهر
دار معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه مالک بودیم

ه الجزو الخامس

بودند

بودند از قبیل محصنات مشترد بر بعد از عرض بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله این
آیت نازل شد و آنحضرت فرستادند تا ندا کردند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر آبستن
وطی نکنند تا وضع حمل ایشان بشود و اگر آبستن نیستند استبرا کنند بیک حیض اگرچه
این زنان شوهرداران اند اما چون بسبب ملک یمین شما شدند تصرف بر ایشان حلال
ملازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات با فریضه مقصوده که مذکور است یعنی آنکه
نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات و حلال کرده شد بر شما آنچه
غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح
را بر عمه و بر خاله او و بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلاث بی تحلیل و نکاح معتده
و نکاح امه بر حره بی اذن و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در
کتب فقهیه مذکور است چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس
روا باشد شما را آنکه بطلبید زنانرا که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین
کنید بمالهای خود در حالتی که با آن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح
در پناه آرید و نباشید زناکنندگان پس هر که عقد کنید شما بدو از زنان بعقد
متعه پس بدهید ایشانرا مهرهای ایشان مقدر کرده و مفروض ساخته و هیچ
وبالی و گناهی نیست بر شما بعد از انقضاء مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید
با آنچه از پیوستن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر
و اجل بیفزائید یا بهمان مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضاء آن مقرر کنید باتفاق
اختیار نمائید بدرستی که خدای تعالی داناست در ازل بمصالح بندگان و از جمله
نکاح متعه است حکیم کار در وضع اشیاء بمواضع آن پس وضع عقد متعه نمود
از برای صلاح شما تا در زنا نیفتید و بواسطه اشتغال آن نمایید همچنانکه حکم بن عیینه
از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که اگر نه آن بودی که عمر نهی کردی از عقد
متعه تا زنا نکردی مگر شقی بدبخت از فرموده حق دور و وجوه بسیار دلالت میکند
در آیت بر اباحت عقد متعه یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که مشروط باجل
و مهر باشد غیر عقد متعه نمی باشد و مهر در آیت صریح است و اجل آنکه ابن عباس و ابن
جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جماعت بسیاری چنین خوانده اند که فما استمتعتم

به سهن الى اجل مسمى فآتوهن اجورهن فريضة واين صريحست نيز در اراده متعه
و ديگر ابو اسحق ثعلبي نيز روايت كرده از حبيب بن ابي ثابت كه داد ابن عباس مصحفي
وگفت اين بر قرائت ابي است من چون نظر كردم چنين ديدم در اين موضع كه الى اجل
مسمى بود و اگر چه اين لفظ بخبر واحد بثبوت رسيده نه بتواتر اما حكم اين ثابت
و بخبر واحد اكتفا ميتوان نمود در اين صورت و ديگر مويد و موكد اين اجماع
اهل البيت عليهم السلم و روايات ايشان در اين باب بسيارست و حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله فرموده كه من دو چيز در ميان شما ميگذارم كتاب الهي و عترت
كه اهل بيت منند مستمسك بهر دو شويد تا گمراه نگرديد و ايشان عليهم السلم باين فتوى
داده اند چنانچه در كشف الغمه مذكورست كه عبد الله بن معمر ليثي گفت مر ابو جعفر
محمد بن علي الباقر عليهما السلم كه رسيده است بمن كه تو فتوي ميدهي در باب متعه
فرمود كه آنرا حلال كرده است خداي تبارك و تعالى و فرموده آنرا رسول صلى الله
عليه و آله و عمل كرده اند بآن اصحاب آنحضرت عبد الله گفت كه عمر نهي كرد از آن
امام فرمود كه تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول صلى الله عليه و آله عبد الله
گفت خوش ميآيد ترا كه كسي بزنان شما متعه كند آنحضرت فرمود كه دخل اند در ذكر زنان
اينجا اي احمق آنكه حلال فرموده آنرا در كتاب خود و مباح كرده از براي بندگان خود
غيورترست از تو و آنكه نهي نموده از آن از روي تكلف بلكه خوش ميآيد ترا كه بعضي
محرمات تو در عقد نكاح جولاهي باشد از جولاهان يثرب گفت نه فرمود كه
چرا حرام ميكني چيزي را كه خداي تعالى حلال كرده گفت حرام نميكنم ليكن جولاه كفو من نيست
فرمود كه خداي تبارك و تعالى مي پسندد عمل او را و راغبست در او و حور العين
را جفت او ميگرداند كه سرشته بهشتند آيا تو رغبت مينمايي از آنكه حق تعالى بوي
بوي رغبت دارد و ننگ ميآيد ترا از آنكه او كفو حور بهشت ميتواند بود از جهت
كبر و سركشي عبد الله تبسم كرد گفت سينهاي شما منابت شجرهاي علم است ميوه علوم شما
ميچينيد و مردم برگ آنرا ديگر نقل كرده اند از خاصه و عامه كه ابن عباس فتوي در باب
متعه ميداد و قول ابن عباس حجتست و ديگر در روايات مشهوره واردست كه عمر گفت
كه دو متعه بود در عهد رسول صلعم متعة الحج و متعة النساء من حرام كردم ايندو

هر دو را

هر دو را و عقوبت كننده ام بر آن و طبرسي در كتاب مسترشد چنين آورده اين دو را و يكي ديگر
حي على خير العمل در اذان كه آنرا نيز حرام كرده او و خود شهادت كرده كه در عهد آنحضرت
بود و معلوم است كه عمر از اهل تحليل و تحريم نبود و ديگر نزاع و خلافي نيست در مشروعيت
آن خصم كه دعوي نسخ آن ميكند ميگوييم كه مشروعيتش ثابت است و نسخش در روايت
و مطروح نميشود در آيت بروايت و ديگر در و منفعتي است كه خالي است از جهات
قبح و بر وجه مترتب نميشود نه ضرر عاجل و نه آجل بلكه بواسطه آن از حرام باز ميايستند
و هر چه از شأن آن اين آيت باشد مباح است پس عقد متعه مباح باشد اللهم
اجعلنا من اهل الحق و الهداية و لا تجعلنا من اهل الباطل و الغواية و من لم
يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت ايمانكم
من فتياتكم المؤمنات و الله اعلم بايمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن
اهلهن و آتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غير مسافحات و لا متخذات اخدان
فاذا احصن فان اتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب ذلك
لمن خشي العنت منكم و ان تصبروا خير لكم و الله غفور رحيم و هر كرا
استطاعت نيست از شما از روي توانايي و توانگري آنكه بنكاح در آرد زنان حراير
عفيفات را پس بايد كه بخواهد بزني آنچه مالك آنست دستهاي شما از كنيزكان شما كه
گرويدگانند و خداي تعالى داناترست بگرويدن شما و بتفاضل كه در ميان شما باشد
در ايمان بعضي از شما از بعضي ديگرند يعني شما از يكديگرند در نسب و بدرجه شما آدم است
عليه السلم پس بخواهيد كنيزكان را بدستوري خداوندان ايشان چه ايشان مملوكه ديگريند
و بدهيد بكنيزكان نكاح كرده مهرهاي ايشان اگر چه مالك كنيزك هم او مالك مهر بود
ليكن اذن در نكاح مستلزم اذن است در قبض مهر نيز و آنرا بنيكويي بدهيد يعني بي مطال
و مضايقه در حالتي كه اين كنيزكان نكاح دارنده فروج خود باشند نه زنا كنندگان
باشكار و نه فرا گيرندگان دوستان به پنهان و فرق ميان اين دو معني همانست
كه ميان عام و خاص مي باشد پس آنهنگام كه ايشان نگاه داشته شدند از حرام
بسبب تزويج پس اگر بيايند بزنا پس بر ايشان لازم بود نيمه آنچه لازم است بر زنان
آزاد بي شوهر از عذاب يعني از حد كه خداي تعالى مقرر كرده حد زدن آزاد بي شوهر

صد تازیانه از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و هیچ فرق نیست میان عبد و امه در
تنصیف حد آن نکاح کنیزکان برای کسی است که ترسد از رنج سختی یعنی از مشقت
آنکه در زنا افتد از شما که عزبانید و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است مر شما را
و باحتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیزکانست و خدای تعالی آمرزنده است
مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست برخصت دادن بندگان در این
ظاهر آیت دالست بر آنکه اباحت عقد کنیزکان مشروطست بعدم استطاعت و خوف
زنا و بدون این دو شرط خلافست که آیا حرامست یا مباح اصح آنست که جایزست
با کراهیت و آنها که بتحریم رفته اند جایز داشته اند نکاح یکی را قطعا و دوم را حرام
داشته اند بجهت انتفاء احد شرطین و آنانی که مکروه داشته اند دوم را مباح
گفته اند و جمع میان زیاده از دو کنیز جایز نیست آزاد را از يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ
وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
میخواهد خدای آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام را و راه نماید شما را راههای
آنکسان که بودند پیش از شما از دین ابراهیم و اسمعیل است علیهما السلم یا دو روش
پیشینیان از اهل حق و باطل تا بر بصیرت باشید که کدام می باید کرد و کدام نمی باید کرد
و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع اعمال و تخفیف احکام و غفران آثام و خدای
تعالی داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید درست کار و راست گفتارست در هر چه
حکم کند و خدای تعالی میخواهد در جمیع امور خیر شما را وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ
وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا و خدای تعالی میخواهد
آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و میخواهند
آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوی نفس را آنکه میل کنید
شما از راه راست میل کردن بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد
یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عمه حرامند
پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل
اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای تعالی میخواهد که
شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما اعراض سازند يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ

وخلق

وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام
نکاح بر وجهی که سبکبار شوید گویند که مراد تخفیفست در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا این نوع عقوبات
بسیار بوده و آفریده شده است آدمی ناتوان عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی
سبک کردیم و گفته اند که ضعف آدمی آنست که از تمام مهمی آفریده شده است قال الله
تعالی وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آن ندارد که
خود را از زنان باز دارد یا در ترک اوضار و نعمت و محنت شکیبائیست محققان گویند
که حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخت
تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقضی در حال او آید
سمت ضعیفی بر صفحه حال او کشیده زبان اعتذار بگشاید و شمه او بظلوم و جهول
همراه این مقولات است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ
إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا
ای گروه گروندگان مخورید مالهای یکدیگر را در میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد
در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند
دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر
آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی و بیعی صادر از خشنودی و خشنودی هر یک از شما
که متعاقد اند و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی همدین خود را چه
همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید
و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربانی میکنند
یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که منجر بقتل
شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال
حرام یا بمتابعت هوای او یا بمیل شهوات اعمال که موجب سخط ربانیست بدرستی که
خدای تعالی هست بشما ای مؤمنان مهربان و از مهربانی که میفرماید از غایت رحمتست
وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
و هر که بکند و بفعل آرد منهیات مذکوره را از روی تعدی و تجاوز از حد و از جهت

سیم و سیلادی پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد آتش دوزخ است و هست این
در آوردن با آتش بر خدای تعالی سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ
نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا اگر پرهیز کنید و دوری جوئید
و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید از آن در گذرانیم
و عفو کنیم از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان
تا رمضانی و در آریم شما را در موضع بزرگ و مقام شریف که آن بهشت است مخلص آیت
آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بر طریق
جواز چه شاید که حق تعالی از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید بر عکس و اختلاف
کرده اند در کبائر بعضی بر آنند که هر گناهی که حق تعالی نهی کرده است از آن کبیره است و گفته
هر چه ختم آن با آتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت باشد مثل وَ
غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ یا بعذاب و نکال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آن کبیره است
و غیر آن از گناهان صغیره گویند و جمعی گویند که کبیره آنست که شارع حدی
بران مرتب ساخته یا در باب او وعیدی تصریح وارد کنند و بعضی از اصحاب امامیه
رضوان الله علیهم گویند که گناهان همه کبیره اند و صغیره و کبیره آن اضافی بما فوق
و ما تحت آنست پس اکبر کبائر شرک بخداست نعوذ بالله و اصغر صغائر حدیث نفس و اوما
لکن صادقست بر آن امر آن مثلا قبله حست بزنا صغیره و نسبت بنظر کبیره و علی هذا
در تفسیر طبرسی مذکورست که روایت کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی
علیه السلام که او از پدر بزرگوار خود امام رضا علیه التحیة والثنا و او از پدر عالی قدر
خود امام موسی علیه السلام که آنحضرت فرمود که روزی عمرو بن عبید بصری آمد
بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام سلام کرد و نشست و خواند
این آیت را که الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ و خاموش شد امام فرمود که
مضطر چه کربیان کنم کبائر را از کلام الهی برای تو گفت بلی آنحضرت فرمود که اکبر کبائر شرک ب
خدای تعالی است إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و
دیگر وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ و دیگر یاس و نومیدی از روح و رحمت
الهی که وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ و دیگر ایمن بودن از مکر و

عقوبت

عقوبت او که فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مراد جزای مکرست و دیگر
عقوق والدین زیرا که حق تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی علیه السلام که
وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و دیگر قتل ناحق که خدای تعالی حرام گردانیده
که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا الآية و دیگر قذف محصنات
که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و دیگر خوردن مال یتیم از روی ظلم که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الآية و دیگر گریختن از معرکه که وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ
إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ و دیگر خوردن ربا که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا
يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ و دیگر فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و دیگر سحر که وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ
و دیگر زنا که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ
فِيهِ مُهَانًا و دیگر یمین غموس که یمین علی الباطل است که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الآية و دیگر غلول
و خیانت که وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و دیگر منع زکوة مفروضه که يَوْمَ
يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ الآية و دیگر شهادت دروغ و کتمان آن
که وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ و دیگر شرب خمر که حکم عبادت اوثان دارد و اجتناب
لازم است که فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و دیگر ترک نماز عمداً و ترک فرایض مطلقا که
مامور بهر که اطاعت آن لازم است ترک آن کردن و نقض عهد و قطیعت رحم که أُولَئِكَ
لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ عمرو بعد از استماع این کلام گریان از انجا بیرون آمد
و میگفت هلاک کسی که برای خود سخن گوید و منازعه کند با شما در باب علم و فضل و
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که کبائر هفت است اعظم آن شرک بخدای تعالی
و قتل نفس مومن بناحق و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و قذف محصنات و
عقوق والدین و گریختن از جنگ پس هر که بجزای الهی برسد و بری باشد از ینها که
گفته شد باشد با من در وسط بهشت که درهای آن بهشت همه از طلا باشد و این

عبارت گفته

هفت است تا هفتصد غیر از آنکه کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار
در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رساند
که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند رجال با وجود اخذ
غنایم و فوت تحصیل مکاسب دو برابر زنان از مال میراث میبرند و زنان با ضعف
حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را
در این دولت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم
آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا ۝ و آرزو مبرید آنچیز را که خدای تعالی افزونی داد بدان چیز از امور مالی
و جاهی بعضی را از شما که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند مردان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و فرمان برداری از ازواج پس هر یک را
نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارند آرزو مبرید بهره دیگری میبرید و بخواهید از خدای
تعالی و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد بدرستی که خدای تعالی هست
بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که او دانا بمصالح است هر چه دهد و بهر که دهد
چنان باید و جز آن نشاید در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند
و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق تعالی از آن نهی فرمود که وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا
مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ
نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝ و برای هر یک از شما آوردیم میراث
خواران تا اخذ نصیب خود کنند از آنچه باز گذارند پدر و مادر و خویشان و
نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و در هنگام مخالفت و معاهدت
در میان می آوردند و هر یک با معاقد خود میگفت که حربک حربی و سلمک سلمی و دوست
تو دوست منست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقله من
باشی و من عاقله تو و این سخن را سوگند موکد میساختند حلیف را سدسی از میراث
حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله حلیفان را

حلفا

حلفا دادند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم آن چه در باب میراث فرو آمد
و هیچ جا سخن معاقدت مذکور نشده این آیت نازل گشت و آنکسانی که در مخالفت
بسته اند دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر سبیل مجازست و سبب این اسناد
آنست که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی پس بدهید مر ایشان را
بهره ایشان که سدس است از میراث و بعضی گویند که حکم این آیت بآیت اولو الارحام
منسوخ گشت اما نزد امامیه بالکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و معاقده
تسمیه یافته بضمان جریره و این حکم ثابتست نه مطلق بلکه بشرط آنکه وارث نسبی
و سببی هیچ یک او نباشند و مخصص این از سنت توان دانست بدرستی که خدای تعالی
بر همه چیزها گواه از عهود و مواثیق و مخالفان آورده اند که حبیبه بنت زید
بن ابی زهیر زوجه سعد بن ربیع که از نقبا بود یا جمیله زوجه ثابت بن قیس
را نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه
بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و باتفاق بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله رفتند و قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت بقصاص
بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه قصاص شدند روی بدر مسجد نهادند
جبرئیل علیه السلام آیت آورد که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ
بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ۝
مردان کارگذارانند تسلط یافته بر زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پدر و دختر را آواز داد که باز گردید آمد جبرئیل ما کاری
خواستیم و خدا کاری خواست و الذی اراد الله خیر و سبب تفضیل مردان
بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند زنان را و سبب آنچه تفضیل کرد
خدای تعالی و افزونی داد بعضی ایشان را که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند تفضیل
مردان بکمال عقل و حلم و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم و صلوة
و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت

درحدود وقصاص وزيادتي ميراث وامثال آن وآنكه انبيا وائمه از مردانند از همه
فضايل اكمل واشرفند وديگر فضيلت دادند مردان را بر زنان بسبب آنچيزي كه نفقه
ميكنند برايشان از مالهاي خويش چه در مهر وچه در نفقه پس زنان شايسته حال
فرمان برندگانند مر خداي را يا قيام كنندگان بحقوق ازواج نگاه دارندگان
مرغيب ازواج يعني حفظ الغيب ازواج رعايت كنند در عفت وعصمت بآنكه
نگاه داشت خداي تعالي مر ايشانرا وآن زناني كه ميترسيد نافرماني وتسلط ايشانرا
پس پند گوييد ايشانرا بكلماتي كه دلهاي ايشانرا نرم كرداند يا تعليم دهيد ايشانرا
وآگاه كنيد از تعظيم حقوق ازواج ودوري كنيد از ايشان در خوابگاه يعني با ايشان
در يكجا خواب مكنيد يا پشت بر ايشان كنيد وبزنيد ايشانرا زدني كه عظم را خرد و
نشكند وهيچ عضوي را زشت نكرداند وسه مرتبت اين حكم بر وجه مذكور نه من حيث
اللفظ بلكه من حيث المعني زيرا كه واو مفيد ترتيب نيست پس اول اخف دكر
ثقيل دكر اثقل چنانچه واجبست نهي از منكر وديگر گفته اند وعظ نزديك خوف
نشوزست وهجر هنگام ظهور نشوز وضرب بوقت تكرار نشوز پس اگر فرمان برند
شمارا واز آنچه مكروه طبع شماست باز آيند پس مطلبيد بر ايشان راه بيدادي
بجهت زوال سبب فان التائب من الذنب كمن لا ذنب له بدرستي كه خداي تعالي
برتر از آنكه بظلم بر ايشان راضي شود بزرگتر از آنكه مظلوم را فرو گذارد وان خفتم
شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحا
يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا ٣٥ واگر دانيد يا ترسيد اي اولياي
زوجين يا اي حكام شرع وروايت از صادقين عليهما السلام اينست كه
خطاب راجع بحكام باشد يعني اگر خوف ناسازگاري وخلاف باشد ميان
مرد وزن پس برانگيزيد از براي تحقيق نشوز ميانجي كه صلاحيت حكومت داشته
باشد از قبيله مرد واگر ميانجي ديگر كه قابليت حكومت داشته باشد از قبيله واولياي
زن تا او نيز مكنون خاطر زن را از طلب صحبت وميل فرقت بداند ومي بايد كه اينها
بالغ وعاقل وعادل وحر ومذكر باشند اگر خواهند حكمين اصلاح آوردن كار
زوجين سازگاري افكند خداي تعالي ميان زن وشوهر اما در جمع واصلاح

باذن

باذن زوجين نيست ليكن تفريق موقوفست بر اذن زن در بذل واذن مرد در طلاق
اگر خلع باشد بر اصح اقوال بدرستي كه هست خداي تعالي دانا بمصالح زوجين آگاه
از مقاصد حكمين واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وبذي
القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب
بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم ان الله لا يحب من كان مختالا
فخورا ٣٦ وبپرستيد خداي را وانباز مگيريد با وي چيزي را از صنم وغيره ونيكويي
كنيد با مادر وپدر نيكويي كردني بقول وفعل وبا خويشان بصله رحم وبا يتيمان
بدلنوازي وكارسازي وبا درويشان بتصدقات وزكوة وبا همسايگان خويشاوند
بشفقت ومرحمت وبا همسايه بيگانه نيز يعني آنكه خويشي ندارد يا از همسايه كافر
كه بيگانه از دين است وپيغمبر صلي الله عليه وآله فرموده كه همسايگان سه قسمند
قسمي هستند كه ايشانرا سه حقست حق همسايگي وحق خويشاوندي وحق اسلام
وقسمي كه دو حق دارند حق همسايگي واسلام وقسمي كه همين حق همسايگي است وبس و
حد جوار را چهل سراي مقرر كرده اند وبعضي چهل ذراع گويند ومطلقا حق همسايگي
اراده خير باشد بديشان ودفع ضرر از ايشان وتدبيري آوردن كه هرگاه جار از تو
مستغني آنست كه با او احسان كني پس حق همسايه نفس را كه دلت بطرف او ميل كند
فرو نگذاري وخاطر متفرقه وخيالات ردي را از وي باز داري وبا همسايه دل كه
روح است نيكويي نمايي واو را از كل تعلقات منع فرمايي وهمسايه روح را كه سر است
از غيبت مواطن شهودات ومحل مكاشفات مانع شوي واز همه سزاوارتر
از سر وهو معكم كه بتو نزديكترست از رگ گردن تو غافل نگردي ويقين داني كه
همسايه وهمنشين وهمره همه اوست وديگر نيكويي كنيد با همنشين وهم صحبت
صاحب كشاف آورده كه مراد بمصاحبت اين ميتواند بود كه رفيق سفر باشد يا شريك
در تعلم علم وآموختن حرفه يا همنشين در مسجد ومجلس وغير آن ونيكويي با او
حق صحبت است وبناي آن بر مهرباني باشد ومصاحبت نيكان اختيار مي بايد نمود
چه امير المؤمنين صلوات الله عليه فرموده كه صاحب الاخيار تامن الاشرار مصاحب
نيكان باش تا از شر بدان ايمن شوي وبا رهگذريان ووامماندگان وبا بندگان وپرستاران

که در دست تصرف شما اند احسان دریغ مدارید بدرستی که خدای تعالی دوست
نمیدارد هر که باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مصاحبان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند و نازنده خودستاینده
که نه حقوق الهی را منظور سازد و نه باحسان بخلق پردازد الذین یبخلون ویأمرون
الناس بالبخل ویکتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للکافرین عذابا مهینا
دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار
از روی نصیحت میگفتند مال خود را بدین مرد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانند و محتاج گردید و مآل کار
او معلوم نیست که بکجا خواهد رسید این آیت نازل شد که خدای تعالی دوست
نمیدارد آنان را که خود بخیلند و امر میکنند مردمان را به بخیلی و می پوشند از خلق آنچه
خدای تعالی بایشان داده است از نعمت خویش یا مراد پنهان نعت و صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که حق تعالی بایشان عطا فرموده بود در توریت و آنرا میپوشیدند
و آماده کرده ایم برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشیدند
عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس
ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا
و آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نفقه میکنند مالهای خود را
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت
لشکرها جمع میکردند و مالهای خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق
ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر فقرا خود از جهت اغراض
و اعواض نفقه میکنند و منکر بودند از روی حقیقت بخدای تعالی و نه بروز آخرت
که قیامت است و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مر او را یار و دمساز پس بد دمسازی
که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود کما قال الله تعالی فبئس القرین
وماذا علیهم لو آمنوا بالله والیوم الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وکان الله بهم
علیما و چه چیز بود بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را اگر ایمان آوردندی
بخدای تعالی و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی و بیرون کردندی

حق

حق خدا برای غرض و ریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان و هست خدای بدیشان
و اقوال و افعال ایشان دانا و جزای ایشان را باینها خواهد داد ان الله لا یظلم مثقال ذرة
وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما بدرستی که خدای تعالی
ستم نکند همسنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی
تعمق نظر بر کسی ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه
در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نباشد و حقیقت این سخن مبالغه است
در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیعان همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مجرم بوزن
ذره خواهد افزود و واضح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره واقع نشود و اگر باشد
مثقال ذره نیکویی در دیوان بنده مؤمن ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو و بدهد او را
زاید بر ثواب از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس عطای بزرگ و [illegible]
اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن فکیف اذا جئنا من کل امة
بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا پس چگونه خواهد بود حال ظلمه و کفره
وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امم گذشته گواهی که پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال
و اقوال امت گواهی خواهد داد و بیاوریم ترا ای محمد بر این گروه از امت تو گواه تا اقامت
شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در این آیت مبالغه تمام است بر حث بر طاعت و اجتناب
از معصیت و زجر از هر چه که موجب خجالت و شرمندگی باشد علی رؤس الاشهاد
چه حاکم حق خواهد بود و آنچه محض عدالت مرتب خواهد داشت و شهود عدول
خواهند بود که قطعا شهادت ایشان قدح پذیر نباشد نه بر آنکه انبیا و معصومین
و کرام الکاتبین و جوارح و زمان و مکان خواهند بود پس عاقل باید که دایم متذکر
باشد این شهادت را و خود را مستعد اینحالت سازد که در محکمه قیامت شرمنده
و سر در پیش نماند اگر چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله محل شفاعت خواهد بود روایت است
که عبد الله بن مسعود این آیت را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند آنحضرت از دیده
مبارک اشک میریخت در حالت قرائت او هر گاه شاهد عادل معصوم آنجهان از هول
این مقالات و عظم این حالت از چشم مبارک اشک ریزان گردانند حال مشهود علیه
چون گردد امید که رحمت الهی و شفاعت رسول الله و آل و اهل بیت اطهار صلوات الله

عليهم شاهد حال مؤمنان بود يومئذ يود الذين كفروا وعصوا الرسول لو تسوى
بهم الارض ولا يكتمون الله حديثا ۝ آن روز كه واقع شود در وي گواهي انبيا آرزو
قيامت دوست دارند آنانكه كافر شدند بخدا و نافرماني كردند رسول او را كه
راست كرده شود بايشان زمين يعني دفن كنند ايشانرا چون مردگان و مبعوث
نكردند يا كاش برابر است ازانكه ايشان آرزومند اند كه خاك شوند چه زمين خاك
راست شود و بپوشند يعني قادر نباشند بر آنكه از خداي تعالي بپوشند سخني
يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون
ولا جنبا الا عابري سبيل حتى تغتسلوا وان كنتم مرضى او على سفر او جاء
احد منكم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا
طيبا فامسحوا بوجوهكم وايديكم ان الله كان عفوا غفورا ۝
اي كسانيكه گرويده ايد بخدا و رسول گرد نماز مگرديد و حال آنكه شما مستان باشيد
از خمر و ساير مسكرات اين نهي از عين نماز نيست چه آن عبادتيست مامور بها
بلكه نهي است از ارتكاب سكر كه مانع است از روان عبادت ها تا وقتي كه بدانيد
آنچيز كه در نماز ميخوانيد محققان گويند كه خطاب ميكند بسوي قواي روحانيه
كه رقم ايمان شهودي بر صحيفه جان دارند كه نزديك مشويد بنماز قربت در مسجد
جامع دل وقتي كه مستان باشيد از سكر غفلت و شهوت تا زماني كه از مستي
هوا هشيار شده دانيد كه چه ميگوييد و شناسيد كه سخن باكه ميگوييد
المصلي يناجي ربه و نزديك مشويد بنماز در حالتي كه جنب باشيد و محتاج
بغسل مگر آنكه روندگان باشيد در راه يعني مسافر باشيد و با شما آب نباشد
در انحال به تيمم نماز توانيد گزارد در ديگر هيچ وجه روا نباشد در جنابت نماز كردن
تا وقتي كه غسل كنيد مرويست از ابي جعفر عليه السلام كه مراد از صلوة مواضع صلوات
كه آن مساجد است و اين موافق است و مويد اين الا عابري سبيل است چه عبور
حقيقت است در جواز مكاني و اين استثنا است از لا تقربوا الصلوة يعني نزديك
مشويد و در ميابيد مساجد را مگر آنكه راه بران باشيد و اين عام تخصيص يافته
بما عداي مسجدين كه مسجد حرام و مسجد نبي است صلي الله عليه و آله چه در آن

هر دو مسجد داخل نتوان شد بر سبيل عبور و اگر باشيد در وقت جنابت بيماران
كه از استعمال آب متضرر شويد يا از مشي عاجز باشيد يا بر حالت سفر باشيد و
تخصيص سفر بجهت اغلبيت است نه از جهت اختصاص او بإباحت بلكه با عدم
آب تيمم در سفر و حضر مباحست يا بيايد يكي از شما از خلاجاي و محدث شده باشد
بيكي از احداث ثلثه كه بول و غائط و ريح است يا بسوده باشيد زنان را كه كنايت از
جماع است پس نيابيد آب را پس قصد كنيد خاك پاك را مراد وجه ارض است پس تيمم بحجر
نيز جايز باشد خواه بر وي خاك باشد يا نه پس مسح كنيد بعضي از روي هاي خود را كه
از رستنگاه موي پيشاني است تا طرف انف اعلي و تا باسفل او اولي است و بماليد دستها
خود را از بند هر دو دست تا سر انگشتان دست راست را مقدم بايد داشت بر چپ و
براي وضو يكبار دست بر خاك بايد زد جهت مسح روي و دستها و از براي غسل دو بار
يكبار بجهت روي و بار ديگر بجهت دستها بدرستي كه خداي تعالي هست در گذراننده
از شما و تخفيف كننده آمرزنده كه شما را كافيست كه تيمم كنيد الم تر الى الذين اوتوا نصيبا
من الكتاب يشترون الضلالة ويريدون ان تضلوا السبيل ۝ والله اعلم
باعدائكم وكفى بالله وليا وكفى بالله نصيرا ۝ آيا نمي بيني و نمي نگري بسوي آنانكه
داده اند ايشانرا بهره از علم توريه ميخرند گمراهي را يعني بدل ميكنند هدايت را بضلالت
و هدايت ايشان آن بود كه نعت و صفت حضرت رسالت صلي الله عليه و آله عارف
بودند و ضلالت آنكه بعد از بعثت آنحضرت انكار وي نمودند و ميخواهند اين گمراهان
از روي حسد و عداوت آنكه شما اي مؤمنان راه گم كنيد و خداي تعالي داناترست
بدشمنان شما كه يهودند و بسنده است خداي تعالي دوست شما و متولي امور شما
و بسنده است خداي ياري دهنده شما بر دشمنان من الذين هادوا يحرفون الكلم
عن مواضعه ويقولون سمعنا وعصينا واسمع غير مسمع وراعنا ليا بالسنتهم
وطعنا في الدين ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لكان خيرا لهم
واقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا ۝ بعضي از آنكسانيكه
بدين يهوديت متدين شده اند ميگردانند كلمها را و تغيير ميدهند از اماكن آن
مراد تحريف نعت پيغمبر است صلي الله عليه و آله يا تاويل كلمات توريه بر وفق راي

وطبع خود با کتمان آیت رجم بانغیر بر کلام آنحضرت آورده اند که بعضی از یهود مثل
رفاعة بن زید بن تابوت و مالک بن دخشم بملازمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس
ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشانرا تحریف میساختند لاجرم پرده
از روی کار ایشان برداشته شد و بود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی
از مواضع آن تحریف میکنند و میگویند شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا
لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اخفاء
عصینا میکردند و حقیقت آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفت و لسان
حال ایشان بعصینا ناطق بود و دیگر میگفتند بشنو در حالتی که غیر شنونده شوی
این ذو جهتین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست
که اسماع دشنام دادن باشد بدین معنی کلمه اینست که دشنام داده و شنوانیده
شده و شنونده مکروهی مباشی و بدین تقدیر دعا له بود و وجه دوم چنانست که
اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم این دعا علیه
باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم
بود و دیگر میگفتند و راعنا و این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح
آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه دوم آنکه از رعونت
و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بود بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع
میکردند و راعنا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را
برعی غنم و بر هم تقدیر این کلمه میگفتند در حالت گردانیدن و بپیچانیدن سخن
بر زبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند
بزبان خود با لسان عرب را از فصاحت می پیچانیدند و طعن در... راعنا
میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که
پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی
موسی علیه السلم معترف بودند و اگر ایشان گفتندی شنیدیم سخن ترا و فرمان
بردیم امر ترا و بشنو و در ما نگاه کن بجای این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از راستی

سیّد

سیدنا نام و طعن در دین اسلام و راستی بودی سخن ایشان بجهت فایده عاجل و آجل
ولیکن براندند است خدای تعالی و از رحمت خود دور کرده بسبب کفر ایشان و مجازات
بران پس نگروند ایشان مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتبر و معتد به نباشد
و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان
چون ابن سلام و اتباع او و در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود
از خدای تعالی بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدا
که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام آورده ام بشما حق است
و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان
از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داد از بیم
آیت آمد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة تصدیق کنید
و بگروید بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآنست در حالتی که باور دارنده
و تصدیق کننده است مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است
در اصول دین پس بدان بگروید پیش از آنکه محو کنیم رویها یعنی صور آنرا و نیست سازیم
آثار ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو و غایتش پس باز گردانیم بر آن رویها از سوی
قفاهای آن یعنی شکل روی او را بصورت پس سر او و بدل سازیم یا اشیاء صورة
روی چه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم تا روی ایشان
بر قفا باشد و در تفسیر آورده که ابری و رجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع
خویش ثابت باشد و رویهای ایشان برویس بر بود و این هیاتیست در غایت رنج
و رسوایی و در روایتست از ابی جعفر علیه السلم معنی اینست که محو کنیم روی توجه
ایشانرا از هدایت و باز گردانیم برادبار آن که ضلالت یا براندیم ایشانرا که اصحاب
وجوه مند از رحمت خود یا مسخ سازیم همچنانچه براندیم و مسخ کردانیدیم یاران
روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای تعالی سر به بپیچیدند و روز شنبه بصید

ماهی اشتغال نمودند و هست فرمان خدا با وعید او بود فی و هر آینه بخواهد بود
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ۔ طبرسی رحمه الله آورده که چون آیت قُلْ يَا عِبَادِيَ
الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ الی آخر الآیه بر سمت نزول یافت حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بمنبر تشریف بر آمد و این آیت را بر مردم خواند مردی بر خواست و گفت
یا رسول الله شرک بخدا چه حال دارد آنحضرت ساکت شد دیگر بر خواست تا سه
نوبت و همین پرسید این آیت نازل شد که بدرستی که خدای نمی آمرزد آنانرا که
شرک آرند باو و شریک گیرند در عبادت او و می آمرزد آنکناهی را که غیر از شرک
بود مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان
بعضی گویند که می آمرزد پیش از عذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب جمیع عصاة
خواهد آمرزید و هر که شرک آرد بخدای تعالی و انباز گیرد باو پس بدرستی که
افترا کرده باشد و بر بافته دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و روایت
از امیر المؤمنین علیه السلم که در قرآن آیتی نیست که ازین آیت ارجی باشد نزد من
و چون مضمون این آیت که شرک مغفور نیست بیهود از آنکه عبده عجل و پرستنده
عزیر بودند و عبدی و بعد یدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمدند که
ما مشرک نیستیم بلکه خود از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم
پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت‌اند و ما پسران انبیا
معزز و مکرمیم حق تعالی ستایش ایشان از ایشان نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ ۚ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۔ آیا ننگری
و نمینگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت می ستایند و ثنا
میگویند نفسهای خود را که نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ یا به پاکیزگی و بزرگی
نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و جمعی
زید اطفال خود را به نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند و گفتند این
کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نه اینها بیگناهند ایشان سوگند یاد
کردند بخدای موسی که ما نیز در مثل بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما

روز

بروز نه سکنه انند و خطیآت روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرمود که
تزکیه شما را شما اعتباری ندارد بلکه خدای تعالی بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا
که خواهد و مستحق آن داند و این گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم کرده
نخواهند شد بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله
از وسخ که میان دو انگشت بدر آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند
کشید و نقصانی یاداشت و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ كَيْفَ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ۖ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُبِينًا ۔ بنگر درین جهودان که از روی
عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی دروغ را یعنی که گناهان شب
و روز ما را می آمرزد و بس بنده است آن افترا و دروغ ایشان گناهی ظاهر که
بر هیچکس پوشیده نیست آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد
جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر
متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم خود بمکه رفتند و ابو سفیان
و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحریص کردند و با جمعی
کثیر از بطون قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه بچسبانیدند
ایمان غلاظ در حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین امر فارغ
ساخته بمعاشرت بنشستند و درین باب بعضی از قریش از روسا و امر کاذب
پرسیدند که طریقه ما که زائران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم
و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقه پدران خود مشغول می باشیم
بهدایت اقرب است یا دین محمد که دین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام
نهاده و دین پدران ما را بر هم زده اند و ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع
این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آئین شما با نسق تر ابو سفیان گفت
که ما را اعتقاد شما و فنی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان
جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معاندت
و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ۝ آیا نمیدانی و نمینگری بسوی آنانکه
داده اند ایشانرا بهرهٔ از توریة که بواسطهٔ عداوت مسلمانان میگروند برین دو
که قریش راهست و گفته اند جبت سحرست و یهود از اعتقاد بودند و طاغوت
شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است
و طاغوت آرزوهای او و میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان که
از روی اجتهاد این گروه کفار قریش هادی ترند از ایشان که ایمان آورده اند یعنی
به پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۝ آن گروه متعنت متعصب آنکسانند که خدای
و نکوشکاری دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود و هر که خدای تعالی
او را براند و دور سازد دیس نیابی تو مر او را یاری که دفع کند از وی عذاب را أَمْ لَهُمْ
نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ۝ یا ایشانراست یعنی جهودانرا بهرهٔ
از پادشاهی استفهام بر سبیل انکارست زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت
از غیر خود سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند
آخر منصب ملکداری و حکم گذاری بما خواهید رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا
از ملک بهرهٔ نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند پس آنهنگام ندهند
مردمانرا یعنی پیغمبر و اصحاب او را باندازه گودی که بر پشت دانهٔ خرما است
و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به نقیری مضایقت
دارند پس بهنگام دست تنگی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ
النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ۝ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای
تعالی بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ناس حضرت رسالت و آل او
صلوات الله علیهم که از محض فضل خود ایشانرا منصب نبوت و امامت کرامت فرمود
چنانچه عیاشی روایت کرده از ابی الصباح کنانی که امام ابی عبد الله جعفر الصادق ع
فرمود که ای ابا الصباح ما قومی ایم که حق سبحانه و تعالی فرض کرده طاعت ما را و مائیم

افضال

متاع نفیسی که تعلق بملوک دارد

افضال و صفا یای اموال و مائیم راسخان در علم و مائیم که بر ما حسد برندگان اند
مردمان و این آیة را خواندند و بعضی گفته اند که فضل آنست که حق سبحانه و تعالی
او را نبوت و کتاب داد و مباح کرد از برای آنحضرت را جمع میان بیشتر از چهار زن
و یهود برین حال حسد بردند که اگر او پیغمبر صاحب کتاب بودی از همه زن نگرفتی
و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت جل جلاله فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر
بواسطهٔ نبوت و کتاب و ازواج است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب و ازواج
حسد بردندی چه این صورت مخصوص آنحضرت نیست پس بدرستی که ما عطا
کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام توریة و زبور و
انجیل و مع ذلک داود صد زن داشت و سلیمان بیش هزار زن پس ایشان
سزاوار تر باشند بحسد و دیگر بایشان دادیم علم حلال و حرام و دادیم ایشانرا
با وجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام
داشتند و گویند مراد از آل ابراهیم محمدست و آل او صلعم و از کتاب قرآن و از حکمت
شرایع و از ملک عظیم دولت شریعت و بقیهٔ آل او که مهدی صاحب الزمانست ع
که موجودست تا آخر الزمان که ظاهر شود بامر الهی و تجدید دین احمدی نماید و عالم
را بداد و عدل بیاراید فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ
سَعِيرًا ۝ پس از جهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلعم و
از ایشان کسی هست که اعراض کرد از خبر انبیا در باب حضرت رسالت پناه و تصدیق
نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر بگردانیدند و بسنده است دوزخ آتش افروخته
برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ
جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝
بدرستی که آنکسان که حق را پوشیدند و بگرویدند بدلایل وحدت یا بآیات قرآن
یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی و جای آتشی
که هرگاه که پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان بآتش بدل کنیم برای ایشان
پوستهای غیر آن که پخته و سوخته شده و آن تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد
و گویند شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق

ازآن بیرون شود و بحالت اول بازآرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید
اینحال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند تا
بچشند عذاب را و آن چشیدن دائم باشد بدرستی که خدای هست غالب که
کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد دانا بعقوبت دوزخیان برو فق حکمت
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا
و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بجای آورده اند طاعتها برو فق فرمان زود
باشد که درآریم ایشانرا ببوستانهای که میرود از زیر درختان یا در تحت
مساکن ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند این مومنان در آن همیشه یعنی
زمانی که آنرا آخر نباشد مر این بهشتیانرا باشد در آن بوستانها زنانی پاکیزه
از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس و در آوریم ایشانرا در سایهٔ پاینده
که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب که حرارت بسیار می باشد و سایه
اعظم اسباب راحت میدانند بر ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و برین
نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت
او متاذی شوند پس ظل کجا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل
اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهیست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط
خواهد بود و آن سایه از زوال و امن و از نقص و انتقاص و انتقال مقدس و معرا
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ
تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا بدرستی
که خدای تعالی میفرماید آنکه ادا کنید امانتها را با اهل آن بعضی گویند که مراد
بامانت امانات الهیست که اوامر و نواهیست که مومن که مکلفست آنرا امتثال نماید
یعنی با وامر او قیام نماید و از نواهی او اجتناب کند و امانات از مال و غیره در ین
داخلست زیرا که مکلف مامورست که در آن خیانت نکند و باهلش رد کند و بعضی
دیگر گویند مراد والیان امرند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ایشانرا که قیام نمایند
باصلاح و رعایت حال رعیت و سلوک نمایند بطریقهٔ عدالت و مرحمت و از ابی

جعفر

جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز این قول مرویست و نیز فرموده اند که حق جل و
علا امر فرموده هر امامی را از ایشان آنکه تسلیم کند این امر را بکسی که بعد از وست و موید
این قولست آنکه حق تعالی امر کرده رعیت را بعد ازین بطاعت ولاة امر و روایت
از اهل بیت علیهم السلام که ایشان فرموده که دو آیت که یکی از آن از برای ماست
و آیتی دیگر از برای شما که ان الله یامرکم از برای ماست و یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر از برای شما و این قول داخلست در
قول نیز که از جملهٔ آنانکه حق تعالی امین ساخته ائمهٔ معصومین اند صلوات
الله علیهم که امانت را خیانت نکنند و لهذا ابو جعفر علیه السلام فرموده که
ادای صلوة و زکوة و صوم و حج از امانتست و دیگران گویند که خطاب به پیغمبر
صلی الله علیه و آله است برد کردن کلید خانه کعبه بعثمان بن طلحه در وقتی که
از و ستاده بودند در روز فتح مکه و بعباس داده و لیکن بعموم اولیست
و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید براستی
بدرستی که خدای تعالی نیکو چیزی شما را پند میدهد یعنی ادای
امانات و عدل در حکومات بدرستی که خدای تعالی هست شنوا با قوال شما و بینا
باعمال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای تعالی را
در آنچه شما را بآن امر فرموده و از آن نهی نموده و فرمان برداری رسول او کنید که
فرستادهٔ اوست فرموده بطاعت رسول او اگرچه طاعت او طاعت الهیست بحکم مَنْ
يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ بجهت مبالغه در بیان و قطع آنکه تا توهم نکنند
که واجب نیست زیرا آنچه در قرآن نیست از اوامر بکند واجبست و طاعت رسول در
حیات و وفات او لازمست زیرا که اتباع شریعت او واجبست جمیع مکلفین را
تا قیام قیامت و اهل تفسیر در اولی الامر دو قول ایراد نموده اند بعضی گویند مراد
امرااند و بعضی دیگر گفته اند که علما اند و لیکن آنکه اجلای امامیه رضوان الله علیهم
روایت کرده اند از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق

آنست که اولي الامر ايمه آل محمد اند صلي الله عليهم که حق تعالي طاعت ايشانرا قرين
طاعت خود و رسول داشته زيرا که جايز نيست که حق سبحانه و تعالي واجب گرداند
طاعت احدي را علي الاطلاق مگر آنکه ثابت باشد عصمت او و دانند که ظاهر او
مثل باطن اوست و ايمن باشد از غلط و سهو و امر بفعل قبيح و اين صفات حاصل
نيست در امرا و علما سوي ايشان پس متعين ايشان باشند و در کشف الغمه
آورده شود که روايت کرد جابر بن يزيد جعفي که من شنيدم از جابر بن
عبد الله انصاري رضوان الله عليه که او گفت که چون اين آيت نازل شد گفتم
يا رسول الله ميدانيم ما خداي تعالي و رسول او را چه کسانند اولي الامر که
حق سبحانه و تعالي قرين گردانيده طاعت ايشانرا بطاعت خود و تو آنحضرت فرمود
که خلفاي منند بعد از من اي جابر و ايمه هدي اند بعد از من که اول ايشان
علي بن ابي طالب و بعد از و حسن و ديگر حسين و ديگر علي بن حسين و ديگر
محمد بن علي که معروفست در توريه بباقر و زود باشد که دريابي او را اي جابر
پس هرگاه که به بيني او را بخوان او را از من سلام و ديگر جعفر بن محمد الصادق
و ديگر موسي بن جعفر و ديگر علي بن موسي و ديگر محمد بن علي و ديگر علي بن محمد
و ديگر حسن بن علي و بعد از وي هم نام و هم کنيت من حجة الله في ارضه و بقيته
في عباده محمد بن الحسن بن علي ع اين آنکس است که فتح کند خداي تعالي بر دست آن
مشارق ارض و مغارب آنرا و او غايب شود از شيعه و اولياي خود آنچنان
غيبتي که ثابت و راسخ نباشند در آن غيبت بر قول بامامت او مگر آنکه حق تعالي
امتحان نموده باشد دل او را از براي ايمان جابر گويد که من گفتم يا رسول الله آيا
واقع شود که شيعه او را انتفاع باشد با وجود غيبت او آنحضرت فرمود بحق
آنکه مرا براستي بخلق فرستاد که ايشان مستضيء گردند بنور او و منتفع شوند بولايت
او در غيبت او همچو انتفاع مردم با آفتاب و اگر چه ابر حائل باشد اي جابر اين
از مکنون سر الهي و از مخزن علم نامتناهي اوست پس پنهان دار اين را مگر از اهل او
پس اين دلالات و روايات دلالت کرد که اولي الامر ايمه هدي اند که امامت
و عصمت ايشانرا ثابت و اتفاق جميع امت بر علو رتبت و عدالت ايشان

پس اگر خلاف کنيد در چيزي از امور دين پس باز گردانيد آنرا بکتاب خداي و رجوع
کنيد برسول در حال حيوة او و بعد از وفات او بايمه معصومين صلوات الله عليهم
اجمعين که قايم مقام رسول الله اند صلي الله عليه و آله در امور دين و حفظة
شريعت اويند و خلفاي امتند بيقين اگر هستيد شما که از روي اخلاص ميگرويد
بخداي تعالي و بروز رستخيز چه ايمان بخدا و بقيامت مقتضي آنست که در امر
متنازع فيه رجوع بخدا و رسول و نايب مناب رسول نماييد اين رجوع بهتر است
شما را و نيکوتر از جهت عاقبت آورده اند که يهودي را با منافقي خصومت افتاد بود
منافق از جمله نبوت ميکشيد که او حق بر رشوت ميکند و رشوت نمي ستاند و منافق
بحکومت کعب بن اشرف ميل مينمود عاقبت بپيش حضرت رسالت صلي الله عليه
و آله آمدند و حکم بر وفق مدعاي يهود صادر شد چون از مجلس حکم بيرون
آمدند منافق دست بر دامن جهود زد که بحکم پيغمبر راضي نيستيم اين آيت نازل
شد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ آيا نديدي و نگاه نکردي بسوي آن کسانکه
گمان ميبرند که ايشان گرويده اند بآنچه فرستاده شده بتو يعني قرآن و بآنکه
پيش از تو فرستاده اند از کتب انبيا ميخواهند با وجود دعوي ايمان آنکه مرافعه
کنند بسوي کعب بن اشرف که بغايت طاغي و باغيست و حال آنکه مامور بودند
مدعيان بايمان و همه مکلفان نيز مامور بودند بآنکه منکر شوند بحکم طاغوت و
ميخواهد ديو رانده شده از رحمت باسر کشيده از خدمت يعني ابليس آنکه گمراه گرداند
ايشانرا که مايل طاغوت اند گمراهي دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند
نمود و طاغوت اينجا آنکس است که حکم بباطل کند و بجهت فرط طغيانش باين اسم
مسمي يافته و امير المؤمنين عليه السلام فرموده که هر حکمي که حاکمي بقول غير ما که اهل
بيتيم بيند او طاغوت و اين آيت را خواند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ
إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۝ و چون گويند منافقانرا
که در وقت تحاکم بيايند بحکمي که خداي تعالي فرستاده است از کتاب خود و بحکمي که

پیغمبر او میکنند بفرمان محمد مبینی منافقانرا که بطریق عناد اعراض میکنند از تو
اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا • پس چون باشد چه
خواهند کرد چون برسد بدیشان عقوبت صدود و اعراض بآنچه ایشان کرده اند
یعنی تحاکم بطاغوت پس بیایند بسوی تو و بزبان اعتذار بکشایند و سوکند
میخورند بخدای و مضمون سوکند ایشان آنکه نخواستیم ما بعدول از مجلس شما
مکر بنیکوئی که بالاخره شود یا تخفیف زحمت بما از احتشام می آید در مجلس تو اکر
آواز بلند کنیم و آنکه تالیف و موافقت که بین الخصمین پیدا شود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا •
آنکروه منافقان و سوکند خورندکان بدروغ آنکسانند که خدای تعالی میداند
آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان و پند ده
مر ایشانرا برملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ و بکوی مر ایشانرا در خلا در باب
نفسهای ناپاک ایشان سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که
ازان غمناک کردند و آن هنید بدانست بقتل یا بجلو امکاره بدیشان اکر توبه نکنند
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ • وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ
فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا • و نفرستادیم
هیچ فرستاده و پیغمبر را خود مکر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدای تعالی و اکر
این منافقان آنهنکام که ستم کردند بر نفسهای خود باذکار حکم تو بیامدندی
بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از خدای تعالی و آمرزش خواستی برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا هر آینه بیافتندی خدای تعالی را توبه پذیرنده
توبه کاران مهربان بر آمرزش طالبان و بعضی از مفسران آورده اند در این آیت
که دوازده کس از اهل نفاق عیب کوئی پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند و در خفیه
حیله و مکر می انکیختند جهت تنفیر مردم از آنحضرت جبرئیل علیه السلام این آیت را
آورد و اخبار کرد پیغمبر را از آن منافقان بعد از آن آنحضرت در مجلسی که ایشان
حاضر بودند با دیگران فرمود که اینجماعت که شعار ایشان اینست بر خیزید و از آن

استغفار

استغفار کنند و اعتراف بانچه کنند تا من شفاعت ایشان بکنم نزد حق کسی از ایشان
بر نخواست تا چند نوبت اعاده فرموده و کسی بر نخواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بی تاب شده فرمود که ای فلان بر خیز و ای فلان و فلان تا دوازده کس را همه بنام
خواند پس آنکاه بر خواستند و بکناه خود معترف شدند و کفتند باز کشت بتو و بر
تو به کردیم از برای ما شفاعت کن فرمود که بیرون روید از کاه بالا از پیش من که من
تو کردم و حق سبحانه و تعالی الارعت باجابت فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا •
آورده اند که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهه که
هر دو ازان مزرعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده مزارع خود را پس بهمسایه
کذار حاطب در غضب شده از روی بیادبی سخنی کفت که مضمونش مشتمل بود بر میل
آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد که حقیقت ایمان چنانچه
کمان میبرند بحق پروردکار تو که ایشان ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که
ترا حکم سازند در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند
در نفسهای خود تنکی و کرانی از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد
و کردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا و فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض
و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد
بدیشان رسید و پرسید که حکم از برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای
پسر عمه او نیز که مادر زبیر صفیه دختر عبد المطلب بود و در این سخن کردن تاب
میداد و روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود کفت قاتل الله هؤلاء این چه
کروهند که کواهی میدهند برسالت امیر و حکم او را متهم میدارند بخدا سوکند که
بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام کناهی کرده بودند و موسی علیه السلام حکم فرمود
که توبه شما آنست که یکدیکر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیکر مشغول شدند
تا هفتاد هزار کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس این سخن شنید
کفت بخدای اکر محمد صلی الله علیه و آله مرا فرماید که خود را بکشی بکشم و عمار یاسر و

ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا
مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝ و اگر چنانچه فرض میکردیم
برایشان که دعوی ایمان میکنند آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل
کردند یا بیرون روید از شهرها و منزلها خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند
نکردندی آنچه ما برایشان فرض کرده ایم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن
مسعود و اگر ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف
مینمایند بآن هر آینه بهتر بودی ایشان را در عاجل و آجل و نزدیکتر بودی از جهت
تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝ و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان
هر آینه ما میدادیم ایشان را از نزدیک خود مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است
و هر آینه راه مینمودیم ایشان را راهی راست که از آن بمقصد رسند یا بهشت وآورده
آورده اند که ثوبان مولای رسول خدای بود روزی بخدمت آنحضرت آمد زار و
ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
ای ثوبان رنگ تو چرا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا
رسول الله من زمانی که دیدار تو نمی‌بینم آرزومند از صحبت تو میشوم و حالا
در اندیشه آنم که مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله
بردازم و تحسر من آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر بهشت
روم بدانجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و بعضی دیگر از اصحاب نیز گفته اند
که این گفتند حق سبحانه و تعالی شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخت
آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ۝
و هر که فرمان برد خدای تعالی را در اوامر و نواهی و فرمان برداری رسول کند در احکام
و حدود پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت با آنکسان که انعام کرده است
خدای تعالی از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخلند و راستگویان که بیش از همه

کس تصدیق انبیا کردند و آنانکه متصفند بصفت راستی و کشتگان راه خدای
تعالی همه شهدا را شامل است و ستودگان در اعمال و افعال و مهتر و سر و رأس و
رئیس صدیقان و شهدا و صلحا ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین
که بزیور این صفات آراسته اند و چه نیکوانند این جماعت همنشینان لفظ
رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند با آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیقی اند مخلص آیت
آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ
ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ۝ آن بودن با جماعت مذکوره افزونی و
کرامت از خدای تعالی و بسنده است خدای تعالی دانا بمقصد و نیات ۝
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ای
آنکسانی که ایمان آورده اند فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
پس بیرون شوید بقتال دشمنان گروه گروه در جهات مختلفه یا بسیر کنید و ای
جهاد مجتمع شده در جهت واحده و در روایت از ابو جعفر علیه السلام که مراد از
ثبات سرایات و جمیع لشکر وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ
مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ۝ و بدرستی که از شما کسی
هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن
ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند پس اگر رسید شما را ای مسلمانان
واقعه چون قتل و هزیمت گوید آن سبطی منافق بدرستی که خدای تعالی انعام کرد
بر من چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قال الامام جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرموده که اگر اهل آسمان و زمین این کلمه را بگویند انچنین که انعام
کرد خدای تعالی بر ما که در معرکه با رسول الله نبود هر آینه مشرک میشوند وَلَئِنْ
أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي
كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۝ و اگر برسد شما را نیکویی زیاده از خدای تعالی
چون فتح و غنیمت گوید البته آن متخلف از غزیت و غزا چنانکه گویی نبوده
میان شما و او دوستی یعنی خود را دور انداز دو سخن بر وجهی گوید که گوییا
هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این کاشکی من بودمی در این غزوه

با مسلمانان تا فیروزی یا فتحی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی
فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ پس باید که قتال کنند
در راه خدای با دشمنان دین آنانکه در بازار و معامله بفروخته اند زندگانی دنیا
که روی در فنا دارد برای جاویدانی و نعیم غیر فانی و هر که کارزار کند در راه
خدای تعالی از برای دین پس کشته گردد و درجه شهادت یابد یا غالب آید بر دشمن
ظفر کرده دین زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت مزدی بزرگ که در صفت
در نیاید و عقل کار از و منتقص شود وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
نَصِيرًا ۝ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کمال و جهد تمام جهاد نمیکنید و
بکارزار و اشتغال نمینمائید در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای تعالی
و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که
مسلمان شدند و کفار ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند از مردمان
چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل
و امثال ایشان و از زنان چون ام شریک و غیرهما و از کودکان و اگرچه مکلف
نبودند کفار علی رغم پدران ایشان را ایذا مینمودند در دعا شریک پدران بودند
تا حق تعالی زود تر اجابت فرماید و ابن عباس میفرماید که من و مادرم مستضعفین
بودیم از زنان و ولدان و این مستضعفین آنکسانند که بزبان تضرع میگویند
یعنی دعا میکنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین ده یعنی مکه و دهی
که ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
و دیگر بده و بکن برای ما از نزدیک خود کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد و دیگر
بساز برای ما از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق
سبحانه و تعالی دعای ایشان را استجابت کرد ایشانرا بعضی را خروج از مکه میسر شد
و بعضی را که آنجا ماندند بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود

فرستاد

فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشان را سرانجام فرموده
و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ
فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۝ آنکسانی که
گرویده اند بخدا و رسول کارزار مینمایند در راه خدای تعالی و آنکسان که کافر
شدند از وثنی و یهودی و نصرانی مقاتله مینمایند در راه شیطان که طاغی
و باغیست یعنی بفرمان او پس بکشید ای دوستان حق دوستان و فرمان برداران
شیطان را از مکاید و مصاید او مترسید بدرستی که حیله و وسوسه شیطان
سست و بی قوتی زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان و هرچه از روی
حیله و کید و مکر شیطانی است عاقبت ندارد و لهذا اهل خیر و دین را ذکر
جمیل ایشان باقی ماند بر صفحه روزگار و اگرچه در مدت حیوة بکنج خمول از نظرها
بر کرده باشند و اما ظلمه ملوک و جبابره چون مردند منقرض میشود از ایشان
و باقی نمیماند در دنیا نه رسم و نه ظلم ایشان بلکه آنچه اندوخته اند و بال ابد
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ
خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ
مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝ آیا نظر نکردی
بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص
و مقداد بن اسود و امثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم
که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی گفته شد مر ایشانرا که کارزار
کفار باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد و بپای دارید
نماز را و بدهید زکوة را پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی
واجب شد بر ایشان کارزار کردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان میترسیدند
از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترسی از آن بیشتر

واين ترسيدن را حمل بر ضعف بشريت بايد كرد نه بر كراهيت امر خداي تعالي بلكه
بالطبع از فوت و موت ترسيدند و گفتند اي پروردگار ما براي چه چيز
واجب گردانيدي بر ما مقاتله كفار را چرا ما را باز نگذاشتي تا ايمن و فارغ تا اجل
كه نزديكست بميريم اكر اين سؤال از منافقان صادر شده چندان عجبي نيست
واكر از مومنان وقوع يافته از روي خوف و بددلي سخن گفته باشند و باز توبه كرده
و قولي آنست كه قومي از مومنان بعد از نزول آيت قتال منافق شدند و از جهاد
تخلف ورزيدند و اين سخن ايشان بوده و اصح آنست كه سؤال را محمول بر تمناي
تخفيف تكليف دارند بر وجه انكار يا اين كه آن بسبب امر دنيوي هم بوده باشد
بگو اي محمد مر اين ترسندگان را كه دل در دنيا بسته اند آنچه بدان تمتع ميگيرند
از دنيا اندكست در جنب آخرت و نعم اخروي بي غايت و متاع دنيا ناپايدارست
و نعم آخرت پايدار و متاع دنيا مشوبست باكدار و نعم آخرت صافي از اكدار
و چون چنين است سراي آخرت بهترست از دنيا و فاضلتر كسي را كه بپرهيزد
از شرك يا از همه منكرات و ستم رسيده نخواهيد شد اي مجاهدان هيچ از ثواب
آنچه كار خواهيد كرد مقدار رشته كه بر دانه خرماست پس بوعده استيفاي ثواب
مستظهر باشيد و از مرك كه بضرورت وقوع خواهد پذيرفت ميندېشيد
كه هيچ گريزي از ين كندها بي ميسر نيست و در هيچ پناهي از حدوث آن و قوع
خلاصي متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ
وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا
هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ
يَفْقَهُونَ حَدِيثًا هر جا كه باشيد دريابد شما را مرك واگر چه باشيد در برجهاي
محكم واگر برسد منافقان را نعمت بسيار و ارزاني يا ظفر بر دشمن چنانچه در جنگ بدر بود
ميگويند اين نيكوئي از نزديك خداي است واگر برسد بديشان دست تنگي و قحط
يا هزيمت چنانچه در واقعه احد روي نمود گويند اين سختي از نزديك تو كه محمدي
و بسبب تدبيرات تو كه صايب نبوده آورده اند كه چون حضرت رسالت صلي الله
عليه وآله از مكه بمدينه هجرت فرمود ميوه ها در انسال بر منوال سنه سابقه نبود و

و از جهاد روي بگرداني نهادند منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم
صلي الله عليه وآله كردند حق سبحانه و تعالي در تكذيب قول ايشان ميفرمايد بگو كه همه
قبض و بسط و گراني و ارزاني و غنيمت و هزيمت از نزديك خداوندست و بقضا و
قدر اوست و قادر نيست احدي بر رد و دفع آن كه بندگان را با آن معامله آزمايش
ميكند تا خالص كه بيرون آيد و رسوا كه شود پس چيست وجه حالت
اين گروه منافق و جهود را كه نزديك نيست كه فهم كنند سخني را كه مشتملست بر موعظه
ايشان كه مضمون قرآني است يا آنكه نيستند كه سخن دريابند چون بهايم كه
ميشنوند و فهم نميكنند و از بي فهمي ايشانست كه خود را در ميگيرند و ميگويند
مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ
لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا هر جا كه باشيد آنچه بتو رسد از غنيمت و
فتح از فضل خداوندست و آنچه بتو رسد از هزيمت و قتل اصحاب از نفس تست
و بعضي معني آيت بدين وجه گفته اند كه اي انسان آنچه از نيكوئي بتو رسد از فضل
و كرم خداوندست و هر بلائي كه ترا پيش آيد بسبب گناهان تست و معصوم از ين حكم
مستثني است زيرا كه بلاي او از براي رفع درجات نه بواسطه كسب خطيات و
فرستاده ايم ما ترا براي همه آدميان فرستادني كه تبليغ احكام كني نه مقدر كه اسناد
حسنه و سيئه بتو كنند چه هر چه از عقوبت كه بايشان ميرسد از شومي اعمال
ايشانست و تو رسول خدائي كه طاعت تو بر همه واجبست و در تو محض خيرست
بسنده و خداي تعالي گواه بر صدق رسالت تو مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا هر كه فرمان برد رسول را پس بدرستي كه
فرمان برده باشد خداي را براي آنكه رسول بطاعت خداي ميخواند بامر خداوند
پس فرمان برداري او فرمان برداري حق باشد و هر كه اعراض كند از فرمان تو پس
ترا نفرستاده ايم براي ايشان نگهباني كه ايشان را از ارتكاب معاصي محافظت كني
يا جزاي اعمال ايشان بدهي بعضي از علما اين حكم را بآيت السيف منسوخ دانند و
يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ
وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

تفسير علي بن حسن الزواري

ومیگویند منافقان در حضور تو از زبان برداری و از اطاعت حکم تو پس چون بیرون
روند از نزدیک تو شب بالکید بگر میگویند گروهی از ایشان غیر از آنکه روز با تو
میگویند یا میگویند غیر از آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول اسغایب مونث است
و فاعلش ضمیری عاید بطایفه یا مخاطب مذکر و خدای تعالی مینویسد یا کرام الکاتبین
در لوح محفوظ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب تا بفراخور ایشان
بدیشان جزا دهد پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام
حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل کن بر خدای تعالی و کار خود با وی گذار
و بس است خدای تعالی قائم با مور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت
کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا آیا چرا تأمل نمینمایند این منافقان در قرآن و
تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با ثار اعجاز که این کلام حق است و اگر
بودی این قرآن از نزدیک غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه
زعم اهل کفر و نفاق است هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم در و اختلافی بسیار
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ
و خواه از روی معنی این آیت متضمن دلالت بر معانی کثیره یعنی از ابطال
تقلید ست و صحت استدلال در اصول دین زیرا که حق تعالی ترغیب و تحریض
فرموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی و دیگر فساد قول آن جماعت که میگویند که
فهم معانی قرآن موقوفست بر تفسیر رسول صلی الله علیه و آله مثل قول حشویه
و غیرهم زیرا که اگر چنان بودی تدبر و تفکر را فایده نبودی وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ
مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ
ورحمته
إِلَّا قَلِيلًا و چون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبری از آنچه موجب ایمنی باشد
چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام
یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی بر مکث سریه از سرایای
مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن انتشار ضرر و فساد است

زیرا

زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب
اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان و اگر باز گردانند
آن خبر را برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند یا بتدبیر خداوندان
امر از اهل ایمان که صفت عصمت و سمت وثوق ایشانرا باشد و لهذا ابو جعفر ع
فرموده که اولی الامر ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و در آن
وقت امیر المؤمنین بود و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و طفولیت حسین
مانع ز امور نیست که هر اینه بدانند آنرا آنانکه استخراج میکنند خبر را و نیکو
تفتیش میفرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را
اخفا باید کرد و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما بارسال رسول و بتنزیل
القرآن و در روایتست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام که فضل حضرت
رسول الله است و رحمت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آله و اگر نه برکت و سعی
و کوشش ایشان بودی هر اینه پیروی میکردید شیطانرا مگر اندکی از شما که بعد
عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندند و گفته اند اندک جماعتی اند
که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته اند چون
سلمان فارسی و ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو
سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ
وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا
وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا پس کارزار کن در راه طاعت و رضای خدای تعالی نزول
آیت در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزیمت بدر کرد و نعیم
بن مسعود مردمانرا از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را
کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر چه تنها باشم که میروم این آیت فرود آمد
که اگر دیگران تخلف ورزیدند تو کارزار کفار تو برو و مقاتله کن تکلیف کرده نشد
در جهاد مگر در نفس تو پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و ترغیب کن مومنانرا
بر قتال مشرکان که بر تو ترغیب نه تکلیف شاید که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان
شدت آنها که کافر شدند یعنی قریش بآنکه ترس در دل ایشان انداز دو همین حال

دربدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه
در سورهٔ آل عمران مذکور شد و خدای تعالی مخیّر است در هیبت وصولت
از قریش و مخیّر در عقوبت و در عذاب ایشان مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُ
نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ مُّقِيتًا ۝ هر که در خواهد در خواستن نیکو که احقاق حقی بشود یا ضرری
از کسی باز دارد یا مظلومی را از ظالمی خلاص کند باشد مر او را نصیبی از آن از اجر و
ثواب و هر که در خواهد در خواستن بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و
ضرری بکسی رسد و اعانت ظالمی نماید و چیزی از مستحقی باز دارد باشد مر او را نصیبی
از آن از وبال و هست خدای تعالی بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت یا نگهبان
همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ و چون تحیت داده شوید بسلام پس شما
تحیت گویید نیکوتر از آن تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما در جواب
بگویید عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او
و برکاته زیاده کنید یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السَّلَامُ عَلَيْكَ
وَعَلَيْكَ السَّلَامُ بگویید و اگر رحمة الله زیاده کند شما هم زیاده کنید در جواب
و اگر مسلم در جواب السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بگوید زیادتی بر آن
وارد نشده چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله آمد و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ آنحضرت در جواب فرمود که وَعَلَيْكَ السَّلَامُ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ باز دیگری آمد گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ آنحضرت در جواب
فرمود وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ باز دیگری آمد گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ آنحضرت در جواب همان فرمود و هیچ نیفزود شخصی گفت
یا رسول الله چرا از برای آنکه چیزی زیاده نفرمودی فرمود زیرا که باقی نماند
از تحیت چیزی که من زیاده کنم و آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
اگر سلام داد بالسلام علیک ده حسنه در دیوان اعمال بنویسند و اگر و رحمة الله
زیاده کرد بیست حسنه و اگر و برکاته افزود سی حسنه و علی بن ابراهیم رحمه الله

در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام نقل میکند که مراد بتحیت در این آیت سلام است
و غیر آن از بر و احسان و سلام دادن از سنن مؤکده است و جواب آن واجب
علی الکفایه است و اگر بر جماعتی سلام کند یکی که جواب گفت از دیگران ساقط
و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض عین است تا غایتی که در نماز باشد چه صیغهٔ
امر دلالت بر وجوب دارد و دأب عرب در زمان جاهلیت در وقت ملاقات حیّاک
الله بوده حق تعالی آنرا بدل فرمود در زمان اسلام به السلام و این درود احسن است
زیرا که حیوتی که مقرون بسلامت نباشد مرده بهتر از آنست و دیگر السلام اسمی از اسماء
الهیست پس ابتدا بآن اولی است دیگر دفع ضرر اهم است از جلب نفع و افشاء سلام
از مستحبات است عبد الله بن سلام روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
مدینه را بیمن قدوم خود مشرف ساخت اول کلمی که فرمود که این بود يَا أَيُّهَا النَّاسُ
أَفْشُوا السَّلَامَ وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصِلُوا الْأَرْحَامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ یعنی ای مردمان فاش سلام کنید بر همه کس از کوچک و بزرگ
و اطعام کنید طعام را بر مستحق و غیر آن و رعایت صله رحم نمایید و بنماز شب
قیام کنید در آن حال که مردم در خواب باشند آنگاه داخل شوید در بهشت بسلامت
و امنیت چه تحیت نصاری نهادن دست بوده بر دهان از آن یهود اشارت
بانگشتان و از آن مجوس دو تا شدن و تحیت جاهلیت حیّاک الله که مذکور شد
و تحیت اهل اسلام السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ و این دلیلست بر آنکه این تحیت
از همه زیادت و اکمل است و بعضی گویند که اگر مسلم سلام باشد جواب باحسن باید
و اگر غیر مسلم بود رد باید کرد بلفظ و علیک بدرستی که خدای تعالی هست
بر همه چیزی حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد
اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ
حَدِيثًا ۝ خدای تعالی هست بی شبهه هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او
بخدای سوگند که جمع کند شما را در گورها تا روز قیامت که بر انگیزد هیچ شک نیست
در آن روز یا در جمع و کیست صادق‌تر از خدای تعالی یعنی نیست از وی راست گوی‌تر
از جهت قول و وعد یعنی کذب باو راه نیست و وعده حق او نیست زیرا که آن نقص

خدای تعالی از نقض مهاجرت آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای
طریق پشیمان گشته مراجعت نمودند و پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی با یمان ایشان قایل بودند
و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فما لکم فی المنافقین
فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل
الله فلن تجد له سبیلا پس چیست شما را از شان منافقان که متفرق شده اید
بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه
ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اجازت خواستند که اقامت بادیه
نمایند از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان
تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما را دو گروه شده بود بر کفر ایشان اتفاق
نمیکنید و حال آنست که خدای تعالی باز گردانید ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بانچه
عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بر کافران نمودند آیا میخواهید
که راه نمایید آنرا که خدای تعالی داغ خذلان بر جبین او کشیده بواسطه کفر و تحاشی
او و توفیق از و سلب کرده و هر کرا گمراه کرده اند او را خدای تعالی یعنی بسبب کفر و
نفاق لطف از و باز گیرد پس نیابی تو مر او را راهی بحق که بمطلوب رسد ودّوا لو
تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا
فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا
منهم ولیا ولا نصیرا دوست میدارند این برگشتگان از دین آنکه کافر
شوید شما همچنانکه ایشان شده اند تا باشید برابر یکدیگر در کفر و ضلالت
پس فرا مگیرید از ایشان دوستان تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان
که هجرت کردند در راه رضای خدای تعالی هجرتی خالی از غرض و ریا پس اگر اعراض
کنند از ایمان و هجرت پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید و بکشید ایشان را هر جا که
یابید در حل و حرم و مگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری و مددکاری بلکه
ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق
او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله

لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم
السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا مگر آنانکه بپیوندند و پناه برند
بگروهی که واقع شده میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر
و نقل از ابی جعفر علیه السلام کرده اند که آن قبیله هلال بن عویمر سلمی بوده که
پیغمبر صلی الله علیه وآله با ایشان مقرر نموده بود که هر که بجوار ایشان در آید
در جوار آنحضرت باشد یا به پیوندد بقومی که آمدند بشما و حال آنکه تنگ بود سینهای
ایشان و کراهت داشتند آنرا که با شما مقاتله کنند یا کارزار کنند با قوم خود
از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بودند که با پیغمبر صلی الله علیه
وآله مقاتله نکنند و با قریش نیز همین گونه عهد کرده بودند و اگر خواستی خدای تعالی
هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی
پس هر آینه با شما قتال کردندی پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و خلفا و معاهدان
شما پس کارزار نکنند با شما و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما
امان طلبند پس نساخت و ننهاد خدای تعالی مر شما را بر ایشان راهی در قتل
نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است
ستجدون آخرین یریدون ان یامنوکم ویامنوا قومهم کلما ردوا
الی الفتنة ارکسوا فیها فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا
ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم
سلطانا مبینا زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که
بمدینه آمده اظهار اسلام کنند غرض ایشان آنکه میخواهند که ایمن باشند از شما
و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود
هر گاه که بخوانند ایشان را بسوی کفر یا قتال اهل اسلام باز گردند بدان فتنه پس اگر
از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان از او باز ندارند
دستهای خود را از قتال پس بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را هر جا که بر ایشان دست
یابید و آن گروه داده ایم ما شما را بر ایشان حجتی روشن در تعرض قتل و سبی ایشان
و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وما کان لمؤمن ان یقتل

مؤمناً الا خطاءً و من قتل مؤمناً خطاءً فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة
الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤمن فتحریر رقبة
مؤمنة و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله و تحریر
رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله و
کان الله علیما حکیما ٭ و نیز درو روا نباشد مر مومنی را آنکه بکشد مومنی را
بغیر حق مگر کشتنی بخطا و آن آنست که تیری یا سنگی و غیر آن بمرغی یا صیدی
بیندازد و قصد او آن مرغ و صید بود مثلا بر آدمی خورد و کشته شود یا کسی
دلدار کسی را کشت بظن آنکه کافرست و او مومن بود و هر که مومنی را بخطا
بکشد پس بر وی واجب آزاد کردن بنده گروید از مال قاتل و نکته درین آنکه
چون قاتل بیرون برد نفسی را از قید حیوة لازم است بر وی که اخراج کند
نفسی را از قید عبودیت زیرا که این حکم احیا دارد چنانچه عبد حکم میت
دارد در عدم تصرفات و بر عاقلهٔ قاتل دیتی تمام ادا کرده شده و رثهٔ مقتول
که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر موارث مگر آنکه اولیای مقتول تصدق
کنند و باز گیرند دیت را بر عاقله قاتل و از و عفو کنند و دیت خطا بر عاقله
لازم است نه بر مال قاتل و عاقله بدیه هست و اولاد و آنکه متقرب بابوین است
یا باب تنها از ذکور نه از اناث و متقرب بام و آنکه در سه سال ادا کنند و در قتل عمد
بیکسال ادا کنند و در شبه عمد بدو سال و دیت مطلقا یا هزار مثقال طلای
مسکوک خالص است یا ده هزار درهم نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد
یمن که هر حله دو جامه باشد یا دویست گاو یا صد شتر و نزول آیت در شان
عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان
میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت
ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر را
مشاهده نموده از عقب او رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه
بازگردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب بینداختند تا از اسلام
برگردد و حارث بن زید روزی بر وی بگذشت گفت ای عیاش این همه محنت چرا بکشی

مغافرت

مغافرت در دین اسلام اختیار کنی و آسوده شو القصه عیاش از بیچارگی ایذا و آزار
کلمه که از وی میطلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن
دین برگشتی اگر حق بود پس ترک این حق چرا کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی
عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم
پس عیاش هجرت نموده بمدینه اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد
و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها
باز یافت و بنا بر آن سوگند او را بقتل آورد صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی
با حق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و تمام قصه بعرض او رسانید و گفت من از
اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزای آن را این آیت فرود آمد
و حکم قتل خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران و او
یعنی مقتول مؤمن باشد پس بر قاتل او باشد آزاد کردن بنده مؤمن نه غیر آن
چه ادای دیت با اهل او نشاید زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست و اگر آنکه
کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمت بود
در مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر کشته شده بخطا بنا بر قول پس بر عاقله
دیت ادا کرده شده با اهل او که مسلمان باشد و آن دیت هشتصد درهم است نزد امامیه
رضوان الله علیهم و دیگر گویند که او مؤمن بوده باشد و بر ایمان کشته باشد بخطا
پس دیت معین بر عاقله واجبست که ادا کند بر ورثه که مسلمان باشند و این قول
مرویست در اخبار امامیه و مؤید این قول وجوب کفارتست بقتل او وجه کفارت لازم
نمیشود بقتل کافر و اینجا لازم است چنانچه فرمود که و آزاد کردن بنده مؤمن است
پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن پس بر وست روزه دو ماه
پیاپی و متتابع یکماه و یکروز از ماه دیگر پیوسته میگیرد و در باقی متفرق میتواند ادا
و این از کفارات مرتبه است و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این
توبه دادن از خدای تعالی است و توفیق او و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول
حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام در محله

بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمد وصورت حال بعرض
رسانید زهیر فهری را با او بنزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده
هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار
چون ازان پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند
وچون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که فهری
بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم ودیت سود آمد پس مرتد
شده روی بمکه نهاد کویند در روز فتح مکه کشته شد واین آیت در باب او
نازل شد که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۝ وهر که بکشد مؤمنی را بعمد وقصد حلال
داند کشتن او را یا بکشد او را بر دین وایمان او پس پاداش او دوزخ است درحالتی
که جاوید باشد دران وخشم گرفت خدای تعالی برو وبراند ودور ساخت او را
از رحمت خود وآماده ساخته است برای او عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه
چه حق سبحانه وتعالی از وعید پنج چیز ذکر فرموده که در عزم جزم بر یکی کافی بود
وکفاره قتل عمد کفاره جمع است که عتق رقبه است وصیام شهرین متتابعین
واطعام شصت مسکین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله سریه
بر سر قومی فرستاد وامیر ایشان مقداد بود یا غالب ومرداس فدکی از ایشان مسلمان
بود قوم او بگریختند واو با مال ومتاع وغنم خود بکوهی متحصن شده همین سریه
تکبیر گویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت وبر مسلمانان
سلام کرد وبزبان بگفتن کلمه شهادت گشوده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید
برو تاخت وفی الحال بضرب شمشیر سرش بینداخت وهر چه داشت غارت کرده
گوسفندان او را راند این خبر که بآنحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای
اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی خدای تبرا نموده وبیگانگی حق معترف بود اسامه
بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود
فکیف بلا اله الا الله ودر روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس
از بیم شمشیر ما بود آنحضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی

نادانی

تا دانی که راست میگوید یا دروغ وابن عباس رضوان الله علیهما گوید که اسامه
سوگند یاد کرد که دیگر شمشیر بروی کسی نکشد که او بکلمه شهادت نطق کرده وباین
عذر تخلف کرد از مقاتله اهل بغی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را طلب فرمود
اما این عذر مقبول نیست زیرا که واجبست طاعت امام مفترض الطاعه مع ذلک
شنیده بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله که میفرمود یا علی حربک حربی وسلمک سلمی
لیکن در کنز العرفان آورده که امیر المؤمنین علیه السلام از محض کرم جریمه او را پوشانید
که العذر عند کرام الناس مقبول وآیت آنست که در شان اسامة بن زید نازل شده که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ
السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ
كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝
ای گروه گرویدگان چون سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید پس نیک
بپرسید وبآهستگی تفحص نمایید ومگویید مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی
تحیت اهل اسلام گوید تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میگفتی
میطلبید ای مجاهدان مال فانی دنیا مراد غنیمت وغنم مرداس است واگر شما
طالب غنیمتید پس نزدیک خدای تعالی غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد
داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال همچنین بودید شما پیش ازین یعنی
اول که باسلام درآمدید بجهت حفظ خون ومال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید
پس منت نهاد خدای تعالی بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین پس نیک روشن
سازید وهم را در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان که وبال این کشتن هزار
کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان بدرستی که خدای تعالی هست
بآنچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ
وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ
عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود از مؤمنان
که نباشند خداوندان بیماری وعجز وجهاد کنندگان در راه خدای تعالی بالها

خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و بنفسهای خود در معرض قتل
می‌آیند و چگونه برابر توانند بود کسی که در مرتبهٔ راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه
مجاهدان جانبازی نماید زید بن ثابت میگوید که این آیت فرود آمد و در الفاظ
غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و
محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از
کشف آنحال فرمود که بنویس مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ و تفضیل داد خدای
تعالی جهاد کنندگان را باموالها و نفسهای خود بر نشینندگان بقدر پایه که آن نعمت
و ظفر و نام نیکو و همه را از قاعدون بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان
که بخود مباشر اند و عده کرده است خدای تعالی پاداش نیکو که آن بهشتست
اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و ازینجا بر افضلیت
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام معلوم میتوان کرد که کوشش آنحضرت در جهاد
بچه مرتبه بود از شجاعت و جلادت و دلاوری در معارک و فتوح تمام دیار و
قلاع کفر بقوت بازوی آنحضرت شد چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست و دیگر
عبادات که با آن جمع میفرمود صاحب فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع
صفین که با معاویه مقاتله میکرد و آن جنگ بغایت عظیم بود چنانچه در آن شب ده
شش هزار کس از طرفین بقتل آمده بودند و آنحضرت در آن شب پانصد و بیست و سه
منافق را بدوزخ فرستاده بود که صباح کشتگان آنحضرت ممتاز بودند که هر ضربه
زده بود در طول یا در عرض بدو نیم راست کرده بود بی تفاوت و هر کدام را که حضرت
بیش زده بود و مع ذلک اوراد مرتب خود را نگذاشته بود که هزار رکعت نماز بود که
هر شب ادا میکرد و آنجا که آنحضرت علم مجاهدت بر افراشت دیگران در جنگ آن قاعد
بودند چنانچه شمهٔ از آن در غزوهٔ بدر و دیگر غزوات مذکور خواهد شد ان شاء الله
القصه حالات آنحضرت باعانت الهی فوق طوق بشریست زهی بی سعادتی که از فیض
اینچنین کس محروم باشد و تفضیل فرمود خدای تعالی مجاهدان را بر نشینندگان بی عذر
مزد بزرگ را دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا که
آن پایهای بلندست از حضرت عزت در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است

میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هفتاد سال و آمرزش و بخشایش
هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان مهربان بر ایشان در ارزانی داشتن
ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکه و حارث بن زمعه
بن اسود و قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن منبه بن حجاج و علی بن امیه
بن خلف و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکرده بودند و چون رؤسای
قریش بجانب بدر میآمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بتیغ مسلمانان
کشته شدند در حق جماعه و تعالی در شأن ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا
أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا
بدرستی آنانکه جان میستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموتند در حالتی که
ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت
با کفار و آن ممنوع بود گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید از کار
دین و بکدام طایفه بودید از مشرکان یا مسلمانان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان
در زمین مکه و کفار غالب بودند گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان که آیا نبود زمین
خدای گشاده و جای که تا هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه
و مدینه کردند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشت
ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ
مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا
مگر آنکسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزند از مردان و زنان و کودکان که توانائی
و چاره سازی ندارند و نمیدانند راه مدینه را با طریق بیرون آمدن را فَأُولَئِكَ
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا پس آن گروه بیچارگان شاید
خدای تعالی آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بآنکه ترک هجرت امری
خطیر بوده حتی که مضطر این شوند بود و هست خدای تعالی عفو کننده از معذور
آمرزنده گناهان ایشان در طبری از عکرمه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه
و آله در پس نمازهای پنجگانه دعا میفرمود که بار خدایا خلاص ده ولید و سلمه بن هشام

وعیاش بن ابی ربیعه وضعفای مسلمانان از بلادی مشرکان ومن یهاجر فی
سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة ومن یخرج من بیته مهاجرا
الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفورا
رحیما وهر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی یابد در زمین موضع بسیار
یعنی آرامگاه وفراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین واعلاء کلمهٔ ایمان
عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند
واستطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد وصوت آن
بمستضعفان مکه رسید جندع یا جندب بن ضمره بپسران گفت هر چند من پیر
وبیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چاره کنید تا مرا براه مدینه رسانید
دانم میترسم که ناگاه بدست اجل درمانم وبسبب ترک هجرت ایمان من خلل
پذیرد پس او را بر همین سریر که خفته بود بیرون بردند فرزندان اشارت پدر را استقبال
شدن استعداد راه مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد
دست راست خود را بر دست چپ نهاد وگفت خدایا این دست از آن تو واین
دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این
بگفت ودر گذشت وخبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه
رسیدی اسلام او کاملتر ومزد او تمامتر بودی حق تعالی این آیت فرستاد
وهر که بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا ورسول او
یعنی برای ایشان پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق وبهیچ گاه نرسد بمنزل
که ثابت باشد مزد او بر خدای تعالی وهست خدای تعالی آمرزنده گناه تاخیری که
در هجرت کرده مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده که کسی که فرار نماید بسبب دین داری خود از زمینی بزمینی دیگر اگر چه یک
شبر باشد واجب گردد او را بهشت واو رفیق حضرت خلیل الرحمن وحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله باشد وزرارة بن اعین متوجه مدینه شد جهت دیدن
پسر شیخ عبد الله ودیگر آنچه خبر امام موسی علیه السلام معلوم کند در راه وفات
کرد واین خبر بامام موسی علیه السلام رسید فرمود که امیدوارم که زرارة از اهل

این آیت

این آیت باشد واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من
الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم
عدوا مبینا وچون سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی ونفی جناح منافی
وجوب نیست زیرا که استعمال او در وجوب نیز می باشد مثل ان الصفا والمروة
من شعائر الله تا آنجا که فلا جناح علیه ان یطوف بهما وطواف آن واجبست پس
یعنی واجبست آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعت را دو رکعت کنید واگر ترسید
آنکه بکشند شما را کافران یا تعرض کنند ومکروهی بشما رسانند وشرط خوف باعتبار
غالبست چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده اند ودر حال سفر
مباح بی ترس نیز تقصیر باید کرد بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمنی آشکار
ووجوب قصر از سنت نیز ثابت شده چنانچه یعلی بن امیه گوید که من از صحابی
پرسیدم چه حالت که ما قصر میکنیم وحال آنکه امنیت ما را حاصلست گفت
من هم تعجب داشتم مثل تو در این امر پس او گوید که از پیغمبر صلی الله علیه وآله این را پرسیدم
فرمود آنحضرت که این صدقه ایست که حق تعالی تصدق فرموده بر شما قبول کنید
صدقه خدا را وصیغه امر نیز از برای وجوبست ودیگر روایات اهل البیت علیهم
السلام در وجوب آن بسیار ورود یافته وقصر گاه در کمیت می باشد مثل صلوة
سفر وخوف وگاه در کیفیت می باشد مثل شدت خوف که کار بمسایفه ومعانقه رسید
بقدر امکانست چنانچه مبین میگردد واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة
فلتقم طائفة منهم معک ولیأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا
من ورائکم ولتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک ولیأخذوا
حذرهم واسلحتهم ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم
فیمیلون علیکم میلة واحدة ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر
او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله اعد للکافرین
عذابا مهینا وچون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی پس خواهی که
اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازی پس باید که بایستد گروهی
گروهی از ایشان با تو وتا نگذارند وگروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند پس باید که

فراگیرند آنانکه نماز میکزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط پس چون سجده
کنند نمازگزارندگان پس باید که باشند آنها که نماز نمیگذارند از پس شما در برابر
دشمن و چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طایفه
دیگر که نماز نگزارده اند و پاس میداشته اند پس باز بگذارند با تو یک رکعت دیگر و باید
که بردارند ایشان نیز با خود آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود
و زره و سلاحهای که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و نیزه و کمان دوست
میدارند آنانکه کافر شده اند آنرا که غافل شوید از سازهای حرب خود و از متاعهای
خویش چون اثاث و سایر خوت پس حمله آورند بر شما یک حمله و هرچه یابند
ببرند و نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بغزوه فرموده بودند همین که
بعسفان رسیدند مشرکان خبر یافتند که بضجنان صف راست کرده و قتال و جدال
را مهیا شدند حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند و وقت
نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با یاران باقامت نماز اشتغال نمودند و کفار
معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز
کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجومی نکردیم و بیکبار تا از شوکت دمار از ایشان
بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نمازی دیگر هست
که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته
در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم
هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل علیه السلام فرود آمد و کیفیت نماز
خوف بدین آیت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله تعلیم داد و هیچ گناهی نیست
بر شما اگر باشد با شما رنجی از باران که گران کرده اند اسلحه را یا باشید بیمار و ناتوان
در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خود را و در همه حال فرو مگیرید آلات نگاه داشتن
خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید بدرستی که
خدای تعالی آماده کرده است برای کافران عذابی خوار کننده و مجملی در باب
صلوة قصر آنست که قصر اسقاط دو رکعت اخیر نماز است از نمازهای چهار رکعتی

وآنرا

وآنرا دو سبب است اول سفر و شرط آن هشت است اول قصد موضع معلوم دوم
سفر مقصود می باید که از موضع اقامت چندان برود که آواز بانگ نشنود و دیوارهای
آن شهر نه بیند چهارم می باید که سفر جایز باشد بحسب شرع پنجم بقاء قصد است
ششم می باید که نرسد بحدود جایی که او را در انجا ملکی بوده باشد و اگر چه یک درخت
خرما باشد و شش ماه در آن ملکیت در انجا وطن ساخته باشد هفتم می باید که
کثیر السفر نباشد هشتم می باید سفر مستوعب وقت باشد الا در مسجد مکه و مدینه
و جامع کوفه و حایر امام حسین ع مخیرست و اتمامش اولی است و سبب دوم خوف
و آن نیز موجب قصر نمازست خواه در حضر و خواه در سفر بجماعت یا فرادی پس اگر
دشمن در غیر جهت قبله بود و خوف هجوم دشمن باشد بر مسلمانان و در مسلمانان
آن مقدار قوت باشد که دو گروه توانند شد و هرگاه از این دو گروه احتیاج بدفع
نداشته باشند امام بگروه اول یک رکعت نماز بگذارد و هرگاه امام برخیزد آن جماعت
قصد انفراد کنند و نماز را تمام نمایند بعد از آن گروه دیگر بیایند و داخل شوند
با امام در رکعت دوم و مفارقت کنند ایشان از امام در تشهد و تمام کنند نماز خود را
و امام دراز سازد تشهد را تا همه یکبار سلام بدهند و در نماز شام امام با گروه اول یک رکعت
بگذارد و با گروه دوم دو رکعت و دیگر بالعکس و این نماز را نماز ذات الرقاع گویند و
اگر تمام کند نماز را با هر دو گروه صحیح است و نماز دوم سنت باشد مر امام را و این نماز
را نماز بطن النخل گویند و اگر دشمن در جهت قبله باشد و بیند ایشان او و ترسند از هجوم
ایشان و ممکن باشد که مسلمانان صف خود را دو صف سازند امام تکبیر احرام بگوید
با هر دو صف و رکوع کند با ایشان و چون امام بسجود رود و متابعت کنند صف اول
امام او و نگاه دارند ایشان را صف دوم و چون برخیزد امام در رکعت دوم نگاه دارند
صف اول صف دوم را تا سجده کنند ایشان نیز اما اولی آنست که صف اول بموضع
صف دوم آیند و صف دوم بجای صف اول روند و این نماز را نماز عسفان گویند
و اگر بنیاد جنگ شود و بآن رسد که شمشیر در یکدیگر نهند و متعذر باشد گزاردن
نماز بهیاتی که از پیش گذشت بگذارد بقدر امکان پیاده یا سوار و روی بقبله یا بغیر قبله
با عدم امکان و سجود کند سوار بر زین کوهه اسب یا بر یال او و پس اگر متعذر باشد

قبله نیز اشارت کند و همچنین است حال پیاده نیز اگر سجده کند تواند که بکند و اگر
اشارت کند اما اشارتی که از برای سجود کند زیاده باید ساخت از اشارتی که برای
رکوع است و اگر متعذر گردد افعال و ارکان نماز درست برای هر رکعتی تسبیحات
اربعه با نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم باشد و واجب نیست اعاده آن نماز در حال
امنیت فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ
فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا
پس چون ادا کردید نماز را و فارغ شدید از آن پس یاد کنید خدا را در حالت قیام که
شمشیر میزنید و در حالت نشستن که تیر اندازید و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم
خورده اید و افتاده که اشارت باشد بنماز شدت خوف چنانچه مذکور شد یا اراده
مداومت ذکر باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث قدسی آمده که ای موسی یاد کن
مرا که یاد من خوبست در همه احوال یا اراده تعقیب یا دعیه باشد بعد از نماز و بعضی
گویند مراد تسبیح اربعه است سی بار بعد از صلوة مقصوره جهت جبر آن پس چون
با ایمنی رسیدید و از خوف ایمن شدید پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط
آن بدرستی که نماز هست بر مؤمنان فرض موقوت یعنی محدود باوقات که اخراج
آن از اوقات روا نیست و بعضی از ارباب علم رحمهم الله آورده اند که حکمت اوقات خمس
کانه از برای نماز مفروضه آنست که آفتاب را پنج حالت مضبوطست حالت اولی
آنکه سطوت آفتاب عالمتاب که از شرف انوار عام بر مرده کار طالع شد لا یزال الترقی
او در تزایدست تا وقت نصف النهار که بوسط السماء رسید ثانیه آنکه چون بحد اعلی
رسید کانه واقفست و حرکت او ظاهر نیست ثالثه آنکه چون از وسط السماء تجاوز کرد
نقصانات خفیه از انحطاط و ضعف نور او از وی بظهور میرسد تا قریب بعصر
که سایه هر شیء مثل او شد رابعه آنکه بعد از این حالت نقصانات جلیه بحصول
می پیوندد و تا ظل هر شیء دو چندان آن شود و همچنین این ضعف در تزایدست
تا آفتاب رنگ گرداند مایل بزردی و غروب شود خامسه آنکه بعد از غروب
از نور او از افق مغرب باقی ماند که آن شفق است تا آن نیز غروب کرد و ناچیز شد
کانه که هرگز نبوده و این حالات خمسه مناسبتی تمام دارد باحوال الانسان بحسب

انسان

انسان مرتبه اولی تولد اوست از مادر بحکم سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
این مشابهت بحال اولی آفتاب که آدمی بعد از تولد او که سن نمو است در نشو و نما
و ترقی است تا غایت سن شباب دوم رتبه و موقف که بحال دوم شمس مانندست که
انسان درین مرتبه بصفت کمال و قوت ابنیه و اعضا باقیست بی جهت زیاده و نقصان
سیوم سن کهولت است و این مرتبه شبیه است بحال سیوم از آفتاب که قوت بنیه اندک اندک
درین مرتبه روی بضعف آورده اما بنیک نمایان نیست چهارم سن شیخوخت که بحالت
رابعه شمس مشابهتی تمام دارد که حرارت غریزی آدمی روی بنقصان نهاده و روز
بروز ضعف بنیه او أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً بظهور می آید تا آفتاب حیوتش از افق افول
ممات متواری گشت پنجم بحالت خمس مناسبتی تمام دارد که چند گاهی اخبار و آثار
او باقیست بعد از آن چنان مندرس و منطمس شد که گوئیا هرگز نبوده از وی نه اثر
ماند و نه خبر چون این حالات غریبه آفاقی بمراتب عجیبه انفسی مطابق بود کلام
صاحب شریعت درین اوقات خمسه تحفه صلوات خمس بر سبیل هدیه از جانب خدا
رب بعد از رجوع عروج آورده تا هر وقتی از این اوقات که تغییرات غریبه در عالم افلاک
با مطابقه عالم خاک بظهور میرسد ایشان این مشاهده این احوال نموده درین اوقات
خمسه دل خود را بمعرفت معبود علی الاطلاق و زبان خود را بذکر خالق انفس و آفاق
مزین گردانند و از این تغییرات که محل حوادث شد عبرت گرفته بعبادت و طاعت با بنده
بیمولا بر دارند تا ثواب ابدی یابند وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا
تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا و سستی مکنید و ضعف منمائید در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت
در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از جنگ احد
میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه و
تعالی میفرماید اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شدید از جراحتها این
بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده اند چنانکه شما هستید و شما امید
میدارید بدان از خدای تعالی آنچه ایشان ندارند از ثواب و نصرت در دنیا و
آخرت خدای تعالی دانا بر ضمایر شما حکم کننده در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق

از بني ظفر شبي نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهي كه در انبان آرد پنهان كرده بود
بدزديد و چون انبان شكافي داشت همه راه آرد ميريخت تا خانه طعمه و طعمه آنرا بخانه
يهودي كه زيد بن سمين ميگفتند برد و بطريق وديعت بر وي سپرد بامداد قتاده بر اثر
دقيق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوكند ياد ميكرد كه اين كار نكرده و خبر ندارد
قتاده بر همان سمت كه طعمه بخانه يهودي رفته بود پي برد و جهود را بخيانت گرفت زيد
گفت دوش طعمه زرهي در انبان بود بعنوان وديعت بمن داده و جمعي برآن گواهي دادند قتاده
صورت حال بحكمه عليه نبوي رفع كرد بنو ظفر كه قوم طعمه بودند از خوف رسوايي او
نخواستند كه طعمه متهم شود و جهود پاك دامن بيرون آيد آغاز جدال و خصومت
كردند با جهود و چون قبيله طعمه بسيار بي شهادت ميكردند بر سرقه يهودي و برائت
طعمه راي آنحضرت بران قرار يافت كه ظاهرا خيانت بر جهود لازم شد و مسلمان از تهمت
خيانت مبراست همين كه حضرت قصد عتاب يهودي كرد و گويند خواست كه بقطع
يد او حكم فرمايد و در روايتي كه اصح است آنست كه بعد از التماس ايشان حكم را بر يهودي
آنحضرت توقف فرموده و منتظر وحي بود كه از حضرت رب الارباب خطاب رسيد كه
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ
خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا • بدرستي كه ما فرو فرستاديم
بسوي تو قرآن را براستي و حكم درست تا حكم كني ميان مردمان بآنچه خداي تعالي
ترا شناسا كرده است و وحي فرستاده و مباش براي خيانت كنندگان دشمن آنكس كه
بي گناهست در بين امر و در مقام دفع خيانت مباش از خائن و آمرزش خواه از خداي
از قصدي كه بعذاب يهودي كردي چون در باطن خلاف آن حكم بود كه بر ظاهر
ميشد بدرستي كه خداي تعالي هست آمرزنده كسي را كه آمرزش طلب كند مهربان
بر وي بعفو براستغفار و حي استغفار بسبب آنكه ميل طبع بوده باشد بنصرت مسلمان
چه ظاهر طعمه مسلمان بود و در روايتي كه حسنات الابرار سيئات المقربين بالاتفاق
خطاب براي تلقين امت باشد وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا • و خصومت مكن از قبل آنانكه خيانت ميكنند با نفسهاي
خود يعني قوم طعمه كه با خيانت او در ساخته اند و شهادت ميكنند كه او بري از خيانت

بري

بري كرده اند بدرستي كه خداي تعالي دوست ندارد كسي را كه بسيار خيانت كنند آنرا
يعني مصر باشد بگناه كاري سخت فرو كذار خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ
مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا •
شرم ميدارند از مردمان و پنهان ميكنند خيانت را و شرم نميدارند از خداي تعالي
و حال آنكه خداي با ايشانست و اسرار ضماير از وي پنهان نيست پس و هم او با ايشانست
كه از وي شرم دارند و نميدارند آنهنگام كه بشب تزوير و تدبير ميكنند آنچيزي را كه
نمي پسندد خداي تعالي از گفتن دروغ بني ظفر با يكديگر در شب مشاورت ميكردند
براي آنكه طعمه سوكند بدروغ بخورد چه پيغمبر صلي الله عليه و آله سوكند او را كه
مسلمانست باور خواهد كرد و بقول يهودي كه كافرست التفات نخواهد فرمود
با آنكه ايشان شهادت بدهند اعتقاد خواهد كرد و هست خداي تعالي بآنچه ايشان
ميكنند احاطه كننده بعلم و هيچ چيز از حيطه علم او خارج نيست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ
جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا • شما ايد اي گروه بني ظفر كه از حميت جاهليت دفع ميكنيد از خائنان
خيانت را بجدال و خصومت در وقت زندگاني دنيا پس كيست آنكه خصومت كند
با خداي تعالي و دفع خيانت كند از ايشان روز قيامت يا كيست آنكه باشد بر ايشان
نگاهبان كه نگاه دارد ايشانرا از عذاب كند يا حمايت كند كه عذاب از ايشان باز دارد
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا • و هر كه كند
بدي كه از ان ضرري بغير رسد يا ستم كند بر نفس خود پس طلب آمرزش كند از خداي
بتوبه و انابت يابد خدا را آمرزنده گناهان او و مهربان بفضل خود بر وي و در اين آيت ترغيب
قوم طعمه و قوم او بتوبه و استغفار اما صاحب كشاف آورده كه مرويست كه طعمه
بگريخت بمكه رفت و مرتد شد و آنجا نيز نقبي مي بريد كه چيزي بدزدد كه ديوار
بروي فرو افتاد و كشته گشت وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا • و هر كه بكند گناهي و خواهد كه بگناهي ابدان ستم مي رساند بيرون از اين نيست كه
ميكند آن عمل را بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بديگري تعدي نميكند و هست خداي
دانا باسرار و در حكم كننده بقطع يد وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا

قَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً ۞ وهر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود
یا گناه کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد پس تهمت نهد بآن گناه بیگناهی چنانچه
طعمه نسبت بزید پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن حیران و مبهوت
میشوند بیگناهان و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ
لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ
وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكَ عَظِيماً ۞ واگر نه فضل خدای تعالی بودی بر تو که وحی فرستاده ترا از خیانت
ایشان اعلام داد و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و نصرت بنو طعمه منصرف
ساخت هر آینه قصد کرده بودند گروهی از ایشان یعنی بنی ظفر بآنکه ترا بگردانند از حکم راست
و در خطا و ضلالت نمی‌اندازند مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان شود
و ترا زیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی و فرستاده است
خدای تعالی بر تو قرآن را و بیان احکام آنرا و در آموخت است ترا آنچه نبودی
که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر صدور و گفته‌اند آن علم است
بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر جلال او و در بحر الجنان آورده
که آن علم گذشته و آینده است که حق سبحانه و تعالی در شب معراج بدان حضرت
عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره
در حلق من چکید پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود و امیر المؤمنین علیه السلام
بوجه فرموده اند از آنحضرت اخذ نموده و هست فضل خدای تعالی بر تو بنعمت
نبوت و عصمت و شفاعت و مزیت فضل بزرگ چه هیچ فضل اعظم از نبوت کامله
که ترا هست نیست لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً
عَظِيماً ۞ پس نیکوئی در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بنی ظفر مشاورتها
کردند در خلاص طعمه و گفته‌اند نجوی اسم مناجاتست یعنی هیچ نیکی در راز
گویان نیست مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بمعروف و آن چیزیست
که بشرع مستحسن باشد و گفته‌اند معروف اینجا قرض دادن یا دست گیری

بیچارگان

بیچارگان چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله اینرا از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده
یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و هر که بکند اینها
که مذکور شد برای طلب خشنودی خدای تعالی پس زود باشد که بدهیم او را مزدی
بزرگ یعنی مثوبت عظیم در کثرت و منزلت و صفت یعنی دایم الحال و مقارن بتعظیم
و اجلال و غیر مشوب بفساد و ضلال وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ
الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً ۞
و هر که مخالفت با رسول کند از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت بوقوف بر معجزات
و ظهور دلایل واضحات و پیروی کند غیر آنرا که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل
مقرر است که طریق مومنان طریق اهل بیت رسول صلی الله علیه و علیهم که مومنان
بر آن طریق‌اند که طریق نجاتست و غیر طریق ایشان طریق ضلالت و آن بدوزخ میکشد
چنانچه از آیت کریمه مستفاد میشود این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع
بگریخت بجانب مکه رفت و مرتد شد و آنجا نقب در خانه کسی میزد و دیوار بر او
فرود آمد و کشته شد چنانچه مذکور شد و بعضی دیگر گویند که کشته شد و او را از
میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست نمودند
که او از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه
اخراج کردند و با تجار بنی قضاعه بسوی شام غربت نموده و در منزلی کالا و آنرا [illegible]
ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسارش
کردند و موافق آنست که از جده بدریا نشسته بود که دیناری در کشتی بدزدید
بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را
کسی نداند و اگر باز گردانیم او را ازین سرای بآنچه دوست میدارد درین سرای که
آن کفر است و مرتدی یعنی او را در دوزخ که مردمان را داخل کنیم و در آریم او را بدوزخ
و بد بازگشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً ۞ بدرستی که نیامرزد خدای
آنرا که شرک آرد بخدای تعالی و بیامرزد آنچه جز شرکست هر کرا خواهد نزول این آیت
در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمد بعرض رسانید

که یا رسول الله پیری ام در کناه غرق شده الا آنست که تا خدایرا شناخته ام بدو شرک
نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی
با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدایرا فراموش کنم و حالی
آمده ام پشیمان از کناه و توبه میکنم بدرگاه حال من چگونه می‌بینی خدای بدین آیت
مژده داد که همه کناهانرا غیر از شرک امید آمرزش هست و هر که شرک آرد بخدای پس هر آینه
گمراه شد از حق گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که
إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ
لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۝ نمی پرستند بدون خدای مشرکان مکر
بتانرا ماده میکویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین
هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میکفتند و در تفسیر منیر آورده که بتانرا بر صورت
زنان میساختند و کفته اند مراد از این اناث ملائکه اند که بزعم ایشان که میکفتند
که فرشتکان دختران خدایند و نمی پرستیدند مکر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان
برداری یعنی ابلیس را که او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها که براند است خدای تعالی
او را و دور کرده از رحمت و کفت شیطان هر آینه میکیرم از بندکان تو بهره مقرر کرده
که آنرا بعث النار کویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند
بود چنانچه در حدیث آمده و طبرسی رحمه الله این حدیث را چنین روایت کرده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که از آدمیان نهصد و نود و نه در دوزخ اند و یکی
در جنت زیرا که فرقه ناجیه در میان فرقه مختلفه کثیره یکی است و آنرا از حدیث
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق معلوم می
کردد که کدام فرقه اند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ
خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ۝ و شیطان دیگر میکوید که هر آینه ایشانرا کمراه میکنم از راه حق
و در آرزوی می افکنم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول عمر
یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با کتساب ثواب و دخول دوزخ
بارتکاب کناه و میفرمایم ایشانرا پس میشکافند کوشهای چهارپایانرا و ابو عبد الله ع

فرموده که میبرند کوشهای انعام را و آنرا عبادت اوثان میدانند و آنچه حلال ساخته
خدای تعالی حرام میکردانند اشارتست بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه
و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید و هر آینه میفرمایم ایشانرا پس تغییر
میدهند آفریده خدایرا و مراد از تغییر یا معنویست یا حسی مثل تغییر دین که حلال
حرام یا بعکس چنانچه بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در بعضی
بظهور آمد یا تغییر فطرت الله یعنی اسلام باستعمال الجوارح و القوی در امور باطله
و در مثل آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بروایت ابن مسعود که لعن الله
الواشمات و الواشرات و المتنمصات یعنی دور کرد اند خدای تعالی از رحمت خود
زنانی را که رقم کبود زنندکان اند بر لب و دست و پای و تیز کنندکان دندانند
و کنندکان موی ابرو یا اندچه باین افعال متوصل بزنا میشوند و دیگر خصی کردن
و لواطه و سحق نیز از این قبیل است چه تشبه کردانیدن انثی است بذکر و هر که
فراکیرد شیطانرا دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان کوید آن کند
پس بدرستی که زیان کند زیانی روشن چون زیانی از آن اعظم نمی باشد که
دوزخ را بر بهشت اختیار کند و رضای شیطانرا بر رضای رحمان بر کزیند يَعِدُهُمْ
وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ۝ وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه
وفا نکند و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند و وعده نمیدهد ایشانرا
شیطان مکر و فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است
أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن کروه پرستندهٔ بتان و
تابع شیطان جای ایشانست دوزخ و نیابند از دوزخ کریزکاهی که بدان خلاص
کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ۝ و آنانکه
کرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند زود باشد که در آوریم ایشانرا بوستانهای
که میرود در زیر درختان آن جویها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن
یعنی همیشه باشند بی انقطاع وعده کرد خدای تعالی وعده کردنی و راست کردنی
خود را استکردنی و کیست راستتر از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت میکند

که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت
کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده است و کتاب ما پیش از کتاب شما
منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که
پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست ما بهشت سزاوارتریم آیت آمد که
لَیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلَا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَلَا یَجِدْ لَهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا ۝ آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود
بآرزوهای شما ای مسلمانان و نیز بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید
کشید که ریاض بهشت یابد هر که عمل بد کند جزا داده شود بآن عاجلا او آجلا
آورده اند که بعد از نزول این آیت بعضی مسلمانان گفتند آیا چگونه رستگاری
باشد چه کم کسی باشد که از کردار بد خالی باشد بس تحمل جزای آن کردار حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بعد از استماع این فرمود که نه بیمار میشوید و نیز اندوهناک
میگردید و نه بلاها میکشید جزا این است و بعضی گویند که عمل بد شرک است بدلیل
آنکه حق تعالی میفرماید که نمی یابد عامل بد برای نفس خود جز خدای تعالی دوستداری
که مدد بدو رساند و نه یاری که از عذابش برهاند و مومنان را امید شفاعت هست
که حضرت رسالت پناهی و ائمه هدات دستگاهی برای ایشان شفاعت کنند و از
عذاب برهانند وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِکَ
یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا یُظْلَمُونَ نَقِیرًا ۝ و هر که بجا آورد از اعمال صالحه بعضی فرض
و وسع از مرد و زن در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد بس آن گروه
عمل کنندگان در آیند بهشت و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود بمقدار
نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِینًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا ۗ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا ۝ و کیست
نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گرداند نفس خود را برای خدای تعالی یا روی
دل آورد بسوی حق سبحانه و تعالی و حال آنکه در آیین است نیکوکار و ترک
کننده بدیها و پیروی کرد دین ابراهیم علیه السلام را یا از پی و مایل از بدیها

بدین

بدین اسلام و گرفت حق سبحانه و تعالی ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید
و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت بکرامت دوست با دوست آورده اند
که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره در
سوابق خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بخانه وی رجوع نمودند
آنچه حضرت ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبارها تهی شد
چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام
از مصر بنام فرستند چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت
ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام طعام از برای
خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانستیم نمود فاما شنیده ام که
بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که
این طعام را بر ایشان صرف کند القصه کسان وی را بلا نان حضرت ابراهیم ع
نزد وی بهانه نیز نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان از شرم آمدن که شتران خالی
بشهر آورند از جهت آنکه گدایان و بی نوایان چشم بر راه داشتند که شتران
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در جوالی چند جوالها از
ریگ پر کرده بخانه آوردند حضرت ابراهیم ع از این حال دلتنگ شده روی بسجده نهاد
در این حال زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید
خرم و خوشدل شد سر یکی را بگشاد آرد سپید دید در غایت سفیدی و پاکیزگی
بیرون آورد و پاره ای از آن خمیر کرده و نان پخت بعیال و اطفال داد چون ابراهیم ع
از سجده باز آمد بوی نان بمشام مبارکش رسید پرسید که این از کجاست گفت
از نزد دوست مصری تو ابراهیم ع فرمود که این از نزدیک دوست من الله است
خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت و این نقل را نیز علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده و از زید روایت میکند و او از هرون بن مسلم و او از مسعده
بن صدقه و او از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلوة و السلام
دیگران گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت
ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای

حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است صلی الله علیه وآله
لاجرم حبیب مسمی گشت و از اینجاست که ذکر خلت بنظام فرموده واتخذ الله ابراهیم
خلیلا و ذکر محبت بکنایت ادا نمود که فاتبعونی یحببکم الله ولله ما فی السموات
وما فی الارض وکان الله بکل شیء محیطا ۝ و مر خدا راست آنچه در آسمانها
بود و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی
برگزیند و هست خدای تعالی بهر چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت
ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب
فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون ان تنکحوهن
والمستضعفین من الولدان وان تقوموا للیتامی بالقسط وما تفعلوا من
خیر فان الله کان به علیما ۝ و طلب فتوی میکنند از تو در باب میراث
زنان یعنی دختران کوچک چنانچه گذشت و اعتراض عیینة بن حصین که
دختر خواهر را نصف السدس میدهی و ما میدهیم بکسی که کارزار کند و غنیمت
بدست آرد بگو که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را در باب
ایشان و دیگر فتوی میدهد که آنچه خوانده میشود بر شما در قرآن در شان یتیما
که زنانند آن زنانی که نمیدهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای ایشان
از میراث و رغبت میکنید آنچه بخواهید ایشان را که جمیله باشند و مالهای
ایشان بخود برید و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان
از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام
نمایید برای سهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بعدل و راستی و آنچه میکنید
از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان پس بدرستی که خدای هست
بآن دانا و بران جزا خواهد داد در اسباب نزول آمده که مردی بزن خود بهانه
جوی شد و این بهانه جوئی میکرد تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با
فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا خواهی برو که
من ترا بحل کردم حق تعالی آیت فرستاد که وان امرأة خافت من بعلها نشوزا
او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر واحضرت

الانفس

الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا ۝ واگر زنی
بداند و دریابد از شوهر خود سرباز زدنی از صحبت او یا روی گردانیدنی از محادثه
و مکالمت او پس هیچ گناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر
بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزن دیگر
گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند و آشتی
بهتر است از خصومت و مفارقت و فرا آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبولند
نفسها بر بخیلی و لازم نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند
و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی و پرهیز کنید از نشوز و اعراض پس بدرستی
که خدای تعالی هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا
ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة
وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان غفورا رحیما ۝ و نتوانید ای کسانیکه زیاده
از یکزن دارید آنکه عدل ورزید و بر وجه راستی نگاه دارید میان زنان برای آنکه
عدالت که آن میل واقع نشود و آن متعذر است و اگر حریص باشید بر نگاه
عدل او و قادر نباشید بر آن پس میل مکنید که اگر چنین باشد میل آنکه مرغوب
در قسم و نفقه یعنی میل قلبی را با میل فعلی یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد پس
میگذارید آن دیگر را مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی نه مطلقه
باشد و نه شوهر دار و این روایت از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و طبرسی
رحمه الله میگوید که علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده در تفسیر خود که مردی از زنادقه
پرسید از ابی جعفر احول که چه میگوئید در قول الهی که یکجا فرموده فان خفتم
الا تعدلوا فواحدة چنانچه در اول سوره گذشت باز اینجا میفرماید که
ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و این دو کلام فرق است او گفت که در جواب
عاجز شدم تا در مدینه بخدمت ابی عبدالله علیه السلام رسیدم پس این را از آن
حضرت سوال کردم فرمود که آنجا رعایت عدالت و تسویه در نفقه است و اینجا
در مودت و این امر قلبی است و متعذر است رعایت تسویه کردن در مودت بخلاف
اول که متعذر نیست ابو جعفر احول میگوید چون باز گشتم این جواب را بآن مرد رسانیدم

کفت این جواب را از حجاز آورده از توثیت و ابو قلابه روایت کند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که چون قسم میفرمود میان ازواج خود میگفت بار خدایا این قسمت منست
که من مالك آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالك آنی و من نیستم
یعنی شایی که میل دل لیکی بیشتر باشد و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید
از امور زنان در زمان گذشته و بپرهیزید مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق
هست خدای تعالی آمرزنده گناهان مانند اگر حیف و جوری درین امر وقوع یافته
باشد هر گاه رجوع نمایید از آن باستقامت و تسویه میان ایشان و مهربان
بر شما بر توفیق طاعت و فرمانبرداری و ترك مواخذه در زمان مستقبل و روایت
کنند که امیر المومنین را صلوات الله علیه دو زن بود هر گاه روز این زن بود
وضو در خانه آن زن دیگر نمی گرفت و دیگر روایت که معاذ بن جبل را دو زن
بود اتفاقا هر دو یکبار در طاعون مردند قرعه زد میان ایشان در دفن یکی
پیش از دیگری وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا
حَكِيمًا ۝ و اگر جدا شوند هر یك از صاحب و بطلاق از یشان بی نیاز کرداند
خدای تعالی هر یکی را بجود و احسان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یك
را ببدلی بد بدل گرداند و هست خدای تعالی فراخ بخشایش بر بندگان خود محکم کار در افعال
و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ۝ و مر خدای راست آنچه در
آسمانهاست از جواهر علوی و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی و هر آینه
وصیت کرده ایم و فرموده آنان را که داده اند کتاب پیش از شما یعنی یهود و نصاری
و شما نیز که قبله از ایشان بوده اند و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم
بآنکه بپرهیزید از شرك و اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدای راست آنچه در آسمانها
و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوك اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر
نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمیشود و هست خدای تعالی بی نیاز
از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند ستوده است در ذات خود اگر او را حمد

کویند

کویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۝
و مر خداوند راست آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستارگان و غیر آن و آنچه
در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن و گفته اند وجه تکرار ولله ما فی السموات
سه بار در آیتین برای ابانت از علل ثلاث اول بیان ایجاب طاعت در آنچه
حکم فرموده دوم بیان غنای اوست از خلق و احتیاج خلق بوی و او مستحق
حمد است بر نعم سیوم بیان حفظ اوست خلق را و تدبیر او از برای ایشان و بسنده است
خدای تعالی کار فرمای بندگان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا ۝ اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را و فانی کرداند ای مردمان
و بیارد و ایجاد کند دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارك بر پشت سلمان نهاد و گفت آنها قوم این اند
یعنی پارسیان و هست خدای تعالی برین ایجاد و اعدام توانا مَّن كَانَ يُرِيدُ
ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝ هر که
باشد که خواهد بعمل خود پاداشت این سرای همچو مجاهد مثلا که از کار جهاد
بران غنیمت کند پس نزدیك خداست پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش
آخرت و آن شریف است پس چرا یکی طالب خسیس ترین چیزی میشود و از شریف ترین
چیزی باز میماند و اگر باشرف ملتفت کردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد
فی المثل برای خدای جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا که
آنچیز بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل اولی که
که فرع در پی آنست و هست خدای تعالی شنونده همه قولها بیننده همه فعلها
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ
أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا
الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝
ای کروه مومنان باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم
عدالت و باشید گواهان برای خدا ادای شهادت کنید براستی و اگر چه بر نفس خود
باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او باشد باید نه

و مادر و خویشان نزدیک آیت دلالت کرد بر وجوب اقامت شهادت بر والدین و این
مذهب سید مرتضی علم الهدی است و ابن جنید رحمهما الله و اما اکثر امامیه سیما شیخ
رضوان الله علیهم بر آنند که شهادت ولد بر والد مسموع نیست زیرا که مستلزم عقوق
والد است و این عقوق است که مانع قبول شهادت است و وجوب اقامت که مدلول آیت است
مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت اظهار حق است و آن اعم است از قبول و عدم
آن لیکن معقول شهادت ولد بر والد و از برای او و از برای والد و قبول شهادت
بر فرزند و از برای فرزند و وجوب اقامت بر همه خویشان و از برای ایشان
بی فرق پس اقامت باید کرد اگر باشد مشهود علیه یا امر که از مشهود له و مشهود علیه
توانگر یا درویش یعنی غنی را از برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس
او ترحم منمایید پس خدای تعالی سزاوارتر است بتوانگر و درویش اگر دانستی
که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بر آن حکم نفرمودی پس متابعت
هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر بپیچانید زبان خود را از گواهی
راست یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید پس بدرستی که خدای تعالی هست
بآنچه شما میکنید از عدل و میل دانا و شما را از آن مکافات خواهد بود یا ایها
الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و
الکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله
و الیوم الآخر فقد ضل ضلالا بعیدا ای آنکسانی که ایمان آورده اید این خطاب
با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند با رسول الله ایمان
داریم بتو و قرآن و موسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان
نداریم و گویند خطاب با کافرانست نیز میشاید مسلمانان را میگوید که ایمان آورده اید
بدل و زبان ثابت باشید در ایمان خود و منافقان را میفرماید که آنکسانی که ایمان
آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب را میگوید که ایمان آورده اید
ببعضی کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات
و عزی ایمان آورید بخدا و بفرستادهٔ او که محمد است و بآن کتاب که خدای تعالی فرستاد
بر پیغمبر خود یعنی قرآن و بآن کتابهای دیگر که فرستاده پیش از قرآن محققان میگویند

که ای کسانیکه ایمان آورده اید از جهت برهان ایمان آرید بنظر و تحقیق بر سبیل کشف
و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقول
که گفت که پنجاه سالست که در ایمان آورده ام و در ایمان تازه کردم و هنوز در آنخرو
هر گاه که کافر شود بخدای و بفرشتگان او و بکتابهای او و بفرستادگان او و بروز قیامت
پس بدرستی که گمراه شد گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و نهایت بعد از مقصود
ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن
الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا بدرستی که ایمان آوردند بموسی علیه السلام
بعضی یهود پس کافر شدند بپرستیدن گوساله پس باز ایمان آوردند و توبه کردند
پس کافر شدند بعیسی ع پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله
و جمیع منافقان و منکران امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
درین داخلند چه ایشان منصوب من قبل الله اند و رسول صلی الله علیه و آله برایشان
حق امر بطاعت ایشان کرده و تصدیق بامامت ایشان جزو ایمانست و منکر امامت
منکر نبوت است پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده اند بانکار آنحضرت نیست که خدای
بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر گاه مخالفت است و خدای نمیدانسته که خواهیم ایشان را
بکفر و طغیانست و نیست که راه نماید ایشان را براهی که بحق باشد بشر المنافقین بان لهم
عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین بشارت ده
منافقان را بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت بآنکه ایشان راست عذابی دردناک منافقان
آنانند که میگیرند کافران را دوستان بدون مؤمنان ایبتغون عندهم العزة فان العزة
لله جمیعا آیا میطلبند نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و عزت را
پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه و هر کرا عزتی رسد از وی رسد و او دوستان را
مشرف بعزت داده که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و قد نزل علیکم فی الکتاب
ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم
جمیعا و بدرستی که خدای تعالی فرستاد بر شما ای مؤمنان در قرآن خود
درینکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن منشینید و خلوت مکنید

تفسیر علی بن حسن الزواری

وآن آیت اینست که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ الآیه اینجا در مدینه تذکار آن میفرماید
و سکوید خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید آیتهای خدا را
از قرآن که کافر شوند بدان و استهزا کرده شود بآن پس منشینید با کافران حتی یخوضوا
تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند در سخن غیر استهزا بدرستی که باشید آنگاه
که نشست و مخالطت کنند با ایشان مانند ایشان در گناه زیرا که قادر بودید بر اعراض
ایشان و انکار بر ایشان با وجود این راضی شدید بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده
باسناد خود از امام رضا علیه السلام که در تفسیر این آیت میفرمود که هرگاه که بشنوی
که کسی تکذیب حق میکند و عقیده انکار دارد و نسبت با اهل حق سخنان ناملایم میگوید
از نزد او برخیز و با او همنشینی مکن بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقانست
و کافرانست در دوزخ همه ایشان را الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ
اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ
وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اگر واقع
شود شما را فتحی و ظفری از نزد خدای میگویند منافقان مر شما را آیا نبودیم با شما
و مددکاری نکردیم پس سهم مال غنیمت بدهید بما و اگر بود مر کافران را بهره حربی یعنی
غلبه کردند بر مومنان گفتند مر کافران را آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و سبق گرفتیم
که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از
مومنان با آنکه سعی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند
تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس خدای تعالی حکم کند ای مومنان
میان شما و منافقان در روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد
و نگردانید و نه دهد خدای تعالی کافران را بر مومنان در روز رستخیز حجتی که بدان
ایشان را ملزم سازند یا در دنیا نه دهد ایشان را بر مومنان دستی یعنی کافران را بر مومنان
بهیچ وجه تسلطی نیست نه در دنیا و نه در آخرت إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ
وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ
اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی در اظهار

اسلام

اسلام و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان آنچنانست
که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند و چون قدم بر صراط
نهند نور مومنان باقی ماند و نور ایشان چون از صراط بگذرند نور منافقان منطفی گردد
تا در ظلمت مانند بلغزند و در دوزخ افتند و چون برخیزند منافقان بسوی نماز
برخیزند کاهلان و گرانجانان چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را دیدی نماز میگزاردند و اگر نه ترک میکنند مینمایند نماز را
بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند و یاد نمیکنند خدای را مگر اندکی
و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و حق و آن بنسبت بذکر دل
اندک است و در عوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است
بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیوی و هرچه درونیت بغایت اندک و مختصرست و
ذکر خدای تعالی از همه بزرگتر است که وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ
وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا و منافقان ریا میکنند در حالتی
که متحیر و متردد اند میان کفر و ایمان نه با کفر و نه با مومنانند تا ایشان را باشد هر چه آنانرا
هست و نه با کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر ایشان باشد و هر که خدای تعالی وا
گذارد پس تو نیابی برای او راه بحق و ثواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا
ای گروه مومنان مگیرید کافران را دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست
که با دشمنان خود دوستی کنند آیا میخواهید آنکه پدید کنید خدای را بر عذاب خود
حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا بدرستی که منافقان در طبقه
زیرترینند در دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان
با کافرند و کفر را با خداع و استهزا و مکر باسلام با هم جمع کرده اند در کشف الاسرار
آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرکه اولی در آرند مالک گوید که یا نار
خذیهم آتش گوید چگونه حکم ما برزبانست و زبان ایشان بر کلمه شهادت بوده هرچند بمجاز میگفته اند
ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال در هر درکه آتش از احتراق ایشان

ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه کویند که محکم ما بر دلت شد و بر زبان
بیاورید تا از دل چه نشان دارند چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش
در ایشان بچسبد و ابد الآباد در عذاب باشند و نیابی تو مر ایشان را یاری که حمایت
ایشان از آن درکه بیرون آرد و همه منافقان در بن عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ
تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مگر آنان که توبه کنند از نفاق و باصلاح دارند
آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و چنگ درزنند بدین خدای تعالی و سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و خالص و پاکیزه کرداند دین خود برای خدای تعالی یعنی
طاعت نکنند مگر از برای رضای خدای تعالی پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام
و اخلاص موصوف‌اند و با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای و زود
باشد که بدهد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند ۝
مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ۝
چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اگر شکر گوئید مر ورا
بزبان برداری و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید
بآنکه نجات شما از فضل اوست نه بشکر و هست خدای تعالی ثواب دهنده شما
دانا بحقوق شکر و ایمان لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ ۚ وَكَانَ
اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ۝ دوست ندارد خدای تعالی آشکارا کردن بد را یعنی بد مگو
آشکارا کردن کسی که بر و ستم کرده اند که او را رواست که نکوهش ظالم کند و از و تظلم
نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند و او محتاج آن
بود آن کس زبان بشکایت گشاده هر جا که میرسید از بی‌مروتی آن قوم حکایت میکرد
اصحاب او را بر آن شکایت عتاب کردند این در عذر او نازل شد که مظلوم را از شکایت
ظلم جائزست و هست خدای تعالی شنوا مر سخنان مظلوم را دانا به ستمکاری ظالم
إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ۝ اگر آشکارا
نکوئی و طاعت را یا پنهان بجای آرید آن را یا عفو کنید از بدی که شما را بدان
مواخذت رسد پس بدرستی که خدای هست عفو کننده از عاصیان با وجود کمال

قدرت

قدرت بر انتقام از ایشان تو ابا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و این آیت
تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم
دارند از سر آن درگذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ
يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ
أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ۝ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ۝ بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای تعالی و به پیغمبران
او و میخواهند آنکه جدائی افکنند میان خدای تعالی و فرستادگان او بآنکه
ایمان آرند بخدای تعالی و کافر شوند به پیغمبران و گویند که ایمان می‌آریم ببعضی
از پیغمبران و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی
و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه و آله و میخواهند که فرا گیرند میان ایمان
و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق برسول وی و همچنین
تصدیق برسول وی تمام نمیشود مگر بتصدیق امامان که قائم مقام رسول اویند
پس جدائی نباید افکند میان خدای و رسل و ائمه هدی بآن معنی که گذشت
آن گروه که میان ایشان جدائی می‌افکنند و میان ایمان و کفر طریقی مینهند ایشان
کافرانند بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مؤمن شمردن
بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست مثل یهود و نصاری
و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام و آماده کرده ایم برای کافران
عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ
سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ و آنکسانی که ایمان آورده اند
بخدای و بفرستادگان او و جدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند
آن گروه که مؤمنان حقیقی اند و زود باشد که بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را که
وعده داده است و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان مهربان بتضعیف حسنات
ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند و در طبرسی نیز مذکورست که احبار یهود چون
کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالتمآب آمده گفتند
که اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیه

که یَسْئَلُکَ اَهْلُ الْکِتابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسیٰ
اَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ فَقالُوا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذٰلِکَ وَ آتَیْنا مُوسیٰ سُلْطاناً
مُبِیناً سوال میکنند ترا اهل کتاب یعنی جهودان میخواهند آنکه فرود آوری بر ایشان
کتابی از آسمان بیکبار چون توریه یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی
علیه السلم یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک کتابی بیارد که
نوشته باشد که تو رسول خدائی چون این سوال از روی تعنت بود سزاوار اجابت
نیافت و حق سبحانه تسلیه فرمود آنحضرت را کهای از سوال ایشان ملول مشو پس
بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که ایشان گروه از ایشانند که درخواستند از موسی
بزرگتر ازین درخواستند در آن وقت که کلام حق شنیدند پس گفتند که بنمای
با خدا را بعیان پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت
ایشان را بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است پس فرا گرفتند گوساله
بخدائی از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی پس عفو کردیم از ایشان
این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و بدادیم موسی را تسلطی ظاهر بر ایشان فرمود که
بکشید گوساله پرستان را و ایشان نافرمان برداری نمودند وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ
الطُّورَ بِمِیثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِی السَّبْتِ
وَ اَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بسبب آنکه پیمان
قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع
علیه السلام در آئید بدروازه شهر اریحا در حالتی که سجود کنندگان باشید و
ایشان ازین حکم ابا کردند و گفتیم ایشان را بر زبان داود در روز شنبه ستم مکنید و از حدود
در مگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر
نیز تجاوز نمودند و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها پیمانی استوار فَبِما
نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ وَ کُفْرِهِمْ بِآیاتِ اللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ الْاَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ
قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ اِلّا قَلِیلاً پس بشکستند
ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر

بجهت کفر ایشان بتوریه یا قرآن و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و
دیگر گفتند ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج
بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششها است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه و آله
میگوید نداریم و نه چنانست که میگویند بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان
یعنی رحمت باز گرفته بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کردانیده و مدد
توفیق ببریده تا در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند
مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر وَ بِکُفْرِهِمْ
وَ قَوْلِهِمْ عَلیٰ مَرْیَمَ بُهْتاناً عَظِیماً و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی
و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشانست بر مریم بهتان بزرگ وَ قَوْلِهِمْ اِنّا قَتَلْنَا
الْمَسِیحَ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّٰهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
وَ اِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ
وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ وَ کانَ اللّٰهُ عَزِیزاً حَکِیماً و دیگر بگفتن
ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را فرستاده خدای این وصف خداست
مر عیسی را نه قول یهود و نکشتند او را و بردار نکردند او را و لیکن مشتبه شد
بر ایشان و قتی که شبیه عیسی بر بهتر ایشان افتاد و آنچنان بود جماعتی از یهود
سب میکردند عیسی و مادر او را پس حضرت عیسی دعای بد کرد در حق ایشان
و فرمود اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّی وَ بِکَلِمَتِکَ خَلَقْتَنِی اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ سَبَّنِی وَ
سَبَّ وَالِدَتِی پس حق سبحانه و تعالی آنانی را که عیسی و مادرش را سب میکردند
مسخ ساخت بوزینه و خنازیر جهودان جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی را بیابند
بکشند و اصح آنست که بانواع حیل او را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته
شب همه شب پاس داشتند علی الصباح مجتمع گشته مهتر جهودان که یهودا نام بود
یا یکی از ایشان که او را طططیانوس میگفتند بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون
آرد حق تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود چون یهودا یا طططیانوس در خانه
عیسی را ندید شبه عیسی بروی افکند چون بیرون آمد خواست که گوید عیسی
درین خانه نیست در روی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلانکسم بجائی نرسید

وازدارش درآویخته تیرباران کردند انگاه متردد شدند که اگر این عیسی است مرد
ما کجاست واگر این مرد ماست عیسی کجا شد اینست که حق تعالی میفرماید که وبدرستی
که اختلاف کردند درشان عیسی ع هر اینه در گمان و تردد بودند از قتل او و بعضی
گفته اند که شبیه عیسی ع همین بر روی مرد ایشان بود روی دیگر چون بیرون
درآمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن
صاحبنا نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او دانشی مگر آنکه گمان میکنند و نکشته اند
عیسی را براستی بلکه خدای تعالی برداشته است او را بجای کرامت برده و هست خدای تعالی
غالب بر آنچه خواهد از رفع عیسی ع و انتقام از یهود حکم کننده بکشتن یهود یا
تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی ع وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ
قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ۝ و نیست از اهل کتاب یکی مگر آنکه
ایمان آرد بعیسی علیه السلام پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس
گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش
از مرگ عیسی ع و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید در هنگام ظهور مهدی صاحب
الزمان ع تا ناصر و معاون و مصدق وی باشد و در خلف امام نماز گزارد که
منطوق حدیث نبوی است و همه اهل تکلیف را دعوت کند بملت دین محمدی ع
و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و دجال را بکشند
و عالم پر از داد و عدل شود چنانچه پر از جور و ظلم بوده باشد و همه اهل کتاب بدین
اسلام در آیند و بدانند که عیسی پیغمبر بوده و عیسی عمل بمقتضای کتاب سنت
پیغمبر ما کند چه نزول او برای تقویت صاحب الزمان ع در ترویج دین محمدی
و قبل از امام وفات کند در آخر الزمان و امام مومنان بروی نماز گزارد و در روز
قیامت باشد عیسی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری
که او را ابن الله گفتند و اقرار بر نفس خود بعبودیت فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا
عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا
وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا بینهم
أَلِيمًا ۝ پس بستمی که واقع شد از آنها که متدین بدین یهود بودند حرام کردیم برایشا

طعام

طعامهای پاکیزه که حلال کرده بود بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل
آن در سوره انعام بیاید ان شاء الله و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای
تعالی بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم تورات و نعت پیغمبر را صلی الله
علیه و آله و با مردمان گفتند که بوی ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و دیگر
گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ آن در تورات و دیگر خوردن
ایشان مالهای مردمان را برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه و آماده کرده ایم برای
کافران از بنی اسرائیل و غیر ایشان عذابی مشتمل بر الم بسیار لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝
لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند
از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او و مومنان از مهاجر و انصار و
مومنان ایمان می آرند بآنچه فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و بآنچه فرو فرستاده شده
پیش از تو یعنی تمام کتب الهی و ایمان می آرند بگزارندگان نماز یعنی پیغمبران که
در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده و بعضی گویند مراد ملائکه اند که استغفار
از برای مومنان میکنند و یا مراد ائمه معصومین صلوات الله علیهم که ادای
نماز بر وجه اکمل میفرمودند و امام زین العابدین را علیه السلام سجاد ذا الثفنات
میگفتند که بواسطه کثرت سجود هفت عضو وی که در حالت سجود بر زمین بود
پینه بسته بود و هر شب هزار رکعت نماز میگزارد و باقی ائمه را شعار این بود پس مومن
آنست که ایمان باین طایفه دارد و بدهندگان زکوة و ایمان آرندگان بخدای و
روز آخرت که قیامت آن گروه که متصف اند زود باشد که بدهیم ایشانرا مزدی بزرگ
که آن دولت رضا و سعادت لقا که معنا موقت باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا
إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ۝
بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام که آدم ثانی
و شیخ المرسلین است و اول کسی که شرک را باطل کرد و بعد از او ملل الاسلام شدند و بود این

جواب اهل کتابست که میگفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی
همچو نوح است و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم بر ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون
و سلیمن علیهم السلام و تخصیص این پیغمبران با آنکه در النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ داخلند
بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم علیه السلام اول اولو العزم است و عیسی ع
صاحب شرع ناسخ و باقی از اشراف انبیا و مشاهیر ایشان و موسی علیه السلام را ذکر نکرد
چه مقصود از تعداد این انبیا آنست که ایشان همه صاحب وحی بودند با آنکه
یکی از ایشان از آن قبیل است که یک دفعه کتاب بوی فرود آمد و ختم بداود زبور که
و عطا کردیم داود را کتابی که نام او زبور بود و حال آنکه شما معترفید که آن از نزد
خدای تعالی است مع ذلک بیکبار بر داود فرود نیامد و این از اهمیت حسن و
کتاب زبور مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت
داود علیه السلام همان شریعت موسی بوده وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ
قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۝ و دیگر فرستادیم
رسولانی که در قرآن نام برده اید و قصه ایشان خوانده ایم بر تو پیش از این چون
یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان و رسولانی که
خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
بوده اند چنانچه گذشت و استقصای آن طولی دارد و مقصود از ذکر آن حاصل بود که
آنچه بر ایشان گذشت از جهت تسلیه آنحضرت و اخبار از زبان تا مصدق نبوت
آنحضرت باشد و سخن گفت خدای تعالی با موسی علیه السلام سخن گفتنی بی واسطه و این
نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروه طور بود با حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله در غرفه نور بود فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى از آن کلام تمام بنی اسرائیل
خبر یافتند و بر این وحی هیچ عارف و کاملی جز بتعلیم حضرت محمد صلی الله علیه و آله
اطلاع نیافت مگر آنکه او را خواست چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه
رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ فرستادیم پیغمبران را مژده دهندگان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان

مر کافران را

مر کافران را و منافقان را تا نباشد مردمان را بر خدای تعالی حجتی بعد از فرستادن رسول
یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با یمان دعوت کند و از شرک باز دارد و هست
خدای تعالی در آنچه خواست از فرستادن رسل محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت
و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسا
کافران جمعی از یهود بنزد سید مختار علیه الصلوة و السلام آمدند گفتند ای محمد
ما احبار یهود از دین و آیین تو سؤال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده
ایشان میگویند که ما او را نمی‌شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن حال جمعی
از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا که
شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که ما نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد
که ایشان گواهی میدهند لکن اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝ لیکن خدای تعالی گواهی میدهد و تبیین نبوت تو می کند
بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست و معجزات روشن و دلالت کنند بر نبوت تو
فرو فرستاده قرآن را ملتبس بعلم خاص خود که نداند آن را غیر او و آن علم است که با تالیف
قرآن بر نظمی که عاجز آمدند از اتیان مثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند
بنبوت تو و بسنده است خدای گواه بر آن این کافیست در ثبوت نبوت تو و احتیاج
نیست بشهادت دیگران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا
بَعِيدًا ۝ بتحقیق آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود و باز داشتند مردمان را از راه
خدای تعالی بکتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تغییر آن هر آینه گمراه
شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلالت و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق او و ستم کردند
بر محمد صلی الله علیه و آله بانکار نبوت تو و امامت ایشان یا ظلم کردند بر خود بمنع ایشان
از راه حق نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشان را و راه نماید ایشان را مگر راه دوزخ
بسبب کفر و ظلم و چون بدوزخ روند باشند جاوید آن در آن و همیشه ساکن آن
و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ

قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا • اي مردمان بدرستي كه آمد بشما فرستاده بسخن درست كه آن كلمه شهادت باقرآن از پروردگار شما پس بگرويد بدو وبيائيد بامري كه آن خير باشد شمارا كه توحيد وايمانست واگر كافر شويد پس بدرستيكه مر خدايراست آنچه در آسمانها وزمينهاست پس كفر شما زياني نخواهد كشيد چنانچه بايمان شما سود نخواهد يافت وهست خداي تعالى دانا باحوال شما حكم كننده درباب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا • معني آيت آنست كه اي يهود ونصارى غلو مكنيد در دين خود جهود از آنكه در طرف نكوهش عيسي وعزيز غلو مكنيد تا حدي كه او را ابن الفاعله گوئيد ونسبت او را سحر دهيد كه در جانب ستايش عيسي غالي مشويد بدان مثابه كه او را ابن الله گوئيد و هيچكدام شما مگوئيد بر خداي مگر آنچه راست باشد وراست آنست كه عيسي وعزيز بر او نبسته جز اين نيست كه مسيح عيسي است پسر مريم است فرستاده خداست وكلمه او گويند مراد از كلمه بشارتست بوقوع ولدي وبي مساس احدي برساند آن كلمه را خداي تعالى بسوي مريم يعني بشارت داد او را ودیگر عيسي خداوند روح است صادر شد از حق سبحانه وتعالى بي واسطه اسباب پس ايمان آوريد بخداي وفرستادگان او وخطاب بانو سابات خاصه ومگوئيد كه خدايان سه اند اعتقاد بعضي از نصارى آن بود كه آلهه سه اند الله وعيسي ومريم وبعضي بر آن بودند كه الله عبارتست از سه چيز است اقنوم الاب يعني ذات واقنوم الابن يعني علم واقنوم الحيوة يعني روح القدس واين را اقانيم ثلثه ميگفتند حق سبحانه وتعالى ميفرمايد كه باز ايستيد از تثليث كه باز ايستادن آن بهتر باشد شما را جز اين نيست كه الله خداوند يست يگانه بذات خود كه تعدد را بهيچ وجه از وجوه در وي راه نيست پاكي ياد ميكنم او را پاكي از آنكه او را فرزند باشد مر او راست آنچه در آسمانها وزمين است

وجه مخلوق وبنده ومخلوق مماثل خالق نباشد وفرزند مماثل بايد پس از اهل آسمان وزمين اهل فرزند نبود وبسنده است خداي كافي مهمات بندگان تنبيه است بر استغناي حق سبحانه از اتخاذ ولد چه بر ولد براي كفايت مهمات والد بايد وخداي تعالى خود قائمست بحفظ اشيا وكافي امور ومستغني از يار ومددكار در خبر است كه نصارى نجران گفتند كه اي محمد چرا عيسي را عيب ميكني حضرت فرمود كه چه چيز ميگويم در شان او كه شما آنرا عيب بر سيد از نيك گفتند كه تو ميگوئي كه او بنده خداست وبندگي عيب باشد حضرت فرمود كه بندگي خداي تعالى عيب وعار نباشد وهيچكس آنرا عيب نشمرد موافق قول آنحضرت آمد كه لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا • ننك ندارد عيسي وتعظم ننمايد از آنكه بنده باشد مر خدا را وچون عيسي ملائكه نيز ايشان از فرزندان خدا ميدانستند ايشانرا بندگي او ننگ ميكنند واز بندگي او عار ندارند فرشتگان كه مقرب بارگاه ذو الجلال اند ايشان حمله عرش اند يا كروبيان كه حوالي عرش اند وهر كه ننك دارد از پرستش خدا وسركشي كند از آن پس زود باشد كه حشر كند ايشانرا يعني مكلفان را بسوي خود همه ايشانرا تا جزا ومكافات بديشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا • فاما آنانكه ايمان آورده اند وعمل صالح كرده اند پس تمام بدهد خداي تعالى مزدهاي موعود ايشانرا وبيفزايد نيز بر جزاي ايشان از افزوني كرم خود واما آنكساني كه از پرستش حق استنكاف واستكبار كردند پس عذاب كند ايشانرا بعذابي دردناك وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا • ونيابند ايشان از غير خداي تعالى دوستاري ونه ياري ومددكاري يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا • اي آدميان بدرستيكه آمد بشما برهاني يعني حجتي ودليلي از پيش پروردگار شما كه آن حضرت محمد است صلى الله عليه وآله با معجزات او يا دين اسلام وفرستاديم بسوي شما نوري ظاهر كه قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا •

پس آنها که ایمان آوردند بخدای وچنك در زدند بکتاب او وبا پناه بدو بردند از
وسوسهٔ شیطان پس زود باشد که درآرد ایشانرا در ثوابی که ازو بازای ایمان مقرر
وزیادتی بران از محض انعام واحسان وبنماید ایشانرا بخود یا آنچه وعده کرده راه
راست که آن اسلام وطاعتست در دنیا وطریق بهشت در عقبی از جابر عبد الله انصاری
رضوان الله علیه منقولست که من بیمار شدم وسید عالم صلی الله علیه وآله بعیادت
من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست ومن کلاله ام یعنی در طول وارثی ندارم
لیکن در عرض هفت خواهر دارم مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم آنحضرت [illegible]
صبر فرمود وبعد از زمانی فرمود که ای جابر من در تو علامت مرگ نمی بینم اما حق تعالی
برای تو آیت فرستاد که يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ
هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا
وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَ
نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله بگوی خدای تعالی حکم
میکند در میراث کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد او را فرزندی خواه
پسر وخواه دختر چه اگر فرزندی باشد اقرب فرزند است بمیراث نه اخت زیراکه در
مرتبه اولی واقع است ومر او را خواهری باشد پس آن خواهر راست نیمه آنچه بگذاشت
از مال بر سبیل فرض واگر در نیز مرتبه وارثی دیگر نیست نیمه دیگر برو رد میکنند
ومراد از کلاله اینجا اخوه پدر ومادری اند یا پدری زیراکه حکم کلاله امی در اوایل
سوره گذشت پس هرگاه همه کلالات جمع شوند آنانکه مادری اند اگر یکی است سدس
مالی میبرد واگر بیش از یکی است ثلث وباقی از آن پدر ومادری است وپدری در مرتبه
ساقط است لیکن هرگاه پدر ومادری نباشد او قایم مقام پدر ومادری است در میراث
واگر سوای مادری نباشد سدس یا ثلث بفرض برند وباقی برد عصبه اند خلافی
واگر خواهر مرد آن مرد میراث میگیرد از خواهر تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزند
نه مذکر ونه مؤنث در کنز العرفان میآید که این دلالت دارد بر بطلان قول عامه
که برادر را وقتیکه با دختر او بقیه مال میبرد زیراکه حق تعالی شرط فرموده در ارث برادر با

ولد

ولد ودختر ولدست دلیل يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ
پس در هنگام برادر وارث نیست مطلقا زیراکه شرط معدومست نزد عدم
شرط پس اگر برادر را نصف بدهند درین حال لازم آید مخالفت کتاب مع ذلك
روایت صحیحه از ائمه معصومین درین باب بسیارست والجد با اخوه جمیع
میشوند ودر کتاب الله نص صحیح نیست بر ارث اعمام لیکن ممکنست استدلال بآیت أُولُو
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ پس اگر باشند خواهران آن دو ثلث ایشانرا ودو ثلثست از آنچه
گذاشته است وثلث دیگر رد بر ایشانست اگر سوی ایشان نیستند در مرتبه واگر
باشند وارثان او مردان وزنان یعنی برادران وخواهران پدر ومادری وبا عدم
ایشان پدری پس مذکر را باشد از میراث مانند بهره دو مؤنث واگر مادریان با ایشان
پدریان باشند یا نباشند مذکر ومؤنث مادریان برابر میبرند بیان میکند خدای
تعالی احکام میراث را از برای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست وراست
برای کراهت آنکه گمراه گردید یا بیان میکند از برای شما ضلالات را تا از آن اجتناب
نمایید وخدای تعالی بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا وممات داناست ابی
بن کعب روایت کند که هر که سوره نسا بخواند آنچنانست که تصدق کرده بر هر مؤمن
ومؤمنه که میراث گرفته از موروث وبدهند او را از اجر مانند کسی که بنده بخرد و
از رق خلاص سازد وآزاد کند وباشد در سلك آنکسان که عفو فرموده از سیئات
ایشان سورة المائدة مكية وهي مائة وثلث وعشرون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ای آنکسانی که ایمان
آورده اید وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد
بیع وشرکت وعقد نکاح وامثال آن حلال کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان
که آن ازواج ثمانیه اند از شتر وگاو ومیش وبز یا جانوران وحشی چون آهو و
بجیر وگاو کوهی وگورخر یا آنچه از بطون انعام بیرون میآید که ذکات مادر ایشان
ذکات آنهاست مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما درین سوره وهو قوله حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ الآية نه حلال دارنده باشید صید را وحال آنکه شما

اوفوا

تفسیر علی بن حسن الزواری

محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشند و آنرا
صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست بدرستی که خدای تعالی حکم میکند
در حلال و حرام آنچه میخواهد یا أیها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر
الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من
ربهم ورضوانا وإذا حللتم فاصطادوا ولا یجرمنکم شنآن قوم أن
صدوکم عن المسجد الحرام أن تعتدوا وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا
علی الإثم والعدوان واتقوا الله إن الله شدید العقاب ای گروه مؤمنان
حلال مدارید و حرمت مشکنید مناسک حج را یا نشانهای دین خود را آورده که
حطم که نام او شریح بن ضبیعه کندی بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت
و ناپاکی شهرت داشت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از بهر او گفت
ای محمد انت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و ادای زکوة
مواظبت نمایند حطم گفت آنچه تو فرمودی نیکوست اما مرا امیران باشند که کار
بمشاورت ایشان منتظم رسانم برو روم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر پسندیده
بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد
که بزبان شیطان سخن کند کافر در آید و غادر بیرون رود و چون حطم بیرون آمد
و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سالی که رسول صلی
الله علیه و آله با اصحاب بعمره قضا توجه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند
آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده
بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز
ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نیست
و آیت آمد که حرمت شعائر مشکنید و حلال مکنید ماههای حرام را بقتال در وی و
هدی را که نامزد کعبه باشد و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی
بود که در گردن چارپایان میکنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود
که هدیست و کسی تعرض نکند و قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند

میطلبند

C.V

میطلبند قاصدان حرم فضل از پروردگار خویش اگر مؤمنانند زیادتی ثواب
جویند از خدای تعالی یا روزی بسبب تجارت و کفار میطلبند مگر روزی و میطلبند
مؤمنان خوشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که
رضوان حج است و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید پس شکار کنید اگر
خواهید و بر آن ندارد شما را دشمنی گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند
شما را در حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید
و بر آن که اخذ اموال قاصدان حرم کنید این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید
کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاید امان نیست و
گویند از سوره مائده هیچ چیز منسوخ نیست بلکه تخصیص کرده اند بآنکه این حکم
ثابتست وقتی که کافران ابتدا بتعرض و قتال نکنند و تخصیص بهتر از نسخ است
و یاری کنید یکدیگر را بر نیکویی و احسان که متابعت امر الهیست یا بر پیروی طریقه
نبوی و پرهیزکاری و مخالفت هوا و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان و احسان است
یا کفر و ستمکاری یا اتباع بدعت و ملل باطله و بترسید از نافرمانی خدای تعالی
بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت برنافرمان حرمت علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما أهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة
وما أکل السبع إلا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وأن تستقسموا بالأزلام
ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون
الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام
دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لإثم فإن الله غفور رحیم حرام کرده شد
بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد و او را نفس
سایله باشد و خون روان و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن و آنچه
آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدا را نزدیک ذبح مراد ذبیحه کفار است
که بنام لات و عزی میکشتند و دیگر حرام کرده بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد
کافران گوسفند را خفه میکردند تا میمرد پس میخوردند و آنچه بچوب و سنگ زده
باشند تا مرده باشد و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده باشد یا در چاه افتاده

وآنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشد در زنده
و مرده بود مگر آنچه دریابید از آن بهاء ذبح او را و دو رنده کی باشد و روایت از امام ابی
جعفر محمد الباقر و امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیهما السلام که آدمی آنچه ذبح
او را دریابند آنست که گوش یا ذنب یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت دهد
و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و
آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آنرا بجای
می‌آوردند و بران قربانه میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنامند و برین تقدیر
علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند و آن نیز حرام است که
طلب قسمت کنید بتیرهای اقداح عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و
اقداح میگفته اند و چون ایشان را امری افتادی رجوع بآنها کردندی و این سه تیر
در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می‌سپردند بر یکی نوشته بود که امرنی ربی
و بر دیگری نهانی ربی و سیوم که خالی بود از کتابت آنرا غفل گفتندی پس چون
کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه
کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال
نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال از آن عمل کردی و اگر غفل که نانوشته است
بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی دیگر و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل کرده از رضا
علیهما السلام که آن ده تیر بوده هفت آن انصبا مسلوبه بوده و سه دیگر را
انصبا نبوده و نام آن هفت فذ بوده و توام و رقیب و حلس و نافس و مسبل و
معلی فذ را یک سهم بوده و توام دو سهم و رقیب سه سهم و حلس چهار سهم و نافس
پنج سهم و مسبل شش سهم و معلی هفت سهم و سه دیگر را سفیح و منیح و وغد میگفتند
و اسماء ایشان بطریق نظم نیز آورده اند شعر عرب راست ده تیر هنگام میسر
بترتیب بشنو ایا مرد عاقل • چو فذ است توام رقیبست ثالث • چو حلس است نافس پس آنگه مسبل
معلی است هفتم سفیح است هشتم • منیح است نهم دان و وغد است سافل • و چون خواستندی که شتران
کشتندی و بازلام قسمت کردندی یعنی او را چند جزو ساختندی و جمع میکردند
برو و نام هر که از آن سهام بیرون می‌آمد میدادند و محروم را میدادند بکسی که

از براي

از برای او غفل بیرون می‌آمد و ایشان از ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و
ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون رفتنست از دایرهٔ اسلام
زیرا که افتراست بر خدای تعالی اگر برب او را میخواهند یا شرک اگر غیر او را میگویند
الیوم یعنی این زمان حاضر یا مراد روز جمعه است و عرفه که اتفاق افتاده بود بعد
العصر در حجة الوداع که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ناقه عضبا سوار بود آنجا و سال
دهم از هجرت بود که این آیت نازل شد و آن حضرت بعد از نزول این آیت هشتاد و
یک روز بزیست گویند که ابن عباس این آیت را میخواند و یهودی با وی بود یهودی
گفت اگر بر ما این آیت فرود می‌آمد در هر روزی که می‌بود ما آن روز را عید میکردیم
ابن عباس گفت این آیت هنگام نزول یافت در روزی که دو عید بود یکی جمعه و یکی
عرفه و این روز نا امید شدند کافران از ابطال دین شما که اسلامست یا از رجوع
شما بدین ایشان پس مترسید از فتنهٔ ایشان و از من بترسید امروز کامل کردانیدم برای
شما دین شما را که دیگر احکام او را فهم نسخ نخواهد بود و تمام کردم بر شما نعمت خود را
که حج کذاریدا من و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نکذارد و اختیار کردم برای شما
اسلام را دینی پاکیزه تر از همه دینها و اما آنچه روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله ع
آنست که این آیت نازل شد در غدیر خم بعد از نصب کردن آنحضرت امیر المؤمنین را
علیه السلام بخلافت در وقت معاودت از حجة الوداع و این آخر حکمی است که
از جانب حق تعالی آمد و بعد از این حکمی نخواهد بود و ابو هرون عبدی از ابو سعید
خدری روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت فرمود که
الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی
بن ابی طالب بعد از من و دیگر فرمود هر که من مولای ویم پس علی مولای اوست
بار خدایا دوست دارم هر که او را دوست دارد و دشمن دارم هر که او را دشمن دارد
و یاری ده هر که او را یاری دهد و فرو گذار هر که او را فرو گذارد و در تفسیر آیت یا
ایها الرسول بلغ قضیهٔ نصب تمام گفته شود ان شاء الله تعالی حق تعالی میفرماید
پس هر که بیچاره شود در گرسنگی و نایافت طعام و از محرمات که مذکور شد بخورد
در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی بلذت بخورد یا زیاده از سد رمق تناول کند

پس خداي تعالي آنرا ذكر ساخت مرا و مراد درين كاه مهربان بود با كل اين معتقد رك
رخصت داد آورده اند كه عدي حاتم و زيد خيل طائي كه پيغمبر صلي الله عليه و آله او را
زيد خير نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند يا رسول الله ما در جائي مي باشيم
كه باستظهار سگان و مرغان شكاري مهمان داري ميكنيم و سگان آل ذريح و آل
جوبريه جانوران دشتي ميگيرند و بعضي از انجمله است كه ما در مي يابيم و پيش از آنكه
سگ هلاك كند ذبح ميكنيم و بعضي آنست كه نا رسيدن ما سگ تلف كرده است
و حق سبحانه و تعالي فرموده كه مردار حرام است حكم اين چگونه بود آيت آمد كه
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ
تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ از تو مي پرسند از مطاعم چه چيز حلال
كرده اند بر ايشان بگو حلال كرده شد بر شما كشتارهاي پاكيزه كه بنام خداي تعالي ذبح
كرده شود و ديگر حلالست شكار آنچه تعليم داده ايد از شكار كنندگان خواه از سباع
چون سگ و يوز و خواه از طيور چون چرخ و باز و جز آن ليكن اصحاب امامية
رضوان الله عليهم صيد جوارح را بر دو قسم ساخته اند يكي آنكه ذبح او را در يابند
او حلالست مگر بتذكيه مطلقا و ديگر آنكه ذبح او را در نيابند اگر مقتول سگ
معلم است حلال والا نه و علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير خود نقل ميكند كه ابو بكر
حضرمي گفت من سوال كردم از ابي عبد الله عليه السلام از صيد باز و چرخ و يوز
و سگ كه چه حال دارد فرمود كه مخور آنچه ذبح او را در نيافتي مگر صيد سگ كه
آن حلالست و اين آيت را خواند و اين صيد حلالست در حالتي كه شما حاذق مرعي
داشته باشيد در تعليم ايشان سگان شكاري را از آنچه خداي تعالي شما را آموخت
از طرف تاديب و تعليم و آن بشرط حلالست اول آنكه كلب معلم باشد يعني هرگاه
صاحب سگ را سر دهد برود و چون بخواند باز آيد و مرة معتاد نباشد كه آنچه صيد كند
نخورد مگر بر سبيل ندرت سيوم آنكه فرستنده مسلم باشد يا در حكم مسلم چهارم
قصد فرستادن سگ بكند پنجم در حالت سر دادن بگويد بسم الله والله اكبر ششم
صيد بنده از چشم غائب نشود چه اگر غائب شود و جيوه او مستقر بوده باشد

بعد از آن

بعد از آن او را مرده يافته باشند حلال نيست پس بخوريد پاك و حلال آنچه گرفته
جوارح شكاري نگاه داشته اند براي شما و نخورده اند و ياد كنيد نام خدا بر آن
چيز كه تعليم داده ايد در وقت ارسال او بجانب صيد چنانچه گفته شد و بترسيد
از خداي تعالي در تناول آنچه حرام كرده شده است بدرستي كه خداي تعالي زود
حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد كرد الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ
عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ يعني در نزول اين آيت حلال كرده شد
شما را ذبايح بر نام خداي تعالي و طعام آنها كه ايشان را كتاب داده اند يعني يهود
و نصاري مراد اين طعام نزد اماميه حبوباتست و شبه آن از جامدات نه ذبايح
و غير آن كه ايشان مباشرت نموده باشند برطوبت چه ايشان نجسند و طعام شما
نيز ايشان را حلالست كه اطعام كنيد ايشان را و ديگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا
از آنها كه گرويده اند و اين بر سبيل اولويتست و اگر نه اماء مومنه نيز حلالست
و ديگر زنان پارسا از آنها كه ايشان را كتاب داده اند پيش از شما اين تخصيص يا فته
بنكاح متعه نه دوام چه كه ما نشرطست در عقد دوام كه ايمانست چون بدهيد
در حالتي كه شما بدان نكاح عفت و صلاح جوئيد نه مجاهد باشيد بزنا و نه
فرا گيرنده دوستان پنهاني و هركه كافر شود بر آنچه ايمان بدان واجب باشد يا انكار
شرايع اسلام كند از حلال و حرام پس بدرستي كه باطل باشد كردارهاي او و او
در آن سراي از جمله زيانكارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ
وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ
مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ
لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ اي گروه

گرویدگان چون برخیزید بنمازی یا آنکه منتهی شود بنماز و شما محدث باشید پس بشوئید
رویهای خود را از منبت شعر تا منتهای ذقن در طول و آنچه انگشت ابهام و وسطی بآن
برسد در عرض و بشوئید دستهای خود را با مرفق تا سر انگشتان و مرفق مفصل
ذراع و عضد است و مسح کنید بعضی سرهای خود را و مراد پیش سر است آنقدر که
اطلاق مسح بران توان کرد و مسح کنید پایهای خود را از سر انگشتان تا بلندی
پشت پای و اگر بمفصل ساق و قدم برسد احوط است وَأَرْجُلَكُمْ بقرائت نصب
عطف بر محل برؤسکم است و بقرائت جر عطف بر لفظ و باجماع ائمه اهل البیت
علیهم السلم بر نشیبت و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرموده که
بگذرد بر مردی شصت سال تا هفتاد سال که مقبول نباشد نزد حق سبحانه و تعالی
نماز او گفتند چرا چنین باشد فرمود زیرا که میشوید آنچه حق جل و علا امر فرمود
بمسح او و درین باب روایات بسیار است و از ابن عباس از کیفیت وضو پرسیدند
گفت دو شستن است و دو مسح کردن و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم
در صفت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و شیخ سعید شهید قدس
الله روحه در چهل حدیث آورده که آنحضرت فرمود که آیا حکایت نکنم برای شما
وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن فرا گرفت کفی را از آب پس ریخت آنرا
بروی مبارک خود پس از آن برداشت کفی دیگر از آب و ریخت بر دست راست خود
بعد از آن کفی دیگر فرا گرفت پس ریخت بر دست دیگر پس مسح سر کرد و مسح هر دو قدم
بعد از آن نهاد دست مبارک بر بلندی پشت پای و فرمود که این کعبست پس از آن
ایما کرد بدست خود بزیر عصب عقب و فرمود که این ظنبوبست یعنی استخوان ساق
و اگر باشید جنابت رسیده پس غسل کنید و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را
مضرت کند یا بر حال سفر باشید بنا بر اغلب یا بیاید یکی از شما از خلاجای یعنی
محدث شوید یا مباشرت کنید بزنان پس نیابید آب را بعد از طلب چنانچه
گذشت پس تیمم کنید بخاک پاک هر چیزی پاک که از جنس زمین باشد حتی سنگ
پس مسح کنید رویها و دستهای خود را از آن خاک بر وجهی که در سوره نسا مذکور شد
نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم تا بر شما شدت فرا گیرد

ولیکن

ولیکن میخواهد تا شما را پاک گرداند از احداث یا گناه چه وضو کفارت ذنوبست
و تا تمام گرداند نعمت خود را بر شما با آنکه رخصت میکند شما را در تیمم تا باشد
که شما شکر گوئید بنعمتهای وی و در بحر الحقائق آورده که معنی آیت بزبان
اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که
معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده
بشوئید باب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلائق دارین
و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق
و پایها را از طین طبیعت و قیام ما نیت بسائید و اگر شما را جنابت رسیده است
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات
و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از معاصی آرامش بغیر ما و خود را از لوث
وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي
وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
و یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام کرده بر شما باسلام و شرایع یا آنکه پیمان بست
یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند و بر سمع و طاعت بیعت کردید چون
گفتند بشنویم قول ترا و فرمان بریم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که
در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل مذکور خواهد
آمد و بترسید از حق سبحانه و تعالی در فراموشی نعمت و شکستن پیمان بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی داناست آنچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا
اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ای گروه مؤمنان
باشید قیام کنندگان برای خدای گواهان براستی و بران ندارد شما را یعنی نیارد
شما را دشمنی قومی از مشرکان برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد
ایشان کنید عدل کنید که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری و چون عدل با کفار
مرتبه تقوی و ثبت قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود

و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای تعالی بینا است بآنچه
میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ ۝ وعده کرده است خدای آنکسانی راکه ایمان آوردند و عملهای ستوده
کردند و عده اینست که مر ایشانراست آمرزش گناه و مزدی بزرگ از فضل الله وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۝ و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند
قرآنرا آن گروه اصحاب دوزخند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود
و ایشان خبر یافته با مهتر خود که او را دعثور بن حارث میگفتند بکوهها تحصن
جستند لشکر اسلام را می دیدند وقتی که باران باریده بود و آنحضرت از لشکر
دور بود در پای درختی تکیه کرده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده
مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یاران او
از وی دورند در محل بر و دست میتوان یافت دعثور با شمشیر کشیده بیامد
و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند آنحضرت
که فرمود که الله تعالی شر ترا منع کند که مانع و کافی فی الحال جبرئیل بر سینه
دعثور زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله
آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت که هیچکس ترا از من
منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و میان قوم باز رفت و ایشانرا باسلام دعوت
کرد این آیت فرود آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ
أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ ای گروه گروندگان یاد کنید نعمت خدا را که بشما ارزانی فرمود
چون قصد کردند قومی یعنی دعثور و متابعان او آنکه بگشایند دستهای خود را
بقتل و هلاک شما پس خدای تعالی باز داشت دستهای ایشانرا از شما و مضرت
ایشانرا از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیت در قصه بنی نضیر است که
قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیت عامریین و
شرح این قصه در سوره حشر خواهد بود و بترسید از کفران نعمتها و بر خدای باید که

توکل

توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رهاننده شر از ایشانست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ۝ و هر آینه که فرا گرفت خدای تعالی پیمان
بنی اسرائیل را در موافقت موسی و محاربه با جباران و برانگیختیم از ایشان دوازده مهتر
هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای خود شوند بدان پیمان
و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود
موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و آن جایها که ولایت شام است به بنی اسرائیل
ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند
مردمان بلند و توانا بود از ذریه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر
مر بنی اسرائیل را مستخلص شد و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روند
و قرار دهند و در هر دهی هزار باغ است و جهاد کنند با جباران پس موسی علیه السلام
دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود
تا از دیار جبار رفتند و نقبا از تجسس اخبار قوم عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران
ملاقات کردند که او را عوج با عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار
و سیصد و سی و سه گز بود و عصای موسی علیه السلام که ده گز بود بقدر قد او
بکعب پای عوج میرسید و عمر او سه هزار سال بود و باقی عادیان نیز قدهای
بلند داشتند و در بعضی تفاسیر آورده اند که از هشتصد گز بود تا هشتاد گز پس
باغهای ایشانرا دیدند بخوشه انگور آنمقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر
در یک نیمه از پوست انار ایشان میگنجید در تفسیر نیشابوری آورده که عوج ایشانرا
با میوه چند که در باغ چیده بودند در یک آستین نهاد و ایشانرا آورد در پیش
ملک خود از آستین بریخت ملک گفت دیدید و مشاهده کردید باز گردید و خبر
برسانید پس نقبا باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل از حال این قوم خبر شوند
دادگر خوف بر ایشان مستولی گشته چه ممکنست که نافرمانی کرده بمصر باز گردند
پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این قوم رغبت نمایند
پس بلشکرگاه آمدند موسی و هرون علیهما السلام را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب
بعد کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند

ودو نقیب که یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بود و کالب بن یوفنا از سبط یهودا
بر عهد و قرار خود بایستادند دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب
در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله انی معکم
لئن اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وآمنتم برسلی وعزرتموهم واقرضتم الله
قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من
تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل ۝ گفت خدای
تعالی من با شمایم بنصرت دادن بر دشمنان و دیگر گفت بخدای اگر بپای دارید
نماز را بشرایط آن و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران مرا
و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آورید و قرض دهید خدای را یعنی
نفقه کنید در راه او نفقه دادنی نیک هر آینه در گذرانم از شما گناهان شما را
و هر آینه در آورم شما را ببوستانهای که جاریست در زیر درختان آن جویها پس هر که
کافر شود بعد ازین شرط و عهد از شما پس هر آینه گم کرده است راه راست را امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یمین و شمال مضله است و طریق وسطی جاده است
بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که فبما نقضهم میثاقهم
لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا
مما ذکروا به ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم واصفح
ان الله یحب المحسنین پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعنت کردیم ایشان را از رحمت
خود یا مسخ کردیم یا بخواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و گردانیدیم دلهای
ایشان را سخت بمثابه که متأثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات یعنی
لطف و توفیق از ایشان برداشتیم میگردانند سخنان توریه را یا نعت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از جایگاه آن یعنی صفت دیگری بجای صفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وضع میکنند یا کلمات توریه را ماول میسازند بتأویلات فاسده و ترک
کردند بهره تمام را از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریه از متابعت پیغمبر
آخر الزمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی بر خیانتی از جهودان مگر اندکی
از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او پس در گذر از ایشان

اگر توبه

اگر توبه کنند و ایمان آرند و روی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند
و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیت السیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی
دوست میدارد نیکوکاران را ومن الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم
فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم
القیمة وسوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون ۝ و از آنکه گفتند بدرستی
که ما ترسایانیم خود را بخود نصاری گفتند و نسبت دادند به نصران یا ناصره که
عیسی علیه السلام در آن میبود یا آنکه گفتند نحن انصار الله بدرستی گرفتیم از ایشان
گرفتیم پیمان ایشان را بتوحید و اقرار به نبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه
از جهودان نیز گرفته بود پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی از آنچه بدان پند
داده شده بودند در انجیل از روی فاد قلیط که احمد رسالت صلی الله علیه و آله
پس برانگیختیم و شوریدن میان ترسایان دشمنی ظاهر و بغض پنهان در دل
تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری سه فرقه اند نسطوریه که میگویند عیسی ابن الله
و یعقوبیه که میگویند ان الله هو المسیح بن مریم و ملکانیه که اهل رومند که
میگویند ان الله ثالث ثلثه همه اینها دشمن یکدیگرند و بعضی از مفسرین برآنند
که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان و زود باشد که یا کاماند و خبر دهد
خدای تعالی ایشان را بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود
و یا وقتی که صاحب الامر ظاهر شود ع و عیسی ع فرود آید بر ایشان ظاهر سازند
که ایشان بر طریق باطل بوده اند از آباء و ابناء یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر قد جاءکم
من الله نور وکتاب مبین ۝ ای جهودان و ترسایان بدرستی که آمد
بشما فرستاده ما که روشن میگرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که پنهان
میدارید از توریه چون نعت محمد صلعم و آیت رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی باحمد ع و در میگذرد از بسیار مخفیات شما خبر نمیدهد بآنچه هیچ مهم دینی
بآن وابسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت گفت که کدامست آن کثیر که از آن عفو
کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیوم نوبت مبالغه کرد حضرت روی مبارک

از روی مکر نمایند مقصود یهودی آن بود که مسئله قضیه از روی ظاهر شود بنزد عفو
چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن
شد فی الحال ایمان آورد بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای تعالی روشنایی
که دفع کند ظلمت ضلالت و کتابی روشن کننده و بجود روشن گفته اند نور
حضرت رسالت صلعم و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت
بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمتکده عدم بیرون آورد
نور وی بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور او
موجود کرده اند و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان باشد
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝ راه مینماید خدای تعالی بدین نور یا کتاب
آنرا که پیروی خشنودی آن میکند بطلبیدن راههای سلامت از عذاب که آن
راه حقست یا سبل السلام که طریق بهشتست و بیرون می آرد ایشانرا از تاریکی
کفر یا شك یا جهل بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق خود و راه
مینماید ایشانرا براه راست که نزدیکترین راههاست بحق لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ الْمَسِيحَ
ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند
که بدرستی که الله او مسیح است پسر مریم قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند
چنانچه گذشت و بطلان قول ایشان همین که میگویند که پسر مریم خداست معوذ
بالله ظاهرست چه مادر مقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث را الوهیت
نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر و چه دورست که اصغر اله اکبر باشد
بگو پس کیست که مالك باشد و منع کند از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی کی
مانع تواند شد اگر خواهد خدای تعالی که هلاك کند عیسی پسر مریم و مادر او و آنها
که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او همه نوع بشر و قابل فنا چون سایر ممکنات
و چنین کسی خدایی را نشاید و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه

درمیان

درمیان ایشانست می آفریند هرچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده
می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا
میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاك و از اصل که جنس است والدین یا از مرد
بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی ع و خدای تعالی بر همه چیز تواناست وَ
قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ
بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ و گفتند جهودان و ترسایان که ما پسران خداییم
و او ما را چون پدرست در مهربانی و لطف و ما او را چون پسر پدر در قرب و منزلت
آورده اند که در توریة با ایشان خطاب کرد که یا ابناء احباری ایشان خواندند
که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل است که انی ذاهب الی ربی و ربکم
ایشان چنین خواندند که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند ما دوستداران خداییم
بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل است و لعن
در آخرت بعضی ایشان در دوزخ ایاما معدودات پس اگر پسر بودید شما را
عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و در نیز به و دوست نیز عذاب دوست
نخواهد پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدای تعالی
آفریده است و بجو سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداشت خواهید یافت می آمرزد
خدای هر که را میخواهد و آنها اهل ایمانند و عذاب میکند هر کرا که میخواهد و آنها
مشرکانند و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و
در این و آنچه میان اینها باشد و بسوی اوست بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا
مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَاءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝
ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یعنی حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله که روشن میگرداند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی
و فتور از رسال رسل تا نگویید شما که نیامد بما مژده دهنده و نه بیم کننده
پس آمد بشما بشارت دهنده مومنان ببهشت و ترساننده کافران از عذاب قیامت

وخدای تعالی بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه
در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر
فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بار رسالت رسل راه دهد چنانچه مدت
ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار پیغمبر فرستاد از بنی اسرائیل
و خالد بن سنان از عرب و درین آیت منت مینهد بر بندگان در وقتی که آثار
وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ
مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ و یاد کن که چون گفت موسی
مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای قوم من یاد کنید نعمت خدا را که فائض است
بر شما چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت
آنقدر انبیا نبودند که در بنی اسرائیل و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان
بودید بعد الاهلاك نفس خود بدید با منازل شما وسیع است و در وی آب جاری هست
چون منازل ملوک و خادمان و ملازمان دارید و بدادیم شما را از من و سلوی و
سایه ابر و شکافتن بحر و پیغمبران در میان شما از شما آنچه نداد کسی را از عالمیان
زمان شما يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ
فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ ای گروه من در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است
با طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که
بیت المقدس است آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مسکن
شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بعضی
خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر بازمیگردیم موسی ع گفت و باز مگردید
بهمان راه که آمده اید که اگر چنین کنید بازگردید زیان زدگان باشید در دنیا از
ثواب جهاد و در آخرت از کرامات رب عباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ۝ ایشان گفتند
ای موسی بدرستیکه در ارض مقدسه گروهی اند متغلبه با قوت و شوکت که مقاومت
با ایشان میسر نیست و ما در نمی آییم در آن زمین جهت جنگ تا وقتی که بیرون آیند

ایشان

ایشان پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند پس در آییم که آن را
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا
دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ گفتند دو مرد
از آنها که ترسیدند از خدای و انعام کرد خدای تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد
و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند که در آیید با جباران
از باب قریه ایشان ناگاه و ایشان از دهشت شکست کنند و بصحرا گریزند
پس چون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد پس بدرستیکه شما غالبید و غلبه
کنندگان بر ایشان زیرا که ایشان جسمی چند اند بی دل و تن آورانند بی حاصل این سخن
بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام و بر خدای تعالی توکل کنید در
حرب اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا
مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۝ گفتند ای موسی
بدرستیکه ما هرگز در نیاییم بدین ولایت مادام که ایشان درین موضع اند و این سخن
دو کس را ضد بود یکی و تحریض کس را باور نمیداری پس برو تو و پروردگار تو
پس جنگ کنید بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند با خدا
و رسول از روی جهل و نادانی و گفته اند مراد از رب هرون بوده و رب یعنی سید
مر هرون را که از وی بزرگتر بود سید گفتند و کلمه قالوا موسی این نوبت قال رب
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ گفت موسی که
ای پروردگار من من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدائی افکن میان
ما و این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ گفت خدای تعالی پس بدرستیکه
که ارض مقدسه حرام است بر ایشان نه در آیند در آن و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی
چهل سال سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ بود پس قوم موسی چهل
سال در شش فرسخ زمین سرگردان و متحیر بر اندند هر صباح غربت سفر کردندی
و شبانگاه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قولی آنست
که بعد از چهل سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را گشاد

ومدتی آنجا بودند و قول آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اصح این قولست
اما قایلان اول گویند که سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن بود که بسبب نافرمانی معذب
باشند بعبر آنکه گوساله پرستی کرده بودند یکسال در تیه عقوبت بکشند و این
بموسی و هرون روا نیست قایلان دوم گویند که حق سبحانه و تعالی این عذاب
از ایشان برداشته بود و آسان کرده این چنانچه عذاب آتش از ابراهیم علیه السلام
برداشت و موسی و هرون علیهما السلام هر دو در تیه وفات کردند و هرون یکسال پیش
از وی وفات کرد و موسی را صد و بیست سال عمر بود و وفاتش در زمان افریدون
بن منوچهر بود و عمر یوشع صد و بیست و شش سال بود و ماه بعد از وفات موسی
یوشع با اولاد اهل تیه که جوانان توانا بودند چه اکثر اهل تیه مرده بودند رفتند
و ولایت ایلیا و اریحا گشادند و جباران را بر انداختند و حق تعالی اولاد ایشانرا بغیمت
و بعد از موسی بیست و هفت سال بر بنی اسرائیل حکم بود در اخبار آمده که
چون موسی بر قوم خود دعا کرد حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن
پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر مرکب
ایشان پس تو از وهنه مباش بر گروه فاسقان و در تبیان آورده که خطاب
با حضرت پیغمبر است صلعم که میفرماید که قوم موسی در فسق سرکشته بودند
و تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار تغیر من موسی بودند
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ
مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۝ و بخوان بر اهل کتاب
خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل خوانده بدرستی و راستی و خبر
ایشان بر طریق اجمال آنست که حوا بیست نوبت از آدم حامله شد و در عیون الرضا
پانصد بطن آورده و بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ میشدند
آدم جاریه یکبطن را بغلام بطن دیگر میداد و از بطن اول قابیل متولد شد با توأمی
که اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و بطن دوم هابیل را زاد با توأمی که لیوذا نام داشت
و او چندان جمالی نداشت چون ببلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و
اقلیما را بهابیل قابیل از ین حکم ابا نموده گفت که خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده

وازمن

واو پس او لیتر است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای بر جمله صدور یافته
مرا در ین چه اختیار است قابیل مسلم نداشت و گفت که تو هابیل را بیشتر از من دوست
میداری لاجرم آنچه خوبتر است بدو میدهی فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یک
از شما قربانی کنید با آنچه میتوانید قربان هر که قبول گردد اقلیما از آن او باشد
حق تعالی از ین خبر داده که چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان
بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد
و بر سر کوهی بنهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول گردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب
زرع بود دسته ضعیف گردانه بیاورد و در همان موضع بنهاد با خود گفت که اگر
این قربان مقبول شود و گرنه من دست از خواهر خود باز ندارم پس قبول شد قربانی
یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بیدود از آسمان فرود آمد و
گوسفند را بخورد و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت
و بخوردن او ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده
بصیرت او را تیره کرد گفت هابیل را که بخدای بکشم ترا بر آنکه قربانی تو مقبول شد
و از آن من مردود و گفت هابیل جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی از پرهیزکاران
که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا
بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ اگر بکشایی و دراز
کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من باری نیم دراز کننده دست خود را بسوی
تو تا ترا بکشم بدرستی که من میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیانست با وجود
آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و با شوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای
تعالی که قتل او حرز نکند و گویند در آن وقت مدافعه مباح نبوده بر آن صبر نمیا
کرد تا خدای تعالی انتقام بکشد إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ
النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۝ پس گفت من میخواهم اگر مرا بکشی تو بعقوبت گناه
در قتل من و بیاد داشت گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل موافق
حکم خدای بود بر بانثی تو بسبب این دو گناه از ملازمان دوزخ و اینست پاداش
ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مرا اورا نفس او در کشتن برادر و ندانست که اورا
چون بکشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را
بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل
در خواب یافت سر او بر سنگی نهاده پس بکشت اورا با آنکه سنگ بر سر او زد تا مغز سر وی
شد پس گشت از زیان زدگان در دینی با آنکه بقیه عمر مطرود و مردود بود و
در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب دوزخ تمام اورا باشد چنانچه ثعلبی
در تفسیر آورده و پس قابیل ندانست که با وی چه می باید کرد و اورا در جائی پیچید
و چهل روز در پشت گرفته بود و بهر طرفی میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال
میکشید تا بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که مرده را بخورند
قابیل بتنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ
قَالَ يَا وَيْلَتَىٰ أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
النَّادِمِينَ ۞ پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را که میکاوید در زمین یعنی بمنقار و چنگال
خود تا حفره پیدا کرد و آن عمل بسبب آن بود که تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه
برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و زاغی مرده سیاه در آن حفره نهاد و خاک
بر او می پاشید تا بپوشید گفت قابیل وای بر من آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند
این زاغ در این عمل پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل همین طریق هابیل را در خاک
کرد پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یکسال اورا بکشید و گویند ندامت او بر آن بود
که پدر و مادر او از وی تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندا می شنید که کن خائفا لا تامن
بعد از آن قابیل را کراهیت بجائی رسید که ناگاه اورا بکشتند عاقبت بدست پسر ابنای
خود کشته شد و طبری رحمه الله از ابن عباس رضوان الله علیهما روایت میکند که چون
قابیل هابیل را بکشت درختها پر شوک و خار شد و طعمها متغیر گردید و میوه
ترش و بدطعم شد و آبها تلخ گشت و زمین تیرگی پیدا کرد آدم که بزیارت بیت الله
رفته بود دانست که حادثه روی نموده چون باز گشت بهند و این خبر شنید پریشان
گشت و بکمال الحزن و غمگین بود که کسی اورا خندان ندید و این را فرمود شعر
تغيرت البلاد ومن عليها ۞ فوجه الارض مغبر قبيح ۞ تغير كل ذي طعم ولون

وقل

وقل بشاشة الوجه الصبيح ۞ و گویند چون از عمر آدم صد و سی سال بگذشت و آن بعد از
قتل هابیل به پنج سال بود شیث از وی و حوا بوجود آمد و معنی او هبة الله است که
خلف بود از هابیل و وصی و ولی عهد آدم بود و قابیل چون مردود و دیده شده بیرون رفت
و شیطان اورا بر آتش پرستی دلالت کرد با آنکه آتش که قربان هابیل را خورد بسبب آن بود
که اورا پرستش میکرد و او نیز همه آتش پرست شد و فرزندان او بمناهی اشتغال شدند
و آتش پرستی و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح علیه السلام همه غرق شدند
و نسل شیث باقی ماندند مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا
بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ۞ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا
النَّاسَ جَمِيعًا ۞ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ
فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۞ بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه
هر کس که بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده یا بی آنکه
او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان پس
همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده
و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل واحد و جمیع یکسانند در استجلاب غضب الهی
یا معنی او عظم وزر و اثم است یا گوییا همه کس را کشته نزد مقتول یا آنکه واجبست
بر وی از قتل و قود مثل آنچه واجب بود برو واگر همه مردم را بکشت و هر که سبب بقای
حیوة کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک پس همچنان باشد
که سبب زندگی همه مردمان شده باشد نزد مستنقذ با آنکه گویی که یکی را رهانید از
سوختن و غرق شدن و غیر ذلک لاجرا و مثل اجر کسیست که همه مردمان را سبب
زندگی شده و مقصود از این کلام ترهیب و تهویل شان قتل است و ترغیب و تحریض
در حمایت نفوس و الا تشبیه حقیقی را وجهی نیست چه او منافی حس و عقل و عرفست
و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل فرستادگان ما بمعجزهای روشن یا آیتهای واضحه
پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد از رسالت رسل و انزال آیات در زمین از اسراف
کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرف در قتل یا گذشته از حدود
او امر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت

صلى الله عليه وآله آمدند وبشرف اسلام معزز گشته ملازمت آنحضرت اختيار كردند
هواي مدينه بمزاج ايشان چندان موافقتي نداشت بيمار شدند وصورت حال
ايشان بعرض رسيد ايشانرا بابيان شتران شيردار كه نزديك جبل العير بود فرستاد
چند روز در آن موضع بسر برده شير وبول شتر مي آشاميدند تا مرض ايشان بصحت
مبدل شد بجاي اتفاق كرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روي بقبيله خود
نهادند يسار كه مولي حضرت رسول الله بود صلى الله عليه وآله با چند نفر از عقب آن
مردم رفت وبديشان رسيده مقاتله كردند بآخر يسار را گرفته دست وپاي وي را بريده
وخار بر چشم وزبان وي ميزدند تا شهيد شد وحضرت ازين حال وقوف يافته
كرز بن جابر را با بيست سوار از عقب ايشان فرستاد واو همه را بگرفت ودست بسته كرده
بربسته نزد آنحضرت آورد حق تعالى آيت فرستاد كه إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ • جز اين نيست كه هست جزاي آنانكه حرب كنند با دوستان خداي
ورسول او وبشتابند در زمين از براي فساد اين كسي جز اين را محارب ميگويند ومراد
محارب كسي است كه مجرد سازد سلاح را از جهت ترسانيدن مردمان در بر يا بحر وخواه
باشد ضعيف يا قوي ذكر يا انثي وداخل است درين قاطع طريق وغارتگر وقاصد
وبضع واختلافست در حد او وشيخ مفيد رحمه الله بتخيير رفته بجهت ظاهر آيه چه
مجاز واضمار خلاف اصل است وميگويد امام مخير است ميان اقسام اربعه بهر گونه كه
فعل ازو صادر شده باشد از قتل واخذ مال وجرح واخافت بدين تقدير هر دو
بايد كشيد واين قول اولي است وشيخ رحمه الله بترتيب وتفصيل رفته بروايت عبد الله
مدائني كه از ابي عبد الله ع نقل كرده كه بكشند ايشانرا اگر كسي را كشته باشند وولي آن
واگر ولي مقتول عفو كند براي حد بايد كشت بايد دار كشند واگر كشته باشند ومال برده
بعد از استرداد مال بايد بريد دستها وپايهاي ايشانرا از زمين نفي از شهري بشهري
بران حيثيت كه بواسطه عدم معامله ومكالمه در هيچ موضعي قرار نتوانند گرفت اگر قتل
وغارت نكرده باشند اما تخويف نموده باشند آورده اند كه بر حضرت رسالت صلعم

فرمود

فرمود تا دست وپاي ايشانرا قطع كردند وميل در چشم ايشان كشيدند آنگاه ايشانرا
مصلوب ساختند باين حدود كه مذكور شد براي ايشان خواري ورسوائيست در دنيا
ومر ايشانراست در آخرت عذابي بزرگ بجهت بزرگي گناه ايشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ
قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ • اين استثنا از حقوق الهي
است اما حقوق آدمي از قتل وجرح ومال ساقط نميشود مگر قصاص واداي مال الموجود
باشد بعينه يا تلف آن من باشد آنگاه قيمت كالا بر شود وتقييد توبه پيش از بودن او
قدرت دالست بر آنكه اگر حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود واگرچه عقوبت
اخروي ساقط گردد يعني مگر آنانكه توبه كنند پيش از آنكه شما قادر شويد بر ايشان
كه بتوبه قبل از قدرت حدود الله ساقط شود نه حقوق آدميان پس بدانيد كه
خداي تعالى آمرزنده گناهانست بتوبه مهربانست بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ • اي گروه
مؤمنان بترسيد از خداي تعالى وطلب كنيد بدو وسيله يعني آنچه توسل بدو توان
كرد در طلب قرب بحضرت او وكلمه جامعه درين باب آنست كه وسيله كلي در تقرب
بحضرت الهي ملاحظه اوامرست ونواهي در لطائف تفسيري گويد كه وسيله تجريد
اعمالست از ريا وتفريد احوالست از عجب وتخليص افعالست از طلب حظوظ ودر كشف الاسرار
آورده كه وسيله عابدان فضائلست وازان عالمان بدلائل وازان عارفان بترك
وسايل پير هري گويد كه الهي وسيله تو بتو مي توني اگر كسي تو را بطلب يافت من خود طلب
از تو يافتم ومحبان اهل بيت صلوات الله عليهم وسيله نجات را محمد وآل صلى الله
عليه وعليهم ميدانند چه در حديث وورود يافته كه درجه بيضا كه در اعلاي جنانست
كه مخصوص نبي واهل بيت است بوسيله محمد وآل با اخلاص وعمل ايشان ودوستي بدان
توان رسيد وجهاد كنيد در راه او با اعداي ظاهر وباطن شايد كه شما رستگار شويد
بسبب اين اعمال كه دوستي محمد است وآل كه اعظم جهاد بآن درست است إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ • بتحقيق آنانكه كافر شدند بپرستش
اصنام وملائكه وعجل وغير آن اگر باشد ايشانرا آنچه در زمين است از صنوف

تفسير شيخ ابي الحسن زواره‌اي

اموال واسعه و مانند آن همه یعنی اگر دو برابر آنچه در زمین است از نقد و جنس
کافران را باشد تا آن را فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود
از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک
يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝
میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ
و نیستند ایشان بیرون آینده گان از آتش و مر ایشان راست در آن روز عذابی دایم
که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا
نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ و مرد دزد و زن دزد را پس ببرید
دستهای ایشان را این مجمل است احتمال عموم هر سارق دارد و بعضی آن را الکن بیان
نبوی و امامی بیرون برده اند از عموم پدید آمد که چیزی از فرزند خود
بدزدد و همچنین عبد از سید خود و غانم از غنیمت و شریک از مال مشترک آنچه
گمان میکند که حق اوست و همچنین است هر دزدی غنیمت محتمله و همچنین بیان
فرموده اند دست را چهار انگشت از دست راست که قطع کنند ابهام و راحه را
بگذارند در نوبت اول با شرایط و نوبت دوم با شرایط و قطع اول پای چپش
و پاشنه اش بگذارند و نوبت سیوم بعد از آنکه پای چپش قطع کرده باشند در زندان
بدارند تا در آنجا بمیرد و اگر در آنجا دزدی کند بکشندش و این حد گاهی ثابت میگردد
که اخذ نصاب کرده باشد که آن ربع دینار طلای خالص مسکوک باشد یا بقیمت
او این باشد که مستور بوده از حرز بیرون آورده باشد چون اندرون خانه و
صندوق خدای تعالی پاداشت میدهد ایشان را پاداشت دادنی و آن نزد حرمت
در مال مومن و عقوبت میکند ایشان را عقوبتی صادر از حق تا بیند او شود و باز دارد
آن را از رجوع بمثل آن عمل و خدای غالب است در حکم خود دانا بحکمت آنچه بدان حکم کند
فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝
پس هر که توبه کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آورد کار خود را الکن
راضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید پس بدرستی که خدای تعالی
توبه او قبول کند در سقوط عقاب اخروی اما حد ساقط نمیشود بتوبه پیش از ثبوت

نزد حاکم شرع و اما بعد از ثبوت پس اگر آن به بینه ثابت شده ساقط نمیشود حد بتوبه
و اگر باقرار ثابت شده دو قول است بعضی گویند در عدم سقوط مثل بینه است و بعضی
گویند مخیر است امام در اسقاط و عدم اسقاط و استدلال بفعل امیر المومنین ص
جسته اند که دزدی معترف بسرقه توبه کرد امیر المومنین علیه السلام از وی پرسید که هیچ
چیز از قرآن یاد داری گفت بلی سوره البقره فرموده که من ترا بخشیدم بسوره البقره
اشعث نامی حاضر بود گفت حدود الله را فرو میگذاشت میتوان نمود فرمود که تو چه میدانی
این را هرگاه ثبوت سرقه به بینه باشد امام را نیست که عفو کند و اگر باقرار باشد
آن حواله با امام است اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت نماید و اما حق المالک
بتوبه ساقط نمیشود مطلقا مگر که مالک تصریح با برائت کند بدرستیکه خدای تعالی
ابرکار است که او را امر با ثبت برو کرد در بحث اول بر سوال کند أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ آیا ندانستی خطاب با آنحضرت است و مراد امت یا خطاب با اهل
تکلیف است یعنی ای انسان و استفهام بر سبیل تقریر است یعنی دانستی که خدای تعالی
مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق
را بقطع ید و جز آن و میآمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه و خدای بر همه
چیزها از مغفرت و عقوبت توانا است يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ
لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ ۝ ای فرستاده خطاب بتشریف است
که آنحضرت را بلقب یاد فرموده و انبیا دیگر را بنام مخاطب ساخت ترا اندوهناک
نگرداند گروه آنکسانی که از روی عناد میشتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه
گفتند ایمان آورده ایم ما و آن گفتن هست بدهانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای
ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و بعضی
از آنکسانکه دین یهودیت دارند شنونده گانند قول را برای آنکه دروغ گویند
بر و جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد
چنین شنودیم و حال آنکه نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند شنوندگان

غون

تفسیر علی بن حسن الزواری

برای گروهی دیگر که نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی
میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند از امام محمد باقر علیه السلم و بسیاری از مفسرین
آورده اند که نزول این آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر
زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود و یهود ملاحظه
بزرگی ایشان کرده نمیخواستند که آن حکم بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که
در کتاب این مرد که در یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او اند
کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول
او را قبول کنید و اگر رجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان بازان بنی قریظه
آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند و اشراف یهود چون کعب
و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده از حد زانیین محصنین
پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل
بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند که
خدا در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیر زشت تا پیشانی ایشان
سیاه گردد و روی سیاه کرده بازگونه بر درازگوش نشانده گرد شهر گردانند ایشان
تحمیم گویند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم
ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان شما
در فدک جوانیست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند
گفتند آری داناترین اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که در میان او و شما
در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بحضور او فرمود
بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که توئی ابن صوریا گفت نعم حضرت
فرمود که میان من و اینها تو حکم باش که داناتری در میان یهود ابن صوریا قبول کرد
و حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریة بر موسی نازل کرد و ابر و دریا
برای شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب
شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریة
مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو بگو که خدای تو چه گفت

آنحضرت

آنحضرت گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عادل بر مرد و زن محصن
و محصنه گواهی دهند که دخول کرده کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود ابن
صوریا گفت که بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علمای ما لاحظ
جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بجلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را
رجم کردند بنزدیک در مسجد ابن صوریا گفت اول کسی که امر ترا احیا کرده من بودم و چیزی که
ایشان در پرده خفا و ستر میداشتند آیت یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا
یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر که حق ذکر یافت
در این باب نازل شد ابن صوریا برخواست و دست نهاد بر هر دو زانوی مبارک آنحضرت
و گفت بحق آنکه این قرآن فرستاده بیان فرما از کثیری که ماموری که عفو کنی از آن
آنحضرت از آن اعراض فرمود و سبب آنکه سابقا مذکور شد دیگر از خواب آنحضرت
پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود اما دل من بخواب نمیرود ابن صوریا گفت
راست فرمودی دیگر گفت خبر کن مرا که چه سبب است که فرزند گاهی به پدر شباهت
دارد و به مادر نه و گاه قضیه بعکس است آنحضرت فرمود که آب هر کدام غالب و سابق است
شباهت باو دارد گفت راست فرمودی دیگر پرسید که کدام چیزاست از فرزند
که از برای مرد است و کدام چیز است از وی که از برای زنست وحی بر آنحضرت در این
حالت دست داد چون وحی منجلی شد روی آنحضرت بر افروخته بود و عرق از جبین
مبارکش میریخت فرمود که گوشت و خون و ناخن و موی از برای زنست و استخوان
و عصب و عروق از برای مرد است گفت راست فرمودی و تو پیغمبری البته و با وی
مسلمان شد ابن صوریا و دیگر گفت وصف کن آن ملکی که بر تو نازل میشود وصف
فرمود گفت گواهی میدهم که در توریة نیز بر همین وصفست که فرمودی و تو رسول
خدائی بر حق آنگاه یهود در وی افتادند و دشنام میدادند بعد از این واقعات
حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم من بعد مواضعه
یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا و من یرد الله فتنته
فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی
الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم

بعد از آنکه خدای تعالی وضع کرد آن را در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم منسوب شد
سفلهٔ یهود خبر کرده‌اند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و آله بجلد
حکم کند پس فرا گیرید و قبول کنید و اگر شما را ندهند یعنی حکم بجلد نفرماید
و برجم فرماید پس حذر کنید از قبول آن و هر که خدای تعالی خواهد ضلالت
یا فضیحت یا هلاک او را یعنی بسبب نافرمانی عذاب او را خواهد پس بدست
نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از خدای تعالی چیزی در دفع آن فتنه
آنگروه آنانند که فرو گذاشت آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار و جحود دلهای ایشان
مر ایشان راست در دنیا رسوائی با آنکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند و مر ایشان راست
در آخرت عذابی بزرگ که خلود در دوزخ است سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ
لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ
شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۞ ایشان یعنی
یهودان شنوندگان سخن‌اند برای دروغ بستن خورندگان حرام‌اند یعنی
رشوه در حکم پس اگر بیایند بجائی که نزد تو حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان
حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را در این آیت میان حکم و اعراض و اگر روی
بگردانی از ایشان و حکم نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم کنی
حکم کن میان ایشان براستی و عدل بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را
در حکم این حکم که تخییر است ثابت کسی را نیز که قائم مقام آنحضرت است از ائمه
علیهم السلام یا فقهاء مستجمع شرائط با آنکه حکم کند میان ایشان بمذهب اهل اسلام
و میان آنکه رد کنند بحکام خود شان این وقتی است که هر دو خصم بر یک ملت
باشند اما اگر یکی مسلمان باشد جائز نیست رد مسلمان بحاکم اهل ذمه قطعاً وَ
كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا
أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۞ و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنکه نزد ایشانست
توریت در آنست حکم خدای تعالی برجم پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم
کرده موافق کتاب ایشان و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم تو
إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ

هادوا

هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ
فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۞ بدرستی که ما فرستادیم توریة را که در وست
راه نمود بحق و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند حکم کرده‌اند بتوریة
پیغمبران بنی اسرائیل آنها که انقیاد کرده‌اند حکم خدای را برای آنها که متدین اند
بدین یهودیت و حکم کرده‌اند علماء ربانی و زهاد ایشان نیز برای ایشان بسبب آنچه
مامور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع
و بودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون این صورت یافت پس مترسید از
مردمان در اجرای احکام و از من بترسید و حکم مداهنه مکنید و بدل مکنید
یا احکام من بهائی اندک که رشوت یا اعتبار و جاه نا پاینده است و آنها که حکم نکنند
بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده یعنی یهود پس آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا
عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ أُذُن
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ
لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۞ و نوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة
آنکه تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی قریظه بخلاف حکم خدای عوض یک تن
دو تن میکشتند از بنی قریظه و دیگر حکم کردیم چشم به چشم در برده روشنائی
و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی
قصاص کنید در و آنچه بر آن حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای
و آنچه حفظ مساوات نتوان کرد مانند آنچه مشتمل بر غرر و خطر باشد در و قصاص
نیست بلکه مشتمل بر دیت میشود و مثلها شجه و منقله و مأمومه و جائفه که جراحات
سر اند که منجر بشکستن استخوان میشود بخلاف آنچه در و غرر و خطر نیست که حکم
قصاص در و ثابت است مثل حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق که با استخوان نرسد
چنانچه در فقه مبین است و میباید که تساوی در محل مرعی باشد در قدر و
طول و عرض در نزول بلکه کافیست صدق اسم و نیز شرط است در قصاص نفس و اطراف
مساوات در اسلام و حریت و همچنین شرط است در اطراف مساوات در محل و صفات

بس چشم راست را بچشم چپ قصاص نتوان کرد و دندان بغیر مثل و بینی صحیح بمعیوب
و چشم بینا بکور و علی هذا و درین احکام توریة با قرآن موافقت و ازین لازم
نمی آید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم
رفع کل واحد نیست چه اتفاقیات در احکام می باشد پس هر که تصدق کند بقصاص
یعنی عفو نماید پس آن تصدق کفارة باشد مر گناه متصدق را که مجروح است یا قائم
معفو عنه باشد یعنی قصاص از وی و اجر عفو کننده بر خدای باشد یعنی آن مغفرت
باشد از برای عفو کننده نزد خدای تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد نزد باری تعالی
و از ابی عبد الله علیه السلام این منقولست و معتبر نزد امامیه اینست و آنها که حکم
نکردند بآنچه خدای تعالی منزل گردانیده و آن جهود انند که در عوض یک نفس
دو نفس میکشند پس آن گروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع
آن وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ
الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ و در آوردیم در پی پیغمبران عیسی پسر مریم را در حالتی که باور دارنده بود
مر آنچیزی را که پیش از وی فرستاده بود پیش از کتاب توریة و دادیم او را انجیل در وی راه
نمونی بتوحید و روشنی بطریق حق و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین مر آن
چیزی که پیش از وی بود در توریة و گردانیدیم او را رهنمای و پند دهنده مر پرهیزکاران
وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بآنچه فرو فرستاد
در وی از احکام است در وقتی که منسوخ نشده بود و آنکه حکم نکند بآنچه خدای
تعالی نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند پس آن گروه
بیرون رفتگانند از حکم خدای تعالی اگر انکار حکم الهی کنند هر که باشد خروج
از ایمان و اگر مخالفت کنند بی انکار خروجست از طاعت پس کفر نظر باولست
وظلم و فسق نظر بثانی وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ

أمة

أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و درستی
در حالتی که مطابقست مر آنرا که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله و نگاهبانست بر کتب
که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از روی راست میشود
بگواه است مر آن کتب را بصحت پس حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد
بتو از رجم و تسویه در قصاص وقتی که بتو رفع کنند و از پی مرو آرزوهای ایشان را
در حالتی که مایل باشی از آنچه بتو آمده است از حکم راست هر گروهی را از شما ساختیم
شرع یعنی راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه
ثابت شود بحدیث نبوی و قول امامی و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه میساخت شما را
یک امت و متفق بر یک ملت ولیکن میخواهد تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه
مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی ممیز شود پس پیشی گیرید بسوی
خیرات که اتباع شرایع است بخدایست بازگشت شما همه پس خبر خواهد کرد شما را در روز
جزا دادن بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُم
بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ
إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا
مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بآنچه
خدای تعالی فرستاد بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی
مکر و تزویر نیت کردند که بیائید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه و آله شاید که او را
از راه ببریم و بشبهه و تلبیس فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد دانسته
که ما اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود
در متابعت ما بتو اقتدا میکنند اکنون میان ما و قوم در دما و اموال خصومتیست
و آن حکم میان ایشان بکر قضا بجانب ما کنی که رضای ما باشد برسالت تو اسلام داریم حق سبحانه
و تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای
تعالی و پیروی آرزوی ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه بر گردانند از بعضی آنچه
خدای تعالی بتو فرستاده پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل پس بدان که اعراض

ایشان از آنجهت است که میخواهد خدای تعالی آنکه برساند بدیشان عقوبتها ببعضی از
گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند
و بعد از نزول این آیت جهودان گفتند راضی نیستیم بحکم تو آیت آمد که أَفَحُكْمَ
الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ آیا حکم جاهلیت را
میطلبند که عبده اوثانند در حضرت تو چون بحکم تو ریه و قرآن راضی نمیشوند
و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت حکم برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین
و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس
حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوائف یهود دوستانند
که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول
از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدای و رسول بس است عبد الله ابی گفت من از دوایر
و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت که خلفای من اند گریزم
آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ
أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ۝ ای گروه گرویدگان فرامگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضی
از ایشان دوستانند بعضی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما و هر که از شما
ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند پس بدرستی که
او نیز از جمله ایشان باشد این حکم غایت تشدید است در موالات یهود و نصاری
بدرستی که خدای تعالی راه ننماید بدوستکاران آنکه بدوستی دشمنان بنفس خود ظلم
میکنند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا
دَائِرَةٌ ۝ فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي
أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۝ پس تو می بینی آنان را که در دلهای ایشان بیماری نفاقست
یعنی ابن ابی و اتباع او میشتابند در دوستی و یاری جهودان میگویند میترسیم
از آنکه برسد ما را از گردش زمانه چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب
و کفار غالب گردند حق تعالی باین آیت اندیشه ایشان را باطل گردانید و فرمود پس شاید که
خدای تعالی بیارد فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا نصر بر منازل و

مواضع

مواضع یهود چون خیبر و فدک یا مطلق دولت اسلام یا بفرستد فرمانی از نزدیک
خود بقتل یهود و اجلای ایشان پس گردند منافقان بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای
خود از موالات یهود پشیمان در کار پیغمبر صلی الله علیه و آله پشیمان شدگان و يَقُولُ
الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ۝ و گویند مومنان یکدیگر را از روی تعجب آیا اینکه سوگند
میخوردند بخدای غلیظترین سوگندان خود که البته ایشان با شمااند و امروز پرده
ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند باطل شد همه عملهای ایشان پس
گشتند زیان زدگان با فتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ ای گروه مومنان هر که
برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیبت
بوده بعد از وقوع و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعضی از عرب مرتد شدند و بعضی دیگر منکر نص شده بر نصب امیر المومنین صلوات الله
علیه دست وقاحت از آستین قباحت بیرون آورده آنچه توانستند در مخالفت
کوشیدند و حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه ندادند لباس خلافت پوشیدند
تا مخالفت قوت گرفته منجر بمحاربات و فتنه عظیم شد آنگاه که حق سبحانه و تعالی خبر
میدهد که هر که از شما که از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد خدای تعالی
قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را متواضع و متذلل و مهربان
باشند بر مومنان سخت دل و شدید و بی رحم باشند بر کافران جهاد کنند در راه
خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده و در تفسیر طبرسی و کنز العرفان آورده
که ابو جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم
فرموده اند که این آیت در شان امیر المومنین است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین
و قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان که ایشان خوارج و نواصب
و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که متصف باین صفات غیر بود

که مذکور شد در آیت امیر المؤمنین بود علیه الصلوة والسلام و مؤید این قول نبی است
صلی الله علیه وآله که در غزوه خیبر فرمود که فردا الرایت را بکسی دهم که او خدا و رسول
دوست دارد و خدای تعالی و رسول او او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد
که باز نگردد تا فتح کند و فردا آن رایت با امیر المؤمنین داد و فرستاد تا فتح کرد و باقی
صفات در آنحضرت چون روز معلوم است و تعبد از وی در آخر الزمان امام دوازدهم
که خاتم ائمه و صاحب امر است از فرزندان نامدار وی بموجب حدیث نبوی ظاهر
خواهد شد تا این امر را تمام دهد و دیار از اهل رده و مخالف مذهب حق بر روی
زمین نگذارد و وعده الهی بالتمام بظهور آید این صفتها که مذکور شد فضل کرم
الهیست که عطا میکند بهر که خواهد و خدای تعالی بسیار فضل است بر برگزیدگان خود
دانا بکسی که استحقاق آن دارد اهل شریعت میگویند که محبت خدای با بنده اراده
توفیق و هدایت اوست در دنیا و اعطا و حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت
و محبت بنده با خدای تعالی اراده طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و
نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت حق قرب نزدیک کرداند
و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد و او را بحقیقت براند که محبت حق
قدیمست و محبت بنده حادث هرگاه که صفات سطوات محبت ذی الجلال از
سرادق احتشام بجهیم علم کشد وجود فانی محب فانی یاد در بوته اضمحلال اللذات
دیگر بار محبوب نفحات از حین عنایت بجنبند در رسیده آن فانی شده را وصف
بقا متصف سازد چون حق سبحانه و تعالی محب حقیقی خود را ستایش فرمود باین
صفات از پی آن در آورد که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ طبرسی و ثعلبی رحمهما الله
در سبب نزول این آیت آورده که عبایة بن ربعی روایت کند که روزی ابن عباس
رضی الله عنه نشسته بود بر کنار چاه زمزم شخصی در آمد عمامه بسته و سر آن بر روی
خود فرو گذاشته قال رسول الله گویان ابن عباس گفت بخدا بگو که تو کیستی سر عمامه
از روی خود برداشت و گفت ای مردمان هر که مرا بشناسد بشناسد و هر که مرا نشناسد
بشناسد منم جندب بن جنادة البدری ابوذر الغفاری گوید شنیدم از این دو گوش

خود از پیغمبر صلی الله علیه وآله و الا کر باد او باین دو چشم دیدم و الا کور باد که میفرمود
ابن که علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله و دیگر آنکه
که روزی در مسجد نبی با پیغمبر نماز پیشین میگذاردم سایلی بمسجد در آمد و سوال
کرد کسی چیزی نداد او را سایل دست خود را بآسمان برداشت و گفت بار خدایا گواه
باش که من در مسجد رسول الله سوال کردم و بمن کسی چیزی نداد و امیر المؤمنین ع
در ان حالت در رکوع بود اشارت فرمود بانگشت کوچک خود که انگشتری در آنجا بود
سایل آمد و از خنصر آنحضرت بیرون کرد چون پیغمبر صلی الله علیه وآله از نماز فارغ
شد سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا برادرم موسی از تو سوال
کرد که منشرح گردان سینه مرا و آسان گردان بر من امر مرا و بگشا عقده را از زبان من
تا دریابند سخن مرا و برادر مرا هرون وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم شود و
او را در نبوت شریک من ساز تو قرآنرا بآن ناطق گردانیدی و پشت او را بوی محکم
ساختی و نبوت دادی ابن بار الها من محمد نبی و صفی تو سینه مرا گشاده و امر را بر من
آسان گردان و از اهل من علی را وصی و وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم گردد ابو ذر
رضوان الله علیه میگوید که هنوز آنحضرت این کلام تمام نکرده بود که جبرئیل ع
از نزد رب العالمین آمد و گفت یا سید المرسلین بخوان فرمود که چه چیز بخوانم
گفت بخوان که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ تا آخر یعنی جز این نیست که متولی مصالح شما
و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالی است و فرستاده او و آنکسانی که ایمان آورده اند
آنکه بپای داشتند نماز او و سپرده اند زکوة را در حالت رکوع خود در نماز از غایت
حرص که بر احسان دارند و مسارعتی کرد در ادای نماز میفرماید در این آیت او صفی دلالت
و صحت امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بلا فصل
زیرا که بعد از رسول او ولی متصرف و مدبر امور مردمان بموجب نص آنحضرت و لفظ جمع
منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر بلفظ جمع کرده اند از واحد بر سبیل التفخیم و التعظیم
و در کشاف آورده که بلفظ جمع ایراد فرمود و اگرچه سبب در وی واحد است تا ترغیب
مردمان باشد در مثل این فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب بیابند و
تاسیه باشد بر آنکه سجیه و طبیعت اهل ایمان واجب که بر این غایت بود از حرص

برتر و احسان و نفقه دفع آن مرتبه که تاخیر روا نمیدارند اگرچه در نماز باشند و
سوی آنحضرت کسی دیگر صدقه با ایشان جمع نکرده و این فعل آنحضرت است لا کرده
که فعل قلیل مبطل صلوة نیست و دیگر آنکه نیت امر قلبی است نه لسانی زیرا که فعل
آنحضرت در نماز مستلزم نیت بود چه هیچ عمل بی نیت معتبر نیست و لفظ در نماز که
نه قرآن و نه دعا باشد مبطل است پس می باید که قصد قلبی باشد نه لسانی و من یتول
الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون ۝ و هر که دارد خدای
را بآنکه قیام بطاعت او نماید و رسول او را بآنکه اتباع او را از دست نگذارد و آنان را
که ایمان آورده اند یعنی امیر المؤمنین را و اولاد امجاد او را چه موصول بمعنی جمع
از اولیت بآنکه بدل و جان ایشان را دوست دارد و قدم از جادهٔ ایشان بیرون
ننهد بدرستی که لشکر خدای نعم ایشانند غالبان چه بحکم الحق یعلو و لا یعلی
اهل حق دائم غالبند و این غلبه آثار خواهد یافت در زمان صاحب الامر علیه السلام
در خبر هست که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام کرده
و باز منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبت در میان
بود حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم
هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله
ان کنتم مؤمنین ۝ ای گروه گرویدگان مگیرید آنان را که گرفته اند دین شما را استهزا
و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را از آنانکه کتاب داده اند
ایشان را پیش از شما یعنی یهود و فرا مگیرید کافران را نیز دوستان و بترسید از خدای
بترک مناهی اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان
حق دوستی نکنند و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم
قوم لا یعقلون ۝ و چون ندا میزنید یعنی بانگ میگوئید و مردم را میخوانید بسوی
نماز میگیرند آن منادات یا صلوة را بتمسخر و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان
بنماز برمیخواستند یهود بطریق استهزا با یکدیگر میگفتند که قاموا لا قاموا صلوا
لا صلوا رکعوا لا رکعوا و میخندیدند و در طبری آورده که ترسائی بود در مدینه هر گاه
که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم

وی آتش بخانه وی در آورد ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن آتش
جست و آنخانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت این استهزاء از ایشان
با اذان بآن سبب که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزاء چه عقوبت
بایشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با گروهی
از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای تعالی و بآنچه بما فرستاده است کما انزل
الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق تا آخر آیت چون نام عیسی مذکور شد ایشان انکار
نبوت وی کردند و گفتند بخدائی که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه از اهل دینی کم
بهره تر در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا
الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون ۝
بگوی ای اهل کتاب مراد یهود اند آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمی
کنید از ما الا آنکه ایمان آورده ایم بخدای و آنچه بما فرستاده اند پیش از ما چون توریت و
انجیل و سایر کتب بدرستی که برای آنکه بیشتر شما فاسقانید قل هل انبئکم
بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و
الخنازیر و عبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل ۝ بگوی آیا
خبر دهم شما را به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدتر دینهاست و اهل او کم بهره ترند
یعنی شما را آگاه سازم و خبر دهم از دین قومی که بدترند از جهت جزای که ثابت ایشان را
نزدیک خدای تعالی بیان میکند که آن بدترکیست آنکه لعنت کرده خدای و طرد
کرده و آن یهود بودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت دور ساخته و بمعرض غضب
خود در آورده و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بصورت چنانچه
اصحاب سبت را و خوکان چنانچه منکران عیسی را مائده را و آنکس که پرستید طاغوت
مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند
آن ملعونان بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین
مکانها باشد و گمراه ترند از میانه راست راه و اذا جاؤکم قالوا آمنا و قد دخلوا بالکفر
و هم قد خرجوا به و الله اعلم بما کانوا یکتمون ۝ پس چون بیایند بشما منافقان یهود

با عامه اهل نفاق گویند ایمان داریم همچو شما و حال آنکه در می‌آیند بکفر و ایشان بیرون
میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج و خدای تعالی داناترست
بآنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و می‌بینی تو
بسیاری از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
و در ظلم یا تجاوز از حد یا در خوردن ایشان رشوت را یا ربوا را هر آینه بد چیزیست
که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ چرا باز نمیدارند ایشانرا علمای ربانی و زهاد
از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان ربوا را بد چیزیست که ایشان میسازند
و نهی و منع ایشان نمی‌برند آورده اند که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت
به یثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکت از
ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند
چنانچه حق تعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا
بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ
مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا
أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و گفتند جهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل است یعنی
چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان از خیر و
رانده شده اند از رحمت الهی بآنچه گفتند نیشابوری در تفسیر خود آورده که آنچه
واقع شده در عصر ما از اعجاز قرآنی آنست که مستغلی بود از یهود که او را سعد الدوله
میگفتند و او شقی ترین مردم آن زمان بود چون این آیه را شنید اتفاقا در بغداد
واقع شد و فرود آمد در مدرسه مستنصریه مصحفی در آنجا بود که بسیار زیبا و خوش
بود در زمان پیش و کسی قادر نبود در آن زمان که آنچنان بنویسد آن مصحف را
گفت این آیه را محو نمائید یعنی وَغُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بِمَا لُعِنُوا پس چون باز نمودند فی الحال

این جا را شنید و محو کرد و مستنکر شد که سلطان زمان برو غضب کرد و فرمود که
غل در دستهای او نهادند و بردند نزد او و چون چشم سلطان برو افتاد امر کرد
بکشتن او و او را با قبح وجهی کشتند حق سبحانه رد میفرماید بر یهود که بلکه یدا الله
گشاده است یعنی عطای او وافر و کرم او وافی است بدو صفت مر خدایرا از صفات
ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و مالزاد از جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت
آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست و متشابه را بظاهر
تفسیر نتوان کرد بلکه معنی وی را موافق محکم او باید نمود چنانچه در تنزیل این سخن دلالت
بر غایت جود میکند چه مبالغه در اعطا بید واحد واقع می باشد اینجا که عطا را
بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطای او اکثر است از حد احصا و اکرم او بیدین
نعمت باشد و وجه در تثنیه او نعمت دنیا و آخرت باشد یا نعمت ظاهر و باطن و روزی
میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای حکمت و هر آینه زیاده میکرداند بسیاری
از یهود آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن نافرمانی و کفر را یعنی ایشان طغیان
و کفر افزایند و یا آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیان است با استماع آن ایشان را این دو صفت
زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح مزاج اصحا است امراض مریض را
بازدیاد میدهد بآن غذا و افکندیم در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر دشمنی
و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد
هر گاه که برافروختند آتشی برای حرب کردن با رسول الله صلی الله علیه و آله فرو نشاند
آن آتش را خدای تعالی بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری مشغول شدند
پرداخت و می شتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای دوست
نمیدارد تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد صلی الله
علیه و آله و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت هر آینه ما در میگذرانیدیم
از ایشان گناهان ایشان را و در می‌آوردیم ایشانرا یعنی حکم میکردیم بر دخول ایشان در بهشتها
با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا
مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ

واگر ایشان بپای داشتندی احکام توریة وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی واقامت
کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست هر اینه
بخوردندی روزی از زبر سر خویش واز زیر پای خویش این کنایه از وسعت رزقست
یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بسیار باریدی باران ورستی گیاه با میوه ایشان چندان
شدی که از زبر رسیده بدی واز زیر پای بر میداشتندی از بسیاری که بر زمین
ریخته بودی از جمهود ایشان گروهی اند راست رو ودرست کار یعنی آنها که بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله ایمان آورده اند وبسیاری از ایشان بدست آنچه ایشان میکنند
که آن اقامت بر کفرست وانکار به پیغمبر وقرآن یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله
لا یهدی القوم الکافرین ۝ عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس وجابر بن عبد الله
انصاری رضوان الله علیهم نقل میکند که ایشان گفتند که حق سبحانه وتعالی امر فرمود
پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علم بخلافت وامامت نصب کند و
اخبار کند مردم را بولایت وامامت او وآنحضرت را دغدغه بخاطر میرسید واحتراز میکرد
که مردم زبان طعن خواهند گشود که ملاحظه ابن عم خود میکند ومیخواهد که مناصب
همه پیش ایشان باشد حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد وابن بابویه سند ابو محمد
باسناد خود از ابن عمیر در شواهد التنزیل آورده وابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم
الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از ابن عباس که این آیت در شان امیر المؤمنین ع
نازل شده واز ابی جعفر محمد بن علی الباقر وابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام
اجلای اصحاب روایت کرده اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علم نصب فرماید بخلافت بعد از خود
آنحضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او وغیر ایشان
پس حق تعالی این آیت فرستاد تا آنحضرت دلیر شود بر قیام بامور نبوت وخوف از کسی نکند
حضرت حق فرمود که ای فرستاده بحق برسان بکافه خلایق تمام آنچه فرو می آید
بتو از پروردگار تو از احکام ولایت وامامت علی ابن ابیطالب علیه السلم واگر چنین نکردی وآنرا
نرسانیدی پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که

رسانید

۲۲۴

رسانید چنانچه ترک بعضی ارکان نماز مبطل نماز است واین مبالغه است در پیام
چه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد وخدای تعالی نگاه میدارد ترا
از شر مردمان وایشان با آنکه مدد کرد کسی را بقتل تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای تعالی
راه نمایی نکند کافران را بتسلط بر تو ونه تا فرمان بردار انزار وروایتست که آنحضرت را شبها
حراست و پاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته
بودند بیرون کرد وفرمود که ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاهبانست
در کشف الغمه آورده که بعد از نزول آیت زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلی الله
علیه وآله وقتی که باز گشته بود از حجة الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر خم وغدیر
خم موضعی است که واقع است میان مکه معظمه وطیبه طیبه مدینه وفرمود تا آنجا را
از شوک وخار پاک ساختند وبلندی قایم کردند وندای صلوة جامعه در دادند
وما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلی الله علیه وآله وروزی بغایت گرم بود بحدی
هر کدام آنچه داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته بنشست چون مردم
همه جمع شدند آنحضرت با ایشان نماز گذارد وبعد از انصراف از نماز فرمود که الحمد لله
نحمده ونستعینه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا الذی لا هادی
لمن اضل ولا مضل لمن هدی واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و
رسوله اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر که نصف عمر آنکه پیش از وی بوده
وحال آنکه عیسی پیغمبر بود در میان قوم خود چهل سال لبث کرد ومن در بیستم سال از نبوت
شروع ودین را قایم ساختم وکامل کرده ایم ودیم وبلا اشتباه از شما جدا خواهم شد ومن
وشما مرده ورسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ
رسالت چگونه کردی واز شما خواهند پرسید که محمد در میان شما چه کیفیت نمود کرد
شما در جواب چه خواهید گفت همه بر پای خاستند وگفتند یا رسول الله در جواب
خواهیم گفت وگواهی خواهیم داد که تو رسول وعبد او بودی وآنچه خدای برسالت وامانت
بتو داد برسانیدی وهر چه شرط ارشاد ونصیحت بود بجای آوردی وامر او را بجای
بگذاردی وقیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرب بودی حق سبحانه وتعالی ترا جزای
خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نشنیدید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی نیست

غیر معبود بنزا که بی شریك و بی همتاست و محمد رسول الله و بنده اوست و آنکه بهشت و
دوزخ و بعث بعد از موت همه حقست و ایمان بهمه کتب او دارید همه کفتند بلی
یا رسول الله آنحضرت فرمود که من هم کواهی میدهم که درین قول اصادقید و باز
مصدق کشتید بدانید و آکاه باشید که چون من پیشتر از شما باشم بر حوض از برای
آماده ساختن آن از جهت شما و شما با من آن خواهید که وارد کردانم شما را بر حوض
پس در حال ملاقات از شما خواهیم پرسید که با ثقلین من در میان شما که داشتم
چکونه زندکانی کردید با یکدیکر که هستند ما نذاشتیم که ثقلین عبارت از چیست یکی
از مهاجرین از آن میان برخواست کفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین
چه چیزاست فرمود که دو چیزست که بزرکتر آن کتاب الله است که او وسیلی ایست
که یکطرف آن بید قدرت خدای عزوجل است و یکطرف دیکر بدست شما پس تمسك کنید
بآن و در وی چنك زنید تا نلغزید و کمراه نکردید و کوچکتر آن عترت منند بهدار
نکشید اجتناز او با کین و قهر با ایشان سلوك مکنید که من درخواسته ام از دانای
نهان و آشکار با آنکه وارد کرداند شما را بر من بکنار حوض و آن را بمن اعطا فرموده پس
قهر کننده ایشان قهر کننده منست و فروکذارنده ایشان فروکذارنده منست و دوست
ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن منست و سه نوبت این را اعاده فرموده
کفت بدانید که هیچ امتی هلاك نشد تا دینی بر هوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه
نکرد بر پیغمبر خود و تا قتل نیاورد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوك کند
یعنی این امور سبب هلاك امت بود پس بر امور آن نباید کشت و در چهار در دست
امیر المؤمنین ع کرفته تا بالا برد بر منبری که آنجا فرموده بود که ساخته بودند و فرمود
که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و درین روایت دیکر آورده ام در کشف الغمه که
یاری کن هر که او را یاری کند و فروکذار هر که او فروکذارد بعد از آن از منبر فرود آمد
نماز ظهر بجماعت کذارد و در صحیح اینست که این خطبه و مواعظ پیش از نماز پیشین بوده
بنیم ساعت آنکاه فرمود که خیمه در برابر خیمه آنحضرت زدند تا امیر المؤمنین ع
آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و کروه کروه بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارك

باد

باد کویند کویند دوازده هزار کس آنجا حاضر بودند در آن روز و بر وی سلام کردند
و او را با امیر المؤمنین خواندند پس چنین کردند بعد از آن بعضی از ازواج خود و
دیکر زنان را بآن امر فرمود ایشان امتثالا لامر الرسول چنین کردند عمر برخواسته
اظهار سرور کامل نمود و کفت کوارا و مبارك باد ترا ای علی بامداد کردی مولای من
و مولای همه مومن و مومنه و حسان بن ثابت اذن یافته بیتی چند درین باب
کفت از آنجمله یکی اینست بیت فقال له قم یا علی فاننی ✿ رضیتك من بعدی اماما
وهادیا ✿ از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله میکوید که آنحضرت فرمود که برخیز
ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من آنکه امام و هادی خلق
باشی این کلام نص جلیست از آنحضرت بر امامت و خلافت امیر المؤمنین بعد
از وی بلا فصل و اقامت حج بامر است بکسی که درین امر نزاع دارد و منکر آن
جزای انکار خواهند یافت در روزی که عذر فایده نکند قل یا اهل الکتاب
لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم
ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیك من ربك طغیانا وکفرا فلا تأس
علی القوم الکافرین ✿ بکو ای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت
تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل یعنی آنچه اصول دینست از آن باقیام
نمایید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلی الله علیه
و آله و تا زمانی که بپای دارید اوامر و نواهی او را که فرستاده میشود بر شما از پروردکار شما
یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردکار تو
یعنی باستماع قرآن بمجرد اقرار ایشان از استبدادی و ناکرویدکی پس اندوهناك مباش
بر زیادتی کفر و طغیان کروه کافران ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون
والنصاری من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم
یحزنون ✿ بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان و آنها که دین یهود کرفتند و
صابیان و ترسایان هر چند هر کسی ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بخدای
و بروز بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ ترسی نبود بر ایشان از هجوم عقاب
و نیستند ایشان که اندوهکین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل

وارسلنا الیهم رسلا کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا
وفریقا یقتلون ۝ هر آینه ما فرا گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را در توحید
و ایمان محمد صلی الله علیه وآله و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و
آخر عیسی علیهما السلام هر گاه که آمدی بدیشان رسولی بآنچه نخواست و دوست
نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد
صلوات الله علیهما و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا
علیهم السلام وحسبوا الا تکون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله علیهم
ثم عموا وصموا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون ۝ و می پنداشتند بنی اسرائیل
آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا علیهم السلام پس کور شدند
ایشان از دیدن راه حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
پس عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان ببعث عیسی ع یعنی باز گشت بر ایشان
برحمت بعد از توبه ایشان پس دیگر باره کور و کر گشتند بسیاری از ایشان بانکار محمد
صلی الله علیه وآله و خدای تعالی بیناست بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن
پاداشت بدیشان خواهد رسید لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم
وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم انه من یشرک بالله
فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وما للظالمین من انصار ۝ بدرستی
که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستی که خدای تعالی
او مسیح پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار
منست و پروردگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق
باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را بدرستی که هر که شرک آرد
بخدای تعالی پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را و جای او دوزخ است
و نیست ستمکاران را که وضع عبادت نهاده در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری دهندگان
در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة ۝ وما من اله
الا اله واحد ۝ وان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب
الیم ۝ بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی گفتند که الله یکی از سه

الذات معتقد هر فرقه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم
و عیسی و هر یک از ایشان اله اند و خدای یکی از ین سه است و نیز گویند که زعم ایشان
آنست که اب یک خداست و ابن یکی و روح یکی و کل مجموع یکی و این مجموع معلوم
البطلانست بالبدیهه زیرا که سه چگونه یکی باشد و یکی چون سه باشد پس لاجرم حق
رد میفرماید مقاله ایشانرا که و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر
خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و ممتنع الذات از توهم شرکت و اگر باز نایستند این قوم
از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان
عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفور رحیم ۝
آیا رجوع نمیکنند بخدای تعالی از قول تثلیث و آمرزش نمیخواهند از و با اعتقاد توحید
استفهام بمعنی امر است یعنی باید که توبه و استغفار کنند و خدای تعالی آمرزگار است
تائبان را مهربانست بر مستغفران در ین آیت تحریض است بر استغفار و ترغیب بتوبه
ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا
یأکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الآیات ثم انظر انی یؤفکون ۝
نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند مگر فرستاده از خدای تعالی بدرستی که
گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای تع و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا
نیز عطا کرده پس اگر مرده بدعای عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن
معجز است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریبتر است
پس آیات بینات ایشانرا از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد
و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود قال الله تعالی
وصدقت بکلمات ربها وکتبه بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون
سایر آدمیان محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق
نتوان کرد بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را پس باز بنگر که چه
ایشان که چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن و پذیرفتن حق قل اتعبدون
من دون الله ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا والله هو السمیع العلیم ۝ بگو
ترسایانرا که آیا میپرستید دون خدای تعالی آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما

نه زیان و نه سود یعنی عیسی ع تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیاد قرار
و غنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا و خدای تعالی که معبود بحق است او شنوا
شنوای اقوال باطله شما دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب لا تغلوا
فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا
و ضلوا عن سواء السبیل ۝ بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود
غلوی که ناحق باشد و مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح
و پیروی مکنید اهوای قومی را از اسلاف خود که بتحقیق گمراه شدند پیش از این یعنی پیش
از بعث حضرت پیغمبر علیه السلام و بعناد گمراه ساختند بسیاری را و ثابت بودند
بر ضلالت و گمراهی از طریق راست بعد از بعث آنحضرت لعن الذین کفروا من
بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ۝
لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی یهودان بر زبان داود علیه السلام
که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم یا آنکه گفت اللهم البسهم اللعنة
مثل الرداء و مثل المنطقة علی الحقوین حق سبحانه و تعالی ایشانرا مسخ کرده بوزینگان
و بر زبان عیسی نیز علیه السلام که گفت اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبت ایشان
خوکان کردیدند و ایشان پنجهزار کس بودند که زنان و اطفال در میان نبودند
ایشان این لعن مر ایشانرا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون ۝ بودند که نهی نمیکردند
بعضی از ایشان بعضی را از عمل زشت که میکردند بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان
میکردند درین آیت تهدید عظیم است آنهارا که نهی منکر نفرمایند با آنچه توانند
تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط
الله علیهم و فی العذاب هم خالدون ۝ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت
حقد و حسد مسلمانان دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه
بدر کبری بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریض کرد هر آینه بد چیزیست که
از پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزیست آنکه خشم گرفت
خدای تعالی بر ایشان و ایشان جاوید باشند در عذاب و لو کانوا یؤمنون

بالله و النبی و ما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء و لکن کثیرا منهم فاسقون ۝
و اگر باشند یهود که ایمان آرند بخدای و پیغمبر او و آنچه فرستاده شده است بدان
پیغمبر یعنی توریة هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی ع و حکم توریة
آنست که با کفار دوستی نکنند و لیکن بسیاری از ایشان فاسقان باشند یعنی اگر ایشان
بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی و لیکن بسیاری
از یهود با منافقان از روی دشمنی خارجانند از دایره ایمان لتجدن اشد الناس عداوة
للذین آمنوا الیهود و الذین اشرکوا و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا
الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یستکبرون ۝
هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمانرا از روی دشمنی مر آنکسانیرا که گرویده اند
جهودانرا و آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنانرا جهودانند و
مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند و می یابی نزدیکترین مردم
از روی دوستی با مومنان آنانرا که میگویند که ما ترسایانیم چه دلهای ایشان
نرمتر است از یهود بدوستی مشرکان استظهار نجویند آن قرب و مودت
بسبب آنست که بعضی از ایشان دانایان راست گویند و عابدان صومعه نشینان
و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق در باب تفسیر آورده اند که مراد از آنها که قرب
و مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بیند چه از نصاری جمعی که در قتل
مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد میکوشیدند کم از یهود نیستند اما نصاری
حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب علیه السلام استماع کردند دلهای ایشان بمسلمانان
مایل شد و نجاشی به تنهائی ایشان ایمان آورد و بعضی برآنند که جعفر چون از دیار
حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از علمای مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله فرستاد چون ایشان بآستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت
سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کردند با یکدیگر گفتند
که قرآن چه مشابهت تمام دارد با آنچه بر عیسی نازل شدی و مقصود از قائلان انا نصاری
ایشانند و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا
من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین ۝ و چون بشنوند این علما

و عباد از جعفر طیار با از سید مختار صلی الله علیه و آله اظهار آنچه فرو فرستاده است
بر رسول می بینی چشمهای ایشان را که از وقت دلهای ایشان میریزد اشک را از آنچه
شناختند از حق راست میگویند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام
و بدین پیغمبر پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن
و نبوت محمد صلی الله علیه و آله یا ما را داخل امت محمد گردان که گواهان انبیا اند
روز قیامت در خبرست که یهود رفقای جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان
آوردید بمحمد بتهامت که ما را دعوت میکند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه یا نجاشی گفتند
که ایمان آوردی بکسی که او را ندیدی حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب
گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ
الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ • و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا و آنچه بما آمد از حق یعنی
کتاب و پیغمبر و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را ببهشت
با گروه صالحان که امت حضرت رسالتند صلی الله علیه و آله فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ • پس جزا
داد خدای تعالی ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد بوستانهای که
میرود از زیر درختان یا منازل آن جویها جاویدان باشند در آن و اینست پاداش
نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ • و آنانکه
کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر
تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای اصحاب وصف
قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه باز مینمود امیر المؤمنین علیه السلام و ده تن از
اصحاب که ده تن باشند مثل سلمان و مقداد و ابوذر و ابن مسعود رضوان الله
علیهم و امثال ایشان در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند
که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی
نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برایند و بیرون
سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید با ایشان گفت که
من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس

روزه

روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و خواب کنید که من بر میخیزم و خواب
میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم
فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي این آیت نازل شد اما طبرسی رحمه الله در تفسیر خود
آورده که روایتست از ابی عبدالله ع که این آیت در شان امیر المؤمنین ع و بلال و عثمان
بن مظعون سمت نزول یافت و چنان بود که امیر المؤمنین ع قسم فرموده که شب خواب
نکند هرگز مگر آنچه خدای تعالی خواهد آنحضرت متقی بها شاء الله ساخت و بلال
سوگند خورد که هرگز در روز افطار نکند یعنی صائم الدهر باشد و ابن مظعون سوگند
یاد کرد که هرگز زن نخواهد اما در کنز العرفان ده تن از صحابه ذکر کرده و امیر المؤمنین را ع
ذکر نکرده و اصح این قولست زیرا که عجبست که از آن حضرت چیزی بوقوع آید که از آن کفارت
باید داد اگر چه انشاء الله روایت کرده اند از آنحضرت والله اعلم و دیگر ذکر کرده که
بعد از آن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مردمان را جمع کرد و خطبه خواند
و فرمود که چه حالتست جماعتی را که حرام کرده اند بر خود زنان و بوی خوش و خواب
و شتهیات دنیا را من شما را نمیفرمایم که قسیس و رهبان باشید چه در دین من
ترک زنان و گوشت روا نیست و اتخاذ صوامع نیز از این قبیل و سیاحات من
صومست و رهبانیت ایشان جهادست خدا را بپرستید و شرک بوی میارید و حج
و عمره بجای آرید و نماز بگذارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و آنچه
بآن مامور شده اید مستقیم باشید چه آنانکه پیش از شما بودند هلاک شدند بسبب
تشدد که بر خود کار را تنگ میگرفتند حق تعالی نیز بر ایشان تنگ میگرفت پس
آنجماعت که صومعها اختیار میکنند و رهبانیت پیشه میکنند در دیارات بقایای
ایشانند چه رهبانیت در اسلام نیست پس این آیت فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ •
ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای تعالی بر شما
حلال کرده است و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخت شما بر خود حرام
سازید و بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد آنانکه از حد در گذرانند وَكُلُوا
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ • و بخورید از آنچه

خدای تعالی روزی داده است شما را در حالتی که حلال و پاك باشد و بترسید از خدای
ما احل الله از آن خدای که شما باو گرویدگانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله
چه سازیم سوگندها که خورده ایم آیت آمد که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم
و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین
من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد
فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم
کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون مواخذت نمیکند خدای
بلغو در سوگندان شما و لغو آنست که بی قصد بر زبان گذرد و لیکن مواخذت میکند
مر شما را بآنکه بربندید سوگندها را و بدین معقود آنست که بزبان گویید و بدل قصد
پس اگر چنین سوگندی بشکند پس کفارهٔ شکستن او کفارهٔ جامعه است میان چهار
در بعضی امر اول و ترتیب بعد از عجز اول و اول اطعام دادن ده مسکین است هر یکی
مدی و مراد از مسکین کسی است که او را زکوة و اجبه توان داد از میانه آنچه اطعام
میکنید اهل خود را اوسط در نوع مراد است نه در قدر یا کفارهٔ پوشش ده درویش
بر قول اصح بجامه کافی است یا کفاره آزاد کردن بنده مومن است پس هر که نیابد از این
کفارات ثلثه پس کفارهٔ او روزه داشتن سه روز پی در پی این که مذکور شد کفارهٔ
سوگندان شماست چون سوگند خورید و بشکنید و نگه دارید سوگندهای خود را
از شکستن یا نگاه دارید سوگند مخورید همچنین که کفارهٔ یمین را بیان کرد و بیان
میکند و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را تا شاید که شما
نعمت این تبیین و تعلیم را یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب
و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون مفسران برانند
که در باب خمر حق سبحانه و تعالی چهار آیت نازل کرده اند اول در مکه و من ثمرات
النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و دیگر قل فیهما اثم کبیر و دیگر
یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و اما در کنز العرفان آورده
که در مذهب امامیه خمر دائم حرام بوده و مباح نبوده در هیچ شرع یعنی هرگز و امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر قطره از آن در چاهی افتد و بجای او مناره

بسازند

بسازند من بر آن بانگ نگویم و اگر قطره در دریا افتد و آن دریا خشك افتد و در آنجا
کاهی بروید من گوسفند خود را آنجا نچرانم یعنی مباد که آن گیاه بخورند و مرا از آن گوشت
باید خورد پس این آیت آمد که ای گروه مومنان جز این نیست که خمر و همه مسکرات
در این داخلند و قمار و این نیز عام است نرد و شطرنج و لعب و سجنه و غیر آن و
بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و حرام است نیز کعب بعمل آن تیرهای اقداح
پلیدیست از وسوسه شیطانست و تزیین او پس اجتناب کنید از این پلید تا باشد
که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و
البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم
منتهون جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه در میان شما دشمنی و خصومت
در خوردن خمر و باختن قمار و بازدارد شما را از یاد کردن خدای تعالی و از گزاردن
نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید
بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در کنز العرفان آورده که در این آیت
ده دلیل است بر حرمت خمر و در تفسیر ده دلیل آورده اول که خمر را با قمار قرین ساخت
و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یك سلك
کشید و بت پرستی حرام است پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت یعنی پلید و
هر چه پلید است حرام است چهارم فرمود که این از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان
بود حرام بود پنجم امر کرد که از وی بر کنار شوید و هر چه دور بودن از وی فرض است
حرام بود ششم آنکه رستگاری را با اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری
در اجتناب از وی بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت و هر چه
میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدای
تعالی و هر چه بنده را از یاد حق تعالی باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز
پس هر چه چنین باشد حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترك کنید و هر چه ترك آن
فرض است حرام است روایت میکند جابر رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمود لعنت کرده شده خمر و آشامنده و فشارنده و ساقی و فروشنده و خرنده
ثمن آن را اعرابی بر خواست و گفت یا رسول الله من تجارتی بآن میکردم و از فایده آن

مراهانی هست پیدا شده اگر آنرا وسیله طاعت سازد هیچ فایده و نفعی باشد مرا از آن
آنحضرت فرمود اگر تو تمام آنرا انفاق کنی بنفقه او در جهاد صرف کنی که نزد خدای
بقدر بال پشه اعتبار ندارد حق تعالی قبول نفرماید مگر پاک و طیب را پس آیت قُلْ لَا
يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ نازل شد و از بهر آن که در احادیث ورود یافته علما
همین کافیست که شارب خمر مانند پرستندهٔ بت است وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ و فرمان برید
خدایرا در اجتناب از خمر و فرمانبرداری کنید رسول را آنچه امر و نهی میکند و حذر کنید
از مخالفت خدا و رسول پس اگر اعراض کنید از امر و نهی پس بدانید آنکه بر رسول ماست
رسانیدنی روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند
آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله حال
برادران ما که شاربان خمر بودند حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد اما الحق آیت
که در شان عثمان بن مظعون و آنجماعت که از پیش گذشت این آیت نازل شد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ نیست بر آنکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند گناهی در تناول مباحات با اجتناب از محرمات و
بعد از آن یعنی آنچه پیش از اطلاع حرمت خمر ارتکاب بآن نموده اند چون پرهیز
از شرک و ثبات و دوام نمایند بر ایمان و بکنند کارهای پسندیده پس پرهیز نمایند
از محرمات و ایمان آورند بتحریم آن بر ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای
با احسان ورزیدند و نیز تکرار اتقا یا باعتبار اوقات ثلثه باشد از ماضی و حال و
استقبال یا باعتبار احوال ثلاث اول باعتبار حال او با نفس دوم باعتبار
حال او با مردم سیوم باعتبار حال او با حق تعالی یا باعتبار مراتب ثلاث باشد
از مبدأ و اوسط و منتهی و در آخر بدل ایمان باحسان اشارتست بقول پیغمبر صلی الله
علیه و آله در تفسیر احسان که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک و خدای تعالی دوست میدارد محسنان و نیکوکارانرا در کنز العرفان آورده
که مرویست که قدامه بن مظعون شراب خورد در زمان عمر و او خواست که اجرای

حد

حد کند بر وی قدامه گفت که بر من حد واجب نیست و این آیت را برو خواند عمر از وی دست
بداشت این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود بمسجد و عمر آنجا بود گفت چرا
ترا حد کردی بر قدامه گفت این آیت را بر من خواند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که قدامه از اهل این آیت نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیت حرام را
حلال نمیدانند پس او را بازگردان و توبه اش ده بآنچه گفته پس اگر توبه کرد اجرای
حد بر وی کن و اگر توبه نکرد پس واجبست قتل او که او از ملت اسلام خارج است این خبر
بقدامه رسید آمد و اظهار توبه کرد آورده اند که در عام حدیبیه جانوران
شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند
و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از خوف شکار متأثر شدند حق سبحانه و تعالی
آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ
أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ۝ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای تعالی یعنی با شما معامله آزما
میکند بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که میرسد بدان دستهای
شما چون صغار صید و نیزه های شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست که
تا معین گرداند خدای یا بداند و بشناسد او آنکس که از وی میترسد در غیب یعنی
در حالتی که مستور است از مردم یا در حالتی که غایب است از رؤیت پس هر که از حد در گذرد
و شکار کند بعد از این ابتلا پس مر او راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ
النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ
عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ
اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۝ ای کسانیکه ایمان آورده اید مکشید شکار را
آنچه ماکول اللحم است مطلقا حرامست و غیر ماکول اللحم گویند که شیر و روباه
و خرگوش و سوسمار و یربوع و خارپشت نیز حرامست صید کردن آن و حال آنکه
شما محرم باشید بحج یا عمره و واجبست قتل و هر که بکشد صیدی را از شما بعمد و خطا و
نسیان نیز و قتل بعمد در آیت بسبب نزول اوست در باب کسی که در احرام مرتکب صید عمدا

چنانچه آورده اند که ابو الیسر در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس
متعمداً اشارت بدوست پس بر و واجبست جزای مانند آنچه بکشته است از چهار پای
مثلاً اشتر مرغ مثل او شتر است و حمر وحشی مثل او گاو است و آهو مانند او گوسفند
و آنچه میان ایشان مماثلت نیست پس آنکه معین است جزاء آن واجبست آن بعینه
و الا پس قیمتست بر وجهی که در کتب فقهیه مبین است حکم کنند بدان جزا دو مرد
عدل ودو از شما از اهل ملت شما و متبوع کت که صادقین علیهما السلام ذا عدل خوانده اند
و فرموده اند که مراد بذی العدل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آنحضرت
نایب مناب او که امام است و مولید این خواهد آمد یعنی ایشان حکم کنند که مماثل آنچه
کشته شده از نعم کدام میتواند در حالتی که آن جزا قربانی باشد رسانیده بکعبه اگر
احرام عمره بوده ذبح کنند در حرم بفناء کعبه در حزوره و آنجا تصدق کنند و اگر احرام
حج بوده بمنی ذبح نماید و آنجا تصدق دهد یا بروست کفاره آن طعام دادن درویشانست
یا برابر طعام که میدهد روزه داشتن یعنی هرگاه مثلا اشتر مرغی را در احرام کشته و
شتری چنانچه گذشت پس اگر عاجز است تقویم کند شتر را و ثمن آنرا کندم کند و
شصت مسکین را اطعام کند هر مسکینی را نیم صاع پس اگر از طعام عاجز است روزه
بدارد از هر مسکینی یکروز و اگر گورخر را کشته باشد بروست ماده گاوی پس اگر عاجز
ثمن آنرا گندم کند و سی مسکین را اطعام کند و اگر عاجز باشد یک روز روزه است
از هر مسکینی و اگر آهوی کشته گوسفندی و اگر آنرا عاجز است ثمن آنرا گندم ده
مسکین را اطعام کند و اگر عاجز باشد یکروز روزه است از هر مسکینی در گذشت عفو
خدای عفا از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل
از تحریم بوده و هرکه باز گردد بمثل این عمل پس خدای تعالی انتقام کشد از و و خدای
غالبست در حکم خود خداوند انتقامست بر کسی که احتراز نمیکند از معصیت احل لکم
صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما
واتقوا الله الذی الیه تحشرون ○ حلال کرده شد بر شما شکار دریا مراد از دریا
بحر آنست که ممکن نباشد زیست او مگر در آب و در و تخم کند و زاید و آنچه از و حلالست
ماهی است که او را فلس باشد لا غیر و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی از ماهی آنچه

نمک

نمک زده باشند و قدید کرده برای تمتع و انتفاع شما و برای کاروان شما که تردد
میکنند از ماهی طری و تازه و مملوح قدید و حرام کرده بر شما شکار بیابان ما دام که
باشید شما احرام یافتگان و آنچه محل نیز صید کرده بر محرم حرامست از روی خوردن
و کشتن و اشارت و دلالت کردن و بستن و فروختن و خریدن و مالک آن شدن
و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد از جهت
حلال و حرام در کتاب کشف الغمه و منهاج الکرامه و در دیگر کتب این مضمون آورده اند
که بعد از وفات حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مامون خواست که دختر
دیگر خود ام الفضل را با امام محمد جواد علیه السلام بدهد و عباسیان مانع بودند که
او کوچک است و در سن هفت و هشت است و و فور علم و کمال ندارد مصلحت نیست مامون
گفت چنین نیست ایشان اهل بیتی اند که میان کوچک و بزرگ ایشان فرق نیست
در دانش و فضل و کمال و اگر باور ندارید امتحان کنید ما لابد از جهت قاضی یحیی
بن اکثم که عالم و قاضی وقت بود فرستادند و او را حاضر کردند که از امام مسئله پرسد
که او عاجز شود چون مجلس منعقد شد قاضی یحیی گفت یا امام که اذن میدهی که
از تو چیزی بپرسم آنحضرت فرمود که سوال کن از هرچه خواهی یحیی گفت چه میگوئی
در باب محرم که بکشد صیدی را آنحضرت فرمود که او را در حل کشته یا در حرم عالم بود
محرم یا جاهل او را عمداً کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر در محل
رفتن بود یا باز گشتن این صید از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود
یا از کبار صید محرم مصر بود یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره
بود یا بحج قاضی متحیر شد و طلب عذر نمود و عجز او ظاهر گشت نزد اهل مجلس آنگاه مامون
روی آورد و گفت اکنون دانستید صدق سخن مرا بعد از آنکه مردم رفتند از مجلس
و خواص ماندند مامون التماس کرد که وجوه آن تفصیل بیان فرماید امام فرمود که
هرگاه کشته محرم صیدی را در حل و آن صید از کبار ذوات الطیر باشد بر وی گوسفندی
لازم گردد و اگر کشتن او در حرم باشد جزا از مضاعف سازد و اگر جوجه او را در حل
بکشد بره لازم گردد که باز گرفته باشد از شیر و اگر او را در حرم کشته باشد بره
را و قیمت جوجه و اگر از وحش بوده باشد از حماران بروست بقره و اگر اشتر مرغ باشد

بروست شتری واگر آهو باشد بروست گوسفندی چنانچه سمت ذکر یافت واگر
چیزی از اینها الا در حرم کشته باشد پس بروست جزای مضاعف که هدی باشد
رسانیده بکعبه اگر احرام از برای حج بوده قربان کند او را بمنی واگر از برای عمره بود
قربان کند بفناء کعبه و این نیز مذکور شد و جزای صید بر عالم و جاهل یکسانست
و در عمد و خطا یکسانست و گناه رفع میشود بر سبیل خطا از و و گناه حُر بروست
و گناه عبد بر سید او و بر صغیر گناه نیست و آن بر کبیر واجبست و از نادم و پشیمان
عذاب آخرت ساقط میشود و واجب میگردد بر مصر عقاب آخرت و دلالات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تقریر زیادت و تحریر
بیان گنجد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ
وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللّٰهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ گردانید خدای تعالی کعبه را بیت حرام و خانه محرمت سبب قوام
امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بروست و در دنیا بجهت
آنکه ایمنی از نهب و قتل از وست ضعفا در آسایش اند بسبب ایمنی و اغنیا بسبب
تحصیل فائده در راحتند و بعضی گفته اند معنی این آنکه حیات مردمان بکعبه است
که اگر یکسال ترک حج کنند هلاک شوند و این مضمون را علی بن ابراهیم رحمه الله از اهل
علیهم السلام نقل فرموده که ایشان فرمودند که مادام که کعبه موجودست و مردم حج
میروند هلاک بر ایشان دست نمی یابد و هرگاه که منهدم شود نعوذ بالله و مردم حج
قیام ننمایند البته هلاک شوند و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام معاش
مردم و آن چهار ماه است ذو القعده و ذو الحجه و محرم که اینها را سرد گویند و رجب
که او را فرد نامند که در این ماهها ایمن اند از قتل و نهب و غارت و باصلاح احوال
خود می پردازند و کار حج نیز در و میسازند و گردانید قربانی و ذوات القلائد را سبب
قیام کارها که با آنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند و ساکنین و مجاورین
از آن منتفع و محظوظ آنچه گفته شد برای آنست تا بدانند آنکه بتحقیق خدای تعالی
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض کلیات و جزئیات
آن از آنست که وضع این احکام فرموده بجهت دفع مضار و جلب منافع و بدین که

خدای تعالی بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و
حکمتست این تعمیم بعد از تخصیص است و مبالغه بعد از اطلاق و این از احسن
انتقالاتست در کلام اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝
بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم او میکند
و بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست و مهربان بر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَى
الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ۝ نیست بر رسول
مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند و خدای تعالی میداند
آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت
قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاک این حکم
عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن
و اگر چه بشگفت آورد ترا ای سامع بسیاری خبیث که آن حرامست هرچند بسیار باشد
که او را برکت نیست و حلال هر چند اندک باشد با برکتست زیرا که کثرت حرام در تحقیق
قلتست و ازدیاد او در آخرت ذلت و نقصان او زیادتست و صرف عمر در طلب او حیفست
پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات ای خداوندان عقلهای صافی
شاید که شما رستگار شوید آورده اند که بعضی از سؤالها از حضرت رسالت هم
میکردند که مصلحت ایشان در آن نبود و سبب غضب آنحضرت میشد گویند که
مردی از بنی سهم برخاست که او را عبد الله بن حذافه میگفتند و طعنی در نسب
وی بود گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود که حذافة بن قیس و دیگری برخاست
و گفت یا رسول الله پدر من در کجاست آنحضرت فرمود که در آتش و ابن عباس نقل
میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤالها
میکردند یکی میپرسید که اشتر من کجا باشد و از این مقوله می پرسیدند حق تعالی
آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ
وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ
غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ ای کسانی که گرویده اید مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود

بر شما جواب آن اند و همچنین کرده اند شما را و میپرسید از چیزها انی که اگر بپرسید
ازان درو وقتی که فرود آید قرآن آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی
ازان یعنی میپرسید از چیزها که خدای درگذرانیده آنرا و بدان تکلیف نکرده
بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا
در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ازو اعراض فرمود و او سه
نوبت این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی
و شما را طاقت آن نبودی خاترکوی ما ترکتکم و این آیت نازل گشت که خدای
تعالی درگذرانیده و ببین سوال شما را مواخذ نساخت و خدای تعالی آمرزنده است
که عفو میکند و بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قد سالها قوم من قبلکم
ثم اصبحوا بها کافرین ۞ بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما
چون قوم صالح که طلب ناقه نمودند و قوم عیسی که طلب مائده کردند پس گشتند بآن کافر
یعنی بعد از انکه شمود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شدند بدیشان پس
نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفضول و فعل فضولی اشتغال ننماید
آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعة بن خندف که مالک مکه شد هفت قبیله
بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد از دین اسمعیل
منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرد و تعیین بحایر و
سوایب از دین او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی
و بطن آخرین مذکور بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن
و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی
و آنرا بحیره میگفتندی و اگر شخصی را بیمار بودی یا سفری داشتی بجهت شفای
آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و وی را
حکم بحیره داشتی و آنرا سایبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی
بطن هفتم او ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند که ازان ماست در میان
ما رسیدند و اگر ذکر بودی میگفتند که ازان خدایان ماست آنرا ذبح کردندی
و اگر نر و ماده بودی نر را نمیکشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی پیوسته

و میبندند بر خدای تعالی دروغ را که تحریم اینها بوی نسبت میکنند

خود پیوست و برادر در حکم او گرفته او را وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را
آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند
و از هیچ آب و گیاه منع نمینمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اهل این قبایل بدین آیین بودند و داعیه
ایشان آن بود که خدای تعالی برین فرموده حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان
کرد و آیت آمد که ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام و
لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون ۞
تعیین نکرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ از ناقه گوش
شکافته و نه ناقه بچرا فرو گذاشته و نه شاتی که به برادر پیوسته بود و نه حمی
کننده ظهر خود و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او افترا می بندند
و بیشتر کافران عبید اند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند
بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی
الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان آباؤهم لا یعلمون
شیئا ولا یهتدون ۞ و چون گویند مر ایشانرا که ای سرگشتگان بیایید بآنچه
خدای تعالی فرستاده است از حکم حلال و حرام و بیایید برسول که بیان کننده
آن حکم است گویند بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بران یا تقلید
میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان که نمیدانند چیزی را و نمی یابند راه را
یعنی ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما
باید کرد که عالم حقانی باشد تا کار کسی بتحقیق انجامد و تقلید در فروع رواست
اما در اصول مستند دلایل باید بود یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون ۞
ای گروه گرویدگان بر شما باد بمحافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن زیانی نرساند
شما را بی راهی آنکس که گمراه شد چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست
که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد و اگر توانایی
ندارد مؤمن را چه ضرر از کفر او ضرر کفر بکافر عاید خواهد شد این آیت وقتی فرود آمد

که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق سبحانه
و تعالی فرمود که شما خود را نکاه دارید که بر ایمان ثابت مانید که کمراهی کافران مؤمنان
مهتدی را ضرر نرساند بسوی خداست بازکشت شما همه پس خبر خواهد داد شما را
بآنچه بودید که عمل میکردید آورده‌اند که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری
بودند بتجارت شام عازم شدند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو بن عاص بود
با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت
از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده و در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی
اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را با اهل او رسانند ایشان
بعد از وفات او رخوت را بجوئید تصرف در آوردند و آنا از نقره که بزر منقش ساخته
بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی
بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان رخوت آن صحیفه بدیل که
مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند چون آن آنا مذکور در میان یافت نشد
رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آوردند این آیت نازل شد که یا أیها الذین آمنوا شهادة
بینکم إذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم أو آخران
من غیرکم إن أنتم ضربتم فی الأرض فأصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما
من بعد الصلوة فیقسمان بالله إن ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان
ذا قربی ولا نکتم شهادة الله إنا إذا لمن الآثمین ۝ ای کروه کرویدکان شهادت
کواهی وصیت در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامات مرک پس باید که
کواه شوید بهنکام وصیت دو تن خداوندان عدل و انصاف از اقارب شما یا از
مسلمانان یا دو تن دیکر از غیر شما یعنی از اهل ذمت شهادت ذمی معتبر است در وصیت
بالا یا عدم عدول اهل اسلام وقتی که آنها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید
در زمان و حکم سفر باغلبیت است چه سفر شرط نیست بر قول اصح پس برسد شما را
رسید یعنی نزدیک شود بمرک محصل سخن آنست که چون در سفر بر مردی مرک نزدیک شود
دو کس را بر وصیت خود کواه کیرد از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر کواه

ضرورت

ضرورت باشد را بدان آن دو تن را که از غیر شما اند از پس نماز دیکر که هنکام شریف و وقت
اجتماع مردم است پس سوکند خورند بخدای تعالی اکر شک آرید در ایشان و مضمون
سوکند این باشد که ما بدل نمیکنیم باین سوکند بهای نزد را که آن مال دنیاست یعنی
برای طمع مال دنیا سوکند بدروغ نمیخوریم و اکر مشهود له نیز خویش ما باشد که
سوکند دروغ یاد نمیکنیم چه میل بخویشان لازم می باشد و مداهنه میان ایشان
اکمل و نمی پوشیم کواهی خدا را یعنی کواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده بدرستی
که ما آن وقت که بپوشیم کواهی را هر آینه از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوکند داد که ما قصد
مال بدیل نکرده ایم و این سوکند براستی خورده ایم و برنمودند تا دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن آن آنا که کم شده بود در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل
در این باب مجادله از حد اطناب کذشت و ایشان میکفتند که ما این ظرف را از بدیل
خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیکر باره
بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله مرافعه نمودند آیت آمد که
فإن عثر علی أنهما استحقا إثما فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم
الأولیان فیقسمان بالله لشهادتنا أحق من شهادتهما وما اعتدینا إنا إذا
لمن الظالمین ۝ پس اکر اطلاع یافته شد بر آنکه این دو کواه کسب کرده اند کناه را بسبب
خیانت پس دو کواه دیکر بر خیزند بجای آن دو خائن که این دو کواه احق و اولی اند
بشهادت از آن دو دیکر اند زیرا که خویشاوندی و شناسا بحقیقت امر ایشان بکواهی
قیام نمایند پس سوکند خورند بخدای مضمون آنکه کواهی ما سزاوارتر است و راست
از کواهی آن دو تن که قبل از این کواهی داده اند و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیکذریم
در این کواهی بدرستی که ما آن هنکام که چنین کنیم باشیم از ستمکاران که باطل را
در موضع حق وضع کرده باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود تا عمرو عاص
و مطلب بن ابی وداعه بر خواستند و سوکند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر
که این آنا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند و بعضی کویند که سبب تعیین
ورثه آنست که نصرانیان که وصی بودند ادعای شراء کردند از بدیل و ورثه منکر شراء

شدند

پس بر و ربه ببین متوجه شد برنفی علم بشر او ولی نیست بعد از آن حضرت حکم کرد
تا انا را بورثه بدیل دادند روایت است که تمیم داری چون مسلمان شد کفت صدق
و رسول انا را ما برداشته بودیم پس باز کشت میشود و استغفار میکرد بعد از آن این
آیت آمد ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ
بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝ این حکم
که کردیم از رد یمین شاهد نزدیکترست بآنکه آیند کواهان بکواهی بر وجهی که حق
یا نزدیکترست بآنکه بترسند از آنکه رد کرده شود سوکند بر مدعیان بعد از آن
سوکند که ایشان خورده اند و مدعی سوکند خورد و ایشان بظهور خیانت و
سوکند دروغ رسوا شوند و بترسید از خوردن سوکند دروغ و بشنوید امر
خدا را بسمع اجابت و خدای تعالی راه ننماید یعنی در خذلان کذارد فاسقان را که
خائنان و کواهان دروغند يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ
لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝ یاد کنید روزی که خدای تعالی جمع کند پیغمبرانرا
پس کوید مر ایشانرا که بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند
و وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای
شهادت بر مومنان کویند پیغمبران که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ
دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آموخته ای ما را مثل چیزی که تو داننده
نهانهائی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند
چه چیز ما را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ
فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ
تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ
الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝
یاد کن که چون کفت خدای تعالی عیسی بن مریم را علیهما السلام یاد کن نعمت مرا که
افاضه کردم بر تو و مادر ترا یاد دار که چون تقویت کردم ترا بجبرئیل علیه السلام که

بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و کفته اند روح القدس انجیل است سخن میکوئی
با مردم در کهواره و آن معجزه تو بود و سخن کوئی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت
و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین آیت استدلال میکنند بر نزول
عیسی علیه السلام چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل
خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و دیکر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختم
ترا کتابت و خط و فهم چیزها و معانی و حقایق توریة و انجیل و آنرا که میسازی از کل
مثل هیئت مرغی بدستوری من پس میدمی در آن صورت از کل ساخته پس میشود مرغی
بفرمان من و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او روشن میکنی و یا اکمه را
و بی عیب میسازی ابرص را بفرمان من و چه بیرون می آری مردکانرا از قبور و ایشانرا
زنده میکنی بامر من و یاد کن که چون باز داشتم بنی اسرائیل یعنی جهودانرا از تو
که قصد قتل تو داشتند وقتی که آمده بودی بدیشان بمعجزه های روشن از آنچه
مذکور شد پس کفتند آنها که کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این امر او احیا و سایر معجزات
که عیسی مینماید مکر جادوئی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحرست وَإِذْ أَوْحَيْتُ
إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝ و یاد کن
ای محمد آنرا که امر کردیم مر حواریان را بر زبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و بفرستاده
عیسی علیه السلام کفتند که ایمان آورده ایم و تو کواه باش بآنکه ما کردن نهادکانیم فرمانترا إِذْ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ یاد کن آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی بودند
ای عیسی بن مریم هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردکار تو تا
تو دعا کنی آنرا که فروفرستد بر ما خوانی از آسمان مائده خوانی را میکویند که بر و طعام
باشد ایشان از عیسی خوانی طعام طلبیدند کفت عیسی که بترسید از خدای تعالی
و مثل این سوالها مکنید اکر هستید شما باور دارندکان مر کمال قدرت او را و صحت
نبوت مرا قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ کفتند از روی تعنت و معذرت که ما در قدرت
کامله او شک نداریم و لیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده و آرام کیرد دلهای ما

بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده ما باشد کلا جرم شود و بدانیم که
تو راست کفتی با ما در آنکه هرچه از خدای تعالی درخواهید بشما ارزانی دارد و ما
باشیم از کواهان و یعنی که از ما کواهی طلبید از ابن عباس رضوان الله علیهما منقولست که
چون حواریان طلب مائده کردند عیسی ع فرمود که سی روز روزه بدارید انکاه از
خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند
یا عیسی برای هرکه این کار میکرد دیر ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا
ما را طعام دهد سلمان رضوان الله علیه نقل میکند که چون حواریان سوال مائده
کردند عیسی ع پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی میفرماید قال عیسی
ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا
وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین ۝ کفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما
اللهم کلمه بزرکوارست آورده اند که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم
تعبیه کرده شده است و کویند که هرکه کوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد و چون
عیسی ع در وقتی که طلب مائده کرد حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس کفت ای
پروردکار ما فرو فرست برای ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی
وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنها را که از پس ما آیند یا اولیا و آخرینا
از آن خوان بهره یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر
قدرت تو و صحت رسالت من و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن و
تو بهترین روزی دهندکانی قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم
فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین ۝ کفت خدای تعالی که ای
عیسی بکو با ایشان که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما یعنی جهت اجابت سؤال
شما پس هرکه کافر شود بعد از نزول مائده از شما پس من عذاب کنم او را عذاب کردنی
چنانکه آن عذاب نکنم یکی را از عالمیان پس حق سبحانه و تعالی دو ابر فرستاد و خوان
سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان بنشست حواریان
عیسی ع بکریه در آمد و کفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیکر فرمود خدایا
این خوان را رحمت کردان و عقوبت مکردان پس وضو ساخت و نماز کزارد و بکریست

و کفت

و کفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته
و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن ازو میچکید نزدیک سر او نمک بود
و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترها مکر کندنا که نبود و پنج کرده بران خوان
نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون
پرسید که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی ع فرمود که از هیچ کدام
نیست طعامیست که حق سبحانه و تعالی بقدرت خود ایجاد فرموده پس کفت بخورید
آنچه طلب کرده اید و شکر کویید تا نعمت زیاده شود کفتند یا روح الله اکر درین آیت
آیتی دیکر بنمائی موجب زیادتی یقین شود عیسی ع با ماهی بریان کفت که زنده شو بفرمان
خدای تعالی فی الحال ماهی بجنبش در آمد عیسی ع فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی
بریان شد پس حواریان از تهدید پائی ترسان شدند از آن مائده بخوردند و عیسی ع
فرمود تا درویشان و بیماران و مبتلایان را طلبیدند و کفت که بخورید که شما را عطایست
و دیکران را بلا هزار و سیصد کس از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آن خوان که بود کم نشد
هیچ فقیر از آن طعام نخورد الا که توانکر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت
پس مائده باسمان رفت و دیکر روز چاشتکاه باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول مینمودند
بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد و روزی نه بنحو ناقه صالح ع پس وحی رسید که
ای عیسی مائده مرا بفقرا ده نه باغنیا توانکران ازین حکم مضطرب شده در مائده
شک آوردند و آنرا سحر و جادو نسبت کردند و هشتاد و سه تن و بقولی سیصد تن
مسخ شدند و بروایت امام موسی الکاظم علیه السلام فرموده که مسخ شدند بصورت خوک
و بعد از سه روز همه بمردند و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس
اتخذونی وامی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس
لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک
انک انت علام الغیوب ۝ و یاد کن که چون کفت خدای تعالی بسر مریم بعد از رفع او
باسمان یا کوید خدای تعالی در روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری
آیا تو کفتی مردمان را که بکیرید مرا و مادر مرا دو خدای بجز خدای نعم کفت یا کوید
تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی سزد و نشاید مرا آنکه کویم مرا سزاوار نباشد اکر بودی

که گفته اند او را پس بدرستی که تو دانسته آن را تو میدانی آنچه در ذات منست و من نمیدانم
آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی هرچه من پنهان کرده ام و من نمیدانم آنچه
تو پنهان داری بدرستی که تو دانائی پوشیدها یعنی مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ نگفتم مر ایشان را یعنی
امت خود را مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گو یعنی از توحید و تعبد و من گفتم
ایشان را اگر پرستید خدا را پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم
نه رب و خالق و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگهبان مادام که بودم در میان
ایشان پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی بودی تو
نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر
و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۝ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝
اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و مر ترا بر بندگان سلطنت
اعتراض نرسد از هرچه کنی و اگر بیامرزی ایشان را یا آنکه از کفر توبه کرده باشند و
ایمان آورده پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب دانا در هرچه کنی از عفو
و عذاب قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ۝ گفت خدای تعالی و مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقیق
وقوع است کانه که قیامت قائم شده و خدای تعالی گفت که این روزیست که در آن
روز سود میرساند راست گویان را راستی که واقع شده از ایشان در دنیا مر ایشان راست
بهشتهائی که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند در آن
همیشه تاکیدست در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد خشنود گشت خدا
از ایشان بطاعت و خشنود گشتند از وی بسبب کرامات این خواجگان با حصول فوز
رستگاری بزرگست لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ۝ مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است
و او بر همه چیزها تواناست بقدرتی که از ضعف و عجز منزه و مقدس تبارک و تعالی

وتقدس

و تقدس روایت از ابی بن کعب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بخواند سوره
مائده را حق تعالی بوی کرامت کند بعدد هر یهودی و نصرانی که بر زمین در دار دنیا ده حسنه
و محو کند از وی ده سیئه و ابو الجارود نقل کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام
که هر که در هر روز پنجشنبه سوره مائده بخواند پوشیده نشود ایمان او بظلم و
هرگز مشرک نگردد در ایام تکلیف

سورة الانعام مكية مائة و خمس و ستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۝ ستایش همه مر خدا راست و مرجع همه ثناها حضرت
کبریاست آن خداوندی که بقدرت بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و بیافرید
زمین را بی اصلی و ماده بعضی از علما گویند که آسمان مانند دایره ایست و زمین
شکل کره و حصول ذات موجب تعین مرکزیست و عکس نیست زیرا که ممکن است
که محیط شود بمرکز واحد دوایر بلا نهایت و لهذا ذکر سماوات پیش از ارضست یا آنکه
ظاهر تر نیل کمالات بر آن میکند که خلق زمین متقدم باشد بر خلق آسمان و جمع فرمود
آسمانها را نه زمین و حال آنکه مثل اوست در طبقات زیرا که طبقات سماوات بالذات
مختلفند و باثار و حرکات متفاوت بخلاف زمین و مقصود از این وصف الزام
اهل شرکست چه تخصیص حجم فلک بمقدار معین و تخصیص هر جزو از اجزاء او بحیز
معین و تخصیص فلک بحرکت و از آن زمین بسکون با آنکه مشترکند در طبیعت
جسمیت و تخصیص هر حرکت بحد معین از سرعت و بطوء و بجهت معینه دلایل
ظاهر است و باهر است بر وجود فاعل مختار که واحدست در ذات و در صفات
و افعال و خدائی که وصفش اینست که گذشت پیدا کرد در تاریکیها و روشنیها و در
قول مجوس رد است که گفتند الله خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه
و تعالی فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور
شب و روز است یا جنت و نار و جمع آورد ظلمت را بجهت کثرت اسبابش چه هیچ جنسی
از اجناس اجرام نیست مگر که او را ظلی هست و ظل ظلمت بخلاف نور که او از جنس واحد
است پس با این همه دلایل و آیات آنانکه کافر شدند با پروردگار خود برابری میکنند

بتانرا با عبود اسیکنند از آفریدکار خود بعبادت غیر او وَهُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ
ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ۝ اوست آنکسی که بیافرید بدیگر
از کل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت و حکم کرد
مدتی را که چون بسر آید بمرک برسد و مدتی نامبرده و معین شده و نزدیک اوست
که کسی نداند بعد از کذشتن آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث
بعد از انکه ثابت شد که بدء خلق از وست پس شک بیاید کرد که معاد خلق بروست
وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۝
و اوست خداوند مطلق و معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه اجزا و خدای نیست
آنچه پنهان شماست یعنی درد لهتی دارید و آنچه آشکارای شماست یعنی برزبان
می آرید و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شمار آنرا در جزا خواهد داد یا سر ما بیند
که اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میداند و آثار نقایص شما را در عالم شهادت
میشناسد و دیگر میداند آنچه شما میکنید عملی که سبب ترقی باشد در درجات انسانیت
یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانای ساالک را بران دارد که
باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروه استیفای
نعیم روحانی متصاعد کردد وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ۝ و نمی آید بر کافران آیتی از آیات پروردکار ایشان یعنی قران یا ظاهر
نمیشود بر دیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن مکر هستند از ان
و معجزه اعراض کنندکان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا آن هنکام که
آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود برایشان خبرهای
آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود
بدیشان یا هنکام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید انام
علیه الصلوة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا كَمْ
أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم
مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا

من ج

مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۝ آیا نمی بینند و ندانستند که ما بقوت قهاریت چند هلاک
کردیم پیش از ایشان از کروه کذشتکان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بود قرن
هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب عمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز کفته اند
پس صفت اهل قرن میکنند چنان کروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و
آرامکاه دادیم یا ایشان را اعطا کرده بودیم از مکنت آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز
و قوت تمام و سعت مال و استظهار بخدم و حشم و فرستاده بودیم باران را برایشان
پی در پی هنکامی که محتاج بودند بدان و کردانیده بودیم جویهای آب را که
پیوسته میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که
بدان مشرف بود و نزدیک بود تحت تصرف ایشان بود که بزارع و بساتین خود می بردند
و محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و جمعیت و
سعت عیش میکذرانیدند پس ایشان را هلاک کردیم بکناهان ایشان و سود نکرد
ایشان را آن قوت و نعمت و بیرون آوردیم از پس هلاک ایشان کروهی دیکر را
آیت کفار قریش را تهدید میکرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل
بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و کفتند
ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا فرشته ای که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان
بیارند و کواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بتو آورده ایم و در ضمن آن مکتوب
ایمان ما مندرج باشد که تو رسول اویی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي
قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝ و اکر فرو فرستیم
بر تو نوشته در ورقی پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان
از نزول آن کتاب از آسمان مرتفع میشود هرآینه خواهند کفت آنها که کافر شدند
نیست آنچه آورده ایم مکر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ
وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ۝ و کفتند کافران چون نضر و نوفل فرستادند
بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته که با ما بکوید این پیغمبر است و اکر فرو فرستیم فرشته
هرآینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اکر معاینه
بهبینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت داده نشوند

بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت با
نبی نیاید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ
و اگر ما کردانیدمی رسول فرشته را یعنی اگر فرشته را برسالت فرستیم کردانیدمی اورا مثل
بصورة مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه کلبی ممثل میسازیم و
این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا
نمیکند مکر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود
پس ما فرشته را بصورت بشر فرستیم و هر آینه دران حال پوشیده کردانیدمی برایشان
آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند
دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یعنی بصورت
بشر که باشد همین خواهند گفت پس تسلی میفرماید پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله تا از
کافران غبار ملالی بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ
بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و هر آینه
تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند پیش از تو پس فرود آمده است
بآنانی که سخریه کردند از ایشان یعنی از رسل استهزا نموده اند جزای آنچه بوده اند
که بدان استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بکرد ایشان در آمد قُلْ
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ بگو که اگر عذاب
گذشتگان مسلم ندارید سیر کنید در زمین گاهی یمین و گاهی یسار و بر دیار عاد و
ثمود بگذرید پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان
قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بگو ای محمد و بپرس از ایشان
مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب
گویند و اگر نه تو بگو مر خدای راست نوشت خدای تعالی بر نفس خود یعنی لازم نمود
از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده
که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش آنکه سبقت رحمتی
غضبی و مشایخ کرام گفته اند که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند

و آن

و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سؤال
و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق بخدایی که خدای تعالی جمع خواهد کرد
شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت روزی که
در وقوع آن شک نیست اصلا آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت
اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند باختیار پس ایشان ایمان
نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و مر خدای راست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالک
مکان و زمان آنرا فرا گرفته و اوست شنوا بآنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند
نزول آیت آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد ما را معلوم شده است که
احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما از برای تو بطریق توزیع
از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر ترین جمله خویشان خود شوی
بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب و روز بران
اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین
خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ
قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو آیا غیر
خدا را فرا گیرم دوست یعنی غیر او را دوست نگیرم خدا که پدید آرنده آسمانها و زمینهاست
و اوست که روزی میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است
از خلق و خلق بوی محتاجند بگو بدرستی که من مامور شده ام بآنکه باشم اول کسی که
گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی ما تو امت باشند در دین و مرا میگویند که مباش
از شرک آرندگان یعنی مامور بایمان و منهی از شرک بر تقدیری که منهی نبودم
از شرک و مامور بایمان مرتکب ایمان میبودم و مجتنب از شرک چه جای آنکه مامور
و منهی باشم دیگر قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بگو بدرستی
که من میترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم از عذاب روز
بزرگ که قیامت است غرض ازین کلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با جلالت قدر و منزلت
بصدد مواخذت بر تقدیر مخالفت و لازم می آید ازین جواز معصیت از وی زیرا که

غرض کاهست که متعلق میشود بمستقبل مثل آنکه گویند که حج اگر زوج میبود
منقسم میشد بمنتا وبدین باز میفرماید مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ
وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ هر که گردانیده شود از وعذاب در آن روز پس براستی
بدرستی که خدای بر او بخشایش فرموده است واین بخشش جزای نعم رستگاری هویدا
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ واگر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر ومرض پس هیچ بازدارنده
و برنده نیست او را مگر او واگر برسد بتو نیکویی چون غنا وصحت پس او بر همه چیز
ازین توانا است وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ واوست قهر کننده
غالب بر بندگان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا وغالبیت جهت
بقدرت وقهر بر همه مخلوقات واوست محکم کار در تدبیر خود دانا بخفایای احوال
بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق
کند وما از احبار یهود وعلمای نصاری پرسیده ایم که صفت پیغمبر در کتب خود
دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را نمای که گواهی دهد برسالت تو وبر حقیت
کتاب تو آیت آمد که قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ
بگو در جواب ایشان که چه چیز است بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر
از همه گواهیها بگو که خدای تعالی بزرگترست از جهت شهادت او گواهست میان من
وشما گواهست بحقیت من وبطلان شما واوست که اظهار فرموده بر وفق دعوای من معجزه
که آن قرآنست که از معارضه آن تمام بلغا وفصحا عاجز شدند گواهی ازین ظاهرتر وروشنتر
کدام است ووحی کرده اند بمن این قرآن را تا شما را بیم کنم بقرآن واگر چه در وی بشارت
نیز هست اما اکتفا کرد باحد الضدین ودیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسد
از عرب وعجم وجن وانس عاقل گفته وهر کرا قرآن بدو رسیده آنحضرت نذیر اوست
واز ینجاست که محمد بن کعب قرظی گوید که هر که قرآن بدو رسید پس گویا آنحضرت
دیده وقرآن از آنحضرت شنیده وعیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود

از ابی

از ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام که معنی این آیت که آنحضرت فرموده اند
که بمن وحی کرده اند این قرآن را تا شما را بیم کنم وانکه بدو رسید باشد که هست امام
از آل محمد صلی الله علیه وآله که بیم کند شما را بقرآن چنانچه پیغمبر بود رسول الله
صلی الله علیه وآله پس ومن بلغ در موضع رفع باشد بانکه معطوف بود بر ضمیر
لأنذر آیا شما بید که گواهی میدهید آنکه با خدای تعالی هستند خدایانی دیگر
یعنی بتان بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین بگو که جز این نیست که او خدایست
یگانه ومن برین وجه گواهی میدهم وبدرستی که من بیزارم از انچه بوی شریک
میدارید از اصنام وغیر آن الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا
يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه داده ایم
ایشانرا کتاب میشناسند رسول خدا را بحلیه وصفتی که در توریه مذکور
هست چنانکه می شناسند پسران خود را بحلیه وصفت ایشان مراد معرفت ظاهر
وروشنست که ایشان در راه عناد میروند تا آنکه زبان بانکار میکشند در تفسیرهای خود
از مشرکان واهل کتاب ومراد بخسران نفس اهلاک ایمانست که حاصل شده ایشانرا
بسبب کفر پس ایشان ایمان نمی آرند ودرین هلاکت دائمی میمانند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وکیست ستمکارتر از کسی
که افترا کند وببندد بر خدای تعالی دروغ را بانکه ملائکه دختران اویند و
بتان ما را نزدیک شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که قرآنست
واز اسحر وشعر وکهانت نام نهند بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
ویاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان پس گوییم از روی توبیخ
بعابدان خدایان شما که شریک خدای میساختید آنانرا که گمان می بردید که شما را
شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ
پس نباشد معذرت ایشان یا جواب شرک ایشان مگر آنکه گویند بخدای که
پروردگار ماست که ما نبودیم شرک آرندگان دروغ گویند وبدان سوگند یاد کنند
مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات وعلو مقامات اهل توحید کنند

تفسیر علی بن حسن زواره‌ای

بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس
سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای
ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند انظر کیف کذبوا علی انفسهم
وضل عنهم ما کانوا یفترون ٭ بنگر که چگونه دروغ میگویند بر نفسهای خود
بنفی شرک از آن چه صدق در آخرت کاهی معتبرست که مقرون بصدق در دنیا باشد
و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدا را نقلست که ابو سفیان
و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسول صلی الله علیه و آله میکردند
پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت
پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه و آله میگوید آن لعین گفت من نمیدانم
که چه میگوید الا آنکه میجنباند و افسانه که پیشینیان میخواندند وی نیز
میخواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخواندم آیت این نازل شد که ومنهم من یستمع
الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان یروا کل آیة
لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا
الا اساطیر الاولین ٭ و از کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو
وقتی که قرآن میخوانی و افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها تا فهم نکنند و نهاده ایم
در گوشهای ایشان گرانی تا حق نشنوند یعنی بسبب کفر الطاف از ایشان باز گرفتیم
و با خود شان گذاشتیم و اگر به بینند هر معجزه که از تو مطلبند بدان نمیگروند
از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون
بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو گویند آنها که کافر شدند نیست این کتاب نیز
مگر افسانه پیشینیان وهم ینهون عنه وینأون عنه وان یهلکون الا انفسهم
وما یشعرون ٭ و ایشان یعنی این کافران که سبق ذکر یافتند باز میدارند مردم را
از ایمان برسول و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را
میگذارند و هلاک نمیکنند بدین عمل مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ضرر ایشان
بغیر ایشان تعدی نمیکند و بعضی گویند که این آیت در شان ابی طالب بن عبد المطلب

و معنی آیت چنین حمل کرده اند که نهی میکنند دشمنان از تعرض رسول و حمایت میکنند
از وی و دور میشوند این غلط صرف و محض عنادست چه سوق آیت از سابق
و لاحق ظاهرست که مراد کفار معاندند که مذکور شدند پیشتر و ثابت شده
باجماع اهل البیت علیهم السلام ایمان ابو طالب و اجماع ایشان حجتست چه پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که ایشان یکی از ثقلین اند که اگر شما دست ولا بدامن
ایشان زنید هرگز گمراه نگردید و در کشف الغمه آورده که مفضل بن عمر روایت کند
از ابی عبد الله ع که امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در مکان وسیعی نشسته بود
و مردم بسیار نزد آنحضرت مجتمع بودند مردی برخاسته گفت یا امیر المؤمنین
تو در مکان کرامت نشسته که خدای تعالی بتو کرامت فرموده و پدر تو
معذب بآتش سوزان آنحضرت فرمود که خاموش که خدای تعالی دهان ترا بشکند
و ستم فرو کرده اند بآن خدای که محمد را براستی برانگیخت که اگر پدر من شفاعت کند
هر گناه کاری را که بر روی زمینست حق جل و علا شفاعت او را در باره ایشان
به پذیرد که قبول کند پدر من معذب باشد بآتش و پسر او قسیم بهشت و دوزخ
بود باز فرمود که بآن خدای که محمد را مبعوث کرده اند که نور ابو طالب در روز قیامت
همه انوار خلایق را فرو نشاند الا پنج نور را که نور محمدست و نور من و نور فاطمه و
نور حسن و حسین علیهم السلام و آنانکه از اولاد حسین باشند از ائمه اثنا عشر علیهم السلام
زیرا که نور ایشان از نور ماست که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود بدو هزار سال
پیش از آنکه آدم را بیافریند و دیگر قصاید بسیار دارد که ترغیب کرده برادر پیغمبر را
و در آنجا تشبیه کرده بر ایمان خود از انجمله و بیتی از آن اینست که برادر خود حمزه را
ترغیب فرموده بر اتباع پیغمبر و اشارت بایمان خود نموده و صبر بر آن شعر
صبرا ابا یعلی علی دین احمد ٭ وکن مظهرا للدین وفقت صابرا ٭ فقد سرنی اذ قلت انک
مؤمن ٭ فکن لرسول الله فی الله ناصرا ٭ یعنی فرا کن صبر را ای ابا یعلی که کنیت حمزه است
بر دین احمد و باش اظهار کننده مر دین احمد را که توفیق داده شوی در حالتی که صابر باشی
براه بدرستیکه مسرور کرده است مرا وقتی که گفتم بدرستیکه تو مؤمنی پس باش مر رسول خدای را
در راه خدای تعالی نصرت دهنده و یاری کننده و بعضی گویند که این آیت در شان اوست

تفسیر علی بن حسن الزواری

نعوذ بالله من الاهواء الباطلة ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا يا ليتنا نرد ولا
نكذب بآيات ربنا ونكون من المؤمنين ۝ واگر ببینی ایشان را چون باز داشته
شده باشند در آتش همانا ببینی امری در غایت شناعت وایشان را مشاهده کنی
که از سختی عذاب چه فریاد میکنند ومیگویند کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیی
و هیچ تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را وباشیم از جمله باور دارندگان بل
بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون
نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیی روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر
خواهند بود وایشان را توحید حالی برای آنست که ظاهر شده است مر ایشان را آنچه بودند
که می پوشیدند از کفر ومعاصی بشنیدن در دنیی چون امروز شهادت جوارح بر ایشان
ثابت شد اعتذار میکنند وتمنی رجوع با دنیا دارند واگر ایشان را باز گردانند بدنیی
هر آینه باز گردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک وعصیان و
بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان وچون این آیتها در وعید قیامت
بر کافران خوانده شد بعث ونشور را منکر شدند وقالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا
وما نحن بمبعوثین ۝ وگفتند نیست زندگانی مگر زندگانی دنیی وما نیستیم
برانگیختگان از قبور ولو ترى اذ وقفوا على ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلى
وربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون ۝ واگر ببینی تو چون باز دارند
کافران را بر حکم خدای باد موقف عرض گوید خدای تعالی آیا نیست بعث ونشور راست
ودرست گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند وسوگند خورند گوید خدای تعالی
بچشید عذاب را بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی سختی عذاب بکشید بسبب کفر
وانکار حشر قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة
بغتة قالوا یا حسرتنا على ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم على ظهورهم
الا ساء ما یزرون ۝ بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند لقاء ثواب وعقاب
بعد از مرگ چون بیاید بر ایشان قیامت ناگهان گویند که ای حسرت وپشیمانی بر آنچه
تقصیر کردیم در درجات دنیی وایشان بردارند گناهان خود را بر پشتهای خود مر آنست
که گناهان لازم ایشان باشد وازیشان منفک نگردد آورده اند که چون مؤمن

از قبر

از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی وخوشبوئی گوید که مرا میشناسی
مؤمن گوید نه من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح توام بسیار امسال شوگیر من در دنیا بر تو
سوار بوده ام وآیت یوم نحشر المتقین الى الرحمن وفدا اشارت بدینست وچون کافر
سر از خاک بردارد پیش آید او را چیزی در غایت زشتی وناخوش بوئی گوید که مرا میشناسی
گوید که ترا نمی شناسم گوید که من کردار تباه توام بسیار در دنیی بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار شوم وآیت وهم یحملون اوزارهم عبارت از نیست بدانکه بد باریست
بارگاه که میکشند وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خیر للذین
یتقون افلا تعقلون ۝ ونیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند مگر بازی
کودکان ومشغولی دیوانگان وهر آینه سرای آخرت بهترست برای کسانی که
پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست ولذتهای او خالص از شوائب آفات وزوال
ونعمتهای او ایمن از بیم زوال آیا تعقل نمیکنید که از این دو سرای کدام بهترست آورده اند
که اخنس بن شریق وابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان
محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی دیگر مطلع نیست
اگر راستی گوئی با من خواستی گفت ابو جهل گفت که محمد صلی الله علیه وآله راست گوییست
وآنچه با سر میاند آسمانی است نه شیطانی اما اگر نبوت وی اعتراف میکنیم محذور وی
دارد وآنچنانست که تمام عز وشرف که اهل حرم بدان ممتاز وسرافرازند از لوا وسقایه
وندوه وعمارت مسجد متعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد اشراف قریش
وآل لؤی یکبارگی محروم میمانند وقول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت
پیغمبر گفت که ای محمد از تو هرگز دروغ نشنوده ایم وترا صادق دانسته ایم ولیکن
در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون
فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون ۝ بدرستی که ما میدانیم که
مکدر دارد آنچه میگویند در تکذیب تو پس بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت
وبراستی تو معترفند ولیکن ایشان ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدا را
از روی عناد پس مرا تکذیب کرده باشند نه ترا انزال تسلی حضرت فرمود ولقد کذبت
رسل من قبلک فصبروا على ما کذبوا واوذوا حتى اتاهم نصرنا ولا مبدل لکلمات

الله

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ۝ و باز براي تسلي آنحضرت میفرماید که و بدرستي
که تکذیب کرده اند پیغمبران را پیش از تو پس ایشان شکیبائي نمودند برانچه ایشان را
تکذیب کرده اند و برانکه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتي که آمد بدیشان ياري کردن
ما او وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران و نیست
تغییر دهنده مر وعدهاء خدا را و حکمي که در نصرت اهل ایمان فرموده و هر اینه آمد
بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده
و کفره غالب شدند چنانکه كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ
فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ و اگر چنانست که
گران شد بر تو روي بگردانیدن ایشان از قبول دین حق پس اگر میتواني آنکه بجوئي
سوراخي در زمین آورده اند که از غایت حرص که آنحضرت را بایمان قوم بود معجزه
هر معجزه را که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر کرداند تا باشد که بدان مؤمن شوند
در این حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدي و
رنج بر تو بزرگ می آید پس اگر میتواني که بدست آري نفقي در زمین و بر انجا داخل شوي یا
نردباني پیدا کني و بآسمان برآئي پس بیاري آیتي براي ایشان چنان کن یعني آیتي
ازین افضل و اظهر نیست که بدیشان آورده ایمان نمي آرند پس هر چه از آیات و معجزات
که براي ایشان بیاري همان بر کفر خود مصر خواهند بود و اگر خواستي خداي تعالی هر آینه
همه ایشانرا جمع کردي و ملجا کردانیدي بر ایمان و این اینکه نکند بر آنکه منافي تکلیفست
و ساقط میکرداند استحقاق ثوابي که غرض است از تکلیف بآنکه خداي تعالی نمیخواهد
که ایشان ایمان بیاورند چه اگر خواهد حایلي سازد میان ایشان و میان کفر نمیتواند
لیکن او از ایشان ایماني نمیخواهد بروجهي که بآن مستحق ثواب گردند و منافي تکلیف
نباشد الجا آنست که بدانانند ایشانرا بر وجهي که اگر ایشان طلب کنند غیر ایمانرا هر اینه
مانع شود ایشانرا ازان پس مضطر شوند بایمان و این منافي تکلیف است مثلا اگر
شخصي قصد سلطاني دارد در رفت و خدم و حشم او را ملاحظه کرد دانست که اگر قصد
قتل او میکند في الحال او را زنم میکند پس این علم مانع او شد از قتل او و ملجأ کشت

کدست

کدست باز دارد پس مباش از انکسانی که طلب کنند چیزي را که خلاف مامور الهي باشد و این نهي
مقتضي اقدام آنحضرت نیست بر مثل این امور لیکن مفید تغلیظ و تاکید امتناع است
از جزع و اضطراب و حزن و تاسف بر ایمان بعضي را که خداي تعالی میداند که دعوت
ترا ایشان نافع نخواهد بود إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ ۝ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه میشنوند بسمع قبول
از روي فهم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از
اموات و مردگانرا بر انگیزاند خداي تعالی انگاه بدانند و دانستن سود نکند پس
بسوي او بازگردند همه براي جزا و مکافات وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ
إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و گفتند رؤساي
قریش چرا فرو نفرستاده شد بر محمد صلی الله علیه و آله آیتي از پروردگار او یعني معجزه که
ما طلب کرده ایم ازو بگو بدرستي که خداي تعالی قادرست بر آنکه فرو فرستد آیتي از مقترحات
ایشان و لیکن بسیاري از ایشان نمیدانند که از آن مستجلب بلا و عقوبات زیرا که حکم
الهي بر نوعي جاري شده که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر کرداند
و مقترحات ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب
مائده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ
مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ۝ و نیست هیچ جنبنده در زمین
و هیچ پرنده که در هوا میپرد ببالهاي خود این کلمه براي تاکیدست که گویند که فلان چیز
بچشم خود دیدم و فلان سخن بگوش خود شنیدم یا آنکه طیران بکابست در سرعت مینماید پس لفظ
بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا ایشان
امتانند مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن و در اداي ثناي الهي چه هیچ کدام
از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیستند وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و ترک نکرده ایم
در لوح محفوظ هیچ چیزي را که ثبت آن کنیم و مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوي و سفلي
بسوي پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضي از بعضي بستانند
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ
يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ و آنانکه دروغ داشتند آیتهاي ما کرانند از شنودن

سؤالی که بحکم کنند

دلایل ربوبیت و یکتا نکنند از کفر این سخن در باب وحدانیت در تاریکیهای کفر و جهل
و عناد و تقلید هر که را خواهد خدای تعالی بسبب عدم طاعت توفیق و هدایت از و
منقطع سازد تا ما کل بدوزخ کشد چه اهلیت توفیق ندارند و هر که را خواهد بواسطه
فرمانبرداری کرد اندازد ثابت و نگاه دارد بر راه راست که موصلست بجنت اهلیت
آن دارند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۞ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ بگو ایشانرا که چون می بینید اگر بیاید بشما عذاب
خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت
آیا غیر خدا را میخواهید که آن عذاب از شما باز دارد یعنی نخواهید غیر خدا را اگر هستید
راستگویان که بتان خدایانند نخواهند که بتان خدایانند و ایشانرا نمیخوانید بلکه
او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمیبرید فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ
مَا تُشْرِكُونَ ۞ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید
اگر خواهد و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه را که شریک
ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ترک میکنید که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ۞
و بدرستیکه فرستادیم رسولان بامتان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب
پیغمبران کردند پس گرفتیم ایشانرا بسختی و تنگی و بآفتها و بیماریها تا باشد که زاری
و از تمرد اعراض نموده دست نیاز در ذیل استغفار زنند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا
تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ پس چرا وقتی که
آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند
اگر زاری کردندی بلا اشک مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان
و از تضرع و زاری از غایت قساوت و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه بودند
که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات مهلکات است
ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاده دعوی و لاف که
از گریبان هستی او سر بر زده سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرکشان وادی غفلت
از این راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته ساخت

تا بواسطه

تا بواسطه خود دیدن از حق پرسیدن باز میمانند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ۞
پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بآن از
باساء و ضراء بگشادیم برایشان درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت
پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتی که شاد شدند بدانچه
بدیشان داده بودند از نعمتها و دلها در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی
ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه
در معصیت و ناسپاسی افزودند اکنون وقت زوال و استیصالست که از آن عاقل
میباید که در حذر باشد چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرموده که یا ابن آدم اذا رأیت ربک یتابع علیک نعمه وانت تعصیه فاحذره
ای پسر آدم هرگاه که دیدی که پروردگار تو پی در پی بر تو نعمتهای خود را ارزانی
میفرماید بر تو در مقابل آن عصیان و نافرمانی و ناسپاسی میورزی پس حذر کن
از او از آن بترس که محل انتقامست و گرفتار عذابست چنانچه میفرماید که بگرفتیم ایشانرا ناگاه
پس از آن نعمتهای فراوان بر ایشان بعلت بد معاملگی عذاب بودند پشیمان و نا امید
فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ پس بریده شد آخر
آن گروه که ایشان ستمکارانند که بجای شکر عصیان میکنند پس نصرت کردیم اولیاء
خود را و هلاک کردیم بستمهای ایشان اعدای خود را اکنون ستایش خود میفرماید بر
ایشان که حمد مر خدا را که پروردگار عالمیانست بهلاک ظالمان چه این جاری مجرای
نعمتست بر رسل و بر اهل هلاک بر رسل تا جفا و ایذای ایشان بکشند و اعلای کلمه ایشان
در ترقی باشد و بر کفار و ظلمه تا زیاده نکنند کفر و ظلم را که آن موجب زیادتی عذاب
و عقابست پس معلوم میشود که هلاک ظالم نعمتی بزرگ و غنیمتی شکر واجبست که
بهلاک ایشان بآن سزاوار حمدست علی بن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر که
فضیل بن عیاض از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسید که
ورع چیست آنحضرت فرمود که ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلمه پرهیزیدن
و اکثر پرهیز داشتن از شبهات در حرام می افتد و از آن بیخبر است و اگر منکر را دید و قدرت

بمنع آن دارد و مکر دیس رضا داده بعصیان الهی و حال آنکه خدای تعالی بسا این نفس
خود وجود با هلاک ظالمان که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
پس از ظلم و مناهی اجتناب باید جست و در ورع کوشید قل أرأیتم إن أخذ الله
سمعکم وأبصارکم وختم على قلوبکم من إله غیر الله یأتیکم به انظر کیف
نصرف الآیات ثم هم یصدفون بگو خبر دهید مرا اگر بگیرد خدای تعالی شنوایی شما
تا کر شوید و بینایی شما را تا کور شوید و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند
این سه عضو شریف در آدمی و منافع اینها بسیار است اگر اخذ کند از شما کدام
خدایست غیر الله تعالی که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما و آنچه گرفته است
نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب
و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه پس کافران اعراض کنند از آن و حضور الفات
نکنند قل أرأیتکم إن أتاکم عذاب الله بغتة أو جهرة هل یهلک إلا القوم
الظالمون بگوی کافران چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی
ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بران یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد
و گویند بغته آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و
بر هر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل
المرسلین إلا مبشرین ومنذرین فمن آمن وأصلح فلا خوف علیهم ولا هم
یحزنون و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم
کنندگان کافران را بدوزخ پس هر که ایمان آرد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت
پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت
ثواب آن جهانی والذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون
و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشان را عذابی بسبب آنکه بودند که از دایره
تصدیق بیرون میرفتند قل لا أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب
ولا أقول لکم إنی ملک إن أتبع إلا ما یوحى إلی قل هل یستوی الأعمى والبصیر
أفلا تتفکرون بگو نمیگویم شما را که نزدیک منست خزینهای روزی خدای
خواهید بیارم و من نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه بپرسند جواب

و نمیگویم شما را که از جنس فرشتهام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچو شما بشرم متابعت
نکنم مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن یعنی من دعوی الهیت و ملکیت ندارم سوی نبوت
و رسالت که شما را بامر پروردگار دعوت میکنم بطریق حق بگو از روی تمثیل که آیا
یکسان باشد نابینا و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم آیا هیچ
فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل و دانید که هرچه من میگویم از جانب
حق میگویم وأنذر به الذین یخافون أن یحشروا إلى ربهم لیس لهم من دونه ولی
ولا شفیع لعلهم یتقون و بیم کن بآنچه که بتو وحی میکنند آنکسان را که میترسند
از بسیاری زلل و تقصیر در عمل از آنکه حشر کنند بجزای پروردگار ایشان اگرچه بیند
و آن بیم برای عامه است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که ایشان پند پذیرند و گوش
نصیحت شنوند ایشان راست نیست ایشان را جز خدای تعالی دوستی که متولی امور ایشان
باشد در دنیا و نه شفیعی که ایشان را برهاند از عذاب در عقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد
که پرهیزکار گردند آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و
مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود
دور کنی ما با تو نشست و خاست کنیم و همچنان از دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم ایشان گفتند
بجهت ما بدیشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذرخواهی تا بروند
شاید که با انقیاد مراد تو کنیم عمر گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد تا به بینیم که
مهتر و رؤسای عرب بچه میکنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درخواست
ایشان را قبول کرده و ایشان بدین صحیفه مشتمله بر این التماس نمودند تا بنویسد کتاب
در اینجا آنحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را طلب فرمود تا بنویسد
نوشتن آیت آمد که ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم
فتکون من الظالمین و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند پروردگار خود را
فقرا و مسکینان بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و عصر یا پنج وقت نماز را

میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای تعالی را یا خدا را میخواهند و بس و در کشف
الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی
بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما
قال الله تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین بنقصان دنیا رضا دادن و درویشان و الفت بر روی ایشان گشادن سیوم
ارادت حق محض همچنان که فرمود که یریدون وجهه نشان آن پای بر سر کونین
نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی و نیست
از حساب عمل تو بر ایشان چیزی یعنی بودن ایشان نه ایشان را بر تو باری و نه ترا
باری پس بهیچ وجه ایشان را که براندی پس تو باشی از ظالمان غرض تشدید است
در عدم طرد ایشان و کذلک فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا
الیس الله باعلم بالشاکرین ه و همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا
آزموده ایم بعضی اشراف را ببعضی ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعفا
را بر اغنیا و اقویای عرب در سبقت بایمان تا گویند بزرگان که آیا این گروهند که سبقت
ایمان و احسان با توفیق و هدایت منت نهاد خدای تعالی بر ایشان از میان ما آیا
خدای تعالی داناتر نیست بشکر گویندگان نعمت اسلام و اذا جاءک الذین
یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم
سوءا بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم ه و چون بیایند بتو
آنانکه ایمان دارند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما باد همان درویشان که حق سبحانه
از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هر گاه بحضرت آنحضرت آمدی ابتدا بسلام
بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بحضرت سید کاینات
علیه و آله الصلوات آمدند گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جواب بر ایشان
نموده ایم تدبیر اعتذار و چاره استغفار چگونه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت
نگشت تا آنجا که وحی آید و ایشان از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال آیت
و مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که این آیت در شأن تائبان نازل گشت که چون

گناهکار که بر وحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند برایشان
سلام گوی که بشارتیست بسلامت دنیا و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که نوشت
پروردگار شما بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد برحمت وعده که
از شما هر که بکند از شما بنادانی بدی یعنی بدی کند در حالتی که
جاهل باشد بر نتیجه آن و بدانکه معصیتی را که بدان مستوجب عقوبت پس توبه کند بعد از آن
عمل و باصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه پس بدرستی که
خدای تعالی آمرزنده است تائبان را مهربانست بر ایشان قشیری آورده که اگر ملک بر فرق
دل مینویسد ملک رای تو رحمت مینویسد پس تراد و کتابت یکی ازلی و یکی وقتی
و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون این آیت
تربیت شفاعت سر عاصیان بیماری هان گناه را شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار
و کذلک نفصل الآیات و لتستبین سبیل المجرمین ه و همچنانکه تفصیل کردیم
در نصوص دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف
مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی حق از
باطل پیدا گردد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین خود دعوت کردند این آیت
آمد قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله قل لا اتبع اهواءکم
قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین ه بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند از آنکه بپرستم
آنانرا که می پرستند بدون خدای تعالی یعنی بتان را که آن روی شما آفت که من پرستش
ایشان نمایم بگو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطله شما را بدرستی که گمراه شوم
چون متابعت هوای شما کنم و نباشم از جمله راه یافتگان یعنی از جمله پیغمبران
قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم
الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین ه آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش
گفتند که ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید مینمایی آنچه از عقوبت میتوانی
بیار و پیش از این ما را مهلت مده این آیت نازل شد که بدرستی که من بر حجتی و دلیلی
روشنم از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله باشد
میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزدیک من آنچه شما شتاب میکنید

بدان يعني عذاب نيست حكم در تعجيل و تاخير عذاب مگر خداي را ميگويد بخداي تم
چيزها درست رواو بهترين كاركزارانست يا پايان كنندگان قل لو ان عندي
ما تستعجلون به لقضي الامر بيني وبينكم والله اعلم بالظالمين ۝ بگو اگر نزد من
من بودي آنچه شما بدان شتاب ميكنيد از عذاب هر اينه كار درست شده بودي كار
ميان من و شما يعني شما را هلاك كرده بودمي بتعجيل وميان ما و شما انقطاع شده
بودي ولكن خداي تعالي داناترست بستمكاران و وقت عذاب كردن ايشان
وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من
ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب
مبين ۝ ونزديك اوست خزينهاي غيب يا كليدهاي آن يعني آنچه پوشيده است
از خلق چون ثواب وعقاب وانقضاي آجال وخواتيم اعمال نميداند مگر او و در
اين حصر آورده اند كه علم بعلت تامه موجب علم معلولست وهرچه سوي واجب الوجود
او موجودست بايجاد و تكوين او بواسطه يا بي وسايط پس علم او بذات خود مستوجب
علم بجميع آثارش باشد بر ترتيب معتبر خواه كليات وخواه جزئيات و علم او بذات
او حاصل نيست مگر مر ذات او را پس اين حصر صحيح باشد كه وعنده مفاتح الغيب
لا يعلمها الا هو چنانچه مفاتح غيب نزد اوست مفاتح غيب نزد ماست آنكه
بر ما پوشانند چنانچه غيب او پوشيده است بر ديگران و نميداند آنرا مگر او پس تعجيل
و تاخير عذاب وابسته بحكمت اوست و منوط بمشيت او وميداند خداي تعالي
آنچه در بيابانست از نباتات وحيوانات وآنچه در درياست از جواهر وحيوانات
آبي وآنچه در بر يعني بر عالم شهادت وبحر عالم غيبست و نيفتد هيچ برگي از درخت
مگر بداند خداي تعالي آنرا كه چند برگ از درخت افتاد و چند برگ برو باقي ماند وآن برگ
افتاده از درخت تا زمين چند نوبت برگشت و روي سفلي گشت اين مبالغه است
در احاطه علم حق بجزئيات و نيفتد دانه در تاريكيهاي زمين مراد تخميست كه در زير زمين
افتد و نه تري و نه خشكي مگر در كتاب روشن مثبت شده يعني در لوح محفوظ
وگفته اند مراد از رطب و يابس همه چيزهاست از جسمانيات زيرا كه جسم از صفت رطوبت
يا يبوست خالي نيست و بعضي بر آنند كه رطب اشارت بعالم روحانياتست و يابس عبارت

انعام

از عالم جسمانيات يا عالم حيوة و عالم ممات و روايت كرده اند از ابي عبد الله عليه السلم
كه ورقه سقطست وحبه ولد وظلمات ارض رحم ورطب ولد زنده در رحم و يابس
نقصان يافته در رحم وهمه در لوح رقم ثبت پذيرفته علماي تفسير آورده اند كه
جايزست آنكه حق جل وعلا ثبت فرموده باشد كيفيت معلومات در كتاب پيش از آنكه
خلق را خلق كند تا ملائكه واقف شوند در نفاذ علم او در معلومات و آنكه غايب نيست
از وي چيزي پس اين عبرت كامله باشد مر ملائكه موكلان را بر لوح محفوظ چه ايشان
مقابله ميكنند با او آنچه حادث ميشود در عالم پس موافق مي يابند مر آنرا او ديگر
آنكه هر گاه مثبت است احوال جميع موجودات در آن كتاب بر تفصيل تام ممتنع است
تغيير او والا كذب لازم مي آيد يا جهل پس آنچه مثبت است در آن سبب تام باشد
در آنكه ممتنع است تقدم ما تأخر و تأخر ما تقدم وهو الذي يتوفاكم بالليل و
يعلم ما جرحتم
النهار ثم يبعثكم فيه ليقضي اجل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم بما كنتم
تعملون ۝ واوست خداوندي كه ميخواباند شما را و توفي ميكند ارواح شما را توفي فرو گرفتن
چيزيست بتمام لاجرم اينجا استعمال كرده توفي را از مرگ براي خواب چه ميانه ايشان
مشاركتست در زوال احساس وتميز وامتناع بدان از عمل وسر النوم اخو الموت
اشارتي بدينست چه ارواح حاسه غور ميكنند در حالت نوم از ظاهر بباطن پس
معطل ميشوند از بعض اعمال او اما در موت جمله بدن معطل است از كل اعمال پس
صحيح باشد اطلاق وفات بر خواب از اين وجه و ميداند خداي تعالي آنچه را كه
كسب كنيد در روز پس بر انگيزد شما را از خواب در روز اطلاق بعث بر تيقظ از آن
رويست در توفي تا وقتي كه تمام كرده شود اجل نامبرده يعني مرگ پس بسوي
اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس خبر كند شما را در قيامت با آنچه بوديد كه عمل
ميكرديد وخبر كردن بآنست كه جزا دهد شما را بر كردارهاي شما وهو القاهر فوق
عباده ويرسل عليكم حفظة حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا وهم
لا يفرطون ۝ واوست قاهر وغالب بر بندگان خود و ميفرستد بر شما فرشتگاني
كه نگاهبانند مر اعمال شما را تا روز قيامت علي رؤس الاشهاد بخوانند پس حكمت در ارسال
حفظه آنست كه بنده از فضيحت روز رستخيز انديشه نموده بر ارتكاب معاصي دليري

نکند واز هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل ایجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و
شرمنده نگردد و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود تا وقتی که
بیاید نزد شما از جان و ببرد آن فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده
فرشته اند هفت از ایشان ملایکه رحمت اند و هفت دیگر ملایکه عذاب و این فرشتگان
تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ
أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ۝ پس باز کردانیده شوند مردمان بعد از موت
بحکم و جزای خدای تعالی آنکه خداوند ایشانست و حقست یعنی درست کوی و
راستکار بدانید که مر اوراست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و او
شتاب کننده ترین حساب کنندگانست و گفته اند که حق سبحانه و تعالی بقدر
دوشیدن گوسفندی شما همه مکلفان را حساب کند با وجود کثرت عدد جن و
انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝
بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمات لیل و بحار و غبار و امواج
دریا که تیرگیست و سحاب و عذاب مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست
میخوانید نجات دهنده خود را از روی زاری و آشکارا و پنهان و میگویید که اگر نجات
دهد خدای تعالی ما را ازین شدت و محنت هر اینه باشیم از شکر گویندگان بر نعمتها
قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ۝ بگو ای محمد که خدای تعالی نجات
میدهد شما را از ظلمات بر و بحر و از هر اندوه و سختی که باشد پس آنکه شما باز بشرک
رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ
عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ۝ بگو اوست توانا بر آنکه
فرستد بر شما عذابی از زبر چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگ چاره که بر سر قوم لوط
بارید یا عذابی از زیر قدم چون آنکه فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که زمین
فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند و از تحت ارجل بندگان و خدمتکاران
بد معاش و از ابی عبدالله ع این مرویست یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان

یا در آمیزد

یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی را هوایی و تمنایی و آرزویی و مدعایی بخلاف
آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و بچشاند خدای تعالی بعضی را از شما رنج و سختی
بعضی مر ایشان را بسیوف مختلفه است بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را بوعد و وعید و
ظاهر و بیان بر آن امره بعد اخری بوجوه ادله آن تا از ایشان گردد شبهات و تا باشد
که ایشان بدانند حق را پس متابعت نمایند آن را و باطل را پس اجتناب نمایند از آن
وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۝ و دروغ میدارند عذاب
یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و صدقست بگو من نیستم بر شما
نگهبان که محفوظ شما را بمن گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم
لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ مر هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در آن
وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا مر عملی را جزایی که در آن وقت مترتب گردد و زود
باشد که بدانید آن را یعنی آنچه بر شما وارد شود از عذاب وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ
فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ و چون به بینی تو آنکسان را که
بتکذیب و استهزا خوض و شروع میکنند و گفتگوی مینمایند در آیتهای ما که
قرآنست و بران طعن میکنند پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتی که
در آیند در سخنی دیگر غیر قرآن و اگر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان را
خطاب با آنحضرتست و مراد امتند پس منشین بعد از آنکه یاد کنی سخن خدای را
با گروه ستمکاران که تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب
نزول این آیت آن بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال
خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی در بعضی کلمات آن حق سبحانه
و تعالی حکم نمود که چون به بینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کرده اند برخیزید
و از ایشان دوری جویید اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود
در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند
با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم
کرد آیا آثم باشیم یا نه باز آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

تفسیر علی بن حسن الزواری

وَلَٰكِن ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ و نیست بر آنانکه پرهیز دارند از خوض کردن از شمار اهل
خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان از چیزی و لیکن بر ایشان هست که پند دهند
ایشان را پندی دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت کنند
از افعال و اقوال ایشان باشد که پرهیز کنند از بد عملی و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ
لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝
و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس
یعنی بنای دین خود را لهو و بازی نهاده‌اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر
و سوایب یا دینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه
و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و
فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر و بعث میکنند
و پند ده ایشان را بقرآن تا تسلیم کرده نشود بهلاک یا رسوا نگردد یا گرفته نشود نفس
هر کافری بسبب آنچه کرده است از بد بها نیست مر آن نفس گرفتار شده را جز خدای
دوستی که مدد تواند کرد و نه شفیع خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد و اگر فدا دهد
آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد آن فدا از آنکس بازو ستده نشود
آنکسانند که سپرده شده‌اند بهلاکت و عذاب بسبب آنچه کرده‌اند از قبایح افعال
مر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشان که درون ایشان را بسوزاند
و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد بجهت آنکه ایشان بودند که کافر
میشدند قُلْ أَنَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ
يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
بگو ای محمد آیا می پرستیم بدون خدای تعالی یعنی می پرستیم آنچه ما را سود نکند
اگر طاعت داریمش و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر
و آیا باز گردیم بر پاشنه‌های خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه خدای

ما را راه نمود باسلام و از تنگی کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق باز گردیم
باشد مانند کسی که برده باشد او را دیوان در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست
بیفکنده و متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند و مر او را یاران و مصاحبانند
که از روی شفقت میخوانند او را بسوی راه راست و میگویند بیا بر جانب ما و دیوان
او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن که اگر اجابت
شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود ببهره نجات
میرسد و وجه تمثیل آنست که مرتد شد مشابهت بکسی دارد که غولان و دیوان
او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده‌اند رفیقان کاروان که
مؤمنانند او را باره شرایع که منهاج شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان
ضلالت میکشد و اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود
و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام او
دین درست و راه راست و ما را فرموده‌اند تا گردن نهیم مر پروردگار عالمیان را
وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ و دیگر فرموده که بپای
دارید نماز را و بترسید از خدای در ناکردن آن و اوست خداوندی که بسوی او جمع
کرده خواهید شد در روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَيَوْمَ
يَقُولُ كُن فَيَكُونُ ۝ و اوست آنکسی که بیافریند آسمانها و زمین را برای اظهار حجت
مصنوعات او و دلایل قدرت و وحدانیت او بپند و یاد کن روزی را که خدای گوید
یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که بباش پس باشد آنچه مراد او بود روز
قیامت و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ
فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ سخن او راستست و مر او راست
پادشاهی در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست که دو خواهند دمید
سر همید و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی اوست داننده غیب که عالم ملکوتست
و دانای شهادت که عالم ملک است و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلق
دانا بآنکه بر انگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ
أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ و یاد کن برای اهل مکه

قصه ابراهیم را ع که ایشان دعوی فرزندی او میکنند بر او والا آنکه بر وا اقتدا نمایند
در توحید و قصه او آنست که گفت ابراهیم ع مر پدر خود را آزر و او عم ابراهیم بوده
چه نسابها آورده اند که نام پدر آنحضرت تارخ بوده و اطلاق عم بر پدر شایعست
بدلیل نَعْبُدُ اِلٰهَکَ وَاِلٰهَ آبَائِکَ اِبْرَاهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ و حال آنکه اسمعیل
پدر یعقوب نیست و او عم بوده او را و دیگر جایز نیست که پدر هیچکدام از انبیا علیهم
السلام مشرک باشند چه وارد است که اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ و دیگر ورود یافته که
وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ که خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه وآله یعنی
انتقال و آمد شد تو در ساجدی بعد از ساجدیست و موید این آنکه حضرت صلی الله
علیه وآله فرموده که همیشه انتقال من از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات بوده تا
متولد شده و نسب آنحضرت بحضرت ابراهیم منتهی میشود پس چگونه آزر پدر ابراهیم
باشد و این اعتقاد که پدر اوست از دین داری دور است که پیغمبر خود را با آن پاکی
طینت و اصل خلقت نجس زاده دانند نعوذ بالله من ذلک پس حضرت ابراهیم ع
مر آزر را که بجای پدرش بود در تربیت که آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده
بدرستی که من می بینم ترا و گروهی را که متابع تو اند در گمراهی هویدا وَکَذٰلِکَ نُرِی
اِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ ۵ و چنانکه بدو
نموده بود دیگر گمراهی قوم او همچنان بنمودیم ابراهیم را ع عجایب و بدایع و غرایب آسمانها
و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر
و حق تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از دور و عرش تا تحت الثری
منکشف ساخت تا استدلال کند بر آن در قدرت کامله حق سبحانه و تعالی و تا
از یقین کنندگان یا موقن بوده در علم استدلال آورده اند که نمرود بن کنعان که از اولاد
کیکاوس بوده و اصح آنست که ملک بر اسه بوده و پادشاه روی زمین بوده چه
پادشاهان که تمام روی زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مومن و دو موحد
و دو کافر و جاحد دو مومن یکی سلیمان پیغمبر ع بوده و دیگر اسکندر ذو القرنین و دو کافر
یکی بختنصر بابلی و دیگری نمرود بن کنعان و او در شهر بابل نشستی شبی در واقعه
دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه ناپدید گشت

از تابش فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن وجه کردند
که در این سال بولایت بابل مولودی بخجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای
وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود در شکم
صلب پدر و رحم مادر نپیوسته و این را از تنجیم و کهانت دانسته باشند یا کتب انبیا
علیهم السلام نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی از ایشان
موکل ساخت اتفاقا یکشبی تارخ را با زن خود اوفی بنت نمر پنهان از موکلان خلوت
دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک
رحم بپیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید
بکشند زنانی را که در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم ع از حمل ظاهر
نبود از او در گذشتند و دیگر کسی بر او التفات نکردند تا وقتی که وضع حمل نزدیک شد
اوفی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند
بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را
بزاد و در خرقه بپیچید و همانجا گذاشته در غار را بسنگ استوار کرد و بیرون آمد و از قصه
او خبر بتارخ گفت که ای تارخ از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال
بمرد در خاکش دفن کردم باز گشتم او باور کرد اوفی روز دیگر با غار آمد دید که ابراهیم ع
انگشتان خود را میمکید از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون میمکید و مینوشید
اوفی چون این حال بدید خوشوقت شد و باشهر مراجعت نمود و تارخ و اوفی مومن
و موحد بودند و دین ابراهیم میداشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و
نزد نمرود بسیار تقرب داشت اوفی از وی حذر داشت که مبادا از حال ابراهیم واقف
شود و در این اثنا تارخ وفات یافت القصه ابراهیم صلوات الرحمن علیه چون شیر
از پستان عنایت آلهی مینوشید بروزی چندان نمو میکرد که کودک دیگر در ماهی
و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان
پانزده ساله مقابل گشت و از خانه بیرون آمد و گفته اند از هفت سالگی تا سیزده سالگی
یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون بزرگ شد اوفی با آزر احوال گفت که من
پسری در غار دارم جوانی رسیده در غایت خوبروئی و نیکخوئی اکنون میخواهم که

بجای پدر باشی و او را رعایت کنی و این امر را پنهان داری پس آزر را ابنعاد آورد ابراهیم
باوی نمود آزر بجمال آن پسر خوش برآمد و او را گفت این از غار بخانه آور که عبادت
نمرود بر تو آزر برفت و او فی ابراهیم را از غار بدر آورد و غار نزدیک شام بود و در پایان
غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم ع از مادر پرسید که
اینها چه چیزست و اینها را پروردگاری خواهد بود که آفریده است و روزی میدهد
پس مادر او را گفت که هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریدگار او باشد و عهد
تربیت او بر روش باید لیکن زعم این مردم اینست که پروردگار ایشان نمرودست ابراهیم
پرسید که خدای نمرود کیست مادر گفت مثل این سخنان خطر عظیم دارد و در زمان
نمرود مردم بعضی ستاره و آفتاب و ماه می‌پرستیدند و بعضی بت پرست بودند و
جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه
الليل رأى كوكبا قال هذا ربي فلما أفل قال لا أحب الآفلين ۞ چون شب بر وی در آمد
و تاریک شد دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک باقی
مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند گفت ابراهیم علیه السلام
آیا اینست پروردگار من که میگویند ستاره پرستان پس آن هنگام که آن ستاره
فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که زوال و انتقال بر پروردگار عالم
روا نباشد پس شبی دیگر راه رفتند و شب چهاردهم ماه بود طبق سیمین ماه بر کناره
خوان سبز فلک نمودار شد فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربي فلما أفل قال لئن
لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين ۞ پس چون دید ماه را برآینده و تابان
و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند گفت آیا اینست پروردگار من
که اینها میگویند پس آن وقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد گفت ابراهیم ع اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود
هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از انجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب
تابان ابتدا طلوع کرد جمعی متوجه او شدند عزم سجود کردند فلما رأى الشمس
بازغة قال هذا ربي هذا أكبر فلما أفلت قال يا قوم إني بريء مما تشركون ۞
پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را برآینده و جهان از نور خود تابنده گفت اینست که

میکوید

میکوید آفتاب پرستان که پروردگار منست این که بزرگترست در جرم و بیشترست
در روشنایی چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد گفت ای قوم من بیزارم از انچه
شما انباز میسازید با خدای تعالی إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و
الأرض حنيفا وما أنا من المشركين ۞ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی
خود را متوجه ساختم مر کسی را که بمحض قدرت خود بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتی
که من مایلم از همه ادیان بدین توحید و نیستم من از شرک آرندگان گویند که چون
ابراهیم ع بشهر در آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی بود کریه منظر ابراهیم ع
او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده
از جمعی پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفتند که آفریدگان اویند
ابراهیم ع تبسم فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای ایشان دیگران از خود
خوبتر آفریده است بایستی او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم ع پیوسته
مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند
چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد وحاجه قومه قال أتحاجوني في الله وقد
هدان ولا أخاف ما تشركون به إلا أن يشاء ربي شيئا وسع ربي كل شيء
علما أفلا تتذكرون ۞ و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند
در توحید گفت آیا با من حجت باطل میگویید در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که
بر من غلبه کنید و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف
کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم ع
فرمود و نمیترسم از انچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که
بکسی ضرر نمیتوانند رسانید مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی را از مکاره کم
بجهت ایشان بمن رسد و رسیده است از پروردگار من و احاطه کرده همه چیز را
از جهت علم آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز
نمینمایید وكيف أخاف ما أشركتم ولا تخافون أنكم أشركتم بالله ما لم ينزل
به عليكم سلطانا فأي الفريقين أحق بالأمن إن كنتم تعلمون ۞ و چگونه ترسم
از انکه شما انباز میگیرید و نمیترسید از انکه شرک می‌آرید بخدای تعالی و شریک

تفسیر علی بن حسین الزواری

او ... آنچه را که فرو نفرستاده است خدای به شریک کردن او بر شما حجتی
پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان سزاوارترند به ایمن بودن از بیم و عذاب
دهید اگر هستید که بدانید آنرا که از وی باید ترسید که قادر است بر ایصال النفع و
ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از زبان ابراهیم ع جواب میدهد که سزاوارتر به ایمنی
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
آنکسانند که ایمان آورده اند و نیامیختند ایمان خود را بشرک یعنی آنها که ستم
کمال قوت نظریه اند و سنام او ایمانست و مستکمل کمال قوت عملیه و آن وضع الشی
در موضع خود آن گروه مر ایشان راست ایمنی مطلق که خلاصی است از خلود در دوزخ
وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم ع با افول کواکب تا اینجا حجت و برهان ما بود که
از روی دوستی دادیم آنرا با ابراهیم ع تا حجت گرفتی بدان بر قوم خود بر میداریم
بلند مرتبگی هر کرا خواهیم در علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در رفع
و فرو گذاشتن بندگان دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض وَوَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ
سُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
و بخشیدیم ابراهیم را ع پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیره او یعقوب
که اسرائیل است هر یکی از این هر دو را نمودیم راه و نمودیم نوح را پیش از ابراهیم
و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که
یونس علیه السلام و لوط که در این آیه مذکورند از ذریت ابراهیم ع نبوده اند و یا
از ذریت ابراهیمند همه از ذریت نوح اند باتفاق پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که
از ذریت نوح راه نمودیم داود بن ایشا و پسر او سلیمان را که از اولاد یهودا اند و ایوب
که پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق است و یوسف بن یعقوب را و موسی
و هرون که پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند همچنانکه
ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکاران را بر اعمال خود باستحقاق ایشان
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۵ و دیگر راه نمودیم زکریا را که او هم

از ذریت

از ذریت زکریا از اولاد رحبعم بن سلیمان است و یحیی بن زکریا و عیسی را که پسر مریم است
و مریم دختر عمران از نبیره ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و این که عیسی علیه السلام
از ذریت ابراهیم است دلالت واضحه و حجت قاطعه است که امام حسن و امام حسین
علیهما السلام از ذریت رسول الله صلی الله علیه و آله علی الاطلاق و آنکه آنحضرت ص فرمود
نیز که ابنای هذان امامان قاما او قعدا و اصحاب رسول الله ایشانرا اولاد رسول
ایشانرا ابن رسول الله میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین در این مضایقه میکردند
چنانچه معاویه لعین از آن منع میکرد در کشف الغمه مذکور است که روایت کرده
ذکوان که مولای معاویه بوده که چه نام کرده اند این دو پسر را اینجه رسول الله نگوید که
از علی بگویند ایشان فرزندان علی اند نه اولاد رسول الله ذکوان گوید که چون چند
روزی برین گذشت او بمن فرمود که بنویسم اولاد او را برای امری پسر زادهای او را
نوشتم و دختر زادهای او را ننوشتم و نزد وی بردم چون نظر کرد گفت وای بر تو مگر
غافل شدی از بزرگترین فرزندان من گفتم کدام را میگویی گفت بنو فلانه فرزندان دختر
از دختر گفتم الله الله آیا پسران دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا علیها السلام
پسران رسول الله صلی الله علیه و آله نباشند گفت چه گفتی که خدای ترا کشته باد که
از کسی از تو نشنود شیوه این دو نان دایم مخالفت خدای و رسول بود جزای آن یافته
باشند و دیگر راه نمودیم الیاس را که پسر یسین بن فنحاص بن عیزار بن هرون بن عمران
است گفته که عمرا از نواده هرونست و دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه
از اولاد او و همه این پیغمبران پسندیدگانند وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا
وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ۵ و دیگر راه نمودیم اسمعیل بن ابراهیم را ع و الیسع که پسر
اخطوب است و ابن العجوز مشهور است و یونس بن متی را و لوط را که پسر هرون بوده و
هرون برادر حضرت ابراهیم است و بعضی گویند که او پسر خواهر آنحضرت بوده صلوات الله
و سلامه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الائمة المعصومین و همه را فضیلت دادیم
بنبوت بر ملائکه و انس بدانکه حق سبحانه و تعالی ذکر فرمود هجده تن را از انبیا علیهم السلام
که نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب اند و بعد از آن از ذریت ایشان چهارده تن از پیغمبران
ذکر نمود که از داود است تا لوط علیهم السلام پس مجموع هجده تن شوند و در آیت ترتیب

میان ایشان مرعی نشده نه بحسب فضل و شرف و نه بحسب زمان و مرتبت بعضی از علما
فرموده اند که واو مفید ترتیب نیست اما در تفسیر کبیر وجه ترتیب چنین آورده که
حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده هر طایفه را از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی
معتبره نزد جمهور یکی ملک و سلطنت است از آن نصیب عظیم بداود و سلیمان کرامت
و دوم مرتبه بلا و محنت تخصیص یافته بایوب و سیوم مرتبه استجماع حالتین است
و آن در حق یوسف مقرر شده که اولا ببند و زندان کشید و ثانیا بسلطنت رسید
چهارم قوت معجزات و کثرت براهین و بینات و آن حال موسی و هرون است پنجم
زهد کامل است همچنانکه در حق زکریا و یحیی و عیسی و الیاس نامزد شده و لهذا
وصف فرموده ایشان را بصالحین ششم پیغمبرانی که ایشان را حشمت و اتباع و لشکر
نبوده که اسمعیل و الیسع و یونس و لوط است علیهم السلام ومن آبائهم وذریاتهم
واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم ، و هدایت دادیم بعضی را
برید اید این پیغمبران و بعضی را از فرزندان ایشان و بعضی از برادران ایشان
و برگزیدیم این پیغمبران از امر او عودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست
ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا
یعملون ، آن دینی که انبیا بدان متدین بودند دین خدا است راه مینماید بدان
دین بفضل خود هر کرا خواهد از بندگان خود و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای
با وجود این همه فضل و کمال مراتب باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان کرده
باشند زیرا که کفر محبط اعمال است و اگرچه شرک از ایشان ممکن نیست غرض از این [illegible]
امت و تهدید عظیم و شرک است اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم
والنبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین
آن گروه بعضی انبیا همچنانکه آنانند که دادیم ایشان را کتاب و داده ایم حکمت
دادن امور و پیغمبری گویند که لابد است بحکم عطف از تغایر امور ثلثه که کتاب و
حکم و نبوت است و توجیه آن برین وجه کرده اند که حکام بر خلق سه طایفه اند یکی
حکام بر بواطن مردم علما اند و حکام بر ظواهر خلق و ایشان سلاطین اند و جامع
بین الامرین و ایشان انبیا اند و نشان ایشان علیهم السلام پس امور ثلثه اشارت باین

باین

باین اصناف ثلثه پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت این گروه معاندان از قریش
پس در حقیقت که ما برگماشته ایم و مهیا کرده برای ایمان بر اینها گروهی را که از روی
صدق نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم
انصارند با اضافت و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره هنوز ایشان ایمان
نیاورده بودند پس این سوره بشارت است بایمان ایشان اولئک الذین هدی الله
فبهداهم اقتده قل لا اسئلکم علیه اجرا ان هو الا ذکری للعالمین ، آن گروه انبیا آنانند
که راه نمود خدای تعالی ایشان را بدین خود پس بطریقه ایشان اقتدا کن و پیروی کن در آنچیز
که متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه در فروع مختلف فیها بعضی دیگر گویند
این جایز نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتدا کند بدیشان در اصول دین چه در آن
تقلید روا نباشد و در فروع نیز نشاید چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس
مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود یعنی بر وصف و سیرت و خلق ایشان
مطلع شو احسن آن اختیار نما و آن اوصاف در حضرت جمع نما مثل شکر در داود
و سلیمان و صبر در ایوب و زهد در زکریا و یحیی و عیسی و صدق در اسمعیل و
تضرع و دعا در یونس و معجزات باهره در موسی و هرون تا دلیل افضلیت تو باشد
و همین معنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب امیر المؤمنین علیه الصلوة
و السلام فرموده که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم
فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب پس این نیز
دلیل افضلیت امیر المؤمنین باشد چه هر چه در انبیا از این صفات حمیده متفرق بوده
در وی مجتمع است پس در این اوصاف مساوی آنحضرت باشد و مساوی افضل افضل
بگو ای محمد با کافران که نمیخواهم از شما به پیغام رسانیدن از خدای مزدی چنانچه
هیچ یک از پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید نیست این تبلیغ مگر پندی
مر عالمیان را وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من
انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا وهدی للناس تجعلونه قراطیس
تبدونها وتخفون کثیرا وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا آباؤکم قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون ، و تعظیم نکردند جهودان خدای را چنانچه سزای تعظیم او باشد

در کشف الاسرار آورده که خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری
با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناختن
آگهی سوال کرده فرموده که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک و گفته اند معنی آیت
آنست که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن صیف که سر جمله احبار
یهود بود بخدمت سید کاینات صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت با وی گفت
که سوگند میدهم ترا بدان خدایی که توریة را بر موسی منزل کرده اید که در توریة دیده
که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این چنین در توریة است
آنحضرت فرمود که آن حبر تن پرور و خود پرست تویی او در غضب شد و گفت خدای
تعالی هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آیت آمد که این طایفه خدا را چنانچه می باید
وصف نکردند چون گفتند فرو نفرستاده است خدای تعالی بر هیچ بشری هیچ چیزی را
از وحی و احکام شرع همچنانچه جحد کردند ازال کتب و ارسال رسل است از خدای
تعالی پس سلب کردند بگوای محمد که فرستاد آن کتاب را که آمد بموسی ع یعنی توریة
در حالتی که بود روشنایی دهنده و راه نماینده مردمان را شما گردانیده اید او را صحیفه
و طومارها و ورقهای پراکنده آشکارا میکنید آنچه میخواهید و پنهان میسازید
بسیاری از آن چون حضرت صلی الله علیه و آله و آیت رجم و غیر آن و آموخته
شدید ای اهل اسلام بر زبان محمد صلی الله علیه و آله آنچه ندانستید نه شما و نه
پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام بگوای محمد که خدای تعالی فرستاده و این جواب
که فرستاد توریة را پس بگذار ایشان را یهود و بگذار ایشان را تا پیوسته در اباطیل و
خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند وخامت و عاقبت آن را بر هم
فرموده که قل الله یعنی دل سوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار وَهَذَا كِتَابٌ
أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ و این قرآن کتابیست
که فرستاده ایم او را بسیار فاید و با برکت چه قرائت او خیر است و در او است علم اولین
و آخرین و مغفرت ذنوب و کشف کروب و حلال و حرام و در وست دوای جمیع آلام
باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و تا تو بیم کنی اهل مکه را و هر که در گرد

یعنی

یعنی مجموع اهل شرق و مغرب را و قری جمع قریه است و ام القری گرفته اند که
بمعنی جمع است پس هر جا که مجتمع باشد از شهر و ده بر آن ام القری توان گفت و مکه را ام
القری گفت بجهت آنکه تمامی زمین را از تحت او منبسط کرده اند با آنکه قبله اهل قری
و مجمع ایشان در وقت حج و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت ایمان می آورند بکتاب
با پیغمبر و تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات
بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و ایشان که بنبی و کتاب مصدق گرویدند بر نمازهای خود محا
فظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و
اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از سبب دروغ
ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ
سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا
أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ
وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ۝ و کیست ستمکارتر از آنکس که افترا کرد و بربست
بر خدای تعالی دروغ را و گفت من پیغمبرم او پیغمبر یا گفت که وحی میکنند بمن وحی کرده اند
بمن چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن
فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود و بر حماری نشسته
و سخنان بر من القا میکند و کیست ظالمتر از آنکس که گفت که زود باشد که نازل کردانم
مانند آنچه خدای تعالی نازل کرده اینها گویند که گوینده این سخن عبد الله بن سعد بن
ابی سرح القرشی بوده که کاتب دیوان نبوت بود و برادر رضاعی عثمان روزی که آیت
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم
ملاحظه میکرد بعد از آنکه کلمات ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبان
جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
بنویس که همچنین نازل شد عبد الله در شک افتاد و مرتد شد گفت اگر محمد صادق است
پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بدو می آید و اگر کاذب است پس من هم گفتم چنانچه او
میگوید ندانسته بود که آن حالت ببرکت مجلس حضرت و کتابت وحی یافته بود و عکس

اقوال بود که بر وتافته خود را در غمرات ضلالت انداخت و سرمایه ایمان در باخت
واگر به بینی تو ای بیننده چون باشند ظالمان یعنی کافران و مرتدان و مخالفان
دین نبی در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب گشایندگان دستهای خود
برای قبض روح ایشان وگفته اند که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود
آتشین بر ایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود
همچون متقاضیان مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبند یا میگویند
فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید امروز که وقت مردن
شماست تا ابد الابد بر جزا داده خواهید شد بعذاب خوار کننده بسبب آنکه بودید
که میگفتید بر خدای چیزی که نه درست بود که خدای تعالی بر من هیچ چیز نفرستاد
و وحی از پیش ما نیز نشده و غیر ذلک و بودید که از آیات او گردن کشی میکردید و
تعظیم نمی نمودید و در آن تامل و تدبر نداشتید ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم وما نری معکم شفعاءکم الذین زعمتم
انهم فیکم شرکاء لقد تقطع بینکم وضل عنکم ما کنتم تزعمون ● و بدرستی
که آمدید برای حساب و جزا سوی ما تنها نه مال با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم
و نه یار و نه مددکار گویند که آیت در شان نضر بن حارث بن کلده نازل شد در آن
هنگام که گفت زود باشد که لات و عزی برای ما شفاعت کنند حق تعالی میفرماید
که شما بی یار و مددکار و شریک بجزای ما خواهید آمد و لا یضر و لا ینفع بشما هیچ
نفع نرسانند بلکه مدد علت و در آن وقت آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم
نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه چنانچه در حدیث نیز وارد است که تحشرون
حفاة عراة غرلا حشر کرده شوید پای برهنگان و عریان و بریان و بگذاشتید آنچه
عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن تکبر
میکردید و بگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید
و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آنانکه گمان می بردید از روی جهالت بدرستی که ایشان
در تربیت شریکان خدایند و شفیعان شمایند چنانچه از پیش گذشته نزول آیت بدرستی
بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و گم شد از شما آنچه بودید که گمان

میبردید که ایشان شفیعان شما اند ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی من المیت
ومخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون ● بدرستی که خدای تعالی شکافنده
تخم است تا از وی نبات بروید و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید بیرون می آرد
زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیوتی دارد از مرده که تخم و دانه است تا بیرون می آرد
ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و بیرون آرنده
مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است این زنده کننده
میراننده الله است پس کجا بر گردانیده میشوید از وی فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا
والشمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم ● شکافنده نور صبح است از
ظلمت شب یعنی تاریکی را برد و روشنایی آورد و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از
تعب حرکات روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانهای شمار یعنی ایشان را دوار
مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بر ایشان متعین گردد این کار که سیر
و نور بر شمس و قمر برای حساب تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست دانا
بتدبیر امور عالمیان وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر
قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون ● و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت
بالغه بیافرید برای شما ستارها را تا راه بیابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان
و در دریاها و علامات قبله نیز از آن توان دانست و بجز این منافع دیگر هست
چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن آفریده اند که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا
دلیل قدرت ظاهر نیست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت ما بین ساخت با وجود بعد
مسافت میان آسمان و زمین بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را
برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر
ومستودع قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون ● و اوست آنکس که بیافرید شما را از یک
تن که آدم است علیه السلم پس شما را قرارگاهی است و جایی ودیعتی مستقر رحم است
و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آن
که هیچ آدمی قراری ندارد مستودع اوست و از نیست آخرت دار القرار گفته اند
بدرستی که بیان کردیم علامات و دلالت خود را برای گروهی که فهم کنند وهو الذی

تفسیر علی بن حسین الزواری

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا
مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَ
الرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ و اوست آنکه فرو فرستاد از جانب آسمان آبی پس بیرون
آوردیم بآن آب رستنیها هر چیزی مجمل فرمود آنگاه مفصل میگوید پس بیرون
آوردیم از این آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا
کرده است بیرون می‌آریم از این گیاه دانه بر یکدیگر گرفته یعنی خوشه و بیرون می
آریم از خرمابنان از شکوفه و غنچه وی شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی بهم پیچیده
یا زمین نزدیک از بسیاری بار و دیگر بیرون می‌آریم بوستانها از انگور و بیرون
آریم بآب باران درخت زیتون و انار را در حالتی که آن درختان بعضی بعضی را مانند
در برگ و در تخم و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و بعضی
شیرین و بعضی ترش شیرین یا در جنس واحدند یا مختلف بنگرید بمیوه هر درختی
که چون بیرون می‌آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی‌مزه و بنگرید در رسیدن وی که چگونگی
او که چگونه شکل و مزه و نفعی و لذت در وی پدید می‌آید بدرستی که درینها که یاد
کرده شد نشانهاست بر وجود قادر حکیم مر گروهی را که بگرویده اند وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ۝
و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند که مجوس اند ایشان ملقب بزنادقه
زیرا که کتابی که زعم زردشت آن بود که بروی نازل شده از نزد خدای تعالی و آن کتاب را
زند میگفتند و منسوب بوی زندی بعد از تغییر زندیق گفتند و جمع آن زنادقه
کردند و زعم باطل ایشان آنست که عالم دو مبدأ است یکی یزدان که خالق آدمیان
و دواب و انعام است و دیگر اهرمن که شیطانست که خالق حیات و عقارب و سباع
و اشیاء ضاره است حق سبحانه و تعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند
بزعم خود برای خدای تعالی انبازی دیوان را که ابلیس شریک خداست در خلق چنانکه
مذکور شد و حال آنکه او آفرید جن را پس چگونه مخلوق او شریک خالق میگردانند
و بر می بافند بعضی کافران برای او پسران چون عزیر و عیسی علیهما السلام و دختران

جون عزیر و عیسی علیهما السلام و دختران چون فرشتگان بی آنکه ایشان را علم باشد بحقیقت
آنچه میگویند پاک و منزه است خدای تعالی و برتر است از آنچه صفت میکنند که او را
شریک و فرزند است بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها از نیست بهست
و چگونه بود مر او را فرزندی و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید
و چگونه او را زن باشد که در زناشوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست
و میان او و ماسوی مجانست نه و بیافرید جمیع مخلوقات را و خالق را مانند نیست و
او به همه چیز عالم و داناست و غیر او را از این دانایی نیست پس او را مثل نبود و مانند نباشد
پس اسناد صاحبه و ولد بوی محال بود ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۝ آنکه بدین صفتها موصوف است خدا
سزاوار عبادت اوست پروردگار شما هیچ معبودی نیست مگر او آفریننده همه چیزها
پس او را بپرستید و او با وجود این صفتها بر همه چیزها نگاهبانست و متولی امور
بندگان لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۝ در نمی‌یابد
او را دیدها یعنی او را بدیدها نتوان دید زیرا که ادراک وقتی که مقارن شد ببصر مفهوم
میشود از وی رؤیت همچنانکه مقارن بآلت سمع شد مفهوم میگردد از وی سماع
و اضافه او ببصرها از خواص مبصرات نیست و او در مییابد خداوندان دیدها یعنی او می‌بیند
بآن معنی که او عالمست بمبصرات و دیده نمیشود و باین مخالفت و عدم مجانست حق
با جمیع مخلوقات چه بعضی از موجودات شأن ایشان آنست که بینند و دیده شوند
مثل حیوانات بینند و نه دیده شوند و بعضی دیگر نه بینند و دیده شوند مثل جمادات
و اعراض مدرکه مانند اعراض غیر مدرکه و حق سبحانه و تعالی مخالف این موجودات است
که بیند و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت حق تعالی مدح فرموده در این آیت بمجموع
امرین چنانچه در آیت دیگر فرمود وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ و عیاشی رحمه الله باسناد خود روایت
بذی الریاستین یعنی سهل بن فضل که پرسید از امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما
السلام از رؤیت حق سبحانه و تعالی که مردم در آن اختلاف کرده اند آنحضرت فرمود که کسی وصف
کند خدای تبارک و تعالی را بر خلاف آنچه او خود وصف فرموده باشد آن اعظم فریه

حولی

واجب نباشد بر خدای تعالی چه او فرموده که او پند و دین نشود خلاف این اعظم افتراست
و چگونه چنین نباشد و اوست بلو یك بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی می بیند
و کسی نداند آنچه وی میداند قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی
فعلیها و ما انا علیکم بحفیظ ۝ بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن از پروردگار شما
که بدانید بآن هدی را از ضلال و تمیز کنید حق را از باطل که از الجمله آنست که
بدانید که رویت حق محالست و او دیدنی نیست پس هر که بینا گشت بین منفعت او مر او راست
و هر که نابینا شود و نه بیند حجتهای ظاهر را و حق را بلباس باطل پوشاند پس ضرر آن
بروست و میفرماید حق تعالی به پیغمبر خود که بگو و نیستم من بر شما نگاهبان که محافظ
اعمال شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و کذلك نصرف الآیات
و لیقولوا درست و لنبینه لقوم یعلمون ۝ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم
دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف بر جا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند
و تا نگویند اهل مکه که تو خواندی و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار و قریش آن بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبر و یسار که دو بنده بودند از نبی روم تعلیم
میگیرد و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم
تا نگویند که تو از دیگری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام متعدد و هیچ بشر نیست حد بکم
تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را برای گروهی که میدانند که این کلام خداست
نقلست که بعضی از کفار عرب آنحضرت را بدین خود دعوت میکردند این آیت نازل شد
اتبع ما اوحی الیك من ربك لا اله الا هو و اعرض عن المشرکین ۝ پیروی آن کن
که وحی کرده شده بتو از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه هیچ معبودی نیست
مگر او و روی بگردان از شرك آورندگان و باقوال ایشان التفات منمای و لو شاء الله
ما اشرکوا و ما جعلناك علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل ۝ در تفسیر اهل بیت
علیهم السلام ورود یافته که اگر خواستی خدای تعالی که ایشان همه مومنان بودندی
که شرك نیاوردندی بلکه هرگز گناه نکردندی و صفت عصمت داشتندی پس هر اینه هیچ
احتیاج بجنت و نار لیکن امر فرموده ایشان را و نهی فرموده و در محك امتحان در آورده
و رها نموده تا با طاعت مستحق ثواب گردند و باجتناب مستوجب عقاب و نکرد اینده ام

زاید بن کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست
آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد کفار
قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات
کمال یاد میکنی هجا میگوییم آیت آمد که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا
الله عدوا بغیر علم کذلك زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم
بما کانوا یعملون ۝ و دشنام مدهید آنان را که می پرستند بجز خدای تعالی و قبایح
ایشان یاد مکنید که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدا را از روی ظلم و تجاوز
از حق بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی بحق جاه و تعالی زیرا که از دشنام
کسی که مستحق دشنامست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست
همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان بذکر عقاب بیاراسته ایم برای هر گروهی
کردار ایشان از نیك و بد در نظر ایشان بذکر ثواب و عقاب نیك را ثواب و بد را عقاب
تا آنچه میل طبیعت است بگذارند و بجانب حق میل کنند پس بسوی آفریدگار ایشانست
بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بآنچه بودند که عمل میکردند
آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد تو ما را
خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی
مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید
گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه ببینید
مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قول او دعوت عهد کردند بسوگند آن غلاظ و شداد تاکید
نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت توحید متابعت کنیم در بعضی تفاسیر آورده اند
که آنحضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل ع نزول فرمود و پیغام آورد که من
بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بران جاری شد که چون از انبیا بر نبوت ایشان
نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر بعد عهد بیرون نیایند عذاب استیصال
بر ایشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا تو
کنند حضرت قسم ثانی اختیار فرمود و آیت آمد که و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن
جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله و ما یشعرکم انها اذا جاءت

لا یؤمنون • و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندان ایشان که اگر آید بدیشان
نشانه از آنچه طلب میکنند هر آینه ایمان آرند بدان بگو جز این نیست که این آیتها یعنی
نشانهای نبوت که معجزاتست آن نزدیک خدای تعالی است و او بر اظهار آنچه ازو
خواهند قادرست و چه چیز دانا گرداند شما را ای مؤمنان بآنچه ایشان اگر آن پیدا
گردد بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گروید
وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ • و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق یعنی باز میگیریم الطاف از ایشان
بسبب کفر ایشان که تقلب عبارت از آنست و آنچه با مؤمنان میکنیم از الطاف و اعطا
از ایشان باز میداریم تا دلهای ایشان انقیاد حق نمیکنند و دیدهای ایشان
از دیدن راه حق باز میمانند بر ایمان نمی آیند در آخر همچنانکه ایمان نیاوردند
بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر و غیر آن و تقدیم تقلیب قلوب
بر ابصار آنست که ابصار و اسماع و غیر آن آلات و ادوات قلوبند و افعال ایشان
تابع افعال قلوبند و میگذاریم ایشان را در ضلالت جرمان و وادی طغیان خود سرگشته
میشوند یعنی لطف خود را حایل و مانع اختیار ایشان نمیگردانیم بسبب نافرمانی
وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ • و اگر چه ما فرو میفرستادیم
بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که لولا انزل علینا الملائکة و اگر
حشر میکنیم با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا بآبائنا و اگر
زنده میکردیم برای ایشان همه چیزها را که در دو منابت گروه گروه تا گواهی دهند بر صدق
آنحضرت و نبوت حضرت رسالت پناهی نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند باختیار
مگر آنکه خدای تعالی خواهد که بر سبیل اضطرار ایمان آرند و لیکن بیشتر کفار نمیدانند
که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد باختیار • وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا
لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ
غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ • و حضرت حق عز برای
تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند

جزء ۸ الثامن

ما گردانیدیم

ما گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی یعنی باز گذاشتیم ایشان را باختیارشان در دشمنی
و منع نفرمودیم ایشان را از آنکه از گناه و جبر اگر چه آن مزیل تکلیف است و میکنند از دشمنی کردن
کشان از جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل شیطان دور مانده اند از رحمت رحمان
وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن برای بعضی یعنی شیاطین انس و القا
میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و بعضی از انس انس را سخنان دروغ آراسته
برای فریب روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مر ابی ذر را که هیچ استعاذه بخدای
تعالی میکنی از شر شیطان انس و جن ابو ذر گفت انس را شیاطین می باشد آنحضرت
فرمود که بلی شیاطین انس بدترند از شیاطین جن مالک بن دینار گفته زیرا که بتعوذ
شیاطین جن میگریزند و از آن انس نه بلکه می آیند و مردم را دلیر میسازند بر معاصی
و اگر خواستی پروردگار تو ایمان مقهوری ایشان را منع کردندی دشمنی با پیغمبران اگر میخواست
که مانع شود قادر بود لیکن باز گذاشت ایشان را با فعال خود تا صحت ابقاء تکلیف
و امتحان مر مکلفین را پس بگذار ایشان را و آنچه دروغها که می بافند و از جهت اسماع و بر رشد
که وسوسه شیطان در سخنان رنگین و باطل برای فریب خلق است • وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ
أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ • یعنی
وسوسه ایشان از برای فریب است و برای آنکه میل کنند بآن دلهای آنکسانی که
منکر بودند بآخرت و برای آنکه بپسندند آن را و برای آنکه کسب کنند آنچه که ایشان کسب کننده اند
از گناهان • أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا • وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ •
بگو ای محمد که آیا بغیر خدای تعالی میطلبم کسی را که حکم بحق کند میان من و شما و فرق میان
حکم و حاکم آنست که حکم حکم نمیکند مگر بحق و حاکم گاه باشد که حکم بغیر حق کند و اوست
آنکه فرو فرستاده بشما قرآن را بیان کرده شده در حق و باطل و آنکسانیکه داده ایم ایشان را
کتاب چون علمای یهود و نصاری میدانند آنکه قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو
براستی و درستی پس مباش مخاطب است بامر احدی یعنی چون ادله بر حقیت قرآن
ظاهر شد مباش از شک کنندگان • وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ
لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ • و تمام شد حجت پروردگار تو در بیان توحید و نبوت

و امامت از روی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در اقضیه و احکام محکم
نیست تبدیل دهنده مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات تورات و زبور را زیرا که
حق سبحانه و تعالی ضامن محافظت قرآن کرده است زیرا که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یا معنی آنکه نبی
نخواهد بود این دین را که از شائبه نسخ مصون و محفوظ است و اوست شنوا گفتهای
همه دانا به اسرار همه وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ
يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ و اگر فرمانبری بیشتر کسانی که در روی
زمینند یعنی کفار و جهله اهل ضلال و گویند که مراد از زمین مکه است یعنی اگر مطیع شوی
اکثر اهل مکه گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد پیروی نمیکنند این گروه مگر
گمان خود را و گمان ایشان این بود که کیش ایشان بر حق است و نیستند ایشان الا که
دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار چه کفار قریش میگفتند که آنچه شما کشتید
حلالست چرا آنچه را که خدای بکشد حرام باشد و دیگر دعوی تحریم بحایر و انتساب فرزند
بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝ بدرستی که پروردگار تو داناتر است بآنکس که گم میشود از راه وی
و او داناتر است براه یافتگان و در آیت دلالتست بر آنکه ضلال و اضلال از فعل عبدست
خلاف آنچه اهل جبر میگویند و بر آنکه جایز نیست تقلید در اصول و اتباع ظن در دین
و اعتبار بکثرت و باین اشارت فرموده امیر المؤمنین علیه السلام بحارث همدانی رحمه الله
که ای حارث حق شناخته نمیشود برجال یعنی بسیاری مردم که بر چیزی اند بلکه
حق را بشناس تا بشناسی که اهل حق را شناختی و اهل حق اندک اند فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ۝ پس بخورید از آنچیزی که یاد کرده شده است نام خدای
تعالی بر وی در زمان ذبح او اگر هستید شما بآیتهای او و بحکمهای او در حلال و حرام گرویدگان
وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۝ و چیست شما را که نخورید از آنچه یاد کرده اند نام خدای تعالی
بر وی وقت ذبح کردن و بدرستی که تفصیل کرده خدای تعالی و بیان فرموده برای شما
آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل در آن آیتست که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الی آخر الآیة

یعنی حرام ساخت بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بسوی آن از محرمات
آن نیز حلالست عند الضرورة و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را در تحلیل
حرام و تحریم حلال بآرزوهای خویش بی دانشی یعنی بی دلیل و حجتی بران بدرستی که
پروردگار تو اوست داناتر بدانها که از حد در گذشته اند که حکمی از احکام الهی را تغییر
دهند خواه در زمان آنحضرت و خواه بعد از زمان آنحضرت در دین اضلال داخلست
و مضل البته ضالست و عقوبت آن خواهد کشید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ
إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ۝ و بگذارید و دست بدارید
آشکارای گناه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان
و گفته اند که نکاح محارم میکنند و بزنا مایل شوید و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست
که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم
طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم طلب نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از
حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا ظاهر گناه میل است بمتمنیات
نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را
بران اطلاع بود و باطن آنکه میان حق تعالی و بنده بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال
و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید
فاسده است و عزایم باطله قشیری میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن تخصیص
داشته که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً اینجا میفرماید که وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ
وَبَاطِنَهُ یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی جوارح است از نیران و نجات قلوبست
از عقوبت حرمان بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او و باطن او زود باشد که
جزا داده شوند بآنچه هستند که کسب میکنند وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ
إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ۝ شمه از پیش مذکور شد که مشرکان عرب که مردار را حلال داشتندی
گفتندی که ای محمد گوسفندی که میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند که
و آنچه چیزی که یاران تو میکشند و بسک حلال و پاکست و هر چه خدای میکشد
حرام و ناپاک از این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد این آیت آمد که

نخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدا بر ذبح او و بدرستی که خوردن او فسق است
و بدرستی که دیوان وسوسه میکنند بدوستان خود از کافران تا با شما خصومت
کنند که هرچه خود میکشید خود میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید و اگر
شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است بدرستی که شما مشرکان باشید
زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان برداری غیر او شرکست و باید دانست که شرط
در ذبح اسلام یا در حکم او و اگر ذمی یا ناصبی ذبح کند حلال نیست و اگر مخالف ذبح کند
حلالست و شرطست در ذبیحه استقبال قبله و تسمیه عند الذبح مثل بسم الله و الله اکبر
و اگر اخلال کند بیکی ازین دو عمدا حلال نیست و اگر فراموشی باشد جایزست اَوَمَن کانَ
مَیتاً فَاَحیَیناهُ وَجَعَلنا لَهُ نُوراً یَمشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ
بِخارِجٍ مِنها کَذلِکَ زُیِّنَ لِلکافِرینَ ما کانوا یَعمَلونَ • آیا آنکس که مرده بود
بکفر یا جهل یا ضلالت پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت و دادیم مر او را
نوری از حجج و براهین با تمییز میان حق و باطل میرود بآن نور در میان مردمان
براه راست پس آیا چنین کس باشد یعنی نباشد مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها
مانده نیست بیرون آینده از آن چنانچه آراسته اند یا آراسته شد در دل مؤمنان زینت داده
برای کافران از آنچه میکنند از عبادت اصنام و کسب آثام این آیت در شان حمزه بن
عبد المطلب رضوان الله علیهما و ابوجهل لعین نازل شده در وقتی که ابوجهل [illegible]
از روی جهل و بیحیائی نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بی ادبی کرده بود
که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز
در شکار بود چون باز آمد شکایت بیحرمتی ابوجهل لعین با او حکایت کردند
حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان
راند و اظهار اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام
ابوجهل لعین بدنام و محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیوة بمحبت حق
یا موت بنیکی است و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است
و حیوة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان بحیوة معرفت
روزی بود که حیوة بشریت بسر آید که کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ و هر که حیوة معرفت [illegible]

که

که فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً و از نیجاست که المؤمن حیٌّ فی الدارین و نشان این حیوة
سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و [illegible]
آورده که بعضی علما فرموده اند که اَوَمَن کانَ مَیتاً اشارت باولی مراتب نفس انسانیست
که آن استعداد محض است که مسمی است بعقل هیولانی نزد حکیم و فَاَحیَیناهُ اشارت
بدوم مراتب نفس که او را عقل بالملکه گویند و در این مرتبه حاصل است مر او را معقولات
مکتسبه ولیکن حاضر نیست بالفعل او را و بالملکه صاحب او هر گاه که خواهد استرجاع و استحضار
او قادرست بران و لهذا مسمی بعقل بالفعل است یعنی و زنده بفعل و یَمشی بِهِ فِی النّاسِ
اشارت بمرتبه چهارم اوست که نهایت که آنرا عقل مستفاد گویند که حاصل است
او را درین مرتبه معارف قدسیه و جلایای روحانیه که او را حاضرست بالفعل
و جوهر روح مستغنی با نیمه عارف و مستنیر باین عوارف و این از شان انبیاء و مرسلین است
سیما سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وَکَذلِکَ
جَعَلنا فی کُلِّ قَریَةٍ اَکابِرَ مُجرِمیها لِیَمکُروا فیها وَما یَمکُرونَ اِلّا بِاَنفُسِهِم وَما یَشعُرونَ
و همچنانکه در مکه بزرگان که کافر هستند پیدا کرده ایم در هر دهی بزرگان که گنهکاران
آن موضع اند یعنی ایشان را باختیار خود گذاشته ایم در هر شهری و دهی ایشان فریفته
مال و جاه شده غدر پیشه کرده اند تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از طریق حق
باز دارند چنانچه رؤسای مکه که بر سر چهار راهها کسان باز داشته بودند که در موسم حج
هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کند گویند که ساحرست و شاعر و کاهن
و امثال آن زجاج گوید که مجرمان اکابر هر موضع گشتند زیرا که بجهت ریاست مقتدرند
بر مکر و غدر و ترویج اباطیل از دیگر مردمان چه کثرت مال و قوت جاه ایشان را بران
میدارد که مردم تفوق جویند و در حفظ آن کوشند و این تمام نمیشود مگر باستعمال
بعضی از اخلاق ذمیمه مثل مکر و غدر و کذب و غیبت و نمیمه و بخل و ایمان کاذبه
و این دلیل کافیست بر خساست مال و جاه و مکر نمیکنند این کافران و بزرگان گردنکش
مکار مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است و نمیدانند ایشان که
تبعه مکر بصاحب او میرسد وَلا یَحیقُ المَکرُ السَّیِّئُ اِلّا بِاَهلِهِ آورده اند که ابوجهل
لعین و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم

اکنون که میگویند که در میان ما پیغمبری است که بدو وحی می‌آید راضی نمیشویم تا بما وحی فرود
چنانچه برو نازل میشود حق تعالی این آیت فرستاد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ
حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ۝ و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان گویند که ایمان نمی‌آریم تا
آیت یا معجزه ما و مثل آن بدهند مثل آنچه داده شد انبیاء پیغمبران خدای یعنی
وحی و کتاب یا معجزه فرود آید چنانچه بدیشان فرود آید ثعلبی رحمه الله گوید که مراد از رسل
حضرت پیغمبر است صلعم چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این برسبیل
تعظیم باشد و گویند که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با وی جمع کرده او را یا ایها
الرسل خطاب فرموده آورده اند که ولید بن مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گفت اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه سن من از تو اکثر و مال از تو
بیشتر هم حق سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بلکه بفضل و کمالست خدای
داناترست آنجا که مینهد پیغامهای خویش را چه نفوس مختلف‌اند بحسب جواهر و ماهیات
بعضی از آن قدسیه طاهره اند از علایق جسمانیات مشرقه بانوار الهیت مستعلیه
موثره در صورت بشریت و بعضی دیگر خبیثه کدره متعلقه بجسمانیات خالیه
از روحانیات هم در انصورت پس نفسی را که از قسم اول باشد صلاحیت قبول
وحی و رسالت ندارد و در آیت تنبیه است بآنکه حصول نبوت و رسالت لابد است
در وی از قلب سلیم و لطف جسیم و اخلاق حمیده که این طایفه عالیقدر از مقربان بارگاه
الهی اند و در مقربان تفاوت قلب و صفت مکر و ضرر و اخلاق ذمیمه در دیرانست
پس چگونه تواند بود حصول رسالت مر ایشان را و احوال امامت نیز بر همین منوالست و لیکن
حاصل باشد آنها را آنچه مناسب اخلاق و احوال ایشانست چنانچه حق تعالی میفرماید
که زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شدند و از رحمت الهی دور ماندند خواری و رسوائی
نزدیک خدای تعالی و عذاب سخت بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بر ایشان
در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ
يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ

الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ پس هر کرا خدای تعالی خواهد آنکه هدایت کند او را
بثواب و بطریق جنت شناسا گرداند بگشاید دل او را برای قبول اسلام بآنکه محکم شود
عزم او بر آن و قوی گردد دواعی او بر تمسک بآن و زایل شود از دل او وساوس شیطانی
و هواجس جسمانی و این لطف از جانب حق بنده و هر کرا خواهد که فرو گذارد و
دور دارد از ثواب و کرامت خود گرداند دل او را تنگ در کفر او بجهت عقوبت او بر
ایمان نه آنکه ایمان را از وی سلب کند چنانچه اعتقاد بعضی است بلکه بنا بر تنگی صدر او
که سبب وداع او میشود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالتی شک کبری کنند تا او
ترک کند آنحالت را ثعلبی رحمه الله آورده که بعد از نزول این آیت از پیغمبر صلعم
پرسیدند که چگونه منشرح میگرداند خدای تعالی صدر چه بنده را فرمود که میاندازد
نوری در وی تا وسیع و منشرح میشود صدر او گفتند یا رسول الله هیچ علامتی باشد
که بآن شناخته شود حضرت فرمود که آن علامت انابت است بدار خلود و پهلو
تهی کردن از دار غرور و خود را مستعد موت ساختن پیش از نزول آن چه ترتب
این بر آنست که اعتقاد کند که عمل آخرت نفع و خیر بیش زیاده است از دیگر اعمال
و آنکه عمل دنیا ضرر آن زیاده است از نفع و استعداد موت قبل از نزول نتیجه این
دو امرست که ترک دنیاست و رغبت آخرت و دیگر میفرماید که تنگی کافر از اسلام و ثقل
این بروی بمثابه ایست که گوئی بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و تنگی او
که با آسمان رود و این غایت تباعد است در گریختن همچنانکه تنگ میگرداند دلهای کافران را
میگمارد خدای تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که نمیگروند و تصدیق
نمیکنند وَهَٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۝
این اسلام راهی است پسندیده پروردگار تو در حالتی که راست و درو کجی نیست
بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را برای گروهی که پند میپذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ مر پندپذیران راست بهشت ذخیره
نزدیک خدای تعالی و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در آخرت بسبب آنچه
کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ
مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا

اَجَلَنَا الَّذِي اَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوٰيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ • و یاد کن روزی را که خدای تعالی جمع کند جن و انس را همه
ایشان را پس گوید ای گروه دیوان بدرستی که بسیار یافتید از آدمیان که باغوا تابع
خود ساختید و گویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان
بردند ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضی از ما ببعضی برخورداری انس
از جن آنست که ایشان را با آرزوهای نفس راهها نمودند و تمتع جن با انس آنکه
مطیع و منقاد ایشان شدند و بعضی گفته اند که استمتاع ایشان آنست که در مصیبت
معاونت میکند مر یکدیگر را دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان اجابت
میکنند و دیگر میگویند که الهی با استمتاع رسیدیم بدان وقتی که برای ما مقرر کرده
بودی مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چه خواهد
بود گوید خدای تعالی که این آتش است آرامگاه شما در حالتی که شما جاوید باشید در این
آتش مگر آنچه خواهد خدای تعالی از مقدار حشر شما از قبور و مقدار مدت محاسبه
شما از نشور یا آنچه خواهد که شما را از آتش بزمهریر نقل کند بدرستی که پروردگار تو
خداوند حکمت در آنچه کند با جن و انس دانا است باحوال و اعمال ایشان وَكَذٰلِكَ
نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ • و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و
انس را مسلط میگردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا باز میگذاریم هر یکی را بر چیزی
مالک بن دینار گوید که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه و تعالی فرموده که
نیست میگردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و بعد از آن ایشان را بدوستان خود و اشاره
که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ
نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بسبب آنچه ایشان کسب میکنند
از معاصی و مناهی باز دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ
وَالْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى اَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ
اَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ • ای گروه دیوان و آدمیان آیا بشما نیامد یعنی آمد پیغمبران
از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده و اما انس را چون با جن جمع کرد خطاب صحیح است

وگفته اند

وگفته اند از جن جن رسل بر ایشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را
نذر گویند و ایشان رسل رسولان اند به جن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت
رسالت صلعم را بقوم رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ و بر هر
تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید که آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت میخواندند
بر شما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را دیدن روز شما که اینست که روز قیامت
گویند در جواب که گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق
عذاب و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش
کردند و چون بعرصه محشر در آمدند بگناه خود معترف شدند و گواهی دادند
بر نفسهای خود آنکه بودند ایشان کافران ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ
وَاَهْلُهَا غَافِلُونَ • این فرستادن رسولان برای آنست که نیست آفریدگار تو هلاک
کننده ساکنان دیهها و شهرها بسبب ظلمی که از و بفعل آید چه او از آن اغراض که
بی جرمی ستم کند پیش از آنکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که ایشان کنند و حال آنکه
اهل آن شهرها و دیهها غافلانند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا
از خدای تعالی و قیامت خبر داده و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قومی نباشد
الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت باشد که لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولًا
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عقاب
از برای عملهای که کرده اند و بحسب آن مراتب جزا می یابند ان خیرا فخیر وان شرا
فشر و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ •
و پروردگار تو بی نیاز است در ذات و صفات و افعال و احکام از همه چیز او است
حتی از عبادت بندگان خداوند رحمت زیرا که هر آنچه داخل است در وجود
از خیرات و راحات و کرامات و سعادات از روحانیات و جسمانیات با ایجاد و تخلیق
و رحمت شامله و رأفت کامله اوست و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند
بی نیاز است از طاعت مطیعان و خداوند رحمت است بر مجرمان و عاصیان اگر خواهد

بپرد شمارا و عبد اهل مکات یا جن و انس که سبق ذکر یافتند و خلیفه و جانشین
سازد از پس شما هر کرا خواهد از مخلوق خود همچنانکه شمارا پیدا کرد از ذریت قومی
دیگر که پیش از شما بودند چه آنکه قدرت دارد بر تصویر نطفه متشابهة الاجزا باین
صورت مخصوصه قادر خواهد بود بر تصویر او بصورت دیگر بعد از آن إِنَّ مَا تُوعَدُونَ
لَآتٍ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ۝ بدرستی که آنچه وعده داده اند شمارا از قیامت و متعلقات
او هر اینه بودنی و آمدنی است بی شك و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را
در بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ بکو ای محمد که ای قوم من
مراد کفار قریش اند عمل کنید همه یك بر حال خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت
شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است بکوید بر حالت
خود باشید که بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری پس
زود باشد که بدانید که کدام از ما و او را خواهد بود عاقبت پسندیده در آخرت
بدرستی که پیروزی و رستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار و ظلمه و مخالفان
دین نبوی در کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی بیابند که دنیا کجا رسد
و دولت فلاح کرا رسد به بینند که در و بنیان شکست بال ابراهیم کرامت چون
خوانند و خواجگان صاحب جمال ابنوی یزدان نزلت چون راندند آورده اند که
مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یك نیمه برای خدا و یك
نیمه برای بتان نشان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی
برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی
و آنچه سهم بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای
بهتر بودی بدل کردندی آن را بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی
بر حال خود بکذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی
برداشتندی و گفتندی که خدای تعالی توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر از
نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با بتان ضم کردندی و
گفتندی که ایشان فقیر و محتاجند حق سبحانه و تعالی ازین خبر میدهد و میفرماید

وجعلوا

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا
لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝ و مقرر کرده اند برای خدا از آنچه خدای تعالی آفریده است
از کشت زار و چهارپایان بهره پس گفتند این نصیب مر خدا راست بادعای باطل و
گفتار دروغ ایشان و دیگری برای بتان و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان
یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده ایم پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان
بزعم ایشان پس نمیرسد بخدای تعالی و در آن تصرف نمیکنند و آن نصیبی که
مر خدا راست پس آن میرسد به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند
و نام زد بتان میکنند بد حکمی است که ایشان میکنند و علما رحمهم الله چند وجه
ذکر فرموده اند در بدی حکم ایشان اول آنکه ایشان جانب بتان را رجحان داده اند
در رعایت و حفظ بر جانب حضرت یزدان و این غایت سفاهت است دوم جدا
کرده اند بعض کشت زار برای خدای و بعضی دیگر از برای غیر او با آنکه حق تعالی
خالق همه است سیم آنکه این حکم احداث کرده از پیش خود و شاهدی بر صحت این
نیست نه عقل و نه شرع چهارم اگر خوب میبود افراز نصیب بتان نیکو میبود
افراز نصیب از برای هر سنك و کلوخ پنجم تاثیری نیست بتان را در حصول
حرث و انعام و قدرتی نیست ایشان را که ازین فایده گیرند پس افراز نصیب از برای
ایشان عبث باشد وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ
شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتَرُونَ ۝ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات بجای آیند
برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشان را با آنکه دختران را زنده بکور میکردند
جهت فقر و درویشی و عار شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش
میدهند کشتن فرزندان را ایشان طریق در چشم مشرکان تا هلاك کنند ایشان را یعنی گمراه
سازند و تا پوشانیده کردانند بر ایشان دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش
اسمعیل و اگر خواستی خدای تعالی که مانع آن شود یا مضطر کرداند ایشان را ابنا آن
میکرد و اگر میکرد ایشان نمیکردند و لیکن این منافی تکلیف بود پس اگر آنچه میخواستی

تفسیر علی بن حسن الزواری

نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند پس بگذار ایشان را با افترا و دروغ
که میگویند وقالوا هذه انعام وحرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم
وانعام حرمت ظهورها وانعام لا یذکرون اسم الله علیها افتراء علیه
سیجزیهم بما کانوا یفترون ۝ و گفتند که این نصیب آلهه ماست چهارپایان و کشت
حرامست بخند و نخورد آنرا مگر آنکه ما میخواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان
و مطلق زنان را دخل نمیدادند بگمان باطل خود بی حجت و برهان و میگفتند که این
چهارپایانند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر
و سوایب و حوامی که پیش مذکور شدند و دیگر چهارپایانند که برای قربان بتان
یاد نمیکنند نام خدا را بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند و در همه افترا میکردند
افترا کردنی بر خدای تعالی که میگفتند اینها خدای فرموده زود باشد که جزا دهد
ایشان را بسبب آنچه افترا میکنند وقالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة
لذکورنا ومحرم علی ازواجنا وان یکن میتة فهم فیه شرکاء سیجزیهم وصفهم
انه حکیم علیم ۝ و گفتند که آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی شکم
بحیره و سائبه از بچگان پاکست و حلالست مر مردان ما را و حرام کرده شده است
بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود پس ایشان
همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند زود جزا دهد خدای تعالی وصف
ایشان را که دروغ بر خدای می بندند بتحلیل و تحریم بدرستی که خدای تعالی
حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت
قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء
علی الله قد ضلوا وما کانوا مهتدین ۝ بدرستی که زیان کردند آنانکه میکشتند
فرزندان خود را از روی بیخردی و بی دانشی چنانچه مذکور شد و حرام ساختند
آنچه روزی داده است ایشان را خدای تعالی یعنی بحایر و سوایب و غیر آن
و بربافته اند افترا بر خدای بدرستی که گم شدند در ضلالت و نیستند راه
یافتگان بطریق حق وهو الذی انشأ جنات معروشات وغیر معروشات
والنخل والزرع مختلفا اکله والزیتون والرمان متشابها وغیر متشابه

کلوا

کلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین ۝
و اوست آنکه برای شما پیدا کرد بوستانها از تاکها برداشته و قایم بچوبها و بر زمین
افتاده بی قایمه و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند
و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد و بیافرید درخت خرما را و کشت را
از آنچه ساق اندازد و برگهای او و حبوب در حالتی که مختلف است ثمر هر یک از اینها
در هیئت و کیفیت و دیگر پیدا کرد زیتون را و انار را در حالتی که مانند یکدیگرست
برگهای او یا در قدر و لون و طعم و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است و
برخی شیرین و بعضی میان آن و این بخورید از میوههای هر یک چون میوه کند
و اگر چه نارسیده و خام باشد و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز
درویدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوهها مبالغه است در اهتمام بصدقه
و عدم تاخیر در ادای آن اما اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقات بر ما فرض
و غیر آن نه زکوات مفروضه و نیز از ائمه اثنی عشر علیهم السلام این نقل و روایت
ولا تسرفوا و اسراف مکنید این قولست چنانچه آورده اند که ثابت بن قیس را ترتیب پانصد
نخل بود که خرمای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیت آمد که واجب
در مکنید در تصدق دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید در معالم
آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک قشیری
آورده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه یکدانه کنجد باشد و هر چه
برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اگر چه هزار خزانه بود بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را ومن الانعام حمولة وفرشا
کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ۝
و اوست که بیافرید از چهارپایان آنرا که بار کشد چون شتر و گاو و آنرا که بر زمین
افکنند برای ذبح چون گوسفند یا آنچه از پشم و موی و برا و فرش سازند مثل گلیم
و پرده و غیر آن که مصدر بمعنی مفعول باشد و گفته اند که حموله کبار انعامست و
فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک مانند فرش بخورید از آنچه شما را روزی
داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی براه او

تفسیر علی بن حسن الزواری

مرویست و حلال را حرام و سازند بقول او بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ
أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود
مزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند
انعام را چنانکه گفتیم و این هشت زوج هشت فردند هر یکی زوج دیگری از انچه پشم
دارند و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او و از انها که موی
دارند ایشانرا بز گویند دو زوج یکی نر و دیگری ماده بگو آیا دو نر را حرام کرد خدای تعالی
یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر و رحمهای دو ماده از دو جنس خواه آنچه
در رحم است ماده باشد و خواه نر خبر دهید مرا بطریق معلوم که دلالت کند بر آنکه
خدای تعالی کدام را حرام کرده است اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک او است
وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا
و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز همان منوال دو زوج بگو هر دو نر را از
شتر و گاو حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا که حرام ساخته که فراگرفته است
آنرا رحمهای هر دو ماده آیا بودید شما حاضران و شاهدان که دیدگان آنهنگام که حکم کرد و وصیت
کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول این آیت آنست که عوف بن مالک بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت که یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام
کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت که
خدای تعالی حرم کرده است این آیت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که خدای
ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه
و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا انثی عوف بن مالک ساکت
و اگر میگوئید که تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور بایستی که حرام بود و اگر باعتبار انوثت
پس تمام اناث بایستی که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین
پس همه بایستی که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک

چرا سخن نگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برخواند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
پس کیست ظالمتر از آنکه افترا کند بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد بدو تحلیل و
تحریم اشیا را تا گمراه کنند مردمان را بی دانش مراد اکابر ایشانند که وضع این رسم تعلق
بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از گند او در رنج بودند
بدرستی که خدای تعالی راه ننماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت اند
مشرکان مکه چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال است پس حرام کدام است
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا
مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ
وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگو ای محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند
چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آنچه مرده یا خون ریخته
شده و مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از او بیرون
آید پس خونی که مخلوط بلحم باشد و در آنجا مانده معفوست لیکن سپرز حرام است
بخلاف جگر یا گوشت خوک و اگرچه جمیع اجزای او حرام است از شحم و غیره لیکن آنچه
مقصود است در اکل لحم است بنابرین تخصیص لحم یافته پس بدرستی که آن پلید است
یا گشته شده بفسق و آن چهارپاییست که آواز برداشته شده است برای غیر خدای
بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند و آنرا فاسق گویند برآنکه بواسطه آن
عمل فاسق میشوند پس هر که بیچاره گردد مانده باشد نه ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع
طریق و نه درگذشته از حد شرع یا آنچه سابقا در البقره مذکور شد پس بدرستی که
پروردگار تو آمرزگار است مواخذت نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند
مهربانست که بیچارگان را درآن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ
وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا
اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بر آنکسان که یهود شدند
حرام کردیم هر جانوری که ناخن دارد چون شیر و سباع و طیور و گفته اند که مراد

منقار و سم دارد در این داخل است و بعضی گویند همین شتر و بط است و دیگر گویند
که مراد شتر و شترمرغ و بط است که بر ایشان حرام بوده و از گاو و گوسفند حرام کردیم
بر ایشان پیه‌هایی که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن مگر آنچه بر داشته
بودندی پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون
یا آن چربی که بودی متعلق بر روده‌های ایشان یا آمیخته بودی با استخوانها چون
دنبه و بنا گوش و مغز استخوان تحریم آنچه بر ما یاد داشت داده بودیم جهودان را به سبب
ظلم ایشان و به درستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوک فقل ربکم
ذو رحمة واسعة ولا یرد بأسه عن القوم المجرمین ۝ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند
ای محمد در خبری که من به تو وحی کرده‌ام پس بگو که پروردگار شما خداوند بخشایش است
که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نمیشود
عذاب او از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که مهلت اما اهمال نخواهد بود
سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء
کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه
لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون ۝ زود باشد که بگویند آنانکه
شرک آورده‌اند در این آیت اعجاز قرآن به غایت ظاهر است که از ناآمده خبر داد و بعد
از نزول آیت مشرکان گفتند اگر خواستی خدای تعالی شرک نمی‌آوردیم ما و نه پدران ما
و حرام نمیکردیم هیچ چیزی یعنی اعلام فرموده بخیرها بینها همچون این تکذیب که قوم تو کنند
و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده ایشان را به توحید و ترک شرک و ترک تحریم حلال انعام
پس چون میگویند که اگر خدای خواستی ما نمیکردیم اینها را بان قول تکذیب رسول صلی
الله علیه و آله میکنند همچنانکه تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند تا آن وقت
که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امر معلومی که
بدان حجت آرید بر سخنان خود پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما شما پیروی
نمیکنید در مقالات خود مگر گمان و پندار خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ
میگویند قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین ۝ بگو ای محمد اگر شما را
حجتی نیست بر قول خود پس مر خدای راست حجتی رسیده به نهایت صحت که کافر و پیغمبر

فرستاده

فرستاده و شما را راه نموده پس اگر خواستی هر آینه ملجا ساختی شما را بایمان و راه نمودی همه
شما را لیکن نکرد این را تا منافی تکلیف نباشد و این مشیت مخالف مشیت مذکور است
در آیت اولی زیرا که اثبات آن نفرموده و نفی آن کرده و اولی مشیت اختیاریست و ثانیه
مشیت الجائی قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا
فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا والذین لا یؤمنون
بالآخرة وهم بربهم یعدلون ۝ بگو بیارید گواهان خود را آنانکه گواهی دهند که
خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن پس اگر گواهی دهند
خود برای خود تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و از پی مرو آرزوها
کافران که از روی عناد تکذیب کرده‌اند آیتهای ما را در حلال و حرام و دیگر پیروی
مکنید آنان را که نمیگروند بدان سرای یعنی بت پرستان و ایشان به پروردگار خود
برابر میکنند بتان را قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین بالدین
احسانا ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا
الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلکم
وصیکم به لعلکم تعقلون ۝ بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه
حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست
که احکام او در هیچ شرعی منسوخ نبوده و این ده حکمست از اوامر و نواهی از آنجمله عدم
شرکت با آنکه لا تشرکوا منصوب باشد یعنی بطرح لام یعنی بیان فرموده از برای شما حرام را
بجهت آنکه شریک مسازید بخدای چیزی را زیرا که ایشان حرام میکردند آنچه خدای تعالی
حلال کرده بود پس غیر خدا را گردانیده‌اند بجای او در قبول آن امر پس با این چیز مشرک
میشوند و جایز است آنکه متعلق باوصیکم باشد یعنی امر فرموده شما را که شریک مگردانید
بخدای تعالی هیچ چیز را و نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی [illegible] آورده
که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریبند
در وجود و تربیت دو واسطه‌اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت
خود ساخته و مکشید فرزند خود را از جهت ترس درویشی و احتیاج ما روزی میدهیم
شما را و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب امری ناحق میشوید و نزدیکی

مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقصودت
او کافر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بران اقدام
نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه
پنهان بود و گفته اند ما ظهر خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است
و ما بطن افعال قلوب یا انکه مراد مطلق گناه باشد چه گناه ازین دو حال بیرون نیست
و مکشید آن نفسی را که حرام کرد خدای تعالی کشتن او را مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل
مرتد یا رجم زانی محصن این چیزها نهی و بعد امر کرد خدای تعالی بشما تا آن نامکرید یاد
و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ
كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید و نزدیک شدن منهی است چه جای تصرف و نزدیک
مشوید مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیفزاید
شود و از آن مخورید و بکس مدهید تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و رشد کردد
و تمام بجای آرید کیل را یعنی مکیلات و ترازو را یعنی موزونات بعدل و مساوات یعنی کم مکنید
و زیاده مستانید در بیع و آورده که بعد از نزول این آیت اصحاب گفتند یا رسول الله
ما قادر نیستیم برانکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که یکسو میل نکند
حق سبحانه آیت فرستاد که ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری
در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم هرگاه
که حق سبحانه و تعالی انتم قدر بجویز نفرماید پس چگونه تکلیف کافر با ایمان کند که او را قدرت
بران نباشد یا چگونه خلق کند در وی قدرتی که موجب کفر و عصیان او گردد و بعد از ان نهی کند
او را ازان تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید
در حکومت یا گواهی دهید پس عدل کنید در جمیع اقوال عدالت مرعی دارید اگرچه باشد محکوم به
یا محکوم علیه یا مشهود له یا مشهود علیه بلکه عامتر از مذکورات از حکایات و روایات
و رسالات که در محاورات کنید با ایشان خداوند خویش نزدیک یعنی منظور در خویش رضای
او را دیده و بعهد خدای که احکام شریعت یا پیمانی که کنید وفا نمایید این اوامر

و این نهی

و این نهی وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا
صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ
وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و بر شما میخوانم حکم دهم راست و آن آنست که آنچه
مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت راه منست
راه راست تا بعت بر متابعت کنید و پیروی کنید این راه را و از پی مروید براههای
پراکنده و ادیان مختلفه راستی از فکر و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت و بدع و ازین بل
آنچه خلاف طریق هدایت رسول صلوات الله علیه که آن راهها جدا کرد اند
و دور سازند شما را از راه حق مر این اتباع فرموده است خدای تعالی بحفظ آن شاید که
شما پرهیز کنید از ضلالت و دوری از حق ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى
الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ
پس بخوان برایشان آنکه دادیم موسی را توریة برای تمامی کرامت و نعمت بر کسی که
نیکو نماید قیام باحکام وی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل
تفصیل و برای هدایت و دلالت بر حق و آن نه آنی که اهتدا یافته اند بآن بسوی توحید
و عدل و شرایع و بعث یعنی که مقرر است برای سایر اهل تکلیف مر این چیزی که
در وحست از امر و نهی و وعد و وعید و احکام شاید که بنی اسرائیل بلقای جزای
پروردگار خود ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را بسیار نفع پس پیروی کنید
او را و بپرهیزید از مخالفت او شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت او أَنْ تَقُولُوا
إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ
و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای گروه عرب که جز این نیست که فرستاده
شده است کتاب بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری و بدرستی که ما هستیم از
قرائت ایشان و کتاب ایشان بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند برکرر بلغت
ایشان أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ
عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

وبراي آنکه نکويند اکر فرستاده بودندي بما کتابي چنانچه برجهودان وترسايان
هر آينه ما ميبوديم براه يافته تر از ايشان پس بدرستي که آمد شما را حجتي روشن از پروردکار
شما يعني قرآن بلغت شما فرود آمده وراهنمائي که متابعت او کنند بمقصد ومقصود
رسند وبخشايش مومنانرا واين هر سه صفت قرآنست وبعضي بينه را کواه کيرند وکويند
که مراد از آنحضرت رسالتست صلعم که کواه اوست وهدي ورحمت نيز اوست يعني
خداوند رحمت وهدايت اهل ايمانرا پس کيست ستمکارتر از آنکس که دروغ شمرد
آيتهاي خدايرا واعراض کرد از آن زود باشد که جزا دهيم آنانرا که برميکردند از آيتهاي ما
بشدت عذاب تا بعذابي که بدترين عذابها باشد بسبب آنکه بودند که اعراض ميکردند
از قرآن هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ
مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ آيا انتظار ميبرند
اهل مکه يعني منتظر نيستند بعد از تکذيب قرآن وپيغمبر مکر آنکه بيايند فرشتکان
بقبض ارواح ايشان فرود آيند ملائکه عذاب بر ايشان يا بيايد امر پروردکار تو
بعذاب ايشان يا بيايد بعضي آيات او ومراد ازين آيات علامت قيامت باشد وآن بسيارست
وازجمله وقايع عظام خروج دابة الارض باشد وپيدا شدن ياجوج وماجوج
ودخان وطلوع آفتاب از مغرب يا آنکه بيايد بعضي از آيات پروردکار تو که بقول
اکثر مفسرين طلوع شمس است از جانب مغرب وچنين کويند که آفتاب در شبي از مغرب برآيد
دراز باشد ودرازي آن متهجدان واهل اوراد دريابند که چون از اوراد فارغ
شوند انتظار صبح برند صبح برنيايد دکمان افتند ديکر باره اوراد باسر کيرند
وچون تمام شود از صبح پديد نباشد دانند که کار عظيم از خلوتخانه غيب بعرصه کاه
شهادت مي آيد بتضرع وزاري وتوبه واستغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب
اثر کند وآفتاب از افق غربي برآيد واو را نور نبود وهمه خلق آنرا مشاهده کنند وچون
اين آيت عظيم ظاهر کردد غيب عين شوند وايمان اضطراري بود وبدين سبب اين سود
نکند هيچ نفسي را ايمان او که نبوده است که ايمان آورده باشد پيش ازين ولم يکن ايمان
آورده يا نبوده که کسب کرده باشد در ايمان خود نيکوئي يعني عمل پسنديده پس ايمان کافران

فاين

٢٧٠

فاين نکند درين روز ونه اکتساب طاعات وخيرات مومنان يعني هرکه پيش از طلوع
آفتاب از مغرب ايمان داشته باشد اما اعمال فرو کذاشته باشد وخير نا کرده چون
اين آيت معاينه بيند وانکاه خيري کند آن خير پذيرفته نباشد وآيت دالست برآنکه
اکتساب خيرات غير ايمانست زيرا که عطف فرموده کسب خيرات وطاعات را در حال الايمان
بر فعل ايمان وآيات وعلاماتي که در وقت ظهور آن ايمان وخير پذيرفته نشود بعد
از زمان ظهور مهدي ونزول عيسي عليهما السلام خواهد بود زيرا که در زمان آنحضرت
ايمان کامل کردد وعدل وداد بنهايت برسد چنانچه در کشف الغمه آورده که روايت کرده
مفضل بن عمر که شنيدم از ابي عبد الله ع که ميفرمود که قائم ما هر کاه که ظاهر شود
روشن کردد زمين بنور روي او ومستغني کردند مردمان از روشني آفتاب وزايل
شود ظلمت وفنا بکند عمر مردم معمر ودراز عمر شوند در زمان ملك آنحضرت چنانچه
مردي باشد که هزار فرزند او را باشد همه نرينه که در ميان ايشان هيچ ماديه نباشد
وظاهر کرداند زمين کنجهاي خود را تا به بينند مردم بر روي زمين آنرا وطلب کنند مردي
از شما کسي را که صله دهد او را بمال خود وزکوة دهد او را نيابد او کسي را که قبول کند
اين از و مستغني شوند مردمان بآنچه روزي داده حق جل وعلا ايشانرا از فضل خود
ودرين باب نقول صحيحه بسيار وورود يافته حق تعالي ميفرمايد بعد ازين که
بکو اي محمد انتظار ورود اين آيتها که ما نيز منتظر اين علاماتيم وچون ظاهر شود
واي بر شما وخوشا حال ما إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي
شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بدرستي که آنانکه پراکنده
کردند دين خود را که بعضي بانبيا وکتب ايمان آوردند وبعضي کافر شدند وکشتند
کروه کروه چون يهود که هفتاد ويك فرقه ونصاري که هفتاد ودو فرقه بودند
نيستي تو از قتال ايشان در چيزي يعني وقت محاربه ايشان نيست اين حکم بآيه
السيف منسوخ است وروايت از ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام که ايشان
اهل ضلالات وشبهات وبدع اند ازين امت که اديان مختلفه پيدا کرده اند وچند
کروه شده اند که هفتاد ودو کروه باشند از هفتاد وسه چه يکي از آن ناجيه اند
ومعني لست منهم في شيء آنست که تو از ايشان بيزاري ومذکور شد که ناجيه کانند

جز این نیست که کار ایشان با خداست اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد عفو فرماید
دهد پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بآنچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝
هر که بیاید بنیکوئی پس مر ویراست ده بار مانند آن یعنی ده نیکوئی و بعضی از مفسران
گویند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر الحقایق
آورده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه میتواند آمد
اول حسنه ایجاد از عدم دوم آفرینش در احسن تقویم سیوم تربیت چهارم رزق پنجم
بعث ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات و سیئات هشتم توفیق نهم اخلاص دهم قبول
حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آورد و هر که بیاید بسیئه
یعنی بفعل بد پس جزا داده نشود مگر بمانند آن یکی بیکی و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند
ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ بگو مرین قوم را که تفرقه در دین افکنده اند که بدرستی که راه نموده
مرا پروردگار من براه راست دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
یعنی پاینده درست که آن ملت ابراهیم است در حالتی که ابراهیم ع از همه دینها بدین
مایل بود و نبود ابراهیم ع از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ
إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۝ بگو بدرستی که نماز من و قربانی من یا حج من و زندگانی من
یعنی آنچه برانم در زندگی و آنچه بر آن میرم از ایمان و طاعت همه مر خدای راست که
آفریدگار عالمیانست هیچ انبازی نیست مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او شریک نکنم
چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت ذبح تلبیه دیگری را با او
یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک
و گفته اند که مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه
کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بدین مامور شده ام و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام
نبی مقدم است بر اسلام امت قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ۝ وَلَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم

بما کنتم

بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع
بدین ایشان این آیت نازل شد که بگو آیا بیرون خدای طلبم پروردگاری و در عبادت
او را شریک سازم و حال آنکه خداست آفریدگار همه چیزها پس ما سوی او مربوب
و مخلوق او باشد و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها
مگر وبال آن بر او باشد و ولید بن مغیره میگفت که ای صنادید عرب متابعت من کنید
و گناهان شما در گردن من حق سبحانه و تعالی فرمود که و بر ندارد هیچ بردارنده بار
دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما
پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بآنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در زندگی
از امور دینیه و حق و باطل آنرا بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ
سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان
خلیفهای زمین بعد از قوم پیشین یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت
و برداشت بعضی را از شما زبر بعضی دیگر بپایهای بلند در رزق یا در صورت
و عقل و تمیز و مال و قوت و امثال آن تا بیازماید شما را در آنچه بشما داد از مال و
جاه و غیر آن تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت
کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان که مستحق عقوبت شده اند و بدرستی که او
آمرزنده است و مهربان بر شاکران و صابران و لهذا افتتاح سوره بتحمید فرمود و
اختتام بمغفرت و رحمت تا حمد و شکر گویند او را و ابن روایت کند علی بن ابراهیم
رحمهما الله از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما الصلوة والسلام که آنحضرت فرمود که
سوره انعام نازل شد یکبار و با او هفتاد هزار ملک بود تسبیح و تهلیل و تکبیر گویان
پس هر که بخواند این سوره را آن فرشتگان تسبیح کنند از برای او تا روز قیامت و ابن عباس
رضوان الله علیهما گوید که هر که بخواند این سوره را در هر شبی او از ایمنان باشد در روز
قیامت و آتش دوزخ را بچشم نه بیند هرگز ببرکت تلاوت این سوره

سورة الاعراف مکی و هی مایتان و ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
المص ۝ كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

تفسیر علي بن حسن الزواري

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و
لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق
یا ایمانست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال القدر
یو نکته انا الله اعلم و افضل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق
از باطل جدا میکردانم و در تأویلات کاشفی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت
و لام عبارتست از ذات با صفت علم و کاف از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی
گویند و صاد صورت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گویند معنی او
الم نشرح لک صدرک است بدلیل فلا یکن فی صدرک حرج و یکی از اهل عرفان
فرموده که معنی او آنست که یا آل محمد اصبروا علی البلاء لان البلاء موکل علی الانبیاء
ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل ای آل محمد صبر کنید بر بلا زیرا که بلا موکل انبیاست
باز اولیا باز آنها که مانندترند بایشان باز مانندتر این کتابست فرو فرستاده شده
بسوی تو پس می باید که نباشد در سینه تو تنگی بسبب ابلاغ آن که بر تو ظاهر شده که
در ضمن آن محنت بسی راحتست یا آنکه باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی
و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرو فرستاده است تا بیم کنی کافرانرا
و تا پند دهی بدان مؤمنانرا اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا
من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون ای پیروی کنید ای مکلفان آنچیز را
که فرستاده اند بشما از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر
و نواهی او و پیروی مکنید بجز کار خدای نعم دوستانرا مراد اصنام اند که کفار
ایشانرا دوست میگرفتند یا شیاطین انس و جن که خلق را در گمراهی می افکندند
اندکی پند میگیرید که متابعت غیر حق کنید و کم من قریة اهلکناها فجاءها
بأسنا بیاتا او هم قائلون و بسیاری اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که هلاک
کردیم ایشانرا پس آمد باهل آن شهرها و دیهها عذاب تا در شب هنگام باشند
قوم لوط یا فرود آمد ... بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون
قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و راحتند
و نصوص و توقع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعبتر و مختر است چنانچه

نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است فما کان دعواهم اذ جاءهم بأسنا الا ان قالوا
انا کنا ظالمین پس نبود در خواست ایشان وقتی که آمد بدیشان بلا و عذاب
مگر آنکه گفتند بدرستی که بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف
نمایند بگناه خود و مظنه آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه
نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار
مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد
یافت انشاء الله تعالی فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین
پس هر آینه که بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از
قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و تعذیب است و هر آینه که
بپرسیم فرستاده شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این
سؤال تشریف و تقریبست و گفته اند امم را از فرمانبرداری انبیا علیهم السلام پرسند
و انبیا را از مهربانی برامم فلنقصن علیهم بعلم و ما کنا غائبین پس هر آینه بخوانیم
بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشانرا بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کرده
و گفته و شنوده ایشان چه بوده و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان
غرض که او جل و علا عالمست بکلیات و جزئیات و هیچ برو پوشیده نیست از جسمانیات
و وجدانیات والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون
و سنجیدن اعمال در آن روز یعنی قیامت درستست و بودنی و گفته اند صحائف
اعمال را وزن کنند بمیزانی که آنرا عمودی و دو کفه باشد و همه خلائق در آن نگرند
و گویند نیز که اعمال مؤمن مصور بصورت حسنه باشد و اعمال کافر و منافق و مخالف
بصورت قبیحه و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند
که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و گفته اند یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات
را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و نیز گویند که این میزانرا یک کفه او بر جنت
بود و کفه دیگر بر جهنم و اگر بنهند آسمانها و زمینها را بر کفه از آن گنجایش داشته باشد
و گویند او جبرئیل بود ... که گران بود اعمال سنجیده او و بر تقدیر موازین جمع موزون
و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال که الذین تا

بطاعت و آثار اگر میزان گران باشد پس آن گروه ایشانند رستگاران و رستگان
نجات و من خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم بما كانوا بآیاتنا
یظلمون و هر که سبك باشد عملهای وزن کرده او و آن سبکی بکفر و نفاق و خلاف
حق و معصیت خواهد بود پس آن گروه آنانند که زیان کردند بهرهای نفس خود را
یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بسبب آنکه بودند بر کر کردن آیات ستم میکرد
یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق گویند که آیت دلالت دارد
بر آنکه هر که حسنات و سیآت متساوی و متعادل باشد موجود نیست والله اعلم
و لقد مکناكم فی الارض و جعلنا لكم فیها معایش قلیلا ما تشکرون
و بدرستی که ساممکن کردانیدیم شما را ای آدمیان در زمین جهت سکنی و زرع و
گفته اند خطاب باقریش است که سبز ما یکه شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر
میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان و آفریدیم برای شما در زمین اسباب
زندگانی از مکاسب در تجارات و آنچه سبب معیشت است و تصریح یا در معایش
شهرت یافته با اصلی نه زایدی مثل صحایف که جمع صحیفه است بهمزه که اینجا از یای جمع
چنین نعمتی اندکی شکر میگویید یا از شما اندکست که بر این هم شکر گزاری و سپاس
داری قیام مینمایید و لقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا
لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یكن من الساجدین و هر اینه بتحقیق بیافریدیم
پدر شما آدم از گل غیر مصور یعنی صورت کردیم پدر شما را تا مستوی الخلقه شد
پس گفتیم مر فرشتگان را سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را پس سجده کردند ملایکه
از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد نبود از سجده کنندگان مر آدم را
قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من
طین گفت خدای تعالی مر ابلیس را که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی مر آدم را
چون فرمودم ترا بسجده او گفت ابلیس من بهترم از آدم جواب از حیثیت معنی است
یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوکسی فرمایند مانع آنست که
من از و بهترم آفریدی مرا از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریدی آدم را
از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را

باعتبار

باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل کرد لما خلقت بیدی عبارت از آنست
و بدو نسبت حیثیت که نفخت فیه من روحی اشارت بدان دریافتی دانستی که
خیریت و فضیلت آدم راست ۴ نه او را و دیگر خود قائلست که مخلوق اوست که
خلقتنی گفت چگونه مخلوق از حکم خالق سر پیچد و دیگر خطاب عام بود بر جمیع
ملائکه را و خود را خارج ساخت از عموم بقیاس پس مستوجب رجم و طرد و لعن شد
و داخل شد در زمره متکبر کنندگان بر خدای تعالی پس دلالت کرد اینکه جایز تخصیص عموم
نص بقیاس و موید این قول ابن عباس است که طاعت با ابلیس اولی بود از قیاس که
عصیان ورزید بر پروردگار خود بقیاس و اول کسی که بنیاد قیاس نهاد ابلیس بود
و بسبب این کافر شد پس هر که قائل بقیاس است قرین و نظیر ابلیس است و مذمت و
بطلان قیاس از این قضیه معلوم توان کرد و مع ذلك قیاس او نامستقیم بود در افضلیت
نار از خاک زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست کرداند و خاک امینست هر چه
بدو دهند نگاه دارد و امین از خائن بهتر بود و آتش متکبرست و خاک متواضع
و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر باشد چنانکه آدم نقش بپذیرفت که
کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس علیه اللعنه
بسوخت که ففسق عن امر ربه و خاک آتش را باز تواند کشت و آتش در خاک هیچ عمل
نتواند کرد و خاک سبب زیادتی و فزونیست و آتش موجب نقصان و زبونی صفت الثانی
آنست که نور او در تحت بود و دود او بر فوق و صفت خاک آنست که کثافت در تحت بود
و لطافت و منفعت او بر فوق آتش اگر چه خوب صورتست لیکن زشت سیرت
و لهذا اگر بر انگشتی بوی برسد بسبب درد بیقرار گردد و خاک بر خلاف اینست چه جمله
مصالح زنده و مرده از خاک حاصل گردد و مقررست که سیرت نیکو بهترست از صورت
نیکو و خاک نار کشنده است لاجرم باینده است و آتش درخشنده است زود میرنده است
آتش بسیار خورد و زود میرد و زمین خود خورد و غذا دهد و خوراند و نمیرد پس
آتش بمثابه مرد بسیار خوار بی نفع است و زمین بمنزله مرد کم خور کثیر الخیر پس خاک
از آتش بهتر باشد چون ابلیس لعین این نافرمانی کرد قال فاهبط منها فما یكون لك
ان تتكبر فیها فاخرج انك من الصاغرین گفت خدای تعالی مر ابلیس را که

پس فرو رو از آسمان یا از بهشت واین امر عقوبت بود و معصیت او و گفته اند یعنی فرو رو
از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطه معصیتی که
مرتکب آن شدی پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظم کنی
بر فرشتگان که خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای
طاعت کنندگانست پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستی که تو از خوار کنندگانی
چون ابلیس طلب تکبر کرد حق سبحانه و تعالی او را پست ساخت بذلت و خواری چنانچه
در حدیث وارد است که مَنْ تَواضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى اللّٰهِ وَضَعَهُ اللّٰهُ یعنی هر کس
فروتنی کند برای خدای تعالی بردارد او را و هر که تکبر نماید بر خدای او را پست گرداند و
پست سازند در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان
پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ
يُبْعَثُونَ ۝ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت نومید گشت مهلت ده مرا تا روزی
که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ گفت
خدای تعالی بدرستی که تو از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت
یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را امان
داد چنانچه جای دیگر فرموده که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی
تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان رسیدن نفخه صعقه است یعنی
تو داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم گویند حکمت
در مهلت دادن ابلیس آن بود که چون وسوسه و اغوای او سبب زیادتی مشقتست
در ادای طاعات موجب کثرت ثواب عباد میگردد در امتثال العبادات چنانچه در حدیث
ورود یافته که أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا أی أشقها قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ گفت ابلیس بسبب آنچه مرا اغوا کردی گویند که چون حق تعالی
امر فرمود او را بسجده آدم او نکرد این ظاهر شد از و کفر که اغوا را اضافه بحق تعالی کرد و بعضی
گویند مراد از اغوا در غی و بی بهره کردن از رحمت یعنی بواسطه آنکه مرا بی بهره کردانیدی
از رحمت هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که راه راستست یعنی دین اسلام و صد
آن باشم که ایشان از او منع و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

ومن خلفهم

وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۝
پس بیایم بدیشان از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ
نیست و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آراید در چشم ایشان بیارایم و در ایشان راست
ایشان از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم و از چپ ایشان یعنی از جهت
سیئات و آراید در ایشان شیرین کردانم و حکمای اسلام آورده اند که در بدن آدمی
چهار قوتست که موجب فوات سعادات ابدیه میشوند یکی از آنها قوت خیالیست
که مجتمع میگردد در و مثال المحسوسات و موضع او بطن مقدم از دماغ است و قوله
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ اشارت بآنست و دیگر قوت وهمیست که حکم میکند در غیر محسوسات
باحکام مناسبه محسوسات او و محل او بطن مؤخر است از دماغ و مِنْ خَلْفِهِمْ
عبارت از آنست و دیگر قوت شهویه و جای او کبد است از یمین بدن و چهارم قوت
غضبیه است و منشا آن قلبست که او در شق ایسر است که وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
ایمای بآن هر دو است پس شیاطین خارج مادام که طلب اعانت بچیزی ازین قوای
اربع نکنند قادر نمیتوانند شد بر القای وسوسه و لهذا ذکر نکرد فوق و تحت را چه
قوای که متولد میشود از آنها چیزی که موجب تقویت سعادات ابدیه است این
قواییست از بدن و در نقل ورود یافته که چون ابلیس این کلمات را ادا کرد فرشتگان
رقت آمد بر احوال بنی آدم گفتند خداوندا چگونه آدمیان خلاص توانند شد از چنگ
شیطان با استیلای او بر ایشان ازین جهات حق تعالی فرمود که من راه دو جهت که
فوق و تحت است بر او گرفته ام تا بنده چون دست بدعا بردارد بجانب فوق و از روی
نیاز نهد بجناب خضوع و ابرو نهد از جانب تحت من او را از اغوا و اضلال او نگاه
کنم و بیامرزم گناه هفتاد ساله او را و از تتمه قول شیطانست که من چون جهات اربع
بر آدمیان برسم که بار حق نپردازند و بمعصیت در سازند و نیابی تو که خداوندی
بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۝
گفت خدای تعالی مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت یا از آسمان در حالتی که نکوهیده باشی
و عیبناک رانده و دور کرده از رحمت بخدای که هر که پیروی تو نماید از اولاد آدم

هدایه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و گفتیم بعد از اخراج ابلیس
از بهشت که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ
لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای آدم ساکن شو تو و جفت تو که حوا است
در بهشت پس بخورید اما اباحت نه امر تکلیف از میوه‌ها و نعمتهای بهشت از هر کجا
خواهید و اختلاف در این بهشت که بهشت خلد است یا بهشتی از جنات
آسمانست یا از زمین علی ای حال فرو دو نزدیک مشوید در بهشت این جنس را یا
این شخص را از درخت گندم یا انگور از آنکه بخورید و این نهی تنزیهی است نه بهر تحریم
پس باشید از ستمکاران بر نفس خود چه اولی بحال انبیا آنست که کرد نهی اگر چه نهی
تحریمی نباشد نگردند فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا
مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا
مِنَ الْخَالِدِينَ پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکار کرداند
برای آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان از عورات ایشان و آنچنان بود که عورات
عورات ایشان را ندیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نمیکردند
و گفته اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را جامه‌ها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست
که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را باکل شجره ترغیب کند
تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا گردند آغاز وسوسه
کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت درآمده بود بصورتی دیگر برآمد
و گفت مر آدم و حوا را باز نداشت و منع نکرد شما را آفریدگار شما از خوردن این درخت
مگر آنکه نگردید شما دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید
شما از جاویدماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را راه بدیشان نبود و چون
با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا
إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا
و گفت بدرستی که من شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت
بخورید نا غیر یا آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی سوگند بخدای تعالی بدروغ خورد و بدان
سوگند فریفته شد پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله
فلما

افکندشان بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ
عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ پس آنهنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی
فی الحال عقوبت آن ظاهر شد مر ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان
بریخت تا عورت یکدیگر بدیدند و در اخبار آمده که یکی دیگر را از ایشان عورت ایشان را
ندید ایشان از این صورت منفعل شدند و در ایستادند و قصد کردند به برگهای
درخت بپوشانند برگی بر بالای برگی دیگر مینهادند بر عورات خویش از ورق درختان
بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیأت ازاری شد عورت
خود را بدان پوشانیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند و ندا کرد ایشان را پروردگار
ایشان که شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت و نه گفته بودم شما را و تحذیر
کرده بودم بدرستی که شیطان هست شما را دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا
از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق
سبحانه و تعالی ندا فرمود افرارًا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک
اینکه میگریزم بجهت خجالت از حضرت تو پس بیکباره اعتراف نمودند که زلت از ما است و با حق
سبحانه و تعالی از روی نیاز قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِينَ گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی و
اگر تو نیامرزی ما را گناهان ما را و نبخشایی بر ما هر آینه باشیم از زیانکاران قَالَ
اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ گفت خدای تعالی
مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بجانب زمین برخی از شما مر برخی را
آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند و مر شما راست در زمین قرارگاهی و
اگر جایی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که
دیگر بهشت نخواهد رسید قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ
گفت خدای تعالی در زمین میزیید و در زمین میمیرید و از زمین بیرون آورده
میشوید جزای آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد
يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ

ذلك من آيات الله لعلهم يذكرون • ای پسران آدم خطاب عامست مر همه فرزندان
آدم را میگوید بدرستی که ما فرستادیم بر شما پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها از
تدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل است وانزل لكم من الانعام
پس بیان فایدهٔ لباس میکند و از برای لباس سه غرض ذکر میفرماید یکی آنکه میپوشد
آن لباس عورات شما و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید که ثیاب تجمل است چه
حق سبحانه و تعالی دوست میدارد که آثار نعم خود ظاهر سازد بر بنده و در نقل آمده
که امام زین العابدین علیه السلام دو جامه در فصل تابستان میپوشید که قیمت
آن پانصد درهم میبود و در حال شهادت امام مظلوم حسین بن علی علیهما الصلوة
والسلام جامه خز در بر داشت و امام جعفر علیه السلام جامهٔ خز پر قیمت میپوشید و
ریش که در آیت واقع است لباس زینت است که استعاره کرده اند از پر مرغ که لباس و
زینت اوست و دیگر پوشش تقوی است که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامها
درشت آن بهترست از لباسهای پر تکلف و زیبا که آنرا میپوشند و گفته اند
لباس پرهیز آنست که محترز توان شد از ضرر و ماننده که بما واصل است در حرب مثل زره
و خود و غیر ذلك و حقیقت آنست که ممکنست که ثواب واحد مجتمع باشد درو اغراض
ثلثه هرگاه که آن پاك و طاهر باشد بر وجهی که نماز درو روا بود و از وجه حلال باشد
و شائبه حرام درو نبود آن لباس تقوی است اگرچه ثیاب تجمل بود و جامه که جامع این
صفات باشد خیر عظیم است درو و آن بهترست و بعضی گویند که لباس تقوی طاعت
که عبد آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس
تقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر آن فرستادن لباس خود از نشانهای
فضل و رحمت خدایست که بدان سوآت آدمیان را بپوشند و ایشان را از خصف برگ
مستغنی کرد اینست تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند • یا بنی آدم
لا يفتننكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما سوآتهما
انه يريكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم انا جعلنا الشياطين اولياء للذين لا يؤمنون
ای فرزندان آدم بر حذر باشید که شما را در فتنه نیفکند شیطان و با شما مکر نکند و شما را
از راه حق بیرون نبرد چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت بر میکشید

ازتنشان

از تنشان جامهای ایشان را تا بنماید هر یك از ایشان عورت ایشان را یعنی سبب آنکه
ابوین شما مکشوف العورت گشته از بهشت بیرون افتادند پس شما نیز از مکر و حیلهٔ
بدرستیکه ابلیس می بیند شما را او و لشکر و قبیله او از جانبی که شما او را نمی بینید یعنی
اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان اجسام شما را
بواسطه غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمن لازمست بدرستی که ما گردانیدیم
شیاطین را دوستان مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی ما ایشان را با ایشان باز گذاشته ایم و
چون جنسیت علت ضم است با هم دوستانند واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
عليها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا يأمر بالفحشاء اتقولون على الله ما لا
تعلمون • و چون بکنند کفار و مرتکب شوند عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم
بحیره و سائبه و عریان طواف کردن و امثال آن و چون کسی ایشان را نهی کند گویند از روی
تقلید که یافته ایم پدران خود را بر این عمل زشت و خدای تعالی فرموده است ما را باین
فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند بگوی ای محمد بتحقیق که خدای تعالی نمی فرماید
بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل و راضی نیست بآن چه سنت الهی بر آن جاری شده
که امر نکند بمکارم اخلاق و مراحم اشفاق و این زشتی از شما بفعل می آید آیا میگوئید شما
بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است قل امر ربي بالقسط واقيموا
وجوهكم عند كل مسجد وادعوه مخلصين له الدين كما بدأكم تعودون •
فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين اولياء من
دون الله ويحسبون انهم مهتدون • بگوی ای محمد فرموده پروردگار من بعدل و داد
و راستی با توحید که سر همه راستیهاست و راست کنید روی خود را بقبله نزد هر
سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نمازست تا توجه کنید بعبادت خدای تعالی
چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی باشید و تاخیر مکنید تا آن جهت که در مسجد
قوم خویش گذارید و بپرستید خدای را در حالتی که پاك کنندگان باشید برای خدای طاعت را
همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا باز خواهید گشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها
یا چنانکه شما را از خاك آفرید باز بخاك خواهید برد گروهی را هدایت بطریق جنت بسبب ایمان
و طاعت و گروهی سزاوار گشت بر ایشان گمراهی و خذلان و عقوبت بواسطه عدم ایمان

ومعصیت بد چیزی که این گمراهان فرو گرفتند دیوان را دوستان خود و فرمان ایشان بردند
بدون خدای تعالی و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر
نه چنانند یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد وکلوا واشربوا ولا تسرفوا
انه لا یحب المسرفین ۝ بعضی برآنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که
خاص است بمسلمانان چه قبیله و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن
برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بر تبری از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام
احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده باندکی از طعام قناعت کردندی و آن را طاعت
دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیای این تعظیم
و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر فرموده و گفت فراگیرید جامه‌های
خود را که بدان آراسته اید نزدیک هر مسجدی که آن را طواف میکنید یا در آن نماز میکنید
و مراد از این جامه نیکو زینت لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته‌اند زینت شانه
کردن محاسن است و بزرگی فرموده که عجبی که زینت مال و پسران باشند چه جای دیگر
فرموده که المال والبنون زینة الحیوة الدنیا یعنی فراگیر مال و پسر از نزد هر مسجد یعنی
با خود بیرید تا مال را صرف کنید بفقرا و قرابات تا پسران عادت کنند بطاعات و عبادات
و قشیری گوید که مراد زینت سرائر است نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که
زینت بر زبان علم ستر عورت است برای نماز و بلسان کشف حضور دل است برای عرض و نیاز
و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و بیاشامید آب و شیر
و سایر مشروبات و از حد در مگذرید یعنی اسراف طعام و شراب در خوردن آن چنانچه
شما حامل آن باشید بلکه آن حامل شما باشد یا از حد تجاوز مکنید بتحریم حلال
بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند
و از بعضی سلف نقل کرده‌اند که اسراف آنست که هر چه آدمی آرزو کند بخورد و در زینت
مردمان آنکس است که همت او تمام مصروف باشد بتهیه طعام و شراب بپرهیز گفت که
همه بنا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف آن بود که بی رضای
حق صرف کنی آورده‌اند که هرون الرشید را طبیبی نصرانی حاذق بود که او را بختیشوع
میگفتند روزی گفت بعلی بن حسین بن واقد که صاحب مقالتی است که باید در کتاب

شما

شما از علم طب چیزی هست چه علم دو علم است علم ابدان و علم ادیان او گفت که
حق سبحانه و تعالی جمیع طب را جمع فرموده در نصف آیت از کتاب خود گفت که او راست
آن گفت اینکه کلوا واشربوا ولا تسرفوا دیگر نصرانی گفت از پیغمبر خود هیچ چیز داری
که گفته در طب گفت پیغمبر ما همه طب جمع فرموده در الفاظ اندک نصرانی گفت آن چیست
علی بن حسین گفت فرموده که المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء و اعط کل بدن
ما عودته معده خانه درد است و باز داشتن او از بدی طعام و شراب سر همه دواهاست
و بده هر بدنی را از طعام و شراب آنقدر که توانائی او بدان باز بسته یعنی نیرو و سستی
با شیء او و پس نصرانی گفت نگذاشته کتاب شما و نه پیغمبر شما هیچ طبی برای جالینوس
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا
فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون ۝ بگوی
ای محمد که حرام کرده است آن آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده است یعنی جامه‌های متنوع
و زینتی که بمحض قدرت بیرون آورد برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان
و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زر و نقره و دیگر حرام کرد از پاکیزه‌ها
از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب از لحوم و شحوم و البان با حلالات آن چون
بحیره و سایبه و جز آن یعنی اینها را بر شما حرام نکرده‌ایم بگو این زینت و طیبات برای
کسانیست که ایمان آورده‌اند یعنی باصالت برای مومنانست در زندگانی دنیا اما کفار
و فجار به تبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان خواهد بود بکرم
و ایشان را بروز رستخیز همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را تفصیل میکنیم نشانهای احکام
دیگر یا دلائل توحید [illegible] میسازیم برای گروهی که فهم دارند و میدانند در کشف الغمه
مذکور است که بعضی صوفیه روزی در خراسان بخدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیهما رفتند و گفتند که مامون نظر کرد در میان شما اهل بیت پس
ندید که اولی باشد بدین امر از تو و ما را بیین مصلحت دید که رد کند امر خلافت را بسوی تو و امت
محتاجند به پیشوایی که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت پوشد و بر دراز گوش
سوار شود و بعیادت مریض رود و آنحضرت تکیه فرموده بود بعد از استماع این سخن نشست
و فرمود که یوسف پیغمبر علیه السلام جامه‌های دیباج مطرز بذهب میپوشید و نشسته بود

بر مشکات آل فرعون و حکم میسر نبود آنچه مراد و مطلوبست از امام قسط و عدالت که چون
سخن گوید راست گوید و چون حکم کند عدل کند و چون وعده نماید بوفا مقرون سازد
چیزهایی که حق سبحانه و تعالی حرام کرده است نه لباس و نه ماکول را و این آیت را خواند
که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تا آخر قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ
وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا
تَعْلَمُونَ ۝ بگو ای محمد جز این نیست که حرام کرد پروردگار من کارهای کبیره را که موجب عقوبت
عظیم است آنچه پیداست از آن چون زنا و آنچه نهانست چون نفاق و حرام کرد گناهی که
بران حدی مقرر نیست چون صغایر و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بنا حق و این تأکید
چه ظلم و کبر بنا حق خواهد بود و دیگر حرام کرد آنکه شرک آرید بخدای تعالی و شریک گیرید
در عبادت آنچه نه برکه خدای تعالی فرستاده است بپرستش او حجتی و برهانی و آنرا نیز
حرام کرده است که بگویید بدروغ و افترا کنید بر خدای تعالی آنچه نمیدانید از تحریم حرث
و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و بعضی گویند که حق سبحانه و تعالی بیان فرمود
درین آیت اصول افعال محرمه را و حصر نمود آن را در شش نوع زیرا که جنایت یا بر فروج است
یا بر عقول إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ اشارت باولست وَالْإِثْمَ که شرب خمر است
اشارت بثانی است یا جنایت بر نفوس است و اموال یا اعراض وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ اشارت
بانهاست و معنی بغیر الحق آنست که اقدام نمایند بر ایذای مردم بقتل و قهر مگر آنکه ایشان را
در آن حقی باشد پس آنگاه آن بغی نباشد و یا جنایت بر ادیانست و آن یا بطعن است
در توحید وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا اشارت بآن و یا افتراست
بر خدای تعالی وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ایمائیست بآن وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ
فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ و هر گروهی راست وقتی که
خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشان را و گفته اند مراد امتی است غیر از مؤمنان
وقتی است که در آن وقت عذاب استیصال بدیشان فرود می آید پس چون بیاید وقت عذاب
و هلاک ایشان یا چون آمدن آن مدت سر آید و اپس نمانند از آن اجل ساعتی یعنی ساعتی که
اقصر اوقات را گویند نه ساعت ارباب نجوم که یک جزو از بیست و چهار جزو شبانروزی
خواهند و پیشی نگیرند بران اجل گویند که حضور اجل ممتنع است عقلا در وقت متقدم

جواب

جواب گفته اند که محو اجل محمول است بر قرب حضور اجل است زیرا که عرب گوید جاء الشتاء
چون وقت آن نزدیک باشد و با مقارنت اجل صحیح باشد تقدیم بر آن وقت و تأخیر
از آن يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ خطاب با مشرکان عرب است چون بیایند بشما
پیغمبران از شما که عرب اند بزبان شما و اصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون
بیایند فرستادگان بشما از نوع شما بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند بشما احکام
شریعت پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب و باصلاح آرد عمل خود را پس هیچ ترسی نیست
ایشان را یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید
میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ و آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما یعنی تکذیب رسل کردند و از آیات
ما تکبر آوردند و تعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدلالت وحدت ما آنگروه
ملازمان آتش اند در آن آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ
رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۝ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که دروغ بندد بر خدای
تعالی بدروغ یا آنکه گوید بر دروغ فرزند و شریک دارد یا بدروغ شمرد آیات منزل او را
و این انکار نبوت نیز هست آنگروه مفتریان و مکذبان برسد بدیشان بهره ایشان
از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم قضا بر لوح نوشته شده از عذاب و نکال ایشان
بدیشان رسد و یابند جزای آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره که گیرند
از روزی نوشته شده برای ایشان تا وقتی که بیایند بدیشان فرستادگان ما که ملک
الموت و اعوان وی اند فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را گویند فرشتگان با ایشان
از روی توبیخ و تقریع کجا اند آن بتان که پیوسته بودید که میخواندید و می پرستیدید
ایشان را بیرون خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما گویند کافران
که ایشان گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید و گواهی دهند
بر نفسهای خود بآنکه ایشان بوده اند ناگرویدگان قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ

قالوا

مِن قَبلِكُم مِنَ الجِنِّ وَالإِنسِ فِي النّارِ كُلَّما دَخَلَت أُمَّةٌ لَعَنَت أُختَها حَتّى إِذا
ادّارَكوا فيها جَميعًا قالَت أُخراهُم لِأولاهُم رَبَّنا هٰؤُلاءِ أَضَلّونا فَآتِهِم عَذابًا
ضِعفًا مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعفٌ وَلٰكِن لا تَعلَمونَ ۝ گويد خداي تعالى بگوي
از ملائكه روز قيامت ايشان را كه درآييد در ميان آن امتان كه در گذشته اند پيش از شما
هم بر دين و آيين شما از پري و آدمي مراد كافران گذشته اند از دين دو طايفه كه حق سبحانه
و تعالى گويد درآييد باهم در آتش دوزخ هر گرا از ايشان عناد و تكبر بيشتر باشند اول
بيشتر در آتش درآرند هر گاه كه درآيند گروهي بدوزخ لعنت كنند گروه ديگر را كه
هم دينان ايشان باشند و بر يك كيش و ملت مي بودند چنانچه جهودان جهودان را
لعنت كنند و ترسايان ترسايان را و گبران گبران را و مخالفان طريقه اهل بيت مخالفان را
و علي هذا القياس تا بيكديگر رسند همه ايشان در آتش گويند آنها كه پس روان اند و از
پي درآمدگان مر آنها را كه پيشوايان اند يعني در باب ايشان گويند كه اي پروردگار ما
اين گروه گمراه كردند ما را پس بده ايشان را عذابي دو چندان كه ما را هست در دوزخ يعني
براي گمراهي ايشان و يكي براي گمراه ساختن ديگران گويد خداي تعالى مر همه را عذاب
دو بار است پيشوايان را بجهت ضلال و اضلال و پيروان را بواسطه كفر و تقليد و
ليكن شما نميدانيد و از عذاب يكديگر خبر نداريد وَقالَت أُولاهُم لِأُخراهُم فَما كانَ
لَكُم عَلَينا مِن فَضلٍ فَذوقُوا العَذابَ بِما كُنتُم تَكسِبونَ ۝ گويند پيشروان
مر پس روان را نيست شما را بر ما افزوني كه بدان استحقاق تخفيف عذاب داشته باشيد
بلكه ما و شما در كفر برابريم پس بچشيد عذاب را بسبب آنچه بوديد كه كسب ميكرديد
از كفر و حواله عذاب بديگري ميكنيد إِنَّ الَّذينَ كَذَّبوا بِآياتِنا وَاستَكبَروا
عَنها لا تُفَتَّحُ لَهُم أَبوابُ السَّماءِ وَلا يَدخُلونَ الجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ في سَمِّ
الخِياطِ وَكَذٰلِكَ نَجزِي المُجرِمينَ ۝ بدرستي كه آنها كه دروغ داشتند
آيتهاي ما را از قرآن و دلايل قدرت و سركشي كردند از گرويدن و فرمانبرداري آن گشاده
نشود براي اعمال ايشان بجهت نزول رحمت بر ايشان درهاي آسمان يا براي اعمال و
ارواح ايشان در آسمان نگشايند بلكه آنها را بسجين برند كه در زير زمين هفتم است
و براي روح و عمل مؤمن بگشايند و آنرا بعليين برند كه بالاي هفتم آسمان است
ودرنيابند

و درنيابند اين مكذبان و متكبران در بهشت تا وقتي كه درآيد شتر در سوراخ سوزن
و اين صورت هرگز وجود نگيرد پس كافر هرگز به بهشت نرود از ابن مسعود پرسيدند از معني
جمل گفت زوج ناقه احتمال سائر الشارحين باآنكه طابع يعني ديگر كرده تكلف است
و اين زشت برقول آنكس كه گفته كه جمل يعني ريسمان سطبر است كه در كشتي كار ميفرمايند
چه ريسمان را مناسبت بيشتر است بسوراخ سوزن نه شتر را كه او را با سوزن مناسبت
نيست اصلا و حال آنكه از براي يأس كفار از بهشت عدم مناسبت معتبر است نه مناسبت
در تفسير علي بن ابراهيم رحمه الله آورده كه اين آيت در شان طلحه و زبير است و اين جمل
جمل ايشان است يعني هرگاه كه آن جمل درآيد در سوراخ سوزن ايشان به بهشت روند
كه با امير المؤمنين عليه السلام محاربه نموده اند و مانند اين پاداشت منكر جزا دهيم مجرمان را
يعني كافران را لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ وَمِن فَوقِهِم غَواشٍ وَكَذٰلِكَ نَجزِي الظّالِمينَ ۝
مر ايشان را باشد از آتش دوزخ فراشي كه بر آن نشينند و از زبر ايشان پوششها باشد
هم از آن يعني زير و زبر ايشان آتش بود مثل جزاي اين گروه پاداشت دهيم جميع كافران را
وَالَّذينَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفسًا إِلّا وُسعَها أُولٰئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ
هُم فيها خالِدونَ ۝ و آنانكه گرويدند بخداي تعالى و عمل شايسته كردند چون تصديق
رسل و فرمانبرداري كتب و چون اعمال صالحه بسيار است و ارتكاب تمام آن فوق طاقت
بشري است ميفرمايد كه تكليف نميكنيم و نميفرماييم هيچ نفسي را مگر آنچه قادر باشد بر آن
و توانند بجاي آوردن آن و اين جمله بود معترضه ميان مبتدا و خبر و اين اجنبي نيست
بلكه تنبيه است معتبر از براي آنكه بهشت با وجود عظم قدرش حاصل ميتوان كرد بعمل
سهل بي حرج و صعوبت و مبتدا آنست كه آنها كه ايمان آوردند و عمل صالح كردند
و خبر اين كه آن گروه ملازمان بهشت اند ايشان در بهشت باقي و دايم باشند وَنَزَعنا ما
في صُدورِهِم مِن غِلٍّ تَجري مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ وَقالُوا الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا وَما كُنّا
لِنَهتَدِيَ لَولا أَن هَدانَا اللّٰهُ لَقَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ وَنودوا أَن تِلكُمُ الجَنَّةُ
أُورِثتُموها بِما كُنتُم تَعمَلونَ ۝ و بيرون بريم آنچه در سينهاي ايشان بود از كينه و حسد
و آنچه اسباب عذاب باشد و بعضي گويند چون درجات اهل بهشت متفاوت مي باشد
بحسب كمال و نقصان حق سبحانه زايل سازد حقد و حسد از دلهاي ايشان چنانچه

صاحب درجه ناقصه حسد نبرد بر خداوند درجه کامله و آنچه یعنی دوزخیست چه
اولیاء الله در دار دنیا این نعمه را دارند یکی که بهشتیان از حق بعد این حالت کرامت کنی
و این طایفه که از سیر و دانند بر ساکن ایشان جوئیها برای زیادتی لذات و سرور ایشان
و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود
راه نمود ما را بدین مقام با عملی که این منزل جزای آنست و نبودیم ما که بقوت خود راه
می توانستیم یافت اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت
هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقه
عنایت ناشناسی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که
آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی و ما بهدایت و ارشاد ایشان راه توحید یافتیم
و ندا کرده شوند اهل بهشت این آن بهشتست که وعده داده شده بودید بمیراث
داده شدید آنرا بآنچه بودید که عمل میکردید بطریق شریعت و موافق مذهب حق
بهشت را میراث گفت زیرا که عطائی بی رنج است رنج درجنب آن مضمحل است
و دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا
که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و کافران منازل مؤمنان را میراث
گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مؤمنان رسد در بهشت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا
نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الكاذبين الظَّالِمِينَ و ندا کنند
اهل بهشت اهل دوزخ را از روی شماتت گویند بدرستی که ما یافتیم آنچه وعده کرده بود
ما را پروردگار ما از خوشیها و لذت و در حق پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را
آفریدگار شما از عقوبتها و نهایت و بدبختیها گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه
خدای تعالی فرموده بود آنگاه آواز دهد آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند میان
بهشتیان و دوزخیان بدرستی که لعنت خدای تعالی بر کافرانست و مخالفان که وضع
عبادت کرده اند در غیر موضعش در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده که ابوالحسن
علی بن موسی علیهما السلام فرموده که آن مؤذن امیرالمؤمنین ع خواهد بود که ندائی در دهد
که در همه خلائق بشنوانند و دلیل برین آنکه در سوره برات ورود یافته که وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ

در تنزیل آنحضرت فرموده که آن من بوده‌ام که آنرا بر ایشان شنوانیده‌ام عموم در هر که الَّذِينَ
يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ آنانکه باز
میداشتند مردمانرا از راه خدای تعالی و میطلبیدند از برای راه حق کجی و ناراستی
یعنی عیب میجستند در دین و راه خدای تعالی و ایشان برای آخرت ناگرویدگانند
وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ و میان بهشت و دوزخ پرده ایست
یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون باره شهر که اهل دوزخ ببهشت نتوانند
رفت کما قال الله تعالی فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ و بعضی میان ایشان که بهشت در فوق سموات
و جحیم زیر زمین مانع سور و حجاب نیست و بعضی گویند اعراف بلندی باشد از مشک سفید
در اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که بشناسند این رجال اهل بهشت
و دوزخ را بعلامتهای چون بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه
روی و بعضی گویند که بهشتیان از دوستی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه توان
شناخت که آن علامت روی سفیدیست و دوزخیان ببغض و دشمنی آنحضرت که
نشانه آن رو سیاهیست و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند
باحوال فریقین خصوصا قاسم بهشت و دوزخ و آنها انبیا و اوصیا و شهدا باشند
سیما سید المرسلین و امیرالمؤمنین و باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم
اجمعین که بر آن مکان رفیع نشسته اند تا شناسا گشته اند بر حال فریقین از اهل خیر
و ایمان و از اهل شر و طغیان تا هر یک را بنوعی عمل نمایند و گفته که بر اعراف کسانی
باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین راضی باشد و یکی
یا هر دو حیران باشند مقصر در عمل و بدین موقوف بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب
ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت اما قول اول اصح است از روی لغت و نقل چه
در لغت اعراف جمع عرفه و آن جنبی مرتفع را گویند و از اینست عرف فرس و عرف دیک
و نقل بسیار از ائمه علیهم السلام ورود یافته که آن طایفه عالی مقدار بر آنجا باشند
چنانچه مذکور شد و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که اعراف موضعی بلند
از صراط که امیرالمؤمنین و حمزه و عباس و جعفر طیار علیهم السلام بر آنجا باشند و دوستان

تفسیر علی بن حسن الزواری

خود را بشناسند بتاریکی و سفیدی روی و دشمنان خود را بینند بتیرگی و سیاهی
روی و نیز از امیر المؤمنین ع مرویست که اصحاب الاعراف ماییم که هرکس را بسیمای او بشناسیم
و او را که بهشتی است بهشت میبریم و نام بسکنند اصحاب الاعراف اهل بهشت را یعنی چون
در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند که تحیت خدای بر شما باد یا خوشا
شما که بسلامت بدار السلام رسیدید هنوز اهل الاعراف به بهشت در نیامده باشند تا احوال
فریقین باتمام رسد و ایشان طمع میدارند تا درآیند یعنی متیقن باشند چنانکه حضرت
ابراهیم ع فرموده وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي تیم الذین که طمع اینجا یعنی
تیقن است بعد از این نقل کند ایشان از حق سبحانه و تعالی در بهشت بدرجات علی عالی
وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝
و چون گردیده شود چشمهای ایشان بسوی دوزخیان و ایشان را با آن عذاب و عقاب
مشاهده کنند ایشان پناه گیرند بخدای تعالی و گویند ای پروردگار ما مکن ما را با
این گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن اگرچه این امر وقوع نپذیرد
لیکن دأب و سیرت اجماعت عالی درجات آنست که مقام تضرع و نیاز و استعاذه ازو
نگذارند وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ
جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۝ و آواز دهند اصحاب الاعراف مردانی را که بشناسند از
روسای کفر و ارباب ضلال چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وایل و امثال ایشان
از مشرکان و اصحاب ضلالت که در دنیا میگفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار
و صهیب را بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که
خدای تعالی بندگان از درویشان را بر ما تفضیل نکند گویند ایشان را اهل الاعراف که شما را
دفع نکرد عذاب از شما جمع مال که میکردید و با کثرت اتباع شما و آنچه بودید که گردن کشی
میکردید از قبول حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل الاعراف اشارت کنند
بسوی سلمان و عمار و بلال و صهیب و امثال ایشان و کفار را گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۚ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۝
این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردند که البته خدای تعالی هرگز بدیشان نرساند
بخشایش خود را حالا در رحمت خود درجه جنت دهد و چون اصحاب الاعراف ازین سخن فارغ گردند

حق سبحانه و تعالی بکرم خود ایشان را گوید که درآیید در بهشت هیچ ترسی نیست بر شما
از مخاوف وحشت دلایند و نه شما اندوهگین شوید از فوت مطالب و مقاصد بحتمل که غرض
اصلی از بودن پیغمبران و اهل البیت علیهم السلام بر اعراف آن باشد تا ایشان حالات
دوستان و متابعان مشاهده فرمایند از راحات و تنعمات در بهشت و احوال دشمنان
خود را به بینند از جفاهای که از ایشان کشیده اند که چه گرفتار نهاد اند از تعذیب
و عقوبات در دوزخ ابن عباس فرموده که چون اهل الاعراف به بهشت درآیند دوزخیان را
طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خداوندا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده
تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه و تعالی اذن فرماید بهشتیان تا در دوزخیان نگرند
و دوزخیان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان بشناسند
بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید
وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را و توقع
کنند آنرا که بریزید بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد یا بدهید ما را از آنچه
روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر اشربه یا انواع طعامها بخوردیم گویند بهشتیان
در جواب ایشان بدرستی که خدای تعالی حرام کرده است طعام و شراب بهشت را بر کافران
بلکه طعام و شراب ایشان حمیم و زقوم است الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ
غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ ۝ آنانکه فرا گرفتند عید خود را مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود
بحوالی کعبه میآمدند و دست میزدند و بازی میکردند و بعضی مراد ایشان از زندگانی دنیا
و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و نمیدانستند که دنیا غدار فریب کشنده و مکاریست
بازی دهنده پس امروز وا گذاریم ایشان را در آتش همچنانکه ایشان فرو گذاشتند و حاضر
نگردانیدند دیدن این روز را و ایمان نیاوردند و عمل صالح نکردند و آنچه بودند
که از روی عناد انکار میکردند بر ربوبیت و آیات کتب ما را از آنجمله آنچه در شأن خلافت
و امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ و هر آینه آوردیم برای گروه کفار کتابی که بیان کردیم

معانی و مفصل ساخته هر چه بکار آید درو و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم
بوجه تفصیل و آورده‌ایم این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش مر گروهی را که میگروند
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ
رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ
قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آیا انتظار میبرند کافران
یعنی نمیبرند و منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید یعنی
منتظرند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا بر چند
که راست میشود یا نه روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آیات وعد و وعید
و آن روز قیامت باشد گویند آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را پیش ازین در دنیا یعنی
کافران چون در دنیا بر آن نگرویدند و از روی ظاهر کردند صدق سخن خدای تعالی بر
گویند بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما براستی و درستی و ما تکذیب
کردیم بر آن خطائی عظیم بود پس آیا هستند ما را درخواست کنندگان تا شفاعت
کنند برای ما امروز یا باز گردانیده شویم ما بدنیا پس تا بکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم
یعنی ضد آن کنیم و بوحدت قایل شویم و ترک بت پرستی کنیم که ایشان از شفاعت کنند و
بدینسان باز آرند بدرستی که زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف
پرستش بتان کردند و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند
که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق خداوندیست جامع جمیع صفات
کمال اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را در شش وقت که قوله تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ
يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ که مراد از روز وقتست یا در مقدار شش شبانروز یعنی چه قبل از خلق
آسمان و زمین روزی که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبوده
و گویند در شش روز از ایام آخرت که هر روز هزار سال دنیاست و قول اول اصح و لیکن
و در آفرینش اشیا تدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بیکلحظه کرد دلیلست بر اختیار قادر یعنی

واشارتیست

و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکتهٔ العجلة من الشیطان
والتانی من الرحمن موید این سخنست و دیگر آنکه اگر خلق اینها یکدفعه واقع شدی شاید
که در خاطر بعضی نا قاصدان خطور کردی که وقوع آن بر سبیل اتفاق بوده اما هرگاه
حدوث اشیا بطریقهٔ تعاقب و تواصل باشد یا آنکه مطابق حکمت و مصلحت بود این
اقوی و دلالت بر آنکه بودن اینها از احداث محدث حکیم علیم و قادر مختار رحیم آید
و خلق این مخلوقات در شش روز تنبیه است بر آنکه یکروز در هفته که آن سید ایام است
دست از کار و بار دنیا می باید داشت و بعبادت و شکر گذاری منعم حقیقی و قادر بر کمال
صرف می باید کرد چه آن روز را معطل گذاشته و دیگر شش آفاقی منظوم است بر شش
خلق انسان که از نطفه است تا حلول روح پس قصد کرد بعد از خلق آسمان و زمین به
آفرینش عرش یا مستولی شد او بر آن یا مستولی گشت بر آن و تخصیص عرش باستیلای
حق برو بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات و حقیقت است که استوا بر عرش
صفتی است مر خدای را بلا کیف ولا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست باید
ایمان داریم و تاویل آن بجز باز میگذاریم با راسخان در علم که از حق فرا گرفته اند چه
تاویل این را از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیدند فرمود که علم او
مساویست در هر شیئی هیچ شیئی نیست نزد او که اقرب باشد از شیئی دیگر چه نزد علم او
عظیم و حقیر یکسانست در میپوشند خدای تعالی شب تاریک را در روز روشن یعنی
پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را فرمود اکتفا با حد ضدین
کرد می جوید شب مر روز را یعنی از پی او در میرود شتاب کنان و روز نیز بر جهت طالب
شبست چه فایده روز آنست که با شب باشد و فایده شب آنکه با روز بود زیرا که اگر
دایم روز باشد منجر بهلاک شود بسبب ضعف و بیخوابی و بی آسایشی و اگر دایم شب بود
موجب فسردگی و بطلان حیوة گردد بنا بر ذهن قادر بر کمال که در وضع اینچنان تقدیر کرده
که هر یک از ایشان سبب کمال حال آن دیگر باشد و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را
هر زمان برآیند که مر خدایراست آفریدن بدیع از جسم و جسمانیات که عالم خلقست و مر
فرمان نافذ از روحانیات و مجردات که عالم امرست که ایجاد بامر کن فرموده بی ماده و
مدد بزرگست خداوند با رحمت و تعریف بوحدانیت و ربوبیت و فردانیت در ربوبیت آفریدگار

همه عالميانست اينجا تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ العَالَمِينَ فرموده و بخصوص خلق آدمي فَتَبَارَكَ
اللّٰهُ أَحْسَنُ الخَالِقِينَ تا بروجه ابلغ معلوم كنند كه خلق آدمي احسن خلقهاست و
صورت او احسن صورتها چنانچه جاي ديگر صريح فرموده كه وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ
چه آدمي نشانه جامعه است اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ المُعْتَدِينَ
بخوانيد پروردگار خود را بزاري و پوشيده يعني هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسيد
و او را پرستيد كه از نيكو كاريهاست باحسن وجهي تضرع نشانه احتياج است و نهان
داشتن دليل اخلاص و محتاج مخلص را روي نا اميدي نيست بدرستي كه خداي
دوست نميدارد از حد در گذرندگان را يعني آنها كه دعاي بد كنند در حق نا مستحق
يا در دعا فرياد كنند يا بريا آميزند يا چيزي طلبند از خداي تعالى كه لايق آن نباشد
چون رتبت انبيا صعود بر مدارج سما و معراجست كه دعا و ذكر بخفيه او لايقست
از جهر و لهذا ثنا فرمود بر زكريا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا و پيغمبر صلى اللّٰه عليه و آله
فرموده كه دعاي پنهان برابري ميكند با هفتاد دعاي آشكارا و ديگر فرموده
كه خَيْرُ الذِّكْرِ الخَفِيُّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي بهترين ذكر آنست كه مخفي باشد و بهترين
رزق آنكه كافي بود وَلَا تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا
إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ المُحْسِنِينَ و فساد مكنيد در زمين بكفر يا ظلم بعد اصلاح
آن بايمان يا عدل و بخوانيد خدا را از بيم عذاب او و با اميد ثواب او بدرستي كه
رحمت خداي تعالى نزديكست بنيكو كاران و ايشان يا محسن العمل اند چون عابدان
يا محسن الامل چون عاصيان و امید همه برحمت بي غايت و فضل بي نهايت اوست در مناجات
پير هراتست كه خدايا اگر وفاداران بتو اميدوارند جفاكاران بغير از تو پناهي ندارند
وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ
لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ المَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ المَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ و اوست آنكه ميفرستد بادهاي چهارگانه را كه صبا و شمال و جنوب
و دبورست مژده دهندگان پيش از آمدن باران تا چون بردارند بادها ابرهاي گران
بار را گفته اند كه باد صبا ابرها را از زمين برانگيزاند و باد شمال همه را جمع كند و باد
جنوب ببارد بدين فرات در آورد و باد دبور بعد از باريدن همه را متفرق سازد و

و مهر فقند بر جوه ابر را بردارند برانيم ما آن ابر را براي احياي زمين مرده پس فرو فرستيم
بدين ابر آب را بدان زمين پس بيرون آريم بدان آب از هر نوع ميوها همچنانكه زمين مرده
بنبات زنده كردانيم زنده كنيم و بيرون آريم مردگان را از قبرهاي ايشان چون احياء ارض
كه نمودار احياي اموات است ياد كرديم تا شايد كه در يابيد و بقيامت بگرويد و بدين نمود
بدان معني است و لا كيند وَالبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ
لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ و زمين پاك از سنگ
و ريگ كه شايسته و صالح زراعت باشد بيرون آيد رستني او بفرمان خداي تعالى
و شيت او كه بيرون مي آورد با آساني و خوبي و آن زمين كه نا پاك بود و شوره ناك
بيرون نيايد كياه او مگر اندكي كه در آن هيچ نفع نبود از ثعلبي كه حق سبحانه و تعالى
ايراد فرموده در شان مومن و كافر تشبيه كرده است دل مومن را بزمين پاكيزه و دل
كافر را بزمين شوره زار پس هر گاه كه باران مواعظ از سحاب كلام رب الارباب بر دل
مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون كافر استماع سخن
كند زمين دلش تخم نصيحت قبول نكند و از هيچ صفت كه بكاري آيد ظهور نيابد
همچنانكه اين مثل را بيان كرديم مكرر ميكردانيم آيتها را و ضرب امثال در فنون احوال ميكنيم
براي گروهي كه شكر نعمت فهم و ادراك بجاي آرند و در بن مثلها تفكر نموده بهره اعتبار
بردارند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستي كه ما فرستاديم نوح بن ملك بن متوشلخ
بن اخنوخ كه ادريس است عم وقتي كه پنجاه ساله بود بسوي قوم او كه اكثر اولاد قابيل
بودند و بت ميپرستيدند پس گفت نوح عم اي گروه من بپرستيد خداي را كه نيست
شما را هيچ معبودي بجز او پس فرمان وي بريد و در عبادت او ديگري را شريك مسازيد
بدرستي كه من ميترسم بر شما اگر ايمان نياريد عذاب روز بزرگ كه يوم الطوفانست يا
روز قيامت قَالَ المَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ گفتند بزرگان از قوم او
بدرستي كه ما مي بينيم ترا اي نوح در گمراهي روشن كه ما را از پرستش چندين خداي بعبادت
يك خداي دلالت ميكني قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ العَالَمِينَ
گفت نوح عم در جواب ايشان اي گروه من نيست بمن هيچ گمراهي و دوري از طريق حق و صواب

جهالت و بیخردی فوق این نمی باشد که کسی ایشانرا بضلالت کند بجز او هدی و حق جوید
و نبوت و معاد آنرا ضلال گویند کار وارونه اینست که حق را باطل گویند و باطل را
حق نوح فرمود آن شیمه من نیست ولیکن من رسولم از پروردگار عالمیان و این دلالت
بر آنکه عند الضرورة انسانرا مدح نفس خود جایز است ابلغکم رسالات ربی وانصح
لکم واعلم من الله ما لا تعلمون میرسانم بشما پیغامهای خویش و نصیحت میکنم شما را
جهت صلاح شما و میدانم از وحی خدای تعالی که بمن آمده است آنچه شما نمیدانید
بآنکه اگر عصیان ورزید عاقبت کار شما بطوفان و هلاک کشد قوم نوح عذابی
قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغامبر و وحی
شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم
لینذرکم ولتتقوا ولعلکم ترحمون آیا شگفت می آید و عجب مینماید
آنکه بیاید بشما پیغامی و وحیی از پروردگار شما بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی
هم زبان شما تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت و تا بپرهیزید شما
از خشم خدای تعالی و تا شاید که بر شما ببخشد بسبب پرهیز کردن شما از شرک و کفر
فکذبوه فانجیناه والذین معه فی الفلک واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا
انهم کانوا قوما عمین پس بدروغ داشتند آن قوم نوح را ع او دعا کرد بهلاک
قوم خدای تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی درآمد و حق تعالی طوفان
فرستاد و همه کافرانرا هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید
که ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنانرا نیز که با وی بودند در کشتی و مجموع
ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و غرق ساختیم بطوفان آنانرا که دروغ
شمرده بودند دلایل وحدت یا معجزات نوح را ع و نبوت بدرستی که قوم نوح بودند
گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح ع در بعض آیات
و سور خواهد آمد والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره
افلا تتقون و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان
هود را و نزد اهل سیر نام هود ع عابرست و او پسر شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح ع
و عادرا که قبیله را بدو باز خوانند پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است پس هود از ابنا

عم عاد

عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین
در آن زمانه قبیله عظیم‌تر نبودند و مردم بسیار بودند و مال و اولاد داشتند و عمر در پرستش
بت میکردند ایزد حق سبحانه و تعالی هود را ع بدیشان فرستاد پس هود ع بمیان قبیله
آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد گفت ای قوم من بپرستید خدا را و بیگانگی او قایل
شوید نیست شما را معبودی بجز او و بتان سزای عبادت نیستند آیا نمی پرهیزید از عذاب
خدای تعالی قال الملأ الذین کفروا من قومه انا لنراک فی سفاهة وانا لنظنک
من الکاذبین گفتند گروهی از پیشوایان و بزرگان آنانکه کافر بودند از گروه او
چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او لیکن آن کافران
گفتند ای هود بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن در بیخردی که دین قوم میگذاری و دین
محدث می آوری و بتحقیق که ما گمان میبریم ترا از دروغ گویان در آنچه میگویی قال
یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین گفت هود ع که ای گروه من
نیست مرا خفت عقل و جهالت ولیکن من فرستاده ام از فرستادگان پروردگار عالمیان
ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح امین میرسانم شما را پیغامهای پروردگار خود
و من شما را نصیحت کننده ام راست گوی و بیخیانت اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم
علی رجل منکم لینذرکم واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم
فی الخلق بسطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون آیا عجب می آید شما را آنکه بیاید بشما
پندی یا پیامی از نزدیک پروردگار شما بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را
دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بود آنکه تا بیم کند شما را از عقوبت آلهی
و یاد کنید نعمت خدا را چون کرد اینده شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف
از حضرموت تا عمان که آن موضعیست از زمین از پس هلاک قوم نوح ع و بیفزود شما را
در آفرینش و قوت زیاده داد شما را بر او بزرگان غلبه و گفته اند مراد از بسط طول قامت
که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز پس یاد کنید
نعمتهای خدا را باشد که شما رستگار شوید چه شکر نعم آلهی سبب رستگاریست قالوا
اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما کان یعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من
الصادقین گفتند منکران هود را ع آیا آمده تا بنزد ما که بپرستیم خدا را یگانه

و یکتا و دست بداریم و پرستش فرو کذاریم آنچیزی را که بودند و می پرستیدند پدران ما
از بتان و ما بهیچ وجه ترك عبادت ایشان نمیکنیم و قوم ما را از عذاب میترسانی پس بیار
آنچه ما را بوی وعید میکنی اگر هستی از راستکویان در نزول عذاب قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم
مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ
بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ ● کفت هود ع بدرستی که واجب شد
بر شما یا فرود آمد بشما از پروردکار شما عذابی و خشمی آیا مجادله میکنید با من در کار
این نامها یعنی این بتان که هر یك را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میکفتند بزعم ایشان
آن بود که باران از ایشان می بارد و بعضی را حافظه میخواندند بظن آنکه نکاهبان رهروان
ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند بی مسمیات چه اصنام را
که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود ع فرمود که شما جدال میکنید در این
چیزها که از روی جهالت شما نام نهاده اید ایشان و پدران شما نفرستاده است
خدای تعالی بچیزی از عبادات ایشان هیچ حجتی و برهانی و چون ظاهر شد
و شما همان بر عناد و مکابره اصرار مینمایید پس چشم دارید و منتظر باشید نزول
عذاب را بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم اورده اند که خدای تعالی سه سالی
باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هرکاه که بلیه نازل شدی
توجه بموضعی نمودندی که اکنون خانه کعبه است و آنجا پشته از ریك سرخ رنك
بود مکه مسلم و مشرك رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات
بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده
قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معاویه
بن بکر از اولاد عملیق بن لاود بن سام بن نوح ع که در آن وقت حاکم مکه بود نزول
کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا
طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روسای عاد بود و بهود ع ایمان داشت
فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مکر اطاعت هود ع نمایید از در توبه و استغفار
در آیید تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما بباراند پس از معاویه
درخواستند تا او را بند کرده نکذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته

کفت

کفت خدایا بده قوم عاد را باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ
و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل از این سه ابر آنچه میخواهی برای خود و قوم خود
اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد و از مکه بیرون آمده
با قوم روی ببلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید
و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید قوم عاد بان خوشدل و شادمان کشته بتفرج ابر از منازل
خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا
باد صرصر کویند و در هفت شب و هشت روز تمام عاد را اهلاك کرد و هود ع با قوم خود
بسلامت بماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی
از نجات مومنان و هلاك کافران خبر میدهد که فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا
وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ● پس نجات دادیم ما هود را
و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند و آن رهانیدن بخشش و بخشایشی
بود از ما بر ایشان و ببریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بنشانهای قدرت
یعنی ایشانرا استیصال ساختیم و از بیخ و بنیاد بر انداختیم و نبودند قوم عاد کرویدکان
بوحدت معبود و رسالت حضرت هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ● و فرستادیم بقبیله
ثمود و ایشان قبیله دیکر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام
بن نوح ع منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میکفتند ما بین ولایت
شام و حجاز در وادی قری و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان
فرستاد برادر ایشانرا از روی نسب که صالح بود ع و صالح بپنج پشت بثمود میرسید کفت صالح
چون برسالت بدیشان آمد ای کروه من بپرستید خدای را هیچ نیست شما را معبودی
که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال
و توانایی جثه تکذیب صالح ع کردند و کفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم
برسالت تو صالح فرمود که چه آیت میطلبید کفتند با ما بصحرای بیرون آی که فردا عید ماست
و بتانرا آسایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدا

یان خود

چیزی درخواهیم پس دعا کن ربّت که تعجیل اجابت نهد دیگر از متابعت او باید کردن
صورت قرار دادند و روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند
اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرها در پیش افکندند جندع
بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و
آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای صالح برای ما بیرون آر ازین سنگ شتری بسیار
موی آبستن صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست
چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند که بتو میگرویم
و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح ع دو رکعت نماز
گذارد و بدعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون
شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای
قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن
مینگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بعضی از اشراف
ثمود در یاد دین خدا لکن سرکردان مانند دست انکار از آستین استکبار بیرون آوردند
لیکن این شتر در میان آن قوم بماند و در علفزار ایشان میچرید و آب چاهها بطریق نوبت
بدو میرسید و صالح ع بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم بدرستی که آمد بشما
معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من این
شتر خدایست اضافه از جهت تخصیص است یعنی خدای تعالی بیرون آورد این
ناقه را از صخره کاثبه تا باشد مر شما را برهانی بر پیغمبری من پس بگذارید این ناقه را
تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤونتی نیست و
مرسانید بوی هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه
ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از مشاهده معجزه و عقر ناقه دلیل عتو
ایشانست در کفر وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ
تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ • و یاد کنید نعمت خدا را چون گردانید شما را جانشینان
در زمین از پس هلاک قوم عاد و جای داد شما را در زمین حجر فرا میگیرید از نرمیهای هم

کوشکها

کوشکها برای تابستان و میکنید و سوراخ میکنید در کوهها یعنی بسیار زمینه در سنگ
خانها برای زمستان پس یاد کنید نعمتهای خود را از تنگی در زمین و قوت کردن
کوهها و در بنا هیچ غایت مجوئید در زمین حجر در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان
از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض دوستان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا
مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ • گفتند گروهی بزرگان آنانکه تکبر و
سرکشی میکردند از قوم صالح مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده شده بودند یعنی
بیچارگان مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آیا شما میدانید آنرا که
صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند گفتند
آن ضعیفان بدرستی که ما بآنچیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و
عبادت گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ •
گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او بتحقیق که ما بدان چیزی که شما
گرویده اید بدان ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند
چه روزی که نوبت او بود تمام آبهای چاه ایشان از بن میآشامید و روز دیگر که نوبت
قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمیکرد و در تابستان بظهر وادی میرفت
و انعام قوم از وی هراسان شده ببطن وادی میرفتند و آن بغایت گرم میبود و در زمستان
ببطن وادی توجه مینمود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و آن بسیار سرد میبود
و از بجهت ضرر بدیشان میرسید و زنی که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی
بسیار داشتند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاءالله
و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ
وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ • پس
پی کردند ناقه را و بکشتند او را و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خویش و گفتند
از روی استهزا که ای صالح بیار آنچیز را که وعده میکنی ما را بدان از عذاب اگر هستی
از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ • پس فرا گرفت
ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه از فرستادگان براستی

پس یاد کردند یعنی کشتند در سرای خویش بر روی افتاده کان فتولّی عنهم وقال یا قوم
لقد ابلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین • پس روی
بگردانید صالح ع از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای تعالی فرمود که من عقوبت ایشان را
جبرئیل ع بفرستادم هلاک خواهم کرد و گفت از روی تحسر ای گروه من بدرستی که رسانیدم
بشما پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت
ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را
بایمان میخوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا اذ قال لقومه اتاتون
الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین • و یاد کن لوط بن هاران بن تارخ بن
ناحور را که برادرزاده ابراهیم بود ع آورده اند که چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه از بابل
متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط ع با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و
با اهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بودند و سدوم اعظم مداین بود و دیگر عامورا
و داوما و صابورا و صعودا و گویند صعر و در هر شهری چهار هزار بار آدمی بودند
لوط ع بسدوم آمد و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد بیست و نه سال در میان ایشان
بود و بخبر ایشان امر بمعروف و از فواحش نهی مینمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق سبحانه
و تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را چون
گفت مر قوم سدوم را که لوط ع در میان ایشان بود آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی
لواطه که پیش از شما نگرفت بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده هیچکس از عالمیان
انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون • بدرستی
که شما ای قوم می آیید بمردان از روی آرزو و مباشرت بدون زنان که مباح کرده شد
بر شما پس شما بر طریق نمی ایستید بلکه هستید گروهی اسراف کنندگان و از حد در گذرندگان
وما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون •
و نبود جواب قوم لوط بلوط ع این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم با بعضی دیگر
که بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند از دیه شما یعنی از سدوم که
بدرستی که لوط و تابعان او مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در عمل
با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب را از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان

فرود آمد

فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید ان شاء الله و چون عذاب نازل شد فانجیناه و
اهله الا امرأته کانت من الغابرین • پس نجات دادیم لوط را ع از آن و کسان
او را از اهل بیت و مومنان مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد
و کفار را بر انکار لوط ع اغرا مینموده بود آن زن بر باقی ماندگان در دیار خود یعنی
در رفتن با لوط ع اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا علیهم مطرا فانظر
کیف کان عاقبة المجرمین • و بارانیدیم بر کفار قوم لوط بارانی و چه بارانی یعنی
باران عجب و آن سنگ بود که بر سر قوم او بارید پس در نگر ای بیننده که چگونه بود
عاقبت و آخر کار گناهکاران والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم
من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس
اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مومنین •
و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل الرحمن بود برادر ایشان شعیب بن
میکیل بن یشجر بن مدین و گویند مدین اسم بلده است و اول اصح است گفت ای گروه من
بپرستید خدا را نیست شما را هیچ معبود بحق جز وی بدرستی که آمد بشما معجزه روشن
از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب ع مذکور نیست و از احادیث نیز مشهور نمیشود
لیکن حکایت کنند که اخبار فرموده موسی را ع که هر چه از اغنام که درین سال بزاید
که سر و گردن ایشان سیاه باشد و باقی اعضا دیگر سفید بتو خواهم بخشید تمام آن
گوسفندان بدان صفت زاییدندی بیه و وفا نمود و دیگر چون خواستی که بکوه بلند بر آید
کوه سر فرود آوردی تا شعیب علیه السلام باسانی بروی صعود کردی و هر یک از قوم او را
دو مکیال بودی و دو میزان یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خورد فروختندی
و چون کردندی کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای تعالی
میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم پس تمام و راست سازید آلت کیل را و آلت وزن را یا در کیل
و وزن راستی کنید و کم مکنید مردمان را در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید
و فروخت و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال
کتب عمل آنچه میفرمایم بهتر است مر شما را اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب ع
بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را از آنچه از بخس منع کرد

از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ
وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ • و منشینید بهر راهی بجهت اخذ مال که
برهانید مردمان را و گفته اند که ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کسی که خواستی
که بملازمت شعیب ع رود تخویف کردندی پس شعیب ع فرمود که بر سر راهها منشینید
که وعید کنید طالبان راه حق را و باز دارید از راه خدای تع آنکس را که ایمان آورده است
بخدای تع و میجوئید برای راه خدا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید و یاد کنید نعمت
خدا را بر خود چون بودید اندک از جهت عدد و عدد و شدت پس بسیار کرد اند خدای
تعالی شما را بانکه برکت در اموال و اولاد شما کرد آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلم
دختر لوط را علیه السلم بخواست و خدای تعالی ایشان از فرزند بسیار داد و توانگر کردانید
پس شعیب علیه السلم این نعمت را فرا یاد ایشان داد و گفت بنگرید که چگونه بود آخر کار
تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلم
روی بمومنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ
لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ • و اگر چنانچه گروهی
از شما بگروید بدان چیزی که برسالت فرستاده شده ام و گروهی دیگر از معاندان نگرویدند
قوم مدین شعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار کردند و گفتند که قوت و ثروت
ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی توانگری و وسعت
معاش ایشان را بودی شعیب ع فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید پس شکیبائی کنید
تا وقتی که حکم خدای تع میان ما دو گروه و خداست بهترین حکم کنندگان که در حکم او
میل و مداهنه نیست قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ •
گفتند بزرگان آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای تع از قوم شعیب علیه السلام
بعد از انکار دعوت او هر اینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنانکه ایمان آورده اند
بیرون میکنیم با تو از دیه خویش یا عود خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است صاحب کشاف
آورده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم رجع کردند

جهد با یکدیگر و شعیب ع هرگز کافر نبود و آن مومنان بوده اند بر سبیل التغلیب گفتند یا عود کنید
با ملت ما با آنکه شعیب علیه السلم در اوایل امر مذهب خود پنهان داشته باشد ایشان
توهم کردند که مگر بر کیش ایشانست لیکن شعیب جواب بر وفق توهم قول اول داد گفت آیا
بیرون میکنید ما را و اگر چه باشیم ناخواهان یعنی چگونه در آئیم بدین شما و کاره ایم پس
اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم بر خدا افترا بدعت و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ • بدرستی که ما افترا کرده باشیم و بر بسته بر خدای تع
دروغی در وسط آورده که ادعای قوم شعیب ع آن بود که خدای سبحانه و تعالی ایشان را
امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین سبب آن را ملت گفتندی پس شعیب علیه السلم فرمود
که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بها است افترا باشد بر خدای تعالی
اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و باشند در کیش شما پس از آنکه رهانید ما را
خدای تعالی از ملت شما و نشاید و روا نباشد ما را آنکه باز گردیم بملت کفر مگر آنچه خواهد
خدای تع آفریدگار ما که فعل آن جایز باشد و ما مامور باشیم در آنکه اگر آنکه حرام
و ممنوع باشد مراد الله نخواهد بود درستی است پروردگار ما بهمه چیزها از روی
دانش فراگیر یعنی علم او احاطه کرده بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر
و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدید بدی که بنمائید از اخراج مومنان ما اضطراب
نکنیم بلکه بر خدای تعالی توکل کرده ایم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلم
روی از معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت
ای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما براستی و تو بهترین حکم کنندگانی
وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ • و گفتند
گروهی از اشراف قبیله آنانکه کافر بودند بخدای تعالی از قوم شعیب با گروهی دیگر از قوم
خود که ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود
بگذارید بدرستی که باشید شما از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث
بگروید [illegible] بزرگان کفر همه با گفتار قوم خود گفتند

که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید که سد از نفع شما برکم فروشی است و او شما را از ان
منع میکند نظر ایشان بر نفع دنیا بود و آن نیز بر وجه حرام چه کور دلی و کوته نظری
می باید که نظر از نفع و فایده اخروی بر دوزند کابدی سرمدی است و بر فایده مختصر حرام
دنیوی اندوزند و دعوت پیغمبر خود نشنوند پس چون پند شعیب نشنیدند و از کفر
و خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس فرا گرفت
ایشان را زلزله در بعضی موضع مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند
که صیحه سبب لرزه آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مروی شده
که زلزله بصباح و صیحه بوقت چاشت باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد زلزله
در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند پس گشتند در شهر و منزل خود بر روی افتاده
یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک
شدند گوییا که هرگز نبودند در آن شهر آنانکه بدروغ داشتند شعیب را بودند
ایشان زیانکاران در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که
چون شعیب علیه السلم مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلد عزم خروج نمود فَتَوَلَّى
عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ
كَافِرِينَ پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحسر که ای قوم بدرستی که
برسانیدم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند
این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانکه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر
بر قوم خود تسلیه داد و گفت پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک قومی کافر
که مرا تصدیق نکردند پس بعد از تعرض بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران
تهدید به سیما بر کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا
أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ و نفرستادیم در شهری و دهی هیچ
پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه گرفتیم اهل آن شهر را بسختی و تنگی و رنج و
بیماری شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شوند تصدیق نبی خود نمایند تا بلا

سدرفع

سد رفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بعطا و راحت ممتحن ساختیم
ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْ ناهم
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ پس بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و
راحت را تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال و گویند عفا النبات والشحم والوبر
وقتی که نمو کردند و بسیار شدند بدینجا نیز اعفا بکثرت کرده اند و گفتند این ایامی که نعمت
بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است يَوْمٌ مِحْنَةٌ وَيَوْمٌ مِنْحَةٌ روزی
محنت و شدت و روزی عطا و راحت بدرستی که رسید بپدران ما را نیز سختی و
شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحطی میبود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی
بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی نه سبب کفر و ایمانست پس ما بر همان طریق میباشیم
که بودیم چون این قوم بر نا سپاسی و کفر راسخ و در زیدند و قادر حکیم و فاعل مختار را
در این امور دخل ندادند و بطبایع روزگار نسبت دادند پس بگرفتیم ایشان را ناگهان
یعنی در حالتی که ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد
و این حسرت عظیم است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته
و حکمت در جمیع این حکایات آنست که دیده اعتبار بگشایند و گوش دل فرا دارند
و بدانند که عصیان سبب حرمان از خیرات و سد جمیع اسباب سعادات و لهذا
فرمود که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و اگر چنانچه اهل آن دیها که بدین
عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و حوالی او بگرویدندی بخدای تعالی و پرهیز کردندی
از شرک و مخالفت پیغمبر هر آینه میگشادیم ما بر ایشان و میدادیم ایشان را برکتها و زیادتیها
از آسمان بقبول دعوات ایشان یا بباریدن باران و از زمین برواشدن حاجات بارش
نبات و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را پس بگرفتیم ما ایشان را بآنچه بودند که کسب
میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی آورده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر
کردندی از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی
دادمی که برکت آن انوار بدل رسد و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که
برکت ضمن عبادت ارزانست أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم از آنکه بیاید
بدیشان عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب
بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ
يَلْعَبُونَ ۝ یا ایمن شدند اهل شهرها از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در وقت چاشت
و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات دنیا که بازیچه ایست که غافلان
مشغول باشند و ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان
بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای تعالی مکر استعارت است از استدراج
بنده و گرفتن آن بر وجهی که ندانند پس ایمن نشوند از عذاب الهی و مکر وی مگر زیانکاران
که بکفر و نفاق زیان زده مرد و جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ
مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝
آیا بیان نکرد خدای تعالی برای آنکسان که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن
شده اند در آن پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای تعالی برای ایشان بیان کرد آنرا که اگر
خواهیم بگیریم ایشانرا بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا بجنایت
ایشان او ما مهر مینهیم بر دلهای ایشان یعنی بسبب استمرار کفر ایشان لطف از ایشان
باز میگیریم پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت استمرار کفر و تیرگی دل
چه اگر اینمعنی صرح است آنچه میشنودی باید بی گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد
نه گوش آیه و کلی بجهت تسلیه آنحضرت میگوید تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ
أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ
كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۝ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره
داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن خوانیم بر تو بعضی از خبرهای
آن و بدرستی که آمدند باهالی آن پیغمبران ایشان هود و صالح و لوط علیهم السلام
بمعجزات روشن یا دلائل واضحه پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل آنچه
تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند و تکذیب و صلاحیت قبول

ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و مهر بر دلهای ایشان مانند آن مهر سخت که
بر دلهای کفار گذشته بود مهر مینهد خدای تعالی بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند
از کفار قریش که خدای تعالی دانسته که ایمان نمی آرند و بسبب عصیان لطف از ایشان
باز گرفته که مهر عبارت از آنست وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا
أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره را وفای عهدی که در روز میثاق
بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان
آریم و بدرستی که یافتیم بیشتر از ایشان شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ
مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝
پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از این پیغمبران موسی را بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم
بسوی فرعون که نام او قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان بود لیکن فرعون لقب ملوک
مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین
و یمن است و بسوی اکابر قوم او پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند
کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بگرویدند پس ستم کردند
و نگرویدند پس نگر بدیده بصیرت که بعد از آن کار چگونه بود آخر کار تباه کاران
که غرق شدند حضرت موسی ع از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب پیغمبر ع
رسید و دختر او صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت با مصر نمود بعد از چندگاه
در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا
اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنا سور مذکور است بسط و تفصیل
قصه موسی ع بیشتر است از دیگر قصص زیرا که جهل قوم او اعظم و افحش است از سایر
اقوام و لهذا معجزات او قوی است از معجزات انبیا قبل از او القصه حق جل جلاله و تعالی وحی
که بمصر رود و فرعون را بخدای تعالی دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت
منع کند موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد
وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ و گفت موسی که ای فرعون من
فرستاده ام از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا
الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ

بآيةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ • سزاوارم برسالت چه آنكه ضد بوس كني و
مستقر و را خصم برانكه نكويم بر خداي تعالي مكر سخن راست بدرستي كه آمده ام شما
بحجتي روشن از پروردكار شما يا آورده ام معجزه پيدا و هويدا كه بر صحت رسالت من
كواه است پس بفرست با من فرزندان يعقوب را و دست از ايشان كوتاه كن
تا بارض مقدسه كه موطن آباي ايشان بوده باز كردند آورده اند كه فرعون بني اسرائيل را
بنده كي ميكرفت و سبب آن بود كه چون يعقوب عليه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمدند
هم آنجا قرار كرفتند و نسل ايشان بسيار شد و يعقوب و يوسف عليهما السلام با برادران
دركذشتند و ملك ريان كه فرعون زمان يوسف بود بمرد بعد از وي مصعب بني اسرائيل را
حرمت ميداشت و متعرض ايشان نميشد چون او بمرد وليد كه فرعون زمان موسي بود
بر تخت سلطنت نشست و بزبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى بكشاد بني اسرائيل دعوي او را
قبول نكردند او كفت پدرهاي شما در خريده كسان ما بوده شما بنده و بنده زادكان ماييد
پس ايشان را به بندكي كرفت تا وقتي كه موسي ع مبعوث شد و كفت اي فرعون دست از
بني اسرائيل بدار كفت فرعون اكر هستي تو در دعوي خود كه آورده معجزه و حجتي پس
بيار آنرا اكر هستي تو از راست كويان بنماي معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ
مُبِينٌ • پس بيفكند موسي عصا را از دست خود پس عصا بعد از القا اژدها شد ظاهر ماري
الامر كه هيچكس را شك نماند در آنكه آن اژدهاست و در روايت آمده كه آن عصا اژدها
دهن كشاده و ما بين لحيين او هشتاد ذراع بود فك اسفل بر زمين نهاد و فك اعلي
بر كنكره قصر فرعون و روي بجانب تخت وي آورد ملازمان بارگاه بهزيمت رفتند
و فرعون نيز بكريخت و در آن روز او را چهارصد نوبت اطلاق شد كه كسي پيش از آن
بر قضاي حاجت او اطلاع نداشت و كار بفضيحت كشيد و در ازدحام خلايق بهنكام
فرار بيست و پنج هزار آدمي هلاك شدند و فرعون نعره زد كه اي موسي سوكند ميدهم ترا
بدان خداي كه فرستاده اوئي كه عصاي خود را بكير كه بتو ايمان مي آورم و بني اسرائيل
بتو ميكذارم موسي ع قفاي ثعبان بكرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد بر سر تخت خود
نشست و كفت هيچ معجزه ديكر داري موسي ع كفت آري پس دست راست بكريبان برد و از بغل
چپ آورد وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ • و بيرون كشيد دست خود را پس

آنجا بود

آنجا بود دست او سفيدي كه بياض او در غايت كمال بود بر بزركان و نظاره كنان آنروز
كه موسي عليه السلام مردي كندم كون بود و چون دست در كريبان كرد و بيرون آورد
نورانيت آن بمثابه بود كه شعاع او بر نور آفتاب غلبه كردي آورده اند كه موسي عليه السلام
دست راست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در كريبان كرد و بيرون آورد بيضاء نوراني
ميان آسمان و زمين را روشن ساخت و باز ديكر بكريبان كرد و بيرون آورد بهمان
حال اول بود القصه فرعون بعد از مشاهده اين دو معجزه اشراف قوم را طلبيد و
در باب موسي ع با ايشان مشورت كرد قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ
عَلِيمٌ • كفتند بزركان از كروه فرعون بدرستي كه اين موسي جادويي است دانا بفن
سحر و ماهر در آن كه چوب را اژدها ميسازد و دست كندم كون را بيضا بيرون
مي آرد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ • ميخواهد اين ساحر آنكه
بيرون كند شما را اي قبطيان از زمين شما كه ولايت مصر است و حكومت بني اسرائيل
دهد فرعون كه اين سخن شنيد كفت پس چه چيز مي فرماييد مرا و تدبير چيست
قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ • كفتند حبس كن او را و برادر او
هرون را يا تاخير كن مهم ايشان را و بشتاب بفرست در شهرها كه تعلق بصعيد
مصر دارد كروه فراهم آرندكان و جمع كنندكان را كه يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ •
بيارند ايشان بتو هر جا ساحري باشد دانا و حاذق در فن خود آورده اند كه هيچ
قرن چندان ساحر نبوده كه در قرن موسي ع و روساي سحره اقصي مداين صعيد بودند
در تفسير دمياطي آورده كه مداين صعيد دو برادر بودند كه ايشان را در فن سحر مهارتي
تمام بود چون فرستاده فرعون بديشان رسيد مادر خود را كفتند كه ما را بر سر قبر
پدر ما بر چنان كرد ايشان پدر خود را آواز دادند جواب ايشان باز داد كفتند يا ابتا
ملك مصر ما را طلبيده بجهت آنكه دو كس آمده اند بي لشكر و سلاح و كار برو تنك آمده
و ايشان را عصائي است كه چون مي افكنند اژدها ميشود و هر چه در پيش او مي آيد
ميخورد فرعون داعيه كرده كه ما را با او معارضه فرمايد صاحب قبر جواب داد كه
چون بمصر رسيد بپرسيد كه وقتي كه ايشان در خواب ميشوند آن عصا همان اژدها
ميشود يا نه اكر اژدها ميكردد بدانيد كه آن جادويي نيست چه سحر ساحر وقتي كه

در خواب آتش زد و چون حال برین منوال باشد نه شما که هیچکس را از عالمیان قوت
معارضه با ایشان نخواهد بود این امر غریب نیز از معجزه موسی است ع که ساحر درده
در فتبه بحثی کرد تا حق ظاهر شود و آن سبب نجات سحره گردد از نجات که گفته اند که
هر که چیزی را بکمال میداند سبب نجات او میشود اگرچه سحر باشد چه آن سحره سحر را بکمال
میدانستند گفتند آنچه فوق اینست سحر نیست بلکه معجزاتست و آن سبب نجات ایشان شد
چنانچه بیاید القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند
و در زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار ساحر بمصر آمدند چه در آن زمان سحر غالب بود
چنانچه در زمان عیسی ع طب و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فصاحت
حق سبحانه از جنس آن معجزه پیغمبر ساده موافق مقتضای وقت چون ایشان بدرگاه فرعون
جمع شدند برین وجه که حق تعالی خبر کرد که وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ • و آمدند جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده
و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد گفتند بدرستی که باشد ما را مزدی اگر باشیم ما
غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ • گفت فرعون آری مزد باشد
و بتحقیق که شما باشید از نزدیکان من که هر گاه که خواهید تردد من درآیید آورده اند
که مهتر این جماعت چهار تن بودند آنک دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگری
حطحط و مصفا و در کتاب آورده که این چهار تن را مهتری بود شمعون نام
چون بمصر آمدند و سابور و عادور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان
از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند
معلوم شد که هر گاه موسی ع در خواب عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان از تردد
بدر آمدند و در غصه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین
موسی را علیه السلام طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام
یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیان آوردند و فرعون بر بالای تخت بتفرج بنشست
و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یکطرف صف کشیدند و موسی و هرون
علیهما السلام بر یکجانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ
تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ • گفتند ای موسی یا آنست که تو می افکنی عصای خود

وبا آنکه

وبا آنکه باشیم ما افکنندگان حبال و عصی خود قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ
وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ • گفت موسی ع از روی کرم و فضل و تخلق که انبیا را
می باشد که شما بیفکنید پس آنهنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند
جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که آنرا حقیقتی
نداشت و بترسانیدند مردم را و آوردند جادوئی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ
مجوف ساخته تافته یافته بزیبق مطلا کرده بودند و چوبهای دراز را میان تهی کرده
و بجوف همه را رسنها کرده اند چون حرارت آفتاب بر آنجا رسید بحرکت آمده
و آن رسنها و چوبها بشکل مارها بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده
که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش انداخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب
از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمدن چنان نمودند که همه میدان پر از مار است
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ • ما وحی کردیم بسوی موسی
آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدهائی شد دهان گشاده پس آنجا که
اژدها شده بود عصا فرو می برد آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند
و آن چهل خروار رسن و چوب بود را وی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد
روی بنظارگیان آورد مردم بگریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس
موسی ع آنرا بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه و تعالی آن حبال و عصی را معدوم
کرد فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ • پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی
و زائل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی
بایستی که جادوئیهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ • پس
مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی غالب شد بر فرعون و قوم او مغلوب و منکوب
گشتند و بازگشتند از آن موضع خوار شدگان و نا امیدان و بیم زدگان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
سَاجِدِينَ • وافکنده شدند جادوان بر رویهای خود سجده کنندگان مر خدای را
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ • گفتند ایمان آوردیم به پروردگار
عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا می خواهید ایشان گفتند نه که با منی که رب عالمیان
باشی که تو بنده عاجزی رب العالمین پروردگار موسی و هرونست که قادر علی الاطلاق

قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لكم ان هذا لمكر مكرتموه في المدينة لتخرجوا
منها اهلها فسوف تعلمون ۞ گفت فرعون با جادوان که ایمان آوردید بموسی و
تصدیق نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن بدرستی که این عمل تزویری
خواست که شما ساخته اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بصحراگاه یعنی شما
با موسی ع مواضعه کرده اید و این حیله ساخته تا بیرون کنید ازین اهل آنرا که قبطیان
واین ملک شما و بنی اسرائیل را خالص شود پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که
ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لاقطعن ایدیكم
وارجلكم من خلاف ثم لاصلبنكم اجمعين ۞ هرآینه ببرم دستهای راست شما را
و پایهای چپ شما را بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی پس بردار کنم همه شما را برای
فضیحت شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا انا الى ربنا منقلبون ۞ گفتند جادوان که
ما را از بریدن چه میترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاقتریم از تشنه باب
زلال زیرا که بسبب موت برسیم که ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم برحمت
خواهان او باشیم وما تنقم منا الا ان آمنا بآيات ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ
علينا صبرا وتوفنا مسلمين ۞ و نکوهی فرعون منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنی ما را
مگر آنکه بگرویدیم بمعجزات ظاهره که قادر نیست بر آن غیر حق سبحانه و تعالی آن هنگام
که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی ع پس روی از فرعون بگردانیدند متوجه
حق شدند گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما و افاضه کن شکیبایی درین بلا تا جزع نکنیم
و بمیران ما را مسلمانان ثابت قدم بر اسلام و الطاف از ما باز مگیر وقال الملأ من قوم
فرعون اتذر موسى وقومه ليفسدوا في الارض ويذرك والهتك قال سنقتل
ابناءهم ونستحيي نساءهم وانا فوقهم قاهرون ۞ و گفتند مهتران از گروه ملأ از
فرعون آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را تا تباهی کنند در زمین مصر
و مردم را بر تو متغیر کرده اند و پرستش تو بگذارند و از عبادت معبودان و خدایان تو
دست باز دارند و گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرموده و خود پرستنده کواکب
و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که این را پرستید
تا او و شما را بمن نزدیک کرداند و ازین سبب میگفت انا ربكم الاعلى اینها خدایان خود

ومن

ومن خدای بزرگترم و این بنا بر آنست که او دهری بوده و منکر بوده وجود صانع عالم را
القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون
اگرچه میگفت ذرونی اقتل موسى چنانچه جای دیگر فرموده حق تعالی که او چنین میگفت
بگذارید مرا تا بکشم موسی را اما در دل او خوفی بسیار از موسی داشت و میدانست که بر قتل موسی ع
قادر نیست اینجا گفت زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم
تا نسل ایشان منقطع گردد چه او بسبب قبیلهٔ و عشیرهٔ ایشان میکند و زنده بگذاریم دختران
ایشان را تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید
بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بطرف موسی ع آوردند
و بعد از اضطراب ایشان قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله
يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ۞ گفت موسی مر گروه خود را یاری خواهید
از خدای تعالی و صبر کنید بدانچه با شما کنند چه نتیجهٔ صبر و استعانت بخدا است و
آن مستلزم حصول مقاصد است و نیز هر که دانست که مدبر نیست در عالم غیر حق سبحانه
و تعالی منشرح میگردد دل او بنور معرفت و امور شاقه بر او آسان میشود باز میگوید
بدرستی که زمین مر خدای راست میراث میدهد آنرا هر کرا میخواهد از بندگان خود و سرانجام
محمود و عاقبت هلاک قبطیان و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل و عاقبت
نیکو با ظفر و نصرت با پرهیزکاران است بنی اسرائیل این کنایت را که بر دشمنان
ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت فرموده قالوا اوذينا من قبل ان تاتينا
ومن بعد ما جئتنا قال عسى ربكم ان يهلك عدوكم ويستخلفكم في الارض فينظر
كيف تعملون ۞ گفتند ما را رنجانیده بودند قبطیان و ما را ایذا میکردند پیش از آنکه
تو بیایی بما بدین نهج نیم روز ما را خدمت خود فرموده اند و نیم روز دیگر ما را ایذا میکردند
و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو پیامبری بما و تمام روز ما را بکار میفرمایند پیش ازین
ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بدان استعمال نمایند گفت موسی ع از روی
تضرع شاید پروردگار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای تعالی
آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک
ایشان در زمین مصر یا ارض مقدسه پس می بیند خدای تعالی بوقوف رحمت و راحت

ودولت چگونه عمل میکنید وچه چیز بجای میآرید از کفر وشکر وطاعت ومعصیت
تا شما را بدان جزا دهم و آنکه خدای تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا
بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝
وهر آینه ما گرفتیم تبع وخدم فرعون را بقحط وتنگی وخشک سالی ونقصان بعضی
از میوهای ایشان تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ
أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ پس چون آمدی بدیشان نیکوی
از فراخی وارزانی میگفتند این نیکوئی برای ماست وما مستحق آنیم واگر رسیدی بدیشان
بدی چون قحط وبلا فال بد میگرفتند بموسی ع وآنانکه با وی بودند از مؤمنان و
میگفتند این رنج ومحنت بشآمت ایشان بما میرسد بدانید که جز این نیست که سبب
خیر وشر ایشان نزدیک خداست وآن اعمال بد ایشان میرسد ولیکن بیشتر ایشان
نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره واهوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا
مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝ وگفتند فرعونیان
موسی ع هرگاه که بیاری وهر چیز که بیاری بما از نشانها که بزعم تو آنست که معجزه است
مثل قحط ومرض وامثال آن تا جادوئی کنی ما را بآن پس نیستیم ما از گروندگان و باور
دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ
وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ قال الله
پس فرستادیم بر ایشان طوفان وآن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن وفرا گیرد
همه آنرا چون باران وسیل وفرستادیم ملخ وبند وملخ نیاده یا کنه یا سوسه وبزغ
وخون در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده هریک
هر دو آیت از میانه یکماه بود وامتداد هر آیتی یکهفته پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان
برداری وبودند گروهی مجرم یعنی معاند درکفر که با وجود تظاهر آیات وتتابع معجزات
ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ فَلَمَّا كَشَفْنَا
عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ۝ وهرگاه که واقع شد وفرود آمد

بر فرعونیان

بر فرعونیان عذابی که از پنج امر مذکور شد گفتند از روی تضرع ای موسی بخوان برای ما
پروردگار خود را بآنچه عهد کرده است وآن عهد نزدیک تست یعنی خدای تعالی
با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند اگر باز گردانی این عذاب را
هر آینه ما ایمان آریم وتصدیق تو کنیم مر ترا وهر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را تا هر جا
خواهی ببری بران وقت که ما ببردیم بدعای موسی ع ودفع کردیم از ایشان آن عذاب را
تا اخیر کردیم تا مدتی از زمان که بهمه ایشان رسند که تا نبدیدان با معذب گردند
ناگاه پس ایشان عهد را بشکستند ودر تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران
بارید وظلمت ابرهای متراکم درهم تندروی آب بخانهای قبطیان در آمد ومردان وزنان
بر پای ایستادند وکودکان از پیلتنیه با ایستادند وهر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی
وبا آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه
تنگ آمدند رجوع بفرعون کردند وازو ناامید شده روی بموسی علیه السلام آوردند
که از خدای خود در خواه تا این عذاب دفع کند وما ایمان آریم چون آن طوفان
بدعای موسی ع مندفع شد وآب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت
بمثابهٔ نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه وتعالی
ملخ نیز بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بحضرت موسی ع
آوردند وسوگند یاد کردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تعالی بگروند موسی ع
بصحرا بیرون آمد وبعصای خود اشارت کرد بمشرق ومغرب جمیع ملخها بدان دو طرف
منتشر شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این محصول ما را
بس است وتصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد
دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نموده وبشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفت
ای موسی جهان محفوف شده که نور در قفس چراز جمله ما رانی دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ
فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می‌آمدند ودر دیگهای ایشان می‌افتادند وچون
کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی باز تضرع نموده وبشرط خواستند که این بلا مندفع شود
ایمان آرند چون بدعا مندفع شد دیگر باره سر تمرد وعناد درگفتند حق تعالی آب نیل را خون
گردانید چنانکه سبطی بخورد آب صافی بودی وهرگاه که قبطی میل میکرد خون ناب

واگر از یکی طرف خوردندی بنسبت هر آینه این حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و
بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم
بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین • پس انتقام کشیدیم و ارادهٔ انتقام کردیم
از ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای قلزم نزدیک مصر بسبب آنکه ایشان
بدروغ داشتند آیات قدرت ما را و بودند در تامل در آن آیات بیخبران واورثنا
القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها
وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون
وقومه وما کانوا یعرشون • و میراث دادیم قوم را آنانکه بودند ضعیف و زبون
گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان ذلیل بودند
بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم جهات شرقی آن زمین شام و جهات غربی
از آن زمین آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم در آن زمین بارزانی و بسیاری محصولات
با بقای انبیای عظام علی نبینا و علیهم السلم و تمام شد و بوفا رسید وعدهٔ
پروردگار تو وعدهٔ نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تخریب دیار ایشان
و وفای این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره و خراب کردیم آنچه
بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو
و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناهای صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل
البحر فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة
قال انکم قوم تجهلون • و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس آمدند
و بگذشتند بگروهی از قبیلهٔ لخم که در ولایت رقه اقامت می کردند بر پرستش بتان
که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند گفتند ای موسی
بساز برای ما خدائی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم که ایشان را خدایان هست که
می پرستند گفت موسی ع بدرستی که شما هستید گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید
که داعیهٔ عبادت غیر خدا دارید و نعمت الهی که بشما ارزانی داشته و دشمن چنین عظیم
از شما دفع کرده بایستی که در شکر منعم منتقم مجاهده نمودید پس شما را معرفت باری حاصل است
چنانچه بعد ازین مثل این مقال نخواهد آمد ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا

یعملون

یعملون • بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک شده اند با آنچه ایشان در آنند
یعنی خدای تعالی دین و آیین ایشان درهم خواهد شکست و بتان ایشان در دست ما
پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل است آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت
اصنام قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم علی العالمین • گفت موسی ع آیا جز
خدای تعالی طلب کنم برای شما معبودی و حال آنکه او فضل داد شما را بر عالمیان زمان
شما که بانواع نعم تخصیص فرمود واذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم
سوء العذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم
عظیم • و یاد کنید چون برهانیدیم شما را از متابعه تبع فرعون می چشانیدند شما را
سختی عذاب میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما و زنده میگذاشتند
زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و در بن رهانیدن شما نعمتی بود یا
در آن عذاب محنتی بود شما را از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی ع
وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورد شما را از نزدیک خدای تعالی
که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند
و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی ع از خدای تعالی درخواست کرد آن کتاب را
و رد رسید حکم شد که سی روز روزه دار باش بعد از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی ع
سی روز روزه داشت و در روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق
سخن گوید و از دهن او بوی روزه آمد پس برای دفع آن را بچه مسواک کرد ملائکه گفتند
که ما از تو بوی مشک میشنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه و تعالی فرمود تا
جبر آن ده روز دیگر روزه دار چنانچه میفرماید وواعدنا موسی ثلاثین لیلة
واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هارون
اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین • و وعده داده بودیم موسی را
علیه السلام از برای دادن کتاب تورات سی شب از ماه ذی قعده و تمام کردانیدیم آن سی را
بده روز دیگر از ذی حجه پس تمام شد وقتی که پروردگار او تعیین فرموده بود بچهل شبانروز
و چون مدار شهور عرب برؤیت هلال و آن شب مرئی میشود پس تاریخ را حساب کنند
و گفت موسی برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم تو خلیفهٔ من باش

در میان قوم من و بصلاح آر کاری را که شایستهٔ اصلاح باشد از امور ایشان و پیروی
مکن راه تباه کاران را کلام هدایت فرجام است یعنی بمنزلهٔ هرون من موسی مفید آنست که
آنچه منطوق آیتست نزد امیر المؤمنین علیه السلام مرعی باشد از اخوت و خلافت و
غیر ذلک سوی نبوت و لهذا آنحضرت در اصلاح تا ممکن میکوشید لیکن مخالفان
در افسادی افزودند و آنحضرت را به بیعت مستطلب ساختند و او را با پیغمبر بود چه مامور بود
مثل هرون که پیروی طریق اهل افساد نکند آخر بسبب افساد ضد امور دین مختل شد
مانند بنی اسرائیل که گوساله پرستی اختیار کردند و دین را باختند و مخالفان خود را
شبیه ساختند و رخنه در دین انداختند و توبهٔ بنی اسرائیل بواسطهٔ قتل مقبول افتاد
خود را آن دولت داشتند و ایشان توبه نا کرده کار را بمحکمهٔ قیامت گذاشتند و مع ذلک
مگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله این معانی شنیده بودند و دانسته که او وصی و برادر
یگانه و برادر پیغمبر است چنانچه مشهور بود که یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة یحیی بن حسن
بن بطریق رحمه الله آورده که این که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده مر امیر المؤمنین را
که تو برادر منی در دنیا و آخرت اراده فرموده از این غایت مدحت و نهایت رتبت
و علو منزلت امیر المؤمنین را چه زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عقد برادری بست
میان هر یکی از اصحاب با نظیر او و نیافت برای امیر المؤمنین نظیری بغیر خود پس
آنحضرت نظیر آنحضرت از چند وجه یکی در اصل بدلیل انا و علی من نور واحد
و مرتبه دیگر بشاهد نسب که صریح است در میان ایشان مثل ظهور آفتاب بلا شک
و ارتیاب و دیگر نظیر اوست در عصمت بدلیل انما یرید الله و دیگر نظیر اوست در ولایت
ببرهان انما ولیکم الله و دیگر نظیر اوست در تبلیغ احکام بدلیل وحی که وارد شد در
در رسانیدن سورهٔ برائت بمکه که آنحضرت خود رساند یا کسی که بمنزلهٔ او باشد
از آن بود که ابو بکر را باز گردانید و بآنحضرت داد و فرستاد و این در برائت بیاید
و دیگر نظیر اوست با آنکه مولی امت بدلیل من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر نظیر
اوست در مماثلت نفس ببرهان آیت مباهله و دیگر نظیر اوست در فتح باب در مسجد
مثل باب رسول الله و دیگران بحکم آنکه مسدود ساختند الا این در و در دخول و خروج
مسجد مثل دخول و خروج رسول الله بود صلی الله علیه و آله و ثابت شد مناظرت و

مشابهت

مشابهت و مشاکلت آنحضرت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مگر آنچه استثنا
فرموده که لا نبی بعدی پس صحیح باشد قول نبی که انت اخی فی الدنیا و الآخرة و
با این مماثلت مشارکت دارد با وی در منازل و درجات جنت و لما جاء موسی لمیقاتنا
و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق
قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین و آن هنگامی که آمد موسی علیه السلام
آنجا که سابق مقرر و معین کرده بود بیرون و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید
کلام خود او را بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که
با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و
چون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد و همه چیز را دور کردند حتی ملکین
کاتبین را و آسمان را بنظر او آوردند و ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی
ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت آورده اند که او را بیست و چهار هزار کلمه
بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است محققان آورده اند
که چون قوم موسی مکرر گفتند که ما ایمان نمی آوریم تا خدای تعالی را معاینه ببینیم
موسی میدانست که امر رؤیت ممکن نیست پس موسی علیه السلام بزبان ایشان این سؤال کرد
تا بر ایشان ظاهر شود که دیدنی نیست که اگر ممکن میبود بطریق اولی بود که موسی علیه السلام
به بیند بنابرین گفت موسی که ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا تمکین
ساز از رؤیت خود تا بدینی سر نظر کنم بسوی تو گفت خدای نه تو انی دید مرا هرگز یا آنکه
چه کلمهٔ لن اگر مفید تابید باشد لااقل مفید تاکید است بلا شبهه و اطلاق نفی
افادهٔ عموم میکند یعنی نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که مرئی واجبست که مقابل باشد
یا در حکم مقابل و این مستلزم جهت و مکانست و حق تعالی از آن منزه و مبراست صاحب
کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود
از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد
نفس و آن اکمل است از این و لیکن که کلمهٔ استدراکست نیز نوید عدم رؤیت یعنی
نظر بسوی من محالست پس طلب مکن آن را و لیکن نگاه کن بکوه زیرا که بلند تر جبلی است

ثنا

مدبر است و قوت تحمل آواز تو چیست پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار گیرد در جای
خود هنگام تجلی من برو پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد
و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم از تمنای این کار در گذر پس آنهنگام که تجلی کرد
پروردگار یعنی ظاهر کرد اندک نوری از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی برای
کوه بعد از آنکه حیوة علم و قدرت در وی آفریده بود تا آن نور حق سبحانه و تعالی
دریافت در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی نور خود را از
ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بود بر روی
زمین با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین بر فر
سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان در روی
در افتادند و نیران مجوس فرو مرد بسبب آن تجلی کرد او را یعنی خدای تعالی مر آن کوه را ریز
ریز و پاره پاره در بنیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر
از وجدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور
و ثبیر و حراست بمکه و بیفتاد موسی علیه السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از
پاره پاره شدن کوه و از عشیه پنجشنبه روز عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند
پس چون بهوش آمد گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و از آنچه از تو
بازگشتم بتو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد که از برای قوم کردم و من اول گرویدگانم
بآنکه هیچ بشر را طاقت دیدن تو نیست عجب سریست که کوه با آن عظمت تحمل دیدار نداشت
و دل مومن بحکم من ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر داشت نکته درین آنست که تجلی کوه
بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر
دل را معمور میسازد پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل موسی ع و تدارک آنچه یافته
بود قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک و
کن من الشاکرین گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقاء
ذات تو اندوهناک مباش بدرستی که من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که
در زمان تو موجود بودند به پیغامهای من که بخلق رسانی و دیگر ترا اختصاص دادم
بسخن گفتن من با تو بی واسطه پس فراگیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن

وباش از شکرگویندگان بر آن عطا وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة
وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومک یأخذوا بأحسنها سأریکم
دار الفاسقین ونوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی ع در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و
در زاد المسیر دو آورده و این موافق اهل کتابست و ظاهر آنکه دوازده یا ده ذرع
بوده و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که او را قادر در روی
گشت بوده چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند
هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد پند عبرت و بیان کردنی مر هر چیز را از اوامر
و نواهی پس گفتیم موسی ع را فراگیر الواح را بجد تمام و عزم درست و بفرمای گروه خود را
تا بصدق عزیمت فراگیرند نیکوترین آنچه در الواح است گفته‌اند احسن بمعنی حسن است
و مکتوبات الواح همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی
بعزیمتها تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و گفته‌اند احسن جمع است بین الفرائض والنوافل
زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای فاسقان را یعنی آرامگاه ایشان که
دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل عرود ماضیه که از دائره فرمان من
بیرون بودند بشما غنایم یا بنمایم شما ایشان از فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده
و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون
فی الارض بغیر الحق وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه
سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا
عنها غافلین زود بود که بگردانم از شما فهم آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل
قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام مر آنانکه تکبر میکنند در زمین بغیر حق
و بی استحقاق یعنی تکبر آنها سبب آن شد که لطف از متکبران باز گیریم تا فهم سخن حق
نکنند و از ذوالنون مصری منقولست که خدای تعالی میخواهد که گرامی سازد دلهای
مدعیان باطل را بمکنون نشانهای قرآنی بواسطه دعوی باطل ایشان لاجرم فرو گذاشته تا
قابلیت قبول از دلهای ایشان محو شد و حیف سخنی که گنج در آن ویرانه و اگر ببینند
این سرکشان هر نشانی که ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله یعنی معجزات

آنحضرت پیدا شد هر پیغامی که فرستیم منکر شوند بدان از جهت ستیزه و عناد و اگر
ببینند این سرکشان راه راست و طریق هدایت آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند
و اگر ببینند راه بیراهی و گمراهی آنرا راه گیرند و پیروی کنند مانند یهود و نصاری
و مخالفان اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم این که گردانیدن دلهای ایشان از فهم
آیات بسبب آنست که ایشان دروغ شمردند سخنان ما را و بودند از نظر در آن و اعتبار
بران نا آگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل
یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت
أعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون ٥ و آنانکه تکذیب کردند بآیات ما را که
قرآنست یا دلایل قدرتست و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را باطل شد و ناچیز گشت
عملهای که در دنیا کردند آیا جزا داده شوند یعنی نشوند مگر جزای آنچه بودند
که در دنیا عمل میکردند واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار
ألم یروا أنه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین ٥ و فرا گرفتند
قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او از پس رفتن موسی ع بطور از پیرایهای
ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند گوساله یعنی بهیات گوساله بدنی بی روح
مر او را آوازی بود چون آواز گاو و آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون
می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه آنکه جشنی که ما
عروسی داریم و بران اشتغال مینمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان
داشتند پیرایها بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن
حلیها در دست ایشان بماند و چون موسی ع عزیمت طور فرمود سامری بنزد هرون
آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده منجزند و صرف میشوند
و تصرف در آن بر ایشان حرامست هرون ع فرمود تا تمام آنرا جمع کردند سامری گفت
تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تنور آورد و در روز گرم ساخت
همه را بگداخت و در قالب ریخت و شکلی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح
بی عملی که ازو آوازی بیرون آمد چون آواز گاو و گویند که سامری در وقت غرق شدن
فرعون جبرئیل را که دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک برگرفته با خود

میداشت

میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک در دهنش ریخت
آن گوساله بفریاد آمد ابن عباس ع گوید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل
رسید بسجده درافتادند با آنکه میدیدند و میدانستند آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید
و راه نمی نماید ایشان را راهی مطلقا فرا گرفتند او را بخدائی و بودند ستمکاران
که وضع عبادت کردند در غیر موضعش فخر رازی آورده که چه دور است میان امتی که
مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند ولما سقط فی
أیدیهم ورأوا أنهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین
و آنهنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی
همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود در آورد و این لفظ در کلام عرب کنایه است از
پشیمان شدن حاصل معنی آنست که چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او
و دیدند آنکه ایشان بتحقیق گمراه شدند گفتند از روی ندامت اگر رحمت نکند بر ما
پروردگار ما بقبول توبه ما و اگر نیامرزد ما را خدای که باشیم از زیانکاران و هلاک
شدگان ولما رجع موسی الی قومه غضبان أسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی
أعجلتم أمر ربکم وألقی الألواح وأخذ برأس أخیه یجره إلیه قال ابن أم إن القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الأعداء ولا تجعلنی مع القوم
الظالمین ٥ و آنهنگام که موسی ع بازگشت از طور بسوی قوم خود خشمگین بغایت
اندوهناک با جزع آورده اند که موسی ع در محل مناجات ازین قصه خبر یافت و الحق
که حق سبحانه و تعالی ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد
و از غایت غضب گفت بدا نیابتی که کردید مرا از پس مفارقت من آیا تعجیل کردید
و پیشی گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم
خدای تعالی بشما رسانم و بیفکند موسی لوحها را که احکام الهی نوشته بود برای حمیت
دین در دنیا بیع آورده که الواح را بیفکند اما زود از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی را
بیفکند و جمهور برانند که الواح را بیفکند و بشکسته شد و شش سبع و هر چه بران
مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود
پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد و بگرفت موسی سر برادر خود را

یعنی هرون علیه السلام بطرف خود میکشید بطریق انکار او از روی سرلسکنات
کیفیت واقعه از و کنده نه از روی اهانت و استخفاف و هرون خوف کرد که جهال بنی
اسرائیل توهم کنند که موسی آنرا از جهت اهانت برادر کرده هرون گفت ای پسر مادر
من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب هرون مادر را
یاد کرد پس گفت من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون
گرفتند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان پس شادمان
مگردان بمن دشمنان او چنان مکن که آنرا از روی ایشان حاصل شود چه خیال کنند که مرا
اهانت میکنی و مدار مرا با گروه ظالمان یعنی مرا در اعداد گوساله پرستان میار
کبیر آورده که القای الواح ثابت بقرآن اما شکستن آن ثابت نیست چه آن جرأت
عظیم است و محال الانبیا لایوثر نیست در جواب گفته اند که جرأت بنفس القا حاصل آمد
نه بتکسیری که متعلق بود بما اختیار او و هر عذری که آنجا مسموع است اینجا نیز
مسموع است و آن اینست که آن حدت که از و ناشی شده از عصبیت و حمیت دین
بود و آن غضب از برای خدا بود و این مقدار حدت از برای خدا باشد قدح در عصمت
وی نمیکند غایة ما فی الباب ترک اولی باشد و لهذا گفت قال رب اغفر لی و لاخی
و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین ۵ ای پروردگار من بیامرز مرا در ترک
تحمل لوح تورات که افکندم و آنچه با برادر بزرگتر کردم چه هرون سه سال از موسی بزرگتر
بود و بیامرز برادر مرا اگر ترک اولی کرده باشد در منع ظلمه و در آر ما را در بخشایش خود
و کنف امن پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت و تو بهترین بخشندگانی
چه بخشش همه از بخشایش تست ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم
و ذلة فی الحیوة الدنیا و کذلک نجزی المفترین ۵ بدرستی که آنانکه از روی جهالت
فرا گرفتند گوساله را بخدایی زود باشد که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن
خشم همان خواهد بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و دیگر برسد ایشانرا خواری
در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان و همچنین که پاداشت دادیم
گوساله پرستانرا جزا میدهیم دروغ گویانرا و مبتدعانرا و الذین عملوا السیئات ثم
تابوا من بعدها و آمنوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم ۵ و آنانکه کردند بدیها را

اکابر و صغایر با شرک آورده پس بازگشتند بخدای تعالی از پس وقوع آن عملها
و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای تعالی را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر اراده
از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه
گناهکاران قبول میکند بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده است گناهان
ایشانرا مهربانست بر ایشان بقبول توبه ایشان و لما سکت عن موسی الغضب اخذ
الالواح و فی نسختها هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون ۵ و چون خاموش شد
یعنی ساکن گشت از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود بران فعل
بکسی که آمر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود با آنکه
غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس
گوییا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی
فرو نشست فرا گرفت بقیه الواح را که میفکنده بود و در آنچه مکتوب بود در آن راه
نمودنی بود از گمراهی و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه برای کسانی که ایشان مر پروردگار
خود را ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای تعالی میترسند آورده اند که از حضرت
عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی ع که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور
برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی ع با قوم گفت و قبول کردند و اختار موسی
قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم
من قبل و ایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء
و تهدی من تشاء انت ولینا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الغافرین ۵ و
برگزید موسی از قوم خود هفتاد مرد را از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم
و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای تعالی با موسی سخن کرده و آنچه
در الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود
بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را اختیار کرد و چون بطور
رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد موسی ع بپرده غمام در آمد
و اخیار قوم موسی بسجده در افتادند حق سبحانه و تعالی با موسی ع سخن گفت و امر
و نهی و وعد و وعید فرمود و چون غمام منکشف گشت موسی ع بیرون آمد و فرمود

که شنیدند کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی که
ایمان آریم که خدا را آشکارا به بینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد همه
را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه تعالی خبر میدهد
پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را صاعقه و بسوختند و فرو افتادند که
فرا گرفت ایشان را آواز مهیب و همه از هول بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد
بمرتبه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند
و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک
میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکردی در عین
المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی آیا هلاک
میکنی ما را بسبب آنچه کرده اند بی خردان از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم
در طلب رویت نیست این کردار ازیشان مگر آزمایش و ابتلای تو میرسند که ایشان را یعنی
ایشان را کلام خود شنوانیدی بجهت امتحان که اوامر و نواهی ترا قبول میکنند
یا نه و ایشان از آن اعراض جسته طلب رویت کردند و لطف باز میداری بدان فتنه
و ابتلا هر کرا میخواهی بسبب عدم اطاعت یا هلاک میکنی بدان رحمت هر کرا میخواهی
بسبب عدم ایمان و راه مینمائی یعنی توفیق میدهی ایشان میگردانی بجهت ایمان
و ایشان را بر آن ثابت میداری یا نگاه میداری از رجعه و هلاک تویی یار ما و
متولی کار ما پس بیامرز ما را بواسطه ترک اولی که از ما صادر شده و ببخشای بر ما و
تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا
إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ
يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ۝ و بنویس برای ما یعنی ثابت
کن با عطا ده ما را درین سرای نیکویی که قبول اعمال است یا توفیق طاعت یا روزی حلال
و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت و رتبت یا علو منزلت
بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو گفت خدای تعالی عذاب من از صفت اوست میرسانم
آنرا بهر که میخواهم یعنی گناهکار و رحمت من وصفت اوست که رسیده است بهر چیزی
یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند

تعالطف

تعالطف که خدای تعالی بخلق ارزانی داشت تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت
توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را اتصاف بدین رحمت دعوت
فرموده که وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا وتَوْبَةً نَّصُوحًا و نزد اهل تحقیق رحمت دو است یکی رحمت
ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه خوانند و آن رحمتیست همه را فرا رسیده چنانچه فرموده
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سوال سایل و وسیله محتاج
محتاج یا ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه چنانچه در بعضی ادعیه ماثوره
وارد است یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز گویند
و آن هم از رحمت ذاتیه فائض شده و استحقاق بنده مر این رحمت امر نتیجه رحمت
امتنانیه است چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ازلی
فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه
را مقیده جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده که
که بس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را برای آنکه پرهیز کنند از شرک و بدهند زکوة
مفروضه را و برای آنانکه ایشان بآیات منزله ما میگروند گویند که یهود و نصاری
تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای
ما ثابت خواهد بود حق سبحانه و تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته این رحمت
را بدین است تخصیص داد و این نیز بشرط آنکه مخالفت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
نکنند تا در رسالت باشند و قول وصی پیغمبر را نیز مثل قول پیغمبر دانند یا اعمال صالحه
تا متقیان مؤمنان باشند چنانچه فرمود که متقیان مؤمنان که رحمت برای ایشان
مقررستیم الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي
التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ
وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ آنانند
که از روی صدق نه از روی نفاق پیروی میکنند کسی را که وصف فرموده او را درین آیت
بنه صفت که سه از آن صفت اوانیست که فرستاده ایست که پیغمبر او نویسنده است
و وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی معجزات

او مبتوا اند بود و در بحر الحقایق آورده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانکه مکه را ام
القری گویند که مبدا و منشا همه شهرهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه
کتب است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را باصل منسوب ساخته تا دانند که
اصل موجودات و اوست همه مکونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک موید
این معنی است صفت چهارم آن پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را نوشته نزدیک
ایشان در توریة آنجا میگویند احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر
و در انجیل آنجا که از قول عیسی ع میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا
جا تا آخر پنجم و ششم آنکه میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که بگروانند بسنگویی که
توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و اعمال الصالحه و باز میدارد ایشان را از منکرات
که شرک و نفاق و مخالفت و افعال ذمیمه و گفته اند که معروف مکارم اخلاقست
با صلة رحم با انصاف و منکر بدی اخلاق یا قطع رحم یا عدم انصاف هفتم آنکه حلال
میکرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام بود که بر خود حرام کرده
بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات که حرام بر یهود چون شحوم و غیر آن
هشتم آنکه حرام میسازد برای ایشان چیزهای پلید را چون مردار و خون و گوشت خوک
یا مالهای ناوجه را چون ربا و رشوت نهم آنکه فرو مینهد یعنی سبک میکند از ایشان
بار گران را یعنی سبک میکرداند برایشان خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست
که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از وصادر
شود و قطع موضع نجاست از جامه که نجاست بدو میرسید و جز آن بود که سبک میکند و
برمیدارد از ایشان غلها و بندها آنکه بوقت موسی ع بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است.
در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن چه آنحضرت فرموده که
بعثت بالحنیفیة السهلة السمحاء مبعوث گشته ام بامور درست آسان و سهل پس آنکسانی
که بگرویدند بدین نبی امی از یهود و غیره و تعظیم کردند او را و یاری دادند او را بر دشمنان
و پیروی کردند آن نوری را که فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآنست و گفته اند لفظ
معه دلالت بر مقارنت قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است با او و باقی خواهد بود
بخلاف الواح که بر موسی ع فرود آمد و اکثر آن باز باسمان بردند و نکته در آنکه قرآن نور بود

کف

کف بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل و هویداست یا ظهور نبوت آنحضرت
بظهور قرآن بود آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند ایشان
رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
بگو ای محمد بر سبیل عموم ای همه مردمان بدرستی که من فرستاده خدایم بهمه شما نه
بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند آن خدایی که بحقیقت مر او راست پادشاهی
آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن هیچ معبودی نیست مستحق عبادت جز او
زنده کرداننده و میراننده پس ایمان آرید بخدای تعالی که صفت او شنودید و بگروید
بفرستاده او پیغمبر امی آن پیغمبری که میگرود بوحدانیت خدای تعالی و بسخنان فرستاده
او بر انبیا و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید باشد که راه راست یابید
وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از قوم موسی گروهی هستند که
ایشان راه مینمایند خلق را بسبب حقی که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند در میان
خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اتباع ویند و ابن صوریا و امثال ایشانست
که بعد از وفات حضرت موسی و خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل
پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بدین سبب تمام
از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه
و تعالی راهی در زیر زمین گشاده کردانید و ایشان بدان راه درآمده گویند یکسال و نیم
رفتند تا از ماوراء دیار چین بیرون آمدند و آنجا را ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان
بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز میکزارند و کوشت مال نمیدهند و نماز
جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه و تعالی از احوال قوم
موسی اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا

مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۞ و جدا کردیم قوم
موسی را و کردانیدیم دوازده سبط اسباطا بدلست از اثنتا عشرة یعنی ساختیم قوم را
سبط سبط و سبط ولد ولد را کویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند که دوازده بودند
از اسباط یعنی بنی اسراییل را کردانیدیم امتا امتا هر سبطی امتی و وحی کردیم بسوی موسی
چون آب خواستند کروه او از وی در تیه بنی اسراییل چون در تیه سرکردان شدند و از حرارت
آفتاب متاذی شده تشنکی بر ایشان غلبه کرد از موسی آب طلب نمودند و وحی کردیم که حق
تعالی آنکه بزن بعصای خود آن سنک را که چون بتیه در می آمدی با تو بسخن در آمد کفت
که مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا با خود داری پس موسی عصا بر آن
سنک زد شکافته شد و کشاده کشت از آن سنک دوازده چشمه بعدد اسباط بتحقیق
که دانستند همه آدمیان از هر سبطی آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند و
سایه بان ساختیم بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند و فرو فرستادیم بر ایشان منّ
ترنجبین چیزی شیرین و مرغی بغایت سمانی و کفتیم بخورید از پاکیزه ها آنچه که بمحض
عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره
نهادند و فاسد کشت و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن و لیکن بودند که از نادانی
بر نفسهای خود ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۞
و یاد کن چون کفته شد مر بنی اسراییل را بعد از محاربه جبابره و ظفر بر ایشان که ساکن
شوید درین قریه یعنی اریحا یا ایلیا و بخورید از میوها و حبوب آن از هر جا که خواهید
و بکویید در خواست ما حطه است یعنی وضع کن کناهان ما را از ما و در آیید بدروازه
از درهای این دیه در حالتی که سجود کنندکان باشید یا متضرع شدکان از تواضع تا
بیامرزیم شما را کناهان شما را و زود باشد که افزون کردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده
دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۞ پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه
ستم کردند بر خود از بنی اسراییل سخن مامور به را بغیر آنکه کفته شده بود مر ایشان را یعنی
بدل حطه کفتند حنطه فی شعیره و این از روی استهزا بود پس فرستادیم ما بر تغییر

دهندکان عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بسبب آنچه بودند که ستم
کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ
حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ
لَا يَسْبِتُونَ ۞ و بپرس ای محمد یهود را از خبر دیه و واقعه آن دیهی که بود نزدیک دریا
و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و اهل آن دیه متشرع
بشریعت توریه بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده است که در آن روز
صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده بزبان حضرت
داود ملعون کشتند و مسخ شدند و حق سبحانه و تعالی جهت اظهار افعال ذمیمه
یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب میفرماید که از اهل کتاب بپرس از
خبر اهل آن دیه چون در میکذشتند از حد امر آلهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به
بودند در روز شنبه که آن روز از صید ماهی بود ایشان خلاف کردند چون می آمدند بدیشان
ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بودند از شکار ماهی
ماهیان می آمدند ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته و روزی که بسبب عمل
نمیکردند یعنی که تعظیم آن روز که مامور نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ
كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۞ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود
از حضرت عزت شانه مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شده
بر روی آب و بسیار کرد دیدندی و سرهای ماهی مقابل فوج سفیدی بودی و چون شنبه بکذشتی
رفتندی و تا شنبه دیکر ماهی ندیدندی همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله
آزمایندکان کنیم با آنچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایره فرمان چون
اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار
متردد کشتند و بانواع حیل و تدبیر متمسک شده در طلب چاره آنکار بودند آخر الامر
رای ایشان بر آن قرار کرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن حوض بریدند
و روز شنبه که هنگام ظهور ماهیان بود ایشان را بر آن حوضها راه بردندی و در آمد راه بپیش
راه سد کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بکرفتندی چند نوبت
این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شدند و از تعظیم شنبه بکذشتند و اهل

آن ده به سه گروه شدند قومی مباشر آن فعل بودند و گروهی ایشان را نهی میفرمودند
و جمعی نه نهی کردندی و نه با ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را به ملامت میکردند
حق سبحانه و تعالی میفرماید وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ
أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ و یاد کن ای اهل
کتاب خبر آن را چون گفتند گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهیه را
چرا پند میدهید گروهی را که میخواهد خدای تعالی هلاک کند ایشان را در دنیا
بنافرمانی و ترک تعظیم سبت یا عذاب کند ایشان را عذابی سخت در آخرت که
آتش دوزخ است گفتند فرقه ناهیه پند دادن ما برای معذرت است از ما بسوی
پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی از منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند میدهیم
تا عند الله معذور باشیم و تا باشد که نیز ایشان بترسند از خدای تعالی و ترک معصیت
کنند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ
ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید
کنندگان آنچه پند داده میشدند بدان یعنی آن موعظه قبول نکردند برهانیدیم
آنان را که نهی میکردند از بدی و نافرمانی و بگرفتیم آنان را که ستم کردند بصید ماهی
بعذابی سخت بآنچه بودند که از روی عناد خارج میشدند از راه فرمانبرداری
و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند از ابن عباس
نقل کرده اند که میفرمود که ای کاشکی من میدانستم که با ایشان چه رسید و نیز از او
منقولست که هلاک شدند و هرگاه این آیت میخواند میگریست و میگفت که این فرقه که
خاموش شدند از نهی منکر کار ایشان بهلاک کشید و ما چیزهای منکر میبینیم و
خاموش می نشینیم و هیچ نمیگوییم تا حال چه باشد و دیگر از مفسران گفته که نجات یافتند
زیرا که منکر بودند بر ایشان و میگفتند بود باشد که خدای تعالی این طایفه عاصی را
هلاک کند یا عذاب فرستد والله اعلم بالسرائر پس از عذاب آن قوم خبر میدهد
فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۝ پس آن هنگام که گردن کشیدند
از آنچیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی گفتیم مر ایشان را که گردید
بوزینگان دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه

از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان
دیواری کشیدند و دری بر محله خود نشاندند راه آمد و شد بماهیگیران در بستند و
از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند
همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود که پیرکان میگشت و روی بر جامه
ایشان میمالیدند سه روز زنده بودند و در روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ
لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد پروردگار تو یا سوگند خورد
که برانگیزد بر یهود تا روز رستخیز کسی را که بچشاند ایشان را عذابی سخت چون قتل و اجلا
و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس
ایشان را میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا ظهور صاحب الامر باقیست بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت مر کافر و بدبخت
که او آمرزگارست مر کسی را که توبه کند و طلب مغفرت نماید مهربانست که بعد از توبه بخشاید کرم
وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ
وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را در زمین جماعتها هیچ
ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد بعضی از ایشان شایستگان اند که بدین موسی ع
متدین شدند بی تغییر و حال ایشان را مناسب بمراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت گرویدند و از ایشان هستند فرودتر
از صالحان یعنی کفره و فسقه و بیازمودیم ایشان را بنیکوییها چون عیش و غنا و صحت
و بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال تا باشد که باز گردند بخدای تعالی از معصیت
بطاعت گرایند ایشان از دو نعمت شکری بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند
إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر بایست کرد آغاز فغان کردند و گفتند يَدُ اللَّهِ
مَغْلُولَةٌ پس محک امتحان اختیار ایشان عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ
وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ
عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ

بایت

إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
پس از پس درآمد بنی صالحان ایشان آمدگان میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند
علم آن را از پدران فرا میگیرند خواسته و متاع این جهان فرو ترکه دنیاست مراد احبار زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میگیرند و میگویند
زود باشد که ما را بیامرزد و ادعاء ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب
ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه نمیدانستند و حال آنکه
اگر بیاید بدیشان خواسته از متاع دنیی مثل آن خواسته دیگر در حرمت فرا میگیرند
او را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام آیا گرفته
نشده است بر ایشان عهد مذکور در توریة آنکه نگویند بر خدای تعالی مگر سخن راست
ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه و تعالی نسبت
دادند و میدانند که دروغ میگویند پس آنکه توریة با ایشانست و خوانده اند آنچه
در وست و این حکم در وی ندیدند و پرهیزکاری سرای دیگر که عقبی است بهتر است
از عرض دنیی مر آنها را که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای تعالی آیا در نمی یابید
که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ وآنانکه نگاه میدارند کتاب او چنانکه دست در وی
میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین آیت قرآنست و بپای داشتند
نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت
آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن بدرستیکه
که ما ضایع نکنیم مزد بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه عطا میدهیم بایشان و رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا
الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا
مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و یاد کن برای یهود زمان خود چون برکندیم و بردیم
کوه طور را برزبر ایشان گوییا که کوه سایه بانیست بر سر ایشان و دانستند آنکه کوه
فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند بحق خدای تعالی ایشان خبر داده بود
و گفتیم فرا گیرید آنچه داده ایم شما را از احکام بجد تمام و یاد کنید بخواندن آنچه در وست
از اوامر و نواهی شاید که پرهیزکاری کنید و در مسلک متقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ

مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا
أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت
پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و گواه کرد ایشان را
بر نفسهای ایشان باقراری که کردند با بعضی از بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم پروردگار شما
گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه و تعالی ذریت آدم را بیرون آورد بعضی
از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس را معلوم است که
پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند و از ابن عباس منقولست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله فرمود که خدای تعالی فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن
وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در تاریخ
آورده که اخذ میثاق در دهنا بود و آن زمینیست در ولایت هند و بعد از خروج
آدم بوده از بهشت و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول
جنت بوده در فضائی که بر در بهشت و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی
ذریت آدم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد و حیات و نطق و عقل
در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند گواه
شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه و تعالی ملائکه را گفت
گواه باشید گفتند شهدنا و بعضی دیگر از علما گویند که ارواح بنی آدم موجود بودند
پیش از ابدان و اقرار بوجود الله از لوازم ذوات و حقائق ایشان بود و این علم از آن قبیل است
که احتیاج ندارد در تحصیل او بکسب و طلب و این ارادت باخذ میثاق بر ایشان لیکن
بعد از تعلق با بدان مشغول کرد ایشان را تعلق ابدان از آن معلوم و بعضی بتذکیر متذکر
میشوند و بعضی نه و ملائکه بر آن حاضر شده اند والله اعلم و سدی فرموده که این خبر است
که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم تا نگویند
روز قیامت که بدرستی که بودیم از این اقرار بیخبران أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ
قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ یا آنکه بگویند بجز این
که شرک آوردند پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا بدیشان
کردیم آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بآنچه کردند کجروان و تبه راهان

یعنی پدران ما چون مشرکان تقلید دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نشد
زیرا که اخذ میثاق بتوحید آلهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید دیگری
در شرک عذر نشود این آیت مذکر عهد الست است تا نچیران سرکوچه غفلت را تنبیه
سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند در کتاب فردوس
از حذیفه یمانی نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردمان بدانستند
که در چه روز علی علیه السلام بامیر المؤمنین مسمی شده منکر فضایل و مناقب او نشوند
آن روز تسمیه بامیر المؤمنین یافت او که آدم هنوز میان روح و جسد بود و ایشان را خواند
چون ذریت گفتند بلی حق جل و علا فرمود منم پروردگار شما و محمد پیغمبر شما و علی
امام شما ﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ و همچنانکه بیان کردیم
امر میثاق را تفصیل میکنیم و بیان میسازیم نشانهای قدرت خود را تا فکر کنند و بود آن
شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ
مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ و بخوان ای محمد بر ایشان یعنی بر قوم
خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم او را علم بآیتهای ما یعنی کتب متنزله و آنکس امیه بن
صلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که در آن زمان رسولی
مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله مبعوث گشت امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن آیتها که خوانده
بود بطرفی نهاد کما قال الله تعالی پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه
مار از پوست بیرون می آید پس در پی او رفت شیطان تا او را بپیروی خود فرمود
پس گشت آن داننده آیات از گمراهان و گفته اند این کس ابو عمرو راهب بود که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله او را فاسق لقب نهاد و او ساعی مسجد ضرار است صفت پیغمبر را در کتب
سماوی دیده بود و او را شناخته بود چون عیان آورده آخر انکار کرد پس رود کافر شد
و اشهر آنست که بلعم بن باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت
شام شد جبابره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود و التماس نمودند که بر موسی
و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوه از قوم خود

کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق سبحانه و تعالی از یاد او اسم اعظم را ببرد و ایمان
باوی نماند ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ ۚ فَمَثَلُهُ
كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۚ فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ و اگر خواستیمی بمراتب عالیه
رسانیدیمی او را بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب
علیه و درجات رفیعه که منازل ابرار و مساکن اخیار است و لیکن او بواسطه دنائت
همت میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض دنائت و پیروی کرد آرزوی خود را و متابعت ثروت
و استماع سخن زن پس صفت او در خست مانند صفت سگ است در اخس احوال او و اگر
حمله کنی بر وی برانی او را زبان از دهن بیرون افکند یا اگر بگذاری او را و نرانی
همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که این فعل قبیح طبیعت اصلیه اوست
پس راندن و ناراندن او یکسانست و او در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بلعم سگ
صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت او را نجوا
نمودند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی
بود که بر ایشان نفرین کند بر دراز گوشی که سوار بود بروی با وی در سخن آمد که از این
باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت گویند که چون بلعم دعا کرد بر موسی زبان
او از دهانش بیرون آمده بر سینه اش افتاد بطریق سگ لهث میزد و وجه تمثیل اینست
و تمثیل بجمیع کلاب نفرمود بلکه بکلب لاهث زیرا که اخس حیوانات کلابست و اخس آن
کلب لاهث پیر هرات رحمه الله گوید که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید
اگر از جانب فضل وزد زنار چهل گبر را کمر عشق ایشان راه دین کرد اند و اگر از طرف عدل
وزد رهم توحید بلعم را بر انداخته با سگ تخمیر برابری دهد این شر که گفته شد
تعمیم فرمود برای جمیع اهل تکذیب و فرمود که مثل آن گروهیست که از روی جحود و
استکبار دروغ میشمرند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند پس بخوان
بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهود اند که تکذیب آیات توریه کردند
در کتمان نعت پیغمبر صلعم پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان بخوان که انسلاخ
او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را تا شاید که ایشان تفکر نمایند

وفکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند ساءَ مَثَلًا القَومُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا
وَأَنفُسَهُم کانُوا یَظلِمُونَ • بد مثلیست مثل قوم آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از
ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند تقدیر منع
دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بایشان نرسد مَن یَهدِ اللهُ فَهُوَ المُهتَدِی
وَمَن یُضلِل فَأُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ • هرکرا راه نماید خدای تعالی براه اوبسوی جنت و
ثواب او و موفق کرده باعمال صالحه استغال نماید پس او راه یافته است در دنیا و عقبی
خود میرسد و هرکرا گمراه کند از طریق بهشت و پاداش بسبب عدم قبول و افعال ذمیمه
پس آنگروه ایشانند زیانکاران در هر دو سرای که مقصود را فوت کردند و بمقصد حقیقی
نرسیدند وَلَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ کَثِیرًا مِنَ الجِنِّ وَالإِنسِ لَهُم قُلُوبٌ لا یَفقَهُونَ بِها
وَلَهُم أَعیُنٌ لا یُبصِرُونَ بِها وَلَهُم آذانٌ لا یَسمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالأَنعامِ
بَل هُم أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الغافِلُونَ • و بدرستی که ما بیافریدیم بسیار برا از دیوان
و آدمیان که عاقبت امر ایشان بدوزخ کشد لام لجهنم از برای عاقبت زیرا که جن
و انس مخلوق شده اند از جهت معرفت و عبادت نه از جهت دوزخ و چنانچه
فرموده که وَما خَلَقتُ الجِنَّ وَالإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ چون ایشان کفر را بر ایمان اختیار کردند
مآل ایشان بدوزخ کشید پس گوییا از برای دوزخ مخلوق شده اند چه روا نباشد که
عادل علی الاطلاق بعضی را از برای دوزخ خلق کند بانکه کفر در ایشان بیافریند پس
ایشان دران بی اختیار باشند و ایشان را در دوزخ عقوبت کند تعالی الله عن ذلک
اینها که شقاوت را بر سعادت اختیار کردند مر ایشان را دلهاست که مطلقا هیچ چیزی
درنمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آیینه دل را از زنگار انکار
و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند و مر ایشان راست چشمها اگرچه هیچ وجه نمی
بآن صنایع و بدایع حق او بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و مر ایشان راست گوشها
که بهیچ وجه سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع
نمیکنند این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصور دارند
بلذات فانی بشمارند و بسیار ند مانند چهارپایان که همت ایشان جز خوردن و
خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند بلکه این گروه گمراه ترند از انعام

بزرگ

زیرا که انعام را تکلیفی نیست بجهت عجز از اکتساب فضایل پس اگر وفاق شرع نکنند بسبب عدم
قوت عقلیه و فکریه مذموم نیستند بخلاف اهل تکلیف که ایشان را قدرت بر تحصیل
آن هست پس اگر معرفت حاصل نکنند و عمل بر موجب حق ننمایند و بخوردن و خواب
و آنچه لازم حیوانیت است اکتفا نمایند منزلت کمتر از انعام داشته باشند بلاشک
این گروه که یاد کرده شد ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان در عین المعانی
آورده که ملک مامور باو در کثرت معذور و مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست
و هم جسمانی و هم عقلانی و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملایکه
افضل است و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد بهایم را خس و ارذل است وَلِلّهِ الأَسماءُ
الحُسنی فَادعُوهُ بِها وَذَرُوا الَّذِینَ یُلحِدُونَ فِی أَسمائِهِ سَیُجزَونَ ما کانُوا یَعمَلُونَ •
و مر خدای راست نامهای نیکو پس بخوانید او را بدانها و معنی حسن اسما حسن معانی
و مفهومات اوست زیرا که اسما دال بر معانی کمال و نعوت جلال منحصر در دو
عدم افتقار او بغیر و ثبوت افتقار غیر باو و اسماء الله بحسب سلوب و اضافات حصر
ندارد چنانچه در بسمله گذشت و بعضی گویند که مراد ازین اسما نود و نه نام است که
خبر مَن أَحصاها دَخَلَ الجَنَّةَ بران وارد شده و آورده اند که سبب نزول آیت آن بود
که مردی در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد
و اصحاب او میگویند که مالک خدا را می پرستیم پس این دو چرا دو خدا را میخوانند
آیت نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب
کشاف گفته که خدای را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و مثل
آن پس او را بدان اوصاف بستایید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و
متصف کردید بمعانی و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل میل میکنند
و نامهای او بعنی تسمیه میکنند حق سبحانه و تعالی را بنامی که اذن شرع بدان وارد نشده
چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری الله را یا ابا
المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد در اسما و اشتقاق اسماء بتان بود از اسمای الهی
چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان زود باشد که جزا داده شوند ملحدان
جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که عاقبت ایشان آتش بود فرمود

ذکر اهل بهشت میفرماید و میگوید وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
و از آنها که آفریده ایم برای بهشت گروهی اند که بسبب اندک عمل شایسته مستوجب
بهشت گشته اند که صفت ایشان آنست که راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند
در احکام خود و آنحضرت رسالت صلعم و ائمه معصومین ع و تابعان و محبان
ایشان اند که بطریق حقیه ایشان اختیار کرده اند چه فرقه ناجیه یکی است
از هفتاد و سه والذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه با ستم زبان زود باشد که بگیریم ایشانرا
پایه بپایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاکت نزدیک گردانیم و از آنجا که ندانسته یعنی هر گاه که
گناه میکنند نعمت بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند و امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که ای پسر آدم هر گاه دیدی که پروردگار خود را
که پیوسته بر تو نعمتهای گوناگون متواتر میدارد و تو در مقابل آن عصیان
میورزی پس بر حذر باش و بترس که عقوبت در پی دارد واملی لهم ان کیدی
متین و مهلت دهیم ایشانرا مدتی پس بگیرمشان بدرستی که گرفتن من سخت
کید علی گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و
در باطن خذلانست کید گفت آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکوه
صفا بر آمد و یک یک تن را از گروه قریش از عذاب خدای تعالی میترسانید یکی از مشرکان
گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که اولم یتفکروا
ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذیر مبین آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه
نمودند در دین که نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از هیچ
نوع دیوانگی این جماعت عاقلند که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین صلی الله علیه
و آله میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند نیست او
مگر بیم کننده از عذاب الهی پیدا و هویدا بیم کردن او اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای
حدیث بعده یؤمنون آیا نظر نکردند بدیده استدلال در ملک عظیم آسمانها و
در ملکوت زمین گفته اند که ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض

بحیرت

بحیرت و جبال و شجر و ننگرستند در آنچه آفریده خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر
کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و دیگر نظر نکردند در آنکه
شاید اگر دانند بتحقیق نزدیک رسیده مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه
شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش و پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام
نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد پس بکدام سخن بعد
از قرآن ایمان خواهند آورد و این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و
دنیی و مجموع مبانی صورت و معنیاست بر چه خواهند گروید من یضلل الله
فلا هادی له ویذرهم فی طغیانهم یعمهون هر کرا خدای تعالی لطف از و باز دارد و بترک
نگرد پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آورد و میگذارد گمراهان را در گمراهی ایشان
که پیوسته سرگردان و متردد و متحیر میگردند گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند
ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد بود و این سوال
امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای تعالی هیچ کس نمیداند آیت آمد که یسئلونک
عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی
السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها
عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون میپرسند ترا از ساعت یعنی قیامت
ساعت از اسما غالبه است چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت
بساعت قایم شود و یا حساب خلایق در وی کم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی
نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند ترا که کی است بیان کردن
و پدید آوردن او بگو جز این نیست که دانستن ظهور ساعت نزدیک پروردگار منست که هیچ
ملک مقرب و نبی مرسل بران اطلاع ندارد آشکارا نکند امر قیامت را در وقت او مگر او
که دانا است بران پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن در آسمانها و زمینها
یعنی دانستن قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او و گویا
که حکمت در اخفاء او انست نمی آید قیامت بشما مگر ناگهان میپرسند از تو گوئی تو آنرا او وقت آنرا
بران وجه که گویا تو عالمی بان و دوست میداری سوال از آن و حال آنکه تو کاره ای از سوال
جهت فی بانکه جز حق سبحانه و تعالی آنرا کسی نمیداند بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه

جز این نیست که علم قیامت نزدیک خدایست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که آن را جز
حق تعالی نمیدانند در سبب نزول آورده اند که اهل مکه گفتند که ای محمد خدای تو چرا
خبر نمیکند ترا از نرخ کمی گرانی و ارزانی میشود تا در آن ارزانی چیزی بخریم و در گرانی
بفروشیم و بر آن سود کنیم آیت آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ● بگو نمیتوانم از برای خود جز منفعتی و نه دفع مضرتی مگر آنچه
خواهد خدای تعالی و مرا دران تعلیم دهد و اگر بودمی من که بی تعلیم خود دانستمی غیب را
هر آینه طلب بسیاری کردمی از مال و منفعت و فتح و غنیمت و نرسیدی بمن بدی
از فقر و مرض و رنج و هزیمت نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان و مژده دهنده
برای گروهی که بگروند بمن و آنچه بامنست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا
زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا
اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ● اوست یعنی خدای تعالی که
بیافرید شما را از یک تن که آدم است ع و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع
وی جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود تا آرام گیرد آدم بوی و الفت گیرد
با وی پس آن هنگام که پوشید آدم او را یعنی نزدیکی کرد با وی بار گرفت حوا باری سبک
که آن نطفه آدم بود که در رحم او در آمد پس میگذشت با آن بار یعنی می آمد و میرفت
پس آن هنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد حوا گران بار
گشت بخواندند آدم و حوا خدا را که پروردگار ایشانست و پناه بوی بردند که اگر بدهی ما را
فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت هر آینه باشیم از سپاس داران
مر ترا بدان نعمت مجدد فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ ● پس آن هنگام که خدای تعالی عطا کرد بدیشان فرزند صالح الجسم و
درست کردار بنهند فرزندان ایشان شریکان مر خدا را مراد بعضی از فرزندان ایشانند
در آنچه داد اولاد آدم و حوا است پس بزرگست خدای تعالی و پاکست از آنچه برای او انباز
میگیرند صنادید قریش و غیر ایشان از کفار أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ●
آیا انباز میگیرند در عبادت حق آنچه را که نمیتواند آفرید چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا

وحال

و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتوانند بود
وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ● و نمیتوانند بتان برای پرستنده
خود یاری دادنی در جر و منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان
و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند یا بالوث و ادرار
آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ
أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ● و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام پیروی
نمیکنند شما را یکسانست بر شما اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا آنکه شما
خاموش باشید این آیت خاص است بقومی که مرده چون ابو جهل و متابعان او که از قبول
دعوت محمد و مرشد بند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ● بدرستی که آنانکه شما میپرستید ای مشرکان
بجز خدای تعالی و ایشان را آلهه نام نهاده اید بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمانند
مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه قدرت خدااند پس بخوانید
ایشان را و چون بخوانید پس باید که اجابت کنند مر شما را اگر هستید راست گویان در آنکه
ایشان آلهه اند چه آلهه بحقیقت آنست که دعای بنده و نیاز پرستنده خود را اجابت کند
أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا
أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ● آیا مر این بتان را که در مهمات خود میروید بدانها چنانچه
شما میروید آیا ایشان را دستهاست که چیزها را فرا میگیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید
آیا ایشان را دیدهاست که مرئیات را به بینند چنانچه شما می بینید آیا ایشان را گوشهاست
که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و چون قابلید که ایشان را پای
رو او دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بر اینها از ایشان فاضلتر باشید
و غایت جهالتست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفارست و ایشان
بعد از آنکه بتان را تخویف کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آلهه خود و
گفتند خدایان ما را نکوهش مکن مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود قُلِ ادْعُوا
شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ ● بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای
خدای ساخته اند و باهم یار شوید در عذاب من پس بکوشید بدان مقدار که توانید

در ایصال مکاره بمن بپیرامن مدهید و مکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و
حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ بدرستی که یار من و متولی کار من الله است آنکه فرو فرستاد
قرآن را که حامی بندگان خواص است و خدای تعالی دوست دارد و کارساز بندگان
شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝
و آنان را که شما میخوانید و می پرستید بدون خدای هم نمی توانند یاری دادن شما
و نه نفسهای خود را یاری کنند بوقت کر و خطر ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ
لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را
بدین درست و راه راست نشنوند بسمع قبول و می بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای
ظاهر مینگرند بسوی تو و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو
بینا نیستند پس اگر ترا می بینند که اگر بحسب معنی نه می بینند سر از فرمان نمی پیچیدند
مگر بعضی از خواص که آن دیده داشتند و از صحبت آنحضرت بهره مند بودند و اگر نه
اهل نفاق بسیار بودند که ایشان را آن دیده نبود و از فیض آنحضرت محروم بودند
خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ حضرت ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم فرموده که این آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که
فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر
صفت عفو را و از سر گناه کاران در گذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان
آسان باشد صدقه دادن آن و بر این معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد
و بدرهای دیگر از ابواب نیکوئی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل
پسندد و شرع قبول کند و روی بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان
ابو حمزه بغدادی گوید که نفس جاهلترین جاهلان است و او سزاوارتر است بآنکه از وی اعراض
کنی در تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت
از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار تو میفرماید
که بپیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده کسی را که از تو محروم سازد و عفو کن از کسی که
بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است بعضی از اهل علم گویند که

بصورت بحسب معنی نمی بینند

تفسیر

تفسیر جبرئیل مطابق لفظ آیت چه هرگاه که تو پیوند کردی با آنکه از تو برید پس از وی
عفو کرده و چون عطا دادی بکسی که ترا محروم ساخت پس امر کرده بمعروف و هرگاه که عفو
کردی از ظالم پس اعراض کردی از ظالمان وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ
بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ و هرگاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا اگر از خطاب مراد آن
حضرت باشد کلمه آن مفید وقوع شرط نیست یا آنکه حمل بر ترک اولی باید کرد یا آنکه صورت
خطاب با آنحضرت است و مراد امت هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزانند
ترا از جهت دیو از جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان
بتو وسوسه رسد پس پناه گیر بخدای از شر او و حقیقت استعاذه اخلاص است از حول نفس
و قوت او و بسوی حول و قوت حق و اعراض از مقتضای طبع و اقبال بر اوامر شرع
بدرستی که خدای شنونده است کلمه استعاذه که بزبان گوئی و داننده است معنی
استعاذه که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا
فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۝ بدرستی آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا هر رسیدند از حق
چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدا را و از وعید او بر اندیشند
و این تاکید و تقریر ماسبق است از وجوب استعاذه نزد وسوسه پس ایشان بینند
باشند راه صواب را و ببرهان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطرد وی
گرایند وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۝ و برادران کفار شیاطین اند
میکشند کافران را در گمراهی و غوایت در چشم ایشان می آرایند و چون جنین علم
باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان باز نمی کنند و ایشان نیز آرام
میشوند آنها را وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ
إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝
و چون تو نیاری بکافران آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان گویند چرا بر هم نبافتی
و بر نه انگیزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت
آیتهای قرآن میطلبیدند تعنت طلب ذلت یعنی میخواستند که او را گناه کار سازند
میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی
چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد که بگو ای محمد

جز این نیست که من پیروی میکنم آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از پروردگار من و من بافنده و سازنده قرآن نیستم این قرآن دلیلهای حجتهاست که بدان خود دیده و صواب دریافته میشود فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده با بدایت و رحمت برای گروهی که می گروند بخدای تعالی و رسول وی در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میگذارد هر چه آنحضرت قرات میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و چون خوانده شود قرآن در نماز پس بشنوید او را و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید شاید که رحمت کرده شوید منقولست از ابی عبد الله ع که مراد استحباب استماع است در نماز و غیر آن و مختار این قولست جهت اطلاق لفظ و اصالت برات از وجوب لیکن در جهریه اولی ترک قراءتست که انصات مفید این معنی است و اما اخفاتیه و جهریه وقتی که مسموع نشود و همهمه نیز نشنود که مراد آواز بیت که حروف ممیز نگردد پس آنجا فاتحه مستحب است و بعضی گویند مستحب ذکرست در نفس تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا تکبیر وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و یاد کن ای مکلف پروردگار خود را در دل خود بزاری و ترسکاری زاری باشید فضل و ترسکاری از بیم عدل و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر در بامدادها و شبانگاهها و این دو وقت ذکرست با آنکه از دو وقت افضل اوقات شبانروزست و مباش مراد اهل تکلیف یعنی مباشید از جمله بیخبران از ذکر خدای تعالی آورده اند که چون کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد که کافران از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ بدرستی جماعتی از ملائکه از ملاء اعلی هستند نزدیک پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت کبر نمیکنند از پرستش حق تعالی و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نیست و مر او را خالص سجده میکنند بغیر شرکات و تنبیه مومنان را و لهذا بعد از تلاوت

این سجده

این سجده مستحب است و سجده تلاوت پانزده موضع است در قرآن اعراف که اینست و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت الم تنزیل و حم فصلت والنجم و اقرا و در چهار آخر این سجده واجبست و اینها را عزائم خوانند و یازده موضع دیگر مستحبست و عزائم بر قاری و کسی که خود را شنودن دارد واجبست اما آنکه خود را شنودن ندارد و بشنود در وی دو قولست اصح وجوبست و شرط نیست در وی سجدات طهارت بر اصح اقوال لیکن ستر عورت و استقبال و خلو از نجاسات و سجده بر اعضای سبعه و پیشانی بر چیزی نهادن که سجده بر وی صحیح باشد دو قولست اما احوط رعایت مذکوراتست و این سجده ملائکه گفته اند چه ساجد را می باید که در این سجده از خصایص ملکی فیض حاصل شود تا حقیقت این سجده دریافته باشد و سجده طاعتیست خاص ملکها افزاینده بر معارف اهل اخلاص پیر هرات قدس سره فرموده که سری که در وی سجودی نیست سنگچه ایست و کفی که در وی جودی نیست کفچه ایست مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه که پسر آدم در تلاوت بآیت سجده رسد و سجده کند شیطان گریان گریان از وی دور گردد و گوید وا ویلاه مامور شد این بسجود پس سجده بکرده مستوجب بهشت شد و مامور گشتم من بسجود پس نافرمانی کردم و مستحق دوزخ شدم و در دیگر نقلست از آنحضرت صلعم که هر که سوره اعراف بخواند بدین کند حق سبحانه و تعالی میان او و ابلیس پوششی در قیامت و در آن روز آدم ع شفیع او باشد

سورة الانفال مدنیه وهی سبع وسبعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ میپرسند ترا ای محمد از حکم غنیمتهای کفار که بر ایشان حلال باشد در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان از آمدن ادعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و عون شما بوده ایم مال از ضیعی ببلید باهم قومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که بگو حکم غنیمتها مر خدایراست و قسمت داده او را که بامر او قسمت کند چنانکه خواهد در کنز العرفان آورده که ابو جعفر

وابو عبد الله علیهما السلام فرموده اند که آنچه از دار الحرب ماخوذ میگردد بی قتال و جنگ
موضعی که اهل آن از انجا رفته باشند که آنرا فی می گویند و میراث کسی که وارثی نباشد
وقطایع ملوک هر گاه که مغصوب نبوده و اجام و بطون اودیه و زمین موات اینها
از آن خدای و رسول اوست و بعد از رسول از آن کسی که قایم مقام او باشد که یکی از
معصومین است صلوات الله علیهم که هر جا که خواهد از مصالح خود و عیال صرف نماید
و دیگر فرموده اند که غنایم بدر خاصه حضرت رسول الله بود صلی الله علیه و آله
و آنحضرت تفضل فرمود که میان غازیان تقسیم نمود چنانچه طریق حق امامیه است
و مؤید این آنست که انفال جمع نفل است بتحریک و آن زیادتی است بر شیء آنرا باین
تسمیه کردند زیرا که او زیادتست بر غنیمت همچنانکه تسمیه نافله که زایدست بر فرض
پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت و منازعت منمایید بسبب این اموال و صلاح
آرید آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر از الفت و مودت و موافقت عبادة بن
صامت گفته که این آیت درباب ما و اهل بدر نازل شد که در غنیمت اختلاف کردیم
و اخلاق ما الذریه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی آنرا مخصوص رسول
خود کردانید و حکم آنرا بوی تفویض فرمود و آنحضرت میان مسلمانان قسمت نمود
ما خلقتهای خود را باصلاح آوریم و فرمان بریم خدای و رسول او را در آنچه فرماید
درباب غنایم اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ
إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ بجز این نیست که مؤمنان کامل آنانند که چون یاد کرده
خدای تعالی نزدیک ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت
لایزال او و با تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و چون خوانده شود بر ایشان
آیتهای او یعنی قرآن زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشانرا یعنی هر گاه که آیتی نازل شود
و بر ایشان بخوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد و با ایمان ایشان بآیتها
منزله تصدیق و ایمان ایشان بیفزاید آورده اند که زیادتی ایمان بیکی از سه چیزست
اول بقوت و کثرت دلیل چه هر که جزم او بمقدمات اکثر و ادوم باشد علم او بنتیجه
اکمل و اتم خواهد بود و همچنین کسی که مطلوب بر وظاهر شد بر و دلیل علم او اتم خواهد

ازانکه سابق گفته بر وی یک دلیل و لهذا علما دلایل متعدده اجرا میکنند بر وجود واجب
و الله در قابله و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد دوم تجدد تصدیق و تجدد
اوست چه کسی که تصدیق کرد آنا فآنا در دو چیز تصدیق او زیادتست از تصدیق
آنکه تصدیق کرد او را بیک چیز پس چون آیتی ازین آیات متجدد میشد تصدیق ایشان
باقرار جدید میشد سیوم آنکه گفته اند بعضی که ایمان عبارتست از اعتقاد و اقرار
و عمل است و اگر عمل جزو ایمان نباشد لا اقل کمال ایمان دخلی عظیم دارد پس بسبب دخول
تفاوت در عمل ظاهر میشود تفاوت در ایمان و اگر چه تفاوت در اقرار و اعتقاد
متصور نیست و در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان
ظاهر گردد و زیادتی بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق آورده که ایمان
حقیقی نوریست که بعد رحمت روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب
قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت تلاوت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر
در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند و بر پروردگار خود توکل کنند و این
مفید حصرست یعنی بر غیر پروردگار خود توکل نمیکنند و این صفات مرتبست
بر احسن جهات ترتیب یکی خوف از عقاب الهی دیگر انقیاد تکالیف و دیگر انقطاع
بالکلیه از ما سوی او چه هر که در تحت سطوات غلبه نورانیت مضمحل و منهور شد
او را پروای ما سوی نماند بلکه غیر خود در دیده شهود او در نیاید الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص
بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا انفاق میکنند
أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝
آن گروه که اعمال قلبیه را از وجل و توکل و یقین با اعمال الجوارح که صلوة و زکوتست جمع کردند
ایشانند مؤمنان بایمان درست و راست ابن عباس گوید که هر که او منافق نباشد
پس او مؤمن است از روی حقانیت چه هر که چیزیرا اقرار و ربات دین زبان قایل باشد
و بدل نپذیرد او منافق است مر این مؤمنانراست مرتبها نزدیک پروردگار ایشان که
کرامت و منزلت یا درجات بهشت و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا و روزی بزرگ که
صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب و بعضی از عارفان گویند که مغفرت

ابرالظلمات حاصل است از اشتغال بغیر حضرت متعال و رنگ فکر بر انوار ناشیه از
استغراق در معرفت و محبت ذی الجلال والهذا گفته اند که در فکر بر آنست که زرو
را از شهود دراز قربا زندارد آورده اند که کاروان قریش با پانصد شتر بر بار از متاعها
شام از شام باز گردیده بودند و در آن چهل سوار بودند از انجمله ابوسفیان و عمرو
بن عاص و عمرو بن هشام که سرداری آن قافله مینمودند جبرئیل ع بیامد و آنحضرت را
خبر داد و حضرت صلی الله علیه وآله صورت حال با مسلمانان باز گفت و ایشان
از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند باآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بقصد
از مدینه بیرون آمدند ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را به ده دینار زر طلا
با جارت گرفته جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد عاتکه بنت عبد المطلب پیش از ان
ولا در واقعه دیده بود که مردی بر بالای کوه ابوقبیس واقع شد و از انجا سنگی بر داشت
و انداخت پس هیچ خانه از خانهای قریش نماند الا که پاره از آن سنگ بدان رسید
پس ترسان از خواب بیدار شد و عباس را ازین واقعه خبر داد گرچه این خبر با بوجهل
رسید آن لعین گفت که این بینه ثانیه است که در بنی عبد المطلب پیدا شده روز سوم
این واقعه بود که ضمضم رسید فریاد کنان اوار برداشته میگفت یا آل غالب اللطیمه
اللطیمه اللطیمه العیر العیر کاروان را دریابید که محمد با جوانان یثرب از مدینه بیرون آمده
بقصد کاروان ابوجهل با هر که قوتی داشت از مکه بیرون آمدند جهت حمایت کاروان
و با خود جماعتی را بیرون آوردند که دف میزدند تا ایشان دلیر شوند آمدند و در بدر
نزول کردند خبر یافتند که کاروان گذشته اند و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله بدیشان
نرسیده اند بعضی با بوجهل گفتند که بیایید تا باز گردیم گفت باین شادی اینجا نزول
مخمور و عیش میکنیم تا این خبر بهمه برسد که ایشان دستی نیازیدند بر ما و کاروان ما
و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در وادی دفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن
لشکر کفار خبر داد و وعده کرد که حق تعالی یکی ازین دو عیر و نفیر که کاروان قریش
و طایفه قریش اند ازان شماست آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست آیا شما ملاقات
کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما اهل حرب آماده نیستیم
اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است آنحضرت ازین سخن متغیر شد و فرمود که

کاروان

کاروان گذشت و اینک ابوجهل اینجاست گفتند البته کاروان مناسبتست که از دیگر
غضب آنحضرت زیاده شد ابوبکر و عمر برخواستند و گفتند اینها قریش اند ایمان نخواهند
آورد از انروز باز که کافر شده اند و ذلیل نخواهند گشت از انروز باز که عزت یافته اند
آنحضرت فرمود که بنشینید آنگاه مقداد رحمه الله برخواست و گفت بدرستی که ما
شهادت میکنیم که آنچه تو میفرمایی خواست خدای که اگر امر کنی ما را که با آتش در رویم
میرویم ما از قبیل بنی اسرائیل نیستیم که گفتند به پیغمبر خود که اذهب انت و ربک فقاتلا
ما با امر پروردگار در خدمت تو مقاتله میکنیم با کفار آنحضرت خرم شد بعد از ان فرمود
که باز گردید بر من مشورت و ازین سخن اراده انصار فرموده بود زیرا که ایشان در ان
وقت بیشتر بودند از دیگران و در عقبه بیعت کرده بودند با آنحضرت و استوار بعهد
و پیمان کرده اینده سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول الله گوییا ازین گفتن مراد ما
فرمود که بلی سعد گفت که ما بتو ایمان آورده ایم و تصدیق تو نموده و گواهی میدهیم که
هرچه تو آورده خواست و صدق و ما بر عهد و پیمان خودیم اگر فرمایی که بدریا در آییم
با تو در می آییم و شاید که خدای تعالی از ما چیزی بنماید که چشم تو بآن روشن شود فسر بنا
علی برکة الله آنحضرت فرحناک شد و فرمود که سیروا علی برکة الله که حق تعالی
وعده فرموده که یکی ازین دو طایفه مال ما خواهد بود و خلف در وعده الهی نیست و
گوییا که من کاموقع نظر میکنم و نشان داد که ابوجهل را در فلان موضع کشتند و
عتبة بن ابی ربیعه و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید [illegible] و از انکه
آنحضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید که ترا
خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد بود کما اخرجک ربک من بیتک بالحق
وان فریقا من المؤمنین لکارهون چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو از خانه تو
که مدینه است براستی و صواب و بدرستی که گروهی از گروندگان هر اینه کارهند رفتن
بدر را و اندکراهت طبع بود و از جهت سفر و بی برگی بعضی از انکه اهبه حرب نداشتند یجادلونک
فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون جدال میکنند با تو
و جدال آن بود که ما برای کاروان بیرون آمده اندیشه حرب نداشتیم و ساخته کار زار
نیستیم در اختیار حق که جهاد است بعد از انکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست

با دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند گویا کسانیرا
میبرند بسوی مرگ و گویا که ایشان مینگرند باسباب و علامات مرگ و این صورت
بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد
سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر
وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ
الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ
الْكَافِرِينَ ۞ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی یکی از دو گروه و یا کاروان
یا لشکر کافران آن شما راست و شما دوست میدارید آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح
یعنی کاروان باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل شتر سوار بیش نیست
و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را میخواهید و میخواهد خدای تعالی
آنکه ثابت گرداند حق را بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعده های
فتح و ظفر که پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان
بر لوح محفوظ نوشته و ببرد و برکند بنیاد کافران و مستاصل سازد معاندان لِيُحِقَّ
الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۞ تا ظاهر سازد دین اسلام را بقتل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را و نابود گرداند کفر را یا ضعیف سازد مر شرک را و اگرچه ناخوش
و کاره باشند آنرا کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ۞ و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود
و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنی علی عدوک و گفته اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان هلاک کنی دیگر کسی نباشد
که ترا پرستد پس اجابت فرمود خدای تعالی مر شما را بآنچه من مدد کننده ام شما را بهزار
از فرشتگان از پی یکدیگر در آینده گان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه
بودند با وجود اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار
فرشته در روز بدر بامداد مومنان با کفار مقاتله نکردند و آن سه هزار و پنج هزار که
در سوره آل عمران مذکور شده بجهت بشری بوده وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ
بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ و نگردانید

خدای تعالی این امداد را مگر برای مژده گانی مر شما را بنصرت و تا آرام گیرد بدان دلهای
شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای
تعالی بدرستی که خدای تعالی غالب است که دوستان خود را نصرت دهد استکمالات
کند شما را مستعد مهیا سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ
بِهِ الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۞
و یاد کنید آنرا نیز که کشید در مر شما خوابی سبک را اصحاب را در آن شب که روز پیش کارزار
خواست بود در غره عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که روی
قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت
برای ایمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح
شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز باید گذارد و بعضی محدث شدند و بعضی جنب و آب
ندارید و باید پای تا بزانو بخاک فرو میروید و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر
و شما میگویند که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست و این چگونه باشد که
حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرموده و فرستاد بر شما از ابر یا از طرف
آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسه شیطان
که میگفت که نصرت و جنابت با هم جمع نشوند و تا به بندد بر دلهای شما امید واری
بلطف حضرت باری و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شما را یعنی چون
باران بر زمین ریگ بارید آنرا استحکام داد بر قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمینی
که قدمگاه کافران بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب
یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده بودند
و مضمون وحی آن بود که من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگهدار شمایم از شر دشمن
پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنانرا بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست
که به بشارت چه آورده اند که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان

میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای تعالی یار شماست و [illegible]
باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شماراست پس معنی آیت این باشد که
ای فرشتگان بشارت دهید که من زود باشد که در افکنم در دلهای آنانکه کافر شدند بیم و
ترس و وهم را پس بزنید ای ملائکه کافرانرا بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح
یا بر روی ایشان آورده اند که ملائکه بقتال مامور شدند اما نمی دانستند که ضرب قصد
کدام عضو باید کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و بزنید از ایشان
یعنی بر بندهٔ انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاست این ضرب بر ایشان بسبب
آنست که ایشان مخالفت کردند خدای را و فرستادهٔ او را و هرکه خلاف کند خدای را و رسول او را
پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت
بخواری ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ این است عقوبت این
کافران پس بچشید آنرا در عاجل و بدرستی که کافرانراست در آجل عذاب آتش دوزخ چه
در دنیا مشرکان قریش بآن خواری کشته شدند و در عقبی بآتش دوزخ گرفتار خواهند شد
و شمهٔ از غزای بدر مذکور گردید و آنچه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهور آمده
از نجدت و شجاعت چنانچه در کشف الغمه آورده مضمون آنکه این غزا وقوع یافت
در وقتی که هجده ماه گذشته بود از قدوم حضرت رسالت صلعم بطیبهٔ طیبهٔ مدینه
و امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام در آن روز بیست و هفت سال داشت و آن غزوه بود
که شعله از غیرت قوت اسلام افروخت و شوکت اهل شرک را بسوخت و نایرهٔ قهر
الهی بحرکت آمده آن طواغیت فجار را بقعر چاه ادبار نگونسار انداخت و تایید ذو الجلال
عز اقبال اهل حق را از اضلال اهل ضلال اجل ساخت و مرده که زمره کاس زهر هلال بچشانید
و از قعر چاه ادبار بسقر رسانید دیده روزی که دیدهٔ چرخ مثل آن ندیده و گوش دهر
مانند آن نشنیده آن فتح نمی بود که حضرت آمد رسول الله کرامت کرده جبرئیل امین بر [illegible]
تازه رو برای اظهار دین نصرت نموده و شاه دلدل سوار با ذو الفقار کینه گذار فارس صف شکن
مرد افکن این معرکه بوده و یلان و پهلوانان اهل شرک را بنار رسیده از تیغ دین دیده
شعلهٔ شجاعتش و ولولهٔ نجدتش بماه و پروین رسیده و شرارهٔ نار سطوتش تا بعالم بالا
کشیده و این اول [illegible] بود که میان اهل اسلام و کفر وقوع یافته و پرتو ضوء از ظفر جبهه

مرد خاص و عام تافته و مجمل این غزا آنکه چون مشرکان در بدر حاضر شدند بکثرت عدد
و عُدد خود مستظهر شده و مسلمانانرا اندک دیدند اصرار بر قتال نمودند و از میان اهل
شرک عتبة بن ربیعه و برادر زادهٔ او شیبه و پسرش ولید بیرون آمده مبارز طلبیدند
عتبه آواز داد که ای محمد اکفاء ما را بمبارزت ما بیرون فرست سه جوان
از انصار بمبارزت ایشان بیرون رفتند عتبه گفت که نسب خود را بگویید گفتند گفت
شما را کار دیگر اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم که بمبارزت ما بیرون آیند
ایشان بازگشتند پیغمبر فرمود که ای علی و ای حمزه و ای عبیده برخیزید و بمبارزت
ایشان بیرون روید برای حقی که حق تعالی برای پیغمبر شما داده که پیغمبر خود را بر شما مبعوث
کرده اید که اهل باطل میخواهند که نور الهی فرو نشانند ایشان بیرون رفته صف کشیدند
و بواسطهٔ خودی که بر سر داشتند ایشانرا نشناختند عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم
که چه کسانید حمزه گفت منم حمزة بن عبد المطلب امیر المؤمنین گفت منم علی بن ابیطالب
عبیده گفت منم عبیدة بن حارث بن عبد المطلب عتبه گفت شما اکفاء ماید پسر خود ولید را گفت
چون تو خورد سالی بمبارزت علی بیرون رو که او نیز خورد سالست و شیبه که بزرگ سالتر
سالست در مقابل عبیده بیرون رود و من در برابر حمزه بایستم و ولید بمبارزت امیر المؤمنین
بیرون آمد و با یکدیگر کردند ولید ضربتی حواله کرد بر آنحضرت آنرا بدست چپ خود
دفع کرده بدست راست شمشیر بر او حواله کرد و دست چپ او را بینداخت و ضربتی دیگر
دست راستش را و از مرکب افتاده سرش را از تن جدا کرد و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و
عبیده و شیبه با یکدیگر بار بکر [illegible] و میان ایشان دو ضربت رد شد شیبه دست یافته
ضربتی بر ساق عبیده فرود جدا کرد که مغز استخوانش بر زمین روان شد امیر المؤمنین و حمزه بر او
تاختند و شیبه را انداختند و او را برداشته بمنزلگاه آوردند و هنوز حیوة داشت در وادی
صفرا وفات یافت رحمة الله علیه و امیر المؤمنین فرموده که من تعجب کردم در روز بدر از
جرأت قوم که ما عتبه و شیبه و ولید را بقتل آوردیم حنظلة بن ابوسفیان بجانب ما تاخت
چون نزدیک رسید چنان شمشیری زدم که آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد و جان
بداد و دیگر عاص بن سعید عاص را انداخت بعد از آن طعمة بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد
که از شیاطین قریش بود و زمعة بن اسود و عقیل بن اسود و حارث بن زمعه و نضر بن حارث

بن عبد الدار و عمیر بن عثمان و عثمان و مالک پسران عبید الله و مسعود بن امیه
و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفة بن ابی حذیفه بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره
و عمرو بن مخزوم و ابو منذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه
و علقمة بن کلده و ابو العاص بن قیس و معاویة بن مغیره و لوذان بن ابی ربیعه و عبد الله
بن منذر و مسعود بن امیه و حاجب بن سایب بن عویمر و اوس بن مغیره و زید بن ملیص
و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب و معویة بن عامر و عبد الله بن جمیل و سایب
بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیه بن مغیره و ابن ... کشته شدند که
امیر المؤمنین علی بی شریک ایشانرا بقتل آورده و آنچه با شریک بوده بیشتر از نصفی شود
و هفتاد مشرک بقتل آمد و باقی را ملائکه و مسلمانان بقتل آوردند و این فتح هم
بقوت امیر المؤمنین و امداد ملائکه حرج بر بن شد والله المستعان یا ایها الذین
آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ۝ ای آنکه گروید گان
چون به بینید آنانرا که کافر شدند بهم پیوسته برای حرب شما پس مگردانید بر ایشان
پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یکی مومن بر ده کافر زیاده
ثابت بایستی بود و آیت الآن خفف الله منسوخ شد چنانکه مذکور گردد ان شاء الله
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب
من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر ۝ و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود
مگر برگردیده باشد برای جولان یا برای کر و فر یا جهت اصلاح خود که بر سر دارد و غیر آن
بجهت تشنگی یعنی طلب آب یا اکل بسبب گرسنگی یا بواسطه حرارت آفتاب در مقابل که
تنازی میشد و برگردیده او برای جنگ باشد یعنی خود را چنان نماید که میگریزد
و خصم را بازی دهد پس بازگردد بوی یا پناه جوی باشد بسوی گروهی از مسلمانان
یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این دو وجه پشت کند بخصم بدرستی
که بازگردد بخشمی بزرگ از خدای و بازگشت وی دوزخ باشد و بد جای بازگشت دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب اشتعال یافت و بسیاری کشته شدند چنانچه گذشت
بقیة السیف بیکبار حمله کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در عریش بود و آن
خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد اللهم انجز لی ما وعدتنی

خدایا

ریزه بر داشت و گفت شاهت الوجوه
و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی
آن خاک و سنگ را بهم

خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل فرود آمد و گفت کفی خاک
بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود
مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند دیگر باره هفتاد تن کشته شده بودند
هفتاد دیگر اسیر گرفته شد و باقی روی بهزیمت نهادند بعد از آن بعضی از اهل اسلام مفاخرت
میکردند بکشتن و اسیر گرفتن آیت آمد که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم ۝
پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خود ولیکن خدای تعالی بکشت بآن که شما را نصرت داد و
بر ایشان مسلط گردانید بآنکه ملائکه فرستاد بمدد و امیر المؤمنین را قدرت و قوت
داد زیاده از طوق قوت بشری که سی و شش مشرک را که هر یک در پهلوانی و دلیری
شهره آفاق بودند بر خاک مذلت انداخت و بعدد دیگران پرداخت و نینداختی تو ای محمد
آن مشت خاک را بر روی ایشان چون بیفکندی و افکندن تو بمثابه نبود که در چشم
تمام لشکر رود ولیکن خدای تعالی بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید ایشانرا تا مجموع
از برای بیهوده بر آنکه صورت آن از آنحضرت بظهور آمد و نفی کرد از وجه اثر آن و نفی
حد تاثیر قوی بشریه است و قتل که امیر المؤمنین کرد نیز این چنین بود بآنکه بمعنوی
در تحت آن بصورت نبی و ولی بوده و این نیز وجه افضلیت ایشانست که فعل الهی را
بخود نسبت کرد و فعل دیگر پیغمبران با ایشان نسبت داد مثل فعل داود نبی را بوی نسبت داد
که وقتل داود جالوت و دیگر بنابر اینکه ببدایشان بیآگهیات و کرد خدای تعالی آنچه کرد
تا دین را ظاهر گرداند و عطا دهد مؤمنانرا از نزد یک خود عطای نیکو که آن نصرت
و غنیمت در حقایق سلمی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل میکند
که بلاء حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خود شان باقی
سازد بدرستی که خدای تعالی شنوا است استغاثه و دعای شما را شنود دانا است بنیات شما
لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم وان الله موهن کید الکافرین ۝ این که دیدید
و آن نیز هست که خدای تعالی سست کننده و باطل سازنده مکر و حیله کافرانست آورده اند که کافران
در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شدند و گفتند خدایا از دو قوم محمد و ما
نصرت ده از این دو لشکر آن لشکر را که یافته تر است و دین او فاضلتر و بهتر و دوستر در روز جنگ

نیز ابو جهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه و تعالی خطاب
میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم می فرماید إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وإن تنتهوا
فهو خير لكم وإن تعودوا نعد ولن تغني عنكم فئتكم شيئا ولو كثرت
وأن الله مع المؤمنين ۝ اگر طلب فتح و نصرت کردید پس آمد بشما فتح یعنی فتح آمد در کم
بمی دوست است و اگر باز ایستیدی کافران باقی مانده در روز جنگ بدر از کفر و معادات
رسول پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگر باز گردید بر جهاد
مسلمانان باز گردیم ما بنصرت ایشان و دفع نکند از شما لشکر شما چیزی را از بلا و اگر چه
بسیار باشند آن جماعت و بدرستی که خدای تعالی با مومنانست بنصرت و معونت یا ایها
الذين آمنوا أطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وأنتم تسمعون ۝ ای آنکسانی که گر
آورده اید فرمانبرداری کنید خدا را و فرستاده او را که محمد است صلی الله علیه و آله و برمگر
و اعراض مکنید از امر بطاعت یا از جهاد یا لزوم فرمان خدای تعالی باز روی مکردانید از رسول
چه مراد از آیت امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت
تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است پس امر رسول امر شاید و مثال آن
که شما میشنوید که من میگویم که او پیغمبر است یا میشنوید لفظ قرآن ولا تكونوا كالذين
قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ۝ و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب
یا کفره یا منافقین و حال آنکه نمی شنوند شنیدنی که بدان منتفع گردند چه ایشان تصدیق
نمیکنند و این شنیدن که از روی قبول نیست چون قبول نمیکنند پس گوییا که نمیشنوند
إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون ۝ بدرستی که بدترین جنبندگان
و بهایم بر روی زمین نزدیک خدای در حکم او کرانند از شنودن حق و گنگانند در گفتن
آنانکه درنمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسانست
بر سایر حیوانات آنست که روی برتافته اند و بجانب متابعت نفس و طبع شتافته گو
مراد منافقانند یا اهل کتاب و در تبیان آورده که مراد از این قوم نفری اند از بنی عبد الدار
که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله ولو علم الله فيهم
خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون ۝ و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان نیکو
که استماع بآیات قرآن کردی هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع دادی

و لطف از ایشان باز گرفتی و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق نکردندی هر آینه برمیگشتند
از ایمان و ثبوت نمی ورزیدند بر آن و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق فوائد آیت
که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق
گواهی دهد و ما بتو ایمان آوریم حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر خدای تعالی ایشان را بشنواند
کلام قصی را که هم ایمان نمی آرند گویند که این آیت بر صورت قیاس شرطیست بر هر گاه که
حذف کرده اند حد اوسط را باقی میماند نتیجه که اینست لو علم الله فيهم خيرا لتولوا و لکن
کلمه لو موضوع است از برای دلالت کردن او بر انتفای شیء بجهت انتفای غیر او پس تولی
منتفی باشد از جهت انتفای علم الهی بخیر در ایشان بلکه بجهت انتفای خیر در ایشان
لیکن انتفای تولی خیریست از خیرات پس اول کلام مقتضی نفی خیر است از ایشان
و آخر او مقتضی حصول خیر در ایشان و این تناقض است جواب گفته اند که حد وسط در این صورت
مکرر نیست زیرا که مراد باسماع اول تفهیم است و الزام قبول و مراد باسماع ثانی صورت
اسماع است و پس و نیز کلمه لو در مقدمه ثانیه از برای مبالغه می آید چون نعم العبد صهیب
لو لم یخف الله لم یعصه پس در این هنگام تعلق نیست مر حد وسط را جملتین را تا آنکه بر آن انتاج
قیاس باشد يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم
واعلموا أن الله يحول بين المرء وقلبه وأنه إليه تحشرون ۝ ای مومنان اجابت کنید
مر خدا را و مر فرستاده او را چون بخواند شما را رسول و افراد ضمیر از آن است که اجابت رسول
اجابت خداست چنانچه مذکور شد میفرماید که اجابت کنید چون دعوت کند شما را
بآنچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دلها از وست یا عقاید صحیحه
و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب حیوة و بقای
دائمی است که ثمره شهادتست یا موجب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را
هلاک کند و گویند عام است در حق و صواب از قرآن و ایمان و جهاد و کل اعمال بر و طاعت
و بدانید که خدای تعالی جدا کند میان مرد و دل او و بعضی گویند میان کافر و طاعت او
یعنی طاعت او را نپذیرد و لطف از و باز گیرد و میان مطیع و معصیت او یعنی عبادت
او را بپذیرد و لطف از و باز نگیرد چه لطف بنده را بطاعت نزدیک میگرداند و از معصیت دور
و نیز گویند که تمثیل است مر غایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکه حق تعالی مطلع است

برکتهات باحث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از انکه جدا کند حق تعالی
میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کردد و کفته اند جدایی افکند میان بنده
و مراد او چه بعضی مرادهاست که ضررست برای بنده اکرچه ظاهر خوب مینماید در کشف الاسرار
آورده که علما دل را یابند که و لمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را کم کنند که یحول
بين المرء وقلبه عبارت ازانست در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب است
و آنرا نیز بدانید که شما بسوی او حشر کرده خواهید شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود
اکر حیلوله میان کفر و طاعت مفروض است و اکر میان طاعت و عصیانست ماوی نعیم
جاودانست واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد
العقاب ● و بپرهیزید از کناهی که اکر برسد عقوبت آن نرسد بکسانی که ستم کردند از شما
خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد
و آن بوفاق و افتراق کلمات و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل
در جهاد و منکر اعمال الظلمه و فسقه نبودن و بظلم و فسق ایشان ساختن هرچند که
مرتکب ظلم و فسق نباشد این کس و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت
برکسی که صدور ظلم و متعدی بغیر باشد واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في
الارض تخافون ان يتخطفكم الناس فآواكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات
لعلكم تشكرون ● و یاد کنید ای مهاجران که شما اندک بودید بیچارکان در زمین
مکه پیش از هجرت میترسیدید از انکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که
اکر از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند پس جای داد شما را خدای تعالی در مدینه
و تقویت کرد شما را بیاری دادن خود یا بنظام نصرت انصار یا بامداد ملایکه و امیر المؤمنین
در بدر و روزی داد شما را از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده تا شاید که شما سپاس
داری کنید برین نعمتها ثعلبی آورده که بعضی از صحابه سخنان از حضرت رسول
می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان
میرسانیدند حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که يا ايها الذين امنوا لا تخونوا الله و
الرسول وتخونوا اماناتكم وانتم تعلمون ● ای انکسانی که ایمان آورده اید خیانت
مکنید با خدای و رسول او در اظهار اسرار و منقول آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و

ابولبابه

ابولبابة بن عبد المنذر را بحصار بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن
از حصار مشاورت نموده کفتند محمد با ما چه خواهد کرد اکر فرود آییم ابولبابه بانکشت اشارت
بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد حضرت
رسالت صلعم آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او در محل قبول یافت و این آیت
نازل کشت و کفته اند خیانت مکنید با خدای تعالی در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت
و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیکر دارید و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست
یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنة
وان الله عنده اجر عظيم ● و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما محنتی اند
از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را در وقوع
اثم نیندازد و کفته اند که ذکر حق سبحانه و نعم مال و فرزند از فتنه کفت تا از فتنه بکریزید و
و ما بیوسته آن فتنه را زیاده میکنید یا آنها سبب وقوع در فتنه اند و آن اثم است یا عذاب
و بدانکه خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرک پس بطلب آن سعی نمایید و حب مال
و حب ولد را بکذارید يا ايها الذين امنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا ويكفر عنكم
سيئاتكم ويغفر لكم والله ذو الفضل العظيم ● ای کروه باور دارندکان اکر بترسید
از خدای تعالی در ارتکاب کبایر و اصرار بر صغایر و تقوی داشته خود سازید بدید کند
برای شما امری که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که فرق کنید بدان
حق و باطل یا جدایی میان شما و کفار در احوال باطنه باختصاص بمعرفت و هدایت و انشراح
صدر و ازاله غل و حسد و مکر و سایر اخلاق ذمیمه و اوصاف سبعیه و بهیمیه و در احوال
ظاهره باعلای کلمه طیبه و اظهار رسوم ادیان و در احوال آخرت بثواب جزیل و اجر جمیل
و منافع دایمه و تعظیم و تکریم از خدای تعالی و ملایکه در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه
و تعالی بسبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق
کنید میان حدوث و قدم و بشناسید وجود و عدم و بپوشاند وجود مجازی را از شما
بدیهای شما را و بیامرزد شما را و خدای تعالی خداوند فضل بزرکست آورده اند که چون
اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه کردند و نزد پیغمبر جز امیر المؤمنین صلی الله علیهما
و یک دو کس دیکر نبودند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و آن بنایی بود

که قصی بن کلاب در مکه بنا کرده بود از برای اجتماع مردم در حال عشا و رفت و ابلیس لعین بصورت
شیخ نجدی بدان مجمع در آمد در باب حضرت پیغمبر استشاره نموده یکی گفت که ویرا در بند
ابو البختری بود از بنی عبد الدار او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم
بر آورده و از روزنه آب و نان بوی دادن تا هلاک شود ابلیس این رای را نپسندیده
گفت اگر اهل مدینه بوی ایمان آورده اند و یاران وی بدین جا رفته و بنی هاشم نیز
درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند و هشام بن
عمرو گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا که برود
مردم فریفته و مجتمع شوند و جمعی را ترتیب دهد بیاید و با شما مقاتله کند ابو جهل لعین
گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق
او را بکشند و چون در قبایل منتشر گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود با
بدیت راضی شوند ابلیس پر تلبیس گفت رای اینست ابو جهل لعین از هر قبیله کسی را طلبید
و مقرر شد که در آن شب حضرت را نعوذ بالله بقتل رسانند جبرئیل ع خبر آورد و آنحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بر فراش خود خوابانید و خود بغار تشریف برد و حق سبحانه
پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝
و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو آنانکه کفر ورزیدند تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا یا بشمشیرهای
مختلف یا بیرون کنند ترا از مکه ایشان و مکر خدای تعالی مکر کنند و بدی میسگالند
و جزا میدهد خدای تعالی ایشانرا بر مکر ایشان و خدای تعالی بهترین جزا دهندگان
مکاران و جزا آنست که مکر ایشانرا بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگری
کنده اند می افکند آورده اند که نضر بن حارث لعین بتجارت ببلاد فارس رفته بود
کلیله و دمنه و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک
افسانه آورده ام که بهتر از افسانهائیست که محمد بر ما میخواند حق سبحانه و تعالی از عناد
نضر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا
إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او و دیگران
از قریش آیتهای کتاب ما گویند بدرستی که شنیدیم این کلام را اگر خواهیم هراینه بگوئیم

مانند این

مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده عرب را که فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ و ایشان عاجز شدند پس غرض از این اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من
مثل این بگویم و دیگر گفت نیست این مگر افسانهائی که پیشینیان نوشته اند من نیز از آن
قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که وای
بر تو این کلام الله است و منزل از نزد الله نضر در مقابله این سخن دعائی کرد چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ
عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ و یاد کن آنرا که نضر و آنانکه با او متفق
بودند گفتند بار خدایا اگر هست این قرآن راست و درست و منزل از نزد تو پس بباران
بر ما سنگی از آسمان همچنانکه اصحاب فیل را بارانیدی یا بیار بر ما عذابی دردناک و غرض
ازین دعا اظهار یقین است از بطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ
وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ و نیست خدا که عذاب کند ایشانرا و گرفتار
بدعا بطلبند و استیصال سازد و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری
شده که مستاصل نگرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد سیما تو که رحمت
عالمیانی و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان و حال آنکه ایشان استغفار میکنند
و در نهج البلاغه آورده که امام محمد باقر ع نقل فرموده از امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام که در زمین دو امانت از عذاب الهی بود یکی را بردند و دیگری باقیست پس چنگ
در زنید آنرا که بردند رسول الله است صلعم و آنچه باقی مانده استغفار است و این
آیت را خواند و دیگر در آنجا آورده که یکی در حضور آنحضرت گفت استغفر الله فرمود که
مادرت بر عزایت نوحه نشیند آیا میدانی که استغفار چیست بدانکه استغفار درجه
بلندیست و مرتبه ارجمند و آن اسمی است که واقع میشود بر شش معنی اول آن پشیمانی
از گناهان گذشته دوم عزم جزم کنی که دیگر بآن گناهان باز نگردی سیوم ادا کنی بصاحبان
حق حقوق ایشانرا تا چون ملاقات کنی با خدای الهی پاک و صاف و خالی باشی و بر تو نباشد
وزر و وبالی چهارم هر فریضه که فوت کرده تلافی آن نمائی بقضا و حق آنرا بجای آری
پنجم قصد کنی بآن گوشتی که در بدن تو روئیده بحرام بگدازی تا آنرا بحزن و اندوه
تا پوست بدن تو با استخوان چسبان گردد و بروید در خلال آن گوشت تازه از حلال

خشم بجنبانی چه را شفقت و مراعات طاعت چنانکه چشانیده بودی راحت و حلاوت معصیت پس نزدیک جمع این معانی بگو استغفر الله چه وجود لفظی را چندان فایده نمی باشد بر انچنین استغفار وسیلهٔ عفو و غفران نیست و سبب خشنودی حضرت رحمان وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چیست ایشان را و چه بجای آنست آنکه خدای تعالی عذاب نکند ایشان را و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند و نیستند ایشان متولیان امر مسجد و ذو تولیت کفار است که میگفتند که ما اینکاره و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام مگر پرهیزکاران از شرک و لیکن بیشتر ایشان عنید اند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و نیست دعای مشرکان نزدیک خانه خدای تعالی مگر صفیر زنان و دست بر دست کوفتن که عادت بعضی کفار آن زمان بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست برهم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و بدین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیرست در روز بدر و حرق و زجرست در روز جزا با آنچه شما هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس را از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روز لشکر را طعام دهد و ایشان اینها اند که مذکور میکردند ابو جهل بن هشام و عتبه و شیبه پسران ربیعه و نبیه و منبه پسران حجاج و ابو البختری بن هشام و نضر بن حارث و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعة بن اسود و حارث بن عامر بن نوفل و عباس بن عبد المطلب پس هر یکی از اینها نه شتر یا ده شتر در روزی میکشتند حق تعالی و بعد میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ بدرستی که کافران یعنی

مطعمان

مطعمان بدر نفقه میکنند اموال خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مؤمنان را از راه خدای تعالی که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد سوی لشکری که بخود می آوردند با اصحاب آن کاروان که ابو سفیان گریزانیده بود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود در کشتار آورده که چهل اوقیه طلا بود که هر اوقیه چهل و دو مثقال است خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ و آنانکه ثابت باشند بر کفر بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای تعالی ناپاک را که کافرست از پاک که مؤمنست و جمع کند و با هم افکند کافران را بعضی با بعضی پس برهم چیند همه را پس در آورد همه را در دوزخ آن گروه خبیث یا معتقدان بد ایشانند زیانکاران در اموال یا احوال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ بگو برای آنها که کافرند چون ابو سفیان و اصحاب او که اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یا مسلمان شوند ایشان را آنچه گذشته است از گناهان ایشان و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بدرستی که گذشته است سنت الهی در پیشینیان که پیغمبران لشکر کشیدند و بکفره مستأصل شدند کما ایشان نیز همچنین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرک یعنی مشرکی نماند از وثنی و اهل کتاب و باشد همه دین خالص که توحیدست یا پرستش مر خدایرا و بس پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه پس تحقیق که خدای تعالی با آنچه ایشان میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد فرمود وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى

خمس الغنايم

وَنِعْمَ النَّصِيرُ • و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نايستند باکی مدارید و دفع
مکنيد پس بدانيد که خداي تعالی ناصر و مددکار شماست نيکو ياديست خداي تعالی
که دوستان و خاصان خود را ضايع نکرده اند و نيکو ياري دهنده ايست که مومنانرا
بر مشرکان غالب سازد و کافرانرا نگونسار کرداند وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ
إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ • و بدانيد اي مومنان که آنچه غنيمت گرفتيد از کافران
بعضي از هر چه اسم شيء بران اطلاق توان کرد پس بدرستي که مر خدايراست پنج يک او و
مر رسول او را و خويش رسول را که امام است و يتيمان و درويشان محتاج و راه گذريان
که از بني هاشم باشند بدانکه خمس اسم حقيست که واجب کردد در مال که مستحق آن بني هاشم
بودند و آن واجب ميکردد در غنايم دار الحرب و معادن و غوص و ارباح تجارات و
صناعات و زراعات و کنوز و ارض ذمي هرگاه که خريده باشند آنرا از مسلم و حرامي
که ممتزج بحلال شود و متميز نباشد و قدر صاحبش معلوم نبود و معتبرست در معادن
کنوز بيست دينار در غوص ديناري و در ارباح تجارات و صناعات و زراعات زيادة
از قوت ساليانه او و عيالان او بقدر ميانه پس واجب ميکردد در زايد خمس و وقت
وجوب وقت حصول اين اشياست و خمس منقسم بشش قسم ميشود سهمي مر خدايراست و يکي
مر رسول او را و سهمي ذي القربي را اين سه سهم در حال حيوة حضرت رسول صلي الله عليه
و آله از وي بود و بعد از آنحضرت از آن امام است که قايم مقام آنحضرت است و سهمي
ديگر از براي فقرا و سهمي ديگر براي ايتام و سهمي ديگر مر ابناي سبيل بني هاشم است چنانچه
مذکور شد و معتبر است در اينان ايمان و در يتيم فقر و در ين آيت از نو اکيد هست
که در غير آن نيست چه صدر آيت را بامر بعلم فرمود که اشعار است بانکه رفع نسخ بران
نخواهد شد باز در و بموضع ديگر بيان کرد انيد با ان کنتم آمنتم فرمود و آن متعلق
بمحذوف يعني بوده خمس از براي جماعت است پس ادا کنيد اگر هستيد شما که از روي
تحقيق ايمان آورده ايد بخداي تعالی و بانچه فرو فرستاديم ما از آيات بالا نزال بکه
با مدد فتح و نصرت برسندۀ ما که محمد است صلي الله عليه و آله روز بدر که جدا شد حق

از باطل

از باطل در روز بدر روزي که روي بروي آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و مرويست
از ابي عبد الله ع که آن روز نوزدهم رمضان بوده بعضي گويند که مشهور آنست که روز
جمعه بوده هفدهم ماه رمضان در سال دوم از هجرت و خداي تعالی بر همه چيزي تواناست
لا جرم مردم اندک را بر لشکر بسيار غالب سازد إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ
الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ
أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا • ياد کنيد آنرا که بوديد شما بکناره وادي نزديکتر بمدينه و آن ريگستان
بود که پاي بزمين فرو ميرفت و آب نداشتند و ايشان يعني دشمنان شما بودند بکنار
وادي دورتر از مدينه و زمين ايشان محکم بود و بر آب قادر بودند و سواران کاروان
يعني ابو سفيان و اصحاب او بودند زيرتر از مکان شما سه فرسنگ از ايشان در بدر افتاده
منصرف شده بطريق مصر و فرو رفته ساحل نموده و اگر وعده قتال بودي ميان شما و
قريش کرده در عدوه قصوي بودند و شما از بسياري مردم و کثرت اسلحه ايشان خبر مييافتيد
هر آينه که خلاف کرديد در وعدۀ خود از خوف ايشان چه شما اندک بوديد و بي سلاح
و ايشان بسيار و مسلح و ليکن خداي تعالی جمع کرد ميان شما و ايشان بي ميعادي تا حکم
کند خداي تعالی با تمام ساز کاري که آن بود کاين و ثابت در علم او و سزاوار بود با کرده
کرده شود و آن نصرت اولياست و قهر اعدا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ
عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ • و براي آنکه تا هلاک شود هر که هلاک ميشود از حجت
روشن قاهر و بزيد هر که مي زيد از حجت هويدا يعني و اقعه بدر از آيات عظيمه
هر که مشاهده نموده اگر ميميرد و اگر ميزيد او را حجتي و عذري نيست بلمراد از مَنْ هَلَكَ
وَمَنْ حَيَّ کفر و اسلام است يعني صدور کفر و اسلام از ايشان بر حجت واضحه است هر که کافر گردد
بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقيقت او مقرر و معين و بدرستي که
خداي تعالی شنواست مر قول مومنين و کافرانرا دانا است باحوال ايشان هلاک و حيوة که
درين آيت وقوع يافته مشعر است بر آنکه بارقۀ نور عقل اگر از جانب عنايت و توفيق
لامع شود دوستان بر راه مهتدي گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضائت پذيرد کيب
اختطاف ابصار بصاير دشمنان شود آورده اند که حضرت رسالت صلي الله عليه و آله
در آن شب که روز ش آن جنگ بدر واقع بوده در واقعه ديد لشکر قريش را در غايت

قلت وذلك وتاويل فرموده باكه دوستان غالب ودشمنان مغلوب خواهند شد
مؤمنان بعد از استماع اين رويا و تعبير آن بغايت مسرور و فرحناك شدند و حق سبحانه
و تعالي بندكار آن نعت ميفرمايد و ميكويد اِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ اَرَاكَهُمْ
كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
ياد كن اي محمد آنرا كه چون بنمود خداي تعالي ايشانرا در خواب تو اندك يا چون اصحاب را
خبر دادي دلير شدند و بوعده ظفر و نصرت مستظهر كشتند و اكر خداي تعالي بتو نمودي
ايشانرا بسيار هرآينه بد دل ميشدندي اصحاب و هرآينه تنازع ميكرديد در كار قتال
كه آيا حرب كنيم يا فرار نماييم ولكن خداي تعالي بسلامت داشت شمارا از بد دلي و تنازع
يا از نصرت اعادي بدرستي كه او داناست بانچه در سينهاست از جرات و بيم و جزع
و تسليم وَاِذْ يُرِيكُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي اَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ
اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا و ياد كنيد اي اصحاب كه بنمود خداي تعالي دشمنانرا بشما چون
ملاقات كرديد در چشمهاي شما اندكي تا دلهاي شما قوي شد در حرب ايشان حق سبحانه
و تعالي لشكر قريش را در ديدهاي مسلمانان اندكي كردانيد براي تثبيت ايشان و عده
نصرت و رؤياي پيغمبر صلي الله عليه وآله وآورده اند كه ابن مسعود در وقت التقاء صفين
با كسي كه در پهلوي او بود فرمود كه اعادي معتاد باشند اوكفت كه نزديك بصد باشند
و حال آنكه نهصد و پنجاه نفر بودند و اندكي كردانيد شمارا نيز در چشمهاي دشمنان
تا دلير شدند در كارزار شما و از ان حساب بر نداشتند و تهيه اسباب جنك كما ينبغي نكردند
نقلست كه ابو جهل ميكفت سلاح با ايشان جنك مكنيد بلكه بكيريد و بريسمانها ببنديد
و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه و تعالي مؤمنانرا در نظر مشركان دو برابر ايشان
نمود يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ بدين سبب دل شكسته و مبهوت شدند و شكست بر ايشان
افتاد و اين صورت از عظائم آيات است چه بصر اكرچه نبيني قليل را كثير چند و كثير را قليل
تا اين حد نتواند بود كه قريب بهزار تن را صد تن بيند و نزديك سيصد تن را هزار و نهصد
عدد و هر اينه قدرت كامله در يافتي بار دانت ابصار بعضي را از ابصار بعضي علي ما هو عليه
با وجود تساوي در هشتر و طرفين تا بر اند خداي تعالي حكمي را كه آن هست بود ثبت در علم او
بسوي خداي باز كردانيده شود كارها و درين دليلست بر انكه احوال دنيا الذي اتفقنا

٤٢١

حكم ادارآن آنست كه آنچه صاحب آن دارد كه زاد و ذخيره باشد از براي آخرت
اهتمام بايد نمود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ اي كروه مؤمنان چون بجنبيد كروهي را از كفار كه قصد حرب كنند
با شما پس پاي بستيد و از مقاتله ايشان روي مكردانيد و ياد كنيد خدا را ياد كردني
بسيار بدل و زبان مكر باشيد شما كه ظفر يابيد بر اعدا كفته اند مراد از ذكر تكبير است
در وقت شمشير زدن يا دعاي بد بر كفار بدين وجه كه اَللّٰهُمَّ اخذلهم اللهم اقطع
دابرهم ليكن عموم اولي است و در مضمون آيت تنبيه باشد بر انكه بايد كه بنده را هيچ شغلي از ذكر
خدا باز ندارد و هذا امر طاعتي كه هست حذري جهت او تعيين يافته بخلاف ذكر كه
حذري معين ندارد تا در هيچ حال غافل نباشند وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا
تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و فرمان بريد
خدا را و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معركه قتال و خلاف مكنيد كه
از مخالفت بد دل شويد و برود دولت و نصرت شما بريح مستعار از دولت چه دولت و
خلاف در مضي امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و كفته اند كه از اهبت
و رياحك فاغتنمها بعضي بر انند كه مراد باد حقيقي است چه نصرت نمي باشد الا بيادي كه
حق سبحانه و تعالي از مهب فتح فرستد و آنرا ريح النصرت ميكويند و در حديث آمده كه
نُصِرْتُ بِالصَّبَا و شكيبايي كنيد در مقاتله بدرستي كه خداي تعالي با صابرانست
بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَ
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ و مباشيد مانند آنانكه بيرون
آمدند از شهرها و منزلهاي خويش از روي سركشي و فخر و براي نمايش خلق و باز ميدارند
مردمانرا از دين خداي حق سبحانه و تعالي وصف فرموده ايشانرا به وصف بكي
بطرست كه مفاخرت و خود نمايي است چه هر كاه كه حق تعالي تكثير نعمت از ايشان فرموده
بر عبد بي آنكه حق آنرا شناخت و صرف كرد بمصرفي كه مرضي خداست پس آن شكرست و اكر
متوسل شد بآن مفاخرت بر اقران و مكاثرت بر ابناء زمان پس آن بطرست و دويم ريا
براي ديدن مردمان كه آن قصد دست باظهار جميل با قبح نيت و فساد طويت با اظهار طاعت
و ابطان معصيت و ديكر منع قبول از دين محمد صلعم و اين هر سه امور قبيحه مذموم اند

در غایت آن و اینجا مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر ایشان
رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لا بل
آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه ابهت ما در احیاء عرب منتشر
گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب برگیرند آنست که خدای تعالی مومنان را فرمود
که شما از دیار خود چون کفار بیرون میآیید که آن خصلتهای بد است و خدای تعالی
بآنچه ایشان میکنند عالم است و بر آن جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه
بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بوده
اندیشه ناک شدند خواستند که باز گردند ابلیس لعین بصورت سراقه بن مالک بن
جعشم الکنانی که مهتر کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایت
میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز ظهیر و رفیق
مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند حق سبحانه
و تعالی ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ
الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ
و یاد کنید آنرا که حالتست برای کافران دیو مزین کرد ابلیس لشکر ابلیس است و عملهای
ایشان از دشمنی حضرت پیغمبر در حقایق سلمی آورده که قوت ایشان در نظر ایشان در آورد
تا اعتقاد بر آن کردند و گفت ابلیس هیچ غلبه کننده نیست مر شما را امروز از مردمان بجهت
کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان و من فریاد رس و نگهدارم مر شما را از قوم کنانه بنی کنانه
که بدید هر دو گروه لشکر یکدیگر را باز گشت شیطان بر دو پاشنه خود و این عبارتست از رم
کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دید روی
بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه
درچنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و گفت من بیزارم از شما
بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می آیند بدرستی
که من میترسم از خدای تعالی قتاده گفت که آن لعین راست گفت در آنکه إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ
و دروغ گفت آن دشمن خدای که گفت إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ که اگر از خدای تعالی ترسیدی کار او بدینجا

نرسیدی

نرسیدی و خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد
از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد
که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که او شیطان
بود که خود را بصورت سراقه نموده و غرض آن لعین آن بود که چون در قریش کثرتی میدید
و در مومنان قلت مشاهده میکرد ایشان را ترغیب کرد تا شاید کفار غالب آیند و رخنه در دین
پیدا شود و لیکن ندانست که حزب الله غالب اند إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنرا نیز یاد کنید
که چون گفتند منافقان مدینه و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی منافقان
مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت اسلام
سرافراز نشده در وقت خروج قریش با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکر که
بیشتر باشند با ایشان میل بدان نمایند چون ببدر آمدند بی هجرت نافرمانی کرده بودند در روز
شامت آن بدیشان رسید و قلت مومنان را مشاهده کرده همه گفتند فریفته است
این گروه مومنان را دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری
آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که هر که توکل کند بر خدای تعالی و
کار خود با او گذارد بدین تحقیق که خدای تعالی غالبست متوکل را فرو نگذارد حکم کرده است
که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ
وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و اگر میدیدی ای محمد چون قبض میکردند
ارواح آنانرا که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از
منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه بن الحجاج التمیمی کشته شدند حق سبحانه
و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه در قبض ارواح ایشان
میزدند عمود آتشین بر رویهای ایشان و بر پشتهای ایشان و میگفتند بچشید عذاب
سوزان که مقدمه عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امری منکر و کاری پر هول و دیگر
ملائکه میگفتند ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این ضرب
با عذاب بسبب آن عملهاست که پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت
و دیگر بسبب آنست که خدای تعالی نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب

کفار عرب عادت پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگوید عادت
مشرکان قریش مانند كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ
اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ • چون عادت متابعان فرعون با
حضرت موسی و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و آن عادت چه بود کافر شدند بنشانهای خدای تعالی بدلایلی که بر توحید خود
نصب کرده بود یا معجزات انبیا پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و عقوبت کرد بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود بدرستی که خدای با قدرت و قوت سخت عقوبت است مکذبان را
و مکذبان ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ • این عقوبت و گرفتن پیشینیان بسبب آنست که خدای تعالی
نبود گرداننده و تغییر دهنده نعمتی را که انعام کرده است بر گروهی تا وقتی که آن گروه تغییر
و تبدیل دهند آن حالی را که در نفسهای ایشانست بحالی بدتر مراد از آن نعمت تربیت
که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و تکذیب قرآن و استهزا بدان و آزار مؤمنان بدتر ساختند پس لاجرم
مستوجب شدند تبدیل نعم را بنقم و تغییر منح را بمحن بدرستی که خدای تعالی شنواست
سخنان نافرجام مشرکان را دانا به عقاید باطله ایشان كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ • و دیگر باره تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو همچون کار
آل فرعونست و آنانکه قبل از ایشان بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را
با اول اشارت باشد بآنکه ایشان منکر بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار دلایل
آلهیت که لازم او اخذ است و دوم اشارت بود بآنکه ایشان منکر بودند دلایل تربیت و
احسان را که لازم آن اهلاک و اغراق است پس بآنها مؤاخذ شدند چنانچه میفرماید پس
هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر
بقتل مبتلا ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعون را با فرعونیان و همه
از فرعونیان قبط و قبیلان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان و عناد
و طغیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ • بدرستی که

بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای تعالی آنانند که راسخ شدند در کفر
مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود
چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند
بسبب اصرار بر کفر چه بدترین دواب کفارند و بدترین ایشان آنانی که اصرار دارند
بر کفر و دیگر بدتر از ایشان الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ
لَا يَتَّقُونَ • آنانکه عهد بستند با ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله با ایشان معاهده فرموده بود پس بشکستند عهد خود را در هر باری
که عهد میبستند در بنیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان آنحضرت را
یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند بعد از آن گفتند که فراموش
کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد
بشکستند و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا
تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ • پس اگر بیابی ایشان را
در جنگ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنها را که از پس ایشان فرا رسند
از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران
دیگر را از مقاتله بر ماند باشد که آن رمیدگان پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا
تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ • و اگر
بترسی و دریابی از گروهی که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن
شود پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من
عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید برابر در علم بنقض عهد بدرستی که خدای
تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ • و باید که کافران نپندارند آنان را که کافر شدند
که ایشان پیشی گرفتند بر عذاب ما از گریختگان بدر یا شکنندگان عهد و بستیزه
که نه بپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را
از عذاب خود وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ
عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا

من شيءٍ في سبيل الله يُوفَّ إليكم وأنتم لا تُظلمون ۝ و آماده سازید ای مؤمنان
برای ناقضان عهد یا منتظران بدان آنچه توانید از ساز و برگ حرب که لشکر بدان
قوت می یابند و عقبة بن عامر میفرماید که شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله که بر منبر میفرمود ألا إن القوة الرمي بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی
بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است و بعضی از عرفا گفته اند که
قوت رمی است درین آیت اما رمی سه گونه است رمی ظاهر تیر و کمان و رمی باطن
تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی بهتام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت
از ما سوی و بعضی دیگر گویند که قوت اعتمادست بر حمایت حق سبحانه و تعالی و واثق
بودن بعنایت او و گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید
قلعها جهت دفع کفار و دیگر آماده کنید اسبان بسته چه اسب از اعظم عُدد
قتالست و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که به بندید اسبان اگر پشتهای آنها از برای
شما عزتست و بطون ایشان از برای شما کنز و عطف او بر قوت از باب اعطف جزء شیء
برای شیء و آماده کنید تا بترسانید بدین استعداد دشمن خدای و دشمن خود را
که کفار مکه اند و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را جز کافران مکه
که شما نمیدانید ایشان را خدای تعالی میداند ایشان را و ایشان یهود یا منافقان بودند
یا منافقان یا مجوس و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید در راه خدای تعالی
یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن و شما ستم کرده
نخواهید شد بنقصان صواب باید دانست که مرابطه جایزست با ظهور امام ع
بلا خلاف لیکن در حال غیبت اختلاف و اجود جواز آنست بجهت عموم امر و دیگر آنکه
جهاد نیست آنکه مشروط بوجود امام باشد بلکه آن ارصادست برای حفظ ثغور
و نگهبانی طرق کفار وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على الله إنه هو
السميع العليم ۝ و اگر میل کنند مشرکان بصلح و استسلام پس تو هم میل کن بمصالحه
و توکل کن بر خدای تعالی یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح افکنده باشند
ابن عباس گوید که این آیت منسوخ است بآیت قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا
باليوم الآخر اما بعضی گویند که منسوخ نیست زیرا که صلح متعلق برای امامست

و بحسب مصالح متجدده وگاه است که واجب باحاجت و ضرورت بصلح و هرگاه مصلحت
نباشد بهیچ وجه جایز نیست بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال ایشان را دانا است
بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر را بر ایشان گرداند
چنانچه فرمود وإن يريدوا أن يخدعوك فإن حسبك الله هو الذي أيدك بنصره
وبالمؤمنين وألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين قلوبهم
ولكن الله ألف بينهم إنه عزيز حكيم ۝ و اگر خواهند آنکه فریبند ترا و بصلح
از جنگ خود را باز دارند پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی اوست آنکه قوت داد
ترا یاری کرده خود و فرستادن ملئکه و بمؤمنان یعنی علی بن ابی طالب علیهما السلام
حافظ ابو نعیم بطریق خود آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نوشته بود
بر ساق عرش که معبودی بجز خداوند نیست که سزای پرستش اوست و جز او نیست که یکتاست
و بی شریک و محمد رسول و بنده وی است قوت و نصرت دادم من او را بعلی بن ابی طالب علیه السلام
و خواند که هو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين یعنی علی بن ابی طالب و ثمره از نجدت
و شجاعت و تقویت او در محاربه بعد ازین ذکر یافت که مؤید انیست و پیوند افکند بر وفق
میان دلهای ایشان یعنی از اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب
و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمودند چه حق تعالی ببرکت نور دلهای
ایشان را بایکدیگر الفت داد اگر خرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان هر انچه در
زمین است از مال و متاع تالیف نبدادی و قادر نبودی بر الفت میان دلهای ایشان
از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند و لیکن خدای تعالی بحکمت
بالغه خود ایقاع الفت کرد میان ایشان بدرستی که او غالب و قادرست هر چه خواهد
میکند دانا است بحکمت آنچه میکند يا أيها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين
ای پیغمبر بسنده است ترا خدای تعالی و آنانکه پیروی تو کردند از گرویدگان این آیت
در غزوه بدر قبل از قتال کفار نازل شد برای تقویت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و تسلیه خاطر اصحاب و هم بطریق خود آورده ابو نعیم رحمه الله که این آیت در شان علی
بن ابی طالب ع نازل شد که مراد از ومن اتبعك من المؤمنين آنحضرت چه کمال
متابعت آنحضرت را بود چنانچه مخفی نیست يا أيها النبي حرض المؤمنين على القتال

إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين وإن يكن منكم مائة يغلبوا
ألفا من الذين كفروا بأنهم قوم لا يفقهون ۝ اي منع القدر و با خبر كننده مر
مؤمنان را يعني برانكيز و كرم ساز ايشان را بر كارزار كردن با كفار اكر باشد از شما بيست تن از
صبر كنندكان در معركه قتال غالب شوند بر دويست نفر از مشركان شرط يعني امر است جه تخ
بامر البوات از وجيز يعني بايد كه يكي از شما در مقاتله ده تن از دشمنان شكيبائي ورزيد
و قرار نكنند و اكر باشند از شما صد تن غالب شوند بنايد دا آكهي بر مراد تن از آنكه
كافر شدند نكار نسب در باره حسب و فق واقعه بود جه آنحضرت بيست تن را فرستاد
در مقابل دويست تن از كفار در سريه از سرايا و دو بار صد تن را در مقابل هزار از كفار
و تا اشارت باشد بر بشارت كه زود بود كه لشكر اسلام از حد عشرات و مآت بالوف برسد
و اين غالبيت شما را ايشان سبب آنست كه ايشان كروهي اند كه نميدانند خداي تعالي را
و روز قيامت را نميشناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و در زمان مقاتله
قوت ثبوت و شكيبائي مؤمنان ندارند و با ايشان اعتماد بقوت و شوكت خود كرده اند
و مؤمنان توكل بر پروردكار خود نموده اند و استغاثه بوي برده اند و استعانت از وي
ميخواهند و توقع نصرت و تاييد از و دارند و ديكر ارباب علم و معرفت راهبت و حميت
مي باشد در قتال مردم و در نفس قوي و ثبت مي باشند جه متجلي ميشود بر ايشان انوار
معرفت و بصيرت بخلاف جهال كه ايشان از معرفت و بصيرت بي بهره اند كه ضعيفند
در نفس و بي جرات بعد از نزول آيت اصحاب از مقاتله يكي با ده انديشه ناك شدند و بر ايشان
كران آمد حق سبحانه و تعالي حكم اين آيت را منسوخ كرد با نزد فرمود الآن خفف الله
عنكم وعلم أن فيكم ضعفا فإن يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين وإن
يكن منكم ألف يغلبوا ألفين بإذن الله والله مع الصابرين ۝ اكنون كه سبك كرد حكم
شما را كران بار ساخت سبك كرد اين خداي تعالي از شما و ديد كه در شما سستي هست يعني
ضعف بدن نه سستي در دين و بصيرت و استقامت پس اكر باشد از شما صد تن شكيبا
بيتك غالب شوند بر دويست تن اين شرط نيز بمعني امر است يعني يكي از شما بايد كه دو
دو تن صبر كند و بكريزد و اكر بود از شما هزار كس غالب شوند بر دو هزار بامر خداي تعالي
و ياري او و خداي تعالي با صابران است باعانت و مددكاري پس هر كه صبر كند ظفر يابد

كر الصبر

كر الصبر مطية الظفر در كتاب العرفان آورده كه روايت است كه در روز بدر هفتاد اسير كرفته بودند
از آنجمله عباس و عقيل بودند حضرت رسالت صلعم در باب ايشان با اصحاب مشورت فرمود
ابو بكر كفت اكابر و اصاغر اين قوم اقارب و عشاير تواند اكر هر يك بقدر طاقت و استطاعت
فداي بدهند باشد كه روزي بدولت هدايت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زياده شود
عمر كفت يا رسول الله ايشان تكذيب كردند ترا و بيرون كردند اينها ائمه كفرند همه را بفرماي
تا كردن بزنند و هر يكي از ايشان قرابت خود را عقيل را بعلي سپار و عباس را بحمزه و فلاني را بمن تا كردن بزنيم
آنحضرت فرمود كه حق سبحانه و تعالي دلهاي مردم را كاه نرم كند نرمتر
از شير است و ديكر دلها مي باشد كه سخت تر از سنكست مثل تو اي ابا بكر همچنان مثل ابراهيم است
كه فمن تبعني فإنه مني ومن عصاني فإنك غفور رحيم و مثل تو اي عمر همچو مثل نوح است
وقتي كه كفت رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا و اين دو حالت كه نرمي و
سختي است كه از انبيا عليهم السلام صادر ميشود بحسب مقام و مقتضاي وقت خوبست چه بعضي
از كفار هستند كه بنياد رشد ندارند در كفر و ايمان از ايشان متوقع نيست و نيز از عقلاي ايشانند
آنجا استيصال مناسبست و در آنحق و اكر بخلاف آنست نرمي و خوشخوئي بعد از اين
آنحضرت فرمود اصحاب را اكر خواهيد بكشيد و اكر خواهيد ديت بستانيد ايشان ديت
اختيار كردند و منقولست از علي بن ابراهيم رحمه الله كه چون كشته شد نضر بن حارث و عقبة
بن ابي معيط انصار ترسيدند كه اسيران را بكشد كفتند يا رسول الله هفتاد كس را كشتيم و ايشان
قوم تو بودند و هفتاد تن را اسير كرديم از ايشان فدا بكير و فدا چهار هزار درهم بود و اقل آن
هزار درهم و مرويست از ابي عبد الله عليه السلام كه فدا چهل اوقيه بود و اوقيه چهل مثقالست
مكر عباس كه فداي او صد اوقيه بود و روايت كرده اند كه فدا رضي پيغمبر صلي الله عليه و آله نبود
و فقط سعد بن معاذ چون اين را مشاهده كرد و كراهت را ملاحظه نمود كفت يا رسول الله
اشارت علي ... تا ايشان را به تيغ بي دريغ سر بردار آنحضرت ميل فرمود بفدا براي
ملاحظه بعضي اصحاب و مصلحت ايشان چه جايز است كه مخير بوده باشد چنانچه ميفرمايد
ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد
الآخرة والله عزيز حكيم ۝ نسزد و نشايد پيغمبر را كه باشد مر او را اسيران كه از ايشان
فدا كيرد تا آنكاه كه بسيار بكشد از ايشان در زمين چه اين صورت سبب قلت و ذلت كفار

وموجب عزت اسلام وظهور شوکت ابرار است می‌خواهید شما مال دنیا که عرض سریع الزوالست
وخدای تعالی میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت ونعمت بی زوالست وخدای تعالی غالبست
دوستان را بر دشمنان غلبه دهد دانا است در آنچه باید کرد لولا کتاب من الله سبق
لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم اگر نه حکمی وفرمانی از خدای تعالی پیشی گرفته است و
در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بر خطا در اجتهاد مؤاخذه ننماید
در مثل این امور یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد یا عذاب نکند مگر
بعد از تأکید حجت وتقدیم نهی وحاصل این قول راجع بترک اولی میشود چه اولی وغیر اولی
در اباحت شریکند وعتاب بر ترک اولی است نه بر سبیل عقوبت بلکه بر سبیل حسنات الابرار
اولی میفرماید که اگر اینچنین نبودی هر اینه میرسید شما را در آنچه گرفتید از خدای تعالی
عذابی بزرگ اصحابه بعد از نزول این آیت از غنایم دست باز کشیدند آیت آمد که فکلوا
مما غنمتم حلالا طیبا واتقوا الله ان الله غفور رحیم پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید
و فدیه از جمله آنست خوردنی حلال و پاک و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است عفو کرد گناه شما را مهربانست که غنیمت بر شما
حلال کرده و بر امم دیگر حرام بوده در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
عباس را که از جمله اسیران بود باداء فدای نفس خود ودو برادرزاده او وحلیف وی عتبه
بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد والله مرا که چیزی نبود درویش وار خواستی که دریوزه
خویش وبیگانه من این همه مال از کجا آرم آنحضرت فرمود که کو آن بدرهای زر که وقت
خروج از مکه بام فضل دادی وچنین وچنین گفتی عباس گفت که ای محمد صلی الله
علیه وآله سخن نهفته گفته بودم ترا که خبر فرمود گفت که آفریدگار جل جلاله مرا خبر
فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق تعالی وبرسالت تو گواهی میدهم پس فدای
خود وسه کس دیگر بداد آیت آمد که یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری
ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم
ای پیغمبر بگوی مر آنکسان را که در دست شما اند از اسیران اگر داند خدای تعالی وبیند در دلهای شما
نیکویی یعنی ایمان واخلاص بدهد شما را بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که
برای فدا داده اید وبیامرزد شما را وخدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در شرک واقع شده

مهربانست

مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضوان الله علیه گفت که خدای تعالی
مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد برین وعده وفا کرد
حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند وسقایه
زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم ووعده دوم مغفرتست امید میدارم
که بدان نیز وفا نماید ومرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست وان یریدوا خیانتک
فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم والله علیم حکیم واگر خواهند این اسیران
که مسلمان شده اند خیانت کردن با تو بنقض عهد بار دیگر بحرب تو آیند پس بدرستی که خیانت
کرده اند با خدای تعالی پیش ازین بکفر پس خدای تعالی توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا تمکین کرامت کند وخدای تعالی دانا است بحال ایشان
حکم کننده است بر احوال ایشان ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم
وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین
آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم
فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند بدوستی خدای تعالی ورسول از وطنهای خویش
وجهاد کردند با مالهای خود که در سلاح ونفقه محتاجان صرف نمودند وبنفسهای خویش
که مباشر قتال شدند در راه خدای تعالی وایشان قوم مهاجرانند وآنانکه جای دادند
مهاجران را ونصرت کردند حضرت پیغمبر را صلعم مراد گروه انصارند آن گروه بعضی از ایشان
دوستان بعضی دیگرند ومتولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر وانصار بسبب هجرت
ونصرت از یکدیگر میراث گیرند وآنانکه ایمان آوردند وهجرت نکردند نیست شما را از ولای ایشان
در میراث هیچ چیز تا وقتی که هجرت کنند واگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما در دین
یعنی گر میان ایشان وکفار مقاتله افتد واز شما یاری طلبند پس بر شما واجبست یاری کردن
ایشان مگر بر گروهی مشرکان که باشد میان شما وایشان عهدی وپیمانی یعنی نقض عهود
ومعاهده مکنید وخدای تعالی بآنچه شما میکنید از وفای عهد ونقض آن بیناست
والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر
وآنانکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند در مظاهرت ومعاونت اگر نکنید آنرا

کرد نبود مرا از سوستکی با یکدیگر و تعاون و دوستی حاصل شود فتنه و چه فتنه در زمین
و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و هم دیگر را یاری نکنند
همه ایشان روی بجهول نهند و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه از این بزرگتر نبود
و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر از جزای
هجرت لاحقین بعد از سابقین و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول و هجرت نمودند و جهاد
کردند در راه رضای خدای تعالی و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را
و یاری کردند حضرت پیغمبر را صلعم در قتال مشرکان آن گروه ایشانند مومنان براستی
ایشان راست آمرزش از خدای تعالی و روزی نیکو بی رنج و تعب و بی منت خلق وَالَّذِينَ
آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ و آنانکه ایمان آوردند از پس
صلح حدیبیه و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان و کردند جهاد با شما یعنی
مدد شما شدند پس آن گروه از جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت
و جهاد و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در میراث
گرفتن در حکم خدای تعالی یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آنجا عست که بسبب هجرت
و نصرت میگرفتند بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار آنست
هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا دانا است کی و ابدان چون و چرا رسید
روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره انفال و برات را من شفیع او
در روز قیامت و گواهی دهم که او بریست از نفاق و بدهند او را ده حسنه بعدد هر منافق
و منافقه و عرش و حمله عرش استغفار کنند از برای او در ایام حیوة او

سورة التوبة مدنیه وهی مائة وتسع وعشرون آیات

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ
أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۝ این سوره را برائت
گویند که برائتست از کفار و گویند توبه زیرا که در وی ذکر توبه مومنانست و فاضحه که

فضیحه

که فضیحت کنند اهل نفاق و مخزیه که رسوا کنند منافقانست و مقشقشه که پاک
کند از منافقانست و سوره عذاب نیز گویند و اختلاف کرده اند در آنکه انفال و توبه
یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره بین فرجه میان دو سوره بگذاشتند
و بسم الله ننوشتند و هر دو را سورتین قرینتین گفتند و نقلست از ابن عباس که من
از امیر المومنین ع پرسیدم از ترک بسمله فرمود از جهت آنکه بسم الله الرحمن الرحیم
سبب امانست و این سوره نازل شده برای دفع امان آورده اند که چون این سوره نازل شد
حضرت رسالت صلعم سی یا چهل آیت از اوایل سوره را بابو بکر داده فرستاد که بر اهل موسم
بخواند و بچند روز بعد از رفتن ابو بکر امیر المومنین را صلوات الله علیه طلب فرموده
و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته
او را باز گرداند و خود بمکه برد و قرائت کند و خطبه خواند و مردم را از تعلیم مناسک حج فرا
آنحضرت رفته با ابو بکر لاحق شد و آیات از و گرفته او را باز گردانید و خود فرموده آنرا
بتقدیم رسانید او گریان پیش حضرت رسول صلعم آمد که از من چه صادر شد که مرا
باز گردانیدی فرمود که من ترا باز نگردانیدم خدای تعالی ترا باز گردانید زیرا که جبرئیل ع
آمد و گفت امر الهی آنست که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد و چون امیر المومنین
از من بود او را فرستادم و ترا باز گردانیدم این دلالت صریحه دارد بر آنکه امیر المومنین علیه السلام
بمنزله آنحضرت است در تبلیغ احکام الهی و لهذا علامه حلی قدس سره آورده در بعضی
مصنفات خود که اگر کسی بدیده انصاف نظر کند می باید این را که کسی لیاقت آن نداشته باشد
که چند آیتی این دو طایفه مخصوصه بخواند با لیاقت و قابلیت آن داشته باشد که
جمیع احکام الهی را بکافه خلایق برساند و از قرآن آنچه معلوم است که او بعد از پیغمبر بخلافت
در تبلیغ احکام چه رواست نزد هیچ عاقل تقدیم مفضول بر فاضل و آنانکه در
آن ذخیره بقیامت روند حق سبحانه و تعالی میفرماید که این بیزاریست از خدای تعالی
و از فرستاده او بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان از مشرکان آورده اند که
آنحضرت صلی الله علیه و آله با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود از هر قومی با قومی
معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنو کنانه عهد بشکستند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد
مضمونش برائت بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول

افضل

بشکستند رسول الله صلعم تبلیغ بفرمان خدای تع بنبذ عهد کرد بریشان و حکم شد که
ای رسول بگو ایشانرا که پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض
مسلمانان چهار ماه از روز عید نحر که امیر المؤمنین ع نزدیک جمرهٔ عقبه تبلیغ احکام
فرموده تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمده پس مدت
تا اواخر محرم است ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند
از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه
تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبر
نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و
ناکثان عهد را گفت بدانید آنکه شما نه آیید که عاجز کنندگان خدای تع باشید
از عذاب او هر چند شما را مهلت داد و این را نیز بدانید که خدای تع رسوا کننده
کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ
يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ
وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
و اعلام است و آگاه ساختن از خدای تع و رسول او بسوی عرب روز حج بزرگ یعنی
عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در وست و آن
بودن امیر المؤمنین علیه السلام بود که این احکام با اهل مکه رسانید و روایت کنند که
روز عید نحر بود که شخصی لجام دابهٔ امیر المؤمنین ع را گرفت که کدام روز است حج اکبر
فرمود روز تو که امروز است و بگذار لجام دابه مرا یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب
موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد
و بعضی گویند که روز عرفه است زیرا که موقف عرفه را حج میگویند و حضرت صلعم
فرموده که حج عرفه است و این نقل نیز از امیر المؤمنین ع کرده اند و نیز گویند که حج اکبر آنست
که در وی وقوف باشد و اصغر آنکه در وی وقوف نباشد و آن عمره است و گویند حج اکبر
جمیع ایام حج است و بر هر تقدیر مضمون اعلام آنکه خدای تع بیزار است از مشرکان
و عهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزار است پس اگر باز گردید از کفر و غدر پس آن بازگشت بهتر
باشد شما را از اقامت بر آن و اگر برگردید از توبه و ترک کفر کنید پس بدانید آنکه شما

عاجز

عاجز کنندگان خدای تع که از عذاب او بگریزید یا بالاو مستیزید و بجای بشارت
بیم کن کافرانرا بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب
بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ
عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان از مشرکان
آنگه کاستن بر ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و دیگر
یاری ندهند هیچ یکی را بر قتال شما یکی از دشمنان شما پس تمام کنید بسوی ایشان عهد
ایشانرا تا مدتی که مقرر شده ابن عباس گوید که نه ماه از مدت ایشان باقی بود چون
ناکثان بر چهار ماه بر ایشان مهلت مدهید بدرستی که خدای تع دوست میدارد متقیانرا
و از جملهٔ تقوی وفا بعهد است و تا عمر شرائط آن و لهذا بعضی گفته که متقی را اجتهاد
شانست حفظ احکام شرع اقدس و بذل کردن بر وفق وفا بیان و محتاجان وفا بعهد نمودن
و بر اداء قائم شدن و چون حکم معاهدان مشرکان مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد
میفرماید فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا
سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه
و تمام ماه محرم و قولی آنست که آیت در شأن معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه
مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم در وست با آنکه حرام بود در آن
چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که آن زمان نزول سوره که بیست نه از وقت تبلیغ انقضای
مدت بعد از انسلاخ ماههای حرامست یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب تقدم
چون این ماهها منقضی گردد پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه
عهد شما را شکسته اند هر جا که بیابید در حل و حرم و بگیرید ایشانرا باسیری و باز دارید
از طواف مسجد حرام و بنشینید برای ایشان بر هر ممری یعنی نگاه کنید برای ایشان راهها
تا منتشر نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند از شرک بایمان و بپای دارند نماز و بدهند
زکوة را و از بین هر دو عمل اضداد توبهٔ ایشان روشن شود پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست
بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند بدرستی که خدای تع آمرزنده است

مکانهاء کذشته ایشانرا بمهربانیت بدان ثواب بحساب بدیشان وازین آیت استدلال
جسته اند که تارک صلوة بر وجه استحلال مرتدست وقتل او واجب زیرا که معلق ساخت
منع از قتل ایشان بر چند امر که آن توبه است واقامت صلوة وایتاء زکوة پس چون مرتکب
این شدند از ایشان دست باید داشت وحکمی که معلق بر مجموع است متحقق نشود مکر
با تحقق مجموع وکافیست در حصول نقیض او فوات یکی از مجموع واین موجب اباحت
قتل ایشانست وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ
ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ واکر یکی از مشرکان که تعرض ایشان
می باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم پس اکر زینهار خواهد از تو پس زینهار بده وایمن ساز
او را تا بشنود سخن خدا را که قرآنست کویند مراد جمیع قرآنست زیرا که عامست در دلایل
وبینات در رو ویا مراد سماع سوره براءتست که مشتمل بر کیفیت معامله با مشرکان
واولی حمل اوست بر کل کلام ایزدی وتخصیص نمود قرآن را بذکر چه او مشتملست بر مواعظ وادله
وبراهین وجایزست امام ونایب او را امان دادن مر اهل حرب را عموما وخصوصا
وجایزست آحاد مسلمین را وهر کسی که عاقل وبالغ باشد مر آحاد اهل شرک را اندر روی
عموم پس اکر ایمان نیاورد برسان او را بخانه او که موضع امن اوست وبعد از آن
با او مقاتله نمایی این امان دادن بسبب آنست که ایشان کروهی اند که نمیدانند خدای
وسخن او را نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند ودر آن تدبر وتفکر نمایند كَيْفَ
يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ چکونه باشد
استفهام بمعنی انکار واستبعادست یعنی نیست وچکونه تواند بود مشرکانرا عهدی
نزدیک خدای تعالی ونزدیک رسول وبعد از ظهور اهل اسلام وامتیاز میان حق وباطل مکر آنکه
عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمیره وبنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
عهد بسته بود با ایشان نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه
پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما پس شما نیز مستقیم باشید
بر پیمان خود برای ایشان بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد
وپیمان استقامت نمایند كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً

یرضونکم

يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ چکونه باشد مر مشرکانرا
عهد وحال آنکه اکر ایشان ظفر یابند بر شما نکاه ندارند در باب شما حق قرابتی ونه
وفای عهدی خشنود میکردانند شما را بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند
بایمان وطاعت وبا سخنان شیرین میکویند وسر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه
زبان میکویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست وبیشتر ایشان بیرون اند از دایره
فرمان بالسرکشی اند از قبول ایمان واز کلیه ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند
اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بدل کردند وبر کزیدند بقرآن چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان
یعنی مشرکان از تطمیع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب
قرآن نموده وبطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند پس اعراض کردند از طاعت
خدای تعالی وباز داشتند مردم را از حج که خانه خدای تعالی است بدرستی که ایشان
بد کاریست که میکنند قوی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله شکستند وآیات تورات را باندک چیزی فروختند مردم را از متابعت
دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُعْتَدُونَ نکاه نمیدارند یعنی یهود با منافقان عهد در شان هیچ مؤمنی
قرابتی یا سوکندی ونه عهدی وآن کروه ایشانند از حد در کذرندکان در شرارت
وطغیان فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اکر باز کردند از کفر وبپای دارند نماز را وبدهند
زکوة را پس ایشان برادران شما اند در دین اسلام ایشانرا است آنچه شما را بوده و
بر ایشانست آنچه بر شما باشد وبیان میکنیم آیات را برای کروهی که فهم کنند ودر آن
تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا
أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ واکر بشکنند مشرکان یا مخالفان
سوکندها وپیمانهای خود را پس از آنکه عهد کنند با شما وطعن کنند در دین شما
وعیب جویند در احکام اسلام پس بکشید پیشوایان کفر وسرداران اهل شرک وخلاف
بدرستی که ایشانرا عهد وپیمان نیست در حقیقت که اکر پیمان ایشان درست بودی

شک بران راه مینمایی پس مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان باز ایستند از شرک
و خلاف و طعن در دین آورده اند که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز جمل که
طلحه و زبیر نقض عهد کرده بودند این آیت را می خواند و بعد از آن قسم یاد فرمود که
مقاتله کرده نشده بمضمون این آیت و حکم آن بظهور نیامده از آن روز باز که
نازل شده تا امروز در این جنگ چون حمله ابتدا کردند و افتاد روی آن صحرا بخون
اعدا گلگون شد و جمل و انصار و احزاب مخالف همه مخذول و منکوب گشتند
و ناالله و امصیبتاه در بصره برای کشتگان بفلک میرفت و آواز ندبه و نوحه افغان
بعیوق میرسید و لشکر مخالف سی هزار بودند از آنجمله شانزده هزار و هفتصد و نود کس
بقتل در آمدند و اصحاب امیر المؤمنین ع بیست هزار مردم بود یکهزار و هفتاد مرد مؤمن
شهید شد أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ
بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ● آیا
کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه دیگر
از عهدهای میان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عزم بر آن بود که حلفا یکدیگر را
نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند و قریش بنی بکر را که حلفای ایشان
بودند که بسلاح و مردم مدد دادند با بنی خزاعه که حلفای حضرت رسول صلعم
بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان
و قوم او را مددکاری کردند و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول صلعم
از مکه و مشاورت نمودن در دار الندوه چنانکه گذشت و در لباب آورده که قریش
در حدیبیه قصد آن کردند که رسول الله صلی الله علیه و آله را جهت ادای عمره بمکه
راه ندهند و قبل از اتمام قول عدد آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول اکثر
که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه و حال آنست که ایشان ابتدا کردند
نقض عهد اول بار آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان پس خدای تعالی سزاوارتر
بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بسبب ایشان اشتغال کنید با کوشید
باو و دار بزرگان بعقوبت الهی در ترک ماموره قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ
وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ● کارزار کنید با مشرکان تا خدای تع

عذاب

عذاب کند ایشان را بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند و رسوا سازد ایشان
بعقوبت و مغلوبیت و نصرت دهد شما را بر ایشان و شفا بخشد سینهای گروهی
از مؤمنان یعنی بنی خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان
ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانیده
بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قريب وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ
اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ● و ببرد خدای تع بنصرت شما بر کفار اندوه
دلهای آنها را که بواسطه از کفار ملول بودند و توبه دهد خدای تعالی و باز گرداند
بفضل خود بر هر که خواهد خود سبحانه و تع در این آیت خبر داد از توبه بعضی کفار
و آن واقع شد چنانچه عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر آنها که ایمان آوردند
و خدای تعالی داناست بتوبه بعضی حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ
أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ● آیا می پندارید ای گروه مؤمنان
که قتال کفار را کاره بودید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید
آنکه شما را بگذارند بدین که هستید و نه چند خدای تع آنان را که جهاد کنند از شما
در راه وی و فرا نگیرند بجز خدای تع و بغیر فرستاده او و بجز مؤمنان دوست نهانی
که افشای اسرار کنید با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست نخواهند داشت و خدای
از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان تا دیده و خدای تع داناست بآنچه شما میکنید
و غرض شما از علم او بر اسم علوم است در تفاسیر آورده اند که عباس چون اسیر مسلمانان شد
و بر او شرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگویید و
از محاسن ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین ع فرمود که شما را چه چیز است که آنرا از اجل محاسن
توان شمرد عباس گفت که بعمارت مسجد الحرام قیام مینمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم
و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیت نازل شد که مَا كَانَ
لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ● نیست روا و نباشد مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدا را
و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرده زیرا که قبله مساجدست پس گوئیا که عامر او عامر همه

جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نباشد در حالتی که گواهان باشند
بر نفسهای خویش بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام
یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او کردن
مشرکان تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت
مسجد و سقایت حاج و در آتش دوزخ ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ
اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ جز این نیست که عمارت کند مسجدهای
خدا را آنکس که بگرویده باشد بخدای تع و ایمان بخدای تمام نیست الا بایمان برسول وی
و بروز بازپسین چه مرد هر گاه مبدأ و معاد را اثبات صحیح نیست از وی توجه بسوی
او و بپای داشته باشد نماز را و داده باشد زکوة را و تخصیص فرمود در میان عبادات
صلوة و زکوة را چه نماز اعظم و اشرف اعمال بدنیه است و زکوة احمز و اصعب عبادات
مالیه است پس هر که ایشان باشق و اصعب نماید بی شائبه آنچه دون آن باشد ترک
نخواهد کرد و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای تع پس آن گروه شاید آنکه
باشند از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست
یعنی اهتداء آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی
پس حال آنها من کل الوجوه ناقص بود است که چگونه خواهد بود و دیگر منع مؤمنانست
از اغترار باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ایمان محروم است
دلالت میکند این آیت بر غایت عنایت باری تع بمساجد و آنانکه سعی در عمارت
آن مینمایند نزد او در اعظم منازل اند و عمارت مسجد برو معنی تفسیر کرده اند
یکی بنای آن و مرمت آن کردن و چراغ در وی روشن نمودن و رفتن و فرش در وی
انداختن دیگر مشغول بودن در آنجا بعبادت و دور داشتن اعمال دنیا و لهو و لعب
و عمل صنایع را در وی و اکثار زیارت در وی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که حضرت عزت عز شانه میفرماید که بیوت من در زمین مساجد است و بدرستی که
زایران من در وی عامران آنانند پس خوشا حال کسی که طهارت کرد در خانه خود بعد از آن
زیارت کند مرا در خانه من پس واجب و لازم است بر مزور که گرامی کند زایر خود را

و دیگر آنحضرت فرموده که هر که الفت گیرد بمسجد حق تع بوی الفت گیرد و دیگر فرموده
که هر گاه ببینید که مردی تعاهد مینماید مسجد را و تردد بآنجا مینماید پس گواهی دهید
بایمان او که و دیگر فرموده که هر که در مسجد چراغی روشن کند همیشه ملائکه و حمله
عرش از برای او استغفار کنند تا در آن مسجد آن روشنائی باشد در کشف الغمه
از واحدی نقل میکند که او در تفسیر خود آورده و در دیگر تفاسیر نیز مذکور است
که روزی عباس و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین ع بمقام مفاخرت در آمده عباس گفت که
من صاحب سقایة حاجیانم و آن بمن قایم است و طلحه گفت کلید خانه کعبه بدست منست
آنحضرت فرمود آنچه شما میگوئید معلوم نیست که چیست من شش ماه پیش از همه با پیغمبر
صلی الله علیه و آله نماز گزارده ام و من صاحب جهادم حق سبحانه و تع باین قرآن را نازل کرد
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
آیا میدارید اهل سقایه حاج را و ارباب عمارت مسجد حرام را همچو آنکس که ایمان آورده است
بخدای تع و بروز آخرت و جهاد کرده است در راه خدای تعالی برابر نیستند این دو قوم
نزدیک خدای تع و خدای تعالی راه نمینماید بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کردند
یعنی ایشانرا بطبیعت خود وا گذاشت چه ایشان اخس موجودات را اختیار کرده
بپرستش که اصنام اند بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین و زمانست الَّذِينَ
آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ آنانکه بگرویدند بخدای تع و بآنچه آمده است از نزدیک
خدای و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تع بذل کردن
مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در میدان
حرب بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند نزدیک خدای تع از آنکه سقایة حاج
و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مستجمع این کمالات اند ایشانند
ظفر یافتگان بامانی دو جهانی و این کلمات دال است بر انحصار فوز درینها فیما بعد از آن
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ مژده میدهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمت فائضه

از رب ایشان وخشنودی کامل از ایشان وبوستانهای که مر ایشانرا باشد دران
بوستان نعیم دایم بی انقطاع در تنکیر جنتهم که رحمت ورضوان وجنات آمده
بانکه زبان تعریف باداي توصیف آن وافی نیست یعنی که خدای عز شانه خوان او باشد
چنین خواهد بود در حالتی که ایشان کروه جاویدان باشند دران بوستانها همیشه تاکید
خلود ست تا حمل بر مکث طویل نکنند ومتمکنان که ثواب منفعت دایمی است مقرون بتعظیم
پس تبشیر برحمت ورضوان اشارت بغایت تعظیم ونهایت تکریمست وجنات عبارت
از حصول منافع عظیمه است ونعیم ایشانست بخلوص این منافع از شوایب کدورات
بعد از ان تعبیر فرموده از دوام اینها بلفظی که مفید تاکیدند اقوال آن مقیم ودوام
خالدین وسیوم ابدا بدرستی که خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب آن
حقیر باشد وکدام نعمت بهتر بود از رحمت ورضوان ونعیم جنان پس حق سبحانه وتعالی
تصدیق دعوی امیر المؤمنین ع فرموده وشهادت نمود او را بایمان کامل ومهاجرت وجهاد
ومرتبت او بر عباد از اعلای شان وارتقای مکان که سوی او وغیر جهت دیگر بر ان
درجه ومرتبه نرسیده آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بهجرت
اجازت شد بعضی اصحاب بنشاط تمام بطریق مدینه مسارعت مینمودند وبرخی خانه و
مال از بر محبت زن وفرزند ومصاحبت خویش وپیوند ترجیح مینمودند وجمعی دیگر را
آبا واقربا وعیال واطفال سوکند داده بزاری عقب سکون وآرام در منزل ومقام التماس
میکردند وایشان از رقت جنسیت پیوند وشفقت بر زن وفرزند مانع هجرت میشدند این
آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء
ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون ای کسانیکه
ایمان آورده اید فرا مگیرید پدران خود را وبرادران خود را دوستان یعنی این کروه را
بدوستی مگیرید اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان وشما را از هجرت باز دارند وهر که از شما
ایشانرا دوست دارد یعنی این عمل زنیان چسند دید پس اینکروه دوست دارندکان ایشان اند
ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید وبا مشرکان
نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت کفتند که حالا ما در میان قبایل وعشایر
خود بوده بمعاملات وتجارات اشتغال نموده اوقات میکذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم

بضرورت

بضرورت قطع پدر وفرزند باید کرد وتجارت از دست برود وعاجز کرده بی مال بمانیم
آیتی دیگر آمد قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم
واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم
من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم
الفاسقین بکوای محمد مهاجرانرا که اگر هست پدران شما وفرزندان شما وبرادران
وزنان شما وخویشان شما ومالهای که آنرا کسب کرده اید بازرکانی که میترسید از ناروایی
ومسکنهای که از راه خوشی میپسندید آنرا دوست تر بسوی شما یعنی اکر اینها که مذکور شد
بدوستی اختیاری ونه طبیعی دوست تر میدارید از خدای تعالی ورسول او واز جهاد کردن
در راه او پس انتظار برید وچشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت خود را عاجلا وآجلا
وخدای تعالی توفیق هدایت ندهد کروه بیرون روندکانرا از حد فرمان بدرین آیت تهدیدی
وتوبیخی عظیم است وقول ابن شهر آشوب در باب تفسیر راجح است باکثر از این آیت رایحه نا امیدی
استشمام میتوان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در ان مقامند که دین خود را لاموال
وازواج وعشایر ومساکن دوست نمیدارند وحظوظ دنیوی را بر ان اختیار میکنند
پس مرد باید که ابراهیم وار روی از کونین ومکان بکرداند فانهم عدو لی الا رب
العالمین مال را بذل مهمان وفرزند را اضحیه قربان وخود را فدای آتش سوزان کند
تا در دعوی دوستی صادق باشد وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که ایمان کامل
حاصل نیست یکی از شما را تا انکه دوستی خود را اکرینید بر دوستی پدر وفرزند
وهمه مردمان که خود از همه دوست تر دارد چنانچه امیر المؤمنین ع که نفس نفیس خود و
مال را بذل راه حق فرموده بود ولیلة المبیت بجای حضرت خوابید وآنچه نهایت کوشش بود در دین
اسلام مینمود چنانچه شمه از ان در آیت لا اخفه مذکور خواهد شد وهر که برای حفظ
نفس دل او بی شروع نمود ودر بی همت دنیای فانی برد ورخته بود دنیای دنی را
باین کلمه رفیعه عتاب وخطاب میشود که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده
که من از نعره فریب تو نیخورم چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست وباقی ائمه معصومین ص
علیهم اجمعین قدم متابعت بر قدم آنحضرت داشته حال کامل برترت ارکفت وکو
لیکن معاندین جاهل از این حال غافل است لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ
مُدْبِرِينَ • بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مؤمنان در مواطنهای بسیار یعنی
مواقع حرب و معارک کفار از جمله روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز
احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن و در موطن روز حنین و آن
وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت صلعم در آن موضع با لشکر هوازن
و ثقیف محاربه فرموده و در کشف الغمه مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
با ده هزار سوار بیرون فرموده متوجه حنین شد و در بعضی تفاسیر دوازده هزار
یا شانزده هزار آورده اند بسبب آنکه بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان
نموده بودند و ایشان چهار هزار کس بودند چون اصحاب کثرت عدد و عُدد را مشاهده کردند
ابوبکر چشم رسانید و بکثرت آن اعجاب نموده گفت ما امروز از قلت لشکر ایشان و
کثرت لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و این سخن با آنحضرت رسید نپسندید و
بجهت این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد در کشف الغمه گوید که چون التقا
صفوف شد لشکر اسلام ثبات نکرده روی بانهزام آوردند و باقی نماند با پیغمبر صلی الله
علیه و آله مگر نه کس از بنی هاشم که آن امیر المؤمنین بود ع که با شمشیر کشیده نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله ایستاده و عباس بن عبد المطلب بر یمین آنحضرت بود و فضل بن
عباس که بر یسارش بود و ابو سفیان بن حارث عبد المطلب که لجام استر آنحضرت را
گرفته بود که آنحضرت بمیان دشمنان نرود و ربیعه بن حارث و عبد الله بن زبیر بن
عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابی لهب برگرد آنحضرت بودند چون حضرت
مشاهده فرمود هزیمت قوم را استر را نهیب داد که در میان معرکه رود و از این
صورت بر کمال شجاعت سید بشر صلعم استدلال میتوان نمود که در چنان روز
بر استری که در هم کرد حرب کر و فری ندارد سوار شده و متوجه حرب کفار گشته
چون بنی هاشم نگذاشتند که آنحضرت محاربه نماید حضرت فرمود عباس را که
ای عباس چون تو مرد صیت و بلند آوازی صدای برسان بر مردمان و عهد و پیمانها را
یاد ایشان بیار بعد از آن عباس آواز برکشید و گفت یا اصحاب شجرة السمره و یا اصحاب سورة
البقره بکجا میگریزید که از این کریم گریزید بیاد آورید معاهده که با رسول الله کرده اید

اینک رسول الله که او را تنها گذاشته اید و قوم به پیش روی ایشان پشت کرده بودند
و میرفتند و آن شبی بود بغایت تیره و ظلمانی و آنحضرت در میان وادی بود و اهل
شرک از اطراف وادی با شمشیرهای کشیده بیرون آمدند و متوجه آنحضرت شدند حضرت
نظر کرد در پیش روی خود بعضی را دید که میروند آواز داد که کجا شدید که با خدای عهد
کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند و باز نگاه کردند شعشعه جمال وی را دیدند در آن
شب مثل قمر در شب بدر همه سر را فدا ساخته باز گشتند در جهت تا مرتا اطراف وادی
بدشمن رسیدند و میان ایشان جنگ در پیوست و از جانب دیگر وادی مردی از هوازن
می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار بود و رایت سیاهی که بر سر آن سر نیزه تیز دراز بسته بود
پیش پیش می آمد رجز گویان مضمون آنکه منم ابو جرول که از خصم جدا نشوم تا او را بیندازم
و جمعی بسیار از هوازن در عقب او می آمدند امیر المؤمنین ع چون او را دید که بجرئت
و رعونت هر چه تمامتر می آید و نزدیک شد با آنحضرت عنان توجه بجانب او معطوف
داشت و رجز آغاز کرد نعره زد که ایشان خشک ماندند از آنجای که بودند تا رسیدن
شتر او را پی کرده او را بر خاک مذلت انداخت آنگاه بر وی تیغ زد و همچو خیار ترش بدو نیم
ساخت تا بعد از آن روی بگریز نهادند آنحضرت باز گشته دید که بعضی از مسلمانان عود
کرده اند بجنگ و رسول الله صلعم در همان مقام ایستاده و میفرماید که بار خدایا چون اول
قریش را نکال چشانیدی بآخر ایشان از ایشان بزو بال بچشان و دیگر مرد در بر حرب عظیم
میگفت انا النبی لا کذب • انا ابن عبد المطلب • امیر المؤمنین ع با مسلمانان روی باهل
شرک آوردند و شمشیرهای بران در میان ایشان نهادند و آنحضرت بتنهائی چهل کس دیگر
بشمشیر کشته اند تا بقیة السیف روی بانهزام نهادند و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند دست
برگردن بسته و این فتح از آن شد که امیر المؤمنین ع ابو جرول را کشت و رایت او را نگون سار
کرد ایشان را منهزم گردانید و از آنجا باز آمدند مسلمانان که تا با کل ایشان را اسیر
ساختند و پیغمبر و اهل اسلام را تسکین حاصل شد چنانچه در آن از اعجاب ابوبکر و امثال
امیر المؤمنین خبر میدهد که چون شگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد
از شما آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی
و فراخی که داشت پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید

ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل جنودا لم تروها وعذب
الذین کفروا وذلک جزاء الکافرین • پس فرو فرستاد خدای تعالی رحمت خود را که
سبب سکون و آرام قلوب است یعنی امیرالمؤمنین را سبب فتح کرد ایشان و ملائکه را که بدان
سبب سکون و آرامش شد بر رسول او و بر مؤمنان و صاحب کشف الغمه رحمه الله میفرماید
این معنی را باین عبارت که کان ابوبکر الذی عانهم و علی ع الذی اعانهم بود ابوبکر
آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که اکثر گریخته پشت دادند و بود علی ع آن صفدری که
که بعد از شکست لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا و فرستاد لشکرهائی که نمی دیدند شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملبس بودند
بجامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده
و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده و عذاب کرد خدای تعالی آنها را که
کافر بودند باینکه بسیار کس کشته شد از ایشان و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان بردند
گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد
و آنچه واقع شد با داشت ناگرویدگان در کشف الغمه آورده که بعد از اطفاء حرب
حضرت رسول الله صلعم آن غنایم را بر لشکریان قسمت فرمود و بمؤلفه قلوب را
بیشتر داد و انصار را کمتر بعضی از انصار یعنی خشم گرفتند این خبر به پیغمبر صلعم رسید
خاطر مبارک بر ایشان شد فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که ایشان را آنجا آیند
و قتی که غیر ایشان با ایشان نباشد چون نشستند رسول الله با امیرالمؤمنین صلی الله
علیهما آنجا فرموده در میان ایشان نشستند و فرمود که من چیزی از شما میپرسم جواب
مرا بگوئید یا شما گمراه نبودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه نمود بواسطه من گفتند بلی خدا
و رسول او راست دیگر فرمود که یا شما بر کنار مغاک دوزخ نبودید که حضرت عزت شما را
از آن ورطه رهانید بوسیله من گفتند بلی منت خدا را و رسول او را دیگر فرمود که
آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت نمی ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت پیدا کرد
و شما را با هم التیام داد گفتند بلی منت خدا را و رسول او راست بعد از آن آنحضرت ساکت شد
زمانی آنگاه فرمود که چرا جواب مرا نمی گوئید گفتند بچه نوع جواب ترا بگوئیم که پدران
و مادران ما فدای تو باد ما جواب گفتیم که ترا است بر ما طول و فضل و منت فرمود اگر خواهید

میتوانید گفت که آمدی بصوب ما وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده تا ترا جای دادیم
و ترسان بودی ترا ایمن ساختیم و همه کس تکذیب تو میکردند ما ترا تصدیق کردیم بعد از این
سخن فرمود گریه از نهاد ایشان برآمده پیران و بعضی از ایشان برخواسته در پای آنحضرت
افتادند و دست و پای او را بوسه دادند و گفتند ما از خدای تعالی و رسول او راضی و خشنودیم
امید که ایشان نیز از ما راضی و خشنود باشند همه اموال فدای راه تو اگر میخواهی آنچه
حاضر است قسمت فرمای بهر که میخواهی و بعضی از ما که این گفتند از دل گفتند و بواسطه
غل و کینه بود که در دل ایشان باشد لیکن گمان کردند که این بواسطه بی اتفاقی بوده
اکنون بتقصیر خود قایل شدند و زبان باستغفار گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان
استغفار کن آنحضرت فرمود که اللهم اغفر للانصار ولابناء ابناء الانصار ای معشر
انصار آیا شما راضی نیستید که غیر شما از اینجا بازگردد با گاو و گوسفند و شتر و شما بازگردید
که در میان شما رسول الله باشد همه گفتند بلی یا رسول الله ما با اینمعنی رضا دادیم و سخط
بچیزی دیگر نیست بعد از آن که فرمود که انصار بموضع اسرار منند اگر همه مردمان سلوک
نمایند در وادیی و انصار براه دیگر من براه انصار سلوک مینمایم • ثم یتوب الله من بعد
ذلک علی من یشاء والله غفور رحیم • پس توبه میدهد خدای تعالی و فضل میکند از پس
این جنگ بتوفیق اسلام بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان
بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلی الله علیه
و آله آمدند و بشرف اسلام معزز گشتند و خدای تعالی آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را
مهربان که بعد از توبه بسبب خبث باطن مؤاخذت نکند • یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون
نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله
من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم • ای گروه باورندگان جز این نیست که مشرکان
پلیدند و ناپاکند و نجاست ایشان عینیه است نه حکمیه و ابن عباس فرموده که اعیان ایشان
نجس است مثل کلاب و خنازیر پس باید که نزدیک نشوند بمسجد حرام که محیط است بحرمات
بعد از این سال که سنه براءت که ابوبکر را آنحضرت فرستاد با سوره براءت بآن
امر الهی شد که او را بازگردانند و آنحضرت خود یا کسی که از او باشد بروند و باهل موسم
رسانند و آنحضرت امیرالمؤمنین را فرستاد چنانچه مذکور شد و آن سنه تاسعه بوده

از هجرت و گویند سنهٔ تاسعه حجة الوداع بوده که سنهٔ عاشره است و اول اصح است و
جایز نیست دخول کفار خواه حربی و خواه ذمی در مسجد الحرام و همچنین باقی مساجد نزد جمهور
اهل البیت علیهم السلام و اگر ترسید شما ای اهل مکه از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که
جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه و تعالی
میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از آن میترسید که بسبب منع انقطاع
تجارت ایشان بشود و شما تنگ عیش شوید پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد
شما را از فضل و رحمت خود اگر خواهد و انجاز این وعده نمود بانکه اصناف مردم را
از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میروند بدرستی که
خدای تعالی داناست باحوال بندگان حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر درویشی
دیگری بکتابی بعد از ذکر مقاتله و مشی بمحاربه کفار امر میکند و میفرماید قاتلوا الذین
لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون
دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون ۵
بکشید ای مومنان و کارزار کنید با آنانکه ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود که تشبیه
قایلند و نصاری که تثلیث را معتقدند و منکر وقوع روز قیامت یهود گویند که در بهشت
اکل و شرب نخواهد بود و آتش دوزخ با ما نخواهد رسید مگر روزی چند و نصاری
معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه می باید نباشد و
حرام نمیدارند و نمیدانند آنچه حرام کرده است خدای تعالی از شرب خمر و اکل خنزیر و
نکاح محرمات و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت آن
بکتاب و سنت ثابت شده و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است از آنانکه داده شده
کتاب را یعنی توریة و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است مقرر است
که با اهل کتاب مقاتله کنید چه ایشان متصف اند بچهار وصف که مذکور شد که هر یک
از آنها موجب قتال ایشانست پس کارزار کنید تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج
که امام مسلمین بنسبت هر کس مقرر سازد بدهند از دست خود یعنی نقد نه بنسیه یا از روی
قهر از ایشان بگیرند یا آنکه گردن ایشان را بسیلی بزنند و گویند باید یعنی نعمت باشد یعنی انعام
کرم شماست بر ایشان بقبول جزیه و قرار دادن بر دین خودشان و حال آنکه ایشان

خوارندگان باشند غرض که جزیه از ایشان بنوعی اخذ کنند که با آن مذلت و خواری باشد
یا آنکه بایستند و نشینند و تسلیم کنند و آخذ نشسته باشد و غیر آن و اقتصار بر ذکر
جزیه کرده در دون شرایط دیگر زیرا که آن رکن اعظم است در شرایط از انقیاد اسلام یا آنکه
اجرا کنند بر ایشان احکام اسلام را با آنکه ابتدا بمسلمانان نرسانند نه در نفس و
نه در مال و نه زنند و احداث کنایس و بیع ننمایند و ناقوس نزنند و آشکارا نکنند چیزی را
از محرمات و چیزی که موجب نقض دین اسلام باشد نکنند و هر گاه که اخلال بجزیه
نمودند و منقاد حکم اسلام نشدند خرق ذمه میشود و اهل کتاب بتحقیق یهود و نصاری اند
و مجوس را چون شبهه کتابست ملحق اند باهل کتابین و وارد یافته در اخبار اهل البیت ع
که ایشان را پیغمبری بود کشتند و کتابی بود سوختند و لهذا پیغمبر صلعم فرمود که بنهید
بر ایشان آنچه بر اهل کتاب نهاده اید از جزیه و غیر آن و اخذ جزیه ننمایند از زنان و صبیان
زیرا که ایشان از اهل قتال نیستند و از شیوخ دو قول است اظهر اخذ جزیه است چنانچه
در کنز العرفان فرموده و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله
ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون ۵
و گفتند جهودان که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که
عزیر بن شرخیا از نسل هارون ع از سبط لاوی چهارده پشت بهارون بن عمران ع
میرسد و مجمل این قصه آنست که چون حق تعالی بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت بجهت
ناروائی و تمرد ایشان تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت
و هر که توریة میدانست بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة نمیخواند
اما چون خورد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از آنکه از قید ایشان
خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق بر قریه ساباد او را بمیرانید
و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد ضد او نمودند
و او را انجیل بردند و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع
دست راست وی بستند و همه پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب با تمام رسید
دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة نزد او بوده و خوانده در میان ما نیست چه دانیم که
این توریة راست باشد مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده ام که او از پدر خود

شنیده بود که من در زمان بخت‌نصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف
کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از آن محل برداشتند و بمجمع آوردند
و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند
که حق سبحانه و تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه پسر او است
پس متقدمان یهود برین قول قایل شدند و بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشأن
حضرت رسول صلعم این سخن گفتند و گفتند ترسایان عیسی پسر خدا است و این نیز سخن
جمعی است از ایشان که وجود فرزند او بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از زوال ابراء اکمه
و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده برین جرات اقدام نمودند آنچه مذکور شد گفتن
ایشانست بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا کرده‌اند یا سخنی است بی معنی که بر زبان میرانند
و حقیقتی ندارد و مشابهه میسازند سخن خود را با سخن آنانکه کافر شده‌اند پیش از ایشان یعنی
بنی مدلج که گفتند ملایکه دختران خدااند نعوذ بالله تعالی یا بعضی از کفار عرب که
حق سبحانه و تعالی را ابو اللات و ابو العزی میخواندند لعنت کناد خدای تعالی بر ایشان چگونه
برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ • فرا گرفتند یهود و نصاری علمای خود را و عباد
خود را خدایان بجز از خدای تعالی یعنی فرمان ایشان بردند و در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان
خدایی می باید برد یا سجده میکنند ایشان را اهل معانی گویند که حبر عالمی است که تعبیر کند
با آنچه خواهد با حسن بیانی و راهب کسی است که ظاهر شود آثار رهبت از قلب او بر وجه
لیکن در عرف استعمال یافته احبار بعلمای یهود از اولاد هرون و رهبان بعلمای نصاری
از اصحاب صوامع و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان
فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی مامور نیستند در همه کتابها مگر آنرا که
فرمان برند و پرستند یک خدای که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او پاکست پاکیست
با وی انبازی گیرند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ
نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ • میخواهند جهودان و ترسایان انکه فرو نشانند نور
خدا را که قرآنست یا نبوت حضرت محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از

وفرزند

وفرزند بیاد دهنهای خویش یا بتکذیب که بر زبان میرانند و نمیخواهد خدای تعالی
و نمیپسندد مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را یا اعلای اعلام توحید و اگرچه
کاره باشند آنرا کافران و در زبدی گفته اند ~ یرید الجاحدون لیطفئوه ٭
ویابی الله الا ان یتمه • پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ • اوست
آن خداوندی که بفضل شامل خود فرستاده خود را که حضرت محمد است صلعم
بقرآن که محض هدایتست و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود تا ظاهر و غالب
گرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از ظهور مهدی
و نزول عیسی ع خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند و اگرچه نخواهند
مشرکان این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ
لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ • ای کسانی که
ایمان آورده اید بدرستی که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری هر اینه میخورند
مالهای مردم را برشوت در حکم و باز میدارند خلق را از دین خدای تعالی یعنی منع میکنند
از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل گنج مینهند
زر را و نقره را و نفقه نمیکنند گنجها را در راه خدای تعالی یعنی زکوة نمیدهند هر مالی که
جمع کنند در زیر زمین یا فوق زمین از جهت حفظ پس آن گنجست اما کسی که جمع کند مال
از برای انفاق بر عیال یا بعد از اخراج حقوق مالیه خارج است ازین حکم و وعید است
زیرا که حق سبحانه و تعالی تقیید فرموده کنز را بعدم انفاق و هرگاه قید منتفی باشد و در خبر
آمده است کلما ادیت زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة آنرا داده اند آن کنز نیست یعنی گنجی که
بران وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود پس بشارت ده کسانی را که گنج نهند که زکوة
ندهند بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ
وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ • روزی که
گرم کرده شود یعنی بر او فروزند آتش را بر آن گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان
دینارها و درمها سوزان پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند

و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان که در هنگام دیدن
محتاجان گردانیده اند و گفته اند از شرف اعضای ظاهر این سه عضو ذکر اشتمال
بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را داغ کرده معذب
گردانند بداغ و گویند اینست آنچه که نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود
و امروز سبب مضرت نفسهای شما باشد پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره
میکردید ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحه است در آمالی مذکور است
که اگر دیگران خزینه مال کنند تو ذخیرهٔ اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جمع کنند
تو برو عنان اسرار باقیه جوی چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بماه قمری و سال
شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از روزی باشد تقریبا
و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و سدس و خمس شبانروز است پس در سی سال
سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای تعالی دوازده است
پس حق سبحانه و تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده و احکام صوم
و حج و زکوة و عده و غیر آن بدان مرتبط ساخته و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا
أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ
كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بدرستی که شمار ماهها
که پسندیده است نزدیک خدای تعالی دوازده است در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته
خدای تعالی این حکم را روزی که بیافرید آسمانها و زمین را از این دوازده ماه چهار ماه
حرام است سه در هم پیوسته که ذو القعده و ذو الحجه و محرم که سرد گویند و یکی رجب
که فرد خوانند اینست حساب درست در شمار ماهها پس ستم مکنید در این چهار ماه بر نفسهای
خود بارتکاب محرمات و ترک حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت قتال
در این ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان
از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را
بجهت شرف چه گناه در این ماهها شایسته است بگناه در حرم یا در حال احرام و کارزار کنید
با مشرکان با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند

وبدانید

و بدانید بدرستی که خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ احکام او را تغییر کنند
و بیهوده عمل نمایند آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود
و در ماههای حرام قتال نمیکردند چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند
ما سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس جنادة بن عوف الکنانی صورتی
برانگیخت و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما در این سال محرم را حلال کرده اند
و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر ندا کرد
که خدای تعالی در این سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در ایشان
محرمات ایشان ماه حرام نوشتندی و حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از و او را
حلال داشتندی و در سالی چهار ماه حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم فرو
گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ
عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی افزونی است
در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام
می یابد گمراه کردانیده میشوند بدین عمل آنانکه کافر شدند دیگر آنکه بزیاده حلال
میدانند تاخیر او در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند و حرام میدانند یعنی در
سال دیگر و همان ماه را که حرام بود حلال کرده بودند و حرمت او میگذارند و در آن سال
که تحلیل ماه محرم کرده اند تحریم ماه حلال میکنند چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را
چهار میدانستند تا موافق سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است پس
حلال میکنند برای موافقت عدد آنچه خدای تعالی حرام کرده است و بچه راهان وقت
آن آراسته کردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان
بدی کردارهای ایشان او خدای تعالی توفیق رشاد و هدایت نه دهد گروه ناگرویدگان را
در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میدانستند و خلق را
از دست و زبان خود ایمن میساختند مؤمنان موجب بودن سزاوارترند که در همه
ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذاء و آزار از خلق بزبان و دست فرو گذارند

که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار نقلست که در سال نهم از هجرت
پیغمبر صلعم عازم غزوهٔ تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه به تنگی
منقلب الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد
بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت
اعدا و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [ما لکم] إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ
إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای کسانیکه گرویده اید چیست شما را که برای اعلای
کلمهٔ دین چون گویند مر شما را که بجدی تمام بیرون روید در راه خدای تعالی
و جهاد کنید گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین از روی
کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن آیا راضی شدید و خرسند گشتید بزندگانی
دنیا از زندگانی آخرت این را مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید پس نیست برخورداری
از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگی را از
دست نگذارد برای خردتر متاع این جهان فانی و معیوب و نعیم آن جهان باقی
و مرغوب چرا کسی دولت باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر در آرد اگر بیرون نروید
بحرب که شما را فرمان شده عذاب کند خدای تعالی شما را عذابی دردناک یا آنکه دشمن را
بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل کند شما را بقومی دیگر
که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدای را
که بی نیازست از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست و خدای تعالی بر همه چیزی
از تبدیل و تغییر قادر و تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا
السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را
زود باشد که خدای تعالی او را یاری کند و در مستقبل الاحوال و چنانچه در ماضی

نگذارند

و نگذاشت پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی آنگاه که قصد بیرون کردن
او کردند کافران از مکه حق سبحانه و تعالی او را دستوری خروج داد و در حالتی که
دو مرد بودند نصرت داد یعنی که هر دو بودند در غار ثور و آن غاریست بر اعلای
جبل ثور در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا
نمیرسید و رعاة و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول امیر المؤمنین را علیه الصلوة و السلام
بجای خود خوابانید و خود از شهر مکه برفاقت ابی بکر بدان غار توجه نمود و شب
در آنجا بیتوته فرمود و روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمدند پی بدر غار آوردند
حق سبحانه و تعالی در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی
امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار بر تنید
کفار چون بدر غار رسیدند بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از رسیدن انام داشت
متعرض غار نشدند ابو بکر گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند
هر آینه ما را به بیند آنحضرت فرمود که دغدغه بخود راه مده که حق تعالی ناصر و یار ماست
چنانچه از اینجا الخبر رسیده که چون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مر صاحب خود را که
اندوه مخور بدرستی که خدای تعالی با ماست فرو گرفت یعنی با ما پیغمبران بنصرت
را عادی و عصمت از حوادث بعضی از اهل خلاف اثبات فضیلت و تشریف ابی بکر
میکنند باین آیت که در غار دوم پیغمبر او بوده و او مصاحب آنحضرت شده و بروی
نرسیده امامیه رضوان الله علیهم در جواب میفرمایند که این حالات سبب تفضیل و
تشریف نیست زیرا که در آیت دیگر واقع است که مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وثانی اثنین اعظم از آن نیست که خدای تعالی چهارم ایشان باشد و این عام است در حق
مؤمن و کافر و آیت قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ معارضه میکند
بمصاحبت چه حق تعالی کافر را مصاحب گفته مؤمن و بعکس نیز ورود یافته که مَا ضَلَّ
صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ که صاحب مراد آنحضرت و ضمیر خطاب کفار اند و نیز احتمال دارد که
آنحضرت او را با خود برده باشد بسبب آنکه از او ایمن نبوده باشد که مبادا با کفار موافقت
نماید یا واقف گرداند ایشان را بر اسرار آنحضرت یا اغوا کنند او را چه قوی دل در یقین او نبوده

که خوفناک از آن ناشی بود بواسطه آنکه او واقف بود که آنحضرت مامور گشته بهجرت
و حق تعالی او را وعده فرموده بنصرت و حمایت یقین درست با این امور خوف بر خود راه
نمیدهد اگرچه آن از طباع بشریت است لیکن هرگاه واقف باشد برین امور و با آنحضرت
باشد که یقین کامل بود جای خوف و حزن نیست و لهذا نهی نمودند او را از حزن که اگر
آن خوف بود منهی نمیشد از آن پس آن حزن ذنب و خطا بوده و چون امیر المؤمنین ع
یقین کامل داشت بر حبل متین توکل دست اعتصام زد با وجود غیبت آنحضرت
خوفناک نکرده که بیم خطر نفس بود بر فراش آنحضرت خسپید و فرمود چون چنین کرد حق سبحانه
و تعالی جبرئیل و میکائیل را علیهما السلام فرستاده برای حراست آنحضرت و فرموده که
خوش مواسات و جوانمردی و برادری است که علی با پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد
موافقت باطنی اصلا نه مصاحبت ظاهری اکنون بدین اضافه نظر کنید تو بینید
که تفضیل و ترجیح ایشان با آن وقتی که آنحضرت بغار فرمود بی فرستاد حق سبحانه و تعالی
رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول صلعم و این آیت امور عجیبه بود بر در غار
واقع شد دیگر قوت داد خدای تعالی پیغمبر خود را بلشکرهای ملائکه که ندیدید ایشان را
یعنی فرشتگان را فرستاد تا بعضی بر در غار حراست و محافظت آنحضرت نمودند و
بعضی حراست امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بجای آنحضرت بود چنانچه گذشت
و بعضی گویند مراد ملائکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین و گردانید کلمه آنها را که
که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت و
کلمة الله خدای تعالی غالبست یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت آن بلند تر و رفیع
قدر تر است و خدای تعالی غالبست و عزیز کرداند اهل توحید را ذات خوار سازد
اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای غزوه تبوک آنست که اگر شما ای کافه
جهاد یاری نکنید پیغمبر را پس او را یاری کنم چنانچه در آن محل کردم او را و یکس جز نبود
و او نیز بر خود میلرزید و بتمام رضا دید فرق نقص او برخواسته بود من یاری کردم
و از میان قریش و دشمنان بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست
وما النصر الا من عند الله و نصرت دست ندهد مگر از نزد حق تعالی انفروا خفافا و
ثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ۝

بیرون روید بغزوه تبوک سبکباران و گرانباران و متعرض اند در خفاف و ثقال اقوالست
حاصلش آنکه مراد سواران اند و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و متسلحان یا عزبان و بومیان یا لاعزان و فربهان
یا منفردان و کدخدایان سلمی میگوید که سبک روحان بارتکاب طاعات و گرانان
از مباشرت مخالفات قشیری میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ماسوی
آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف
مجذوبانند که از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند بپرورش هدایت
متوجه جنت جنابی شده هر دو طایفه در راه خدا اما یکی را کشش می برد و یکی را
کوشش می برد آنکه پا میرود در روزی عالی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال می پرد
بال مشاهده ماسوی را طی میکند در لباب التنزیل مذکور است که جمعی بهانه ضایع
شدن ضیاع و پریشانی کار و بار این جهان را داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند
حق سبحانه و تعالی عذر ایشان را قبول نکرده و فرموده که بیرون روید آنها که سبکید از بار
مال و منال و آنها که گرانید با حمال و اثقال و جهاد کنید در راه خدای تعالی بمالهای خود
که تهیه زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید این بیرون رفتن
و حرب کردن بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد
و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را بغزوه
تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع
اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا و مومنان را گران آمد
اما فرمان خدای تعالی و حکم رسول را صلعم بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری
اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که
لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة وسيحلفون
بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم والله يعلم انهم لكاذبون ۝
اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی غنیمتی سهل الحصول و سفری متوسط الحال
در قرب و بعد هر متوسط میان افراط و تفریط بر آن قاصدست یعنی ذو قصد زیرا که
هر حدی قصد آن دارد در غرض که سفری میانه آسان هر آینه پیروی تو می کردند بطمع

ولکین دور شد بر ایشان مسافتی که مشقت قطع آن باید کرد که تبوک است چه آنحضرت
سفری دورتر و سخت‌تر از آن نفرموده بود و سبب این آن بود که جماعتی از شام بمدینه
آمدند و خبر انداختند که روم و سپاه اجتماع نموده اند و با لشکر عظیم متوجه مدینه اند
چون این خبر شیوع یافت آنحضرت امر فرمود به تهیهء غزوهء تبوک و باطراف و جوانب
فرستاده مبالغه فرمود که درین غزا حاضر شوند بعضی تخلف کردند و حق سبحانه و تعالی
از آن خبر میدهد که زود باشد که سوگند خورند بخدای هم این خبر از معجزات قرآنست
که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو
قسم یاد کنند که اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی هر آینه بیرون می آمدیم
با شما در مرافقت و موافقت مینمودیم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند
دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند و خدای هم میداند بدرستی که ایشان دروغ گویانند
عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ۝
دعائیه است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید عفو کناد خدای تو از نوع عادت
عرب می باشد که در تعظیم و توقیر میگویند امثال این نوع کلام که دعا کنند کسی را بعفو
و رحمت و مغفرت بی وقوع خطائی از وی مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید
غفر الله لك یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمك الله و بعضی بر آنند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بعضی مستاذنان را اجازت تخلف داده و این ترک اولی بود حق سبحانه
و تعالی آن را عفو کرد و بدین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای تعالی از تو چرا
دستوری دادی در بازایستادن مر ایشان را از غزو بعذرهای حیل آمیز ایشان از استیذان بایستی
که باجازت مبادرت منمودی تا وقتی که روشن میشد مر ترا آنکه راست گفتند در عذر
و تا میدانستی دروغ گویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝ دستوری نمیطلبند از تو
آنکسان که بتحقیق و یقین ایمان دارند بخدای هم و بروز بازپسین چه استیذان در ترک
از علامات نفاق است و عدم آن علامت ایمان آنان که جهاد کنند بمالها و نفسهای خود
و خدای تعالی داناست به پرهیزکاران از تخلف چه بعضی بودند که بسبب استواری در دین
که اگر مامور میشدند بقعود بر ایشان شاق بود مثل امیر المؤمنین علی و آنچنان بود چنانچه

در کشف الغمه و غیر آن آورده اند که حکم آنکه غزا اصلا در یافته بود که با این غزا بیرون رود
آنحضرت با اصحاب اعلام فرموده بود که درین غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض
امتحان اصحاب بود تا موافق از منافق و مؤالف از مخالف ممتاز شود و گرما در آن وقت
در غایت اشتداد بود و وقت ادراک ثمار اکثر تخلف کردند بجهت رغبت ثمار و حرص
بر معیشت و خوف گرما و بعد مسافت بعضی موافقت نموده تهیهٔ اسباب راه نمودند
و بعضی تخلف کرده طریق تقاعد پیمودند و رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را ع
خلیفه ساخت در مدینه بجهت حفظ اهل مدینه از اهل و اولاد و ازواج و غیر ذلك
از بقایای مردم و آنحضرت برفتن غزا مایل‌تر بود تا حضرت رسول صلعم فرمود که
یا علی مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو یا مرا می باید بود در آنجا یا ترا چه خوف آن
هست که در غیبت ما مفسدان عرب و فتنه جویان بی ادب درو طمع کنند پس یکی را
از من و تو آنجا می باید بودن فرمود که فرمان تراست ایمنین که پیغمبر صلی الله علیه
و آله بیرون فرمود و امیر المؤمنین را در مدینه گذاشت انگاه منافقان و مخالفان
از روی حسد بحرکت آمدند دانستند که آنحضرت آنچه امکان حفظ و ملاحظات خواهد فرمود
که موجب رفاهیت و جمعیت مردم باشد و بحضور و وجود با وجود دشمن نیز طمع
نتوانند کرد آوازه انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر امیر المؤمنین را بواسطهٔ اکرام و
اجلال او نبود بلکه بسبب بی التفاتی و اخلال او بود که میخواهد که از وی دور باشد و باوی
نباشد چنانچه از برای پیغمبر میگفتند که او ساحرست یا شاعر و بعضی از بشر قرآن او
تعلیم میکنند و خود میدانستند که دروغ میگویند و این محض حسد بود برای امیر المؤمنین
نیز این نوع کلمات را اتفاق ساختند بطریق اراجیف و اگر میدانستند که او دوست‌ترین مردم
نزد وی و مونس و قرین و صاحب سر و همنشین اوست این خبر بر خاطر مبارک آنحضرت
شاق آمد میخواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیهٔ اسباب راه فرموده بآنحضرت
ملحق شد و فرمود که یا رسول الله زعم منافقان آنست که تو مرا در مدینه بسبب بی التفاتی
و مقت خلیفه ساخته آنحضرت فرمود که یا علی باز گرد بجای خود و این کلمات واهیهٔ
اهل نفاق را منظور نظر مگردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفهٔ منی در اهل
و در دار هجرت و در قوم من آیا تو راضی نیستی که باشی از من بمنزلهٔ هرون از موسی الا آنکه

بعد از من پیغمبری نخواهد بود آنحضرت در استخلاف امیر المؤمنین اظهار رتبت وعزت
او فرمود و درین کلمات بابرکات نبوت را استثنا نمود پس در جمیع احکام آنحضرت
شریک وازبرای او متحقق است غیر نبوت مثل هرون که چنین بود الا او نبوت داشت
و اگر آنحضرت میدانست که درین غزا احتیاج بجنگ میشود امیر المؤمنین را علیه السلام
در مدینه باز نمیداشت و در بعضی یاری وی نمیشد او را انواع مژده بازگردانید و چون
جنگ صورت نیافت آنحضرت نیز بلا نزاع مراجعت فرمود إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ
جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف آنانکه ایمان ندارند بخدا و بروز قیامت
و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیت اسلام متردد شده اند پس ایشان
در شک خود سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ
انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ و اگر خواستندی این منافقان
بیرون آمدن بغزوه هر اینه آماده میکردند برای خروج آن ساز و برگ که در سفر بکار آید
یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراهیت داشت خدای تعالی و نپسندید
برانگیختن ایشان را درین سفر پس باز داشت ایشان را و ترسکاری بر ایشان گماشت چه
در ضمن رفتن آنها مفسده بود که بعد ازین بیاید واین دلالت دارد بر آنکه حق سبحانه
و تعالی موصوف بصفت کراهت هست چنانچه منعوت بوصف ارادت هست و گفته شد
مر ایشان را که بنشینید در خانها با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان
مفسران گویند که گوینده این سخن یحتمل که خدای هم باشد که القا کرده باشد در دلهای
ایشان کراهت خروج را که امر قعود عبارت ازین باشد یا معنی که ایشان میل کرده اند
بخروج چون تعریف و تکذیب با حضرت رسول صلعم بوده باشد که بطریق زجر و توبیخ
باشد این را یا بعضی بوده باشند از ایشان که با بعضی میگفتند یا وسوسه شیطان
بوده باشد والله اعلم و بعضی برآنند که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مستقر
فرمود بعد از آن آنحضرت بر ایشان طالع شد چنانچه این معنی را گفته اند بیت
طلع البدر علینا من ثنیات الوداع ، وجب الشکر علینا ما دعا لله داع ، و عبد الله
بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذی جدة نزول کردند و چون لشکر

شد

اسلام

اسلام از آن منزل یا منزلی دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نمود
بازگشت این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی
با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر او خلاص شدید حق سبحانه هم موافق قول
آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ
يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ اگر بیرون آمدندی
در میان شما نیفزودندی شما را مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و هر اینه در می‌تاختندی
در میان شما بنمامی و غمازی و افساد ذات البین میجستند برای شما مخالفت یعنی تخالف
در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ میترسانیدند و در میان شما جاسوسانند
مر ایشان را که خبر شما را بایشان میرسانند و خدای هم داناست بحال ستمکاران یعنی منافقان
لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ
كَارِهُونَ هر اینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب و برگشتن ایشان از دین در روز
احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق گفتند که يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ و بگردانیدند
برای تو کارها را یعنی مکر و حیل در ابطال امور تو انگیختند تا بیامد نصرت الهی و غالب شد
کار خدای تعالی بر کار ایشان یعنی یاد دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهان اند نصرت
و دولت ترا اما چون خدای هم میخواهد که کراهیت ایشان را اثری نیست آورده اند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد بن قیس را گفت هیچ شاید که بقتال اهل روم سر کنی
و از زنان ایشان سیرتها خوب خوبی و کنیزکان نیکو روی بگیری جد بن قیس گفت که انصار
میدانند که من مشعوفم بزنان میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از زنان صبر نتوانم
و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ
سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و از ایشان کسی باشد که گوید دستوری ده
مرا در تخلف ازین غزوه و مرا در فتنه مینداز بدان که ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور
نفاق ایشانست اما در دنیا بسبب نفاق در سلک اشرار و افشای اسرار و هتک استار و تحقیر
مقدار و اما در آخرت مآل حال ایشانست بدرک اسفل از نار چنانچه میفرماید که و بدرستی
که اسباب دخول دوزخ فرو گیرنده و احاطه کننده است بکافران إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ
تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ

اگر برسد بتو ای محمد حسنة ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم فرمود که ظفر غنیمة
و عافیت است و مصیبت بلا و محنت و شدت یعنی برسد بتو در بعضی غزوها یا امر
نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر و غیر آن اندوهگین کند ایشان را از فرط حسد
که دارند و این علامت عداوت است که بنیک کسی ملول شوند و ببد روی خوشحال گردند
و اگر برسد بتو در بعضی جنگها و غیر آن جراحتی و شدتی و محنتی چنانچه در احد و غیر آن
گویند از روی خود پرستی بدرستی که گرفتیم احتیاط کار خود را پیش ازین یعنی دور
اندیشی کردیم و بیرون بحرب نرفتیم و برگردند از مجلسهای خود ایشان شادمان باشند بشماتت
یا معجب بفعل خود اما نمیدانند که این شادمانی عقاب جاودانی در عقب دارد قل
لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون
بگو ای پیغمبر نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای تعالی بر ما در لوح محفوظ از غنیمت
و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت و خوف و رجا و شدت و رخا و فائده این آیت
که هرگاه انسان دانست که آنچه واقع شدنی است ممتنع است که واقع نشود زیرا که
خلاف معلوم الله و مقدور او محالست زایل میشود از وی منازعت نفس او و آسان
میگردد برو مصایب چه مؤمنان یقین دارند بوعده الهی که عاقبت ایشانراست و
ظفر و نصرت و دولت عاجل و سعادت آجل برای ایشانست از بلا و محنت باک ندارند
چون در ضمن آن راحتهاست پس معنی ندارد فرح اهل نفاق بگو اوست یار ما و سازنده
کار ما بر خدای تعالی نه بر غیر باید که توکل کنند مؤمنان پس چه غم چه نتیجه توکل بر خدای
تعالی حصول مرادات و کفایت مهمات و امنیت از آفات و مخافات قل هل تربصون
بنا الا احدی الحسنیین و نحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده
او بایدینا فتربصوا انا معکم متربصون بگو ای محمد ایشان را آیا چشم میدارید بما
یعنی انتظار نمیبرید که بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست و غنیمت اگر کشیم
و شهادت و جنت اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز آنکه برساند
خدای تعالی بشما عذابی از نزد خود چون صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید
یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم پس انتظار برید آن را که
بما میخواهید بدرستی که ما منتظرانیم آن را که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس چون

حضرت رسول صلعم را گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر
منعست لقا لشکر را بمال خود مدد کاری نمایم آیت آمد که قل انفقوا طوعا او کرها
لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین بگو در جواب او نفقه کنید امرست بمعنی
خبر یعنی چون نفقه کنید خواه بطوع و رغبت و خواه بکره و نفرت هیچ وجه قبول نخواهد هدئد
از شما بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول
و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یأتون
الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون و باز نداشت ایشان را از آنکه
قبول کرده شود ازیشان نفقات ایشان تعلیل فرمود منع قبول نفقات ایشان به امر
یکی کفر بخدای و رسول چنانکه میفرماید مگر آنکه کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده او و
دویم آنکه نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر صلعم چه اگر تنها اند نماز نمیگذارند و اگر احیانا
که بجماعت حاضر شوند برای خدا نمیگذارند بلکه برای چشم دید مردمان زیرا که اعتقاد
بوجوب نماز ندارند و لهذا لازمست ازیشان کسل آنست که میفرماید که مگر ایشان کاهلانند
یعنی نماز کاهلی که می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و دیگر نفقه نمیکنند
در راه خدای تعالی مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باد ای
آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمیترسند بلکه از برای مصالح
دنیویست اگرچه کفر سبب مستقل است در منع قبول ضم فرمود باآن دو امری دیگر را [illegible]
امارات باشند چه جایزست امارات متعدده بر شئ واحد و لا تعجبک اموالهم و
لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون
پس باید که بشگفت نیارد خطاب با آنحضرتست و مراد امتست یا هر یکی ازیشان باشد پس
مؤمنان را که متعجب نگرداند شما را اموالهای منافقان و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال
و اولاد وبال است ایشان را از جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا عذاب کند ایشان را بدان
در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بر ایشان میرسد
از مصایب فرزندان و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار و ایشان
کافران باشند که بر کفر بمیرند پس مال ایشان را دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسد و
یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و سوگند میخورند

بخدای تعالی که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند و نیستند ایشان از شما یعنی
ابطان کفر و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر کنید پس بضرورت
اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ
اگر یابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره یا غارها از کوهها
یا سردابها یا سوراخی که در آنجا توانند خزید هر آینه روی میکنند بدان از ترس و ایشان
میشتابند بشتافتنی که بمنع هیچکس باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را
که می بینید که صدقات بر اعیان غنم می دهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که
وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ
يَسْخَطُونَ • و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقات و گفته اند
عیب کننده معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده غرضش جز نفع خود بوده
و گفته اند این آیت در شان ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود
نازل شده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت صلعم بجهت تالیف قلوب نو مسلمان
حظی وافر از غنایم بدیشان داد در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده بروایت ابی الجارود
از ابی جعفر ع که ایشان ابو سفیان بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه
و مالک بن عوف و امثال ایشان بودند که هر یک از ایشان را صد شتر بیش و کم می داد در کشف
آورده که در آن حال مردی دراز قد گندم گونی که سخنی شده بود و اثر سجود در میان
هر دو چشم او مینمود که حرقوص بود برخاسته سلام کرد و تخصیص نمود رسول الله را
چه میکنی در این غنایم فرمود که چه میکنم گفت عجب حکم تراکه عدالت مرعی داری براستی
تو غنایم را بسویت قسمت کن اثر غضب در چهره رسول الله صلعم ظاهر شده فرمود که
وای بر تو اگر عدل و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود مسلمانان برخواستند
که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند
از دین چنانچه تیر از کمان بجهد و حق سبحانه و تعالی بعد از ین ایشان را بقتل آرد بر دست
دوستترین خلق بسوی او پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را بقتل آورد و میان
خوارج در روز نهروان صدهای ایشان فایز خود شاد بود چنانچه میفرماید

پس اگر

پس اگر داده شوند از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد بپسندند آن قسمت را و اگر
داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا
مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ
رَاغِبُونَ • حق سبحانه ترتیب فرموده این را بچهار مرتبه اول آنکه و اگر ایشان راضی شوند
و بپسندند آنچه دهد ایشان را خدای تعالی و فرستاده او از غنیمت و صدقه بدان خرسند گردند
چه میدانند که حق تعالی علیم حکیم است میداند عواقب امور را پس هر چه کند حق و صواب
خواهد بود پس اعتراض بروی بی معنی است و دیگر اظهار اثر رضا بر زبان کنند و گویند بس است
ما را فضل خدای تعالی چه اگر غیر مال ما را مال است و منال ما را بهست تسلیم و رضای ذی الجلال
و دیگر واثق بخدای تعالی شده گویند زود باشد که بدهد ما را خدای تعالی از فضل خود
غنیمتی دیگر و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از ین که ما را اعطا فرموده دیگر رغبت
بجانب حضرت عزت چه آنست مقصد حقیقی و مقصود اصلی از ایمان و طاعت و
مال و منال چنانچه گویند بدرستی که ما بخدای تعالی راغبان و یاد کنندگانیم و امید
دارندگان روایت که عیسی علیه السلام بر قومی میگذر نمود که بذکر الهی اشتغال داشتند
فرمود که چه چیز شما را بر ذکر داشته گفتند خوف از عقاب رب الارباب فرمود که
رسید آن را و بر قومی دیگر گذشت همین بذکر مشغول بودند از سبب پرسید گفتند
بجهت رغبت در ثواب فرمود که یابید دیگر بر جماعت دیگر عبور کرد در ذکر بودند
پس پرسید از آن گفتند ذکر ما نه از برای رغبت در ثواب و خوف از عقاب بلکه
بجهت ذلت عبودیت است و عزت ربوبیت و تشریف قلب بمعرفت او و شکر بر لسان
بذکر او فرمود که شما محققان مخلصانید پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند
که آنچه آنحضرت در قسمت غنا فرموده عین صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ
وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • جز این نیست که
صدقات یعنی زکوة مر درویشان است و بچار کار او مستحقان زکوة هستند اول
و دوم فقرا و مساکین اند و ایشان هر دو شریک اند در معنی عدمی و این آنست که قادر نباشند
بر قوت سالیانه جهت خود و عیال خود بعضی گویند که حال فقیر بدتر است از مسکین

ولهذا ابتدا بذکر او فرموده و بعضی بعکس گویند جهت تاکید بوی و لقوله تعالی او مسکیناً
ذا متربة و مصوبة این قول ابن سکیت است که گفته که فقیر آنست که چیزی از معاش
داشته باشد و مسکین آنکه او را هیچ چیز نباشد و ابو بصیر رحمه الله روایت کرده
از ابو عبد الله ع که فقیر آنست که سؤال نکند و مسکین از و محتاج ترست و بائس
از هر دو محتاج ترست سیوم عاملانند بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و در ایشان
فقر شرط نیست اما عدالت و علم ایشان بفقه زکوة شرطست چهارم مؤلفة قلوبهم و
ایشان کافرانند که استمالت داده میشوند از برای جهاد و این اشهر قولین است
و بعضی گویند که مؤلفة اعم است از مسلم و کافر و این قول قوی است نزد شیخ مرحوم
سعید علی بن عبد العالی و در مؤلفه نیز شرط نیست پنجم رقاب یعنی زکوة صرف
کردن در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی و ایشان مکاتبان باشند و مراد از اینها
بندگانی اند که خود را از خواجه باز میخرند در ادای نجوم کتابت باید که عاجز شده
باشند یا در سختی شدت نیستند یا عدم مستحق از مال الزکوة بخرند و آزاد کنند ششم غارمانند
یعنی وام داران مفلس که برای خود قرض ستانده باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند
مثل نفقه واجبه یا مندوبه یا معاش مباح هفتم سبیل الله یعنی و دیگر صرف نمودن
در راه خدای تعالی بعضی گویند مخصوص بجهادست اما حق آنست که عام ترست یعنی جهاد
و هر مصلحتی که موجب تقرب گردد مثل ساختن مساجد و پل و رباط و معونت محتاجین
از حجاج و زائرین و تکفین موتی با حاجت و مانند اینها هشتم ابن السبیل یعنی
راه گذری که از مال خود دور مانده باشند و عاجز باشند بوصول بلد خود و فرض کن
سفر وی مباح باشد باید داده شد بقدر آنکه ببلد خود برسد و اگرچه در جای خود غنی باشد
و شرطست در همه ایمان مگر مؤلفه و اصح اقوال عدالت شرط نیست لیکن احوط است و ساقط
در غیبت امام ع سهم غازی مگر آنکه واجب گردد و ساقط نیز سهم عامل و مؤلفة آورده اند
که فرق میان لام و فی است که ظاهر لام شمول عنایات مر اختصاص را و ظاهر فی عدم شمول
چنانکه گویند مال الله برای بنی تمیم است این مفید اشتراک ایشانست در آن و اگر گویند در بنی تمیم
مفید آنست که در ایشان کسی هست که مستحق آنست و باید دانست که مستحق زکوة دو قسمند
قسمی قبض زکوة از برای نفس خود میکنند و ایشان فقیران و مسکینان و عاملان و مؤلفة اند

وابن

پس

وابن اصناف بهر وجهی که میخواهند صرف مینمایند پس مناسب اینها اللام است که از برای
اختصاص باشد و قسمی دیگر قبض میکنند از برای جهت معینه که در آن وجه خاص صرف
باید کرد نه در غیر آن و ایشان رقاب و غارمان و ابن السبیل و سبیل الله اند یعنی مناسب آن
فی است چه صرف آن در جهات معینه است حق سبحانه و تعالی برای این جماعت فرض کرده اند
فرض کرده فی ثابت از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بمستحقان حکم کننده است
بقسمت بر وجهی که باید و شاید آورده اند که جلاس بن سوید و اصحاب او چون رفاعه
و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم
صلی الله علیه و آله خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهای که سزاوار ادای آن نیست
نسبت میکردند یکی گفت که خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما را رسوا شود
گفتند محمد صلی الله علیه و آله گوشی شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او
سوگند میخوریم که نگفتیم باور میکند یا نبتل بن حارث که پیوسته سخن چینی کردی
و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد صلی الله
علیه و آله مردی سخن شنوست مانعی نیست و ایشان هرچه میگوئیم قبول میکند و در تفسیر علی بن
ابراهیم رحمه الله آورده که این منافق عبد الله بن نفیل بود که اینها میگفت پس حق تعالی
آیت آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ ● و از منافقان آنانند که آزار میدهند پیغمبر را و میگویند که او مردی خوش شنواست
هرچه با او میگویند استماع میکند بگو ای پیغمبر ایشان را که شنونده خیرست مر شما را یعنی او اذن است
بر وجهی که شما از روی مذمت میگویند بلکه شنونده و قبول کننده نیکوئیست تصدیق
میکند خدا را در هرچه گفته و میگوید و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان یعنی
باور میکند و میپذیرد بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت مر کسانی را که اظهار ایمان میکردند
از شما یعنی نیز آنست که قبول شما دارد نه از جهت صدق و کذب شما را رسوا نمیکند و پرده از روی
کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید و آنانکه میآزارند بقول و فعل
فرستاده خدا را مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ
لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ● سوگند میخورند بخدای

برای شما ای مسلمانان برانکه منافق هستند تا شما را خشنود کردانند از خود وخدای تعالی
ورسول او سزاوارترند آنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول او را زیراکه عزّ رضا
در رضای رسولست وکفته اند خدا را بتوحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاهست دارد یعنی
خشنودی خدای تعالی وابسته خشنودی رسول اوست یعنی خدای ورسول را خشنود
باید ساخت اکر هستید مؤمنان چنانچه کمان میبرند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللهَ
وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ آیا نمیدانند آنکه هر کس که
خلاف کند با خدای تعالی ورسول او واز حد در کذرانند وقاید ضمیر شان درانه مزید
تهویل وتعظیم است آنکه چنین باشد پس سزاوارست آنکه باشد مر او را آتش دوزخ
در حالتی که جاوید باشد دران خلود در دوزخ رسوائی بزرکست در اسباب نزول
از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیکر به پیغمبر خدا از سخن از هرجانبی میزدند
سیکفتند وبافسوس واستهزا سخنان ادا میکردند وبعضی از یشان میکفتند که
چه بودی که ما را صدنا زیانه زدندی واز آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی
این آیت نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ حذر میکنند منافقان آنکه فرود آمدن شود
بر مؤمنان سوره از قرآن که بیاکاهاند آن سوره مؤمنان را وخبر دهد با آنچه در دل
منافقانست از کفر ونفاق بکوای محمد ایشان را که افسوس دارید برا محمد ودین ونوح خلق
یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت وجزا آنست که برای تفضیح شما بدرستی که خدای
ظاهر کننده است آنچیزی را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق واوصاف
که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان به پیش
حضرت پیغمبر صلعم می رفتند ومیکفتند به یکدیکر نه بینید این مرد را یعنی محمد را صلعم که میخواهد
که حصارهای شام را بکیرد ودر قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت
بر باطن مبارک آنحضرت ظاهر شد بعمار یاسر کفت که این قوم را دریاب که بسوختند واز ایشان
استفسار نمای که چه میکفتند اکر انکار نمایند بکو که چنین وچنین میکفتید عمار
پیغام رسانید وایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل وبازی
چنانچه داب رهکذریان باشد میکفتیم ودر تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله همین مضمون

مذکورست

مذکورست بعد از آن این آیت آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ
قُلْ أَبِاللهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ واکر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میکفتید هر اینه
کویند جز این نیست که بودیم ما همچنان مسافران خوض میکردیم در کفتکوها سخنان وبازی
میکردیم در آنچه میکفتیم بکو ایشان را بر سبیل توبیخ آیا بخدای تعالی وسخنان وی وبفرستاده وی
هستید که استهزا میکنید استهزا بایشان شایسته لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ عذر مکوئید که
اعتذار شما دروغ محض است بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای تعالی بعد از آن
که اظهار ایمان کرده بودید نقلست از ابی جعفر علیه السلام منقولست که آنها چهار نفر بودند دو مؤمن
صادق بودند وبعد از ایمان کافر شدند بسبب استهزا بر رسول خدا و حق تعالی یکی را از ایشان
عفو کرد واو مخشی بن حمیر بود که توبه کرد چنانچه میفرماید اکر عفو کنیم از طایفه از شما
چه یکی را طایفه میکویند آورده اند که چون از وعفو کرد از حق سبحانه وتعالی درخواست
که شرف شهادت دریابد ودر حرب یمامه شهید شد عذاب کنیم طایفه دیکر را که
سه نفر دیکر بودند بسبب آنکه هستند کناهکاران باصرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ وَ
الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ
أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مردان منافق که سیصد
نفر بودند وزنان منافقه که صد وهفتاد بودند بعضی از ایشان از بعضی دیکرند یعنی
همه مشابه یکدیکرند در نفاق وشقاق میفرمایند بکاری زشت که کفرست ومعصیت
وتکذیب حضرت پیغمبر وباز میدارند از نیکوئی که ایمانست واطاعت وتصدیق و
متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وفرا میکیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند
از خیرات وصدقات وبر فع برای دعا ومناجات وسلوی نموده که از معونت ضعفا
واز باب حاجات ترک کردند فرمان برداری خدای تعالی را پس فرو کذاشت ایشان را خدای
وباز داشت فضل خود را از ایشان بدرستی که منافقان زن ومرد ایشانند بیرون
رفتکان از دائره ایمان وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ
خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ وعده داده است خدای تعالی
مردان منافق را وزنان منافقه را وناکرویدکان از مرد وزن آتش را که جاوید باشند

وآیاته

داخل آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت و دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت
ومر ایشانراست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب آن پیوسته
دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ
قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ
كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ • ای منافقان هستید شما مانند آنانکه
بودند پیش از شما یعنی امم ماضیه بودند سخت تر از شما از روی قوت یعنی بتن از شما قوی تر
و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بود
پس بهره گرفتند بنصیب خود از لذتهای دنیا از مال و فرزند که بهره داشتند پس شما نیز
تمتع گرفتید بنصیب خویش از آن بهرههای فانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند
پیش از شما به بهره خویش و خوض کردید و شروع نمودید در باطل همچون خوض که
گذشتگان خوض کردند و بر آن رفتند آن گروه نابود شدند و تباه گشت کردارهای
ایشان در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و در آخرت ثوابی بر آن عملها
مترتب نگشت و آن گروه ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ
أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ •
آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل اعمال باقیه مهجورند
خبر و مآل و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند گروه نوح که بطوفان غرق شدند و گروه عاد
که بباد صرصر هلاک گشتند و قوم ثمود که رجفه و صیحه بمردند و قوم ابراهیم
که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود که بنیش پشه زهر هلاک چشید و یاران
مدین که قوم شعیب اند که بعذاب یوم الظله معذب گشتند و اهل دیههای زیر و زبر شده
یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاک شدند آمدند بدیشان فرستادگان ما با حجتهای
روشن و نشانهای درست پس نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا
عذاب فرستد و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب مستحق
عذاب گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

وينهون

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ • و مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی
از ایشان دوستان بعضی دیگرند در تعاون و تناصر و در باب منافقان مِنْ بَعْضٍ فرمود
و در شان مؤمنان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ زیرا که نفاق اتباع اهل نفاق حاصل میشود بسبب
تقلید اکابر ایشان و بمقتضای طبع و عادت ایشان بخلاف موافقت در میان مؤمنان
که آن بجهت مشارکت در استدلال و توفیق و هدایت چه این دوستی باقی میماند
و آن منجر بعداوت میشود در آخرت و مؤمنان میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان
و باز میدارند از بدی که کفر و کناه است و بپای میدارند نماز را بشرایط آن و میدهند
زکوة را بآداب متعلقه بآن و فرمان میبرند خدا را و پیغمبر او را در همه امور آن گروه
زود باشد که رحمت کند خدای تعالی بر ایشان بدرستی که خدای تعالی غالبست هر چه خواهد
کند دانا است بوضع هر چیزی در موضع او وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ • وعده داد خدای تعالی مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود در زیر درختان آن جویها جاویدان
باشند در آنجا دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده
عطا از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که عدن قصبه ایست در جنت که
سقف آن عرش رحمن است و آن عبارت از شهریست که در وی رسل و انبیا و شهدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم باشند و سایر جنات در حوالی او بوند و در وی است چشمه
تسنیم و قصور در و یاقوت و ذهب بانواع نعیم و از جانب تحت عرش نسیم بکرم وزد
و بیشه پشته مشک سفید بر ایشان بوزد و اندکی از رضای الهی بزرگتر است از هر چه خواهند
چه مبدا جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات رضای مولاست و موجب نیل
وصال و فوز بقرب ذی الجلال است و سالکان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه
جز رضا الله مطلوبی نیست و در وی دلیلست که سعادات روحانیه اعلی و اشرف
از سعادات جسمانیه است لیکن نفی نیست این لذات را بآن بر آنکه اعتراف بسعادات
جسمانیه واجب است حسب الشرع الاقدس و در احادیث صحیحه ورود یافته که چون حق

وبعم

خطاب کنند که یا اهل الجنة گویند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید
که خشنود شوید گویند چیست مارا که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده با آنچه هیچ
یک از خلق عطا نکرده خواهد فرماید آیا بدهم شما را افضل ازین عطاها بهشتیان
گویند که آن چه چیز خواهد بود که ازین فاضل‌تر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما
خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نکنم و از مضمون حدیث نیز معلوم میشود که نعیم
از رضوان الهی فاضل‌ترست آن خشنودی اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او
محقر بلکه نعیم بهشت بازای او محتقر است یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم ومأویهم جهنم وبئس المصیر • ای پیغمبر جهاد کن با کافران بشمشیر
وبا منافقان بالزام حجت واقامت حدود بر ایشان بعضی گویند که چون امیر المؤمنین
صلعم بمنزله نفس رسول الله است صلعم و برهان آیت مباهله درین خطاب با وی
شارکت دارد با آنکه خطاب با آنحضرت باشد و مراد بود نیز کسی که نایب مناب آنحضرت
چه آنحضرت جهاد منافقان نفرموده و معنی حقیقی جهاد بذل نفس و مال است از برای
اعلای کلمه اسلام واقامت شعار ایمان پس در اول قتال کفار داخلست و در ثانی
جهاد منافقان و باغیان و آن جهاد را امیر المؤمنین ع بتقدیم رسانید بعد از رحلت
پیغمبر صلعم پس جهاد بعضی اصلی خود باشد و از نیجا تشریف و تکریم امیر المؤمنین ع
معلوم میشود که جهاد و قتال بر دو نوع است بر تنزیل و بر تاویل و اول مختص رسول
صلی الله علیه وآله و اما تاویل آن همان تفسیر اوست با آنچه آخر مدلول آن مال شی بآن کشد
و بآن راجع شود و حضرت رسول صلعم مقرر داشت قتال بر تاویل را مثل قتال بر تنزیل
آنحضرت مقاتله فرمود با جماعتی که جرایم ایشان اقوی بود بجهت منصب نبوت
و آنچه جرایم ایشان فروتر بود قتال آن با امام زمان باز گذاشت چه امامت فرع نبوت
پس امیر المؤمنین ع با ایشان مقاتله نمود برحسب وعده پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهت تمام
که میان سید المرسلین و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما وآلهما رابطه اتصال و اخوت
و علاقه ناسره بوده که در غیر او نبوده و این نیز موید قول اول است و میفرماید که درشت باش
بر ایشان در جهاد و محابا مکن و بازگشت همه ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست دوزخ
آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر درازگوشی سوار از جانب قبا بمدینه

بیچ جانچه در دیگر آیات وقرینه بغلظت امر آورده
کار از مضمون معلوم میشود

بمدینه

می آمد و از برای تفنن بر دوم از آن سر گفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما از این درازگوش
که بران سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر رسانید و آن حضرت
جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام
مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خود آیتی نازل کن که دلالت کند بر صدق سخن از آن معلوم گردد
حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر
وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله من
فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة
وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر • سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته اند
آن سخن را و هر آینه که گفتند کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و طعن آوردند در کلام سید
المرسلین و کافر شدند ظاهر ساختند بعد از اظهار اسلام و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود
ایشان اخراج حضرت پیغمبر بود صلعم از مدینه و اجلای مهاجرین و در تفسیر علی بن
ابراهیم آورده که مقصد قتل آنحضرت داشتند چه آورده اند که یازده کس از اهل نفاق
اتفاق کردند با این امر شنیع در راه تبوک در شبی که عمار یاسر مهار شتر آنحضرت میکشید
و حذیفه از عقب میراند از عقبه بالا آمدند ناگاه آواز اسلحه شنیدند نزدیک رفته
جماعتی را دیدند روی بسته آواز دادند که کیستید یا اعداء الله و دیگران واقف شدند
ایشان گریختند با آنکه تاج سلطنت بر سر این بی نهند و پادشاهی بر دارند و کینه
نداشتند با رسول و مؤمنان مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای تعالی و فرستاده او بفضل
و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت
پیغمبر صلعم بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر
شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته
شده بود و آنحضرت فرمود تا دوازده هزار درهم بوی دادند و هزار درهم زیادت بر دیت
از فضل و کرم آنحضرت بود اینجا بعرض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن
توانگری پس اگر توبه کنند از نفاق باشد آن بازگشت بهتر مر ایشان را و اگر برگردند از توبه
و مصر باشند بر نفاق عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذابی دردناک در دنیا بکشتن
و در آخرت بسوختن و نیست مر ایشان را دوستی که دستگیر ایشان شود و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد

منقولست که جلاس بعد از نزول آیت توبه کرد و از جملهٔ مخلصان امت شد آورده اند
در تفاسیر و از ابی عبد الله ع نیز منقولست که ثعلبة بن حاطب انصاری که از زهاد صحابه
بود بملازمت حضرت رسالت صلعم آمد و التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی
درخواهد تا او را توانگر گرداند هر چند آنحضرت او را پند داد که از پی این دعا در گذرد
سود مند نیفتاد آنحضرت از خدای تعالی درخواست تا او را بحق او مال دهد القصه
تیر دعا بر هدف اجابت رسید خدای سبحانه و تعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی
که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورده از اقامت نماز بجماعت محروم شد
و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد با آخر از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات
از نزد حضرت کاینات علیه و آله افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت
و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این محمد
صلعم از من میطلبد جزیه است نه زکوة این خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند
این آیت نازل شد وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ
مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ و از اهل نفاق کسی هست که با خدای تعالی عهد کرده که اگر بدهد ما را
خدای تعالی از فضل خود مالی هر آینه صدقه دهیم و اخراج کنیم و هر آینه باشیم
بتصدق از جملهٔ نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا
وَّهُم مُّعْرِضُونَ ۝ پس آنهنگام که بداد ایشان را مال بسیار از فضل و کرم خود بخیلی کردند
بآن و حق خدای تعالی ندادند و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و ایشان اعراض
کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ
مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة نفاق
متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد تا روزی که ببینند عمل خود را یعنی
جزای آنرا و آن روز قیامت است بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند
با او از تصدق و صلاح و بسبب آنکه بودند که در وعده دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝ آیا نمیدانند منافقان و نمی
دانند که میداند خدای تعالی آنچه پنهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد و آنچه
در آن میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند که خدای تعالی داننده پنهانها

و پوشیده هاست

و پوشیده هاست و در این آیت تهدیدی عظیم است نقلست که حضرت پیغمبر صلعم
اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود و هر کدام از اصحاب
بقدر توانائی مبلغی آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد در آنجمله عاصم بن عدی
دو هزار و چهار صد من خرما در تجهیز آن لشکر بداد در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده و در دیگر تفاسیر که ابو عقیل سالم بن عمیر انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب
تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما بمن داده اند یکی از برای عیال
خود برداشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع خرما بر بالای صدقات
دیگران از صحابه که آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز طعن و غمز کردند گفتند
عاصم و بعضی دیگر از صحابه آن مال را بریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل
بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند
آیت نازل شد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ آنانکه
عیب میکنند فزون دهندگان را از گروندگان در دادن صدقات یعنی عاصم و دیگران را
بریا نسبت میدهند و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت و قوت
خویش یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند پس افسوس میدارند
از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان جزای دهد خدای تعالی ایشانرا بر سخریت ایشان
و مر ایشانراست عذابی دردناک بدانکه سخریه و استهزا ذکر میکنند علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده و در دیگر تفاسیر که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص
و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلعم درخواست آن نمود
که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای او استغفار کرد اما بعضی گویند که از آن
حضرت طلب استغفار کردند و حق تعالی نهی فرموده از آن و نهی از شیء دلالت نمیکند بر آنکه
منهی اقدام نموده باشد بر آن فعل بلکه دلیل دلالت میکند بر آنکه اشتغال نموده باشد
باستغفار نیز که منافق کافرست فی الحقیقة و در شرع اقدس وی استغفار از برای
کافر جایز نیست پس بعد از طلب آیت آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

القوم الفاسقين • امرزش خواه براي ايشان كه منافقانند يا آمرزش مخواه براي ايشان
مراد آنست كه هر دو امر در عدم افاده مساوي اند اگر استغفار كني براي ايشان هفتاد بار
پس نمي آمرزد خداي تعالى ايشانرا غرض از عدد سبعين تكثير است نه تحديد چه براي كفر ايشان
مطلقا استغفار فايده نميكند هرچند بحد كثرت برسد وبعضي از براي تخصيص
سبعين گفته اند كه سبعه عدد شريفست چه عدد آسمانها وزمينها ودريا ها و
اقاليم وكواكب سياره واعضا وابواب هفته هفت اند وچون هفت را در ده ضرب كني كه
منطوق من جاء بالحسنة فله عشر امثالها است هفتاد ميشود ونيز گفته اند كه آنحضرت
بر حمزه هفتاد تكبير گفت پس كانه ميفرمايد كه هفتاد بار اگر استغفار كني بازاي تكبيرات
حمزه كه فايده ندارد وآن عدم قبول استغفار در حق ايشان بسبب آنست كه ايشان كافر شدند
بخداي تعالى وپيغمبر فرستاده او وخداي تعالى راه ننمايد بمقصود گروه فاسقانرا يعني متمردان از كيش
خويش يعني بسبب كفر لطف از ايشان بازداشته فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله
وكرهوا ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله وقالوا لا تنفروا في الحر
قل نار جهنم اشد حرا لو كانوا يفقهون فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا
جزاء بما كانوا يكسبون • شاد گشتند بازماندگان از غزو بنشستن خويشتن
بر خلاف رسول خداي وكراهت داشتند بكراهيت عقيدت آنرا كه جهاد كنند
بمالها ونفسهاي خود در راه خداي تعالى بلكه فراغت وتن آساني طلبيدند وگفتند مومنانرا
بيرون مرويد بدين غزو ودر گرما خود نرفتند وخواستند كه مومنانرا نيز تثبيط كنند
بگو ايشانرا كه آتش دوزخ سخت ترست از جهت حرارت نسبت بااين گرما وايشان بمخالفت
مستحق سوختن در آخرت شدند اگر باشند كه بدانند گرما الحال بدان آتش است
پس بايد كه بخندند اندكي وبايد كه بگريند بسياري خبرست بصيغه امر واقع شده
تا دلالت كند بر آنكه لازم است كه در قيامت خنده ايشان اندك وگريه ايشان بسيار
باشد ومي شايد كه خنده وگريه كنايت از فرح وغم باشد وقلت بمعني عدم كند
يعني فرح ايشان اعمي باشد بي فرح واندوهي بود بي صرفه پاداشت دهد خداي تعالى
ايشانرا پاداشت دادني بآنچه بودند كه كسب ميكردند از نفاق وبدي اخلاق فان رجعك الله
الى طائفة منهم فاستاذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا

انكم رضيتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفين • پس اگر بازآرد خداي تعالى ترا بعد
بسوي گروهي از منافقان متخلف پس دستوري طلبند از تو براي بيرون آمدن بغزوه
ديگر بعد از تبوك پس بگو بيرون نمي آييد خبرست بمعني نهي يعني بيرون ميآييد با من
هرگز وكارزار مكنيد در مصاحبت من دشمنيرا ابدا پس بدرستي كه شما خرسند شديد بنشستن
وتخلف كردن اول بار بغزوه تبوك پس بنشينيد ديگر بار با بازپس ماندگان كه قابليت
كارزار ندارند چون زنان وكودكان چه جهاد كار مردان مرد ومبارزان ميدان نبرد
مثل امير المومنين ع ومخصوصان كه از هيچ معركه روي نگردانيدند وآنچه حق نبرد بود
بجاي آوردند خالصا لوجه الله تا دين اسلام قايم گرديد از هر تردامني روباه وشي
اين كار نيايد ونامردي در ميدان مبارزت معركه مجاهدت را نشايد در كنز العرفان آورده
كه منقولست كه حضرت پيغمبر صلعم بر منافقان نماز جنازه ميگزاردي وميايستاد بر قبور
ايشان ودعا ميفرمود بجهت تالف احيا ايشان وترغيب در تحقق اسلام ايشان پس چون
بيمار شد عبد الله بن ابي فرستاد بخدمت آنحضرت كه بعيادت وي برود آنحضرت براي
تا با آنجا رفته گفت هلاك كرده ترا حب يهود او گفت يا رسول الله ترا نخوانده ام تا از
من آمرزش طلبي بلكه از براي تعزيت من والتماس دارم كه پيراهني كه ملاقي بدن تست كفن
من كني وبر من نماز گزاري بعد از مردن من او پيراهن آورد ودر خواست نماز جنازه او كرد
شود التماس او را مبذول داشت وحاضر شد بجنازه او پس چون قصد نماز فرمود اين آيت
نازل شد كه ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم كفروا
بالله ورسوله وماتوا وهم فاسقون • ونماز مگذار بر هيچ يكي از منافقان كه ميميرند
هرگز ابدا اگر ظرف لا تصل باشد مراد آن بود كه منع نوبه است يا آن باشد كه ايشان
استحقاق نماز ندارند هرگز بسبب كفر شان وگويند قيد ابدا بجهت قطع اطماع ايشانست
از ان وقطع نحو نزع وبعضي گويند كه ابدا ظرف مات است يعني چون كسي بر كفر بميرد
احياي او از براي تعذيب نه از براي تمتع پس گويا كه هميشه مرده است وابدا بر همان
حال خواهد بود ومايست بر سر قبر وي براي دفن وزيارت يا دعا واستغفار بدرستي
كه منافقان كافر شدند بخداي تعالى كه شرك آوردند وبه پيغمبر فرستاده وي كه فرمان بردار نگردند
ومردند وحال آنكه ايشان بيرون رفتگانند از طريق ايمان وهم در كنز العرفان گويد كه

روایت که آنحضرت پیراهن بدن مبارک خود را برای وی فرستاد از سبب آن پرسیدند
فرمود که پیراهن من باز نمیدارد او را چیزی از عذاب الهی و لیکن امیدوارم از خدای تع
آنکه در آیند بدین سبب خلق بسیاری در اسلام آورده اند که در آن روز هزار کس از قبیله خزرج
مسلمان شدند و گویند در حال حدیبیه نیکویی با آنحضرت کرده بود این مکافات آن بود
یا آنکه عباس بن عبد المطلب که در روز بدر اسیر گرفته بودند بهیچ نیافتند پیراهنی که
بر قامت او راست آید عبد الله او را به پیراهن دراز قد پوشانید یا بجهت اکرام ولد وی
بوده باشد و در بعضی روایات آمده که آنحضرت بر وی نماز گزارد و عمر گفت نماز گزاردی
بر دشمن خدای تعالی آنحضرت فرمود که چه دانستی که چه گفتم گفتم اللهم احش قبره نارا
و سلط علیه الحیات والعقارب وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ۝ و باید که ترا متعجب نسازد
مرادات و خطاب بآن حضرت یعنی در عجب نیندازد ترا بسیاری مالهای منافقان
اگر چه بسیار است و فرزندان ایشان اگر چه قوی و با قدرت جز این نیست که میخواهد
خدای تع آنکه عذاب کند ایشانرا بدان در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن بی نوع
در رنج باشند و برای غزو اموال و اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت
و مشقت کشند و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام و ایشان کافران باشند
یعنی بر کفر از جهان بروند گفته اند اغنیایی که جمع اموال کنند و بموجب فرموده حق
بمصارف حق صرف نکنند اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت
و نگاه میدارند باصناف محنت و مشقت و با آخر میروند و میگذرند بصد هزار حسرت
یا وبال آخرت وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ
أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۝ و چون فرستاده شود سوره‌ی
از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره بر همه اطلاق میکنند و بر هر قدر چون سوره نازل گردد
با آنکه ایمان آرید بخدای تع و جهاد کنید در خدمت پیغمبر خود دستوری جویند از تو
در باز ایستادن خداوندان مال و توانایی از منافقان و گویند بگذار ما را و با خود نبر
تا باشیم با نشستگان در خانه ها رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ خورسند شدند و راضی گشتند با آنکه باشند با زنان و پیر مردان که

و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی بجهت نفاق لطف از ایشان برداشته شده
پس ایشان فهم نمیکنند آنچیزی را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که تخلف کردند
از آثار شقاوت لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ لیکن فرستاده خدای تع و آنانکه ایمان
آورده اند با او یعنی در خدمت او جهاد کردند بمالها و نفسهای خود و آن گروه مر ایشانراست
نیکوییهای هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و آن قوم ایشانند
فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ آماده ساخته است خدای تع برای ایشان بوستانهای
که میرود از زیر مساکن اهالی آن جویها جاوید باشند که اندر آن آنست رستگاری
بزرگ و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و آمدند در وقت توجه
بغزوه تبوک عذر گویندگان از بادیه نشینان یعنی غطفان و اسد که عذر گفتند
از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کرده بودند یا آنکه اگر ما بغزا
میآییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند تا دستوری دهند
مر ایشانرا در تخلف و بنشستند آنانکه دروغ گفتند با خدای تع و با رسول او در ادعاء
ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند زود باشد که برسد
بآنانکه کافر شدند از اعراب عذابی مولم بقتل در دنیا یا حرق در آخرت لَيْسَ عَلَى
الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا
لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ نیست بر ناتوانان و عاجزان
و نه بیماران و معلولان و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب
راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست گناهی که باز ایستند
از غزو چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند مر خدای تع و رسول او را و نصح اصلاح
عمل است باخلاص نیت نیست بر نیکوکاران که ناصحان اند گناهی و هیچ عتابی و ملامتی
و خدای تع آمرزنده است کسی را که بعذر از غزو باز ماند مهربانست که معذورانرا رخصت
فرمود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ

تولّوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الّا یجدوا ما ینفقون ۝ و هیچ معاتبتی نیست
بر آنها که از هر در ماندند که چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند تا ایشان را دستوری
دهی و یا خود بجهت بری گفتی تو که درین وقت نمی یابم چیزی که شما را سوار کنم بر آن
برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان می شد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان
میریخت از روی اندوه بجهت آنکه نمی یافتند آنچه خرج کنند درین سفر و این قوم را
بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمدند گفتند یا رسول الله
ما را داعیه جهادست و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شویم
و بغزو آییم حضرت رسالت صلعم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان گریان
از پیش حضرت صلعم بیرون آمدند و بعضی از ایشان را زاد و توشه داده همراه بردند
حق سبحانه و تعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انّما
السبیل علی الذین یستأذنونک و هم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الخوالف
و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون ۝ جز این نیست که معاتبت و ملامت بر آنانست
که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن و حال آنکه ایشان از توانگرانند
و زاد و مرکب ایشان آماده است راضی شدند بآنکه باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد
خدای تعالی از خذلان بر دلهای ایشان پس ایشان نمیدانند وخامت عاقبت خود را و
عقوبتی که برین نافرمانی مترتبست یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم قل لا
تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبّأنا الله من اخبارکم و سیری الله عملکم
و رسوله ثم تردّون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون ۝
الفاء اعتذار خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف
چون باز گردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز آیید بگوی ای محمد عذر مخواهید
بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه
بتحقیق که خبر کرده است ما را خدای تعالی از اخبار و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما
چه بود و ببیند خدای تعالی کار شما را و فرستاده او نیز خواهد دید که از نفاق توبه
میکنید یا بران ثبات میورزید پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت بسوی دانای
پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر پس خبر خواهد داد شما را بآنچه بودید

الجزء الحادي عشر

که میکردید از کتمان و نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار توبیخ و عقاب خواهد بود
یحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس
و مأویهم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون ۝ زود باشد که سوگند خورند بخدای
برای شما چون باز گردید از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد
از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق
سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ تا روی بگردانید از عتاب
و سرزنش ایشان پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید بدرستی که ایشان پلیدند
و نکوهیدن و توبیخ و ملامت که سبب میل بتوبه و انابت در حق ایشان مفید نیفتد
زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب
ایشان آن خواهد بود برای پاداشت بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق
یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین ۝
سوگند میخورند منافقان برای شما تا بدان خشنود شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند
ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تعالی
تخلف نکند و عبد الله ابی سرح نیز اینچنین حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند ایشان
برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان
از منافقان دروغ پس بدرستی که خدای تعالی خشنود نمیشود از گروه فاسقان یعنی
رضای شما با وجود خشم خدای تعالی ایشان را سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل فریفته نگردند الاعراب اشد کفرا
و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم ۝
بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل
بادیه بلکه این جمع مخصوص سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل
حضر بیشتر است بجهت آنکه سنگدل و سخت دل و با اهل علم ننشسته و خلطت نکرده اند
و مشابهت با وحوش بیشتر دارند و فرو آورده اند که از حکیمی پرسیدند که چرا اهل بادیه احتیاج
بطبیب نمیدارند گفت هیچ حمر وحشی احتیاج به بیطار ندارند استیلای هوای حار ایشان را

مستوجب کثرت طغیان اوست و خروج از اعتدال و تفاوت میان قوا که جلی و بی‌وصمة
ملاحظه باید کرد و سزاوارترند بآنکه ندانند حدود خدای تعالی را که فرو فرستاده بر
پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و خدای تعالی داناست بآنچه در دلهای اهل بدو
و حضر و اصحاب بر و مدر است حکیم است در آنچه آنچه را که تقدیر فرموده از شرایع
و آنچه بر ایشان مرتب است از جزا وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ
بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و از منافقان اهل بادیه
کس هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند آنچه نفقه می‌نماید و صدقه می‌دهد
تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می‌شمارد چه بر آن امید ثواب
ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند و انتظار میبرد بشما گردشهای روزگار را یعنی
آنکه دولت اسلام منکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق
خلاص یابند بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شود و خدای تعالی شنوا
است مر آنکه بزبان میگویند داناست بآنچه در دل پنهان می‌دارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا
قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و از اهل بدو
کسان هستند که میگروند بخدای تعالی و بروز بازپسین مراد عبد الله ذی البجادین
و رهط اویند که بخدای تعالی و بقیامت میگروند و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند
در جهاد یا تصدق اسباب قربت نزدیک خدای تعالی یعنی قرب میجویند بصدقات
خود مراد آنست که وسیله میسازند از برای قرب آلهی و [illegible] دعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان را
بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد چنانچه آنحضرت فرمود که اللهم صل
علی آل ابی اوفی بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول سبب نزدیکی است ایشان را بدرگاه
عنایت ربانی زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشان را در بهشت خود که محل نزول رحمت
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر متصدقان را مهربانست بر مرزبان وَالسَّابِقُونَ
الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و پیش گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان

از مهاجرین

از مهاجرین یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که ایشان ابو ذر و مقداد و سلمان و عمار و آنانند که ایمان آوردند
و تصدیق کردند و ثابت ماندند بولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و در بعضی
مفید آمده و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که مهاجران را یاری دادند و مراد اهل
بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند
یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه و [illegible] جاحظ
در رساله که در تفضیل بنی هاشم نوشته آورده که انصار جماعتی اند که اهل بیت را
نصرت دهند و مهاجر طایفه که بسوی ایشان و با ایشان هجرت نمایند و آنانکه
متابعت کردند سابقان را بایمان و طاعت مراد جماعتی اند که پیروی سابقان کردند
که مذکور شدند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند که بر طریقه اهل بیت ثابت رفتار
روز قیامت در بهشت رضا داخل [illegible] خشنود شد خدای تعالی بقبول طاعت ایشان و مقرر است
که بی محبت اهل بیت رسول صلعم طاعت هیچکس مقبول نیست چه جای آنکه ذکر در نماز
ذکر ایشان نکنند آن نماز مقبول نیست چنانچه دعبل خزاعی در مدایح آیات آورده که
اذا لم نناج الله في صلواتنا باسمائهم لم يقبل الصلوات و خشنود شدند ایشان
از خدای تعالی بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه و آماده کرد خدای تعالی ایشان را
بوستانهای که میرود در زیر درختان او جویها جاوید باشند در آن همیشه
تاکید خلود است آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ
مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم
مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند از اهل بوادی
منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت
میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند
و اقامت نموده اند بر نفاق مثل عبد الله بن ابی و جد بن قیس و معتب بن قشیر و ابو عامر
راهب و اتباع ایشان و در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت
و صدق فراست خود نمیدانی ایشان را یعنی کفر ایشان را که خود پنهان دارند و آثار
ایمان و احسان بظهور میآرند بر تو ایشان را باعیان ایشان نمیشناسی ما میدانیم ایشان را

که بر سر دل ایشان مطّلعیم نبوده باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا
چنانچه سدّی روایت کرده از ابی مالک که پیغمبر صلّی الله علیه و آله روز جمعه خطبه
میفرمود بعد از آن گفت که یا فلان بیرون رو از مسجد که تو منافقی و یا فلان بیرون رو
که تو نیز منافقی تا چند کس را بیرون کرد و فضیحت شدند ایشان و دیگر بعذاب قبر
یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد پس بازگشته شوند در قیامت بعذابی بزرگ
که آتش دوزخ است و بتحقیق بعد ابتلا ایشان از درگاه عزّت و محجوبیت ایشان از نور
قرب لقای ربوبیت و هیچ عذابی از تلخی حرمان و مشقّت هجران بزرگتر نیست آورده‌اند
که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلّف ورزیده بودند چون از نزول آیات
الجهاد در باب متخلّفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای
مسجد بسته سوگند خوردند که نگشایند تا کسی ایشانرا نگشاید ابو لبابة و غیره که بحکم خدای تعالی
گشاده شوند چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول نموده
بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشانرا دید فرمود که چه کسانند صورت حال بوقف
عرض رسانیدند سیّد عالم صلعم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم
که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در رسید آیت آمد که وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ
خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ و قومی
دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعتراف کردند بگناهان خود و معترف شدند بدان بتخلّف
کردار زشت یعنی تن زدن از غزوه اگر با اتّفاق پیغمبر صلّی الله علیه و آله از ایشان در وجود آمده بود
و بعمل دیگری بدکه از بتوان تخلّف نموده‌اند شاید خدای تعالی آنکه توبه ایشان در پذیرد
بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر تائبانرا مهربانست بتفضّل بر و بعد از نزول آیت
حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله فرمود تا ایشانرا گشادند آن آزاد شدگان بشکرانه
نعمت آنچه اموال خود را بحضرت نبوّت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این اموال
از دولت خدمت تو باز ماندیم این اموال را فرا گیر و در راه خدای تعالی تصدّق فرمای آنحضرت
فرمود که من باخذ مال شما مأمور نیستم این آیت نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً
تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝
فرا گیر از مالهای ایشان زکوة فریضه که پاک میگرداند ایشانرا از گناهان یا از رجس مال که

مؤدّی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل و زیاده میسازد و نشو و نما میدهد
صفات ایشانرا بجود که صدقه است و این کاهیست نظر بر صفت صدقه باشد و این بود
آنست که از طیب نفس باشد و انشراح صدر بنیّت خالصه یا تا خطاب باشد و مخاطب آنحضرت
یعنی فرا گیر تا پاک کرده‌ای ایشانرا از ذنوب و افزونی دهی صفات ایشانرا بدان صدقه
و دعا گوی مر ایشانرا و آمرزش طلب بدرستی که دعای تو آرامش بود دلهای ایشانرا بجهة
بر وجوب دعا رفته‌اند چون صیغه فعل برای وجوبست مع ذلك عطف بر واجب شده
و کمتر باستحباب حمل کرده‌اند بجهت اصل چون بر نبی صلعم واجب بود یا مستحبّ بر امام
که قائم مقام آنحضرت چنین خواهد بود و ساعی و غیره نیز از انجهة از جهت ب
تاسّی و بعضی تخصیص کرده‌اند دعا را بصلوة که صریح قرآنست و فعل پیغمبر صلعم که در حقّ
آل ابی اوفی فرموده که اللّهمّ صلّ علی آل ابی اوفی و آورده‌اند که جایز است بلفظ دیگر مثل آجرك الله
فیما اعطیت و بارك فیما ابقیت و مانند آن بسبب ترادف و بجهت عدم قایل بمنع و
خدای تعالی شنواست دعای ترا دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ
يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ آیا نمیدانند
تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم نکرده‌اند آنرا که خدای تعالی اوست که قبول میکند
توبه را از بندگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا جد در حدیث
ورود یافته که صدقه واقع میشود در ید الهی پیش از آنکه واصل شود بدست سائل
که کنایه از قبولست و عبد انند آنرا نیز که خدای تعالی اوست توبه پذیرنده مهربان
بر توبه کنندگان و صدقه دهندگان وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ و بگو عمل کنید
ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر آن یا بگو بدیگران که هیچ توبه
نمیکنید بکنید آنچه میخواهید که تهدید است پس زود باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را
از خیر و شر و فرستاده او و گروندگان نیز ببینند و زود باشد که باز گردانیده شوید
بر انگیختن بسوی دانای نهان و آشکارا پس خبر کند شما را بآنچه بودید که عمل میکردید
و آگاهی مجازات باشد بدان قبل از این مذکور شد که متخلّفان اهل اسلام ده تن بودند
و قصّه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع

ایشان خود را بسته بودند اما پیش حضرت رسول صلعم آمده بگناه خود معترف شدند
و آنحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند در شان ایشان آمده که
وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝
و دیگران از متخلفان تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان برای فرمان خدای
در باره ایشان یا عذاب کند خدای تعالی ایشان را گر اصرار کنند بر آن گناه و یا توبه
دهد ایشان را که ندامت ورزند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند
از ابی عبد الله علیه السلام که ایشان بعضی بودند که حمزه و جعفر علیهما السلم
و امثال ایشان را کشته بودند و بعد از آن باسلام درآمده نمیدانستند بسبب آن حرکت
خود را آنچنان مومنی که مستحق بهشت گردند و نه منکری که مستوجب نیران شوند
پس ایشان درین حالت مانده بودند تا امر الهی در رسد عذاب کند ایشان را یا توبه پذیرد
تردید درین راجع بعبادست تا امر ایشان میان خوف و رجا باشد و اگرنه عند الله
تردد نیست و خدای تعالی داناست بر جای ایشان حکم کننده است بار جای ایشان
آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن
ثابت و اخوان ایشان بتحریض ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر
راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته
نعت و صفت سید عالم صلعم بر اهل مدینه می خواند چون آنحضرت بمدینه
هجرت فرمود اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیگشتند
و کسی بروای او نکرد ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد
و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده
اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و آنحضرت او را فاسق لقب نهاد و
در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و
میخواست که از روم لشکری سازکرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان
که شما در مقابله قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم
آنجا بافاده علم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلعم چون
عازم غزوه تبوک شد بایشان بمسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیماران

وقت

وقت سرما و باران که مسجد ساخته ایم و التماس میرود که در آن مسجد نماز گزاری
و غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند آنحضرت
در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزو تبوکیم باز آئیم و چون وقت بازگشتن
بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است برسید اهل مسجد همان استدعا نمودند
جبرئیل ع این آیت آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجدی برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفری که آن اضمار
میکنند و برای تفرقه افکندن میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند
و برای انتظار آنکسی را که حرب کرد با خدای تعالی و با رسول او پیش از بناء این مسجد
مراد ابو عامر راهبست که در احد و حنین بجنگ حاضر شد و هر آینه سوگند میخورند
چون کسی گوید چرا این مسجد را ساختید که ما نمی خواستیم از بنای این مسجد مگر خوی
نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا و خدای تعالی گواهی میدهد که ایشان
دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ
أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ۝
مایست برای نماز در آن مسجد هرگز چون این آیت نازل شد در تفاسیر آورده اند که
آنحضرت مالک بن دخشم خزاعی و معن بن عدی و عامر بن سکن و وحشی را طلبید
و فرمود که بروید باین مسجد و فرود آرید و بسوزانید رفتند و بفرموده ایشان عمل نمودند
بعد از آن آنرا کناسه ساختند و مردار و خاکستر و گند که بهادران میانداختند و ابو عامر
بشام رفته در قنسرین مرد حق سبحانه و تعالی نهی فرمود از قیام در وی که مستلزم نهی است
از نماز در وی پس میفرماید که هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی و پرهیزکاری
از روز نخستین مراد مسجد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اشهر و اظهر آنست
که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف و علی بن ابراهیم در تفسیر این را آورده و
حضرت پیغمبر صلعم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز
آنجا اقامت فرمود تا امیر المومنین ع با اتباع فرمود و انتظار آمدن آنحضرت میکشید

تا در مدینه داخل شود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست
در مدینه که حضرت رسول الله صلعم در انجا نماز گزارده و روایتست که هر روز شنبه
سواره یا پیاده بمسجد قبا رو نمودی و در انجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده
که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه و تعالی میفرماید که آن مسجد که
اساس آن بتقوی است سزاوارترست آنکه قیام کنی در وی از برای نماز در آن مسجد
مؤسس بر تقوی مردانند که از پاکیزه طینتی دوست میدارند از انجاس و اخباث
یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که
بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلعم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام عملست
که حق سبحانه و تعالی بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب را با احجار جمع میکردیم
در استنجا و نزد جمعی از تطهیرست از معاصی و خصال مذمومه و خدای تعالی دوست
میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ
خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ • آیا هر کس که اساس افکند بنای دین خود را بر پرهیزکاری از خدای
و طلب خشنودی او بهترست یا آنکس که اساس نهد بنای امور دین خود را بر کنار
رودی که زیرش را سیل تهی شده و ظاهرش بر جای ایستاده باشد شکافته شده
و نزدیک بافتادن و اینچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چون بر وی بنا کنند
بر آن زمین سست گردد و در افتد بنا با بانی آن در آتش دوزخ روایتست که قطعه
از زمین مسجد ضرار که کندند بیرون می آمد از وی دودی سیاه و این مثلیست برای
آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهاده اند و مآل همه ایشان رجوع باشد
بدوزخ و خدای تعالی راه نمینماید یعنی در وادی خذلان میگذارد ستمکاران را و آنچه
مقصود ایشانست نمیرسند لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • همیشه هست بنای ایشان آن بنائی که بنیاد نهاده اند
آنرا بر اغراض فاسده سبب شک و نفاق در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند
و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند
که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیت آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت

رسالت

رسالت صلی الله علیه و آله بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و مزبله اهل
مدینه ساختند چنانچه مذکور شد حق سبحانه و تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای
ایشان بواسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب
خواهند بود بسبب این تخریب مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که
قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطع قلوب ایشان بقتل و وقوع یابد یا برای
یا در قبر یا در دوزخ و بعضی گویند که توبه و استغفارست و ندامت بر مثل این امور
و خدای تعالی داناست باساس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکم کننده است بجزای آن
و وجه حکمت در تفاسیر و در کنز العرفان نیز مذکورست که چون در لیلة العقبه
هفتاد تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلعم بیعت میکردند عبد الله بن رواحه
گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای تعالی که او را پرستیم و شرک نیاوریم و برای خود
آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین
قیام نمائیم جزای ما چیست فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند خرید و فروخت
سود مندیست ما درین بیع سود کرده ایم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی
از آن بیع و شری خبر میدهد إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا
فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ
الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ • بدرستی که بخرید خدای تعالی از
گرویدگان نفسهای حیوانیه اماره ایشان که مرتکب جهاد شوند و مالهای ایشانرا
که در راه وی نفقه کنند بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت چون در بیع و شری چهار
چیز معتبرست بایع و مشتری و مبیع و ثمن بایع اینجا نفوس عاقله مطمئنه است
و مشتری حق سبحانه و تعالی است و مبیع نفوس حیوانیه است و ثمن جنت است
و مراد ازین اشترا ابدال نفوس حیوانیه است ببهشت پس استعاره کرده اند از برای او
اشترا را و استعاره مبالغه است در تشبیه مثل زید کالاسد است و در مبالغه گویند
زید اسد است و اینجا شرای حقیقی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی مالک مبیع و ثمن
و بایع است و همه از آن وست العبد و ما فی یده کان لمولاه پس این تحریضیست در غزو و

وجهاد و فایده عظم او یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن
بهشت بی زوال نفس مایه شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص مغرور را
در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرموده نیست مر ابدان شما را ثمنی مگر جنت باقیه پس مفروشید
این را مگر بآن و بعد از بیان اشترا بیان ما لاجله الشری میکند و میفرماید کارزار
میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس
گاهی میکشند دشمنان او را و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی
ایشان را بر این بیع و شری وعده دادنی ثابت و باقی که خلاف نیست در آن در توریه
وانجیل و قرآن این دلالت بر آنکه اهل توریه و انجیل مامور بوده اند بقتال و کیست
وفاکننده تر بعهد خود از خدای تعالی که کریم است و کریم خلف در وعده روا ندارد چه
آن قبیح است و بر وقوع قبیح محال بود پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه بایعه
کردید با آنکه داده بشی حضرت فانی او فرا گرفتید خطیر باقی را و آن بیع او بهمکاری
بزرگست آورده اند که چون ثمن حاضر نبود محتاج شود برهنی که واثق گردد بآن بایع
و آن اینجا وعده است و لهذا فرموده که وعدا علیه حقا و وعد مصدر موکد است
و حقا صفت اوست و آن تاکید مضمون جمله است که لهم الجنة است و در این آیه کریمه
انواع تاکید واقع است اولا ان الله اشتری چه هر گاه مشتری ذات واجب الوجود باشد
که متصف بجمیع کمالات باشد و مفیض همه خیرات پس چه خواهد بود کمال نو بوی
و دیگر تعبیر فرموده از ایصال ثواب به بیع و شری که موکد ساخته که آن حوالت و
و واقع شدنی و دیگر فرموده که بان لهم الجنة بحرف تحقیق و بلام تملیک و نفرموده الجنة
و دیگر وعدا فرموده و در وعده او خلف نیست و دیگر علیه و کلمه علی از برای وجوب
ظاهرا و دیگر حقا و آن تاکید تحقیق است و دیگر فی التوریة والانجیل والقرآن و
آن جاری مجری استشهادست بر جمیع کتب الهیه را و جمیع انبیا و رسل بر این مبایعه (شهادت)
و دیگر ومن اوفی بعهده من الله و این تنبیه است بر آنکه کذب در این راه ندارد
و خلاف این نخواهد بود البته و دیگر فاستبشروا و بشارت خبر صدق است و دیگر
فوز و وصف او بعظم که وذلک هو الفوز العظیم روایت که مردی گفت مر امام زین

العابدین

العابدین علی بن الحسین علیهما السلام را که چون است که اختیار میکنی حج را بر جهاد و حال آنکه
حق تعالی فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة آنحضرت
فرمود که بخوان آیت بعد از این را که این طایفه را دیدی پس جهاد با ایشان افضلست
از حج این اشارتست که جهاد مامور به آن جهادیست که با امام معصوم باشد علیه السلام
نه هر جهادی و این تنبیه است بر جهل سایل که ترک ادب کرد و اعتراض کرد بر مرد عظیم القدر
که عالم باشد بشرایط جمیع عبادات و اسرار همه طاعات و آیت بعد اینست التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و
الناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین این مؤمنان رجوع
کنندگانند بحق سبحانه و تعالی بتمامی پرستندگان حق با خلاص با قیام بشرایط خدمت
ستایندگان حق را بر انچه بدیشان رسید از شر و ضر یا شناسندگان نعم الهی در لحظه
و طرفه روزه داران باشرایطش یا سیر کنندگان در طریق حق یا بیرون آیندگان از بلاد
نفس و روندگان بسر منزل انس رکوع کنندگان در نماز با خضوع آرندگان روی در گاه
بی نیاز بسجود کنندگان در صلوات یا طالبان قربت رفیع الدرجات فرمایندگان بایمان
و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم و بازدارندگان از کفر و معصیت و مخالفت
(واو ثانیه) واو ثانیه یا برای تضادست میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا جهت جمع میان
امر بمعروف و نهی منکر که گویا شیء واحدند و هر یک با دیگری باید که منضم باشد و نگاه
دارندگان مر احکام خدا را که اصلا فرو گذاشت در آن نکنند و بشارت ده مؤمنان را که
بدین صفات موصوفند و بدین سمات معروف و وضع مظهر دلالت بر آنکه ایمان داعی
ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن و در تفسیر علی بن
ابراهیم رحمه الله آورده که متصف باین صفات ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم
اجمعین و امام زین العابدین علیه السلام نیز اشارتی باین معنی فرموده چون بیان
فرمود از اول سوره تا اینجا وجوب اظهار برائت از منافقان و کافران زندها اکنون بیان
میفرماید وجوب برائت از مردگان ایشان نیز و اگر چه اقارب باشند که ما کان للنبی
والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین صحیح نبود و روا نباشد مر پیغمبر را صلعم
و آنان را که گرویده اند آنکه طلب آمرزش کنند برای شرک آورندگان ولو کانوا اولی قربی

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ • واگرچه باشند آن مشرکان خداوندان
قرابت از پس آنکه روشن شده مر ایشانرا آنکه ارباب شرک ملازمان دوزخند اهل خلاف
گویند که حضرت رسالت صلعم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان ابوطالب
نومید شده بود وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن
و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد اصحاب چون این را دیدند گفتند چرا ما
نیز از برای ما آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و اینک پیغمبر ما از برای عم خود استغفار
میکند این آیت آمد و حال آنکه اجماع اهل بیت علیهم السلم و جمیع علمای ملت است
بر ایمان او و اجماع ایشان حجت است و ابو عبد الله محمد بن ادریس رحمه الله روایت میکند
باسناد خود از ابی جعفر الطوسی رحمه الله و او از رجال خود از ابی حمزه ثمالی و او از عکرمه
و او از ابن عباس و او گفت خبر کرد مرا پدر من عباس بن عبد المطلب که ابوطالب رضوان الله
علیه در وقت مرگ شهادت عرض کرد و گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ
و دیگر فرموده که بتواتر اخبار باین روایت رسیده بعلی بن حسین زین العابدین علیهما السلم
که از آن حضرت سوال کردند از ایمان ابوطالب فرمود وا عجبا عجب و چه عجب و چگونه عجب
نباید آیا ابی طالب طعن بر ابوطالب میکنند یا بر حضرت پیغمبر و حال آنکه حق جل و علا
نهی فرموده از آنکه مومنه در حباله کافر نباشد چنانچه منطوق آیه قرآنی مشعر است
باین و هیچکس را شک و شائبه نیست که فاطمه بنت اسد از مومنات سابقات بود
و او در تحت حباله ابوطالب بود که تا ابوطالب وفات یافت این ادیان میفرماید بسبب
عداوت امیر المومنین ع که قوم مخالف این را میگویند و روایات دیگر درین باب
از پیش مذکور شد و آنچه اینجا وقوع یافته غرض اصلی منع مومنان از استغفار
بدران مشرک و منع پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدمه آن ساخته تا تنبیه باشد برآنکه
هیچکس را روا نباشد این وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ • و نبود آمرزش
خواستن ابراهیم ع از برای آنکه بمنزله پدر او بود مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت
مناظره وعده کرده بود آزر را آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که وعده داده بود آزر ابراهیم را که من ترک بت پرستی خواهیم کرد

وایمان

و ایمان آورد پس ابراهیم استغفار میفرمود از برای او و بنا برین پس آنهنگام که روشن گشت
مر او را ع که آزر دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر بمرد و ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را
که ایمان نخواهد آورد بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم بسیار آه
کننده بود کنایت از رقت قلب و کثرت ترحم او بردبار بود بچیزی که آزر می گفت که تهدید
او و در جواب میگفت که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي پس در آیت تالیه تمهید عذر رسول و مومنان
میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بدان مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ •
و نیست خدای تع که قومی را ضایع و تباه کرداند یا ایشانرا کمراه گرداند چنانچه اهل ضلال را
بعد از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان آنچه واجب کرد
از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند
یا پیش از تحریم بر بعضی چیزها ساغر اجل نوشیده میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند
گرفت نیست بدرستی که خدای تع بهمه چیزها از احوال اول ایشان و آخر ایشان داناست
إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ • بدرستی که خدای تع مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد میکند
بی مانعی و منازعی زنده کرداند بندکانرا و میراند بندکانرا و نیست شمارا ای مومنان بجز
از خدای تع کارسازی و نه یاری و نه مددکاری و میشاید که خطاب با کفار باشد
میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما
دفع کند و جز او یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ
ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ • بدرستی که توبه پذیرفت خدای تع و قبول توبه
بازگشت بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف که ترک اولی بود یا بیان بیرون
ذمت آنحضرت میکند از تعلق بذنوب کما قال لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ
وَمَا تَأَخَّرَ یا بعثت است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد
حتی پیغمبر و مومنان چه هر کس را مقامی است که ما دون آن نسبت وی نقیصه خواهد بود
پس توجه بما دون آن کناهی است که از آن توبه لازم میشود و چنین نقص و انی لاستغفر الله

كل يوم سبعين مرة اشارت بآنست و نزد محققان آنست كه اين معني مناسب مرتبهٔ حضرت
پيغمبر صلعم نيست پس توجه آنحضرت بغير حق مقصود نيست و نبوده ما زاغ البصر
وما طغى پس گويند ذكر توبه نبي براي آنست تا معتقد به توبه امت باشد و توبه تابع عقد
تصحيح پذيرد پس بهر تقدير در پذيرفت خداي تعالى از پيغمبر خود توبه را و از مهاجر و
انصار يعني جمعي از ايشان كه كاره بودند مر غزوهٔ تبوك را بطبع نه بعناد و آنانكه پيروي
كردند پيغمبر را صلي الله عليه و آله در زمان عسرت و تنگي لشكر تبوك را جيش العسره ميگفتند
بجهت آنكه عسرت عظيم بوده هم در مركب كه ده تن يك شتر داشتند و هم در توشه كه
دو كس روزي يك خرما بسر مي بردند و هم در آب كه با وجود قلت مركب شتر را مي كشتند
و برطوبات اجواف و امعاء آن دهن خويش را تر ميساختند و هوا بغايت گرم مي گذشت
پس حق سبحانه و تعالى صفت ميكند كه در زمان تنگي متابعت حضرت رسول صلعم
ميكردند از پس آنكه نزديك بود كه از غايت عسرت و دشواري ميل كند و از جاي برود
دلهاي گروهي از ايشان يعني كار بدان رسيده بود كه جمعي از جهاد بازگردند يا متابعت
آنحضرت را دست بدارند بواسطه شدت و مشقت پس خداي در گذاشت از آنانكه
قلوب ايشان از ثبات برايمان ميل كرده بود بدرستي كه خداي تعالى بر ايشان بسيار رأفت
كه از الم ضرر از ايشان نمود چون توبه كردند مهربانست بتفضل بر ايشان وعلى الثلثة
الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم و
ظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب
الرحيم ✱ و ديگر توبه داد و بخشيد بر آن سه تن كه باز پس شدند يعني تخلف كردند
از غزوه و امر ايشان موقوف بحكم الهي بود قبل ازين سبق ذكر يافت كه هم كعب و هلال
و مراره در تاخير افتاد و حضرت رسالت پناه صلعم حكم فرمود كه كسي با ايشان مكالمه
و مخالطه ننمايد و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند از زنان زن هلال
بخدمت وي كه مرد پير و ضعيف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و كار بر ايشان
بتنگ آمد تا وقتي كه تنگ شد بر ايشان زمين با وجود كشادگي و وسعت اين كنايت
از شدت حيرت و نهايت پريشانيست و تنگ شد بر ايشان تنهائي ايشان از بسياري غم
و وحشت بحيثيتي كه فرح و انس را در دل راه نبود و دانستند آنكه پناهي نيست از خشم

٢٥٨

از خشم خداي تعالى مگر هم بوي و آمرزش خواستن از كرم وي پس چون در ماندند و
به بيچارگي خود دانا شدند و توفيق توبه داد خداي تعالى ايشان را تا توبه كردند يعني
بازگشتند بسبب صدق نيات ايشان بدرستي كه خداي تعالى اوست قبول كننده توبه
از تائبان متفضل برحمت ايشان يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا
مع الصادقين ✱ اي گروه مومنان بترسيد از خداي تعالى يعني از فعلي كه مخالفت
امر باشد و معاودت مكنيد و باشيد با راستگويان در اقوال و افعال در تفسير
علي بن ابراهيم رحمه الله مذكورست كه باشيد با علي بن ابي طالب و آل محمد صلوات الله
عليهم و دليل برين آنكه حق تعالى فرموده كه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم
من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا و منتظر علي بن ابي طالبست عليه السلم
چه ظاهر امر از براي وجوبست پس لابدست كه صادقان معصومين باشند تا تكليف
ما لا يطاق نباشد و ايشان اهل عصمت اند كه ائمه معصومين اند عليهم الصلوة والسلم
ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله ولا
يرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلك بانهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة
في سبيل الله ولا يطئون موطئا يغيظ الكفار ولا ينالون من عدو نيلا الا
كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين ✱ روايتست و نشايد مر اهل
مدينه را و آنانكه گرداگرد ايشان اند از باديه نشينان آنكه تخلف كنند و باز پس روند
از حكم رسول خداي تعالى نهي است در صيغه نفي و تخصيص اهل مدينه و حوالي آن
بجهت قرب بوده و معرفت ايشان بخروج آنحضرت بجانب تبوك و نرسد ايشانرا
كه رغبت كنند بنفسهاي خود از نفس وي يعني خويشتن دوستداري كنند و خود را باز
دارند از كشيدن آن رنجها كه او ميكشد چه نفس نفيس آنحضرت نزد حضرت عزت عزيز
و گرامي تر نفسهاست پس هرگاه كه او شدت بر نفس خود نهد در طريق حق لازمست
بر ساير نفوس كه مضايقه و ضنت نكنند و توقف و تأملي نكنند روايتست كه ابو خيثمه
انصاري در مدينه مانده بود بعد از چند روز كه از عزيمت حضرت رسول صلي الله عليه
و آله بگذشت روزي بخانه خود در آمد و آن روز بغايت گرم بود و او دو زن داشت
زنان وي هر يك بر عريشي نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و كوزهاي آب [illegible]

وطعامهای نیکو ترتیب داده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریست آن
ترتیب را ملاحظه کرد گفت روا نباشد که رسول خدای تعالی در بیابان بشدت حرارت
و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان
خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدای که در هیچ عریشی در نیایم و ازین آب و طعام
نخورم تا زمانی که بمد آنحضرت ملحق شوم پس اندکی زاد راه برداشت و روی براه آورده
در منزل تبوك با آنحضرت ملحق شد آنحضرت شاد گشت از قدوم او و از برای وی
استغفار کرد چه ثواب بسیار و اجر بیشمار برین محنت مترتب است چنانچه میفرماید
آن وجوب متابعت و ترك تخلف بسبب آنست که ایشان با رسول باشند نرسد ایشانرا
تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای تعالی و ننهند مکانی از اماکنه کفار دیم را بکه
با پای خود سپردنی که آن بخشم آورد کفار را و نیابند از دشمن هیچ یافتنی از قتل
و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت مگر نوشته شود برای ایشان بآن کردار شایسته
یعنی بهر یك ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب عظیم شوند ابن عباس رحمه الله فرموده
که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند
بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند مزد نیکوکارانرا از مجاهدان
و غیر آن ﴿وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ
لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ و نفقه نکنند نفقه اندك و خرد
چون علاقه تازیانه یا نعل اسب یا صاع خرمایی که بدهند و نه نفقه بزرگ چنانچه
پیش گذشت که بیش و کم آوردند برای رفتن بتبوك و قطع نکنند در مسیر خود هیچ مرآب
و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند مگر نوشته شود برای ایشان
ثواب آن و آن کوشش برای آنست تا جزا دهد خدای تعالی نیکوترین آنچه که در دنیا
عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کند بجهت
توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع آورده که مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی
از همه نیکوتر بود حق سبحانه و تعالی آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را
بطفیل آن قبول کند و هر یك را براه ثواب جزائی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان
بر همه کس ظاهر گردد و نیز آیت دلالت میکند بر آنکه هر تعب و تشنگی و گرسنگی و اتفاق

که حاصل شود در راه حج یا زیارت یکی از ائمه معصومین یا طلب علم یا هر طاعتی که
باشد نوشته خواهد شد برای ایشان ثواب و مکافات آن و اگرچه حاصل نباشد
غایت آن آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان
جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند آیت آمد که
﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ
لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾
و روا نیست و نشاید مومنانرا آنکه بیرون روند بغزا همه ایشان چه امر معیشت مختل
میماند پس چرا بیرون نروند از هر جمعی از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اندکی و جماعه
که بجهاد روند و باقی توقف نمایند تا طلب دانشی کنند در دین و فقه آموزند
اگر پرسند که ضمیر لیتفقهوا عاید بفرقه باقیه است که در خدمت حضرت بودند
چه ایشان مشاهده وحی و تنزیل میکنند و ضبط مینمایند آنچه حادث میشود
از شرایع پس اینجا لابد است از اضمار تقدیر چنین باشد که فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة و اقام طائفة لیتفقهوا فی الدین یعنی گروهی بجهاد روند و گروهی اقامت کنند
تا این گروه فقه آموزند در دین و تا بیم کنند گروهی بیرون رونده قوم خود را چون
بازگردند از غزو و بسوی ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند
از آنچه ایشان غلبه مسلمانان بر مشرکان مشاهده میکنند با وجودی که مومنان
اندك اند در زاد و سلاح و ایشان بسیارند با سلاح و یراق تمام پس ایشانرا یقین حاصل
میشود بسبب اعلای کلمه اسلام چون رجوع بقوم کردند بیم مینمایند ایشانرا بآنچه
مشاهده نموده اند از دلائل حق تا شاید که اهل کفر و نفاق از آن باز ایستند این قول که
این آیت از بقیه احکام جهاد باشد و اما آنانکه میگویند که از بقیه احکام جهاد نیست
بلکه حکم مستقل است وجه نظم آنست که جهاد امریست متعلق بسفر و تفقه نیز آنچنین است
اما در زمان آنحضرت پس وجوب آن ظاهر است کسی را که در خدمت آنحضرت نبوده که
بخدمت آنحضرت رود و علم دین را که روز بروز متجدد میشود از آنحضرت استفاده
نماید و اتقاد غیر آن زمان هر گاه که تفقه میسر نیست مگر بسفر واجبست برود و اگر در حضر
ممکنست بلا خلاف در سفر برکت و فواید دیگر هست که در حضر نیست و ظاهر آنست که در آیت

برادهمه علوم شرائع باشد از تفسیر و حدیث و اصول دین و اصول فقه و معتبر مانند هر یک
از بهاء و غایت آنها بحسب امکان نوعی یا شخصی والله اعلم و اندازکه در آیت واقعست
اشارتست بانکه غرض اصلی از علم انذار و ارشادست نه آنچه متوسل شوند بآن از اغراض
فاسده و تفوق بر خلق اعاذنا الله تعالی بفضله من قبح النیة و فساد الطویة
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ای کسانیکه گرویده اید کارزار کنید با آنانکه نزدیک
شما اند از کافران مثل بنی قریظه که در حوالی مدینه می باشد و گفته اند اهل روم را اند
که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان
نزدیک و باید که بیابند کافران و فهم کنند در شما درشتی نسبت بخود یعنی درشتی
در مقابل قبل از وقوع قتال باشد یعنی صبری بر مقاتله با شجاعتی در جای مجاز
و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت آورده اند
که حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا ابتدا بقتال کفار اقرب مینماید و هیچ دشمن از نفس اماره
کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکتر بن دشمنان بتو اوست که اعدا عدوک نفسک التی
بین جنبیک پس قتال و کارزار با او از جهاد اکبرست اشتغال اولی و انسب مینماید
وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و چون فرستاده شود پاره از قرآن پس از منافقان
کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان گوید
کیست از شما که بیفزود آنرا این سوره گرویدنی یعنی تنگر کدام است که این سوره بایمان
او یقین و ثبات در دین افزود یا چون زیاده شود علم ایشان بواسطه نزول در
ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان زیاده کرد پس آنانکه گرویده اند براستی
پس زیاده کرد این سوره ایمان ایشانرا با سورهای دیگر و ایشان شادمان شدند
بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ و اما آنانکه در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام و عداوت سید انام علیه الصلوة
والسلام است پس زیادتی میکند این سوره ایشانرا شکی منضموم بشک ایشان یعنی در دلهای

دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود دیگر ایشان
تا وقتی که مردند و ایشان کافر بودند أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ
ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ آیا نمی بینند این منافقان آنکه ایشان مبتلا می شوند
باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن بانفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان
در هر سالی یکبار یا دو بار پس توبه نمیکنند از نفاق و نه پند میگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ
سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ و چون فرود آید سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود
نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی
انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و غیظ باستماع و عیوب خود یا بقصد گریختن
ایما میکنند بفرار از مجلس و با هم گویند آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر مجلس
بیرون روید پس اگر کسی میبیند اقامت کنند و اگر نه میبیند برخیزند پس باز گردند
از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یکدیگر را بیند خدای تعالی دلهای ایشانرا از فهم
قرآن یا از قبول ایمان یا از همه نیکوئیها بسبب اختیار کردن ایشان باطل را بر حق این کلام
خبریست و احتمال دعا دارد یعنی یکدیگر را نادخدای بگرداند دلهای ایشانرا از خیرها بسبب آنکه
ایشان گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه بدرستی و راستی
که آمد بشما ای آدمیان فرستاده بحکم خدای تعالی از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه
جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد و یا آمد بشما ای اعراب رسولی
از شما بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که
آنحضرت سررشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرائت اهل البیت علیهم السلام من انفَسکم
بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریفترین و نفیس ترین شما هم در نسب و هم در
دشوارست بر او آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول
دانند و معنی علیه ما عنتم بدین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار
بروست روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود صفت دیگر شرایح یکم و حریص است
بر ایمان شما بگرویدگان مهربانست و بخشاینده حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبر را اینجا بر دو اسم

اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم و در باره
وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و بدین وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر اینست
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری پس تو
بگو بسنده است مرا خدای تعالی از یاری و هواداری که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما
غالب سازد هیچ معبودی نیست مگر وی بر وی توکل کردم و کار خود با وی
گذاشتم و اوست پروردگار عرش بزرگ یعنی ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و
مطاف ملئکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدایی که
عرش را بدان عظمت که هست آفریده و وارد است که هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار
قائمه هر قائمه سیصد هزار سال راه همه آن مملو از صافات طواف کنندگان و صافات
بقدرت کامله نگاه میدارد قادر است که مرا از شر منافقان در پناه آرد کر حافظ
بندگان و ناصر سر افکندگان اوست سورة یونس مکیة و هی مایة و تسع آیات
بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب الحکیم
الر حروف مقطعه است بقول ابن زید اسامی سور است و علم الهدی قدس الله سره العزیز
فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته الر یعنی انا الله الرحمن و ابن عباس
گوید انا الله اری یعنی منم خدایی که می بینم نه بدیده بلکه بعلم ازلی خود و گویند لا رب غیری
یعنی پروردگاری نیست بجز من و ده بحر آورده که هر حرفی اشارت از حق بحبیب وی
میفرماید سوگند بجوهر آلاء من بر تو دار ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من
مهر از ابد بجواب قسم چیست این سوره آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی
تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود
ابن عباس فرموده که چون اساس نبوت محمد صلی الله علیه تاکیدی یافت و حضرت
عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجبست
که خدای تبارک و تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابی طالب را اختیار
کند و حال آنکه این دو امر هیچ عجب نیست یکی رسول از آدمیان و دیگر یتیم بودن وی حق تعالی
میفرماید اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذین

آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر مبین
آیا هست مر مردمان را شگفتی آنکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله
ایشان چه جنس بسوی جنس اسیل میباشد که اگر ملک بودی همان بایستی بصورت بشری
متمثل شدی چنانچه در انعام گذشت پس موجب تعجب نباشد و مضمون وحی آنکه
بیم کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را
از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی
که سبب بشارت باشد نیست و مقدم داشتند انذار را بر تبشیر زیرا که انذار تخلیه است
از فعلی که سزاوار نباشد و تبشیر ترغیب است در فعلی که سزاوار باشد و تخلیه مقدم
بر تحلیه پس فرمود و مژده ده آنان را که بگرویده اند با آنکه مر ایشان راست پیش رو نیک
نزد پروردگار ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
نقل میکند که قدم صدق رسول الله است صلعم و آنحضرت قبل از نبوت متصف بوده
بصفت صدق و امانت و تقوی که بمحمد امین موسوم بوده با آنکه یتیم یا فقیر بوده باشد
قدح در نبوت او میکنند چه در نبوت آن صفات که معتبر است داشته مع ذلک
فخر پیغمبر فرموده و معتبر است که در یتیم با قیمت تر می باشد پس این نیز سبب تعجب نگردد
و معانی دیگر مفسران از برای قدم صدق گفته اند گویند ایمان و طاعت با سابقه
از کرم حق تعالی وعده داده در نجات مؤمنان یا مقام صدق که در روز وال و منازل
با ایمان صادق یا رضوان یا دعای ملئکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش
فرستند و قول اول اولی است چه هر که قدم صدق بر متابعت آنحضرت استوار دارد
همه اینها او را حاصل است و بی متابعت و محبت وی و آل وی هیچکدام مقبول نه
پس او پیش رو نیک باشد گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان و نمودن
خوارق عادات بدرستی که این مرد جادوی است آشکارا و این دلیلست بر عجز ایشان و
اعتراف با آنکه قاصرند از معارضه ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه
ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون بدرستی که پروردگار شما الله
آن خداوندی که بقدرت بی فتور و حکمت بی قصور بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین

اجسام این عالم بمقدار شش روز از ایام دنیا پس مستولی شد بر عرش که اعظم مخلوقات است
میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که سزا
نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت مگر پس از دستوری دادن خدای تعالی مر او را
در شفاعت این کلام رد شفاعت بتان است که شفعاؤنا عند الله میگفتند و اثبات
شفاعت ماذون از جانب حق یدبر الامر اشارتست باستقلال او در تصرف در حال
مبدا و ما من شفیع عبارتست از استقلال او در طرف معاد آن خداوند موصوف بصفات
خلق و تدبیر و استیلا پروردگار شماست نه غیر او چه غیر را با او در این صفتها
شرکت نیست پس او را بیگانگی پرستید آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت
اوست نه معبودان شما الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدؤ الخلق
ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذین کفروا
لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا یکفرون بسوی اوست بازگشت شما
همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب و سؤال او را وعده داد شما را
خدای تعالی وعده دادنی راست و درست بدرستی که خدای تعالی در اول پیدا میکند
خلق را باز بعد از مردن زنده گرداند و مراد مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب
تا جزا دهد آنان را که گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند بعدل خود یا مکافات کند
ایشان را بعدل ایشان برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه
ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او جزاست
جدا دافع میکند این کلام را بر مودهٔ خود که و آنانکه کافر شدند مر ایشان راست
آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد
و دیگر ایشان راست عذابی دردناک که تخفیف نیابد بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول
کافر میشدند هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا
عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون
اوست آن خداوندی که بقدرت کامله گردانید آفتاب را خداوند روشنی و ماه را خداوند
علما بر آنند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض بود نورست و
باین واقع میشود اختلاف احوال قمر از هلالیت ببدریت چنانچه در فاتحه رفت

ذکر

ذکر یافت و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را منزلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست
که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه که شرطین و بطین و ثریاست
تا آخر و آن معروف و مشهورست و قمر قریب بشبانروزی قطع منزلی کند چه فلک
که قسمت کرده اند بر دوازده برج بروج را نیز تقسیم نموده اند بر بیست و هشت منزل
بعدد ایام دور قمر که هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر منزل علامتی دارد از
کواکب ثابته و آنرا نامی کرده اند و این پدید کرده تا بدانید شمار سالها و چون سال
مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه را نکرد و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها
در معاملات و مهمات خود نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد مگر براستی نه
ببازی و عبث برای منافع عاید بمکلفان پس افعال الله معلل بغرض باشد و
گویند یا بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان حق بیان میکند خدای تعالی دلایل قدرت
خود را برای گروهی که میدانند یعنی در ان اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند
ان فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لآیات لقوم
یتقون بدرستی که در آمد شد شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت
و در آنچه آفرید خدای تعالی در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها هر آینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او مر گروهی را که بترسند از عواقب
احوال و خواتیم آمال چه هر که تدبر کند در احوال بداند که دنیا مخلوق شده از برای
بقای آدمیان و خالق عالم و آدم فرو گذاشت نخواهد فرمود آنرا بلکه آنرا از عمل کرده
پس هر گاه که چنین باشد پس ناچار باشد از امر و نهی باز از ثواب و عقاب تا متمیز شود
محسن از مسیء و مطیع از عاصی پس این احوال فی الحقیقه دال اند بر صحت قول مبدا و معاد
ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم
عن آیاتنا غافلون بدرستی آنانکه امید ندارند دیدن جزای ما را یعنی منکرند
آخرت را که محل جزا و مکافات و خشنود شدند بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا
و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیدند
و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که
گویا هرگز ایشان را از آن رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل

رحیل

فرو خواهد کوفت وآنان از آیات کتاب ما باز نه دلا بل صنع ما باز ایچ قاطعه ما نا آگاه
و بخبر اند علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير خود آورده که مراد از آيات اينجا امير المؤمنين
و باقي ايمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين اند و دليل برين آنکه امير المؤمنين
عليه السلام فرموده که حق تعالي را آيتي از من بزرگتر نيست و حجج قاطعه نيز ايشانند
علي امير المؤمنين صرعه اي حجة قاطعه بر اين دلالت کرده که مخالفان که نظر بر زخارف
دنيا دوخته بودند از ايشان غافل بودند و بر احوال آنحضرت ديده عبرت نگشودند و حقوق
ايشان را ضايع ساختند و با ايشان نگذاشتند وآنحضرت در خطبه شقشقيه ايما
باين معني فرموده که اهل خلاف گويا اين آيت را از قرآن نشنيده بودند که تِلْكَ الدَّارُ
الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
مبغر هاهايد بجدا که شنيده بودند و در گوش گرفته وليکن زيب و زينت دنيا در نظر
خود در آورده بودند و حلي و زيور آن در نظر ايشان شيرين شده نظر از امور اخروي
دوخته وو بال آن را براي خود اندوخته اند أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آن گروه که ياد کرده شد جاي بودن ايشان آتش دوزخ است بآنچه بودند که کسب ميکردند
از معاصي يعني شرك و کفر و نفاق و مخالفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ بدرستي که آنانکه
ايمان آوردند و بکردند کارهاي شايسته يعني استکمال نمودند از جهت قوت نظريه
واهتمام ورزيدند از قبل قوت عمليه باشتغال کردند دلها و ارواح خود بتحصيل
معرفت باز جوارح خود را بخدمت تا اشتغال نمودند ديدهاي ايشان باعتبار و گوشهاي
ايشان بکلام پروردگار و زبانهاي ايشان بذکر کردگار و ساير اعضاي ايشان بطاعت
ملك جبار اين بندگان شايسته راه نمايد پروردگار ايشان در آخرت بنور ايمان ايشان
براه بهشت يا بسبب ايمان ايشان راه نمايد بسلوك سبيلي که مؤدي باشد بادراك حقايق که
ميرود از زير مساکن ايشان جويهاي آب رحمت در بوستانهاي با ناز و نعمت دَعْوَاهُمْ
فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
خواندن بهشتيان مرخدا را در بهشت وقتي که آنچه آرزوي ايشان باشد طلبند آنست
که گويند بپاکي ياد ميکنيم ترا بار خدايا و اين ذکر بجهت تلذذ بود نه براي عبادت

وچون

وچون اين کلمه گويند آنچه مشتهاي ايشان بود نزد ايشان حاضر گردد و در وداع ايشان
بريکديگر در بهشت باد ورود حق باتحيت ملايکه بر ايشان سلام بود وآخر دعاي
ايشان آن باشد که گويند حمد مر خداي را که پروردگار عالميانست و گفته اند چون
مؤمنان ببهشت در آيند انوار عظمت و کبرياي حضرت عزت مشاهده نمايند
زبان بنعت جلال و تسبيح ملك متعال بگشايند و ملايکه با حق سبحانه و تعالي
بر ايشان سلام کنند با نواع کرامات و علو مقامات مشرف کردند وظايف حمد
وثناي الهي بجاي آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمايند و هر آينه لذات تسبيح
وتحميد ايشان از جميع لذتهاي بهشت خوشتر آيد در عيون المعاني آورده که يکي
از بزرگان حرم محترم سيد عالم صلي الله عليه وآله وسلم بندا سيري را سبك کرد تا بند
وآن اسير بگريخت حضرت خبر يافته بر تخفيف کننده نفرين کرد حق سبحانه وتعالي
آيت فرستاد وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ
فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ واگر تعجيل کند خداي تعالي
براي مردمان باجابت دعاي بد چنانچه شتافتن ايشانست بسرعت اجابت دعاي
خير هر آينه گزارده شود بسوي ايشان اجل ايشان وهلاك شوند يعني اگر ما دعاي
بد ايشان را بزودي اجابت کنيم چنانچه دعاي خير ايشان را استجابت ميکردانيم
ايشان زود هلاك شوند بعضي مفسران بر آنند که کفار بنزول عذاب استعجال مينمودند
اين آيت آمد که ما در عذابي که ايشان ميطلبند تعجيل نکنيم پس ميگذاريم آنرا که اميد
ندارند ديدن جزاي ما را يعني بحشر منکر وند با لقاي رسيدن ما در روز بعث ونشور
چه رجا بمعني خوف نيز مي آيد در بي راهي ايشان يعني بطر نواستدراج مهلت ميدهيم
ايشانرا تا در ضلالت سرگردان سير وند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا عدا
أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَٰلِكَ
زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وچون برسد بآدمي سختي و رنجي مراد مطلق کافرست
يا وليد مغيره يا عتبة بن ربيعه و بر هر تقدير چون ضرري بوي رسد بخواند ما را
باخلاص وقتي که تکيه کرده باشد بر پهلوي خود يعني صاحب فراش بود از آن رنج
يا نشسته يا ايستاده و فايده ترديد تعميم دعا باشد در جمله احوال براي اضافه آلام

ومضارّ پس چون برداريم وبيرون بريم ومضرت او را بجهت اخلاص او در دعا
برود بر همان راهي كه بوده از كفر يا بكند راز موقف دعا وديگر بدان رجوع نكند
گوئيا كه او نخوانده است ما را بدفع كردن رنجي كه بدو رسيده بود همچنين آراسته
شده است مر اسرافكنندگان را كه از حد تجاوز نموده اند آنچه هستند كه از استغراق
در ملاهي واعراض از قبول اوامر ونواهي ميكنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِينَ • وبدرستي كه ما هلاك كرديم اهل قرنها را پيش از شما اي اهل مكه آنهنگام
كه ظلم كردند بتكذيب پيغمبران وحال آنكه آمده بودند بديشان رسولان ايشان
بحجتهاي روشن يا معجزهاي ظاهر ونبودند ايشان كه ايمان آرند اگر هلاك نشدندي
وزنده ماندندي بجهت فساد استعداد ودر يافتن خذلان الهي ايشان را همچنين
كه ايشان را جزا داديم بهلاك ايشان شد بجهت تكذيب رسل جزا خواهيم داد گروه
مشركان از اهل مكه كه تكذيب پيغمبر ما ميكنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ
مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ • پس ما گردانيديم شما را اي گروهي كه محمد صلعم
بشما مبعوث خليفهاي گذشتگان در زمين پس از قرونی كه هلاك شدند
تا به بينيم در صورت شهادت بعد از آنكه دانستيم در غيب كه شما چگونه عمل خواهيد كرد
از خير وشر تا با شما بمقتضاي اعمال شما معامله كنيم ان خيرا فخير وان شرا فشر
در خبر است كه بعضي از كفار قريش با حضرت رسالت پناه صلعم گفتند آيتي بيار كه
همه اهل عرب را از عبادت لات وعزي باز ندارد وذم بتان در آن نبود چون حق سبحانه
وتع فرموده كه وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ
بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ
أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ • وچون
خوانده شود بر مشركان مكه آيتهاي ما يعني قرآن در حالتي كه واضح است گويند آنانكه
اميد ندارند رسيدن بما يا نمي ترسند از وعيد ما يعني مشركان بعد از شنيدن
قرآن پيغمبر را صلعم ميگويند بيار قرآني بجز اين كه بر ما ميخواني يعني كتابي كه
در وي ذكر بعث وحشر وثواب وعقاب ومعايب آلهه ما نباشد يا آنكه تبديل كن قرآن را

يعني بجاي آيت عذاب آيت رحمت وضع كن وعلي بن ابراهيم رحمه الله آورده در تفسير
از ابي عبدالله ع يعني بند بل كن آنچه در شأن امير المؤمنين ع بغير او وغرض ايشان آن بود
كه آنحضرت متابعت ايشان كند وايشان او را الزام كنند بسبب حسدي كه قريش را
بود حق تعالي فرمود كه بگو با ايشان كه نميرسد ونه روا نيست مرا آنكه تبديل كنم قرآن را
از قبل نفس خود يعني بخود نميتوانم كه قرآن را تغيير كنم ودر آن زياده وكم تصرف نمايم
متابعت نميكنم واز پي نميروم مگر آنچه را كه وحي كرده شود بسوي من از حضرت
حق سبحانه وتعالي بي زياده ونقصان از اوصاف وامامت امير المؤمنين ع وغير آن
بدرستي كه من ميترسم اگر عاصي شوم در پروردگار خود بتبديل قرآن عذاب
روز بزرگ را كه قيامت قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ
فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ • بگو اگر خواستي خداي تع نخواندمي
آنچه بر من منزل شده است بر شما ونه نيز شما را دانا كردي خداي تع بقرآن پس از فضل
ورحمت اوست كه مرا امر كرد بخواندن وشما را دانا ساخت بفهم آن وبدرستي كه من درنگ
كردم عمري دراز در ميان شما كه مقدار چهل سال بود پيش از نزول قرآن يعني در آن مدت
كه مبعوث نبودم نه من قرآن مي خواندم ونه شما بدان دانا بوديد آيا پس چرا در نمي يابيد
وتعقل نميكنيد كه كسي چهل سال در ميان شما بوده واو را ممارست علمي نبوده وبا عالمي
مصاحبت نفرموده كلامي بر شما ميخواند كه فصحاي عرب از جمال بلاغت او حيرانند
وبلغاي علم وادب از كمال فصاحت آن انگشت تحير بدندان وحيرانند بتامل در آن
صورت استدلال ميتوان نمود براي آنكه القاي كلامي چنين از مردي چنان خارق
عادت پس قرآن كه مشتمل است بر علوم اولين وآخرين معجزه رسالت ووسيله دلالت
باشد مضمون آيت سابق آن بود كه من افترا نميكنم بر خداي تع در تغيير وتبديل قرآن
وشما افترا ميكنيد كه قرآن را كلام من ميدانيد فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ • پس كيست ستمكارتر از كسي كه افترا كند وبربندد
بر خداي تعالي دروغي يا تكذيب كند آيتهاي او وبدان كافر شود بدرستي كه نجات نيابند
جرمكاران يعني كافران ومفتريان وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ
يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ • و میپرستند بیرون خدای هم چیزی که ضرر نرساند
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او
صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد
و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید
جلب نفع و دفع ضر او را پرستند و میگویند عبده اصنام این بتان شفیعان ما اند
نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست
مینمایند تا مهمات ما را کفایت کند یا اگر فرضاً بعث و حشر باشد چنانکه معتقد
مؤمنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند بگو آیا خبر
میکنید خدا را بآنچیز که نمیداند در آسمانها و نه در زمین انتفای علم بجهت انتفای
معلوم است یعنی شما میگوئید که خدا را شریک هست نعوذ بالله و اثبات شفاعت
بتان میکنید و خداوندی که عالمست بجمیع معلومات از جزئیات و کلیات این را
نمیداند پس معلوم شد که او را شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمهٔ یعلم
صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی
شریک با وی پاکست خدای و برترست از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ
النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ • و نبودند آدمیان مگر امت یگانه یعنی موجود بودند بر فطرت یا متفق
بر دین حق و آن در عهد آدم بود تا قابیل هابیل را بکشت یا بعد از واقعه طوفان
که بجز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا بر ضلال در زمان فترت که از انبیا علیهم السلام
کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند به پیروی هوا و امور باطله یا متفق بودند
بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین
اسمعیل ع متفق بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن یحیی که احکام جاهلیت
اختراع کرد و اگر نه کلمه ایست پیش رفته از پروردگار تو علی بن ابراهیم رحمه الله گوید
یعنی حکم ازلی واقع شده که ایشان اختلاف کنند و مبعوث شوند در میان ایشان
انبیا علیهم السلام و از پس ایشان ائمه هدی علیهم السلام هر آینه حکم کرده شدی میان
ایشان در آنچیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب پامردی و مبطل

هلاک

هلاک شدی و محو نماندی وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ
لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ • و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان
مکه چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله معجزه از پروردگار او از معجزاتی که ما
میطلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور
خواهد شد ان شاء الله پس بگو در جواب ایشان که چنین نیست که علم غیب مر خدا راست
شاید که در ضمن آیتهای مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز دارد نزول آن را پس شما انتظار برید
نزول مقترحات را امر تهدید و وعیدست بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم تا به بینم
که عذاب بشما می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً
مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ
مَا تَمْكُرُونَ • و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را نعمتی پس از بیماری که رسیده باشد
بدیشان با فراخی بعد از تنگی و قحط چون در نگری مر ایشان راست مکری در آیتهای ما یعنی
طعن کنند در آن و در باره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای
قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازاله آن بلیت نمود بقدح
کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناه صلعم مشغول شده بمکابره و حیل اشتغال نمودند
حق سبحانه و تعالی فرمود که بگو ای محمد که خدای تعالی زودترست از شما در رسانیدن
جزای مکر بشما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما ارزانی خواهد کرد بدرستی که
فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه مینویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه
تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام
تحقیق مقامست هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ
بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ
مِنَ الشَّاكِرِينَ • اوست آنکه میراند و قدرت میدهد بر قطع مسافت شما را در خشکی
بر مرکب بری چون اسب و شتر و در تری بر مرکب بحری چون کشتی و زورق تا چون باشید
در کشتی و کشتیها میروند با آنانکه در ویند ببادی خوش که نرم میوزد و التفات از عدول
از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوئیا این صورت تذکره ایست غیر مخاطبان را تعجب

از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان که بباد راست که بر اندازه صلاح
کشتی میوزد میرود و شادمان شده اند ایشان بآن باد ناگاه آید بدان کشتی بادی
سخت که دریا را در شور آورد و بیاید بدیشان موج دریا از هر مکانی یعنی از چپ و راست
و پیش و پس کشتی موج در آید و یقین کنند آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشانرا از همه
جوانب بخوانند خدا را که کشف آن بلاها از ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند برای
خدای تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند
و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد بعضی گویند که این نه ایمان اخلاصی است
لیکن از جهت علم است بآنکه نجات نمیدهد درین حالت مگر خدای تعالی پس این
جاری مجرای ایمان اضطراری است ابو عبید گوید که مراد ازین دعا آهیا شراهیا است
که تفسیر او یا حی یا قیوم است روایت که یکی گفت مر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
را علیهما السلام که چیست دلیل بر اثبات صانع فرمود که صنعت تو چیست گفت تجارت دریا
فرمود که تو وصف کن که حال تو در دریا چگونه می بود گفت یکباری سوار شدم بر کشتی
پس آن شکسته گشت و من خود را نگاه داشتم بر لوحی از الواح کشتی و بادی سخت از اطراف
و جوانب میوزید آنحضرت فرمود که هیچ در دل تو تضرعی و نیازی پیدا شد گفت بلی
فرمود که خدای تو آنست که در آن وقت تضرع و نیاز بوی عرضه میداری و آن
درماندگان در دریا در آن حال گویند که اگر ما را نجات دهی ازین اهوال و بلاها هر آینه
باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجیهم اذا هم یبغون فی الارض
بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ثم الینا مرجعکم
فننبئکم بما کنتم تعملون • پس چون باز رهاند ایشانرا از آنچه میترسیدند
چون به ساحل رسیدند ایشان ازاستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کارها که بر آن بودند
از شرک و فساد بغیر حق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق تاکید است یعنی فساد ایشان
بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطلند ای مردمان جز این نیست
که ستم شما بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بد میکند بیخ و بنه
با خود میکند روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا پس بسوی ماست بازگشت
شما است در قیامت پس خبر کند خدای تعالی شما را بآنچه هستید که عمل میکردید

الناس

منل

و مناسب آن بادلیست خواهد داد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء
فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض
زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او نهارا
فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون •
جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضای آجال و ادبار آن بعد از اقبال
یعنی بآن که فرو فرستادیم آنرا از آسمان بالا از زمین بیامیخت بآن آب گیاه رسته از زمین
از آنچه می خورند آدمیان چون حبوب غذائیه و ثمار و بقول و از آنچه میخورند چهارپایان
چون گیاهای تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه خود را و آراسته شد بگلهای
گوناگون و ثمرات رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین آنکه ایشان قادرند بر درو
گیاه و چیدن میوهای آن ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی
در رسید در شب یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه بآنچه درو کرده باشند
بالاستیصال برکنده گویا که هیچ نبود دیروز همچنین که درین مثل تفصیل کردیم
جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را برای قومی که تفکر کنند در ضرب
المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال
و ظهور ادبار بعد از فوز اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت
خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت و آخر تیرگی و کدورت
مبدا دنیا نیز نوازش دولت و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت و گفته اند دنیا
مثل به آب بارانست و مثل مال جهان و در وجه شبه مال دنیا بآب باران سخنان
گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن بآب باران از آن
رویست که باران بحیله و تدبیر آدمی فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی
روی نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی
و قسمت لم یزلی بدست آید رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده اند دیگر آنکه آب باران
مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید
و مدتی بیکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از و انقطاع یابد
مال دنیا نیز بسبب بقا و جواز در دست بدست روان کردن پسندیده و مقبول باشد

بجلد

وچون در مضیق بخل وامساک خسیسان بماند نکوهیده ومذموم بود ودر عشرات
حمیدی آورده که وجه مماثلت آنست که چون باران باندازه آید وبقدر حاجت
نازل گردد سبب آسایش آدمیان وآرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد
واز حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم وسرگردانی بنی آدم شود پس پیغمبر
گوید باران که رحمتست زیادتی بقطره زحمتست مال دنیا نیز تا بقدر احتیاج برای
مقاصد دین ودنیا بنجاح مقرون گردد وفواید آن بدور ونزدیک برسد وچون
روی بازدیاد نهد وخزانه وانبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی ووسیله تفاخر
برادانی واقاصی شود إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ ودیگر آنکه آب باران چون
بنهال گل رسد لطافت وطراوت آن بیفزاید وچون بخار بن گذرد حدت وشوکت
او زیاده کند مال دنیا نیز چون بصلحا رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح
للرجل الصالح واگر بدست مفسدی افتد مایه فساد وعناد او وروی بازدیاد نهد
وگفته اند چون آب باران بر زمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف وجوانب روان گردد
ومال دنیا نیز یکجا قرار نگیرد وبا کس آرام نپذیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد
وهرگز با یکی عقد مواصلت نبندد ونه عهد او را وفائی ونه وفای او را بقائی
ودر تیسیر آورده که حق سبحانه وتعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفات
بلکه برای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات چنانکه فرموده
رسول الله صلعم که هرگاه سیدی خانه ساخت ومایده گسترد وفرستاد داعی را
پس هرکه اجابت کرد دعوت او را در میرود در خانه واز مایده میخورد وسید از و
خشنود میگردد وهرکه اجابت نکرد ونرفت ونخورد رضای سید حاصل نکرد
پس اینجا حق تعالی سید است ومایده جنت وداعی حضرت رسالت صلعم وآنحضرت
فرموده که هیچ روزی نیست که آفتاب طالع شود الا دو فرشته منادی میکنند چنانکه
بهمه خلایق میشنوانند که ای مردمان بیایید بسوی جنت پروردگار خود چنانکه
فرموده وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وخدا
میخواند بندگان خود را بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند بعملی که موجب
دخول بهشت بود وبهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن

بالتحیة

٢٦٧

بالتحیة بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه وتعالی باشد واضافه
بهشت بدو بجهت تعظیم جنان چون اضافه بیتی برای تکریم آن واطلاق اسم سلام
بر خدای تعالی آنست که سالم است از فنا وتغیر واز جمیع صفات نقص وحدوث از ظلم
وجهل وعجز وقادر است بر تخلیص اهل اضطرار از مکاره وآفات در فصول فرموده
که حق سبحانه وتعالی میخواند از سرای که اولش بکا واوسطش عنا وآخرش فنا است
بسرای که مبداش عطاست ومیانه اش رضاست ومنتهایش لقا که مقام قربت همدا
بهشت میخوانند وراه مینماید هرکرا میخواهد آنانکه اجابت کردند وسر از طاعت
نه پیچیدند بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد وآن اسلام است یا طریق
اهل بیت علیهم السلم چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که آن طریق معرفت
امامت است وابو عبد الله ع فرموده که صراط مستقیم امیر المؤمنین است علیه السلم
که متابعت او طریق نجاتست دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناه صلعم وهدایت
خاص است وابسته بتوفیق حضرت الهی چنانچه پیر هراة فرموده که همه را میخواند
اما آنانکه را برسند قبول نشانند یعنی بسبب اطاعت وفرمانبرداری مقبول درگاه
میگردند وبنافرمانی مردود بارگاه میشوند لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ
وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
مر کسانی که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند مثوبت حسنی وپاداش نیکوئیست یعنی
بهشت وافزون از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرمایند گویند حسنی جزای حسنه است
یکی بیکی وزیاده آنکه یکی را ده دهند یا بیشتر یا حسنی مغفرتست وزیاده خشنودی
حضرت عزت یا زیاده محبتست در قلوب عباد وگفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت
مرور کند وهرچه خواهند بر ایشان بباراند واز امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده اند
که آن غرفهایست که ساخته شده از یک لولو وعلی بن ابراهیم رحمه الله آورده که روایت
کرده ابو الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم که حسنی بهشتست وزیاده دنیا
یعنی آنچه حق سبحانه وتعالی عطا فرموده ایشان را در دنیا حساب نخواهد نمود از ایشان
در آخرت وثواب دنیا وآخرت در ایشان جمع خواهد فرمود وبه نیکوترین پاداش خواهد نمود
ونپوشیده نگرداند روهای بهشتیان گردی وغباری ونه خواری بسبب جوع وفقر

سید نام

وخوف یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد آنگروه محسنان اهل بهشتند ایشان
در بهشت جاوید مانند کاتند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال
پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ مزورا او که در صدد زوال و فناست وَالَّذِينَ
كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا
أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و پاداشت آنانکه کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق و خلاف پاداشت بدی
بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بران و بپوشد ایشانرا خواری و رسوای یعنی آثار
مذلت بر ایشان هویدا گردد نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد گوئیا پوشیده شده است رویهای ایشان
بپارهای از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و
اندوه چون شب هم روایت ابو الجارود است از ابی جعفر علیه السلام که اینان اهل
بدع و شبهات و شهوات اند که رو سیاه کردند و این گروه ملازمان آتش دوزخند
در ان آتش جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ
مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ و بترسید از روزی که حشر کنیم مکلفانرا و بعد از انهم ایشانرا
پس گوئیم مر آنانرا که شرک آوردند باستید بر جایگاه خود شما و شریکان شما که بودند
پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان
ایشان و ببریم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت
خود فرمودند حق سبحانه و تعالی بتانرا بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام
نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید أَفَرَأَيْتَ
مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را به
به پرستش خود امر کردید بتان گویند فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا
عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ پس بسنده است خدای تعالی گواه میان ما و شما بدرستی
که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

یفترون

يَفْتَرُونَ در ان مقام بیازماید یعنی بیابد و بچشد هر نفسی جزای آنچه از پیش فرستاده
از اعمال یعنی نفع و ضرر آن معاینه بیند و بازگردانیده شوند همه نفسها بسوی
ثواب و عقاب خدای تعالی خداوند ایشان در حقیقت یا متولی امور ایشان
براستی و گم گردد از کافران آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال
آنکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ
يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو کیست که شما را روزی میدهد
از آسمان که باران می باراند و از زمین گیاه می رویاند یا کیست که خداوندی کند
گوش او دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد و کیست که
بیرون آورد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه است یا دانه و بیرون
آرد مرده را که نطفه است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات و کیست که تدبیر کند
کارهای عالم را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سؤالها کافران از غایت
وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند پس گویند در جواب که این همه کند
الله است و چون این اقرار بزرگتر حجتیست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است
پس بگوی ای محمد مر ایشانرا که بعد از این اقرار آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی
و بتانرا شریک او میسازید فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس آنکه او را این صفتها باشد الله است پروردگار شما که ثابتست
ربوبیت او را ثباتی که شک را در ان مدخل نبود پس چه چیز است بعد از راستی میان
حق مگر گمراهی چه ثابت و محقق شد وجود واجب بحق و آنچه جز اوست ممکن لذاته است
و دعوی الهیت ممکن باطل و واجبست که واجب الوجود یکتا باشد در ذات و صفات
و در جمیع اعتبارات پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک
كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همچنانکه ربوبیت
حق او را سزاوار است سزاوار شد حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه
بیرون رفتند از دایرهٔ اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود برای آنکه ایشان ایمان
نمی آرند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ

یعیده

فأنّى تؤفكون • بگوای محمد آیا هست از این شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدا
می پرستید کسی که آغاز کند و بیافریند خلق را پس بازنده سازد ش بعد از موت
وچون کفار ابدا مقر بودند و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان
اعتراف نمی نمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که بگوای محمد که خدای تعالی بآغاز بیافریند
خلق را پس بازنده سازد ش بعد از فنا پس از کجا گردانیده می شوید از راه راست
قل هل من شركائكم من يهدي إلى الحق قل الله يهدي للحق أفمن يهدي إلى الحق
أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون •
بگو آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید کسی که ارسال رسل و انزال کتب
و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند بسوی حق
که دین اسلام است بگو خدای تعالی راه نماید خلق را بآنکه پیغمبر را بفرستد و بعد ازو
نایبان وی آیا هر که راه نماید خلق را بآنکه پیغمبر را بفرستد و بعد از وی نایبان وی
آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود که او محمد است و
آل محمد صلی الله علیه وعلیهم بعد از وی همچنانکه علی بن ابراهیم آورده یا آن کس که راه
نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را مع ذلک متولی پذیر نباشند و هم او آورده که
آنان قریش اند و غیر ایشان که مخالفت اهل بیت کردند بعد از آنحضرت پس چیست
وجه بوده است شما را چگونه حکم میکنید که برابری میدهید قادر و عاجز را یا
معصوم و غیر معصوم را وما يتبع أكثرهم إلا ظنا إن الظن لا يغني من الحق
شيئا إن الله عليم بما يفعلون • و پیروی نمیکنند بیشتری از کفار یعنی رؤسای
ایشان یا مراد با کثر جمیع باشد در معتقدات خود مگر گمانی را که مستند است بخیالات
واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق یا مدعیات
باطله که از اسلاف خود شنیده اند بدرستی که گمان بی نیاز نکرداند کسی را از علم و اعتقاد
درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند ظن کفار آن بود که
بتان ایشان از شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند
و بازندارد از عذاب حق تعالی چیزی را بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وما كان هذا القرآن أن يفترى

۷۴۹

من دون الله ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل الكتاب لا ريب فيه
من رب العالمين أم يقولون افتراه • و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل
اعجاز آنکه بربافته شود و کسی نواند گفت بجز از خدای تعالی یعنی روا نیست که این سخن
مفتری باشد ولیکن خدای تعالی فرستاد او را برای تصدیق آنچه بود پیش از وی
از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و برای بیان آنچه بر شما
نوشته شده از اوامر و نواهی و نیست شکی در وی و شاید که باشد چه منزلت از
پروردگار عالمیان اما کفار بدین عمل گروند بلکه میگویند بر بافته است این کلام را
محمد از خود قل فأتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم
صادقين • بگو اگر این سخن را بر میتوان بافت پس بیارید شما و بربافید سوره مانند آن
در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهورید بنهایت و سرآمد
دوران و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمایید و بخوانید برای معاونت
خود در اتیان سوره مثل قرآن هر کرا توانید که از و یاری خواهید بجز خدای تعالی
تا شما را مدد کاری کند و بیاورید مانند قرآن اگر هستید راست گویان که محمد از خود
میسازد بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله كذلك كذب
الذين من قبلهم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين • کافران نگرویدند بنا
بلکه تکذیب کردند و منکر شدند بآنچیزی که فرا رسیدند بدانش آن یعنی ساکت
بودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر
در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان
معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان بأسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه
ندانسته در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب
وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن بجز ندامت حاصل نخواهد
و آن ندامت نفع نخواهد کرد همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیاء
خود را آنانکه بودند پیش از ایشان پس درنگر و ببین که چگونه بود انتهای ستمکاران
و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد درین آیت تسلیه
حضرت رسالت صلعم و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است ومنهم من يؤمن

به

وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ • و از ایشان کسی که تکذیب میکنند
کسی باشد که منکر بود بقرآن یا رسول و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که
حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که منکر بود بآن از فرط
جهل و غایت نادانی و پروردگار تو داناتر است به تباه کاران یعنی آنها که مصر اند
بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن
یا رسول و از کفر توبه میکنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده
بر شقاوت کفر و مخالفت بمیرند در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده بروایت
ابی الجارود از ابی جعفر ع که مراد ازین طایفه که بر شقاوت کفر و مخالفت بمیرند
دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه و علی بغضهم لعنة الله وَإِن كَذَّبُوكَ
فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ • و اگر
تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از جانب ایشان نا امید شوی پس بگو
مراست جزای عمل من و مر شماراست پاداشت عمل شما شما بیزارید یعنی دست شما بری
از آنچه من میکنم شما را بعمل من مؤاخذت نخواهند کرد و من بیزارم از آنچه شما میکنید
یعنی مرا بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی از علما گویند که این آیت بآیة السیف منسوخ
و اهل تحقیق گویند که آیت قتال رفع نمیکند چیزی را از مدلولات این آیت پس منسوخ
نباشد وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ •
و از ایشان یعنی از کفار یا از یهود کسانی هستند که حالت نفرت و عداوت بحدی
رسانیده اند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام
شرع میآموزانی تا استهزا کنند بآن آیا تو میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است
یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی و اگرچه هستند با وجود کری در نمی یابند یعنی
با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی
که بصماخ او میرسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود
باشند پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ
وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ • و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل نبوت
و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز

از آیات

از آیات رسالت ندیده آیا تو راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان
چه آنکه قادر است که رد کند ایشان را بر حالت کمال الخالق قدره و قوی است و فنی که مستعد
آن باشند و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر تحقیق نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی
مقصود از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن
محرومند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده
و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود
مقصود ازین کلام تسلیهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چه طبیب هرگاه دید
مریضی را که علاج پذیر نیست اصلا از و اعراض میکند و بر ایشان نمیشود ازین زیرا که
تقصیر از مزاج است نه از صنعت و حذاقت إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ • بدرستی که خدای تعالی ظلم نکند و ستم روا ندارد در مردمان هیچ چیز
یعنی نکند حواس و عقول ایشان را و سلب ننماید از هیچکس را باین قبایح و منکرات ولیکن
مردمان ستم کنند بر نفسهای خود که اقدام نمایند باختیار برین مناهی و حس و
عقل که آلت ادراکست در آیات قدرت استعمال نمایند در ملاهی و منافع و فوائد
مدرکات از ایشان فایت گردد و بعذاب باقی مبتلا شوند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا
إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا
كَانُوا مُهْتَدِينَ • و یاد کن روزی که جمع کند خدای تعالی کفار را از موقف آرزو میکنند
بودن در دنیا و در قبر را ایشان کوتاه نماید گوئیا درنگ نکرده اند مگر زمانی اندک از
روز و چون از قبر برانگیخته شوند آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی هم دیگر را بشناسند
گوئیا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر
اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند بتحقیق زیان
کردند در حظوظ خیرات آنانکه تکذیب کردند مر لقای خدا را یعنی بعث و جزای الهی را
منکر شدند چه زیان و خسرانی بدتر ازین نمی باشد که حق تعالی شهادت فرموده بزیان
و خسران ایشان و نبودند راه یافتگان با ایمان و در رعایت مصالح این تجارت که شئی
شریف کثیر را بحبهٔ فروختند بچیزی خسیس اندک فانی مثل کسی که جوهری بی قیمت را
گمان کند که جوهر ثمینی نفیس است سرمایه را بدهد و آنرا بستاند بعد از آن نه مایه ماند

ونه سود و آنچه حاصل کرده باشد و بال باشد و زیان آنگاه ندامت را چه فایده
و حسرت را چه سود وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ
ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ و اکر بنمایم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از
عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر یا استوفی نمایم ترا قبل از اراده
تو بدانی که آن حوالت و واقع خواهد شد یعنی اکر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا
تو نیز ببینی پس بسوی ماست بازکشت ایشان و نزد آخرت بنمایم عذاب ایشان ترا پس خدا
بعد از اراده آن یا پس از توفی تو کواهست بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا
خواهند یافت و کفته اند احتمال دارد که مراد از انطاق جوارح ایشان باشد در روز
قیامت که آن عبارتست از شهادت خداوندست عز شانه وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ
رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و مر کروهی را از امم ماضیه فرستاده بود
که ایشان را بحق دعوت میفرمود پس چون آمد بدیشان رسول که مبعوث بود بدیشان
و تکذیب او کردند حکم کرده شد میان ایشان بعدل و راستی یعنی رسول نجات یافت
و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی از اجر
و ثواب رسول کم نکنند و در عذاب و عقاب مکذبان زیاده از استحقاق حکم نفرمایند
آورده اند که بعد از نزول آیت وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود
نمودند این آیت نازل شد وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و میکویند
کافران از روی استبعاد و استهزا کی باشد این موعود به وجه تمام و بنجی آید کو اکر
شما راست کویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله و مؤمنان که
اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ
أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ بکو مالک نیستم
برای نفس خود زیانی را و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای
خود مکر آنچه بخواهد خدای تعالی پس چکونه استعجال کنم در طلب ضرر برای شما و
نزول عذاب و عقوبت بر شما هر کروهی را وقتیست برای هلاک ایشان چون بیاید
وقت عذاب ایشان پس واپس نیایند از اجل خود اندک زمانی و پیشی نکیرند بر آن
تقدیم مشرکان با آنکه ساعت بساعت عذاب آلهی فرود آید و شآمت تکذیب

در روزکار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ بکو
آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا اکر بیاید بشما عذاب خدای تعالی که بنزول
آن تعجیل میکنید بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب یا در روز که زمان اشتغال طلب
معیشت است مرا نه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بر این منوالست چه
چیز را شتاب میکنید از عذاب یعنی کدام نوع از عذاب را میطلبند کناه کاران
یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایمست آورده اند که چون این آیت نازل [شد]
کفار کفتند ما باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اکر بما فرود آید بآن ایمان آریم
آیت آمد أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ آیا بعد از
استعجال چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید ایمان آورید بوی پس کویی با ایشان [دع]
آیا اکنون ایمان می آورید و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا بعذاب
یعنی بنزول آن شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ
إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بعد از نزول عذاب مر آنها را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب — پس کفته شود هم
که ایمان بعد از نزول عذاب مقبول نیست بچشید عذاب جاویدی که الم آن دایم بود
آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمیدهند شما را مکر بآنچه بودید که همه عمر کسب میکردید
از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب با یهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت
بتجارت مکه رفته بود و چون بحرم رسید و طنطنه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوی که
میکنی بجدست یا بهزل و این کلام که میخوانی براستست یا بازی حق سبحانه و تعالی
آیت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
و خبری پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق است و راستست این و کفته
مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حقست یا نه در تفسیر علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که تحقیق خبر میکنند از تو اهل مکه در باب علی بن ابی طالب علیه السلام
که آیا امامت او درست و راستست جواب آمد که بکو آری بحق پروردکار من بدرستی که
امامت او حق است و درست و راست یا دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق

ورا ست برقول اول و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز
بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ
ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ و اگر باشد مر نفسی را که ستم کرده است بر خود
بکفر یعنی اگر کافر را باشد آنچه در زمین است از مال و متاع هر آینه فدا دهد
بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و بپوشند پشیمانی خود را از اتباع و هوا
خود که بنا داد از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب
و بر نطق قادر نباشند و بعضی گویند که دریابند الم حسرت و ندامت را در درونها
خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه
مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود آن هنگام که ببینند عذاب را و حکم کرده شود
میان مومنان و کافران یار و عتاد و اتباع با ظالمان و مظلومان بداد و راستی و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ بدانید آنکه بدرستی مر خدا راست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پس هیچ کار احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب
و عقاب قادر است بدانید آنکه وعده خدای تعالی در مثوبت و عقوبت راست است و
در آن خلاف ممکن نیست و لیکن بیشتر اهل کفر ظلم نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرورند
و از شناختن عقبی دور هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ اوست که زنده
گرداند و میراند و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده مردمان را بخطاب عام که ای مردمان
بدرستی که آمد بشما موعظه وصف فرموده قرآن را بچهار چیز اول اینکه از پروردگار شما
و مراد بآن زجر است از چیزی که سزاوار نیست همچو طبیب که منع میکند مریض را اولا از چیزی
که سزاوار نیست مضرت میکند او را و دیگر شفا و دوای مر آنچه که در دلهاست از امراض
جهالت و غوایت بجهت حصول عقاید صحیحه و اخلاق حمیده در وی بدل آنچه اضداد اوست
مانند طبیب که بمعالجه نصایح و ادویه نافعه او صحت باز می آید بر او مرض و باز میگرداند

واخلاط

و اخلاط محموده بدل اخلاط فاسده و دیگر راه نمونی بسوی حق که بسبب او زایل شده
ملکات ردیه که در ظلمت طبیعت قرار یافته بود و زنگ جهالت که در او مرکوز شده بود مر آن
نفس بصیقل هدایت صافی و روشن گشته و دیگر رحمت و مهربانی مر مومنان را بواسطه
آنکه نفس چون بدین درجات روحانیه و معارج ربانیه ترقی نمود ارواح ناقصان
مستفیض گشتند از انوار بالغه او مثل فیض نور از جوهر شمس بر اجرام این عالم و تخصیص
فرمود مومنان را باین رحمت زیرا که هر روح متوجه خدمت انبیا و مرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نتوانند شد تا آنکه استفاع کند از ایشان چنانکه هر جرمی
که هست چنان نیست که واقع شود در مواجهه قرص شمس که از نور او مستضی تواند گشت
القصه موعظه اشارتست بتطهیر ظواهر خلق از آنچه سزاوار نباشد و آن شریعتست
و شفا اشارتست بتطهیر ارواح از عقاید فاسده و اخلاق ردیه بتحصیل اضداد آن
آن طریقتست و هدی عبارتست از ظهور نور حق در قلوب صادقان و پاکان و آن
حقیقتست و رحمت اشارتست بکمال المراتب و اشراق بمرتبه که مکمل ناقصان گردد و
آن مرتبه نبوت و امامتست پس قرآن که نازل شده برای مردمان بیانی باشد جامع
جمیع این مراتب قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝
بگو شادی کنید بفضل خدای تعالی که قرآنست و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند
فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله یا فضل توفیق و رحمت عصمت یا فضل معرفت است و رحمت
توفیق دریافت آن یا فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان
و رحمت نجات از نیران در کشف الاسرار آورده که از وحی اشارت میفرماید ای بنده من
بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتمادی نیست جز بر فضل من
و کیمیائی نیست جز رحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مومنان فضل من و هر کسی
خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که
فضل رسول الله است صلعم و رحمت امیر المومنین ع پس باید که مومنان و شیعیان باین دو
شاد شوند که وسیله نجات و واسطه رفع درجات اند آن بهترست از آنچه جمع میکنند
دشمنان ایشان از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست و از ابو عبد الله علیه السلم

نیز منقولست این که فرموده فَلْیَفْرَحُوا شیعتنا هو خیر مما اعطوا اعداؤنا من الذهب
والفضة قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا
قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو مشرکان عرب را خبر دهید مرا از آنچه
فرستاد خدای تعالی برای شما از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلالست
پس شما ساختید و نام نهادید از آن روزی حرامی و حلالی یعنی بعضی از آن گفتید
حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی
گفتید که بر جمیع حرامست و بر جمیع حلال مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا
وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا بگو آیا خدای تعالی دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل یا بر خدا
افترا میکنید که میگوئید وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ
و چیست گمان آنها که بر میبندند بر خدای تعالی دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال
یعنی چه گمان دارند که خدای تعالی با ایشان چه کند در روز رستخیز که روز مکافات
و درین ابهام تهدید بزرگ و وعید عظیمست بدرستی که خدای تعالی خداوند رحمت
بر آدمیان بانزال کتب و ارسال رسل بدیشان و لیکن بیشتر ایشان سپاس داری نمیکنند
این نعمت را بانکار نبی و امام و مخالفت ایشان وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ
مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ
عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا
أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نباشی تو ای محمد در کاری از کارهای خود و نخوانی
از آنچه فرستاد خدای تعالی از قرآن و نکنید شما ای آدمیان هیچ کاری از کارها
مگر آنکه هستیم ما گواه یا نگاهبان آن وقتی که خوض میکنید و در می آیید در آن کار
و پوشیده نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خرد و یا هبائی در زمین
و نه در آسمان و نیست خوردتر از آن ذره قولی و فعلی و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوبست
در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ قولی و فعلی بنده از حق سبحانه
و تعالی پوشیده نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس
در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت

در تفسیر

در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هرگاه که
این آیت تلاوت فرمودی گریستی گریستنی سخت چه احاطهٔ علم الهی را بهر کلی و جزوی
دیده اند و پس و پیش و پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا إِنَّ
أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدانید بدرستی که دوستان خدا را هیچ
خوفی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد و نیستند ایشان که اندوهناک باشند
از فوت مطالب و مقاصد گویند مراد از اولیاء الله آنانند که مستغرق باشند در نور
معرفت جمال و جلال الهی یا آنانکه اعتقاد صحیح با اعمال صالحه جمع کرده باشند
در کشف الاسرار آورده که آنانکه عنوان شریعت و برهان حقیقت ظاهر ایشان با حکام
شرع آراسته و باطن ایشان بانوار معرفت افروخته و گفته اند اولیاء الله جماعتی اند
که با یکدیگر دوستی برای خدای تعالی کنند و دوستان خدا را دوست دارند و شیخ
مرحوم شهید قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده نقل از ابی محمد العسکری الحسن ع
علیه السلام که او از آبای عظام کرام خود علیهم السلام روایت کرده که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده روزی بعضی از اصحاب خود را که یا عبد الله دوستی در راه خدای
تعالی کن و دشمنی در راه خدای تعالی نمای و دوست دار برای رضای خدای و
دشمن دار برای رضای او که دوستی الهی حاصل نمیگردد مگر باین و نیابد مرد لذت
ایمان را و اگر چه نماز و روزه اش بسیار باشد مگر باین که گفته شد و مواخات و مودت
مردمان در روزی که شما در وی اید بیشتر از برای دنیاست مودت برای دنیا میورزند
و عداوت برای دنیا میکنند و این باز نمیدارد چیزی را از ایشان از عذاب الهی آن مرد گفت
یا رسول الله چگونه بدانم دوستی و دشمنی را در راه حق تعالی پس کیست دوست خدای تعالی
تا من او را دوست دارم و پس کیست دشمن او تا من او را دشمن دارم پس اشارت فرمود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین ع پس فرمود که آیا می بینی این را گفت بلی
یا رسول الله فرمود که دوست این دوست خداست پس دوست دار او را و دشمن این دشمن
خدای پس دشمن دار او را دوست دار دوست او را اگر چه کشندهٔ پدر و فرزند تو باشد
و دشمن دار دشمن او را اگر چه پدر یا فرزند تو باشد و لهذا حضرت صادق علیه السلم
فرموده که ولایتی لامیر المؤمنین احب الی من ولادتی منه و این قوم را خوف نیست

در موافقت عظام و اندوهگین نباشند از هول روز قیامت حق سبحانه و نعم در صفت
ایشان میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ این طایفه آنانند
که گرویده اند بعلم جا من عند الله و از انجمله تولا است باهل بیت رسول الله و تبرا از دشمنان
ایشان و هستند که پرهیزکاری میکنند از انچه خدای تعالی بر ایشان حرام ساخته
یعنی محبت با تقوی جمع میکنند مر ایشان راست مژدگانی در زندگانی دنیا یعنی در دنیا
که بر زبان پیغمبر صلعم در باب ایشان گذشته یا رؤیای حسنه است چنانکه مراد
با رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بینند و آنرا بشارت گویند یا آنکه
ملایکه مر ایشان را در وقت نزع مر ایشان را مژده هست در ان سرای و آن سلام ملایکه
باشد بر هر آنچه گویند که ولیه او و بشارت در دنیا شناخت و در عقبی نواخته
درین سرای سرور مجاهده و در ان سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و
قربی نیست بدگردانی سخنان خدایرا یعنی در وعدهای او خلافی نیست و علی
ابراهیم گفته در تفسیر خود که مراد ازین تغییر و تبدیل تغییر و تبدیل امامت
کند درو تغییر راه نداده و دلیل برین آنکه جای دیگر فرموده که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً
فِي عَقِبِهِ و مراد ازین کلمه امامت این تفسیر موعود به آنست رستگاری بزرگ
که در فهم هیچکس در نیاید و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ
إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد گفتار
کفار در اشراک در ربوبیت و تکذیب نبوت و قبول نا کردن امامت و مشاورت ترک
نعوذ بالله با سخنان که در خور داشت تو میگویند بدرستی که عزت همه مر خدا
دین را عزیز خواهد کرد ایند و نزا یاری خواهد داد و شنواست باقوال ایشان دانا بهوا
ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ بدانید که بتحقیق مر خدایراست هرکه
در آسمانهاست از ملایکه و هرکه در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشراف
ممکنات همه ازان او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را ازیشان نرسد

که دعوی

که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت
نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت
چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و میپرستند بجز از خدای تعالی شرکا
یا متابعت نمیکنند آنانکه بجز خدایرا می پرستند آنانرا که شرکا میگویند در حقیقت
زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه پیروی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمانرا
یعنی به بتان گمان شرکت خود برده اند و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند
در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان
استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست
و بس چنانچه میفرماید هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ اوست آنکس که بقدرت کامله ساخت برای
شما شب را تیره تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز راسایید و گردانید روز را
روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایید بدرستی که در آفریدن شب و روز و نور
و ظلمت ایشان مر اینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم مر گروهی را که بشنوند قرآنرا
بگوش هوش و در ان تفکر و تدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ گفتند جمعی از یهود و نصاری که فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی
ملایکه را بفرزندی گرفت نعوذ بالله پاکست و منزه خدای تعالی از گرفتن فرزند او
بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند یا بروقوت گیرد یا فقیری که
باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری
که نام را بولد اسم و رسم پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی
مطلق باشد و قدیم از جمیع مراتب اتخاذ ولد از و منتفی بود یا گوئیم ولد بعضی از والد
بر این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکنست و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود
غنی مطلق است پس احتیاج را بوی راه نباشد و اشارت ببیان غنای حق اینست که
مرو راست از راه مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و آنچه در زمین است
از بدایع سفلیات و هرگاه همه ملک و عبید او باشند پس چیزی از ینها نشاید که

ولد باشد او را زیرا که اب مساوی ولد می باشد در طبیعت بخلاف مالک پس باطل
میشود اینکه دعوی فاسده ایشانرا باین کذب نیست نزد یک شما ای مشرکان حجتی و برهانی
بآنکه خدای تعالی فرزند فرا میگیرد آیا میگویید بر خدای تعالی بدروغ و افترا آنچه نمی‌دانید
این توبیخ و تقریع است بر اختلاف و جعل ابناء و دلیل است بر آنکه قول بی دلیل در اصول
جهالت و در عقاید لابدست از دلیل و تقلید در وی جایز نیست قُلْ إِنَّ الَّذِينَ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ
الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ • بگو ای محمد بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند
بر خدای تعالی دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی رستگاری نیابند یعنی
از دوزخ نرهند و ببهشت نرسند مر ایشانراست برخورداری اندک در دنیی یعنی
دو سه روزی مهلت دارند و سهل و صحی که بگذرند و بگذارند پس بسوی ما باشد
بازگشت ایشان پس بچشانیم ایشانرا عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بسبب آنکه بودند
که بکتاب و پیغمبر و اسلام کافر می‌شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ
إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ
وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ •
و بخوان بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه خبر نوح پیغمبر ع یاد کن چون گفت
مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند ای گروه من اگر هست که بزرگ شده و گران گشته
بر شما اقامت یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح ع
نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشان تحمل کرد و چون
جفای قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما
و پند دادن من مر شما را بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی و قصد نمودن
راه میر بخانید پس بر خدای تعالی توکل کردم نه بر غیر او و در دفع کید شما و ضرر من
پراکنده بر کرد آیید و محکم سازید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر او یا جمع کنید خدا
امر اراد و روسای قوم اند و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق
میدانید نعوذ بالله ملخص آیت آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس باید که نباشد
کار شما در قصد من پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید

یعنی بکنید

یعنی بکنید بمن کار آنچه اراده شماست و مهلت مدهید مرا تا خلاصی یابید از شغب
مقام و محنت کلام نص این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت
قدم بوده و وثوق فی تمام بنصرت ملک علام داشته و معلومست که امت او بدین
پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان از خذلان ابدی در یافته از قول وی
اعراض نمودند و او فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ • پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمائید
پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد
نیست مزد من برین دعوت مگر بر خدای تعالی و او مرا بران ثواب خواهد داد خواه
شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید که نفع و ضرر شما عاید خواهد شد اگر ایمان آرید
بسلامت مانید و ببهشت روید و اگر نیارید هلاک شوید و بدوزخ پیوندید و
فرموده شده ام بآنکه باشم از گردن نهندگان مر حکم خدا را پس خلاف حکم کنم و اجر
رسالت خود از غیر بجویم و من مامور و بی غرض در امر شما فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ
فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ • پس بدروغ داشتند قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او
بعد از الزام حجت بر ایشان پس ما نجات دادیم نوح را ع از غرق شدن و آنانرا نیز که
با او بودند در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث و
گردانیدیم اهل کشتی را باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان و غرق کردیم بطوفان
آنانرا که تکذیب کردند آیتهای ما را که با نوح بود ع از معجزات او پس در نگر ای بیننده
بدیده عبرت و بین چگونه بود عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح
درین آیت هم از تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هم تهدید اهل کفر و ضلال
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ • پس برانگیختیم
از پس نوح ع فرستادگان بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد
و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را علیهم السلام بقوم ایکه و اهل مدین
پس آمدند رسولان ما باستان خود بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح مبینی پس نبودند

امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بسبب آنکه تکذیب کرده بودند
یعنی نگرویدند بآن پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت
و بعد از بعثت نیز بر همان وتیره سلوک نمودند با ایمان نیاوردند بآنچیزی که
تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق مثل این مهری که بر دلهای مکذبان
از امم ماضیه نهاده بودیم که مهر خذلان بود همین مهر مینهیم بر دلهای از حد در گذرندگان
در تکذیب یعنی مکذبان قریش و احزاب ایشان ازین امت بسبب تکذیب ایشان ایشانرا
بخود باز گذاشتیم و لطف از ایشان برداشتیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ • پس بر انگیختیم
از پس این پیغمبران موسی بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلم بسوی ولید بن
مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او بآیتهای ما یعنی معجزهای
روشن چون عصا و ید بیضا پس گردن کشی کردند از قبول و متابعت نمودند و بودند
ایشان گروهی جرم ارتکاب کنان یعنی معاند بتکذیب انبیا علیهم السلم و جاحد بآیات کبریا
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ • پس آنهنگام که آمد بدیشان
سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی موسی ع بدیشان آمد و سخن حق بر ایشان القا
فرمود و معجزه بدیشان نمود گفتند از فرط عناد و تمرد بدرستی که آنچه تو آورده و
معجز نام کرده هر اینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ
أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ • گفت موسی علیه السلم مر قایلان این قول را آیا میگوئید
شما مر سخن راست و معجز روشن را آنهنگام که بشما آمد که این سحر است آیا سحر است این که
من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست و فیروزی نیابند
ساحران و بمراد نرسند قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ
لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ • گفتند اشراف قوم فرعون
موسی را ع آیا آمدی تو تا بگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما بر آنچیزی پدران خود را
مراد عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری و باشد مر شما
مر دو را یعنی موسی و هرون را پادشاهی در زمین مصر و نیستیم ما مر شما دو را از تصدیق
کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ • و گفت فرعون جمعی از لشکریان

خود را

خود را بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی ع پس سحره را
جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز
موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
مُلْقُونَ • پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی ع گفت مر ایشانرا موسی
بیفکنید آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ
بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ • پس چون بیفکندند
جادوان حبال و عصی خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت در آمده بچشم مردم بشکل
مار نمود گفت موسی آنچه آورده اید شما آن جادوئیست نه آنچه من آورده ام و
فرعونیان آنرا سحر میگویند بدرستی که خدای تع بصلاح نیارد و تقویت نکند کار آنرا
و درین دلیل است بر آنکه سحر افسادست و رو کردن حقیقتی نیست مر او را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ • و ثابت کرداند خدای تع و از پیش برد حق یعنی آنچه
من بدان آمده ام از سخنان خود یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه
که با من فرموده و اگرچه نخواهند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق بجا نهد و
بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد فَمَا آمَنَ
لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ
لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ • پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبدا امر او مگر
فرزندان از قوم موسی علیه السلم و آنچنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمد
بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان
ایشان بوی گرویدند با وجود ترس از فرعون و ترس از گروه خود یعنی از پیران و روسا
قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه میترسیدند هم از فرعون
و هم از کسان خود و بعضی گویند ضمیر من قومه راجع بفرعونست و ذریت طایفه از
جوانان قوم او بودند که بموسی ایمان آوردند با وجود ترس از فرعون با مومن آل
فرعون و آسیه زن او و خازنه و زن خازنه و ماشطه او لیکن قول اول اظهرست
که ضمیر عاید بموسی باشد چه او اقربست و برهم تقدیر ترس ایشان آن بود که مبادا که فرعون
لعین عذاب کند ایشانرا یا رجوع کنند ابای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشانرا از

وبدرستی که فرعون متکبر بود وطاغی در زمین مصر وغالب بر اهل آن وبدرستی که
بود او از حد برندگان در کبر وسرکشی تا حدی که آن لعین دعوی ربوبیت کرد ونمود
وبنی اسرائیل را بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا
إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ۝ وگفت موسی ع مر این مؤمنان را وقتی که آثار خوف ایشان مشاهده نمود
ای گروه من اگر هستید شما که گرویده اید بخدای تعالی ودانسته اید که ایصال منافع
ودفع مضار از قبضه اقتدار اوست پس برو توکل کنید وکار خود را با او گذارید
اگر هستید گردن نهندگان مر احکام قضای او را که اوامر ونواهی اوست آورده اند که
این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است ومشروط
باسلام حصول آن ونظیر این آنست اگر بخواند ترا زید پس اجابت کن اگر قدرت داری
ومحققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف ورجاست از ما سوی الله بلکه
استغراق در بحر شهود مسبب وانقطاع از ملاحظهٔ اسباب وگفته اند تعلق دل
بحضرت قادر مطلق ونسیان غیر او یعنی خود را وغیر خود را قوتی وتاثیری اثبات نکند
بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل چون موسی علیه السلام
ایشان را بتوکل فرمود فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝
پس گفتند بر خدای تعالی نه بر غیر او توکل کردیم وبلطف او واثق شدیم وچون دعای
متوکل باجابت مقترنست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ای پروردگار ما مگردان
ما را محل عذاب برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان
معذب نشویم وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ وخلاصی ده ما را بمهربانی
وبخشش خود از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد وکید ایشان یا از ملاقات با ایشان
آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی ع واشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه
وتعالی فرعون گفت تا مساجد ومعابد که بر سر محلات ومیان اسواق ساخته بودند
خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه وتع موسی را ع فرمود تا
در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع
نشوند چنانچه میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا
وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ ووحی کردیم بموسی

وبرادر او هرون را علیهما السلام آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر
خانهای که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تعالی تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه
تخصیص معابد وتعیین قبله آن متعلق است بائمه قوم ودر آن محل امام ایشان
موسی وهرون بودند علیهما السلام ودیگر حکم کردیم که بسازید شما وبرادر وقوم شما
خانهای که گرفته اید مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه وموسی ع نماز بجانب کعبه
گزاردی وبپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد واقامت
صلوة تعلق بهمه دارد ودرین دلیل است بر آنکه جایزست صلوة ایشان در خانه خود
هرگاه که ترسند از ظالم وغیر او وبشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دینی ودرجات
عقبی توحید ضمیر مشیرست بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعتست وآنکه قربت
بسوی خدای تعالی وآن موسی بود ع که اصل بود در رسالت ودر تعظیم شان
بشارت ومبشر وشیخ ابوری رحمه الله گوید محتمل که خطاب بشر بپیغمبر ما صلی الله
علیه وآله باشد بطریق التفات ومعترضه بود مضمون بشارت آنکه همه زمین را
مسجد وطهور این امت کردانیدیم نه سایر امم را که ایشان مامور بودند بموضع معین
که رجوع بآنجا کنند در عبادت البته والله اعلم بمراده وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ
فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ
رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝
وگفت موسی در دعای خود ای پروردگار ما بدرستی که تو دادی فرعون وگروه او را
چیزی که بآن آرایش کنند از لباس وپیرایه ومتاع خانه وداده ایشان را مالها از نقود
وانعام وضیاع در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر که شهری بوده
در ولایت مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب وفضه وزبرجد بود همه
تعلق بفرعون لعین داشت وفرمان او در همه مواضع روان بود بدین سبب مالهای بسیار
بجهت تصرف قبطیان در آمده همه متمول ومتجمل شدند واین بر سبیل استدراج بود
سبب ضلال واضلال ایشان گشت چه بایستی که خدا را عبادت میکردند وشکر او
بجای می‌آوردند که در نعمت بر ایشان گشود ایشان بدل آن در کفر وعصیان می‌افزودند
حق تعالی بر اموال می‌افزود بطریق استدراج تا آخر ایشان بگیرد بدعای موسی علیه السلام

بعد از انكه در دعاي خود كفت اي پروردكار ما فرعون وقوم اورا مال وزينت داده
ديكرباره براي الحاح در تضرع تكرار كرد كه اي پروردكار ما ايشانرا اينها را داده
تا كمراه كردانند بندكان ترا از راه عبادت تو وبعبادت فرعون خوانند اي پروردكار
ما اثر محو فرست بر مالهاي ايشان يعني صورت آنرا محو ساز ومتبدل كن بجيزي ديكر
يا شوكت ايشانرا ابشكن قتاده كفته كه دينار ودرم ايشان همه سنك شد بر همان شكل
ونقشي كه داشت وسدي آورده كه تمام اموال ايشان از نقود واطعمه واشجار وانعام
همه سنك شد واين يكي از آيات تسعه بود وديكر موسي ع دعا كرد كه وسخت فركن
بر دلهاي ايشان يعني مهر خذلان بر آن نه تا سخت دل شوند پس ايمان نياورند
ايشان موسي ع بتجربه وطول صحبت يا بوحي معلوم فرموده بود كه ايشان نخواهند كرويد
لاجرم دعا كرد كه دل ايشانرا سخت ساز تا بايمان منشرح نشوند وايمان نياورند بسبب
غضبي كه بر ايشان داشت تا به بينند عذاب آتش را كه آن غرقست در بحر قلزم
قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝
كفت خداي تعالى بدرستي كه اجابت كرده شد دعاي شما هر دو برادر آورده اند كه موسي ع
دعا ميكرد وهرون ع آمين ميكفت وآمين كوينده نيز در دعا شريكست از اينجهت
فرمود كه دعاي هر دو مستجاب شد يا آنكه هر دو دعا فرموده بودند الا آنكه
تخصيص فرمود موسي را بذكر در آيت اولي بجهت اصالت او در رسالت پس فرمود
كه چون دعاي هر دو شما باجابت مقرون كشت پس ثابت باشيد بر دعوت والزام حجت
وتعجيل منمائيد كه مطلوب در وقت خود بظهور خواهد رسيد ابن جريج كويد
كه بعد از چهل سال اثر اين دعا ظاهر شد وپيروي مكنيد در تعجيل راه آنانرا كه از روي جهالت
نميدانند كه وعده حق سبحانه بوفا مي انجامد در وقت آن چه در تاخير مصلحتها
وحكمتها مي باشد وچون وقت عذاب آن قوم در رسيد وحي آمد بموسي عليه السلام
كه با قوم خود از مصر بيرون رو كه قحط از هنكام عذاب رسيد موسي عليه السلام
با جماعت بني اسرائيل متوجه شام شدند وبكنار درياي قلزم رسيده فرعون با لشكر خود
از عقب رسيد وبدعاي موسي ع دريا شكافته شد وتفاصيل اين واقعه در سوره
شعرا بيايد ان شاء الله القصه بني اسرائيل بسلامت از دريا بكذشتند چنانچه حق سبحانه

وصف ميفرمايد وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا
حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ
وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ وبكذرانيديم فرزندان يعقوب را اندر درياي قلزم بسلامت
پس از پي در آمدند ايشانرا فرعون ولشكريان او براي ستم كردن بر بني اسرائيل وبجهت
از حد بيرون بردن در جفاي ايشان پس چون بكنار دريا رسيدند واسب فرعون
بسوي ماديانى كه جبرئيل ع سوار بود بدريا در آمد ولشكر متابعت نمودند همه
خود را در دريا افكندند وفرعون لعين نميخواست كه بدريا در آيد اما مركب او
او را مي برد تا چون در يافت او را غرق شدن ودانست كه هلاك خواهد شد كفت
ايمان آوردم وبكرويدم بآنكه نيست معبودي مستحق عبادت مكر آن خدائي كه
بدعوت موسي ع كرويده اند بدو بني اسرائيل ومن از جمله كردن نهندكانم حكم اورا
با وجود آنكه سه نوبت توبه كرد وايمان آورد توبه وايمان او قبول نشد زيرا كه
آن ايمان بأس بود ومقبول نيفتاد كه الجا منافي تكليف است يا آنكه مقرون باخلاص نبود
بلكه از براي دفع بليه حاضره ومحنت ناجزم بود يا آنكه اقرار بوحدانيت خداي تع
كرده باشد وبنبوت موسي قايل نبوده باشد آورده اند كه فرعون سه معني واحد را
سه نوبت بسه عبارت تكرار كرد از غايت حرص كه بر قبول داشت وبجهت فوت
وقت مقبول نشد چه در وقت بيكار كافي بود چه هر چيز وقتي دارد كه در آن وقت
پذيرفته ميشود وبعد از آنكه فرعون اين سخن كفت حق تع با جبرئيل در جواب او فرمود
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ آيا ايمان مي آري اكنون كه
اختيار نماند وحال آنكه تو نافرماني كردي پيش از اين وسخن پيغمبر نشنيدي
وبودي از جمله كمراهان وكمراه كنندكان در بسياري از تفاسير آورده اند كه
روزي جبرئيل ع بديوان مظالم فرعون آمد باين صورت فتوي بدو نمود حكم امير
در شان بنده كه نشو ونما يابد در ميان مال ونعمت خواجه خود وبه تربيت او از
ممالك ممتاز كردد پس كفران نعمت پيش آورده ودعوي خواجكي آغاز كرده فرمان مولي
خود نبرد فرعون بدست خود در ذيل فتوي او نوشت كه ميكويد ابو العباس وليد
مصعب كه سزاي بنده كه برستيد خود بيرون آيد ودر نعمت او كافر كردد آنست كه

او را در دریا غرق سازند جبرئیل ع آن خط را ازو گرفت و در دهن او کرد و فرعون بگرداب
در افتاده اظهار ایمان مینمود آن خط را بوی نمود گفت بفتوی تو با تو عمل کرده اند
فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ
آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ۝ پس امروز میرهانیم ما ترا تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر
بحر اند از قعر با بدن ترا بر روی آب آورده ام آورده اند که چون فرعون و قوم او
غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و هم بر مر گشتیها
ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانیده و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی فرعون را
بر روی آب آورد بازره که در بر داشت ابن عباس گوید که از طلا بود و بدان او را
میشناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و اینست که بعضی
علما ننجیک ببدنک بدرعک معنی درع داشته اند و آمدن آهن یا طلا بالای
آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و
در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم
نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه
و تعالی وحی فرمود بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را
بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را بدیدند و از ینجاست که در معنی ننجیک
فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر ترا از دریا بیرون آوردیم
تا تو باشی برای کسی که از پس تو آیند نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که ملوک
مقهور دورست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن
در گرداب فنا نرهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند و بدرستی
بسیاری از مردمان از علامات قدرت بیخبر اند دایما از اند در آن فکر نمیکنند و
از آن عبرت نمی گیرند و امیر المؤمنین ع فرموده که ما لله آیة اکبر منی یعنی نیست مر خدا را
آیتی که بزرگتر باشد از من و شمه از ین پیش گذشت وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ
صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ
يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ بدرستی که ما جای دادیم
فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او جای بنزاوساینه چنانچه

از صدق و عده ما مراد منزل صالح مرضی پسندیده است و آن ولایت شام بود
و بعد از آن مصر و روزی دادیم ایشان را از پاکیزها و چیزهای لذیذ و بقولی مراد
از ینجا بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر صلعم که ایشان را در یثرب جای دادیم و فرمانها
و رخت بدیشان ارزانی داشت پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان
حضرت رسالت صلعم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریه و احکام آن و در آن اختلاف
کردند بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه
و آله و به تغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند که آن علم قرآنست که فرود آمد
و سبب اختلاف یهود شد بدرستی که پروردگار تو حکم کند میان ایشان روز رستخیز
در آن چیزی که بودند از روی عناد و جهل در آن چیز اختلاف میکردند از حکم تو
با امر پیغمبر صلعم فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝ پس اگر هستی تو
در گمان از آنچه فرستاده ایم بتو از قصص انبیا و احکام پس بپرس از آنانکه میخوانند
کتاب را مراد جنس کتب پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان
و مثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مراد امتند یا آنکه
مخاطب آنحضرت باشد حقیقةً و لیکن ورود این بر سبیل فرض و تمثیل باشد و قضیه
شرطیه استعاری نمی باشد و دو البته بوقوع شرط و نه لا وقوع او بلکه مراد استلزام
اولست مر ثانی را بر تقدیر وقوع اول و گاه بود که هر دو محال باشند مثل اگر خمسه
زوج باشد منقسم بمتساویین خواهد بود و در دو حیثیت باشد از فواید ارشاد بنوی
طلب دلیل بجهت مزید یقین و حصول طمانینه و دیگری استمالت امت آنحضرت
و حث مر ایشان را بسؤال از آنچه در و شکی داشته باشند غرض وصف احبار است
برسوخ در علم بصحت آنچه نازل شده بر رسول او و صفت رسول بنیک و لهذا در وقت
نزول آنحضرت فرمود که من شک نمیکنم و سؤال نمیکنم بلکه گواهی میدهم که این منزل
و بعضی گویند که آن بمعنی ما نافیه است یعنی نبودی در شک بفرستادیم ترا که سؤال نصیحت
سؤال کنی از اهل کتاب بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست از پروردگار تو پس مباش
از شک آرندگان گویند مراد هر سامع است که در وصول شکی باشد و علی تقدیر ابراهیم

رحمه الله در تفسیر خود در سبب نزول این آیت چنین فرموده که از ابی عبد الله جعفر
محمد الصادق مرویست که شبی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج فرموده حق
فرستاد بسوی وی در باب امیر المؤمنین ع از تشریف و تکریم و تعظیم و رتبت و
منزلت فوق الحد وی نزد حق جل و علا و باز کرد اینرا آنحضرت در بیت المعمور
و بپیغمبران علیهم السلام جمع فرمود برای وی در آنجا و نماز گذاردند در خلف آنحضرت
عارض شد در نفس رسول الله صلعم آنچه بوی وحی فرموده بود در عظم شان امیر
المؤمنین ع پس این آیت نازل شد که از برای ظهور این امر بپرس از اهل کتاب یعنی
آن انبیا از فضل و رتبت امیر المؤمنین ع که ما در کتب ایشان بیان کرده ایم فضل
او را که در کتاب تو در آن رتبه نیست و ابو عبد الله فرموده که بخدا که آنحضرت
نه شک کرد و نه سوال چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات که
بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و مباش ای سامع از آنکه انکار و
تکذیب کردند آیتهای خدا را که قرآنست پس باشی اگر تکذیب کنی از زیانکاران
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه واجب شده است
بر ایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند
و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند که کلمه آنست که دوزخ را پر کنم از آدمیان
و باک ندارم و در آن تفسیر آورده که این طایفه که واجب شده بر ایشان عذاب الهی
آنانند که انکار امیر المؤمنین ع کردند و ولایت و امامت وی را بر ایشان عرض کردند
نگرویدند و بهر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده است ایمان نمی آرند
زیرا که کلام حق سبحانه و تعالی دروغ نیست چون پیغام الهی نشنودند و دعوت پیغمبر
قبول نکردند و ولایت امیر المؤمنین را رد کردند لاجرم بر ایشان کلمه عذاب لازم گشت
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و اگر چه آید بدیشان هر آیتی که
اقتراح میکنند تا به بینند عذابی دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد
از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را
سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا

کشفنا

كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ در تبیان آورده
که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دهی از دهها
عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آورده باشند بر سود رساند اهل آن ده را ایمان ایشان
در آن وقت مگر قوم یونس را ع که ایشان آنهنگام که ایمان آوردند بر داشتیم و بردیم
از ایشان رسوائی را در زندگانی دنیا و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا تا هنگام رسیدن
اجل ایشان و بهر تقدیر برین معنی که گفته شد استثنا در إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ متصل بود
و نفع بایمان مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت که فَلَمْ يَكُ
يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا و جمعی برانند که معنی این آیت اینست که چرا اهل
قری ایمان نیاوردند که لولا بمعنی هلا باشد قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند
پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارت عذاب
مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین
تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس ع بر سبیل اختصار چنان بود که حق
سبحانه و تعالی اورا باهل نینوای فرستاد تا از ارض موصل و او ایشانرا مدتی بخدای
دعوت کرد اباء نموده و برو ایمان نیاوردند آخر تنگ آمد علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
از ابی عبد الله ع نقل میکند که چون قوم فرمان قبول نکردند یونس قصد کرد که برایشان
دعا کند و دو مرد در میان آن قوم بودند یکی عابد و دیگری عالم و یکی را نام ملیخا بود
و دیگری روبیل عابد ترغیب میکرد یونس را که بر ایشان دعا کند و عالم اورا ازان
منع میکرد که دعا مکن بر ایشان که خدای تعالی دعای ترا استجابت میکند و خلق
کثیری هلاک میشوند بعد از تن معوله قول عابد مقبول افتاد و از عالم مقبول نیفتاد
پس دعا کرد بر ایشان که فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود و گفت
خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز با چهل روز عذاب بشما فرود آید چون نزدیک
بآن شد یونس با عابد از انجا بیرون رفت و در شکاف کوهی پنهان شدند و عالم
در میان ایشان ماند چون زمان موعود در رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد
که بقدر شعیره از سموم دوزخ بر ایشان فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و
آن سموم بصورت ابر سیاه یا دود غلیظ و شرار آتش پیدا گردید شهر نینوا فرو گرفت

اهل آن شهر دانستند که یونس ع راست گفته روی باین عالم آوردند و او مردی عاقل
کامل بود گفت یونس را طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند عالم گفت اگر یونس رفت
خدایی که ما را بدان دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست
الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس عالم سر و پا برهنه پلاسی پوشید
رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ و اطفال را از
مادران جدا کردند و بچهای شتر و گاو و گوسفند را نیز سبیل و فریاد در گرفتند
و نیتها خالص ساخته آواز بر آوردند که آمنا بما جاء به یونس از اول ذی الحجه تا دهم
محرم برین وجه مینالیدند و مدت چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و دردمند
و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند قومی میگفتند خداوندا یونس ع ما را گفته بود
که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود از
عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند الهنا ما را یونس خبر داد که خداوند فرموده که
بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر
بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو میفرمود که هر که
بر شما ستم کند از و درگذرید خدایا ما بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن طایفه دیگر
برین گونه آواز میکردند که خدایا یونس ع ما را می گفت که پروردگار من فرموده است
که سایلان را رد مکنید ما سایلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن
القصه روز چهارم که جمعه بود و عاشورا که اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نمود
برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته آفتاب رحمت
سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس ع بعد از چهل روز متوجه نینوا شده
میخواست که از حال قوم خود خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه
مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود میگفت من ایشانرا بعذاب ترسانیده
و عذاب برحمت مبدل شد اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی
بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و
والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اگر خواستی پروردگار تو

ز سبیل الجا و قهر ایشانرا بایمان آوردندی هرکه در زمین است همه ایشان والجا منافی
تکلیف است چه ثواب بر تکلیف مترتب است نه بر الجا پس ایمان الجائی بی فایده باشد
و حق تعالی فعل بلا فایده نکند آیا تو اکراه میکنی مردمانرا تا گردند مومنان آنانکه
اهل لطفند ایمان می آرند و اهل خذلان نمی آرند و این آیت منسوخ است بآیت قتال
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
و نشاید و نیست هیچ تنی را آنکه ایمان آورد مگر بلطف و توفیق الهی که پیغمبر فرستد و
بپیغام رساند و امام تعیین فرماید بعد از پیغمبر تا ایشانرا بطاعت نزدیک گردانند
و از معصیت دور و میگمارد غضب خذلان را بر آنانکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
بگو ای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر و ملاحظه
کنید بدیده سر تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت و در زمین
از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی
و دفع نمیکند دیدن آیتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را از
گروهی که در علم من واقع است که نخواهند گروید باختیار از امام ابی عبدالله ع
مرویست که مراد از آیات ایمه اند و از نذر انبیا علیهم السلم فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ
أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ پس
چشم نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را یعنی وقایعی مثل وقایع آنانکه گذشتند
پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه از نزول عذاب
بگو پس انتظار برید عذابی را که شما را خواهد شد بدرستی که من با شما از منتظرانم
هلاک شما را و درین هنگام وعیدیست که زود باشد نزول عذاب برین گروه
چنانچه فرود آمد بآن گروه بعد از انکار رسول و اتباع او همچنانکه حکایات احوال
ماضیه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ
پس ما برهانیدیم پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد و نجات
دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان همچنانکه نجات داده ایم رسل و متابعان ایشانرا
وعده دادن راستست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نجات میدهیم گروندگان

که محمد است و اولاد و اتباع ایشان صلوات الله علیهم قل یا ایها الناس ان کنتم
فی شک من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله ولکن اعبد الله
الذی یتوفیکم وامرت ان اکون من المؤمنین • بگوای محمد که ای مردمان خطاب
با اهل مکه است اگر هستید شما در گمان از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما
پس نمی پرستم آنان را که شما می پرستید بجز خدای تعالی از اصنام و ملائکه ولیکن پرستش میکنم
خدای را آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات
اهل شرک میعاد عذاب ایشانست و مامور شده ام بآنکه باشم از گروید گان باحکام
الهی و اخبار انبیا وان اقم وجهک للدین حنیفا ولا تکونن من المشرکین •
و دیگر امر کرده اند یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار عمل خود را از برای دین یعنی
خالص آن را و بالکلیه متوجه او شو در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام
و مباش از شرک آرندگان روی خطاب با آنحضرت در معنی با امت و همچنان آیت
بعد نیز ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من
الظالمین • و مخوان بجز خدای تعالی آنچیز را که سود نکند ترا خواندن او و زیان
رساند بتو فروگذاشتن او اگر بکنی یعنی بخوانی آنچه بجز خدای است پس در حینی که تو
آن نکرده باشی از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله بضر
فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من
عباده وهو الغفور الرحیم • و اگر برساند خدای تعالی بتو رنجی یا شدتی یا فقری پس
هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آنرا مگر او که خداوند است و اگر خواهد بتو صحت
و راحت و غنی پس هیچ دفع کننده و بازگرداننده نیست مر آن فضل او را وضع فضل
در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه و تعالی متفضل است باراده خیر بر بندگان
بی استحقاق ایشان میرساند فضل خود را بآنکه میخواهد از بندگان خود و اوست
آمرزنده پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید مهربانست بر طاعت امید رحمت
بندید قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی
لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم بوکیل • بگوای مردمان
بدرستی که آمد شما را کلامی درست با پیغمبری راست از نزدیک پروردگار شما هیچ عذری

نماند شما را پس هر که راه یافت بایمان و متابعت پس جز این نیست که راه یافت از برای
خود یعنی منفعت آن عاید بدوست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب پس جز این است
که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدوست عاقل نخست معلوم است که
کدام اختیار خواهد کرد و نیستم من بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد من رساننده ام
بعلم الحکیم واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین •
و پیروی کن ای محمد آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ و صبر کن
بر دعوت و بایذائی که بتو رسد شکیبائی ورز تا وقتی که حکم کند خدای تعالی بنصرت تو
یا امر نماید بقتال و نفی و جزیه کتابی و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم
خطا و میل و ستم نیست چون مطلع است بر ضمایر و عالم است بر ظواهر و در صبر زیبا فرمود
سأصبر حتی یعجز الصبر عن صبری • واصبر حتی یحکم الله فی امری • ساصبر حتی یعلم
الصبر انی • صبرت علی شیء امر من الصبر • یعنی زود باشد که صبر بجائی کنم که
عاجز شود صبر از صبر من و صبر میکنم تا وقتی که حق تعالی حکم فرماید در کار من و زود باشد
صبر نمایم تا بدانند صبر که بدرستی که من صبر کردم بر چیزی که آن تلختر است از صبر پیغمبر
فرموده که هر که سوره یونس بخواند داده شود مر او را از اجر ده حسنه بعدد آنکه تصدیق
و تکذیب یونس کرده و بعدد هر کسی که با فرعون غرق شده

سورة هود مکیة وهی مائة وثلث وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم • الر کتاب
احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر • آورده اند که حروف مقطعه نسبت
باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس مکتوم باشد و مؤید این قولست
آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند گفت سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند
که معنی الر آنست که انا الله اری من خدایم که می بینم طاعت مطیعان و معصیت
عاصیان و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید
این کتابیست صفت او آنکه استوار کرده شده است آیتهای او بحجج و دلایل یا ممنوع است
از فساد و نسخ زیرا که مراد آیات سوره است و در وی از منسوخ چیزی نیست یا منتظم
گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد پس جدا کرده اند
سوره سوره و آیت آیت یا تفصیل یافته است در وی آنچه بندگان بدان محتاج اند

که مراد از کتاب مجموع قرآن باشد و ثم از برای تفاوت در حکم است یا بجهت تراخی
در اخبار صفتی دیگر از کتاب آنست که آنچه مبین شده است در وی از نزد یک حکم کننده
باحکمت بخشنده دانا بهمه چیزها أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ
بَشِيرٌ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَ
يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ۝
برای آنکه تا نپرستید مگر خدا را بدرستی که من مر شما را از وی یعنی از عذاب وی بیم کننده ام
بعقوبت و شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان و دیگر احکام و
تفصیل برای آنست تا آمرزش طلبید از پروردگار خود برای گناهان گذشته پس توبه کنید
بحضرت او از معاصی در زمان آینده چه معرض از طریق لابدست او را از رجوع تا
برخورداری دهد شما را برخورداری نیکو یعنی عمری دراز ارزانی دارد در زمان
برداری و نام بردار از شما مستمتع شوند یا شما را زندگانی دهد در راحتی و وسعت و تنگی
تا وقتی نامبرده شده که آخر عمر مقرر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست
بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت یا آنکه حاجات مردمان
بر دست وی گزارده شود و تا بدهد خدای تعالی مر خداوند فضلی را در دین ثواب
و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت و گفته اند که ذو فضل آنست که در دیوان
اعمال او نشان فضل نوشته باشد و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید
علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که او علی بن ابی طالب ع است که ثابتست او را خیر دنیا
و آخرت و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید ای مخالفان از متابعت
رسول و امام که متابعت ایشان همان متابعت منست پس بدرستی که من میترسم
بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند
روز شدت و مشقت است و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده
و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ بسوی مجازات
خداست بازگشت شما و بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب تواناست آورده اند
که جمعی مشرکان بودند که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میورزیدند
و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی بایکدیگر ملاقات نمودند

کفتند

گفتند چون پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم
در عداوت آنحضرت کسی چگونه بر آن اطلاع یابد و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که جماعتی از منافقان بودند که بغض و عداوت امیرالمؤمنین علیه الصلوة
والسلام را پنهان میداشتند در دل و در ظاهر اظهار مودت وی مینمودند
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که علامت منافق بغض علی است ع
و در کشف الغمه آورده که پرسیدند از آنحضرت که علامت بغض امیرالمؤمنین
چه چیز است فرمود که تفضیل کردن غیر او بر او به تقدیر بموجب حدیث یا علی
حبك حبی و بغضك بغضی که این شمه داشتند و در کتمان آن میکوشیدند
که کسی اطلاع بر آن ندارد بحق سبحانه و تعالی آیت فرستاد أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ
لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝
إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانید که ایشان یعنی کافران یا منافقان فراهم
میگیرند سینهای خود را بر عداوت رسول ص یا ولی ص یا دو تا میگردانند آنرا
دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی حضرت
پیغمبر و وصی او صلی الله علیهما در درون دل میگیرند تا پنهان دارند از خدای تعالی
بدانید که آنهنگام که ایشان در سر کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند
میداند خدای تعالی آنچه ایشان پنهان میکنند در سینها و میداند آنچه آشکارا
میکنند بزبانها سر و علانیت ایشان به نسبت علم وی یکسانست بدرستی که او
داناست باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهایی اند که حق سبحانه
و تعالی حضرات آنرا میداند پیر طریقت گفته که منافق مشابه است بماری درونش
زهر و برونش نقش و نگار وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ
مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ و نیست هیچ جنبنده در زمین
مراد جمیع حیوانات مگر بر خداست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد
لفظ علی قید وجوبست در شرع بجهت تحقق وصول رزق به مرزوق تا یقین کنند
که بلاشک با ایشان خواهد رسید و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه
از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده

الجزء الثانی عشر

ندارد قبض کند و میراند خدای تعالی قرارگاه حیوانات در حین حیوة و آرامگاه
وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین
و آب و هوا و مستودع موضع قرارگاه ایشانست قبل از استقرار چون صلب و رحم
و بیضه همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور
و مسطورست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ که از آن اراده فرموده باین آیت بیان
آنکه او عالمست بجمیع معلومات و در آیت بعد بیان آنکه قادرست بر کل ممکنات
چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ
عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ
مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ و اوست
آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه
و آخر آن آدینه بوده و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرش او بر آب در انوار گویند
که حایلی نبود میان عرش و آب نه آنکه او موضوع بود بر متن آب و استدلال
جسته اند بدین بر امکان خلا و آنکه آب اول حادثی است بعد از عرش از اجرام
این عالم و در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی در مبدأ آفرینش یاقوت
سبزی بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف
عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان
کند تا ظاهر شود که کدام شما نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که مشتملست بر نعمت بدین
یا تصدیق که کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و اختیار صیغه
تفضیل در اختیار بجهت فرق است در میان اهل تکلیف باعتبار حسن و قبح از برای
تحریض بر احاسن محاسن و تخصیص بر نگاه داشت دائم در مراتب علم و عمل چه مراد
بعمل عامترست از عمل قلب و جوارح یعنی هر کدام که اکمل باشد از روی علم و عمل
و در عیون الرضا آورده که حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمود که
حق سبحانه و تعالی آفرید عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفریدن آسمان و زمین

تا فرشتگان

تا فرشتگان استدلال کنند بخود و بعرش و بآب بر وجود خدای تعالی بعد از آن گردانید
عرش او را بر آب تا ظاهر گرداند باین قدرت خود را بر ملائک تا بدانند که بر همه چیز
قادر است بعد از آن بلند گردانید عرش را بقدرت خود بر بالای آسمانهای هفتگانه
بعد از آنکه آفریده بود آسمان و زمین را در مقدار شش روز تا ظاهر گرداند بر ملائکه
آنچه میآفریند یکی بعد از یکی تا استدلال جویند بحدوث اینها مرة بعد مرة و
نیافرید عرش را بواسطه احتیاج بآنچه او غنی مطلق است از عرش و غیر آن و
اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را بدرستی که شما برانگیخته شدگانید از پس مرگ
هر آینه گویند آنانکه نگرویدند نیست این سخن که در باب بعث میگوئی مگر مانند
سحر آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ
لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی را که وعده داده ایم تا هنگام
شمرده شده یعنی وقت معلوم هر آینه گویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد
عذاب را از نزول و وقوع بدانید که آن روزی که بیاید بر ایشان که روز بدرست
نباشد آن عذاب بازداشته شده از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسید
بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی
در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است جهالت
ایشان آنچه بودند که از روی جهل بآن استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال
مینمودند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از امیر المؤمنین علیه السلام
که مراد بامت معدوده اصحاب قائم اند ع که چون سیصد و سیزده برسند
ظاهر شود و معنی آیت چنان باشد که و اگر تاخیر کنیم از ایشان آنچه وعده کرده ایم
و تمتع دهیم در دنیا ایشان را تا ظهور صاحب الامر گویند از روی استهزا که چه چیز
مانع است از ظهور او گویید بدانید که روزی در آید که بیاید و آنچه وعده الهی است
بظهور رسد که دفع ظلم کند و عالم را بعدل آباد کند و هیچ چیز منع آن نتواند کرد
و دیگر از آنحضرت روایت کرده اند که در کتاب الهی امت بوجوه کثیره آمده بمعنی
مذهب مثل كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ای علی مذهب واحد و بمعنی جماعت

مانند وَجَدَ عَلَيْهِ اُمَّةً يَسْقُونَ اي جماعت و بمعني واحد همچو اِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ
اُمَّةً قَانِتًا و بمعني اجناس جميع حيوانات مثل وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ
و بمعني تاخير وقت مانند وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اي بعد وقت
وَاِلَى اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ نيز بمعني وقتست و بمعني آنانكه پيش از حضرت بودند
مثل كَذَلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فِي اُمَّةٍ و بمعني تمام خلق مانند وَتَرَى كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً
وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ
و اگر بچشانيم يعني بدهيم آدمي را از نزد ما نعمتي كه دريابد لذت آن را پس باز ستانيم
آن را از وي بدرستي كه او نا اميد است بجهت بي صبري و عدم اعتماد بر كرم ما ناسپاس
در نعمت گذشته وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ
عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و اگر بچشانيم او را نيكويي چون صحت و غنا بعد از سختي
كه بدو رسيده باشد چون بيماري و فقر هر آينه گويد بر رفت بديها يعني مصايب
و مكاره كه مرا بدي مي آمد و دور شد از من بدرستي كه انسان شادمانست بنعمت
و مغرور بر آن نازنده و فخر كننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شكر
نعمت و قيام بدان اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَاَجْرٌ كَبِيرٌ مگر آنانكه شكيبايي نمودند در محنت و بلا و كردند عملهاي نيكو
يعني وظايف شكر بتقديم رسانيدند در نعمت و رخا ايشانند كه بصفت شكر و صبر
موسومند مر ايشان راست آمرزش گناهان و مزدي بزرگ كه اقل آن بهشت و
آورده اند كه در جنت نعمتي هست كه همه نعيم بهشتي در جنب آن محتقر و مختصر
كه آن مقام قرب و رضاست در تفسير علي بن ابراهيم و علي بن عيسي نيز رحمهما الله
نقل كرده اند از ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع كه چون رسول الله صلي الله
عليه و آله نزول اجلال فرمود در بطن غدير فرمود مر علي را كه يا علي من از خداي تعالی
درخواستم كه دوستي اندازد ميان من و تو در معرض قبول در آمد و خواستم كه
برادري گيرد ميان من و تو چنين كرد و سوال كردم از و كه تو وصي من باشي قبول فرمود
مردي از ميان قوم گفت والله كه يك صاع از خرما كهنه كه در چنگ كهنه باشد بهتر است
از آنچه محمد صلي الله عليه و آله طلب كرده چرا طلب نكرد از و كه ملكي بفرستد تا او را

مددکند

مدد كند يا راه نمايد او را بگنجي كه آن سد فاقه كند آنحضرت از قول آن دونان حاصل
تنگ دل شد حق سبحانه و تعالي آيت فرستاد كه فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى اِلَيْكَ وَ
ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ
وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ پس شايد كه تو ترك كنندۀ باشي گويند كه استفهام بمعني نفي
يعني ترك مكن بعضي آنچه وحي كرده شده است بسوي تو از آنچه طلب كردي در باره
امير المؤمنين عليه السلام و معبر القناد از اخوت و وصايت و امامت و محبت و غير
ذلك اگرچه مخالفان را ناخوش آيد و تنگ باشد باظهار آن سينۀ تو از ترس آنكه گويند
چرا بر او فرستاده نشده است بر وي گنجي كه فاقه و فقر را از وي زايل كند و نفقه كند
بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند و چرا نيامد با او فرشته بجهت گواهي بر نبوت او
و امداد و اعانت وي بسبب اين مقالات از اداي آنچه مامور شده و طلبيده باز مهم
جز اين نيست كه تو بيم كنندۀ بر تو انذار است و بس و تو در آن تقصير نمايي پس چرا آزرده
و سخنان بيهوده ايشان تنگدل بايد شد در شب مهتاب سگ بر سماك از مكان و
عو عو ايشان چه باك و خداي تعالي بر همه چيزها گواه است يا كاركزار و نگاه دارنده
خود را بدو سپارد و در امان اوست پس توكل بر وي كن و از گفت و شنود هر حسود و عنود
باك مدار اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بلكه ميگويند كافران كه محمد صلعم بر مي بافد
آنچه ميگويد كه بمن وحي ميكند يعني قرآن را از خود ميسازد بگو پس بيارند ده سوره
مثل قرآن در بيان و حسن نظم از لا معارضه كنند بده سوره چون از آن عاجز شوند
امر بايشان عاجز سازند تا يك سوره با وجود يك سوره را بگو تحدي كنيد و بيارند
مثل اين بربافته از نزد يك خود يعني بزعم شما آنست كه قرآن را از خود ميتوان بافت
و پس اين گمان مي بريد كه من از خود ميبافم شما فصحاي عرب هيد پس بايد كه شما نيز قادر باشيد
بر انشا مثل اين كلام بلكه شما ازين قادرتريد بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و نمود شما
بر انشا اشعار و بخوانيد از براي معاونت بر معارضه هر كرا توانيد بجز خداي تعالی
اگر هستيد راست گويان كه اين كلام مفتري و مختلق است فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس اگر اجابت كرد

مر شما را در آنچه گفتند از ایشان معارضه کردن سوره را مخاطب حضرت پیغمبر است
و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی
میکردند برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفتند که آنحضرت معجزه میگوید
شما با معجزی او معارضه کنید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان در معرض جواب
نیامدند پس بدانید که آنچه فرستاده شد بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست
و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد و علی بن ابراهیم
گوید که اول انست ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و بدانید که نیست معبودی بحق
مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند پس هستید شما
ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون
اعجاز قرآن و ولایت امیر المؤمنین ع نزد شما محقق شد مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا
وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ هر که باشد که از دناءت
همت خواهنده زندگانی دنیا بود و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود خواهد مراد
منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری در زاد آورده که عام است در جمیع ریاها را
که هر که از ایشان باحسان و اعمال بر خود دنیا را خواهد تمام بازگذاریم بایشان جزای
کردارهای ایشان را از صحت و ریاست و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد
در دنیا و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند مثل جماعتی که
بسبب ریاست دنیا مخالفت امیر المؤمنین ع را جنه کردند و قول خدای و رسول را
اندیشه نکردند و حق او را بغیر حق متصرف شدند تا آخر کار بفتنه عظیم کشید
که تا بنی امیه و بنی عباس مستولی شدند و بسبب طغیان ایشان کار بجز ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بشهادت رسید أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن گروه آنانند که نباشد
ایشان را در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزدی که بر صور اعمال
ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب
و عقوبت مانده و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع
باخلاص است و اعتقاد صحیح و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و اعتقاد فاسد داشته اند

فاخبرت

٢٨٦

فاخبرت فی نفس الامر آنچه بوده اند که میکردند از ستم و ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَن كَانَ
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً
أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ
مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ آیا هر که باشد بر برهانی
از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب و از پی درآید برهان او را که
دلیل عقل است گواهی از خدای تعالی که بعضی آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد
با کسی که زینت طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان
اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص و شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و کلینی رحمه الله
بطریق اهل البیت علیهم السلام روایت کرده که صاحب بینه حضرت رسول الله است صلعم
و شاهد امیر المؤمنین ع و آنکه پیش از قرآن تابع او بوده کتاب موسی که توریت است چه
او در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق مر قرآن را در حالتی که
توریه پیشرو او بوده مر اهل دین را و سبب بخشایش و رحمت علیهم آن گروه که صاحب
بینه و شاهد و تابعانند میگروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن آن گروه هیچ چند که
اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانند در عداوت حضرت پیغمبر و اهل البیت علیهم
الصلوة والسلام پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد پس مباش در گمان
از این موعد بدرستی که این موعد درست و راست است از پروردگار تو و لیکن بیشتر مردمان
نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ
يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکس که بربندد بر خدای تعالی
دروغی یعنی نفی وحی او کند در نبوت و امامت و غیر آن یا اثبات شریک برای او کرد
مفتریان عرضه کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار ایشان و خواهند گفت
گواهان یعنی حفظه و کراما الکاتبین یا پیغمبران یا اعضا و جوارح ایشان علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که آن گواهان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم گواهی دهند
که این گروه آنانند که از روی عناد دروغ گفتند بر پروردگار خویش بنفی وحی یا اتخاذ
ولد و شریک بدانید که لعنت خدای تعالی بر ستمکارانست یعنی کافران و منافقان

ومخالفان که حق ولایت رسول صلی الله علیهم ضایع ساختند ومراد از لعنت دوری
باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند ومیفرماید الذین یصدون
عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخرة هم کافرون آنانکه باز میدارند
مردمان از راه خدای تعالی که دین اسلام است وطریق اهل بیت علیهم الصلوة والسلام
کلبی رحمه الله بر این وجه گفته وآن گروه باز دارندگان وصف میکنند راه خدای را
بکجی وانحراف از راستی وایشان بدان سرای ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر جهت
تأکید کفر ومخالفت ایشانست که بآخرت ایمان ندارند ولا دنیا را بر آخرت اختیار
میکردند اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من
اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون السمع وما کانوا یبصرون
آن گروه کافران ومخالفان نباشند عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود در زمان
یعنی در دنیا ونیست مر ایشانرا بغیر خدای تعالی هیچکس از دوستان که عقوبت الهی
از ایشان باز دارد بلکه افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب
کردند بجهت ضلال واضلال نبودند که در دنیا توانستندی شنید سخن حق را
علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که ذکر مدح امیر المؤمنین ع نمیخواستند که بشنوند
چه از شنیدن آن کر بودند ونبودند که ببینندی آیات قدرت او وگذشت
که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ما لله آیة اکبر منی چه از دیدن آن آیت
کور بودند ولا بمخالفت میکردند اولئک الذین خسروا انفسهم وضل عنهم
ما کانوا یفترون آن گروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای
خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وگم شد از ایشان آنچه بودند که
افترا میکردند از شفاعت بتان ودرخواست ملائکه ودعوت وامامت غیر امیر
المؤمنین علیه السلام لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون بیشک ایشانند بآخرت
از همه زیانکاران چه پرستش بتان از پرستش خدای تعالی خریده اند وغیر امام را امام
دانسته اند ومتاع دنیای فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده ودرین سود اغبن
فاحش است چنانچه گفته اند فیا خسارة نفس فی تجارتها لم تشتر الدین بالدنیا
ولم تسم ومن یبع آجلا منه بعاجل یبن له الغبن فی بیع وفی سلم

ان الذین

ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون بدرستی که آنانکه گرویده اند از روی اخلاص بنبوت وامامت
وآخرت وکرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض وتعبد بنوافل وآرام گرفته اند
بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند او را یا برای او از ما سوی منقطع شده اند
آن گروه ملازمان بهشتند ایشان در بوستانهای جنان دائم وباقی اند مثل
الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون
مثل دو گروه که مؤمن وکافر ومخالف ومؤالف اند مانند کور وکر است ومانند بینا
وشنوا آیا برابرند این دو فریق در صفت وتمثیل یعنی برابر نیستند علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که یعنی امیر المؤمنین علیه السلم وزیانکاران برابر نیستند
آیا پند نمیگیرید بدین مثلها وتامل نمینمایید در آن تشبیه فرموده است کافران
ومخالفان را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را سیما آیات بزرگتر را
وبناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی که در هر باب فرموده وتشبیه مؤمن
موحد بسمیع وبصیر بجهت آنکه کمل مؤمنان وموافقان در همه وبعض احوال
کافران ومخالفانست چه اعمی آنست که حق را باطل وباطل را حق بیند واصم آنکه
باطل را حق وحق را باطل شنود وبدان عمل کند وبصیر کسی است که حق را حق بیند
وپیروی کند وباطل را باطل بیند واجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود
وبدان عمل کند وباطل را باطل شنود واز آن حذر کند وحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله فرموده که حق با علی است وعلی با حق ولقد ارسلنا نوحا الی قومه
انی لکم نذیر مبین وبدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلم بسوی
قوم او پس گفت مر ایشانرا بدرستی که من شما را بیم کننده ام هویدا سازنده یعنی موجبات
عذاب ووجه خلاص را میگویم بیان نذیرم الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم
عذاب یوم الیم با آنکه نپرستید مگر خدایرا که اگر پرستش وی ننمایید میترسم
بر شما عذاب روزی که مؤلم است عذاب در وی وصف یوم بالیم از قبیل اسناد
مجازیست برای وقوع الم در وی فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک
الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی وما نری

لکم

علینا من فضل بل نظنکم کاذبین پس گفتند اشراف و روسای آنانکه کافر بودند
از قوم نوح علیه السلام نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی هیچ مزیتی که ترا بر ما باشد
که بسبب تخصیص تو بود بنبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا و نمی بینیم
و ایشان همه کمال بشریت دیدند و از درک حقایق او غافل بودند
حال پاکان از قیاس خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر و نمی بینیم که
متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه فرودان و فرومایگان ما اند در ظاهر رای
یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکری و تأملی یا متابعان تو اراذل اند و در بادی الرای
هر که یکی در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند و نمی بینیم شما را یعنی
ترا و پیروان ترا بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید کرد بلکه گمان می بریم شما را
دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم تصدیق قال یا قوم
أرأیتم إن کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم
أنلزمکموها وأنتم لها کارهون گفت نوح ع ای گروه من مرا خبر دهید اگر باشم
من بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که راستی دعوی من گواهی دهد و بدهد
خدای تعالی مرا بخشایشی از نزدیک خود که نبوت است پس پوشیده کردانند بدان حجت را
بر شما بسبب عدم معرفت آن و منع علم شما از ان آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را
بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را با هدایت بدان
و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید گویند یعنی الزام ممکن است
کسی را که مایل باشد لیکن ایشان بسبب عدم فرمان در بادیه خذلان سرگردان اند و مایل
بر حاجب عدل او فرمانانرا از درگاه میرانند و نایب فضل او فرمانبرداران را نوازش
ویا قوم لا أسألکم علیه مالا إن أجری إلا علی الله وما أنا بطارد الذین آمنوا
إنهم ملاقوا ربهم ولکنی أراکم قوما تجهلون ای گروه من نمیخواهم از شما
بر تبلیغ رسالت مالی آنکه چه مذکور نیست لیکن معلوم است از ما ذکر مالی و خواسته که
مزد کار من باشد تا بر شما گران آید که ادا کنید یا مرا تهمت بود که آنرا کنید نیست مزد من
مگر بر خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از
مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب فرمود و نیستم من راننده آنها

که گرویده اند بمن یعنی که ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و
بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا و مقبولان حق چگونه مردودان من
باشند و لیکن من می بینم شما را گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا و حق را از باطل تمیز نمیکنید
ویا قوم من ینصرنی من الله إن طردتهم أفلا تذکرون وای گروه من
کیست که مرا یاری دهد و منع کند از خدای تعالی اگر برانم ایشانرا آیا در نمی یابید
که التماس طرد ایشان سفاهت است گفتند تو این همه صفت ایشان میگویی و حال آنکه
ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود
ولا أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب ولا أقول إنی ملک و
لا أقول للذین تزدری أعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله أعلم بما فی أنفسهم
إنی إذا لمن الظالمین و نمیگویم شما را که است نزدیک من خزینهای علم خدا و
و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم بدرستی که من فرشته ام تا مرا
گویند ما أنت إلا بشر مثلنا و نمیگویم مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد چشمهای
شما بجهت فقر ایشان اراذل میگویید که نخواهد داد خدای تع ایشانرا نیکوئی جز آنچه
حق سبحانه و تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آنست که شما را از دنیا
داده خدای تعالی داناترست بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص
و اگر من حکم بر اسلام ایشان نکنم در ظاهر بدرستی من آنهنگام باشم از ستمکاران
چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا یا نوح قد جادلتنا فأکثرت جدالنا فأتنا
بما تعدنا إن کنت من الصادقین گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی
پس بسیار کردی جدال با ما را و دعوی رسالت کردی پس بیار آنچه ما را وعده دادی
از عذاب اگر هستی از راست گویان در وعید خود قال إنما یأتیکم به الله إن شاء
وما أنتم بمعجزین گفت نوح علیه السلام جز این نیست که بیارد بشما خدای تعالی عذابرا
اگر خواهد عاجلا یا آجلا و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود یا آنکه
بستیزید با وی و بگریزید ولا ینفعکم نصحی إن أردت أن أنصح لکم إن کان الله یرید
أن یغویکم هو ربکم وإلیه ترجعون و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن من
اگر خواهم آنکه نصیحت کنم شما را اگر هست خدای تعالی که میخواهد آنکه شما را گمراه سازد

یعنی بسبب کفر و عناد شما لطف از شما باز گیرد و اغوا بمعنی هلاک نیز آمده یعنی اگر خواهد
که شما را هلاک کند بجهت نافرمانی در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش
اینکه اگر خدای تعالی اغوای شما را خواهد یعنی لطف از شما باز گرفته باشد بسبب
نافرمانی شما و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند اوست پروردگار شما
و عالم بر احوال شما در ایمان و عدم آن و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال
خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي
وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ۝ بلکه گفتند بر می بافد نوح ع وحی را از پیش خود ما نوح را
گفتیم بگو اگر بر بافته ام وحی را پس بر منست وبال گناه کردن من و من بیزارم از آنچه
شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ
مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ و وحی کرده شد
بسوی نوح ع آنکه ایمان نخواهند آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس
اندوهناک مباش بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده
دعوت از ایشان منقطع شد نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان
اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۝ و بساز کشتی را بنگاه داشت ما با عین ملائکه که مددکار
و موکل تواند و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضوان الله علیهما
گفته که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه بسازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ
و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که جبرئیل را علیه السلام امر کردند تا او را تعلیم داد
که چنین بساز و خطاب مکن با من در باره آنانکه ظلم کردند یعنی از من در مخواه
دفع عذاب از ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق در خبر آمده که نوح ع چوب کشتی بطلبید فرمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت و مدتی بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد
تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ابا کردند
پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرمود و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از
ابی عبد الله ع که نوح را ع فرمان آمد که درخت خرما بنشان و در مدت پنجاه سال

که آن

که آن بکمال رسید حکم شد که قطع کن و کشتی بساز و چهل سال قبل از طوفان زنان ایشان
عقیم و نازاینده شدند آنگاه بساختن کشتی اشتغال نمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ
عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ و نوح که
میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر او گروه مهتران از قوم او افسوس کردندی
بر وجه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب و علی بن ابراهیم گوید که در جامع کوفه
میساخت و آنجا آب نبود گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی
که باول نبی بودی و بآخر نجار شدی نوح ع گفتی اگر سخریت میکنید با ما پس ما
افسوس خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میدارید پس زود بدانید آنکس را که
بیاید بر و عذابی که او را رسوا کرد اندر دنیا که آن غرقست و فرود آید بر و عذاب دائم
در آخرت که آن حرقت از دم آب رفته در آتش پس نوح ع کشتی ساخت در مدت
دو سال طول آن سیصد ذرع و عرض پنجاه ذرع و ارتفاع او سی ذرع و علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده که طول او هزار و دویست ذرع بود و عرض او هشتصد ذرع و ارتفاع
هشتاد ذرع و آنرا سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی وحی
از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در طبقه سفلی
و آدمیان را با سقفه و اعزه در وسطی جای مقرر شد و بتهیه اسباب این مهم مشغول
بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۝ تا وقتی که آمد عذاب ما
یعنی امر ما بعذاب و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان
پختی و میراث بنوح رسیده بود و علی بن ابراهیم گوید که زن نوح نان می پخت که
آب جوشیدن گرفت او فریاد کرد نوح آمده آنرا بگل گرفت و مهر کرد تا تمام آدمیان
و حیوانات بکشتی در آمدند و قرار گرفتند آمد و مهر برداشت و آنگاه آب زور کرد
و بر جوشید و آن جوشیدن نشانه عذاب بود پس چون امارات عذاب پدید آمد
گفتیم نوح را ع که بردار در کشتی یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت نر و ماده بکشتی در
کسان خویش را کشتی در آر مگر کسی که پیش گرفته است بر و قول ما یعنی حکم بهلاک وی

مراد کنعانست و واغله که پسر زن نوح بودند و علي بن ابراهیم رحمه الله از ابي عبد الله
علیه الصلوة والسلام نقل میکند که او پسر زن نوح بود نه پسر صلبي وي بدلیل قرائت
امیر المؤمنین ع که خوانده وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهَا و مؤید این قول نوح است ع که فرمود
إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي و تو موعود کرده که انّ ابني ثمرتي و بردار در کشتي هر کس را نیز که ایمان آورده
و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده با نوح ع مگر اندکي از مردمان که در رو جه سلمه
او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان بودند
که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشانرا
نزدیک کشتي آورد و هر پوشش که ترتیب داده بود بر بالاي کشتي پوشیدند و از زمین آب
عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد بعد از مهر برداشتن
چنانچه گذشت وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
و گفت نوح ع اي قوم سوار شوید در کشتي در حالتي که گویید بسم الله یعني نام
خداي تعالي برید در وقت راندن کشتي و هنگام باز داشتن آن و گفته بنام خداي
رفتن و ایستادن او و در خبر آمده است که چون خواستندي که کشتي برود
بسم الله گفتندي روان شدي و چون خواستندي که ساکن شود بسم الله
گفتندي باز ایستادي پس نوح ع بدین گونه تعلیم تمید داد و گفت بدرستي که
پروردگار من آمرزنده مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلاي طوفان نجات میدهد
وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ
مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ • و کشتي مي برد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود
مانند کوهها علي بن ابراهیم نقل میکند از ابي عبد الله علیه السلام که چهل روز آب
از زمین مي جوشید و از آسمان مي بارید تا کشتي بالا گرفت و عالم تاریک شد کشتي
در امواج میرفت تا بزمین خانه کعبه رسید و آنجا بطواف در آمد و جمیع دنیا آب
گرفته بود و غرق شده الا آن محل و آن خانه را عتیق بواسطه آن میگویند که
از غرق آزاد گشت و در روایت آمده که از آنجا بزمین کربلا آمد توقف کرد اصحاب
نوح ع از توقف او ترسیدند چون محل توقف او نبود فرمود با لهام الهي که بعد از
چندگاه کشتي اهل بیت رسول الله صلعم اینجا بسبب اهل جور و ستم که دعوي امتي کنند

شکسته

شکسته شود کشتي از تاب آن واقعه هایله بي تاب شده توقف نمود و ظلمت بمرتبه بود
که شب و روز از یکدیگر ممتاز نمي شد ابن عباس روایت کند که حق سبحانه و تعالي
بقدرت کامله خود دو مهره نوراني بر دیوار کشتي تعبیه فرموده بود که یکي مثل آفتاب
حرکت کردي و دیگري مانند ماهتاب دور نمودي و بآن روز و شب و اوقات نماز
معلوم میکردند و در آن وقت که کشتي روان میشد آواز داد نوح پسر خود یا پسر زنش
کنعان و حال آنکه بود بر کرانه از کشتي و نوح او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت
گفت اي پسرک من سوار شو در کشتي با ما تا ایمن شوي و مباش با کافران که غرق گردي
آن پسر منافق بود با نوح اظهار اسلام کردي و با کافران در کفر ایشان متفق بودي
قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ
وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ • گفت در جواب نوح ع زود باشد که
باز گردم و پناه برم بسوي کوهي که از غایت رفعت نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب
گفت نوح ع نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزي از عذاب خداي تعم
مگر آنکس که ببخشد یعني خداي تعالي و گویند عاصم یعني معصوم است چون ماء دافق
و عیشة راضیة یعني هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خداي تعم برو ببخشد
در اثناي این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حایل میان پدر و پسر شد
موج طوفان پسر گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه چنانچه مذکور شد
و بعضي گویند از هند یا از عین وردة که موضعي است بجزیره در کشتي نشست ماه رجب
و کشتي تمام روي زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار
غرق شدند امر الهي در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ • و گفته شد یعني
حق سبحانه و تعالي گفت اي زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده و اي آسمان
باز گیر آبي که فرو گذاشته و کم کرده شد آب بر روي زمین و گذارده شد کاري که حکم
حق تعالي بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتي بر کوه
جودي از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و گفته شد
دوري و هلاکت باد مر قوم ستمکاران را یعني کافرانرا و چون نوح علیه السلام با قوم

از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد
ودر میان امم سنت بود تا زمان بنی امیه که یزید پلید لشکر فرستاد وامام حسین
علیه الصلوة والسلام را شهید کردند آن روز آن ملاعین روزه داشتند بآن شادیانه
که هرگز آن بدبختان خلاصی نخواهند یافت از لعن در دنیا وعذاب ابدی در عقبی
اکنون آن روز سنت است که امساک کنند مومنان بر وجه حزن تا عصر وبخاک آن امام مظلوم
معصوم افطار نمایند تا مشابهت ایشان بآن بی دینان نباشد واین آیت در غایت
فصاحت ونهایت بلاغت است وشیخ نیشابوری رحمه الله در تفسیر ذکر کرده اینجا
آنکه قوم سکر کرده اند وآورده که نظر درین آیت واقع است از چهار جهت است
از جهت علم بیان واز جهت علم معانی واز جهت فصاحت معنویه واز جهت
فصاحت لفظیه اما از جهت علم بیان نظر در وی از مجاز واستعاره وکنایات است
وآنچه بآن متعلق است پس قول در وی آنست که حق سبحانه وتعالی خواست که
بیان کند این معنی را که اراده فرموده که باز گرداند آبی را که منفجر شده بود از زمین
ببطن او پس باز گشت وفرو رفت وطوفانی که از آسمان می آمد ومی بارید خواستیم
که منقطع شود منقطع شد وباز ایستاد وآنکه کم گرداند آبی را که از آسمان فرو آمده بود
کم شد وآنکه بگذارد حکم امر نوح را که نجات او ومومنان بود وغرق کافران
رحب وعده کرده بود وآنکه کشتی را قرار دهد بر کوه جودی پس قرار گرفت و
ظلمه را باقی گذاشتیم در غرق آنچنان شد پس بنا فرمود کلام را بر تشبیه زمین و
آسمان بماموری که اصلاح واقع نشود بسبب کمال هیبت حضرت عزت او را
عصیان وبر تشبیه نکوین مراد بلا جرم نافذ در حصول مقصود بجهت تصویر
اقتدار او وبا آنکه آسمان وزمین با عظم جرمشان تابع اراده ویند در ایجاد واعدام
وتغییر وتصریف ودر جمیع مراکو نیا که ارباب عقل وتمیز که احاطه نموده اند
علمی را که موجب امتثال واذعان وفرمان حضرت خالق ایشانست پس استعمال فرمود
قیل بدل آن دیدن روی مجاز که اطلاق مسبب بر سبب باشد بر سبب چه صدور قول نمی باشد
مگر بعد از اراده وخطاب جماد را قرینه مجاز گردانید بآنکه فرمود یا ارض ویا سماء
واین دو خطاب نیز بر سبیل استعاره اند بجهت شبه مذکور وآن بودن آسمان

وزمین

وزمین است با وجود آنکه جمادند گوئیا دو مامور منقادند ونیز استعاره است
فرو رفتن آب در زمین از بلع که او اعمال قوت جاذبه است در مطعوم بجهت شبه
که میان غور وبلع است وآن ذهاب بمدخلی خفی که آن بکی شکم است ودیگر ذکر بر زمین
وقرینه استعاره نسبت فعل است بمفعول که فرموده ابلعی ماءک وکرده اند در آب را
بجای غذا نیز استعاره است زیرا که تشبیه فرموده آب را بغذا چه همچنانکه تقوی زمین
بآب است در رویانیدن زروع واشجار همچنان تقوی خورنده بطعام است ولفظ
ابلعی را قرینه استعاره گردانیده چه آن موضوع است برای استعمال در غذا که
از برای آب باز امر فرموده جماد را بر سبیل استعاره بجهت شبهی که مذکور شد
وخطاب کرد در امر وندا فرمود که لیبلع نگفت فرمود که ابلعی تا ترشیح باشد مر استعاره
ندا را چه بودن او مخاطب از صفات حی است همچنانکه بودن او منادی از صفات
حی است وترشیح چیزی را میگویند که ملایم مشبه به باشد باز فرمود ماءک باضافت
آب بزمین بر سبیل مجاز بجهت تشبیه اتصال آب بزمین باتصال ملک بمالک
یعنی اتصاله بالارض مثل اتصال ملک بمالک است واختیار فرمود ضمیر خطاب را
ونفرمود که لیبلع ماءها از جهت ترشیح مذکور باز استعاره فرمود برای احتباس
باران اقلاع را که آن ترک فاعل است فعلی را که مشبه است میان ایشان در عدم
آنچه بود باز امر فرمود بر سبیل استعاره وخطاب اختیار کرد در امر که اقلعی که بجهت آنچه
که گفته شد در ابلعی از ترشیح استعاره ندا باز فرمود که وَغِیضَ الْمَاءُ که مراد کم شد
ودیگر وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ که کرا ادون امر طوفانست چنانچه مذکور
ودیگر فرمود که وَقِیلَ بُعْدًا وتصریح فرمود بفاعل این افعال بانکه سلوک سبیل
کنایه مرعی داشت زیرا که این امور معلوم است واقع نمیتواند شد مگر از قادر قهار
این وهم را مجال آن نماند که برود بغیر او وقیل که در صدر آیت وقوع یافته هم
ازین قبیل است تا دلالت کند از ذکر فعل لازم است بر فاعل که او معلوم است
واین از نشان کنایه است باز ختم کلام بتعریض کرد که فرمود که بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ
چه آن متضمن است از ظلم مطلق واز علت قیام طوفان واما نظر در وی از جهت علم معانی
آن نظر در فواید هر کلمه ایست از آن وجهت تقدیم وتاخیر در آنچه میان جملها

وقوع یافته از انجمله اختیار فرموده یا را از برای ندا زیرا که استعمال او اکثر است
و بجهت دلالت کردن او بر تبعید منادی که مستدعی است او را بمقام عزت
و هیبت فردانیت و لهذا نفرموده که یا ارضی با اضافه بجهت تهاون منادی
و نگفت یا ایتها الارض بسبب اختصار با احتراز از تکلف تنبیه مر آنچه زیرا که از شان او
تنبیه نیست و اختیار فرموده لفظ ارض و سما را در میان الفاظ مترادفه بجهت کثرت
دوران ایشان با قصد مطابقه و اختیار کرد ابلعی را بر ابتلعی بجهت آنکه او
اخصر است و خط تجانس میان او و اقلعی او فر و ماءک بلفظ مفرد ایراد فرموده چه
در جمع مجی باشد از استکثار که آباد او و مقام عزت و اقتدار و همچنین است
در افراد ارض و سما و حذف نفرموده مفعول ابلعی را تا لازم نیاید تعمیم ابتلاع همه آنچه
بر زمین است و چون معلوم بود اختصاص فعل در و اختصار کرد بر و و از اقلعی
مفعول را حذف فرموده حذر کردن از تطویل و نفرموده که ابلعی ماءک فبلعت زیرا که
عدم تخلف مامور به از امر مطاع معلوم است و محقق بلا نزاع و اختیار فرموده
غیض را بر غیّض بتشدید بجهت اختصار و بجهت مثل معرف بلام آورد ما را و
امر را که فرموده وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ و نفرموده ماء الطوفان او امر نوح بسبب استغنا
از اضافه بتعریف عهدی و نگفت سویت بدل استوت تا مناسب باشد او قضی و
که وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ که بنای فعل از برای فاعل باشد و بجهت آنکه او اخصر است
بواسطه سقوط همزه وصل باز فرموده قیل بُعْدًا لِلْقَوْمِ و نفرموده لیبعد القوم از بعد
یبعد بکسر ماضی و فتح مضارع که بمعنی هلاک است بجهت تاکید با اختصار و دلالت او
بر کلام ملک بر آنکه بعد و هلاک حق و سبیل ایشان است و بعدا از مصادری است
که اظهار فعل او با او نمیکنند و مستعمل نیست باز اطلاق فرموده ظلم که الظالمین
گفت تا متناول باشد ظلم بر نفس و بر غیر و اما ترتیب جمل پس مقدم داشت ندا را
تا بر امر تا متمکن گردد امری که وارد است در عقب ندا چنانچه در ندای حی می باشد
و امر زمین را بر آسمان تقدیم فرمود زیرا که ابتدای طوفان از وی شد بدلیل وَفَارَ
التَّنُّورُ باز بیان میفرماید نتیجه بلع و اقلاع را بقول خود که وَغِيضَ الْمَاءُ باز
مقصود قصه را ذکر میکند که وَقُضِيَ الْأَمْرُ که اهلاک کافران و انجای مومنان

بازبیان میفرماید استقرار سفینه را بر کوه جودی که کوهی بوده تا باشد استوا و استقرار
سفینه دلیلی قاطع بر انقطاع ماده آب باز ختم فرموده قصه را با آنچه اختتام واقعه
از تعریض و بجهت تر مذکور شد که قبل از طوفان بچهل سال زنان ایشان عقیم و نازاینده
شدند تا نگویند که لایق بحکمت الهی نیست تغریق اطفال بسبب جرم کفار و ظلم ایشان
که قایل بعدا حق سبحانه و تعالی باشد تا مناسب صدر آیت بود و احتمال دارد که
که قایل نوح باشد علیه السلام و مومنان چه غالب آنست از آنانکه سالم مانده اند از آفات
امرها بسبب اجتماع قوم از ظلمه مثل این کلام گفته باشند و بجهت آنکه این
جاری مجری نفرین است و آن بکلام بشر الیق است وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و اما نظر در آیت
از جهت فصاحت معنویه آنست که صاحب فطنت ملاحظه میکند از نظم معانی
لطیفه و تادیه معنی مراد که بابلغ و اتم وجهی مودی شده و اما از جهت فصاحت
لفظیه پس آن مثل عسل است در حلاوت و مانند نسیم در رقت و عذوبت
که اعذب عذبات و اسلس سلسات و شاید که بسیاری از لطایف این آیت
ترک شده بلکه هر آیتی از آیات قرآنی بسیاری از وجوه و نکات شده باشد و حق سبحانه
و تعالی اعلم است بمراد خود از کلام خود وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي
مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۝ و بخواند نوح علیه السلم
پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بود
و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و بدرستی که وعده تو راست
و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست بعضی آورده اند که نوح علیه السلم
از کفر پسر خبر نداشت و اگر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده وَلَا تُخَاطِبْنِي
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال فرمود قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ
غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝
گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو بدرستی که او خداوند
عملی است نه نیک و شایسته پس مپرس از من آنچه نیست ترا بآن چیز دانشی یعنی چیزی
که چون از رسیدن آن ترا اندانی بپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون که گمان بردی
از من سوال کنی بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان

بسؤال غیر جایز یا بسبب دوستی ولد برو مشتبه شده باشد امر او قال رب
إني أعوذ بك أن أسألك ما ليس لي به علم وإلا تغفر لي وترحمني أكن
من الخاسرين • گفت نوح ع ای پروردگار من بدرستی که من پناه میگیرم بتو
بعد ازین ازانکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا بآنچیز دانائی یعنی بجواز سوال
ازان و اگر نیامرزی مرا و نبخشائی بر من باشم از زیان کاران از روی عمل قیل
يا نوح اهبط بسلام منا وبركات عليك وعلى أمم ممن معك وأمم سنمتعهم
ثم يمسهم منا عذاب أليم • گفته شد یعنی ما گفتیم که ای نوح فرود آی
از کشتی بسلامت حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی که از ما بر تو و برکتها
یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی در اعقاب آدمیان بتو و بر امتها که از اهل کشتی
غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسل اهل عالم بدین سه کس منتهی شود
سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود و سلام و برکت
بر گروهی چند از آنها که با تو اند یا اینها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان
و از آنها که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند شد که زود باشد که برخوردار کنیم
ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق پس برسد ایشان را از ما عذابی دردناک
در آخرت مراد کفارند و گفته اند مراد قوم هود و صالح و لوط و شعیب اند و در وسیط
از قرطبی نقل میکند که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از روز تا قیامت الا که داخلست
در این سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلند در این تمتع و عذاب
تلك من أنباء الغيب نوحيها إليك ما كنت تعلمها أنت ولا قومك من قبل
هذا فاصبر إن العاقبة للمتقين • این قصه که مذکور شد از خبرهاء غیبست
که ما بواسطه جبرئیل ع وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی نبودی که بدانی آنرا
نه تو و نه قوم تو که قریش اند پیش از وقت آنحضرت را متعدیه قوم کرد این در عدم علم
پس شکیبائی کن برایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح صبر کرد بدرستی که
عاقبت نیکو مر پرهیزکاران راست بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی پیر طریقت
رحمه الله فرموده که صبر کلید همه شکیبهاست و شکیبائی علاج خستگیها
نتیجه شکیبائی ظفرست و کار بی صبران هر روز بترست وإلى عاد أخاهم هودا

قال

قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره إن أنتم إلا مفترون • و فرستادیم
بقوم عاد برادر ایشان هود را ع ذکر اخوت بجهت نسبت چنانچه در اعراف گذشت
گفت هود ای گروه من بپرستید خدا را ایمکه نیست شما را معبودی بجز او و شما
مر او را شریك اثبات میکنید نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای تعالی باتخاذ شرکا
يا قوم لا أسألكم عليه أجرا إن أجري إلا على الذي فطرني أفلا تعقلون •
ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی و مقررست که مجموع رسل قوم خود را
از بی‌طمعی خود خبر داده اند بجهت ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت
نتیجه دهد و موعظه آنزمان فایده رساند که بمطامع فاسد آلوده نباشد لاجرم
پیغمبران علیهم السلام مزد بنبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود
که نیست مزد من مگر بر آنکس که بمحض قدرت بیافرید مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را
کار نمیفرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید آورده اند که عادیان
دعوت هود را ع قبول نکردند حق سبحانه و تعالی بشامت آن سه سال باران از ایشان
باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند
و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی بیاران کثیر
اولاد و اتباع باشند محتاج شدند هود ع فرمود ويا قوم استغفروا ربكم
ثم توبوا إليه يرسل السماء عليكم مدرارا ويزدكم قوة إلى قوتكم ولا تتولوا
مجرمين • و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود با ایمان
پس بازگردید بدو و از عبادت غیر او تا بفرستد از آسمان بر مزروعات شما باران پی
پیوسته و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا ممد
ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن مرا بشنوید و برمگردید از من و اعراض
منمائید از پیغام آورده حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا يا هود ما جئتنا
ببينة وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك وما نحن لك بمؤمنين • گفتند ای هود
نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود ع معجزات
بدیشان نموده بود ایشان از در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند و نیستیم ما
ترك کنندگان عبادت خدایان خود را از سخن تو که گوئی این خدا را پرستید

ونیست بیماری را اگر و بدکان إن نقول إلا اعتراك بعض آلهتنا بسوء قال إني
أشهد الله واشهدوا أني بريء مما تشركون من دونه فكيدوني جميعا
ثم لا تنظرون ۝ میگویم مادر شان تو مگر آنکه رسانیده اند بتو بعضی از خدایان ما
رنجی و گزندی و علتی و گویند که مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام
میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه بر طبق عقل است
از تو شنوده میشود گفت هود عم بدرستی که من گواه میسازم خدا را و شما نیز
گواه باشید بآنکه من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بیرون خدای تعالی یعنی
در عبادت او دیگری را شریک میسازید پس اجتماع کنید بر کید جنبیدن من همه
شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایید پس مرا مهلت مدهید
هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی
از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که
تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و
قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده
بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و
اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند إني توكلت على الله ربي
وربكم ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم ۝
بدرستی که من توکل کردم بر خدای تعالی که پروردگار من و پروردگار شماست
و هم خود را بوی باز گذاشتم هیچ جنبنده نیست مگر خدای تعالی فرا گیرنده آنست
موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب برو و اخذ نواصی تمثیل
مالکیت و قدرت و تصرف اوست یعنی سلسله امکان محکوم حکم و ببند بدرستی
که پروردگار من بر طریق عدل و حق است هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد و
هر که نافرمانی نماید بزلزله قهر در آرد و گفته اند صراط مستقیم آنست که مستوی باشد بحق
نه بغیر او فإن تولوا فقد أبلغتكم ما أرسلت به إليكم ويستخلف ربي قوما
غيركم ولا تضرونه شيئا إن ربي على كل شيء حفيظ ۝ پس اگر برگردید
از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید پس بدرستی که رسانیده ام بشما

آنچیزیرا

آنچیزیرا که فرستاده شده بودم بآن بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما
حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه و تعالی شما را اهلاک کند و جانشین شما
گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی
باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق بدرستی که پروردگار من بر همه چیزها
نگهبانست یعنی اقوال و افعال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها ازو
فایت نمیشود و چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی
بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء أمرنا نجينا هودا والذين آمنوا معه
برحمة منا ونجيناهم من عذاب غليظ ۝ و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان
نجات دادیم هود را و آنکسانی را که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار بودند
که همه را با هود برهانیدیم ببخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بوده نه
بعمل ایشان و برهانیدیم ایشان را از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که
بمناخر ایشان در آمدی یعنی در سوراخهای بینی و از ادبار بیرون شدی اعضای
ایشان را پاره پاره میساخت وتلك عاد جحدوا بآيات ربهم وعصوا رسله
واتبعوا أمر كل جبار عنيد ۝ و آن عادست یعنی آنها که مردند بدیار احقاف
می بینند آثار قبیله عادست که انکار کردند و کافر شدند بآیات پروردگار خود
و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران
و پیروی کردند فرمان هر گردنکش ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را
بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنان را که بکفر و ضلالت میخواندند ایشان را
واتبعوا في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة ألا إن عادا كفروا ربهم
ألا بعدا لعاد قوم هود ۝ و از پی در آمد شدند درین سرای لعنت را که
بعد و هلاکست و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بدانید که قوم عاد
نگرویدند به پروردگار خود بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند
و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعا بهلاکت بر ایشان
بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان
عادست یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود بدیشان

مبعوث شدند نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک
شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي
قَرِيبٌ مُّجِيبٌ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح را مراد اخوت
نسبی است گفت صالح ع ای قوم بپرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید نیست
مر شما را معبودی جز وی او بیافرید شما را از زمین یعنی آدم را علیه السلام و مواد
نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد و زنده گردانید و بقا داد شما را
در زمین در بعضی تفاسیر مذکور است که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده
یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل رفیع ساختند و بر حفر انهار و غرس اشجار
اشتغال نمودند پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد پس رجوع کنید
به پرستش او از عبادت غیر او بدرستی که پروردگار من نزدیکست با امیدواران
برحمت اجابت کننده دعا است بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا
قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
گفتند قوم که ای صالح بدرستی که بودی در میان ما امیدواری یعنی نشانه رشد
و سداد در جبین تو میدیدیم پیش از این که دعوی پیغمبری کنی و میخواستیم که
ترا ملک باستشار خود سازیم یا امیدی داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا
بدین سخن که میگوئی نا امید شدیم آیا نهی میکنی ما را از آنکه میپرستیم آنرا که
پدران ما میپرستیدند و بدرستی که ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن
از توحید و ترک عبادت اصنام شکی در تهمت افکنند یعنی کافی که نفس را مضطرب
میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ
إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ گفت صالح ع که ای گروه خبر دهید مرا و فرض کنید که
اگر من باشم بر حجتی روشن از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزد خود پیغمبری
پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای تعالی اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ
رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله

مینمائید پس نمی افزائید مرا جز زیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا
یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم بعد از جدال بسیار معجزه نمودند چنانچه
در سوره اعراف سمت ذکر یافت که بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح ع بر ثبات
حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ و گفت ای قوم
این ناقه ایست که خدای تعالی خلق کرده برای شما در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او
آن پس بگذارید او را تا بخورد و بچرد در زمین خدای تعالی و بیاشامد آب آنرا یعنی نوبتی
از شماست و نفع او مر شما راست و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی
کنید پس بگیرد شما را عذابی نزدیک یعنی متعاقب آن آزار باشد و معذب گردید و مهلت
نیابید فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ
پس پی کردند آن ناقه را و هر چون قصه تفصیل آن بیاید انشاء الله و بعد از عقر ناقه بچه او
بر بالای کوهی برآمد سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت در میان قوم نبود
و چون بیامد و حال با او تقریر کردند پس گفت شما برخورداری کنید در سراهای
خود یا در دار دنیا سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه بشما
عذاب فرود آید این وعده ایست نه دروغ بلکه راست شدنی و بودنی آورده اند
که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید
و سه روز مهلت برای این علامت بود و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا
صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ
الْعَزِيزُ پس آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم صالح را و آنانکه
با او بودند از مؤمنان بفضل و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت
صالح و مؤمنان را از این بلاها برهانیدیم و از رسوائی آن روز که روز هلاک ایشان بود یعنی
یا از ذلت و فضیحت روز قیامت بتحقیق که پروردگار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان
غالب بر هلاک دشمنان وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریاد عظیم که صیحه جبرئیل است و در زاد
آورده که روزی که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شدند و قبرها کندند

و منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل
بیرون آمدند و یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل ع بر صورت اصلی خود پایش بر زمین
و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهای
سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی
سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شده افق بپوشید و ثمود آن حال را مشاهده نموده
و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار
همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد پس گشتند در سرهای
خود مردگان و بر زمین چنین که کان کأن لم یغنوا فیها ألا إن ثمود کفروا ربهم
ألا بعدا لثمود • گوییا که هرگز نبودند در آن سرایها در وسیط آورده که خدای تعالی
بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال
مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که ابو رغال
فرمود که پدر قبیله ثقیف بدانید بدرستی که ثمود انکار کردند پروردگار خود را ابدا
کند و دوریست از رحمت مر قوم ثمود را ولقد جاءت رسلنا إبراهیم بالبشری قالوا سلاما
قال سلام فما لبث أن جاء بعجل حنیذ • و هر اینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما
یازده یا دوازده یا هشت بوده اند در مباحثی گوید سه فرشته بوده اند یعنی جبرئیل
و میکاییل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند
بسوی ابراهیم ع بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقایق مذکور است که
آن بشارت بود بدو او بر خلت در کشف الاسرار گوید که چون از اول خلیل را بنواخت آخر
بدو او بر خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و آورده اند که آن مژده بظهور
سید انبیا و ائمه هدی بود صلوات الله علیهم از صلب او بآنکه او خاتم پیغمبران و
افضل ایشانست و بعد از آنحضرت امیرالمومنین است که وصی وی است و اولادی احد
بدرست او بوده و دیگر امامان از نسل وی یکی بعد از یکی تا مهدی صاحب الزمان
که خاتم ایشانست علیهم السلام وجه بشارت در مقابله این نوازش بود که خوش آید بدر
که او را چنین پسران باشد آبا از و کرم و ابنا بدو عزیز صلوا علیه ما لمع النجم
در مباحثی آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد ابراهیم

ومیکاییل

و میکاییل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون بنزدیک
خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابراهیم ع که جواب من سلام است
بر شما ابراهیم ع ندانست که ایشان فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید پس درنگ
نکرد تا آنکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بکشید و صلا در داد ایشان
دست بطعام دراز نکردند فلما رأی أیدیهم لا تصل إلیه نکرهم وأوجس منهم
خیفة قالوا لا تخف إنا أرسلنا إلی قوم لوط • پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلام
دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد
از ایشان یعنی منکر شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی
از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام او نخوردند ترسید که دزدان
باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی گفتند
ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی قوم لوط ع تا ایشانرا عذاب کنیم
وامرأته قائمة فضحکت فبشرناها بإسحاق ومن وراء إسحاق یعقوب • و زن
ابراهیم ساره بنت هرون ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع مینمود یا
برای خدمت بر مهمانان ایستادگی داشت پس بخندید سخن فرشتگان از فرح و سرور
و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او
از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب بر ایشان یا تعجب بود
از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف ابراهیم ع از سه تن با وجود بسیاری خدم
و حشم خود و گویند در کلام تقدیم و تاخیر است یعنی پس بشارت دادیم او را بفرزندی که بیکبر
بوجود فرزندی اسحق نام و عطا کردیم از پس اسحق یعقوب را و او ایستاده بود از فرح
خندید چه تخصیص بشارت بجهت آن بود که بجهت وی هیچ فرزند نبود بیشتر است
و دیگر ابراهیم از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون
مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی أألد وأنا عجوز وهذا بعلی شیخا إن هذا
لشیء عجیب • گفت ای عجبا آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه ساله
و این شوهر من در حالتی که پیر است صد و بیست ساله بدرستی که این خبر که میگویند
خبری عجیب است استعجاب وی از آن عادت بودن از روی قدرت قالوا أتعجبین

مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ۝ گفتند فرشتگان
مر سارا را آیا شگفت میداری از کار خدای تعالی هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل
بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آورد بخشایش خدای نعم و برکتها یعنی زیادتی
خیرات او بر شما ای اهل البیت گویند از برکات الهی آن بود که سید المرسلین و الأئمه
المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ابراهیم صلوات الرحمن علیه و از نسل او پدید آمدند
و اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام از نسل او و از ساره پیدا شدند بدرستی که
خدای تعالی ستوده است باعطای نعم بزرگوار است باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ
الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ۝
پس آن وقت که برفت از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت و آمد بوی بشارت اولاد او را
و مجادله کرد با فرشتگان در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما اهلاک میکنید
اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشند گفتند نه گفت اگر نود باشند گفتند نه هلاک
نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند که در وی
یک مؤمن باشد ما را باهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع فرمود نه لوط و دختران او
در آنجا اند فرشتگان گفتند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
بدرستی که ابراهیم ع بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران آه زننده
و تأسف خورنده بر آدمیان رجوع کننده بحضرت سبحان ذکر این صفتها دلالت دارد
بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم ع با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند گفتند يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا
إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۝ ای ابراهیم روی بگردان
و درگذر از این جدال بدرستی که آمده است امر پروردگار تو بعذاب ایشان که آن عذاب
بازگردیدنی نیست پس ترک جدال و دعا کرد پس ملائکه وداع فرمود و روی بمؤتفکات نهادند
و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزدیک شهر سدوم
رسیدند که لوط در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که لوط علیه السلام در زمین کاری کرد
بنزد وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا
وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۝ و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما بسوی لوط اندوهگین شد

بدیشان

بدیشان و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهیت مهمانداری بلکه ایشان را دید با رویهای
خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید و گفت این روزیست سخت
بدین آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت بر بدی قوم خود
گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را گفت بشما رسیده است خبر اهل
این شهر و کار ایشان گفتند که کار ایشان چیست لوط از شرم آمد گفت گواهی میدهم که
بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل و میکائیل الثالث فرمودند که اینک یک شهادت
پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید همان سخن تکرار فرمود و چون
بشهر در آمدند دیگر باره اعاده نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع
و چون گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط اکابر
قوم خود را خبر کرده روی بدر خانه لوط نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ
فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۝ و آمدند بلوط قوم وی شتاب دوانیده شده بسوی او
و پیش از این نیز بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن
در مجالس و برای استهزا انگشتان بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب
مهمانان کردند گفت ای گروه من اینک دختران من ایشان را بخواهید ایشان پاکیزه ترند
مر شما را از تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکفار
میتوانست کرد لوط ع از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و
علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد به بنات دختران امتان او بوده چه مر نبی
پدر امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال الله
و کرده بران نکردید که بر شما حرام شده پس بترسید از خدای و هم بزرگ فواحش و مرا رسوا
مکنید در باره مهمانان من آیا نیست از شما مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای
بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۝ گفتند
ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما را نیست در دختران تو یا در زنان قوم تو هیچ حاجتی
و بتحقیق تو میدانی آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه که ایشان بذکرانست قَالَ لَوْ أَنَّ لِي
بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۝ گفت لوط در جواب ایشان کاشکی مرا باشد

بدفع شما قوتي يا اگر مرا قوتي باشد در نفس من مرا نفسه شما را دفع كنم يا پناه گيرم وبازگردم
بركني سخت يعني عشيره وقبيله كه بمدد ايشان منع شما توانم كرد در حديث وارد است
كه حضرت رسالت صلي الله عليه وآله فرموده كه رحم الله اخي لوطا كان ياوي الي ركن
شديد يعني بخداي تعالي پناه گرفت وحق سبحانه وتعالي اورا ياري داد چه ملجا وپناه
جز درگاه او نيست وعلي بن ابراهيم از ابي عبد الله عم نقل ميكند كه قوتي كه او تمني كرده
قائم است عم وركن سيصد وسيزده خاصان ومكرم يستگان ويند كه بقوت وقدرت
ايشان دفع اين بي دينان بكند چه او بالهام الهي معلوم كرده باشد كه اينچنين مظهري
خواهد بود كه قلع وقمع كفار واشرار بكند او تمني كرده باشد كه كاشكي در زمان من
ميبود آورده اند كه لوط عليه السلام در خانه فرو بسته بود واز پس در با ايشان
مجادله ميكرد ايشان ديوار را بشكافتند وخواستند كه بخانه در آيند لوط بغايت
مضطرب واندوهناك گشت ملائكه اورا بديدن اضطراب وخروش وجزع ديدند
قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا
يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ● گفتند اي لوط بدرستي كه ما فرستادگان پروردگار توايم و
بعذاب ايشان نازل شده ايم دل قوي دار كه ايشان نميرسند باضرار وايذاي تو
يعني ضرر ايشان بتو نميرسد تو قدم از ميان بيرون نه ومال ايشان كه
پس جبرئيل بر ايشان نازل شده وپر خود را بر رويهاي ايشان ماليد همه كور شدند
واز خانه لوط بيرون دويدند ميگفتند كه حذر كنيد كه مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئيل
فرمود تا بركسان خود را ببيابان از شب بعد از گذشتن بعضي از شب وبايد كه التفات نكند
وباز نگردد از شما يكي با هيچكس در اينجا نماند يعني همه اهل خود را ببري مگر زن خود را كه
او كافر است بدرستي كه رسنده است او را آنچه رسد بديشان يعني وي نيز چون
باقي كفار هلاك خواهد شد ولوط از غايت دلتنگي فرمود كه كي خواهد بود هلاك
شدن ايشان جبرئيل فرمود بدرستي كه هنگام عذاب ايشان صبح است لوط فرمود كه
هنوز تا صبح بسيار وقت است جبرئيل گفت آيا نيست صبح نزديك يعني نزديك است فَلَمَّا
جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً

عند ربك

عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ● پس آن وقت كه آمد فرمان ما بعذاب ايشان
جبرئيل را فرموديم تا پر خود را در زير شهرهاي ايشان در آورده برداشت تا بجايي كه
اهل آسمان بانگ خروس وآواز سگان ايشان شنودند پس حكم كرديم كه بيفكند گردانيديم
زبر آن شهرها را زير آن يعني زيرگون ساختيم وبارانيديم بر آن شهرها بعد از زيرگون
شدن آن سنگ از گل متحجر سجيل معرب سنگ گل است وآن گلي با آتش پخته شده چون آجر
يا سجيل كوهيست در آسمان يا نام آسمان دنياست يا سجين است كه نام او جهنم است
يعني آن سنگ باران بر ايشان از آسمان بود يا از دوزخ وآن سنگها بود بر هم نهاده
پياپي در پي نشان كرده شده بخطوط سياه وسفيد چون جزع يا بياض وحمرت وزرد
يا سبزگون كرده شده بود بعضي از آنها سفيد كه برو نقطهاي سياه بود وبرخي سياه
كه برو نقطهاي سفيد بود يا نام هر كس كه برو بارانيده ميشد بر آن نوشته بود يا آماده
گشته در خزانه پروردگار تو براي عذاب ايشان در تفسير زاهدي آورده كه سنگ
بزرگ او برابر خيمي بود وكوچك او مساوي سبوي از ابي عبد الله عم روايت كه سنگ
بر جماعتي باريد نيز كه در ديار خود نبودند پس هر كجا از ايشان كسي بود سنگي بقدر
بنام وي بر سر او آمد وهلاك شد آورده اند كه يكي از ايشان بحرم مكه در آمد وتا چهل
روز آن سنگ كه نام زد او بود در هوا معلق بايستاد وهمين كه از حرم بيرون رفت
بروي آمد وهلاك شد ونيست آن حجارة عذاب از ظالمان دور چه ايشان از
استحقاق آن نيست كه بر ايشان سنگ بارد وگفته اند ضمير هي راجع بقري است
كنايت غير مذكور يعني ديار قوم لوط از ستمكاران مكه دور نيست در اثناي اسفار بدان
ديار ميگذرند پس اولي آنكه بنظر اعتبار در آن نگرند واز عذاب وعقوبت ترسان شده
حال خود را بايمان واحسان باصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ● قَالَ يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ● وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ
بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ● وفرستاديم بسوي اهل مدين يا بساكنان
بلد مدين برادر ايشان شعيب را گفت اي قوم من بپرستيد خداي را كه نيست شما را هيچ
خداي بجز وي ومكاهيد وكم مكنيد پيمانه را در پيمودن مكيلات وترازو را در سنجيدن
موزونات بدرستي كه من ميبينم شما را با توانگري ونعمت يعني در رفاهيت ومحتاج نيستيد

کدا می باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید پس حق گذاری آنست که مردم
از مال خود بهره مند گردانید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید بدرستی که من میترسم
بر شما با این خیانت که دارید عذاب روز گرد در اینده یوم باحاطه که صفت عذابست
یعنی وقوع در روست یعنی در روز عذابی که در شما و فرو گیرد که هیچکس رهائی نیابد
مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون نهی فرمود از تنقیص کیل و وزن
امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ و ای گروه من
تمام بپیمائید کیل را به پیمانه و تمام سنجید وزن و وزنات را به ترازو بعدل و راستی و
آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند
و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند در این باب میفرماید و کم مکنید مردمان را چیزهای
ایشان یعنی بهای هر چه میخرید با قراضه که از درم و دینار می برید و غایت تباهی
مجوئید در زمین بلد خود در حالتی که تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۝ آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما
از حلال بعد از ترک حرام بهترست شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید بکم پیمودن
و غیر آن اگر هستید باور دارندگان مر قول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را
از قبایح نگه دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده
نه من رهانندت و پس انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را حرب بود
چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را نفرموده بودند و شعیب
از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب
نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ
أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ۝ گفتند قوم او که ای شعیب
آیا نماز تو میفرماید ترا آنکه ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان یا دست بداریم
آنچه میکنیم در مالهای خود آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا قطع اطراف
دراهم و دنانیر بدرستیکه برد باری راه یافته بزعم خود و یا این سخن از روی تهکم
میگفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو

با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ
إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝ گفت شعیب ع ای گروه چون می بینید و چه میگوئید
اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی داده باشد مرا
از نزد خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس
و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی
و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم و نخواهم که
من مخالفت کنم شما را و بیایم بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را
از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز میدارم خود مرتکب آن
نشده ام نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما مادام که توانم و نیست توفیق من
در اصلاح یا امور یا رسیدن بر منزل صلاح و صواب مگر بهدایت و معونت
حضرت خداوند بروی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز اند
و بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ۝
و ای گروه من شما را بر آن ندارد دشمنی من و ستیزه کاری با من که برسد شما را مانند آنکه
رسید گروه نوح را از طوفان یا قوم هود را از باد صرصر یا گروه صالح را از رجفه
و نیست گروه لوط از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیکند اگر از امم گذشته
عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ
رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ۝ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان پس رجوع کنید
بعبادت او از پرستش غیر او بدرستیکه پروردگار من بخشنده بر مستغفرانست دوست دار
تائبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود
یعنی بندگان او را دوست دارند فی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستی اوست
که یحبهم و یحبونه شعرست باینمعنی قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ
وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝

گفتند ای شعیب فهم نمیکنیم بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید وحرمت
تطفیف واین بواسطهٔ قصور عقل وعدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی
عناد میگفتند واگرنه چرا فهم کلام او نکردندی واو خطیب الانبیا بود ودیگر گفتند
وما می بینیم ترا در میان ما بی قوتی که دفع ما کنی یا ضعیف البصر واگرنه قوم تو بودندی
که بر دین مااند وما ایشانرا عزیز میداریم هرآینه ترا سنگسار میکردیم ونیستی تو برما عزیز
ومکرم بمرتبهٔ که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود واین نهایت سفاهت که
در مقابلهٔ حجج وآیات سخنان بیهوده گویند وتهدید کنند قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ
عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ گفت
ای گروه من آیا عشیره وقوم من عزیزترند بر شما ودوست تر نزد شما از خدای تعالی
که باقی پاینده است وشما را آفریده وروزی داده وانواع تربیت فرموده وشما گرفته اید
امر او را از پس پشت خود همچو چیزی فراموش شده یعنی حق بیاد من که بر شما خفی ندارید
نگاه میدارید وفرمان پروردگار را که بر شما حقوق خلق وتربیت دارد پس پشت
می افکنید بدرستی که پروردگار من بآنچه شما میکنید آگاهست بر وجهی که هیچ
بر وی پوشیده نیست ومیان شما مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ
إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا
إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۝ وای گروه من عمل کنید بر حالهای خود که دارید از شرک وتجبر
که من نیز عمل کننده ام وتمکن در کار خود نموده باشد که بدانید آنکس را که باید بدو عذابی
که رسوا کند یا بغضب تمام هلاک سازد وآنکس که او دروغ گویست بزعم شما یعنی
زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وانتظار برید آنرا که من میگویم که من نیز با شما
منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ وآنهنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم
شعیب را وآنانرا که ایمان آورده بودند با او ببخشایش از فضل ما وبگرفت آنانرا که
کافر بودند آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا پس گشتند در سراهای خود
مردگان وبر زمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۝
گوییا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار بدانید که هلاکت مر قوم مدین را و

دوری

ودوری از رحمت من همچنانکه هلاک شدند ودور گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود
بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود ودر تیسیر نقل از ابن عباس رضوان الله علیهما
میکند که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب وصالح اما قوم ثمود را
صیحه از تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا
وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۝
وبتحقیق ما فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند وبحجت
ظاهر وواضح آن که آن عصا بود وافراد عصا بذکر جهت وضوح آنست بسوی فرعون
وگروه اشراف از قوم او پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی
ونیست کار فرعون بر نهج رشد وصواب وچون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او
باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۝ پیش رو
کند فرعون قوم خود را روز رستخیز پس در آرد ایشانرا بآتش دوزخ وبد مکانیست
در آمد شده در وی یعنی آتش دوزخ چه ورد که آبشخور است برای تبرید جگر وتسکین
عطش باشد وآتش ضد ویست بر ضد آن وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝ واز پی در آمده شدند فرعون وقوم او درین سرای لعنت را
وروز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بد عطائیست داده شده بدیشان یعنی لعنت
هر دو جهان ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۝ این خبر
از اخبار دیههای هلاک شده قصه آن بر تو میخوانیم بعضی از آنها باقی است وآبادان
چون زرع قایم ایستاده وبرخی از آن مفقود است یا خراب چون کشت درووده
وگفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد وثمود وحصید آنکه
آثار او باقی نیست چون دیار قوم نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ
عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ
غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝ وما ستم نکردیم بر اهل دیهها باهلاک ایشان ولیکن ایشان ستم کردند
بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود پس هیچ سود نکرد یا قدرت دفع نداشتند
از ایشان آن خدایان که از روی جهل بودند که میخواندند ومی پرستیدند بجز خدای
یعنی آلههٔ ایشان باز نداشتند از ایشان هیچ چیز وقتی که آمد فرمان پروردگار بعذاب

ایشان

و نیفزودند ایشان را ایشان جز زیان کاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ
الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ و مانند این گرفتن گرفتن پروردگار تو
چون بگیرد اهل دیههارا و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند بدرستی که گرفتن خدای تعالی
دردناک و سخت و ازانکه گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهایی نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ
بدرستی که درانچه یاد کرده شد از قصص هر اینه عبرتیست هر کس را که بترسد از عذاب
آن سرای و آن روز قیامت روزیست که جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را
دروی جمع کنند و آن روز روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین در کشف الغمه
آورده که روایت کند ابو الحسن که علی بن احمد الواحدی رحمه الله در تفسیر وسیط آورده
بسند خود که مردی گفت داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی که روایت حدیث میکند
از رسول الله صلعم و مردم بر گرد او در آمدم از وی پیش رفتم و گفتم او را که خبر ده
مرا از شاهد و مشهود گفت بلی اما شاهد پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز عرفه
از انجا در گذر کردم و آمدم پیش دیگری که او نیز حدیث نقل میکرد گفتم بگوی مرا از شاهد
و مشهود گفت بلی اما شاهد پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز نحر و از انجا
نیز در گذشتم و آمدم نزد جوانی که گویا روی او طلای احمرست و دیدن وجهش
جلای بصر و حدیث روایت میفرمود از رسول الله صلعم پیش رفتم و گفتم خبر ده مرا
از شاهد و مشهود فرمود نعم اما شاهد پس محمدست صلعم و اما مشهود پس روز قیامت
آیا نشنیده که حق تعالی فرموده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و دیگر فرموده
که ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ بعد ازان سوال کردم از اول گفتند
ابن عباس است و از ثانی گفتند ابن عمرست و از ثالث پرسیدم گفتند حسن بن علی
ابی طالب علیهم السلم بود قول حسن احسن وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ و باز پس نمیداریم
آن روز را مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قائم نگردد
يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ روزی که بیاید آن روز
مشهود سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند مگر بدستوری خدای تعالی و این در موقفی
خاص باشد و در موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ

ولا یؤذن

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ پس از اهل موقف بدبخت باشد که مقتضای وعید
دوزخ جای او بود و نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود در حقایق از
شقیق بلخی رحمه الله نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل و بسیاری گریه
و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی
دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی و شیخ ابو سعید خراز گوید که حق سبحانه و تعالی
درین سوره دو کار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار
از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بشقاوت و سعادت خلق شرف نفاذ یافته
که بعضی باختیار دنیا را بر آخرت برگزینند و بعضی بر عکس اول شقی باشند و ثانی سعید
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ فاما آنانکه بدبخت شدند
پس در آتش دوزخند مر ایشان راست در ان آتش فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را
گویند و استعمال او در مبدا صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود در آخر نهیق
مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله
و افغان جاویدانه باشند در آتش همیشه تا آسمانها و زمینها بجای است این کلمات
در عرف عرب عبارت از تابید و تخلیدست پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین
باز بسته نباشد چه نصوص داله بر تابید اهل نارست و انقطاع دوام ارض و سماوات
پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد
یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی آنست که ایشانرا
که با آتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ و این
توجیه را سید عالم علم الهدی قدس الله روحه العزیز فرموده با دیگر توجیهات
از انجمله آنست که اینجا اگرچه ظاهر استثناست لیکن مراد بآن زیادتیست یعنی
همیشه باشند مادام که آسمانها و زمینها برجاست مگر آنچه خواهد پروردگار تو
از زیادتی مر ایشان را برین مدت و این در کلام شایع است یا معنی مَا شَاءَ رَبُّكَ
قبل از دخول جنت و نار باشد و در برزخی که میان حیات و موتست و احوال محاسبه

وعرض وغیر ذلک و یا الا بمعنی واو باشد یا استثنا موخر نیست در نقصان از خلود
چه غرض دوام آن باشد که اگر خواهد بیرون آرد و الا مخلد بگذارد و تخلید
وابسته بمشیت و اراده اوست و با تعلیق آن بمشیت بر سبیل تاکید باشد شقی را
از برای خلود و سعید از برای خروج باز مراد از شقوا اهل ایمان باشند که
ضم کرده باشند با ایمان و طاعات معاصی را که ایشان را معاقب سازد در آتش مگر
آنکه خواهد اخراج آنها بسوی جنت و نیز جایز است که تعمیم کنند اشقیا را باز
استثنا کنند بعضی اهل ایمان را از خلود و اخراج فرمایند از آن بسوی بهشت و این کار
در جهت استثنا جهة زوال الحکم از کل کافیست آنرا از بعض بدین معنی که پروردگار تو
کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب در خلود و بر خلاف آن از انعام
کریم از اخراج و ادخال در جنات نعیم وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ
فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ● و
و اما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشت اند جاویدان در آن مادام که باشد
آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ
زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و بعضی گویند که دوام آسمان
و زمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند
مراد فوق و تحت است چه عرب هرچه بر بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه
زیر قدم بود ارض خوانند پس لازم که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنانی بدولت رضوانی رسانند
با نعمتی که کنه آنرا اندازه مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و بکنه فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ
مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ مؤید این قولست و از نیست که گفته اند خدای تعالی
بدین استثنا دانا نیست عطا داد ایشان را عطا دادنی غیر منقطع یعنی ممتد
الی غیر النهایه و درین تصریحست بآنکه ثواب انقطاع ندارد و تنبیه است بر آنکه
مراد از استثنا در ثواب نه انقطاع است فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ
إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ● پس مباش در شک
مخاطب حضرت رسالتست صلعم و حقیقت خطاب راجع بامتست میفرماید که در شک

مباشید

٤٠٢

مباشید از آنچه میپرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالیست مؤدی بهلاک
یعنی شک مکنید در آنکه آن پرستش گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه
گمراهی امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد نمی پرستند اهل شرک بتان را مگر بر وجهی که
می پرستیدند پدران ایشان پیش ازین یعنی باطل و بدرستی که ما تمام رساننده ایم
بدیشان بهره ایشان از عذاب در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ
لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ● و هر آینه ما دادیم موسی را توریه پس اختلاف کرده شد در آن
یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچون اختلاف
قوم تو در قرآن و اگر نه سخنی پیشی گرفته از پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان
هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال هلاک گشتی
و محق از آن نجات یافتی و بدرستی که کفار قوم تو هر آینه در گمان اند از قرآن که آن
در ریب افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را مشوش کننده وَإِنَّ كُلًّا
لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ● و بدرستی که هر یکی از مختلفان
از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد پروردگار تو جزای عملهای ایشان را بعضی
ان نافیه میدانند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزای عمل او
بر وجهی که باید برو رساند صاحب ایجاز گوید که چون در لما معنی ظرفیت اینجا
تقدیر محذوفی باید کرد و برین وجه وَإِنْ كُلًّا لَمَّا بُعِثُوا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ و این وجه
بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف گوید که لام لما موطئه
قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیرش چنین باشد و ان کلهم
لما لیوفینهم بدرستی که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند داناست و چیزی از و فوت نشود
تا نوفیه جزا توان کرد فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ● پس تو مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی و باید که مستقیم شوند با تو آنانکه
مستقیم کردند آنانکه باز گشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست که مستقیم
باشند بر امر و نهی و گویند مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا بمنزل مقصود
رسد و ما امر شاملست توسط در جمیع امور از عقاید و اخلاق و صفات و عبادات

نامصون باشد از افراط و تفریط که هر صفت و خلقی که هست طرفینش مذمومات
و وسطش محمود و بجهت عسر استقامت در ان آنحضرت که شیبتنی سورة هود
و از حد در مگذرید بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از رعایت توسط
و از افراط و تفریط بیناست و او فراخور هر کس جزا خواهد داد و در آیت دلیل است
بر وجوب اتباع نصوص بی تصرف و انحراف از قیاس و استحسان وَلَا تَرْكَنُوا
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ
و میل مکنید بسوی آنان که ستم کردند اندک میلی چه رکون اندکی از میل است چه جای
آنکه مباشر ظلم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان و از فرمان ایشان مبرید
یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که
قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان
تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بوده و هم از وی رسیده که اگر ظالمی در بادیه
تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود او را آب توان داد گفت که نه گفتند اگر تشنه
بمیرد فرمود که دَعْهُ يَمُوتُ آنچنان بگذار که نا مرده بمیرد پس حق سبحانه و تعالی
از فرط رحمت خود فرمود که میل بظلمه مکنید که پس شما را بساید یعنی بشما رسد آتش
دوزخ و نیست شما را بجز خدای تعالی دوستان که عذاب از شما باز دارند پس شما
یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ و بپای دار نماز را در دو طرف روز
در ساعتهای از شب بعضی گویند نماز طرفا علی روز نماز بامداد است و نماز طرف اخیر
ظهر و عصر بنابر آنکه ما بعد زوال از عشا می شمارند و نماز زلفا اللیل مغرب و عشا
و قولی دیگر آنکه مراد بطرفین روز نماز بامداد است و مغرب و قولی دیگر آنکه نهار
اسمی باشد مر چیزی را که واقع است میان صبح دوم و ذهاب شفق مغربی و مراد بطرفی
دو طرف نصف النهار باشد و نماز صبح در نصف اول و باقی صلوات در نصف ثانی
و زلفا من اللیل طاعاتی که تقرب بوی جویند در بعضی از لیل که نوافل لیلیه باشد پس
زلفا عطف بر صلوة بود نه بر طرفی النهار و بر دو قول اول عطف بر طرفی النهار باشد
بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرد و محو کند بدیها را و معنی اذهاب

سیئات را دو چیز گفته اند یکی آنکه آن لطف باشد در ترک سیئات چه فرموده که
إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و دیگر کفارة گناهان حاصله از عبد یعنی عدم
مؤاخذه بآن و عدم عقاب بران چنانچه ورود یافته در احادیث صحیحه از الجمله
ابو حمزه ثمالی رحمه الله از یکی از صادقین روایت کند که او روایت کرده از امیر
المؤمنین ع که آنحضرت فرمود که من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که
میفرموده که امیدوارترین آیت از کلام الهی أَقِمِ الصَّلَاةَ است تا آخر آیه و بحق آنکه
مرا مبعوث گردانیده بحق که اگر یکی از شما برخیزد بجهت وضو نماز پس میریزد
از اعضا و جوارح او گناهان او و چون روی توجه بجانب حق تعالی آورد و دل را
موافق آن گرداند نقل نکند از دار دنیا برای آخرت که بر وی چیزی از گناهان باشد
بمرتبه که گویا در آن وقت از مادر متولد شده پس اگر طاری شود او را گناهی در میان
دو نماز مثل آنست که مذکور شد در محو گناهان تا تمام نماز پنجگانه بجای آورد با
فرمود که ای علی این نماز پنجگانه مر امت مرا بنهر روانست بر در خانهای یکی از شما
پس گمان شما چیست اگر در جسد کسی چرکی و آلودگی باشد پس از آنکه شسته شوی بدن
در ان نهر جاری پنج بار هیچ ممکنست که باقی ماند در بدن و جسد او چرکی و آلودگی
بخدا سوگند که صلوة خمس مر امت مرا بمنزله آنست که گفته شد چه او سبب کرم الهی
و ذکر سبب دوام فیض و رحمت بر عباد که استعداد آن دارند از جانب حضرت عزت
این فرمان و این وعد پند بیشتر یاد کنند کار او اصبر فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
و صبر کن بر امتثال الاوامر و اجتناب از نواهی پس بدرستی که خدای تعالی ضایع نگرداند
اجر نیکوکاران از اعداد و از محض اشارت بآنست که شکیبائی از احسانست فَلَوْلَا كَانَ
مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا
مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ پس چرا نبود
از اهل قرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل و رای که از روی حزم باز ایستاده
مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی لیکن اندکی بودند از آنها
که نجات دادیم ایشان را از عقوبات از گذشتگان که نهی میکردند آنان را که تباه کار
بودند و پیروی نمودند آنان را که کافر بودند آنچه چیزی که متنعم شده بودند

یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف
کردانیده از ما وراء آن اعراض نموده بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ
بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ • و نخواست پروردکار تو که هلاک کند اهل دیهها را بشرک
و حال آنکه اهل آن مواضع بصلاح آرندکان باشند در میان یکدیکر یعنی بمجرد شرک
هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نکردد و از اینجا کفته اند که الملک یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ
إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ • و اکر خواستی پروردکار تو بر سبیل الجاء مردمان را همه
کردانیدی مردمان را یک کروه یعنی بر یک دین و آیین و همیشه باشند اختلاف کنندکان
در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس و مخالفان و معاندان اهل البیت
علیهم السلام مکر آنکه رحمت کند پروردکار تو برو و او را بایمان راه نماید یعنی
لطف را شامل حال او کرداند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابو الجارود در روایت کرده
از ابی جعفر ع که ایشان تابعان محمد و آل او صلی الله علیه و علیهم که اختلاف در دین
ندارند و از برای رحمت آفرید مردمان را و ایشان بسبب عصیان از دایرهٔ رحمت
بیرون میروند و تمام شد سخن پروردکار تو یعنی کلمه یا ملائکه کفته و آن اینست
هر اینه پر سازم دوزخ را از عاصیان دیوان و آدمیان همه ایشان وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ
لِلْمُؤْمِنِينَ • و هر چیزی که میخوانیم بر تو از اخبار پیغمبران و آن چیزیست آنچه
ثابت میکردانیم و بر جای میداریم بآن دل ترا یعنی فایدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو
بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمایی و از ایذای کفار شکیبا
باشی و آمد بتو درین سوره آنچه درست و راستست تخصیص این سوره برای تشریف
والا حق در همه قرآن هست و کفته اند اشارتست باخبار مذکوره است درین سوره
یعنی این خبرها راستست و پندست و یاد کردنست کرویدکان را وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ • و بکو ای محمد مر آنها را که ایمان نمی آورند عمل کنید
بر حالی که بر آن متمکنی اید بدرستی که ما نیز عمل کنندکانیم بر همان حال که داریم

خدای تعالی پاداشت نیکو را نیک دهد و پاداشت بد را بد وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ
و چشم دارید بما انقلاب زمان را بدرستی که ما منتظریم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ • و مر خدا راست علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و بسوی او باز
کردانیده شود همه کارها پس پرستش کن ای محمد یا ای مکلف که مرجع همه اوست و
توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعد از ادای رسد
و توکل مجرد کفتار بی فایده و بی اعتبار بود و نیست پروردکار تو غافل و بی خبر از آنچه
شما همه مردمان میکنید در تیسیر آورده که فاتحهٔ توریة آیت اول سورهٔ انعامست
و خاتمهٔ آن آیت سورهٔ هود ع از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که هر که سورهٔ
هود بخواند داده شود مر او را از اجر ده حسنه بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح
و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی علیهم السلام کرده و تکذیب ایشان نموده و روز قیامت
از سعدا باشد و در روایت ابی الجارودست از ابی جعفر ع که هر که سورهٔ هود
در هر جمعه بخواند برانکیزد خدای تعالی او را در روز قیامت در زمرهٔ پیغمبران و
معلوم نباشد که وی کناهی داشت روز اللهم اجعلنا منهم بحق سیدنا محمد و آله

سورهٔ یوسف علیه السلام مکیه و هی مایة و احدی عشر آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ • الر تِلْكَ
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ • در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست
نداند تاویل آن را مکر خدای تعالی و ما شاء الله و کفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی است
اکر کسی داند چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود یا مختصرات از اسماء
الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رئوف یا از صفات او چنانچه الف
انفرادست و لام لطف و را رحمت قسم یاد میفرماید برین وجه که بانفراد من بر ربوبیت
و بلطف من بر عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست
این آیات آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز آن یا هویدا
معانی او یا بر متامل را روشن کننده است قصه را که یهود سؤال کرده بودند چه در روایت
آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را کفتند که از محمد صلعم سؤال کنید که سبب

اشتمال آل یعقوب از بشام بمصر چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ • بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآن
عربی یعنی از قرآن را قرآن گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم تا باشد که
شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما
در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ • ما می خوانیم بر تو بهترین قصها که خوانده شود
گویند بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها یا آنکه
صاحب احسن احسن بود از آدمیان آن زمانی و قولی دیگر آنست که این قصه احسن است
زیرا که نزول او بجهت اخبار واقعه حسنین و حسن است علیهما السلام چنانچه
در خبرست که روزی حضرت رسالت صلعم نشسته بود و امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بر کنار نشانده گاه لب بر لب حسن مینهاد و گاه روی بر روی حسین میمالید
ناگاه جبرئیل امین بفرمان آله در رسید و خطاب رب الارباب برسانید که آیا
حسن و حسین را دوست میداری آنحضرت فرمود که نعم چگونه دوست ندارم
دو پاره جگر و دو دیده و روشنائی هر دو اند جبرئیل گفت کدام را دوست تر میداری فرمود
که هر دو در یک صدف دو در و دو برج یک آسمان شرفند هر دو را دوست میدارم
جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه نه از آنکه یکی ازین دو
دو فرزند دلبند را بزهر قهر از پا در آرند و یکی را به تیغ بی دریغ سر بردارند آنحضرت
فرمود با جگر گوشگان من این بیرحمی که کند جبرئیل گفت جمعی که دعوی امت
تو کنند فرمود که این جماعت بمن ایمان آرند و بشفاعت من امید دارند و فرزندان
مرا بقتل آرند جبرئیل گفت آری آنحضرت فرمود بچه گناه جبرئیل گفت بهیچ جنایت
این خیانت روا دارند آنحضرت ازین اخبار گریان شد غبار اغبار بچهره دل برآینه
دل مبارک نشست جبرئیل از برای خرسندی دل آنحضرت پیغام رسانید که از معاصی
عصیان ایشان عجب مدار و از واقعه برادران یوسف بر اندیش اگر اینها چاکران اند
آنها برادران اند اگر اینها بخبر اند آنها از نسل پیغمبران اند پس قصه یوسف از برای تسلی
دل حضرت رسول الله و آرامش بلا کشان نازل شد که ما خبر میدهیم ترا بهترین خبری

بوحی کردن ما بسوی تو این سوره مشهوره را و بدرستی که بودی تو پیش از نزول این وحی
از ناآگاهان یعنی از دانش این قصه غافل بودی چه در خاطر تو خطور نداشت و
از کسی نشنیده بودی و این غفلت غیر مذمومست و این تعلیل است بانکه بودن او
از وحی است إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ • یاد کن وقتی که گفت یوسف پدر خود یعقوب را علیهما السلام
در دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب
درآمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت ای پدر خوابی عجب دیدم بدرستیکه
دیدم در خواب یازده ستاره که در کشاف و دیگر تفاسیر آورده که نامهای این نجوم
بر زبان پیغمبر صلعم جریان و طارق و قابس و عمودان و فلیق و مصبح و ضروح
و فرغ و وثاب و ذو الکتفین و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که
در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند
و من در ایشان مینگریستم دیدم ایشان را سجود کنندگان و این رویا استیناف و بیان
حال ایشانست که دیده بود ایشان را بران حال بی تکرار نباشد یعقوب دانست
که یوسف صورتی رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست
یا یعقوب و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان چنانچه
ابو حمزه فرموده لیکن زوجه را ام یوسف گفته راحیل نام با آنکه ام حقیقیه باشد
باعتبار لم بود تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر کرد که اگر برادران این واقعه بشنوند
و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر آینه قصد روی کنند قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ
رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ •
گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است مخوان و بیرون مکن خواب
خود را بر برادران خود که حیله کنند برای هلاک تو حیله کردنی بسبب وسوسه
شیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنیست آشکارا که او را بر مکر
و کید میدارد سیما که این خواب شنوده باشند و بعضی تعریف رؤیا چنین کرده اند
که آن انطباع صورت منحدره است از افق متخیله بحس مشترک و صادق از رویا آنست
که حصول او بسبب اتصال نفس باشد بعالم ملکوت مراد از خبر اینکه در میان ایشان

از مناسبت تر دفراغ او از تن بپرورد ادنی فراغی پس متصور میگردد بآنچه در رو
از اینجمله لا بو لست از معانی حاصله آنجا با متخیله حکایت میکند و غایان رو
صورت متناسبه را و میفرستد آنرا بحس مشترک و درانجا مشاهد میگردد پس اگر
شدت مناسبت هست میان معنی و آن صورت که تفاوت معلوم نمیشود مگر بکلیت
وجزئیت آن رویا مستغنی است از تعبیر و الا احتیاج دارد بآن وَكَذَٰلِكَ
يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ
يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ
و همچنانکه ترا و گزید بر اینچنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان
بر خواهد گزید پروردگار تو بمهمات فرمانبی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر
خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است
بر تو و فرزندان یعقوب یعنی بر نسل یعقوب که انبیا از وی بیرون آرد همچنانکه
تمام کرد نعمت را بر دو پدر تو پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد تست و پدر جد
یعنی ابراهیم و اسحق بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق
یعقوب و اسباط از صلب وی بدرستی که پروردگار تو دانا است بانکه استحقاق
اجتبا دارد استوار کارست و درست کردار بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ
وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ بتحقیق که هست در قصه یوسف و برادران او
نشانهای قدرت با دلایل حکمت مر پرسندکان و غیر ایشانرا یوسف را علیه
یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و مادر ایشان راحیل بود
گذشت و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل
و شمعون و لاوی و ربالون و یشجر و آن زوجه لیا نام داشت و چهار دیگر علاتی
بودند نیز و آن دینالی و جاد و اشر از دو سریه بودند نامشان زلفه و بلهه
آورده اند که چون یوسف خواب مذکور را بدید تقریر کرد یعقوب بکتمان آن وصیت
و با جتبا و اتمام نعمت او مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند و غماز شام
که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد
و بتدبیر بهم مشغول شدند إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ

ان ابانا

إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر هر آینه
یوسف و برادر او بنیامین دوست تر نزدیک پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی
توانا و کارکنانیم و ایشان خورد سال و نی کفایت پس بایستی که ما را دوست تر دا
او و عاجز ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرده بدرستیکه پدر ما دور افتاده است
از راه صواب یعنی رای او در این کار بخطا واقع شده در تیسیر آورده که چون شیطان
این کلمات را از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شده گفت یوسف
میخواهد که شما را ببندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ
أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ
بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن شمعون بود یا دون و دیگران رضا دا
یا بیفکنید در زمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غایب
تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آورد
و تمامی بر شما اقبال کند و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او گرو
شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس علیه اللعنه بود که
ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف میگوید امروز گنه کنید و فردا توبه
آخر تامل نمینمایند که عزم فردا را عمر فردا باید و بر عمر اعتمادی نیست قَالَ
قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ
إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ گفت گوینده از ایشان گویند یهودا بوده که از روی رای حسن
ایشان بود با روبیل مکشید یوسف را که قتل نبی گناهان کاهی عظیم است و بیفکنید
او را در قعر چاه تا فرا گیرند او را بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند و ببرندش
بناحیه دیگر و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بر نوحه
می باید کرد اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت پس همه برین متفق شدند و
نزدیک پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده چه شود که یوسف
با ما بصحرا فرستی تا روزی بتماشا و تفرج بگذراند یعقوب ع فرمود که من در بهار
رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود و اندیشه دارم که شما در گلزار باشید
و من بخار دیدار همچو گرفتار فرزندان از یعقوب بوی رخصت استشمام کرده پیش تو

آمدند و از تماشای سبزهٔ صحرا و گل و ریحان در میان آوردند و گفتند این موسم بهار
دو سه روز نوبت عشرت دانید که دیگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف ع
نام تماشا شنیده خاطر مبارکش شاد گشته متوجه شد و با برادران پیش پدر آمده
التماس اجازت نموده مبالغه کردند که او را با برادران بگشت دشت فرستد تا تماشای
بهار کند یعقوب ع چون این شنید سر تامل در جیب تفکر کشید قَالُوا يَا أَبَانَا
مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ گفتند برادران یوسف ای پدر ما
چیست ترا که ایمن نمیداری ما را بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و حال آنکه
ما مر او را نیکوخواهانیم و بغایت بروی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ
وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا تا در وسعت و فراخی صحبت
میوه‌ها و نقلها خورد و بازی کند به تیر انداختن و شنا دوانیدن و بدرستی
که ما مر او را نگاهبانانیم از مکان یا از سباع و هوام قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ
وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ گفت یعقوب علیه السلام
بدرستی که مرا اندوهگین دارد آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او
بر من دشوارست و صبر از مشاهدهٔ وی کم و دیگر میترسم از آنکه او را بخورد گرگ
چه بلاد زمین که شما میروید گرگان درنده می‌باشند و مبادا که گرگی قصد وی کند
و شما از وی بیخبر باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او قَالُوا
لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ گفتند فرزندان یعقوب
بخدای که اگر او را بخورد گرگ و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک
از ما باده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد بدرستی که ما آن وقت که برادر
بگرگ دهیم هرآینه آنهنگام از زیان کاران باشیم پس چون یعقوب ع مبالغهٔ
فرزندان شنید و میل دل یوسف ع بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم
هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داد بفرمود تا سر و تن یوسف را شستند و مویش
شانه زده جامه‌های نفیس پوشانیدند و قمیص ابراهیم ع که جبریل ع از بهشت آورده
بوقت القاء آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و میراث بیعقوب رسیده بود چون
تعویذی بر بازوی بست و بمتابعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازه

کنعان

۴۰۷

کنعان بود بیرون آمد و یوسف را ع در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد یوسف
که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید
خوش آب بالماس مژه سفتن آغاز کرد و گفت ای پدر سبب گریه چیست فرمود ای یوسف
از رفتن تو رایحهٔ اندوهی بمشام دل من میرسد و نمیدانم سرانجام کار تو کجا خواهد
باری مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد پس فرزندان را در باب محافظت یوسف
مبالغهٔ بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب
در ایشان مینگریست و از جدا شدن فرزند ارجمند میگریست و چون فرزندان
از نظر او غائب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ
فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
پس آنهنگام که ببردند برادران یوسف را کردند با او آنچه کردند و عصای پدر را یکسو نهادند
یوسف را بر زمین بزدند و آغاز طعن و ستیزه نمودند میگفتند ای صاحب رؤیای
کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف ع
گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من
رحم آرید القصه بسخن او التفات نانموده طپانچه بر روی وی میزدند و
در خاک و خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید
یهودا آن صورت را مشاهده نموده او را زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی
در آستین توقف کشید آخر نه با من عهدی کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان
تسکین یافته از سر کشتن او در گذشتند و رای خود را محکم ساختند تا آنکه
بیفکنند او را در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسنگی کنعان یا در حوالی بیت المقدس
یا در زمین اردن یا میان مصر و مدین سر چاه تنگ بود و بن او گشاده و هفتاد گز
عمق داشت یا زیاده پس یوسف را ع بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یکی
از ایشان میزد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند
و پیرهن از برش بر کشیدند تا آلوده بخون سازند یوسف گفت پیرهن در من بپوشانید
و مرا برهنه فرو مگذارید گفتند کواکب و شمس و قمر را تا پیرهن را در تو پوشانند
و چون بمیان چاه رسید رسنش بریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب بطایر

کشید

آشیانهٔ سدرة المنتهی رسید که اَدرِك عَبْدی جبرئیل ع پیش از انکه یوسف
بتک چاه رسد بوی رسید و او را بجناح سعادت خود گرفته بر بالای صخره
که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیلی که
تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید و در روایت دیگر آمده که جبرئیل بصورت
یعقوب بر آمد و سر یوسف را برکنار نهاد یوسف بهوش آمد چشم کشاد سر خود را
در کنار پدر دید برجست و هر دو دست در گردن روح الامین آورد و فریاد بر کشید
که یا ابتاه کجا بودی که برادران بر من جفا کردند و مرا از خدمت تو جدا کردند
مرا سر و پای برهنه در بیابان مهالك دوانیدند و آنچه از جفا و ستم ممکن بود
بمن رسانیدند رخسارهٔ مرا از زخم طپانچه پرخون کردند گیسوی مرا بخاك و خون
بر آمیختند پیراهن مرا از سرم برکشیدند رسن خواری بر میانم بستند لگد بپهلوی
بر پشتم زدند سرنگون در چاه در آویختند یوسف میگفت و از دیوار چاه آواز آمدی
جبرئیل بطاقت شد گفت نه من یعقوب نیستم روح الامینم پس سلام الهی بوی رسانید
چنانچه میفرماید و ما اوحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل اندر هنگام
که بتو روی نزاز حضیض چاه بندیم و فرستد چاه رسانیم و برادرانرا بحاجتمندی
نزدیك تو آریم تا هر آینه تو خبر دهی ایشانرا باین کاری که کرده اند و میحی که بتو رسانیده اند
و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و در روایت
ابی الجارود رحمه الله از ابی جعفر ع اینچنین وارد است نیز و اندك زمانی با این
دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ علی بن ابراهیم
روایت کند از ابی عبد الله ع که جبرئیل ع در چاه این دعا را بیوسف ع یاد داد و
سبب خلاصی او شد که اَللّٰهُمَّ اِنّی اسئلك فان لك الحمد لا اله الا انت الحنان المنان
بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی من امری
فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب دعای او مستجاب شد
او را از بند و زندان رهایی داد و ملك مصر ارزانی فرمود و ابو الجارود و از ابی جعفر
روایت کند که چون یوسف ع در چاه افتاد برادران بازگشته بر سر ره رفتند و بزغاله
کشته پیراهن یوسف را بخون او آلوده ساختند و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده

کچون

که چون برادران چنین کردند لاوی گفت مر ایشانرا که ای برادران آیا ما پسران
یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله نیستیم و حال آنکه ایشان پیغمبران خدای اند ع
کمان شما چیست حق سبحانه و تعالی این امر را پنهان خواهد داشت از پیغمبران خود و
مقرر است که کتمان نخواهد فرمود گفتند پس چاره این کار چیست اتفاق کردند که
چاره آنست که برویم و غسل کنیم و روی توجه بجانب حق آریم و نماز بجماعت بگذاریم
و بعد از آن دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداریم و تضرع کنیم که این امر را بر انبیا ظاهر نسازد
چه او جواد کریم است پس برخاستند و غسل کردند و آمدند بنماز و طریق ابراهیم
و اسحق و یعقوب علیهم السلام آن بوده که تا یازده تن نمیبودند نماز جماعت منعقد نمیشد
گفتند پس چون بجماعت بگذاریم که ما ده تنیم لاوی گفت خدای تعالی را امام خود کردانیم
و این نماز بگذاریم نماز بستند و تضرع و گریهٔ بسیار کردند و گفتند ای عالم الغیب و الخفیات
این امر را پنهان کن و ما را رسوا مساز چون از این فارغ شدند پیراهن خون آلود برداشتند
وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ
عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و آمدند
نزد پدر خود شبانگاه و بدروغ میگریستند یعقوب ع آواز گریه فرزندان شنید
سراسیمه از خانه بیرون دوید و گفت ای فرزندان شما را چه میشود یوسف من کجاست
که او را نمی بینم گفتند ای پدر ما ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم با یکدیگر در دویدن
و تیر افکندن و بگذاشتیم یوسف را تنها نزدیك رخت و بار ما پس بخورد او را گرگ
و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما باور نمیکنی و اگرچه هستیم ما راست گویان
در همه کارها اما اینجا از جهت بدگمانی که نسبت ما داری و ما را دروغ گوی میپنداری
دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ
بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ
عَلَى مَا تَصِفُونَ و آمدند بر پیراهن یوسف بخونی دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را
نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب ع که پیراهن خون آلوده دید داغ غم
هلاك یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که
عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از روی عتاب گفت

بافرزندان کرده چنین است که شما میگویید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما
و آسان ساخته کاری بزرگ را از هلاک یوسف پس کار من صبر جمیل است نیکو یعنی صبری
که با آن شکایت نباشد مگر با خدای تعالی و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری
ازو میخواهیم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده که سه روز یوسف
در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا
وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ و آمد کاروانی بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر
میرفتند پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن
کاروان بدو متعلق باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل
مدین چون بر چاه آمد پس در چاه فرستاد دلو خود را وحی رسید بیوسف که
در دلو نشین که ترا بر بالا کشند یوسف در دلو نشست مالک در کشیدن دلو گران
چون دلو بغایت گران دید بچاه فرو نگریست درخشانی چون ماه مشاهده کرد گفت
ای مژده و شادمانی و گفته اند که بشری نام صاحب او بود او را برای اعانت طلبید
و گفت این پسر است که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه بر آورد
و پنهان داشتند او را از کاروانیان در حالتی که متاع تجارت بود یعنی او را برای
فروختن بمصر مناسبت نمود ایشان را پنهان ساختن امر او با کاروانیان گفتند
که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر واسروا راجع است
ببرادران یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آنچنان
از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته
و خدای تعالی داناست بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر با کاروانیان
از اخفاء امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند
آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش باستاد و ایشان
مالک را گفتند این بنده ما گریزپا است و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم
یا از ما بخر و با خود ببر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که
داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند نا... مانده است گفتند که نومید

که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم هرچه داری پس دست یوسف علیه السلام
بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝
و بفروختند او را ببهای اندک و بی اعتبار درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن
روزگار چنان بود که مادون چهل درم را میشمردند و ما فوق آن را وزن میکردند
مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود
روایت میکند از امام رضا علیه الصلوة والسلام که آن بیست درهم بود هر برادری
دو درهم برداشتند و در وسیط آورده که بود از هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را
بخرید و بودند برادران در بهای یوسف از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان
باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک
او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور
ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود چون خبر
کاروان مدین بمصر آمد گماشتگان عزیز بر راه کاروان آمده یوسف را دیدند
از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت
راعیل نام با افکار و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا و فتح لام
تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف شنید
بمالک پیغام داده که غلام خود را بخانه آورد روز دیگر مالک یوسف را آراسته
بازار آورد بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد خریداران بمزاد در آمدند
هر کسی در بها چیزی اضافه میکردند تا بجای رسید که هم سنگ مشک و زر و نقره
و دیبا بر هند عزیز قدم خریداری پیش نهاد عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد
وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ
وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و گفت آنکس که خرید یوسف را
از اهل مصر یعنی عزیز بزن خود یعنی زلیخا گرامی دار جای این غلام را کاینست
از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است
یعنی این غلام را نیکو محافظت کن شاید آنکه سود رساند ما را در کارها ضیاع و عقار

وسرانجام مصالح روزکار ما با او اکر بپرور او فرزند کویند عزیز عقیم بود کفت اورا
بفرزندي کیریم چه آثار رشد در ناصیه او ظاهرست در روشني کفت که زلیخا سخن
عزیز را بجان خریداري کرد و یوسف را مانند فرزند دلبند در دل خود بنشاند جاي داد
که ازان بجاي کرامي تر نداشت و همچنانکه محبت یوسف را در دل زلیخا و عزیز جاي دادیم
یوسف را ممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند در ان و تا بیاموزیم او را از تعبیر
خوابها یا معاني کتب الهي و خداي تعالي غالبست بر کار خود هیچکس چیزي را ازان
رد نتواند کرد و در چیزي ازان منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف که
برادران اراده و خواهشي بود و خداي خواهشي و واقع نشد الا آنچه خداي تعالي خواست
ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بر وفق مصلحت و حکمت بقبضه قدرت
ومشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝
وآنهنگام که یوسف ع برسید بقوت خود هژده سالکي یا بیست سالکي و کویند میان
سي و چهل دادیم او را حکمي که نبوتست یا حکمت و آن علمي باشد موید بعمل یا حکم در میان
مردم و دیکر دادیم او را دانش در دین و مانند این پاداش میدهیم نیکوکارانرا
آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد زلیخا رویي دید چون قمر در شب چهارده
صبر و سکون از وي برمید و محبت او بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید و صورت
حال را بیان آورد با یوسف وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ
الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ۖ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ ۝ و درخواست یوسف را ع آن زني که یوسف در خانه او بود یعني زلیخا
مراوده کرد یوسف را از نفس او یعني طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بخانه که هفت
در یکدیگر ساخته در آورد و بیست درها را علي بن ابراهیم رحمه الله از ابي عبدالله ع
روایت میکند که درین حال زلیخا دو یدي بتي که دران خانه داشت پرده بروي
پوشانید یوسف پرسید که سبب پوشانیدن او چیست زلیخا کفت مرا شرم مي آید
در حضور او که این هم روي نماید یوسف ع فرمود که ترا از صنم شرم مي آید مرا از صمد
شرم نیاید او ملتفت سخن وي نکشته قدم پیش نهاد و کفت بشتاب و پیش من آي
که من ترا ام یوسف که این حال بدید کفت پناه میکیرم بخداي تعم پناه کرفتني بدرستي

که خداي تعالي پروردگار منست نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارکاه قرب
یا عزیز بهتر ماست و تربیه نیکو داشت من فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او
رعایت فرمود و دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم بدرستي که رستکاري نیابند ستمکاران
نمیشوند ستمکاران یعني حق ناشناسان که در عوض نیکي بدي کنند یا زناکاران
چه زنا بدترین ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ
كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝ و بدرستي
که قصد کرد آن زن بمخالطه یوسف و قصد کرد یوسف ع بدفع او بطریق فرار
اکر ندیدي یوسف برهان پروردکار خود را هرآینه قصد مخالطه او کردي و
آن برهان بقول اصح نور عصمت یوسفي بود که حایل شد میان یوسف و میل آنچه
سبب خشم خداي تعم بود پس یوسف علیه السلم بقوت نبوت و مدد فتوت از زلیخا
خود را نکاهداشت و بموجب مدح جزیل و اجر جمیل او کردید همچنان او را ثابت داشتیم
تا بکردانیم از وي بدي یعني خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعني بدرستي که او از بندکان
خالص ما است یعني پاک کرده شده از همه ناشایست و نابایست آورده اند که یوسف ع
از زلیخا فرار کرد و بهر دري بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده میشد و زلیخا
از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا
لَدَى الْبَابِ ۚ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
و پیشي میکرفتند یوسف و زلیخا بسوي در ناکاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وي
زده باز پس کشید و بدرید بر کشیدن پیراهن یوسف را از قفا و یافتند شوهر زن
یعني عزیز را نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست
که صورتي روي نموده که هردو آشفته اند پیش از انکه بتفحص مشغول کردد زلیخا بشرم دیکر
و دلبرانه بسخن در آمد کفت چیست جزاي کسي که خواهد بکسان تو بدي مراد نفس
خود است درین سخن خواست که ابراء ذمت خود کند از [illegible] و چنان نماید که جرم
پس کفت مکافات کسي که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود مکر انکه بزندان کرده شود
یعني پاداش او زندانست یا عذابي دردناک یعني ادب کردن و زدن بتازیانه
چون یوسف این سخن بشنید که بزندان بند یا بعقوبت میکنند قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي

عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ
وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٭ گفت او در خواست کرد مرا از نفس من تن بوی در ندادم
و از روی مکر بخشم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچکس ازین واقعه
خبر دارد یوسف بالهام الهی فرمود که دران خانه کودک چهار ماهه در گهواره بود
او گواه حال من است و آن کودک پسر عم یا پسر خاله زلیخا بوده عزیز گفت کودک
چهار ماهه چه داند و چگونه سخن کند یوسف عم گفت خدای تعالی قادرست
که او را بسخن در آرد عزیز از آن کودک پرسید که چه میگوئی درین باب بقدرت
ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف عم راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر دار
باین کلمات که و گواهی داد گواهی از کسان زلیخا اگر هست گریبان پیراهن یوسف دریده شده
از پیش پس زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلالت
برانکه زلیخا دفع میکرده او را از خود که گریبان او از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ
قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٭ و اگر هست پیراهن یوسف
از پس دریده شده پس زلیخا دروغ میگوید و یوسف از راست گویانست چه این حال
دلالت بران دارد که یوسف از وی میگریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده
که پیراهنش دریده فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ٭ پس آنهنگام که بدید عزیز پیراهن یوسف را که دریده شده
از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب گفت بدرستی که این کار از مکر و حیله شما
زنانست بدرستی که کید شما عظیم و بزرگست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر میکند
مع ذلک کید شیطان را ضعیف فرموده که إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا پس عزیز
متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ
مِنَ الْخَاطِئِينَ ٭ ای یوسف درگذر و اعراض کن ازین مهم و پنهان دار و ای زلیخا
از هر زنی خواه از برای گناه خود و گویند که عذر خواه از یوسف که غربت و تو
او را آزردی بدرستی که تو بودی از گروه گناه کاران تذکیر برای تغلیب آورده اند
که دران حال که یوسف عم فرمود که هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي هاتفی آواز داد که چرا پرده
کسی میدری که دعوی دوستی تو میکند تو ستار باش نه پرده در یوسف گفت الهی تو آگاهی

که او بگناه

که او بگناه ما با عزیز ببرد و آب روی ما ببرد جواب این آواز دیگر از غیب شنید
که این بار ملامتست نه کار سلامت تحمل بکن آورو برد باری را پیش دار و از جفا
روی مگردان و از خار ستم مترس و بیندیش که زود باشد که آنها همه گلستان گردد در جنب
که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما شمه از ین واقعه در السنه و افواه افتاد
بعضی از خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردانیدند وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ
امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٭
و گفتند گروه زنان در کنار آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک ریان
یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دوات که با یکدیگر نشسته گفتند
در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان آنکه زن عزیز یعنی زلیخا
طلب کرده غلام خود را از نفس خود در خواسته است ازو که کام او بدهد بدرستی که
بشکافته است غلاف دل او را جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل او در آمده
بدرستی که ما می بینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای روشن بدانکه با وجود شوهری
مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا
إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ٭ پس چون بشنید زلیخا مکر ایشانرا یعنی سخنی که در عقب وی میگفتند
فرستاد بسوی ایشان و السنه عای آن بود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند
که چهل زنرا طلبید و آن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بودند پس چون بمنزل
در آمدند مراسم اعزاز بجای آورده و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف
یا مهیا کرد طعام پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبرست که ایشان تکیه زده طعام
میخوردند و بداد هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند
و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ترنجی بدست هر یکی داد و نزدیک یوسف آمده
جامه مرصع پوشانید و تاج مکلل بر فرق نهاد و گفت بیرون آی برین زنان
یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد پس آنهنگام
که زنان او را بدیدند بزرگ یافتندش در جمال یکبار همه شیفته جمال او گشته از خود

و ببریدند دستهای خود را و الم آن ادراک نکردند حضرت رسالت صلعم میفرماید که
من یوسف را عم در شب معراج دیدم چون قرص قمر در شب بدر در حقائق مذکورست
که حق سبحانه و تعالی درین آیت مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی
در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع بد نمیکند شما باید که در شهود
پرتو جمال خالق از هیچ بلا و عنا متالم نشوید القصه زنان مصر از بیخودی بخود آمده
زبان آفرین بگشادند و گفتند پاک خدای تعالی از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی
نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی‌باشد نیست مگر او فرشته
بزرگ گرامی نزدیک خدای تعالی چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین غایت و عصمتی
در بدین مرتبه جز از خواص ملکی نیست صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری
رضوان الله علیه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام
بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی
یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت
خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسف
دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت در روضة الاحباب
این دو بیت را یکی از ازواج مطهرات سید کاینات صلعم منسوب میسازد
فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده ٭ لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد ٭ لوامی زلیخا
لو رأین جبینه ٭ لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی ٭ یعنی اگر میشنودند
مردمی که در مصر بودند اوصاف روی عالم آرای او را هراینه بذل نمیکردند و نمی دادند
در خریدن یوسف از نقدینه چیزی و ملامت کنندگان زلیخا اگر میدیدند جبین
مبین شمس آیین آنحضرت را اختیار میکردند پاره کردن دلها بر بریدن دستها
القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قالت فذلکن الذی
لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره
لیسجنن ولیکونا من الصاغرین ٭ گفت این آنکس است که شما ملامت کردید مرا
در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و بدرستی که مراوده کردم او را
از نفس او و در خواستم که آرزوی من بدهد پس خویش را نگاه داشت و سر نمی در نیاورد

و اگر چنانچه نکند آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من هراینه بزندان کرده شود و
باشد از خوار شدگان یعنی داخل زندان و بی باکان یوسف ع که این سخن بشنید روی
از آن مجلس برتافت و زنان از عقب او بیرون رفتند در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم
هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده قال رب
السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن
من الجاهلین ٭ گفت ای پروردگار من زندان دوست ترست بمن از آنچه میخوانند
این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان و اگر نگردانی از من مکر و فریب
ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را
غرض که مانع عصمت نبوت است که اگر آن نباشد قبول کنم و باشم از نادانان بارتکاب آنچه
نشاید فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم ٭ پس اجابت کرد
دعای او را پروردگار او پس بگردانید از و مکر ایشان را با آنکه ثابت ماند بر عصمت و
توطین نمود نفس نفیس خود را بر مشقت زندان و اختیار کرد آن را بر لذت متضمنه
عصیان بدرستی که او شنوا است مر دعای کسی را که بدو پناه برد که لطف از و باز نگیرد
دانا بحال کسی که از همه دوری گزیند و میل بمعاصی نکند آورده اند که بعد از نومیدی
زنان از وی بزلیخا گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری
شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد
زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام بدنام گشته ام و طبع مرا از
خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم گمان برند که
او گناه کارست و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاده حکم کرد که
بزندانش برند ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننه حتی حین ٭ پس ظاهر شد
مر ایشان را و در دل افتاد از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را ع
چون شهادت صبی و چاک پیرهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها
رای ایشان قرار یافت که برای صلاح هراینه در زندان کنند او را تا هنگامی که
مقرر باشد پس یوسف را بزندان آورده اند در نقل وارد است که در بردن او بزندان
زلیخا گفته بود که او را تشهیر سازند از غصه که از وی در دل داشت و بجهت غیرت

ور غم تمت نیز و خود در گوشه نشسته نظاره میکرد تا جزع و فزع او را بشنود و دید
جبرئیل ع اخبار کرد یوسف را و گفت غم مخور و از بند و زندان میندیش زینهار که
روی ترش نکنی و گره برابرو نزنی خوش و خندان باش که کلبهٔ احزان شود روزی
گلستان غم مخور چون بجانب بازارش بردند بسیاری از زن و مرد بتماشا بیرون
آمدند بعضی گریان و بعضی سینه کوبان یوسف چون نزدیک زلیخا رسید بر زبان
منادی جاری شد که این غلامیست از کنعان عبری زبان و عزیز برو خشمناک است
و تا الان یوسف بر نبوده جبرئیل ع گفت این خواری بهترست از غضب ربانی
و این ناو ... بهترست از عصیان سبحانی چون زلیخا این جواب شنید بر خود بپیچید
و بخانه باز آمد پیغام فرستاد بزندان بان که کار بر وی تنگ گیر و چون بزندان می آوردند
دران حال ملک ریان بر دو تن خشم گرفته بود و حکم بزندان کرده وَدَخَلَ مَعَهُ
السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
و در آمدند با او بزندان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که یونا
گفتندی و دیگر طباخ او که مجلث خواندندی و بعضی گویند اسم ساقی شرهم الکم بود
و اسم خباز شرهاابهم ملک بر ایشان گمان زهر کرده بود که او را مید ... بزندان فرستاده
چون در آنجا قرار یافتند دیدند که یوسف ع تعهد حال زندانیان میکند و وظایف
عبادت بجای می آرد و تعبیر خوابهای ایشان میفرماید این دو زندانی نیز خوابها
دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نه و مطلقا هر دو خوابی نادیده یوسف را علیه السلام
امتحان کردند گفت یکی از ایشان یعنی ساقی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب
که در باغچه یکی اصل تاک و بر وی سه خوشهٔ انگور رسیده و کاسه ملک بدست من
بیفشارم در وی انگور را تسمیهٔ عنب بخمر باعتبار مایؤول الیه است و گفت دیگری
یعنی طباخ من می بینم خود را در مطبخ ملک بر میدارم بر زبر سر خود نان و آن
سه سیدم نانست بخوردند مرغان از آن نان و می ربایند خبر ده ما را به تعبیر آن خواب
بدرستی که ما از می بینیم از نیکوکاران با اهل زندان با غامتر از آن پس نیکویی کن
در ما و بیا دو پای ما در خبر آمده که یوسف ع ایشانرا خردمند و زیرک یافت و از خوا

ایشان

ایشان دانست که یکی از آن دو نخواهد زیست آنجا که شفقت انبیا علیهم السلام است
بر انام خواست که اول ایشانرا دعوت کند باسلام زیرا که از دین بیگانه بودند شاید که
قدم از ظلمتکدهٔ کفر بیرون نهند و بدار السلام اسلام در آیند بعد از آن در تعبیر
خواب ایشان شروع نماید پس بنابر تمهید مقدمات فرمود با آنکه اول نبوت و حسب
و نسب خود را بیان کرد تا بر قول وی اعتماد کنند پس بخدای تعالی بگروند قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا
طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي
إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ گفت نیاید بشما
خوردنی که روزی داده شوید بوی مگر خبر دهم شما را بماهیت وی یعنی بگویم
رنگ و مزهٔ آن طعام پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبها ایشان گفتند
ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف فرمود که این معجزهٔ منست
نه عرافت و کهانت این که گفتم از آن چیزیست که در آموخت مرا پروردگار من
بالهام و وحی برای آنکه من دست بداشته ام بلکه هرگز نداشته ام کیش گروهی که
نمیگروند بخدای تعالی و ایشان برای آخرت ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر
برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ و پیروی کرده ام کیش پدران خود را
که ابراهیم و اسحق و یعقوبند علیهم السلام اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت
زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم آنکه
انبازگیریم بخدای تعالی چیزی را بلکه او را می پرستیم بیگانگی این توحید از فضل خدای
تعالیست بر ما بوحی ما را آگاهی داده و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را
بارشاد ایشان فرستاده و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند سپاس
داری نمیکنند آن فضل و موهبت را يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ
أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ای یاران زندان آیا خدایان پراکنده که شما دارید
از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ با علی و اوسط و ادنی بهترست یا خدای یگانه
و یکتا در ذات و صفات غالب بر همه مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً

سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ
أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
نمی پرستید شما بدون خدای تعالی مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها
که بی حجت و برهان عقلی و نقلی نام نهاده اند آنرا شما و پدران شما و فرستاده است
خدای تعالی به پرستش آنها هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی نیست حکم بعبادت مگر خدایرا که مستحق عبادت
فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را که نپرستید مگر او را اینست دین حق و روشن
ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند راه حق را در بادیهٔ جهالت سرگردان میشوند
روایات آمده که ایشان بعد از استماع این کلام بدین اسلام در آمدند انگاه یوسف
به تعبیر خواب شروع فرموده گفت يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا
وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ
ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر را خلاصی یابد
پس پادشاه را مانند تربیت کند مخدوم را شراب چنانچه پیشتر میبود و اما آن دیگر که طباخ
پس او را بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا متصل شود پس بخورند مرغان
شکاری از کله سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بود
یوسف ع فرمود حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما در انجا از من
طلب فتوی کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ
مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ
و گفت یوسف ع مر آنکس را که دانست آنکه او رستنی است از ان دو مرد یعنی ساقی را
که گفت یاد کن مرا نزد مربی خود یعنی حال مرا پیش ملک عرض کن تا مرا از زندان
باز رهاند آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او
ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته همان منصب
بخشیدند و بر و دادند اما چون برتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید
از زندان و اهل آن غافل شد پس فراموش گردانید بروی شیطان یاد کردن یوسف را
نزد مربی خود پس درنگ کرد یوسف ع در زندان چند سال بضع عدد یست مبهم

میان سه و نه گویند یوسف بعد از ین واقعه هفت سال دیگر در زندان بماند
و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده و علی بن ابراهیم
رحمه الله روایت میکند در تفسیر از ابی عبد الله ع که روزی جبرئیل ع بزندان در آمد
یوسف ع او را بشناخت گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در میان گناهکاران
جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میفرماید
که آن که بود که ترا احسن وجه خلق کرد از روی خلقت یوسف فریاد بر آورد و گونه خود
بر زمین نهاد و گفت تو بودی ای پروردگار عالمیان دیگر فرمود که بود که پدر را
بسوی تو مایل گردانید بدوستی و محبت بدون برادران گفت تو بودی یا رب العالمین
بعد از آنکه روی بر زمین داشت باز گفت که بود که ترا از ظلمت چاه خلاصی داد
و بیرون آورد و ترا بهلاکت نگذاشت چهره بر زمین نهاد و فرمود که تو بودی
ای معبود و فریاد بر داشت انگاه جبرئیل ع گفت روا باشد که او ترا از عقوبتها رهاند
و تو استعانت بغیر بری و آدمی را سبب خلاصی دانی و بدو استشفاع کنی پس او را
چند سال در زندان بداشت و در روایت دیگر آمده که یوسف گفت در ین حال
از من راضی هست یا نه جبرئیل گفت بلی از تو خشنود است گفت پس باکی ندارم و هم
در تفسیر آورده که چون مدت سجن منقضی شد اذن یافت که دعای فرج و خلاصی بخواند
روی نیاز بر زمین نهاد گفت این مضمون که اگر از من تقصیری بوقوع آمده روی
نیاز بر زمین عبودیت نهاده ام و دست تضرع بدرگاه بر داشته ام و تمام توجه
بجانب تو گماشته ام چنانچه پدران صالحان من در بلا استغاثه بتو می آوردند
و استعانت از تو می طلبیدند پس حق تعالی او را فرج و خلاصی داد و در روایتی از ابی جعفر ع
وارد یافته که جبرئیل گفت که این دعا بخوان که یا الله اسئلك بحقك العظيم و
احسانك القديم پس چون این بخواند ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد حکما
و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ
لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ و گفت ملک بدرستی که من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از نهر نیل
بیرون آمدند و پس از ان بخوردند و فرو بردند ایشانرا هفت گاو لاغر و در نظم های

ایشان هیچ زیاده نشد و دیدم هفت خوشه سبز و تر و تازه که دانهای ایشان
منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم خشک یعنی رسیده و ببر رو آمده
پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و در حال ریزه کردند ایشان را
و بپوشیدند ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم فتوی دهید یعنی جواب
گویید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید شما که از روی دانش مر خواب را تعبیر میکنید
قالوا اضغاث احلام وما نحن بتأويل الاحلام بعالمين ۝ گفتند حکما و اهل علم
که مخاطب وی بودند این خوابهای شوریده است و نیستیم ما بتعبیر این نوع
خوابها دانایان چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است
ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل
که گشاید و راه تعبیر واقعه که بمن نماید ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از حال
یوسف یاد آمد وقال الذي نجا منهما وادكر بعد امة انا انبئكم بتأويله
فارسلون ۝ و گفت آنکه که نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی و یاد کرد قول
یوسف که اذكرني عند ربك بعد از مدتهای دور و دراز من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب
پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک ازین خبر
شادمان شد حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت
يوسف ايها الصديق افتنا في سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف وسبع
سنبلات خضر واخر يابسات لعلي ارجع الى الناس لعلهم يعلمون ۝ ای یوسف
ای نیک نیک راست گوینده فتوی ده ما را در باب هفت گاو فربه که بخورند
ایشان را هفت گاو لاغر و در باب هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر خشک
که بران پیچند و خشک سازند همه حکما درین حیران اند تو جواب گوی تا باشد که
باز گردم با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملک ریان و علما زمان تا باشد که ایشان
ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه با شرف و فضل ترا معلوم کنند قال تزرعون
سبع سنين دأبا فما حصدتم فذروه في سنبله الا قليلا مما تأكلون ۝
گفت یوسف ع که شما زراعت کنید هفت سال که بقرات سمان اشارت بدانست
زراعتی بر عادت مستمر خود پس آنچه بدروید از غلات بگذارید آنرا در خوشه او

یعنی

یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید
مگر اندکی بقدر حاجت از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثم يأتي من بعد ذلك
سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون ۝ پس بیاید پس از این سالها
هفت سال سخت که محصول بواسطه خشک سالی نیاید که سبع عجاف عبارت ازانست
بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که دران زمان باشند آنچه پیش فرستاده باشند
یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید
برای تخم و زراعت ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون
پس بیاید از پس این سالهای قحط سالی که در و فریاد رسیده شوند مردمان یا باران
و در ین سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن
و این کنایت از کثرت ثمارست و گفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از بسیار گاو
و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست غرض که بعد از تنگی دران هفت سال
فراخی پدید خواهد شد در سال هشتم که اثمار و شیر بسیار باشد بوجهی دانسته باشد
یا آنکه بعد از تنگی حق سبحانه و تعالی بکرم خود روزی بر بندگان وسیع خواهد ساخت
و چون یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی باز گشت و بخدمت ملک آمد و در محفل عام
آن سخنان که شنیده بود بر همان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست که
بگوش خود از زبان وی بشنود بطلب وی فرستاد وقال الملك ائتوني به فلما
جاءه الرسول قال ارجع الى ربك فاسأله ما بال النسوة اللاتي قطعن ايديهن
ان ربي بكيدهن عليم ۝ و گفت ملک بیارید بمن یوسف را پس آن وقت که آمد بوی
فرستاده ملک گفت بازگرد بسوی مهتر خود پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد
و تفحص نماید که چه نوع بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا بریدند دستهای خود را
بدرستی که پروردگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست یوسف ع خواست که
بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را بر حال او مجال وقیعت نماند این سخن را بملک
و از بیگناهی خود ملک را آگاه سازد با آنکه تفحص حال او نماید و دران سؤال رعایت ادب
زلیخا را ذکر نکرد بلکه نسوه را بر سبیل عموم یاد فرمود و مع ذلک رعایت جانب ایشان
نیز کرده چه کلام را اقتصار نموده بر قطع ایادی و پس و از ترغیب بخیانت اصلا مذکور

نفرمود

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که من تعجب دارم در کار
یوسف ع و از کرم و صبر او در زندان که حضرت حق بر وی رحمت فرستد در آن وقت
که او را از تعبیر خواب پرسیدند اگر من بجای او می‌بودم ایشان را از حقیقت این خواب
اخبار نمیکردم مگر بشرط آنکه مرا از زندان بیرون می‌بردند و تعجب بکرم آنکه رسول که
از قبل ملک بطلب وی آمده بود گفت ارجع الی ربک اگر من بجای وی میبودم و
آن مقدار زمان در زندان مکث شده میبودم هر آینه در سرعت اجابت مینمودم
کلام حضرت دلالت تمام دارد بر وفور صبر یوسف ع الغصه چون رسول باز آمد
و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز جهت تحقیق
قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء قالت
امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقین
گفت با ایشان چه بود حال شما چون طلب میکردید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل
از وی میجستید گفتند آن زنان پاک است خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفریدن مرد
پاکیزه مانند یوسف ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید
که جز راستی فایده دیگر نیست او نیز به پاکی یوسف و بی پاکی خود اقرار کرد گفت زن عزیز
یعنی زلیخا اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست با حق درم که خود قرار یافتم
من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم و بدرستیکه او هر آینه از راست گویانست
آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی ملک بیوسف ع پیغام داد که زنان بگناه خود معترف شدند
بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود غرض من نه عقوبت بود ذلک لیعلم
انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین این درخواست برای آن کردم
تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکردم او را در غیبت وی و حرمت زینت وی نگاه داشتم
و دیگر تا معلوم کند که خدای تعالی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نبرد مکر
خیانت کنندگان را این یوسف ع خواست که شبهه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس است
من حیث انها نفس گفتم باعمال خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی
در ترک معصیت و اگر لطف ربانی حمایت نماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار
این کلمات از پی در آورد و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی

ان ربی غفور رحیم و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از آرزوها
مبرا و معزاست بدرستیکه نفس فرماینده است ببدی یعنی بمعصیت مگر آنرا که بخشد
و ترحم فرماید پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید بدرستیکه پروردگار من
آمرزنده است مقصدی که بفعل نیاید مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که
چون با ملک سخنان یوسف ع باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت
الملک ع وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین
و گفت ملک مصر بیارید یوسف را پیش من تا خاص گردانم او را برای خود و بمهمات فرمایم
و در تفسیر آورده که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه
بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بپارگاه آوردند در خبر است که
چون یوسف ع از زندان بیرون آمد زندانیان که بدیدار روی وی مستانس بودند خروش بر آوردند
یوسف ع ایشانرا بنوازش فرمود دعا کرد که اللهم اعطف قلوب الاخیار و قصر علیهم
النهار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نمود و استقبال فرموده و پیشکش
در کنار گرفته به پهلوی خود بر تخت نشاند و پرشمار کرده از غصه و محنت سخن پرسیدند
پس از آن ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید گفت
ای یوسف بدرستیکه تو امروز نزدیک ما با جاه و قدری مؤتمن بر همه چیزها یوسف ع
از کلام ملک فهم کرد که او داعیه دارد که او را متولی امور خود کرداند چه ملک او را
بدو صفت تعریف کرد که هر دو صلاحیت ایالت داشتند یکی مکانت و دیگر امانت و ورود ولایت
این دو امر ضروریست و چون در اثنای سخن ملک گفت ای یوسف که هر چه میخواهی
و آنچه آرزو داری با من بگوی قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم گفت
یوسف که بگردان مرا حاکم کننده بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد
از نقود و اطعمه خازن گردان بدرستیکه من نگاه دارنده ام چنانچه چیزی از آن ضایع نکنم
دانا بمصالح ملک و هر چه کنم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حلیم و دانا بلغت
هر که با من سخن گوید آورده اند که چون بر ملک داخل شد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک
من خیره و اعوذ بعزتک من شره و سلام کرد و دعا فرمود او را بزبان عبری ملک گفت
این چه زبانست فرمود که زبان پدران من و ملک عفتا و هو زبان سیدانست و تکلم

ومیان ایشان بهمه این زبانها مکالمه شد چه یوسف نیز ع هفتاد و دو زبان میدانست
وانگاه طلب کرد و این طلب از جهت آن فرمود تا حق را در مرکز خود قرار دهد و حق
بمستحق رساند چنانچه وظیفه انبیا می باشد نه بقصد آنکه والی ملک ریان بود و نیز
که بنیابت او حکم کند در تفاسیر معتبره مذکور است که سلطان تختی از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر بجهت یوسف مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزائن
بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نمود همانا
نیز بعد عزل یوسف کرد اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک با التماس تمام زلیخا را
بعقد حضرت یوسف ع در آورد و او بکر بود و یوسف را از وی دو پسر شد افرائیم
ومیشا و مجاهد گوید که ملک بر دست یوسف مسلمان شد وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم جای دادیم مر یوسف را
در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را بحکومت تا بود که جای میگرفت از آن زمین
که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرضه داشت هر جا که میخواست میرسانیم بنعمت خود از نعم
دینی و دنیوی و صوری و معنوی هر که را میخواهیم و ضایع و باطل نمیکردانیم مزد
نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ و هر آینه
مزد آخرت بجهت بنا و دولم بهتر است مر آنانرا که گرویده اند بخدای تعالی و بوده اند
که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف ع که باحسان و تقوی از قعر چاه باوج جاه رسید
القصه یوسف ع مهمات ملکی از پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند
و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال از زر غله که حاصل میشد بقدر کفاف
چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد
و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول
بنقودی که داشتند غله بدیشان میفروخت در سال دوم بحلی و پیرایه و در سیوم
بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان
و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف ع صورت حال بر ملک عرض کرد ملک گفت
همه بنده تواند و اختیار بدست یوسف ع بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد

وضیاع

وضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در این آن بود
که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت و صورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی
همه را طوق او بر گردن نهاد تا کسی را در باره او سخن بد گفتن نباشد آورده اند که
از قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفت ای پسران در شهر مصر
ملکی است که همه قحط زدگان امیدوار از او گشته و کار غربا و ابنای سبیل بدلخواه ایشان میسازد
یعقوب ع اجازت فرمود و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر
و هر یک بار شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین
با بضاعتی او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ع پس در آمدند بر وی و رسم خدمت
بجای آوردند پس شناخت ایشانرا یوسف در نظر اول و ایشان نا شناسنده او بودند
بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف
از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس یوسف ایشانرا پرسید که شما چه کسانید
که جاسوس از ما نماید گفتند ای ملک معاذ الله که ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است
گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد
و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف ع
فرمود که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیشناسند یوسف گفت
یکی از شما اینجا باشد تا بروند و آن برادر را بیاورند و حال شما بر من محقق گردد ایشان
قرعه زدند بنام شمعون بر آمد وی بایستاد و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان بستدند
و عوض آن گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ
مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۝ و آنهنگام که با خاصه
یوسف کار ایشانرا و هر یکی را یک شتر باز دادند گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادری
که در خدمت پدر است بدهید یوسف ع گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان
مبالغه نمودند گفت یوسف بیارید این برادری که پدر شما را هست یعنی علاتی
نه اعیانی آیا نمی بینید آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و هیچ کسی را باز نمیگیرم و من بهترین
فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم

وگویند یک شتر بار دیگر براي برادر داد بشرط آوردن او فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ
عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ پس اگر نیارید پیش آن برادر را پس شما را نزدیک من مکیل نیست
یعنی طعام و نزدیک مشوید پیش و در ولایت من میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ
وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ گفتند ویرا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن و پدر پیشی کما کنندیم
آنچه بر ما که بکوییم وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا
إِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وگفت یوسف مر غلامان را که کیل غلات
تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفشی
چند بود یوسف نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را
درج کنند در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از جهت فرمود شاید که ایشان
بشناسند بضاعت خود را چون باز گردند بسوی کسان خود و بار بگشایند شاید که
باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان
یعقوب علیه السلام بسوی پدر خود گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام
یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر ما را طعام نه پیمایند و اگر بنیامین را نبریم پس بفرست
با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او و بتحقیق ما مر او را نگاه دارندگانیم
از رسیدن مکروهی بدو قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ
فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان آیا شما را
امین دارم بر وی مگر همچنانکه امین ساختم شما را بر برادر او پیش از این و گفتید
وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بر من محافظت شما اعتماد ندارم پس خدای تعالی بهترست در حالتی که
نگاه دارنده است یا از روی نگاه داشت پس توکل بر وی میکنم و کار خود بدو میگذارم
و او بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و بر من مفارقت
دو فرزند را ابتلا ننماید وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا
وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ و آنهنگام که بگشادند بارهای خود را یافتند

بضاعت

بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف باز گردانیده بود
بدیشان گفتند ای پدر ما چه چیز میطلبیم از احسان و ورای این که اینست بضاعت ما
که غلامان این بضاعت بما فروخته اند باز گردانیده اند بما پس ما بدین اگر امروز رجوع کنیم
بملک و طعام آریم کسان خود را و نگاه داریم برادران خود را در رفتن و آمدن و
زیادت بستانیم پیمودن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم از این
یک شتر وار مکیلی اندکست ملک را بآن مسامحه دارد یا مضایقه نخواهد کرد قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ
مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ
مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ گفت یعقوب علیه السلام نفرستم بنیامین را با شما
تا بدهید مرا پیمانی موکد بذکر خدای تعالی و آورده اند که گفت او را بشما ندهم تا سوگند خورید
بحق محمد و آل محمد صلعم آنکه بیارید او را مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذاب و همه
هلاک گردید و ایشان قبول کرده بمنزله حضرت رسالت پناه و آل و اهل بیت انبیاء
سوگند خوردند که در هر حال بنیامین عذر نکنند پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود
گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت که خدای تعالی بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان
نگاهبان و مطلع است وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ
مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در
یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر در مروید تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد
چون شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت به بینند چه عین حق و مؤید
این قول حضرت پیغمبرست صلعم که در دعای فرمودند اللهم إني أعوذ بكلمات الله
التامة من كل هامة ومن كل عين لامة یا بنا دانکه ملک مصر قصد شما کند اگر با این هیات
و اجتماع شما را در یابد یا آنکه مردم مصر بر شما حسد برند اگر شما را بدین صورت به بینند
هر دو سه از ابواب پراکنید و آن شهر را چهار دروازه بود و چون ذکر کرد اولی ایشان را
بشناختند این را فرمود در دوم بار ایشان را شاید در غم بخاطر رسد که از خانواده
بزرگ اند ناگاه سودی بعبادی نشود گویند یعقوب علیه السلام در اول امر بهیچ اظهار کرد
و آخر عجز بندگی آشکار نمود و فرمود که من باز نمیدارم و دفع نمیکنم از شما این نصیحت که کردم

از قضای خدای هیچ چیز را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیرنا لله تقدیر
بنده باید که احتیاط و حزم مرعی دارد اما کار خود را تفویض بحق کند آورده اند که چون
تقدیر آلهی بران رفته بود که مدت معهوده حال یوسف بر یعقوب پوشیده باشد
بیش از ان زیاده از انجا نامهٔ یوسف بیعقوب فرستاد و بواسطهٔ موانع بکی بوی نرسید
نیست حکم و فرمان مگر خدایرا در هرچه خواهد برو توکل کردم من و برو باید که توکل
کنند توکل کنندگان انگاه ایشان روانهٔ مصر گشتند و گویند که یعقوب دستاری که
از ابراهیم علیهما السلم بوی رسیده بود بجهت یوسف فرستاد بمصحوب فرزندان
چون ایشان بنواحی مصر رسیدند گماشتگان یوسف خبر بوی رسانیدند زیرا که
یوسف انتظار میکشید و روز بشمر میرسید که ایشان چند کس بودند گفتند یازده
یوسف بغایت خوشحال شد وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي
عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا
عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب ع
از آنجا که فرموده بود ایشانرا پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه نبود که دفع کند
از ایشان رای یعقوب از قضای خدای هیچ که در بارهٔ ایشان واقع بود چیزی را بلکه
تهمت دزدگی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب
مضاعف گشت چه حکمتهای آلهی بسیار است پس نبود بر یعقوب که موافق تقدیر است
فایده نداد مگر آنکه حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در انوقت
ظاهر کرد آنرا او وصیت فرمود چه آنرا نیز مرعی میباید داشت در فعل اختیاری
بدرستی که یعقوب ع خداوند دانش بود و میدانست که آنچه بر او بوی آموخته بودیم
بطریق وحی و از ان بود که گفت وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند
سر قدر را چنانچه مروی و یافته در نهج البلاغه که از امیر المؤمنین ع پرسیدند که
ما القدر چیست قدر فرمود که طریق مظلم فلا تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه وسر الله
فلا تتکلفوه راهی تاریکست پس تردد مکنید و دریای بی پایانست در مروید آنرا
و سری از اسرار آلهی است بر خود مبندید بدانستن آنرا یا مردم نمیدانند که قدر بر قدر
غلبه میتواند کرد وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ

بما كانوا

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ و آنوقت که در آمدند اولاد یعقوب ع بر یوسف و بارگاه او
رسیدند یوسف ع بر تخت نشسته بود و نقاب گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند
کنعانیانیم که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید و او را از پدر خواستیم
و بعهد و پیمان آورده ایم و دستاری که یعقوب ع بتحفه فرستاده بود در پیش تخت
وی نهادند قبول فرمود و بضاعتی که در میان بار ایشان نهاده بود قبول ننمود
انگاه فرمود که بنشینید در انجا ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند و حکم شد که
شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادرید
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان بنشستند و بنیامین تنها ماند
بگریه در آمد یوسف ع از سبب گریه پرسید گفت ای ملک حکم فرمودید که هر کس با برادر
اعیانی خود بر یک خوان نشیند مرا برادری پدری مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد
گفتم اگر او بودی با من بر این خوان نشستی و طعام خوردی و من تنها ماندمی یوسف
فرمود بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس فرمود تا خوان وی بر داشتند
و در پس پرده آوردند و او را طلبید بیش خود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود
آورده که چون برادران بر یوسف داخل شدند بنیامین را شناخت و او از برادران
دور نشست یوسف فرمود مر او را که تو نیز برادر ایشانی گفت بلی فرمود که پس چرا دور نشستی
گفت بجهت آنکه مرا برادری مادری پدری بود او را بالتماس از پیش پدر ستاده بردند بکشت صحرا
و شبانگاه آمدند و گفتند او را گرگ خورد و من بر خود لازم ساختم که با ایشان نخوشم
و یکجا ننشینم و در هیچ امری با ایشان شریک نباشم مادام که زنده باشم یوسف فرمود که
تاهل کرده گفت نعم فرمود که فرزند داری گفت بلی سه فرزند نرینه دارم فرمود که نام
ایشان چیست گفت یکی ذئب و یکی قمیص و یکی دم گفت چون این نامها اختیار کرده
گفت تا برادر مرا فراموش نکنم در وقت خواندن فرزندان پس اینها را که شنید دلش بر وی
سوخته جای داد بوی خود برادر خود را و طعام طلبید یوسف نقاب بسته دست
بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست گفت سبب گریه چیست
گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف که این کلمه بشنید
طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت بدرستی که منم برادر تو پس اندوه

هگین مباش

بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن بشنید
از هوش برفت چون بهوش باز آمد دست در گردن برادر آویخت و گفت این منم یا بخواب
می بینم آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر
در اهتمام پدر پریشان نو دانسته لو اگر ترا پیش بمانی باز دارم غم او زیاده شود و اگر تو
مصلحت داری تدبیری سازم تا تو نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باك ندارم
پس یوسف فرمود که بنزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پیش او بیرون آمد
و یوسف حکم فرموده که کارسازی کنعانیان کنید فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ
فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ● پس آن هنگام که
کارسازی کرد ایشان را بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع
بجواهر ساخته بودند که ملك از آن آب خوردی در این وقت بجهت عزت و قلت
طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود که تا محرم او آن را تعبیه کرد در بار برادر او
و همه بارهای دیگر را محکم کرده ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند
براه درآمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند پس ندا کردند که
ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید گویند این سخن را بفرمان یوسف گفت آما
علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند که از صادق ع پرسیدند این معنی را فرمود با مخفی
گفت که یوسف را از ایشان دزدیدند چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوا
وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ● گفتند روی بدیشان جمع آوردند که شما چه چیز
گم کرده اید که میجوئید قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ●
گفتند میجوئیم مشربه ملك را که پیمانه غله بوده و برای هر کسی که بیارد آن را شتر واری غله
مقررست و من که منادیم بآن کفیلم و ضامن و این دلیل است بر مشروعیت جعاله
و ضمان جعل پیش از تمام عمل قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا
سَارِقِينَ ● گفتند بخدای که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بارهای ما
نهاده بود دیدید که کرت اول باز آوردیم و میبینید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع
کسان نخورند نیامده ایم ما از کنعان تا بتباه کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم بناحق
در تصرف آریم و نبوده ایم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ

انکنتم

إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ● گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان اگر شما باشید
دروغ گویان در ادعای ذمت خود یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان
بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ
كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ● گفتند جزای سرقه سارق گرفتن آنکس است که یافت شود دزدی
در بار او پس هم اوست جزای او یعنی او را بندگی باید گرفت در دین یعقوب همچنین بادات
میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را بازگردانیده بمصر آوردند فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ
وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ
فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ●
پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف ع ببارهای ایشان پیش از بار برادر او بنیامین
بجهت دفع تهمت پس بیرون آورد سقایه را از بار برادر او همچنین تعلیم دادیم
یوسف را با الهام برادران یوسف از جمله در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشودند
نبود یوسف را یعنی نشایست و سزاوار نبود که فرا گیرد برادر خود را در کیش ملك مصر چه حکم ملك
در باب سرقه ضرب و تغریم بود و نه استرقاق پس فرا گرفت یوسف برادر خود را مگر بخواست
خدای تعالی و دستوری او بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت هر کرا میخواهیم و زبر
هر خداوند دانشی داناست درجه او بلندتر آنگاه یوسف فرمود این چه عملست که از شما
صادر شد نمی گفتید ما پیغمبر زادگانیم این چه بود قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ
فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ●
گفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب پس بدرستی که دزدی کرده است برادر او پیش از
که او را بوده پیش از این یعنی یوسف آورده اند که کمری از حضرت ابراهیم ع بمیراث بعمه
یوسف رسیده بود و چون او حضانت یوسف میکرد و دوست میداشت او را آن را
از دیگران پنهان داشته بر میان وی بست و گفت پنهان دار یعقوب خواست که یوسف را
از خواهر انتزاع کند چون برین اطلاع نداشت تفحص آن در آمد بسته دید در میان
یوسف بر وصفی برداشت این را برادران بر دزدی حمل کردند و بعضی گویند بتی زرین بود
در پیش خویشان پنهان او را برده بود و شکسته و در مزبله انداخته یا ماکیان یا بزغاله
در خانه یعقوب وسائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ یا بزغاله را

بسائل راد و چون برادران او را بدزدی تهمت کردند پس پنهان داشت یوسف آن مقالرا
یا نسبت سرقه را در نفس خود و ظاهر نکرد آنرا برایشان گفت با خود که شما بدترید از جهت
منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید و فروختید و قیمت اندک آنرا در میان
یکدیگر قسمت کردید و خدای تعم داناتر است بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف
بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران چند آنچه در استخلاص او سخن گفتند بجائی نرسید
روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که هرگاه یکی
از اولاد یعقوب را غضب مستولی شدی موهای تن وی سر از جامه بیرون کردی
او را این حالت دست داد گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر حامله
در این شهر از هول آن بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است و کار به نبرد میکشد
پسر یوسف نزد وی بود و صورتی از طلا در دست داشت و بآن بازی میکرد
یوسف آنرا از دست پسر استد و بجانب روبیل انداخت پس از پی آن رفت دست وی
بر دست روبیل خورد و شعله غضب وی انطفا یافت و روی به برادران کرد که شما را
مس کردید گفتند نه بود خدا که درین بلد تخمی از یعقوب هست چه هرگاه یکی از ما را
خشم گرفتی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و در معالم آورده
که دیگر باره در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف عم نقاب بست از تخت فرود آمد
و او را در ربود و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاد و فرمود ای کنعانیان شما بزور خود
مغرور و بقوت خود معجب شده اید مجتنب باشید که کسی بر شما غلبه تواند کرد ایشان
دیدند که هم بزور از پیش نمیرود بزاری درآمدند قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا
کبیرا فخذ احدنا مکانه انا نریک من المحسنین گفتند ای عزیز بدرستی که بنیامین را
پدریست بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد
پس فرا گیر یکی از ما را به بندگی بجای او و او را رها کن بدرستی که ما می بینیم ترا از نیکو
کاران نسبت بما پس احسان خود را با تمام رسان فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله ان
ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون یوسف گفت پناه میگیرم
بخدای پناه گرفتنی از آنکه بگیریم مگر آنرا که یافتیم متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او
دیگری را بگیریم باشیم ما آنگاه از ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا منه خلصوا

نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل
ما فرطتم فی یوسف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی وهو خیر
الحاکمین پس آنوقت که نومید شدند از برادر و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد
بایک کناره شدند از گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند گفت بزرگ ایشان در سن
یعنی روبیل یا برادر خرد یعنی یهودا آیا نمیدانید شما آنرا که پدر شما بتحقیق گرفت
بر شما عهدی و پیمانی از خدای تعم یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما
سوگند خوردید بمحمد و آل صلی الله علیهم که درباره وی غدر نکنید و اکنون اینصورت
واقع شد و پیش ازین تقصیر کردید در شان یوسف ع پس من جدا نشوم از زمین مصر
یعنی ازین شهر بیرون نیایم تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر من یا خدای تعم
حکم کند برای من برجوع یا بمردن یا بتخلیص برادر و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی
حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک
سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین شما باز گردید بسوی
پدر خود پس بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد و ما گواهی نمیدهیم
مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و نبودیم ما بر باطن حال آنگاه
دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع
بر او تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا او خود مباشر این امر بوده واسئل القریة
التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها وانا لصادقون و بپرس از اهل آن ده که
ما بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که عزیز و اهل مصریان بپرس و از آن کاروانیان
نیز سوال کن که ما روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند
از همسایگان یعقوب ع و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب ع بحکم روبیل
با یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمدند آنچه برادر گفته بود بوی عرض رسانیدند
قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا انه
هو العلیم الحکیم گفت یعقوب ع بلکه بیاراسته است برای شما نفسهای شما
کاری بزرگ که خواسته اید و بآن اقدام نموده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق استرقاق است
پس من صبر کنم شکیبائی نیکو یعنی صبری که با آن شکایت نباشد بخشم و صبر نیکو کنم

شاید که خدای تعالی باز دهد ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین را و آن برادر دیگر را که
در مصر است بمن رحمی کند او دانا است بحال من و راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب ع
از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ
وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ۝ و روی بگردانید از فرزندان و گفت ای اندوه
بر فراق یوسف در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام
پرسید که وجد و حزن یعقوب بچه مرتبه بود و مفارقت یوسف جبرئیل گفت برابر
هفتاد مادر مرده آنحضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند فرمود که مزد صد شهید
چه از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او که هشتاد سال بود چشم یعقوب از گریه
خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه اش پشت وی خمیده گشت و سفید شد هر دو چشم
از اندوه پسر او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد
و این دلیلست بر جواز تاسف و بکا نزد و تفجع و گویند شاید که امثال این و امثال این
باشد تفجع در تحت تکلیف چه سالک نفس خود نتواند شد در وقوع این شدائد
و در روایت وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و آله بر فوت ولد خود ابراهیم
اشک میریخت و میفرمود که القلب یحزن والعین تدمع ولا نقول ما یسخط الرب و انا
بفراقك یا ابراهیم لمحزونون دل اندوهگین است و چشم اشک ریز و ما نمیگوییم چیزی که
بخشم آرد پروردگار ما را و ما بفراق تو ای ابراهیم هر آینه اندوهناکیم و اما در بیان العابدین
بعد از واقعه هائله کربلا هر گز طعامی پیش وی نیاوردند که بر او آب چشم گریه دو برابر
بر میداشتند القصه چون فرزندان فریاد با اسفی شنیده و اضطراب پدر را مشاهده نمودند گفتند
قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۝
گفتند بخدای که همیشه باشی با ناله و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی
مشرف بر هلاک و موت یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي
إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ گفت ای فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم
غم و اندوه خود را بخدای نه نزد شما و غیر شما زیرا که کسی بیکسان و چاره گر بیچارگان او
این کلام دلالت میکند که یعقوب ع زبان خود را نگاه داشته بود از نوحه و فریاد
و آنچه لا نق بحال انبیا نیست از اضطراب و اشتداد و او سه عضو شریف او مستغرق

تیر محبت ساخته بود زبان بذکر یا اسفا و چشمان بگریه و بکا و دل مملو از حزن و اندوه
و عنادر بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب گفت إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ
حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین
هر دو مرده بودندی بدین ناله که تو کردی مرا ایشان را زنده ساخته باز بتو رسانیدمی
و از این مژده بود که یعقوب ع گفت و من میدانم از وحی خدای هر آنچه شما نمیدانید
از حیات یوسف و رسیدن او بمن علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده که
حنان بن سدیر از پدر خود روایت کند که او گفت که من پرسیدم از ابی جعفر محمد بن علی
الباقر علیهما السلام که در آن وقت که یعقوب ع گفت مر پسران خود را که بروید و تفحص حال
یوسف بکنید آیا او میدانست که زنده است و در مفارقت او آن مقدار جزع و گریه
که چشمهای مبارکش پوشیده شد با غیبت فرمود که میدانست که او زنده است
زیرا که در وقت سحر بکنونی دست بدعا برداشت که ای پروردگار من ملک الموت را
بر من نازل گردان که بوی احتیاج دارم او را بفرموده خود فرود آمد بر یعقوب علیه السلام
در اطیب ایجه و احسن صورتی یعقوب فرمود تو کیستی گفت ملک الموت که از حق تعالی
در خواسته بودی برای حاجتی اکنون حاجت تو چیست بمن گفت خبر کن مرا از ارواح که
قبض میکنی مجتمع قبض میکنی یا بانفراد یعنی قبض میکنی گفت اعوان من بانفراد یعنی قبض میکنند
و مجتمع بر من عرض مینمایند گفت بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب که هیچ روح یوسف را
بر تو عرض کردند گفت نه یعقوب دانست که زنده است و بدین امید و اری گفت يَا بَنِيَّ
اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ۝ ای پسران من بروید پس تفحص کنید از حال یوسف و برادر او
و نا امید مباشید از رحمت و فضل خدای تعالی بدرستی که نا امید نشوند از رحمت و فضل
خدای مگر گروه ناگرویدگان آورده اند که یعقوب ع نامه نوشت بعزیز مصر فریب
این مضمون علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بجانب عزیز الزمان اما بعد بدرستی که
ما جماعت مردمانیم که اهل بیت ما در زمین پر غنا مر که از بلای خالی نبوده اند و هر گز
بفراغ بال زمانی نیاسوده اند تا جد من ابراهیم بیلای آتش نمرود گرفتار شد پس حضرت

اورا از آن غم نجات داد و اتابد من اسحق بمحنت ذبح گرفتار شد پس خدای تعالی اورا
خلاصی داده از آن فدا فرستاد و اما من که یعقوبم بمثل این فرزندی بودم مرا که نور دیده
و سرور سینه و مونس جان و آرام دل ناتوان من بود پس مدت مدید شد که بفراق آن
فرزند ارجمند مبتلا شده ام و از غم و محنت آن دلپذیر نابینا گشته ام و او را برادری اعیانی بود
که هرگاه آتش مفارقت در کانون سینه من افروختی و دل هجران کشیده مرا سوختی
او را بر سینه خود باز گرفتمی تا مرا تسکینی حاصل شدی پس اکنون او نزد تو محبوس است
بعلت دزدی تو دانی که شیوه من دزدی نیست و شیمه پسر من نیز این کار نخواهد بود
که از بنی مردم این نوع حرکات نشاید پس اگر بمحض کرم و فضل او را بمن باز گردانی جزای آن
مر ترا باشد اجر بی غایت و ثواب بی حساب در روز حساب والا دعائی کنم که اثر آن بفرزند
هفتمین تو برسد والسلم پس نامه را بفرزندان داد و ایشان بضاعتی از پشم و روغن
و کشک و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که
آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه
قالوا یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل
وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین ° پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف
روی گفتند ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی
و آورده ایم بضاعتی اندک و بی اعتبار پس تمام کن برای ما کیل را و تصدق کن بر ما
بقبول بضاعت ما یا زیاده از بهای متاع ما بدرستی که خدای تعالی پاداش دهد
نیکوکاران از روی تفضل تصدق نمایند آنکه نامه یعقوب علیه السلم بر گوشه تخت نهادند
علی بن ابراهیم گوید که چون نامه را برداشت بوسید و بر دیده مالید و گریه گرفتش
و عنان تمالک از دست داده قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون °
گفت ای برادران آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه
از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آن بوده که او را خوار
و بی اعتبار میداشته اند تا بمرتبه که با هیچ یک سخن نگفت مگر از روی عجز و ذلت
پس یوسف گفت که آیا دانسته اید هیچ آنچه با یوسف و برادر او کرده اید و آیا از آن
توبه نموده اید چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نورسیده و شوخ یا جاهل بودید

وقطع رحم

و قطع رحم و موافقت هوای نفس نمودید بیوسف و این آرزوی نصیحت گفت نزد وجه
معاتبت آنگه نقاب برافگند و تاج از سر برداشت ایشان از آنکه نظر بر آن شکل و شمایل افتاد
قالوا ائنک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق
ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین ° گفتند استفهام تقریر است یعنی البته تویی
یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتوانند بود گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین
اگرچه ایشان بنیامین را شناختند اما غرض یوسف آن بود که او نیز مظلوم است
مثل من با آنکه برادر حقیقی اوست که بد برادری خواهد چه برادر با برادر این کند
شما برادر نسبی اید نه حسبی و او این هر دو وصف دارد و لهذا ابن عباس فرموده که
محبت و صداقت اقوی است از نسب و قرابت زیرا که اهل دوزخ استغاثه نخواهند کرد
ببرادران و خویشان بلکه با حبا و اصدقا خواهند کرد چنانچه کلام ملک علام
از آن خبر میدهد که فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم بعد از اظهار فرمود
بدرستی که منت نهاد خدای تعالی بر ما بسلامت و کرامت بدرستی که هر که بترسد
از خدای تعالی و صبر کند بر طاعت یا از معصیت پس بتحقیق خدای تعالی ضایع نکند
مزد نیکوکاران وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند
میان تقوی و صبر چون برادران یوسف او را شناختند روی بخجلت آورده خواستند
که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله
لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین ° گفتند بخدای سوگند که بجمیع صورت
و کمال [illegible] برگزید خدای تعالی ترا بر ما و بدرستی که هستیم ما گناهکاران
بدانچه عملها که کرده ایم آنجا که کرم یوسفی بود بحکم الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب
بن اسحق بن ابراهیم قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین °
گفت یوسف در جواب ایشان هیچ سرزنش نیست بر شما امروز و بعد هرگز دیگر که شما
با روی شما نیارم بیامرزد خدای تعالی مر شما را که اعتراف کردید بگناه خود و او بخشاینده ترین
بخشایندگانست با همه گناهی جهانی گناه را ببوسند باشیکه در درون سیاهی را بشویند
و سفید کرده اند چون بشوق نیز برگ آنند برادران آن تا لازم ساخت بکار دیده را افکار
بپرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا ° واتونی

بأهلكم أجمعين ۝ ببريد اين پيراهن را و آن قميص خليلي بود كه جبرئيل ع در وقتي
بوي پوشانيد و وحي بوي آمد كه آنرا بكنعان فرستد و فرمود كه ببريد بر پدر افكنيد آنرا
بر روي پدر من تا باز گردد بينا و چشم بحال اول رجوع شود و بياييد پيش من شما
همه كسان خود از احفاد و خدم و نعمت بسيار از گندم و غير وي بود و جامه و اسب
و شتر و استر همراه ايشان كرده براي پدر و كنعانيان فرستاد آورده اند كه يهودا گفت
اي يوسف پيراهن خون آلود پيش پدر من برده ام اين پيراهن من حواله كن كه ميبرم
شايد كه فرح اين قميص تدارك حزن آن قميص كند يوسف ع پيراهن بوي داد و بار داد
بآن براه متوجه كنعان گشت ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف
لولا ان تفندون ۝ و آن وقت كه جدا شد يعني بيرون آمد كاروان از عمارات مصر
و بفضاي صحرا رسيد باد صبا دستوري خواست از حق تعالي بوي پيراهن يوسف را
بمشام يعقوب رسانيد گفت پدر ايشان جمعي را كه حاضر بودند از نبيرگان و بيرون
كه من ميابم بوي يوسف را اگر شما بنقصان عقل نسبت نكنيد و نگوييد كه پير شده
و بسخن خرافه ميگويد قالوا تالله انك لفي ضلالك القديم ۝ آنكه گفتند آنها كه بجاي
كه هنوز تو در همان حيرت قديمي در افراط محبت يوسف از بسياري ذكر او و توقع
ملاقات او بعد از چهل سال در پيراهنهاي يوسف چند چيز عجيب بوقوع رسيد پيراهني
كه خون آلود پيش پدر بردند كذب ايشان معلوم كرد كه گرگ او را خورده باشد و
اطراف پيراهن پاره نشده باشد و ديگر كذب زليخا كه از قفا دريده بود و ديگر
بمسافت هشت روزه باز باد بوي پيراهن شنيد و بالقاي آن بينا گشت پدر وي
علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير آورده كه مفضل جعفي روايت ميكند از ابي عبد الله ع
كه گفتم يا ابن رسول الله خبر كن مرا از پيراهن يوسف ع بعد از آنكه آنحضرت ع از من پرسيده بود
از حال آن پيراهن و من گفته بودم كه نميدانم فرمود كه آن پيراهني بود كه جبرئيل ع
آورده بود براي ابراهيم ع در وقت انداختن او در آتش كه از بهشت آورده بود
و بعد از خنك شدن آتش در وي پوشانيد چنانچه مذكور شد و بروي كه بود
و گرما بوي مضرت نميرسانيد و از وي باسحق ع رسيد و از اسحق بيعقوب ع و از يعقوب
بيوسف در وقتي توجه او با برادران و آن نيز سمت ذكر يافته چون آن پيراهن را يوسف

بيعقوب

يعقوب بوي بهشت شنود دانست كه اين بوي آن پيراهن است گفتم فداي تو گردم
بعد از ان بكه ماند گفت آن پيراهن فرمود كه اهل آن بوي ميراث ميبرند تا منتهي شد
بمحمد صلعم و اكنون ورثه آن ماييم و مقرر است كه آن پيراهن بصاحب الزمان صلوات
الله عليه رسيد چون ظاهر شود با وي خواهد بود و ديگر در آن تفسير آورده كه
سحر آن شب كه روز بشارت پيراهن يوسف بيعقوب رسيد يعقوب دست بدعا
برداشت كه اي معبود و خداوند و پروردگار و آفريدگار من روح و راحت و فرج
و بهجتي بمن كرامت فرماي جبرئيل ع بروي نازل شد و گفت اي يعقوب خواهي كه ترا
دعاي تعليم كنم كه چون بخواني خوشم ببركت آن چشم را بينا گرداند و روح و راحت
و بهجت و مسرت بتو رساند و پسر را بتو باز گرداند فرمود كه بلي گفت بگو يا من لا يعلم
احد كيف هو الا هو يا من سد السماء بالهواء وكبس الارض على الماء واختار لنفسه
احسن الاسماء ائتني بروح منك و فرج من عندك چون صباح شد اثر اجابت ظاهر شده
فلما ان جاء البشير القيه على وجهه فارتد بصيرا ۝ قال الم اقل لكم اني اعلم من الله
ما لا تعلمون ۝ پس آن هنگام كه آمد مژده دهنده يعني يهودا او پيش از برادران خود را
بكنعان رسانيده و به نزديك پدر آمده بيفكند پيرهن يوسف را بر روي پدر پس گشت
و با احفاد خود گفت نميگفتم شما را آنكه من ميدانم از الهام خداي تعالي آنچه شما نميدانيد
و آن حيات يوسف بود و پيوستگي ميان من و او پس تهيه راه نموده هر كه در ايشان
پيوسته بود از ذكور و اناث متوجه مصر شدند و برادران ديگر رسيده در دست
و پاي پدر افتادند قالوا يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئين ۝ گفتند
اي پدر ما آمرزش طلب براي ما از خداي تعالي گناهان ما را بدرستي كه ما هستيم گناهكاران
قال سوف استغفر لكم ربي انه هو الغفور الرحيم گفت يعقوب ع زود باشد كه آمرزش خواهم
براي شما از پروردگار خود بدرستي كه او آمرزنده گناهان است بمحو ذنوب مهربانست
بر بندگان بكشف كروب تاخير كردن تا شب جمعه يا وقت سحر كه مظنه اجابت دعوات است
يا خواست كه بداند كه يوسف از ايشان عفو كرده يا نه و اصح آنست كه تاخير كرد تا وقتي كه
بمصر رسيد شبي خواست نماز و بعد از تهجد روي بقبله باستاد و يوسف را در قفا
خود بداشت و برادران را از عقب او و آنحضرت دعا فرمود و فرزندان آمين گفتند

استغفرهم

وحق سبحانه و تعالی اجابت فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان
و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان
بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت
ازین لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر چون دید ملائکه از زمین تا فلک بتماشا آمده بودند
بتسبیح و سرور بدین جشن مدتی از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف
چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر
بر تو سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد
گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذْهِبَ الْأَحْزَانِ و هر دو دست با گردن یکدیگر در آورده
از شادی میگریستند پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع
در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ
أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ۞ پس هنگامی که در آمدند بر یوسف در آن منزل
جای داد بسوی خود پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر آن پدر را
در کنار گرفت و خاله را پرستش فرمود و برادران را دلداری و نوازش کرد و گفت در آیید بمصر
اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا
داخلست در امن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد
وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ
قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ
مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ۞ و برداشت پدر و خاله را یعنی بالا برد بر تخت خود و بروی در افتادند
پدر و خاله و برادران مر او را در حالتی که سجده کنان بودند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقولست که سجده ایشان از برای طاعت حق سبحانه و تعالی بود و سجده تعظیم
و تحیت یوسف ع مانند سجود ملائکه مر آدم را ع و چون ایشان سجده شکر بجای آوردند
یوسف ع در مسرت و بهجت افزوده گفت ای پدر من این سجده کردن شما تعبیر خواب منست
که دیدم پیش ازین در ایام کودکی بدرستی که راست گردانید آنرا پروردگار من راست
گردانیدنی و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من چون بیرون آورد مرا

از زندان نه که از چاه نکرد تا برادران منفعل نگردند و آورد شما را از بادیه و آن موضعی بوده
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن نزدیک
کنعان بود یوسف ع جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان بتخت
رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم از پس آنکه افساد کرد شیطان
و مخالفت افکند میان من و میان برادران من بدرستی که پروردگار من رسانندهٔ
نیکیست مر آنرا که خواهد بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات محکم کار در تعیین مواقع
تقدیرات و زلیخا را بعقد نکاح در آورد بامر الهی و سبب تزویج وی در عدة الداعی
نقل میکند از محمد بن علی بن بابویه رحمهما الله که او نقل کرده از ابی عبد الله علیه السلام
که دستوری خواستند از یوسف ع برای زلیخا این امریست مشکل که بخدمت وی رود
پیش از آنکه دستوری خواهند بوی گفتند که ای زلیخا این امریست مشکل که از وی
اذن طلبیم بعد از آنکه از تو نسبت بوی چیزی چند بظهور آمده مبادا غضبی کند
گفت من نمیترسم از کسی که او از خدا میترسد آنگاه رفت پیش وی یوسف فرمود چیست
مرا که ترا متغیر اللون میبینم گفت ستایش مر خدای را که ملوک را بمعصیت عبید میگرداند
و عبید را بطاعت ملوک میسازد یوسف ع فرمود چه میخواهی گفت حسن روی تو
ای یوسف فرمود که چگونه میبود اگر میدیدی پیغمبری را که محمد صلعم میگویند
که در آخر الزمان خواهد بود که او نیکوترست از من از روی حسن و جمال و احسن
از روی خلق و کمال و اجود از من از روی بخشش و مال زلیخا گفت راست فرمودی گفت
چون دانستی راستی مرا گفت زیرا که در آن وقت که نام مبارک وی بردی در دل من
محبت وی پیدا شد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بیوسف که او راست گفت ای
و من برای او ویرا محبت آرم بجهت محبت او محمد را که حبیب منست پس امر فرمود یوسف را به
تزویج وی در بعضی تفاسیر آورده اند که یوسف ع هفده ساله بود که عزیز او را خرید
و سیزده سال در منزل او بود و عزیز مصر گردید در سی سالگی و در سی و سه سالگی
حضرت عزت او را علم و حکمت داد و چون بیست و چهار سال از واقعه آمدن یعقوب
بگذشت یعقوب را وفات رسید و وصیت فرمود که او را در شام در جنب پدر
بزرگوارش دفن کنند چنین کردند و بعد از آن بیست و سه سال دیگر که بر آمد یوسف

پدر بزرگوار را بخواب دید و در آن وقت صد و بیست ساله بود که پدرش میگوید که
ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا نزد من آیی یوسف
از خواب در آمد و برادران را طلب کرد و وصیتها فرمود و یهودا را ولی عهد ساخته
فرزندان را بدو سپرد که مبتلا و فرزندانم و رحمه بودند و بطریق مناجات گفت رب
قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت
ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین ای پروردگار
بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت داری و بیاموختی مرا از تعبیر خوابها ای
پدید آرنده آسمانها و زمینها تو یار منی و متولی کار من در این سرا و در آن سرا بمیران
در حالتی که گردن نهاده باشم یعنی مرا مسلمان بمیران و در رسان مرا به پدران
شایسته من یعنی مرا از زمره آل ابراهیم گردان نه از جمله ملوک جباران آورده اند که
بعد از سه روز از واقعه خواب بروضه وصال رحلت فرمود آنگاه مردم مصر میخواستند
هر یکی که او را بمحله خود دفن کنند تا کار بقتال رسید و سر رشته بجنگ کشید آنگاه
بعضی اعیان در میان آمدند و نزاع را فرو نشاندند و رای بر آن قرار دادند که او را
در صندوق مرمر نهند و در نیل دفن کنند تا آب بر وی گذرد و مردم خورند که سبب برکت
و شفا باشد آنگاه چنان کردند و بود تا عبور موسی ع بر نیل افتاده در زمان وی
او را از آنجا نقل کرد و در آنجا نقل کرده و در جنب پدر بزرگوارش بشام دفن نمود ذلک
من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم و هم یمکرون
آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز وحی
آن را بتو وحی نمودیم نزدیک برادران یوسف آنهنگام که جمع کردند رای خود را بر افکندن
بچاه یوسف را و ایشان مکر میکردند بر یعقوب و یوسف علیهما السلم و چون تو آنجا
نبودی و مکذبان نیز میدانند که از کسی نشنیده و خبر بدهی چنانچه بوده بس دلیل
روشن است که از وحی دانسته و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین و نمیشوند
اکثر مردمان و اگر چه حرص بوده تو بر ایمان ایشان گروندگان بجهت عناد و تصمیم
ایشان در کفر و فساد و ما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین و نمیخواهی
از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مزدی چنانچه قصه گویان

میخواهند

میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای تعالی مر عالمیان را و چه بسیار مشرکان مکه از معجزه
روی میگردانند و کاین من آیة فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها
معرضون و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت او هست
در آسمانها و زمینها و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود گوید که آن کسوف و زلزله
و صواعق است که آن معاندان بر میگذرند بر آن و ایشان از آن آیتها روی گردانند که
نه در آن فکرت کنند که چگونه حق تعالی آن نازل ساخت از آن آیات هلاک کرده و نه از آن
عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون و نگرویده بودند بیشتر
ایشان بخدای تعالی مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد از این گروه کفار مکه اند
که گفتند ربنا الله و از پی در آوردند که الملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آوردند
بخدای تعالی و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای تعالی گرویدند و گفتند که المسیح ابن الله
و علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی جعفر ع روایت میکند که آنحضرت فرمود که این شرک
طاعتست نه شرک عبادت چه هر که مرتکب معاصی میشود آن شرک طاعت کرده در آن
الطاعت شیطان میکنند نه شرک بعبادت غیر معبود بسزا را پرستش میکنند
اکثر این حال دارند افامنوا ان تأتیهم غاشیة من عذاب الله او تأتیهم الساعة
بغتة و هم لا یشعرون آیا ایمن شدند آن مشرکان از آنکه بیاید بر ایشان عقوبتی
پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را از عذاب خدای تعالی یا بیاید بر ایشان قیامت ناگاه
و ایشان ندانند آمدن آن را و کارسازی نکرده باشند در عدة الداعی نقل کرده
از ابی عبدالله ع که گفت مرد است که اگر فلان نبود هلاک میشدم و اگر فلان نبود
فلان بلا بمن میرسید و اگر فلان نبود هر آینه ضایع میشد عیال من ای نمی بینی
که گردانیده از برای خدای تعالی شریکی در ملک او که روزی میدهد او را و دور میکند
از وی بلا قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و
ما انا من المشرکین بگو ای محمد این دعوت بتوحید راه منست و بر این راه باشم
میخوانم خلق را بخدای تعالی به بیان موید و حجتی بغایت پیدا من و هر که پیروی من
کرده است و تأکید ضمیر مستتر در ادعو یعنی من دعوت میکنم و آنکه متابعت
من کرده مخلق را بتوحید علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع

فرموده. بروایت ابی الجارود که آن علی بن ابی طالبست صلوات الله علیه که اول
متابعت آنحضرت کرد و خلق را بحق میخواند مثل پیغمبر صلی الله علیه وآله و بعد از و
باقی ائمه معصومین علیهم السلام و پاکست خدای تعالی از شریکی که شما او را بدان
وصف میکنید و نیستم من از شرک آرندگان و تابع حقیقی او بر همنوال که بیان کرد ما طرفة
العین بر خدای تعالی عاصی نشدند آورده اند که کافران گفتند خدای از فرشتگان [illegible]
چرا آدمی را برسالت فرستاد که خواستی ملکی را فرستادی حق سبحانه و تعالی فرمود
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ و نفرستادیم ما پیش از تو برسالت مگر مردانی را که وحی فرستیم
بسوی ایشان از اهل شهرها و دیهها در نقل وارد است که حق سبحانه و تعالی هرگز
پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان آیا سیر نمیکنند کافران
در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود میگذرند یعنی باید که بگذرند پس به پند
بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار آنان از منکران و مکذبان که بودند پیش از ایشان
پند بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
و نعمت او بهترست از لذات فانیه دنیوی مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و معاصی
آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست پس باید که معاندان زمان
بتمامی ایام حیوة و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى
إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان
وگمان بردند رسولان بانکه ایشان بدرستی که تکذیب شدند یعنی کافران بوعده
ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند
در وعد و وعید آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بدان قوم فرود آمد
پس رهانیده شد هر که خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او و باز گردانیده نشود
عذاب ما از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ
لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ بدرستی که هست در قصه‌های انبیا علیهم السلام و امم ایشان

یاد قصه

یاد قصه یوسف ع و برادران اعتباری و پندی مر خداوندان عقول خالصه را
بدانکه عبرت نوعی از اعتبار است و آن عبور است از طرف معلوم بجانب مجهول و وجه اعتبار
در سبیل عموم آنکه هر گاه کسی این اخبار را بتدقیق نظر شاهد کند و این احوال را بطریق
ملاحظه نماید بر وی ظاهر شود که بقوت عمل صالح و بمعونت زاد تقوی این بادیه
پر خطر را میتوان برید و بمنازل ابرار رسید چه بسیاری از ملوک بوده اند که استیلا
یافته اند بر بلاد و تسلط پیدا کرده اند بر عباد و ساحت ممالک را بقبضه اقتدار
در آورده اند لیکن چون غرور پیشه کرده اند و جانب حق را اندیشه نکرده اند
و داد و عدل نورزیده اند و ظلم و ستم را در نوردیده باندک زمانی کوس بوق الرحیل
بگوش جان ایشان فرو کوفته اند و ایشان بضرورت قطع تعلقات نموده و در وبال
ابد مانده اند و ندامت ما فات فایده نداده و وجه اعتبار بطریق خصوص آنکه صاحب
خرد و ارباب بصیرت را در هر کلمه از این قصص عجیبه و هر فقره از این حکایات غریبه
عبرتیست از آنها که بیوسف رسید از چاه و زندان بسبب برادران و آنچه یعقوب
کشید از مفارقت و هجران و آخر حق در مرکز خود قرار یافته یوسف از قعر چاه باوج جاه
رسید و یعقوب از غم فراق رهید و سررشته فراق بوصال کشید و برادران همه
خجلت زده سر انفعال در پیش و معترف بخطاهای خویش محتاج وی شدند و بخدمت
قیام نمودند و از ابی عبدالله ع منقولست که مراد از اولو الالباب ابرار او است پس اعتبار از این
قصه ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام الله در آیینه دل ایشان روی نماید
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ نیست و آن سخنی که بر بافته باشد و لیکن هست
تصدیق آنچیزی که بوده پیش از وی از کتب الهی نص مصدق و موافق آنست در راستی
و درستی و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده است
رهالکان را و بخشش است مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی و امامت
علی مرتضی و باقی ائمه هدی علیهم السلام صلوات الله العلی الاعلی و بروایتی از پیغمبر
فرموده که بیاموزانید مملوکان خود را سوره یوسف که هر مسلمانی که بخواند این سوره را
و تعلیم کند اهل و ملک یمین خود را حق سبحانه و تعالی آسان کرداند سکرات موت را

وعطا فرماید یا وقوی کیر رهیچ سلطانی حسد نبرد واز ابی عبد الله ع مرویست که هر که
بخواند در هر شبی یا در هر روزی سورهٔ یوسف را برانگیزاند خدای تعالی او را در روز
قیامت که جمالش مقابله کند بر جمال یوسف وفزع آن روز با او نرسد و نترسد و باشد
در سلک بندگان سورة الرعد مدنية وهي خمس واربعون آية ثابت خدای تبارك ونعم

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلك آيات الكتاب والذي انزل اليك من ربك الحق ولكن اكثر الناس
لا يؤمنون بدانکه حروف مقطعه مختصراتند از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند
چنانچه در الم گفته اند که الف آلای اوست ولام لطف بی منتهای او ومیم ملك بی زوال او
ورا رافت بر کمال او وقوی آنست که بعضی ازان دلالت بر اسما الهی دارد وبرخی بر افعال او
چنانچه المر یعنی انا الله اعلم واری این آیات آیات قرآنست وآنچه فرو فرستاده شده است
بسوی تو از پروردکار تو درست وراستست چنانکه دلایل عزت وبران حمل کن ولیکن
بیشتر مردمان از اهل مکه منکرند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله الذي
رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجري
لاجل مسمى يدبر الامر يفصل الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون
خدای نعم آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته بی ستونی که بدان قایم
باشد می بینید شما آسمانها را برداشته مرفوع بی ستون وگفته اند برداشته است
آسمان را بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست وآن قدرت
که آسمان بدان مرفوع می باشد ودر فوائد السلوك آورده که باری نعم سقوف عالیه
وسطوح مرتفعه سموات را بقائمه که ادراك توانید نمود بر افراشت وبی ستونی که
مشاهده توانید نمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما مخفی است وقایمه موجود است
ولیکن غیر مرئیست وآن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات پس قصد کرد
بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار ونفاذ حکم یا عرش ملك باشد واو قصد فرمود
بآن بحفظ وتدبیر یا علم اوست که مساویست نسبت بهمه از عرش وفرش همچنانکه مذکور شد
نقل از ابی عبد الله ع ورام کرد آفتاب وماه را بجهت مصالح عباد بآنچه خواست ،،،
از حرکت ایشان بر حد معین هر یك از ایشان میرود وحرکت میکند تا وقتی نام برده شده

یعنی

یعنی مدت معین که دور خود باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع
کردد یعنی تا قیام قیامت تدبیر میکند خدای نعم کار ملکوت خود را از ایجاد واعدام
وذلت وعزت واحیا واماتت بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد یا بلم
ونهی یا احداث دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیکری شاید که شما بدیدار جزای
پروردکار خود که خواهد داد در قیامت بی کمان کردید ودانید که هر که قادر است
بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده واحیا وهو الذي مد الارض وجعل فيها
رواسي وانهارا ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشي الليل النهار
ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون واوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب
یعنی بسط کرد بطول وعرض تا ثابت ماند بر واقدام ومنقلب حیوان باشد وبیافرید
دران کوههای محکم پای برجای که میخ زمین بود وپیدا کرد در زمین جویهای
آب روان وازهمه میوه ها بیافرید در زمین دو صنف مثلا سیاه وسفید وخرد
وبزرك وترش وشیرین حار وبارد بری وبوستانی وامثال این اثنین تاکید
زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم می پوشاند ودر میکند شب را
بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریك میشود از اینجا در میتوان یافت
که تقشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تاریکی روشن میکردد از وست بدرستی
که درین آثار قدرت که مذکور شد هر آینه نشانهای روشن است مر کروهی را که
تفکر کنند دران ودانند که تکوین این اشیا وتخصیص هر یك بچیزی دلیلست بر وجود
صانع حکیم وفي الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخيل
صنوان وغير صنوان يسقى بماء واحد ونفضل بعضها على بعض في الاكل
ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون ودر زمین پارهاست پیوسته بیکدیگر
این نیز یکی از دلایل قدرت که قطعهای زمین بیکدیکر پیوسته بعضی شایسته
زراعت وبرخی شوره زار وقدری ریك آمیز وقطعه سنکستان ودیکر
در زمین بوستانهاست از انکور بسیار ودیکر کشتها وخرمابنان چند شاخ از
یك اصل وابسته ونه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یك شاخ از بیخ رسته
آب داده میشوند این همه اشجار وزروع بیك آب وتفضیل میدهیم بعضی را ازان

و بعضی دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی در آنچه ذکر کرده شد
هر آینه دلالتهای واضح است مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه‌ها
و اشجار با آنکه از یک آب پرورش می‌یابند نمی‌تواند بود الا باراده قادر مختار
جابر رضی الله عنه گوید که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود
که ای علی مردمان اشجار متفرقه اند و من و تو از یک درختیم در تبیان آورده که
این مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق
با وجود آنکه پدر همه یکیست و بعضی گفته اند مثل اختلاف قلوبست در آثار
و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دلی باشد که اختیار انکار و استکبار
کند که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر حضرت پروردگار
که و تطمئن قلوبهم بذکر الله وان تعجب فعجب قولهم ائذا کنا ترابا ائنا
لفی خلق جدید ۝ و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلایل وحدت
پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند
آیا آن وقت که باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم آیا ما باشیم در آفرینش نو
یعنی باز ما را زنده کردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین
میدانستند و هیچ فکر نمیکردند که هر که برایین قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود
اولئک الذین کفروا بربهم واولئک الاغلال فی اعناقهم واولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون ۝ آن گروه آنانند که نگرویدند بپروردگار خود بجهت
ناگرویدن ایشان بحشر و نشر و آن گروهند که غلها در گردنهای ایشانست
یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین
بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و آن گروه ملازمان
آتش دوزخند ایشان در آن آتش جاویدان در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او
استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه و تعالی میفرماید ویستعجلونک
بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات ان ربک لذو مغفرة
للناس علی ظلمهم وان ربک لشدید العقاب ۝ و طلب تعجیل میکنند از تو
بعقوبتی که خدای تعالی ایشان را مقرر کرده پیش از عافیت حق سبحانه و تعالی عذاب

استیصال

استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده
و بقیامت افکنده آن تاخیر حسنه ایست و آن استیصال سیئه کافران استعجال
عذاب استیصال میکردند قبل از حساب الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که
عذاب میطلبند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف
و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا از آن اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن
میطلبند و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی
کافران اگر ایمان آرند و تصدیق تو کنند خدای تعالی ایشان را بیامرزد با وجود ظلمی که
داشته اند یعنی گرچه ایشان مداوم جرایم زمان کفر است و بدرستی که پروردگار تو
هر آینه سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند و مغفرتست
بر مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافر بانکار و استکبار محققان برآنند
که تمهید قواعد خوف و رجا در این آیتست میفرماید که آمرزنده است کسانی را که از رحمت او
ناامید نشوند عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که
اگر عفو خدای تعالی نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی
همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه
آیة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد ۝ و میگویند آنانکه کافر شدند
چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلعم نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم
چون عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلم جز این نیست که تو بیم کننده یعنی
فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغست و نیست بر تو در اظهار آیات نسبت بهر کسی
و هر گروهی را راه نماینده ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت
آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی علیه السلم
پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت
بر شما غالب قوی ترین معجزه قرآنست فاتوا بسورة من مثله و علی بن ابراهیم
رحمه الله در تفسیر نقل میفرماید از ابی عبد الله که منذر رسول الله است صلعم و هاد
امیر المؤمنین ع انما انت منذر لعباده و علی لکل قوم هاد و بعد از وی باقی ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله

حفظ دین میکردند و مردم را بطریق حق هدایت مینمودند که طریق ایشان اختیار
سعادت یافت و انکه امتناع نمود بشقاوت شتافت اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثَیٰ
وَمَا تَغِیضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَکُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ ۝ خدای تعالی میداند آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان نر و ماده
سیاه و سفید خوب و زشت دراز و کوتاه و جز آن و میداند آنچه بکاهد در رحمها یعنی
تمام خلقت بیرون نیاید و آنچه زیاده سازد در جثه و بدان اعضای زایده و گفته اند
مراد از زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میتواند بود بریک و دو و زیاده و یا
مدت حمل است که اقل آن شش ماه است و اکثر آن ده ماه و تا یکسال نیز گفته اند و خلاف
اینکه اهل خلاف گفته اند از دو سال و نیم و چهار سال و شش سال الخلاف واقع است
چنانچه در کنز العرفان مذکور است و همه چیزی نزدیک او باندازه است که از آن
کم و زیاده نشود او است داننده پوشیدها از حس و آشکار یعنی ظاهر بر حواس بزرگ
برتر از همه سَوَاءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَسَارِبٌ
بِالنَّهَارِ ۝ یکسانست از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخنی را در نفس خود و هر که آشکارا کند
آنرا بجهت دیگری و هر که طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بشب و هر که ظاهر است
و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر او و علانیه
بر او پوشیده نیست لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّیٰ یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ
وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ۝ مر خدا راست ملایکه بی در پی یا آنکس که می پوشد
و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی افعال و اقوال و اعمال او
روز و شب از پیش روی او و از پس او نگاه میدارند او را بفرمان خدای تعالی و آنچه
از و صادر میشود می نویسند و ایشان از کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده
که ایشان ده ملکند بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملکند بروز و دو بشب
و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفرید تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار
و مکاره و در زاد از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی ملایکه را موکل آدمیان
نکردی هر اینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه

عایدت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی مر خدا راست فرشتگانند که محافظت
آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت
و قصه ایشان بیاید ان شاء الله و شیخ مرحوم سعید شیخ شهید قدس الله سره در چهل حدیث
آورده نقل از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که یکروز نبی رسول الله صلعم
فرمود مر اصحاب را که آیا می بینید که اگر جمع کنید آنچه نزد شماست از ثیاب و امتعه و ابنیه
انگاه آنرا بالای یکدیگر بنهید آیا هستید که به بینید آنرا که برسد باسمان گفتند نه
یا رسول الله پس فرمود آنحضرت که چون بگوید یکی از شما هر گاه که فارغ شود از نماز خود
سی بار که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی بجای آن فی الحال باسمان
میرسد پس این تسبیحات دفع میکند از گوینده بر سر فرود آمدن بنا و غرق شدن
و افتادن و سوختن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه که نازل شود
برینده در آن روز و این تسبیحات معقبات اند که فرشتگان حفظ این بنده میکنند
از مکاره ببرکات این تسبیحات بدرستی که خدای تعالی تغییر نکند آنچه بگروهی باشد
از عافیت و نعمت تا وقتی که آنگروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند
احوال جمیله را با خلاق رذیله در حقایق گوید تغییر دهند یا از ذکر او و تغییر دهند
دلها را از برخود ما دام که دلها او را دارند و غفلت نورزند آثار فیض بدیشان
متصل بود و چون خواهد خدای تعالی بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک بسبب عصیان
و نافرمانی ایشان پس باز گردانیدن نیست مر آنرا یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود یا از دیگری
و نیست آن قوم را بجز خدای تعالی کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند
ایشانرا هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝ او است آنکه
بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران است
و حکمت آن در فاتحه سمت ذکر یافت پس خدای تعالی برق را مینماید از برای ترس مسافر
و کسانیکه باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و بر دارد
در هوای ابرها که بآب گران بارند وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ
وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَنْ یَشَاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللَّهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ ۝
و تسبیح میگویند شنوندگان رعد که ملتبس میگردند بحمد خدای تعالی یعنی میگویند

سبحان الله والحمد لله بار رعد تسبیح میکوید یعنی ملتبس بحمد الهی یعنی تسبیح را با تحمید
مقترن میسازد بحکم وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ یا بنفسه دلالت میکند بر وحدانیت او
وکمال قدرت او در وقتی که ملتبس است باین دلالت بر فضل و نزول رحمت او و در کشاف
نقل از امیر المؤمنین ع میکند این مضمون را که رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق
تازیانهٔ اوست و تسبیح میکنند جمیع فرشتگان یا آنها که اعوان رعدند از ترس خدای تعالی
و فرو میفرستد صاعقهها را از ابر پس میرساند آن را هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد
چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه
با اربد بن قیس گفت بدیدن محمد صلی الله علیه و آله میرویم چون او را بسخن مشغول کردانم
تو در عقب وی در آیی و شمشیر بر فرق وی زن نعوذ بالله چون بمجلس در آمدند عامر
آنحضرت را بسخن مشغول کردانید و بعد از ملاقات بسیار گفت بروم و لشکری جرار از بیابان
وسوار بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون آمد آنحضرت فرمود که اللهم اکفنیهما
بما شئت پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت اربد گفت هر گاه که ارادت
تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند
صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بدترین صورتی بمرد کویند غده پیدا کرد
مثل غدهٔ بعیر و در بیت سلولیه بمرد و کویند یهودی بخدمت آنحضرت آمد و گفت
یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تعالی از چه چیز است از در است یا از یاقوت یا از زر سرخ
فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه و تعالی این آیه
فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد و کافران و ایشان جدال میکنند در حق خدا
که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را بآن وصف میکند
از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت و خدای تعالی سخت عقوبتست یا شدید القدرة
والقوة بر مجادلان لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ
إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي
ضَلَالٍ مر خدا راست خواندن بحق که کلمهٔ توحید است یا مر او راست سزاوار آنکه
بعبادت او را خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی بخوانند او را اجابت کند و آنان را که
میخوانند بغیر وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند اجابت نمیکنند مر ایشان را بچیزی از

مکرمانند

مکر مانند کسی که بکشاده هر دو کف خود را بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او
دلوی و رسنی نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را
میطلبد تا بدهن او برسد و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جمادست و دانا نیست
بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت چه او بخلاف طبع نتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند
و اصنام نیز نسبت همین حال دارند و نیست خواندن کافران مر بتان را مگر در کمراهی و بطلان
و نا امیدی و ضایع بودن و حالات اهل الله بر خلاف این وقوع دارد چه اگر ایشان
دعا مری از امور استغاثه بحق برند اجابت میکند اگر چه حصول آن امر بر خلاف طبع
و عادت باشد چنانچه مذکورست در کشف الغمه نقل از شقیق بلخی رحمه الله که او گفت بیرون
رفتم بحج در سال صد و چهل و نه و فرود آمدم بمنزل قادسیه پس ناگاه نظر من بر جوانی افتاد
خوبروی گندم گون ضعیفی که جامه از صوف بر بالای جامها پوشیده و مشتمل بشمله شده
و نعلین در پای دارد و تنها نشسته با خود گفتم که این جوان از صوفیه است میخواهد که
باری باشد بر مردم قافله در این راه والله که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم پس نزدیک
او رفتم چون مرا دید فرمود که یا شقیق اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ
بعد از آن گذاشت مرا و برفت گفتم با خود که این امر عظیمست که تکلم کرد بآنچه در ضمیر من بود
و نام مرا گفت باسم من نیست مگر بندهٔ صالح من بسوی او بروم و از حال وی بپرسم بشتافتم
و بوی نرسیدم و از نظر من غایب شد پس چون فرود آمدیم بمنزل واقصه دیدم که نماز
میگذارد و اعضای مبارکش میلرزد و اشک از چشمش میریزد گفتم بروم و از وی حلالی
بخواهم پس توقف میکردم تا از نماز فارغ شد روی بجانب وی آوردم چون مرا در مقابل
دید فرمود که یا شقیق بخوان که وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى
بعد از آن گذاشت مرا و رفت من گفتم این جوان مرانیه از اهل الابدالست که تکلم کرد بسر من دو نوبت
پس از آن چون بمنزل زباله فرود آمدیم دیدم این جوان را که بر سر چاهی ایستاده و رکوه در دست
دارد و میخواهد که آب بردارد از آن چاه پس رکوه از دست مبارکش افتاد در چاه و من
نگاه میکنم و میبینم که نظر کرد بسوی آسمان شنیدم که میگوید انت ربی اذا ظمئت الماء
و قوتی اذا اردت الطعام تویی سیرابی من هر گاه که تشنه میشوم و قوت من تویی هر گاه که
اراده طعام میکنم بعد از آن فرمود که ای خداوند من نیست مرا غیر از تو پس آن را از من نابود مکردان

شقیق گفت والله که دیدم چاه را که آب او بالا گرفت تا آنحضرت دست کرد و رکوه خود را
برداشت پر آب و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد بعد از آن میل فرمود به تلی ریگ
که آنجا بود پس کفی از آن ریگ برداشت و انداخت در آن رکوه و حرکت داد و از آن خورد
و آشامید من پیش رفتم و سلام کردم بر و جواب سلام من داد گفتم اطعمنی من فضل ما انعم الله علیک یعنی که
خوردنی بر تو انعام فرموده فرمود که ای شقیق لا یزال نعمت الهی بر ما می آید بنعمت ظاهره و
باطنه او پس نیکو کن گمان خود را به پروردگار خود بعد از آن آن رکوه بمن داد من از آن
خوردم پس آن سویق و قند بود و الله که از آن لذیذتر چیزی نخورده بودم و از آن
پاکیزه تر و خوشبوی تر پس سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز که اشتهای طعام
و شراب نداشتم بعد از آن ندیدم او را تا مکه در آمدم دیدم یک شبی در نصف شب که نماز
میگذارد بخشوع با ناله و گریه تا صبح شد و نماز بامداد گزارد و طواف خانه فرمود و بیرون
رفت من از پی وی رفتم بر گرد او غلامان و غاشیه کشان دیدم بر خلاف آن حال که
دیده بودم و مردم می آمدند و بر وی سلام میکردند من از بعضی پرسیدم که کیست
این جوان گفتند این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم الصلوة والسلام عجبا گفتم این غرایب عجیب از مثل این امام موسی بن جعفر
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۞
و مر خدای را سجده میکنند هر که در آسمانها است و هر که در زمین است از روی رغبت و از
روی کراهت و ناخواهندگی ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند که آنانکه
سجده میکنند از اهل آسمان از روی رغبت فرشتگانند و از اهل زمین مومنانند که
بر فطرت اسلام متولد شده اند و انقیاد اختیار کرده اند و آنانکه از روی کراهت سجده
میکنند آنانند که فطرت اصلی را گذاشته کفر را بر ایمان اختیار کرده اند در وقت شدت
و محنت بضرورت از روی جبر سجده میکنند و سایهای ایشان یعنی اهل آسمان و زمین
که سجده میکنند سایهای ایشان سجده میکنند مر خدای را و بعضی گویند آنانکه سجده میکنند
سایهای ایشان نیز سجده میکنند به تبعیت اشخاص بامداد بسوی مغرب و شبانگاه
بسوی مشرق میرود و لهذا تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظلال در این دو وقت ظاهرتر باشد
و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی آورده اند که از اهل این علم یکی آنست که هیچ

حادث

حادث نیست الا که آن را سایه ایست و آن سایه ساجد است مر حق او فایل الشمس عبادت
و بر هر حال آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی که از اهل موافقت او و باطل خود دران
سجده یکی اند و اگر از ارباب مخالفت ظل او در ان طاعت نایب مناب اوست و
حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الهی بسبب فرمان بنده بهال
ایمان در زمین دل او نشانده و نفرت و کراهت بخاصیت آنکه بواسطه عصیان قهر
خدای تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان او نشانده قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قُلِ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ
يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۗ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۞
بگو ای محمد که کیست پروردگار آسمانها و زمین و ما بینهما یعنی آنکه آفریدگار و پرورش دهنده خالق آسمان و زمین
کیست پس جواب ده از قبل ایشان بگوی خداست چه ایشان را از این جواب چاره نیست و چون
جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را بگوی آیا فرا میگیرید بجز او بجای معبودان
و ایشان را دوست میدارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا
غیر او را میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان عبادتند و مالک نیستند برای
نفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمیتوانند و مالک نیستند دفع
ضرری از خود پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از وی باز
توانند داشت بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است و بینا که پرستنده خداست
یا برابر کنند تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید و معرفت یا آیا کافران ساخته اند
برای خدای تعالی انبازانی که بیافریدند مانند آفریدن خدای تعالی پس متشابه شد آفریده
را ایشان یعنی ندانستند که آفریدن خدای تعالی کدام است و آفریدن شرکا کدام حاصل آنکه
ایشان شریکان نگرفتند برای خدای تعالی که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان
شبهه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای تعالی می آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوست بگو خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست و شریک نیست و نبود
در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ

علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله فرو فرستاده از سحاب یا از جانب آسمان
آبی پس برفت رود خانها از آن آب باندازهٔ خود یعنی در هر وادی بقدر خود بخردی
و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازهٔ که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود رساند
و زیان نکند پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی بر زبر آورد و از آنچه مردمان
بجای فرو نهند برود و آتش یعنی بیکدازند در فراتی که جواهر زمین اند چون طلا و نقره
و مس و آهن و غیر آن از برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات
محارثت کفی است مثل آن کف که بر روی آب است کذلک یضرب الله الحق والباطل
فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب
الله الامثال للذین استجابوا لربهم الحسنی همچنین که ذکر کرده شد مثل میزند
خدای تعالی حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت
منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلف محتاج الیه
باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد
اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد و اما آنچه
سود رساند مردمانرا چون آب و اجزای فلز که خالص در آتش صافی و بی غش بر جای ماند در زمین
تا بدان منتفع شوند همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و
تامل در این آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی بر آنند که
مراد ازین آیه قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فراخور استعداد خود
از آن فیض میگیرند و زبد آن هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع
سخن حقست یا اهل عصمت که پاک و صافند از کف و خبث گناه که هادیان اهل ایمان
و دلیل راه ایشانند که نجات و نفع و فلاح دنیوی و اخروی مردمان باز بسته
بمتابعت ایشانست و محک تجربهٔ خلایق شده مثل سید المرسلین والائمة المعصومین
کنا ایشان و بنیه صلوات الله علیهم اجمعین که کاملان و مکملانند که طریق حق
طریق ایشانست و مخالفان ایشان که بغش نفاق و گناه آلوده اند و فلز طبایع ایشان
از خبث عصیان و نافرمانی پاک نیست و مرآة دل ایشان از تیرگی آب و گل و وحل
بی غور و بی نقش چگونه دلیل و هادی توانند بود چون خود که ناپاک باشد چگونه

دیگر

دیگر پاک تواند ساخت پس نفع از آب پاک کننده توان گرفت و از زبد بی غش صافی
روشن و ایشان که منتفع به اند بر وجه کمال این طایفه عالیمقدارند و مایهٔ الامتیاز
میان حق و باطل ایشانند چون خواهند باطل را امتیاز یافته مر آنانرا که اجابت نمودند
مر فرمان پروردگار خود را در توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد پاداشت نیکو
یا دار حسنی که بهشت باشد والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا
ومثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء الحساب و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را
در امور مذکوره اگر باشد مر ایشانرا آنچه در زمین است همه آن از نقد و جنس و امتعه
و ضیاع و عقار و مانند اینها همه دیگر با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و امتعهٔ دنیوی
آن قدر دیگر با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران و مخالفان و معاندان اهل البیت
علیهم السلام باشد هر آینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند یعنی برهند کرده
مر ایشانراست بدی شمار یعنی سختی حساب ایشان که قبول نکنند حسنات ایشان نیامرزند
ومأواهم جهنم وبئس المهاد و بازگشت ایشان دوزخ باشد و بد جایگاهیست دوزخ
افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب
آیا کسی که میداند هر چه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست و راستست
مانند امیر المؤمنین و حمزة بن عبد المطلب علیهما السلام همچو کسی است که نابینا باشد
بدل و انکار قرآن کند مثل منافقان و ابو جهل یعنی مانند یکدیگر نیستند این دو طایفه
جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن خداوندان عقلهای صافی شده از شوایب وهم
الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای تعالی
که در روز میثاق بسته اند یا در بیعت شجره یا در غدیر خم با عامه و نمی شکنند آن پیمان را
والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب
و آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است خدای تعالی به آن با آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم
با ایمان بجمیع کتب و رسل و ائمه بی جدایی میان ایشان و مندرج است درین مراعات
جمیع حقوق الناس و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف میکنند از سختی حساب
والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة
ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس

ومخالفت هواي او يا بر جهاد از براي طلب روي پروردگار خويش و بپاي داشتند نماز مفروض را
و نفقه كردند بعضي از آنچه بديشان داده بوديم يعني آنكه واجب بود بر ايشان يا غير آن
از مستحبات پنهان و آشكارا و دفع كردند بنيكوئي بدي را يعني در عوض بدي
نيكوئي كردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منكر را
بمعروف يا گناه را دفع كردند بتوبه يا معصيت را بطاعت يا بر ايشان ظلمي واقع شد
عفو كردند و در برابر آنكه ايشانرا محروم ساختند عطا دادند و اگر كسي از ايشان ببريد
در وي پيوستند و بموجب حديث نبوي دوستي علي حسنه ايست كه با آن ضرر نميكند
سيئه پس سيئه را بدوستي وي دفع توان كرد و دشمني او سيئه ايست كه هيچ حسنه
آنرا دفع نتواند كرد آن گروه كه بان صفات موصوفند و بدوستي علي معروف ايشانراست
سرانجامي نيكو يعني جزاي صادقي در عاقبت و آن چه چيز است جَنّٰاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهٰا
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَأَزْوٰاجِهِمْ وَذُرِّيّٰاتِهِمْ وَالْمَلٰائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بٰابٍ
بوستانهاي پايدار كه هميشه در وي باشند درايند در ان و در آيند هر كه شايسته باشد
بايمان و طاعت و محبت اهل بيت از پدران ايشان و زنان ايشان و فرزندان ايشان
و فرشتگان در آيند بر ايشان از هر دري از درهاي منازل ايشان در عيون المعاني
آورده كه مقدار شبانروزي از دنيا همه نوبت نزد ايشان آيند و گويند سَلٰامٌ عَلَيْكُمْ
بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّٰارِ بشارت بدوام سلامت يعني هميشه سالم خواهيد بود
بسبب آنچه صبر كرديد بر فقر و فاقه در دنيا و بر مكاره و مصايب و ايذا و جفاي
مخالفان و معاندان پس نيكست سرانجام آن سراي كه ايشان يافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثٰاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ و آنانكه مي شكنند پيمان خدا را از پس
محكم كردن آن باعتراف و قبول در روز ميثاق يا آنهاي ديگر كه مذكور شد و آنانكه
ميبرند آنچه خداي تعالى فرموده است بآنچيز كه آنكه پيوند كنند يعني رحم يا ايمان بهمه
پيغمبران و امامان و تباهي ميكنند در زمين بكفر يا ظلم يا معصيت يا فتنه
انگيزي آن گروه مر ايشانراست دوري از رحمت و مر ايشانراست بدي عاقبت در دنيا و آخرت
اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيٰا فِي الْآخِرَةِ

الا متاع

إِلّٰا مَتٰاعٌ خداي تعالى گشاده ميكند روزي را براي هركه ميخواهد و تنگ ميسازد بر كسي كه
اراده ميكند و شاد شده اند اهل مكه بزندگاني دنيا يا عامه از معاندان اهل بيت و
غير ذلك و آنچه از متاع او بديشان داده اند و نيست زندگاني اين سراي در جنب
آن سراي كه برخورداري است مگر بامتاعي اندك كه وفا و بقائي ندارد چون ادوات خانه
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلٰا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَيَهْدِي
إِلَيْهِ مَنْ أَنٰابَ و گويند آنانكه كافر شده اند چرا فرستاده نميشود بر محمد صلى الله عليه
و آله آيتي از پروردگار او بر آن وجه كه ما ميخواهيم بگو بدرستيكه خداي تعالى فرو ميگذارد
هركرا ميخواهد يعني لطف از ايشان باز ميگيرد بجهت عصيان مراد آنها اند كه اقتراح آيات
كرده اند بعد از ظهور معجزات و راه مينمايد بسوي خود بدين شاهده آيات هر كه باز گردد بوي
يعني لطف و رحمت از ايشان باز نگيرد بسبب رجوع و فرمانبرداري و آنها چه كسانند
الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ أَلٰا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ آنانكه بگرويدند بخداي تعالى
و آرام مي يابد دلهاي ايشان بياد خداي تعالى يعني چون ذكر خداي تعالى شنوند بآن انس گيرند
و آرام يابند ياد دل ايشان بتوحيد او و طمأنينت يابند بذكر رحمت او يا بكلام او كه قوي ترين
معجزات يا مراد از ذكر حضرت رسالت صلعم كه دلهاي مومنان بدو آرام دارد و علي بن
ابراهيم رحمه الله آورده كه مراد به الَّذِينَ آمَنُوا شيعيان اهل بيت اند و بذكر الله امير المؤمنين
و باقي ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين كه بعد از پيغمبر صلى الله عليه و آله مذكر
حق و حفظ دين ميكنند و حق را ياد خلق ميدهند و دلهاي شيعيان اثناعشريان
بايشان قرار و آرام دارد چنانچه ميفرمايد بدانيد كه بذكر خداي تعالى آرام مي يابد دلهاي
مومنان آنانكه گرويدند و بكردند عملهاي شايسته زندگاني خوش است ايشانرا و نيكوئي
بازگشت طوبى بشارت بشادي و خرمي و راحت و فرح و نعمت و خوشحالي يا نام بهشت
بلغت حبشه و اشهر آنست كه طوبى درختيست در بهشت عدن كه بيخ آن در سراي حضرت
رسالت و اهل بيت وي صلعم و در هيچ غرفه و قصري نباشد كه شاخي از آن نبود و
چشمه سلسبيل و كافور از زير آن منفجر باشد كَذٰلِكَ أَرْسَلْنٰاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٰا
أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لٰا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ

عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ مَتَابِ ۞ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ترا فرستادیم بسوی امتی که
گذشته است پیش از ایشان امتان دیگر تا بخوانی بر ایشان آنچیز را که وحی کرده ایم بتو
یعنی قرآن و حال آنکه ایشان منکر و ناگرویده اند بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند
که چون ایشان را گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز
که حضرت رسول صلعم امیر المؤمنین را علیه السلام گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل بن عمرو گفت ما رحمان را نمیدانیم بگو که چه آورد کار رسالت هیچ معبودی سزای پرستش
مگر او نیست بر غیر او توکل کردم در یاری دادن او مرا و بر شما غالب ساختن و بسوی اوست
بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم قرآن
کوهها را از نواحی مکه بردار تا زمین برما گشاده گردد و دیگر زمین را شکافته تا چشمها
و جویها پدید آید و درو زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران مادر با سخن
با ما سخن گویند آیت آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ
أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعًا ۞ و اگر کتابی بودی که در این عالم سیر کرده شدی و رانده شدی
بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی یا شکافته شدی
بوی زمین چون بر وی خوانده شدی یا سخن آورده شدی از برکت تلاوت او مردگان هر آینه
این قرآن بودی که غایت در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار است که کافران
میگویند که قرآن تو با این زمان تو باید که اینها واقع شود در خبر ازلست همه کارها یعنی
قدرت بر همه چیزها هر که خواهد این آیتها ظاهر کرده اند أَفَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُوا أَن لَّوْ
یَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِیعًا وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ
أَوْ تَحُلُّ قَرِیبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ یَأْتِیَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ ۞ آیا نا امید
نشدند آنها که گرویده اند یعنی ندانسته اند چه یاس بمعنی علم آمده است زیرا که مایوس
از چیزی نمی باشد مگر معلوم یعنی مومنان دانسته اند که اگر خواهد خدای تعالى
هر آینه راه نماید همه مردمان را از سبیل الجاء لکن آن منافی تکلیف است چنانچه مذکور شد
مگر را همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشان را از اسباب آنچه کرده اند در تکذیب و عناد
عذاب کوبنده و داهیه از بیخ برکشنده یا فرود آید تو که محمدی بموضعی نزدیک از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بنا مکر و فاق و یا نی پیوسته در بلا بودند

و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس خوف
نبود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتی که بیاید وعده خدای تعالى که موت
یا قیامت یا فتح مکه بدرستی که خدای تعالى خلاف نکند وعده را زیرا که ممتنع است کذب
در کلام او و پس برای تسلیه آنحضرت میفرماید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ
لِلَّذِینَ کَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ عِقَابِ ۞ و بدرستی که استهزا کرده اند
به پیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند پس مهلت دادم مر آنانرا که کافر شدند و
بگذاشتم در راحت و ایمنی آسانی پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت پس چگونه بود عقوبت کردن
ایشانرا این سخن برسبیل وعید و تهدید است أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ کُلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ
وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ
بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِیلِ وَمَن یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۞
آیا هر کسی که باشد نگاهبان بر هر نفسی با یاد داشت دهنده بانچه کند آن نفس را از نیکی
و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تعالى که نگاه دارنده و سازنده کارهای
بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و پیدا می کنند
کافران مر خدای را انبازان یعنی اصنام که می پرستند بگو نام نهید و وصف کنید
این شرکا را باسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت
دارند یا نه مراد آنست که حق تعالى حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم
و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد بلکه خبر میدهید خدای را بآنچه نمیداند
در زمین یعنی شریک خود را و الوهیت نفی علم از برای اشعار معلوم است یا نام می نهید
بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی مجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور و این احتجاج
بلیغ است بر اسلوب عجیب که نداکند بر نفس خود باعجاز بلکه آراسته اند برای آنانکه
کفر ورزیدند کید و کذب ایشانرا و باز داشته شده اند از راه راست و دین درست و
هر که فرو گذارد خدای تعالى او را بجهت نافرمانی نیست او را توفیق دهنده که راه نماید
لَهُمْ عَذَابٌ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ ۞
مر کافران راست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب و هر آینه عذاب
آن سرای سخت تر و دشوار ترست بر ایشان و نیست ایشانرا از عذاب خدای تعالی

نگاه دارند که نگذارد تا معذب شوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ
ازآنچه برتو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وعده داده شده اند
پرهیزکاران که بوی درآیند میرود بپوسته از زیر درختان آبها از تحت مساکن
بهشتیان جویها میوهٔ آن بوستانها همیشه باشد وهرگز منقطع نشود بخلاف میوهای
وهمچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایهای دنیا بلکه ممدود باشد قشیری
گوید که اهل ایمان امروز در ظل رعایتند وفردا در ظل حمایت وعارفان بدینی
در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است که در وقت جلیل است آن بهشت موصوف مآل
حال ومنتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند وعاقبت هم کافران آتش دوزخ است
نه غیر آن ودر ترتیب نظمین امیدوار ساختن متقیانست ونا امید کردانیدن
کافران وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ
وآنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبد الله سلام واصحاب او
از یهود وهشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند وهشت یمنی وسی ودو حبشی
این جماعت شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن واز لشکرهای کفر وضلالت
یعنی کفره اهل کفر واهل کتاب چون حیی بن اخطب وکنانه بن ربیع واتباع ایشان از یهود
وسید وعاقب واتباع ایشان از نصاری کس هست که انکار کند بعضی ازانرا که مخالف
شریعت ایشانست علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد معاندان اهل بیت اند
که منکرند آن آیاتی که در شان امیر المؤمنین وباقی ائمه علیهم السلام ورود یافته از
وبعضی دیگر که نه در شان ایشانست معتقد واما مشرکان همه آنرا منکرند از اول
تا آخر خواه در شان ایشان باشد یا نباشد بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مأمورم
بآنکه پرستم خدایرا بیکانگی وشرک نیارم بوی چنانچه شما آورده اید عزیر ومسیح را
بخدائی گرفتید وهمه کلام اورا تصدیق کنم نه چون مخالفان ومعاندان که بعضی را
تصدیق کنند وبعضی را نه بخدای نه بغیر او میخوانم خلق را وبسوی اوست بازگشت من
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ

مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وهمچنانکه فرو فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم
ایشان فرو فرستادیم بتو قرآنرا کتابی محکم که نسخ وتغییر بدو راه نیابد یا حکم میکند میان
حق وباطل مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم وحفظ وی آسان باشد واگر متابعت کنی
بر سبیل فرض آرزوهای مشرکانرا که ترا بکیش خود میخوانند یا امانی جهود ازانکه ترا
رجوع بقبلهٔ خود میطلبند پس ازانکه آمد بتو از دانش یعنی بعد ازانکه دانستی بطلان
کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود واگر پیرو ایشان شوی نیست ترا از عذاب
خدای تعالی هیچ یاری که نفع رساند ونه نگه داری که عقاب حق از تو بازدارد این قطع اطماع
ایشانست وتهییج مؤمنین است بر ثبات در دین آورده اند که یهود سرزنش میکردند
حضرت پیغمبر را صلعم ومیگفتند همت این مرد همه بار نکاح مصروفست وهمواره
بازدواج واستمتاع بازنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت اورا از
اشتغال بامر نسوان بازداشتی آیت آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا
لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ
أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وهر آینه ما فرستادیم
پیغمبران پیش از تو وبدادیم مر ایشانرا زنان وفرزندان ونباشد ونشاید مر فرستاده را
یعنی در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزه که ازو اقتراح کنند مگر بامر خدای تعالی یا تقدیر او
جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند
آورد مگر خدای تعالی خواهد وبقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند مر هر وقتی را
حکمتی نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا مر اجلی را از آجال
خلائق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جز وی کم وبیش از آجال خلق اطلاع ندارد محو
میکند خدای تعالی آنچه میخواهد بحکم واثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت بحسب فرمان
وعدم فرمان بندگان ونزدیک اوست اصل کتاب که لوح محفوظست وهیچ کتابی نباشد
الا که نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه جزا بدان متعلق
نباشد وبگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه هر چه آنچه از بنده صادر شود از اقوال
وافعال واحوال همه را بنویسند وآن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه وتعالی
قولی وفعلی را که ثواب وعقابی بران مترتب نیست محو کند وباقی را مثبت بگذارد

باسباب ثابت را محو نماید و بر آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را
بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی فرماید یا محو کند نازکی و قوت جوانی را و اثبات کند
پژمردگی و ضعف پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که
رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیوة و رزق و اجل در زاد آورده
که نزدیک حق دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب
دارد لطائف [?] و عنده ام الکتاب اصل دارد ابو درداء از حضرت رسالت صلعم نقل میکند
که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی در کتابی که غیر از وی هیچکس در آن
نظر نکند و هر چه خواهد از وی محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت نماید در فصول
آورده که محو کند قوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار در کشف
الاسرار آورده که از دل اغنیا رنج با میبرد و اخلاص مینهد شک می برد و یقین می آرد
بخل محو کند و جود ثابت میسازد حرص میبرد قناعت می آرد حسد میبرد شفقت مینهد
بسبب خوف بنده قشیری گوید محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی مینماید
وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
و اگر بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کافران را از عذاب یا از ایجاد خود بر میرانیم ترا
پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و بر ماست شمار
و پاداشت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ
لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ آیا نمی بینند اهل مکه و منکران که
ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار می کاهانیم آن را از کنارهای آن یعنی
از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این بحر بلیغ
بود دست حق سبحانه و تعالی فرمود که ما بزمین ایشان از بعضی حصارها و ضیاع و عقار
بود را بمسلمانان میدهیم و خدای تعالی حکم میکند بنقصان اراضی یهود و اداد باز
ایشان و از دیار بلاد اسلام و اقبال ایشان هیچ رد کننده و باز گرداننده نیست مر حکم
و اوست زود حساب و پس یعنی زود و آسانی حساب کند ایشان را در آخرت بعد
از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا
يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ و بدرستی که مکر کردند

آن جهودان با مشرکان که پیش از ایشان بودند یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود پس خدای را
هستی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان میداند هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر
و جزای او آماده میسازد و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که
فردای قیامت مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و میگویند
آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی نیستی فرستاده
از پیش خدای تعالی به نبوت و دعوت بگو خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما
بآنکه من پیغمبرم بشما و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ بعضی گویند که
آن جبرئیل است عم که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند و در زاد المسیر
و بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که او امیر المؤمنین است علیه السلام که علوم کتب آسمانی
و غیر آن نزد آنحضرت که بهمه اطلاع دارد روایتست از رسول الله صلعم که هر که بخواند
سوره رعد را حق سبحانه و تعالی عطا فرماید او را از اجر ده حسنه بوزن هر ابری که بگذرد
و هر سحابی که باشد تا روز قیامت و برانگیزد خدای تعالی او را در رهالک و فاکنندگان بعهد
در روز قیامت سوره ابراهیم عم مکیه و دیگر و میگویند و خمسون آیه فوائد [?] بدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ در شرح تاویلات مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر صدیقان و مؤمنان و تکذیب
کافران و خدای تبارک و تعالی بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف
اسامی قرآنند و بدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتابیست که فرستادیم بسوی تو
تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن از تاریکیهای کفر و نفاق و شک و آید
بروشنی ایمان و اخلاص و یقین یا طریق حق که طریق محمد و آل است بتوفیق و تیسیر پروردگار
ایشان در بحر گویند از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و حقیقت آنست که هیچ ظلمت
برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید
از مشاغل زدوده و از هستی حق سبحانه بمرآت باطن پرتو افکند و ما الله الا نور الله [?] رحمت

غبار او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه بعدم شعور نیز شعور داند و هر رتبه از مراتب
ترقی بی وسیله محمد و آل صلعم میسر نیست و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخلست
و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست رسانی
دلالت کنی که میتواند بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب
ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید معبود بحق آنکه اوراست
آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمینست از نباتات و مرج و شجر
و وای مر کافرانرا از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝ کافران
آنانند که از روی جهالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را بر آن سرا
و باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبران و قرآن
و میطلبند برای راه کجی یعنی میگویند که این راه کج است و بمقصود نمیرسد آن گروه که
بدین صفتها موصوفند در گمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقة صفت ضالست و وصف
ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست بجهت مبالغه و در زاد آورده که قریش میگفتند چه حالست
که همه کتب منزل بلغت اعجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد صلعم می آید عربیست آیت آمد که
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ و نفرستادیم ما هیچ پیغمبری مگر بلسان قوم او یعنی گروهی
که او از میان ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر را از
اول دعوت نزدیکان خود بایدکرد پس حق سبحانه و تعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان
فرستاد تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که
سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلعم و جمیع کتب
بلغت عرب منزل شده و جبرئیل با پیغمبر و هر قومی ترجمه کرده بلغت منزل علیهم و در لباب
گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان
قوم تو به همه مردمان و در جواب کسی گوید پیغمبری که مبعوث باشد بامم مختلفه است باید که
بر وی کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف
کلماتست و لطائف فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که نه بر زبان ایشانست حرمان

از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و همین حکمت پس فرو گذارد
بجهت عدم فرمان هر کرا خواهد و راه نماید بسبب فرمان هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه
یابد و اوست غالب در حکم خود راست کار که اضلال که خذلانست اوست بر وجه حکمت
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بدلایل
قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم آنکه بیرون آر گروه خود را که
بنی اسرائیل اند از تاریکیهای جهالت و شبهت بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط
که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان و پند ده ایشانرا بروزهایی که حق سبحانه
و تعالی عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل را روزهایی که در آن گرفتار بودند
بدست فرعونیان بدر سختی در آنچه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت آلهی مر هر صبر کننده را
در بلا و شکر گوینده را در آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝ و یاد کن آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل
که ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدای را که انعام فرموده بر شما چون برهانید شما را از بدی عذاب
یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند و میکشتند
پسران شما را که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد
و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و در این محنت و شدت
آزمایشی بود شما را از پروردگار شما یا در این نجات نعمت بود شما را از حق تعالی نعمتی بزرگ وَإِذْ
تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ [illegible] إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ و یاد کنید
ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کرد اینده شما را پروردگار شما که اگر شکر کنید بر نعمتهای من
هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را و اگر ناسپاسی کنید و راه بدی کنید که عذاب من سخت است بناسپاسان
و شدت عذاب سبب نقمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی و عادت کرم الاکرمین است
که تصریح بوعد فرماید و تعریض بوعید بعضی از عرفا گفته اند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام
زیاده کنیم آنرا بایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون گردانیم باحسان و اگر بدان
شکر گویید زیاده سازیم بمعرفت و اگر بدان شاکر باشید برسانیم بمقام قرب عرض که شکر

در هر مرتبه توجه ترقی است بمرتبهٔ فوق آن تا بمقصودی که فوق مقاصد است برسد وقال
موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید ۞ و گفت موسی ای گروه من
اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین و همه ایشان از پری و آدمی بدرستی
که خدای تعالی بی نیاز است از عبادت و شکر شما ستوده است بی ستایش خلق در ذات در ذات
مخلوقات از روی شوق و از جو یا الله و النه جمیع موجودات به تسبیح او گویا الم یاتکم
نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاءتهم
رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک
مما تدعوننا الیه مریب ۞ آیا نیامد شما را تتمهٔ کلام موسی است عم یا ابتدای سخن است
از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلعم میفرماید که آیا نیامد شما را یعنی آید
خبر آنانکه پیش از شما بودند گروه نوح عم و قبیلهٔ عاد و قوم ثمود و آنانکه بعد از شما بودند
بودند که عدد ایشان را از بسیاری مگر خدای تعالی درنیابد آورده که خدای تعالی بسیار
امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای تعالی
کسی بران اطلاع ندارد از ابن عباس منقولست که میان عدنان و ابراهیم صلوات الرحمن علیه
سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی آوردند
به پیش ایشان پیغمبران ایشان حجتهای روشن که کتب آسمانی بوده یا معجزات ایشان
پس بازگردانیدند دستهای خود را بر دندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند
از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید و گفتند ما منکر شده ایم با آنچیزی که شما فرستاده
آن بزعم خود و بدرستی که ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان
شکی بتهمت افکنده یعنی با وجود شک بهر کار از متهم میدانستند باغراض فاسده
قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموات والارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم
ویؤخرکم الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان
یعبد آباؤنا فاتونا بسلطان مبین ۞ گفتند رسولان ایشان که آیا شما را بخدای
دعوت میکنیم آیا در وجود خدای تعالی شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او
شک را مجال نمانده خدای تعالی که آفریننده آسمانها و زمینهاست میخواند شما را بایمان

تا بیامرزد

تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان میآمرزد بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه
قبل از ایمان بوده تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را تا وقت نامبرده شده
که آخر اعمار شما بود گفتند ایشان در جواب رسولان نیستید شما مگر آدمی مثل ما در صورت
هیأت و هیچ فضلی نیست مر شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص باشید بنبوت از میان ما
میخواهید آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری از آنچه بودند که می‌پرستیدند پدران ما
از اصنام پس بیارید بحجتی روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بفضیلت نبوت و
رسالت گوئیا که ایشان معجزه که میدیدند اعتبار نمیفرمودند و از روی لجاج و عناد
اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان حضرت پیغمبر ما صلعم هم
قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وما کان
لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ۞ گفتند ایشان را
پیغمبران ایشان نیستیم ما مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولیکن
خدای تعالی منت مینهد بنعمت نبوت و صحت کرامت و رسالت بر هر که میخواهد از بندگان خود
و نیست ما را و نمیتوانیم آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید مگر بفرمان خدای
و مشیت او یعنی ما از پیش خود بی خواست خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد و سعی نمیتوانیم
ساخت و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مؤمنان و گرویدگان وما لنا الا نتوکل
علی الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون ۞
و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آن که توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه راه نموده ما را
براه‌هائی راست یعنی راهی که بدان میشناسیم او را و میدانیم که هر که بران سلوک نماید
بمقصد اقصی فایز گردد و بخدای که صبر خواهیم کرد بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب
و مخالفت و بر خدای تعالی باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین کفروا
لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین
و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین دیار خود
یا عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند
از آن قوم پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که هر آینه هلاک کنیم
ستمکاران را یعنی کافران را ولنسکننکم الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی وخاف وعید

وساکن سازید شما را در زمین ایشان پس از هلاک ایشان این امر مقرر و این وعده راست
برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقف کم
من حکم میکنم ترسندکان باز دارند و برای کسی که ترسان کردد از وعید من بعذاب
وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۝ و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند
از خدای تعالی بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم
طلب حکم کردند یعنی کفتند هر که از ما بر باطل است عذاب برو فرود آید خدای تعالی حکم
فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند و نومید ماند و بی بهره کشت از خلاص هر کردن کشی
ستیزه کننده با حق یا معرض از طاعت او مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ
يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۝ وَمِنْ وَرَائِهِ
عَذَابٌ غَلِيظٌ ۝ از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود
بران وجه که او را دران افکنند و بیاشامانند از آب مختلط با ریم و زرداب که از تن
دوزخیان چکد و کویند آبی مثل صدید بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آن را و
نمیتواند که بکلو فرو برد از تلخی و کندکی و می آید بدو آلام و شدائد مرک از هر جای
یا از جای از اعضای او تا آنکه از بیخ موبها و میان انکشتان و نیست او مرده یعنی مرده
تا بیاساید در عین المعانی آورده که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید
تا او بمیرد و نه بتن او باز کردد تا زنده او باشد بلکه بحکم لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ میان
زندکی و مرکی میکذارند و در پیش اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی از پی ان
و آن خلود است در دوزخ و کفته اند حبس انفاس مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ
كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝ از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانیست که کافر شده اند
بپروردکار خود و صفت آن انیست که کردارهای ایشان همچو خاکستر است که سخت بکذرد
برو باد در روزی که سخت باشد باد او عصف اشتداد باد است و در زمان ابر و وصف
غایت مبالغه است مخصوص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید
چون صله رحم و آزاد کردن بندها و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستر است
که باد سخت بران وزد بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نبود

وازان

وازان نفع نکیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا
بر هیچ چیز و همه حبط شده باشد و هباء منثور کشته و مطلقا اثری از ثواب آن
پیدا نه آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم در کمراهی دور است یعنی در غایت بعد
از راه حق أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ
بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ آیا ندیدی ای بیننده و ندانستی آنکه
خدای تعالی بیافرید آسمانها و زمین را بر وجهی که حق آنست در آفرینش اکر خواهد ببرد شما را
ای اهل مکه و معدوم کرداند و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما
نباشند و نیست اعدام و ایجاد بر خدای تعالی دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او
اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست
و ازین جهت است شأن او که سزاوار آنست که او را پرستند و بتوحید وی بکروند
و امیدوار باشند بثواب او و خائف از عقاب او وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ
لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا
لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ۝ و ظاهر شدند
ایراد بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اکر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند
از قبرها برای امر خدای تعالی و محاسبه او برهمه مردکان از کفار و مؤمنان پس کویند عاجزان
از اهل کفر یعنی اتباع و سفله مر آنان را که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی پیروی ایشان
کفر کرده باشند ایشان را کویند بدرستی که بودیم ما مر شما را پیروان در تکذیب رسل و
اعراض از فرمان ایشان پس هیچ هستید شما دفع کنندکان از ما عذاب خدای تعالی چیزی را
یعنی ما در آن عالم اتباع شما بودیم درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بر دارید
از ما کویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم اکر خدای تعالی بنمودی ما را طریق نجات
از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود است و شفاعت
درین کار مردود ایشانست نا امید شده کویند پس بیایید تا باتفاق بجزع و شیون و جزع کنیم
شاید بر ما دری بکشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال الجزع و زاری کنند و سودی ندارد
و کویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح کردد پانصد سال دیکر
شکیبایی کنند هم بمنزل نجات نرسند کویند یکسانست بر ما جزع و شیون و جزع نمائیم یا صبر کنیم

یعنی از هیچ یک قایلی نمیرسد نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ
الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ
وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي
وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ
إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس آن هنگام که گزارده شود
کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد بآنکه اهل بهشت ببهشت درآیند
و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس
دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان
بدرستی که خدای تعالی وعده داد شما را وعدهٔ درست و راست که حشر و جزا خواهد بود
و من وعده دادم شما را وعدهٔ بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد
بتان شما امروز شفاعت خواهند کرد پس وعده‌ای که دادم شما را و تعیین خلاف وعده
خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی
که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من مگر آنکه من شما را
بخواندم بوسوسه و تزیین بی‌حجتی و برهانی پس شما قول مرا اجابت کردید بزودی
و تامل ننمودید بدعوت موافق هوای نفس خود پس ملامت مکنید مرا بمجرد وسوسه که کردم زیرا که
من دشمن شما بودم و بدین معنا که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن
بدتر نیست در حق دشمن میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید
و قول خدا را که فرموده لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید این دلالت بر استقلال افعال عباد
و اختیار او گوید من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب و شما نیز نیستید رهانندگان
و فریادرس من بدرستی که من امروز کافر شدم بآنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی
در فرمان برداری پیش از این در دنیا یعنی بیزار شده‌ام از شرک شما بدرستی که ظالمان
یعنی مشرکان و مخالفان و معاندان خاندان مر ایشان راست عذابی دردناک وَأُدْخِلَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۝ و درآورده شوند آنانکه گرویده اند [illegible]
و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته در بهشتهای گوناگون میرود از زیر درختان

چوبها

جویها که جاویدان باشند در آن و درآیند مومنان ببهشت فرشتگان باشند ایشانرا
باکرام و تعظیم تمام بر ایشان دار السلام آرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیت ملائکه
بر ایشان در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام باشد که دلالت بر سلامتی از آفات
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝
آیا ندیدی خطاب با امر حق خطاب پیغمبر باید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا
که برای تفهیم شما چگونه زد خدای تعالی مثل و کرد اینکه کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحید است
یا دعوت باسلام مانند درخت پاک که آن نخل بلند است یا شجره ایست در بهشت بیخ آن
در زمین استوار و محکم و شاخ آن در بلندی و رفیع میدهد میوه‌های خود را در هر وقتی
که خدای تعالی حکم فرموده بمیوه دادن و بر این تقدیر که درخت خرما باشد که گفته اند
حین شش ماه است از وقت شکوفه او تا پخته شدن و بریدن او یعنی در مدت
از بر و رطب و تمر نفع میدهد بارادت و تکوین آفریننده خود و میزند خدای تعالی
مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان در یابند زیرا که مثل تصور
معانی است در آیینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول با محسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۝ و مثل سخن ناپاک
که کلمهٔ کفر است یا دعوت بعبادت اصنام مانند درخت ناپاک است چون حنظل که
تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طباع سلیمه و یا وجود خبائث و کراهت جنبان شده
و بریده و برکنده گشته از روی زمین نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد
در زمین و نه شاخی در هوا حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن
ثابت و اعمال او بجانب علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل و بدرخت
خرما مانند کرد بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت
رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر معتقد است عدم حجت
و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی نیز که بصعود قبول رسد از و صادر نمیشود بشجرهٔ
حنظل که نه اصل او را قراری هست و نه فرع او را اعتباری و در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام
مذکور است که کلینی رحمه الله و دیگران نقل کرده اند که مراد از شجرهٔ طیبه محمد و آل صلعم

که اصل حیث ایشان از شریعت واحکام دینیه محکم واستوار است وپایدار تا انقراض عالم
وفرع ظاهر ایشان از رتبت ومنزلت ورفعت سر کشیده بآسمان وهر وقتی از اوقات
مردم فایده ونفع دارند از سلسلهٔ ایشان که از برای سهولت زیست ومعیشت ونفاذ
میان خلایق چنانچه می باید از امور دینی ودنیوی بیان فرموده اند بروفق حکمت
ومصلحت که بدان عمل کنند وهر که اطاعت طریق ایشان نمود در دنیا حمید است
در آخرت سعید وحدیث نبوی نیز مؤید این معنی که من وعلی اصل شجره واصلیم
وبار آن فاطمه است وثمرهٔ آن حسن وحسین وباقی امامان علیهم السلام که وسیلهٔ
نجات اند در آخرت از شفاعت وغیر آن وبرگ آن محبان وشیعیان ومراد از شجره
خبیثه بنوامیه اند ومعاندان که آنانرا اصلی وبیخی نبود که قرار واستحکامی داشته باشد
چند روزی علم مخالفت برافراشتند وخاک بطلان در دیدهٔ امل وحرت ایشان انباشتند
وتخم طمع ولعن در دل مؤمنان پاک طینت کاشتند مثل درخت حنظل نه بیخی که
او را قراری باشد ونه ثمرهٔ که او را اعتباری باشد ملکه آنانی که با ایشان آمیزش
کردند در دنیا بری نخوردند ودر عقبی در تلخی عذاب ابد ماندند یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ
آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ وَیُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِینَ وَ
یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ ۝ ثابت میگرداند خدای تعالی آنانرا که ایمان آورده اند بحجت
وآنکه ورزیده اند واستحکام یافته بسخن راست ومحکم که بحجت قاطع نزد ایشان
ثابت شده ودر دلهای ایشان متمکن گشته که آن اصول خمسه است که حق جهت
وتعلیل مؤمنانرا ثابت میدارد بر آن در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا وافتتان
صبوری ورزند واز جادهٔ مستقیمهٔ اهل بیت نلغزند تا ختم حیات ایشان
بر آن شود وثابت دارد ایشانرا در آن سرای تا در قبر که اول منزلیست از منازل آخرت
از جواب منکر ونکیر بطریق ثواب باز رهند ودر قیامت باین ثبوت ورسوخ
در موقف حساب غالب بوده وبحساب بجنات عدن شتابند وفرو گذارد خدای تعالی
ظالمان ومعاندانرا تا بکلمهٔ توحید وعدل ونبوت وامامت وقیامت راه نیابند
نه در دنیا ونه در سؤال قبر ونه در موقف حساب بسبب عصیان وبطلان آن طایفه
ومیکند خدای تعالی آنچه میخواهد از تثبیت مؤمنان بجهت فرمان وخذلان

ظالمان

ظالمان بسبب طغیان اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ کُفْرًا وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ
جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ۝ آیا ندیدی ونگاه نکردی بسوی آنانکه تبدیل کردند
شکر نعمت خدا را بکفران یعنی کفر وضع کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را
بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد وجز کفر و
زندقه نزد ایشان چیزی نماند گویند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه وتعالی ایشانرا
سکان حرم خود ساخته وابواب رزق بر ایشان گشاده وبنعمت وجود با جود
حضرت رسالت صلعم مشرف ساخته وایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال
بمحنت قحط درمانده خوار وبیمقدار گشتند وبعضی از ایشان در حرب بدر مقتول شدند
ودر بسیاری از تفاسیر آورده اند حتی انوار بیضاوی که مراد از این قوم دو قبیله اند
که فاجرترین قبایل قریش اند یعنی بنی مغیره وبنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند
بنی مغیره انکار پیغمبر صلعم کردند در روز بدر در دنیا بجزای خود رسیدند
وبنی امیه امیر المؤمنین ودیگر ائمه را علیهم منکر شدند با آنکه زمانی مستاصل شدند
ودر بدنامی ولعن وطعن این عالم ماندند وفرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و
اشیاع خود را از این دو قوم وامثال ایشان بجهت عدم فرمان رسول والی سرای
هلاک که دوزخ است جَهَنَّمَ عطف بیان دار البوار است یعنی دار البوار که دوزخ است
در آیند بدان وبد قرارگاهیست جهنم اهل باطل را در دنیا این ودر آخرت آن
وانکه خولی ورا معاویه اش وانکه در هاویه است زاویه اش وَجَعَلُوا لِلّهِ
اَنْدَادًا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِیرَکُمْ اِلَی النَّارِ ۝ وپیدا کردند
برای خدای تعالی مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا
آلهه نام نهادند تا گمراه کردانند مردمانرا از راه خدای تعالی که طریق توحید است
بگو بخورید یا آرزوهای خود یا بگذرانید عمرها بعبادت بتان امر تهدید است یعنی
در دوسه روزی بدین نوع بگذرانید پس بدرستی که بازگشت شما بآتش دوزخ
قُلْ لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُوا الصَّلَاةَ وَیُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً
مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خِلَالٌ ۝ بگو ای محمد یعنی امر کن بر بندگان مرا که
ایمان آورده اند بدین وجه که نماز گذارند ونفقه کنند تا ایشان بامر نماز گذارند

و نفقه دهند از آنچه عطا داده ایم بایشان نفقه کردن پنهان مراد تطوع است
و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد من قبل
یعنی آنکه بندگان را بگو تا نماز گزارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزی
که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود
و در او نیز دوستی نبود که از دوستان طلب نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان
دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اللّه الذی خلق السموات و
الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و سخر لکم الفلک
لتجری فی البحر بامره و سخر لکم الانهار و سخر لکم الشمس و القمر دائبین و
سخر لکم اللیل و النهار و آتاکم من کل ما سألتموه و ان تعدوا نعمة اللّه
لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار خدای تعالی آنست که بیافرید آسمانها
و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی مراد بارانست پس بیرون آورد از آن آب
از میوها روزی برای شما که بدان روزگار کنانید و رام ساخت برای شما کشتی را
تا می رود در دریا بفرمان او هرگاه که بخواهد و مسخر کرد مر شما را جویهای آب
یعنی آماده ساخته برای شما و مسخر کرده اند برای انتفاع و استضائی شما آفتاب
و ماه را در حالتی که مستمرند در سیر خود تا بحد تعب در سیران و انارت خود سکون
و فتور و قصور در آن ندارند و رام کرده اند برای شما شب و روز متعاقب یکدیگر
یکی برای نوم و راحت و دیگری برای کسب و معیشت و بداد شما را از هر چه میخواهید
یعنی آنچه محتاج الیه شما بود ناخواسته و خواسته بشما ارزانی داشت و اگر خواهید
که شماره کنید نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت
احصای آن ندارید آورده اند که مراد ازین نعمت که حق تعالی فرموده نعمت نبوت پیغمبر ماست
و نعمت امامت ائمه هدی صلوات اللّه العلی الاعلی که سفرای بزرگ تر و واسطه اند در
میان حق و خلق ایشانند و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال
از حیز تصور و تخیل بیرونست و از راه تفکر و تامل افزون بدرستیکه آدمی ستمکار
ناسپاس است ظلم میکند بر نفس آنچنان که از شکر آن غافل است و کفران میورزد
که بتحقیق جاهل است یا ظلوم است در محنت جزع میکند و شکایت مینماید

کفارت

کفارت که در نعمت کفران میورزد و در غیر شکایت مینماید و اذ قال ابراهیم رب اجعل
هذا البلد آمنا و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام و یاد کن چون گفت ابراهیم ع
در مناجات خود ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را ایمن از محاربه و مکاره
و دور گردان مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتان را این دعا در باب فرزندان
و بعضی از احفاد وی مثل بنی هاشم باجابت مقرون شد رب انهن اضللن کثیرا
من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم ای پروردگار من
بدرستیکه بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هر که
پیروی کند مرا در دین پس او از منست یعنی اهل ملت منست و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون
شرک پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی
بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع
عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم
و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن
گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است ع که بعد از تولد او از هاجر
در زمین شام ساره را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل این
چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در وی آب و آبادانی نباشد خلیل ع منتظر
جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم ع بر براق نشسته و هاجر
و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی انیسی
و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بر وادی و خانه که خراب و
زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد و نزدیک خانه تو که حرام کرده است صید
و قتال و با جرایم اهانت و تعرض بر وی مراد مواضع خانه صلاح است که در زمان
آدم علیه السلام خانه بوده پس برگرداندند او را بودکه ای پروردگار ما ایشان را درین مسکن ساکن
گردانیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آورند پس گردان دلهای بعضی از مردمان را
که بکشش محبت بشتابد بسوی ایشان بر سبیل حاجت و نص دعای آنحضرت را مستجاب فرمود
و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم ببرکت جبرئیل یا با پای اسمعیل ع
پدید آمد و قبیله جرهم آنجا را بجهت اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب

و اگر نه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام

در تواریست محققان بر آنند که اگر من بعض در من الناس بودی فارس و روم و
هند و ترک و یهود و نصاری در حرم از دحام کردندی و پروانه وار سوخته شعلهٔ
آن شمع شدندی و دیگر حضرت ابراهیم دعا فرموده که روزی اهل این بلد از میوها
شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود چه فواکه ربیعیه
و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز که فراوان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع
و نیازست دیگر باره فرموده رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم و آنچه
آشکار امیسازیم یعنی پنهان و آشکار ما میدانی و پوشیده نیست بر خدای تعالی هیچ چیز
در زمین و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات
بر خدای تعالی یکسانست ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود بخشید و عطا فرمود
مرا بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو
اسمعیل را در نود و نه سالگی و اسحق را در صد و دوازده سالگی بدرستی که پروردگار من
هر آینه شنونده و اجابت کننده دعاست در بن کلمه اشعار است بآنکه فرزند از او بدعا
از خدای تعالی خواسته است رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ
ای آفریننده من مرا گردان بپای دارندهٔ نماز و از فرزندان مرا نیز بمواظبت ساز بر آن اجابت
فرموده که همیشه اولاد ابراهیم پیغمبر علیه السلام جمعی بر فطرت بودند و خواهند بود
تا قیامت ای پروردگار ما کرم فرما و قبول فرما یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا
و بیامرز مومنانرا یعنی هر که بتو آید مومن روزی که قایم شود این اسناد مجازیست یعنی
اهل آن روز قایم شوند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد مومنان این است وَلَا تَحْسَبَنَّ
اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و مپندار ای مکلف خدایرا بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران
این از برای تسلیه مظلومانست و تهدید ظالم إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ
جز این نیست که تاخیر کند عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود در آن روز دیدها از بیم

اهوال مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنْذِرِ النَّاسَ
يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ در حالتی که
خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی سرافیل که ایشانرا بعرصهٔ محشر خواند
بر دارندگان سرهای خود بسوی بالا باز نمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بود
و باز نماند بر وجهی که بر خود توانند نگریستن و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد
بواسطه غلبه دهشت و حیرت و بیم کن و بترسان یعنی اهل مکه را و بترسان از آن روز که بیاید
بدیشان عذاب آن روز مرگ و یا روز قیامت پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب
ای پروردگار ما باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده
تا مدتی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ
تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو میخواند و پیروی کنیم فرستادگان ترا در جواب
ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه سوگند میخوردید پیش از این
در دنیا که شما باید و خواهید بود نباشد شما را هیچ زوال و مراد آنست که میگفتید ما در دنیا
خواهیم بود و برای دیگر نقل نخواهیم کرد وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ
لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند
بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود و ظاهر شد مر شما را که چگونه کردیم ما بدیشان یعنی
مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان
وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ و بدرستی که
کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیک خدا است جزای مکر ایشان
و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر
کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت رسالت صلعم یعنی کافران حیلها انگیختند تا
چیزی که در ثبات و رسوخ چون جبالست زایل گردانند و این محالست و در معالم
امیر المومنین علیه السلام نقل میکند که این آیت در قصه نمرود جبارست که چون
سلامتی ابراهیم ع از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را از آتش رهانید
و من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم از اطراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است
و بر و رفتن بآسمان میسر نبود نمرود مردود نشنید و گفت تا صرحی سازند بغایت بلند

وچون برآنجا رفت آسمان را همچنان دیدند که از زمین میدیدند روز دیگر آن بنا بیفتاد و خلق
و افتادن آن در سوره نحل بیاید ان شاء الله القصه چون آن صرح از پای درآمد و خلق بسیار
هلاک شدند نمرود لعین خشم گرفت و گفت بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که ستاره میسازد
بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه
ساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در وی راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه
که زیر و بالا توانستی تعبیه کرد بر سر هر یک از آن چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر
نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده
جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود لعین با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان بهمان حال دید که بر زمین می
دیدند رفیق خود را گفت تا در تحتانی را بگشاد و گفت بنگر تا چه میبینی آن کس نگاه کرد
و جواب داد که غیر از آنچه چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد
حال همان بود که روز سابق مشاهده نموده و رفیق وی که باب تحتانی گشود بجز دود
و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان
میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از جنبه کرکسان ظاهر شد که
کوهها از فزع آن نزدیک بود که از جای خود زایل گردند فلا تحسبن الله مخلف وعده
رسله ان الله عزیز ذو انتقام پس مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران
خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا دیگر لاغلبن
انا ورسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت
بدرستی که خدای تعالی غالب خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار یوم بدل است از یوم
یاتیهم یا ظرف انتقام است یا متعلق باذکر یعنی یاد کن روزی را که بدل کرده شود زمین
بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردد بآسمان دیگر تبدیل گاه در ذات میباشد مثل
بدلناهم جلودا غیرها و گاه در صفت میباشد مانند یبدل الله سیئاتهم حسنات
و آیت شریفه احتمال هر دو دارد در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار
و اشجار و تبدیل سماها نگون شدن ستارگان و در معالم فرموده که آسمانها را

بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از امیر المومنین صلوات الله علیه نقل کرده اند که
زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را بآسمانی از زر و قول ابن مسعود که روز قیامت
بیارند زمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند و تبدیل این قولست و ظاهر شوند
مردمان از گورهای خود برای جزا و محاسبه خدای یگانه قهر کننده و توصیف وی
بدو وصف دالست بر آنکه آن امر در غایت صعوبتست وتری المجرمین یومئذ مقرنین
فی الاصفاد سرابیلهم من قطران وتغشی وجوههم النار لیجزی الله کل نفس ما کسبت
ان الله سریع الحساب و ببینی گناهکاران را یعنی مشرکان و معاندان را در آن روز با هم
جمع کرده بسبب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک با دیوی که موسوس
او بوده در اضلال یا مقارن کرده اند دستها و پایهای ایشان را با رقاب با غلال یعنی
با هم بسته در بندها و غلها پیراهنهای ایشان از قطرانست و آن چیزی باشد سیاه
و بدبوی که آتش زود در وی بگیرد و گویند چیزیست که می پزند و بشتر گرگین طلا کنند
تا جرب را بسوزاند و در اجلود دوزخیان بمثابه پیرهن بود تا بحدت و شدت آن
و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و فرو گیرد و بپوشد
رویهای ایشان را آتش یعنی در آن بجهد و برایند از قبرها تا جزا دهد خدای تعالی هر نفس را
جزای آنچه کرده است و لیجزی الله متعلق است ببرزوا بدرستی که خدای تعالی زود حساب
کننده مر بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد هذا بلاغ للناس
ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب این قرآن
یا آنچه درین سورتست از موعظت کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن و بیم
کرده گردند بدان و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که درو مذکورست آنکه او سبحانه
یکتاست و هر آینه باید که پند گیرند خداوندان خرد و بازایستند از مناهی و قیام نمایند بلوازم
حق سبحانه و تعالی ذکر فرموده مر این بلاغ را سه فایده جلیله که آن غایت حکمت ارسال
کتب و تکمیل رسل برای مردمانست و استکمال قوت نظریه که منتهای کمال او توحید است
و استصلاح قوت عملیه که تلبس بلباس تقوی است جعلنا الله من الفائزین بهما و روایتست
از حضرت رسالت صلعم که هر که بخواند سوره ابراهیم را عطا داده شود از اجر ده حسنه بعدد
آنکه بتان را پرستیدند و بعدد آنکه آنرا نپرستیدند غرض کثرت حسناتست

سورة الحجر مكية وهي تسع وتسعون آيات بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين علما را در حروف مقطعه اقاويل بسيارست
جمعي برآنند كه مطلقا درآن باب سخن كفتن سلوك سبيل جرأتست وازآنست كه بعضي
كفته اند در روي چيزي كفتن تكلف است وخداي تعم پيغمبر خود را فرموده كه بكو وما
انا من المتكلفين وبعضي ديكر كويند كه رخصت سخن است درين جهه هر حرفي اشارت
باسمي است چنانچه الف اشارتست باسم الله ولام باسم جبرئيل ورا باسم رسول الله صلعم
يعني اين كلام از خداي تعم بواسطه جبرئيل عم برسول الله رسيده اين آيتها كه مي آيد آيتهاي
منزل است وآيتهاي قرآن روشن يا پيدا كننده حق را از باطل وكفته اند كتاب وقرآن
يكيست اما بدو نام مذكور شد كه هر نامي دلالت بر معني دارد وتنكير قرآن جهت تعظيم
ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين اي بسا وقت كه دوست دارند
آنانكه كرويدند وآرزو برند كه كاشكي بودندي مسلمانان واين آرزو در دنيا باشد
بوقت نصرت مؤمنان يا نزديك حلول مرك كفار بر ايشان يا در قبر يا در روز قيامت
يا بوقت حساب يا بوقتي كه عصاة موحدانرا از دوزخ بيرون آرند ودرهاي جهنم
بر ايشان فرو بندند ودانند كه خروج از آن ميسر نيست تمني كنند كه كاشكي از اهل اسلام
ميبودندي ذرهم يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الامل فسوف يعلمون بكذار ايشانرا
از روي تهديد وتحقير يعني كافران ومعاندان در چه حسابند دست از ايشان بدار
تا در دنيا مي خورند وبرخورداري يابند از هر چه آرزوي ايشانست ومشغول كرداند
ايشانرا آرزو يعني توقع طول عمر واستقامت حال ايشانرا باز دارد از استعداد معاد
وتفكر در مآل پس زود باشد كه بدانند وخامت عاقبت كردار وكفتار خود را وما
اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم وهلاك نكرديم هيچ اهل ديهي را مكر آنكه
مر هلاك ايشانرا زماني مقدر بود نوشته در لوح محفوظ كه مهلت چند باشد وهلاك
كي بود چون ميل نكنند با ايمان ما تسبق من امة اجلها وما يستأخرون پيشي نكيرد
هيچ كروهي بر عدم زمان مدت هلاك خود را وباز پس نمانند از آن يعني بعد از وقت
كه اجابت دعوت ايشان نكردند هلاك نشوند پيش از وقت مقدر ونه بعد از اجل ايشان
وقالوا يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون وكفتند كفار عرب اي آنكس كه

ورود

ورود آمده است برو قرآن بدرستي كه تو ديوانه كه ما را از نقد غيبه ميخواني اين كلام بطريق
تهكم واستهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذكر ونسبت مجنون درست نيايد ونظير اينست قول
فرعون كه در كلام الله ورود يافته كه ان رسولكم الذي ارسل اليكم لمجنون يعني اين
مجانيست كه ادعي ميكني كه قرآن برتو نازل ميكردد لو ما تأتينا بالملائكة ان كنت
من الصادقين وديكر كفتند چرا نمي آري فرشتكانرا كه كواهي برسالت تو دهند اكر هستي از راست كويان
درين دعوي يعني اكر راست ميكويي كه پيغمبري فرشتكانرا حاضر كن تا بحضور ما كواهي دهند
برسالت تو حق تعم جواب ايشان داده كويد ما ننزل الملائكة الا بالحق وما كانوا
اذا منظرين ما فرو نفرستاديم فرشتكانرا مكر بوحي يا بعذاب يعني ملك را بصورت اصلي
وقتي توانستندي ديد كه بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم لوط جبرئيل را عم در زمان
صيحه ديدند يا وقت مرك چنانچه همه كس مي بيند ونباشند آنهنكام كه ملائكه را
بدين صورت فرو فرستيم از مهلت دادكان يعني في الحال معذب شوند انا نحن نزلنا الذكر
وانا له لحافظون بدرستي كه ما فرو فرستاديم قرآن را كه ياد كرد مؤمنانست وذكر يعني
شرف مي آيد يعني اين كتاب موجب شرف خوانندكانست وما او را نكهبانيم از تحريف وزياده
ونقص يعني ما آنرا معجز تو كردانيديم ومباين كلام بشر ساختيم بروجهي كه مخفي نيست تغيير ونظم او
بر اهل دين يا دارنده اوييم از تطرق خلل بوجود وعدم سطو ثبات وقرآت قرآني از قبيل
زياده ونقصانست وكويند ضمير عايد بحضرت رسالتست صلعم ولقد ارسلنا
من قبلك في شيع الاولين وهر آينه ما فرستاديم پيغمبران پيش از تو در كروههاي
پيشينيان وما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن ونيامد بديشان
هيچ فرستاده مكر بودند كه از روي كبر وعناد بان پيغمبر استهزا ميكردند چنانچه
اين معاندان بتو مي كنند ودر تسليه حضرت پيغمبر صلعم يعني از بيان انبيا ع تو مخصوص
نيستي بايذاي قوم بلكه همه ايشان بدين بلا مبتلا بودند كذلك نسلكه في قلوب
المجرمين همچنانكه در آمد خذلان بر دلهاي مكذبان چنين نهاديم تا استهزا انبيا
شعار خود ساختند در مي آريم همانرا در دلهاي كافران زمان تو لا يؤمنون به وقد خلت
سنة الاولين ايمان نمي آرند بقرآن وبدرستي كه كذشته است سنت خداي تعالي
در هلاك پيشينيان يعني هر كه از ايشان هلاك شده بترك قبول حق وتكذيب رسل بوده

واین وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وآله نموده بعد از ظهور معجزات
اقتراح آیات می کردند در نزول ملایکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه وتعالی
فرمود که ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون ۞ واگر بگشاییم بر ایشان
دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان در آن بر بالا می روند و از آن در روز بمی آیند
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون
گویند جز این نیست که بسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشاید
و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند
و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادو کرده شدگانیم یعنی ما را جادوی
کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات می گفتند که این سحر مستمر ولقد جعلنا فی السماء
بروجا وزیناها للناظرین ۞ و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای
دوازده گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر یا بساطت سما و بیاراستیم
آنرا بصور برجها یا آسمان را بتزیین بسایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند
و بدان بر قدرت مبدع و توحید صانع آن استدلال کنند وحفظناها من کل
شیطان رجیم ۞ و نگاه داشتیم آسمان از هر دیو رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند
و بر احوال و اخبار مطلع شود الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین ۞ لیکن
هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی از فرشتگان شنود
پس از پی در آید او را و برسد و بسوزد شهاب ستاره روشن و درخشان از ابن عباس
رضی الله عنه منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی بن مریم علیهما السلام دیوان بر آسمان
سیر رفتند و از ملایکه که اخبار لوح محفوظ را در میان می نمودند سخنان می ربودند
و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان می گفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا
از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه وآله
افضل صلوة المصلین دست داد از همه آسمان ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب
ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت والارض مددناها والقینا فیها
رواسی وانبتنا فیها من کل شیء موزون ۞ و زمین را باز کشیدیم بر روی آب
از زیر خانه کعبه تا مستقر و مسکن و متعیش آدمیان و حیوان باشد و کوههای استوار

بعضی

بعضی منافی بسطش نیست بجهت عظم جرم او و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای
استوار ساخته یا برجای و برویانیدیم در زمین از همه چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی
مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت و گویند آنچه وزن کنند
بآن به پیمایند یا موزون یعنی مستحسن باشد بر وجه اعتدال یعنی برویانیدیم از
چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از انواع نباتات از اشجار و زروعات که هر نوعی
از آن معتدلست باعتدالی که مخصوص است بآن بحیثیتی که اگر متغیر شود باطل گردد
و اما اختلاف انواع نباتات بحسب اختلاف اجزا و کیفیات آن است وجعلنا لکم
فیها معایش ومن لستم له برازقین ۞ و پیدا کردیم برای شما در زمین اسباب معیشت
یعنی آنچه قوام عیش و زندگانی شما بوی است از مطاعم و ملابس و هم برای شما ساختیم
آنرا که نیستید شما مر او را روزی دهندگان گویند مراد حیوانات است که انسان سبب
رزق او نیست مثل وحوش و طیور و حیوانات روی زمین یا مراد عیال و خدم و ممالیک
یعنی آنکه ایشان می پندارند که ایشان را روزی می دهند ایشانرا از آن جهات بلکه روزی
دهنده خدای تعالی است فی الحقیقه و ایشان را اسباب ساخته وان من شیء الا عندنا
خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم ۞ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد
مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست خزینهای او یعنی ما قادریم برایجاد
و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات
خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست بلکه مفتاح
کلمه کن در آن کافیست و فرو نمی فرستیم آنرا مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن
باشد و نه زیاده بر آن بلید وارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه
وما انتم له بخازنین ۞ و فرستادیم بادها را آبستان یعنی بردارندگان ابر را یا
آبستن کنندگان درختها را بعبور پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست
پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم در آن و نیستید شما مر آن آب فرستاده [را]
نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم و بعضی گویند که نیستید
شما خزانه دار خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه [نهید]
همه از آن اوست وانا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون ۞ و بدرستی که ما زنده

میگردانیم

اجسام قابله را بایجاد حیوة دران و میمیرانیم اجسام حیه را بازاله حیوة از آن
در لطایف مذکور است کی زنده میکنیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را
در نهار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات
یا زنده میکردانیم بمحبت رسول و اکر میمیرانیم بمخالفت و عناد آن مسند نشینان
بارکاه جلال و در بحر الحقایق آورده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات
جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیوة میدهیم
بخلع و لبس و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از خلایق جه میراث جیزی را کویند که
بعد از مردن دیکری بدیکری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه و تعالی
موصوف بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ
و هر آینه میدانیم پیشی کیرندکان را از شما در اسلام و بدرستی که میدانیم واپس ایستادکان را
ازان و یا میدانیم پیشینیان را از شما که آدمیانند یعنی هر که مرده است از زمان آدم
تا این وقت و هر که مرده خواهد بود تا قیامت یا هر که متولد شده باشد از کذشتکان
و هر که بخواهد زاد از آیندکان یا دانسته امم فرو رفته کذشته و میدانیم امت محمد را
صلعم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است
در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسول صلعم نماز میکزارد در صفوف نسا
بعضی از جماعتیان در صفها پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند
تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که مقدم
و موخر را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝ بدرستی که پروردکار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و
جزای هر یک بدو رساند بدرستی که او است کاردرست دانای نهان و آشکار وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ بدرستی که ما آفریدیم انسان را
یعنی آدم را علم از کل خشک که جون دست بر وزنند آواز کند و آن کل کاین بوده
از کل سیاه بوی کرفته بوسطه بسیار بودن در آب جون کلای که در تک حوض و
جوی باشد صاحب تبیان کفته که حق سبحانه و تعالی آدم را علم از خاک آفرید بران وجه
که آب بر خاک باراند تا کل شد و مدتی بکذاشت تا حما کشت پس آنرا تصویر کرد

فنای ج

مسنون یعنی متغیر مثل جواهر کداخته که در قالب ریزند کانه بعد از فراغ از کل شده
او تصویر کرد ازان تمثال انسان میان تهی را آنکاه بکذاشت تا خشک شد و بمرتبه
صلصال رسید باز تغییر فرمود آنرا طوراً بعد طور تا بعد از تسویه روح در وی دمید
و انسان کامل کشت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ۝ و جان که پدر پریان است
یا پا و بدیم او را پیش از آفریدن انسان از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و
صواعق ازان آتش متکون میکردد و ابن مسعود کوید که سموم دیجزویست از هفتاد جزو
از سمومی که جان ازان آفریده شده و در انوار التنزیل آورده که ممتنع نیست خلق حیات
در اجرام بسیطه همچنانکه ممتنع نیست خلق آن در جواهر مجرده جه جای اجساد مرکبه
که غالب روح جزو ناری باشد چه قبول کردن او حیوة را زیاده است از آنکه غالب
در وی جزو ارضی باشد و من نار که فرموده باعتبار غالب مانند خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ
و سیاق آیت شریفه همچنانکه دلالت دارد بر کمال قدرت الهی و بیان بدایت خلق
انس و جان همچنان تنبیهی است بر مقدمه ثانیه که موقوف بروا امکان حشر و آن
قبول ماده است از برای جمع و احیا وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ
صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ و یاد کن آنرا که کفت پروردکار تو مر فرشتکان را که من
خالقم یعنی من آفریننده ام آدمی را از کل خشک که کاین است از لای مصور
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝ پس جون راست کنم
صورت و هیات او را و در آرم در وی از روحی که آفریده منست و او بدان زنده کردد
پس بیفتید مر او را از سجده کنندکان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ
أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ پس سجده کردند فرشتکان همه ایشان بتمام مکر ابلیس
ملعون که از روی استکبار سر باز زد از آنکه باشد از سجده کنندکان مر آدم را علم
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ کفت خدای تعالی که ای ابلیس جیست
و عرض تو جه بود در آنکه نباشی با سجده کنندکان قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ کفت ابلیس نیستم من که سجده کنم مر آدمی که آفریده
از کل خشک از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است
و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف جرا از برای جسمانی کثیف برد و او را

ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورت تن را ویرانه دید و ندانست
که گنج اسرار در این خرابه مدفونست قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ○ گفت خدای
مر ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجده آدم ع که بیرون رو از آسمان یا از بهشت
یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که تو رانده شده
از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ○ و بدرستی که بر تست دوری و
راندگی تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن
عذابی بتو رسد که لعنت از او فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○
گفت ابلیس ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند
غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه
وتعالی اجابت نفرمود فقال فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ○ گفت
بدرستیکه تو هستی از مهلت دادگان تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق
بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند وجه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت
باشد و نفخه ثانیه نفخه حیوة و احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود
پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود و این مخاطبه اگرچه بواسطه
وقوع نیافته دلالت میکند بر منصب ابلیس زیرا که خطاب الهی مر او را بر سبیل اهانت
واذلال قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ○ گفت ابلیس ای آفریدگار من بسبب اغوا و خذلان تو
مرا که آن امر حق تعالی بود مرا و را بسجده آدم و نافرمانی او و از آن سبب اغوای او شد
و مهلت دادن حق او را تعرضات مر آنها را که مخالفت شیطان کنند مستحق مزید
ثواب گردند و اگر نه خدای تعالی میدانست بعلم ازلی که ابلیس و تابعان او بر کفر
خواهند مرد و بازگشت ایشان دوزخ خواهد بود پس بنا فرمانی و بعضی گویند که
ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک
لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فرق کرده اند میان این دو قسم
برانکه سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است
و سوگند بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که

یمین

یمین باسم ذات یا باسما خاصه منعقد میشود و لهذا گویند این با باء سببیت
نه آنکه سوگند میخورم باغوای تو بلکه بسبب آنکه مرا بوادی گمراهی و خذلان انداختی
چنانچه این مضمون گذشت بیارایم معاصی را در چشم ایشان و همه ایشان را گمراه
دارم مگر بندگان تو از ایشان خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب
مرا در ایشان اثر نباشد و آن طائفه یا اهل عصمت اند مثل انبیا و اولیا سیما سید المرسلین
والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که مطلقا در حصار و حصین
ایشان راه ندارد یا خواص ایشان که بصفت تقوی و سمت عدالت موسومند که در ایشان
راه یابد الفا کاری از پیش نرود و مدفوع و منکوب گردد قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ
گفت خدای تعالی این اخلاص در ایمان و ایقان راهی است که حق است بر من و رعایت آن
راست یعنی کجی ندارد و ورود بمنزل میرساند و گویند علی یعنی الی است یعنی اخلاص
راهی است راست بسوی من و بعضی علیّ خوانده اند یعنی راهیست علی مستقیم علی قدر رفعت
که اصلا و قطعا اعوجاج و انحراف در و راه ندارد و وجود همینه بر جاده مستقیمه بود
کانه خود طریق مستقیم است که هر که متابعت وی کند هرگز گمراه نگردد و مؤید این قول
ابی عبدالله است ع که علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که آنحضرت فرمود که صراط
مستقیم امیر المؤمنین است علیه الصلوة والسلام إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ○ بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان که انبیا و اوصیای
محمد و آل محمد و تابعان محمد و آل صلوات الله علیهم نیست ترا بر ایشان قوتی و تسلطی
در اغوا و اضلال مگر آنکه که متابعت تو کند از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ○ و بدرستی که دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو همه ایشان
لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ○ مر دوزخ را هفت در است مر هر دری را
از گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مفرد
و معین شده جهنم جای گناه کاران از اهل توحید لظی مقام ترسایان حطمه ماوای
جهودان سعیر از آن صابئان سقر مقر گبران جحیم محل مشرکان هاویه که درک
اسفل گویند نازلگاه منافقانست و بعضی گویند که اگرچه مراد از ابواب طبقات است و چون منازل
گناهکاران در دوزخ جاوید نیستند ایشان از طبقه نباشند بر طبقه اول نازل دم است

دوم ازان ثنویه و مشرکان عرب و سیوم ازان براهمه که مطلقا منکر رسالت‌اند و آنانکه
منکر امامت اثنی عشرند چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری ششم ازان مجوس هفتم ازان
منافقان إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ۝ بدرستی که
پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در ان چشمها
روان باشد از شیر و خمر و جز آن گویند فرشتگان متقیان را که در آیید درین بوستانها
مقرون بسلامت از همه آفتها یا با سلام از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۝ و بیرون کنیم آنچه
در سینهای بهشتیان باشد از کینه که در دنیا بایشان داشته اند و گویند صفت حسد
از ایشان نزع کند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند در آیند در بهشت در حالتی
که برادران باشند یکدیگر را در رحم زبانی دوستداری برادران نشسته بر تختها از زر
مکلل بجواهر چنانچه رویهای یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه بینند چه
هر جا میروند روی بدان میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع
احوال روی می بینند لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ۝ نمیرسد ایشانرا
در ان بهشت رنجی و مشقتی چه آن سرای نعیم و راحت و نیستند ایشان از بهشت
بیرون کرده شدگان نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ خبر ده ای محمد بندگان را
بآنکه منم آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي
هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ۝ و بآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست آن
عذابیست دردناک گویند این فذلکه ماسبق است از وعد و وعید و تقریر مر انرا
و در ذکر مغفرت دلیلست بر آنکه اراده نفرموده بمتقیان که از جمیع گناه مصون باشند
بلکه اگر صغیره واقع شود نه بر سبیل اصرار قدح در تقوی نمیکند و در توصیف ذات
بمغفرت و رحمت نه در تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف و تاکید صفت
عفو امیدواری تمام ازین استشمام میتوان کرد مع ذلک افتتاح آیت سابقه به نبئ کرده
که خطاب بحضرت پیغمبرست که رحمت عالمیانست و بندگانرا بخود اضافه کرده در وسط
ذکر فرموده و اختتام آیت بغفران و رحمت بود چون این نوع رحمتها محیط بندگان کرده
چگونه آمرزیده نشوند وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ۝ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ

إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝ و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم عم یعنی آن فرشتگان که
هشت یا ده یا دوازده که به بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بروی نزول کردند چون در آمدند
بر وی پس گفتند سلام میکنیم بتو سلام کردنی گفت ابراهیم عم بدرستی که ما از شما ترسانیم
وجهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند با آنکه ما حضر وی نخوردند
فرشتگان این سخن شنیده قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۝ گفتند مترس بدرستی
که ما ترا مژده میدهیم به پسری اسحق نام دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی
خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ۝ گفت آیا بشارت
میدهید مرا بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگسالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگسال را
پسر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد
پس بچه نوع و چگونه مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ۝
گفتند مژده میدهیم ترا براستی و درستی بی شک و شبهه پس مباش از ناامیدان یعنی
بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر خلق ولد
از پیر و عجوز عاقر قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ۝ گفت ابراهیم علیه السلام
من نا امید نیستم از رحمت پروردگار و کیست که نومید شود از بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان
که طریق حق و معرفت او نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و
چون ابراهیم عم فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت بشارت یک
حاجت نیست و در ضمن آمدن ایشان مهمی هست تا چه خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ گفت چیست کار شما ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا
إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ۝ گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند بسوی گروهی کافران یعنی قوم لوط
تا ایشانرا هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ مگر آل لوط یعنی خاندان او
بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشانرا همه إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ۝
مگر زن او را قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن از بازماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب
اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه حکم و قضای الهیست از جهت قرب و اختصاص تواند بود
فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ۝ پس آنهنگام که آمدند بخانواده لوط فرشتگان فرستاده شده
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۝ گفت لوط عم بدرستی که شما گروه ناشناختید یعنی نمیشناسیم

ثمرا قالوا بل جئناك بما كانوا فيه يمترون ۝ کفتند ما بیکانه نه ایم بلکه آمده ایم
تو با آن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد در آنچیز شک میکردند یعنی آمده ایم
بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشته اند واتيناك
بالحق وانا لصادقون ۝ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان خواست و بدرستی
که ما راستکویانیم در این خبر فاسر باهلك بقطع من الليل واتبع ادبارهم ولا يلتفت
منكم احد وامضوا حيث تؤمرون ۝ پس بیرون بر از این شهر اهل خود را به شب در پاره
که از شب بگذرد و تو از پی ایشان رو تا شتاب کنی ایشان را در رفتن و باید که
باز پس نکرند یکی از شما تا هول عذاب را نه بینند و بروید آنجا که فرموده شده اید
یعنی مصر یا صغر که در شهرستان شام است و اهل آن هلاک نخواهند شد وقضينا
اليه ذلك الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحين ۝ و حکم کردیم یا وحی فرستادیم بسوی
آن کار را که تفسیر آن اینست بدرستی که بنیاد این کروه بریده و برکنده است در حالتی
که صبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نخواهد ماند
در خبر است که چون زن لوط مهمانان نیکو روی دید خبر بقوم فرستاد وجاء اهل المدينة
يستبشرون ۝ و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط مژده می دادند یکدیگر را بدان
مهمانان و طمع فساد داشتند قال ان هؤلاء ضيفي فلا تفضحون ۝ کفت لوط علیه
بدرستی که این کروه مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا بفضیحت با ایشان واتقوا الله ولا
تخزون ۝ و بترسید از خدای تعالی در ارتکاب فاحشه و خوار و خجل مسازید مرا بدین مهمانان
قالوا اولم ننهك عن العالمين ۝ کفتند آیا ما ترا نهی نکردیم از حمایت عالمیان یعنی
غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص غریبان بوده قال هؤلاء بناتي ان كنتم فاعلين ۝
کفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدر است من
دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام اکر هستید کنندکان آنچیز که من میکویم لعمرك
انهم لفي سكرتهم يعمهون ۝ بزندکانی تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در کمراهی
سرکردان میشدند یا از مستی غفلت کمراه میکشتند بعضی آورده اند که خدای تعالی
بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که بجز خدای تعالی سوکند خورد
وشیخ شهید قدس الله روحه السعید در دروس آورده که ابن جنید رحمه الله کوید

که باکی نیست قسم بچیزی که تعظیم حق سبحانه و تعالی باشد از حقوق مانند حق القرآن
و حق رسول و در روایت محمد بن مسلم که روایت کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر
علیهما السلام آنست که نیست و نیز در خلق را که سوکند یاد کنند مکر بحق جل و علا در تبیان
از ابن عباس رضوان الله علیهما نقل میکند که خدای تعالی نیافرید هیچ کس را کرامی تر از حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و بجان هیچکس سوکند نخورد الا بجان او و در حقائق آورده
که سوکند یاد کرد بجان محمد صلعم زیرا که جان او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه
حق بود آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد جبرئیل علیه السلام در وقت صبح بود
بانک بر ایشان زد فاخذتهم الصيحة مشرقين ۝ پس فرا کرفت ایشان را هایل مهلک
در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس بر داشت جبرئیل شهرهای ایشان را و بنزدیک
آسمان برده نکونسار ساخت فجعلنا عاليها سافلها وامطرنا عليهم حجارة من سجيل
ان في ذلك لآيات للمتوسمين ۝ پس ما کردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن یعنی زیر
و زبر کردیم آن را و بارانیدیم بر ایشان و کفته اند بر قومی نیز از ایشان که غایب بودند
از آن بلاد سنکی از کل محکم شده و با سنکی بر او نوشته نام هر کسی که نامزد او بوده بدرستی
که در هلاک کردن ما قوم لوط را هر آینه نشانهاست برای عبرت خداوندان فراست
که بزرکی در نکرند و حقیقت ایشان را از ایمان بشناسند بلکه ضمایر ایشان را و این صفت
خواص اهل ایمانست چنانچه شیخ شهید مرحوم مذکور در جمیل حدیث ذکر فرموده که
روزی محمد بن حرب همدانی بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آمد و سوالی داشت
امام علیه السلام فرمود که سوالت را خود میکوئی یا من بکویم که سوال تو چیست کفت فرما
فرمود که میخواهی که بپرسی از من که چکونه بود در انداختن بتان از سطح کعبه که امیر المؤمنین
بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و بتان را بینداخت با وجود قوت امیر المؤمنین امر
بعکس نبود کفت والله که من این سوال را میخواستم که از حضرت تو بکنم پس از سوال من فرمود
میدانی آنحضرت فرمود که تو هم میدانم نه خدای تعالی فرموده که ان في ذلك لآيات
للمتوسمين و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه
ينظر بنور الله پس در آئینه نور آکهی همه چیزها نمایان خواهد بود و هر جا آن نور نیست
پوشیده است وانها لبسبيل مقيم ۝ و بدرستی که شهرستانهای موتفکه بر راهی دایم اند که

يعني بر راهيست كه قافلها ميروند و آثار آن مي بينند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
بدرستي كه در آنچه ما ياد كرديم هر آينه نشانه ايست گرويدگان را بر قدرت رباني و
إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ و بدرستي
كه اصحاب ايكه يعني قوم شعيب هر آينه ستمكاران بكفر ايكه درختان بسيار در هم رفته را گويند
و بلد ايشان باعتبار آنكه در ميان بيشها و مرغزارها بود ايكه ميگفتند و شعيب ع
باهل مدين و باهل ايكه مبعوث بود اهل مدين تكذيب وي نموده بصيحه هلاك شدند
چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ايكه نيز نافرماني كردند پس انتقام كشيديم از ايشان
بعذاب يوم الظله و آن در سوره شعرا بيايد انشاء الله و بدرستي كه سدوم و ايكه يا ايكه و مدين
بر راهي روشن و هويداست كه مردم ميگذرند و مي بينند وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ
و بدرستي كه تكذيب نمودند اهل ديار حجر كه آن واديست ميان مدينه و شام و اهل آن
يعني ثمود فرستادگان را يعني صالح را ع و تكذيب يكي از رسل تكذيب جميع رسل است
وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و داديم ثمود را آيتهاي كتاب ما كه بر نبي ايشان
منزل بوده و چون كتابي منزل بصالح عليه السلام معلوم نيست اكثر مفسران آيات را
بر معجزات حمل كرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ايست مشتمل بر بسياري از غرايب
چون بزرگي خلقت كه هرگز چيزي بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج ناقه از سنگ
و بسياري شير كه همه ثمود را كافي بودي و بر سر چاه آمدن باب در روز نوبت او و خوردن
تمام آب را بيك نوبت حاصل سخن آنكه اين همه نشانها بثمود داديم پس بودند از آن آيات
روي گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ و بودند كه مي بريدند
و مي تراشيدند از كوهها خانها در حالتي كه ايمن بودند از انهدام و نقب زدن دزدان
در آن يا مي پنداشتند كه آن خانها حمايت خواهد كرد ايشان را از عذاب در آن ايمن
خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ پس فرا گرفت ايشان را صيحه عذاب در حالتي
كه در آينده گان بودند در صباح يعني اول روز يكشنبه بصيحه جبرئيل ع هلاك شدند
چنانچه در سوره هود گذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس دفع نكرد از ايشان
آنچه بودند كه كسب ميكردند از استعمال اموال يا آنچه ميكردند از بناي بيوت وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

ونيافريديم

و نيافريديم آسمان و زمين را و آنچه ميان ايشانست مگر بحكمت يا بسبب ظهور حق يا براي
بيان حق و بدرستي كه قيامت هر آينه آينده است و خداي تعالى انتقام تو از مكذبان
خواهد كشيد پس در گذر در گذشتن نيكو يعني عفو كن چون نفس خود را در صدد مكافات
مباش بعضي برآنند كه اين حكم بآيت سيف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
بدرستي كه پروردگار تو آفريننده خلائقست و اختلاف دانا باحوال و وفاق و نفاق در لباب
نزول آورده كه حضرت رسالت صلعم در اذرعات هفت كاروان ديد از بني قريظه
و بني نضير كه انواع طيب و جواهر و امتعه و جامهاي فاخر بار داشتند و در تيسير آورده
كه هفت كاروان قريش در يك روز بمكه آمدند با مطاعم بسيار و مال بي شمار و بر هر تقدير
بعضي از صحابه گفتند كه اگر اين مالها در دست ما بودي همه را در راه خداي تعالى نفقه
سبع ميكرديم آنحضرت فرمود كه خداي تعالى هفت آيت بشما عطا فرموده كه بهترست از اين هفت قافله
اين آيت مصدق قول آنحضرت آمد كه وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
فافله و بدرستي كه ما داديم ترا هفت آيت از مثاني كه قرآنست و اين هفت آيت بهترست از آن هفت
مراد هفت آيت فاتحه است و گويند مراد هفت سوره از اول قرآن كه سبع طوال گويند كه آخر آن
انفال و توبه است چه هر دو حكم يك سوره دارد يا حواميم سبعه كه مراد بر قرآنند و قرآن را
مثاني گفت بجهت آنكه احكام و قصص در و مثني شده يعني تكرار يافته و ديگر داديم ترا قرآن
عظيم كه نزد ما قدر او بسيارست و عطف قرآن بر سبع المثاني كه فاتحه است يا سبع طوال يا حواميم
از قبيل عطف عام بر خاص باشد يا عطف كل بر بعض و اگر مراد اسباع بود عطف احد وصفين است
بر آن ديگر لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ مكش و باز مكن هر دو چشم خود را بسوي آنچيزي كه برخوردار داديم
بآنچيز صنفها را از كفار يعني از غبطت نه از منظر يعني آنچه اصناف كفره از يهود و نصاري
و مجوس و عبده اصنام را داده ايم مايل مشو كه آن بغايت حقير و خوار و قليل و بي اعتبارست
و مراد ياران آنحضرتند و اگرچه خطاب باوست بحكم مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ همت وي از آن
بلندترست كه نظر اعتبار بدين امور فانيه بي اعتبار اندازد و مايل شود بيت له همم
لا منتهى لكبارها وهمته الصغرى اجل من الدهر مراد ازان همتها كه منتهاي همت
بزرگان آن همتهاست و همت كوچك او بزرگترست از دنيا و ما فيها و اندوه مخور بر ياران خود

به بینوایی و درویشی و فرا گیر بال خود را یعنی تواضع کن مؤمنان او و رفق نمای با ایشان
وایشان نیز نیز به مؤمنانست و اگر نه خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرت راست نیامده
وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ و بگوی بدرستی که من بیم کننده ام هویدا یعنی بیان
و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذاب فرستم كَمَا أَنْزَلْنَا
عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ مثل آن عذاب که فرستادیم به بخش کنندگان
آنانکه ساختند قرآن را پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بعضی بدین وصف باز نمودند
از سحر و شعبده و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و گویند که مقتسمان دوازده تن بودند
که ولید بن مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با هر قافله حاج که ملاقات کنند
ایشان را از حضرت رسالت پناه تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است نعوذ بالله
و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد از آنچه بودند که میکردند
از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت صلعم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت
میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل عم آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ
عَنِ الْمُشْرِكِينَ پس آشکارا کن و بظاهر قبیله نمای بآنچه ترا فرستاده اند از اوامر و
نواهی و روی بگردان از مشرکان و التفات مکن و ایشان را آورده اند که پنج تن از اشراف قریش
در ایذا و آزار سید مختار صلعم کوشیدندی و هر جا که وی را دیدندی بفسوس و استهزا
پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل عم این پنج تن در آمدند
و بر صورت معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل عم گفت یا رسول الله
مرا فرموده اند که شر ایشان از کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص بن
وایل و بشکم حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و
هر پنج ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی بردامن
آویخت از روی عظمت سر فرو نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت
و رگ شریانش ازان بریده گشت و بدوزخ پیوست و خاری در کف پای عاص خلید و پایش
ورم کرد و بران بمرد و از شکم حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی
خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب

تلخانش بدر آمد و آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ
إِلَٰهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ بدرستی که کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان آنانکه میسازند
و شریک میکنند با خدای تو خدای دیگر یعنی باطل پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و
بد پیوند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ بدرستی که ما میدانیم آنکه تنگ میشود سینه تو بآنچه کافران میگویند
از شرک خدای تعالی و طعن قرآن و استهزاء بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار ایشان پس تسبیح کن یعنی
منزه ساز بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله و بحمده و باش از نماز گذارندگان در کشف الاسرار
گوید که ما از آنکه ترا تکذیب میکنند آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان
خبر داریم بحضور دل نماز گذاری که میدان مشاهده است و بآن بار بلا کشیدن آسان
باشد وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که
بیاید بتو مرگ مراد از یقین متیقن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل
کلام آنکه مادام که زنده عبادت کن و طاعت او ورز و مگذار دست از پرستش باز مدار
روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره حجر او را باشد از اجر ده حسنه
بعدد مهاجرین و انصار و مستهزئین به سید مختار صلی الله علیه و آله

سورة النحل مکیة وهی بسم الله الرحمن الرحیم مائة و ثمان و عشرون آیة

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ نزدیک رسید فرمان خدای تعالی
بقیام قیامت یا بعذاب کفار پس طلب آن مکنید بشتاب ناوقت آن در آید که آن واجب الوقوع است
آورده اند که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بدان وعید
میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیی آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید
گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان ما که بتانند ما را ازان خلاص خواهند داد
حق سبحانه و تعالی فرمود که پاکست خدای تعالی و برترست از آنچه ایشان انباز میگیرند
یعنی برترست از آنچه او را شریک باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد
يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا
فَاتَّقُونِ فرو میفرستد فرشتگان را بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوبست یا در دین قائم
مقام روح است در جسد یا ملیکه را با ارواح میفرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرود نیاید

الا که روح با اوست و رقیب روی چنانچه بر آدمیان حفظه می‌باشند و بر هر تقدیر
فرود آمدن ملائکه باشد از فرمان خدای تعالی بر هر که خواهد از بندگان که استحقاق
نبوت او را ثابت بود و بر زبان ملائکه منزله با انبیا گوییم آنکه اعلام کنید و بترسانید
خلق را و آگاه سازید آنکه نیست هیچ خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی
دهنده همه ام بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ بیافرید آسمان و زمین را محکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق
که آنها را ایجاد کرد بر مقدار و شکل و اوضاع و صفات مختلفه بحکمت بالغه برتر خدای
و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۝
بیافرید آدمی را از آب منی که جمادیست بی حس و فهم بحالی که وضع و شکل نپذیرد پس او را
بر شکل خاص و تمام خلقت کردانید فهم و عقل داد پس آنگاه او جدل کننده ایست آشکار یعنی
مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد و مراد ابی بن خلف است که
استخوان کهنه و سست شده آدمی بحضرت پیغمبر صلعم آورده گفت مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
وَهِيَ رَمِيمٌ حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم
اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بر اعاده که هر که بر آن قادر بود هر آینه
بر این نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝
و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد است
یعنی شما را در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامه ها از پشم یعنی آنچه سرما باز دارد
و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه رکوب و تجارت و جز آن
و بعضی از ایشان میخورید از شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد
چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گوییا غیر معتد به است
وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۝ و شما را در این چهارپایان زینتی
و آرایشی است یعنی در دلهای خلق شما بدین انعام زینت می‌یابد هنگامی که باز میآرند
از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و وقتی که بیرون میبرند بچراگاه خود یعنی بامداد
وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ
و برمیدارند بارهای گران را با ابدان شما بشهری که نباشید شما رسنده بدان بارهای گران

پاپیاده

٤٥٤

پا پیاده مگر برنج و سختی که بیدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود
به هیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه و تعالی شما را انعام
انعام فرمود تحقیق آفریدگار شما مهربانست نعمت داد بی سابقه خدمت بخشاینده است
که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا
وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ و بیافرید اسپان و استران و خران تا بر نشینید آن را
و تا آرایش کنید و زینت کار خود را بدان آرایش کردنی و بیافرید خدای تعالی آنچه شما نمیدانید
از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشت یا ملائکه حافات
و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت در تفسیر آنچه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولی است وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ
لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ و بر خداست یعنی او راست بیان راه میانه یعنی راهی است که موصل است
بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تقدیر آنکه نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل
و رحمت یا علی بمعنی لام مانند چنانچه و ما ذبح علی النصب ای لها او راست راه حق
یعنی دین اسلام و هست بعضی از راه که خلقان رونده کج و منحرف از مقصد یعنی سبل کفر
یا اهوا و بدع و اگر خواستی خدای هم که راه نماید بر سبیل الجاء هر آینه راه نمودی همه
لیکن آن منافی تکلیف است و ثواب بر آن مترتب نیست پس اطاعت می‌باید کرد تا توفیق
رفیق کرداند و بمقصد سبیل رساند هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ
وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ۝ اوست آنکه فرو فرستاد از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب
و از سحاب بر زمین آبی مر شما را از وی آشامیدنی و از وی باران باشد درخت بر دیگیا(...)
که از زمین روید نباتی که آن را ساق باشد و آنکه نبات رسته میچرانید چهارپایان را
يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ میرویانید خدای تعالی برای شما بآب باران کشت را مراد حبوب
غاذیه است که زراعت میکنند و درخت زیتون را و خرما بنان را و تاکها را و بعضی از همه میوه‌ها
که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت بدرستی که
در رویانیدن حبوب یا اشجار هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی
مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده

متعفن گردد و اعلای آن مشترک شد سالی از دود و هوا مستعد باید و اسفل او بشکافد
بعضی از آن در زمین سرسبز شود و نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که
اظهار و انوار میوه بروید که از هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد با اتحاد مواد
و نسبه طباع سفلیه و تاثیرات فلکیه بکل آن بر اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست
الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ
مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ و رام کرد اند برای انتفاع شما
شب و روز را برای آرامش و غنایش و دیگری برای راحت و آسایش و آفتاب و ماه را
بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان
را مسخر کرده اند بامر خدای تعالی که برو مددکار همه است برای شناختن راهها و غیر آن
بدرستی که درینها هر اینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم مر گروهی را که
تعقل کنند در احوال این آیات که خالی از خطا نیست تفکر نموده و درین دلالات
که بغایت ظاهرست ذکر عقل نموده وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۝ و دیگر رام کرد اند آنچیز را که آفریده است برای
نفع شما در زمین از هر چه بدان محتاجید از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب
و مناکح در حالتی که مختلف هیات و اشکال و اصناف آن بدرستی که درین مخلوقات
هر اینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی مر گروهی را که یاد کنند
که این نیست مگر بصنع صانع حکیم وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا
وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ و اوست آنکه مسخر کرد اند دریا را بجهتی که شما متمکنید
از انتفاع بدان یکی آنکه در وی صید میکنید تا بخورید از وی گوشتی تازه یعنی ماهی
و دیگر غوص مینمایید در وی تا بیرون آرید از وی پیرایه که می پوشید یعنی اخراج میکنید
آنچه از وی پیرایه میسازید چون لولو و مرجان و می پوشند آن را زنان شما چون زینت
برای رجال باشد پس حلیه را بدیشان نسبت میداد و می بینی کشتیها را روندها و
شکافنده آب در دریا و دیگر تسخیر بحر برای آنست که بجویید مرکوب در کشتی
از جود او که سبب تحصیل رزقست و شاید که شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا

ونیز

ونیز ببینید چه این نعمت عظیم است که ممالک را سبب منافع ساخته آورده اند که
حق سبحانه و تعالی از روی ظاهر در زمین دریاها آفرید چون قلزم و عمان و محیط و غیر آن
و برای عبور کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی نیز دریاهاست که بحر کشتی
می آید کاهی چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین شده
هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که در کشتی رضا در آید از بحر غم
بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که
در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که در کشتی توحید در آید از دریای
تفرقه بساحل جمعیت رسد و هر که در کشتی محبت اهل بیت نشیند بساحل فلاح و نجات
قرار یابد و از سرگردانی مخالفت و غوایت باز رهد و ببهشت عنبر سرشت برسد وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ
رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ و بیافرید و بنهاد در زمین کوههای
بلند و بزرگ تا میل نکند بشما یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را ته نگرداند چه آورده اند
که زمین پیش از آنکه حق تعالی کوهها را آفریند کره بود و حقیقته ببسطة الطبع و حق او آن بود
که متحرک باشد بالاستدارة مثل افلاک و از آن سبب مضطرب متحرک میشد حق تعالی بحکمت
بالغه چون کوهها آفرید بر روی وی و تفاوت در جوانب او بود متوجه گشت بگرانی
بجانب مرکز پس چون میل کرد دیگر مانع آمد او را از حرکت و بعضی گویند حق تعالی وقت خلق
که او را صاعق بند و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی آن پای بر جای گرفت
و کوهها را میخ زمین ساخت تا قرار گرفت و دیگر در زمین بیافرید جویها چون فرات و نیل
و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی
تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ۝ و دیگر
پدید کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و تپهها و غیر آن و ستارگان چون ثریا و
بنات النعش و فرقدین و شعرایین و سماکین و جدی و عیوق و مانند آن ایشان یعنی قریش
در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه سا را میسرست اما ایشان مشهور
بودند در رحلة الشتاء و الصيف بانکه راه بستان او همه مردم بهتر میشناسند و دیگر
علامات و نشانهای معرفت قبله اند از چهار رکن عالم و در کشف الغمة نقل میکند از ابی عبد الله
که نجم رسول الله است صلعم و علامات ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا ابدا ازو بودند

که بسوی خیر مردم را هدایت میکنند و از ظلمات میرهانند اگر پیروی کنند أَفَمَنْ يَخْلُقُ
كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ آیا کسی که می‌آفریند این مخلوقات که مذکور شده
باشد همچون کسی که نمی‌آفریند مراد آنها اند که ایشان را بیرون خدای تعالی می‌پرستند
چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق در هیچ مشابهتی نیست پس عاجز را
شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید
تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته مشغول بشمردن آن را چون
از شمار نعمت عاجز شوید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند مهربان که بتقصیر شکر کردن
نعمت از شما باز ندارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و خدای تعالی میداند
آنچه پنهان دارید از عقاید و آنچه آشکار کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ و آنان از آلهه باطله که میخوانند کفار مکه و میپرستند
بجز خدای تعالی نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نتوانند آفرید و چگونه آفرینند و حال آنکه ایشان
آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج باشد در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد
و خالق واجب الوجود باید پس ایشان شریک حق نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ط وَمَا
يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند در حال و مآل که
بتان اند نه زندگان و معبود باید که بالذات حی باشد که طاری نشود او را فنا و ممات
و بتان جماد اند نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد
ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد
پرستندگان خود را و معبود باید که بخشندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان
توانا آورده اند که روز قیامت بتان را برانگیزند و ارواح تا از عبده خود تبرا کنند
إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝
خدای شما خدای یکتا و یگانه است پس آنکسان که نمیگروند بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث
نمیکنند دلهای ایشان ناشناسنده اند وحدانیت را و ایشان سرکشانند از
متابعت حضرت رسالت صلعم و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از ابو عبدالله علیه السلام

که ایشان

که ایشان آنانند که گردنکشی کرده اند از قبول ولایت و امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۝ هر آینه راست
و درست است آنکه خدای تعالی میداند آنچه پنهان میسازند از مکر برسول خدای تعالی
یا بغض و دشمنی امیر المؤمنین را علیه السلام و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت
با رسول یا با امام بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد مستکبران را که از توحید خدای تعالی
و تصدیق پیغمبر و ولایت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین ع سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ و چون گویند کافران یعنی اتباع و سفله
دنیوی مر آنکسان را ساختند حق تع فرمود که این عمل رسیدند از روسا و اشراف که چه چیز فرستاد
پروردگار شما محمد صلعم این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن
مقر نبودند اما چون کسی با ایشان رسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است گفتندی
آن فرستاده نشده که سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ فرستاده و آنچه او میخواند
آن اساطیر الاولین است که در و تحقیقی نیست کفار بدین سخن قوم را گمراه ساختند و
حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۝ تا بردارند بار گناهان خود را بتمام روز رستخیز
علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حاملان کمال اوزار آنانند که عصیان امیر المؤمنین ع
ورزیدند و این طایفه بردارند بعضی از گناهان آنانکه گمراه ساختند ایشان را بی دانشی
یعنی با متعلقه که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت عصیان خود خواهند کشید
بتمام و هم حصه از عقوبت قومیکه بجهل و نادانی ایشان را گمراه کردند بدانید که بد بار است
آن باری که ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ
فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝ بدرستی که مکر کردند
آنانکه بوده اند پیش از اهل مکه مقصود تکذیب انبیا پس بامر و فرمان خدای تعالی بآن بناها
که برافراشته بودند یعنی امر خدای تعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد از جهت اساس یا عهدی
که بنا بر آن موضع بود پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان
فرود آمد پس دیوارها و این اشارتست بانهدام کل و هلاک ایشان در آن بعضی برآنند که
مراد ازین بنا صرح نمرود لعین است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و عرض

دوزخ که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شد باوی مقاتله نماید
بعد از اتمام صرح بادی از مهبت غضب الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در قصه
ثعلبی آورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آواز
مهیبی از آن پدید آمد که زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت
و وجه تسمیه آن شهر ببابل که کوثی نام داشت اینست طبرسی آورده که زبان همه مردم
در زمان نمرود همه سریانی بود چون سقف صرح واقع شد بانهار الاختلاف پدید آمد
و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگری ندانست هفتاد و دو زبان
مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم که پیش از ین مکر کردند
یعنی نمرود و اتباع او ما تعزیه بناهای او حکم کردیم و بیامد بدیشان عذاب از جایی که
ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از جایی که متوقع نبود دمیاطی آورده که مراد از عذاب
بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب گوید که خدای تعالی نمرود را بابلا
مبتلا کردانید به پشه که در بینی او رفته بود و در دماغ وی جای گرفته و بزرگ شد
و چهار صد سال در آنجا بماند و در ین مدت مطرقه بر سر او میزدند تا فی الحال الآرمی نماید
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ • پس روز قیامت رسوا کرداند
ایشان را یا عذابی کند با آتش چنانچه در دنیا معذب کردانید بافتادن صرح و استیلاء
لشکر بعوضه و گوید خدای تعالی در آن روز کجا اند انباز ان یعنی آنها که گمان می بردید که
شریکان منند آنانکه بودید شما که از روی ستیزه خلاف میکردید با پیغمبر و امیر المؤمنین
و مؤمنان در شأن ایشان گویند آنانکه داده شده اند علم علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده در تفسیر که ایشان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که گویند دشمنان خود را
که کجا اند شریکان شما که گمراهی را بسته بودند و شما اطاعت ایشان میکردید در دنیا
بدرستیکه خواری و رسوائی در ین روز و بدی عذاب بر کافرانست از ین نقل معلوم
میتوان کرد که دشمنان اهل بیت بحکم الهی کافرانند الَّذِينَ تَتَوَفّٰاهُمُ الْمَلٰئِكَةُ
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلٰى إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ •
آنانکه وا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان را قبض کنند در حالتی که ایشان

ستمکارانند بر نفسهای خود بمعصیت و عداوت و چون مرگ را معاینه دیدند شد
پس در اندازند صلح و اقرار کردند بر بوبیت و وحدانیت حق تعالی و رسالت حضرت رسول
و امامت زوج بتول و باقی ائمه هدی علیهم السلام و گفتند نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی
از ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت و عداوت را منکر شوند حق سبحانه و تعالی فرماید بلی
یعنی کافر بودید و معصیت کردید و عداوت ورزیدید بدرستی که خدای تعالی
داناست بدانچه بودید که عمل میکردید و بدان شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست
که گویند فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ • پس در روید
بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما در حالتی که جاوید باشید در آن
پس هر آینه بد مقامی است و بد آرامگاهی متکبران را جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم
کسانی میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلعم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون
فرستاده از کفار میپرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای گذشتگان
چنانچه گذشت وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ • و چون گفتند مر آنانرا
پرهیز کردند از شرک و معصیت و عداوت چه چیز فرستاد پروردگار شما گفتند فرستاد
نیکوئی را در قرآنست که جامع جمیع خیراتست و مستجمع مجموع حسنات و برکاتست
و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از وست مر آنانرا که نیکوئی کردند
در اقوال و افعال یا گفتند کلمه توحید در ین سرای مکافات نیکوست از عصمت خون و مال
و فتح و نصرت و حرمت و عزت و ثواب ایشان در آن سرای دیگر بهترست از ین و نیکو
سرائیست پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرائیست دنیی که در و تهیه زاد آخرت
میتوان کرد و نکته الدنیا مزرعة الآخرة موید این نقل بزرگان گفته اند زرع تو
حصاد غیرت زراعت امروز بود درو فردای تست این طایفه که شبه ایشان نیست که
مؤمنان پاک طینت اند بر خلاف آن طایفه سابقه است چه بتوحید الهی و نبوت محمد
صلعم و امامت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
قایلند و عمل ایشان پرهیزکاری و تقوی است جَنّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهٰارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ • سرای متقیان بوستان

اقامت که روز قیامت درآیند بدان میرود از زیر آن بوستان جویها
مر ایشانراست در بهشت آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شما
مر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل ائمه هدی و مراتب شهدا برسد
آن گفته اند در بهشت غبطه و حسد که موجب بی تمنا باشد نیست بلکه هر یک از
بهشتیان بدانچه دارند راضی اند مثل این جزا پاداشت میدهد خدای تع متقیان را
الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا
كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ آنانکه میمیرانند ایشانرا فرشتگان بامر خدای تعالی در حالتی که پاك
باشند از شوایب شرك و عصیان و از عداوت اهل بیت و طغیان یا خوش وقت
باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا از روی تعظیم گویند سلام خدای
بر شما و میشاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که
مبعوث شوید درآیید در بهشت که برای شما آماده شده است بسبب آنچه بودید
که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ آیا انتظار میبرند کافران و معاندان یعنی منتظر نیستند مگر آنکه
بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان و بخروج قایم عم که ایمان بیارند یا کشته گردند مانند شرك و تکذیب ایشان
کردند آنانکه بودند پیش از ایشان بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و
ستم نکرد خدای تع بهلاك ایشان و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای
خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝
پس رسید ایشانرا بحکم عدل جزای آن بدیها که کردند و فرود آمد بدیشان یعنی
فرو گرفت ایشانرا آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ
الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَ
لَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ و گفتند آنانکه شرك آوردند اگر خواستی خدای تعالی
نمی پرستیدیم بجز خدای تع هیچ چیزی ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای تع

هیچ چیزرا

هیچ چیزرا از بحیره و سائبه و غیر آن سخن چیزیان موافق این سخنان اهل شرك
که بعد از دعوت پیغمبر صلعم طریق حق را میگذارند و راه باطل را باختیار میکنند
و از خود صرف میکنند و حال آنکه ثواب و عقاب بر اختیار بنده مترتب است
و اگر نه ظلم لازم آید خدای تعالی از آن بریست تعالی الله عن ذلك و جواب این شبهه دو
اهل شرك بعد از بیان بآن تنبیه میفرماید که مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه
پیش از ایشان بودند از شرك و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام پس هست بر فرستادگان
یعنی نیست بر ایشان مگر رسانیدن پیدا و هویدا یا پیدا کننده سر طریق حق را
و پیغمبران ایشانرا بطریق حق دلالت میکنند بسبب شقاوت تلقی قول ایشان نمیکنند
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝ و ما فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری
چنانچه تا بدین امت فرستاده ایم و فرموده بودیم همه را تا با قوم گویند آنکه
بپرستید خدایرا و پرهیز کنید و یکسو شوید از پرستیدن طاغوت و آن
چیزیست که بدون خدای تع پرستند پس از ایشان کسی بود که راه نمود خدای تع
او را و بسبب فرمان توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بود که واجب شد بر و گمراهی بسبب
خذلان پس بروید ای مشرکان و سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود منتهای کار
تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر عبرت و فکرت در آن
نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاك شود که
ایشان شدند إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ۝
اگر بخت کوشی و حرص ورزی ای محمد بر راه یافتن مشرکان بدرستی که خدای تع
راه نماید آنرا که ببرد ناز و فاقه در بادیه خذلان و حرمان گذاشت و نیست گمراهانرا
هیچکس از یاوران که دفع عذاب کند از ایشان آورده اند که یکی را از مسلمانان بر کافری
دینی بود و بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدایی که بعد از مرگ
جزای او امید وارم کافر گفت تو امید واری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان
گفت آری آن کافر بایمان غلاظ و شداد سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود

واما علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير آورده كه ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليهما السلام فرمود باصحاب خود كه مردمان چه ميگويند درين آيت كه بايد گفت
ميگويند در شان كفارست فرمود كه كفار بخدا سوگند نميخورند بلكه در شان
اين امتست كه گفته شد مر اينها از رجعت بعد از موت و پيش از قيامت اينها
سوگند ياد كردند كه رجعت نخواهد بود واين آنست كه روات ثقات از ائمه اطهار
عليهم الصلوة والسلام روايت كرده اند كه چون مهدي آل محمد عليهم صلوات الله
وسلامه ظاهر شود و شروع در فتح نمايد حق سبحانه وتعالى بمحض قدرت واز براي
معجزه امام عليه السلام ظلمه آل محمد را زنده سازد در هر مقام كه باشند در مكه
حاضر شوند بخدمت آنحضرت واعتراف بگناه وظلم خود بكنند وستم وتعدي
كه بر ايشان كرده اند واز حقوق ايشان كه بناحق گرفته اند قايل شوند آنحضرت
علي رؤس الاشهاد بفرمايد تا در ميان صفا ومروه ايشانرا بردار كنند چنانچه
همه آن خلايق شاهد نمايند پس حق سبحانه وتعالى خبر ميفرمايد از ان ورد مي كند
قول ايشانرا كه وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ○ وسوگند خوردند بخداي تعالي
سخت ترين سوگندان ايشان يعني جهد كردند در تغليظ سوگند وگفتند برنينگيزد
خداي تعالي آنرا كه بميرد بلي ايجاب بعد از نفي يعني برخواهد انگيخت و وعده كرده است
خداي تعالي وعده كردني كه بروست وفا كردن يعني وعده لازم الوفا درست و راست
پيش از قيامت ولكن بيشتر آدميان نميدانند لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ
فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ○ حق تعالي برمي انگيزد ايشانرا
هم از آنحضرت نقل ميكند و ديگر از ائمه عليهم السلام يعني در رجعت تا بيان كند
براي ايشان آنچيزي كه اختلاف كردند در آن از امور وحقوق اهل بيت عليهم السلام
وغير آن از بعث وحشر و براي آنكه تا بدانند آنانكه نگرويدند آنرا كه بودند
دروغ گويان در انكار آل رسول وآنچه منكر بودند وميگفتند وجز آن از رجعت
وقيامت ونقلي آنست كه بعد از رجعت بقتل آرند ايشانرا و بردار كنند چنانچه
مذكور شد واين موجب تسلي وشفاي صدور مؤمنان شود واين در زمان قائم باشد عليه السلام

واين نيز مذكور شده إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ○
جز اين كه گفتن ما مر چيزيرا اگر چون خواهيم آوريدا و آنست كه گوئيم مر آنچيز را كه باش
پس باشد وملخص معني آنست كه تكوين ما مر اشيا را متوقف بر ماده و مدد نيست
پس كسي كه ابتدا را بي سبق ماده قادر باشد بر ابداي چيزي هر آينه قدرت او
از اعاده آن شيء با وجود ماده در نخواهد ماند و زنده ساختن ايشان يكي را
براي اظهار حق است و ديگر براي قيامت وحشر ونشر و چنانچه مخالفان و معاندان را
زنده سازند معاونان امام را نيز زنده خواهند كرد اند مانند سلمان و ابوذر
وعمار ومقداد واصحاب كهف بروجهي كه در نقول معتبره ورود يافته وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ○ وآنانكه ببريدند از اوطان خود در گزاردن حق خداي تعالي
از پس آنكه ستم ديده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب كه بجهت ستمكاري قريش
بر ايشان بحبشه هجرت كردند حق سبحانه وتعالى وعده فرمود كه هر آينه جاي دهيم
ايشانرا در دنيا سراي شهري نيكو يعني طيبه مدينه علي مشرفها الصلوة والسلام
وگفته اند غنيمتي نيكو و هر آينه مزد آخرت مر ايشانرا بزرگترست از غنيمتي كه
در دنيا بديشان رسد اگر باشند كفار كه بدانند آنكه خداي تعالي اهل هجرت را كه
با دل و زبان موافقت نمودند حضرت رسالت را صلعم در هر دو سراي مزد ميدهند
هر آينه با ايشان موافقت نمايند در ايمان وهجرت يا اگر مهاجران بدانند زياده كنند
در اجتهاد ومصابرت آنانكه بدانسته باشند الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ○
مهاجران آنانند كه صبر كردند بر مفارقت وطن وآزار كفار و بر پروردگار خود توكل
ميكنند و كار خود را بر وي تفويض مينمايند آورده اند كه قريش گفتند خداي تعالي
از آن بزرگترست كه بشر را به پيغمبري فرستد بلكه فرشتگانرا مبعوث كرداندي تا
خلق را بوي دعوت كنند در رد قول ايشان اين آيت آمد كه وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ○ نفرستاديم
برسالت پيش از فرستادن تو مگر مرداني را از آدميان كه بزبان ملايكه وحي فرستاديم
بر ايشان ملخص معني آنست كه سنت الهي بران جاري شده كه بشر را برسالت فرستد

نه ملك را بپس بپرسيد اهل كتاب را يعني علماي ايشانرا اگر شما هستيد كه نميدانيد
تا بدانيد كه انبياي گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده اند با هم و فرستاده
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ با معجزهاي روشن و كتابهاي نوشته و فرو فرستاديم بتو قرآنرا
كه سبب ياد كرد خداوندست تا روشن و هويدا كني براي مردمان آنچه فرستاده
در ذكر بسوي ايشان از اوامر و نواهي تا شايد كه ايشان نظر كنند در ان و دانند كه
اين كلام مخلوق نيست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ
أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝ آيا ايمن شده اند آنانكه كرده اند
مكرهاي بد يعني براي هلاك انبيا حيلها انگيخته اند يا مراد جماعتي اند كه
نسبت با پيغمبر صلعم مكر كرده اند مي فرمايد كه آيا ايشان خود را ايمن ميدانند
و ميدانند از آنكه فرو برد خداي تعالى ايشانرا در زمين چنانچه قارون را فرو برد
يا ايمن اند از آنكه بيايد بديشان عذاب الهي از آنجا كه ندانند و اميد ندارند
چنانچه بقوم لوط ع آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ يا از آنكه
بگيرد شان در گشتن ايشان يعني در رفتن و آمدن از شهري بشهري براي
تجارت و يا بوقت گرديدن ايشان در جامهٔ خواب از دستي بدستي پس نيستند
ايشان عاجز كنندگان مر خدا را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ
فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ يا ايمن شده اند از آنكه بگيرد خداي تعالى ايشانرا بر ترس
از هلاك پيشينيان يعني ترسان شوند از عذاب قومي كه پيش از ايشان بوده و
در حين همان ترس عذاب بديشان فرود آيد پس بدرستي كه پروردگار شما مهربانست
كه بردباري ميكند با بندگان عطوفت كه تعجيل نميكند در عقوبت ايشان
أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ
وَهُمْ دَاخِرُونَ ۝ آيا نمي نگرند اين كافران بسوي آنچه آفريده است خداي تعالى
از چيزي كه او را شخص است ميگردد سايهاي او از راست و چپ يعني از هر جانبي كه
سجده كنندگان مر خدا را و حال آنكه ايشان خوارند يعني خاضع و متواضع بعضي
گويند سجود ظلال انقياد او باختلاف مشارق و مغارب اوست بتقدير

پروردگار

پروردگار از جانبي بجانبي ديگر انقياد مينمايند بر وجهي كه او تقدير فرموده
و واقع ميگردند بر زمين بر هيئت ساجد و گويند نيز كه مراد بيمين و شمائل يمين
فلك و شمال اوست چه يمين جانب شرقي اوست و شمال جانب غربي و ظلال
در اول روز ابتدا ميكند از شرق و واقع ميشود بر ربع غربي از زمين و نزد زوال
ابتدا مينمايد از غرب و واقع ميگردد بر ربع شرقي از زمين در تفسير زاهدي آورده
كه معني سخن آنست كه اگر كافران مرا سجده نكنند بچه زبان كه سايهاي ايشان
مرا خضوع و خشوع ميكنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ
وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ و مر خدا را سجده ميكنند آنچه در آسمانهاست
از علويات و آنچه در زمين است از جنبندگان و ديگر سجده ميكنند فرشتگان
و تخصيص ايشان با آنكه در علويات داخلند بجهت تعظيم ايشانست يا بسبب طواعيت
در سجده و مؤيد اين قولست آنكه ميفرمايد كه و فرشتگان سركشي نمينمايند از عبادت
و صاحب تبيان گفته كه سجود دو نوع است سجود عبادت كه وضع جبهه است
بر زمين از روي پرستش و آن سجده ذوي العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخير و آن
سجدهٔ غير عقلاست و اين سجده سيوم است از سجدهاي قرآني و اين سجود
عالم اعلي و ادني خوانند كه در مقام ذلت و خوف حق را سجده ميكنند پس بنده
بايد كه در نحل بدين دو صفت موصوف گشته خود را در زمرهٔ ساجدان كه اينها اند
يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۝ ميترسند ملائكه از عذاب
آفريدگار خود كه ناگاه فرستد از زبر ايشان يا ترسند او را چه حق جل و علا فوق
ايشانست بقهر وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و ميكنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند
بآن از پرستش و ذكر و اين دليل است بر آنكه فرشتگان مكلفند و واقع اند ميان
خوف و رجا وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ ۝ و گفت خداي تعالى فرا مگيريد دو خدا را و ذكر اثنين براي تأكيد است
جز اين نيست كه خداي معبود يكتا يعني وحدت لازم الوهيت است زيرا كه
مرتبهٔ الوهيت شركت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس بايد كه خداي
واحد باشد من كل الوجوه و متعلق نبود بهيچ شيء از اشيا بلكه اشيا از وظاهر بود

واو بی اشیا قایم باشد پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب
وتخویف وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ
ومر خدایراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست
ومر اوراست طاعت لازم و واجب یا دین پسندیده مر اوراست باقی و ثابت یا اوراست
جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی آیا بیرون خدای تعالی از کسی
دیگر میترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ
إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ۝ و آنچه بشما رسیده است از نعمتها چون صحت
وغنا وخصب پس از خداست پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط
پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ
إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۝ پس چون بردارد آن سختی کرا ازان مینالید ناگاه
گروهی از شما یعنی کفار بخداوند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا
ملاحظه اسبابست یعنی از مسبب غافل شده چیزی را از وصول عطا و رد بلا سبب
بازبینند لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ تا کفران ورزند
بآنچه ایشانرا داده ایم از نعمت و کشف محنت پس برخوردار شوید بدین نعمت یعنی
ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید پس زود
باشد که بدانید عاقبت کار خود را این تهدیدی و وعیدیست اهل کفر را وَيَجْعَلُونَ
لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ۝ و میکنند
کافران یعنی مقرر میسازند برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست
یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان بهره
از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرمود وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا
ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا الآیه و بیان این در سوره انعام گذشته سوگند
بخدای تعالی که پرسیده خواهید شد روز قیامت از آنچیزی که هستید که
افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و مایه نصیب زرع و انعام
بدیشان تقرب میکنید وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۝
و میگویند و میسازند مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملایکه دختران

خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرده و ملایکه متولد شدند
نعوذ بالله تعالی پاکست خدای تعالی از قول ایشان که میگویند که دختران دارد و دختران
مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ
بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ و چون خبر داده شود یکی از ایشان بولادت
دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختر متولد شده گردد روی او سیاه
از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر
زاده يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ
أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝ پنهان شود و خود را بپوشد از گروه آشنایان و خویشان
از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا
دختری بزادند و در فکر افتد که آیا نگاه دارد آن مولود را با خواری و ذلت یا بپوشد
او را در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و مضر میکردند بدانید که بدست
آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای تعالی
نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ مر آنانرا که منکر اند برای عقبی صفت بدست یعنی حاجت
بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن و مر خدایراست صفت بلند یعنی
وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و او غالب
و قادر بر هلاک کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ
بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ و اگر بگیرد خدای تعالی مردمانرا
یعنی کافرانرا بستم یعنی بکفر ایشان بگذارد بر روی زمین هیچ جنبنده بشوم کفر
ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان
پس چون بیاید اجل ایشان یعنی وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ باز پس نمانند
ساعتی از آن و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که
وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ
لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۝ و حکم میکنند مر خدایرا یعنی برای او آنچه

نمیخواهند برای خود یعنی دختران با شرکت در بهتری و برداری و با وجود آن
میگویند بزبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ایشان راست بهشت یا پاداشت نیکو
کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدای تعالی باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو
خواهد بود إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه و تعالی میفرماید که دروغ میگویند
حقا چنین است که فردای قیامت بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ و بتحقیق
که ایشان متروکان و مهجوراناند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان
و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا
إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ • بخدای که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران بسوی امتان که بودند پیش از تو
پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا
کردند پس شیطان دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند
و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند و
مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان راست فردا عذابی دردناک وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ •
و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان
آنچیز را که اختلاف کردند در آن از امر توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن و برای رحمت مر گروهی را
که بگروند بآن وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ • و خدای تعالی فرستاد از آسمان آب را پس زنده گردانید
بآن آب زمین را بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بگیاهان پس از پژمردگی
و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیوة قلوب مومنانست پس زنده گردانید
بدو آن دلها را که پیش از آن حال بود ایشان را بدرستی که در آنچه مذکور شد
هر آینه نشانه ایست آشکارا مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع
انصاف وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ
وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِّلشَّارِبِينَ • و بدرستی که مر شما راست در وجود چهارپایان

دلائلی

دلائلی که بدان عبور کنید از جهل بعلم می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ذوات
الالبانست از جنس نعم از میان سرگین و خون شیری پاک از لون خون و بوی سرگین
گوارنده مر آشامندگان را از ابن عباس مرویست که چون بهیمه علف بخورد و در شکم او مجتمع گردد
سه طبقه در و پیدا میشود اسفل آن سرگین است و اوسط آن شیر و اعلای آن خون
پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج خود بیرون می آید
و گویند که مراد ابن عباس آنست که اوسط آن ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که لبن
و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خلاصه اشیا ماکول را که بعد از آنکه هضم یافته اند
جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس را هضم تام میدهد
تا اخلاط اربعه حادث میگردد و تقسیم میکند آنرا بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در او نهاده
پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای وی افزاید از جهت استیلای
برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد
آن زاید یا بعضی از او به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غدوی و سفیدست
آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آن شیرست و در تکون شیر از ماکولات بعض
حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج او کرباس صفا و لطافت از میان
گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی در تقویت
القلوب آورده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد
نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین مقابله حق بندگان با حق باید که خالص باشد
که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود
که ریا در عمل از دنیا خواست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است و در هوا
بر غرض خود و بر هر دو وجه عمل خالی از آلودگی نیست وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ • و مر شما راست از میوهای خرما
و تاکهای انگور آنچه میگیرید از آن مست کننده قول جمهور آنست که این قبل از تحریم خمر
نازل شده اما نزد امامیه رضوان الله علیهم آنست که خمر در هیچ دینی از ادیان حلال نبوده
بلکه حرام بوده گویند چون ورود آیت در معرض امتنانست و حق سبحانه و تعالی امتنان
نمیفرماید بمحرم در جواب گفته اند که امتنان بخلق اصول اوست از ثمرات و یا آنکه آنها صالحت

آن دارند که انتفاع گیرند از انهار وجوه متعدده و بعضی گویند نبیذ است که از خرما و موز
گیرند و ابو عبیده گوید که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرند و روزی نیکو
چون خرما و مویز و دوشاب و از و حلواها سازند بدرستی که درین میوهای تر و خشک
و فواید ایشان هر آینه دلیلی روشن بر توانائی باری تعالی هر گروهی را که تعقل کنند و بنظر
تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا
يَعْرِشُونَ والهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند
آنرا که فرا گیرند از تنگنای کوهها خانهای مسدس آراسته متساوی بحسن صنعت و صحت
فن آموزنده اند که نحل حیوانیست کیس و فطانت و شجاعت و نظر در عواقب امور دارد
و معرفت فصول السنه و اوقات مطر او را حاصل است و باطاعت ملوک مایل و در زندگی
معاش بغایت زیرک و شاغل اوقات برای ماوی موضع بالا پسند و هر سید میکنند و خانها
از موم ترتیب میدهند باز جای ملوک را آماده میسازند بعد از آن بیوت ذکوری که عمل
نمیکنند چیزی را و ذکور ایشان از روی جسم کوچکتر اند از اناث و عادت ایشان آنست که
اگر فسادی از مال و بزرگتر خود دیدند باز میکنند او را یا میکشند و ملوک بیرون نمی آیند
مگر با جمع نحل و اعمال را قسمت میکنند میان یکدیگر بعضی در عمل عسل اند و بعضی در موم و
بعضی آب میدهند و بعضی خانه میسازند و بناهای ایشان از عجایبات که بر شکل مسدس
بنا میکنند که یافت نمیشود در و فرجه و اختلافی کانه مستنبط است بمعیار هندسی
و دو از مسدسه او بهم چنان متصل است که گوئیا یک قطعه است و این نیست مگر
از اثر صنع لطیف خبیر که الهام فرموده ایشان را باین و فرموده که او میان درختان نیز
خانه گیرند یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشد و خانه
گیرید از انچه مردمان بنا میکنند یعنی اماکن شما چون کند و غیر آن و کمال الطاعت
امر پروردگار نموده در غیر این سه موضع جای نمیگیرند البته و خانه بنا نمیکنند
ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ پس بخورید
از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است پس روید بر راههای
پروردگار شما یعنی طریقی که الهام داده است در عمل عسل در حالتی که منقاد باشد و در این

مرا او

(گردد)
مرا او چون زنبوران امر الهی را بکار بسته از شکوفها و گلها بچرند در درون ایشان بتحلیل
بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که خوش بچانه و فم سیر ما این
که بیرون می آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب انشا سید یعنی عسل خلاف یکدیگر
رنگهای او بعضی سفید که عسل از نو جوانست و زرد که از آن میان سالست و سرخ که
از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و در یک معظمه سبز هم می باشد بیکی که از اسقوطری
گویند و گفته اند اختلاف الوان عسل بسبب اختلاف فصولست یا بسبب اختلاف نحل یا مرعی
و اختلاف طعم او بسبب اختلاف مرعی است در آن شرابی شفاست مردمان را از امراض چه او
در مقابله مرضی و موثر می یابد کما قال وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و مؤید این قول است
صلی الله علیه و آله که شفا آمده در سه چیز است آیتی از کتاب الهی و مشراط حجام
و لعقة از عسل و توجیه آنکه درین وجه است که در آیت بروجه خاصیت است چه
کلام الهی را خواص کثیره است که بر اهل بصیرت مخفی نیست و ارباب معرفت را بران انکار
چه جذب مقناطیس حدید را هیچ عاقل انکار ندارد پس چون در خواص کلام الهی انکار
روا باشد و اما مشراط حجام در حال هیجان دم است و اما عسل یا بنفس خود شفاست
در امراض بلغمی یا با ادویه حاره و یا حموضات شفاست از صفرا و یا با ادهان شفاست
از سودا و اگر معجونی باشد در سایر امراض که عسل جزوی از وی بود قتاده آورده که
مردی بملازمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله برادر من مبتلا شد (بدرد)
از شکم خود فرمود که بچشان او را عسل آب برفت و باز آمد که شربت عسل دادم سودی
دیگر یافت همان فرمود باز حال او دست داد در نوبت سیوم یا چهارم فرمود که برو
و دیگر بده که خدای تعالی راست میگوید و شکم برادر تو دروغ و در این نوبت شفای کلی یافت
بدان شربت و اگر چه در [illegible] شفا نباشد لیکن بسیاری از آن شفاست و حدیث بطن
دلالت ندارد بر آنکه شفاست در کل امراض چه جایز است که آنحضرت بوحی دانسته باشند
این مرض خاص را که با آن شفا می یابد پس در تنکیر شفا یا از برای تبعیض است یا از جهت (تکثیر)
از روی مبالغه پس دلالت بر اکثریت کند نه بر کلیت و در تربت امام حسین علیه السلام
نیز شفای عاجلست چه در روایت وارد [illegible] که [illegible] عوض شهادت سوی
چهار خصلت با آنحضرت ارزانی فرمود شفا مستتر نموده در تربت او و اجابت دعا در قبه او

پدید کرده ائمه را علیهم السلام از ذریت او نحی نموده ایام از ایام انتزال از اعمار ایشان و بعضی را
فرموده اند که برای شفا نخورند که شفای کلی در ضمن آنست و علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر نقل از ابی عبدالله ع میکند آنحضرت فرمود که مائیم نحلی که حق سبحانه و تعالی
الهام فرستاده بسوی او وامر فرموده ما را که فرا گیریم از جبال و شجر و مدر یعنی از عرب
و عجم و موالی شیعه را و آنچه بیرون می آید از بطون او انواع علوم است که از ما ظاهر میشود
بسوی ایشان و از ما استفع میکنند یعنی احوال ما مانند احوال نخل عسل است نسبت
بخلایق نوجه ما الطاف الهیه و ما مور شده ایم که ایشان از توحید و طاعت دلالت کنیم و بطاعت
نزدیک گردانیم و از معصیت دور و مطاع و مقتدای ایشان باشیم و بر ایشان واجب
که اطاعت ما کنند و علم دین و معرفت حق الیقین که حق تعالی محض عنایت بما ارزانی
فرموده از ما اخذ کنند بقدر استعداد و احتیاج خود و از آن فیض گیرند با نواع آن
که بسوی محتاج باشند که مداوای امراض جهل و دو وطان اختلاف و اختلال مائیم
هر که بدار الشفای نجات ما در آمده بعلاج و مداوای ما عمل کرده از امراض قلبیه جهل
و نفاق و اختلاف و بال و اختلال خلاص شده بدار السلام فلاح و صلاح رسیده
و هر که در کنج تاریک خلاف خود رایی و شهایی و تقلید ماند از نور علم ما بهره نگرفته
کار او به هلاک و وبال و عقاب کشیده و موید این است که ابو الائمه امیر المؤمنین است
صلوات الله علیهم بامیر النحل موسوم است و بدیهی که در امر نحل عسل امر ایست عجیب باشد
بر قدرت ربانی گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه
و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام و توانایی دانا که چندین حکمت در جانور ضعیف
ودیعه نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند اما نبی که میوه تلخ خورند
و عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز زمان تعیین بعمل
که پادشاه نحل است خلاف نکنند تمکینی که فرسنگها روند و باز بوطن خود رجوع نمایند
طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند
همچو خانهای مسدس ایشان نتوانند ساختن و شمه از آن مذکور شد پس همچنانچه
از عسل ایشان شفای ظاهر حاصل میشود از تفکر احوال ایشان شفای مرض باطن
دست دهد که جهل است و آنچه حضرت ابی عبدالله ع فرمود که نحل مائیم متناول این

صفات

٤٩٤

صفات مذکوره نیز هست غرض نه آن بوده که خود را تشبیه باین جانور کنند بلکه
حال اصحاب خود باین مخصوص ممیز بوده که جانوری که بوجه الهام آن مقدار صفات
در وجمع تواند بود اهل عصمت و طهارت که ذریت رسول الله باشند و از جانب حق
منصوص و منصوب بودند بامامت و خلاف صفات کمالیه ایشان در چه مرتبه باشد
و چگونه بعد از حضرت صلعم چنواپان غیر ایشان اختیار کنند بر آنکه اختیار کنند
از روی جهل خواهد بود یا عناد نعوذ بالله من ذلک ه زمخشری تا مغرب کرامام آل
علی و آل او بود الغادرات ه اللهم احشرنا فی زمرة محبیهم و موالیهم بحق الحق و اهله والله
خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ
بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ه و خدای تعالی بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد
پس بمیراند بآجال مختلفه و دیگر بان شما را بعدم باز برد و از شما کس هست که رد کرده شود
بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود
تا ندانند آن پیر خرف بعد از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان
د مبالی آورده مراد کفارند چه مسلمان از زیادت نکند طول عمر الا کرامت عقل بدرستی که
خدای تعالی داناست و بجهل پرداناتی او طاری نشود تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد
و در این تنبیه است بر آنکه تفاوت آجال مردم نیست مگر بتقدیر قادر علیم حکیم
که ترکیب فرموده ابنیه ایشان را و تعدیل نموده امزجه ایشان را بر قدر معین مقدر معلوم
که اگر بر مقتضای طباع ایشان میبود تفاوت باین حد نمیبود وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ
عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ
سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ه و خدای تعالی فزونی داد بعضی از شما را بر بعضی دیگر
در روزی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری
پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی اینها که بسبب مال مهتری و توانگری گشته اند
و مالک شده اند بر جمعی از موالی شان اندیشند بازگردانند رزق خود یعنی دهنده و بخش
بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان مالهای خود را به بندگان
نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند برابر باشند و لاة و موالی
در مال داری یکسان در تعبیر آورده که خطاب با مشرکان حرب کند در تلبیه میگفتند

لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان
در مال شما شریک باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت
آیا بنعمت خدای نعم انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس
هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر
آورده که نعمة الله ائمه معصومین اند علیهم السلام و نقل از ابی عبد الله ع میفرماید
که آنحضرت فرمود که ماییم نعمت الهی که حضرت منعم علی الاطلاق انعام فرموده به
بندگان خود پس هر که شاکر بود بآن بفوز و فلاح مستسعد گردد و هر که کافر گردد بآن
مخذول و فضیحت ابد شود ابو جعفر ع فرماید شعر فما فاز من فاز الا بنا
وما خاب من حبنا زاده ومن ساءنا ساء میلاده فمن سرنا نال منا السرور
پس رستگاری نیابد کسی که رستگاری خواهد مگر بوسیله ما و نومید نگردد کسی که دوستی
ما زاد و توشه او بود پس کسی که شاد ساخت ما را میباید از ما سرور و شادی و کسی که ما را
ملول و محزون کرد اند آن از بدی و ناپاکی میلاد اوست والله جعل لکم
من انفسکم ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة ورزقکم
من الطیبات افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله هم یکفرون و خدای تعالی
بیافرید از برای شما از جنس شما زنان که با ایشان آرام میگیرید و آفرید از برای شما
از زنان شما پسران و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران
دیگر دارند و روزی داد شما را از پاکیزه ها و لذیذها آیا به بیهوده میگروند این مشرکان
و نعمت خدای تعالی ایشان نمیگروند بباطل که تسویل شیطان و اهل بدعت بدان
میگروند و نعمت که شاه ولایت حضرت سید المرسلین و الائمة المعصومین است بدان
ایمان نمی آورند ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض
شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون
و میپرستند بدون خدای تعالی آنچیزی را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان
روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران
عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن چیزی را پرستندگان
از مطر و نبات و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و معز رست که پرستش ایشان بر خلاف

مثال بود زیرا که عبادت شکر نعمت و هیچ نعمتی عظیمتر و بزرگتر از آفریدن و روزی
دادن نیست و این دو صفت خدای را جل جلاله ثابت نیست اصنام را پس مزنید یعنی مسازید
برای خدای نعم مثلها را آن وجه که قیاس کنید بتان را برو و شرکت دهید با او ولله
المثل الاعلی ضرب له المثال ابدر سخن که خدای نعم میداند فساد قول شما او و شما نمیدانید و
اگر دانید بدین اشتراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه
مثل میباید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و نعم در مثل ایراد فرمود برای خود و معبودان
باطل برای مؤمن و غیر او قول او فرموده ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء
ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون الحمد لله
بل اکثرهم لا یعلمون . بزد خدای تعالی یعنی بیاد کرد مثلی و آن که غلامی باشد بنده
در مرتبه غیر مکاتب و غیر ماذون که توانایی ندارد بر هیچ چیزی از نفع و ضرر و
آنکه داده ایم او را از نزد یک ما روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم کردد و تصرف تواند کرد
پس او بعضی از روزی نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد
خرج میکند و آیا کسی توانند برابر یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با
خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان
که اعجز مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود مالک الارباب و رب الارباب
و آورده اند که ضرب المثل برای مؤمن موافق است و جاحد مخذول منافق و مراد از مؤمن
علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام و از جاحد مخالفان و معاندان وی همه بنا
و ستایش مر خدایراست که مولی تمام نعمتهاست بلکه مشرکان و معاندان همه ایشان نمیدانند
مرتبه او را بغیر او و اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وضرب الله مثلا رجلین
احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولیه اینما یوجهه لا یأت بخیر
هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم . و آورد خدای تعالی
مثل دو مرد دیگر یکی از ایشان گنگ و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود و نگوید و قدرت
ندارد بر فهم هیچ چیز از نفع و ضرر و با این همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی
بر رعایت حال او در مانده هر جا که فرستد او را و متوجه گرداند بهیچ باز نیاید بنیکویی
یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند زیرا که فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند بتواند

آیا برابر باشد این ابکم و کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت تمام
و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع
فضایل و مکارم و او در نفس خود بر راهی راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده
که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم و جاهل و کل
این کامل فاضل نیست پس آن بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار
جل جلاله و عظم شانه نباشد و نیز در بعضی تفاسیر آورده اند که در شان امیر المؤمنین
علیه افضل الصلوة و معاندان وی است که کسی که متصف بصفت قدرت علم و
فصاحت و بلاغت و شجاعت و عدالت و راستی و عصمت و طهارت و باقی
از اوصاف حمیده باشد و کسی که برخلاف این اوصاف بود چگونه برابر بود و نیز او را
بر سایر ادیبی اطلاع کامل باشد و نیز بر امور یقینی وقوف شامل کامل و کم ما درزاد
کم نام با کامل افصح کان معرف علم و معروف و مشهور هیچ عاقل بلکه کم خرد نیز برابر نمیکند
بسیار سفاهت می باید که چنین بزرگی در مقام مجادله و معارضه و محاربه باشد که
خواهند متبوع و مطاع باشد و خود را خواهند بزور از کنگی و کری و کم نامی مشهور
گردانند چنانچه شمه از نعتی در خطبه حضرت فاطمه که از فخور بخیده خاطر گشته
سمت ورود یافته باین مضمون که حق سبحانه و تعالی رسول امین شما فرستاد که بحکم انا
نبی بالسیف کاه کفر فتنه فجور را بضرب حسام خون آشام از ساحت کفر باز میداشت و کام
بطریق حق بر سبیل حکمت و موعظه حسنه دعوت میفرموده بتان از اسب کشت و هیمه ازاما
و قبا میشکافت تا جمعیت کفر از ابتر فتنه بپراکنده ساخت و شب تیره کفر را بظهور صبح اسلام
نورانی کردانید و کلمه اخلاص را در میان شما ظاهر ساخته بشما فهمانید و شما بر کار
بی اعتبار دوزخ بودید بخلاصی داده از آن رهانید و کفر و فجور شما را از مرهم الایمان بر
و شما بدولت وی بسعادت اسلام رسیدید و برفاهیت و وسعت عیش زندگانی میکنید
در جمیع فتنه بر خود بسته با آرام داشته اید چون حضرت حق پیغمبر خود را بجوار خود برد
و انعام فرمود بر وی آنچه وعده کرده بود بعد از آن عداوت و کینه دشمن کینه جوی ظاهر
و ساکت ناطق شد و چادر اسلام کهنه کردید و وعدهای برج جدید کشت و آنکه در کنج
خمول و کم نامی بود در منصه ظهور نشست و آنکه راه حق گرفته بود اکنون مثل او کی

جنبش خود را حرکت داده صوت و آواز برداشت و بعرصه کفر شتافت شیطان در سر
همه را ندای مخالفت رسانید و سررشته اش بخلاف و نفاق و شقاق کشانید بسیاری
از نیمقال فرموده و گفته که رکان متوجه روضه پدر بزرگوار شد و بقول هند بنت اثاثه
تمثیل نمود که آن اینست **شعر** قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر
انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک لما غبت وانقلبوا بدرستی که روی نمود
بعد از تو اخبار و وقایع بسیار و اختلاط اقوال و امور شدیده پس شما اگر تو میبودی که
شاهد میفرمودی آنرا بسیار نمیشد خطب و کار باینجا نمیرسید بدرستی که نایافتیم من
ترا مانند نا یافتن زمین است باران بزرگ قطرات خود را و اختلال نمودند قوم تو
در امور دین مبین چون تو غایب شدی و باز گشتند براه اصلی خود احوال بر همنوا که
گذشته در محکمه قیامت حق تعالی حکم خود در میان خواهد فرمود و حق از باطل متمیز نمود و
چون بعضی از کفار از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد که و لله
غیب السموات والارض وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل
شیء قدیر ۝ و مر خدایرا دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی آنچه او داند و پس آنچه
پوشیده است از آن و شمار محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات و نیست کار قیامت
یعنی قیام آن روز با احیای موتی در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم یعنی گردانیدن او
از اعلای حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی
مر قیامت را باز نبود ساختن اموات را در و آسانتر است از آنکه شما دیدن بر هم زنید
بلکه آن نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن و رفع آن و ابقای قیامت
با احیای موتی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت بدرستی که
خدای تعالی بر همه چیز از بعث و حشر توانا است یعنی تواند احیای خلایق دفعة
چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس ابتدای ظهور ایشان خبر داد
تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود والله اخرجکم من بطون امهاتکم
لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون ۝
و خدای تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما نمیدانستید هیچ چیز را از جهت
منافع خود و دفع مضار از خود و داد مر شما را گوشها و چشمها و دلها یعنی ادوات دانش

بشما داد تا از خود جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها اشتراکات و مباینات که
میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید
و بنظر در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام
و کتاب که اسماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که ممیز آن دانستن است
شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت شاید شکر گوئید بر آن نعمتها که بشما انعام فرموده
أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان
تابه پرنده او رشگان برای پریدن در هوا میان ارض و سما نمیدارد در هوا ایشانرا
مگر خدای تع و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است و نه علاقه بر فوق دارد
و نه دعامه در تحت که نگاه دارد او را بدرستیکه در تسخیر طیر برای طیران نشانهاست
برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفعند بر آنچه تفکر میکنند در آنکه چون جناح
و بقالب مرغان بوضعی بیافرید که طیران میتوانند نمود و هوا را بر غلظی مخلوق ساخته
که در آن پریدن ایشان ممکن است و ایشانرا نگاه دارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس
ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان تفکر
یکساعت به از عبادت یکساله میرسانند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا
وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ
أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ۝ و خدای تعالی ساخت برای شما
از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت
در آن ساکن توانید بود و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانها چون قبه و خیمه
که از ادیم سازند سبک می باشد آنرا برداشتن و باخود بردن وقت سفر و رحلت شما
بوقت اقامت یعنی نزول در منازل و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه
میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و مویهای که بز را باشد رختها از پوشیدنی
و گستردنی و برخورداری از خرید و فروخت تا هنگامی که آنها برقرار باشد و از آن
نفع توان گرفت تا وقتی که زنده اند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ
أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ

لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۝ و خدای تعالی پیدا کرد برای راحت شما از آنچه بیافرید از درخت
و کوه و بناها سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه میبرید و خدای تعالی ساخت برای شما
از کوهها پوششها یعنی غارها و شکافها که در آن سکونت می توانید و کرد برای شما پیراهنها
یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته باز دارد از شما
ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفا باحدی الضدین با آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است
و دیگر ساخت برای شما از پیراهن چون زره و جوشن که آن نگاه میدارد شما را از سلاح
دشمنان یعنی از تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد تمام
میگرداند نعمت و نیکوئی خود را بر شما باشد که شما اسلام آورید یا انقیاد حکم او کنید
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ پس اگر رو گردانند و اعراض کنند از اسلام پس حرجی نیست
که بر تو رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان
زیان ندارد يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ میشناسند
مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست پس انکار میکنند
آنرا بپرستش غیر او یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یاد رود وقت یعنی میشناسند
و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و گویند نعمة الله نبوت حضرت
رسالت صلعم که بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند و در تفسیر اهل بیت
علیهم السلام ورود یافته که نعمة الله امامت ائمه معصومین است که بعض وصایا ایشانرا
دانستند و بعناد و حسد منکر شدند و مخالفت پیشه کردند و بر خود مقرر داشتند
بغیر حق و بیشتر ایشان کافرند آنها که در مقام محاربه بودند با ایشان کافرند و آنانکه
مخالف بودند فاسق که محاربوا علی کفرة و مخالفوه فسقه و بنا بر قول اول اکثر یا بمنزله
جمیع باشند یا بعضی که معرفت حاصل نکرده باشند بسبب نقصان عقل و تفریط در نظر
یا صبیان و کودکان بوده باشند وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ و بترسان ایشانرا از روزی که برانگیزیم
از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران اند پس دستوری ندهند
مر آنانرا که کافر شده اند در عذرخواهی یا رجوع بدنیا و نه ایشان مطالب شوند بازرضا
یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عملی کنید که خدای تع از شما خشنود گردد

زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و آورده اند که ایشان را دستوری اعتذار ندهند
و اگر عذر خواهند از ایشان نه پذیرند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ • و چون به بینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب
دوزخ را و در آرند ایشان را بدوزخ فریاد بر آرند و از مالك تخفیف عذاب طلبند
پس سبك کرده نشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی بازی ایشان را
مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا
هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ •
و چون به بینند آنانکه شرك آوردند انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریك
خدای میگفتند گویند مشرکان که ای پروردگار ما این گروه اند شرکای ما آنانکه
بودیم ما که ایشان را می پرستیدیم بیرون تو و فرمان ایشان میشنیدیم در کفر پس بیفگنند
بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تبارك و تعم بتان را گویا گرداند تا ز و د ایشان را جواب
و گویند بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را الفر موده بیم بپرستش خود با شما ما را
نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در بیان گویند که نصاری و یهود
و بنو مدلج عیسی و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ
باشند گویند خدایا ما اینها را می پرستیدیم با ما ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان
گویند که شما دروغ گوئید و حق تعم برین مطلع است ایشان شرمنده و مخزول گردند
و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ
عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ • و بیفگنند بخدای تعم در آن روز صلح را یعنی خواهند که
از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کدام
سود ندارد چون کار از دست رفت فریاد چه سود و گم گردد از ایشان یعنی باطل و
زایل شود آنچه بودند که دروغ بر می یافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان
چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ • آنانکه کافر شدند بخدای تعالی
و باز داشتند مردمان را از راه خدای تعالی علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی از تصدیق
بامامت و خلافت امیر المؤمنین بیافزائیم بریشان عذابی برای ضلال ایشان

و یکی

یکی برای اضلال دیگران وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ • و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزانیم در میان هر گروهی
گواهی بر گفتار و کردار ایشان از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری هم از ایشان مبعوث بود
بدیشان و بیاوریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان
گواهی دهی و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که پیغمبر صلعم گواه بود بر ائمه علیهم السلام
و ایشان بر مردمان و فرو فرستادیم بر تو قرآنرا بیانی روشن از همه چیزی از امور دین
بتفصیل و اجمال چه بیان آن محتاج الیه است از شرعیات در احکام منصوصه
ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت نبوی و الفاظ امامی و اجماع و آنچه در حکم
منصوص است مرجع آن نیز قرآنست چنانچه هشام بن سالم روایت کند از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود ما را که القا میکنیم بر شما اصول را و شما فروع آن را
استنباط میکنید و لهذا بسیاری از آیات قرآنی است که احکام کثیره از فروع بر آن
مترتب است چه ماخذ قرآن شد پس او بیان همه چیزها باشد و راه نمودن بحق
و بخشایش بر همه آگرید و بگروند و مژده کلی ببهشت مر اهل انقیاد را خاصه إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ • بدرستی که خدای تعم میفرماید براستی یعنی بتوسط
در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط میان تعطیل و تشریك و قایل شدن
باختیار که متوسط میان جبر و تفویض و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض
که متوسط میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسط
میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط میان جبن و تهور و میفرماید بنیکوئی
در طاعت با حسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان
ان تعبد الله کانك تراه خبر میدهد و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان را
و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند و باز میدارد از عمل زشت که افراط
در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن و از فعلی که انکار کنند
بر مباشر آن و اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل نفس و غضب اموال و از

ستمكاري يعني صفت شيطنت كه مقتضاي قوت وغلبت است مانند استعلا و
استيلا بر بني نوع وتحقير وتكبر بر ايشان پند ميدهد خداي تعالي شما را بامر ونهي تا
شايد كه شما پند گيريد اين آيتي است جامع اعمال حسنه وقبيحه ودر روايت است كه
هيچ خير وخوبي نيست الا كه مندرج است در اقسام مامورات او وهيچ شر وبدي نيست
الا كه اندراج دارد در منهيات او واز جهت آنكه موعظه ايست جامع جميع خطبا
در روز جمعه ودر آخر هر خطبه ميخوانند واين آيت سبب اسلام بسياري از اهل
شرك شد وعلما را در بيان اين مامورات ومنهيات سخن بسيار است گويند
عدل كلمه شهادت است يا خلع انداد ويا طاعت در سر وجهر يا انصاف يا اداي فرايض
يا توسيه در حقوق يا حكم بحق واحسان بذل وانعام است يا عفو از جرايم يا صبر
بر امر ونهي يا اداي نوافل يا نيكي نمودن در عوض بدي يا اخلاص در عمل يا مشاهده
در عبادت يا ايثار بر غير يا دوست داشتن براي ديگران آنچه براي خود دوست ميدارد
ونخواستن آنچه براي خود كاره باشد وايتاء ذي القربي صله رحم است ونيكوئي
كردن با ايشان بدانچه فاضل باشد از معيشت او واگر در وي نيست وفضل عيشي ندارد
ياري دهد ايشان را در مهمات ايشان بتن خود واگر ضعيف وعاجز است وآن نيز نميتواند
بدود عا كند در باره ايشان وفحشا زناست يا آنچه پوشيده كند از عملهاي زشت
يا بخل يا استهانت شريعت يا افراط در گناه يا آنچه در شرع حدي بران مترتب
يا مخالفت ميان قول وفعل ومنكر شركست يا آنچه عقل آنرا منكر داند يا آنكه در شرع
وجهي نداشته باشد يا هر چه بران وعيدي من عند الله مقرر بوده يا آنچه خدا را
بخشم آرد يا اصرار بر گناه وبغي ظلم است يا كبر وتعظم وتطاول يا سعي تا تجسس عيوب
مردمان يا غيبت ايشان يا طعن بر مومنان يا تجاوز از حق يا باطل آورده اند كه استقامت دارد
ملك به چهار ماموربه است واضطراب آن به چهار منهي عنه وهر كه ازينها ملازم نتيجه
لزم عدل ظفر ونصرت ونتيجه احسان ثنا ومدحت وفايده صله رحم انس والفت
اما نتيجه فحشا فساد دين ودنياست ولزم منكر برانگيختن اعدا وحاصل بغي محروم
ماندن از منتها علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير آورده كه عدل كلمه توحيد است و
احسان امير المومنين عم وايتاء ذي القربي محبت اهل البيت عليهم السلام ونهي از فحشا

ومنكر وبغي معاندان ومنكران ستمكاران زمان وي بودند كه با وي در مقام مجادله
ومعارضه ومخالفت ومحاربه بودند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا
الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
ووفا كنيد به پيمان خداي تعالي چون عهد بسته ايد عهد الست يا عهودي كه ميان مردم معهود
ميباشد يا عهدي كه بحضرت رسالت صلي الله عليه وآله بسته ايد علي بن ابراهيم رحمه الله
نقل ميكند از ابي عبد الله عليه السلام كه اين آيت در ولايت امير المومنين صلوات الله
عليه نازل شده در وقتي كه آنحضرت بفرموده حق جل وعلا در غدير خم امامت وخلافت
وولايت تفويض امير المومنين فرمود بر وجهي كه سمت ذكر يافت وفرمود كه اين از جانب
خداي تعالي است وآنكه او امير مومنانست وامام متقيان وپيشواي معروفان در قيامت
بر صراط خواهد بود كه دوستان خود را ببهشت فرستد ودشمنان خود را بدوزخ
همه اين را از آنحضرت قبول كردند كه از جانب خداست وبران عهد وپيمان بستند وآيت
كه حضرت حق ميفرمايد كه بعهد وفا كنيد وشكسته مسوگند ها را يعني پيمانها را بعد از استواري
آنها بسوگند وحال آنكه ساخته ايد حضرت حق جل وعلا را بر پيمانهاي خود گواه بدرستي
كه خداي تعالي ميداند آنچه ميكنيد از نقض عهد وسوگند وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ
غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى
مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
ومباشيد مانند آن زني كه بشكافت وباز كشاد ريسمان رشته خود را پس از قوت
يعني استحكام آن وشدت تتابع آن وكردانيد آنرا رشتهاي تاب باز داده يعني رشتها را
بعد از آنكه تاب داده بود يعني محكم وقوي ساخته باشند باز ميبافند وضايع كردانيدند آن
آورده اند كه در حرم زني بود ريطه نام بنت سعد بن تيم قرشيه كه ملقب بود بحمقا
با خرقا ولوا كنيزكان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود ميرشت وكنيزكان
رشتن ميفرمود وبعد از نصف النهار ميگفت تا از هم رشتهاي رشته تاب باز ميدادند
تا خراب وضايع ميشد پيوسته عادت اين بودي حق تعالي تشبيه ميفرمايد شكستن عهد
به باز كردن رشتن ميفرمايد كه چنانچه آن زن حمقا رشتن تاب داده خود را ضايع ميكند
مردم عاقل بايد كه سر رشته عهد خود را بر انگشت نقض باز نكنند يا بحكم وأوفوا بعهدي

أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ خدای وفا نمایند والاشاره آن زن عمل الوضائع باشد و حق تعم باو برحمت باز کرد
چه کفته اند که نکاه دار سر رشته تا نکه دارد بکیرید عهد و سوکند خود را خیانت و
غروری و مکر در میان شما بسبب آنکه باشد کروهی یعنی کفار ایشان بزیادت از کروهی دیکر
از عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که و بتر از مسلمانان بیشتر و مالدار ترا
وافزون دید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید جز این نیست که خدای تعم می آزماید
شما را بوفای عهد مردمان تا معلوم شود که کدام چنک اعتصام در حبل وفا میزنند
و بعهد خدای تعم و بیعت حضرت پیغمبر صم که در غدیر خم فرمود که با امیر المؤمنین کردند
و غیر آن که وفا میکنند و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز آنچه هستید که در آن
اختلاف میکنید در رستاخیز بعث و جزا و دیکر چیزها وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ و اکر خواستی
خدای تعم بطریق الجاء هر آینه کردانیدی شما را یک کروه متفق بر اسلام و لکن فرو میکذارد
هر کرا میخواهد بسبب عصیان او و راه مینماید بتوفیق هر کرا اراده کند بجهت فرمان و هر آینه
سوال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل میکردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ
دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ و فرا مکیرید سوکندان خود را عذر و مکر میان یکدیکر که بلغزد
و قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و بچشید اندوه و رنج در دنیا بسبب آنچه
باز ایستید از راه خدای تعم یعنی از وفا بعهد و مر شما راست در آخرت عذابی بزرک
وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝
و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای تعم و بیعت پیغمبر او را بهای اندک یعنی بجزوی
چیزی از حطام محقر دنیا بدرستی که آنچه نزدیک خدای تعم است برای وفا داران
از نعیم دنیا و ثواب آخرت آن بهتر است مر شما را از آنچه منظور داشته اید از جاه دنیا
و استیلای بی موقع اکر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ
الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه نزدیک شماست از اعراض و اغراض
دنیویه سپری شود و منقضی کردد و آنچه نزدیک خدای است از جزای رحمت باقیست
و بجای انقراض و هر آینه جزا دهیم آنان که صبر کردند بر فقر و فاقه و بار مشقت تکالیف

بار عهد

بار عهد و پیمان خود بار جفا و آزار معاندان و مخالفان چنانچه امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که بعد از نقض عهد جماعت صبر و تحمل اختیار فرمود بر وجهی که در خطبه شقشقیه
مذکور است که آنحضرت فرمود بعد از مخالفت و شکستن عهد غدیر خم من در میان دو امر
اندیشه نمودم که بی یاری پروردکار بی امداد اعوان و انصار حمله کنم و مهم را از پیش برم و
یا صبر پیشه کنم در ظلمتنای که راه بیرون شد نبود که در آن پیر و کبیر پیر هرم و شخص خرد
و از آن صغیر به پیری کشیده و مومن تعب و محنت میدید تا بجزای آلهی واصل شد پس دیدم
از پس دو صبر الیق و انسب است اکرچه از نهایت غم خار در دیده میخلید و راه حلق میکرفت
چه مرد صبر بسیار است چنانچه میفرماید حق جل و علا که مزد ایشان نعیم بهشت است
یا ثواب مضاعف بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل مینمودند و بمرتبه
مقابله معلوم است که باداشت عهد شکنان و معاندان چه خواهد بود که اختیار کردند
دنیا را بر آخرت مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن و او
مومن باشد چه عملی نا با ایمان نبود استحقاق ثواب نبود پس هر آینه زندکانی دهیمش
در دنیا بزندکانی خوش یعنی بروزی حلال و بوی الذا فی دار پرتا ماکل و ملابس او بالا بود
و کفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت با عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و کویند
و کویند حیوة طیبه کسیراست که چهار صفت دارد شناخت و صدق مقام با خدای
و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوای خدای و در نهج البلاغه مذکور است
که از امیر المومنین علیه الصلوة و السلام از حیوة طیبه سوال کردند فرمود که سلک قناعت
که استغناست بالله از ماسوی الله و دهیم ایشان را مزد ایشان بنیکوترین کاری که کرده اند
فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ پس چون خواهی که بخوانی
قرآن را پس پناه جوی از دیو رانده یعنی بکو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم حقیقه خطاب
مر پیغمبر راست صلی الله علیه و آله و غیر او در دو داخلت بدلیل آنچه در کنز العرفان
روایت میکند از عبدالله مسعود که او کفت من قرائت میکردم بر رسول الله صلعم کفتم
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنحضرت فرمودند که ای پسر ام عبد بکو
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اینچنین جبرئیل عم قرائت کرده مرا از قلم و از لوح محفوظ

و این موافق لفظ قرآنست اکثر علما برآنند که این امر از برای استحبابست و نقل کرده اند
از بعض علمای امامیه وجوب او ولیکن اول اقوی است بجهت اصالت برائت و بجهت
قول اکثر و مستحبست اسرار باو در رکعت اول از نماز خواه جهریه بود و خواه اخفاتیه
و عامه برآنند که مستحبست در هر رکعتی که حکم مرتب بر شرط مکرر میشود بتکرر شرط
و جواب گویند که لفظ قرآن از برای جنس است پس آن حکم یکبار در کار دارد پس در رکعت اولی
یک استعاذه و بجهت آنکه فعل پیغمبر صلعم اینچنین بوده و اگر ترک کرد آنرا عمداً یا
تدارک آن نکند در رکعت دوم بجهت فوت محل إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ بدرستیکه نیست مر ابلیس را تسلط و غلبه بر آنانکه
گرویده اند در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابلیس زایل نمیتواند کرد از مؤمنان
صادق ولایت و امامت ائمه معصومین علیهم السلام چه ایشان پناه میجویند
و به پروردگار خود در دفع وساوس او توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ
يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ۝ جز این نیست که تسلط او بر آنانست که او را
دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و آنانکه بسبب شیطان شرک آرندگان اند
بخدای تعالی آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد صلعم یاران
سخریه میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید و روزی دیگر از آن نهی مینماید حاشا
که عیاذاً بالله که او افترا میکند بر خدای تعالی و از تلقاء نفس خود سخن میگوید آیه
که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و چون بدل کنیم آیتی ناسخ بجای آیتی منسوخ و خدای تعالی
داناترست بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت گویند کافران جز این
که تو افترا کننده بر خدای تعالی و از خود سخن میگوئی نه چنین است که میگویند بلکه
بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ
بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ۝ بگو ایشانرا که فرود آورد
او را یعنی قرآنرا روح پاکیزه که جبرئیل است ع از پروردگار تو براستی تا ثبات دهد
آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد بآنکه این کلام حق است یعنی
چون راسخ داشتند و رعایت صلاح حکمت و تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود

و دیگر نزول قرآن برای هدایت و بشارتست مر اهل انقیاد را در خبرست که
غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که خبر گفتندی و گویند دو غلام بودند خیر و یسار که
شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودندی و پیوسته توریة و انجیل خواندندی
چون حضرت رسالت صلعم بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان نمودی و گفته اند
مراد حویطب بن عبد العزی را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب که مسلمان شده بود و بعضی
سلمان فارسی را گفته اند رضوان الله علیه شبها پیش آنحضرت آمدی و قرآن تعلیم گرفتی
قریش گفتند محمد صلعم ازین غلام یا سلمان کلام می‌آموزد و با ما میگوید آیت آمد که
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ
وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۝ و هر آینه ما میدانیم آنرا که ایشان میگویند جز این نیست
که او را می‌آموزاند بشری یعنی جبر یا عایش و غیر او زبان آنکه تعلیم را باو میگردانند
یعنی گمان میبرند که معلم ویست عجمی است یعنی فصاحت ندارد و این قرآن زبان عربی
روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت در انشای عربیات بمثل آن عاجزید
پس دعوی آنکه می‌آموزاند او را عجمی شکسته زبان بدون بلاغت و فصاحت ظاهر
البطلان است إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
بدرستی آنانکه نمی‌گروند بآیتهای کتاب خدای تعالی و تصدیق نمیکنند که من عند الله است
راه نمینماید خدای تعالی ایشانرا بنجات یا بجنات و مر ایشانراست عذابی دردناک بجهت
کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه مفتری ایشانند
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۝
جز این نیست که برمی‌بافند دروغ را آنانکه نمیگروند بآیات خدای تعالی یعنی قرآن و میگویند
برباقته محمدست صلعم و آن مفتریان ایشانند دروغگویان که میگویند يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ
و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت
پیغمبر صلعم با کمه باطله ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه که حمایت نداشتند چون
بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند و ایشانرا در رجوع
اکراه کردند آنجماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند
تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی‌طاقتی و ضعف بدن که

تحمل ابذا بدات کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلعم رسید
که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرموده اند چنین نیست
از سر تا قدم عمار پر از ایمانست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان
در باطن او چنان متمکن شده که بگفت و گوی هرزه گویی تفاوت کند و عمار گریان
بجناب نبوت مآب آمد و آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود
که ترا چیست اگر باز کردند تو با کراه باز کرد بدیشان همان کلمه و حق سبحانه و تعالی
این آیت فرستاد که مَن كَفَرَ بِاللّٰهِ مِن بَعدِ إيمانِهِ إِلّا مَن أُكرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإِيمانِ
وَلٰكِن مَن شَرَحَ بِالكُفرِ صَدرًا فَعَلَيهِم غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُم عَذابٌ عَظيمٌ ٥
هر که کافر شود بخدای تعم پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس
و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد مگر کسی که اکراه کرده شود و دل او آرمیده باشد
با ایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رضی الله عنه و لیکن هر کس که بگشاید بکفر
سینه را یعنی آنها که بکفر خوش بر آیند و بر آن اعتقاد کنند پس بر ایشانست خشمی از خدا
و مر ایشانراست عذابی بزرگ بهیچ گناه بزرگ که ارتداد است ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ استَحَبُّوا
الحَياةَ الدُّنيا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللّٰهَ لا يَهدِي القَومَ الكافِرينَ ٥ آن عذاب
عظیم مر ایشانرا ابیت آنست که ایشان دوست داشتند و اختیار کردند باختیار زندگانی
دنیا را بر نعیم آخرت و دیگر جهت آنست که خدای تعم نمیخواهد که راه نماید کروه کافرا
یعنی مرتد از ابسوی بهشت أُولٰئِكَ الَّذينَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلوبِهِم وَسَمعِهِم وَأَبصارِهِم
وَأُولٰئِكَ هُمُ الغافِلونَ ٥ آنگروه آنانند که بمهر خذلان نهاد خدای تعم بسبب عصیان
بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و بر
دیدهای ایشان تا آثار قدرت ندیدند و آنگروه ایشانند غافلان و بیخبران لا جَرَمَ
أَنَّهُم فِي الآخِرَةِ هُمُ الخاسِرونَ ٥ آنگروه آنانند حقا که در آن هیچ شك نیست که ایشان
در آن سرای دیگر ایشانند زیانکاران چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا
سودی بدست نیاورده و مفلس در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت نخواهد
نخواهد بود ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذينَ هاجَروا مِن بَعدِ ما فُتِنوا ثُمَّ جاهَدوا وَصَبَروا
إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعدِها لَغَفورٌ رَحيمٌ ٥ پس بدرستی که پروردگار تو مرایشانرا از آنکه هجرت کردند

بجوع

بسوی مدینه از پس عذاب که کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته چون عمار
و غیر آن پس جهاد کردند و شکیبایی نمودند بر جهاد بدرستی که پروردگار تو از پس هجرت
و جهاد و صبر هر اینه آمرزنده است و عفو کننده و در گذرنده از سر گناهان گذشته
ایشان مهربانست توفیق طاعت دهد در زمان آینده و ثبات بر جهاد چنانچه عمار را
میسر شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده در شان عمار که او پوست میان هر دو چشم
من است که کمال قربت و گروه باغیه او را بقتل آورند و آن گروه بشفاعت من فایز
نشوند در روز قیامت و او در پیش بود و جهاد بود که در صفین در رکاب امیر المؤمنین ع
گروه معاویه غاویه باغیه او را شربت شهادت چشانیدند رحمة الله علیه
يَومَ تَأتي كُلُّ نَفسٍ تُجادِلُ عَن نَفسِها وَتُوَفّىٰ كُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت وَهُم لا يُظلَمونَ ٥
یاد کن روز را که آید هر نفسی یعنی هر انسانی جدا کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود
مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی
سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی و تمام داده شود هر نفسی را
جزای آنچه کرده است و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَريَةً
كانَت آمِنَةً مُطمَئِنَّةً يَأتيها رِزقُها رَغَدًا مِن كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَت بِأَنعُمِ اللّٰهِ فَأَذاقَهَا
اللّٰهُ لِباسَ الجوعِ وَالخَوفِ بِما كانوا يَصنَعونَ ٥ و بیان کرد خدای تعم مثلی دیهی را
که بود ایمن از تزول قیاصره و قصد جبابره آرمیده و اهل آن دیه آسوده می آید بدان
روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان فراخ و بسیار از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب ایشان
پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند بنعمتهای خدای تعالی و شکر نگزاردند پس
بچشانید خدای تعم اهل آنرا پوشش گرسنگی و ترس بآنچه بودند که کردند از عملهای بد
استعاره کرده است ذوق را برای ادراك ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گرفته
و پوشیده یعنی خوف و جوع چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که
بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضوان الله علیهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است
که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بنعمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کافر شدند خدای تعم مبدل کرد آن فراخی ایشان را
بقحط تا هفت سال بجدب و خشك سالی مانده از غلبه جوع مردار میخوردند و خون

بجا آشامیدند و آن بدعای حضرت بود که بر ایشان دعا کرد و دیگر اعنی ایشان را بر که
بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام
ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ
مِنْهُمْ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ و بدرستی که آمد بدیشان پیغمبری از ایشان
یعنی حضرت محمد صلعم پس تکذیب کردند او را پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط
و ترس و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که
قریش کسی را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کرده‌اند
گناه کودکان و زنان چیست که از قحط بمردن نزدیک رسیده اند حضرت دستوری داد
تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ پس بخورید ای زنان و کودکان مکه از آنچه
روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستاده کان پیغمبر بی شبهه و پاک گویند خطاب
با مؤمنانست ایشان را امیفرماید که حلال خورید و سپاس داری کنید نعمت خدا را
اگر هستید که خدا را می‌پرستید باو زبان میبرید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ
وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
جز این نیست که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان و گوشت خوک و آنچه
از وی توان خورد و غیر آن و آنچه آواز برآورده شود از برای غیر خدای یا آن در وقت
یعنی نام بتان بکشند پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات
نه طالب لذت نه خورند بالای سیری یا خروج کننده بر امام و نه قطاع الطریق
پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت وَلَا
تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و نگوئید برای آنچیز که وصف میکند زبانهای شما دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما
گذرد از دروغ میگوئید یعنی مجرد وصف زبان خود میگوئید و آن دروغ که گفتند
آنکه گفتند این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلالست بر مردان ما
و این حرامست یعنی همان که مذکور شد ناروا است بر زنان ما میگوئید که این حلال

و این حرامست تا افترا کنید بر خدای تعالی دروغ را و گویند خدای ما را بدین فرموده
بدرستی که آنانکه میبندند بر خدای تعالی دروغ را رستگاری نیابند از عذاب قیامت
آنچه برای آن افترا میکنند برخورداری اندکست زود منقطع گردد در دنیا و
مر ایشان راست عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت هر که آنچه خدای تعالی حلال کرده
حرام داند یا بعکس در این حکم داخلست وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و بر آنانکه بر دین
یهودیت در آمدند حرام کردیم آنچه خواندیم بتو پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ الآیة و ستم نکردیم بر ایشان
بتحریم آن و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت
شدند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانکه گناه کردند
بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور پس بازگشتند بخدای تعالی پس از آن عمل بد
و بصلاح آوردند کار خود را بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده است
مر آن گناه را بسبب توبه مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً
قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل و پدر اسمعیل است صلوات الرحمن علیهما
بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل و عبادات بود که یافت نشدی مجموع آن الا
متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد چه او
رئیس موحدین و قدوه محققین بوده که بتنهائی با وفور مشرکین معارضه کرده و
بحجج دافعه مذاهب باطله ایشان را ناچیز کردانید گویند پیش از القای وی در آتش
بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بوده فرمانبردار مر خدا را
و قائم بامر او و مایل از همه ادیان باطله بدین حق و نبود از شرک آرندگان چنانچه
زعم قریش است و بود سپاس دارنده مر نعمتهای خدا را برگزید خدای تعالی او را بنبوت
و راه نمود او را بدعوت بخدای تعالی براهی راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و دادیم او را در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است

باولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر و ثنا گویند
یا عمر طویل در صحت و طاعت یا آنکه سید المرسلین و الائمة المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین از نسل پاکیزه او بیند یا آنکه صلوات بر و مقرون بصلوات
محمد و آل کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بدینه
که ابراهیم عم در آن سرای از شایستگان است مر درجات عالیه را ثم اوحینا
الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین ۞ پس وحی کردیم بتو
بتو آنکه پیروی کن در توحید ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع
او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا او را پدر دلائل یکی بعد از یکی
و مجادله بالحکم کرد بعد فهم او دعوت میشود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده است
که اتباع سلوک سبیل متوجه است بر اتباع آنحضرت مر ابراهیم را بسبب آن بود که
بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم اکرم الاولین و الآخرین
علی الله مقررست که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت
از مجموع اصفیا اجزل و اشمل و بود ابراهیم از جمله شرکاء آن نیکان تعریض کفار
قریش است که میگفتند که ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی
امر کرد موسی را عم که بنی اسرائیل را بگو که تا روز جمعه از اشتغال بمهمات برطرف شده
پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی
نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم
که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند
که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز آغاز آفریدن عالم کرده خداوند تعالی بنابر شآمت
نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدیدی
عظیم فرمود چنانچه میفرماید انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه و ان
ربک لیحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون ۞ جز این نیست که نهاده شد
تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت بر آنانکه اختلاف کردند در و تعظیم سبت آن بود
که در وی کسب نکنند و به هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق
جل و علا ننمایند و این تکلیف شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی

علی نبینا

علی نبینا و علیه السلام یکی را دید که روز شنبه متاعی برداشته بجای میبرد بفرمود
تا گردنش بزدند و نعش او را در محلی بیفکندند کرکسان مردار خوار چهل روز اجزای او را
میخوردند بدین سبب که پروردگار تو مر اینه حکم خواهد کرد میان ایشان روز رستخیز
در آنچیزی که بودند که از سرکشی و جهل در آن اختلاف میکردند یعنی در روز معین
برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند
که خدای تعالی عبادت روز جمعه را نوشته بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف
نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و للیهود و للنصاری بعد غد
پس جمعه از آن این امت باشد و شنبه از آن یهود و یکشنبه از آن نصاری ادع الی
سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم
بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین ۞ بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود
بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت کند و شبهه را زایل گرداند و به پندی نیکو که خطابات
مقنعه و حکایات نافعه است و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بر اهمی که آن
نیکوترست یعنی برفق و مدارا و خوشخویی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای
دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان
در کنز العرفان آورده که در آیت کریمه اشارتست بوجوب دعوت کفار بدین اسلام
اولا قبل از محاربه و مراد بحکمت کتاب الله است و موعظه حسنه وصف دوم آنست و جدال
دلیل عقل است و تحقیق این آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دعوت میکند
مردم را برقدر استعداد ایشان چنانچه فرموده که معاشر انبیائیم تکلم میکنیم مردمان را مگر
برقدر عقول ایشان و مردم سه قسم اند چه مخاطب اینست که یا قدرت دارد بر ادراک
مطلوب ببرهان یا ندارد دوم را آنست که او را قوت جدال و مبالغه هست یا نه پس غایت
نبی و آنکه قائم مقام او است در هدایت خلق با فرقه اولی اقامت برهانست و ایقاع تصدیق
جازم در اذهان ایشان و غایت او با فرقه ثانیه الزام است تا التزام نمایند ایشان بآنچه
مامورند بآن و غایت او با فرقه ثالثه ایقاع مقدمات اقناعیه است در اذهان ایشان
تا منقاد گردند مر حق را بجهت قصور ایشان از رتبه برهان و جدال پس حکمت اشارتست
ببرهان و موعظه حسنه اشارتست بخطابت و جادلهم ایمایست بعلم جدل و تقدیم فرمود

خطاب را بر وجه لزوم کرد تا اشعار کند بآن که آن حضرت با آنکه او مفید زینت نبوت
و این زینت از زینت بقبول و انقیاد عباد نه آنکه بر وجه سفاهت و غلظت بود و از زینت
حقایق و تعلیم کمال دعوت سید انام علیه و آله افضل الصلوة و التسلیم و شمول آن مر طوایف
خاص و عام را معلوم و مفهوم میگردد بدرستی که پروردگار تو او داناتر باآنکس که
گمراه شد از راه حق که اسلام است و او داناتر است براه یافتگان و بر تو که محمدی جز
و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در روز
عم خود سید الشهدا حمزه را رضوان الله علیه مثله کرده دید بغایت محزون گشت
که اگر خدای ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه و
آیت فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ
و اگر عقوبت کنید بمثل آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند
شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید
هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر بجهت ثنای
خدای تعالی بر ایشان به آنکه صابرانند آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک
عقوبت فرمود وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ
مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و شکیبائی نما در اجر
روز احد تو برسید و نیست شکیبائی تو مگر بتوفیق و عون خداوند تبارک و تعالی
و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو و مباش در تنگدلی
از آنچه میسگالند از بدی بدرستی که خدای تبارک و تعالی بنصرت و اعانت با آنان
که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت و با آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان
و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت
بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است روایت از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بخواند سوره نحل را حساب نفرماید خدای تعالی آنچه
بوی انعام فرموده در دار دنیا پس اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب که آنرا تلاوت
میکرده قاری آن مر او را باشد از اجر و ثواب مانند آنکه وفات یافته باشد
و نیکو کرده اند سورة بني اسرائيل مكية بود و هي مائة و احدى عشر آية وصیت را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا
مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ پاک و بی عیب آنراست که بجهت کرامت ببرد بنده خود را که محمد است صلعم
شبی یعنی بعضی از شب از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی که در مکه
و حرم او همه مسجدند بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس آن مسجدی که
برکت کردیم بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا
ساختیم و هم برکت دنیا که محفوظ کرده ایم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی
معیشت و از رای آن بردیم بنده خاص خود را محمد را صلی الله علیه و آله بردیم تا بنمائیم او را از دلایل قدرت
که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله
علیهم دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت
علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی عبد الله ع روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که در حالی که در شب معراج ملکی دیدم از ملایکه که نشسته است و جمیع دنیا
در میان دو زانوی خود گرفته و بدست او لوحی است از نور که در و نظر میکند و اصلا
بیمین و شمال متوجه نمیشود از جبرئیل پرسیدم که این چه ملک است فرمود که ملک الموت
که قبض ارواح بوی متعلق است گفتم مرا بنزدیک وی بر چون نزدیک وی رفتم بروی
سلام کردم جواب داد جبرئیل او را از من پرسید گفت این محمد است که نبی رحمت است که
حق سبحانه و تعالی به پیغمبری فرستاده بر بندگان خود بمن تحیات و مرحبا گفت و گفت بشارت
ترا که من همه خیری در امت تو میبینم گفتم الحمد لله المنان
ذی النعم علی عباده و ذلک من فضل ربی و رحمته علی و دیگر فرشته دیدم که نیمه او از آتش
و نیمه دیگر از برف نه برف آتش را میکشت و نه آتش برف را میگداخت گفتم سبحان آنکه
که الفت داده میان آتش و برف الفت دهد میان دلهای مومنان گفتم این چه فرشته
جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را موکل کرده است در اکناف آسمان و در اطراف زمین از آن روز
که مخلوق شده بدعا و استغفار برای مومنان اهل زمین میکند و دیگر عجایب را ملاحظه
فرموده اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف
کرده اند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است

از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است
و عروج بر آسمانها و وصول برتبهٔ قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب بتواتر است
ثابت گشته و تفصیل آن نیز علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر ذکر فرموده نقل از ابی عبد الله
و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و معتقد اکثر اهل ایمان آنست که عروج
آنحضرت بجسد و روح بوده و در بیداری بوده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را
مانع دانند از اخس ارباب بدعت اند و منکر قدرت با وجود آنکه سرعت فلک اعظم را
دانسته باشند اند که در یکچشم زدن آفتاب چه مقدار حرکت میکند که نزدیکست
که بمجد احصا توان آورد و در کلام مبرهن شده که اجسام متساوی اند در قبول اعراض
و حق سبحانه و تعالی قادرست بر همه ممکنات پس قادر باشد که خلق کند مثل این حرکت
سریعه را در بدن نبی صلی الله علیه و آله چنانچه گفته اند محمد را چو جان
تن بود و تن جان ، سوی معراج شد با این و با آن ، و نجوما نعم آن نیست جز تعجب
از لوازم معجزاتست و از ابی عبد الله ع روایتست که ملخص آن اینست که در آن شب
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با فوجی از ملایکه علیهم السلام آمدند آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی
بمسجد الحرام بردند و براق را حاضر ساختند یکی لجام او را گرفته و دیگری رکاب و دیگری جامه
ثوب مبارک را پست کرد بدان سوار کرده با اندک زمانی به بیت المقدس رسانیدند
و در انجا انبیا و ملایکه را دید و ایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد بر براق و در آسمان اول
آدم را دید و در دوم عیسی و یحیی را علیهما السلام و در سیوم یوسف را علیه السلام
و در چهارم ادریس علیه السلام و در پنجم هرون علیه السلام و در ششم موسی علیه السلام
و در هفتم ابراهیم صلوات الرحمن علیه و بر ایشان سلام کرد و جواب بر سبیل اکرام شنید
و در سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر مبارک وی در آمد
و جبرئیل نزدیک حجابی نوافقت وی باز ماند و گفت لو دنوت انملة لاحترقت
بیت : اگر یک سر موی برتر پرم ، فروغ تجلی بسوزد پرم ، و از انجا بوسیله شخصی که متشابه بود
بامیر المؤمنین علیه السلام و الصلوة حجاب نور و ظلمت را قطع فرموده بمحلی رسید که براق
از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید هزار نوبت از حضرت عزت
جل جلاله و عظم شانه ادن منی شنیده و در هر نوبت آنحضرت را نزدیکتر دست داد

تا قدم

تا قدم مبارک برسر بر دنی نهاد و از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان
قاب قوسین او ادنی که نهایت قربست در آمد پس از فاوحی الی عبده ما اوحی استماع
فرموده و ثنا حضرت الهی بکلمات با برکات التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجای
آورده باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت بلهجه شریفه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه تا وحشت روی نکار نکند بران بیار برده و در تشریف این سلام امت خالصه
خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و در حین مراجعت
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر مبارک آنحضرت در آوردند و هدیه
نماز امت هر چه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمده و متوجه مکه شده کاروان
قریش را بدید و مدت این سفر مسرت اثر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بوده آورده اند که
چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرموده مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد
عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر مبارک وی شد هر چه
از هر چه می پرسیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند تصریح بایشان گفت
و اول انکه بردن به بیت المقدس پرسیدند و از انجا بعالم بالا حکمت درین آن باشد
این تصدیق قربست با دیگر حکمتها و آنکه مرد توفیق رفیق طریق بود در تصدیق او قرود
و آنکه نبود مبجان در مقام تکذیب و انکار بود القصه چون حق سبحانه و تعالی آنحضرت را
بمعراج برده آیتهای ملک و ملکوت را دید و تصدیق معجزه و تکذیب منکر ظاهر گردید
بدرستی که خدای تع شنواست سخنان کفار را در تکذیب و بینا باحوال مومنان در تصدیق
و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مبصر و مسمع است یعنی شنواننده محمد را صلی الله علیه و آله کلام خود
و نموده او را آیات قدرت بر دوام قدرت خود و بعضی ضمیر را عاید با آنحضرت دارند یعنی
بدرستی که شنوا بود هر آنچیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود هر آنچیز را که بوی نمودند
وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا
ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ، و دادیم موسی را علیه السلام تورات
و ساختیم کتاب با موسی را راه نماینده مر بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند علیه السلام و گفتیم
مر ایشانرا آنکه فرا مگیرید بغیر از من پروردگاری که مهم خود را بوی گذارید ذریت آنکسانرا که
برداشتیم او را در کشتی با نوح مراد سام است که ابراهیم ع که جد بنی اسرائیل است از نسل

او بود

یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتم یاد کنید و شکر آن گویید بدرستی
که نوح علیه السلام بود بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام
و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب مر ذریت را با اقتدای به پدر در شکر
نعمت الهی جل جلاله که موجب مزیدست لئن شکرتم لازیدنکم و بعضی گویند که ضمیر انه
راجع بموسی است علیه السلام وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم بسوی بنی اسرائیل
در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما هر اینه افساد کنید و تباهی از شما پدید آید
در زمین شام دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و ناشنیدن سخن او
ارمیا با قتل شعیا که پیغمبر ایشان بودند و افساد ثانی قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک
عیسی علیه السلام و حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر داد که هر دو بار افساد خواهید کرد
و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود
با آفریدگار من فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ۝ پس چون بیاید وعده عقاب افساد اول
ازان برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بندگانی که مر ما را هستند اصحاب قوت سخت از اصحاب
مدح جمهور اند به بختنصرست که عامل لهراسب بود بر بابل و جنود او و بقولی اصح گفته اند
جالوت جزری بود با سنجاریب از اهل نینوی یا بختنصر عمالقه بوصف آنها شکوید
که خداوندان کارزار سخت دمیاطی گفته که مهیب باشند آوازهای ایشان چون رعد
و چشمهای ایشان چون برق پس در آیند میان سرایهای شما برای قتل و غارت و اسر
و هست این حکم وعده کرده شده یعنی لابدست از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝ پس باز گردانیم برای شما
دولت را تا غلبه کنید بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مقهور و مغلوب ساختند
ایشان آورده اند که چون کشتاسب بن لهراسب ملک را به بهمن ابن اسفندیار گذاشت
که نبیره او بود و او که وارث ملک شد شفقت پیدا کرد بر بنی اسرائیل و تمام اسیران ایشان را
باز پس فرستاد بشام و ملک گردانید دانیال را بر ایشان و ایشان مستولی شدند اتباع
بختنصر را استیصال ساختند و داود علیه السلام را بر جالوت مسلط ساخت و او را بقتل

٤٧٧

حق سبحانه و تعالی خبر داد که شما بعد از مغلوب شدن غالب خواهید شد باز مدد کرده و مدد
دهیم شما را بمالها از هر نوع و به پسران و فرزندان و سازیم شما را بیشتر از پیشتر از روی عدد
یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت
کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ۝
اگر نیکویی کنید بعد ازین اقبال و دولت نیکویی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن
بشما رسد و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را باشد و ذکر لام بجای علی از برای
ازدواج است و در بعضی تفاسیر از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرموده
که هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت را خوانده اند یعنی
هر چه کسی میکند با خود میکند پس چون بیاید وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم
و بین الافسادین دویست و ده سال بود حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون وعده نوبت
ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را یعنی اططلوس رومی و قوم او را بر انگیزیم تا آن فرستادگان
و بر انگیختگان بد سازند قوم رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر چهره شما پدید کنند
و تا در آیند به بیت المقدس چنانچه در آمدند در وی در اول یعنی چنانچه نوبت اول
قوم بختنصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططلوس نیز در آیند و تا هلاک کنند
و نیست کنند آنچه غالب شوند بر آن هلاک کردنی در زمین قصه خلاف بسیار است و مفسری
نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آنست که چون سلطنت بنی اسرائیل از داود
بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال و اعرج بود و
ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته و متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب ملک
موصل بیامد و سنعاقبا و پادشاه اذربیجان رسید و هر دو قلاش شهر بیت المقدس نموده
با یکدیگر محاربت آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و در برابری مبارزت
از هر صنف خاصمت بموج در آمد عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر
از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل در آمد دیگر باره پادشاه روم
و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کار تیغ زن نیزه گذار بر در بیت المقدس
جمع شدند و چون رتبت سلطنت شرکت برنتابد بایشان نیز آغاز نزاع کردند و بلشکر آرایی

ونیز دا زمانی قیام واهتمام نمودند بنی اسرائیل دعاء اللهم استعمل الظالمین بالظالمین
واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و یکبار نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران
باشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند اموال ایشان
نیز بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت بیخ لشکر عظیم در حوزه تصرف درآوردند
بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده و دست
تقلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند ارمیای پیغمبر ایشان را
پند داد و گفت از آنچه در توریة مسطور شده این افعال را مکنید و خود را در معرض سخط
میاورید نشنیدند حق سبحانه وتعالی بخت نصر مجوسی را بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان
حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرده توریة را بسوخت و هفتاد هزار از بنی اسرائیل
برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن که بخت نصر هلاک شد و جالوت نیز غلبه داشت
چنانچه مذکور شد کورش همدانی با هوشنک فارسی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود
ازین حال خبر یافت مال بسیار برگرفت و سی هزار دینار و سایر عمله با خود آورد و دوسی سال
بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده تا بحال اول باز آمد دیگر بار بنی اسرائیل خوش وقت شدند
و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و بان بودای مخالفت از نهاد ایشان سر زد
و زکریا و یحیی را علیهما السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی ع کردند عقوبت بروم
در رسید طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگربار مسجد را خراب کرد و اولاد وخدمتهای
ایشان را بغارت برد حق سبحانه وتعالی در توریة بعد از وعده این دو عقوبت با ایشان
گفته بود عسی ربکم ان یرحمکم وان عدتم عدنا وجعلنا جهنم للکافرین
حصیرا ۝ شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است آنکه
رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و اگر باز گردید بر توبت دیگر شما و ما نیز باز گردیم ما
نوبت سیوم بعقوبت دیگر و گردانیدیم دوزخ را برای ناگرویدگان از زندانی که در آن
باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند یا دوزخ فرشی باشد مر ایشان را مثل حصیر و
بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله معذب شدند
مانند بقتل بنی قریظه وجلاء مثل بنی النضیر و باقیان بجزیه و خواری معاقب گشتند
در دنیا و در آخرت عقوبت دوزخ که گذشت ان هذا القرآن یهدی للتی

هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا ۝ بدرستی که این قرآن
ره مینماید براهی که آن راست ترست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اولوالعزم و مژده دهد
قرآن مر گرویدگان آنانکه میکنند عملهای شایسته بآنکه ایشان راست مزدی بزرگ یعنی بهشت
وان الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما ۝ و هم بشارت میدهد
مومنان را بآنکه آنانکه منکرند مر رای آخرت آماده کرده ایم برای ایشان عذابی بالم
یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان
ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا ۝ و دعا میکند آدمی
و خدای خویش میخواند بد در وقت غضب بدی بر نفس و اهل و مال خود مثل خواندن او نیکو
مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدای تع بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من
السماء وهست آدمی شتاب کننده در دعا بی تأمل در عاقبت آن با تعجیل دارد در انفعال
از حالی بحالی نه در برابر تحمل دارد و نه در رضا نزد کرمها شکیباست و نه در بیره‌ها و گفته اند
مراد آدم است علیه السلام که چون روح بناف او رسید خواست که برخیزد افتاد وجعلنا
اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم
ولتعلموا عدد السنین والحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا ۝ و گردانیدیم شب و روز
دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره پس محو کردیم
آیتی که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب و ساختیم آیتی که روز را
روشن کرد در وهمه چیزی چند تا طلب کنید در روشنی او از روزی در معیشت از پروردگار خود
و گفته اند بر تقدیر جانست که جعلنا اللیل والنهار ذوی آیتین آیت روز آفتاب
و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بدر تا محاق و در لباب
از ابن عباس نقل میکند که پیش از این ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب
روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تع جبرئیل را فرستاد تا پر خود بر روی ماه مالید
و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت برین قول آنست که نور ماه را
محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روزی از پی کسب معاش خود بروید و تا بدانید
از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالها که دوازده اجتماع یکسال قمریست و انجمله یکسال شمسی
یکسال شمسی و حساب آجال و مواسم اعمال و هر چیزی که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی

اللیل

پدا کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته بیان کرده ی وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ
فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۝ و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر
الزام کرده ایم او را عمل او یعنی آنچه از افعال اختیاریه و غیر اختیاریه لازم او ساخته ایم
در گردن او و آن ملازم اوست چنانچه طوق در گردن یعنی بران اطلاع داده ایم که از وی
چه بظهور خواهد آمد باختیار و چه واقع خواهد شد از وی بغیر اختیار و در زاد المسیر
از مجاهد نقل میکند که هر مولودی کتابیست ازو کردن او در آویخته و در آنجا نوشته است
که شقی است یا سعید و بعضی برانند که بر بریدن مرغ از راست یا چپ تفال میکردند
یمین را بمیمنت و شمال را بشامت نسبت میدادند پس اینجا استعاره کرده است طایر را
بآنچه سبب خیر یا شر بود و در حقایق المعانی آورده که طایر آن کتابیست که روز قیامت
بران پران بدست بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست
و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست به بیند آن کتاب را
بازگشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او بپیچند و چون
مبعوث شود بازگشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ
الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝ بخوان اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده
خواهند بود و خطاب فرمایند خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان بس است
نفس تو امروز بر تو شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع یاداشتی
امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر از نیک و بد که چه کرده و چون فرصت تدارک
در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال نیابی خواهد بود الْيَوْمَ عَمَلٌ بِلَا حِسَابٍ وَغَدًا
حِسَابٌ بِلَا عَمَلٍ در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه بلوح دل
مینویسی و هر چه از زبان میشنوی و هر عملی که میکنی شام با من بگوی و هر کاری که کنی
و سکنات خویش بر من عرض کن آن پسر تا از شام تمام بکرد و ضم کرد و کنار خود را باید
روز دیگر همین حال با پدر خود در خلوت پسر گفت ای پدر هر چه خواهی از رنج و کلفت
بکنم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین کار رنجی دادم تا بیدار
و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که نزد طاقت یکروزه حساب دادن باید نیست
حساب همه عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد پس دایم حاسبوا قبل ان تحاسبوا می نگر سی

واندیشه

واندیشه از درازی و حساب باید کرد مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ
فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ۝
هر که راه یابد و براه راست رود پس جز این نیست که راه می یابد برای نفع خود یعنی ثواب
او بجان خواهد داد و پس هر که گمراه شد جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود
یعنی گمراهی او عمل او خواهد کرد و پس و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه نفس دیگری
ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه و تعالی
میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب کننده قومی
تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشان را بر راه راست خواند و حجت بر ایشان
لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ
فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ۝ و چون خواهیم که هلاک کنیم اهل شهری و دیهی را امر کنیم متنعمان آن
موضع را بطاعت بر زبان پیغمبری که فرستاده ایم بسوی ایشان و دلالت برین ما قبل
و ما بعد او چه فسق خروج از طاعت و تمرد در عصیان پس دلالت بر طاعت کند
از طریق مقابله ملخص آنکه ما امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری رسولی
که مبعوث بر ایشان است از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر و تخصیص متنعمان
بر ایشان م
بجهت آنست که غیر ایشان تابع ایشان اند و ایشان اسرع اند بحماقت و اقدر بمعصیت
پس واجب شود بر اهل دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب
عقوبت شوند پس از بنیاد بر کنیم ایشان را از بنیاد بر کندنی و خراب کردنی که دیگر آبادان نگردد
از ایشان وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝
و چه بسیار هلاک کرده ایم از اهل قرنها از پس وفات نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود
و امثال ایشان و قرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر
از آن در نگذرد و بسنده است پروردگار تو بگناه بندگان خود دانا که ذنوب پنهان
ایشان را داند و بینا که خطیئات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات
با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت
حق سبحانه و تعالی آیه فرمود که مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ
ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ۝ هر که باشد که از روی خساست همت خواهد

این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت ناپاینده او را بشتاب آنچه برای او در دنیا یعنی
زود آماده کنیم آنچه ما میخواهیم از نعمتها از برای آنکس که ما میخواهیم از طالبان دنیا
پس بیدا کنیم برای او دوزخ را در آخرت در آید بر دوزخ نکوهیده را نده شده از رحمت
خدای تعالی وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم
مَّشْكُورًا ۝ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتابد برای او یعنی سعی کند
باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال آنکه او مومن بود با ایمان خالی نبا
و مخالفت امر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی
طلب آخرت با حق سعی و ایمان هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده نزدیک خدا
كُلًّا نُّمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۝ هر یکی را
ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند مدد کنیم و عطا دهیم آن گروه را
بمقدار کفایت و این گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگذاریم بلکه کرم از عطا
خداوند تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مومن و کافر
مومن را در هر دو سرای و کافر و معاند را همین در دنیا و امیر المومنین صلوات الله
علیه فرموده که هر که همت او مقصور باشد بر دنیا مشتد گردد حسرت وی در وقتی که از دنیا
مفارقت جوید انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ
تَفْضِيلًا ۝ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت چگونه افزونی داده ایم بعضی آدمیان را
بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت داده و جمعی را به تفضیل
داده ایم بعضی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر بعضی که جویندهء دنیا اند و هر آینه آن سرای
بزرگترست از روی درجات و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشترست
زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از ما بین آسمان و زمین
مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه زبرتر از و همین مقدار
بعد خواهد بود لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ۝ و فرا مگیر ای آدمی
با خدای تو خدای دیگر که بنشینی در دوزخ جاویدان نکوهیده یعنی موصوف بمذمت بدنها
فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا

وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان بآنکه مپرستید مگر او را
که خداوند بحق است و دیگر بآنکه نیکویی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی و جلوه خود را
باحسان والدین مقرون ساخته زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد
اگر برسند نزدیک تو به پیری و سالخوردگی یکی از ایشان یا هر دو ایشان یعنی بزیند
تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگوی مر ایشان را اف و این کلمه زجرست که
کسی از چیزی بتنگ آید یا بر وی گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود بآنک بر ایشان مزن و
سخن ایشان از درشت جواب باز مده حق سبحانه و تعالی فرموده که این کلمه مر ایشان را بجواب درشت
مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر و بگوی مر ایشان را سخن نیکو
از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند چنان با ایشان سخن گوی
که بنده گناه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ
مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝ و فرو گیر برای ایشان بال تذلل و تواضع
یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر از فرط بخشش بر ایشان برای
تو دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و
تقویت و بگوای پروردگار من ببخشای بر ایشان همچنانکه بپروردند مرا در حالتی که
خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد حق والدین آنست که اگر مومن اند
ایشان را به بهشت رساند و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی
برضای والدین باز بسته است پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق ایشان باز مگیر
رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۝ پروردگار شما
داناترست بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان اگر باشید شایستگان
یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر پس بدرستی که خدای تعالی هست مر توبه آرندگان
از عقوق بازگشت کنندگان بحضرت او آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۝ و بده خداوند خویش را آنچه حق اوست از نفقه
و حسن معیشت با او و مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله اند صلی الله علیه و آله
و حق ایشان اعطای خمس است بدایشان از آنجه حق سبحانه مقرر فرموده و در کتب معتبره
وارد شده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فاطمه را علیها السلام طلب فرمود و گفت ای فاطمه این فدک موضعی است که بی جنگ
و محاربه بدست درآمده و این مخصوص گشته از برای من بحکم الهی نه عملهانان و من آنرا
بتو تفویض کردم چنانچه حکم خوص صادر شده درین باب پس تو آنرا واگیر از برای خود
و از برای فرزندان خود بنا بر حکم خداوند و رسول او قبول نمود و بتصرف خود درآورد
و بعد از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شد آنچه واقع شد
از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیدند که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه چرا در زمان خلافت فدک را که غصب کرده بودند بخود باز نگردانید فرمود
برای دو چیز یکی تأسی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که عادت آنحضرت این بود
که اگر چیزی از دست وی بیرون رفتی باز بخود باز نگردانیدی و لهذا لما فتح آنحضرت
که عقیل فروخته بود در مکه مسکن آن نشد و دیگر غاصب و مغصوب مرد و
با حق باز گشت نموده اند و حق تعالی حکم میان ایشان فرموده و هر یک از ایشان بجزای
خود رسیده اند از جهت ترک کرد و در تفسیر ثعلبی نیز مذکور است که امام زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام در جواب مرد شامی فرمود که ذی القربی که در سوره بنی اسرائیل
ورود یافته اهل آن قرابت ماییم و حق تعالی فرموده که و بده درویش را و راه گذری را
حق ایشان از خمس و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده
ساختن مجاهد گوید که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف نمایند اسراف نباشد
و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا بدرستی که اسراف کنندگان هستند برادران
دیوان یعنی امثال ایشان در زاهدی آورده اند که سعد وضو میساخت و آب بسیار میریخت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید فرمود این چه اسراف است سعد گفت در وضو
نیز اسراف است آنحضرت فرمود که بلی و اگر چه بر کنار جوی روان باشی و در انوار بیضاوی
نیز این نقل است گویند که کفار اموال خود را بر باد سمعه خرج میکردند و جهت یکه مانع
شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال
دیوان اند و هست دیو مر پروردگار خود را ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را
و مانند نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب از فقرای اصحاب در بعضی اوقات

ازحضرت

٤٨١

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت صلعم
از غایت شرم و از ایشان اعراض فرمودی و انتظار بردی که جایی برسد که بدهد
آیت آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا
و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزیی که از پروردگار خود امید
میداری آنرا پس بگوی ایشان را سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان با سانی گشایش
کار فقرا یا وعده ده ایشان را آورده اند که بعد از نزول این آیت چون از آنحضرت
چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که اغناکم الله و رزقنا الله و ایاکم
در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از موسی کلیم سخی تر است و جهت آزمایش دختر خود را
بجناب نبوت مآب فرستاد دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی میطلبد
حضرت فرمود که زمانی صبر کن برسد تو ساعتی باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد
که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر شما است حضرت بحجره درآمد و پیراهن بیرون کرد
و بوی داد خود برهنه بنشست بلال اقامت گفت و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند
و بسبب برهنگی بیرون نمی فرمود این آیت نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ
وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و مساز دست خود را بسته بگردن خود
تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن دست از امساک و کنایه دست خود را همه گشادن
بسط ید عبارت است از عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن که بتیغی ملامت کرده
درمانده و محتاج حق تعالی باعث اعتدال صفت سخا سعی نماید و از طرفین او که تقتیر و تبذیر است
منع میکند إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
بدرستی که پروردگار تو گشاده میکرداند روزی را برای هر که خواهد و تنگ میسازد
بر هر که ارادت او اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت و کسی را اعتراض نرسد
ق بدرستی که او هست بمصالح بندگان خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ
نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا و مکشید فرزندان خود را
از ترس درویشی ما روزی میدهیم ایشان را و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید
بدرستی که کشتن ایشان هست گناه بزرگ چه مشتمل است بر قطع تناسل و انقطاع نوع

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ و نزديك مشويد بزنا و كردن آن مرد
بدرستي كه زنا هست عملي زشت و بد راهيست كه راه مغان و كبرانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ
فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۝ و مكشيد آن نفس را كه حرام كرده است خداي تعالى
قتل او را و آن اهل ايمان اند و ذمي و معاهد كه ايشان را نشايد كشتن مگر بحكم راستي
كه آن يكي از سه چيز است يا زنا بعد از احصان يا كفر بعد از ايمان يا قتل مؤمن از روي
ظلم و هر كه كشته شود در حالتي كه ستم رسيده باشد يعني مستوجب قتل نبود پس بدرستي
كه ما داديم مر وارث او را كه بعد از قتل او متولي امر اوست تسلطي و قوتي كه قصاص كند
قاتل را يا ديت بستاند يا عفو كند پس بايد كه قاتل را نكشد كسي را كه جايز نيست قتل او اگر ضمير فلا
راجع بقاتل باشد چه عاقل نكند كاري كه هلاك وي در وي باشد يا ولي اسراف نكند
در كشتن اگر ضمير عايد باو باشد بانكه غير قاتل را بكشد يا جماعتي را بكشد بجاي يكي
يا مرد را بدل از زن بكشد بي رد ديت چه ديت زن نصف ديت مرد است و اگر جماعتي
در قتل يكي شريك باشند بكشد فاضل ديت را بر وارثان ايشان رد بايد كرد و اگر عبد
حري را بكشد ولي مقتول را نرسد مگر قتل عبد و ابي بر مولي او نخواهد آورده اند كه
در جاهليت چون كسي كشته شدي وارث قاتل او را نكشتي بلكه قصد مهتر قبيله قاتل
كردي حق سبحانه و تعالى از اينها نهي فرمود كه مي بايد ولي بغير حق نكشد بدرستي كه ولي
ياري داده شده بمعونت شرع و قصاص و گويند ضمير راجع بمقتول است يعني حق سبحانه
و تعالى نصرت داده او را در دنيا بقصاص و در آخرت بثواب عظيم وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ
إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۝
و نزديك مشويد بمال يتيم و در ان تصرف مكنيد مگر با آن طريقه كه شرعا و عرفا آن بهتر
و نيكوتر است يعني معامله كنيد كه اصل مايه براي وي بماند و ربح آن بوصله معاش او
شود و اين معني التزام نماييد تا برسد يتيم بغايت قوت يعني ببلوغ و رشد
و آثار رشد بروي ظاهر باشد و افعال او بر وفق اغراض صحيحه بود و وفا كنيد بعهد
كه بسته است خداي تعالى با شما از تكاليف شرعيه يا به پيماني كه با يكديگر مي بنديد بدرستي
كه صاحب پيمان هست سوال كرده شده يعني او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسيد

در حقايق آورده كه خداي را عهدهاست بر جوارح آدمي بملازمت آداب و بر نفس او باداي فرايض
و بر دل او بخوف و خشيت و بر روح او بانكه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانكه
مشاهده ماسوي نكند و از هر عهدي خواهند پرسيد تا كي از عهده اين عهد چون
آيد برون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝
و تمام بپيماييد كيل را چون بپيماييد براي ديگري و بسنجيد بترازوي راست يا بكپان
اين تمام پيمودن و راست سنجيدن بهتر است شما را از خيانت و نيكوتر از جهت عاقبت
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۝
و از پي مرو آنچيزي را كه نيست ترا بآنچيز دانايي يعني بتقليد و گمان از پي چيزي مرو و مگو
مگوي دانستم تا نديدي مگوي ديدم تا نشنوي مگوي شنيدم محمد بن حنفيه عليه السلام
در معني آيت فرموده كه گواهي دروغ مده بدرستي كه گوش و چشم و دل هر يك از اينها با
از نفس خود پرسيده شده يعني از ايشان خواهند پرسيد كه صاحب شما با شما چه معامله كرده
با از سمع سوال كنند كه چه شنيدي و چرا شنيدي و از چشم پرسند كه چه ديدي و چرا
ديدي و از دل پرسند كه چه دانستي و چرا دانستي وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ
لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ۝ و مرو در زمين رفتن خداوند تكبر يعني
چنانچه متكبران خرامند بدرستي كه تو نتواني شكافت زمين را بپاي در روي كندن
و نرسي بكوهها از روي درازي قامت يعني كسي كه زمين نتواند دريد و با كوه همسري
نتواند نمود او را تكبر و تبختر چرا بايد كرد كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ۝
همه اينها كه شمرده شد يعني از اوامر و نواهي كه از آيه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ تا اينجا مذكور
و آن يازده امر و چهارده نهي است و ابن عباس فرموده كه اينها در الواح موسي عليه السلام
مكتوب بوده هست بدي او يعني آنچه منهي عنه است از ان نزد پروردگار تو مكروه
ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ
مَلُومًا مَدْحُورًا ۝ آنچه مذكور شد از احكام از آنچيزي است كه وحي كرده بسوي تو
آفريدگار تو از علمي كه شناخت حق است لذاته و دانستن خير تا عمل بوي كني و فرا مگير
با خداي تعالى خداي ديگر تكرار اين حكم تنبيه است بر آنكه توحيد اصل همه احكام است
و لهذا در مفتتح و مختتم اين امور نهي فرمود از شرك در اول نتيجه كه در دنيا او را مرتب

ذکر کرد که فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا و در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد
در عقبی ایراد نمود که اگر شرک آری و عناد ورزی پس انداخته شوی در دوزخ
در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند در حالتی
که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای تعالی و بعد ازان نهی شرک عتاب میکند
با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ۝ آیا برگزید شما را پروردگار شما
به پسران و فرا گرفت برای خود از ملائکه دختران این خلاف آنست که عادت شما
بران جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران مفاخرت مینمائید بدرستی که شما
میگوئید سخن بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را تفضیل
مینهید برو که محبوب را بخود و مکروه را برو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۝ و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم
دلالت خود از ولد در چند جای از قرآن تا در یابند و پند پذیر شوند و نمی افزاید
ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا
يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ۝ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا
كَبِيرًا ۝ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر چنانکه کافران میگویند انگاه شدندی
آن خدایان طلب کردندی بسوی خداوند عرش یا مالک الملک راهی که بدفع او مشغول
چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه و تعالی آنها بعیب و نکوهش ایشان [illegible]
و اگر ایشان خدای باشند با خدای بودندی بایستی که منازعت جستندی
و عیب و عجز را از خود نفی کردندی پاک است خدای تعالی و بزرگست از آنچه ایشان میگویند
بزرگی بزرگی نقل میکنند یکی از اولاد خباب بن الارت که در دست حضرت رسول الله صلعم
چوبی دیدم که تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند و از وی تعجب کردند
یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ
السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۝ تسبیح میگوید مر خدا را هفت آسمان و زمین و هر که در آنهاست
از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ چیزی از مخلوقات مگر تسبیح میگوید مر خدا را

ملتبس

ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال
قشیری گوید که تسبیح گویندگان از اهل آسمان و زمین بزبان قال و باقی از ایشان
بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این
تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند و لکن
شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی نیست که
فهم تسبیح ایشان توانید کرد بدرستی که هست خدای تعالی بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما آمرزنده مر آنرا که بحضرت خدای تعالی ایمان آورد در حقائق نقل میکند که
تمامی مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم
ربانی که گوش دل او گشاده بود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه بیرون آمدیم هیچ شجر و حجری پیش نیامد مگر گفت
السلام علیک یا رسول الله شعر بذکرش هر چه بینی در خروش است ، دلی داند
درین معنی که گوش است ، نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ، که هر خاری بتسبیحش زبانیست
در بحر الحقائق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که بتسبیح
و تحمید حضرت خداوند تبارک و تعالی ناطق است و بدان زبان حصی در دست حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله تسبیح گفت و شهادت اعضا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ
كُلَّ شَيْءٍ اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود آورده اند که ابوجهل لعین و احزاب او
قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بوقت قرآن خواندن آزار رسانند
آیت فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
حِجَابًا مَّسْتُورًا ۝ و چون خوانی قرآن را پیدا میکنیم میان تو و میان آنانکه نمیگروند
بدان سرای پرده پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزار بتو نرسانند و از نظر بعضی دیگر
از کفار چنین وقوع یافته بوده یعنی بوقت تلاوت قرآن ترا از نظر کافران می پوشیم
وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۝ و می افکنیم بر دلهای ایشان
پوششها تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و می نهیم
در گوشهای ایشان گرانی تا استماع قرآن نکنند چه این قرآن معجز است از حیثیت لفظ
و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک

چون بواسطه کفر لطف از ایشان باز کرفته پس ادراک آن نمیتوانستند کرد وَإِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ۝ وچون یاد کنی پروردکار خود را
در قرآن یکانه و یکتا باز کردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند در حالتی که
که کریزندکان باشند از استماع توحید چه داعیهٔ ایشان آنست که آلهه ایشانرا
با خدای خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ
إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝ ما دانا تریم بآنچه ایشان
میشنوند قرآن را بسبب آن چیزی و برای آن از سخریه و هزل و مراد آنست که قرآنرا
برای استهزا و طعن در آن میشنوند و وقتی که کوش فرا میدارند بسوی تو و وقتی که
ایشان راز کوینده کانند یعنی پنهان با یکدیکر میکویند که کلام وی سحر است و شعر
در عین المعانی آورده که نضر بن حارث کفت که من عیدانم که محمد صلی الله علیه
و آله چه میکوید که ابوسفیان کفت که من بعضی را از سخنان وی راست میدانم
ابوجهل مجنون کفت و ابولهب کاهن و حویطب شاعر نعوذ بالله تعالی من هذه الکلمات
الواهیة و این آیت در شان این جماعت یاد کن ای محمد چون کفتند ستمکاران
یعنی مشرکان مر صحابه را که شما متابعت نمیکنید و از پی نمیروید مکر مردی سحر کرده
یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر است چون ما فی
بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝ بنکر
که چکونه زدند برای تو مثلها او را تمثیلا و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن
و شاعر پس کمراه شدند ایشان از طریق حق پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد
و صواب یا راه نمی یابند بطعنهٔ تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار تو تیز کم شده اند
و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میکویند کاهی ترا شاعر میدانند و شعر
از کمال عقل توان کفت و کاهی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا
عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۝ و کفتند کافران که منکر بعث اند
آیا آن هنکام که شویم ما بعد از مرک و مرور زمان استخوانها و خاکهای خورد ریزه شده
آیا برانکیخته شدکان شویم آفریدن نو و تازه استبعاد کردند که خاکی خشک مخلوق
نو و تازه چون شود قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

فسیقولون

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۝ بکو امر تمثیل است یعنی اکر فی المثل کردید
بتن خود سنک یا آهن یا آفریده از آنچیزها که بزرکست و وقعی دارد در سینهای شما مانند
آسمان و کوه و هر چه از قبول حیات بعید است البته حق سبحانه و تعالی شما را بمیرانند و زنده کردانند
پس زود باشد که کویند کیست که باز کرداند ما را یعنی زنده سازد پس از مرک بکو آنکس که بیافرید شما را اول
که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن
در نهایت پس زود باشد که حرکت دهند بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود
می جنباند این زمان از روی انکار و استبعاد سر خود را بجنبانند و کویند کی خواهد بود
این حشر و نشر بکو شاید که باشد نزدیک چه هر چه بیاید است او را نزدیک توان کفت و
بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۝
در روزی که بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه یا اسرافیل در نفخهٔ اخیره بجهت قیام
از قبور پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را در حالتی که قایل باشید بستایش او
یعنی حق تعالی در خبر آمده است که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و کویند
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ بعضی حمد را بمعنی امر داشته اند چنانچه در آیت فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
ای صل بامر پس معنی آیت چنین بود که خدای تعالی شما را بخواند بامر او اجابت کنید و کمان
برید از هول قیامت که در قبور خود درنک نکردید مکر اندکی یا چون آخرت را به بینید
زندکی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن پس باید که خردمند آکاه امروز نیز حیات
دنیا را در جنب زندکی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند
تا در آن روز بعد از حسرت و ندامت در نمانند آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا
و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی
در بارهٔ ایشان بدینها امر نفرموده و آیت آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ
يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ۝ و بکو بندکان مرا یعنی مومنانرا
که با کافران بکویند آن کلمه را که بهتر باشد یعنی در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند
بلکه دعا کنند که هدیکم الله در تبیان آورده که یکی صحابی را دشنام داد او نیز خواست که

در مقابله شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعضی فرموده‌اند و گویند کلمهٔ احسن شهادت است
بالربوبیه و نهی از منکر و بعضی بر آنند که کلمهٔ نیکو آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی
و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گویند بدرستی که دیو درشتی می‌افکند میان آدمیان
پس مکر است که درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت بازد باد هوا و فساد کند
بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نخواهد و همه هلاک
او نکوشد ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا﴾ پروردگار شما داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید
اگر خواهد خدای تعالی ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند یا اگر خواهد عذاب کند شما را
بتسلط کفار بر شما و گفته‌اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید بخذلان
چه آن مؤدی بعذابست و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد ببخشد
بر شما و عذاب دنیا را تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق
بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و نفرستادیم ترا ای محمد بر کافران
نگهبانی که ایشان را از کفر نگه داری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضمان شوی بلکه فرستادیم
تا بشارت دهی ببهشت و بیم کنی از دوزخ و اگر خطاب با مؤمنانست معنی این آیت باشد
که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ نخواهی شد
بکردار ایشان ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ
عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا﴾ و پروردگار تو داناتر است بانکس که در آسمان و زمین است
یعنی احوال ایشان داند و مصالح ایشان فرو نگذارد آورده‌اند که قریش استبعاد میکردند
که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر بود که برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیت فرستاد
که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم و بدرستی که افزونی
داد بر بعضی پیغمبران بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت
مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم ع بخلت و موسی ع بمکالمت و حضرت مصطفی ع
بمعراج و محبوبیت و شفاعت و دادیم داود علیه السلام را کتابی زبور پس شرف او بدان
کتابست نه بسلطنت و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود
و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و وصف حضرت رسالت پناه و اهل بیت اتباع او

وستایش

و ستایش امت اوست و دیگر ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت و ائمه علیهم السلم
چه آنجا مسطور است که او بهتر و خاتم انبیاست و آل او بعد از وی افضل اهل زمان اند
و امت او خیر امم اند و در آیت ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ﴾ اشارتی باین معنی هست ﴿قُلِ ادْعُوا
الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ بگو ای محمد
با کافران که بخوانید آنرا که گمان بردید که ایشان خدایانند بجز خدای تعالی تا این بلا
از شما بگردانند پس ایشان نمیتوانند برداشتن سختی یعنی قحط از شما و نمیتوانند تغییر
دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبایل دیگر آورده‌اند که بنو ملیح ملایکه و خزاعه جن را
می‌پرستیدند چنانکه خدایان آوردند و ایشان بر کفر بماندند و این آیت آمد که
﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ
وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ آن گروه از ملایکه و جن که
میخوانند کافران ایشان را و می‌پرستند ایشان را میجویند به پروردگار خود وسیلتی
و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او جل جلاله که کدام
ایشان نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه‌اند از ملایکه و جن
توسل میکنند بحق سبحانه و نعیم غیر مقرب خود بطریق اولی که روی توجه بدان حضرت آرند
ملخص سخن آنست که معبودان شما محتاج معبود حقیقند و امید میدارند بخشش او را
و میترسند از عذاب او بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند
پس چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند و همچو شما پرستندگان پس چگونه ایشان را
پرستش توان کرد ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا
كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ و نیست هیچ دیهی و شهری مگر آنکه ما هلاک کننده ایم
بمرگ و فنا پیش از روز قیامت یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و سیل و جز آن عذابی سخت
یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب هست این حکم در لوح
محفوظ نوشته شده آورده‌اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله معجزها
طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده
و صالح زراعت پدید آید و جویهای روان سازد تا باغ و بوستان فرا سازند
حق تعالی این آیتها بدیشان فرو فرستاد که ﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ﴾

بها الاولون وآتينا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآيات الا تخويفا
و باز نمیدارد مارا از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را مگر آنکه تکذیب کردند
بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند ما بر دست پیغمبران
ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا استیصال کردانیدیم پس اگر آنچه این قوم
میطلبند از معجزات بظهور آید میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر اینه عذاب
استیصال بر ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا استیصال نسازیم
چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد و بدادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان
پیدا و هویدا که معجزه باشد ایشانرا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشانست که ثمود
از صالح معجزه طلب کردند و خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد پس
کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند و نمیفرستیم ما معجزات
مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن
راضی نباشند هر اینه مستاصل شوند واذ قلنا لك ان ربك احاط بالناس
وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن
فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کرده ایم که
اندوه مخور بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمانرا
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی یعنی احاط بجای یحیط جهت
وقوع است یا عام که بنی امیه و سایر ظلمه که مغیر دین بودند متناول باشد
و نگردانیدیم آن خوابی را که بتو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی سبب امتحان ایشان
گویند مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب دید
که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه نمودند
و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد
و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و بعضی از علما
درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند
این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند
یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث

شب معراج

شب معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند
و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند اما اصح و قول اکثر خواب بوده
و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که آنحضرت در واقعه دید که
قومی از بنی امیه بر منبر او میبر آیند و فرود میآیند و آنجا بر میجهند همچو بوزینه چه ایشان در حقیقت
از مسوخات بودند بسبب نافرمانی و عداوت و دشمنی اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و مردمان بسیار گمراه شدند
و آنچه نهایت خصومت بود با محمد و آل محمد صلعم بظهور رسانیدند ابوسفیان با پیغمبر
نهایت عداوت و خصومت بظهور آورد چنانچه از پیش سمت ذکر یافت در جنگ احد
و غیر آن و معاویه غاویه با امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه محاربات کرد و ناسزاها
که بر منبر کردند و بر منار آن بی دین شقی ضال مضل بود و یزید پلید ملعون که پسر آن
ناپاک بود با امام حسین که سبط برگزیده رسول الله بود علیهما الصلوة والسلام با اولاد
امجاد و اقربا و خویشان و یاران او رضوان الله علیهم اجمعین و در دشت کربلا چیزی کرد که
هیچ گوشی را تاب شنیدن آن نیست لعنة الله علیه و علی اتباعه و اعوانه و انصاره
لعنا کثیرا دائما ابدا و عبد الملک مروان و عمر و هشام پسر او و دیگران از ایشان با امام
زین العابدین و دیگران از ائمه انام علیهم الصلوة والسلام چها کردند از شدت و عقوبت
که از عذاب الهی هرگز خلاصی نخواهند یافت آن بی دینان آنچه با آل پیغمبر بظهور آوردند
از کینه و بغض و همه این فتنها از آن حضرت نموده بودند که بعد از رحلت وی بظهور آید
و از اول تا انتهای شدن این فتنها تا آخر کار بشهادت ایشان کشید چنانچه در کشف الغمه
مذکور است این بیت که شعر بابيا و ذاك البغي اول اصلها اصيب علي بالسيف ابن ملجم
یعنی تشبیههای آن ستم و خلافی که در اول از غلاف کشیدند رسیده شد با امیر المؤمنین ع
و بآن شهید شد بشمشیر ابن ملجم علیه اللعنه و دیگر فرمود و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را
در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم کرده دو
رسته است شنیدند متعجب شدند ابوجهل لعین گفت محمد صلی الله علیه و آله میگوید که
آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از وی درخت میروید این بغایت عجب است
و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند که آن درخت مرخ و عفار است

كما قال الله تعالى جعل لكم من الشجر الاخضر نارا وهيچ فكر نميكنيد كه آنكه آتش در درخت
وديعت نهد چه عجب كه درخت در آتش برويانند با قادري كه پر و بال سمندر را از آتش
از احراق محافظت ميكند و احشاء شترمرغ بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن
نگاه ميدارد تواناست بر اثبات شجره در دوزخ و نيز قوم را شجره ملعونه گفت باعتبار اكل
خورنده آن كافران و منافقانند و لعنت متوجه ايشانست يا ملعونه بمعني مكروهه
و مبغوضه است چون طعام ملعون اي ضار مكروه و بعضي تاويل كرده اند شجره را
بابوجهل ملعون يا حكم بن عاص كه پدر مروانست و قول ابن عباس بني اميه اند كه
فتنه مردمان شدند و سبب گمراهي ايشان گشتند و ميترسانيم كافران و بني اميه را
بانواع تخويفات چون نار سعير و زقوم و امثال آن پس نمي افزايد آن تخويف ايشان را
مگر سركشي بزرك يعني كفر و انكار ريب و ستيزه از حد متجاوز نهنده و گويند بنا بر قول ابن عباس
رضوان الله عليه كه مراد از شجره ملعونه بني اميه باشد پس محتمل كه مراد از يزيد كه
در فما يزيدهم وقوع يافته علم آن ملعون باشد پس معني آيت چنين بود كه نيفزايد
يزيد پليد كه از قبيله مشومه ايشانست مگر طاغي سركش كه طغيان و سركشي كند سركشيد
كه از قبيل ما زيد الا شبرا باشد كه طغيان مصدر فعل محذوف بود و طغياني از اين بزرگ
نمي باشد كه از او بوجود آمد و چون اين طغيان و سركشي بهمت فرمانبرداري شيطان
از سركشي و استكبار وي سعادت اين آيت خبر داد كه وإذ قلنا للملائكة اسجدوا
لآدم فسجدوا إلا إبليس قال أأسجد لمن خلقت طينا و ياد كن چون گفتيم فرشتگان را
كه سجود كنيد آدم را سجده تعظيم او پس سجده كردند همه ايشان مگر ابليس كه سجده نكرد
و چون خداي تعالى وي را گفت كه چرا سجده نكردي گفت آيا سجده كنم يعني نكنم مر آنكس را كه
آفريدي از گل پس خداي تبارك و تعالى او را لعنت كرد و از درگاه قرب براند قال أرأيتك
هذا الذي كرمت علي لئن أخرتن إلى يوم القيمة لأحتنكن ذريته إلا قليلا
گفت ابليس خبر ده مرا كه اين را كه گرامي كردي و فضل دادي او را بر من چرا فضل دادي
و او از خاك است و من از آتش اگر وا پس داري مرا و مهلت دهي مرا تا خير كني تا روز قيامت هر آينه از بيخ بركنم
فرزندان او را باغوا و جان كنم كه بعذاب تو مستاصل شوند مگر اندكي كه نتوانم ايشان را
گمراه كردن بسبب عصمت و حمايت تو قال اذهب فمن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم

جزاء موفورا گفت خداي تعالى مر او را كه برو امر اهانتست و ابعاد يعني او را براند از درگاه
و گفت در پي مهم خود رو پس هر كه متابعت كند ترا و فرمان تو برد از ذريت آدم
پس بدرستي كه دوزخ پاداشت شماست يعني از آن تو و ايشان تغليب كرده است مخاطب را
بر غايب يعني تو و همه متابعان ترا جزا دهيم جزاي تمام يعني عذابي بر دوام واستفزز
من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الأموال
والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان إلا غرورا و از جاي بجنبان و بلغزان
هر كرا تواني لغزانيدن از ايشان بآواز تو يعني خواندن بفساد و گويند صوت شيطان
غناء و مزامير است از ابن عباس رضوان الله عليهما منقولست كه هر آوازي كه نه در رضاي
خداي تعالى از دهان بيرون آيد از شيطانست و برانگيزان بر ايشان سواران و
پيادگان خود را يعني ديواني كه معاون تواند در وسوسه و اغواي همه را جمع كن
در تسلط بر ايشان و شركت كن با ايشان در مالها تا از حرام جمع كنند يا بر بود دهند
يا در معصيت صرف كنند و در فرزندان نيز شريك شو تا از زنا حاصل كنند
يا بعبد العزي و امثال آن تسميه نمايند و وعده ده ايشان را بمواعيد باطله چون
شفاعت بتان يا تاخير در توبه و انكار بعث و حشر و بهشت و دوزخ و وعده نميدهد
ايشان را بوعده مكر و فريب يعني خطا را در صواب مي آرايد إن عبادي ليس لك عليهم
سلطان وكفى بربك وكيلا بدرستي كه بندگان خالص من بحكم هؤلاء في الجنة نيست ترا
بر اغواي ايشان تسلط و قدرت يعني هر كس را تواني فريفت مگر بندگان مرا كه بندگي كنند
و از حق تعالى خوف داشته باشند در منهاج الكرامه مذكور است كه سبب توبه بشر حافي
آن بود كه امام موسي كاظم عليه السلام در كوچه بغداد ميگذشت ناگاه از خانه آواز
سرود و چنگ و غنا و چغانه بسمع مبارك حضرت رسيد در اين اثنا جاريه از آن خانه بيرون آمد
كه فضلات نقل ايشان را در كوچه بريزد آنحضرت از وي پرسيد كه صاحب اين خانه آزاد است
يا بنده گفت آزاد فرمود كه راست است اگر بنده ميبود بندگي ميكرد و از خداي تعالى ميترسيد
جاريه رفت و آنرا باز گفت بشر بعد از استماع اين مجلس را برهم زد و پاي برهنه از خانه
بيرون دويد و بدست مبارك امام عليه السلام توبه كرد و از مشاهير زهاد شد و پسنديده است
پروردگار تو نگهدار بندگان خود از اضلال ابليس ملعون ربكم الذي يزجي لكم الفلك

فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا پروردگار شما آنست که بقدرت کامله می‌راند و روان میکرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود
و گویند فضل سود است با امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید
بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب
ما یحتاج شما را مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ
فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا و چون برسد شما را سختی یعنی
خوف غرق شدن در دریا کم شود و برود از خاطرهای شما هر که او را میخوانید و میپرستید
مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او
نمیخواهید پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و رسانیدن بسوی بیابان
برگشتید از توحید و باز و به پرستش بتان آوردید با عصیان چنانکه گردید و هست آدمی
بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ
عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی
ایمن مباشید از آنکه فرو برد شما را بکرانه از زمین یعنی آنکه قادر است بر آنکه شما را
در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک کند یا فرستد بر شما بادی که سنگ بر شما افکند
یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند پس نیابید برای خود نگهدارنده که شما را از آن
محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ
فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا یا ایمن شدید از آنکه باز گرداند
شما را و در آورد در دریا بار دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشیند
پس بفرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی بر انگیزد که کشتی را بشکند پس غرق کرده اند
شما را بسبب آنچه ناسپاسی کردید پس نیابید شما برای خویش بر آن غرق کردن از پی در آینده
که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و هر آینه
ما کرامی کردیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم در بیابان
بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونی
دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم افزونی دادنی علما در تکریم و تفضیل انسان

سخن بسیار است و بعضی از آن سمت تبیین می‌یابد و در وجه چند قول است اول آنکه
مراد ازین تکریم صورت نیکو و پیکر زیبای اوست که وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ دوم
آنکه او را مستقیم القامه آفرید و سر او که محل عقل و فکرت و دراک و صومعهٔ الحواس است
بلند تر همهٔ اعضا خلق فرمود و لهذا رفعت درجهٔ آدمی و علو رتبهٔ او جز بعلم و تعلم
نباشد چون محل علم سر آمد لاجرم از همهٔ اعضا بر تر آمد سیم اگر خواهد بایستد و اگر خواهد
بنشیند و اگر خواهد بخسبد بعضی از اجسام مشابهت دارد از حیثیت قیام و قعود
مثل نبات و اشجار و کوهها و حق جل و علا خبر داده بتسبیح ایشان که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا
يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و ملایکه ملاء اعلی نیز هر یک بتسبیح خاص و تهلیل و تحمید و تمجید مخصوص
قیام و اقدام مینمایند و بعضی بقیام اشتغال دارند و دیگری برکوع و دیگری بسجود و
دیگری بقعود و از آن تجاوز نمی‌نمایند پس حق سبحانه و تعالی آدمی را چنان خلق فرموده
که گاه در نماز بایستد و گاه رکوع کند و گاه سجود نماید و گاه قعود در یک حالت
تا انسان در ادای دو رکعت نماز با همهٔ مخلوقات برابر باشد و هر مرتبه که همه را
از ساکنان عالم فوقانی و مقیمان عرصهٔ تحتانی حاصل است در وجمع است چهارم آنکه
حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه و حکمت شاملهٔ خود آدمی را از آب و خاک آفرید و هردو
پاک و مطهر اند که اصول مواد انسانیه اند و لهذا آدمی اگرچه گناه کند بغیر معصوم که
او گناه نمیکند لیکن چون توبه و انابت پیش آورد و از کرده پشیمان گردد بحکم اَلتَّائِبُ
مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ گناهان او آمرزیده شود و بطهارت اصلیهٔ خود باز گردد
پنجم آنکه آدمی بدست طعام خورد بخلاف دیگر حیوانات که بدهان علف از زمین بر دارند
و درین امر دو نوع از کرامت حاصل است یکی آنکه اکل مردم مدد خدمت شهوت او نباشد
و چون سر آدمی محل عقل و فکرت بود پس دست او را خدمتکار او کردانید تا سر که عضو
شریف تر و بزرگوار است در جهت خدمت شهوت و این دال است بر آنکه هر که او را صفت علم
حاصل است او را لیست بمخدومیت و دیگر کنایه آنکه حضرت حق جل و علا او را بلطف
و کرم خود خلق کرده باشد پس دگر هر جهت فرود آرد جهت طعام و شراب نزد
هر مخلوقی و شکم الطیله این و آن سازد ششم از کرامت و تکریم عقل است که حق سبحانه
و تعالی آدمی را بدان خاص فرموده و دلیل افضلیتش قول حضرت رسالت پناه است که

اول ما خلق الله العقل و ما به الامتیاز میان آدمی و سایر حیوانات عقل است
و او باعث بنده است بر طاعت و اقدام او بر عبادت و انقیاد احکام شرع اقدس
زیرا که دیدهٔ اعتبار و گوش بر حقایق اسرار رود لیکن صاحب عقل را می باشد که
حواس ظاهره و باطنهٔ او بنور ایمان منور است نه جاهل که بر عکس که ظاهر و باطن او
بظلمت جهل و عناد تیره و مکدر است هفتم آنکه هر چه از مخلوقات که غیر آدمی است
از برای آدمی مخلوقات از مطعومات و فواکه و اثمار و غیر ذلک از زمین و زمان
و افلاک و انجم و انواع نعم در دنیا و بهشت عنبر سرشت در آخرت با حور و قصور
برای آدمی مهیا ساخته هشتم زبان آدمی را گویایی داده در جمیع امور سیما
در ذکر خود و دل او را جوهای کرامت فرموده برای طلب و فکر خود و آیینه دل او را که
جام گیتی نمای عالم گردانیده و مخزن اسرار خود ساخته و افعال را فی اعضای آدمی را
تابع وی گردانیده پس باید که بصیقل ذکر دایم او را جلا دهد و تیره نگذارد نهم ابو البشر را
که پدر آدمیانست تفضیل فرموده بر ملایکه که او را مسجود فرشتگان ساخت و بکرامت
و تعلیم اسما بنواخت و معزز است که هر کرامات که در حق پدر فرموده فرزندان را که
استحقاق آن داشته باشند بی نصیب نخواهد گذاشت دهم آنکه خواص آدمیان را
گرامی گردانیده به نبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و ایمان و اسلام
و هدایت و ارشاد و کمال و اخلاق و آداب و عبور بر مقامات عالیه و نطق و بیان
و فصاحت و بلاغت و تعلیم و تعلم و غیر ذلک من التکریمات یازدهم آنکه آدمی را
خط نوشتن کرامت فرمود تا علوم محفوظ ماند مندرس و منطمس نگردد و بی تکلم
زبان از دور و نزدیک سخنان توانند فهم کرد که دیگران واقف شوند که علّم بالقلم
و دیگر آنکه یک آدمی را قوت و قدرت آن نباشد که جمیع علوم را بتنهایی استنباط
تواند کرد پس بعضی از آدمیان بقدر وسع و طاقت آنچه مقدور است استنباط میکنند
و بواسطه خط در کتب محفوظ میسازند و قومی دیگر چون آن را می بینند و نظر تامل بر وی
میگمارند بر چیزی دیگر افزون میکنند و همچنین دیگری و بدین سبب علوم کامل
و کلام بحد اتمام میرسد دوازدهم از کرامات آنکه حضرت حق بحکم خلقت بیدی
آدم را علیه السلام بید قدرت و ارادهٔ خود خلق کرده و ابداع غیر بکلمه کن بوجود آورده

وروایت

و روایت که حضرت پروردگار قسم یاد فرموده بعزت و جلال خود در مقابل بعضی
که من ذریت کسی را که بدست قدرت خود آفریده باشم برابر نخواهم کرد با جماعتی که گفته باشم
که باشید پس شده باشند و موجود گشته و بالجمله این عالم بمثابه قریه است معمور
یا مائده است گسترده از برای انسان و او بمنزلهٔ رئیس و مخدوم و مطاع است
بر کدام دیگر از او بهتر توانند بود و بلا شک چون انسان مستجمع جمیع قوی است
از عقلیه قدسیه و شهویه بهیمیه و غضبیه سبعیه و قوت حس و حرکت ارادیه
و نباتیه با وجود این بحلیه معرفت و طاعت محلی باشد و از شائبه معصیت و نافرمانی
مخلی لاجرم اشرف خواهد بود از آنانکه مستجمع این قوی و صفات نباشند و چون تکریم
دلالت بر تفضیل نداشت چه تکریم زید منافی تکریم غیر او نیست از این جهت حضرت معبود
ختم تکریم بر تفضیل فرموده یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه
فاولئک یقرءون کتابهم ولا یظلمون فتیلا ۝ یاد کن و حذر کن روزی را که بخوانیم هر گروهی را
از مردمان به پیشوای ایشان یعنی نبی که با ایشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت محمد
و یا امت موسی و یا امت عیسی علیهم السلام یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند
یا اهل فرقان و یا اهل انجیل یا مقتدایی که در طریق متابعت او نموده باشند منسوب بوی
ندا زنند و مقتدیشان حشر کنند اگر در طریق حق متابعت کرده با او در بهشت نعیم
جای دارد و اگر در طریق باطل است با مقتدیش در طبقه جحیم منزل کنند و گفته اند امام
جمع ام است فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهت شرف امام حسن و امام حسین
و کرامت عیسی علیهم السلام یا از برای آنکه اولاد زنا رسوا نشوند و در لباب از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان
پس خوشحال قومی که امامان ایشان ائمه معصومین باشند صلوات الله علیهم
اجمعین نه ائمه کفر و ضلالت و در تفسیر کبیر آورده که هر خلقی که از انسان بظهور آید
یا حرکات مثل فقه و شجاعت و علم و سخاوت باشد که غیر حرکات آن خلق با
پیشوای اوست که در قیامت بآن ندا کرده شوند و بنا بر افعالی که ناشی شده از آن اخلاق
از ثواب و عقاب جزا یابند و امام رضا صلوات الله علیه از آبای بزرگوار خود
علیهم الصلوة والسلام روایت میفرماید و ایشان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

دربن آیت که خوانده شود هر قومی با امام زمان خود و بکتاب پروردکار خود و نسبت
پیغمبر خود و قولی آنست که تعلق ان باب برین کرده و نسبت اعمال ایشان برهم کرده می‌را
بکتاب عمل ایشان خوانند و کویند یا صاحب کتاب کذا و کذا پس هر که داده شود نوشته
عمل او بدست راست او پس ایکروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی
بعد از نوبتی چه دران نامه عملهای نیکو می‌بینند و ستم دیده نشود از مزد خود بمقدار
فتیله از وخه که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نشود در پاداشت ایشان
بکم چیزی و تخصیص اصحاب یمین بقراءت کتاب دلالت میکند بر انکه قراءت اصحاب
شمال کل قراءت بجهت خجالت و حیرت و درماندکی زبان و غیر آن وَمَن كَانَ
فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۝ و هر که هست درین دنیا نابینا
یعنی دیده دلش از صواب نمی‌بیند و بطریق حق مایل نشود پس او در آخرت نابینا بود
یعنی راه نجات نیابد و کمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت
محققان کویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که
اینجا روی توبه نه بیند آنجا مغفرت مشاهده نکند و هر که در دنیا دست متابعت
بدامن عبای آل عبا نزد فردا دران عالم از دیدار و شفاعت ایشان محروم خواهد بود
و هیچ کوری ازان بدتر نیست که از جمال با کمال محمد و آل محمد محروم بود صلوات الله علیهم
اجمعین آورده اند که ثقیف کفتند ای محمد ایمان نیاریم تا وقتی که یکسال مارا بر بت
بکذاری و زمین طائف را که آرامکاه ماست چون مکه حرم محترم کردانی
و مارا در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اکر از تو پرسند که چرا چنین کردی
بکوی که خدای مرا بدین فرموده است آیت آمد که وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ
عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ۝ و بدرستی
که خواستند ثقیف که بکردانند ترا از انچیزی که وحی کردیم بتو تا افترا کنی و بربندی
بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بکوئی که خدای تعالی فرموده و انکاه که تو چنین کنی
هر آینه فراکیرند ترا دوست و کفته اند قریش با آنحضرت کفتند که نمی‌کذاریم ترا که استلام
حجر نمائی تا وقتی که مس کنی بتان مارا و اکر چه بسر انکشت باشد این آیت فرود آمد
که ایشان میخواهند که ترا بکردانند از وحی ما و بدرستی که کیرند ترا دوست وَلَوْلَا أَن

ثبتناک

لقد کدت

لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ۝ و اکر نه آنست که ترا ثبات دادیم براستی بمدد
عصمت خود بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی آرزوی ایشان میل کردنی
اندک محققان کویند که معنی آیت آنست که تو در صدد میل اندک بودی اکر ما ترا
ثابت نمیکردانیدیم اما عصمت ما ترا در یافت و ممنوع شدی از انکه نزدیک شوی
بمیل و این تصریح است بانکه نزدیک نشدی پس میل کجا بوده باشد در تبیان آورده
که آنحضرت معصوم بود اما برای تخویف امت کفت تا میل بنحو مشرکان نکنند
این آیت آمد که إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ
عَلَيْنَا نَصِيرًا ۝ انکاه که میل میکردی بر سبیل فرض هر آینه میچشانیدیم ترا عذاب
زندکی در دنیا عذاب مرک یعنی در آخرت ضعف نامی است مر عذاب را پس نمی‌یافتی تو
برای خود بر دفع عذاب ما یاری که بسبب آن باز رهی ثعلبی آورده که بعد از نزول
این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین آورده اند که اهل مکه
در اخراج آنحضرت مشاورت کردند رای ایشان بران قرار کرفت که دشمنی بجا آورند
که آنحضرت را ضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد وَإِن كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ
مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ و بدرستی که
خواستند اهل مکه تا ترا بلغزانند بدین دشمنیها از زمین مکه تا ترا بیرون کنند ازان
و انکاه که چنان شود درنک نکنند پس از رفتن تو مکر زمانی اندک و آنچنان بود که
بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک کشتند و قولی آنست که
یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد کرد بنزد آمده کفتند ای ابو القاسم
مقام انبیای پیشین زمین شام بوده اکر تو پیغمبری و خواهی که ما ترا تصدیق کنیم
باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزیمت سفر شام مصمم فرمود و این آیت
فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اکر چنین باشد پس از تو
جدا نمی‌پایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل بقتل و جلا معذب شدند
پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم
سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ۝ سنت نهادنی
برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادکان ما و آن سنت هلاک امتان است

بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از میان خود و بیابی نوعی ست ما را تغییر و تبدیل
أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا
و بپای دار نماز را بعد از زوال آفتاب تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است
و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و در آیت دلیل است بر امتداد اوقات
این چهار نماز از زوال تا غسق چه لام از برای وقت و الی از برای انتهای غایت
پس مراد اتساع وقت اوست بآن معنی که هر جزئی از و صلاحیت ادا دارد بر سبیل
وجوب و نیز دلالت دارد بر آنکه ظهر صلوة اولی است زیرا که ابتداء مستدعی ابتدائیت
که دلوک است و آخر وقت عشا نیمه شبست چه گفته اند که غسق شدت ظلمت و تاریکی شب است
و آن در نیمه شب وقوع می یابد و بپای دار نماز بامداد را نماز او قرآن گفت برای آنکه
قراءت قرآن در وی واجبست بر تتمیه کل باشد با هم جزو به سببی که نماز هست دیده شده
یعنی می بینند او را ملایکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر
دیوان اعمال وی ثبت میکنند و ملایکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال
روز بدان میکنند و چون زوال شد آن مقدار که نماز ظهر با شرایط در وی گنجد مخصوص
ظهرست و عصر در آن وقت نتوان گذارد و بعد از آن وقت مشترکست میان ظهر و عصر
تا آن مقدار که عصر گنجد و مخصوص عصرست در آن وقت ظهر را نتوان گذارد و چون
وقت شام در آمد آن مقدار که مغرب گذارند مخصوص وی است و دیگر مشترکست
میان او و عشا تا به نیم شب آن مقدار بماند که عشا گنجد مخصوص اوست و شیخ مرحوم
سعید شهید رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرمود که آمد جبرئیل امین از نزد رب العالمین بخدمت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله با وقتهای نماز یعنی بجهت تعیین اوقات صلوات پس بیگاه امر
آنحضرت را در وقت زوال آفتاب پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پیشین پس آنحضرت
ادا کرد نماز پیشین را باز نزول اجلال نمود در امروز در وقتی که سایه شیء یک قامت
زیاده شده بود یعنی بعد از آن سایه که در وقت زوال بود سایه هر شیء مثل آن شیء
شده بود پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پسین پس آنحضرت ادا کرد نماز پسین را
باز در وقت شام همان روز آمد و آن وقتیست که ذهاب حمرت مشرقی شده باشد

که مغرب عبارت از آنست پس امر کرد آنحضرت را باداء نماز شام آنحضرت ادا فرمود آنرا
باز آمد در وقتی که سرخی جانب مغرب فرو رفته بود پس امر فرمود باداء نماز خفتن پس آنحضرت
گذارد نماز خفتن را باز آمد در وقت طلوع صبح صادق پس امر فرمود آنحضرت باداء نماز صبح
پس گذارد آنرا باز آمد در روز دیگر این روز در وقتی که سایه هر شیء مثل آن شیء شده بود
پس امر کرد آنحضرت را باداء نماز پیشین پس آنحضرت ادا فرمود آنرا باز آمد در آن روز
در وقتی که سایه هر شیء دو چندان آن شیء شده بود پس امر کرد باداء نماز پسین پس آنحضرت
ادا فرمود باز آمد در وقت غروب آفتاب پس امر کرد آنحضرت را باداء نماز شام پس آنحضرت
گذارد آنرا باز آمد در وقتی که دو دانگ از شب رفته بود پس امر کرد باداء نماز خفتن
و آنحضرت ادا کرد آنرا باز آمد و امر کرد باداء نماز صبح در وقتی که صبح نیک روشن شده بود
پس آنحضرت ادا فرمود نماز صبح بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرمود که آنچه میان هر دو نماز است
وقت اداست و وقت اجزای نماز پیشین و پسین اگر آن مقدار وقت باقی باشد تا غروب
که پنج رکعت نماز توان گذارد هر دو نماز را ادا می توان گذارد و شام و خفتن نیز اگر آن مقدار
باقی است تا نصف شب که چهار رکعت توان گذارد هر دو را ادا می توان گذارد وَمِنَ اللَّيْلِ
فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و بعضی از شب پس بیدار شو
بقرآن یعنی نماز کن زیادتی است مر ترا بر صلوة مفروضه یعنی وجوب آن زاید است بر فرایض
که اختصاص دارد بتو چه وجوب آن از خواص آنحضرت است و گرنه ندبیت آن ثابت است
در حق کل امت و تسمیه او بنافله نسبت بهمه امت شاید و الست چنین بود که بر انگیزد ترا
خدای تو در مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم در وستوده باشند و ستایش همه ستایندگان
و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آن مقام ستایش کنند
خلق اولین و آخرین و او بر همه خلایق فایق و مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق
تعالی پیغمبر را در روز قیامت بر عرش نشاند و قولی آنست که بمقام محمود آنجاست که لوای حمد
بوی ارزانی فرماید و آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام دهد که بردارد چنانچه در کشف الغمه
مذکور است که آنحضرت ستایش میفرمود امیر المؤمنین را بانواع نوازشها از انجمله آن بود
که لوای مرا که لوای حمدست تو آنرا بر داری و میرکشی در میان دو جانب آدم و جمیع خلق
و همه خلایق در آن روز در ظل لوای من باشند که طول آن هزار ساله راه باشد و سنان

از یاقوت حمرا باشد و نیمه اش از نقره بیضا و اسفل آن از زبرجد خضرا و او را سه شقه باشد
از نور یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در وسط دنیا و بر آن سه سطر نوشته بود
اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله
که طول هر سطری هزار ساله راه باشد و تو بگیری آن لوای من روی و امام حسن از یمین و امام حسین
از یسار تو روند تا بایستی میان من و ابراهیم پیغمبر در ظل عرش خدای اکبر و بپوشی
حله سبز از حله های بهشت و منادی ندا کند که خوب پدریست پدر تو ابراهیم و خوب
برادریست برادر تو علی بن ابی طالب علیه السلام الی آخر الحدیث و گویند که مقام محمود
مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه است که مختص است بمقامات
و آن خاصه آنحضرتست و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود نام تو محمد و مقامت
محمود وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ
سُلْطَانًا نَّصِيرًا و بگوی ای پروردگار من در آر مرا در قبر در آوردنی پسندیده و بی ندامت
و بیرون آر ازو بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا بمدینه در آوردنی خوب و بیرون آر
از مکه سالم یا در آر مرا بمکه جهة فتح و بیرون آر ازو بسوی حنین یا در آر مرا بعثت و بیرون بر
از دنیا یا در آر مرا بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت و بده مرا از نزد خود دلیلی
حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده گویند که آن امیر المؤمنین بود علیه السلام
که دین مبین ازو ظاهر و هویدا شد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا بگو آمد حق یعنی دین اسلام یا آنکسی که دین ازو قوت گرفت و ناچیز شد باطل
بسبب او امیر المؤمنین بود علیه السلام که بنای شرک نگون ساخت و قوت و شوکت اهل شرک بر انداخت
و سنایش مدح و جوانمردی اوست که بی او هیچ کس کاری نکرد و با آنکه روی بنفس
معصی بیش نگرفت و لله در قائله مدح او با مدایح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق
و باطل طریق اهل شرکست و بدعت و مخالفت و حق راه مؤمنان که طریق محمد و آل است
علیهم السلام و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد
آورده اند که حق عام است هر چه بود و مرضی حق است و هر چه نه آنچنان است
باطل بدرستی که باطل اهمت نیست شده و ناچیز گشته و در روایت معتبر وارد شده
که چون صاحب الزمان علیه السلام متولد شد بر ذراع ایمن وی نوشته بود که جاء الحق

وزهق الباطل

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
إِلَّا خَسَارًا و فرو فرستادیم از قرآن آنچیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه
و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من بیانی دارند
یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و بخشایش مر مؤمنان را
که بدو نفع میگیرند و نمی افزاید قرآن مر ستمکاران را مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب کنند
و بدو نمیگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ
يَئُوسًا و چون انعام کنیم ما بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی روی بگرداند از یاد ما
مراد کافر است که چون خدای تعالی نعمت دهد او را باز از کتب و ارسال رسول و غیر آن
از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و بنفس خود دور شود و گرانی کبر کند یعنی تکبر و تعظم نماید
و از طریق حق بر طرف شود و چون برسد بدو بیماری و فقر و زحمت باشد نا امید از روح الله
یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم پادشاهی اما مؤمن در نعمت شکر کند
و در محنت با امید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ
أَهْدَىٰ سَبِيلًا بگو هر کسی که عمل میکند بطریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر
و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یأس دارد و مؤمن در نعمتها شکر داری
و در ضرا شکیبایی و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا صفت یا دین یا معتقد و مذهب
و طاقت و معنی همه راجع است با آنکه هر کس آن کند که ازو شاید و آید و لهذا از پیغمبر
صلی الله علیه و آله همه خلق و احسان بود و کرم و مروت و فتوت و طاعت و راستی و وفا بود و
از مخالفان ایشان از مشرکان و بنی امیه و غیر ایشان از معاندان تمامی سوء خلق
و لئیمی و غدر و مکر و بی مروتی و ناجوانمردی و ناراستی و جفا بود كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ
پس پروردگار شما داناتر است بدانکس که او راه یافته تر است و بصواب نزدیکتر یا آنکس که
از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عتبة
ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متحیر شده گفتند
ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما
رایحه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد و بجهت آزمایش از وی بپرسید که آنکس که طواف شرق

ومعرب کرد که بوده واحوال جوانان که در زمان پیشین کم شدند چگونه است و روح
که اگر همه سؤالها را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست
واگر دو را جواب دهد واز روح هیچ خبر نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمدند ودر مجلس ما
واز آنحضرت سؤال کردند ودو سوال را جواب گفت ودر قصه روح این آیت نازل شد که
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ومی
از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی
او مبدعاتی که بامر کن کاین شد بی ماده واو از انجمله است که مخصوص است بعلم خدا
وغیر حق سبحانه وتعالی بدو دانا نیست وداده نشده اید شما از دانش مگر اندکی نسبت با علم
خدای تعالی برزرگی گفته که این اندکی که خدای تعالی ما را داده است از علم نه از آن ماست
بلکه عاریت نزدیک ماست وما به بسیاری از آن نرسیده ایم پس علی الدوام جاهلیم
وجاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا
واگر خواهیم ما هر اینه ببریم آنچیزیرا که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور وسا
محو کنیم پس نیابی تو برای خود بآن هیچ نیابی بعد از بردن آن بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند
وبسبیها و مصحفها باز دارد ولیکن رحمت از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد
ومحو نمیکند بدرستی که فضل اوست بر تو بزرگتر که ترا ستید ولد آدم ساخته وخاتم
پیغمبر کرد اینده وذریت ترا بر عالمیان برگزیده ولوای حمد ومقام محمود بتو داده و
قرآنرا بتو فرستاده ودر میان امت تو باقی میگذارد ومحو نمیکند قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ
وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا
بگو ای محمد اگر جمع شوند آدمیان وپریان که تو مبعوثی بر ایشانی واتفاق کنند بر آنکه
بیایند بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت وبلاغت وحسن نظم وجزالت لفظ
وکمال معنی واخبار از غیب نیارند مانند این قرآنرا درین صفتها یا آنکه در میان ایشان
فصحا وبلغا وعرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمد که میگفت
لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه وتعالی فرمود که جن
وانس مثل این نتوانند گفتن واگرچه باشند بعضی از ایشان مر بعضی را هم پشت ومددکار

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا
وبدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم زیادتی تقریر وبیان را برای مردمان درین قرآن
از هر نوعی وصنفی چون ترغیب وترهیب وقصص واخبار وذکر جنت ونار ومانند آن
پس سر باز زدند بیشتر مردمان ونخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند
که ابوجهل وعتبه وشیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو میدانی که شهری از بلاد
ما کم آب تر وتنگ عیش تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل
زراعت پدید آید وجویها چون انهار شام وعراق روان ساز تا کشت کنیم وخدای خود را بگو
تا ملائکه برای صدق دعوی تو بفرستد وترا گواهی دهند واگر نه تو بر ما میفرستد تا از دروغ
باز نهی وبگو تا آسمان از سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم وامثال این سخنان
از روی تعنت سکر کردند وبعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها
درخواستند وعبدالله بن امیه میگفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی وبر آسمان
روی ومن در تو مینگرم ونسخه بیاری بنام من ازیشان که بخوانم وبدانم که تو پیغمبری
وبا وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد
وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا وگفتند منکران قریش که
تصدیق تو نکنیم ترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز
کم نگردد أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا یا باشد ترا
بوستانی از درختان خرما بنان وانگور یعنی مشتمل بر آن درختان پس روان کردانی
جویهای آب در میان آن بوستان روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا
كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا تا وقتی که بیفکنی آسمانرا همچنانکه گمان بردی
ووعید کردی أَوْ تُسْقِطَ عَلَيْنَا كِسَفًا بر سر ما پاره پاره یا بیاری خدا را وفرشتگانرا
در مقابله یعنی عیان بما بنمائی یا بیاری ایشانرا که گواهی برسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ
مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا یا باشد ترا خانه از زر که در اینجا بنشینی
یا بر روی بآسمان وتصدیق تو نمیکنیم بر رفتن ترا تا وقتی که فرود آری بر ما کتابی
که بخوانیم آنرا ودر آن تصدیق تو نوشته باشد بگو پاکست ومنزه پروردگار ما از آنکه

بروی تحکم کنند با آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من میطلبید
بجز وی کسی بران قادر نیست آیا نیستم من مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان
و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات
بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان و این جوابی بود مر تعنتات ایشانرا
مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا
فِي قِرْطَاسٍ و قوله تعالی وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و قوله تعالی وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا و غیر ذلک
وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا
و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق
بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای تعالی
آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت
و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول
از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میانه پدید آید و چون کافران گفتند
رسول خدای باید که فرشته باشد و بشر نشاید حق سبحانه و تعالی رد شبه ایشانرا فرمود
قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا
رَسُولًا بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمیان میرفتندی
بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین هر آینه میفرستادیم
برایشان از آسمان فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم
تا با ایشان مجتمع توانستندی شد و از وی تلقی توانستندی گرفت چون در تعلیم و تعلم
تناسب و تجانس شرطست و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی
می باید در ابلاغ آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بگو خدای تعالی
بسندست گواه میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت
چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست پس گواهی
معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او بدرستیکه خدای تعالی هست به بندگان
خود دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشانرا میداند بینا که اعمال و اقوال آشکارای

دوزند

ایشانرا می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
سَعِيرًا و هر کرا راه نماید خدای تعالی یعنی بسبب فرمان حکم کند بهدایت او و توفیق دهد
ارادتی بنما تا سعادتی ببری بر او راه یافته است که طریق بهشت است و هر کرا بسبب عصیان
حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد پس نیابی مر ایشانرا دوستانی که نصرت کنند ایشانرا
بجز خدای تعالی و حشر کنیم ایشانرا روز رستخیز بر رویهای ایشان در روایت ورود یافته
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود
که آنکس که ایشانرا امیر در رفتنهای خود شان قادرست که ببرد بر رویهای ایشان
و آن بجهت خواری و رسوائی ایشانست و حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند آنچه
چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند و گنگان
یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمیگفتند و کران یعنی
نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه در دار عالم استماع سخن حق نمینمودند
جای ایشان دوزخست هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش گوشت
و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه دوزخ فرو نشیند چنانچه
آتش دنیا پس از سوختن هیمه بیفزائیم ما برای ایشان آتش سوزان یا برافروزیم آتش را
بآنکه جلود و لحوم ایشانرا ابدال کنیم تا باز آتش در ایشان بجد ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
آن عذاب پاداش ایشانست بسبب آنکه ایشان نگرویدند بدلائل الهی و اعجاز رسول
پیغمبر صلی الله علیه و آله که معجزات اوست یا بآیات قرآن و گفتند آیا آن وقت که
کردیم استخوانها و خاکهای ریزه شده هر آینه ما برانگیختگان باشیم آفریدن نو چون
ایشان خلق جدید را منکر بودند در جاهای صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست
ایشانرا تجدید و تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ
فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا آیا نمی بینند و نمیدانند آنرا که خدای تعالی بقدرت
کامله خود بیافرید آسمان و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده تواناست بر آنکه بیافریند

ایشان از دیگری بمثل اطلاق نفس شی کنند چنانکه مثلک لا تفعل کذا ای انت
پس مقر ما باید کرد آنکه نه از چیزی چیزی می‌آفریند قادر است که باز آفرینش نو آفریده
کهنه شده را باز آرد بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده است برای فنای ایشان
مدتی هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگ است یا جهت اعاده ایشان اجلی نهاده که
قیامت است پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و بعث
قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ قَتُورًا ۝ بگو ای محمد کافران را اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزینهای
روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد آنکه هر آینه باز ایستید و بخیلی ورزید
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی گوید که اگر یکی
از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هر آینه جود با جود الهی را مساوی نخواهد بود
جهت آنکه برای نفع خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید
و خدای تعالی در جود خود ازین دو چیز منزه است و هست آدمی بخیل و جمع کننده مال
زیرا که بنای امر او بر حاجت است و امساک بچیزی که محتاج است بآن و ملاحظه عوض
در آنچیز که بذل میکند مگر بعضی مخصوص که با وجود احتیاج ایثار کنند و عوض را
ملحوظ ندارند مثل اهل بیت علیهم السلام چنانچه سوره هل اتی بدان ناطق است وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ
يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ۝ و بدرستی که ما دادیم موسی را علیه السلام نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا
که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات
و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل
و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی
سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از نه آیات پرسیدند و ایشان را جواب داد که شرک میارید و خون
بناحق مریزید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایت و قذف محصنات دور باشید
و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامه است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر
فرموده که مخاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از جهت فرمان در نگذرید پس
بپرس

ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد
یا سؤال کن از یهود چون آمد موسی بر ایشان که چگونه گذشت میان وی و فرعون پس گفت
موسی را فرعون بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده و عقل تو مختلط شده
قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا
فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۝ گفت موسی علیه السلام بدرستی که دانسته بدل خود اگرچه
بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه نفرستاده این آیات تسعه را مگر پروردگار آسمانها و
زمینها آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و من یقین دانم ترا ای فرعون
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ
مَعَهُ جَمِيعًا ۝ پس خواست فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر
پس غرق گردانیدیم او را و هر که با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا
الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۝ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون
فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید در زمین مصر که ایشان شما را میخواستند که
بیرون کنند پس چون بیاید وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود بیاریم شما را و ایشان را
بمحشرگاه بجماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ و بدرستی که فرو فرستادیم قرآن را
و براستی فرود آمد و در تبیان آورده که با بمعنی علی است و مراد از حق حضرت محمد است
صلی الله علیه و آله یعنی بر محمد فرود آمد آورده اند که محمد بن سماک بیمار شد یعنی قاروره
او را بطبیب ترسایی می بردند در راه نیکوروی خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بایشان رسید
و صورت حال پرسید بوی گفتند فرمود که سبحان الله که در مهم دوست خدای تعالی
از دشمن خدای تم استعانت میکنید باز گردید و با ابن سماک بگویید که دست خود بر موضع
وجع نه و بگو وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و از چشم ایشان غایب شد باز گشتند و قصه
بعرض وی رسانیدند دست بر آن موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت
و گفته اند آنکس صاحب الزمان یا خضر بوده علیهما السلام و نفرستادیم ترا ای محمد مگر مژده دهنده
مطیعان از ثواب و بیم کننده عاصیان از عقاب وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ
عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۝ و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره

تا بخوانی آنرا بر مردمان بجهت حوادث بر طول و درنگ و مهلت چه آن برای حفظ
آسانتر است و بفهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آنرا بر حسب حوادث و مصالح فرو فرستادنی
در مدت بیست سال قل آمنوا به او لا تؤمنوا ان الذین اوتوا العلم من قبله
اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا ۝ بگو مر مردمانرا که ایمان آرید بقرآن یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید
یعنی ایمان شما برو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما برو هیچ نقصان نمیرسد
بدرستی آنانکه داده شده اند علم را پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند
و حقیقت وی شناخته و امارات و علامات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام
و اتباع آن از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان
و ابوذر غفاری و ورقة بن نوفل و احزاب ایشان چون خوانده شود قرآن برایشان
بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رو نهاده در حالتی که سجده کنندگان اند برای تعظیم
امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه
و آله و انزال القرآن و گویند منزه و پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود بدرستی که
پروردگار ما کرده شده یعنی واقع است بلاشک و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم
خشوعا ۝ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی
از وجه ساجد بزمین ملاقی شود اوست و گفته اند سجده اول برای شکر است
و این سجده بجهت تأثر از مواعظ قرآنی لاجرم در این سجده فرموده که بگریند و زیاده کند
سماع قرآن ایشانرا فروتنی و تضرع از سجده چهارم است این از سجدات قرآن و این
جود تجلی میگویند چه خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد
الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت
این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید آورده اند که
رسول الله صلی الله علیه و آله در سجود میفرمود که یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر
گفتند که محمد صلی الله علیه و آله ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود
دو خدای را میخواند آیت آمد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا ۝

بگو بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر یک ذات اطلاق میکنند و
بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که خدای تعالی
در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم
در حسن اطلاق برابرند و هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید
پس مر ویرا است نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای اکرام
ابن جبیر گوید یا ابن عباس که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرائت بجهر میفرمود در نمازها
هر وقت صلوات یومیه در مسجد الحرام قرائت کردی اهل شرک بلهو و صفیر و تصدیه
مشغول شدندی تا نشاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرائت کند حق سبحانه و تعالی
فرمود که آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند
و آواز فرو مدار یکبارگی تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند و بطلب میان
جهر و مخافت راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است یا آنکه بلند قرائت مکن
در همه نمازها و آهسته مکن قرائت را در همه بلکه جهر کن بصلوة لیلیه و فجر و اخفات کن
بظهر و عصر و در مغرب و عشا در رکعات اخیره آنها پس در دو رکعت اول هر یک
جهر باید از مغرب و عشا و میان این و آن بدید کن راهی را یعنی بعضی بجهر و بعضی
باخفات چنانچه واقع است نوافل نهار اخفات اولی است و در نوافل لیل جهر
و بعضی گویند خطاب بهر یک از اهل تکلیف است جهر مکن یعنی اعلان نمازها مکن که
موهم ریا باشد و اخفات مکن یعنی در اخفا مکوش بحدی که گمان ترک نماز شود و تهاون
و راهی میان این و آن اختیار باید کرد و کذا فرایض در مساجد و نوافل در منازل اولی
لیکن در همه جهر بسمله مستحب است چه نقل از امام حسن عسکری علیه السلام کرده اند
که علامات مؤمن پنج است تعفیر جبین و انگشتری بیمین و شبانه روزی پنجاه و
یک رکعت نماز که هفده فرض است و سی و چهار سنت و زیارت اربعین که زیارت
امام حسین است علیه السلام در بیستم ماه صفر و جهر نمودن بسم الله الرحمن الرحیم
بجهر گفتن و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک
و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا ۝ و بگو ستایش و ثنا مر خدای را آنکه
فرا نگرفت فرزندی زیرا که اگر او را فرزندی باشد هر آینه بقاء نوع او بتعاقب اولاد

ماند سایر ذی حیات از آدمی و حیوان لیکن چنین نیست زیرا که بقاء نوع او نیست
مگر ببقاء شخصی و جیه او واجب الوجود است جل ذکره و نیز اگر او را ولدی بود ناچار بود
از صاحبه و زوجه پس باید که او را شهوت واقع باشد و این در و محال است چه اگر
چنین میبود احتیاج لازم می آمد و حال آنکه او غنی علی الاطلاق است و این ذکر بر یهود
و نصاری و بنی مدلج است که خویشتن را فرزند اثبات میکردند تعالی الله عن ذلک
و نیست مر او را انبازی در پادشاهی چه اگر او را شریکی باشد یا مخلوق او خواهد بود
یا نه پس اگر مخلوق است بنده او باشد شرکت صورت ندارد و اگر مخلوق او نیست شریک او
باشد در ذات و این محالست زیرا که این در دلایل توحید ثابت و مبرهن گشته این رد
بر مشرکانست که بتان را شریک خویشتن میگفتند و نیست مر او را دوستی از جهت مذلتی که
داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد یا مستولی بود او شود بجهت عجز مثل ولی طفل
و این نیز محالست چه در آن امور محتاج خواهد بود بآن ولی و او غنی مطلق است
و گفته است دوست گرفتن حق جهانیان و تعم نیز بجهت آنست که ببرد او از ذل بعزت رسد
بلکه بسبب آنست که او از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند و تعظیم کن او را تعظیم کردنی
یعنی بزرگ گردان از وصف و اصفات و معرفت عارفان و گفته اند معنی کبره آنست
که بگو الله اکبر و آن در نماز و لیکن اولیتر است و در تسبیح فاطمه علیها السلام و غیر آن تسبیح
آیت آخر بر این سوره آیت عزت گویند و هر کودکی از بنی عبد المطلب که سخن در آمدی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت بر او آموختی روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که هر که بخواند سوره بنی اسرائیل را و رقیق گردد دل او نزد ذکر والدین و هر او را باشد
قنطاری در بهشت و آن هزار و دویست اوقیه است مراد حسنات و از ابی عبد الله
منقول است که هر اوقیه بزرگتر از کوه احد باشد در عدة الداعی نقل میکند از اهل البیت
علیهم السلام که هر که دو آیه آخر این سوره که قل ادعوا الله است تا آخر بخواند در وقت خواب
از دزد ایمن گردد و محفوظ باشد از هر شیطان مکار و از غدار تا صباح شود

سورة الکهف مکیة بسم الله الرحمن الرحیم و هی مائة و احدی عشر آیة

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ثنا و ستایش مر خدای را
آنکه فرو فرستاد بر بنده خویش یعنی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را از ترتیب استحقاق حمد

برانزال

بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که به بندگان
ارزانی داشته چه در وی مندرج است آنچه کمال عباد از آن بحصول می رسد و آنچه
صلاح معاد و معاش بندگان است باو منتظم میگردد و ننهاد در وی چیزی از کجی
باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل و لا ارادی یعنی کجی است و گردانید
او را قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا راست یعنی معتدل بی افراط تفریط
وصف تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و گویند که ضمیر او راجع
بعبد است و معنی آنکه نهاد بنده خود را بل بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع
احوال تا بیم کند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله یا قرآن مر کافران را بعذابی سخت که استیصال
یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده از نزدیک خدای تعالی که معذب اوست نیز غیر او
و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را آنانکه میکنند کارهای پسندیده باآنکه
مر ایشانراست مزدی نیکو یعنی پاداشت پسندیده و تا مردم حالتی که مقیم باشند در آن
اجر همیشه بی انقطاع و انتقال گویند عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود و اجر
حسن آنکه مانع و ریب و رضا نبود و نقلست از ائمه معصومین علیهم السلام که
عمل صالح دوستی ما و متابعت طریق ماست و آنکه بر آن مترتب شود اجر حسن
وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً
تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا و بیم کند آنان را که از روی جهل گفتند
فرا گرفت خدای تعالی فرزندی و قائلان یهود و نصاری و بنو مدلج نیست این
گویندگان را بفرزند یا بدین سخن که میگویند هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای
این قول میکنند و نیز دانش نبود مر پدران ایشان را در این باب اگر تقلید آبا میکنند
بزرگ کلمه ایست و آن کلمه از روی جرأت بیرون می آید از دهنهای ایشان
از همه قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده زیرا که مشتمل است
بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث نمیگویند مگر دروغی اما
بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و
کوهها از جا برود تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ الآیة آورده اند که حضرت

کبرت

رسول صلی الله علیه و آله از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که بایمان ایشان
میداشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه و تعالی برای تسلی آن حضرت او فرمود که
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ۝ پس مگر تو
کشنده نفس خودرا بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی
کار ایشان از برخود آسان گیر یا زغم بود لا بی غل منه اگر ایمان نیاورند باین سخن
یعنی قرآن و برای کفر و عصیان و طغیان ایشان خودرا هلاک مساز از روی اندوه
یا جزع یا حسرت یا غصه إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا ۝ و بدرستی که ما گردانیده ایم آنچیزی که بر زمین است از معادن
و نبات و حیوانات آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است
و مراد انبیا و اولیاء یا علما یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند
آرایش زمین رجال الله اند از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان بازبسته است
سیما حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیهم که عالم بوجود با جود او قائم است بحکم
لا عیش بعد المهدی و بعضی گویند که مراد از ما علی الارض شهوات محرمات است
که حق سبحانه و تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم
زیب و زینت میدهیم تا بیازمائیم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد
که کدام از ایشان نیکوترست از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ۝ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ
كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۝ و بدرستی که ما سازندگانیم آنچیزرا که بر روی زمین است
از کوه و درخت و بناها و زمین هامون و بی گیاه یعنی ما این تمام را خراب
خواهیم ساخت پس دل از ان منهید و بزینت ناپایدار آن فریفته مشوید و
غرور پیشه مکنید آورده اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند با یکدیگر میگفتند که قصه جوانان
پس عجایب است عجب از روی که جواب آن را از حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد
که نه چنانست که میگویند آیا می پنداری تو آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و
نه سال در خواب بوده اند بودند در دلایل قدرت ما چیزی شگفت یعنی قصه ایشان

بنسبت آیات قدرت که در آفرینش ارض و سماست چندان عجیب و غریب نیست مراد
از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک
دقیانوس بوده و رقیم نام وادیست که کوه بناخلوس در انجاست و گفته اند
لوحی بوده از رصاص یا سنگی که اسما اصحاب کهف بر آنجا رقم کرده بودند و از در غار آویخته
و بعضی از اهل تفسیر گویند که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران
پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته یکی از ایشان گفت که
هر یک بخود رجوع کنیم و عمل خیری که کرده باشیم بدان متوسل شویم شاید ببرکت آن
حق سبحانه و تعالی بر ما رحم فرماید یکی گفت که جماعتی را که مزد گرفته بودم برای عمل دیگر
در میان روز آمده و در بقیه روز مقابل تمام روز ایشان کار کرده من او را مزد دادم مثل
مزد ایشان یکی از ایشان که این دید غضب کرده مزد قبول نکرد و گذاشت و رفت من آن
را در خانه گذاشتم تا آنکه بدان گوساله گاو ماده خریدم و بزرگ شد و از و
نتایج حاصل شد بر و اقبال بعد از مدتی آن اجیر آمد و پیر و ضعیف شده من تمام
او را گفتم اصلا حق تو بود و آنرا یاد میدادم تا شناخت او را و تمام آن گاوها را بوی
تسلیم کردم که خداوندا اگر این را از برای رضای تو کرده ام پس ما را ازین فرجی
و مخلصی روزیست در حال سنگ چیزی از در دور شد تا روشنائی نمود و دیگری گفت که
در سالی قحط که مردمان در تنگ بودند و مرا غله بود و بقیمت تمام میفروختم زن جمیله
که شدت قحط او را دریافته بود آمد و از من طلب قوت کرد که عیال اعز در معرض تلف و
هلاک اند من در وطمع کردم او امتناع نمود تا سه نوبت آخر چون بجان در مانده بود نزد شوهر خود
این احوال باز گفت شوهر گفت چون محل اضطرار است چه کنی و عیالان خود را باز غرس
آن زن بهر مودن شوهر خود را تسلیم من نمود چون من قصد نزدیکی او کردم لرزه بر اعضا
زن افتاد گفتم چه حالتست گفت از خدای تعالی می ترسم گفتم مرا اولی او افضحاه تو در حالت تنگی
از خدای تعالی میترسی من در وقت رفاه چون نترسم از خوف الهی ترک او کردم و ملتمس او را
بوی دادم اگر این را از برای ترس و رضای تو کرده ام پس ما را ازین مضیق خلاصی ده پس
سنگ دور شد چنانچه بیرون تمام نمود و دیگری گفت که من پدر و مادری داشتم
که بکبر سن رسیده بودند و مرا گوسفندی چند بود که از شیر آنها ایشان را محظوظ میساختم

یکروزی رجوع کردم بکوسفندان که بجهت ایشان شیر بیرم باران شد باریدن گرفت
و من توقف کردم تا شب درآمد من شیر را برداشته متوجه خانه شدم چون آمدم
خواب کرده بودند من نخواستم که ایشان را بیدار کنم شیر در دست گرفته تم تا صبح که
بیدار شدند انکاه دادم تا آشامیدند اکر این را برای رضا و خشنودی تو کرده ام
بر ما ازین تنکنایی خلاصی کرامت فرمای تمام سنک از در غار دور شد و ما بیرون آمدیم
و حق تعالی فرج فرستاد و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیار است و اصح آنست که
دقیانوس در زمان تسخیر ممالک بشهر افسوس رسید و آنجا معبدی برای بتان که
معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان می کرد هر که سخن او شنید
خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدای پرست
از بزرک زادکان شهر کوشه کرفته بدعا و نیاز مشغول کشتند و از حق سبحانه و تعالی
درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ستمکار ایمن سازد القصه اسم ایشان
بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بطریق تو
سوخ و در زیر مطلقا فرمان او را قبول نکردند دقیانوس کفت تا حلی و حلل کرد در بر
از ایشان انتزاع کردند و کفت شما جوانید و خورد سال شما را دو سه روزی مهلت دادم
تا در کار خود تامل نمایید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در رد آن
پس از آن شهر متوجه موضع دیکر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته یکدیکر را
در باب مهم خود مشورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر
قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشتند و روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند
در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمده در مرافقت موافقت نمود
سک شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد
و خدای تعالی او را بسخن آورد تا بزبان فصیح کفت از من مترسید که من دوستان خدا را
دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه
رسیدند شبان کفت من درین کوه غاری میدانم که بدان پناه میتوان کرفت پس
باتفاق روی بغار نهادند حق سبحانه و تعالی از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد
إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۝

یاد کن چون باز کشتند جوانان و منضم شدند بغار پس کفتند ای پروردکار ما بده ما را
از نزد یک خود بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از دشمن و مهیا ساز برای ما از کار ما
که مفارقت کفار است راستی و نیکویی و صواب فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا
ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۝ پس بنهادیم ما بر کوشهای ایشان
حجابی که نشنوند یعنی خواب انداختیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد یعنی شمرده پس برانکیختیم
یعنی بیدار کردیم ایشان را تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ام و تا بدانند بندکان ما
که درین قصه کدام از دو کروه مراد اهل کتابین اند یا مؤمن و کافر یا متقدمین قوم ما
و بعضی تقریر معلوم کردد که کدام از ایشان شمار نکاه دارنده ترست از انداز مدتی را که
ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کروه
کرده اند و شمار که راست است نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ۝ ما قصه میکنیم بر تو که محمدی خبر ایشان را براستی بدرستی که ایشان
جوانان بودند که از روی صدق ایمان آورده به پروردکار خویش و بیفزودیم ایشان را
راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۝ و بر بستیم بر دلهای ایشان
یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات از ان داشتیم
در ان وقتی که دقیانوس چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت کرد
پس کفتند پروردکار ما پروردکار آسمانها و زمینهاست نخواهیم پرستید بجز وی معبودی
بخدایی که کفته باشیم آنکاه که دیکر را پرستیم سخن خطا و دروغ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا
اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۝ این کروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمیع اهل افسوس فرا کرفته اند
بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل بجز خدای بحق خدایان دیکر چرا بر باطل انزبرا نمی آرند
کافران بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را حجتی روشن و برهانی ظاهر
یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان پس کیست
ستمکارتر از کسی که افترا کند و بربندد بخدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و
قبل ازین کذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند

بلیغا که همه ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ
إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ
مِرْفَقًا ۝ و چون با یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از آنچه می پرستیدند
بجز خدای تعالی ایشان خدا را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند
بلیغا فرموده که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید پس باز گشت کنید
بسوی غار و در وی جای گیرید تا بگستراند برای شما پروردگار شما و بسیار سازد بر شما
از بخشایش خود در دو سرای و بسازد برای شما از کار شما آنچیزی که بدان نفع گیرید
در دین و دنیا در دنیا ایشان را از راه باطل نگاه داشت و طریق حق کرامت فرمود و
در غار سالم ماندند و در آخر الزمان ایشان را زنده خواهد کرد تا باشند که معاون صاحب الزمان
علیه السلام باشند و بخدمت وی فایز گردند و در آخرت با مقربان درگاه الهی
قرین و همنشین باشند زهی سعادت دو جهانی آورده اند که جوانان اتفاق نموده
بکوه بر آمدند و شبان ایشان را بغار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه و تعالی
خواب را بر ایشان غلبه کرد اینجا بخفتیدند دقیانوس بعد از سه روز بافسوس
باز آمد احوال جوانان پرسید و چون از قرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را احضار
ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک بلغنا احوال ایشان را برده بدین کوه متحصن شدند دقیانوس
با جمعی از عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار نگه یافت پنداشت که بیدار نیند گفت
در غار را بسنگ برآرید تا هم در آنجا بمیرند پس در غار را استوار کردند و دو مؤمن از خواص
دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش کرده بر دیوار غار وضع کردند
بامید آنکه شاید روزی کسی اینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان
در طرف جنوبی کوه بنات خلوس بود و درش در مقابل بنات النعش لاجرم آفتاب در وقت
طلوع و غروب بر دو جانب آن میتافت و عفونت او را تحلیل کرده هوا را باعتدال
باز می آورد و در درون غار نمیتافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و شباب
ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ
تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ
ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ۝

و بینی تو ای بیننده آفتاب را چون طلوع کند میل نماید از غار ایشان بسوی راست آینده
بجهة آنکه در غار مقابل بنات النعش که جانب قطب شمالیست افتاده و چون غروب کند
ببرد از ایشان و بگردد بسوی چپ نگرنده و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن
بجهتی که روح هوا بدیشان میرسد و ملال تعفن غار نمی اندازد این خبر ایشان از دلائل
قدرت خدای تعالی است هر که را خدای راه نماید بتوفیق یا بسعادت پس او راه یافته است
بفلاح و رشاد و هر که را فرو گذارد پس نیابی مر او را دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ
أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ۝ و پنداری تو
ایشان را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند
در کشف الاسرار آورده که این حال خود حال کار جوانمردان طریقت چون بظاهر ایشان
نگری بینی که جلوه گری در میدان اعمال و چون بسر ایشان در یابی بدانی که از همه فارغ اند
در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار یعنی بیکار و بصورت در کار
ابن عباس فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه
روست از اجساد ایشان نخورد و اگرچه حق سبحانه و تعالی قادر بود که بی تقلیب ایشان را
از پوسیدن نگاه دارد و لیکن وسایط و وسایل نیز معتبرست در امور و گویند هر سالی
روز عاشورا میگردانیدند و بر و ترم تقدیر تقلیب ایشان ثابت چنانچه میفرماید
و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان بدست راست و بدست چپ
و سگ ایشان گسترانیده است دستهای خود را به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگ
زرد بوده یا سرخ یا خاکستری گون و در کتاب زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه
و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیرست یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا
والله اعلم در تفسیر ثعلبی مذکورست که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام
درود فرستد مثلا سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ از گزدم بوی ضرری نرسد و هر که
این کلمات که وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد
اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بر ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان بجهت
گریختن و هر آینه پر کرده شوی از ایشان از روی بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند

را دانست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است
و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان مظلم و موحش اند صورت این مخاطبه
که گذشت با حضرت پیغمبر است صلعم مراد غیر آن حضرت است بیضاوی در انوار آورده
که معاویه بجانب روم میرفت بحرب گذرش بر این غار افتاد گفت چه بودی اگر حال اینها
برما منکشف میشد و با ایشان نظری میانداختیم ابن عباس فرمود که این نیز در تراجیه
منع فرموده خدای تعالی کسی را که از تو بهتر بوده که لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا
آن شنیدن نشنید و بعضی را فرستاد بسوی آن غار پس چون در رفتند بادی آمد و همه را بسوخت
و این از صرصر قهر الهی بود چه آن بی دین اعتقاد بخوبی نداشت و با اهل حق دشمنی کرد
القصه دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بعد از آن باز آمد اندر زمانه
باد اجل بنای حیات او در هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلالت متلاشی گشت
و بعد از وی چند سلاطین دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید
و او مرد مومن و خداپرست بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاد و منکر
هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه و تعالی خواست که دلیل بر حشر جسد
بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه فرمود وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ
طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا و همچنانکه
ایشان را در خواب کرده بودیم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان
بطول زمان تغییر یافته بود و نه جامه‌های ایشان فرسوده گشته ایشان را از خواب بیدار کردیم
بحکمت و بیداری از آن نگاه داشتیم بقدرت تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود
بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید گفت گوینده از ایشان یعنی
مکسلمینا که بسال از همه بزرگتر بود چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن
بود تا مدت لبث را بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار
در آمده بودند چون درنگریستند آفتاب بوقت چاشت رسیده دیدند گفتند درنگ
کردیم در اینجا روزی اگر یک روز در خواب شده باشیم یا پاره‌ای از روز خفته باشیم

پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر دراز یافتند گفتند بعضی از ایشان
بعضی را که بروز دیگر شما دانا ترید بآنچه درنگ کرده اید پس بفرستید یکی را از میان خود
از زر درمی که دارید بسوی شهر افسوس پس باید که فرستاده در نگرد تا کدام از اهل مدینه
پاکیزه ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان
ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه
ایشان پیدا کند پس بیارد قسمتی خوردنی از آن طعام پاک و باید که فرستاده نرمی و
مدارا کند در خرید و فروخت و خبر دار نگرداند بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ
إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا بدرستی که
اهالی این مدینه اگر تابع دقیانوس اند اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند بر شما
سنگسار سازند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خود و رستگاری نیابید آن وقت
که در آن دین در آیید و روی نجات نبینید همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید
یملیخا که اعقل و اکمل بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید
اوضاع آن متغیر دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال مردم و الوان
و منطق دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه
همراه داشت بوی داد تا در عوض آن نان بستاند خباز زری دید منقش شده بنام
دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را بیازاری دیگر نمود و بیک لحظه این خبر
در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد
یملیخا گفت من گنج نیافته ام دیروز این زر را از خانه بدر برداشته ام و امروز بیازار
آورده ام تا طعام بخرم پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست و برا تکذیب نمودند
و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من آگاهی دارد مردم آغاز
استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو نام آن افسوس میگیری
یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دی روز با جماعتی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا
بطلب طعام فرستادند و من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را بنزد ملک بردند
و صورت حال تقریر کرده ملک با جماعتی از معتبران و اشراف بلاد روی بغار آوردند و یملیخا
در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید و آن لوح که در در غار بود

برخوانند و آسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمدن ایشانرا دید با رویهای
تازه و جامهای نو متحیر شد بدیشان سلام کرد و جواب دادند حق سبحانه و تعالی
از آن حال اخبار نموده که وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ
لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ
قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ۝ و همچنانکه ایشانرا بیدار کردیم مطلع
گردانیدیم شهر و بس و قوم او را بدیشان تا بدانند آنکه وعده خدای تعالی به بعث
و حشر راست و درست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی
تمام دارد و دیگر تا بدانند آنکه قیامت هیچ شک در آن نیست حق تعالی اطلاع داد بر ایشان
چه نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح
مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر نزاع میکردند
پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد معاً مبعوث خواهند بود چه خداوندی
توقف ایشان کرده سیصد و نه سال از تحلل و تغیر نگاه دارد دیر ارسال روح کند
بآن قادرست بر توفیه نفوس همه مردمان و استیصال اجزای ابدان ایشان و دیگر بار
و رسانیدن ارواح بآن پیش قدرت کاملهاش دشوار نیست آورده اند که جوانان ملک را
دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در بعضی روایات است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بفرموده حق سبحانه و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام
و ابوذر و سلمان و مقداد رضوان الله علیهم را فرستاد بآن غار و در روایتی دوی
دیگر گفته اند و حق تعالی باد را مسخر ایشان کرد تا ایشان فی الحال بدر غار رسیدند سنگی که
راه بود بر داشتند سگ ایشان روغنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون
ایشان را بدیدم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان درآمدند
گفتند السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ حق سبحانه و تعالی ارواح را با اجساد ایشان
بازآورد تا برخاستند و جواب سلام بازدادند ایشان گفتند نبی الله محمد بن عبد الله
شما را سلام رسانیده گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشانرا
بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیدند باز در خوابگاه خود
تکیه کردند تا دیگر در زمان صاحب الامر علیه السلام زنده شوند چنانچه مکرر مذکور شد

پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که
سابقا مذکور شد مشاهده کردند پس گفتند بنا نهید برایشان دیواری که از چشم مردم
پوشیده شوند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند پروردگار ایشان دانا ترست بکار ایشان
از جمعی که منازعت مینمایند در باب ایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان
یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند گفتند فرا میگیریم برایشان مسجدی که مردم
در آن نماز میگزارند سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ
رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ
إِلَّا قَلِيلٌ ۝ زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف سه تن بودند
چهارم ایشان سگ ایشان بود و گویند نسطوریه از ترسایان پنج تن اند ششم ایشان
سگ ایشان بود و میگویند این سخن را انداختن بپوشیده یعنی گفتاریست که بی سند
و اختراع خود میگویند و گویند مسلمانان باخبار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ ایشان بگو ای محمد پروردگار من دانا ترست بشمار
ایشان نمیدانند عدد ایشانرا مگر اندکی از آدمیان که حضرت پیغمبر و اهل بیت اوست
علیهم الصلوة والسلام و ابن عباس نیز فرموده که انا من ذلک القلیل و از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست
یملیخا مکسلمینا مشلینیا مرنوش دبرنوش سادنوس و اسم راعی مرطونس است یا
کشفطیوش و اسم کلب قطمیر و از ابن عباس منقولست که هر نامهای اصحاب کهف
با خود داشته باشد از خوف و غرق ایمن گردد و اگر در جایی آتش افتاده باشد این نامها را
در خرقه نویسند و در آن آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرونشیند و اگر اطفال در گهواره
گریه بسیار کنند و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان بنهند آرام یابند و اگر
بر چوب پاره نویسند و در میان زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی
خواهد که بنزد پادشاهی رود بنویسد و بر ران راست بندد پادشاه او را گرامی دارد
و از برای دفع تب سه روزه و صداع و غنی و جاه نیز بر ران راست بندد و اگر از برای عسر ولادت
بر ران چپ بندند خلاصی یابند و گویند در کشتی و بجهت از قتل ایمن باشد بر ران چپ بندند
خلاصی یابند بغفران حق تعالی و خواص این اسما بسیارست والله اعلم فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ

الا مراء ظاهرا و لا تستفت فيهم منهم احدا ۝ پس توجدال مكن اي محمد در شان اصحاب
كهف با اهل كتاب جدال كنند مگر جدال ظاهر يعني بقصه متنمائي در مجادله و بر ايشان
خوان آنچه در قرآنست و بر دفع تجهيل ايشان اشتغال فرمائي و فتوي مجوي يعني
مپرس در شان ايشان از اهل كتاب يكي را چه ايشان در مقام عناد اند مغرض آورده اند
كه چون سوال ثلثه مذكوره را از حضرت رسالت صلي الله عليه وآله پرسيدند فرمود
كه فردا بيائيد تا شما را خبر كنم و نگفت كه ان شاء الله تعالي پانزده روز يا كمر پانز وحي نيامد
و زبان طعنه آغاز كردند و غبار ملال بر مرآت دل رفيع آنحضرت نشست حق سبحانه و تعالي
اين آيت فرستاد و لا تقولن لشايء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله و اذكر
ربك اذا نسيت و قل عسي ان يهدين ربي لاقرب من هذا رشدا ۝ و مگوي مر چيز
و كاري را كه قصد داري بدرستي كه من كننده ام فردا مگر آنكه خواهد خداي تعالي يعني مگوي
اگر خداي تعالي خواهد و ياد كن پروردگار خود را بتسبيح و استغفار چون فراموش
كرده باشي استثنا را يا ياد كن مشيت پروردگار خود را و بگو ان شاء الله اين نادرست آنحضرت
و مرادا شد و بعضي گويند حذف مفعول مفيد تعميم است يعني ياد كن پروردگار خود را
وقتي كه فراموش كردي ما سوي او را چه حقيقت ذكر كاهي متحقق ميشود كه هرچه
جز اوست فراموش كند و بگو شايد آنكه دلالت كند مرا پروردگار من بآنچيزي كه نزديكتر است
از شان اصحاب كهف كه ميپرسيد از راه صواب و چون حبيب از حق سبحانه و تعالي درخواست
او را راه نمود بچيزي از قصه اصحاب كهف و آن اخبار انبيا و امم سابقه بود
ابنا از نوازل و حوادث آتيه و لبثوا في كهفهم ثلث مائة سنين و ازدادوا تسعا
و درنگ كردند در غار خود وقتي كه در خواب بودند سيصد سال و زياده كردند و
بيفزودند نه سال ديگر گويند اين اختلاف اهل كتابست در باب ايشان چنانكه اختلاف
نمودند در عدد ايشان و در لباب آورده كه سيصد سال شمسي بوده و نه سال ديگر
برو افزوده اند تا سال قمري شد چه تفاوت بين السنتين در هر سالي قريب يازده روز است
و بتحقيق سيصد سال شمسي سيصد و نه سال قمري و دو ماه و نوزده روز است در خبر
كه ترسايان گفتند كه ما سيصد را ميدانيم و نه را نشناسيم حق سبحانه و تعالي فرمود كه قل الله اعلم
بما لبثوا له غيب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولي

ولا يشرك

ولا يشرك في حكمه احدا ۝ بگو خداي تعالي دانا ترست بمقداري كه درنگ كردند و مر اوراست
پوشيدهاي آسمان و زمين يعني مخفيات آن چه بيناست خداي تعالي بهر موجودي و چه
شنواست بهر مسموعي صيغه تعجب آورد تا دلالت كند بر آنكه ادراك او در ادراك خارجست
از آنچه معهود است از ادراك اهل سمع و بصر او را هيچ چيز مانع و حاجب نيست و نزد علم او لطيف
و كثيف و صغير و كبير و خفي و جلي يكسانست نيست مر آسمان و زمين را هيچ وجهي دوستي
كه متولي امور ايشان بود و شريك نميكند خداي تعالي در فرمان و قضاي خود يكي را از موجودات
علوي و سفلي و اتل ما اوحي اليك من كتاب ربك لا مبدل لكلماته و لن تجد
من دونه ملتحدا ۝ و بخوان آنچه وحي كرده شده است بسوي تو از كتاب پروردگار
كه قرآنست هيچ تغيير كننده نيست مر سخنان او را كه در شان اصحاب كهف و غير آن فرستاده
و نيابي تو هيچ جاي پناهي آورده اند كه قومي از روساي كفره مر حضرت رسالت را صلي الله
عليه وآله گفتند اين پشمينه پوشان پستند را چون عمار و صهيب و خباب كه بوي
خرقهاي ايشان ما را متاذي دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست كنيم اين آيت
نازل شد كه واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه و
و لا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا و لا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطا ۝ و باز دار تن خود را و شكيبائي كن با آنانكه
ميپرستند پروردگار خود را به بامداد و شبانگاه كه مراد طرفي النهار است يا نماز فجر
و عصر يعني شب و روز بحق مشغول اند و ميخواهند رضاي او را يا او را ميجويند و
جوياي غير او نيستند و نزد بعضي اين آيت مدنيست و سبب نزول آن بوده كه
جمعي از مولفة قلوب چون عيينة بن حصين و اقرع بن حابس و امثال ايشان گفتند
يا رسول الله ما اشراف عربيم با سلمان و ابوذر و فقراي مسلمانان شوانيم همنشيني كرد
اگر ايشانرا دور سازي ما نزديك تو آمده بتعليم احكام شرع نمائيم آيت آمد كه
صبر كن بر صحبت درويشان كه اوقات صبح و شام بلكه در جميع ايام براي رضاي خدا
به پرستش او ميگذرانند و بايد كه در نگذرد چشمهاي تو از ايشان يعني نظر از ايشان
و درويشان بر مدار و بغير ايشان التفات مكن كه مراد اهل دنيا اند ميخواهي زينت و
آرايش دنيا را بايد دانست كه آنحضرت را مركز بدنيا و زينت آن ميل نبوده چه بحكم

مازاغ البصر همت با نهمت او از آن بلندتر بوده که دیده مبارک بر زخارف دنیا گشاید
بلکه معنی آیت آنست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقرا
معرض و بر اغنیا مقبل باشد و این نیز از برای تنبیه دیگران فرمود و فرمان مبر
آنرا که نظر لطف از و باز گرفته ایم که آن موجب غفلت دل او گشته از ذکر و یاد کرد ما و
آنکس امیة بن خلف بوده و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرترا بطرد فقرا میفرمودند
خوشحالی و تنعم و زهو دکما بسبب کفر دل او را غافل کرده ایم و او پیروی کرده است
آرزوی نفس خود را و هست کار او تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاک
و درین تنبیه است بر آنکه داعی با بر اسناد دل او غافل است از معقولات
و منهمک در محسوسات تا پوشیده گشته برو که نمی یابد که شرف بحلیه نفس است
نه بزینت جسد وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء
کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا ۝ و بگو ایشانرا که آنچه
بشما آورده ام یعنی قرآن بیغامبر راست و سخن درست است از آفریدگار شما پس هر که خواهد
گرویدن بوی پس باید که بگرود و هر که خواهد نا گرویدن گو مگرو و این امر توعید و تهدید
نه امر اجازت و اباحت یعنی عنان اختیار بدست شماست هر که بگرود و بمضمون قرآن
عمل کند آن وعده که کرده ایم از بهشت و حور و قصور خواهد یافت و اگر نگرود و
قرآنرا تابع نشود بدو رسیده که آماده کرده ایم برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان آتشی که بگرد
در آورد ایشانرا سرا پردهای آن تشبیه کرده آتشی را که محیط گردد بکافران بسرا پرده که
مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری آمده که سرادق نار چهار
دیوار است که غلظت هر یک از آن چهل ساله راهست که بگرد کافران و معاندان در آید
و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی و فریاد رسیده شوند بآبی مانند دردی زیت یا مس گداخته
که چون بنزد دهن ایشان برند بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بد شرابی
مهل و بد است جای تکیه دادن آتش ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع
اجر من احسن عملا ۝ بدرستی که آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و کتاب و رسول او و
امام زمان او و بکردند کارهای شایسته تحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آنکس که نیکو

ازروی

ازروی کردار اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون فیها
من اساور من ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق متکئین فیها
علی الارائک نعم الثواب وحسنت مرتفقا ۝ آن گروه مؤمنان و پسندیده کاران
مر ایشانراست بوستانهای اقامت یعنی بهشتهای که در آن مقیم باشند میرود از
زیر مساکن ایشان یا بامر ایشان جویها پیرایه بسته شوند در آن بوستانها از
دستوانهای ساخته شده از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکند که هر یک از
بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت و بپوشند
جامهای سبز از دیباهای نازک و دیباهای سطبر و فراخ آرزوی هر یک تکیه زدگان
باشند در بهشت بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نیک یاداشتیست بهشت
و نعیم آن و نیکوست آن تختهای تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه واضرب
لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا
بینهما زرعا ۝ و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل کدامست که دو مرد
که برادران بوده اند گویند از بنی مخزوم بوده اند یکی کافر و یکی مؤمن کافر اسود بن
عبد الاسد بود و مؤمن ابو سلمه عبد الله که زوج ام سلمه بوده قبل از رسول صلعم
و اصح آنست که این دو برادر از بنی اسرائیل بوده اند یکی یهودا او مؤمن بود و دیگری
قطروس و او کافر بود هشت هزار دینار طلا از پدر بدیشان میراث رسید هر یک
چهار هزار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را
در وجوه خیر صرف کرد و خوشحالی و تنعم از مال و حال ایشان خبر میدهد که دادیم
مر یکی را از ایشان یعنی قطروس را دو بوستان از تاکهای انگور و محفوف گردانیدیم
آنرا بخرما بنان یعنی درختان خرما را گرد آگرد او در آوردیم و پیدا کردیم میان آن
دو باغ زرعی تا آن موضع جامع حبوبات و فواکه باشد کلتا الجنتین آتت اکلها
ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر فقال لصاحبه وهو یحاوره
انا اکثر منک مالا واعز نفرا ۝ آن دو باغ بدادی میوه و محصول خود را تمامی
و ستم نکردی یعنی کم نساختی از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام
و سالی ناقص هست میوه آن باغ تمام آمدی و روان کردیم میان آن بوستانها جویی

تا شرب آن دائم باشد و بود مر کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر نیز
واختصاص آنها بذکر عالیتر بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر خود
نمود روجه معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت نزد من و تو برابر بود من
این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدستی و پریشان مالی
بود گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم
تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم
تو غلام و کنیزان جمع کردی من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن
آغاز کرد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج کردی
پس گفت قطروس مر یار خود یعنی برادر خود را و او مجادله میکرد با او و سخن باز میکرد
یعنی با این میگفت و او جواب میداد که من بیشترم از تو از جهت مال و عزیزترم
از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا و درآمد بباغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود
بر تن خود یعنی بمفاخرت از روی محبت دنیا گفت گمان نمیبرم آنکه فانی شود و بر آید
وفا بود که بود این بوستان هرگز با سلطنت من نیست که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ
السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا و گمان نمیبرم
قیامت را آینده و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو بسوی پروردگار من بخدای که بیابم
بهتر از این بوستان جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که در بهشت بمن دهد
چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا گفت مر قطروس را یار او یهودا و حال آنکه
او جدال میکرد با او آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بآنکسی که بیافرید ترا یعنی
بدنت را که اصل ماده تست یا خود ماده اصل ترا از خاک باز از نطفه که ماده ترکیب
پس ترا راست کرد مردی رسیده درست اندام لَٰكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا
لیکن من میگویم اوست خداوند حق پروردگار من و آفریده مرا از خاک و نطفه و انباز
نمیکردانم بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا و چرا چون درآمدی ببوستان خود

نگفتی

نگفتی که آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال بدین باغ نرسد
بایستی گفت که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی نیست قوت
هیچکس را مگر بخدای تو یعنی بایستی که بعجز و ناتوانی خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا
از عمارت باغ و تدبیر در آن میسر شده بمددکاری لطف حضرت باریست حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چیزی را به پسندد که بآن شگفت آید پس بگوید
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ از آن هیچ مضرت بدان نرسد اگر مرا کمتر از تو از جهت مال
و فرزندان فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ
فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس شاید آنکه
بدهد مرا پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من
و فرو فرستد بر بوستان تو بسبب کفر تو صاعقها یعنی عذاب سخت یا تقدیر تیرها از
از آسمان پس گردد بوستان تو زمینی برکنده که پای بر وی بلغزد یا گردد آب آن بستان
فرو رفته در زمین پس نتوانی تو مر آب زمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن آب
مقدور تو نبود پس یافتن و مجری بازآوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که
حق سبحانه و تعالی دعای آن مومن را استجابت کردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان
باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ
عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا و فرا گرفته شد عذاب الهی
میوه باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در آن ساخته بود
پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود میگردانید هر دو کف خود را یعنی
از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد بر آن چیزی که خرج کرده بود از آن در عمارت آن
حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقوفها ساقط شد
و جدران در روی افتاد چه دار بندان بیفتاد تا آنکه ناگاه روی فرود آمد بر هم
چون قطروس مشاهده عذاب کرد دست بر دست میزد و میگفت کاشکی من انباز نمیکردم
و شریک نمیساختم به پروردگار خود دیگری را تا بوستان بسبب آن خراب نمیشد
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ
الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا و نبود مر او را گروهی که یاری دهند در دفع عذاب

ازباغ او بجز خداي تعم كه او بران قادر بوده واو را ضرب نكرد و نبود قطره بيني بارى
سرخود را واشقام كشيد از خداي تعم آنجا يعني بوقت زوال نعمت باد در روز قيامت
با بموطن جزا ضرب دادن وياري كردن مر خدا يراست و بس خدا يراست كوي درجت
چه بحكم مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهُ هركه باشد براي حضرت حق حضرت حق براي
او باشد چون بنده بفرمان او باشد او نيز نكهبان وي بود او بهترست از جهت پاداشت
مر او را كه بدو اميدوار بود و بهترست از جهت عاقبت مر بنده نيكوكار را چه طاعت را
عاقبت است ومعصيت را نه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ
فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
مُقْتَدِرًا و بيدا كن براي جهانيان مثل زندكاني ايشان درين جهان در سرعت
زوال مانند كياه رسته اند از آنكه فرو فرستاديم آنرا از سحاب يا از جانب سما پس بياميخت
بان آب آن كياه رسته از زمين و قوت كرفت و نشو و نماي خود بكمال رسانيد و
زمين بدو تازه و خرم شد پس بامداد كرد يعني روزي چند در كذشت آن كياه تازه و زيبا
خشك كشته و در هم شكسته بمثابه كه از خشكي و شكستكي پراكنده مي كردانند او را بادها
و از زمين بر مي كنند و بهر طرف مي برند و هست خداي تعم بر همه چيز از انشا و افنا توانا
تشبيه وجود زندكاني دنيا را بكياهي كه از آب باران سبز شود و ببالد و بكمال نور سد
و وقت آن در آيد كه از و نفع كيرند ناكاه از و آب منقطع كردد و خشك و بي فايده بماند
همچنين آدمي بزندكي و تازكي كه دارد خوش بر آيد چون نامه عمر از عنوان بپايان رسد
مقتضي اجل در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خشك سازد و خرمنهاي آرزو او را بر باد دهد
[illegible] آورده اند كه رؤساي عرب بمال و فرزند فخر و مباهات مي كردند
و حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله با آنكه درويش است و پسر ندارد طعنه ميزدند
حق سبحانه و تعالى فرمود اَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ اَمَلًا مال و پسران آرايش زندكاني دنيا اند زاد قبر
و توشه راه معاد چه باشد كه از زوال عرضه تلف و هدف زوال خواهد شد و كارهاي
شايسته باقي كه ثمره آن ابد الآباد باقي ماند بهترست نزديك پروردكار تو
از مال و پسران از جهت پاداشت و بهتر از جهت اميد براي باقي بعضي صاحب

آن اعمال

آن اعمالي چه اميد ميدارند از حق سبحانه و تعالى در آخرت مي بايد بعضي از علما بر آنند
كه باقيات صالحات نماز پنجكانه است يا كلمات سه كانه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باغبان خويش كه سبب فرح قلوب كردد و بانات
بستدين كه موجبات قبول اعمال بود قشيري كويد باقيات صالحات آن عملي است
كه مشوب بطمع و غرض نباشد بلكه خالصًا لوجه الله بود تا نتيجه آن ابدا
سمت بقا موسوم تواند بود و خلوص عمل بآنست كه رؤيت عمل از تو مرتفع شود و
در عدة الداعي آورده كه تسبيحات اربع است و از ابي جعفر محمد بن علي الباقر ع
روايت ميكند كه حضرت رسول الله صلي الله عليه و آله كذشت بمردي كه درخت
مي نشاند در محوطه كه او را بود ايستاده و فرمود كه آيا دلالت كنم ترا بر نشاندن
درختي كه از ين ثابت تر باشد از روي اصل و سريعتر از روي رسيدگي و
پاكيزه تر از روي ثمره و پاينده تر گفت بلي يا رسول الله مرا دلالت نماي فرمود كه
در وقت صباح و مسا بكوي سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
اَكْبَرُ پس آنكاه كه اين را بكويي بهر تسبيح ده درخت خواهد بود در بهشت از انواع
ميوه ها و اين كلمات با بركات باقيات صالحات اند و قبول اين اذكار مشروط
بولاي اهل البيت است عليهم السلام چنانچه سمت ذكر يافت وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ
وَتَرَى الْاَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا و ياد كن روزي را كه
برانيم كوهها را يعني از بيخ بركنيم و در هوا پراكنده سازيم و به بيني زمين را ظاهر شده
از زير كوهها و درختان همه بر روي زمين آمده و حشر كنيم همه را يعني جمع سازيم
در موقف قيامت پس نكذاريم از ايشان يكي حشر ناكرده وَعُرِضُوا عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا
لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا
و عرض كرده شوند بر حساب آوريكان روايستاده صف كشيده و حق سبحانه و تعالى
فرمايد هر اينه آمديد بما برهنه و تنها بي خدم و حشم و مال و منال همچنانكه آفريده بوديم
شما را اول بار كه هيچ چيز نداشتيد بلكه كمان داشتيد آنكه نسازيم براي شما وقتي
براي آنچنان وعده يا مكاني كه موعود بود در براي محاسبه اين خطاب براي منكران
بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ

يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا
مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ۝ و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای
اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس بینی گناهکاران را ترسان و اعراض
کنندگان از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی
چون برو مطلع شوند خوف بر ایشان مستولی گردد و گویند وای بر ما چه بوده است
مر این نامه را که مطلقا فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ مگر شمرده است
همه آنها را و ضبط کرده و نگاه داشته و یابند آنچه کرده اند در پیش آمده
و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنقصان حسنه و بازیادتی سیئه او وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ
بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ۝ و یاد کن آنرا که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را
پس سجده کردند مگر ابلیس بود از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه
که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوقند از نور
و قول اول اصح است چه در همین آیت او را ذریت اثبات میکنند و ملائکه را
ذریت نیست دلیل دیگر آنست که میگوید پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود
فا برای سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده و درین دلیل است
که ملک عاصی نمی باشد البته آیا میگیرید شیطان او و فرزندان او را دوستان
بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمانبرداری میکنید و در من عاصی میشوید
و حال آنکه ابلیس و ذریت او مر شما را دشمنانند بد است ستمکاران را ابلیس و
ذریت او بدل از خداوند یعنی ایشان را اطاعت میکنند بدل طاعت من گویند که ذریت
یعنی اتباعست و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز است و اکثر بر آنند که او را
ذریت هست بعدد ریگ بیابان و هر کدام از آنها بعضی آدمیان را وسوسه و راه زنی
میکنند مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ
مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ۝ حاضر نکردانیدیم شیطان و اولاد او را در وقت آفرینش آسمانها
و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مدد کاری طلبم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان

اعتقاد

٥٠٩

اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه و تعالی نفی میفرماید
آنرا و میگوید با ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آزادانند
و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبرند پس چگونه ایشان را در عبادت من انباز میگیرند
و نبودم من فراگیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت او اند یاران و مددکاران
یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۝ و یاد کن آن روز را که
گوید خدای تعالی یا فرشته بامر او مر مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب
از خود بخوانید بآواز بلند شریکان مرا یا آنکه گمان بردید که ایشان انباز من اند
اضافه شرکا بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع نیز میفرماید پس بخوانند کافران
بتان را که استغاثه کنند پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند و گردانیدیم میان کفار
و آلهه ایشان جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان
که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را در آن معذب سازیم و بعضی گویند که موبق
وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند اهل توحید بلا اعمال و ما سوی ایشان
وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۝ و ببینند
مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه پس یقین دانند که ایشان در افتادنی اند
در آن و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاهی نیابند چه از همه جانب
آتش احاطه ایشان کرده باشد وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۝ و بدرستیکه ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم
درین قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که
سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حضرت
علیم حکیم بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم مر جمله را بکار آید فرموده است
آنچنانکه می باید و هست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدای تعالی آفریده است از روی
خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت او در کار حق
بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال مینمود یا
ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ

وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ۝ و منع نکرد
اهل مکه را و باز نداشت از آنکه بگروند و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راه نمودن
که حضرت محمد است صلعم با قرآن و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان
و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی مگر طلب کنند آنکه بیاید بر ایشان سنت خدای تعالی
در هلاک کردن پیشینیان یا بیاید بر ایشان عذاب تا روی بار وی و مستاصل کردند
در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ۝ و نفرستادیم ما فرستادگان را
مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی و بیم کنندگان مشرکان را بنکال سرمدی
و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند به بیهوده که اقتراح آیات بعد از ظهور معجزات
و جز اینها میکنند تا زائل کردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال حق را که قرآنست
با دین قویم محمدی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یاد لایل قدرت مرا و مر آنچیز را نیز که
بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند افسوس
کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ
إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۝ و کیست ستمکارتر
از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار او که قرآنست پس روی بتابد از آن و قبول
و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده
از کفر و معاصی و عناد خود و تفکر نمیکند در عواقب آن و معاندان امیر المؤمنین ع
در بن ظلم و اعراض و سبب بد از خلد چه آنحضرت فرموده که ما لله آیة اکبر منی بسبب
آنکه بزرگتر باشد از من بر پیغمبر که ما نهادیم بر دلهای این معرضان و معاندان پوششهای
تا در نیابند آنرا و در گوشهای ایشان افکندیم گرانی صمات تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع
وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۝ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ
بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ۝ و اگر خوانی
تو ایشانرا بآنچه سبب هدایتست یعنی بایمان و قرآن و طریق حق اهل بیت علیهم السلام که
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی سوید این معنی است پس راه نیابند آنگاه که
دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند هرگز مراد جمعی اند از اهل مکه که علم حق تعالی بعدم ایمان

ایشان

ایشان متعلق بود و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش خداوند بخشش اگر بگیرد خدای تعالی
ایشانرا یعنی کافران و معاندان را بآنچه میکنند از گناهان که شرکست و تکذیب حضرت پیغمبر
و قرآن و انکار امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر آینه
شتاب کنند برای ایشان عذاب را در دنیا بلکه مشرکان و معاندان از امت وعده با
زمان وعده که روز بدر است و جمل و صفین و نهروان یا قیامت که چون آن وعده در آید
نیابند بجز خدای تعالی پناهی و گریزگاهی لیکن ایشان بسبب کفر و عصیان جای پناه مگذاشتند
وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۝ و آن دیهها که قصه ایشان
بر تو خوانده ایم چون حجر و احقاف و موتفکات هلاک کردیم اهالی آنرا آنهنگام که ستم کردند
بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی و مقرر کرده ایم برای هلاک ایشان وقتی معلوم
که چون رسد از آن پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و عناد و نفاق
دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره نیکبخت کسی است که چون دیگرانرا پند دهند
او از آن پند پذیر شود آورده اند که موسی ع بعد از هلاک فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را
جمع کرد و خطبه بلیغ خواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و بیان
در معانی و حقایق متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی
زمین
از تو دانا تر موسی گفت که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری وگویند در ضمیر مبارک گذشت
این صورت که گذشت بی آنکه بدان تلفظ کند حق سبحانه و تعالی بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین
بنده است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص و یکی از خواص خود تا من زاوی و بلطف
ما هم برهان تمام برکه او تر ابدان راه نماید حضرت موسی ع تنبه فرموده روی براه آورد
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۝ و یاد کن ای محمد
چون گفت موسی مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را علیهم السلام
که بطلب خضر ع همیشه خواهم رفت تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقای بحر فارس
و روم بوده گویند آن موضع را افریقیه خوانند و در بند شروان نیز گفته اند القصه موسی ع
فرمود که مدام میروم تا برسم بدانجا یا میروم زمانی دراز که هفتاد سال یا هشتاد سال است
یعنی هیچ وجهی روی از سفر نمی تابم تا او را بیابم ای یوشع تو یا من مرافقت مینمایی در طلب
این بنده صالح یوشع گفت آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم میشمارم پس یوشع علیه السلام

نی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم روان شدند
فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۝ پس آنهنگام که رسیدند
بمجمعی که میان دو دریاست آنجا صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلم
در خواب رفته بود یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره بر آن ماهی بریان کرده چکید
فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد یوشع متحیر شد و موسی از خواب در آمده تفقد حال یوشع
و ماهی نا نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل در تفحص نا نموده و نظر بموسی ع با استغراق
در استیصال از این نوع آیت عجیبه نسبت بیوشع فراموش کردند ماهی خود را پس فرا گرفت
ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای
چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا
لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۝ پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین گفت موسی ع
مر جوان و رفیق خود را یعنی یوشع را ع بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم
و دیدیم از این سفر که کردیم رنجی و سختی چون یوشع سفره پیش آورد و
قصه ماهی یاد آمد قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ
إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۝ گفت خبر داری چون جای
گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه پس بدرستیکه من فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را
که با تو بگویم و فراموش نکرد بر من ذکر او را مگر شیطان که مرا مشغول ساخت از آنکه یاد دهم
و در خلال این امر عجیب جای فراموشی نبود لیکن استغراق در دو او را از این باز داشت چنانچه
مذکور شد و این نوع فراموشی مذموم نیست و گفته اند نسبت بآن بشیطان بجهت
هضم نفس است یا بجهت عدم احتمال فوت مرحا بنیه او اشتغال او و یکی از بنها الزان دگر را
از نقصان شمرده باشد چه تعجیل در خدمت موسی ع مر دانسته باشد و اهمال در آن بسبب عدم
زیاده اهتمام وقوع یافته باشد و این را نسبت بوساوس شیطان داده باشد و الا
بواسطه عصمت شیطان در نبی مدخل نمیتواند ساخت و مع ذلک آن وقت نبی بوده که
این فرموده و گرفت ماهی راه خود را در دریا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد
و زمین دریا خشک می افتاد قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ۝ گفت
موسی ع آن قصه ماهی است آنچه بودیم که ما میطلبیدیم چه حق سبحانه و تعالی بر وحی فرستاده

که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که میطلبیم پس باز گشتند بر نشانهای قدمهای خود
از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و
خشک گشته بدان در آمدند فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ
عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ۝ پس یافتند بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت دادیم او را
بخششی از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولیکه او را پیغمبر دانند و اصح این قولست
باطول عمر بمذهب غیر اصح که بنبوت او قایل نیستند و گویند نام وی بلیا بن ملکان بود
یا بسبع با الیاس و یا موخیتم او را از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را اندکی
بتعلیم ما گفته اند علم لدنی آنست که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و نیز گویند
علمیست که حاصل میشود بی واسطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار گوید که دانستن
این علم محققات او یافته سخن گوید آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند
تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده موسی سلام کرد خضر جامه را از روی دور کرده
جواب داد گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که با تو بحث دارم
و از تو چیزی بیاموزم و قد ذهب کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد
گفته اند رسول می باید اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول
و فروع دین و هر چه نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته انتم تعلم
بامور دنیاکم مؤید این قولست قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۝
گفت موسی مر خضر را ع آیا پیروی کنم ترا بشرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند
علمی که سبب رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝ گفت خضر
بدرستی که تو نمیتوانی با من شکیبایی کردن موسی ع گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه
تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و نا شایست نماید
و وجه حکمت آن از ادانی و برای صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۝
و چگونه صبر کنی بر آنچیزی که احاطه نکرده با آنچیز از روی دانش یعنی علم تو بکنه آن نرسیده باشد
قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۝ گفت موسی ع زود باشد که یابی مرا
اگر خواهد خدای تعالی صبر کننده بر آنچه از تو بینم و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ
فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۝ گفت خضر ع

که ای موسی پس اگر پیروی میکنی مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه حکمت آن
ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن تا من بیان کنم برای تو از آنچیز باقی که بود ربانی موسی ع
قبول فرمود و هر دو بام روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فانطلقا حتی
اذا رکبا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا ۞ پس رفتند
بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن نمودند ملاحان
اول امتناع نمودند و در آخر خضر را بشناختند بتعظیم تمام در آوردند تا چون نشستند در کشتی
و بمیان دریا رسیدند خضر تیری برداشت و پنهان از قوم سوراخ کرد کشتی را بآنکه بر کند
دو لوح را از الواح آن کشتی گفت موسی ع آیا سوراخ کردی کشتی را تا غرق گردانی اهل کشتی را
که سوراخ سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه بدرستی که آوردی
چیزی شگفت و شنیع و بد کردار قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا ۞ گفت خضر
آیا نگفتم که تو نمیتوانی با من صبر کردن قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من
امری عسرا ۞ گفت موسی ع که آن سخن از خاطرم رفته بود و این نسیان نیز از قبیل
استغراق تواند بود پس مذموم نباشد و بعضی گفته اند یعنی ترکت یعنی مواخذه مکن
مرا بآنچه ترک کردم و در مرسان مرا از کار من دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار
مضایقه مکن فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس
لقد جئت شیئا نکرا ۞ پس از سفینه بیرون آمدند و برفتند تا بدیهی رسیدند
در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری بسیار روی بلند قامت خط سبز برست
ظاهر شده و نام او خشنود یا حیسون و نام پدر او سالان و نام مادر وی شاهو بود در میان
ایشان بود موسی و خضر علیهما السلم میرفتند تا چون بدیدند پسر را که ذکر کرده شد
خضر علیه السلم او را از میان اقران طلبید و در پس دیواری ببرد و بی تردد و اسکناه [؟] حال
بر بکشت او را بذبح یا بلخنا فوجه فا مفید آنست که بی مهلت و تردد و تراخی او را بکشت
و با این جهت گفت موسی ع آیا بکشتی نفس پاک را یعنی آنکه او گنه نباشد یعنی او بالغ نبود از قتل
بغیر حق بی قصاص او را چگونه بکشتی هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده را قال الم اقل لک
انک لن تستطیع معی صبرا ۞ گفت خضر آیا من نگفتم مر ترا در اول مصاحبت که تو قوت
نداری و نتوانی با من و رفقای من شکیبایی قال ان سألتک عن شیء بعدها

السادس عشر

فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا ۞ گفت موسی علیه السلم اگر سؤال کنم ترا از چیزی
که صادر شود مثل این افعال منکره بعد ازین کرت پس مصاحبت مکن با من بدرستی که
رسیدی از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من
معذور باشی و در حدیث آمده که خدای تعالی رحمت کند بر برادر من موسی ع که از روی شرم
گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه بسیار
غرایب و عجایب مشاهده کردی فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها
فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت
علیه اجرا ۞ پس در گذشتند و رفتند تا چون آمدند باهل دیهی که انطاکیه بود
یا ابله بصره یا باجروان ارمنیه یا برقه از روم و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه
در بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی ع و خضر ع بدان دیه رسیدند
خواستند که بدیه در آیند دروازه نگشودند طلب طعام کردند و اهل آن دیه را گفتند
اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام
جهت ما بفرستید پس سر باز زدند اهل آن قریه از آنکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان
گرسنه بر بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند پس یافتند در نواحی دیه
دیواری مایل شده بسقوط و میخواست دیوار آنکه بیفتد و در کرد آنرا بآنکه از نیم
اراده دیوار مجازست یعنی نزدیک بود با فتادن پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساسش را
بسنگ و گل استحکام داد گفت موسی ع اهل دیه ما را جائی ندادند و طعام نیز نفرستادند
پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار
مزدی [؟] ابو بکر رحمه الله آورده که چون آیت نازل شد و قرار یافت که اهل آن دیه
امتناع نمودند از ضیافت آن دو پیغمبر علیهما السلم حضرت رسالت صلعم فرموده که مردمان
آن دیه از لئیمان بودند که ضیافت آن دو پیغمبر نکردند چون این خبر بمردم آن قریه رسید
و نزول آیت معلوم کردند شرمنده شده برخاستند و شتری را از زر بار کردند و بخدمت
پیغمبر صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله لن تری بهذا الذهب ان تجعل الباء تاء
بعوض این زر که آورده ایم که باء فابوا را تا سازی یعنی فاتوا گردانی یعنی ایشان نمودند
مهمانی ایشانرا آنحضرت امتناع فرموده گفت تحریف و تغییر و ابدال در امین وحی مه

شما را جهات میفرماید از من این نباید چون در دو کرّت عذر مصاحبت قرار داده بود
قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۝ گفت خضر این وقت
جدائیست میان من و تو یعنی گفته بودی اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من صحبت مدار
این وقت فراق رسید زود باشد که آگاه سازم ترا آنچه نتوانستی بر آن شکیبائی نمودن
و از جهت ظاهر بر آن انکار کردی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ
فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ۝ اما کشتی بود
مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر مدد حال کسب بجهت تحصیل معیشت
کار میکنند در دریا پس خواستم بحکم خدای تعالی آنکه او را معیوب سازم و عیبناک و
حال آنکه هست در پیش راه ایشان پادشاهی که جلندی بن کرکر گویند یا منولة بن جلید
از دی میگیرد هر کشتی که می بیند بغصب یعنی از کشتی با نان باز میستاند آن کشتی را معیوب کردم
تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ
فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ۝ و اما پسر کشته گشته بودند پدر و مادر او گرویدگان
پس دانستیم ما و باز رسیدیم آنکه در رساند بدیشان ناپاکی و کفران نعمت یعنی چون
در یکجا نمی باشند شاید با کفر و فسق او در رسانند از روی مهربانی که والدین را
بر ولد هست و این در رساختن موجب کفر و طغیان بود فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا
مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ۝ پس خواستیم ما آنکه بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان
فرزندی بهتر از وی از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق بد تمیز
مزکی باشد و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی بعوض آن پسر ایشان را دختری داد پیغمبری
او را بعقد در آورده هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ
يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا ۝ و اما دیوار پس هست
برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند در شهر مراد قریه مذکوره است
و هست در زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی
و مردمان برداشتندی یا مخفی ماندی و کسی بدیشان راه نبردی و وقتی که در زمین
بودی و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر

صالح

صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای تعالی بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود و
در کشف الغمه نقل میکند از علی بن حسین امام زین العابدین علیهما السلم که روزی
در مجلسی میفرمود که ای گروه مردمان مر خاموشی که در دروغ گوئی نیست بناه است و هر گاه
که دروغ گوئی نیست بیهوده است بدانید که حق سبحانه و تعالی یاد میفرماید جماعتی را
بسبب پدران ایشان و محافظت مینماید بندگان را بالجمله در کلام لازم التکریم خود
ذکر کرده که وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا که خضر را فرستاد و حفظ اموال آن دو یتیم کرد که
در زیر زمین مدفون بود با آنکه بجد بر آن علامت کرد تا مال ایشان ضایع نشود زیرا
یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته و از پدران بزرگوار من رسیده که آن صالح
از پدر دهم آن دو یتیم بوده و ما خود عترت پیغمبر خدائیم پس ما را محافظت کنید از برای
روح پاک رسول صلی الله علیه و آله و رعایت جانب ما او فرو مگذارید پس از هر جانب دران
مجلس گریه و افغان برخواست فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۝ پس خواست
پروردگار تو آنکه برسند یتیمان بقوت و کمال و رشد خود و بیرون آرند گنج خود را
به بخشش از پروردگار تو و نکردم آنچه تو دیدی از رای خود بلکه بفرمان حق سبحانه و تعالی
کردم که او خواست که گنج بمستحقان رساند آورده اند که گنجی بود از زر و نقره و گویند
از کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر و نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
عجب دارم از کسی که ایمان بقدر داشته باشد و اندوهگین بود عجب دارم کسی را که داند که
روزی او مقدر است او تعب کشد و زحمت بر خود نهد و شگفت دارم از کسی که ایمان
بمرگ داشته باشد و فرح کند و عجب دارم از کسی که قایل باشد بحساب و از جانب غفلت ورزد
و عجب دارم از کسی که دنیا را داند و تغییر احوال او را مشاهده نماید و باو آرمیده گردد و مطمئن بود
لا اله الا الله محمد رسول الله اینست تاویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن گویند نکته
در آنکه خضر عم در اول اراده را اسناد بخود کرد که فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا گفت و در دوم
اسناد بحق و بخود فرمود که فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا و در سیوم بحق تعالی کرد که فَأَرَادَ رَبُّكَ
آنست که در اول عیب ظاهر مشتمل بر افساد بود اسناد بخود کرد و در دوم از حیثیت قتل
افساد بود و از جهت تبدیل انعام امر بر اجمع فرمود و در سیوم انعام محض بود اسناد

بحق نعم کرده و از فواید این قصه آورده اند آنست که تا مرد عجب ننماید بعلم خود و مبادرت
بانکار نکند در چیزی که مستحسن نباشد و آنچه شاید که در وی سری باشد که او نداند و دیگر آنکه
بر تعلم و ترک استعلام و رعایت کردن ادب در مقال و تنبیه بر امور خفیه با صبر و حاجة آن
عفو کردن تا اسرار متحقق شود آنگاه مهاجرت اختیار نمودن و غرض تلقین و تعلیم
خلایقست و این نوع امور با عصمت منافات ندارد چه آنچه از لوازم نبوتست
موسی علیه السلم را حاصل بود و در بعضی از کتب امامیه رضوان الله علیهم آورده اند
که در قصه خضر و موسی علیهما السلام دلیل است بر آنکه در صحبت اجانب نیست که اعتراض
بر نبی و وصی بر نگویند که چرا امیر المؤمنین ع در زمان بعضی تقاعد شد و در زمان
معاویه غاویه مرتکب حرب گردید و امام حسن ع با وی صلح کرد و امام حسین ع با لشکر شام
و عراق مقاتله فرمود چه معلومست که علم ما کمترست از علم موسی نبی علیه السلام
زیرا که او صاحب نبوت و توریه بود با کمال علم احاطه نتوانست نمود باسرار خضر ع
پس با وجود جهل ترک اعتراض اولی و انسب است بلکه واجب با آنکه افعال خضر ظاهر
افساد مینمود و افعال امیر المؤمنین و اولاد بزرگوارش ظاهر و باطن او منجلی بجلیه صلاح
وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا و میپرسند ترا مشرکان
مکه بامتحان یهود از ذو القرنین که باصح اقوال اسکندر بن فیلقوس رومی است که
پادشاه شرق و غرب بود و بدینجهت ذو القرنین گفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف
یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته بود یا بدست
و رکاب حرب مینمود یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو گیسو داشته
بافته از دو جانب سر و نبوت او خلاف کرده اند بگو ای محمد زود باشد که بخوانم بر شما
از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا
بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم یعنی دسترس دادیم مر او را با سبیل اد در زمین و عطا کردیم
او را از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود [illegible] از آنچه سلاطین بکار آید در تسخیر بلاد
و محاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست آویزی که بدان سبب او
آنچه میسر میشد آورده اند که حق سبحانه و تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانیده بود و در
آورده که سحاب را در فرمان او کرده تا بر و سوار شده و هر جا که میخواست میرفت روزی که

از روم

از روم بیرون آمد مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده
عزم مغرب کرد پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب بوصل جسته
میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا
قَوْمًا تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب یعنی بنهایت عمارت در جانب مغرب یافت
آفتاب را که در اعین العین فرو میرود در چشمه آب سیاه لای آمیز و یافت نزدیک آن چشمه
بر ساحل دریای محیط غربی گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست
سرخ چشم سرخ موی تن آور با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان
گوشت وحوش و طیور ابوذر رضوان الله علیه روایت میکند که من بر شتری بودم
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران شتر سوار بود و در ردیف آنحضرت نگاه کرد دیدم که
آفتاب غروب میکند فرمود که یا ابا ذر هیچ میدانی که آفتاب در کجا غروب کرد گفتم الله
و رسوله اعلم فرمود در عین حامیه یا حمئه در چشمه بغایت گرم یا آب سیاه و لای آمیز
حکمای اسلام گویند که ثابت شده بدلایل یقینیه که زمین در وسط عالم کرویست
و آسمان محیطست باو از جمیع جوانب و آفتاب در فلک خود حرکت میکند بحرکت فلک
و نیز ببرهان ثابت شده که جرم آفتاب بزرگترست از جرم زمین بصد و شصت و
شش بار تقریبا پس غروب او در چشمه از زمین چون تواند بود گفته اند در جواب که چون
در جانب غرب دریا واقعست پس چنان مشاهده میشود که در آب دریا فرو میرود
چنانچه در کشتی چنین می بینند و لهذا وَجَدَهَا فرمود یعنی چنان یافت که آنجا غروب میکند
چون ذو القرنین باین موضع رسید و این قوم را دید قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ
وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد
بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بلسان پیغمبر زمان او و بهر تقدیر حق تعالی فرمود
با آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاورند و یا آنکه فرا میگیری
در باب ایشان نیکویی یا اگر بگروند یعنی [illegible] تعلیم شرایع با ایشان بعمل می آوری قَالَ
أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا گفت ذو القرنین
اما کسی که ظلم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و مردم که با منند
بکشیم او را و این عذاب دنیاست پس باز گشت شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت

پس عذاب کند خدای تعالی اورا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا و اما
هر که بگرود و عمل شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان پس مر اوراست در هر دو سرای
پاداشت نیکو بود باشد که بگوییم مر اورا از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم کاری آسان
ذا تحور طاقت او آورده اند که بکمال در آن توقف نمود و بعضی که اطاعت نکردند
قتل آورد و جماعتی که منقاد شدند و بر اسلام سر تسلیم نهادند بنواخت و گویند
لشکر ظلمت را بر قوم ناسک کماشت تا بکوشش و در صف ایشان در آمدند و بعضی به نهان خوا
بوی ایمان آوردند با همه پس دیگر باره از پی در آمدن سببی را که بمشرق تواند رفت
و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و لشکر ظلمت را از پس
و بجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را که در قطر این بودند مسخر کرد و بهمان
که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ
وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ
خُبْرًا ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا تا چون رسید بجای بر آمدن آفتاب یعنی بموضعی که مبدأ
عمارات است از جانب شرق یافت آفتاب را که هر بامداد بر می آید و شعاع او می افتد
بر گروهی که نکرداینده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان از دون آفتاب در وقت طلوع
پوششی از لباس و بنایی که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود
و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع
بر دا بهادر آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از حرارت ایشان دور گشتی
از زیر زمین بیرون آمدن تا مهجر فتندی و با آفتاب بریان کرده مخوردندی و ایشان
قوم منسک بودند همچنان که اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرده با همچنان اتباع
سببی کرد و بجانب قطر ابر که شمال است روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوا
و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل و بدرستی که ما احاطه داشتیم بآنچه نزدیک
او بود از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب ملک و مملکت کیری و
جهانگستری بر وجه شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع دانستیم پس اسکندر از پی در آمد
راهی و طریقی دیگر را از مشرق و شمال حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا

قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا تا چون برسید در اول شمال در منقطع ارض ترک
میان دو کوه و گویند میان ارمنیه و آذربیجان بر نهد برکه از پس آنها زمین یاجوج و
ماجوج است یافت در پیش آن دو کوه گروهی را با صورتهای عجیب و شکلهای غریب که
نزدیک نمودند بسبب غرابت لغت و کمی فطنت که دریابند سخن او کسی نیز از لشکر ذوالقرنین
سخن ایشان را در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا گفتند یعنی مترجم ایشان گفت
ای ذوالقرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج تباهی کنندگانند در زمین تا هر گاه که از پس
این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود با خود ببرند
و تمام انعام و مار ا میکشند و میخورند و اگر چهارپایان نیابند عوض آن آدمی را بکار میبرند
و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ع و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند
بعضی گویند که بالای کوتاه دارند بمقدار یک شبر و دو گوشهای دراز که از قامت ایشان
دراز تر و بر زمین میکشند بمثال جاروب و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال ارز
ارزند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی طول و عرض ایشان
و صنفی آنانند که از یک گوش فراش و از یک گوش لحاف سازند و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقول که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری بود و قامت بعضی بغایت دراز القصه
آن گروه با اسکندر گفتند که ما از این قوم بتنگ آمده ایم پس آیا مقرر سازیم برای تو بیرون
از میان مالهای خود مزدی بشرط آنکه بدید کنی میان ما و میان ایشان بندی که منع کند
ایشان را از بیرون آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ گفت اسکندر آنچه دست رس داده مرا در آن پروردگار
بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید و مرا بدان احتیاج نیست پس مرا یاری کنید
بتوانایی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابیم درین کار که آن دلالت بود بر معمار
و غیر آن از آلات تا پدید آرم میان شما و ایشان حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد
بیارید برای من قطعهای آهن بر او این منافی رد خراج نیست و اختصار بر معونت زیرا که
ایتاء بمعنی مناوله است منقول که فرمود تا خشتها از آهن ساختند بفارغ دل جابجا
و تن بتن همه روز و شب خشت آهن میزدند آن هنگام حکم کردن تا میان دو کوه که چهار فرسنگ بود

در شصت و پنج گز عرض و زیاده برین نیز گفته اند بکندند تا به آب رسید پس در ته زمین
بر روی آب یک خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند
حَتّٰى إِذَا سَاوٰى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتّٰى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ
عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ۝ تا چون ساوی شد
یعنی فرش یافت میان دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن ریختند و بهار بر جوانب
آن ترتیب کردند گفت عملها را که بدمید درین آهنها تا چون گردانید آن خشتهای
آهن را مانند آتش گفت بیارید تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده روی گداخته بر این
دیوار صد و پنجاه گز ارتفاع بالا بر زدند تا مانند کوه یکپاره هموار مساوی شد
پس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املاس
و نتوانستند سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن آورده اند که از خوارق
عادت ذو القرنین بود که آن مقدار رصاف را سد بند برنهند که آهن مانند آتش کرده
و دمندگان آتش را حرارت عظیمه چنان تاثیر نکند بتایید الهی کی ابراهیم قدر
قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۝
گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن این سد و اقتدار بر اتمام آن بخششی است از پروردگار
بخروج براینها که میرسید ند از فتنه یاجوج و ماجوج پس چون بیاید وعده پروردگار
بخروج این گروه گرداند این سد را زمین هموار و این یکی از علامات قیامت است
در اواخر سوره انبیا علیهم السلام ذکر آن بیاید ان شاء الله بگرداند آن را خرد و وعده
پروردگار من راست و درست وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۝ و بگذاریم بعضی از یاجوج و ماجوج آن روز خروج که ازدحام نموده
اضطراب میکنند و داخل میشوند در بعضی دیگر یعنی انبوه انبوه بیرون آیند برای
خراب کردن و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب
در هم آمیزند و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع کنیم همه خلایق را جمع
برای حساب جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا الَّذِينَ
كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۝ و ظاهر کردانیم
دوزخ را آن روز برای ناگرویدگان ظاهر کردنی و اظهار آن برای ایشان قبل از دخول

جهنم زجر و تهویل باشد آن کافران که از فرط غفلت هست چشمهای دل ایشان در پوششی
از یاد من یعنی از مشاهده آیات که بآن یاد کرده میشود بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان
و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق را نمیتوانند شنودن کلام من یا محجوب میباشند
از استماع قرآن بسبب حجاب و خذلان که اصلا گوش قبول ندارند یا وجود گراهی که آواز بلند کردند
توانایی شنیدن کلام سید ارد و این بالکلیه معصیت و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت
از ابی عبد الله علیه السلام که مراد از ذکر ولایت و امامت امیر المومنین است و باقی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که معاندان ایشان بسبب عداوت نتوانند شنود و بر دو معنا
راه گوش ایشان بسته بود أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي
أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ۝ آیا می پندارند آنانکه کرویده بودند
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام بجز من دوستان یعنی
معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدایی
نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ
نخواهد داشت ایشان را بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را برای ناگرویدگان منزل و مقام
یا نزل که برای مهمان آرند و در وی نعیم تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود
که دوزخ در پیش آن چیزی محقر خواهد بود قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝
الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝ بگو ای محمد
آیا خبر کنیم شما را بزیانکارترین مردمان از روی کردارها آنانند که گم شد و ضایع گشت
شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای در زندگانی دنیا و ایشان می پندارند آنکه ایشان نیکو
و در روایت ابی الجارود از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع وارد یافته که ایشان کشیشان
و رهبانان و اهل شبهات و اهوای باطله و بدع از اهل قبله اند مثل خوارج و نواصب
و غیر ذلک از اهل خلاف که همه عملهای ایشان باطل است از نماز و روزه و زکوة و حج و ثواب
بران مترتب نیست أُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ۝ آن گروه که ذکر کرده شدند آنانند که کافر شدند
بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل توحید یا اوصیای پیغمبر علیهم و بلقای ثواب
در آخرت پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود پس بدان جزای خیر نخواهند

پر اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان روز رستخیز ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را
چون همه حبطه شود و نابود گشته باشد یا ازو وزن نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری
نخواهند داشت بلکه خوار و متذلل خواهند بود ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۝ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و کم قدری
و بی اعتباری ایشان یاداشت ایشان دوزخ است بسبب آنچه بگرویدند و فرا گرفتند
آیتهای کتاب مرا علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی اوصیای رسول مرا که در کتاب مبین اند
و فرستادگان مرا افسوس کرده شده یعنی با نبی و اوصیای وی سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ
عَنْهَا حِوَلًا ۝ بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول و وصی وی و کردند عملهای
شایسته و پسندیده هست مر ایشانرا در حکم خدای تعالی بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای
مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود چنانکه باشد در تبیان آورده که خدای تعالی فردوس را
بید قدرت خود آفرید و بعد از هر روز از روزهای دنیا پنجاه کرت بدو نظر کرده میفرماید که
افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکی خود را از برای دوستان من و لنجینی
منزلی از نزل دوستان سکوید تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس
بازای آن محقر و ماحضری تواند بود و گویند فردوس ارفع درجات جنان است
که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که فاذا سئلتم الله فاسئلوا الفردوس و قولی آنست که اسمی
از اسماء جنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند در حالتی که جاویدان باشند در آنجا
نجویند از آن بهشتها بدلی یا نطلبند ازو تحویل بمکانی دیگر زیرا که مطالب ایشان در آن
مهیا باشد علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
که آنحضرت فرموده که این آیت در شأن ابی ذر و مقداد و سلمان فارسی و عمار بن یاسر
رضوان الله علیهم نازل شده که حق سبحانه و تعالی بهشت فردوس را نزل ایشان ساخته
قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي
وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۝ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است سیاهی که
بآن چیزی نویسند برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن با معلومات او
هر آینه فانی گردد آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پیش او بنهایت رسد

بجز

512

بجز ازانکه برسد و بپایان علوم پروردگار من و آن نخواهد بود دایم جهت آنکه غیر متناهی است
پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مدد آن مدادرا
و بران افزاییم یعنی او را آخر و غایت نیست گویند این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا
گفتند که در کلام خود می خوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و از حضرت محمد
صلی الله علیه و آله آنست که اورا حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر آن میخوانید
که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع میان این دو سخن چگونه تواند کردن حق سبحانه و تعالی
درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی
کم از کم میتواند بود قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝ بگو ای محمد
بجز این نیست که من آدمیم مانند شما و دعوی احاطه کلمات الهی نمیکنم این مقدار هست
که بواسطه جبرئیل ع وحی کرده میشود بمن جز این نیست که معبود شما معبودیست یگانه بی شریک
پس هر که امید میدارد در رسیدن بجزای پروردگار خود یا هر که میترسد از رسیدن بحق
یعنی بازگشتن بدو در روز رستخیز پس باید که بکند کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای تعالی
آورده اند که عمل صالح متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلوک منهاج اهل بیت وی
علیهم السلام روایتست که جندب بن زهیر عامری بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد
که یا رسول الله من عمل از برای خدای تعالی میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشنود میگردم
آنحضرت فرمود که خدای تعالی عملی را که غیری در ان شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی
تصدیق پیغمبر خود را فرستاد که و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد
به پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کند
عملها را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر ع
که آنحضرت فرمود که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند از تفسیر این آیت
فرمود که هر که نماز کند و زکوة دهد و روزه دارد و حج و مناسک آن بجای آرد و هر عملی که
حق سبحانه و تعالی بآن امر فرموده از برای چشم مردم آن عمل کند پس او مشرکست و عمل وی
مقبول درگاه الهی نیست و از ابی عبد الله ع نقل میکند که آنحضرت فرمود باید که شریک نگیرند
و شریک نسازند با ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله غیر ایشانرا و عمل صالح دوستی و پیروی

ایشانست

پس هر که غیری بولایت نا شریک سازد و بآن امر کند و حق امیر المؤمنین را علیه الصلوة والسلام منکر شود پس او شرک آورده بعبادت پروردگار خود زیرا که یکی از سماوات و عبادات آله دوستی و پیروی ایشانست با آنکه ایشان از انبیا و اوصیای پیغمبر دانند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس خلاف آن قدح در عبادت میکند و حکم شرک بران مترتبست و روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که این آیت را در وقت خواب بگاه بخواند او را در ان خوابگاه نوری پیدا شود که درخشان گردد تا مکه و در میان آن نور فرشتگان باشند که صلوات فرستند بر و تا از خواب برخیزد و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن نور درخشان بود از مضجع او تا بیت المعمور و ملایکه در میان آن نور طلب رحمت از حق تعالی کنند برای او تا از خواب بیدار شود و دیگر فرموده که هر که آخر سوره الکهف بخواند سر تا قدم او نور فرو گیرد و اگر همه سوره را بخواند آن نور از و تا باسمان برسد

صدق الله العظیم و صدق رسوله النبی الکریم

و نحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله

رب العالمین

فرغ من تحریر ترجمة جلد الاول

من کتاب الله اللطیف فی

شهر رجب المرجب

من التاریخ

الحادی

عشر

لصاحبه السعادة والسلامة و طول العمر بالمحمد و آله

والحمد لله وحده والصلوة علی من لا نبی بعده

[illegible]